



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

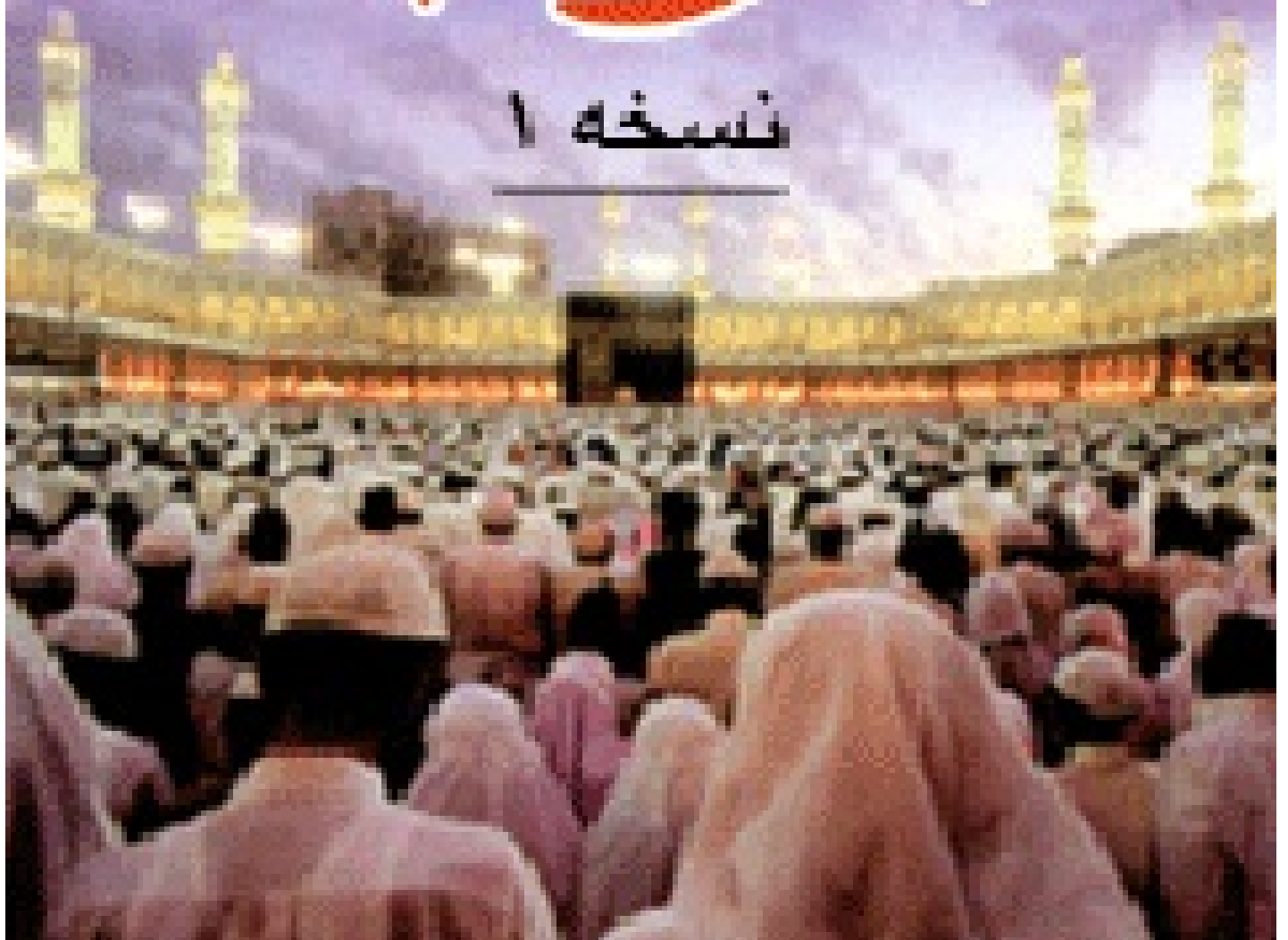


عمر الکرما
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

وارثتہما میرزا بیگم و مہر

نسخہ ۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانستنی های سرزمین وحی (روضه رضوان)

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷۰	دانستنیهای سرزمین وحی (روضه رضوان)
۷۰	مشخصات کتاب
۷۰	اعمال و ادعیه مکه مکرمه
۷۰	پیشگفتار
۷۰	دعا و اقسام آن
۷۲	رجاء مطلوبیت
۷۴	آثار پذیرفته شدن دعا و زیارت در زندگی انسان
۷۶	چند توصیه در زمینه وحدت امت اسلامی
۷۶	اشاره
۷۶	الف اهمیت وحدت امت اسلامی
۷۷	ب میهمانان خدا در سفر الهی حج
۷۷	ج فرصت را مغتنم بشماریم
۷۸	د کیفیت عبادت را فدای کمیت آن نکنیم
۷۸	جایگاه حج
۷۸	فلسفه تشریح حج
۸۰	حضور قلب در دعا در مراسم حج
۸۳	بخش اول اعمال و آداب حج
۸۳	واجبات عمره تمتع
۸۴	واجبات عمره مفرده
۸۴	میقات های احرام
۸۵	واجبات احرام
۸۵	مستحبات احرام
۸۶	محرمات احرام
۸۸	آداب ورود به مسجد الحرام
۹۲	مستحبات طواف
۹۲	دعای اشواط طواف
۹۲	اشاره
۹۲	دعای دور اول
۹۲	دعای دور دوم
۹۲	دعای دور سوم
۹۲	دعای دور چهارم
۹۳	دعای دور پنجم
۹۳	دعای دور ششم
۹۳	دعای دور هفتم
۹۳	مستحبات نماز طواف
۹۵	مستحبات سعی
۹۸	آداب تقصیر عمره
۹۸	اقسام حج
۹۸	حج بر سه قسم است:

۹۸	واجبات حج تمتع
۹۸	واجبات حج تمتع ۱۳ عمل است:
۹۹	مستحبات احرام حج تا وقوف به عرفات
۱۰۰	مستحبات واعمال شب عرفه
۱۰۰	دعای شب عرفه
۱۰۵	مستحبات وقوف به عرفات
۱۰۶	ادعیه وقوف به عرفات
۱۰۸	دعای امام حسین(ع) در روز عرفه
۱۲۱	دعای امام سجاد(ع) در روز عرفه
۱۳۰	زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه
۱۳۱	برخی از مستحبات وقوف به مشعرالحرام
۱۳۲	مستحبات رمی جمرات
۱۳۳	آداب قربانی
۱۳۳	مستحبات حلق و تقصیر
۱۳۳	مستحبات منا
۱۳۴	مستحبات مسجد خیف
۱۳۴	مستحبات برگشت به مکه معظمه
۱۳۴	مستحبات واعمال مکه مکرمه
۱۳۵	طواف وداع
۱۳۶	بخش دوم: زیارت مزارهای متبرکه مکه مکرمه
۱۳۶	توضیحی کوتاه درباره مزارهای مکه مکرمه
۱۳۶	۱. قبرستان ابوطالب
۱۳۶	اشاره
۱۳۶	زیارت عبد مناف علیه السلام جدّ اعلاّی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله
۱۳۷	زیارت عبدالملقب جدّ پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
۱۳۷	زیارت حضرت ابوطالب عموی گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله و پدر بزرگوار امیرمؤمنان علیه السلام
۱۳۷	زیارت حضرت خدیجه همسر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله
۱۳۷	زیارت حضرت قاسم فرزند رسول اکرم صلی الله علیه وآله
۱۳۷	۲. مزار شهدای فحّ
۱۳۸	اشاره
۱۳۸	مزار شهدای فحّ
۱۳۸	۳. حجر اسماعیل: در داخل مسجد الحرام کنار خانه کعبه حدّ فاصل رکن شمالی و رکن غربی، خانه حضرت اسماعیل بوده است که در آن قبر مبارک حضرت اسماعیل و مادرش هاجر و قبور جمع زیادی از پیامبران(علیهم السلام) قرار دارد. و از برخی روایات استفاده می شود که اطراف خا
۱۳۸	اشاره
۱۳۸	زیارت حضرت اسماعیل و هاجر علیهما السلام در حجر اسماعیل
۱۴۰	زیارت سایر انبیای عظام(علیهم السلام) در حجر اسماعیل
۱۴۰	بخش سوم: اماکن متبرکه مکه مکرمه
۱۴۰	اماکن متبرکه مکه مکرمه
۱۴۱	برخی از مساجد شهر مکه
۱۴۱	مسجد الحرام و خصوصیات کعبه
۱۴۱	ارکان کعبه
۱۴۳	حجر اسماعیل:

۱۴۳	مقام ابراهیم:
۱۴۳	زمزم
۱۴۳	صفا و مروه
۱۴۴	شعب ابی طالب
۱۴۴	محلّ ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله
۱۴۴	غار جرا
۱۴۴	کوه نُور
۱۴۵	غزوات
۱۴۵	مزدلفه (مشعرالحرام)
۱۴۵	مینا
۱۴۶	مسجد خیف
۱۴۶	بخش چهارم: اماکن مقدسه بین راه مکه ومدینه
۱۴۶	اماکن مقدسه بین راه مکه ومدینه
۱۴۶	مسجد غدیر خم:
۱۴۶	آبواء
۱۴۶	زیارت آمنه بنت وهب مادر گرامی حضرت رسول صلی الله علیه وآله
۱۴۷	بندر
۱۴۸	ریذه
۱۴۸	اعمال و ادعیه مدینه منوره
۱۴۸	آداب سفر
۱۴۸	آداب و ادعیه سفر
۱۵۵	فصل اول: ادعیه و زیارات
۱۵۵	ادعیه و زیارات مشترکه
۱۶۰	دعای کمیل
۱۶۰	دعای ندبه
۱۶۰	دعای سمات
۱۶۲	دعای توشل
۱۶۲	دعای رفع گرفتاری
۱۶۲	دعای فُرج
۱۶۳	دعای سریع الإجابہ
۱۶۴	دعای حضرت مهدی صلوات الله علیه
۱۶۴	مناجات شعبانیه
۱۶۷	مناجات امیر مؤمنان علیه السلام
۱۶۹	چند مناجات از مناجات خمسہ عشر
۱۶۹	اشاره
۱۶۹	مناجات تائبین
۱۷۰	مناجات شاکین
۱۷۰	مناجات خائفین
۱۷۱	زیارت اول جامعه
۱۷۱	زیارت جامعه کبیره
۱۷۲	زیارت امین الله

۱۷۳	زیارت وارث
۱۷۵	زیاره آل یس
۱۷۸	دعای بعد از زیارت ائمه (علیهم السلام)
۱۸۲	دعا برای حضرت حجه بن الحسن عجل الله فرجه الشریف
۱۸۲	دعای عهد
۱۸۳	نماز شب
۱۸۴	کیفیت نماز شب
۱۸۴	نماز حضرت فاطمه (علیها السلام)
۱۸۵	نماز دیگر از حضرت فاطمه (علیها السلام)
۱۸۶	نماز حضرت صاحب الزمان علیه السلام
۱۸۶	نماز حاجت
۱۸۷	نماز جعفر طیار
۱۸۹	اعمال دهه اول ذی حجه
۱۹۴	اعمال عید غدیر
۱۹۸	اعمال روز میاهله
۲۰۲	فصل دوم: اعمال مدینه منوره
۲۰۲	فضیلت زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله و حضرت فاطمه زهرا و ائمه بقیع علیهم السلام
۲۰۵	آداب زیارت
۲۰۸	زیارت اول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
۲۱۰	زیارت دوم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
۲۱۱	نماز زیارت و دعای بعد از آن
۲۱۲	بخشی از مستحبات مسجدالنبی صلی الله علیه و آله
۲۱۳	دعا و نماز نزد ستون توبه
۲۱۴	استحباب روزه و دعا در مدینه منوره و مسجدالنبی صلی الله علیه و آله
۲۱۵	نماز و دعا نزد مقام جبرئیل
۲۱۶	زیارت وداع رسول اکرم صلی الله علیه و آله
۲۱۸	زیارت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)
۲۱۹	زیارت اول حضرت فاطمه (علیها السلام)
۲۲۱	زیارت دوم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
۲۲۲	زیارت ائمه بقیع علیهم السلام
۲۲۴	زیارت دیگر ائمه بقیع علیهم السلام
۲۲۷	زیارت امام حسن مجتبی علیه السلام
۲۲۷	زیارت امام زین العابدین علیه السلام
۲۲۸	زیارت امام محمد باقر علیه السلام
۲۲۸	زیارت امام صادق علیه السلام
۲۲۹	زیارت وداع ائمه بقیع (علیهم السلام)
۲۲۹	زیارت عباس بن عبدالمطلب علیهما السلام
۲۲۹	زیارت فاطمه بنت اسد مادر گرامی امیرالمؤمنین علیهما السلام
۲۳۰	زیارت دختران حضرت رسول صلی الله علیه و آله
۲۳۰	زیارت جناب عقیل و جناب عبدالله فرزند جعفر طیار علیهما السلام
۲۳۰	زیارت ابراهیم، فرزند رسول اکرم صلی الله علیه و آله

۲۳۲	زیارت اسماعیل فرزند امام صادق علیهما السلام
۲۳۳	زیارت حلیمه سعدیه(علیها السلام) - - - - -
۲۳۳	زیارت عته های رسول اکرم صلی الله علیه وآله
۲۳۴	زیارت ام البنین مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام
۲۳۴	زیارت اهل قبور
۲۳۵	زیارت حضرت عبد الله بن عبدالمطلب علیهما السلام
۲۳۶	زیارت دوم حضرت عبدالله بن عبدالمطلب علیهما السلام
۲۳۶	فضیلت زیارت حضرت حمزه و سایر شهدای اُحد
۲۳۷	زیارت حضرت حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه وآله
۲۳۸	زیارت دیگر شهدای اُحد
۲۳۹	مساجد و اماکن متمیزه در مدینه منوره
۲۴۰	مسجد النبی صلی الله علیه وآله
۲۴۰	جاهای مهم مسجد عباوند از
۲۴۰	قبرستان بقیع
۲۴۱	مسجد قبا
۲۴۱	مشزبه أم ابراهیم ومسجد فضیح یا رة الشمس
۲۴۱	مسجد الجمعه
۲۴۱	قبرستان اُحد
۲۴۱	مسجد العسکر
۲۴۱	مساجد سبعة
۲۴۱	مسجد ذوالقیلین
۲۴۲	مسجد غمامه یا مصلی النبی صلی الله علیه وآله
۲۴۲	مسجد حضرت علی علیه السلام و مسجد حضرت زهرا(علیها السلام)
۲۴۲	مسجد مباحله
۲۴۲	مسجد شجره
۲۴۲	مسجد مُغزس
۲۴۲	محلّه بنی هاشم
۲۴۲	مساجد دیگری
۲۴۲	مستحبات مدینه منوره و مسجدالتی صلی الله علیه وآله
۲۴۴	مسجد قبا
۲۴۶	اعمال مسجد قبا
۲۴۷	مسجد ذو قیلین
۲۴۸	مسجد فتح (مسجد احزاب)
۲۴۹	دعا در مسجد الاجابه
۲۴۹	فرهنگ واژگان حج
۲۴۹	مقدمه
۲۴۹	ا
۲۴۹	انعم بقیع
۲۵۰	آبار علی
۲۵۰	اباطع
۲۵۰	ابراج شهداء

٢٥٠	ابطح
٢٥٠	ابطحى
٢٥٠	ابوا
٢٥٠	ابوقبيس
٢٥١	ابيار على
٢٥١	اتمام حج
٢٥١	اتبره
٢٥١	اثرب
٢٥١	اجازه
٢٥١	اجزى صوفه
٢٥١	اجياد
٢٥٢	احجاج
٢٥٢	احجار الزيت
٢٥٢	احجار المرء
٢٥٢	احد
٢٥٢	كوه احد
٢٥٥	احرام
٢٦٣	احرام بستن
٢٦٣	احرام بيت الحرام
٢٦٣	احرام گرفتن
٢٦٣	احرام گرفته
٢٦٣	احرامى
٢٦٤	احصار ()
٢٦٤	احكام حج
٢٦٤	احكام عمره
٢٦٤	احلال
٢٦٤	احمس
٢٦٤	اختيارى عرفات
٢٦٤	اختيارى مشعر
٢٦٤	آخر مدينه
٢٦٤	اخشيان
٢٦٥	اخوه
٢٦٥	آداب حج
٢٦٥	اداره الحرام
٢٦٥	اداره شئون الحرمين الشريفين
٢٦٥	ادراك و قوفين
٢٦٥	ادماء محرم
٢٦٥	ادهان
٢٦٥	ادنى الحل
٢٦٦	اذاخر
٢٦٦	اذخر

٢٦٦	اراق المولد
٢٦٦	اراك
٢٦٦	ارض الله
٢٦٦	ارض الهجرة
٢٦٦	اركان بيت
٢٦٦	اركان چهارگانه
٢٦٦	اركان حج
٢٦٧	اركان عمره
٢٦٧	اركان كعبه
٢٦٨	ازار
٢٦٨	اسباب تحلل
٢٦٨	استار كعبه
٢٦٨	استحلال كعبه
٢٦٨	استطاعت
٢٦٩	استطاعت بذلي
٢٦٩	استطاعت جعلي
٢٦٩	استغلال
٢٦٩	استقرار حج
٢٦٩	استقيموا
٢٧٠	استلام
٢٧٠	استلام حجر
٢٧٠	استلام ركن
٢٧٠	استمتاع
٢٧٠	استمتاع به عمره
٢٧٠	استنابه
٢٧٠	استن
٢٧٠	استوانه (الطوانه)
٢٧٠	استون
٢٧٠	استووا
٢٧١	استال
٢٧١	اسواق ()
٢٧١	اسواق الآخره
٢٧١	اشعار
٢٧١	اشعار البدن
٢٧١	اشعار بدنه
٢٧١	اشواطه
٢٧١	اشواط سعيه
٢٧٢	أشهر حج
٢٧٢	اشهر حرم
٢٧٢	اشهر معلومات
٢٧٢	اصحاب صفه

۲۷۲	اصحاب عقبه
۲۷۲	اصحاب عقبه اول
۲۷۲	اصحاب عقبه دوم
۲۷۳	اصحاب فیل
۲۷۳	اصحاب معلقات
۲۷۳	اصناف الاسلام
۲۷۳	اضأه ابن عقیس
۲۷۳	اضأه ابن
۲۷۳	اضحات
۲۷۴	اضطاری اول
۲۷۴	اضطاری دوم
۲۷۴	اضطاری روزانه
۲۷۴	اضطاری شبانه
۲۷۴	اضطاری عرفات
۲۷۴	اضطاری مشعر
۲۷۴	۱. اضطاری اول
۲۷۴	۲. اضطاری دوم
۲۷۵	اطحل
۲۷۵	اطرست
۲۷۵	آطام
۲۷۵	اعتدلوا
۲۷۵	اعتمال
۲۷۵	اعلام حرم
۲۷۵	اعمال حج
۲۷۶	اعمال عمره
۲۷۶	اعمال منی
۲۷۶	اعنه
۲۷۶	أغوات
۲۷۶	اغوات
۲۷۶	افاضه
۲۷۶	۱. افاضه از عرفات
۲۷۶	۲. افاضه از مشعر
۲۷۶	۳. افاضه از منی
۲۷۶	أفاقى
۲۷۶	افراد
۲۷۷	افساد حج
۲۷۷	افعال حج
۲۷۷	افعال عمره
۲۷۷	اقتراض مستطیع
۲۷۷	اقسام حج
۲۷۷	اکاله البلدان

٢٧٧	اكاله القرى
٢٧٨	الال
٢٧٨	العاد
٢٧٨	أل سعود
٢٧٨	أل شبيه
٢٧٨	الملم
٢٧٨	ام
٢٧٨	امارت حج
٢٨١	ام الارضين
٢٨١	ام الذود
٢٨١	ام راحم
٢٨١	ام رحم
٢٨١	ام رحمان ()
٢٨١	ام رحمه
٢٨١	ام روح
٢٨١	ام زحم
٢٨٢	ام صبح
٢٨٢	ام صح
٢٨٢	ام الصفا
٢٨٢	ام القرى
٢٨٢	ام المشاعر
٢٨٣	ام كوثي
٢٨٣	امير حاج
٢٨٣	امير حج
٢٨٣	امين
٢٨٣	امينه
٢٨٣	انصاب
٢٨٣	انصاب الحرم
٢٨٤	انصار
٢٨٤	انقاب المدينه
٢٨٤	اوديه المدينه
٢٨٤	اوطاس
٢٨٤	اولاد شيخ
٢٨٤	اول مدينه
٢٨٤	او وار تحط رس طرمر
٢٨٥	اهل آفاق
٢٨٥	اهلال
٢٨٥	اهل الله
٢٨٦	اهل التليه
٢٨٦	اهل الحاضر
٢٨٦	اهل حج

۲۸۶	اهل حرم
۲۸۶	اهل حرمین
۲۸۶	اهل حله
۲۸۶	اهل حمص
۲۸۶	اهل صفه
۲۸۶	اهل موسم
۲۸۶	اهل موقف
۲۸۷	اهل مکه
۲۸۷	اهله قمر
۲۸۷	اهلیه
۲۸۷	آیات بینات
۲۸۷	آیات حج
۲۸۸	ایام احرام
۲۸۸	ایام تشریق
۲۸۸	ایام جمع
۲۸۸	ایام حج
۲۸۸	ایام رمی
۲۸۸	ایام رمی
۲۸۸	ایام قربانی
۲۸۹	ایام معدودات
۲۸۹	ایام معلومات
۲۸۹	ایام منی
۲۸۹	ایام نحر
۲۹۰	ایام وقفه
۲۹۰	ایبداع
۲۹۰	ایمان
۲۹۰	آینه نگاه کردن در آئینه (چه برای زینت باشد چه برای زینت نباشد) برای محرم حرام است ولکن اگر نگاه کرد به آئینه مستحب است دوبار تلبیه بگوید. (توضیح مناسک حج، ص ۴۴)
۲۹۰	ایوان صفه
۲۹۰	ب
۲۹۰	بئر
۲۹۰	باب آل محمد
۲۹۰	باب البقیع
۲۹۱	باب بنی الشمس
۲۹۱	باب بنی شیبه
۲۹۱	باب البیت
۲۹۱	باب التوبه
۲۹۱	باب الجبر (ج) همان (ک) باب جبرئیل
۲۹۱	باب الجبرئیل
۲۹۲	باب الجنائز
۲۹۲	باب حجره طاهره
۲۹۲	باب الحرم

٢٩٢	باب الحناطين
٢٩٣	باب الرحمه
٢٩٣	باب الرسول
٢٩٣	باب السلام
٢٩٣	باب عاتكه
٢٩٣	باب قبله
٢٩٤	باب الكعبه
٢٩٤	باب النبي
٢٩٤	باب النساء
٢٩٤	باب هاى مسجدالحرام
٢٩٩	بادى
٢٩٩	باره
٢٩٩	بازار عطاران
٢٩٩	بازار عكاظ
٢٩٩	ياسه
٣٠٠	باغ فدك
٣٠٠	بحر
٣٠٠	بحره
٣٠٠	بحيره
٣٠٠	بدر
٣٠٠	بازار بدر
٣٠٠	غزوه بدر
٣٠١	زيارتگاه بدر
٣٠١	بدن
٣٠١	بدنه
٣٠١	بدنه الاقسام
٣٠١	برش
٣٠١	برطله
٣٠١	برقع
٣٠٢	بركه
٣٠٢	بره
٣٠٢	بريدالبعث
٣٠٢	بساسه
٣٠٢	بساق
٣٠٣	بست
٣٠٣	بست حرم
٣٠٣	بست مكه
٣٠٣	بشرى
٣٠٣	بطحا
٣٠٣	بطحيا
٣٠٣	بطن عرنه

۳۰۴	بطن عقیق
۳۰۴	بطن محسر
۳۰۴	بطن مکه
۳۰۴	بطن وج
۳۰۴	بعثه
۳۰۴	بقره
۳۰۴	بقعه امه اربعه
۳۰۴	بقعه اهل بیت النبی
۳۰۵	بقیع
۳۰۵	اشاره
۳۰۵	تسمیه بقیع
۳۰۵	سابقه بقیع
۳۰۵	فضیلت بقیع
۳۰۶	مشاهیر بقیع
۳۰۷	مستحیات بقیع
۳۰۸	قسمت های بقیع
۳۱۰	بقیع خیل
۳۱۰	بقیع العمات
۳۱۰	بقیع العرقده
۳۱۰	بقیع مصلی
۳۱۰	بکه
۳۱۲	بلاد العرب
۳۱۲	بلاط
۳۱۲	بلاطه حمراء
۳۱۲	بلد
۳۱۲	بلد استيطان
۳۱۲	بلد آمن
۳۱۳	بلدالله
۳۱۳	بلدالله تعالی
۳۱۳	بلدالامین
۳۱۳	بلدالحرام
۳۱۴	بلد رسول الله
۳۱۴	بلدالمساجد
۳۱۴	بلدالنذر
۳۱۴	بلدالیسار
۳۱۴	بلده (بَ لَ د) اما امرت ان اعيد رب هذه البلده (نمل ۹۱)
۳۱۴	بلده الموروقه
۳۱۴	بنی شیبه
۳۱۴	بوسیدن حجر (خ ج) در روایات، بوسیدن حجر (الاسود) مورد سفارش قرار گرفته و طبق نقل ها رسول الله مقتد به استلام و بوسیدن آن بوده اند (همراه با زائران خانه خدا ص ۹۱)
۳۱۴	بهره
۳۱۴	بیت

۳۱۵	بيت ابى التيبى
۳۱۵	بيت اسماعيل
۳۱۵	بيت الاحزان
۳۱۶	بيت الارقم
۳۱۶	بيت الاسلام
۳۱۶	بيت الله
۳۱۶	بيت الله الحرام
۳۱۶	بيت الحرام
۳۱۷	بيت الحرم
۳۱۷	بيت الحزن
۳۱۷	بيت الدعاء
۳۱۷	بيت الرسول
۳۱۷	بيت الشيخ
۳۱۷	بيت الصلوه
۳۱۷	بيت الضراح
۳۱۷	بيت العتيق
۳۱۸	بيت العروس
۳۱۸	بيت المعمور
۳۱۸	بيتوته در مشعر
۳۱۸	بيتوته در منى
۳۱۹	بيداء
۳۱۹	بين الاحرامين
۳۱۹	بين الحرمين
۳۱۹	پ
۳۱۹	اشاره
۳۱۹	برده كعبه
۳۳۱	پس مدينه
۳۳۱	پشت كعبه
۳۳۱	پشت مقام ابراهيم
۳۳۱	پلاس
۳۳۱	پل جمرات
۳۳۱	پوشش كعبه
۳۳۱	پوشيدن احرام
۳۳۲	پيراهن كعبه
۳۳۲	پيش مدينه
۳۳۲	ت
۳۳۲	تاج
۳۳۲	تارك الحج
۳۳۲	تعزير
۳۳۲	تبع
۳۳۲	تجرید در حج

۳۳۳	تجلیل
۳۳۳	تجمیر
۳۳۳	تحریم
۳۳۳	تحلل
۳۳۳	تحلل به هدی
۳۳۳	تحلل به نحر
۳۳۳	تخلیق همان
۳۳۳	تحمس
۳۳۴	تحویل قبله
۳۳۴	ترمینال حجاج
۳۳۴	تروک احرام
۳۳۴	تروک محرم
۳۳۴	تروک محرمه
۳۳۴	ترویبه
۳۳۴	تشریق
۳۳۴	تصدیه
۳۳۴	تضحیه
۳۳۴	تطیب
۳۳۵	تظلیل
۳۳۵	تغطیه الرأس
۳۳۵	تغییر قبله
۳۳۵	تفت
۳۳۵	تفریق ابدان
۳۳۵	تقییل حجر
۳۳۵	تقصیر
۳۳۷	تقلید
۳۳۷	تقلید هدی
۳۳۷	تقلیم الاظفار (تُ مِلُّ أ) گرفتن ناخن ها که از تروک احرام است (فرهنگنامه حج، ص ۵۸) -
۳۳۷	تکبیرات عید
۳۳۸	تکتم
۳۳۸	تلبیات اربع (تُ) چهار تلبیه (لبیک، اللهم لبیک، لبیک ان الحمد و النعمه والملک لاشریک لک لبیک) که برای احرام باید گفته شود. (فرهنگ معارف اسلامی) (ع) -
۳۳۸	تلبید
۳۳۸	تلبیه
۳۳۸	تل سرخ
۳۳۸	تل قرین
۳۳۸	تندد
۳۳۹	تندر
۳۳۹	تنعیم
۳۳۹	تمتع
۳۳۹	توسعه اول
۳۳۹	توسعه دوم

۳۳۹	توقیف
۳۳۹	تولیت کعبه
۳۴۰	تپامه
۳۴۰	تین
۳۴۰	ت
۳۴۰	تیسیر
۳۴۰	تج (ت ج) رسول گرامی اسلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی از هر چیز چهار تا برگزید و از حج چهار چیز را برگزید: الحج (نحر و قربانی)، الحج (ضجه مردم به تلبیه) الاحرام والطواف (میقات حج، ش ۵ ص ۵۲).....
۳۴۰	ثنی
۳۴۰	ثنیه البیضاء
۳۴۱	ثنیه الحل
۳۴۱	ثنیه الکندی
۳۴۱	ثنیه العلیا
۳۴۱	ثنیه المحدث
۳۴۱	ثنیه الوداع
۳۴۱	نواب
۳۴۱	نور
۳۴۱	نویه
۳۴۲	نبات لقی
۳۴۲	ج
۳۴۲	جابره
۳۴۲	جارالله
۳۴۲	جامع ابراهیم
۳۴۲	جامع خیف
۳۴۲	جامع مدینه
۳۴۲	جامعه
۳۴۲	جامه احرام
۳۴۲	جامه کعبه
۳۴۲	جایزه
۳۴۳	جبار
۳۴۳	جباره
۳۴۳	جبل
۳۴۳	جحفه
۳۴۳	جحفه الوداع
۳۴۴	جد
۳۴۴	جدارالحجر
۳۴۴	جدال
۳۴۴	جدی
۳۴۴	جزعه
۳۴۴	جزور
۳۴۴	جزیره
۳۴۵	جزیره العرب

۳۴۵	جمرانه
۳۴۵	جمار
۳۴۷	جماوات
۳۴۷	جمرات
۳۴۷	جمره
۳۴۹	جمره الاخرى
۳۴۹	جمره الاولى
۳۴۹	جمره الدنيا
۳۴۹	جمره الصفرى
۳۴۹	جمره العظمى
۳۴۹	جمره البقيه
۳۴۹	جمره الكبرى
۳۴۹	جمره الكبيره
۳۵۰	جمره الوسطى
۳۵۰	جمع
۳۵۰	جمعه خونين مکه
۳۵۰	جنت البقيع
۳۵۰	جنت الحصيئه
۳۵۰	جنت المعلى
۳۵۲	جواز السفر
۳۵۲	جهت جنوبى
۳۵۲	جهت شامى
۳۵۲	جهت شمالى
۳۵۲	جهت قبلى
۳۵۲	جباد
۳۵۲	جبيه
۳۵۲	جبران رسول الله
۳۵۲	ج
۳۵۲	جاه اريس
۳۵۲	جاه اسماعيل
۳۵۴	جاه انس
۳۵۴	جاه بضاعه
۳۵۴	جاه بوضه
۳۵۴	جاه نقله
۳۵۴	جاه حاء (۲) از جاه هاى مدينه واقع در سمت شمال مسجد النبى. اين جاه را ابوطلحه انصارى به رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم)
۳۵۵	جاه خاتم
۳۵۵	جاه ذوالهرم
۳۵۵	جاه رومه
۳۵۵	جاه زمزم
۳۵۵	جاه سقىا
۳۵۶	جاه عثمان

۳۵۶	چاه عسيله
۳۵۶	چاه على
۳۵۶	چاه غرس
۳۵۶	چاه فنج
۳۵۶	چاه قضا
۳۵۶	چاه قراصه
۳۵۷	چاه ميمون
۳۵۷	چتر
۳۵۷	چهار تلبيه
۳۵۷	چهار ركن
۳۵۷	چهار ركن كعبه
۳۵۷	چهار لييك
۳۵۷	ح
۳۵۷	حافظ
۳۵۷	حاج
۳۵۷	حاج ضروره
۳۵۸	حاج قارن
۳۵۸	حاج شمتع
۳۵۸	حاج محصور
۳۵۸	حاج مصدود
۳۵۸	حاج مفرد
۳۵۸	حاجه
۳۵۸	حاجي
۳۵۸	حاجيانه
۳۵۸	حاجي حرمين
۳۵۹	حاجيه
۳۵۹	حاشيه مطاف
۳۵۹	حاضر
۳۵۹	حاطمه
۳۵۹	حيرى
۳۵۹	حيش
۳۵۹	حبيبه
۳۵۹	حج
۳۶۰	حج
۳۶۰	اشاره
۳۶۰	ترك حج
۳۶۱	فوايد حج
۳۶۴	راه هاى وجوب حج
۳۶۴	شرائط وجوب حج
۳۶۴	مناسك حج
۳۶۵	نوع واجبات حج

٣٦٥	زمان انجام حج
٣٦٥	تفاوت انواع حج
٣٦٧	حجاب البيت
٣٦٧	حجابت
٣٦٧	حج ابراهيمي
٣٦٧	حجاج
٣٦٧	حجاج مدينه بعد
٣٦٨	حجاج مدينه قبل
٣٦٨	حجاز
٣٦٨	حج الاسباب
٣٦٨	حج استحبابي
٣٦٨	حج استظاله
٣٦٩	حج استيجارى
٣٦٩	حج اسلام
٣٦٩	حج اصغر
٣٦٩	حج افراد
٣٧٠	حج افسادى
٣٧٠	حج اكبر
٣٧١	حج بالمهد
٣٧١	حج بالنذر
٣٧١	حج بالنياه
٣٧١	حج باليمين
٣٧١	حج بدلى
٣٧٢	حج بلاغ
٣٧٢	حج بلاغه
٣٧٢	حج بلدى
٣٧٢	حج بيت
٣٧٢	حج تبرع
٣٧٢	حج تجارت
٣٧٢	حج تطوع
٣٧٢	حج تمام
٣٧٢	حج تمتع
٣٧٤	حج جاهلى
٣٧٧	حج جاهليت
٣٧٧	حج حله
٣٧٧	حج خمس
٣٧٧	حج خدمه
٣٧٨	حجر
٣٧٨	حجر
٣٧٨	حجرات
٣٧٨	حجر اسماعيل

٣٨١	حجر الاسعد
٣٨١	حجر الاسود
٣٨٨	حجر الزيت
٣٨٨	حجر السماق
٣٨٨	حجر الكعبه
٣٨٨	حجره شريفه
٣٨٨	حجره طاهره
٣٩٢	حجره فاطمه
٣٩٢	حجره مطهره
٣٩٢	حجرين
٣٩٢	حج سنئى
٣٩٢	حج صروره
٣٩٢	حج طلس
٣٩٣	حج عتوبه
٣٩٣	حج عمره
٣٩٣	حج فرضى
٣٩٣	حج فريضة
٣٩٣	حج فقرا
٣٩٣	حج قران
٣٩٤	حج قضاء
٣٩٤	حج كمال
٣٩٥	حج للناس
٣٩٥	حج لله
٣٩٥	حج ميدله
٣٩٥	حج مبرور
٣٩٥	حج متسكع
٣٩٥	حج متمتع
٣٩٥	حج محصور
٣٩٦	حج مستحب
٣٩٦	حج مستقر
٣٩٦	حج مشركين
٣٩٦	حج مصدود
٣٩٦	حج مفرده
٣٩٦	حج مفرده
٣٩٦	حج مقبول
٣٩٧	حج مندور
٣٩٧	حج ميقاتى
٣٩٧	حج ندى
٣٩٧	حج نذرى
٣٩٧	حج زهت
٣٩٧	حج نيابنى

٣٩٧	حج واجب
٣٩٨	حج الوداع
٣٩٨	حجول
٣٩٨	حجون
٣٩٨	حجه الاسلام
٣٩٨	حجه البلاغ
٣٩٨	حجه البلاغه
٣٩٨	حجه التمام
٣٩٨	حجه الكمال
٣٩٩	حجه الوداع
٣٩٩	حجه فريش
٤٠٠	حجيه
٤٠٠	حدا
٤٠٠	حدائق الفتح
٤٠٠	حدائق سيعه
٤٠٠	حد طواف
٤٠٠	حد عرفات
٤٠٠	حد مزدلفه
٤٠٠	حد مشعر
٤٠٠	حد مطاف
٤٠٠	حد منى
٤٠١	حدود حرم
٤٠١	حده
٤٠١	حديبيه
٤٠٢	حرا
٤٠٢	حرام
٤٠٢	حرامان
٤٠٢	حرس
٤٠٢	حرم
٤٠٢	حرم
٤٠٢	حرم
٤٠٣	حرم
٤٠٣	حرم أمن
٤٠٣	حرم امه بفتح
٤٠٣	حرمت الله
٤٠٣	حرم الله
٤٠٣	حرم الله تعالى
٤٠٤	حرم الرسول
٤٠٤	حرم امن
٤٠٤	حرمان
٤٠٤	حرمان شريفين

٤٠٤	حرم اهل بيت
٤٠٤	حرم مدينه
٤٠٤	حرم مكه
٤٠٤	حرمه
٤٠٤	حرمى
٤٠٥	حرمين
٤٠٥	حرمين شريفين
٤٠٥	حره
٤٠٥	حرى
٤٠٥	حريق اول
٤٠٥	حريق دوم
٤٠٦	حرام
٤٠٦	حزوره
٤٠٦	حسته
٤٠٦	حش كوكب
٤٠٦	حصاب
٤٠٦	حصبه
٤٠٦	حصن العزاب
٤٠٧	حصن كوكب
٤٠٧	حصوه
٤٠٧	حصى
٤٠٧	حصى الجمار
٤٠٧	حصى الخذف
٤٠٧	حطاب
٤٠٧	حطيم
٤٠٩	حظيره رسول الله
٤٠٩	حفره توبه
٤٠٩	حفيه عباس
٤٠٩	حفيه عبدالمطلب
٤٠٩	حل
٤١٠	حلال
٤١٠	حلق
٤١٠	حله
٤١٠	حلى الكعبه
٤١٠	حمام الحرم
٤١١	حمسى
٤١٢	حمسا
٤١٢	حمل
٤١٢	حنانه
٤١٢	حوائطه سبعة
٤١٢	حوائط النبى

٤١٢	حواج
٤١٣	حياض
٤١٣	حيره
٤١٣	حي الشهدا
٤١٣	حيطان سبعة
٤١٣	خ
٤١٣	خاتون خياب
٤١٣	خاتون عرب
٤١٣	خاتون كائنات
٤١٣	خادم الحرمين (د م ل خ ز م) خادم الحرمين الشريفين.
٤١٤	خادم الحرمين الشريفين
٤١٤	خامه حمراء
٤١٤	خانة جبرئيل
٤١٤	خانة خدا
٤١٤	خانة كعبه
٤١٤	خاوه
٤١٤	خذف
٤١٥	خزامي
٤١٥	خزانه الزيت
٤١٥	خزانه الكعبه
٤١٥	خضراء قریش
٤١٥	خطبه وداع
٤١٥	خطم الحجون
٤١٥	خل المقطع
٤١٥	خلف مقام
٤١٥	خلوق كعبه
٤١٦	خم غدیر
٤١٦	خير البلاد
٤١٦	خيرہ
٤١٦	خيرہ الاصفر
٤١٦	خيرہ المدود ()
٤١٦	خيف
٤١٦	خيمه جمانه
٤١٦	د
٤١٧	دايره حرم
٤١٧	دايره طواف
٤١٧	دايره كعبه
٤١٧	دايره مطاف
٤١٧	دايره موافيت
٤١٧	دايره ميقات ها
٤١٧	دار

٤١٧	دار الابرار
٤١٧	دار ابو ايوب
٤١٨	دار ابوطالب
٤١٨	دار ابو يوسف
٤١٨	دار الاخيام
٤١٨	دار الارقم
٤١٩	دار الاعنه
٤١٩	دار الايمان
٤١٩	دار البيضاء
٤١٩	دار الخيزران
٤١٩	دار السفاره
٤١٩	دار السلامه
٤١٩	دار السنه
٤٢٠	دار الشورى
٤٢٠	دار الصفا
٤٢٠	دار الضيافه
٤٢٠	دار الضيفان ()
٤٢٠	دارالعجله
٤٢٠	دارالعجله
٤٢٠	دارالعماره
٤٢٠	دارالفتح
٤٢١	دارالقبه
٤٢١	دارالقرآء
٤٢١	دارالكسوه
٤٢١	دارالمختار
٤٢١	دارالمنتدى
٤٢١	دارالمهاجرين
٤٢١	دارالتابعه
٤٢٣	دارالدوه
٤٢٤	دارالهجره
٤٢٤	ديرالكعبه
٤٢٤	درج
٤٢٤	درک اختياری
٤٢٥	درک اضطراری
٤٢٥	درک وقوف
٤٢٥	درک وقوفين
٤٢٥	دره البيضاء
٤٢٥	دره هارون
٤٢٦	دست خدا
٤٢٦	دعا
٤٢٦	دعاى عرفه

٤٢٤	دكة الاغوات
٤٢٤	دكة الاقوات
٤٢٤	دله
٤٢٤	دليل
٤٢٧	دماء الحج
٤٢٧	دم التحلل
٤٢٧	دم التمتع
٤٢٧	دم المتعه
٤٢٧	دم شاه
٤٢٧	دواير كعبه
٤٢٧	دوار
٤٢٧	دم خون
٤٢٨	دورق
٤٢٨	دويره الاهل
٤٢٨	ديوار حجر
٤٢٨	ديوار مستجار
٤٢٨	ذ
٤٢٨	ذا
٤٢٨	ذات انواع
٤٢٨	ذات الحجر
٤٢٨	ذات الحرار
٤٢٩	ذات السلفه
٤٢٩	ذات السليم
٤٢٩	ذات عرق
٤٢٩	ذات النخل
٤٢٩	ذات الودع
٤٢٩	ذبح
٤٢٩	ذبح اكبر
٤٢٩	ذبح قربانى
٤٢٩	ذبح اكبر
٤٣٠	ذكر تلبيه
٤٣٠	ذوالحجه
٤٣٠	ذوالحجه الحرام
٤٣٠	ذوالحليفه
٤٣٠	ذوالخلصه
٤٣٠	ذوقيلتين
٤٣٠	ذواقعده
٤٣٠	ذوالكعبات
٤٣٠	ذوالمجاز
٤٣١	ذوالنذوه
٤٣١	ذوالهرم

٤٣١	ذى طوى
٤٣١	ذى المنزلين
٤٣١	ذى الوطنين
٤٣١	ر
٤٣١	الراء
٤٣١	راحله
٤٣٢	رأس
٤٣٢	رأسى
٤٣٢	راقصات
٤٣٢	ربذه
٤٣٢	رتاج
٤٣٢	رجوع به كفايت
٤٣٢	رحم
٤٣٢	رخام حمراء
٤٣٣	رداء
٤٣٣	رفادت
٤٣٣	رفت
٤٣٣	رفيق المرئنه
٤٣٣	رقطاء
٤٣٣	ركاز
٤٣٣	ركضه جيرئيل
٤٣٣	ركن
٤٣٤	ركن اسود
٤٣٤	ركن بصرى
٤٣٤	ركن جنوبى
٤٣٤	ركن حجر
٤٣٤	ركن حجرا الاسود
٤٣٤	ركن شامى
٤٣٤	ركن شرقى
٤٣٤	ركن شمالي
٤٣٥	ركن عراقى
٤٣٥	ركن غربى
٤٣٥	ركن مغربى
٤٣٥	ركن يمانى
٤٣٥	رمل
٤٣٥	رمى
٤٣٩	رمى جمار
٤٤١	رمى جمرات
٤٤١	رمى جمره اخرى
٤٤١	رمى جمره اولى
٤٤١	رمى جمره وسطى

۴۴۱	رمی سه جمره
۴۴۱	رنک
۴۴۱	رنوک
۴۴۲	الرواء
۴۴۲	روپوش کعبه
۴۴۲	روحاء
۴۴۲	روزه دم متعه
۴۴۲	روضه
۴۴۲	روضه بهشتی
۴۴۲	روضه رسول
۴۴۲	روضه شریفه
۴۴۳	روضه مسجدالنبی
۴۴۳	روضه مطهره
۴۴۳	روضه نبوی
۴۴۳	روضه النبی
۴۴۴	روماه
۴۴۴	رومه
۴۴۴	ریاض
۴۴۴	ریال
۴۴۴	ریطه
۴۴۴	ز
۴۴۴	زائر
۴۴۴	زائران بیت الله
۴۴۵	زائران مدینه بعد
۴۴۵	زائران مدینه قبل
۴۴۵	زاد توشه راه
۴۴۵	زاد و راحله
۴۴۵	زقاق الحجر
۴۴۵	زقاق الطوال
۴۴۵	زقاق العطارین
۴۴۵	زقاق المولد
۴۴۵	زمازم
۴۴۵	زمزم
۴۵۰	زمزمین
۴۵۰	زمم
۴۵۰	زیارت
۴۵۰	زیارت حج
۴۵۰	زیارت دوره
۴۵۰	زیارت عمره
۴۵۰	زینت کعبه
۴۵۰	زیورهای کعبه

٤٥١	س
٤٥١	سابقه الحاج
٤٥١	سادات نغاوله
٤٥١	ساق
٤٥١	سالار حاج
٤٥١	سالمة
٤٥١	سيوحه
٤٥١	ستار كجه
٤٥١	ستون ابولياه
٤٥١	ستون اماميه
٤٥٢	ستون توبه
٤٥٢	ستون تهجد
٤٥٢	ستون جزعه
٤٥٢	ستون حرس
٤٥٢	ستون حنانه
٤٥٤	ستون سربر
٤٥٥	ستون عايشه
٤٥٥	ستون على
٤٥٥	ستون قرعه
٤٥٥	ستون محرس
٤٥٥	ستون مخلقه
٤٥٥	ستون مربعه القبر
٤٥٦	ستون مهاجرين
٤٥٧	ستون وفود
٤٥٧	سدانت
٤٥٨	سدنه البيت
٤٥٨	سدنه كجه
٤٥٨	سدوا الخلل
٤٥٨	سر تراشيدن
٤٥٨	سعديه
٤٥٨	سعودى
٤٥٨	سعى
٤٥٨	سعى بين صفا و مروه
٤٥٨	سعى صفا و مروه
٤٦١	هروله
٤٦٢	سعى وادى بحسر
٤٦٢	سعى هفت شوط
٤٦٢	سعيين
٤٦٢	سفارت
٤٦٣	سفرالى الله
٤٦٣	سقايت

۴۶۳	سقایه الحاج
۴۶۳	سقایه العباس
۴۶۳	سقیاء
۴۶۴	سقیاء اسماعیل
۴۶۴	سقیاء الله اسماعیل
۴۶۴	سقیفه بنی ساعده
۴۶۴	سکوی خواجه ها
۴۶۴	سلام
۴۶۴	سلع
۴۶۴	سلفه
۴۶۵	سنگ زدن
۴۶۵	سنگ مقام
۴۶۵	سوق الطوال
۴۶۵	سوق هدی
۴۶۵	سویقه
۴۶۵	سه جمره
۴۶۵	سیاق هدی
۴۶۵	سیده
۴۶۵	سیده البلدان
۴۶۵	سیل
۴۶۶	سیل ام نهشل
۴۶۶	سیل کبیر
۴۶۶	ش
۴۶۶	شئون الحاج
۴۶۶	شاخ داخلی
۴۶۶	شاخ شیطان
۴۶۶	شادروان
۴۶۶	شادروان
۴۶۷	شاعره
۴۶۸	شاه
۴۶۸	شاهد
۴۶۸	شاه مربع نشین
۴۶۸	شیاشعه
۴۶۸	شیاعه
۴۶۸	شیاعه العیال
۴۶۸	شیاک
۴۶۸	شب مانندن در مشعر
۴۶۹	شب مانندن در منی
۴۶۹	شب های تشریق
۴۶۹	شیبین
۴۶۹	شجره

۴۶۹	شجره
۴۶۹	شراب الابرار
۴۶۹	شرط تحلل
۴۶۹	شرطه الحاج
۴۶۹	شرفای مکه
۴۷۰	شریفه
۴۷۰	شریف مکه
۴۷۰	شعائر
۴۷۰	شعائرالله
۴۷۰	شعائر حج
۴۷۰	شعار
۴۷۱	شعار الحج
۴۷۱	شعار محرم
۴۷۱	شعاره
۴۷۱	شعاع حرم
۴۷۱	شعاع طواف
۴۷۱	شعب ابی دب
۴۷۱	شعب ابی طالب
۴۷۲	شعب ابی یوسف
۴۷۲	شعب جزارین
۴۷۲	شعب علی (علیه السلام)
۴۷۲	شعب مقبره
۴۷۲	شعب مولد
۴۷۲	شعیره
۴۷۴	شفاء
۴۷۴	شفاء سقم
۴۷۴	شمیعی
۴۷۴	شمیسی
۴۷۴	شوال
۴۷۴	شوط
۴۷۴	شهدا
۴۷۵	شهدای احد
۴۷۵	شهدای بدر
۴۷۵	شهدای جنت
۴۷۵	شهدای جره
۴۷۵	شهدای فح
۴۷۵	شهر حرام
۴۷۷	شیح
۴۷۷	شیطان
۴۷۷	شیعیان نخاوله
۴۷۷	ص

٤٧٧	صاحب الرفاهه
٤٧٧	صاحب السقايه
٤٧٨	صافيه
٤٧٨	صحراى عرفات
٤٧٨	صحراى مشعر
٤٧٨	صحراى منى
٤٧٨	صد
٤٧٨	صدر
٤٧٨	صوور
٤٧٨	صووره
٤٧٩	صفا
٤٧٩	صفاح
٤٧٩	صفا و مروه
٤٧٩	صفه
٤٨٠	صلاح
٤٨٠	صما
٤٨٠	صائبير
٤٨٠	صوره
٤٨٠	صيد
٤٨١	صيد احرامى
٤٨١	صيد حرمى
٤٨١	ط
٤٨١	طائب
٤٨١	طائف
٤٨١	طائفين
٤٨١	طابه
٤٨٢	طاهره
٤٨٢	طبايا
٤٨٢	طرار
٤٨٢	طعام
٤٨٢	طعام الايرار
٤٨٢	طعام طعم
٤٨٢	طلس
٤٨٢	طواف
٤٨٦	طواف آخرالمهد
٤٨٧	طواف افاضه
٤٨٧	طواف اول طواف
٤٨٧	طواف اول عهد
٤٨٧	طواف بيت الله
٤٨٧	طواف تحيت
٤٨٧	طواف حامل و محمول

٤٨٧	طواف حج
٤٨٧	طواف دوم
٤٨٧	طواف ركن
٤٨٨	طواف زنان
٤٨٨	طواف زيارت
٤٨٨	١. عمره مفرده
٤٨٨	٢. عمره تمتع
٤٨٨	٣. حج
٤٨٨	طواف سنت
٤٨٩	طواف صدر
٤٨٩	طواف عربان
٤٨٩	طواف عمره
٤٨٩	١. عمره تمتع
٤٨٩	٢. عمره مفرده
٤٨٩	طواف فرض
٤٨٩	طواف فريضة
٤٨٩	طواف قدوم
٤٨٩	طواف لقا
٤٩٠	طواف مستحب
٤٩٠	طواف تمتع
٤٩٠	طواف متعه
٤٩٠	طواف نساء
٤٩٠	١. عمره تمتع
٤٩٠	٢. عمره مفرده
٤٩٠	طواف ناقله
٤٩١	طواف واجب
٤٩١	طواف وداع
٤٩١	طوافين
٤٩١	طيب
٤٩١	طيبه
٤٩١	طيبه
٤٩٢	طيبه
٤٩٢	طيبه
٤٩٢	ظ
٤٩٢	ظاايا
٤٩٢	ظلا
٤٩٢	ظلال
٤٩٢	ع
٤٩٢	عائر
٤٩٢	عاصمه
٤٩٢	عافيه

٤٩٣	عافر
٤٩٣	عاكف
٤٩٣	عاليه
٤٩٣	عام الاستطاعه
٤٩٣	عام الحصر
٤٩٣	عيا
٤٩٣	عبادات مختلط
٤٩٤	عبدالدار
٤٩٤	عتيق
٤٩٤	عج
٤٩٤	عدل
٤٩٤	عذرا
٤٩٤	عراء
٤٩٤	عرب
٤٩٥	١. عرب يانده
٤٩٥	٢. عرب باقيه
٤٩٥	عربستان
٥٠١	عرش
٥٠١	عرش الله
٥٠١	عرفات
٥٠٢	عرفه
٥٠٢	عرنه
٥٠٣	عروس عرب
٥٠٣	عروش
٥٠٣	عروض
٥٠٣	عري
٥٠٣	عريش
٥٠٣	عسكران
٥٠٤	عسيله
٥٠٤	عشره كامله
٥٠٤	عصفر
٥٠٤	عصمه
٥٠٤	عقبه
٥٠٤	عقبه اخرى
٥٠٤	عقبه اولي
٥٠٤	عقبه وسطى
٥٠٤	عتيق
٥٠٥	عكاظ
٥٠٥	علايم حرم
٥٠٥	علم اسلام
٥٠٥	علمين

٥٠٥	علمين حرم
٥٠٥	عليه دم
٥٠٥	عمار
٥٠٥	عمارت
٥٠٦	عمره
٥٠٦	تسميه عمره
٥٠٦	زمان عمره
٥٠٨	عمره استجبابی
٥٠٨	عمره الاسلام
٥٠٨	عمره افراد
٥٠٨	عمره اکمه
٥٠٨	عمره بنلا
٥٠٨	عمره تظوع
٥٠٨	عمره تمتع
٥١٠	مکه و تمتع
٥١٠	عمره حديبيه
٥١٠	عمره رجبیه
٥١٠	عمره صلح
٥١٠	عمره القصاص
٥١٠	عمره قضا
٥١١	عمره قضيه
٥١١	عمره ميتوله
٥١١	عمره مستحی
٥١١	عمره مفرده
٥١٣	عمره مفروضه
٥١٣	عمره واجب
٥١٤	عمود
٥١٤	عمور
٥١٤	عندالمقام
٥١٤	عوالی
٥١٤	عونه
٥١٤	عيد اضحی
٥١٤	عيد قربان
٥١٥	عیر
٥١٥	عين ارزق
٥١٦	عين زرقا
٥١٦	عين عرفه
٥١٦	عينین
٥١٦	غ
٥١٦	غار ثور
٥١٦	غار حرا

٥١٦	غار مرسلات
٥١٦	غاشه
٥١٦	غيبغيب
٥١٧	غدیر جحفه
٥١٧	غدیر خم
٥١٧	غرا
٥١٧	غرس
٥١٧	غروب شرعی
٥١٧	غزال كعبه
٥١٨	غزه
٥١٨	غسل سفر ()
٥١٨	غلبه
٥١٨	غمره (ع ر) ميقات است وسط (ك) وادی عقیق. (النهايه، ص ٢١٧؛ لمعه ج ١، ص ١١٥؛ تبصره المتعلمين، ص ١٥٥)
٥١٨	ف
٥١٨	فاران
٥١٩	فاضحه
٥١٩	فتح مكه
٥١٩	فخ
٥١٩	فذك
٥١٩	فرار الى الله
٥١٩	فرشان
٥٢٠	فسخ حج
٥٢٠	فسوق
٥٢٠	فوات حج
٥٢٠	فوت حج
٥٢٠	في المقام
٥٢٠	ق
٥٢٠	قادس
٥٢١	قادسه
٥٢١	قادسيه
٥٢١	قارن
٥٢١	قاصمه
٥٢١	قبا
٥٢١	قباطی
٥٢١	قبتين
٥٢١	قبرستان ابوطالب
٥٢٢	قبرستان احد
٥٢٢	قبرستان بدر
٥٢٢	قبرستان بقیع
٥٢٢	قبرستان بنی هاشم
٥٢٢	قبرستان حجون

٥٢٢	قبرستان قريش
٥٢٢	قبرستان معلّا
٥٢٢	قبليّين
٥٢٥	قبيله
٥٢٦	قبيله اناام
٥٢٦	قبيله اول
٥٢٦	قبيله دوم
٥٢٦	قبيله مدينه
٥٢٦	قبور الشهداء ()
٥٢٧	قبوه
٥٢٧	قبه
٥٢٧	قبه آدم
٥٢٧	قبه الاحزان
٥٢٧	قبه الاسلام ()
٥٢٧	قبه بنات الرسول
٥٢٧	قبه البيضاء
٥٢٧	قبه الثنايا
٥٢٨	قبه جده
٥٢٨	قبه الحزن
٥٢٨	قبه الخضراء
٥٢٩	قبه الخضراء
٥٣٠	قبه الرؤس
٥٣٠	قبه الزرقاء
٥٣٠	قبه الزوجات
٥٣٠	قبه الزيت
٥٣٠	قبه الشراب
٥٣٠	قبه الشمع
٥٣٠	قبه الصخره
٥٣٢	قبه الضيحاء
٥٣٢	قبه العباس عم النبي
٥٣٢	قبه عباسيه
٥٣٢	قبه العتيق
٥٣٢	قبه على (عليه السلام)
٥٣٣	قبه فاطمه (و ط م)
٥٣٣	قبه الفراشين (ث ل ف ر)
٥٣٣	قبه مصرع
٥٣٣	قبه الوحى (ث ل و)
٥٣٣	قبه هارون
٥٣٤	قبيس
٥٣٤	قران
٥٣٤	قران طواف

۵۳۴	قربانگاه
۵۳۴	قربانی (ق)
۵۳۴	تسمیه قربانی
۵۳۴	مکان قربانی
۵۳۵	واجبات حیوان قربانی
۵۳۵	مستحبات حیوان قربانی
۵۳۵	مستحبات عمل قربانی
۵۳۵	نیابت عمل قربانی
۵۳۶	هدف از قربانی
۵۳۶	کفاره و قربانی
۵۳۶	همراه قربانی
۵۳۶	قرن (ق)
۵۳۶	قرن (ق) (ق ز) اختصار (ک) قرن المنازل
۵۳۶	قرن النعالب (ق ل)
۵۳۶	قرن المنازل (ق ل م ز)
۵۳۷	قرینان (ق ی)
۵۳۷	قریشین (ق ی ث)
۵۳۷	قریش (ق ز)
۵۳۷	قریش ابطحی
۵۳۸	قریش ظواهر
۵۳۸	قرین (ق)
۵۳۸	قریه (ق ی)
۵۳۸	قریه الاضار
۵۳۸	قریه الحمس (ق ح)
۵۳۸	قریه رسول الله
۵۳۸	قریه القدیمه (ق م)
۵۳۸	قریه النمل (ق ن)
۵۳۹	قرح همان (ک) کوه قرح
۵۳۹	قشاشیه (ق ش ی)
۵۳۹	قصر الکسوه (ق ز ل ک و)
۵۳۹	قعیقغان همان (ک) کوه قعیقغان
۵۳۹	قزازین (ق ق) نوعی دستکش است (دو پارچه بر از پنبه که زنان عرب برای دفع سرما به دست خود می پوشانند) پوشیدن قزازین بر زنان در حال احرام حرام است. مناسک حج، ص ۱۹۵ احکام و آداب حج، ص ۱۵۶.
۵۳۹	قلاند (ق ے) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس و الشهر الحرام والهدی و القلاند ذلک لتعلموا... (مائده ۹۷).
۵۳۹	قلب الایمان
۵۳۹	قلیس
۵۴۰	قیادت
۵۴۰	قیام ناس
۵۴۰	قیصوم همان (ک) گیاه قیصوم
۵۴۰	ق
۵۴۰	قلاو
۵۴۰	گروه مراجعات

۵۴۰	گنبد
۵۴۰	گوسفند
۵۴۰	گیاه اذخر (اُخْ)
۵۴۱	گیاه خزاسی (خُ م)
۵۴۱	گیاه شیخ
۵۴۱	گیاه عصفور (عُ ق)
۵۴۱	گیاه قيصوم (قُ)
۵۴۱	لایه
۵۴۱	لاتدم
۵۴۱	لاشرق
۵۴۲	لباس احرام
۵۴۲	لباس حمس
۵۴۲	لباس درع
۵۴۲	لباس لقی (لُ قا)
۵۴۲	لباس مصیوع (م)
۵۴۲	لب الایمان (لُ بُل)
۵۴۲	لبیک (ل ب)
۵۴۲	لحیاجمل (لُ ح م)
۵۴۲	لقظه حرم (لُ ق طء ح ز)
۵۴۲	لنگ (لُ)
۵۴۳	لوا (ل ک)
۵۴۳	لوری
۵۴۳	لیله اضحی (لُ ل ء اُح)
۵۴۳	لیله جمع (ج)
۵۴۳	لیله حصبه (خ ب)
۵۴۳	لیله مزدلفه (مُ ذ ل ف)
۵۴۳	لیله مشعر (مُ ع)
۵۴۳	لیله نفر (ن) همان (ک) لیله حصبه
۵۴۳	لیلی زمین سنگلاخی که حد حرم مدینه است. (مناسک حج، ص ۲۰۵)
۵۴۳	لی ای (لُ ل) با یک پا راه رفتن و هر وله را بعضی «لی ای» کردن تعبیر نموده اند و صحیح نمی باشد و در اعمال حج «لی ای» کردن وجود ندارد. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۳۴)
۵۴۳	م
۵۴۳	ماحی
۵۴۳	مأذنه بلال (مُ ذ ن)
۵۴۴	مأذنه مسجد الحرام
۵۴۴	مأذنه مسجد النبی
۵۴۴	مأرز الایمان (مُ ر ز ل)
۵۴۴	مأزم
۵۴۴	مأزمان
۵۴۴	مأزمین
۵۴۴	مال الله
۵۴۵	مال ام ابراهیم

٥٤٥	مال الجهات
٥٤٥	ماه حج
٥٤٥	ماه حرام
٥٤٥	ماه خون
٥٤٥	مبارك
٥٤٥	مباركه
٥٤٥	ميرك
٥٤٥	ميرك الناقه
٥٤٦	مبطلات حج
٥٤٦	مبوء الحلال و الحرام (م و ن ل)
٥٤٦	متعتان (م ع)
٥٤٦	متعود (م ت ع و)
٥٤٦	متعه حج (م ع)
٥٤٧	متعه الحججه
٥٤٧	متكر
٥٤٧	متمتع
٥٤٧	متمتع به عمره الى الحج
٥٤٧	متمتعته
٥٤٧	مثابه
٥٤٧	مجبوره
٥٤٨	مجلس قلاده
٥٤٨	مجلس مهاجرين
٥٤٨	مجازى
٥٤٨	محببه
٥٤٨	محبوبه
٥٤٨	مجبوره
٥٤٨	محبه
٥٤٨	محراب تهجد
٥٤٩	محراب حنفى
٥٤٩	محراب دكه الاقوات
٥٤٩	محراب سليمانى
٥٤٩	محراب عثمانى
٥٤٩	محراب فاطمه (س)
٥٤٩	محراب مشايخ حرم
٥٥٠	محراب نبوى
٥٥١	محراب النبى
٥٥١	محرم
٥٥١	محرمه
٥٥١	محروسه
٥٥١	مخسر
٥٥٤	مخصر

۵۵۴	محصور
۵۵۴	محظورات احرام
۵۵۴	مخفوظه
۵۵۴	مخوفه
۵۵۴	محل
۵۵۴	محل
۵۵۵	محل سعی
۵۵۵	محل کفاره
۵۵۵	محلل
۵۵۵	محلل اول
۵۵۵	محلل دوم
۵۵۵	محلل سوم
۵۵۵	محل الهدی
۵۵۶	محله بنی هاشم
۵۵۶	محله شهداء
۵۵۶	محله نخاوله
۵۵۶	محمل
۵۵۷	محیط حرم
۵۵۷	محیط مواقیت
۵۵۷	مخازن الزيت
۵۵۷	مختاره
۵۵۷	مختبی
۵۵۷	مخرج صدق
۵۵۷	مخلفه
۵۵۷	مدار طواف
۵۵۷	مدخل
۵۵۸	مدخل صدق
۵۵۸	مدرج
۵۵۸	مدینه
۵۶۲	مناطق و محلات مدینه
۵۶۲	خانه های مدینه
۵۶۲	جاه های مدینه
۵۶۲	کوههای مدینه
۵۶۲	مدینه آخر
۵۶۲	مدینه اول
۵۶۳	مدینه بعد
۵۶۳	مدینه جلو
۵۶۳	مدینه الحاج
۵۶۳	مدینه الرب
۵۶۳	مدینه الرسول
۵۶۳	مدینه السماء

٥٦٣	مدینه العذرا
٥٦٣	مدینه طیبه
٥٦٤	مدینه قبل
٥٦٤	مدینه مشرقه
٥٦٤	مدینه مکرمه
٥٦٤	مدینه منوره
٥٦٤	مدینه النبی
٥٦٤	مدینه یثرب
٥٦٤	مذاد
٥٦٤	مذبح
٥٦٤	مذهب
٥٦٥	مراهق
٥٦٥	مراهقه
٥٦٥	مرید
٥٦٥	مریعه القبر
٥٦٥	مرحومه
٥٦٥	مرزوقه
٥٦٥	مرضوض الخصیتین
٥٦٥	مرقد رسول الله
٥٦٦	مرقد مطهره
٥٦٦	مروتین
٥٦٦	مروه
٥٦٦	مرویه
٥٦٦	مرید الاعتصار
٥٦٦	مزدلفه
٥٦٦	مزور
٥٦٦	مزوله
٥٦٦	مساجد اربعه
٥٦٧	مساجد ثلاثه
٥٦٧	مساجد دوره
٥٦٧	مساجد سبعه
٥٦٧	مساجد سته
٥٦٧	مساجد فتح
٥٦٧	مساجد مدینه
٥٦٧	مساجد مکه
٥٦٨	مستجار
٥٦٨	مستحبات حج
٥٦٨	مستطیع
٥٦٨	مستطیعہ
٥٦٨	مستقله
٥٦٩	مستمع

۵۶۹	مستوفره
۵۶۹	مسجد
۵۶۹	مسجد ابراهيم
۵۶۹	مسجد ابراهيم
۵۶۹	مسجد ابوبکر
۵۶۹	مسجد ابوبکر
۵۷۰	مسجد ابوذر
۵۷۱	مسجد ابيار
۵۷۱	مسجد ابي بن کعب
۵۷۱	مسجد اجابه
۵۷۱	مسجد اجابه
۵۷۲	مسجد احد
۵۷۳	مسجد احرام
۵۷۳	مسجد احزاب
۵۷۳	مسجد استسقاء
۵۷۳	مسجد استراحت
۵۷۴	مسجد اعلى
۵۷۴	مسجد الاقصى
۵۷۵	مسجد ام ابراهيم
۵۷۵	مسجدان
۵۷۵	مسجد انشقاق قمر
۵۷۵	مسجد بحير
۵۷۵	مسجد بدائع
۵۷۵	مسجد بقله
۵۷۶	مسجد بقیع
۵۷۶	مسجد بلال
۵۷۶	مسجد بلال
۵۷۶	مسجد بنی جديله
۵۷۶	مسجد بنی زريق
۵۷۶	مسجد بنی ساعده
۵۷۶	مسجد بنی سالم
۵۷۷	مسجد بنی سلمه
۵۷۷	مسجد بنی ظفر
۵۷۷	مسجد بنی عاتکه
۵۷۷	مسجد بنی عدی
۵۷۷	مسجد بوعی
۵۷۷	مسجد بیعت
۵۷۷	مسجد پیامبر
۵۷۷	مسجد تقوی
۵۷۸	مسجد تنعیم
۵۷۹	مسجد ثنایا

٥٧٩	مسجد جبل احد
٥٧٩	مسجد جبل الرماه
٥٧٩	مسجد جبل العئين
٥٧٩	مسجد جحفه
٥٧٩	مسجد جعراة
٥٨٠	مسجد جمعه
٥٨١	مسجد جن
٥٨١	مسجد حديبيه
٥٨١	مسجد الحرام
٥٨١	مسجد الحرام
٥٨٧	مسجد حرس
٥٨٧	مسجد حمزه
٥٨٧	مسجد حمزه
٥٨٧	مسجد خندق
٥٨٧	مسجد خيف
٥٩٠	مسجد دار النايغه
٥٩٠	مسجد درع
٥٩٠	مسجد ذباب
٥٩٢	مسجد ذو الحليفه
٥٩٢	مسجد ذوقبيلتين
٥٩٢	مسجد رايت
٥٩٢	مسجد رايت
٥٩٢	مسجد رد شمس
٥٩٤	مسجد رسول از مساجد سيعه
٥٩٤	مسجد زهرا
٥٩٤	مسجد سيق
٥٩٤	مسجد سجده
٥٩٤	مسجد سرف
٥٩٤	مسجد سقيا
٥٩٥	مسجد سلمان
٥٩٥	مسجد شجره
٥٩٥	مسجد شجره
٥٩٦	مسجد شق القمر
٥٩٧	مسجد شمس
٥٩٧	مسجد شمسي
٥٩٧	مسجد شهداء
٥٩٧	مسجد شيخين
٥٩٧	مسجد صخره
٥٩٧	مسجد صفايح
٥٩٧	مسجد ضرار
٥٩٨	مسجد عاتكه

۵۹۸	مسجد عرفات
۵۹۸	مسجد عننه
۵۹۸	مسجد عرش
۵۹۸	مسجد عسکر
۵۹۸	مسجد عقبه
۵۹۸	مسجد علی
۶۰۰	مسجد عمر
۶۰۰	مسجد عمره
۶۰۰	مسجد غدیر خم
۶۰۰	مسجد غزاله
۶۰۰	مسجد غمامه
۶۰۲	مسجد فاطمه
۶۰۲	مسجد فتح
۶۰۲	مسجد فسح
۶۰۲	مسجد فضیح
۶۰۲	مسجد قبا
۶۰۵	مسجد قبلتین
۶۰۶	مسجد قشله عسکریه
۶۰۶	مسجد قوج
۶۰۶	مسجد کیش
۶۰۶	مسجد کبیر
۶۰۷	مسجد کوثر
۶۰۷	مسجد مآده
۶۰۷	مسجد مباحله
۶۰۷	مسجد محرم
۶۰۷	مسجد مختی
۶۰۷	مسجد مدینه
۶۰۷	مسجد مزدلفه
۶۰۷	مسجد مستراح
۶۰۸	مسجد مسیجد
۶۰۸	مسجد مشربه ام ابراهیم
۶۰۸	مسجد مشعر الحرام
۶۰۸	مسجد مصیح
۶۰۸	مسجد مصرع
۶۰۸	مسجد مصلی
۶۰۸	مسجد مرس
۶۰۹	مسجد مکه
۶۰۹	مسجد منارتین
۶۰۹	مسجد منصرف
۶۰۹	مسجد منی
۶۰۹	مسجد نبوی

٦٠٩	مسجد النبي
٦١٧	مسجد نحر
٦١٧	مسجد نحل
٦١٧	مسجد نمره
٦١٨	مسجد وادي
٦١٨	مسجد ين
٦١٨	مس حجر
٦١٨	مسعى
٦٢٠	مسفله
٦٢٠	مسكينه
٦٢٠	مسليخ
٦٢٠	مسلمه
٦٢٠	مشاعر (
٦٢٠	مشاعر حج
٦٢١	مشاعر معظمه
٦٢١	مشربه ام ابراهيم
٦٢١	مشرفه
٦٢١	مشعر
٦٢١	مشعر الاقصى
٦٢١	مشعر الحرام
٦٢٣	مشهود
٦٢٣	مصدود
٦٢٣	مصلا
٦٢٣	مصلى استسقاء
٦٢٣	مصلى على
٦٢٣	مصلى عيد
٦٢٣	مضجع رسول الله
٦٢٤	مضمونه
٦٢٤	مضمونه
٦٢٤	مطاف
٦٢٤	مطوف
٦٢٤	مطيبه
٦٢٤	مظله
٦٢٥	معاد
٦٢٥	معاقر
٦٢٥	معاقرى
٦٢٥	معتمر
٦٢٥	معجم
٦٢٥	معجنه
٦٢٥	معدوات
٦٢٥	معرس النبي

٦٢٤	معرس ذى الحليفه
٦٢٤	معصومه
٦٢٤	معطشه
٦٢٤	معلا
٦٢٤	معلقات
٦٢٤	معلومات
٦٢٤	معلى
٦٢٧	مغذيه
٦٢٧	مفخمه
٦٢٧	مفداه
٦٢٧	مفرد
٦٢٧	مفسدات حج
٦٢٧	مقابر بنى هاشم
٦٢٧	مقابر حجون
٦٢٧	مقابر شهداى احد
٦٢٧	مقام اختصار
٦٢٨	مقام ابراهيم
٦٢٨	فضيلت مقام
٦٢٨	مكان مقام
٦٢٩	حصار مقام
٦٣٠	همراه مقام
٦٣٠	مقام بلال
٦٣٠	مقام جبرئيل
٦٣١	مقام حنبلی
٦٣١	مقام حنفی
٦٣١	مقام شافعی
٦٣١	مقام مالکی
٦٣١	مقام ملتزم
٦٣١	مقام مصلا
٦٣١	مقبره البقيع
٦٣١	مقبره الحجون
٦٣٢	مقبره الشهداء
٦٣٢	مقبره المطيبين
٦٣٢	مقبره المعلا
٦٣٢	مقبره بنى هاشم
٦٣٢	مقدسه
٦٣٢	مقدمات وجوبى حج
٦٣٢	مقدمات وجوبيه حج
٦٣٢	مقر
٦٣٣	مقصوره الشريفه
٦٣٣	مقصوره المبلغين

۶۳۳	مقطع
۶۳۳	مکاء
۶۳۳	مکان احرام
۶۳۳	مکان الجنائز
۶۳۵	مکبریه
۶۳۵	مکتان
۶۳۵	مکتوبه
۶۳۵	مکرمه
۶۳۵	مکتونه
۶۳۵	مکه
۶۳۵	مکه
۶۳۷	فضایل مکه
۶۳۸	حرم مکه
۶۳۹	احکام حرم
۶۴۰	مستحیات مکه
۶۴۲	اسامی و القاب مکه
۶۴۲	کوه های مکه
۶۴۲	مساجد مکه
۶۴۲	حکومت مکه
۶۴۶	مکه مکرمه
۶۴۶	مکه معظمه
۶۴۶	مکینه
۶۴۶	ملاد
۶۴۶	ملتزم
۶۴۷	منا
۶۴۷	منار مسجد الحرام
۶۴۷	مناره مسجد الحرام
۶۴۸	مناره باب السلام
۶۴۸	مناره رئیسیه
۶۴۸	مناره باب الرحمه
۶۴۸	مناره سلیمانیه
۶۴۸	مناره مجیدیه
۶۴۹	مناسک
۶۴۹	مناسک حج
۶۴۹	مناسک منی
۶۴۹	مناصب قریش
۶۴۹	مناصب کعبه
۶۴۹	اشاره
۶۴۹	۱. اغنه
۶۵۰	۲. ایسار و ازلام
۶۵۰	۳. حجایت

٦٥٠	حفاظت	١٤
٦٥٠	ديه	٥
٦٥٠	رفادت	٦
٦٥٠	سدانت	٧
٦٥٠	سفارت	٨
٦٥٢	سقايت	٩
٦٥٢	عمارت	١٠
٦٥٢	قيه	١١
٦٥٢	قضا	١٢
٦٥٢	قيادت	١٣
٦٥٢	لواء	١٤
٦٥٢	مشورت	١٥
٦٥٢	ندوه	١٦
٦٥٣	مناصب مکه	
٦٥٣	منبر پیامبر	
٦٥٣	منبر مسجد الحرام	
٦٥٣	منبر مسجد النبی	
٦٥٣	منبر نبوی	
٦٥٥	منحر	
٦٥٥	منی	
٦٥٨	وقایع منی	
٦٥٨	همراه منی	
٦٥٨	مواجهه	
٦٥٨	مواضع	
٦٥٨	مواطن اربعه	
٦٥٨	مواقف	
٦٥٨	مواقیت	
٦٥٨	مواقیت احرام	
٦٥٩	مواقیت حج	
٦٥٩	مواقیت	
٦٥٩	مواقیت معروفه	
٦٥٩	موجوه	
٦٥٩	موسم	
٦٥٩	موسم الحاج	
٦٥٩	موضع الجنائز	
٦٥٩	موفیه	
٦٥٩	موقف	
٦٦٠	موقف اختیاری	
٦٦٠	موقف اضطراری	
٦٦٠	موقف اول	
٦٦٠	موقف دوم	

٦٦٠	موقنين
٦٦٠	مولد سيده فاطمه
٦٦٠	مولد على
٦٦٠	مولد فاطمه
٦٦١	مولد النبي
٦٦٣	مؤمنه
٦٦٣	مؤنسه
٦٦٣	مهابه
٦٦٣	مهاجر رسول الله
٦٦٣	مهاجرين
٦٦٣	مهبط
٦٦٣	مهبط جبرئيل
٦٦٣	مهراس
٦٦٤	مهبل
٦٦٤	مهبل
٦٦٤	مهبلل
٦٦٤	مهبليل
٦٦٤	مهبيعه
٦٦٤	ميزاب نام
٦٦٤	ميزاب رحمت
٦٦٤	ميفات
٦٦٤	ميفات حج تمتع
٦٦٤	ميفات عمره تمتع
٦٦٨	ميفات عمره مفرده
٦٦٩	ميمون
٦٦٩	ميمونه
٦٦٩	ن
٦٦٩	نائى
٦٦٩	نايت
٦٧٠	نايه
٦٧٠	ناجيه
٦٧٠	ناخن چيدن
٦٧٠	نادره
٦٧٠	ناذر
٦٧٠	نارالقدر
٦٧٠	نار المزدلفه
٦٧٠	ناسه
٦٧٠	ناشته
٦٧٠	نالشر
٦٧١	نالسه
٦٧١	ناظر الكسوه

۶۷۱	نافعه
۶۷۱	ناقل المیره
۶۷۱	نامیه
۶۷۱	ناودان رحمت
۶۷۱	ناودان طلا
۶۷۱	نادوان کعبه
۶۷۳	نایب
۶۷۳	نبله
۶۷۳	نیبذ سقایه
۶۷۳	ننف
۶۷۳	ننف الابط
۶۷۳	نجد
۶۷۳	نجر
۶۷۴	نجر
۶۷۴	نخاله
۶۷۵	نخله
۶۷۵	نخولی
۶۷۵	نزول منی
۶۷۵	نساسه
۶۷۵	نسک
۶۷۵	نسکین
۶۷۵	نسی
۶۷۷	نسیکه
۶۷۷	نشانه
۶۷۷	نصف درهم
۶۷۷	نفر
۶۷۷	نفر اول
۶۷۷	نفر ثانی
۶۷۸	نقره العراب
۶۷۸	نقع
۶۷۸	گاه به کعبه
۶۷۸	نماز استناره ای
۶۷۸	نماز طواف
۶۷۸	نماز طواف زیارت
۶۷۹	نماز طواف نساء
۶۷۹	نماز طواف زیارت
۶۷۹	نماز طواف نساء
۶۸۰	نمرات
۶۸۰	نمره
۶۸۰	نواخله
۶۸۰	نوحاجی

٦٨٠	نیابت
٦٨٠	و
٦٨٠	واجبات حج
٦٨١	واجبات عمره
٦٨١	واجب الحج
٦٨١	وادی
٦٨١	وادی ابراهیم
٦٨١	وادی ابی جیده
٦٨١	وادی بطحان
٦٨١	وادی جمع
٦٨١	وادی جن
٦٨١	وادی الحرم
٦٨٢	وادی حصون التیق
٦٨٢	وادی رانونا
٦٨٢	وادی سیل
٦٨٢	وادی عرفات
٦٨٢	وادی عقیق
٦٨٣	وادی غیر ذی ذرع
٦٨٤	وادی فاطمه (س)
٦٨٤	وادی فنج
٦٨٤	وادی قرن
٦٨٤	وادی مازمین
٦٨٤	وادی مبارک
٦٨٤	وادی محرم
٦٨٤	وادی محسر
٦٨٤	وادی محصب
٦٨٥	وادی مسقله
٦٨٥	وادی مشعر
٦٨٥	وادی منی
٦٨٥	وادی النار
٦٨٥	وادی نخله
٦٨٥	وادی یلملم
٦٨٥	واقم
٦٨٥	والده
٦٨٥	وشاح
٦٨٥	وصائل
٦٨٦	وصیت حج
٦٨٦	وقت احرام
٦٨٦	وقت احلال
٦٨٦	وقت اختیاری
٦٨٦	وقت اضطراری

۶۸۷	وقت حج
۶۸۷	وقت عمره
۶۸۷	وقفه عرفیه
۶۸۷	وقوف
۶۸۷	وقوف اختیاری
۶۸۸	وقوف اضطراری
۶۸۸	وقوف در عرفات
۶۹۱	همراه عرفات
۶۹۲	وقوف در مشعر
۶۹۵	وقوف در منی
۶۹۶	وقوف سه گانه
۶۹۶	وقوفین
۶۹۶	وهابیان
۶۹۶	وهابیه
۶۹۶	
۶۹۶	هجرت
۶۹۷	هدی
۶۹۷	هدی تحلل
۶۹۷	هدی تمتع
۶۹۷	هدی السیاق
۶۹۷	هدی القران
۶۹۷	هدی متعه
۶۹۷	هدی مندوب
۶۹۸	هدی واجب
۶۹۸	هدی للعالمین
۶۹۹	هذراء
۶۹۹	هروله
۶۹۹	هزبه اسماعیل
۶۹۹	هزبه جبرئیل
۶۹۹	هزبه ملک
۶۹۹	هفت تکبیر
۶۹۹	هفت تهلیل
۶۹۹	هفت سنگ
۶۹۹	هفت شوط
۷۰۰	هفت مسجد
۷۰۰	هی برکه
۷۰۰	
۷۰۰	یثرب
۷۰۱	یک شتر
۷۰۱	یک گاو
۷۰۱	یک گوسفند

۷۰۱	يلملم
۷۰۱	يمين الله
۷۰۱	ينع
۷۰۱	ينوع
۷۰۲	يندد
۷۰۲	يندر
۷۰۲	يوم استفتاح
۷۰۲	يوم افتتاح
۷۰۲	يوم الاكراع
۷۰۳	يوم الاكرع
۷۰۳	يوم التحصيب
۷۰۳	يوم الترويه
۷۰۳	يوم الجمع
۷۰۳	يوم الحج
۷۰۳	يوم الحج الاكبر
۷۰۴	يوم الحصبه
۷۰۴	يوم الرؤوس
۷۰۴	يوم الصدر
۷۰۴	يوم العرفه
۷۰۴	يوم الفتح
۷۰۴	يوم القدر
۷۰۴	يوم القر
۷۰۴	يوم المزدلقه
۷۰۵	يوم مشهود
۷۰۵	يوم النحر
۷۰۵	يوم النفر
۷۰۵	يوم النفر الاول
۷۰۵	يوم النفر الثاني
۷۰۵	يوم النفور
۷۰۵	منابع
۷۱۲	کتابخانه تخصصی
۷۱۲	بهداشت کاروانهای حج
۷۱۳	پيشگفتار
۷۱۵	فصل اول مقدمه
۷۱۵	مسئولیت کاروان در تأمین بهداشت زائران
۷۱۶	آماده سازی زائران برای سفر
۷۱۷	لباس مناسب
۷۱۷	حمل غذا توسط زائران
۷۱۷	در فرودگاه جده
۷۱۸	فصل دوم بهداشت مسکن و محل استقرار کاروان
۷۱۸	بهداشت کلی ساختمان

۷۱۹	۱ بهداشت آب انبارها
۷۱۹	تذکر اول:
۷۲۰	تذکر دوم:
۷۲۰	۲ دستشویی ها، توالت ها و حمام ها
۷۲۱	۳ بهداشت اتاق ها
۷۲۲	نکته بسیار مهم:
۷۲۲	۴ بهداشت انبارها، یخچال و فریزر
۷۲۴	۵ بهداشت آسانسور، دستگیره ها، نرده ها
۷۲۴	۶ درها و پنجره های توری
۷۲۴	۷ محل رختشویی
۷۲۵	۸ بهداشت آشپزخانه و وسایل آن
۷۲۸	۹ بهداشت آبدارخانه
۷۲۹	۱۰ بهداشت کلمن های آب
۷۳۰	۱۱ بهداشت سفره و محل صرف غذا
۷۳۰	۱۲ کبسول های آتش نشانی
۷۳۱	حج در قرآن
۷۳۱	حج در قرآن
۷۳۲	شبهه اهل کتاب:
۷۳۲	جواب از شبهه اهل کتاب:
۷۳۳	موارد اولیت در قرآن
۷۳۵	کعبه اولین معبد
۷۳۵	بازسازی کعبه:
۷۳۹	بیت المقدس و کعبه:
۷۴۱	قبیله بودن بیت مقدس:
۷۴۱	مسجد حرام و مسجد اقصی:
۷۴۴	مبارک بودن کعبه
۷۵۱	منسوب بودن «بیت» به خدا و مردم
۷۵۶	«و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا»
۷۵۸	پاورقی ها
۷۶۱	چهل حدیث پیرامون حج
۷۶۱	پیشگفتار
۷۶۳	۱- اهمیت حج
۷۶۳	۲- حج و توجه بسوی خدا
۷۶۳	۳- لبیک و قربانی
۷۶۴	۴- حج اکبر و اصغر
۷۶۴	۵- آثار حج
۷۶۴	۶- مرگ در راه حج
۷۶۵	۷- حرمت مهمانان خدا
۷۶۵	۸- آمادگی برای احرام
۷۶۵	۹- نظر به کعبه
۷۶۵	۱۰- نیت حج

۷۶۶	۱۱- روزه ایام تشریق در منی
۷۶۶	۱۲- حج یا جهاد
۷۶۶	۱۳- ثواب طواف
۷۶۶	۱۴- حج و تجدید میثاق
۷۶۷	۱۵- اهمیت حج
۷۶۷	۱۶- فلسفه نام کعبه
۷۶۷	۱۷- مثلث مقدس
۷۶۷	۱۸- نذر کعبه
۷۶۸	۱۹- امنیت حرم
۷۶۸	۲۰- چهار شهر برگزیده
۷۶۸	۲۱- حج از مال حرام
۷۶۸	۲۲- آداب حج
۷۶۹	۲۳- معافیت بانوان در مناسک حج
۷۶۹	۲۴- توزیع و رحمت در اطراف کعبه
۷۷۰	۲۵- حجر اسماعیل
۷۷۰	۲۶- ۳۶۰ طواف
۷۷۰	۲۷- دست کشیدن بر رکن حجر الاسود
۷۷۰	۲۸- نماز در مسجد الحرام
۷۷۰	۲۹- آب زمزم
۷۷۱	۳۰- دعا در عرفات
۷۷۱	۳۱- اهمیت عرفات
۷۷۱	۳۲- ثواب رمی شیطان
۷۷۱	۳۳- فلسفه رمی
۷۷۲	۳۴- قربانی حج
۷۷۲	۳۵- دفن مو در منی
۷۷۲	۳۶- زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله
۷۷۲	۳۷- وداع کعبه
۷۷۳	۳۸- حج و رهبری
۷۷۳	۳۹- استقبال و مصافحه حاجیان
۷۷۳	۴۰- ولیمه حج
۷۷۴	فقه حج از نگاه امام علی بن ابی طالب علیه السلام
۷۷۴	پیشگفتار
۷۷۵	قسمت نخست مقدمات حج
۷۸۴	قسمت دوم: محرمات احرام و کفاره کارهای خلاف در حال احرام
۷۹۱	قسمت سوم: کفاره مخالفت با محرمات
۷۹۵	قسمت چهارم افعال حج
۸۰۴	پاورقی ها
۸۱۳	پاسخ به شبهات وهابیت
۸۱۳	مقدمه
۸۱۳	اشاره
۸۱۴	برسنگری و کنجکوی انسان

۸۱۷	پرسشگری معقول و پاسخ گویی منطقی
۸۲۰	جایگزینی شبهه افکنی به جای پرسشگری
۸۲۰	ابن تیمیّه بنیانگذار فکری وهابیت
۸۲۷	محمد بن عبدالوهاب، مجدد افکار ابن تیمیّه
۸۲۸	تفکر وهابی و تفکر شیعی
۸۳۱	پاسخگویی به پرسشها و شبهات
۸۳۳	زیارت قبور
۸۳۳	شبهه
۸۳۴	پاسخ شبهه
۸۴۱	حکم زیارت قبرها توسط زنان
۸۵۸	زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله
۸۵۸	نظریه ابن تیمیّه: حرمت زیارت قبر پیامبران
۸۶۵	پاسخ به ابن تیمیّه
۸۷۷	۱. استحباب سفر به قصد زیارت قبر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله
۸۸۵	۲. استحباب سفر برای زیارت قبر امامان و اولیا
۸۸۷	ایجاد گنبد و بارگاه روی قبرها
۸۸۷	شبهه
۸۸۸	دلیل اول: اجماع
۸۸۸	دلیل دوم: روایت ابی الهیاج
۸۸۸	دلیل سوم: روایات دیگر
۸۹۰	دلیل چهارم: ایجاد بنا بر قبور شرک است
۸۹۱	پاسخ شبهه
۸۹۱	الف) بررسی ادعای اجماع در تخریب قبور
۸۹۳	ب) بررسی استدلال به روایت ابی الهیاج
۸۹۷	ج) بررسی روایات نهی از بنای بر قبر
۹۰۱	د) بررسی دلیل چهارم: شرک بودن بنا بر روی قبور اولیا
۹۰۵	نقد استدلال به روایات ارتفاع قبر
۹۰۵	متن استدلال
۹۱۰	نقد استدلال
۹۱۸	احداث مسجد بر روی قبرها
۹۱۸	شبهه
۹۲۰	پاسخ شبهه
۹۲۸	دعا و نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرفه
۹۲۸	شبهه
۹۳۰	پاسخ شبهه
۹۳۰	الف) نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرفه
۹۴۰	ب) دعا در کنار قبرها و مشاهد مشرفه
۹۴۴	ازدواج موقت
۹۴۴	شبهه
۹۴۸	پاسخ شبهه
۹۴۸	الف) جواز متعه در قرآن

۹۵۳	ب) بررسی نکاح متعه در روایات و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله
۹۵۳	اشاره
۹۵۶	ج) بررسی نکاح متعه از دیدگاه عقل
۹۵۷	د) بررسی مخالفت یا موافقت صحابه با فتوای عمر
۹۵۹	استناد خیانت به جبرئیل
۹۵۹	شبهه
۹۶۰	پاسخ شبهه
۹۶۲	نام گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن
۹۶۲	شبهه
۹۶۳	پاسخ شبهه
۹۶۵	شهادت به ولایت علی علیه السلام در اذان و اقامه
۹۶۵	شبهه
۹۶۶	پاسخ شبهه
۹۷۳	استفاده از مُهر در سجده
۹۷۳	شبهه
۹۷۳	پاسخ شبهه
۹۷۹	لعن و دشنام به صحابه
۹۷۹	شبهه
۹۷۹	پاسخ شبهه
۹۹۲	دیدگاه شیعه درباره عایشه و حفصه
۹۹۲	شبهه
۹۹۳	پاسخ شبهه
۹۹۹	توسل به اولیای الهی
۹۹۹	شبهه
۱۰۰۵	پاسخ شبهه
۱۰۰۵	معنای توسل و وسیله
۱۰۱۰	پاسخ اول: بیگانگی توسل از شرک
۱۰۱۶	پاسخ دوم: زنده بودن پیامبران و اولیا و شهدا
۱۰۱۷	اَنَا بِپیامبران
۱۰۲۰	شهدا و امامان
۱۰۲۲	پاسخ سوم: توسل نکردن صحابه دلیل بر حرمت نیست
۱۰۲۵	پاسخ چهارم: دلیل های قرآنی بر جواز توسل
۱۰۲۸	پاسخ پنجم: دلیلهای روایی بر جواز توسل
۱۰۴۹	۱. توسل عمر بن خطاب به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله
۱۰۵۴	۲. توسل احمد بن حنبل به پیامبر صلی الله علیه وآله
۱۰۵۴	۴. توسل شافعی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله
۱۰۵۴	۶. توسل بلال بن حرث به پیامبر صلی الله علیه وآله
۱۰۵۵	۳. توصیه مالک به متصور دوانقی
۱۰۵۶	۵. توسل معاویه به یزید بن الأسود
۱۰۵۷	درخواست شفاعت از غیر خداوند
۱۰۵۷	شبهه

- ۱۰۶۴ پاسخ شبهه
- ۱۰۶۴ ۱. معنای شفاعت
- ۱۰۶۷ ۲. شفاعت در قرآن کریم
- ۱۰۷۵ ۳. شفاعت کنندگان
- ۱۰۷۵ الف) شفاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله
- ۱۰۸۱ ب) شفاعت پیامبران، ملائکه و مؤمنان
- ۱۰۸۲ ج) شفاعت قرآن و قاری قرآن
- ۱۰۸۳ د) شفاعت شهدا و اطفال
- ۱۰۸۴ ۴. شفاعت شوندهگان
- ۱۰۸۷ ۵. درخواست شفاعت از اولیا الهی
- ۱۰۸۹ دلیلهای وهابیتون بر حرمت درخواست شفاعت
- ۱۰۸۹ دلیل اول: شرک بودن درخواست شفاعت
- ۱۰۹۰ پاسخ
- ۱۰۹۳ دلیل دوم: درخواست شفاعت بدعت است
- ۱۰۹۴ پاسخ
- ۱۰۹۶ دلیل سوم: درخواست شفاعت در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و توسط دیگران انجام نگرفته است
- ۱۰۹۶ پاسخ
- ۱۱۰۱ دلیل چهارم: شفاعت اولیا از نوع استغفار ملائکه است
- ۱۱۰۱ پاسخ
- ۱۱۰۳ نتیجه
- ۱۱۰۳ مصحف علی، وفاطمه علیهما السلام
- ۱۱۰۳ شبهه
- ۱۱۰۵ پاسخ شبهه
- ۱۱۱۳ یک شبهه و پاسخ آن
- ۱۱۱۴ گریه کردن در فراق عزیزان
- ۱۱۱۴ شبهه
- ۱۱۱۶ پاسخ شبهه
- ۱۱۱۷ الف) پاسخ استدلال به سه روایات پیشین
- ۱۱۲۷ ب) دلیل بر جواز گریه در فراق عزیزان
- ۱۱۳۴ ج) دیدگاه تعدادی از فقهای اهل سنت در تأیید نظر شیعه
- ۱۱۳۷ عزاداری و نوحه سرایی در فراق عزیزان
- ۱۱۳۷ شبهه
- ۱۱۳۸ پاسخ شبهه
- ۱۱۳۹ الف) دلیلهای اهل سنت بر حرمت نوحه سرایی
- ۱۱۴۲ ب) پاسخ دلیلهای مذکور
- ۱۱۵۶ ج) دلیل ما بر جواز نوحه سرایی
- ۱۱۵۸ ۲. طعام خوردن در عزاداریها
- ۱۱۵۸ ۳. برپایی مراسم عزا
- ۱۱۵۹ گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام
- ۱۱۵۹ شبهه
- ۱۱۶۰ پاسخ شبهه

- ۱۱۶۰ ۱. شهادت امام حسین علیه السلام چه امتیازی دارد که شیعیان همه ساله به مدت ده روز به طور گسترده برای او عزاداری می کنند؟
- ۱۱۶۶ (ب) اهداف شیعیان در عزاداری امام حسین علیه السلام -
- ۱۱۶۹ سخنی با اهل سنت -
- ۱۱۷۰ حدیث غدیر ودالات آن بر امامت علی علیه السلام -
- ۱۱۷۰ شبهه -
- ۱۱۷۲ شبهات و پاسخ آن -
- ۱۱۷۲ شبهه اول: عدم صدور این حدیث از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله -
- ۱۱۷۲ پاسخ شبهه -
- ۱۱۷۵ شبهه دوم: حدیث غدیر دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد -
- ۱۱۷۶ پاسخ شبهه -
- ۱۱۷۷ شبهه سوم: حدیث غدیر خم متواتر نیست -
- ۱۱۷۷ پاسخ شبهه -
- ۱۱۸۰ شبهه چهارم: اجتماع دو ولایت ممکن نیست -
- ۱۱۸۰ پاسخ شبهه -
- ۱۱۸۰ شبهه پنجم: صحابه به همراه علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کردند -
- ۱۱۸۱ پاسخ شبهه -
- ۱۱۹۳ دلالت آیه (ثُمَّ وَلَّيْتُمُ... رَاكِعُونَ) بر امامت -
- ۱۱۹۴ شبهه اول: شأن نزول آیه علی علیه السلام نیست -
- ۱۱۹۴ پاسخ شبهه -
- ۱۱۹۶ شبهه دوم: این آیه دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد -
- ۱۱۹۶ پاسخ شبهه -
- ۱۱۹۷ شبهه سوم: تعارض ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله با ولایت علی علیه السلام -
- ۱۱۹۷ پاسخ شبهه -
- ۱۱۹۷ شبهه چهارم: دلالت آیه شریفه بر نفی امامت امامان دیگر -
- ۱۱۹۷ پاسخ شبهه -
- ۱۱۹۸ نبودن نام امامان در قرآن -
- ۱۱۹۸ شبهه -
- ۱۱۹۸ پاسخ شبهه -
- ۱۲۰۱ فهرست منابع و مأخذ -
- ۱۲۲۸ برتوی از اسرار حج -
- ۱۲۲۸ مقدمه ناشر -
- ۱۲۳۱ پیشگفتار -
- ۱۲۳۲ ۱- عبادت حقیقی چیست؟ -
- ۱۲۳۷ بخش اول: مکه و اسرار آن -
- ۱۲۳۷ شهر مکه و نامهای آن -
- ۱۲۳۷ ۱- مکه -
- ۱۲۳۹ ۲- مکه -
- ۱۲۴۱ ۳- آم القری -
- ۱۲۴۱ ۴- البلد الامین -
- ۱۲۴۲ ۵- ۶- السیاسة و أم رجم -
- ۱۲۴۳ عظمت شهر مکه -

۱۲۴۷	چگونه وارد مکه شویم
۱۲۴۸	اقامت در شهر مکه
۱۲۵۰	وداع با مکه
۱۲۵۳	سیر پیدایش خانه کعبه
۱۲۵۵	فلسفه و آثار وجود کعبه
۱۲۵۹	نامه‌های خانه خدا
۱۲۵۹	۱- کعبه
۱۲۵۹	۲- بَکّه
۱۲۶۱	۳- البیت العتیق
۱۲۶۲	۴- بیت الحرام
۱۲۶۳	عظمت و حرمت کعبه
۱۲۶۴	ساختمان کعبه و اجزای آن
۱۲۶۴	۱- داخل کعبه
۱۲۶۴	۳- شانزدهون
۱۲۶۵	۴ و ۵- درب و نودان
۱۲۶۵	۶- پرده کعبه
۱۲۶۵	۷- مستحجار
۱۲۶۵	دعا نزد خانه کعبه
۱۲۶۶	دعای پیامبرصَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
۱۲۶۶	دعای ائمه اطهارعلیهم السلام
۱۲۷۲	وداع با کعبه
۱۲۷۴	بخش سوّم: مسجد الحرام و اسرار آن
۱۲۷۴	حدود مسجدالحرام
۱۲۷۵	جایگاه معنوی مسجدالحرام
۱۲۷۵	۱- تحریم ورود مشرکین به مسجدالحرام
۱۲۷۵	۲- امن بودن مسجدالحرام
۱۲۷۷	۳- نماز و دعا در مسجدالحرام
۱۲۷۸	مکانهای معنوی مسجدالحرام
۱۲۷۸	۱- کعبه
۱۲۷۸	۲- حجرالاسود
۱۲۷۸	الف ماهیت حجرالاسود:
۱۲۸۰	ب استلام حجرالاسود:
۱۲۸۱	ج بوسیدن حجرالاسود:
۱۲۸۲	د فلسفه استلام و بوسیدن حجرالاسود:
۱۲۸۳	ه- دعا در کنار حجرالاسود:
۱۲۸۴	۳- رکن یمانی:
۱۲۸۴	۱- رکن اسود یا رکن شرقی:
۱۲۸۴	۲- رکن شامی:
۱۲۸۴	۳- رکن غربی:
۱۲۸۴	۴- رکن یمانی:
۱۲۸۵	۴- مستحجار

۱۲۸۵	۵ حجر اسماعیل
۱۲۸۶	۶ مقام ابراهیم
۱۲۸۷	۷ چاه زمزم
۱۲۸۸	چگونه وارد مسجدالحرام شویم؟
۱۲۸۸	بخش چهارم: حج و عمره
۱۲۸۸	تعریف حج
۱۲۹۰	طلب نمودن حج از خداوند
۱۲۹۴	فلسفه تشریح حج
۱۲۹۴	الف حج، عبودیت است
۱۲۹۵	ب حج، عفو گناهکاران است
۱۲۹۵	ج حج، نشانه عظمت خداوند است
۱۲۹۵	د حج، آزمون انسانهاست
۱۲۹۵	ه - حج، تجدید خاطره رسولخدا است
۱۲۹۷	و حج، تقویت دین اسلام است
۱۲۹۷	ز حج، پایگاه تبلیغات احکام اسلام است
۱۲۹۹	ح حج، نمونه اجتماع و وحدت مسلمین است
۱۳۰۰	حج واجب و فلسفه وجوب آن
۱۳۰۰	۱ ((حجه الاسلام))
۱۳۰۰	۲ ((حج استیجاری))
۱۳۰۰	۳ ((حجی که به نذر و قسم و غیر اینها بر انسان واجب می شود))
۱۳۰۱	سفر به حج
۱۳۰۳	حج از ارکان دین اسلام است
۱۳۰۳	حج، جهاد ضعیف است
۱۳۰۵	حج و برائت از مشرکین
۱۳۰۵	۱- معنای حج اکبر و اصغر
۱۳۰۵	۲- فریاد برائت از مشرکین
۱۳۰۵	معنای حج اکبر و حج اصغر
۱۳۰۷	اعلان برائت از مشرکین
۱۳۱۲	آثار و منافع حج
۱۳۱۴	حضور امام زمان (عج) در موسم حج
۱۳۱۵	شرایط قبول شدن حج
۱۳۱۵	۱ مخارج حج از مال حلال باشد
۱۳۱۶	۲ قصد قربت و اخلاص
۱۳۱۷	۳ ولایت
۱۳۱۹	اقسام حج و عمره
۱۳۱۹	۱- حج تمتع
۱۳۱۹	۲- حج افراد
۱۳۲۱	۳ حج قرآن
۱۳۲۱	۱ عمره تمتع
۱۳۲۱	۲ عمره مفرده
۱۳۲۵	آداب سفر حج و عمره

۱۳۲۵	۱ صدقه بدهد
۱۳۲۵	۲ دعای سفر را بخواند
۱۳۲۷	۳ وصیت بکند
۱۳۲۸	۴ - خانواده خود را جمع کند
۱۳۲۸	۵ دو رکعت نماز بخواند
۱۳۲۸	۶ تنها به مسافرت نرود
۱۳۲۹	۷ در مسافرت اخلاق نیکو داشته باشد
۱۳۲۹	۸ به همسفر خود کمک کند
۱۳۲۹	گزیده مناسک حج و عمره
۱۳۳۰	حج تمتع
۱۳۳۰	احرام
۱۳۳۱	۱ مسجد شجره (ذوالحلیفه):
۱۳۳۱	۲ وادی عقیق:
۱۳۳۱	۳ جحفه:
۱۳۳۱	۴ یَلْمَلُم:
۱۳۳۱	۵ قرن المنازل:
۱۳۳۲	ب طواف کعبه
۱۳۳۴	ج نماز طواف
۱۳۳۴	د سعی بین صفا و مروه
۱۳۳۴	ه - تقصیر
۱۳۳۴	۲- حج تمتع
۱۳۳۴	الف احرام
۱۳۳۴	ب وقوف در عرفات
۱۳۳۵	ج وقوف در مشعر
۱۳۳۵	د- رمی جمره عقبه
۱۳۳۵	ه - قربانی:
۱۳۳۵	و حلق یا تقصیر
۱۳۳۶	ز طواف حج
۱۳۳۶	ح نماز طواف حج
۱۳۳۶	ط سعی بین صفا و مروه
۱۳۳۶	ی طواف نساء
۱۳۳۶	ک نماز طواف نساء
۱۳۳۶	ل بیتوته در منی
۱۳۳۶	م رمی جمرات
۱۳۳۷	حج قران و حج افراد
۱۳۳۷	عمره مفرد
۱۳۳۷	انواع حجهای واجب
۱۳۳۷	شرایط وجوب حجه الاسلام
۱۳۳۸	علامت قبول شدن حج
۱۳۳۸	بخش پنجم: اسرار مناسک حج
۱۳۳۸	اشاره

۱۳۴۰	۱ حرام
۱۳۴۳	راز تلبیه
۱۳۴۵	مستحبات احرام
۱۳۴۵	مکروهات احرام
۱۳۴۷	محرمات احرام
۱۳۴۷	علت تشریح طواف
۱۳۴۹	چرا طواف هفت شوط است؟
۱۳۵۰	حجرالاسود، ابتدا و انتهای طواف
۱۳۵۰	۳ سعی بین صفا و مروه
۱۳۵۲	۴ تقصیر
۱۳۵۳	۵ احرام برای حج
۱۳۵۴	۶ وقوف در عرفات
۱۳۵۴	علت نامگذاری عرفات
۱۳۵۴	اسرار وقوف در عرفات
۱۳۵۸	۷ وقوف در مشعرالحرام
۱۳۵۸	فلسفه نامگذاری مشعر و وقوف در آن
۱۳۵۹	۲ مزدلفه:
۱۳۵۹	۳ جمع:
۱۳۵۹	حرکت به سوی منی
۱۳۶۰	۸ رمی جمره
۱۳۶۱	معنا و حقیقت رمی جمره
۱۳۶۳	زدن هفت ریگ
۱۳۶۳	۹ قربانی
۱۳۶۳	اسرار قربانی
۱۳۶۵	۱۰ حلق یا تقصیر
۱۳۶۵	۱۱ حرکت به سوی مکه
۱۳۶۷	۱۲ بیتوته در منی
۱۳۶۷	فهرست منابع
۱۳۶۹	پاورقی ها
۱۳۸۶	مناسبتهای ذی الحجه
۱۳۸۶	اول ذی الحجه
۱۳۸۶	ازدواج علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام
۱۳۸۸	خواستگاران کوتاه نظر
۱۳۸۸	پاسخ منفی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر و عمر
۱۳۸۹	علی علیه السلام هم کفو فاطمه سلام الله علیها
۱۳۹۰	پی نوشتها:
۱۳۹۱	هفتم ذی الحجه
۱۳۹۱	شهادت امام محمد باقر
۱۳۹۴	امام باقر علیه السلام و خلفای جور
۱۳۹۵	فضل و دانش امام باقر علیه السلام
۱۳۹۶	امام و مسابقه تیراندازی

۱۳۹۸	چهل حدیث
۱۴۰۸	بی نوشت ها:
۱۴۰۹	نهم ذی الحجه
۱۴۰۹	شهادت حضرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه
۱۴۰۹	چرا مسلم
۱۴۱۰	مسلم بن عقیل کیست؟
۱۴۱۱	پس از شهادت حضرت علی(ع)
۱۴۱۳	خانواده شهیدپرور
۱۴۱۵	سفير انقلاب کربلا
۱۴۱۸	مسلم، در کوفه
۱۴۲۳	دوران اختفا
۱۴۲۵	نفوذ دشمن به تشکیلات نهضت
۱۴۲۷	نهضت در خطر
۱۴۲۹	انفجار پیش از موعد
۱۴۳۳	غربت مظلومانه مسلم
۱۴۳۵	کربلایی درون کوفه
۱۴۳۸	اسیر آزاد
۱۴۴۲	مرگ سرخ
۱۴۴۳	پس از شهادت
۱۴۴۵	فرزندان مسلم بن عقیل
۱۴۴۷	منابع
۱۴۵۳	روز عرفه
۱۴۵۳	«شرح فرازهایی از دعای عرفه»
۱۴۵۳	چند نکته مقدماتی
۱۴۵۵	ادب دعا
۱۴۵۸	نا توانی ستایش خدا
۱۴۵۹	امام حسین علیه السلام مظهر عزت خدا
۱۴۶۱	کرامت و بزرگواری در عفو
۱۴۶۳	سلوک شیفتگان ناب
۱۴۶۴	ادب ورود به حرم الهی
۱۴۶۵	عرفان عرفه
۱۴۶۹	توحید باری تعالی
۱۴۶۹	اشاره
۱۴۷۰	دلایل توحید
۱۴۷۸	دلایل توحید
۱۴۸۵	ضد نداشتن خدا
۱۴۸۷	مثل نداشتن خدا
۱۴۹۲	پاورقی
۱۴۹۳	دهم ذی الحجه
۱۴۹۳	عید قربان
۱۴۹۳	احکام نماز عید فطر و قربان

۱۴۹۶	پانزدهم ذی الحجه
۱۴۹۶	ولادت امام علي الهادي عليه السلام
۱۴۹۷	زندگانی حضرت
۱۵۰۲	اوضاع و احوال شیعیان در دوران امام هادی
۱۵۱۱	احادیث گهربار منتخب
۱۵۲۱	پاورقی ها
۱۵۲۶	چهاردهم ذی الحجه
۱۵۲۶	شق القمر معجزه ای از معجزات پیامبر(ص)
۱۵۲۷	۲-چگونگی ماجرا
۱۵۲۸	۳-گفتار بزرگان در مورد اجماع و تواتر روایات در این باره
۱۵۲۹	۴-دلیلی از قرآن کریم
۱۵۳۱	۵-پاسخ از چند اشکال
۱۵۳۵	پی نوشتها:
۱۵۳۶	هجدهم ذی الحجه
۱۵۳۶	عید غدیر خم بزرگ ترین واقعه تاریخی اسلام از زبان علما و راویان سنی
۱۵۳۷	مسند احمد ج ۴ ص ۲۸۱
۱۵۳۷	اسد الغابه ج ۴ ص ۲۸
۱۵۳۸	الروضه المختاره ص ۷۹
۱۵۳۸	المعیار و الموازنه ص ۲۱۳
۱۵۳۸	کنز العمال ج ۱۳ ص ۳۳۳ ح ۲۶۴۲۰
۱۵۳۹	البدایه و النهایه ج ۵ ص ۲۲۷
۱۵۴۶	شرح واقعه
۱۵۵۴	" علی خود من است "
۱۵۵۵	" علی منی بمنزله رأسی من جسدی "
۱۵۵۶	" علی منی بمنزله روخی من جسدی "
۱۵۵۸	" أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی "
۱۵۶۱	شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۱۴
۱۵۶۵	لسان المیزان ج ۱ ص ۳۸۷
۱۵۶۹	حمله عمر و معاویه برای دور کردن آیه (الیوم اکملت...) از روز غدیر
۱۵۶۹	بخاری ج ۱ ص ۱۶
۱۵۷۰	مسلم ج ۸ ص ۲۳۸
۱۵۷۰	سنن نسائی ج ۵ ص ۲۵۱
۱۵۷۰	سنن نسائی ج ۱ ص ۲۹۰
۱۵۷۰	واقدی ج ۲ ص ۱۱۰۱
۱۵۷۷	تلاش ذهبی برای توجیه عمر
۱۵۸۸	تفسیر به رأی ابن کثیر برای ادعای بی دلیل!!
۱۵۹۲	ظلم به قرآن مظلوم!
۱۵۹۸	متن خطبه غدیر
۱۵۹۸	اشارات
۱۵۹۹	متن خطبه غدیریّه
۱۶۰۴	نگاهی گذرا به مفاد خطبه به عنوان سند جهانی اسلام

۱۶۰۶	خطبه غدیریه در منابع روایی
۱۶۰۸	پژوهشی در سند خطبه
۱۶۱۰	آراء دانشمندان درباره روایت مهمل
۱۶۱۱	شکوه غدیر در نگاه علی علیه السلام
۱۶۲۱	نکته پایانی
۱۶۲۲	پی نوشت ها
۱۶۲۵	بیست و چهارم ذی الحجه
۱۶۲۵	روز مباحله پیامبر با مسیحیان نجران
۱۶۳۱	پی نوشت ها:
۱۶۳۲	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۷

عنوان و نام پدیدآور: دانستنیهای سرزمین وحی (روضه رضوان) / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

اعمال و ادعیه مکه مکرمه

پیشگفتار

دعا و اقسام آن

مرکز تحقیقات حج

دعا در لغت به معنای خواندن و در اصطلاح، درخواست حاجت از خداوند می باشد.

دعا بر دو قسم است:

۱. گاه دعا کننده مطالب و نیازهای خود را به زبان خود و به هر بیانی که قدرت بر آن دارد در پیشگاه خداوند اظهار می کند، این قسم را «دعاهای غیر وارده» می نامند.

۲. و گاه دعا کننده مطالب و خواسته های خود را با الفاظ مخصوصی که از معصومین (علیهم السلام) رسیده است اظهار می نماید، این قسم ادعیه را «دعاهای وارده» یا «ادعیه مأثوره» می نامند.

ادعیه مأثوره نیز بر دو قسم است:

الف ادعیه ای که باید در شرایط خاصی خوانده شود، مثلاً در وقت مخصوص یا محل معلوم، و بالاخره آداب و شرایط ویژه ای از زبان معصوم علیه السلام برای آن ذکر شده باشد.

ب دعاهایی که از معصوم رسیده ولی برای آنها هیچ گونه شرطی ذکر نشده است.

البته هر نوع دعا و درخواست از پروردگار یکتا، مطلوب شارع است، و در روایت وارد شده: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ» (بحار، ج ۹۳، ص ۳۰۰) مغز و روح عبادت همان دعا است. همچنین در قرآن کریم در مناسبت های مختلف از زبان پیامبران و اولیای الهی

دعاهایی نقل شده است، لکن ثواب و فضیلت دعاهای مأثوره وارده از معصوم علیه السلام برای کسی که آشنا به معانی آنها باشد، به مراتب بیش از دعاهای معمولی است، زیرا معصومین (علیهم السلام) به امراض روحی فرد

و جامعه آشناتر و به کیفیت راز و نیاز با حق تعالی آگاه تر هستند، و سایر انسان ها گاهی به جای خیر خویش شرّ، و گاهی به جای سود و سعادت، زیان و شقاوت می طلبند: " وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا " (اسراء: ۱۱)، ترجمه: «انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب می کند آنگونه که نیکی ها را می طلبد و انسان همیشه عجول بوده است.» بنابراین سزاوار است دعا کننده چگونگی درخواست مطالب و حاجات خود را از معصوم فرا گیرد. البته تشخیص دادن دعاهای وارده و آگاهی از سخن معصوم کار آسانی نیست. اگر کسی بتواند از مدارک موجود، و با موازین علمی صحت صدور دعا از معصوم را به دست آورد، می تواند آن را به قصد ورود بخواند، ولی اگر دلیل معتبر و مدرک قابل اعتمادی پیدا نکند و در پژوهش ها و بررسی های خود به این نتیجه برسد که سند فلان دعا ضعیف و غیر قابل اعتماد است، نباید آن را به طور جزم به معصوم نسبت دهد، بلکه به امید درک ثواب و رسیدن به پاداش آن را بخواند، در این صورت حتی اگر در تشخیص خود به خطا رفته باشد، به ثواب آن خواهد رسید.

رجاء مطلوبیت

گاهی دعا یا عملی که سند معتبر هم دارد مربوط به زمان یا مکان خاصی است، مانند دعاهای ماه رمضان یا مناجات مسجد کوفه، در چنین مواردی اگر کسی بخواهد آنها را در غیر آن زمان یا آن مکان انجام دهد باید آنها را فقط به عنوان رجاء و احتمال مطلوبیت بجا آورد، نه به قصد

استحباب یا ثواب ثابت، یعنی چنین نیت کند: «این دعا را می خوانم و این عمل را انجام می دهم به امید آنکه مطلوب باشد و مأجور باشم».

شرایط استحباب و قبولی دعا:

در احادیث و روایات ما برای اجابت دعا شرایط متعددی بیان شده که برای آگاهی از آنها می توان به کتاب های مفصّل روایی مراجعه کرد که ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم (نک: بحار، ج ۹۳ طبع ایران): امام صادق علیه السلام در جواب قومی که عرض کردند: ما دعا می کنیم ولی مستجاب نمی شود، فرمودند: چون کسی را می خوانید که نمی شناسید: «لَا تَنْتَهُمْ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَهُ». (بحار، ج ۹۰، ص ۳۶۸) شرط اول استحباب دعا معرفت پروردگار است، زیرا هر کس را به قدر معرفتش مزد می دهند. از حضرت علی علیه السلام سؤال شد: «فَمَا بَالُنَا نَدْعُوا فَلَا نُجَابُ؟» چرا دعای ما مستجاب نمی شود؟ حضرت فرمود: «إِنَّ قُلُوبَكُمْ خَائِتٌ بِتَمَانٍ خِصَالٍ: أَوْلُهَا أَنْتُمْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ كَمَا أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ...». (بحار، ج ۹۰، ص ۳۷۶) اولین علت آن است که نسبت به خداوند معرفت و شناخت پیدا کردید، ولی حق معرفت را عملاً پیاده نکردید. رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس می خواهد دعایش مستجاب شود باید لقمه و کارش حلال باشد. (همان، ص ۳۷۲) امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند دعای بنده ای را که برعهده اش، مظالم و حقوق مردم باشد یا غذای حرام بخورد، قبول نمی کند. (همان، ص ۳۷۲) رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند دعای کسی را که حضور قلب ندارد، قبول نمی کند. (همان، ص ۳۲۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به عزّت و جلال خود قسم یاد کرده که من دعای

مظلومی را که خود در حق دیگری چنین ظلمی نموده است، مستجاب نمی‌کنم. (بحار، ج ۹۰، ص ۳۲۰) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دعایی که اولش «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» باشد، رد نمی‌شود. (همان، ص ۳۱۳) رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: صلوات شما بر من مایه اجابت دعای شما خواهد بود. (بحار، ج ۹۱، ص ۵۴) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس پیش از خود به چهل مؤمن دعا کند، دعایش مستجاب می‌شود. (بحار، ج ۹۰، ص ۳۱۷) در حدیث قدسی وارد شده است: خداوند به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: ای عیسی مرا بخوان همانند خواندن شخص اندوهناک و غرق شده ای که هیچ فریادرسی ندارد (همان، ص ۳۱۴).

ملاحظه می‌کنید که برای اجابت دعا شرایطی بیان شده است، و از همه بیشتر بر روی خود سازی و آمادگی برای ضیافت پروردگار و شناخت میزبان حقیقی تکیه شده است.

آثار پذیرفته شدن دعا و زیارت در زندگی انسان

قبولی دعا و زیارت از دو جهت قابل بررسی است: الف: صحیح خواندن و قصد قربت داشتن ادعیه و زیارات و اگر غلط خوانده شود معنای آن به کلی تغییر یافته و انسان را از رسیدن به اهداف آن دور می‌کند.

ب: قبولی دعا و زیارت و پذیرفته شدن عند الله. یعنی علاوه بر اینکه قربهٔ اِلَیَّ اللهُ انجام داده است، حضور قلب و معرفت الهی هم داشته و توانسته از تمایلات نفسانی رهایی پیدا کند، و با خضوع و خشوع دعا و زیارت را انجام دهد، و در طول سفر خصلت های زشت درونی را یکی پس از دیگری ترک کرده و از سفره گسترده حق تعالی بهره مند شود، یعنی در مهمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و زهرای مرضیه (علیها السلام)

و ائمه بقیع (علیهم السلام) شرکت نماید و به قدر توان از غذاهای معنوی تناول کند. چنین فردی توانسته است درجاتی از تقوا را به دست آورد. قرآن کریم می فرماید: گوشت و خون قربانی به خدا نمی رسد، "... وَ لَکِنْ یَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْکُمْ... " (حج: ۳۷) بلکه تقوای حاصل از قربانی است که انسان را بالا می برد و به خدا نزدیک می کند. در آیه دیگر می فرماید: در روزهای مشخص به یاد خدا باشید (اشاره به مناسک منا). آنگاه می فرماید: "... وَ اتَّقُوا اللَّهَ... "؛ (بقره: ۲۰۳) «از خدا پروا کنید.» اگر زائر حرمین شریفین به یاد خدا باشد، خود را از گناه حفظ نماید، تمرین ترک معاصی داشته باشد، و حالت تقوا و پرهیزکاری پیدا کند، پس از حج مرتکب گناه نمی شود، و خصلت های خدایی در درونش جوانه می زند، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «آیَةُ قَبُولِ الْحَجِّ تَزُكُّ مَا كَانَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ مُقِيمًا مِنَ الذُّنُوبِ»، (مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۵، ح ۱۱۷۶۷) نشانه قبولی حج، ترک گناهان گذشته است. بنابراین نشانه قبولی اعمال، دستیابی به تقوا و مراعات حدود الهی، پرهیز از گناه، و دوری از خصلت های زشت است، و این معنا امکان ندارد مگر اینکه انسان همیشه خود را در محضر حق سبحانه و تعالی ببیند، و مراقب اعمال و رفتار خود باشد، هر کاری را جهت رضای پروردگار انجام دهد، با مردم آن گونه رفتار نماید که دوست دارد مردم با او رفتار کنند، بندگان خدا از دست و زبانش در امان باشند، در سختی ها و گرفتاری ها تکیه گاه محکمی برای نزدیکان به حساب آید، به

اعمال عبادی بویژه نماز اهمیت دهد، و سعی کند نمازهای واجب را اول وقت و به «جماعت» برگزار نماید.

چند توصیه در زمینه وحدت امت اسلامی

اشاره

اگرچه درباره توصیه های لازم به حجاج محترم کتاب های جداگانه ای نوشته شده و به طور مفصل نکاتی را تذکر داده اند، و ما هم در همین کتاب به مناسبت های مختلف به بعضی از آنها اشاره کرده ایم، لکن به خاطر اهمیت موضوع سزاوار است برخی از نکات یادآوری شود:

الف اهمیت وحدت امت اسلامی

یکی از اسرار اعمال و مناسک حج و زیارت مشاهده مشرفه، تمرین تواضع و اخلاص، متخلق شدن به اخلاق الهی، نمایش وحدت و عزت امت اسلامی و ارتباط نزدیک با برادران دینی، و همدلی و تبادل نظر با آنها است. از این رو زائر بیت الله الحرام و حرم نبوی صلی الله علیه و آله باید به همه میهمانان خانه خدا با هر ملیت و مذهب و از هر سرزمینی که باشند، با چشم عزت و برادری بنگرد، و با برخورد مودت آمیز، آنگونه که مایل است بندگان خدا با او رفتار نمایند، با دیگران رفتار کند، و با اقتدا به پیشوایان دینی خود مایه عزت و زینت اسلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار (علیهم السلام) باشد، و در یک سخن اختلاف در مذهب نباید موجب بدبینی و تشنّت گردد؛ زیرا مشترکات موجود میان ما و مسلمانان فراوان است، و باید تمام مسلمین در برابر دشمنان قرآن و انسانیّت ید واحده باشند، و از عظمت و عزت قرآن و اسلام دفاع کنند، و شاید به همین دلیل است که در روایات ما توصیه های مؤکد درباره شرکت در جماعات برادران دینی شده است. پس زائران محترم از انجام کارهایی که موجب بدبینی و تفرقه وجدایی امت بزرگ اسلامی می شود

باید پرهیز نمایند.

ب میهمانان خدا در سفر الهی حج

زیارت خانه خدا و قبر مطهر پیامبر اکرم و ائمه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین سفر الهی و دارای ابعاد گوناگون می باشد، و چه بسا در زندگی تنها یک بار توفیق این سفر معنوی نصیب انسان گردد، لذا سزاوار است به اهمیت و سازندگی آن بیش از پیش توجه کنیم، و از هنگام تصمیم و عزم به مسافرت تا پایان آن قدم به قدم، الهی بودن این میهمانی را مد نظر داشته باشیم، و از ارزش و منزلت همسفران و رعایت حقوق آنها غفلت نکنیم، و در مواقع ازدحام و شلوغی روحیه عفو و اغماض و چشم پوشی از خطای دیگران را پیشه خود سازیم، و از کمک و همراهی و خدمت به میهمانان خانه خدا غفلت نورزیم، و این سنت ارزشمند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین (علیهم السلام) را زنده نگه داریم.

ج فرصت را مغتنم بشماریم

عمر سفر کوتاه، و ایام زیارت به زودی سپری می گردد، باید با برنامه ریزی منظم بهترین استفاده را از اوقات شبانه روز خود بنماییم، و به جای وقت گذرانی برای کارهای بی نتیجه یا کم نتیجه، بیشترین وقت خود را صرف شناخت احکام و آداب و اسرار حج و زیارت و بهره مندی از مشاهده شریفه و مواقف کریمه نماییم، که از جمله آنها، حضور و شرکت به موقع در نمازهای جماعت مسجدالحرام و مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و قرائت قرآن در این دو مسجد با عظمت (حداقل یک ختم قرآن در مسجدالحرام و یک ختم در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله) و خواندن دعاها و مناجات های وارده از طرف معصومین (علیهم السلام) در ایام و مناسبت

د کیفیت عبادت را فدای کمیت آن نکنیم

همان گونه که قبلاً تذکر دادیم، روح و عظمت دعا و عبادت و مناسک حج به معرفت و اخلاص و رعایت ادب و حضور در محضر خداوند متعال بستگی دارد. لذا باید تنها به مقدار و کمیت اعمال و عبادات خود اکتفا نکرده، بیشتر به کیفیت آن پردازیم؛ زیرا اگر یک دعا یا زیارت و یا نماز، از روی معرفت و اخلاص باشد، موجب شکستن دل و تحوّل درونی انسان می گردد، و باعث نجات از عذاب الهی و دست یافتن به بهشت جاوید خواهد شد. «رَزَقْنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

جایگاه حج

حج در لغت به معنای: «قصد» و در اصطلاح شرع به معنای: قصد زیارت خانه خدا و انجام اعمال و مناسک مخصوص می باشد. حج به معنای زیارت خانه خدا و انجام اعمال مخصوصه و یکی از ارکان پنج گانه اسلام است، و به اتفاق نظر علمای فریقین، از ضروریات دین، و منکر آن کافر می باشد و لذا تارک حج مورد تهدید شدید خداوند واقع شده است. و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا» کسی که حج را به تأخیر اندازد تا مرگ او فرا رسد، خداوند در روز رستاخیز او را یهودی و یا اَوْ نَصْرَانِيًّا». (وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۱ چاپ اسلامیة تهران). نصرانی محشور سازد. و امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت نامه خود می فرماید: وَ اللَّهُ، اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تَخْلُوهُ مَا بَقِيْتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تَرِكَ لَمْ تُنَاطَرُوا». (نهج البلاغه، نامه ۴۷؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۵) و خدا را، خدا را، در مورد خانه خدا «کعبه» تا هستید، مبادا آن را خالی بگذارید، که اگر ترک شود مهلت داده نمی شوید.»

فلسفه تشریح حج

دستور و وجوب حج، بعد از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه نازل گردیده، و از هر مسلمان مستطیعی در تمام دوران عمر یک بار به عنوان حج واجب (حَجَّةُ الْإِسْلَام) خواسته شده است. (صرف نظر از عناوین دیگری که موجب وجوب حج می شود مانند نذر و...). حج گرچه جزو فروع دین به حساب می آید، ولی از افضل عبادات است. و دارای فواید و آثار بسیار عظیم دنیوی، اخروی، فردی، اجتماعی، سیاسی و معنوی است که در کمتر عبادتی دیده می شود. حج نمایش تعبد محض و عبادت خالص خدا و اظهار بندگی و ایجاد ارتباط قلبی با

خداوند است. حجّ کلاس تعلیم و تربیت است، زمینه ای است برای تحصیل علم زندگی و حسن معاشرت، و تحکیم مبانی اخلاق اسلامی در عمل. حجّ درس جهاد و فداکاری بامال و جان و گسستن از خود و خودخواهی ها، و جدا شدن از تعلقات و جذبات زندگی مادی، و رو آوردن به عالم معنا، و حرکت به سوی خدا است. حجّ به ما آموزش توحید در عقیده و وحدت در رویه و ضرورت تبادل افکار و آرا و همکاری های اجتماعی، علمی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی را می دهد، و خلاصه حجّ در مجموعه اعمال و مناسک، تابلویی از تمامیت دین مقدس اسلام و حیات دنیا و آخرت را به نمایش می گذارد، و انسان حج گزار را از عالم خاکی به اوج می برد، و به عالم قدس و ملکوت پرواز می دهد، و حیاتی نوین از معنویت و ارتباط با حق و حضور نزد ربّ، در کالبد خسته حاجی می دمد. امام صادق علیه السلام در بیان آداب باطنی حجّ می فرماید: «إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَبْلِ عَزْمِكَ مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَحِجَابِ كُلِّ حَاجِبٍ، وَفَوِّضْ أُمُورَكَ كُلَّهَا إِلَى خَالِقِكَ، وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ مَا يَظْهَرُ مِنْ حَرَكَاتِكَ وَسَيِّئَاتِكَ، وَسَيِّئَاتِكَ، وَسَيِّئَاتِكَ، وَسَيِّئَاتِكَ، وَسَيِّئَاتِكَ... ثُمَّ اغْتَسِلْ بِمَاءِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَالبَسْ كِسْوَةَ الصِّدْقِ وَالصَّفَاءِ وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ، وَأَحْرِمْ عَنِ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَحْبُبُكَ عَنْ طَاعَتِهِ، وَلَبَّ بِمَعْنَى إِجَابَةِ صَافِيهِ خَالِصِهِ زَاكِيهِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي دَعْوَتِكَ، مَتَمَسِّكًا بِالْعَزْوَةِ الْوُثْقَى، وَطُفَّ بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَافِكَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ بِنَفْسِكَ حَوْلَ الْبَيْتِ...». (مصباح الشريعة، ص ۱۶ و ۱۷) «هنگامی که اراده حج نمودی، پیش از هر تصمیم دل

خود را از هر چه غیر خدا است خالی، و هر حاجبی را که میان تو و او حاجب و حائل شده است برطرف کن، و تمام امور خویش را به آفریدگارت واگذار. در تمام حرکات و سکانات خود، بر او توکل کن، و بر قضا و قدر الهی و حکم و تقدیر او تسلیم باش، و از آسایش دنیا و مردم منقطع شو... سپس با آب زلال و خالص توبه گناهانت را شستشو کن، و لباس صداقت و راستی، پاکی، صفا، خضوع و خشوع را بر تن نما، و از آنچه که تو را از یاد و ذکر خدا باز می دارد و مانع تو از اطاعت او میگردد، «احرام» بند، و لیبیکهات، شفافترین و خالصانه ترین پاسخ و اجابت دعوت خدای متعال باشد. در حالی که به ریسمان محکم الهی تمسک جسته (از غیر او دل بریده ای). از صمیم قلب و در عالم دل، به همراهی فرشتگان عرش الهی طواف کن، هم چنان که خود با مسلمانان، دور کعبه طواف می کنی».

حضور قلب در دعا در مراسم حج

قبلاً اشاره کردیم که حج از اعظم عبادات اسلامی است، و می دانیم که هر عبادتی را ظاهری است و باطنی.

و باطن عبادات را، توجه خالص و ارتباط دائم قلبی و مراقبت و مواظبت همیشگی تشکیل می دهد. که بنده خود را در محضر ربّ العالمین مشاهده کند. بر این اساس، دعا در لسان پیشوایان بزرگوار اسلام به «مُيَخُّ الْعِبَادَةَ»، «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»، «سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ»، «عَمُودُ الدِّينِ»، «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، «تُرْسُ الْمُؤْمِنِ»، «سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ»، «مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ» و «مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ» تعبیر شده است. (بحار، ج ۹۳)

یعنی دعا مغز عبادت، برترین نیایش، سلاح مؤمن، ستون دین، فروغ آسمان و زمین، سپر مؤمن، سلاح انبیا، کلید پیروزی و رستگاری می باشد. و مرحوم کلینی در «اصول کافی» به اسناد خود از زراره از امام باقر علیه السلام ذیل آیه شریفه "

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ". (مؤمن: ۶۰، ترجمه: «آنانی که از عبادت من تکبر ورزند به زودی با خفت و خواری وارد دوزخ گردند.») آورده که حضرت فرمودند: منظور از عبادت در آیه شریفه دعا است. وبعد فرمودند: «وَأَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ»، «وبهترین عبادتها، دعا است.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۷) و آنچه از شیوه زندگی معنوی پیامبران الهی و ائمه معصومین و بزرگان اسلام به ما رسیده نیز این معنا را تصدیق و تأیید می کند، که بالاترین مقام انسان، مقام عبودیت است که توفیق بندگی حضرت ذوالجلال نصیبت می گردد، و اصلی ترین مرتبه و شیرین ترین مرحله عبادت، مرحله دعا و ایجاد ارتباط بنده با خدا، و توفیق تضرع و توبه، و اظهار خضوع و خشوع، و اعلان تقدیس و تسبیح و تحمید حق است، که اگر بنده اهل دعا نباشد مورد توجه خدا نخواهد بود: "...قُلْ مَا يَعْبُؤَا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ...". (فرقان: ۷۷، ترجمه: «بگو: اگر دعای شما نبود، پروردگار من چه اعتنا و توجهی به شما می کرد؟») و حاجی باید بداند که گرچه در عتبات عالیات و مشاهد مشرفه و اماکن و ازمنه حج، عرض حاجت دنیوی و آخروی به محضر حضرت حق بردن خلاف نیست ولی نزد اولیای خدا و شیفتگان جمال ذوالجلالش دعا برای رسیدن به مرحله «کمال الانقطاع» و تحصیل نورانیت، بصیرت قلوب و وصول و اتصال به معدن عظمت، و کنار زدن حجاب های ظلمت، و سر بر آستانش سودن، و آسودن است. ای برادران و خواهران، اینک که به توفیق حق عازم حریم حرم امن «الهی» و راهی سرزمین مقدس وحی، گشته اید. به آوای آن شب زنده دار معصوم؛ حضرت سالار شهیدان، گوش فرا دهید، که در مناجات شعبانیه اش به درگاه واهب المواهب

عرض می کند: «...إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَ أَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجَبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْيَدِنِ الْعَظَمَةِ، وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ...». «بار الها کمال انقطاع و بریدن از دیگران و پیوستن به خویش را به من عنایت فرما، و دیدگان دل های ما را به نور دیدارت روشن گردان. تا آنجا که دیدگان و بصیرت دل، حجاب های مانع نور را پاره کنند، و به معدن عظمت واصل گردند، و روح و جان ما (تنها و تنها) به پیشگاه مقدس تو تعلق و وابستگی بیابند، و به مقام قدس تو بیاویزند». و به دعای امام حسین علیه السلام که در سرزمین عرفات به درگاه خداوند می نالد، توجه کنید:

«إِلَهِي تَرُدُّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بُعْدَ الْمَزَارِ، فَاجْمَعْنِي عَلَيْكَ بِخِدْمَةِ تُوْصِلُنِي إِلَيْكَ، كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ، أَوْ يَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَكَ، مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ وَمَرْفُوعَ الْهَمِّ عَنِ الْإِعْتِمَادِ عَلَيْهَا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». «تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا، إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ، فَارْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ الْأَسْبَابِ، حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا، مَصُونٌ السَّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا، إِلَيْكَ، عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا، وَ خَسِرَتْ صِفْقَهُ عَبْدٌ لَمْ «خداوندا جستجویم در آثار قدرت و عظمت تو، موجب دوریم از زیارت جمالت می گردد، پس مرا خدمتی فرماتا به مقام وصلت نایل کردم. چگونه برای قرب وجودت، به آثاری استدلال شود که خود در وجود خویش نیازمند تو می باشند. آیا ظهور و پیدایش برای غیر تو هست

که آن ظهور، از تو و برای تو نباشد تا در نتیجه دلیل ظهور تو گردد؟ چه وقت غایب از نظر بوده ای تا برای ظهورت نیاز به دلیل و برهان باشد؟ و چه وقت دور بوده ای تا آثار و پدیده هایت دلیل نزدیکی و وصلت باشند؟ کور است دیده ای که تو را نبیند، در صورتی که همواره مراقب او، با او و در کنار او هستی در خسران و زیان است بنده ای که از عشق و محبت تو نصیبی ندارد معبودا! همگان را امر کردی که به آثار قدرت و عظمت رجوع کنند، ولی مرا به تجلیات انوار خودت رجوع ده، و با مشاهده واستبصار، هدایتم فرما، تا از آثار بگذرم و به تو واصل گردم، همچنان که از آنها گذشته و در سرّ درونم بدون توجه به آنها، بر تو وارد گشته. همّت را چنان بلند گردان که نیاز و اعتماد بر پدیده و آثار نداشته باشم که تنها تو بر همه چیز توانایی...» و شما زائران محترم خانه خدا در تمام مراحل و مواقیت و موافق و در ضمن اعمال و مناسک، اذکار و ادعیه ای دارید که سزاوار است آنها را با توجه و خلوص کامل بخوانید، و بدانید که روح حجّ، تزکیه و تعالی روحی است که با انجام مناسک حجّ و ملازمت بر دعوات و اذکار وارده و قرائت قرآن کریم و دقت در ثمرات معنوی و اسرار باطنی و عمل به واجبات و مستحبات، حاصل می گردد.

بخش اول اعمال و آداب حجّ

واجبات عمره تمتع

در عمره تمتع پنج چیز واجب است:

۱. احرام.

۲. طواف کعبه.

۳. نماز طواف.

۴. سعی بین صفا و مروه.

۵. تقصیر (گرفتن قدری از مو یا ناخن).

احکام مربوط به عمره تمتع را در مناسک بخوانید، و ادعیه و اذکار در

همین کتاب خواهد آمد.

واجبات عمره مفرده

در عمره مفرده هفت چیز واجب است:

۱. احرام.

۲. طواف کعبه.

۳. نماز طواف.

۴. سعی بین صفا و مروه.

۵. تقصیر (کوتاه کردن ناخن یا مو).

۶. طواف نساء.

۷. نماز طواف نساء.

احکام مربوط به واجبات عمره مفرده را در کتاب های مناسک، وادعیه واذکار مربوطه را در همین کتاب بخوانید.

میقات های احرام

کسانی که به قصد حج یا عمره عازم بیت الله الحرام می باشند، باید با احرام وارد مکه شوند. محلی که برای احرام بستن معین شده «میقات» نامیده می شود. و میقات حجّاج به اختلاف راههایی که از آنها به طرف مکه می روند مختلف می شود، و آن پنج محلّ است:

۱. میقات کسانی که از طرف مدینه به مکه عازم

هستند «ذو الحُلَیْفَه» است که همان «مسجد شجره»

می باشد.

۲. و برای کسانی که از طرف شام می آیند «جُحْفَه» است.

۳. و برای کسانی که از عراق و نجد عازمند «وادی عقیق» است.

۴. و برای کسانی که از طرف طائف می آیند «قَوْنُ المَنَازِل» است.

۵. و برای کسانی که از سوی یمن عازم هستند «یَلْمَلَم» می باشد.

واجبات احرام:

برای مُحْرِم شدن سه امر واجب است.

۱. پوشیدن دو قطعه لباس احرام (لنگ و ردا).

۲. نیت: در نیت باید به سه نکته توجه شود:

الف: قربه الی الله باشد.

ب: همراه با شروع پوشیدن لباس احرام باشد.

ج: تعیین نوع احرام که برای عمره، حج، برای خود یا به نیابت است.

۳. تلبیه: که گفتن این ذکر شریف می باشد:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ». «اجابت کردم خداوند را! اجابت کردم، اجابت کردم، شریکی برایت نمی باشد، اجابت کردم، سپاس و نعمت و ملک هستی ترا است، شریکی برایت نیست، اجابت کردم.»

مستحبات احرام

۱. غسل: مستحب است قبل از احرام، به قصد احرام غسل کنند، و بهتر است که بعد از ادای نماز فریضه احرام ببندند. شیخ صدوق فرموده: مستحب است این دعا هنگام غسل احرام خوانده شود: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي نُورًا وَطَهْرًا وَحِرْزًا وَأَمْنًا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ، وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ. اللَّهُمَّ طَهِّرْ لِي قَلْبِي، وَاشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَاجْعَلْ لِي لِسَانِي مَحَبَّتَكَ وَمَدْحَتَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيَّكَ، فَإِنَّهُ لَا قُوَّةَ لِي إِلَّا بِكَ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قِوَامَ دِينِي التَّسْلِيمُ لِامْرِكِ، وَالِاتِّبَاعُ لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

سپس جامه های احرام را پوشیده و این دعا را بخواند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِي مَا أُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي، وَأُوَدِّي بِهِ فَرْضِي، وَأَعْبُدُ فِيهِ رَبِّي، وَأَنْتَهِيَ فِيهِ إِلَى مَا أَمَرَنِي، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَدْتُه فَبَلَّغَنِي، وَأَرَدْتُهُ فَأَعَانَنِي وَقَبَّلَنِي، وَلَمْ يَقْطَعْ بِي، وَوَجَّهَهُ أَرَدْتُ فَسَيِّئَ لَمَنِي، فَهُوَ حِصْنِي وَكَهْفِي وَحِرْزِي وَطَهْرِي وَمَلَاذِي وَمَلْجَأِي وَمُنْجَايُودُ خَيْرِ عِدَّتِي فِي شِدَّتِي وَرَخَائِي».

و مستحب است بعد از تلبیه واجب بگوید: «لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ دَاعِيًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ،

لَيْبِكَ غَفَّارَ الذُّنُوبِ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ أَهْلَ التَّلْبِيهِ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ تُبْدِي وَ الْمَعَادُ إِلَيْكَ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ تَسْتَعْنِي وَيُفْتَقِرُ إِلَيْكَ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ مَرْهُوبًا وَمَرْغُوبًا إِلَيْكَ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ إِلَهَ الْحَقِّ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ ذَا النُّعْمَاءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ كَشَافَ الْكُرْبِ الْعِظَامِ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدَيْكَ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ يَا كَرِيمَ لَيْبِكَ.»

و خوب است این جملات را نیز بگویند:

لَيْبِكَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ بِحَبِّهِ وَعُمْرِهِ مَعًا لَيْبِكَ، لَيْبِكَ هَذِهِ عُمْرُهُ مُتَعَهُ إِلَى الْحِجِّ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ أَهْلَ التَّلْبِيهِ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ تَلْبِيَّهُ تَمَامُهَا وَبَلَاغُهَا عَلَيْكَ.»

محرمات احرام

پس از آنکه حاجی مُحَرَّم شد، بیست و چهار چیز بر او حرام می شود، که عبارتند از:

۱. شکار حیوان صحرائی (وحشی).

۲. جماع کردن با زن، و بوسیدن و نگاه به شهوت و هر نوع لذت بردن از او.

۳. عقد کردن زن برای خود یا غیر.

۴. استمنا.

۵. استعمال عطریات و بوی خوش.

۶. پوشیدن پوشش های دوخته برای مردان.

۷. سرمه کشیدن به سیاهی که در آن زینت باشد.

۸. نگاه کردن در آئینه.

۹. پوشیدن کفشی که تمام روی پا را می گیرد.

۱۰. فسوق (اعم از دروغ گفتن و فحش دادن یا فخر و مباهات کردن).

۱۱. جدال و گفتن لا والله، و بلی والله (قسم یاد کردن به نام الله).

۱۲. کشتن جانورانی که در بدن ساکن می شوند.

۱۳. انگشتر به دست کردن به جهت زینت.

۱۴. پوشیدن زیور برای زن.

۱۵. روغن مالیدن به بدن.

۱۶. ازاله مو از بدن خود یا غیر چه مُحَرَّم باشد چه مُحَلِّ.

۱۷. پوشانیدن مرد سر خود را، با هرچه که آن را بپوشاند.

۱۸. پوشانیدن صورت برای زنان.

۱۹. زیر سایه قرار گرفتن برای مردان، در حال راه رفتن و طئی طریق.

۲۰. بیرون آوردن خون از بدن.

۲۱. ناخن

گرفتن.

۲۲. کندن دندان.

۲۳. کندن درخت یا گیاه از حرم.

۲۴. سلاح برداشتن (حمل سلاح).

مستحبات ورود به حرم:

۱. غسل کردن.

۲. پیاده شدن از وسیله نقلیه.

۳. خواندن این دعا:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ: " وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْجِعُوا إِلَى اللَّهِ ذُنُوبَكُمْ وَأَنبِئُوا بِأَعْمَالِكُمْ لَعَلَّكُمْ أَتَّعِفُونَ " اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْجُو أَنْ أَكُونَ مِمَّنْ أَجَابَ دَعْوَتَكَ، وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شَقَّةٍ بَعِيدَةٍ وَمِنْ فَحْجٍ عَمِيقٍ، سَامِعًا لِدَائِكَ، وَمُسْتَجِيبًا لَكَ، مُطِيعًا لِأَمْرِكَ، وَكُلُّ ذَلِكِ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ، فَلِمَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ، أَبْتَغِي بِذَلِكَ الزُّلْفَةَ عِنْدَكَ، وَالْقُرْبَةَ إِلَيْكَ، وَالْمَنْزِلَةَ لَدَيْكَ، وَالْمَغْفِرَةَ لِذُنُوبِي، وَالتَّوْبَةَ عَلَيَّ مِنْهَا بِمَنِّكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَحَرِّمْ بَدَنِي عَلَى النَّارِ، وَآمِنِّي مِنْ عَذَابِكَ وَعِقَابِكَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

آداب ورود به مسجد الحرام

۱. غسل کردن.

۲. پای برهنه با حالت متانت و وقار قدم برداشتن.

۳. ورود از باب بنی شیبه که مقابل باب السلام کنونی می باشد.

و مستحب است بر در مسجد الحرام ایستاده، بگوید:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، بِسْمِ اللَّهِ

وَبِاللَّهِ وَمِنْ اللَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ، السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ، السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِهِ، وَالسَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

و در روایت دیگر وارد است که نزد در مسجد بگوید:

«بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَخَيْرِ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ،

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَى
أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَانِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ
الصَّالِحِينَ. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ

وَأَلِ مُحَمَّدًا، وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، وَعَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ وَعَلَىٰ أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ، وَسَيِّئًا عَلَىٰ الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ، وَاسْتَعْمِلْنِي فِي طَاعَتِكَ وَمَرْضَاتِكَ، وَاحْفَظْنِي بِحِفْظِ الْإِيمَانِ أَيْدَاءَ مَا أَبْقَيْتَنِي، جَلَّ ثَنَاءُ وَجْهِكَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِنْ وَفْدِهِ وَزُورِهِ، وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَعْمُرُ مَسَاجِدَهُ، وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يُنَاجِيهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَزَائِرُكَ فِي بَيْتِكَ، وَعَلَىٰ كُلِّ مِيَاثِي حَقٌّ لِمَنْ آتَاهُ وَزَارَهُ، وَأَنْتَ خَيْرُ مَا تَبَىٰ وَأَكْرَمُ مَزُورٍ، فَاسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحَيْدُكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، بِأَنَّكَ وَاحِدٌ أَحَدٌ صِدْقٌ، لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُوَلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ [لَكَ] كُفْوًا أَحَدٌ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ، يَا جَوَادُ يَا كَرِيمُ يَا مَاجِدُ يَا جَبَّارُ يَا كَرِيمُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ تُحَفَّتَكَ إِيَّايَ بِيَارَتِي إِيَّاكَ أَوَّلَ شَيْءٍ تُعْطِينِي فَكَأَنَّكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ».

پس سه مرتبه بگوید: «اللَّهُمَّ فَكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ».

آنگاه چنین ادامه دهد:

«وَأَوْسَعَ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالَ الطَّيِّبِ، وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ». «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِي مَقَامِي هَذَا، فِي أَوَّلِ مَنَاسِكِي أَنْ تَقِيلَ تَوْبَتِي، وَأَنْ تَجَاوَزَ عَنِّي خَطِيئَتِي وَتَضَعَ عَنِّي وَزْرِي، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَلَّغَنِي بَيْتَهُ الْحَرَامَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا بَيْتُكَ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ، وَالْبَلَدُ بَلَدُكَ، وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ، جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتِكَ، وَأَوْمُّ طَاعَتِكَ، مُطِيعًا لِأَمْرِكَ، رَاضِيًا بِقَدْرِكَ، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْمُضْطَرِّ إِلَيْكَ الْخَائِفِ لِعُقُوبَتِكَ. اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَمَرْضَاتِكَ».

بعد خطاب کند به کعبه

و بگوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَظَمَكَ وَشَرَّفَكَ وَكَرَّمَكَ وَجَعَلَكَ مَنَابَهُ لِلنَّاسِ وَأَمَّنَّا مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ».

و مستحب است وقتی به محاذی «حجر الأسود» رسید، بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ،

وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَالْبَلَّاتِ وَالْعُزَّى، وَعِبَادَةَ الشَّيْطَانِ، وَعِبَادَةَ كُلِّ نِتَدٍ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ».

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود: هنگامی که داخل مسجد شدی جلو برو تا روبروی «حجرالأسود» که رسیدی متوجه آن شده، این دعا را بخوان:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ، وَأَكْبَرُ مِمَّا أَخْشَى وَأَخْذَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَالْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِي، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَسَلَامٌ عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أُوْمِنُ بِوَعْدِكَ، وَأُصَدِّقُ رُسُلَكَ، وَأَتَّبِعُ كِتَابَكَ». و در روایت معتبر وارد است که وقتی نزدیک حجرالأسود رسیدی دست های خود را بلند کن، و حمد و ثنای الهی را بجا آور، و صلوات بر پیغمبر بفرست، و از خداوند عالم بخواه که حج تو را قبول کند، پس از آن حجر را بوسیده و استلام نما. و اگر بوسیدن ممکن نشد لمس کن، و اگر آن هم ممکن نشد اشاره به آن کن، و بگو: «اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدِّيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ، اللَّهُمَّ تَصَدِّقًا بِكِتَابِكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،

آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَالْبَلَّاتِ وَالْعُرَى، وَعِبَادَةَ الشَّيْطَانِ، وَعِبَادَةَ كُلِّ نَدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ». اللَّهُمَّ إِلَيْكَ بَسَطْتُ يَدِي وَفِيمَا عِنْدَكَ عَظُمَتْ رَغْبَتِي فَأَقْبِلْ سُبْحَتِي، وَاعْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَوَاقِفِ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

مستحبات طواف

مستحب است حاجی در حال طواف، با کمال خلوص و توجه به خدا، در هر دوری از طواف های هفت گانه، راز و نیازی آهسته و آرام، با حضرت حق داشته باشد، پس علاوه بر اذکاری که دارد، می تواند در هر شوط این ادعیه را بخواند:

دعای اشواط طواف

اشاره

برای اینکه طواف کننده در تعداد دورهای طواف شک نکند، می تواند دعاهای وارده را تقسیم کرده و در هر دور طواف بخشی از آن را به قصد رجاء بخواند، و اگر تکرار شد مانعی ندارد.

دعای دور اول

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يُمَشَى بِهِ عَلَى طَلَلِ الْمَاءِ، كَمَا يُمَشَى بِهِ عَلَى حِدَادِ الْأَرْضِ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَهْتَرُّ لَهُ عَرُوشُكَ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَهْتَرُّ لَهُ أَقْدَامُ مَلَائِكَتِكَ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ مُوسَى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ، وَالْقَيْتَ عَلَيْهِ مَحَبَّةً مِنْكَ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، وَأَتَمَمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ، أَنْ تَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» و حاجات خود را می خواهی.

دعای دور دوم

«اللَّهُمَّ إِنِّي إِلَيْكَ فَقِيرٌ، وَإِنِّي خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ، فَلَا تُعَيِّرْ جِسْمِي وَلَا تُبَدِّلِ اسْمِي».

سپس می گویی: سَأَلْتُكَ فَقِيرٌ كَيْفَ كُنْتُكَ بِبَابِكَ، فَتَصَدَّقْ عَلَيْهِ بِالْجَنَّةِ. اللَّهُمَّ الْبَيْتُ يَبْتَئُكَ، وَالْحَرَمُ حَرَمُكَ، وَالْعَبِيدُ عِبِيدُكَ، وَهَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ الْمُسْتَجِيرِ بِكَ مِنَ النَّارِ، فَأَعْتِقْنِي وَوَالِدِي وَأَهْلِي وَوُلْدِي وَإِخْوَانِي الْمُؤْمِنِينَ مِنَ النَّارِ، يَا جَوَادُ يَا كَرِيمًا».

دعای دور سوم

«اللَّهُمَّ أَذْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ، وَأَجِرْنِي بِرَحْمَتِكَ مِنَ النَّارِ، وَعَافِنِي مِنَ السُّقْمِ، وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ، وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقِهِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقِهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، يَا ذَا الْمَنِّ وَالطَّلُولِ، وَالْجُودِ وَالْكَرَمِ، إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعَفْهُ لِي، وَتَقَبَّلْهُ مِنِّي، إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

دعای دور چهارم

«يا الله يا وَلِيَّ العَافِيَةِ، وَخالِقَ العَافِيَةِ، وَرازِقَ العَافِيَةِ، وَالْمُنْعِمَ بِالْعَافِيَةِ، وَالمَنَّانَ بِالْعَافِيَةِ، وَالْمُتَفَضِّلُ بِالْعَافِيَةِ عَلَيَّ وَعَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ، يا رَحمانَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُما، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارزُقنا العَافِيَةَ، وَدَوامَ العَافِيَةِ، وَتَمامَ العَافِيَةِ، وَشُكْرَ العَافِيَةِ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ، يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

دعای دور پنجم

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَكَ وَعَظَمَكَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا نَبِيًّا، وَجَعَلَ عَلِيًّا إِمَامًا. اللَّهُمَّ اهْدِ لهُ خِيَارَ خَلْقِكَ، وَجَنِّبْهُ شَرَّ رِزْقِ خَلْقِكَ».

آنگاه می گوئی: " رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذابَ النَّارِ " .

دعای دور ششم

«اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ، وَالْعَبِيدُ عِبِيدُكَ، وَ هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِسُوءِكَ مِنَ النَّارِ. اللَّهُمَّ مِنْ قَبْلِكَ الرُّوحُ وَالْفَرْجُ وَالْعَافِيَةُ. اللَّهُمَّ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفُهُ لِي، وَأَغْفِرْ لِي مَا أَطْلَعْتَ عَلَيهِ مِنِّي وَخَفِيَ عَلَيَّ خَلْقِكَ، أَسْتَجِبُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ».

دعای دور هفتم

«اللَّهُمَّ إِنَّ عِنْدِي أَفْوَاجاً مِنْ ذُنُوبٍ، وَأَفْوَاجاً مِنْ خَطايا وَعِنْدَكَ أَفْوَاجٌ مِنْ رَحْمَةٍ، وَأَفْوَاجٌ مِنْ مَغْفِرَةٍ، يا مَنْ اسْتَجابَ لِابْتِغاضِ خَلْقِهِ إِلَيْهِ إِذْ قالَ أَنْظِرْني إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، اسْتَجِبْ لِي». سپس حاجات را بخواه و آنگاه بگو:

«اللَّهُمَّ قَنعني بِما رَزَقْتَنِي، وَبارِكْ لِي فِيما آتَيْتَنِي». و هنگامی که مقابل مقام حضرت ابراهیم رسیدی، بگو: «اللَّهُمَّ أَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، وَوَسِّعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحلالِ، وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَشَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ». و امام سجاده علیه السلام هنگام طواف، به ناودان نگاه می کرد، و عرضه می داشت:

«اللَّهُمَّ أَذْخِلْني الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ، وَأَجِرْني بِرَحْمَتِكَ مِنَ النَّارِ، وَعَافِنِي مِنَ السُّقْمِ، وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحلالِ، وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ».

مستحبات نماز طواف

در نماز طواف مستحب است بعد از حمد، در رکعت اول سوره «توحید» و در رکعت دوم سوره " قُلْ يا أَيُّها الْكَافِرُونَ " را بخواند، و پس از نماز، حمد و ثنای الهی را بجا آورده و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، و از خداوند عالم طلب قبول نماید، و بگوید: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي، وَلا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي، الْحَمْدُ لِلَّهِ بِمَحامِدِهِ كُلِّها عَلَي نِعْمائِهِ كُلِّها، حَتَّى يَنْتَهِيَ الْحَمْدُ إِلى ما يُجِيبُ رَبِّي وَيَرْضَى. اللَّهُمَّ صِلْ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَقَبَّلْ مِنِّي، وَطَهِّرْ قَلْبِي، وَزَكِّ عَمَلِي». و در روایت دیگر چنین آمده است: «اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي بِطَواعِيَّتِي إِياكَ، وَطَواعِيَّتِي رَسُولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي أَنْ أَتَعَدَّى حُدُودَكَ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يُجِيبُكَ

وَيُحِبُّ رَسُولَكَ وَمَلَائِكَتَكَ وَعِبَادَكَ الصَّالِحِينَ».

و در بعضی از روایات است که حضرت صادق علیه السلام بعد از نماز طواف به سجده رفته و چنین می گفت: «سَجَدَ وَجْهِي لَكَ تَعْبُدًا وَرِقًا، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ حَقًّا حَقًّا، الْأَوَّلُ

قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، وَالْأَخِرُ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ، وَهَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ، فَاعْفِرْ لِي، إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ غَيْرُكَ، فَاعْفِرْ لِي، فَإِنِّي مُقِرٌّ بِذُنُوبِي عَلَى نَفْسِي، وَلَا يَدْفَعُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ غَيْرُكَ». و بعد از سجده، روی مبارک آن حضرت از گریه چنان بود که گویا در آب فرو رفته باشد.

مستحبات سعی

مستحب است پس از خواندن نماز طواف و بیش از سعی، مقداری از آب زمزم بیاشامد و به سر و پشت و شکم خود بریزد و بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا، وَرِزْقًا وَاسِعًا، وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ». پس از آن نزدیک حجرالأسود بیاید، و مستحب است از دری که روبروی حجرالأسود است به سوی صفا متوجه شود، و با آرامش دل و بدن بالای صفا رفته، و به خانه کعبه نظر کند، و به رکنی که حجرالأسود در آن است رو نماید، و حمد و ثنای الهی را بجا آورد، و نعمت های الهی را به خاطر بیاورد، آنگاه این ذکر را بگوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ» هفت مرتبه.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» هفت مرتبه. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هفت مرتبه. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (سه مرتبه). پس صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، و سه مرتبه بگوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُنْبَلَانَا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَيِّ الدَّائِمِ».

پس سه مرتبه بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

پس سه مرتبه بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ وَالْيَقِينَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

و سه مرتبه بگوید:

«اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا

حَسَنَهُ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَهُ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

پس بگوید:

«اللَّهُ أَكْبَرُ» صد مرتبه. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» صد مرتبه. «الْحَمْدُ لِلَّهِ» صد مرتبه. «سُبْحَانَ اللَّهِ» صد مرتبه.

پس بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعَدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَغَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَحْدَهُ. اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ وَفِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَوَحْشَتِهِ. اللَّهُمَّ أَظْلِنِي فِي ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ».

و بسیار دعای بعد را که سپردن دین و نفس و اهل و مال خود به خداوند عالم است، تکرار کند، بگوید:

«أَسْأَلُكَ اللَّهُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ الَّذِي لَا تَضَيِّعُ وَدَائِعُهُ دِينِي وَنَفْسِي وَأَهْلِي. اللَّهُمَّ اسْتَعْمِلْنِي عَلَى كِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ، وَتَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِ، وَأَعِزَّنِي مِنَ الْفِتْنَةِ». پس «اللَّهُ أَكْبَرُ» سه مرتبه بگوید.

بعد دعای سابق را دو مرتبه تکرار کند، آنگاه یک بار دیگر تکبیر و دعا را بخواند، و اگر تمام این عمل را نتواند انجام دهد هر قدر که می تواند بخواند. و مستحب است که رو به کعبه نماید، و این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ قَطُّ، فَإِنْ عُدْتُ فَعِيدْ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ، فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ. اللَّهُمَّ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، فَإِنَّكَ إِنْ تَفَعَّلْتَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ تَرَحَّمَنِي، وَإِنْ تَعِيدْتَنِي فَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنِّي عَنْ عَذَابِي، وَأَنَا مُحْتَاجٌ إِلَى رَحْمَتِكَ، فَيَا مَنْ أَنَا مُحْتَاجٌ إِلَى رَحْمَتِهِ إِرْحَمْنِي. اللَّهُمَّ لَا تَفَعَّلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ، فَإِنَّكَ إِنْ تَفَعَّلْتَ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ تَعِيدْتَنِي، وَلَمْ تَظْلِمْنِي، أَصِيبِحْتُ أَتَقِي عَيْدَكَ، وَلَا أَخَافُ جَوْرَكَ، فَيَا مَنْ هُوَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ إِرْحَمْنِي».

پس بگوید: «يَا مَنْ لَا يَخِيبُ سَائِلُهُ، وَلَا يَنْفَعُ نَائِلُهُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَعِزَّنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ».

و در حدیث شریف وارد

شده است: ایستادن بر صفا را طول دهد، و هنگامی که از صفا پایین می آید رو به خانه کعبه کند و بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَفِتْنَتِهِ وَغُرْبَتِهِ وَوَحْشَتِهِ وَظُلْمَتِهِ وَضِيقِهِ وَضَنْكِهِ. اللَّهُمَّ أَظْلِنِي فِي ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ».

سپس می گویی:

«يَا رَبَّ الْعَفْوِ، يَا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، يَا مَنْ هُوَ أَوْلَى بِالْعَفْوِ، يَا مَنْ يُثِيبُ عَلَى الْعَفْوِ، الْعَفْوِ الْعَفْوِ الْعَفْوِ، يَا جَوَادُ يَا كَرِيمُ يَا قَرِيبُ، يَا بَعِيدُ، أُرْدُدُ عَلَى نِعْمَتِكَ، وَأَسْتَعْمِلُنِي بِطَاعَتِكَ وَمَرْضَاتِكَ». و مستحب است پیاده سعی نماید، و از صفا تا مناره میانه، راه رود، و از آنجا تا جایی که محل بازار عطاران بوده است (این فاصله با چراغ سبز مشخص شده)، (هزوله کند)، و اگر سوار باشد این فاصله را کمی تند نماید، و از برای زنها هزوله نیست، و مستحب است در هنگامی که به این محل می رسد، بگوید:

«بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ. اللَّهُمَّ صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ، إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَكْرَمُ، وَاهْدِنِي لِتِلْكَ هِيَ أَقْوَمُ. اللَّهُمَّ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفُهُ لِي، وَتَقَبَّلْ مِنِّي. اللَّهُمَّ لَكَ سَعْيِي، وَبِكَ حَوْلِي

وَقُوَّتِي، تَقَبَّلْ عَمَلِي، يَا مَنْ يَقْبَلُ عَمَلَ الْمُتَّقِينَ».

و چون از این قسمت گذشته بگو:

«يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ وَالنِّعْمَاءِ وَالْجُودِ، اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي، إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ».

و هنگامی که به مروه رسید بالای آن برود، و بجا آورد آنچه را که در صفا بجا آورد، و بخواند دعاهای آنجا را به ترتیبی که ذکر شد. و پس از آن بگوید:

«يَا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، يَا مَنْ يُحِبُّ الْعَفْوَ، يَا مَنْ يُعْطِي عَلَى الْعَفْوِ، يَا مَنْ يَغْفُو عَلَى الْعَفْوِ، يَا رَبَّ الْعَفْوِ، الْعَفْوِ الْعَفْوِ الْعَفْوِ». و

مستحب است در گریه کردن بکوشد و خود را به گریه وا دارد، و در حال سعی دعا بسیار کند، و بخواند این دعا را:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُسْنَ الظَّنِّ بِكَ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَصِدْقَ التَّيِّبَةِ فِي التَّوَكُّلِ عَلَيْكَ».

آداب تقصیر عمره

واجب است پس از اتمام دور سعی بین صفا و مروه، قسمتی از موی ناخن خود را به نیت تقصیر کوتاه کند، و بهتر آن است که اکتفا به گرفتن ناخن نکند بلکه از موی خود هم قدری کوتاه کند، که موافق احتیاط است، و تراشیدن سر در تقصیر عمره تمتع کفایت نمی کند، بلکه حرام می باشد. و هنگام تقصیر مناسب است این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

اقسام حج

حج بر سه قسم است:

۱. «حج تمتع» و آن وظیفه کسانی است که ۴۸ میل (یعنی شانزده فرسخ) از مکه دور باشند، و حج تمتع همراه عمره تمتع است.
۲. «حج افراد» که عین حج تمتع است با این فرق که در حج تمتع قربانی واجب است و در حج افراد واجب نیست.
۳. «حج قران» مانند حج افراد است با این تفاوت که در حج قران، همراه آوردن قربانی لازم است. تفصیل مسائل اقسام حج را در مناسک مطالعه کنید.

واجبات حج تمتع

واجبات حج تمتع ۱۳ عمل است:

۱. احرام بستن در مکه.
۲. وقوف در عرفات.
۳. وقوف در مشعرالحرام.
۴. زدن سنگ بر جمره عقبه در روز عید.
۵. قربانی در منا.
۶. تراشیدن سر یا تقصیر کردن در منا.
۷. طواف زیارت در مکه.

۸. دو رکعت نماز طواف.

۹. سعی بین صفا و مروه.

۱۰. طواف نساء.

۱۱. دو رکعت نماز طواف نساء.

۱۲. ماندن در منا شب یازدهم و دوازدهم (و در بعضی موارد شب سیزدهم).

۱۳. رمی جمرات در روز یازدهم و دوازدهم.

و دعاهای وارده ضمن این اعمال از قرار زیر می باشد:

مستحبات إحرام حجّ تا وقوف به عرفات

اموری که در احرام عمره مستحب بود در احرام حجّ نیز مستحب است، و پس از این که شخص احرام بست و از مکه بیرون آمد، همین که بر «أَبْطَح» مشرف شد، به آواز بلند تلبیه

گوید، و چون متوجه منا شود بگوید:

«اللَّهُمَّ إِيَّاكَ أَرْجُو وَإِيَّاكَ أَدْعُو، فَبَلِّغْنِي أَمَلِي، وَأَصْلِحْ لِي عَمَلِي».

و با وقار و دل آرام، و در حال گفتن سبحان الله و ذکر حق تعالی حرکت نکند، و چون به منا رسید بگوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَقْدَمَنِيهَا صَالِحاً فِي عَافِيهِ وَبَلَّغَنِي هَذَا الْمَكَانَ».

پس بگوید:

«اللَّهُمَّ هَذِهِ مِنِّي وَهِيَ مِنِّي مِمَّا مَنَنْتَ بِهِ مِنَ الْمَنَاسِكِ، فَاسْأَلُكَ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ فِيهَا بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ أَوْلِيَائِكَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ».

و مستحب است شب عرفه را در منا بوده، و به اطاعت الهی مشغول باشد، و بهتر آن است که عبادات و خصوصاً نمازها را در مسجد خیف بجا آورد، و چون نماز صبح را خواند تا طلوع آفتاب تعقیب نماز بخواند، پس به سوی عرفات روانه شود، و اگر خواسته باشد بعد از طلوع صبح برود مانعی ندارد، ولی سنت آن است که تا آفتاب طلوع نکرده از وادی مُحَسَّر رد نشود، و روانه شدن پیش از صبح مکروه است، و چون به عرفات متوجه شود،

این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ صَدَدْتُ، وَإِلَيْكَ اعْتَمَدْتُ، وَوَجْهَكَ أَرَدْتُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُبَارِكَ لِي فِي رِخْلَتِي، وَأَنْ تَقْضِيَ لِي حَاجَتِي، وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ تُبَاهِي بِهِ الْيَوْمَ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّي».

مستحبات و اعمال شب عرفه

شب نهم ذی حجه که شب عرفه است در فضیلت و احیا و دعا و عبادت مانند روز عرفه است، و مستحب است که در آن شب این دعاها خوانده شود.

دعای شب عرفه

«اللَّهُمَّ يَا شَاهِدَ كُلِّ نَجْوَى، وَمَوْضِعَ كُلِّ شَكْوَى، وَعَالِمَ كُلِّ خَفِيَّةٍ، وَمُنْتَهَى كُلِّ حَاجَةٍ، يَا مُبْتَدِئًا بِالنَّعْمِ عَلَى الْعِبَادِ، يَا كَرِيمَ الْعَفْوِ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا جَوَادُ، يَا مَنْ لَا يُوَارِي مِنْهُ لَيْلٌ دَاجٍ، وَلَا بَحْرٌ عَجَاجٍ، وَلَا سَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ، وَلَا ظَلَمٌ ذَاتُ اِرْتِنَاجٍ، يَا مَنْ الظُّلْمَةُ عِنْدَهُ ضِيَاءٌ، أَسْأَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ، فَجَعَلْتَهُ دَكَاً وَخَرَّ مُوسَى صِعْقاً، وَبِاسْمِكَ الَّذِي رَفَعْتَ بِهِ السَّمَاوَاتِ بِلا عَمِيدٍ، وَسَطَّحْتَ بِهِ الْأَرْضَ عَلَى وَجْهِ مَاءِ جَمِيدٍ، وَبِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْمَكْتُوبِ الطَّاهِرِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَبْتَ، وَإِذَا سُئِلَتْ بِهِ أُعْطِيَتْ، وَبِاسْمِكَ الشُّبُوحِ الْقُدُوسِ الْبُرْهَانِ الَّذِي هُوَ نُورٌ عَلَى كُلِّ نُورٍ، وَنُورٌ مِنْ نُورٍ، يُضِيءُ مِنْهُ كُلُّ نُورٍ، إِذَا بَلَغَ الْأَرْضَ انشَقَّتْ، وَإِذَا بَلَغَ السَّمَاوَاتِ فَتَحَتْ، وَإِذَا بَلَغَ الْعَرْشَ اهْتَزَّتْ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَزْتَعِدُ مِنْهُ فَرَائِصُ مَلَائِكَتِكَ، وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ، وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَمِيعِ الْمَلَائِكَةِ، وَبِالِاسْمِ الَّذِي مَشَى بِهِ الْخَضِرُ عَلَى طَلْعِ الْمَاءِ كَمَا مَشَى بِهِ عَلَى حِدَادِ الْأَرْضِ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي فَلَقْتَ بِهِ الْبَحْرَ لِمُوسَى، وَأَعْرَفْتَ فِرْعَوْنَ وَقَوْمَهُ، وَأَنْجَيْتَ بِهِ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَالْقَيْتَ عَلَيْهِ مَحَبَّةً مِنْكَ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ أَحْيَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْمَيُوتَى، وَتَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ صَبِيئاً، وَأَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِكَ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ حَمَلَةُ عَرْشِكَ وَجِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ، وَحَبِيبِكَ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبُونَ، وَأَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلُونَ، وَعِبَادِكَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ ذَوَالنُّونِ إِذْ

ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ، وَكَذَلِكَ تُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ، وَبِاسْمِكَ العَظِيمِ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ دَاوُدُ وَخَرَّ لَكَ سَاجِدًا، فَغَفَرْنَا لَهُ ذَنْبَهُ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي دَعَيْتَ بِهِ آسِيَةَ امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ القَوْمِ الظَّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْنَا لَهَا دُعَاءَهَا، وَبِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ أَيُّوبُ إِذْ حِيلَ بِهِ البَلَاءُ، فَعَافَيْتَهُ وَآتَيْتَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِكَ وَذَكَرَى لِلْعَابِدِينَ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ يَعْقُوبُ، فَزِدْ دُتْ عَلَيْهِ بَصِيرَةً وَقَرَّةَ عَيْنِهِ يُوسُفَ، وَجَمَعْتَ شَمْلَهُ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ سُلَيْمَانُ، فَوَهَبْتَ لَهُ مُلْكًا لَا يَبْتَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ، إِنَّكَ أَنْتَ الوَهَّابُ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي سَخَّرْتَ بِهِ البُرَاقَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، إِذْ قَالَ تَعَالَى: " سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ إِلَى المَسْجِدِ الأَقْصَى "، وَقَوْلُهُ: " سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ "، وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَنَزَّلَ بِهِ جِبْرَائِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ آدَمُ، فَغَفَرْنَا لَهُ ذَنْبَهُ وَأَسَيَّرْنَا جَنَّتَكَ، وَأَسَأَلُكَ بِحَقِّ القُرْآنِ العَظِيمِ، وَبِحَقِّ مُحَمَّدِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَبِحَقِّ إِبْرَاهِيمَ وَبِحَقِّ فَضَيْلِكَ يَوْمَ القَضَاءِ، وَبِحَقِّ المَوَازِينِ إِذَا نُصِبَتْ، وَالصُّحُفِ إِذَا نُشِرَتْ، وَبِحَقِّ القَلَمِ وَمَا جَرَى وَاللُّوحِ وَمَا أُخْصِيَ، وَبِحَقِّ الأَسْمِ الَّذِي كَتَبْتَهُ عَلَى سُرَادِقِ العَرْشِ قَبْلَ خَلْقِكَ الخَلْقَ وَالدُّنْيَا وَالشَّمْسَ وَالقَمَرَ بِأَلْفِي عامٍ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَسَأَلُكَ بِاسْمِكَ المَخْزُونِ فِي خَزَائِنِكَ الَّذِي خَلَقَكَ، لَا مَلِكَ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيَّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُضْطَفَى، وَأَسَأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي شَقَقْتَ بِهِ

الْبَحَارِ، وَقَامَتْ بِهِ الْجِبَالُ، وَاخْتَلَفَ بِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، وَبِحَقِّ السَّبْعِ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَبِحَقِّ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ، وَبِحَقِّ «طَاهَا» وَ
«يَا سَيِّدِ» وَ «كَافِ هَا يَا عَيْنِ صَادٍ» وَ «حَامِيمِ عَيْنِ سَيْنِ قَافٍ»، وَبِحَقِّ تَوْرَاهِ مُوسَى، وَإِنْجِيلِ عِيسَى، وَزَبُورِ دَاوُدَ، وَفُرْقَانِ مُحَمَّدٍ،
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى جَمِيعِ الرُّسُلِ بَآهِيًا وَشَرَاهِيًا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ تَلَمَّحِكَ الْمُنَاجَاهِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مُوسَى بْنِ
عِمْرَانَ فَوْقَ جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي عَلَّمْتَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ الْأَرْوَاحِ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي كُتِبَ عَلَى وَرَقِ
الزَّيْتُونِ، فَخَضَعَتِ النَّيْرَانُ لِتَلَمَّحِكَ الْوَرَقِ، فَقُلْتَ: " يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَيِّدًا لَّيًّا "، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي كَتَبْتَهُ عَلَى سُورَادِقِ الْمَجْدِ
وَالْكَرَامَةِ، يَا مَنْ لَا يُخْفِيهِ سَائِلٌ وَلَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ، يَا مَنْ بِهِ يُسْتَتَعَاثُ وَإِلَيْهِ يُلْجَأُ، أَسْأَلُكَ بِمَعَاوِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ
كِتَابِكَ، وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ، وَجَدِّكَ الْأَعْلَى، وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ الْعُلَى. اللَّهُمَّ رَبَّ الرِّيَّاحِ وَمَا ذَرَّتْ، وَالسَّمَاءِ وَمَا أَظَلَّتْ، وَالْأَرْضِ
وَمَا أَقَلَّتْ، وَالشَّيَاطِينِ وَمَا أَضَلَّتْ، وَالْبَحَارِ وَمَا جَرَّتْ، وَبِحَقِّ كُلِّ حَقٍّ هُوَ عَلَيْكَ حَقٌّ، وَبِحَقِّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالرُّوحَانِيِّينَ
وَالْكَرُوبِيِّينَ وَالْمُسَيَّبِينَ لَكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَا يَفْتُرُونَ، وَبِحَقِّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ، وَبِحَقِّ كُلِّ وَلِيِّ يُنَادِيكَ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرْوَةِ،
وَتَسْتَجِيبُ لَهُ دُعَاءَهُ يَا مُجِيبُ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَبِهَذِهِ الدَّعَوَاتِ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا مَا قَدَّمْنَا وَمَا أَخَّرْنَا وَمَا أَسْرَرْنَا وَمَا أَعْلَنَّا وَمَا
أَبْدَيْنَا وَمَا أَخْفَيْنَا وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، يَا حَافِظَ كُلِّ غَرِيبٍ، يَا مُنَسِّئَ كُلِّ
وَجِيدٍ، يَا قُوَّةَ كُلِّ ضَعِيفٍ، يَا نَاصِرَ كُلِّ مَظْلُومٍ، يَا رَازِقَ كُلِّ مَحْرُومٍ، يَا مُنَسِّئَ كُلِّ مُسْتَوْحِشٍ، يَا صَاحِبَ كُلِّ مُسَافِرٍ، يَا عِمَادَ كُلِّ
حَاضِرٍ، يَا غَافِرَ كُلِّ ذَنْبٍ وَخَطِيئَةٍ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يَا صَرِيخَ الْمُسْتَضْرِحِينَ، يَا كَاشِفَ كَرْبِ الْمَكْرُوبِينَ،

يا فارح هم المَهْمومين، يا بيدع السماوات والأرضين، يا منتهى غايه الطالبين، يا مجيب دعوه المضطرين، يا أرحم الراحمين، يا رب العالمين، يا ديان يوم الدين، يا أجود الأجودين، يا أكرم الأكرمين، يا أسمع السامعين، يا أبصر الناظرين، يا أقدر القادرين، اغفر لي الذنوب التي تعجز النعم، واغفر لي الذنوب التي تورث الندم، واغفر لي الذنوب التي تورث السقم، واغفر لي الذنوب التي تهتك العصم، واغفر لي الذنوب التي تزُد الدعاء، واغفر لي الذنوب التي تحبس قطر السماء، واغفر لي الذنوب التي تعجل الفناء، واغفر لي الذنوب التي تجلب الشقاء، واغفر لي الذنوب التي تظلم الهواء، واغفر لي الذنوب التي تكشف الغطاء، واغفر لي الذنوب التي لا يغفرها غيرك يا الله، واحمل عني كل تبعه لا يد من خلقك، واجعل لي من أمري فرجاً ومخرجاً وبشيراً، وأنزل يقينك في صدري، ورجاءك في قلبي، حتى لا أرجو غيرك. اللهم احفظني، وعافني في مقامي، واصححني في ليلي ونهاري ومن بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي ومن تحتي، ويسر لي السبيل، وأحسن لي اليسير، ولا تخذلي في العسير، واهدني يا خير دليل، ولا تكلني إلى نفسي في الأمور، ولقني كل سرور، واقبلني إلى أهلي بالفلاح والنجاح محبوراً في العاجل والأجل، إنك على كل شيء قدير، وارزقني من فضلك، وأوسع علي من طيبات رزقك، واسئلمني في طاعتك، وأجزني من عذابك ونارك، واقبلني إذا توفيتني إلى جنتك برحمتك. اللهم إنني أعوذ بك من زوال نعمتك، ومن تحويل عافيتك، ومن حلول نقمتك، ومن نزول عذابك، وأعوذ بك من جهد البلاء، ودرك الشقاء، ومن سوء القضاء وشماتة الأعداء، ومن شر ما ينزل من السماء، ومن شر ما في الكتاب المنزل.

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْأَشْرَارِ، وَلَا مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ، وَلَا تَحْرِمْنِي صُحْبَةَ الْأَخْيَارِ، وَأَخِيْنِي حَيَاةً طَيِّبَةً، وَتَوْفِيْنِي وَفَاءً طَيِّبَةً تُلْحِقْنِي
 بِالْأَبْرَارِ، وَارْزُقْنِي مُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكَ مُقْتَدِرٍ. اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى حُسْنِ بِلَائِكَ وَصِدْقِ نِعَمِكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ
 عَلَى الْإِسْلَامِ، وَاتِّبَاعِ السُّنَنِ، يَا رَبِّ كَمَا هَدَيْتَهُمْ لِدِينِكَ، وَعَلَّمْتَهُمْ كِتَابِيْكَ، فَاهْدِنَا وَعَلِّمْنَا، وَلِمَكَ الْحَمْدُ عَلَى حُسْنِ بِلَائِكَ،
 وَصِدْقِ نِعَمِكَ عِنْدِي خَاصَّةً، كَمَا خَلَقْتَنِي فَأَحْسِنْتَ خَلْقِي، وَعَلَّمْتَنِي فَأَحْسِنْتَ تَعْلِيْمِي، وَهَدَيْتَنِي فَأَحْسِنْتَ هِدَايَتِي، فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى
 إِعْنَامِكَ عَلَيَّ قَدِيْمًا وَحَدِيْثًا، فَكَمْ مِنْ كَرْبٍ يَا سَيِّدِي قَدْ فَرَّجْتَهُ، وَكَمْ مِنْ غَمٍّ يَا سَيِّدِي قَدْ نَفَسْتَهُ، وَكَمْ مِنْ هَمٍّ يَا سَيِّدِي قَدْ
 كَشَفْتَهُ، وَكَمْ مِنْ بَلَاءٍ يَا سَيِّدِي قَدْ صَدَّرْتَهُ، وَكَمْ مِنْ عَيْبٍ يَا سَيِّدِي قَدْ سَتَرْتَهُ، فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى كُلِّ حَالٍ فِي كُلِّ مَشْوَى وَزَمَانٍ،
 وَمُنْقَلَبٍ وَمَقَامٍ، وَعَلَى هَذِهِ الْحَالِ وَكُلِّ حَالٍ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَفْضَلِ عِبَادِكَ نَصِيْبًا فِي هَذَا الْيَوْمِ، مِنْ خَيْرِ تَقْسِيْمِهِ، أَوْ ضَرِّ
 تَكْثِيْفِهِ، أَوْ سُوءِ تَضْيِرِّهِ، أَوْ بَلَاءٍ تَدْفَعُهُ، أَوْ خَيْرٍ تَسُوْقُهُ، أَوْ رَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا، أَوْ عَافِيَةٍ تُلْبِسُهَا، فَإِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَبِيْدِكَ
 خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَأَنْتَ الْوَاحِدُ الْكَرِيْمُ الْمُعْطِي الَّذِي لَا يُرَدُّ سَائِلُهُ، وَلَا يُحْيَبُ آمِلُهُ، وَلَا يَنْقُصُ نَائِلُهُ، وَلَا يَنْقُصُ مَا عِنْدَهُ،
 بَلْ يَزِدَادُ كَثْرَةً وَطَيِّبًا وَعَطَاءً وَجُودًا، وَارْزُقْنِي مِنْ خَزَائِنِكَ الَّتِي لَا تَنْفِي، وَمِنْ رَحْمَتِكَ الْوَاسِعَةِ، إِنَّ عَطَاءَكَ لَمْ يَكُنْ مَحْظُورًا،
 وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

و نیز این دعا را که جمعی از بزرگان علما آن را، از جمله اعمال شب و روز جمعه و عرفه ذکر کرده اند بخوانند. دعا به نقل
 مرحوم کفعمی در مصباح این است: «اللَّهُمَّ مَنْ تَعَبًا وَتَهَيِّأْ وَأَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِفَوَادِهِ إِلَى مَخْلُوقٍ، رَجَاءً رِفْدِهِ وَطَلَبَ

نَائِلِهِ وَجَائِزَتِهِ، فَإِلَيْكَ يَا رَبِّ تَعَبَّيْتِي وَاسْتَعْدَدْتِي، رَجَاءً عَفْوِكَ، وَطَلَبَ نَائِلِكَ وَجَائِزَتِكَ، فَلَا تُخَيِّبْ دُعَائِي، يَا مَنْ لَا يَخِيْبُ عَلَيْهِ سَائِلٌ وَلَا يَنْقُضُهُ نَائِلٌ، فَإِنِّي لَمْ آتِيكَ ثِقَةً بِعَمَلٍ صَالِحٍ عَمِلْتُهُ، وَلَا لِيُوفَاذِهِ إِلَى مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ، أَتَيْتُكَ مُقِرًّا عَلَى نَفْسِي بِالْإِسَاءَةِ وَالظُّلْمِ، مُعْتَرِفًا بِأَنْ لَا حُجَّةَ لِي وَلَا عُذْرَ، أَتَيْتُكَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِكَ، الَّذِي عَفَوْتَ بِهِ عَنِ الْخَاطِئِينَ، فَلَمْ يَمْنَعَكَ طُولُ عُكُوفِهِمْ عَلَى عَظِيمِ الْجُزْمِ، أَنْ عُذِّتَ عَلَيْهِمْ بِالرَّحْمَةِ، يَا مَنْ رَحِمْتَهُ وَاسْتَعَمَّهُ وَعَفَوْتَهُ عَظِيمًا، يَا عَظِيمَ عَظِيمٍ، لَا يَرُدُّ غَضَبَكَ إِلَّا حِلْمِي، وَلَا يُنْجِي مِنْ سَخَطِكَ إِلَّا التَّضَرُّعَ إِلَيْكَ، فَهَبْ لِي يَا إِلَهِي فَرَجًا بِالْقُدْرَةِ الَّتِي تُحْيِي بِهَا مَيِّتَ الْبِلَادِ، وَلَا تُهْلِكْنِي غَمًّا حَتَّى تَسْتَجِيبَ لِي، وَتُعَرِّفَنِي الْأَجَابَةَ فِي دُعَائِي، وَأَذِقْنِي طَعْمَ الْعَافِيَةِ إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِي، وَلَا تُشْمِتْ بِي عَدُوِّي، وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ، وَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ عُنُقِي. اللَّهُمَّ إِنِّ وَضَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْفَعُنِي، وَإِنِّ رَفَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَضَعُنِي، وَإِنِّ أَهْلَكْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَعْزِضُ لَكَ فِي عَيْدِكَ، أَوْ يَسْأَلُكَ عَنْ أَمْرِهِ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ، وَلَا فِي نَقْمَتِكَ عَجَلَةٌ، وَإِنَّمَا يَعَجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ، وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ، وَقَدْ تَعَالَيْتَ يَا إِلَهِي عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ فَأَعِزَّنِي، وَأَسْتَجِيرُ بِكَ فَأَجِرْنِي، وَأَسْتَرْزُقُكَ فَارْزُقْنِي، وَآتَوَكَّلُ عَلَيْكَ فَآكِفْنِي، وَأَسْتَنْصِرُكَ عَلَى عَدُوِّي فَانصُرْنِي، وَأَسْتَعِينُ بِكَ فَأَعِنِّي، وَأَسْتَغْفِرُكَ يَا إِلَهِي فَاعْفُرْ لِي، آمِينَ آمِينَ آمِينَ».

مستحبات وقوف به عرفات

در هنگام وقوف در عرفات چند چیز مستحب است.

۱. با طهارت بودن.

۲. غسل نمودن و بهتر است نزدیک ظهر باشد.

۳. توجه قلبی به خدا، و از خود دور ساختن چیزهایی که موجب تفرقه حواس می شود.

۴. وقوف در طرف چپ جبل الرحمة.

۵. وقوف در

زمین هموار.

۶. خواندن نماز ظهر و عصر با یک اذان و دو اقامه.

۷. خواندن دعاهای وارده و تضرع به درگاه خداوند.

ادعیه و قوف به عرفات

و آنها بسیار است از جمله گفتن «اللَّهُ أَكْبَرُ» صد مرتبه، و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» صد مرتبه، و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» صد مرتبه، و «سُبْحَانَ اللَّهِ» صد مرتبه، و «مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» صد مرتبه، و «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» صد مرتبه.

نیز صد مرتبه بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

هر کدام از سوره " قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ " و «آیه الکرسی» و سوره " إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ " را صد مرتبه بخواند.

و مستحب است خواندن این دعا:

«أَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ، سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

پس بگو: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى نِعْمَائِكَ الَّتِي لَا تُحصى بَعْدَدِ، وَلَا تُكَافَأُ بِعَمَلٍ».

پس بخوان این دعا را:

«أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، وَأَسْأَلُكَ بِقُوَّتِكَ وَقُدْرَتِكَ وَعِزَّتِكَ وَبِجَمِيعِ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَبِأَرْكَانِكَ كُلِّهَا، وَبِحَقِّ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبِاسْمِكَ الْأَكْبَرِ الْأَكْبَرِ، وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِي مَنْ دَعَاكَ بِهِ كَانَ حَقًّا عَلَيْكَ أَنْ لَا تُخَيِّبَهُ، وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي مَنْ دَعَاكَ بِهِ كَانَ حَقًّا عَلَيْكَ أَنْ لَا تَرُدَّهُ، وَأَنْ تُعْطِيَهُ مَا سَيَّلَ، أَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي فِي جَمِيعِ عِلْمِكَ فَيَّ» و این دعا را نیز بخوان:

«اللَّهُمَّ فَكِنِي مِنَ النَّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ»

الطَّيِّبِ، وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ»، و بخواند این دُعا را:

«اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ، فَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ أُخْيَبٍ وَفَدِكَ، وَارْحَمْ مَسِيرِي إِلَيْكَ مِنَ النَّجْحِ الْعَمِيقِ. اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَشَاعِرِ كُلِّهَا، فَكُ رَقِيبَتِي مِنَ النَّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ، وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ. اللَّهُمَّ لَا تَمْكُرْ بِي، وَلَا تَخْدَعْ عَنِّي، وَلَا تَسْتَدْرِجْنِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَوْلِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَمَنِّكَ وَفَضْلِكَ، يَا أَسْمَعَ السَّمْعِينَ، وَيَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ، وَيَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. (وَأَنْ تَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». پس حاجت خود را بخواهد، آنگاه دست به آسمان بردارد و این دُعا را بخواند:

اللَّهُمَّ حَاجَتِي إِلَيْكَ الَّتِي إِنْ أَعْطَيْتَنِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا مَنَعْتَنِي، وَالَّتِي إِنْ مَنَعْتَنِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أَعْطَيْتَنِي، أَسْأَلُكَ خَلَاصَ رَقِيبَتِي مِنَ النَّارِ، اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ، وَمَلِكُ يَدِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ، وَأَجَلِي بِعِلْمِكَ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُؤَفِّقَنِي لِمَا يُرِضُ بِكَ عَنِّي، وَأَنْ تُسَلِّمَ مِنِّي مَنَاسِكَ الَّتِي أَرِئْتَهَا خَلِيلَكَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَدَلَّلْتَ عَلَيْهَا نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ رَضِيَتَ عَمَلَهُ، وَأَطَلْتَ عُمُرَهُ، وَأَخْيَبْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَيَاةً طَيِّبَةً».

و نیز مُستحبّ است در روز عَرَفه هنگام غُرُوب آفتاب این دُعا خوانده شود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ، وَمِنْ تَشَدُّتِ الْأَمْرِ، وَمِنْ شَرِّ مَا يَخِذُّ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، أَمْسَى ظُلْمِي مُسْتَجِيرًا بِعَفْوِكَ، وَأَمْسَى خَوْفِي مُسْتَجِيرًا بِأَمَانِكَ، وَأَمْسَى ذُلِّي مُسْتَجِيرًا بِعِزِّكَ، وَأَمْسَى وَجْهِي الْفَانِي مُسْتَجِيرًا بِوَجْهِكَ الْبَاقِي، يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، وَيَا أَجْوَدَ مَنِ أُعْطِيَ، يَا أَرْحَمَ مَنْ اسْتُرْحِمَ، جَلِّلْنِي بِرَحْمَتِكَ، وَأَلْبِسْنِي عَافِيَتِكَ، وَاصْبِرْ عَنِّي شَرَّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَارْزُقْنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

و نیز مُستحبّ است بعد از غُرُوب آفتاب این دُعا خوانده شود:

«اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ هَذَا الْمَوْقِفِ، وَارْزُقْنِيهِ أَبَدًا مَا

أَبْقَيْتَنِي، وَأَقْلَبْنِي الْيَوْمَ مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجَاباً لِي، مَرْحُوماً مَغْفُوراً لِي، بِأَفْضَلِ مَا يَنْقَلِبُ بِهِ الْيَوْمَ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ، وَحُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ، وَاجْعَلْنِي الْيَوْمَ مِنْ أَكْرَمِ وَفْدِكَ عَلَيْكَ، وَأَعْطِنِي أَفْضَلَ مَا أَعْطَيْتَ أَحَدًا مِنْهُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالْبَرَكَهِ وَالْعَافِيَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَبَارِكْ لِي فِيمَا أَرْجِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ، وَبَارِكْ لَهُمْ فِيَّ».

دعای امام حسین (ع) در روز عرفه

دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ، وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ، وَلَا كَصَيْعِنِهِ صَانِعٌ، وَهُوَ الْجَوَادُ الْوَاسِعُ، فَطَرَ أَجْنَاسَ الْبِدَائِعِ، وَأَنْقَنَ بِحِكْمَتِهِ الصَّنَائِعِ، لَا تَخْفَى عَلَيْهِ الطَّلَائِعُ، وَلَا تَضِيغُ عِنْدَهُ الْوُدَائِعُ، جَازِي كُلِّ صَانِعٍ، وَرَائِشُ كُلِّ قَانِعٍ، وَرَاحِمُ كُلِّ ضَارِعٍ، وَمُنْزِلُ الْمَنَافِعِ، وَالْكِتَابِ الْجَامِعِ، بِالنُّورِ السَّاطِعِ، وَهُوَ لِلدَّعَوَاتِ سَامِعٌ، وَلِلْكَرْبَاتِ دَافِعٌ، وَلِلدَّرَجَاتِ رَافِعٌ، وَلِلْجَبَابِرَةِ قَامِعٌ، فَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ، وَلَا شَيْءٌ يَعْدِلُهُ، وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ، وَأَشْهَدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَكَ، مُقَرَّراً بِأَنَّكَ رَبِّي، وَإِلَيْكَ مَرْدِّي، ابْتِدَأْتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَيِّدُ كُوراً، وَخَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ، ثُمَّ أَسَدَيْتَنِي الْأَصْلَابَ، آمِناً لِرَيْبِ الْمُنُونِ، وَاخْتِلَافِ الدُّهُورِ وَالسِّنِينَ، فَلَمْ أَزَلْ ظَاعِناً مِنْ صُلْبِ إِلَى رَحِمِ، فِي تَقَادُمِ مِنَ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ، وَالْقُرُونِ الْخَالِيَةِ، لَمْ تُخْرِجْنِي رَافِعَتِكَ بِي، وَلُطْفِكَ لِي، وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ، فِي دَوْلِهِ أَئِمَّةِ الْكُفْرِ، الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ، وَكَذَّبُوا رُسُلَكَ، لَكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِي رَافِعَهُ مِنْكَ وَتَحَنُّنًا عَلَيَّ لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى، الَّذِي لَهُ يَسَّرْتَنِي، وَفِيهِ أَنْشَأْتَنِي، مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ رُوِّفْتُ بِي بِجَمِيلِ صُنْعِكَ، وَسَوَابِغِ نِعْمِكَ، فَابْتَدَعْتَ خَلْقِي مِنْ مَنِيٍّ يُمْنِي، وَأَسَدَيْتَنِي فِي ظُلُمَاتِ ثَلَاثِ، مِنْ بَيْنِ لَحْمٍ وَدَمٍ وَجِلْدٍ، لَمْ تُسْهِدْنِي خَلْقِي، وَلَمْ تَجْعَلْ لِي شَيْئاً مِنْ أَمْرِي، ثُمَّ أَخْرَجْتَنِي لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى إِلَى الدُّنْيَا تَاماً سَوِيّاً، وَحَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِيّاً،

وَرَزَقْتَنِي مِنَ الْغِذَاءِ لَبْنًا مَرِيًّا، وَعَطَفْتَ عَلَيَّ قُلُوبَ الْحَوَاضِنِ، وَكَفَلْتَنِي الْأَمَهَاتِ الرَّوَاحِمَ، وَكَلاَّتِنِي مِنْ طَوَارِقِ الْجَانِّ، وَسَلَّمْتَنِي مِنَ الزُّيَادَةِ وَالنُّقْصَانِ، فَتَعَالَيْتَ يَا رَحِيمُ يَا رَحْمَانُ. حَتَّى إِذَا اسْتَهْلَكْتُ نَاطِقًا بِالْكَلامِ، أَتَمَمْتَ عَلَيَّ سَوَابِغَ الْأَنْعَامِ، وَرَبَّيْتَنِي زَائِدًا فِي كُلِّ عَامٍ، حَيْثُ إِذَا اكْتَمَلَتْ فِطْرَتِي، وَاعْتَدَلَتْ مِرَّتِي، أَوْجِبْتَ عَلَيَّ حُجَّتِيكَ، بِأَنْ أَلْهَمْتَنِي مَعْرِفَتِيكَ، وَرَوَّعْتَنِي بِعَجَائِبِ حِكْمَتِيكَ، وَأَيَّقْتَنِي لِمَا ذَرَأْتَ فِي سَمَائِكَ وَأَرْضِيكَ مِنْ بَيَدَائِعِ خَلْقِكَ، وَتَبَهَّتَنِي لِشُكْرِكَ وَذِكْرِكَ، وَأَوْجِبْتَ عَلَيَّ طَاعَتَكَ وَعِبَادَتَكَ، وَفَهَّمْتَنِي مَا جَاءَتْ بِهِ رُسُلُكَ، وَبَسَّرْتَ لِي تَقَبُّلَ مَرْضَاتِكَ، وَمَنَنْتَ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ بِعَوْنِكَ وَلُطْفِكَ. ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِي مِنْ حَرِّ الشَّرِّ، لَمْ تَرْضَ لِي يَا إِلَهِي نِعْمَةً دُونَ أُخْرَى، وَرَزَقْتَنِي مِنْ أَنْوَاعِ الْمَعَاشِ، وَصُنُوفِ الرِّيَاشِ بِمَنِّكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ عَلَيَّ، وَإِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ إِلَيَّ. حَتَّى إِذَا أَتَمَمْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ النِّعَمِ، وَصَرَفْتَ عَنِّي كُلَّ النِّقَمِ، لَمْ يَمْنَعَكَ جَهْلِي وَجُرْأَتِي عَلَيْكَ أَنْ دَلَلْتَنِي إِلَى مَا يُفْرِّبُنِي إِلَيْكَ، وَوَفَّقْتَنِي لِمَا يُزِلُّنِي لَعْدِيكَ، فَبِأَنْ دَعَوْتُكَ أَجَبْتَنِي، وَإِنْ سَأَلْتُكَ أَعْطَيْتَنِي، وَإِنْ أَطَعْتُكَ شَكَرْتَنِي، وَإِنْ شَكَرْتُكَ زِدْتَنِي، كُلُّ ذَلِكَ إِكْمَالٌ لِأَنْعَمِكَ عَلَيَّ، وَإِحْسَانٌ إِلَيَّ، فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ، مِنْ مُبْدِئِ مُعِيدِ حَمِيدِ مُجِيدِ، تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ، وَعَظُمَتْ آلَاؤُكَ، فَأَيُّ نِعْمِكَ يَا إِلَهِي أُحْصِي عَدَدًا وَذِكْرًا، أَمْ أَيُّ عَطَايَاكَ أَقُومُ بِهَا شُكْرًا، وَهِيَ يَا رَبِّ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصِيَ بِهَا الْعَادُونَ، أَوْ يَبْلُغَ عِلْمًا بِهَا الْحَافِظُونَ، ثُمَّ مَا صَرَفْتَ وَدَرَأْتَ عَنِّي اللَّهُمَّ مِنَ الضَّرِّ وَالضَّرَّاءِ أَكْثَرُ مِمَّا ظَهَرَ لِي مِنَ الْعَافِيَةِ وَالسَّرَّاءِ. فَأَنَا أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيمَانِي، وَعَقْدِ عَزَمَاتِي يَقِينِي، وَخَالِصِ صَرِيحِ تَوْحِيدِي،

وَبَاطِنِ مَكْنُونِ ضَمِيرِي، وَعَلَائِقِ مَجَارِي نُورِ بَصِيرِي، وَأَسَارِيرِ صَفْحَةِ جَبِينِي، وَخُرُوقِ مَسَارِبِ نَفْسِي، وَخَذَارِيفِ مَارِنِ عِزِّنِي، وَمَسَارِبِ صَمَاحِ سَمْعِي، وَمَا ضَمَّتْ وَأَطْبَقَتْ عَلَيْهِ شَفَتَايَ، وَحَرَكَاتِ لَفْظِ لِسَانِي، وَمَعْرَزِ حَنَكِ فَمِي وَفَكِّي، وَمَنَابِتِ أَضْرَاسِي، وَمَسَاغِ

مَطْعَمِي وَمَشْرَبِي، وَحِمَالِهِ أُمَّ رَأْسِي، وَبُلُوغِ فَارِغِ حَبَائِلِ عُنْقِي. وَمَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ تَامُورُ صَدْرِي، وَحَمَائِلِ حَبْلِ وَتِينِي، وَنِيَاطِ حِجَابِ قَلْبِي، وَأَفْلَاحِ حَوَاشِي كِبِدِي. وَمَا حَوْتَهُ شَرَّاسِيْفُ أَضْلَاعِي، وَحِقَاقُ مَفَاصِلِي، وَقَبْضُ عَوَامِلِي، وَأَطْرَافُ أَنَامِلِي وَلَحْمِي وَدَمِي، وَشَعْرِي وَبَشْرِي، وَعَصَبِي وَقَصَبِي، وَعِظَامِي وَمُخِي وَعُرُوقِي، وَجَمِيعِ جَوَارِحِي، وَمَا انْتَسَبَ عَلَى ذَلِكَ أَيَّامِ رِضَاعِي، وَمَا أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّي، وَنَوْمِي وَيَقْظَتِي وَسَيْكُونِي، وَحَرَكَاتِ رُكُوعِي وَسُجُودِي، أَنْ لَوْ حَاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مِذَى الْأَعْصَارِ وَالْأَحْقَابِ لَوْ عَمَّرْتُهَا أَنْ أُودِيَ شُكْرَ وَاحِدِهِ مِنْ أَنْعَمِكَ مَا اسْتِطَعْتُ ذَلِكَ، إِلَّا بِمَنْكَ، أَلَمْوَجِبِ عَلَيَّ بِهِ شُكْرُكَ أَيْدًا جَدِيدًا، وَثَنَاءً طَارِفًا عَتِيدًا. أَجَلْ، وَلَوْ حَرَضْتُ أَنَا وَالْعَادُونَ مِنْ أَنَامِكَ، أَنْ نُحْصِيَ مَدَى إِنْعَامِكَ، سَالِفِهِ وَآنِفِهِ مَا حَصَى زِنَاهُ عَدَدًا، وَلَا أَحْصَى بِنَاهُ أَمَدًا. هَيْهَاتَ أَنِّي ذَلِكَ وَأَنْتَ الْمُخْبِرُ فِي كِتَابِكَ النَّاطِقِ، وَالنَّبِيُّ الصَّادِقِ: وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا، صَدَقَ كِتَابُكَ اللَّهُمَّ وَنَبُوكَ، وَبَلَّغْتَ أَنْبِيَائُكَ وَرُسُلُكَ، مَا أَنْزَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ وَحْيِكَ، وَشَرَعْتَ لَهُمْ وَبِهِمْ مِنْ دِينِكَ. غَيْرَ أَنِّي يَا إِلَهِي أَشْهَدُ بِجُهْدِي وَجِدِّي، وَمَبْلَغِ طَاقَتِي وَوُسْعِي، وَأَقُولُ مُؤْمِنًا مُوقِنًا، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا فَيَكُونَ مَوْرُوثًا، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ فَيُضَادَّهُ فِيمَا ابْتَدَعَ، وَلَا وَلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ فَيُزِفِدَهُ فِيمَا صَنَعَ، فَسُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ، لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَتَفَطَّرَتَا. سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا يُعَادِلُ حَمْدَ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ. وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرَتِهِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُخْلِصِينَ».

آنگاه حضرت شروع کرد به درخواست از پیشگاه خداوند متعال و سعی و اهتمام نمود در دعا و اشک از دیدگان مبارکش جاری بود، پس گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَحْشَاكَ كَأَنِّي أَرَاكَ، وَأَسْعِدْنِي

بِتُقْوَاكَ، وَلَا تُشَقِّقْنِي بِمَعْصِيَتِكَ، وَخِزْلِي فِي قَضَائِكَ، وَبَارِكْ لِي فِي قَدْرِكَ، حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ، وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي، وَالْيَقِينَ فِي قَلْبِي، وَالْإِحْلَاصَ فِي عَمَلِي، وَالتُّورَ فِي بَصِيرِي، وَالبَصِيرَةَ فِي دِينِي، وَمَتَّعْنِي بِجَوَارِحِي، وَاجْعَلْ سَمْعِي وَبَصِيرِي الْوَارِثِينَ مِنِّي، وَأَنْصُرْنِي عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَأَرِنِي فِيهِ ثَارِي وَمَيَّارِي، وَأَقِرَّ بِذَلِكَ عَيْنِي. اللَّهُمَّ اكشِفْ كُرْبَتِي، وَاسْتُرْ عَوْرَتِي، وَاغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي، وَاحْسِبْ شَيْطَانِي، وَفُكِّ رِهَانِي، وَاجْعَلْ لِي يَا إِلَهِي الدَّرَجَةَ الْعُلْيَا فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى. اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِي سَمِيعاً بَصِيراً، وَلَكَ الْحَمْدُ كَمَا خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِي خَلْقاً سَوِيّاً رَحِمَهُ بِي، وَقَدْ كُنْتُ عَنْ خَلْقِي غَتِيّاً، رَبِّ بِمَا بَرَأْتَنِي فَعَدَلْتَ فِطْرَتِي، رَبِّ بِمَا أَنْشَأْتَنِي فَأَحْسَنْتَ صُورَتِي، رَبِّ بِمَا أَحْسَنْتَ إِلَيَّ وَفِي نَفْسِي عَافِيَتِي، رَبِّ بِمَا كَلَّمْتَنِي وَوَفَّقْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَهَدَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَوْلَيْتَنِي وَمِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَعْطَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَطْعَمْتَنِي وَسَقَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَغْنَيْتَنِي وَأَقْنَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَعَزَّنِي وَأَعَزَّزْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَلْبَسْتَنِي مِنْ سِتْرِكَ الصِّدَاقِي، وَيَسَّرْتَ لِي مِنْ صُنْعِكَ الْكَافِي، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَعِنِّي عَلَى بَوَائِقِ الدُّهُورِ، وَصَيْرُوفِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ، وَنَجِّنِي مِنْ أَهْوَالِ الدُّنْيَا وَكُرْبَاتِ الْآخِرَةِ، وَاكْفِنِي شَرَّ مَا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ فِي الْأَرْضِ. اللَّهُمَّ مَا أَخَافُ فَاكْفِنِي، وَمَا أَحْزَنُ فاقْنِي، وَفِي نَفْسِي وَدِينِي فَاحْرُسْنِي، وَفِي سَفَرِي فَاحْفَظْنِي، وَفِي أَهْلِي وَمَالِي فَاحْلُقْنِي، وَفِي مَا رَزَقْتَنِي فَبَارِكْ لِي، وَفِي نَفْسِي فَذَلِّلْنِي، وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ فَعَظِّمْنِي، وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فَسَلِّمْنِي، وَبِحُدُ نُبُوِّي فَلَا تَفْضَحْنِي وَبِسِرِّي فَلَا تُخْرِجْنِي، وَبِعَمَلِي فَلَا تَبْتَلْنِي، وَنِعْمَكَ فَلَا تَسْلُبْنِي، وَإِلَى غَيْرِكَ فَلَا تَكِلْنِي، إِلَهِي إِلَى مَنْ تَكِلْنِي، إِلَى قَرِيبٍ فَيَقْطَعْنِي، أَمْ إِلَى بَعِيدٍ فَيَنْجِهُمْنِي، أَمْ إِلَى الْمُسْتَضْعَفِينَ لِي، وَأَنْتَ رَبِّي وَمَلِيكَ أَمْرِي، أَشْكُو إِلَيْكَ غُرْبَتِي، وَبُعْدَ دَارِي، وَهَوَانِي عَلَى

مَنْ مَلَكَتُهُ أَمْرِي. إِلَهِي فَلَا تُحِلِّلْ عَلَيَّ غَضَبَكَ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضَبْتِ عَلَيَّ فَلَا أَبَالِي سِوَاكَ، سُبْحَانَكَ غَيْرَ أَنْ عَافَيْتَكَ أَوْسَعُ لِي، فَأَسْأَلُكَ يَا رَبِّ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ وَالسَّمَاوَاتُ، وَكُشِفَتْ بِهِ الظُّلُمَاتُ، وَصَلِّحْ بِهِ أَمْرَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، أَنْ لَا تُمَيِّنِي عَلَى غَضَبِكَ، وَلَا تُنَزِّلْ بِي سَخَطَكَ، لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى قَبْلَ ذَلِكَ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، رَبُّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ، وَالْبَيْتِ الْعَتِيقِ، الَّذِي أَحَلَلْتَهُ الْبَرَكَهَ، وَجَعَلْتَهُ لِلنَّاسِ أَمْنًا، يَا مَنْ عَفَا عَنْ عَظِيمِ الذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ، يَا مَنْ أَسْبَغَ النِّعْمَاءَ بِفَضْلِهِ، يَا مَنْ أَعْطَى الْجَزِيلَ بِكَرَمِهِ، يَا عُدَّتِي فِي شِدَّتِي، يَا صَاحِبِي فِي وَحِدَتِي، يَا غِيَاثِي فِي كُرْبَتِي، يَا وَلِيِّي فِي نِعْمَتِي، يَا إِلَهِي وَإِلَهَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ، وَرَبِّ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ، وَرَبِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الْمُتَنَجِّينَ، وَمُنْزِلِ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ، وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ، وَمُنْزِلِ كَهْيَعص، وَطِهَ وَيَسَ، وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ، أَنْتَ كَهْفِي حِينَ تَعَيَّنِي الْمَذَاهِبُ فِي سَيِّعَتِهَا، وَتَضَيِّقُ بِي الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا، وَلَوْلَا رَحْمَتُكَ لَكُنْتُ مِنَ الْهَالِكِينَ، وَأَنْتَ مُقِيلُ عَثْرَتِي، وَلَوْلَا سِتْرُكَ إِيَّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ، وَأَنْتَ مُؤَيِّدِي بِالنَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِي، وَلَوْلَا نَصْرُكَ إِيَّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ. يَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالسُّمُومِ وَالرَّفْعَةِ، فَأَوْلِيَاؤُهُ بِعِزِّهِ يَعْتَرُونَ، يَا مَنْ جَعَلْتَ لَهُ الْمُلُوكَ نِيرَ الْمَذَلَّةِ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَهُمْ مِنْ سَيِّطَوَاتِهِ خَائِفُونَ، يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، وَغَيْبَ مَا تَأْتِي بِهِ الْأَزْمِنَةُ وَالِدُّهُورُ، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ مَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى الْمَاءِ، وَسَيَّدَ الْهَوَاءَ بِالسَّمَاءِ، يَا مَنْ لَهُ أَكْرَمُ الْأَسْمَاءِ، يَا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقَطِعُ أَيْدَاءُ، يَا مُقَيِّضَ الرِّكْبِ لِيُوسِفَ فِي الْبَلَدِ الْقَفْرِ، وَمُخْرِجَهُ مِنَ الْجُبِّ وَجَاعِلَهُ

بَعِيدَ الْعُبُودِيَّةِ مَلِكًا، يَا رَادَّهُ عَلَى يَعْقُوبَ بَعْدَ أَنْ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ، يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَالْبَلَاءِ عَنِ أَيُّوبَ، وَمُؤَمِّسَكَ
يَدَى إِبْرَاهِيمَ عَنِ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ كِبَرِ سِنِّهِ، وَفَنَاءِ عُمَرِهِ، يَا مَنْ اسْتَجَابَ لِرُكْرِيَا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيَى، وَلَمْ يَدْعُهُ فَرَدًّا وَحِيدًا، يَا مَنْ أَخْرَجَ
يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ، يَا مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَنْجَاهُمْ، وَجَعَلَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ مِنَ الْمَغْرَقِينَ، يَا مَنْ أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ
بَيْنَ يَدَى رَحْمَتِهِ، يَا مَنْ لَمْ يَعْجَلْ عَلَى مَنْ عَصَاهُ مِنْ خَلْقِهِ، يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعِيدِ طُولِ الْجُحُودِ، وَقَدْ عَادُوا فِي نِعْمَتِهِ
يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ، وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ، وَقَدْ حَادُوهُ وَنَادُوهُ وَكَذَّبُوا رُسُلَهُ. يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا بَدِيَّ يَا بَدِيعَ، لَا نَدَّ لَكَ، يَا دَائِمَ لَا نَفَادَ لَكَ، يَا حَيَّ
حِينَ لَا حَيَّ، يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى، يَا مَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، يَا مَنْ قَلَّ لَهُ شُكْرِي فَلَمْ يَحْرِمْنِي، وَعَظُمَتْ خَطِيئَتِي فَلَمْ
يَفْضَحْنِي، وَرَأَى عَلَيَّ الْمَعَاصِيَ فَلَمْ يَشْهَرْنِي، يَا مَنْ حَفِظَنِي فِي صِغَرِي، يَا مَنْ رَزَقَنِي فِي كِبَرِي، يَا مَنْ أَيَّدَنِي عِنْدِي لِاتِّخَاصِي،
وَنِعْمَهُ لِاتِّجَازِي، يَا مَنْ عَارَضَنِي بِالْخَيْرِ وَالْإِحْسَانِ، وَعَارَضْتُهُ بِالْإِسَاءَةِ وَالْعِصْيَانِ، يَا مَنْ هَيَّدَنِي لِلْإِيمَانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَعْرِفَ شُكْرَ
الْإِيمَانِ، يَا مَنْ دَعَوْتُهُ مَرِيضًا فَشَفَانِي، وَعُزْبَانًا فَكَسَانِي، وَجَائِعًا فَاشْبَعَنِي، وَعَطْشَانًا فَأَرْوَانِي، وَذَلِيلًا فَأَعَزَّنِي، وَجَاهِلًا فَعَرَّفَنِي،
وَوَحِيدًا فَكَثَّرَنِي، وَغَائِبًا فَوَدَّنِي، وَمُقَلًّا فَأَغْنَانِي، وَمُتَّصِرًا فَانصَرَفَنِي، وَغَنِيًّا فَلَمْ يَسْأَلْنِي، وَأَمْسِيًّا كُنْتُ عَنْ جَمِيعِ ذَلِكَ فَابْتَدَأَنِي. فَلَكَ
الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ، يَا مَنْ أَقَالَ عَيْزَتِي، وَنَفَسَ كُرْبَتِي، وَأَجَابَ دَعْوَتِي، وَسَيَّرَ عَوْرَتِي، وَعَفَّرَ ذُنُوبِي، وَبَلَّغَنِي طَلِبَتِي، وَنَصَّرَنِي عَلَى
عَيْدُوِي، وَإِنْ أَعْيَدَ نِعْمَكَ وَمِنَّكَ وَكَرَائِمَ مِنْحِكَ لَا أُحْصِيهَا. يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الَّذِي مَنَنْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَحْسَنْتَ،
أَنْتَ الَّذِي أَجَمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَفْضَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَكَمَلْتَ،

أَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي وَفَّقْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي أَعْنَيْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي أَقْنَيْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي آوَيْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي كَفَيْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي عَصَيْمْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي سَيَّرْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي غَفَرْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي أَقَلْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي مَكَّنْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي أَعَزَّزْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي أَعَنْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي عَضَّدْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي أَيَّدْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي نَصَرْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي شَفَيْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي عَافَيْتَهُ، أَنْتَ الَّذِي أَكْرَمْتَهُ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، فَلَكَ الْحَمْدُ دَائِمًا، وَلَكَ الشُّكْرُ وَاصِبًا أَبَدًا. ثُمَّ أَنَا يَا إِلَهِي الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَاعْفِرْهَا لِي، أَنَا الَّذِي أَسِيَأْتُ، أَنَا الَّذِي أَخْطَأْتُ، أَنَا الَّذِي هَمَمْتُ، أَنَا الَّذِي جَهَلْتُ، أَنَا الَّذِي غَفَلْتُ، أَنَا الَّذِي سَيَّهَوْتُ، أَنَا الَّذِي اعْتَمَيْدْتُ، أَنَا الَّذِي تَعَمَّدْتُ، أَنَا الَّذِي وَعَدْتُ، أَنَا الَّذِي أَخْلَفْتُ، أَنَا الَّذِي نَكَّضْتُ، أَنَا الَّذِي أَفْرَزْتُ، أَنَا الَّذِي اعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَعِنْدِي، وَأَبُوءُ بِذُنُوبِي فَاعْفِرْهَا لِي. يَا مَنْ لَا تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبَادِهِ، وَهُوَ الْغَنِيُّ عَنِ طَاعَتِهِمْ، وَالْمَوْفِقُ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْهُمْ بِمَعُونَتِهِ وَرَحْمَتِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ إِلَهِي وَسَيِّدِي، إِلَهِي أَمَرْتَنِي فَعَصَيْتُكَ، وَنَهَيْتَنِي فَارْتَكَبْتُ نَهْيَكَ، فَأَصْبَحْتُ لَا ذَا بَرَاءَةَ لِي فَاعْتَدِرْ، وَلَا ذَا قُوَّةٍ فَانْتَصِرْ، فَبِأَيِّ شَيْءٍ أَسِئْتُ بِكَ يَا مَوْلَايَ، أَسِئْتُ مَعِيَ أَمْ بِبَصِيرِي، أَمْ بِلِسَانِي، أَمْ بِيَدِي، أَمْ بِرِجْلِي، أَلَيْسَ كُلُّهَا نِعْمَتِكَ عِنْدِي، وَبِكُلِّهَا عَصِيَّتُكَ يَا مَوْلَايَ، فَلِمَكَ الْحُجَّةُ وَالسَّبِيلُ عَلَيَّ، يَا مَنْ سَتَرْتَنِي مِنَ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ أَنْ يَرْجُرُونِي، وَمِنَ الْعَشَائِرِ وَالْإِخْوَانِ أَنْ يُعَيِّرُونِي، وَمِنَ السَّلَاطِينِ أَنْ يُعَاقِبُونِي، وَلَوْ اطَّلَعُوا يَا مَوْلَايَ عَلَى مَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي إِذَا مَا أَنْظَرُونِي، وَلَوْ فَضُونِي وَقَطَعُونِي. فَهَا أَنَا ذَا يَا إِلَهِي، بَيْنَ يَدَيْكَ يَا سَيِّدِي، خَاضِعٌ ذَلِيلٌ حَصِيْرٌ حَقِيرٌ، لَا ذُو بَرَاءَةَ فَاعْتَدِرْ، وَلَا ذُو قُوَّةٍ فَانْتَصِرْ، وَلَا ذُو حُجَّةٍ فَاحْتَجْ بِهَا، وَلَا قَائِلٌ لَمْ أَجْتَرِحْ، وَلَمْ أَعْمَلْ سُوءًا، وَمَا عَسَى الْجُحُودُ لَوْ جَحِدْتُ يَا مَوْلَايَ يَنْفَعَنِي، كَيْفَ وَأَنِّي ذَلِكُ وَجَوَارِحِي كُلُّهَا شَاهِدَةٌ عَلَيَّ بِمَا قَدْ عَمِلْتُ، وَقَدْ عَلِمْتُ

يَقِينًا غَيْرَ ذِي شَكٍّ أَنْكَ سَائِلِي مِنْ عَظَائِمِ الْأُمُورِ، وَأَنْكَ الْحَكَمَ الْعَدْلُ الَّذِي لَا تَجُورُ، وَعَدْلُكَ مُهْلِكِي، وَمِنْ كُلِّ عَدْلِكَ
مَهْرَبِي، فَإِنْ تُعِدُّنِي يَا إِلَهِي فَبِعْدُ نُوبِي بَعْدَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ، وَإِنْ تَعْفُ عَنِّي فَبِحِلْمِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ
إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ، لَا
إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْخَائِفِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْوَجِلِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ
مِنَ الرَّاجِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الرَّاعِبِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُهْلَلِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ السَّائِلِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ
الْمُكَبِّرِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ رَبِّيورُبُّ آبَائِي الْأُولِينَ. اللَّهُمَّ هَذَا ثَنَائِي عَلَيْكَ مُمَجِّدًا، وَإِخْلَاصِي لِذِكْرِكَ مُوَحِّدًا، وَإِقْرَارِي
بِالْأَيْدِيكَ مَعْدَدًا، وَإِنْ كُنْتُ مُقْرَأً أَنْي لَعَمْرُؤُهَا لِكَثْرَتِهَا وَسُبُوغِهَا، وَتَظَاهِرِهَا وَتَقَادُومِهَا إِلَى حَادِثٍ، مَا لَمْ تَزَلْ تَتَعَهَّدُنِي بِهِ
مَعَهَا مُنْذُ خَلَقْتَنِي وَبَرَأْتَنِي مِنْ أَوَّلِ الْعُمُرِ مِنَ الْإِغْنَاءِ مِنَ الْفَقْرِ، وَكَشْفِ الضَّرِّ، وَتَسْبِيْبِ الْيُسْرِ، وَدَفْعِ الْعُسْرِ، وَتَفْرِيجِ الْكُرْبِ، وَالْعَافِيَةِ
فِي الْيَدَيْنِ، وَالسَّلَامَةِ فِي الدِّينِ. وَلَوْ رَفَدْتَنِي عَلَى قَدَرِ ذِكْرِ نِعْمَتِكَ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأُولِينَ وَالْآخِرِينَ، مَا قَدَرْتُ وَلَا هُمْ عَلَى
ذَلِكَ. تَقَدَّسَتْ وَتَعَالَيْتَ مِنْ رَبِّ كَرِيمٍ، عَظِيمٍ رَحِيمٍ، لَا تُحْصَى آلاؤُكَ، وَلَا يُبْلَغُ ثَنَاؤُكَ، وَلَا تُكَافَأُ نِعْمَاؤُكَ، صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ، وَأَتِمِّمْ عَلَيْنَا نِعَمَكَ، وَأَسِئِدْنَا بِطَاعَتِكَ. سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، اللَّهُمَّ إِنَّكَ تُحِبُّ الْمُضْطَرَّ، وَتُكَشِّفُ الشُّؤْمَ، وَتُغِيثُ
الْمُكْرُوبَ، وَتُشْفِي السَّقِيمَ، وَتُغْنِي الْفَقِيرَ، وَتَجْبُرُ الْكَسِيرَ، وَتَرْحَمُ الصَّغِيرَ، وَتُعِينُ الْكَبِيرَ، وَلَيْسَ دُونَكَ ظَهِيرٌ، وَلَا فَوْقَكَ قَدِيرٌ،
وَأَنْتَ

الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ. يَا مُطَلِقَ الْمُكَبَّلِ الْأَسِيرِ، يَا رَازِقَ الطُّفْلِ الصَّغِيرِ، يَا عِضْمَةَ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ، يَا مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا وَزِيرَ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَعْطِنِي فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ، أَفْضَلَ مَا أُعْطِيتَ وَأَنْتَ أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ، مِنْ نِعْمَةٍ تُوَلِّيَهَا، وَآلَاءَ تُحَدِّدُهَا، وَبَلِيَّةٍ تَصْرِفُهَا، وَكَرْبَةٍ تَكْشِفُهَا، وَدَعْوَةٍ تَسْمَعُهَا، وَحَسَنَةٍ تَتَقَبَّلُهَا، وَسَيِّئَةٍ تَتَعَمَّدُهَا، إِنَّكَ لَطِيفٌ بِمَا تَشَاءُ خَيْرٌ، وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ أَقْرَبُ مِنِّي دُعَايَ، وَأَسْرِعُ مِنِّي أَجَابَ، وَأَكْرَمُ مِنِّي عَفَا، وَأَوْسَعُ مِنِّي أَعْطَى، وَأَسْمَعُ مِنِّي سَائِلَ، يَا رَحْمَانُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمُهُمَا، لَيْسَ كَمِثْلِكَ مَشُؤُولٌ، وَلَا سِوَاكَ مَيَامُؤُولٌ، دَعَوْتُكَ فَأَجِبْنِي، وَسَأَلْتُكَ فَأَعْطِنِي، وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ فَارْحَمْنِي، وَوَثِقْتُ بِكَ فَانْجِبْنِي، وَفَرَعْتُ إِلَيْكَ فَكُنِّيْتَنِي. اَللّٰهُمَّ فَصِّ لِعَلَى مُحَمَّدٍ وَعَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ، وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، وَتَمِّمْ لَنَا نِعْمَاءَكَ، وَهِنُّنَاعَظَاءَكَ، وَاكْتُبْنَا لَكَ شَاكِرِينَ، وَلَا لِأَنْفِكَ ذَاكِرِينَ، آمِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ. اَللّٰهُمَّ يَا مَنْ مَلَكَ فَقَدَرَ، وَقَدَرَ فَفَقَهَرَ، وَعُصِيَ فَسَتَرَ، وَاسْتُغْفَرَ فَغَفَرَ، يَا غَايَةَ الطَّالِبِينَ، وَمُنْتَهَى أَمَلِ الرَّاجِينَ، يَا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا، وَوَسِعَ الْمُسْتَقْبَلِينَ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَحِلْمًا. اَللّٰهُمَّ إِنَّا نَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ، الَّتِي شَرَفْتَهَا وَعَظَّمْتَهَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ، وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَأَمِينَتِكَ عَلَى وَحْيِكَ، الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، السَّرَاجِ الْمُنِيرِ، الَّذِي أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَجَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ. اَللّٰهُمَّ فَصِّ لِعَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا مُحَمَّدٌ أَهْلٌ لِذَلِكَ مِنْكَ يَا عَظِيمٌ، فَصِّ لِعَلَيْهِ وَعَلَى الْمُتَنَحِّبِينَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، وَتَعَمَّدْنَا بِعَفْوِكَ عَنَّا، فَإِلَيْكَ عَجَّتِ الْأَصْوَاتُ بِصُيُوفِ اللُّغَاتِ، فَاجْعَلْ لَنَا اَللّٰهُمَّ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ نَصِيبًا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ تَقْسِمُهُ بَيْنَ عِبَادِكَ، وَنُورٍ تَهْدِي بِهِ، وَرَحْمَةٍ تَشْشُرُهَا، وَبَرَكَهٍ تُنْزِلُهَا، وَعَافِيَةٍ تُجَلِّلُهَا، وَرِزْقٍ تَبْسِطُهُ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اَللّٰهُمَّ أَقْبِلْنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مُنْجِحِينَ مُفْلِحِينَ مَبْرُورِينَ غَانِمِينَ، وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ، وَلَا تُخْلِنَا مِنْ

رَحْمَتِكَ، وَلَا تَحْرِمْنَا مَا نُؤْمَلُهُ مِنْ فَضْلِكَ، وَلَا تَجْعَلْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ مَحْرُومِينَ، وَلَا لِفَضْلِ مَا نُؤْمَلُهُ مِنْ عَطَائِكَ قَانِطِينَ، وَلَا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ، وَلَا مِنْ بَابِكَ مَطْرُودِينَ، يَا أَجُودَ الْأَجُودِينَ، وَأَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، إِلَيْكَ أَقْبَلْنَا مُوقِنِينَ، وَلِبَيْتِكَ الْحَرَامِ آمِينَ قَاصِدِينَ، فَأَعِنَا عَلَى مَنَاسِكِنَا، وَأَكْمِلْ لَنَا حَجَّنَا، وَأَعْفُ عَنَّا وَعَافِنَا، فَقَدْ مَدَدْنَا إِلَيْكَ أَيْدِينَ، فَهِيَ بِذَلِكَ الْإِعْتِرَافِ مَوْسُومَةٌ. اللَّهُمَّ فَأَعِنَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ مَا سَأَلْنَاكَ، وَآكْفِنَا مَا اسْتَكْفَيْنَاكَ، فَلَا كَافِيَ لَنَا سِوَاكَ، وَلَا رَبَّ لَنَا غَيْرُكَ، نَافِتِدُ فِينَا حُكْمَكَ، مُحِيطٌ بِنَا عِلْمُكَ، عَيْدَلُ فِينَا قَضَاؤُكَ، إِفْضِلْ لَنَا الْخَيْرَ، وَاجْعَلْنَا مِنْ أَهْلِ الْخَيْرِ. اللَّهُمَّ أَوْجِبْ لَنَا بِجُودِكَ عَظِيمِ الْأَجْرِ، وَكَرِيمِ الذُّخْرِ، وَدَوَامِ الْيُسْرِ، وَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا أَجْمَعِينَ، وَلَا تُهْلِكْنَا مَعَ الْهَالِكِينَ، وَلَا تُضَيِّرْ عَنَّا أَوْتَارَ أَفْتَكُورِ رَحْمَتِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَأَلَكَ فَأَعْطَيْتَهُ، وَشَكَرَكَ فَزِدْتَهُ، وَتَابَ إِلَيْكَ فَاقْبَلْتَهُ، وَتَنَصَّلَ إِلَيْكَ مِنْ ذُنُوبِهِ كُلِّهَا فَغَفَرْتَهَا لَهُ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ. اللَّهُمَّ وَفَقْنَا وَسَدَدْنَا وَاعْصَمْنَا وَأَقْبَلْ تَضَرُّعَنَا، يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، وَيَا أَرْحَمَ مَنْ اسْتُزْجِمَ، يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ إِعْمَاضُ الْجُفُونِ، وَلَا لَحْظُ الْعُيُونِ، وَلَا مَا اسْتَقَرَّ فِي الْمَكُونِ، وَلَا مَا انْطَوَتْ عَلَيْهِ مُضَمَّرَاتُ الْقُلُوبِ، أَلَا كُلُّ ذَلِكَ قَدْ أَحْصَاهُ عِلْمُكَ، وَوَسَّعَهُ حِلْمُكَ، سُبْحَانَكَ وَتَعَالَيْتَ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا، تُسَبِّحُ لَكَ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ، وَالْأَرْضُونَ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ، فَلَمَكَ الْحَمْدُ وَالْمَجْدُ، وَعُلُوُّ الْجِدُّ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، وَالْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ، وَالْأَيَادِي الْجِسَامِ، وَأَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ، الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ. اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ، وَعَافِنِي فِي يَدَيَّ وَدِينِي، وَأَمِنْ خَوْفِي، وَأَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ. اللَّهُمَّ لَا تَمَكُرْ بِي، وَلَا تَسْتَدْرِجْنِي، وَلَا تَخْدَعْنِي، وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ».

آنگاه صورت را به سوی آسمان کرد، درحالی که از دیده های مبارکش اشک می ریخت،

با صدای بلند عرضه می داشت: «یا سَمِيعَ السَّمِيعِينَ، وَیا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ، وَیا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَیا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ السَّادَةِ الْمَیْمَنِ، وَأَسْأَلُ لُکَ اللّهُمَّ حَاجَتِی الَّتِی إِنْ أُعْطِیتَیْهَا لَمْ یَضُرَّ نِیَّ ما مَنَعْتَنِی، وَإِنْ مَنَعْتَنِیْهَا لَمْ یَنْفَعْنِی ما أُعْطِیتَنِی، أَسْأَلُ لُکَ فَکَاکَ رَقِیَّتِی مِنَ النَّارِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحَدِّکَ لَا شَرِیکَ لُکَ، لُکَ الْمُلْکُ، وَلُکَ الْحَمْدُ، وَأَنْتَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ، یَا رَبُّ یَا رَبُّ».

پس مکرر می گفت: یا رَبُّ، و کسانی که دور آن حضرت بودند گوش به دعای آن حضرت فراداده، و به آمین گفتن اکتفا کرده بودند. و صدایشان همراه حضرت به گریه بلند شد تا آفتاب غروب کرد، آنگاه روانه به سوی مشعرالحرام شدند. سید بن طاووس در اقبال بعد از «یا رَبُّ یا رَبُّ یا رَبُّ» نقل کرده، که حضرت در ادامه عرضه داشت: «إِلَهَی اَنَا الْفَقِیرُ فِی غِنَایَ فَکَیْفَ لَا أَکُونُ فَقِیراً فِی فَقْرِی، إِلَهَی اَنَا الْجَاهِلُ فِی عِلْمِی فَکَیْفَ لَا أَکُونُ جُهولاً فِی جَهْلِی، إِلَهَی إِنْ اِخْتِلافَ تَدْبِیرِکَ، وَسِیرَعهَ طَوَاءِ مَقادِیرِکَ، مَنَعَا عِبَادَکَ الْعارِفِینَ بِحِکْمِکَ عَنِ السُّکُونِ إلی عِطاءِ، وَالْیأسِ مِنْکَ فِی بَلاءِ. إِلَهَی مَنِّی ما یَلِیقُ بِالْؤُمِّی، وَمِنْکَ ما یَلِیقُ بِکَرَمِکَ. إِلَهَی وَصِیْفَتِ نَفْسِکَ بِاللُّطْفِ وَالرَّأْفَةِ لِی قَبِیلَ وَجُودِ ضَعْفِی، أُنَمِّنُ عِنِّی مِنْهُما بَعِیدَ وَجُودِ ضَعْفِی، إِلَهَی إِنْ ظَهَرَتِ الْمَحاسِنُ مِنْی فَبِضْمَلِکَ، وَلُکَ الْمِنَّهَ عَلَیَّ، وَإِنْ ظَهَرَتِ الْمَساوی مِنْی فَبِعِذْلِکَ، وَلُکَ الْحُجَّهَ عَلَیَّ. إِلَهَی کَیْفَ تَکَلِّبُوقَدْ تَکَفَّلْتَ لِی، وَکَیْفَ أَضامُ وَأَنْتَ النَّاصِرُ لِی، أَمْ کَیْفَ أَخِیبُ وَأَنْتَ الْحَفِیُّ بِی، هَا أَنَا أَتَوَسَّلُ إِلَیکَ بِفَقْرِی إِلَیکَ، وَکَیْفَ أَتَوَسَّلُ إِلَیکَ بِما هُوَ مَحالُّ أَنْ یَصِلَ إِلَیکَ، أَمْ کَیْفَ أَشْکُو إِلَیکَ حالی وَهُوَ لَا یَخْفِی عَلَیکَ، أَمْ کَیْفَ أُنزِجُ بِمِقالِی، وَهُوَ مِنْکَ بَرَزُ إِلَیکَ، أَمْ کَیْفَ تُحِیبُ آمالی

وَهِيَ قَدْ وَفَدَتْ إِلَيْكَ، أَمْ كَيْفَ لَا- تُحْسِنُ أحوالِيوَبِعَكَ قَامَتْ يَا إِلَهِي مَا أَلْطَفَكَ بِي مَعَ عَظِيمِ جَهْلِي وَمَا أَرْحَمَكَ بِي مَعَ قَبِيحِ
فِعْلِي إِلَهِي مَا أَقْرَبَكَ مِنِّي وَقَدْ أَبَعِدَنِي عَنْكَ! وَمَا أَرْأَفَكَ بِي فَمَا الَّذِي يَحُجِّبُنِي عَنْكَ، إِلَهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْأَثَارِ، وَتَنَقُّلَاتِ
الْأَطْوَارِ، أَنَّ مُرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ، حَتَّى لَا- أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ. إِلَهِي كُلَّمَا أَخْرَسَنِي لُؤْمِي أَنْطَقَنِي كَرَمُكَ،
وَكُلَّمَا آتَيْتَنِي أَوْصَافِي أطمَعْتَنِي مِنْكَ. إِلَهِي مَنْ كَانَتْ مَحَاسِنُهُ مَسَاوِي فَكَيْفَ لَا تَكُونُ مَسَاوِيهِ مَسَاوِي، وَمَنْ كَانَتْ حَقَائِقُهُ
دَعَاوِي، فَكَيْفَ لَا تَكُونُ دَعَاوِيهِ دَعَاوِي، إِلَهِي حُكْمُكَ النَّافِذُ وَمَشِيَّتُكَ الْقَاهِرَةُ لَمْ يَثْرُكَ لِإِنْدِي مَقَالٌ مَقَالًا، وَلَا لِإِنْدِي حَالٌ حَالًا.
إِلَهِي كَمْ مِنْ طَاعَةٍ بَنَيْتَهَا، وَحَالَةٍ شَيَّدْتَهَا، هَيْدَمَ اعْتِمَادِي عَلَيْهَا عَدْلُكَ، بَلْ أَقَالِنِي مِنْهَا فَضْلُكَ. إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي وَإِنْ لَمْ تَدُمْ
الطَّاعَةُ مِنِّي فِعْلًا- جُزْمًا فَقَدْ دَامَتْ مَحَبَّةً وَعَزْمًا. إِلَهِي كَيْفَ أَعْزَمُوَأَنْتَ الْقَاهِرُ، وَكَيْفَ لَا أَعْزَمُوَأَنْتَ الْأَمْرُ، إِلَهِي تَرُدُّدِي فِي الْأَثَارِ
يُوجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ، فَاجْمَعْنِي عَلَيْكَ بِخِدْمَةِ تَوْصِيَّتِي إِلَيْكَ، كَيْفَ يُسَدِّدُ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ، أَيْكُونُ لِعَبْرِكَ
مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَكَ، مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَمَتَى عُدَّتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ
هِيَ الَّتِي تُوَصِّلُ إِلَيْكَ، عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا، وَخَسِرَتْ صِدْقُهُ عِنْدَ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا. إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ
إِلَى الْأَثَارِ، فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ، وَهَدَايَةِ الْإِسْتِْبْصَارِ، حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا، مَصُونِ السَّرِّ عَنِ
النَّظَرِ إِلَيْهَا، وَمَرْفُوعِ الْهَمِّ عَنِ الْإِعْتِمَادِ عَلَيْهَا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. إِلَهِي هَذَاذَلِّي ظَاهِرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَهَذَا حَالِي لَا يَخْفَى
عَلَيْكَ، مِنْكَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ، وَبِكَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ، فَاهْدِنِي بِنُورِكَ إِلَيْكَ، وَأَقِمْنِي بِصِدْقِ الْعُبُودِيَّةِ بَيْنَ يَدَيْكَ. إِلَهِي

عَلَّمَنِي مِنْ عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ، وَصَيَّرَنِي بِسِتْرِكَ الْمَصُونِ. إِلَهِي حَقَّقْنِي بِحَقَائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ، وَاسْلُكْ بِي مَسْلِكَ أَهْلِ الْجَذْبِ. إِلَهِي
أَغْنِنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَيْنَ تَدْبِيرِي، وَبِاخْتِيَارِكَ عَيْنَ اخْتِيَارِي، وَأَوْقِنِي عَلَى مَرَائِزِ اضْطِرَارِي. إِلَهِي أَخْرِجْنِي مِنْ ذُلِّ نَفْسِي،
وَطَهِّرْنِي مِنْ شَكِّي وَشِرْكِي قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِي، بِكَ أَنْتَصِرُ فَأَنْصُرُنِي، وَعَلَيْكَ أَتَوَكَّلُ فَلَا تَكِلْنِي، وَإِيَّاكَ أَسْأَلُ فَلَا تُخَيِّبْنِي، وَفِي
فَضْلِكَ رَغْبٌ فَلَا تَحْرِمْنِي، وَبِجَنَابِكَ أَنْتَسِبُ فَلَا تُبْعِدْنِي، وَبِبَابِكَ أَقِفُ فَلَا تَطْرُدْنِي. إِلَهِي تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ تَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ
مِنْكَ، فَكَيْفَ يَكُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنِّي، إِلَهِي أَنْتَ الْغَنِيُّ بِهَدَاتِكَ أَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ النَّفْعُ مِنْكَ، فَكَيْفَ لَا تَكُونُ غَنِيًّا عَنِّي، إِلَهِي إِنَّ
الْقَضَاءَ وَالْقَدَرَ يُمْنِنِي، وَإِنَّ الْهَوَى يُوَثِّقُ الشَّهْوَةَ أَسِيرَنِي، فَكُنْ أَنْتَ النَّصِيرَ لِي، حَتَّى تَنْصُرَنِي وَتُبَصِّرَنِي، وَأَغْنِنِي بِفَضْلِكَ حَتَّى
أَشْتِغِي بِكَ عَنْ طَلْبِي، أَنْتَ الَّذِي أَشْرَقْتَ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ حَتَّى عَرَفُوكَ وَوَحَّدُوكَ، وَأَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ
قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُجِبُوا سِوَاكَ، وَلَمْ يَلْجِأُوا إِلَى غَيْرِكَ، أَنْتَ الْمُؤْنِسُ لَهُمْ حَيْثُ أَوْحَشَتْهُمْ الْعَوَالِمُ، وَأَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُمْ
حَيْثُ اسْتَبَانَ لَهُمُ الْمَعَالِمُ. يَا إِلَهِي مَاذَا وَجِدَ مَنْ فَقَدَكَ؟ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ؟ لَقَدْ خَابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلًا، وَلَقَدْ
خَسِرَ مَنْ بَغَى عَنْكَ مَتَحَوَّلًا، كَيْفَ يُرْجَى سِوَاكَ وَأَنْتَ مَا قَطَعْتَ الْإِحْسَانَ، وَكَيْفَ يُطْلَبُ مِنْ غَيْرِكَ وَأَنْتَ مَا يَدُلَّتْ عَادَةُ
الْإِمْتِنَانِ، يَا مَنْ أَذَاقَ أَحِبَّاءَهُ حَلَاوَةَ الْمُؤَانَسَةِ، فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَمَلِّقِينَ، وَيَا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِيَاءَهُ مَلَابِسَ هَيْبَتِهِ، فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ
مُسْتَغْفِرِينَ. أَنْتَ الذَّاكِرُ قَبْلَ الذَّاكِرِينَ، وَأَنْتَ الْبَادِي بِالْإِحْسَانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ الْعَابِدِينَ، وَأَنْتَ الْجَوَادُ بِالْعَطَاءِ قَبْلَ طَلْبِ الطَّالِبِينَ، وَأَنْتَ
الْوَهَّابُ ثُمَّ لِمَا وَهَبْتَ لَنَا مِنَ الْمُسْتَقْرِضِينَ. إِلَهِي أَطْلُبُنِي بِرَحْمَتِكَ حَتَّى أَصِلَ إِلَيْكَ، وَاجْدُبْنِي بِمَنْكَ حَتَّى أُقْبِلَ عَلَيْكَ. إِلَهِي إِنَّ
رَجَائِي لَا يَنْقَطِعُ عَنْكَ وَإِنْ

عَصِيَّتُكَ، كَمَا أَنَّ خَوْفِي لَا- يُزِيلُنِي وَإِنْ أَطَعْتِكَ، فَقَدْ دَفَعْتَنِي الْعَوَالِمَ إِلَيْكَ، وَقَدْ أَوْقَعَنِي عِلْمِي بِكَرَمِكَ عَلَيْكَ. إِلَهِي كَيْفَ أَحِبُّ وَأَنْتَ أَمَلِي، أَمْ كَيْفَ أُهَانَ وَعَلَيْكَ مُتَّكِلِي، إِلَهِي كَيْفَ أَسْتَعِزُّ وَفِي الدَّلَّةِ أَرْكَزْتَنِي، أَمْ كَيْفَ لَا- أَسْتَعِزُّ وَإِلَيْكَ نَسَبْتَنِي، إِلَهِي كَيْفَ لَا- أَفْتَقِرُّ وَأَنْتَ الَّذِي فِي الْفَقْرَاءِ أَقَمْتَنِي، أَمْ كَيْفَ أَفْتَقِرُّ وَأَنْتَ الَّذِي بِجُودِكَ أَغْنَيْتَنِي، وَأَنْتَ الَّذِي لَا- إِلَهَ غَيْرُكَ تَعَرَّفْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ فَمَا جَهَلَمَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ، فَرَأَيْتَكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ، يَا مَنْ اسْتَوَى بِرَحْمَاتِهِ فَصَارَ الْعَرْشُ غَيْبًا فِي ذَاتِهِ، مَحَقَّتْ الْأَثَارَ بِالْأَثَارِ، وَمَحَوَّتْ الْأَغْيَارَ بِمُحِيطَاتِ أَفلاكِ الْأَنْوَارِ، يَا مَنْ احْتَجَبَ فِي سِرَادِقَاتِ عَرْشِهِ عَنِ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ، يَا مَنْ تَجَلَّى بِكَمَالِ بَهَائِهِ، فَتَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ الْإِسْتِوَاءَ، كَيْفَ تَخْفَى وَأَنْتَ الظَّاهِرُ، أَمْ كَيْفَ تَغِيبُ وَأَنْتَ الرَّقِيبُ الْحَاضِرُ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ».

دعای امام سجّاد (ع) در روز عرفه

دعای امام سجّاد علیه السلام در روز عرفه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. اَللّهُمَّ لِمَكَ الْحَمْدُ يَدِيْعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، رَبِّ الْأَرْبَابِ، وَإِلَهُ كُلِّ مَالُوهِ، وَخَالِقِ كُلِّ مَخْلُوقٍ، وَوَارِثِ كُلِّ شَيْءٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَلَا يُعْرَبُ عَنْهُ عِلْمُ شَيْءٍ، وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبٌ، أَنْتَ اللَّهُ لَا- إِلَهَ إِلَّا- أَنْتَ، الْأَحَدُ الْمُتَوَحَّدُ، الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا- إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْكَرِيمُ الْمُتَكَرِّمُ، الْعَظِيمُ الْمُتَعَظِّمُ، الْكَبِيرُ الْمُتَكَبِّرُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا- إِلَهَ إِلَّا- أَنْتَ، الْعَلِيُّ الْمُتَعَالِ، الشَّدِيدُ الْمِحَالِ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا- إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا- إِلَهَ إِلَّا- أَنْتَ، السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، الْقَدِيمُ الْخَبِيرُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا- إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْكَرِيمُ الْأَكْرَمُ، الدَّائِمُ الْأَدْوَمُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ، وَالْآخِرُ بَعْدَ

كُلِّ عِدَدٍ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ، وَالْعَالِي فِي دُنُوِّهِ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، ذُو الْبَهَاءِ وَالْمَجِيدِ، وَالْكَبِيرِ
وَالْحَمْدِ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي أَنْشَأْتَ الْأَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ سِنَخٍ، وَصَوَّرْتَ مَا صَوَّرْتَ مِنْ غَيْرِ مِثَالٍ، وَابْتَدَعْتَ الْمُبْتَدَعَاتِ بِلَا
اِحْتِذَاءٍ، أَنْتَ الَّذِي قَدَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَقْدِيرًا، وَيَسَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَيْسِيرًا، وَدَبَّرْتَ مَا دُونَكَ تَدْبِيرًا، أَنْتَ الَّذِي لَمْ يُعْنِكَ عَلَى
خَلْقِكَ شَرِيكٌ، وَلَمْ يُؤَاوِرَكَ فِي أَمْرِكَ وَزَيْرٌ، وَلَمْ يَكُنْ لَكَ مُشَاهِدٌ وَلَا نَظِيرٌ، أَنْتَ الَّذِي أَرَدْتَ فَكَانَ حَتْمًا مَا أَرَدْتَ، وَقَضَيْتَ
فَكَانَ عِدْلًا مَا قَضَيْتَ، وَحَكَمْتَ فَكَانَ نَصْفًا مَا حَكَمْتَ، أَنْتَ الَّذِي لَا يَحْوِيكَ مَكَانٌ، وَلَمْ يَقُمْ لِسُلْطَانِكَ سُلْطَانٌ، وَلَمْ يُعِيكَ
بُزْهَانٌ وَلَا بَيَانٌ، أَنْتَ الَّذِي أَحْصَيْتَ كُلَّ شَيْءٍ عِدَدًا، وَجَعَلْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَمِدًا، وَقَدَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَقْدِيرًا، أَنْتَ الَّذِي قَصَّيَرْتَ
الْأَوْهَامَ عَنِ ذَاتِيَّتِكَ، وَعَجَزْتَ الْأَفْهَامَ عَنِ كَيْفِيَّتِكَ، وَلَمْ تُدْرِكِ الْأَبْصَارُ مَوْضِعَ أَيْتِيَّتِكَ، أَنْتَ الَّذِي لَا تُحَدُّ فَتَكُونُ مَحْدُودًا، وَلَمْ
تُمَثَّلْ فَتَكُونُ مَوْجُودًا، وَلَمْ تَلِدْ فَتَكُونِ مَوْلُودًا، أَنْتَ الَّذِي لَا ضِدَّ مَعَيْكَ فَيُعَاذُكَ، وَلَا عَدْلَ لَكَ فَيُكَاثِرُكَ، وَلَا يَمُدُّ لَكَ
فَيُعَارِضُكَ، أَنْتَ الَّذِي ابْتَدَأْتَ وَاخْتَرَعْتَ وَاسْتَبَدَّثْتَ وَابْتَدَعْتَ، وَأَحْسَنَ صَنِيعَ مَا صَنِيعَ، سُبْحَانَكَ مَا أَجَلَ شَأْنِكَ، وَأَشْيَنِي فِي الْأَمَاكِينِ
مَكَانِكَ، وَأَصْدَعَ بِالْحَقِّ فُرْقَانِكَ، سُبْحَانَكَ مِنْ لَطِيفِ مَا أَلْطَفَكَ، وَرَّءُوفِ مَا أَرْأَفَكَ، وَحَكِيمِ مَا أَعْرَفَكَ، سُبْحَانَكَ مِنْ مَلِيكَ
مَا أَمْنَعَكَ، وَجَوَادِ مَا أَوْسَعَكَ، وَرَفِيعِ مَا أَرْفَعَكَ، ذُو الْبَهَاءِ وَالْمَجِيدِ، وَالْكَبِيرِ وَالْحَمِيدِ، سُبْحَانَكَ بَسَّطْتَ بِالْخَيْرَاتِ يَدَكَ،
وَعُرِفَتْ الْهَدَايَةُ مِنْ عِنْدِكَ، فَمَنْ التَّمَسَكَ لِدِينِ أَوْ دُنْيَا وَجَدَكَ، سُبْحَانَكَ خَضَعَ لَكَ مَنْ جَرَى فِي عِلْمِكَ، وَخَشَعَ لِعَظَمَتِكَ مَا
دُونَ عَرْشِكَ، وَانْقَادَ لِلتَّسْلِيمِ لَكَ كُلُّ خَلْقِكَ، سُبْحَانَكَ لَا تُحَسُّ وَلَا تُحَسُّ وَلَا تُكَادُّ وَلَا تُمَاطُّ وَلَا

تُنَازِعُ، وَلَا تُجَارِي وَلَا تُمَارِي وَلَا تُخَادِعُ وَلَا تُمَازِرُ، سُبْحَانَكَ سَبِيلُكَ جَدُّدٌ، وَأَمْرُكَ رَشْدٌ، وَأَنْتَ حَتَّى صَيِّمٌ، سُبْحَانَكَ قَوْلُكَ
حُكْمٌ، وَقَضَاؤُكَ حُكْمٌ، وَإِرَادَتُكَ عَزْمٌ، سُبْحَانَكَ لَا رَادَّ لِمَشِيئَتِكَ، وَلَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِكَ، سُبْحَانَكَ قَاهِرَ الْأَرْبَابِ، بَاهِرَ لَايَاتِ،
فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ، بَارِيَّ النَّسَمَاتِ، لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَدُومُ بِدَوَامِكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا نِعْمَتِكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يُوَازِي
صُنْعَكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَزِيدُ عَلَى رِضَاكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا مَعَ حَمْدِ كُلِّ حَامِدٍ، وَشُكْرًا يَقْضِي عَنْهُ شُكْرُ كُلِّ شَاكِرٍ،
حَمْدًا لَا يَتَّبِعِي إِلَّا لَكَ، وَلَا يَتَّقَرَّبُ بِهِ إِلَّا إِلَيْكَ، حَمْدًا يُسْتَدَامُ بِهِ الْأَوَّلُ، وَيُسْتَدْعَى بِهِ دَوَامِ الْأَخْرِ، حَمْدًا يَنْضَاعِفُ عَلَى كُرُورِ
الْأَزْمِنَةِ، وَيَتْرَأِدُ أَضْعَافًا مُتْرَادِفَةً، حَمْدًا يَعْجِزُ عَنْ إِحْصَائِهِ الْحَفْظَةُ، وَيَزِيدُ عَلَى مَا أَحْصَتْهُ فِي كِتَابِكَ الْكُتُبَةُ، حَمْدًا يُوَازِنُ عَرْشَكَ
الْمَجِيدَ، وَيُعَادِلُ كُرْسِيِّكَ الرَّفِيعَ، حَمْدًا يَكْمُلُ لِعَدِيكَ ثَوَابُهُ، وَيَسْتَغْرِقُ كُلَّ جِزَاءِ جِزَاؤُهُ، حَمْدًا ظَاهِرُهُ وَفَقُّ لِبَاطِنِهِ، وَبَاطِنُهُ وَفَقُّ
لِصِدْقِ النَّيِّ، حَمْدًا لَمْ يَحْمَدَكَ خَلْقٌ مِثْلَهُ، وَلَا يَعْرِفُ أَحَدٌ سِوَاكَ فَضْلَهُ، حَمْدًا يُعَانُ مَنْ اجْتَهَدَ فِي تَعْدِيدِهِ، وَيُؤَيِّدُ مَنْ أَعْرَقَ نَزْعًا
فِي تَوْفِيئِهِ، حَمْدًا يَجْمَعُ مَا خَلَقْتَ مِنَ الْحَمْدِ، وَيَنْتَظِمُ مَا أَنْتَ خَالِقُهُ مِنْ بَعْدِ، حَمْدًا لَا حَمْدَ أَقْرَبُ إِلَى قَوْلِكَ مِنْهُ، وَلَا أَحْمَدَ مِمَّنْ
يَحْمِدُكَ بِهِ، حَمْدًا يُوجِبُ بِكَرَمِكَ الْمَزِيدَ بِوُفُورِهِ، وَنَصَلُهُ بِمَزِيدٍ بَعْدَ مَزِيدٍ طَوَّلًا مِنْكَ، حَمْدًا يَجِبُ لِكَرَمِ وَجْهِكَ، وَيُقَابِلُ عِزَّ
جَلَالِكَ، رَبِّ صَيِّلٌ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْمُتَّجِبِ الْمُضِيَّ طَفَى الْمُكْرَمِ الْمُقْرَبِ أَفْضَلَ صَيِّلَاتِكَ، وَبَارِكْ عَلَيْهِ أَتَمَّ بَرَكَاتِكَ،
وَتَرَحَّمْ عَلَيْهِ أَمْنَعُ رَحْمَاتِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَيِّلًا زَاكِيَةً لَا تَكُونُ صَيِّلًا أَزْكَى مِنْهَا، وَصَلِّ عَلَيْهِ صَيِّلًا نَامِيَةً لَا تَكُونُ
صَلَاةً أَنْمَى مِنْهَا، وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً رَاضِيَةً لَا تَكُونُ صَلَاةً رِضَاءً، وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً تُرْضِيكَ وَتَزِيدُ عَلَى

رِضَاكَ لَهُ، وَصَلِّ عَلَيْهِ صِيْلَةَ لَا تَرْضَى لَهُ إِلَّا بِهَا، وَلَا تَرَى غَيْرَهُ لَهَا أَهْلًا، رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صِيْلَةَ تَجَاوِزُ رِضْوَانِكَ، وَيَتَّصِلُ اتِّصَالُهَا بِبِقَائِكَ، وَلَا يَنْفَدُ كَمَا لَا تَنْفَدُ كَلِمَاتُكَ، رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صِيْلَةَ تَنْتَظِمُ صِيْلَاتِ مَلَائِكَتِكَ وَأَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَأَهْلِ طَاعَتِكَ، وَتَشْتَمِلُ عَلَى صِيْلَاتِ عِبَادِكَ مِنْ جَنَّكَ وَإِنْسِكَ وَأَهْلِ إِجَابَتِكَ، وَتَجْتَمِعُ عَلَى صِيْلَةِ كُلِّ مَنْ ذَرَأَتْ وَبَرَأَتْ مِنْ أَصْنَانِ خَلْقِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ صِيْلَةَ تُحِيطُ بِكُلِّ صِلَاةٍ سَالَفَةٍ وَمُسْتَأْنَفَةٍ، وَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ صِلَاةً مَرْضِيَّةً لَكَ وَلِمَنْ دُونِكَ، وَتُنَشِئُ مَعَ ذَلِكَ صِيْلَاتِ تَضَاعِفُ مَعَهَا تِلْكَ الصَّلَوَاتِ عِنْدَهَا، وَتَزِيدُهَا عَلَى كُرُورِ الْأَيَّامِ زِيَادَةً فِي تَضَاعِيفِ لَا يَعِيدُهَا غَيْرُكَ، رَبِّ صَلِّ عَلَى أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِهِ، الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ، وَحَفَظْتَ دِينَكَ، وَخُلَفَاءَكَ فِي أَرْضِكَ، وَحُجَجَكَ عَلَى عِبَادِكَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ وَالذَّنْسِ تَطْهِيرًا بِإِرَادَتِكَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْكَ، وَالْمَسِيلَةَ إِلَى جَنَّتِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صِلَاةً تُعْزِلُ لَهُمْ بِهَا مِنْ نَحْلِكَ وَكَرَامَتِكَ، وَتُكْمِلُ لَهُمُ الْأَشْيَاءَ مِنْ عَطَايَاكَ وَنَوَافِلِكَ، وَتُوَفِّرُ عَلَيْهِمُ الْحَظَّ مِنْ عَوَائِدِكَ وَفَوَائِدِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ صِيْلَةَ لَا أَمَدَ فِي أَوْلِيَّهَا، وَلَا غَايَةَ لِأَمَدِهَا، وَلَا نِهَائَةَ لِأَخْرِهَا، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِمْ زِنَةَ عَرْشِكَ وَمَا دُونَهُ، وَمِلَادَ سِيْمَاوَاتِكَ وَمَا فَوْقَهُنَّ، وَعِيدَدَ أَرْضِيكَ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ، صِيْلَةَ تُقَرِّبُهُمْ مِنْكَ زُلْفَى، وَتَكُونُ لِمَكَ وَلَهُمْ رِضَى، وَمُتَّصِلَةً بِنِظَائِرِهِنَّ أَبَدًا. اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيْدَتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامِ أَقَمْتَهُ عَلِمًا لِعِبَادِكَ، وَمَنَارًا فِي بِلَادِكَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، جَعَلْتَهُ الذَّرِيْعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَحَدَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِإِمْتِثَالِ أَمْرِهِ وَالِإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَالْأَلَا- يَتَقَدَّمُهُ مُتَقَدِّمًا، وَلَا يَتَأَخَّرُ عَنْهُ مُتَأَخَّرًا، فَهُوَ عَضِيْمَةُ اللَّائِيْدِينَ، وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَعُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ، وَبِهَاءُ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لَوْلِيكَ شُكْرَ مَا

أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَأَوْزَعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ، وَآتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَافْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا، وَأَعِنُّهُ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ، وَاشْدُدْ أَرْزَهُ، وَقَوِّ عَضُدَهُ، وَرَاعِهِ بِعَيْنِكَ، وَاحْمِهِ بِحِفْظِكَ، وَأَنْصِرْهُ بِمَلَائِكَتِكَ، وَأَمِدْهُ بِجُنْدِكَ الْأَغْلَبِ، وَأَقِمْ بِهِ كِتَابَكَ وَحُدُودَكَ وَشَرَائِعَكَ، وَسَيِّئِنْ رَسُولَكَ صِلَاؤُكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأُخِي بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ، وَاجْلُ بِهِ صِدَاءَ الْجُورِ عَنْ طَرِيقَتِكَ، وَأَبْنُ بِهِ الضَّرَاءَ مِنْ سَبِيلِكَ، وَأَزِلْ بِهِ النَّاكِبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ، وَامْحَقْ بِهِ بُغَاءَ قَصِيدِكَ عَوْجًا، وَأَلِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِيَائِكَ، وَابْسُطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَائِكَ، وَهَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَتَعَطُّفَهُ وَتَحَنُّنَهُ، وَاجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَفِي رِضَاهُ سَاعِينَ، وَإِلَى نُصْرَتِهِ وَالْمُدَافَعَةِ عَنْهُ مُكْنِفِينَ، وَإِلَيْكَ وَإِلَى رَسُولِكَ صِلَاؤُكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذَلِكَ مُتَقَرِّبِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَوْلِيَاءِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقَامِهِمْ، الْمُتَّبِعِينَ مِنْهُمْ، الْمُتَّقِنِينَ آثَارَهُمْ، الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمْ، الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِمْ، الْمُؤْتَمِّينَ بِإِمَامَتِهِمْ، الْمُسَلِّمِينَ لِأَمْرِهِمْ، الْمُجْتَهِدِينَ فِي طَاعَتِهِمْ، الْمُتَنْظِرِينَ أَيَّامَهُمْ، الْمَادِّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُمْ، الصَّلَوَاتِ الْمُبَارَكَاتِ الزَّاكِيَاتِ النَّامِيَاتِ الْغَادِيَاتِ الرَّائِحَاتِ، وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَعَلَى أَرْوَاحِهِمْ، وَاجْمَعْ عَلَى التَّقْوَى أَمْرَهُمْ، وَأَصْلِحْ لَهُمْ شُؤْنَهُمْ، وَتُبْ عَلَيْهِمْ، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ، وَخَيْرُ الْغَافِرِينَ، وَاجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي دَارِ السَّلَامِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ هَذَا يَوْمُ عَرَفَةَ، يَوْمُ شَرَّفْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَعَظَّمْتَهُ، نَشَرْتَ فِيهِ رَحْمَتَكَ، وَمَنْنْتَ فِيهِ بَعْفُوكَ، وَأَجْرَلْتَ فِيهِ عَطِيَّتَكَ، وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَى عِبَادِكَ. اللَّهُمَّ وَأَنَا عَبْدُكَ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ قَبْلَ خَلْقِكَ لَهُ، وَبَعْدَ خَلْقِكَ إِيَّاهُ، فَجَعَلْتَهُ مِمَّنْ هَدَيْتَهُ لِدِينِكَ، وَوَفَّقْتَهُ لِحَقِّكَ، وَعَصَيْتَهُ بِحِيلَتِكَ، وَأَدْخَلْتَهُ فِي حِزْبِكَ، وَأَرْشَدْتَهُ لِمُؤَالَاهِ أَوْلِيَائِكَ، وَمُعَادَاهِ أَعْدَائِكَ، ثُمَّ أَمَرْتَهُ فَلَمْ يَأْتِمِرْ، وَزَجَرْتَهُ فَلَمْ يَنْزَجِرْ، وَنَهَيْتَهُ عَنْ مَعْصِيَتِكَ، فَخَالَفَ أَمْرَكَ إِلَى نَهْيِكَ، لَا مُعَانَدَةَ لَكَ وَلَا اسْتِكْبَارًا عَلَيْكَ، بَلْ دَعَاهُ هَوَاهُ إِلَى مَا زَيَّلْتَهُ وَإِلَى مَا حَذَرْتَهُ، وَأَعَانَهُ عَلَى ذَلِكَ عَدُوُّكَ وَعَدُوُّهُ، فَأَقْدَمَ عَلَيْهِ عَارِفًا بِوَعِيدِكَ، رَاجِيًا لِعَفْوِكَ، وَاثِقًا بِتَجَاوُزِكَ، وَكَانَ أَحَقُّ

عِبَادِكَ مَعَ مَا مَنَنْتَ عَلَيْهِ أَلَّا يَفْعَلَ، وَهَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ صَاغِرًا ذَلِيلًا، خَاضِعًا خَاشِعًا، خَائِفًا مُعْتَرِفًا بِعَظِيمِ مِنَ الذُّنُوبِ تَحَمَّلْتُهُ، وَجَلِيلِ مِنَ الْخَطَايَا اجْتَرَمْتُهُ، مُسَدِّجًا بَصِيحًا فَحِيحًا، لَا تَذْأَبُ رَحْمَتِكَ، مُوقِنًا أَنَّهُ لَا يُجِيرُنِي مِنْكَ مُجِيرٌ، وَلَا يَمْنَعُنِي مِنْكَ مَانِعٌ، فَعُدَّ عَلَيَّ بِمَا تَعُوذُ بِهِ عَلَيَّ مَنِ اقْتَرَفَ مِنْ تَعَمُّدِكَ، وَجِدَّ عَلَيَّ بِمَا تَجُودُ بِهِ عَلَيَّ مَنْ أَلْقَى بِيَدِهِ إِلَيْكَ مِنْ عَفْوِكَ، وَامْتَنَّنْ عَلَيَّ بِمَا لَا يَتَعَاظِمُكَ أَنْ تَمُنَّ بِهِ عَلَيَّ مَنْ أَمْلَكَ مِنْ غُفْرَانِكَ، وَاجْعَلْ لِي فِي هَذَا الْيَوْمِ نَصِيبًا أَنَالُ بِهِ حِطًّا مِنْ رِضْوَانِكَ، وَلَا تَرُدَّنِي صِفْرًا مِمَّا يَنْقَلِبُ بِهِ الْمُتَعَبِّدُونَ لِمَكَ مِنْ عِبَادِكَ، وَإِنِّي وَإِنْ لَمْ أَقْدِمْ مَا قَدَّمُوهُ مِنَ الصَّالِحَاتِ فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِيدَكَ، وَنَفَى الْأَضْدَادِ وَالْأَنْدَادِ وَالْأَشْبَاهِ عَنكَ، وَأَتَيْتُكَ مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِي أَمَرْتَ أَنْ تُؤْتَى مِنْهَا، وَتَقَرَّبْتُ إِلَيْكَ بِمَا لَا يَقْرُبُ بِهِ أَحَدٌ مِنْكَ إِلَّا بِالتَّقَرُّبِ بِهِ، ثُمَّ أَتْبَعْتُ ذَلِكَ بِالْإِنَابَةِ إِلَيْكَ، وَالتَّذَلُّلِ وَالِاسْتِجَانَةِ لِمَكَ، وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ، وَالثَّقَةِ بِمَا عِنْدَكَ، وَشَفَعْتُهُ بِرَجَائِكَ الَّذِي قَلَّ مَا يَخِيبُ عَلَيْهِ رَاجِيكَ، وَسَأَلْتُكَ مَسْأَلَةَ الْحَقِيرِ الذَّلِيلِ، الْبَائِسِ الْفَقِيرِ، الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ، وَمَعَ ذَلِكَ خِيفَةً وَتَضَرُّعًا وَتَعَوُّذًا وَتَلَوُّذًا، لَا مُسَدِّجًا بِتَكْبَرِ الْمُتَكَبِّرِينَ، وَلَا مُتَعَالِيًا بِدَالِهِ الْمُطْبِعِينَ، وَلَا مُسَدِّجًا بِشَفَاعَةِ الشَّافِعِينَ، وَأَنَا بَعْدَ أَقْلُ الْأَقْلِينَ، وَأَذَلُّ الْأَذَلِّينَ، وَمِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونِهَا، فَيَا مَنْ لَمْ يُعَاجِلِ الْمُسَبِّحِينَ، وَلَا يَنْدُهُ الْمُتَرَفِّعِينَ، وَيَا مَنْ يَمُنُّ بِإِقَالِهِ الْعَاثِرِينَ، وَيَتَفَضَّلُ بِإِنْظَارِ الْخَاطِئِينَ، أَنَا الْمُسَبِّحُ الْمُعْتَرِفُ الْخَاطِئُ الْعَاثِرُ، أَنَا الَّذِي أَقْدَمَ عَلَيْكَ مُجْتَرِنًا، أَنَا الَّذِي عَصَاكَ مُتَعَمِّدًا، أَنَا الَّذِي اسْتَخْفَى مِنْ عِبَادِكَ وَبَارَزَكَ، أَنَا الَّذِي هَابَ عِبَادَكَ وَأَمْنَكَ، أَنَا الَّذِي لَمْ يَزْهَبْ سَيْطُوتَكَ وَلَمْ يَخَفْ بِأَسْكَ، أَنَا الْجَانِي عَلَى نَفْسِهِ، أَنَا الْمُؤْتَهَنُ بِبِلَّتِيهِ، أَنَا الْقَلِيلُ الْحَيَاءِ، أَنَا الطَّوِيلُ الْعِنَاءِ، بِحَقِّ مَنْ انْتَجَبَتْ مِنْ خَلْقِكَ، وَبِمَنْ اصْطَفَيْتُهُ

لِنَفْسِكَ، بِحَقِّ مَنْ اخْتَرْتَ مِنْ بَرِّيَّتِكَ، وَمَنْ اجْتَبَيْتَ لِشَأْنِكَ، بِحَقِّ مَنْ وَصَلَتْ طَاعَتُهُ بِطَاعَتِكَ، وَمَنْ جَعَلَتْ مَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِكَ،
بِحَقِّ مَنْ قَرَنْتَ مُوَالَاةَ مَوْلَاكَ بِمُوَالَاةِكَ، وَمَنْ نُطِئْتَ مُعَادَاةَ مِعَادَاةِكَ، تَغْمَدُنِي فِي يَوْمِي هَذَا بِمَا تَتَغَمَّدُ بِهِ مَنْ جَارَ إِلَيْكَ مُنْصَلًّا،
وَعَاذَ بِاسْمِكَ تَائِبًا، وَتَوَلَّيْتَنِي بِمَا تَتَوَلَّى بِهِ أَهْلَ طَاعَتِكَ، وَالزُّلْفَى لَدَيْكَ، وَالْمَكَانَةَ مِنْكَ، وَتَوَخَّذْنِي بِمَا تَتَوَخَّذُ بِهِ مَنْ وَفَى
بِعَهْدِكَ، وَأَتَعَبَ نَفْسَهُ فِي ذَاتِكَ، وَأَجْهَدَهَا فِي مَرْضَاتِكَ، وَلَا تُؤَاخِذْنِي بِتَفْرِيطِي فِي جَنْبِكَ، وَتَعِدِّي طَوْرِي فِي حُدُودِكَ،
وَمُجَاوِزِهِ أَحْكَامِكَ، وَلَا تَسْتَدْرِجْنِي بِإِمْلَائِكَ لِي اسْتِدْرَاجَ مَنْ مَنَعَنِي خَيْرَ مَا عِنْدَهُ، وَلَمْ يَشْرَكَكَ فِي حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِي، وَتَبْهَنِي مَنْ
رَقَدَهُ الْغَافِلِينَ، وَسَوَّاهُ الْمُسْرِفِينَ، وَنَعَسَهُ الْمَخْذُولِينَ، وَخَذَّ بِقَلْبِي إِلَى مَا اسْتَعْمَلْتَ بِهِ الْقَانِتِينَ، وَاسْتَعْبَدْتَ بِهِ الْمُتَعَبِّدِينَ، وَاسْتَنْقَذْتَ
بِهِ الْمُتَهَانِينَ، وَأَعَدَّنِي مِمَّا يُبَاعِدُنِي عَنْكَ، وَيَحُولُ بَيْنِي وَبَيْنَ حَظِّي مِنْكَ، وَيَصُدُّنِي عَمَّا أَحَاوِلُ لَدَيْكَ، وَسَيَهْلُ لِي مَسِيلُكَ
الْخَيْرَاتِ إِلَيْكَ، وَالْمَسَابِقَةَ إِلَيْهَا مِنْ حَيْثُ أَمَرْتُ، وَالْمَشَاحَةَ فِيهَا عَلَيَّ مَا أَرَدْتُ، وَلَا تَمَحَقْنِي فِيمَنْ تَمَحَقُ مِنَ الْمُسْتَخْفِينَ بِمَا
أَوْعَدْتَ، وَلَا تُهْلِكْنِي مَعَ مَنْ تُهْلِكُ مِنَ الْمُتَعَرِّضِينَ لِمَقْتِكَ، وَلَا تُتَبِّرْنِي فِيمَنْ تُتَبِّرُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنِّي، وَنَجِّنِي مِنْ غَمْرَاتِ
الْفِتْنَةِ، وَخَلِّصْنِي مِنَ لَهَوَاتِ الْبُلُوغِ، وَأَجِرْنِي مِنَ أَخْذِ الْأَمْلَاءِ، وَحُلِّ بَيْنِي وَبَيْنَ عَدُوِّ يَصِدُّنِي، وَهَوَى يُوبِقُنِي، وَمَنْقَصَهُ تَرْهَقُنِي، وَلَا
تُعْرِضْ عَنِّي إِعْرَاضَ مَنْ لَا تَرْضَى عَنْهُ بَعْدَ غَضَبِكَ، وَلَا تُؤَيِّسْنِي مِنَ الْأَمَلِ فِيكَ فَيَغْلِبَ عَلَيَّ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَتِكَ، وَلَا تَمْتَحِنْنِي
بِمَا لَا طَاقَةَ لِي بِهِ فَتَبْهَظُنِي مِمَّا تُحْمَلُنِيهِ مِنْ فَضْلِ مَحَبَّتِكَ، وَلَا تُرْسِدْنِي مِنْ يَدِكَ إِسْرَافًا مِنْ لَا خَيْرَ فِيهِ، وَلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَيْهِ، وَلَا
إِنَابَةَ لَهُ، وَلَا تَزِمْ بِي رَمَى مَنْ سَقَطَ مِنْ عَيْنِ رِعَايَتِكَ، وَمَنْ اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْخِزْيُ مِنْ عِنْدِكَ، بَلْ خُذْ بِيَدِي مِنْ سَقَطِهِ الْمُتَرَدِّينَ،

وَوَهْلَهُ الْمُتَعَسِّفِينَ، وَزَلَّهُ الْمَغْرُورِينَ، وَوَرَّطَهُ الْهَالِكِينَ، وَعَافَنِي مِمَّا ابْتَلَيْتَ بِهِ طَبَقَاتِ عِبِيدِكَ وَ إِمَائِكَ، وَبَلَّغَنِي مَبَالِغَ مَنْ عُنِيَتْ بِهِ، وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَرَضَيْتَ عَنْهُ، فَأَعَشْتَهُ حَمِيداً، وَتَوَفَّيْتَهُ سَعِيداً، وَطَوَّقَنِي طَوِّقَ الْإِقْلَاعِ عَمَّا يُحِطُّ الْحَسَنَاتِ، وَيَذْهَبُ بِالْبَرَكَاتِ، وَأَشْعُرُ قَلْبِي الْأَزْدِجَارَ عَنْ قَبَائِحِ السَّيِّئَاتِ، وَفَوَاضِحِ الْحَوْبَاتِ، وَلَا تَشْغَلْنِي بِمَا لَا أُدْرِكُهُ إِلَّا بِكَ عَمَّا لَا يُرْضِيكَ عَنِّي غَيْرُهُ، وَأَنْزِعْ مِنْ قَلْبِي حُبَّ دُنْيَا دَيْتِهِ تَنْهَى عَمَّا عِنْدَكَ، وَتَصِيدُ عَنِ ابْتِغَاءِ الْوَسِيلَةِ إِلَيْكَ، وَتُذْهِلُّ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْكَ، وَرَبِّينِ لِي التَّفَرُّدَ بِمُنَاجَاتِكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَهَبْ لِي عِصْمَهُ تُدْنِينِي مِنْ خَشْيَتِكَ، وَتَقْطَعْنِي عَنْ رُكُوبِ مَحَارِمِكَ، وَتُفَكِّنِي مِنْ أَسْرِ الْعُظَائِمِ، وَهَبْ لِي التَّطْهِيرَ مِنْ دَنَسِ الْعِضِيَانِ، وَأَذْهِبْ عَنِّي دَرَنَ الْخَطَايَا، وَسَرْبِلِي بِسَرْبَالِ عَافِيَتِكَ، وَرَدِّدْنِي رِداءَ مُعَافَاةِكَ، وَجَلِّلْنِي سَوَابِغَ نِعْمَائِكَ، وَظَاهِرَ لَدَيَّ فَضْلِكَ وَطَوْلِكَ، وَأَيْدِي بِتَوْفِيقِكَ وَتَسْدِيدِكَ، وَأَعِنِّي عَلَى صَالِحِ التَّيِّبَةِ، وَمَرْضِي الْقَوْلِ، وَمُسْتَحْسَنِ الْعَمَلِ، وَلَا تَكْلِنِي إِلَى حَوْلِي وَقُوَّتِي دُونَ حَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ، وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ تَبْعُنِي لِلْقَائِكَ، وَلَا تَفْضَحْنِي بَيْنَ يَدَيَّ أَوْلِيَائِكَ، وَلَا تُنْسِنِي ذِكْرَكَ، وَلَا تُذْهِبْ عَنِّي شُكْرَكَ، يَلِ الزَّمِينِيهِ فِي أَحْوَالِ السُّهُوِ عِنْدَ غَفْلَاتِ الْجَاهِلِينَ لِإِلَائِكَ، وَأَوْزِعْنِي أَنْ أَتْنِي بِمَا أَوْلَيْتَنِيهِ، وَأَعْتَرِفْ بِمَا أَسِيدَيْتَهُ إِلَيَّ، وَاجْعَلْ رَغْبَتِي إِلَيْكَ فَوْقَ رَغْبَةِ الرَّاعِبِينَ، وَحَمْدِي إِيَّاكَ فَوْقَ حَمْدِ الْحَامِدِينَ، وَلَا تَخْذَلْنِي عِنْدَ فَاقَتِي إِلَيْكَ، وَلَا تُهْلِكْنِي بِمَا أَسِيدَيْتَهُ إِلَيْكَ، وَلَا تَجْهِنِي بِمَا جَبَهْتَ بِهِ الْمُعَانِدِينَ لَكَ، فَإِنِّي لَمَكَ مُسَلِّمٌ، أَعْلَمُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَكَ، وَأَنَّكَ أَوْلَى بِالْفَضْلِ، وَأَعْوَدُ بِالْإِحْسَانِ، وَأَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفَرَةِ، وَأَنَّكَ بَانَ تَعْفُو أَوْلَى مِنْكَ بَانَ تَعَاقِبِ، وَأَنَّكَ بَانَ تَشْتَرُ أَقْرَبُ مِنْكَ إِلَى أَنْ تَشْهَرَ، فَأَحِينِي حَيَاةً طَيِّبَةً تَنْتَظِمُ بِمَا أُرِيدُ، وَتَبْلُغُ مَا أُحِبُّ مِنْ حَيْثُ لَا آتِي مَا تَكْرَهُ، وَلَا أُرْتَكِبُ مَا نَهَيْتَ عَنْهُ، وَأَمْتِنِي مِثَّتَهُ مَنْ يَسْعَى نُورَهُ

بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهِ، وَذَلَّلْنِي بَيْنَ يَدَيْكَ، وَأَعَزَّنِي عِنْدَ خَلْقِكَ، وَصَغَيْنِي إِذَا خَلَوْتُ بِكَ، وَارْفَعْنِي بَيْنَ عِبَادِكَ، وَأَغْنِنِي عَمَّنْ هُوَ غَنِيٌّ عَنِّي، وَزِدْنِي إِلَيْكَ فَاقَهُ وَفَقْرًا، وَأَعِدْنِي مِنْ شِمَاتِهِ الْأَعْيَادِ، وَمِنْ حُلُولِ الْبَلَاءِ، وَمِنْ الذُّلِّ وَالْعَنَاءِ، تَعَمَّدْنِي فِيمَا أَطْلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي بِمَا يَتَعَمَّدُ بِهِ الْقَادِرُ عَلَى الْبَطْشِ لَوْلَا- حِلْمُهُ، وَالْإِخْتِدُّ عَلَى الْجَرِيرَةِ لَوْلَا أَنَاتُهُ، وَإِذَا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَةً أَوْ سُوءًا فَجَنِّبْنِي مِنْهَا لَوْ أَدَّ بِكَ، وَإِذْ لَمْ تُقِمْنِي مَقَامَ فَضِيحَةٍ فِي دُنْيَاكَ فَلَا- تُقِمْنِي مِثْلَهُ فِي آخِرَتِكَ، وَاشْفَعْ لِي أَوَائِلَ مِنْكَ بِأَوَاخِرِهَا، وَقَدِيمَ فَوَائِدِكَ بِحَوَادِثِهَا، وَلَا تَمُدُّ لِي

مَدًّا يَتَسَوَّوْا مَعَهُ قَلْبِي، وَلَا تَفْرَعْنِي قَارِعَهُ يَذْهَبُ لَهَا بِهَائِي، وَلَا تَسْمُنِي حَسِيْسَةً يَصْغُرُ لَهَا قَدْرِي، وَلَا نَقِيصَةً يُجْهَلُ مِنْ أَجْلِهَا مَكَانِي، وَلَا- تُرْعِنِي رَوْعَهُ أُبْلِسُ بِهَا، وَلَا خِيْفَةَ أُوجَسُ دُونَهَا، اجْعَلْ هَيْبَتِي فِي وَعِيدِكَ، وَحِدْرِي مِنْ إِعْيَادِكَ وَإِنْذَارِكَ، وَرَهْبَتِي عِنْدَ تَلَاوِهِ آيَاتِكَ، وَاعْمُرْ لَيْلِي بِإِقْطَاعِي فِيهِ لِعِبَادَتِكَ، وَتَفَرُّدِي بِالتَّهَجُّدِ لِمَكَ، وَتَجَرُّدِي بِسُكُونِي إِلَيْكَ، وَإِنْزَالِ حَيَوَانِي بِكَ، وَمُنَازَلَتِي إِيَّاكَ فِي فَكَاكِ رَقَبَتِي مِنْ نَارِكَ، وَإِجَارَتِي مِمَّا فِيهِ أَهْلُهَا مِنْ عِيَابِكَ، وَلَا تَذَرْنِي فِي طُعْيَانِي عَامِيًا، وَلَا فِي غَمْرَتِي سَاهِيًا حَتَّى حِينَ، وَلَا تَجْعَلْنِي عِظَةً لِمَنْ اتَّعَظَ، وَلَا نِكَالًا لِمَنْ اِعْتَبَرَ، وَلَا فِتْنَةً لِمَنْ نَظَرَ، وَلَا تَمَكُّرًا بِي فِيمَنْ تَمَكَّرَ بِهِ، وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي، وَلَا تُعَيِّرْ لِي إِسْمًا، وَلَا تُبَدِّلْ لِي جِسْمًا، وَلَا تَتَّخِذْنِي هُزُوءًا لِخَلْقِكَ، وَلَا سُخْرِيًا لَكَ وَلَا تَبْعًا إِلَّا لِمَرْضَاتِكَ، وَلَا مُمْتَهَنًا إِلَّا بِالِإِنْتِقَامِ لِمَكَ، وَأَوْجِدْنِي بَرْدَ عَفْوِكَ وَحِلَاوَةَ رَحْمَتِكَ، وَرَوْحَكَوَرِيحَانِكَوَجَنَّةَ نَعِيمِكَ، وَأَذِقْنِي طَعْمَ الْفِرَاقِ لِمَا تُحِبُّ بِسَيِّعِهِ مِنْ سَعْيِكَ، وَالْاجْتِهَادِ فِيمَا يُزِلُّ لِمَدْيِكَ وَعِنْدِكَ، وَ أَتُحْفِنِي بِتُحْفِهِ مِنْ تُحْفَاتِكَ، وَاجْعَلْ تِجَارَتِي رَابِحَةً، وَكَرَّتِي غَيْرَ خَاسِرَةٍ، وَأَخْفِنِي مَقَامَكَ، وَشَوْقِي لِقَاءَكَ، وَتُبَّ عَلَيَّ تَوْبَةً نَصُوحًا، لَا

تُبْقِي مَعَهَا ذُنُوبًا صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً، وَلَا تَدْرُ مَعَهَا عَلَانِيَةً وَلَا سِرِيرَةً، وَأَنْزِعِ الْغُلَّ مِنْ صَدْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ، وَأَعْطِفْ بِقَلْبِي عَلَى الْخَاشِعِينَ، وَكُنْ لِي كَمَا تَكُونُ لِلصَّيِّحِينَ، وَحَلِّبِي حَلِيَّةَ الْمُتَّقِينَ، وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْغَابِرِينَ، وَذَكَرَانِيًا فِي الْآخِرِينَ، وَوَافٍ بِي عَرَضَهُ الْأَوَّلِينَ، وَتَمِّمْ سُبُوحَ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ، وَظَاهِرَ كَرَامَاتِهَا لِعَدِّي، إِفْلَاحًا مِنْ فَوَائِدِكَ يَدِي، وَسُقَى كَرَائِمَ مَوَاهِبِكَ إِلَيَّ، وَجَاوِزِي الْأَطْيَبِينَ مِنْ أَوْلِيَاءِكَ فِي الْجِنَانِ الَّتِي زَيَّنْتَهَا لِاصْفِيَاءِكَ، وَجَلَّلْنِي شَرَائِفَ نِحْلِكَ فِي الْمَقَامَاتِ الْمُعَيَّدَةِ لِاجْتِبَائِكَ، وَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ مَقِيلًا آوِي إِلَيْهِ مُطْمَئِنًّا، وَمَثَابَةً أَبْتَوُّهَا وَأَقْرُبُ عَيْنًا، وَلَا تُقَايِسْ نِي بِعَظِيمَاتِ الْجَرَائِرِ، وَلَا تُهْلِكْنِي يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ، وَأَزِلْ عَنِّي كُلَّ شَكٍّ وَشُبُهَةٍ، وَاجْعَلْ لِي فِي الْحَقِّ طَرِيقًا مِنْ كُلِّ رَحْمَةٍ، وَأَجْزِلْ لِي قِسَمَ الْمَوَاهِبِ مِنْ نَوَالِكَ، وَوَفِّزْ عَلَيَّ حُطُوظَ الْإِحْسَانِ مِنْ إِفْضَالِكَ، وَاجْعَلْ قَلْبِي وَاثِقًا بِمَا عِنْدَكَ، وَهَمِّي مُسْتَفْرَعًا لِمَا هُوَ لَكَ، وَاسْتَعْمَلْنِي بِمَا تَشَاءُ تَعْمَلُ بِهِ خَالِصِيَّتَكَ، وَ أَشْرِبْ قَلْبِي عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ طَاعَتِكَ، وَاجْمَعْ لِي الْغِنَى وَالْعَفَافَ وَالِدَّعَةَ وَالْمُعَافَاةَ وَالصَّحَّةَ وَالسَّعَةَ وَالطَّمَأْنِينَةَ وَالْعَافِيَةَ، وَلَا تُحِطِّ حَسَنَاتِي بِمَا يَشُوبُهَا مِنْ مَعْصِيَّتِكَ، وَلَا خَلَوَاتِي بِمَا يَعْرِضُ لِي مِنْ نَزَغَاتِ فِتْنَتِكَ، وَصُنْ وَجْهِي عَنِ الطَّلَبِ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ، وَذُئِبِي عَنِ التَّمَاسِ مَا عِنْدَ الْفَاسِقِينَ، وَلَا تَجْعَلْنِي لِلظَّالِمِينَ ظَهِيرًا، وَلَا لَهُمْ عَلَيَّ مَحْوٍ كِتَابِكَ يَدًا وَنَصِيرًا، وَحُطْنِي مِنْ حَيْثُ لَا أَعْلَمُ حِيَاطَةَ تَقِينِي بِهَا، وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ تَوْفِيقِكَ وَرَحْمَتِكَ وَرَأْفَتِكَ وَرِزْقِكَ الْوَاسِعِ، إِنِّي إِلَيْكَ مِنَ الرَّاعِبِينَ، وَأَتَمِّمُ لِي إِنْعَامَكَ إِنَّكَ خَيْرُ الْمُنْعِمِينَ، وَاجْعَلْ بَاقِي عُمْرِي فِي الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ اثْتِغَاءً وَجَهْدَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَصَلِّ لِي اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَالسَّلَامَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَبَدَ الْأَبْدِينَ».

زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه

از جمله مستحبات این روز شریف، زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام می باشد و زیارتی

که برای آن حضرت در این روز نقل شده است، اختصاص به کسانی دارد که در سرزمین مقدس کربلا- توفیق زیارت آن حضرت را پیدا می کنند، علاقمندان به زیارت آن حضرت از راه دور، می توانند همان زیارت وارث یا جامعه را که در فصل نخست این کتاب آمده است در این روز بخوانند.

برخی از مستحبات و قوف به مشعرالحرام

مستحب است حاجی با دلی آرام از عرفات به سوی مشعرالحرام حرکت کرده و در حال استغفار باشد، امام صادق علیه السلام فرمود: در راه رفتن نه تند رود و نه آهسته، بلکه به طور معمول حرکت کند و کسی را آزار ندهد، و مستحب است نماز را تا مزدلفه به تأخیر اندازد، اگر چه ثلث شب نیز بگذرد، و هر دو نماز را با یک اذان و دو اقامه جمع کند، و نوافل مغرب را بعد از نماز عشا بجا آورد، و در صورتی که از رسیدن به مزدلفه پیش از نصف شب مانعی رسید، باید نماز مغرب و عشا را به تأخیر نیاندازد، و در میان راه بخواند.

و مستحب است که در وسط وادی از طرف راست نزول نماید، و اگر حاجی سروره باشد (سال اول حج او باشد)، مستحب است که در مشعرالحرام قدم بگذارد، و آن شب را هر مقدار که ممکن باشد به عبادت و اطاعت الهی بسر برد، و این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ هِدْهُ جَمْعٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْمَعَ لِي فِيهَا جَوَامِعَ الْخَيْرِ. اللَّهُمَّ لَا تُؤَيِّسْنِي مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي سَأَلْتُكَ أَنْ تَجْمَعَهُ لِي فِي قَلْبِي، وَأَطْلُبُ إِلَيْكَ أَنْ تُعَرِّفَنِي مَا عَرَفْتَ أَوْلِيَاءَكَ فِي مَنْزِلِي هَذَا، وَأَنْ تَقِينِي جَوَامِعَ الشَّرِّ».

امام صادق علیه السلام فرمود: مستحب است بعد از نماز صبح در حال طهارت حمد

و ثنای الهی را بجا آورد، و به هر مقدار که بتواند از نعمتها و تفضلات حضرت حق ذکر کند، و بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد، آنگاه دعا نماید، و این دعا را نیز بخواند:

«اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ، فَكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ، وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَيْقِهِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ خَيْرُ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ، وَخَيْرُ مَدْعُوٍّ وَخَيْرُ مَسْئُولٍ، وَلِكُلِّ وَافِدٍ جَائِزَةٌ، فَاجْعَلْ جَائِزَتِي فِي مِوْطِنِي هَذَا أَنْ تُقِيلَنِي عَمْرَتِي، وَتَقْبَلَ مَعْدِرَتِي، وَأَنْ تَجَاوَزَ عَنِّي خَطِيئَتِي، ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوَى مِنَ الدُّنْيَا زَادِي».

مستحب است سنگ ریزه هایی را که در منا رمی خواهد نمود از مزدلفه بردارد، که مجموع آنها هفتاد دانه است. و مستحب است وقتی از مزدلفه به سوی منا حرکت کرد و به وادی محسر رسید، به مقدار صد قدم هرزوله کند و بگوید:

«اللَّهُمَّ سَلِّمْ لِي عَهْدِي، وَاقْبَلْ تَوْبَتِي، وَأَجِبْ دَعْوَتِي، وَاخْلُفْنِي فِيمَنْ تَرَكْتُ بَعْدِي».

مستحبات رمی جمرات

در رمی جمرات چند چیز مستحب است:

۱. طهارت.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که سنگ ها را در دست

گرفته و آماده رمی است، این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ هَذِهِ حَصِيَاتِي، فَأَحْصِهِنَّ لِي، وَارْفَعْنَنِّي فِي عَمَلِي».

۳. با هر سنگی که می اندازد تکبیر بگوید.

۴. با هر سنگی که می اندازد این دعا را بخواند:

«اللَّهُ أَكْبَرُ. اللَّهُمَّ ادْحَرْ عَنِّي الشَّيْطَانَ. اللَّهُمَّ تَصَدِّقًا بِكِتَابِكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي حَجًّا مَبْرُورًا، وَعَمَلًا مَقْبُولًا، وَسَعْيًا مَشْكُورًا، وَذَنْبًا مَغْفُورًا».

۵. در جمره عقبه میان او و جمره، ده تا پانزده ذراع فاصله باشد، و در جمره اولی و وسطی کنار جمره بایستد.

۶. جمره عقبه را رو به جمره و پشت به قبله رمی نماید، و جمره اولی و وسطی را رو به قبله رمی نماید.

۷. سنگ ریزه را

بر انگشت ابهام گذارده، و با ناخن انگشت شهادت بیندازد.

۸. پس از برگشت به جای خود در منا، این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ بِكَ وَثِقْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، فَانْعَمِ الرَّبُّ، وَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ».

آداب قربانی

مستحبات قربانی چند چیز است:

۱. در صورت تمکن، قربانی شتر باشد. اگر نبود گاو، و اگر گاو هم نبود گوسفند باشد.

۲. قربانی بسیار فربه و چاق باشد.

۳. در صورت شتر یا گاو بودن از جنس ماده باشد. و در صورت گوسفند یا بز بودن از جنس نر باشد.

۴. اگر قربانی شتر است ایستاده او را نحر کنند. و از سر دست ها تا زانوی او را ببندند. و شخص از جانب راست او بایستد. کارد یا نیزه و یا خنجر به گودال گردن او فرو برد.

امام صادق علیه السلام فرمود: قربانی را رو به قبله قرار داده، و هنگام ذبح یا نحر این دعا را بخواند:

«وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صِيْلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، اللَّهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي».

مستحبات حلق و تقصیر

مستحب است رو به قبله نام خدا را بر زبان جاری کرده، و از جانب راست پیش سر را ابتدا کند، و این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَحَسَنَاتٍ مُضَاعَفَاتٍ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

و نیز مستحب است موی سر خود را در منا در خیمه خود دفن نماید، و بهتر این است که بعد از حلق از اطراف ریش و شارب خود گرفته، و هم چنین ناخن ها را بگیرد.

مستحبات منا

۱. مستحب است حاجی ایام تشریق یعنی یازدهم، دوازدهم و سیزدهم را در منا بماند، و این ماندن در منا

بهتر است از اینکه به مکه رفته، و طواف مستحبی انجام

دهد.

۲. مستحب است حاجی در منا بعد از پانزده نماز واجب و در غیر منا بعد از ده نماز که اول آن نماز ظهر روز عید است، این تکبیرات را بخواند:

«اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَلَانَا».

مستحبات مسجد خیف

۱. مستحب است حاجی نمازهای شبانه روزی خود را چه واجب و چه مستحب در مسجد خیف بخواند، و بهترین محل جایگاه نماز نبی اکرم صلی الله علیه و آله می باشد که از مناره تا سی ذراع از طرف قبله و از سمت راست و چپ و پشت سر قرار دارد.

۲. صد مرتبه سُبْحَانَ اللَّهِ گفتن.

۳. صد مرتبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتن.

۴. صد مرتبه الْحَمْدُ لِلَّهِ گفتن.

۵. خواندن شش رکعت نماز در جایگاه اصلی مسجد، و بهتر است این نماز را هنگام مراجعت به مکه روز سیزدهم انجام دهد.

مستحبات برگشت به مکه معظمه

۱. غسل جهت ورود به شهر مکه معظمه و مسجد الحرام.

۲. وارد شدن به مسجد الحرام از باب السلام.

۳. از امام صادق علیه السلام روایت شده که اگر روز عید قربان به زیارت خانه خدا مشرف شدی بر در مسجد بایست، و این دعا را بخوان:

«اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَى نُسُوكِكَ، وَسَيِّئِنِّي لَهُ وَسَيِّئِنِّي لِي، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْعَلِيلِ الدَّلِيلِ الْمُعْتَرِفِ بِذَنْبِهِ، أَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي، وَأَنْ تَرْجِعَنِي بِحَاجَتِي. اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ، وَالْبَلَدُ بِلَمْدِكَ، وَالْبَيْتُ بِيَتُّكَ، جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَكَ، وَأَوْمُ طَاعَتِكَ، مُتَّبِعًا لِأَمْرِكَ، رَاضِيًا بِقَدْرِكَ، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْمُضْطَرِّ إِلَيْكَ، الْمُطِيعِ لِأَمْرِكَ، الْمُشْفِقِ مِنْ عَذَابِكَ، الْخَائِفِ لِعُقُوبَتِكَ، أَنْ تُبَلِّغَنِي عَفْوَكَ، وَتُجِيرَنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ».

مستحبات و اعمال مکه مکرمه

۱. نمازهای واجب را در مسجد الحرام بجا آورد.

۲. ذکر خدا را بسیار بگوید، و حالت تذکر و تبتّه را در خود حفظ نماید.

۳. قرآن را ختم نماید، تا نمیرد مگر اینکه جای خود را در بهشت دیده، و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را ببیند.

۴. بسیار به کعبه معظمه نگاه کند، که موجب آمرزش گناهان می شود.

۵. به هر اندازه که بتواند برای خود و پدر و مادر و خویشاوندان طواف مستحبی انجام دهد، و اگر بتواند به تعداد ایام سال طواف نماید ثواب بسیار دارد.

۶. از آب زمزم بنوشد.

۷. طواف وداع انجام دهد.

طواف وداع

بدان که برای کسی که می خواهد از مکه بیرون رود، مستحب است طواف وداع نماید، و در هر دور حجرالأسود و رکن یمانی را در صورت امکان استلام کند، و چون به مستجار که نام دیگر آن ملتزم است و نزدیک رکن یمانی است رسد مستحباتی را که قبلاً برای آن مکان ذکر شد بجا آورد، و آنچه خواهد دعا کند. بعد حجرالأسود را استلام نموده، و شکم خود را به خانه کعبه بچسباند، یک دست را بر حجر و دست دیگر را به طرف در گذاشته، و حمد و ثنای الهی نماید، و صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد، و این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، وَنَبِيِّكَ وَأَمِينِكَ، وَحَبِيبِكَ وَنَجِيِّكَ، وَخَيْرِكَ مِنْ خَلْقِكَ. اللَّهُمَّ كَمَا بَلَغَ رِسَالَتِكَ، وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِكَ، وَصَدَعَ بِأَمْرِكَ، وَأُوذِيَ فِي جَنْبِكَ حَتَّى أَتَاهُ الْيَقِينُ. اللَّهُمَّ اقْلِبْنِي مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُسْتَجَابًا لِي، بِأَفْضَلِ مَا يَرْجِعُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ مِنَ الْمَغْفِرَةِ وَالْبَرَكَهِ وَالرِّضْوَانِ وَالْعَافِيَةِ، (مِمَّا يَسْعَى أَنْ أَطْلُبَ أَنْ تُعْطِنِي مِثْلَ الَّذِي أَعْطَيْتَهُ أَفْضَلَ مِنْ عَبْدِكَ، وَتَزِيدُنِي عَلَيْهِ) اللَّهُمَّ إِنْ أَمْتَنِي فَأَغْفِرْ لِي وَإِنْ أَحْيَيْتَنِي

فَارْزُقْنِيهِ مِنْ قَابِلٍ. اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي عَيْدُكَ وَابْنُ عَيْدِكَ وَابْنُ أُمَّتِكَ، حَمَلْتَنِي عَلَى دَائِيَّتِكَ، وَسَيَّرْتَنِي فِي بِلَادِكَ، حَتَّى أَدْخَلْتَنِي حَرَمَكَ وَأَمْنَكَ، وَقَدْ كَانَ فِي حُسْنِ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي، فَإِنْ كُنْتَ قَدْ غَفَرْتَ لِي ذُنُوبِي فَازِدْ عَنِّي رِضَى، وَقَرِّبْنِي إِلَيْكَ زُلْفَى، وَلَا تَبَاعِدْنِي، وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَغْفِرْ لِي فَمِنَ الْأَمْنِ فَاعْفِرْ لِي قَبِيلَ أَنْ تَتَأَى عَن بَيْتِكَ دَارِي، وَهَذَا أَوَانُ انْصِرَافِي، إِنْ كُنْتَ أَذْنْتَ لِي غَيْرَ رَاغِبٍ عَنكَ وَلَا عَن بَيْتِكَ، وَلَا مُسْتَبَدِّلَ بِكَ وَلَا بِهِ. اللَّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي، حَتَّى تُبَلِّغَنِي أَهْلِي، وَكَفِينِي مَوْوَنَةَ عِبَادِكَ وَعِيَالِي، فَإِنَّكَ وَلِيُّ ذَاكَ مِنْ خَلْقِكَ وَمِنِّي».

پس مقداری از آب زمزم بیاشامد، و این دُعا را بخواند:

«آيُّونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، إِلَى رَبَّنَا رَاغِبُونَ، إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

بخش دوم: زیارت مزارهای متبرکه مکه مکرمه

توضیحی کوتاه درباره مزارهای مکه مکرمه

یکی از اعمال مفید و سازنده که با تأکیدات فراوان مورد توجه و توصیه ائمه اطهار و پیشوایان دین قرار گرفته، یاد گذشتگان و زیارت قبور آنان می باشد.

براین اساس محلّ مراقدی که در مکه مشخص است و حجاج محترم می توانند با حضور در کنار قبور آن بزرگواران یا از دور درک فیض نمایند، یادآوری می گردد:

۱. قبرستان ابوطالب

اشاره

قبرستان ابوطالب که به آن حُجُون وَجَنَّهُ الْمُعَلَّى نیز گفته می شود پس از بقیع اشرف مقابر است، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر به آنجا رفت و آمد داشته اند.

و در آنجا حضرت عبدمناف جدّ اعلای پیامبر، حضرت عبدالمطلب جدّ پیامبر، حضرت ابو طالب عموی پیامبر، حضرت خدیجه همسر پیامبر، و عدّه ای از علمای بزرگ و جمع بسیاری از مؤمنین، مدفون می باشند.

و بنابر قولی مدفن والده مکرمه حضرت نبی اکرم «آمنه بنت وهب» نیز در این قبرستان قرار دارد. گرچه مشهور این است که قبر آن جناب در ابواء بین مکه و مدینه است.

زیارت عبد مناف علیه السلام جدّ اعلای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

«السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ النَّبِيُّ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْغُضْنُ الْمُشْمَرُ مِنْ شَجَرِهِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حَيِّدَ خَيْرِ الْوُورِي،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْأَنْبِيَاءِ الْأَضْيَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْأَوْصِيَاءِ الْأَوْلِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْحَرَمِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَاثِرَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ بَيْتِ اللَّهِ الْعَظِيمِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

زیارت عبدالمطلب جد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْبَطْحَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ نَادَاهُ هَاتِفُ الْعَيْبِ بِأَكْرَمِ زِمْدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَاثِرَ الدَّبِيحِ إِسْمَاعِيلَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَهْلَكَ اللَّهُ بِدُعَائِهِ أَصْحَابَ الْفِيلِ، وَجَعَلَ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ، وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ، تَزْمِيهِمْ بِحِجَارِهِ مِنْ سَبْجِيلٍ، فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ تَضَرَّعَ فِي حَاجَاتِهِ إِلَى اللَّهِ، وَتَوَسَّلَ فِي دُعَائِهِ بِنُورِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ اسْتَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَهُ، وَتَوَدَّى فِي الْكَعْبَةِ، وَبُشِّرَ بِالْإِجَابَةِ فِي دُعَائِهِ، وَأَسْجَدَ اللَّهُ الْفِيلَ إِكْرَامًا وَإِعْظَامًا لَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَنْبَغَ اللَّهُ لَهُ الْمَاءَ حَتَّى شَرِبَ وَارْتَوَى فِي الْأَرْضِ الْقَفْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الدَّبِيحِ وَأَبَا الدَّبِيحِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَاقِيَ الْحَجِيجِ وَحَافِرَ زَمْرَمَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ جَعَلَ اللَّهُ مِنْ نَسْلِهِ سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ وَخَيْرَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ طَافَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ وَجَعَلَهُ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ سِلْسِلَةَ النُّورِ وَعَلِمَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَيْبَةَ الْحَمِيدِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ وَأَجْدَادِكَ وَأَبْنَائِكَ جَمِيعًا وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

زیارت حضرت ابوطالب عموی گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله پدر بزرگوار امیر مؤمنان علیه السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْبَطْحَاءِ وَابْنَ رَيْسَتِهَا، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَاثِرَ الْكَعْبَةِ بَعْدَ تَأْسِيسِهَا، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَافِلَ الرَّسُولِ وَنَاصِرَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ الْمُصْطَفَى وَأَبَا الْمُرْتَضَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيْضَةَ الْبَلَدِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الذَّابُّ عَنِ الدِّينِ، وَالْبَادِلُ نَفْسَهُ فِي نُصْرِهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى وَلَدِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

زیارت حضرت خدیجه، همسر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

«السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا زَوْجَةَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أُمَّ فَاطِمَةَ الرَّهَاءِ سَيِّدَةَ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أَوَّلَ الْمُؤْمِنَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا مَنْ أَنْفَقَتْ مَالَهَا فِي نُصْرِهِ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ، وَنَصِرَتْهُ مَا اسْتَطَاعَتْ وَدَافَعَتْ عَنْهُ الْأَعْيَادَ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا مَنْ سَلَّمَ عَلَيْهَا جَبْرَائِيلُ، وَبَلَّغَهَا السَّلَامَ مِنَ اللَّهِ الْجَلِيلِ، فَهَنَيْتَا لَكَ بِمَا أَوْلَاكِ اللَّهُ مِنْ فَضْلٍ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

زیارت حضرت قاسم فرزند رسول اکرم صلی الله علیه وآله

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَنَا يَا قَاسِمَ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ حَبِيبِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْمُضِيظِيِّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ حَوْلَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْكُمْ وَأَرْضَاكُمْ أَحْسَنَ الرِّضَا، وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكُمْ وَمَسْكَنَكُمْ وَمَأْوِيَكُمْ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

در این مکان که نزدیک مسجد تنعیم است حدود صد نفر از فرزندان حضرت زهرا(علیها السلام) به دستور خلیفه عباسی «موسی الهادی» به شهادت رسیده، و به خاک سپرده شده اند با همان زیارت که امام زادگان زیارت می شوند، آنان زیارت می کردند:

مزار شهدای فح

«السَّلَامُ عَلَى جَدِّكُمْ الْمُصْطَفَى، السَّلَامُ عَلَى أَبِيكُمْ الْمُرْتَضَى الرِّضَا، السَّلَامُ عَلَى السَّيِّدَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، السَّلَامُ عَلَى خَدِيجَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أُمَّ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ أُمِّ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ، السَّلَامُ عَلَى النَّفُوسِ الْفَاخِرَةِ، بُحُورِ الْعُلُومِ الرَّاحِرَةِ، شُفَعَائِي فِي الْأَخْرَةِ، وَأَوْلِيَائِي عِنْدَ عَوْدِ الرُّوحِ إِلَى الْعِظَامِ النَّخْرَةِ، أَيْمَةَ الْخَلْقِ وَوَلَاةِ الْحَقِّ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَشْخَاصُ الشَّرِيفَةُ الطَّاهِرَةُ الْكَرِيمَةُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَمُصْطَفَاهُ، وَأَنَّ عَلِيًّا وَوَلِيِّهُ وَمُجْتَبَاهُ، وَأَنَّ الْإِمَامَةَ فِي وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، نَعَلِمَ ذَلِكَ عِلْمَ الْيَقِينِ، وَنَحْنُ لِدَلِيكَ مُعْتَقِدُونَ، وَفِي نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ».

۳. حجر اسماعیل: در داخل مسجد الحرام کنار خانه کعبه حد فاصل رکن شمالی و رکن غربی، خانه حضرت اسماعیل بوده است که در آن قبر مبارک حضرت اسماعیل و مادرش هاجر و قبور جمع زیادی از پیامبران(علیهم السلام) قرار دارد. و از برخی روایات استفاده می شود که اطراف خانه کعبه قبور انبیای الهی فراوان است، که در این مکان زیارت می شوند.

و مستحب است احرام حج تمتع در حجر اسماعیل زیر ناودان رحمت انجام گیرد، و آن جا مکان دعا و استغفار و طلب رحمت و حاجت می باشد.

زیارت حضرت اسماعیل و هاجر علیهما السلام در حجر اسماعیل

«السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا إِسْمَاعِيلَ ذَبِيحِ اللَّهِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَابْنَ نَبِيِّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ اللَّهِ وَابْنَ صَفِيَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَنْبَغَ اللَّهُ لَهُ بِنْتُ زَمْرَمٍ حِينَ أَسِيكَنَهُ أَبُوهُ بِوَادِ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْمُحَرَّمِ، وَاسْتَجَابَ اللَّهُ فِيهِ دَعْوَةَ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ حِينَ قَال: " رَبَّنَا إِنِّي أَسِيكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادِ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ " ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ سَلَّمَ نَفْسَهُ لِلذَّبِيحِ طَاعَةً لِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى إِذْ قَالَ لَهُ أَبُوهُ: " إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ " ، فَدَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ الذَّبِيحَ وَفَدَاهُ بِذَبِيحِ عَظِيمٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَعَانَ أَبَاهُ عَلَى بِنَاءِ الْكَعْبَةِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: " وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ " ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ مَدَحَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ بِقَوْلِهِ: " وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا " ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ جَعَلَ اللَّهُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ مُحَمَّدًا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَبِيكَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، وَعَلَى أَخِيكَ إِسْحَاقَ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى جَمِيعِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ الْمَدْفُونِينَ بِهَذِهِ الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمُعَظَّمَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى

أُمَّكَ الطَّاهِرَةَ الصَّابِرَةَ هَاجِرَةَ

وَرَحْمَهُ اللهُ وَبَرَكَاتُهُ، حَشَرْنَا اللهُ فِي زُمْرَتِكُمْ تَحْتَ لِوَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ».

پس دو رکعت نماز زیارت بخوان، و ثوابش را به آن حضرت اهدا کن.

زیارت سایر انبیای عظام (علیهم السلام) در حجر اسماعیل

به نیت زیارت ارواح طیبه هریک از انبیای عظام الهی سلام الله علیهم اجمعین یا به نیت زیارت تمامی آنان می خوانی زیارتی را که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی، و مرحوم شیخ طوسی در تهذیب، و ابن قولویه در کامل الزیارات آورده اند. این زیارت که اول آن «السَّلَامُ عَلَى أَوْلِيَاءِ اللهِ وَأَصْفِيَاءِهِ...» می باشد، و در فصل اول این کتاب به عنوان زیارت جامعه اول قرار داده شده، در زیارت همه مرقد های متبرکه جایز است، و پس از پایان آن بسیار بر محمد و آل محمد صلوات می فرستی، و برای خود و مؤمنین و مؤمنات به هر نحو که بخواهی دعا می کنی.

بخش سوّم: اماکن متبرکه که مکه مکرمه

اماکن متبرکه که مکه مکرمه

مرکز جهانی اهل بیت علیه السلام

حدود حرم:

اطراف مکه معظمه، محدوده ای به عنوان حرم در نظر گرفته شده است، و حرم از هر جانب مکه عبارت از آن حدی است که نمی شود بدون احرام از آن حد گذشت، و خداوند متعال آن حد را محل امن برای انسان و حیوان و گیاهان قرار داده است. محدوده حرم از این قرار می باشد:

۱. از جانب شمال مسجد تنعیم است، که در راه مدینه و حدود شش کیلومتر تا مسجد الحرام فاصله دارد.

۲. از جانب جنوب محلّ اِضَائَةُ لَيْلِن است، که سر راه یمن و فاصله آن تا مسجد الحرام حدود دوازده کیلومتر می باشد.

۳. از جانب شرق جعرانه است که سر راه طائف قرار گرفته، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این حد برای عمره مُحْرَم شدند.

۴. از جانب غرب منطقه حُدَيْبِيَّة (شَمِيسِي) می باشد، که در کنار راه سابق جدّه، و محل بیعت رضوان است.

حرم در فقه دارای احکامی است که حجاج و واردین به این

سرزمین باید بدان توجّه نمایند، و در کتب فقهیه و مناسک ذکر شده است.

برخی از مساجد شهر مکه

در شهر مکه علاوه بر مسجد الحرام مساجد تاریخی زیادی وجود دارد، که از آن جمله است:

۱. مسجد جنّ، که نزدیک بازار معروف به ابوسفیان است، و محلّ نزول سوره مبارکه جنّ بر پیامبر عظیم الشّان می باشد، و سزاوار است در آن دو رکعت نماز تحیت خوانده شود.

۲. مسجد الرّایه، که بعد از فتح مکه رسول اکرم صلی الله علیه وآله دستور دادند آنجا پرچم پیروزی را به پا داشتند، و به این مناسبت آن جا مسجدی ساخته اند به نام مسجد الرّایه.

مسجد الحرام و خصوصیات کعبه

مسجد الحرام مسجدی است بسیار با عظمت که در فضیلت و شرافت بی نظیر می باشد، یک نماز در آن برابری می کند با صد هزار نماز در مساجد دیگر، پس بایستی وقت را غنیمت شمرده و از فضیلت های معنوی مسجد الحرام حداکثر بهره را بُرد.

کعبه در وسط مسجد الحرام قرار دارد با بنایی ساده و مکعب شکل، به ارتفاع حدود ۱۵ متر.

و چون کعبه را می بینی بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَظَّمَكَ وَشَرَّفَكَ وَجَعَلَكَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ».

ارکان کعبه

رکن شرقی: که حجر الأسود در آن منصوب است.

رکن عراقی یا شمالی، بعد از در کعبه قرار دارد.

رکن غربی: در طواف از حجر اسماعیل که می گذری به آن می رسی.

رکن جنوبی: که به نام رکن یمانی معروف است، بعد از رکن غربی و محاذی رکن شرقی است، امام صادق علیه السلام فرمود:

رکن یمانی در ورود ما به بهشت می باشد. (مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۸، رکن یمانی در ورود ما به بهشت می باشد ۱)

حجر الأسود: سنگ سیاه رنگ بیضی شکلی است که در رکن شرقی کعبه قرار دارد، و به دست حضرت ابراهیم علیه السلام نصب گردیده است. ارتفاع آن از سطح زمین یک متر و نیم می باشد.

مُلتَرَم: نزدیک رکن یمانی مقابل در کعبه می باشد و آنجا جای دعا و استغفار است. و مستحبّ است انسان خود را به آنجا چسبانده، و این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ، وَهَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ...».

واز خدا طلب آمرزش نماید.

مُشْتَجَار: همان ملتزم است و آن مکانی است که گناهکاران بدان جا پناه می برند.

ناودان رحمت: بالای کعبه در طرف حجر اسماعیل قرار گرفته، و آنجا محلّ نزول رحمت و جای تضرّع و استغفار

است.

حَطِيم: محلی است که بین درب کعبه و حجر الأسود قرار دارد، و حطیم نامیده اند چون در این جا مردم تلاش می کنند تا استلام حجر نموده و به یکدیگر فشار می آورند.

و برخی گفته اند حطیم نام دیوار منحنی نیم دایره ای است که حجر اسماعیل را محصور نموده، و ما بین دو زاویه شمالی و غربی خانه کعبه به ارتفاع ۳۱/۱ متر و عرض ۵۲/۱ متر از بالا- و ۴۴/۱ متر از پایین قرار دارد، و فاصله نهایی دیوار حجر اسماعیل (حطیم) تا دیوار خانه از قسمت وسط حدود ده متر است.

حجر اسماعیل:

بنایی است به شکل نیم دایره با دیواری به ارتفاع یک متر و ۳۰ سانتیمتر که در جانب شمالی کعبه قرار دارد، و قبر حضرت اسماعیل و هاجر، مادر آن حضرت در آن جا می باشد، و بنا بر بعض روایات قبور جمعی از انبیا (علیهم السلام) هم در آن جا است.

مقام ابراهیم:

محلی است در نزدیک کعبه، به فاصله حدود ۱۳ متر، دارای گنبدی کوچک که با شیشه احاطه شده، و در آن سنگی قرار دارد، که گفته می شود حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بر آن ایستاده، و مردم را به حج خدا دعوت کرده است، و اثر پاهای مبارکش در آن پیدا می باشد، حجاج محترم نماز طواف خود را پشت این مقام بجای می آورند.

زمزم

نام چاه آبی است که خداوند به لطف خود در زیر پای حضرت اسماعیل جاری ساخت، و در طول تاریخ و پیش آمد حوادث، بارها مرمت و لایروبی گردیده، و فعلاً آب آن نیز مورد استفاده حجاج بیت الله الحرام قرار می گیرد، و آب آن مورد توجه خاص نبی اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، و در طول تاریخ اسلام مؤمنین بدان تبرک می جستند. آب زمزم، مبارک و موجب شفاست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه آب زمزم را درخواست می فرمودند. و در روایت وارد شده: وقتی از آب زمزم نوشیدی، بگو:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عَلِمًا نَافِعًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ».

نوشیدن آب زمزم بعد از نماز طواف مستحب است.

صفا و مروه

صفا در سمت جنوب شرقی و مروه در سمت شمال شرقی کعبه قرار دارند.

منظره صفا و مروه بسیار زیبا و باشکوه می باشد، و مستحب است مردها قریب هفتاد متر از سعی را به طور «هَزْوَلَه» حرکت کنند، که حدود آن با رنگ و چراغ سبز مشخص گردیده است.

شعب ابی طالب

شعب ابی طالب در شمال شرقی مسجدالحرام و در نزدیکی صفا و مروه واقع شده، و محلّ ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا (علیها السلام) است. خاندان بنی هاشم و عبدالمطلب در همین مکان زندگی می کرده اند و پس از بعثت توسط مشرکان حدود سه سال محاصره اقتصادی شدند. طبق نقل مورّخین

عده ای از سران قریش در دارالندوه گرد آمدند و عهدنامه ای تنظیم و پیمان بستند که نسبت به فرزندان عبدالمطلب سختگیری و آنها را تحریم اقتصادی و تحت اذیت و آزار قرار دهند، سرانجام بعد از گذشت سه سال از این پیمان پنج نفر از مشرکین پشیمان شده و عهدنامه را پاره کردند.

محلّ ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در نزدیکی صفا و مروه می دانی است که در آنجا کتابخانه ای به نام «مکتبه مکّه المکرّمه» واقع شده، در این بقعه نور عالم تاب نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر جهانیان تابید، و در همین محل مدّتی در کنار مادرش آمنه زندگی نمود. حجاج محترم این دعا را در این مکان مقدّس می خوانند:

«اللَّهُمَّ بِجَاهِ نَبِيِّكَ الْمُصْطَفَى، وَرَسُولِكَ الْمُرْتَضَى، وَأَمِينِكَ عَلَى وَحْيِ السَّمَاءِ، طَهَّرْ قُلُوبَنَا مِنْ كُلِّ وَصْفٍ يُبَاعِدُنَا عَنْ مُشَاهَدَتِكَ وَمَحَبَّتِكَ، وَأُمَّتِنَا عَلَى مُوَالَاهِ أَوْلِيَائِكَ، وَمُعَادَاهِ أَعْدَائِكَ، وَالشُّوقِ إِلَى لِقَائِكَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أُوَدِّعْتُ فِي هَذَا الْمَحَلِّ الشَّرِيفِ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ خَالِصًا مُخْلِصًا، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

غار حرا

جبل النور، اسم کوهی است در داخل شهر مکّه، و در

آن غاری می باشد به نام غار حرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت در آن به تفکر و عبادت خداوند می پرداخت، و در هر فرصتی به سوی آن می شتافت، تا اینکه در ۲۷ رجب، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد، و با آوردن آیات سوره علق " اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ " آن حضرت به نبوت مبعوث شد. مناسب است اگر موفق به دیدن غار حرا شدی، با خواندن دو رکعت نماز و خواندن زیارت آن حضرت از راه دور یاد زحمات طاقت فرسای رسول اکرم صلی الله علیه و آله را گرامی داری.

کوه نّور

کوهی است که در پایین شهر مکه، تقریباً در دو فرسخی مسجدالحرام واقع شده، در آن کوه غاری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت مهاجرت به جانب مدینه در آن پنهان شدند، و این کوه را جبل الثور نامیده اند، از آن جهت که ثور بن عبد مناف زمانی در آن نزول کرده است.

مرحوم شیخ انصاری (رحمه الله) در مناسک این دعا را برای کوه ثور نقل کرده، که به قصد رجاء می خوانی:

«اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَأَمِينِهِ وَصِدِّيقِهِ يَسِّرْ أُمُورَنَا، وَأَشْرَحْ صُدُورَنَا، وَنَوِّرْ قُلُوبَنَا، وَاخْتِمِ بِالْخَيْرِ أُمُورَنَا، اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ

سِرِّي وَعَلَانِيَتِي فَأَقْبِلْ مَعِيدَتِي، وَتَعْلَمُ حَاجَتِي وَتَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي ذُنُوبِي، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أُوَدِّعْتُ فِي هَذَا الْمَحِلِّ الشَّرِيفِ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ خَالِصاً مُخْلِصاً، أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

عَرَفَات

سرزمین عرفات بیابان وسیع و همواری است که در شمال مکه در مسافت حدود ۲۱ کیلومتری واقع شده است، و از حد حرم خارج است.

عرفات سرزمینی است که آدم و حوا علیهما السلام بعد از جدایی طولانی، در این سرزمین به یکدیگر رسیدند، و نسبت به هم آشنا و عارف گردیدند.

عرفات سرزمینی است که آدم در این سرزمین اعتراف به گناه خویش کرده است.

عرفات سرزمینی است که دعا در آن مستجاب است، کوه عرفات را «جبل الرحمة» می گویند، و امام حسین علیه السلام دعای معروف عرفه را در کنار همین کوه خواندند.

وقوف در عرفات از ارکان حج می باشد، و مستحبات و دعاهاى مربوط به آن قبلاً گذشت.

مُزْدَلْفَه (مشعر الحرام)

از انتهای مازمین در سمت عرفات تا وادی مُحَسَّر در سمت منی، مُزْدَلْفَه یا مشعرالحرام نامیده شده است، در سال های اخیر حدود مشعرالحرام علامت گذاری شده. وقوف به مشعر در شب دهم ذی حجه بین الطلوعین از ارکان حج می باشد، مستحبات و ادعیه مربوط به مشعر قبلاً بیان شد.

مِنَا

منا، سرزمینی است میان وادی مُحَسَّر و جمره عقبه که جزو حرم می باشد، و در فاصله کمی در جانب شرقی بین مکه و مشعرالحرام قرار دارد. از جمره عقبه که حد نهایی مکه است تا وادی مُحَسَّر در طرف مُزْدَلْفَه، منا است، و طول آن حدود

«۳۶۰۰ متر» می باشد.

یکی از جهاتی که این جا را منا گفته اند آن است که جبرئیل امین در این حصار به حضرت ابراهیم گفت از خدا تمنا و درخواست کن.

مسجد خَیْف

از مساجد بسیار با عظمت است و در منا قرار دارد.

رمی جمرات، قربانی، حلق یا تقصیر و بیتوته شب یازدهم و دوازدهم، و در بعض موارد شب سیزدهم ذی حجه از اعمالی است که باید در منا انجام شود. اعمال مستحبّ منا و مسجد خَیْف قبلاً گذشت.

بخش چهارم: اماکن مقدّسه بین راه مکه و مدینه

اماکن مقدّسه بین راه مکه و مدینه

پایان بخش این قسمت یادی از اماکن و مشاهد مقدّسه ای است که در مسیر راه مکه و مدینه وجود دارد، مانند:

قبر عبدالله بن عباس در وادی طائف، قبر میمونه همسر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سَیْرَف واقع در دو فرسخی مکه، قبر حوّا در جدّه، و آمنه در ابواء، مسجد غدیر خم در نزدیکی جُحْفَه با فاصله سه میل یا دو میل از جُحْفَه، و قبور شهدا بدر در بدر، و مدفن عبدالله بن الحارث بن عبدالمطلب که در مراجعه از جنگ بدر در اثر زخم های زیادی شهید شد، و در «رَوْحَاء» ۱۷ کیلومتری مدینه به خاک سپرده شد.

مناسب است در خاتمه کتاب درباره برخی از آنها بطور خلاصه مطالبی را یادآور شویم:

مسجد غدیر خم:

غدیر خم در سه میلی جُحْفَه و به روایت دیگر در دو میلی آن واقع شده است.

مرحوم شیخ صدوق در «فقیه» از امام صادق علیه السلام روایت کرده که نماز در مسجد غدیر خم مستحبّ است.

ابواء

ابواء، نام قریه ای است در سیزده میلی میقات جُحْفَه، که مادر رسول خدا جناب آمنه بنت وهب پس از زیارت قبر همسرش عبدالله در مدینه، و مراجعت به سوی مکه در آن قریه مریض شد و از دنیا رفت، و در آن محل به خاک سپرده شد.

زیارت آمنه بنت وهب مادر گرامی حضرت رسول صلی الله علیه و آله

«السَّلَامُ عَلَیْكَ أَیَّتُهَا الطَّاهِرَةُ الْمُطَهَّرَةُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَنْ خَصَّهَا اللَّهُ بِأَعْلَى الشَّرَفِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَنْ سَاطَعَتْ مِنْ جَبِينِهَا نُورٌ

سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ، فَأَضَاءَتْ بِهِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ نَزَلَتْ لِأَجْلِهَا الْمَلَائِكَةُ، وَضُرِبَتْ لَهَا حُجُبُ الْجَنَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ نَزَلَتْ لِجِدْمَتِهَا الْحُورُ الْعِينُ، وَسَيَقِينُهَا مِنْ شَرَابِ الْجَنَّةِ، وَبَشَّرَهَا بِوِلَادَةِ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ حَبِيبِ اللَّهِ، فَهَنِيئاً لِمَكَ بِمَا آتَاكَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

بدر

در رمضان سال دوّم هجری، جنگ بدر کبری در آنجا به وقوع پیوست که در جریان آن چهارده تن از اصحاب

آن حضرت به شهادت رسیدند، در زیارت آن شهدا می گویی:

«السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الشُّهَدَاءُ الْمُؤْمِنُونَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ الْإِيمَانِ وَالتَّوْحِيدِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ وَأَنْصَارَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ قَدِ اخْتَارَكُمْ لِدِينِهِ وَاصْطَفَاكُمْ لِرَسُولِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ جَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَنَصَرْتُمْ لِدِينِ اللَّهِ وَسَيِّئِهِ رَسُولِهِ، وَجِدْتُمْ بِأَنْفُسِكُمْ دُونَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ قُتِلْتُمْ عَلَى مِنْهَاجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِ نَبِيِّهِ وَعَنِ الْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ، وَعَرَّفْنَا فِي مَحَلِّ رِضْوَانِهِ وَمَوْضِعِ إِكْرَامِهِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، وَحَسِينَ أَوْلِيَتِكَ رَفِيقاً، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ حِزْبُ اللَّهِ، وَأَنَّ مَنْ حَارَبَكُمْ فَقَدْ حَارَبَ اللَّهَ، وَأَنَّكُمْ لِمَنْ الْمُقَرَّبِينَ الْفَائِزِينَ، الَّذِينَ هُمْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَعَلَى مَنْ قَتَلَكُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ

ربذه

«ربذه» در فاصله حدود ۲۰۰ کیلومتری شمال شرقی مدینه در کوه های حجاز غربی، بر خط طولی ۴۱-۱۸ و خط عرضی ۲۴-۴۰ قرار دارد. نزدیک ترین راه برای رسیدن به آن، از راه قصیم به مدینه است که حدود ۷۰ کیلومتر از مدینه فاصله دارد. (میقات حج، ش ۴۸، ربذه کجاست؟ سید علی قاضی عسکر) جناب ابوذر غفاری و جمعی از صحابه در آن جا مدفون می باشند. و مستحب است ابوذر را به این عبارات زیارت کنید:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ قَالَ فِي حَقِّهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا أَقَلَّتِ الْعُبْرَاءُ وَلَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ عَلَيَّ ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ نَطَقَ بِالْحَقِّ، وَلَمْ يَخَفْ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ، وَلَا ظَلَمَ ظَالِمٍ، أَتَيْتُكَ زَائِرًا شَاكِرًا لِبِلَائِكَ فِي الْإِسْلَامِ، فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي خَصَّكَ بِصِدْقِ اللَّهْجَةِ وَالْخُشُونَةِ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَمُتَابَعِهِ الْخَيْرِ مِنَ الْفَاضِلِينَ أَنْ يُحْيِيَنِي حَيَاتِكَ، وَيُمَيِّنِي مَمَاتِكَ، وَيَحْشُرَنِي مَحْشَرِكَ، عَلَيَّ إِنْكَارٍ مَا أَنْكَرْتَ، وَمُنَابَذَةٍ مَنْ نَابَذْتَ، جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ رَسُولِهِ وَآلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ فِي مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

اعمال و ادعیه مدینه منوره

آداب سفر

آداب و ادعیه سفر

مرکز تحقیقات حج

آداب و ادعیه سفر بسیار است، و ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ وصیت: مستحب است انسان قبل از شروع به سفر وصیت کند، خصوصاً نسبت به حقوق واجبه و ادای دُیون. در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز درباره وصیت کردن به ویژه برای کسی که قصد سفر دارد، تأکید زیادی شده است.

۲ آگاه نمودن برادران دینی و آشنایان: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده

که فرمودند: از حقوق مسلمان بر برادر دینی خود، یکی این است که هرگاه خواست سفر کند آنان را مطلع سازد، و او بر برادران ایمانی حق دارد که پس از مراجعت به دیدارش بیایند.

۳ دعای سفر: مجلسی در تحفه الزائر می فرماید: مستحب است که پیش از مسافرت غسل کند، و بگوید:

«بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَالصَّيِّدِ الْقَيْنِ عَنِ اللَّهِ صِلَاةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. اللَّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِي وَأَشْرِخْ بِهِ صِدْرِي وَنَوِّرْ بِهِ قَبْرِي. اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي نُورًا وَطَهْرًا وَحِزْزًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَآفَةٍ وَعَاهَةٍ وَسُوءٍ مِمَّا أَخَافُ وَأَخِذْرُ، وَطَهِّرْ قَلْبِي وَجَوَارِحِي وَعِظَامِي وَدَمِي وَشَعْرِي وَبَشْرِي وَمُخِي وَعَصْبِي وَمَا أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّي. اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي شَاهِدًا يَوْمَ حَاجَتِي وَفَقْرِي وَفَاقَتِي إِلَيْكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، "إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ"».

۴ خانواده خود را جمع کند و دو رکعت (و بنا بر قولی چهار رکعت) نماز بگذارد، در رکعت اول حمد و سوره توحید و در رکعت دوم حمد و سوره قدر را بخواند، و بعد از نماز تسیحات حضرت زهراء (علیها السلام) را بگوید و از خداوند طلب خیر کند به این کیفیت که بگوید: «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيهِ»، و آیه الکرسی را بخواند، و حمد و ثنای الهی را بجا آورد، و صلوات و تحیات بر حضرت رسول و آل او بفرستد، و بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ الْيَوْمَ نَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَوُلْدِي وَمَنْ كَانَ مِنِّي بِسَبِيلِ الْإِيمَانِ الشَّاهِدَ مِنْهُمْ وَالْغَائِبَ. اللَّهُمَّ احْفَظْنَا بِحِفْظِ الْإِيمَانِ وَاحْفَظْ عَلَيْنَا. اللَّهُمَّ اجْمَعْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَلَا تَشْلُبْنَا فَضْلَكَ إِنَّا إِلَيْكَ رَاغِبُونَ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمُنْظَرِ فِي

الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَالِدِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ هَذَا التَّوَجُّهَ طَلَباً لِمَرْضَاتِكَ وَتَقَرُّباً إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ فَبَلِّغْنِي مَا أُوْمِلُهُ وَأَرْجُوهُ فِيكَ وَفِي أَوْلِيائِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

و اگر خواست بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي خَرَجْتُ فِي وَجْهِ هَذَا بِلَا نَفْعٍ مِنِّي لِغَيْرِكَ، وَلَا رَجَاءَ يَأْوِي بِي إِلَّا إِلَيْكَ، وَلَا قُوَّةَ أَتَكِلُ عَلَيْهَا، وَلَا حِيلَةَ أَلْجَأُ إِلَيْهَا إِلَّا طَلَبَ رِضَاكَ وَابْتِغَاءَ رَحْمَتِكَ وَتَعَرُّضاً لثَوَابِكَ وَشَيْكُوناً إِلَى حُسْنِ عَائِدَتِكَ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا سَبَقَ لِي فِي عِلْمِكَ فِي وَجْهِ مِمَّا أَحَبُّ وَأُكْرَهُ. اللَّهُمَّ فَاصْرِفْ عَنِّي مَقَادِيرَ كُلِّ بَلَاءٍ وَمَقْضِي كُلِّ لَأْوَاءٍ، وَابْسُطْ عَلَيَّ كَنَفاً مِنْ رَحْمَتِكَ وَطُفْئاً مِنْ عَفْوِكَ وَحِرْزاً مِنْ حِفْظِكَ وَسَيِّعَةً مِنْ رِزْقِكَ وَتَمَاماً مِنْ نِعْمَتِكَ وَجَماعاً مِنْ مُعَافَاتِكَ، وَوَقِّفْ لِي يَارَبِّ فِيهِ جَمِيعَ قَضَائِكَ عَلَيَّ مُوَافِقَةً هَوَايَ وَحَقِيقَةً أَمَلِي، وَادْفَعْ عَنِّي مَا أَخِيدُ وَمَا لَا أَخِيدُ عَلَيَّ نَفْسِي مِمَّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، وَاجْعَلْ ذَلِكَ خَيْراً لِي لِاخِرَتِي وَدُنْيَايَ مَعَ مَا أَسْأَلُكَ أَنْ تَخْلُقَنِي فِيْمَنْ خَلَقْتَ وَرَائِي مِنْ وُلْدِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَإِخْوَانِي وَجَمِيعِ حُرَائِنِي بِأَفْضَلِ مَا تَخْلُقُ فِيهِ غَائِباً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَخَصُّصِ كُلِّ عَوْرَةٍ وَحِفْظِ كُلِّ مَضْيَعَةٍ وَتَمَامِ كُلِّ نِعْمَةٍ وَدِفَاعِ كُلِّ سَيِّئَةٍ وَكِفَايَةِ كُلِّ مَحْذُورٍ وَصِرْفِ كُلِّ مَكْرُوهٍ وَكَمَالِ مَا تَجْمَعُ لِي بِهِ الرِّضَا وَالشُّرُورَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، ثُمَّ ارْزُقْنِي ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَطَاعَتَكَ وَعِبَادَتَكَ حَتَّى تَرْضَى وَبَعْدَ الرِّضَا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوِدُّكَ الْيَوْمَ دِينِي وَنَفْسِي وَمَالِي وَأَهْلِي وَدُرِّيَّتِي وَجَمِيعِ إِخْوَانِي. اللَّهُمَّ احْفَظِ الشَّاهِدَ مِنَّا وَالْغَائِبَ. اللَّهُمَّ احْفَظْنَا وَاحْفَظْ عَلَيْنَا. اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا فِي جِوَارِكَ وَلَا تَسْلُبْنَا نِعْمَتَكَ وَلَا تُعَيِّرْ مَا بَنَا مِنْ نِعْمَةٍ وَعَافِيَةٍ وَفَضْلٍ».

۵ روایت شده که مسافر پیش از سفر، سوره حمد و "قل أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ" و "قل أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ" و آیه

الكرسى و سورة " إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ " و آيات ۱۹۱ تا ۱۹۴ سورة آل عمران را كه از اين قرار است بخواند:

" إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ "

سپس بگوید:

«اللَّهُمَّ بِحُكْمِكَ يَصُولُ الصَّائِلُ وَيَقْدِرُ تَكَ يَطُولُ الطَّائِلُ وَلَا حَوْلَ لِكُلِّ ذِي حَوْلٍ إِلَّا بِكَ وَلَا قُوَّةَ يَمْتَلِدُهَا ذُو قُوَّةٍ إِلَّا مِنْكَ، أَسْأَلُكَ بِصِفَةِ فَوْتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ بَرِيَّتِكَ مُحَمَّدَ نَبِيِّكَ وَعِزَّتِهِ وَسُلَاتَتِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِمْ، وَاكْفِنِي شَرَّ هَذَا الْيَوْمِ وَضُرَّهُ، وَارْزُقْنِي خَيْرَهُ وَيَمْنَهُ، وَأَقْضِ لِي فِي مُتَصَيَّرَاتِي بِحُسْنِ الْعَاقِبَةِ وَبُلُوغِ الْمَحَبَّةِ وَالظَّفَرِ بِالْأَمِّيَّةِ وَكِفَايَةِ الطَّاعِيَةِ الْعَوِيَّةِ وَكُلِّ ذِي قُدْرَةٍ لِي عَلَىٰ أَدِيَّةِ، حَتَّى أَكُونَ فِي جَنَّةِ وَعِصِيَمِهِ مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَنِقْمَةٍ، وَأُبَدِّلْنِي فِيهِ مِنَ الْمَخَافِ أَمْنًا وَمِنَ الْعَوَائِقِ فِيهِ يُسْرًا، حَتَّى لَا يَصُدَّنِي صَادٌّ عَنِ الْمُرَادِ وَلَا يُحِلَّ بِي طَارِقٌ مِنْ أَدَى الْعِبَادِ، إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَالْأُمُورُ إِلَيْكَ تَصِيرُ، يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

۶ سپس با خانواده وداع کند، و بر در خانه بایستد، و تسبیح حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) را بگوید، و سورة حمد و آیه الكرسی را از جلو و از طرف راست و چپ بخواند، و بگوید:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي وَعَلَيْكَ خَلَّفْتُ أَهْلِي وَمَالِي وَمَا خَوَّلْتَنِي

وَقَدْ وَثِقْتُ بِكَ، فَلَا تُخَيِّبْنِي يَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ مَنْ أَرَادَهُ وَلَا يُضَيِّعُ مَنْ حَفِظَهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْفَظْنِي فِيمَا غَبَتْ عَنْهُ وَلَا تَكَلِّنِي إِلَى نَفْسِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ بَلِّغْنِي مَا تَوَجَّهْتُ لَهُ وَسَيِّبْ لِي الْمُرَادَ وَسَيِّخُزْ لِي عِبَادَكَ وَبِلَادَكَ وَارْزُقْنِي زِيَارَةَ نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلَدِهِ وَجَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَمُيَدِّنِي مِنْكَ بِعَالَمَعُونِهِ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي، وَلَا تَكَلِّنِي إِلَى نَفْسِي وَلَا إِلَى غَيْرِي فَأَكِلَ وَأَعْطَبَ، وَزَوِّدْنِي التَّقْوَى، وَاعْفِرْ لِي فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَوْجَهَ مَنْ تَوَجَّهَ إِلَيْكَ».

و باز می گویی:

«بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَاسْتَعْتَنْتُ بِاللَّهِ وَاللَّجَأْتُ ظَهْرِي إِلَى اللَّهِ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ رَهْبَةً مِنَ اللَّهِ وَرَعْبَةً إِلَى اللَّهِ وَلَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا وَلَا مَفْرَّ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ، رَبِّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ لِأَنَّهُ لَا يَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلَهِي إِلَّا أَنْتَ، وَلَا يَصْرِفُ الشُّوْءَ إِلَّا أَنْتَ، عَزَّ جَارُكَ وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ وَعَظُمَتْ آلاؤُكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ».

روایت شده: «هر کس هنگام صبح این دعا را بخواند و از خانه بیرون رود، تا شام بلایی به او نرسد تا به خانه برگردد، و اگر شام شود و این دعا را بخواند، بلایی به او نرسد تا صبح به منزل خود باز گردد.» (بحار، ج ۷۶، ص ۲۴۱)

۷ پس از آن سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را یازده مرتبه، و سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» و «آیه الکرسی» و سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» را بخواند، و بعد دست بر بدن خود بکشد، و در لحظه سوار شدن به وسیله نقلیه بگوید: "سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ" (زخرف: ۱۳)، پس هفت مرتبه بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ»

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

۸ قبل از مسافرت صدقه دهد به هر چه ممکن باشد. «روایت شده: مردی از اصحاب امام باقر علیه السلام هنگامی که اراده سفر کرد، خدمت آن حضرت آمد تا خدا حافظی کند، حضرت به او فرمود: پدرم علی بن الحسین علیهما السلام هر گاه آهنگ سفر می کرد، سلامتی خود را با صدقه دادن از خداوند می خرید، و چون از سفر به سلامت مراجعت می کرد، خدا را شکر کرده و صدقه می داد. (بحار، ج ۷۶، ص ۲۳۱؛ ج ۹، ص ۲۳۳)»

بعد از دادن صدقه بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي اشْتَرَيْتُ بِهَذِهِ الصَّدَقَةِ سِلَامَتِي وَسِلَامَةَ سَفَرِي وَمَا مَعِيَ، فَسَلِّمْنِي وَسَلِّمَ مَا مَعِيَ وَبَلِّغْنِي وَبَلِّغْ مَا مَعِيَ بِبَلَاغِكَ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ».

پس بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ. اللَّهُمَّ كُنْ لِي جَارًا مِنْ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَمِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ، بِسْمِ اللَّهِ دَخَلْتُ وَبِسْمِ اللَّهِ خَرَجْتُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْدَمُ بَيْنَ يَدَيْ نَسِيَانِي وَعَجَلَتِي بِسْمِ اللَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ فِي سَفَرِي هَذَا ذَكَرْتُهُ أَمْ نَسَيْتُهُ. اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى الْأُمُورِ كُلِّهَا وَأَنْتَ الصَّيَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ. اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا وَاطْوِ لَنَا الْأَرْضَ وَسَيِّرْنَا فِيهَا بِطَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ. اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لَنَا ظَهْرَنَا وَبَارِكْ لَنَا فِيمَا رَزَقْتَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمُنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَالِدِ. اللَّهُمَّ أَنْتَ عَضُدِي وَنَاصِرِي. اللَّهُمَّ اقْطَعْ عَنِّي بُعْدَهُ وَمَشَقَّتَهُ وَاصْحَبْنِي فِيهِ وَاخْلُفْنِي فِي أَهْلِي بِخَيْرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

و هنگامی که سوار بر وسیله نقلیه شد، بگوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، "سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ

مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ"، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَامِلُ عَلَى الظَّهْرِ وَالْمُسْتَعَانُ عَلَى الْأَمْرِ، اللَّهُمَّ بَلِّغْنَا بِلَاغًا
يَبْلُغُ إِلَى خَيْرِ بِلَاغٍ وَيَبْلُغُ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَرِضْوَانِكَ. اللَّهُمَّ لَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ وَلَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَلَا حَافِظَ غَيْرُكَ».

۹ از امام صادق علیه السلام منقول است کسی که در سفر هر شب آیه الکرسی را بخواند، خود و آنچه با اوست سالم بماند.
(مکارم الاخلاق، ص ۲۶۶؛ بحار، ج ۷۶، ص ۲۵۲)

۱۰ در سفر این دعا را بخواند تا در امان پروردگار باشد:

«بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ. اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَسْلَمْتُ نَفْسِي، وَإِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي، وَإِلَيْكَ فَوَّضْتُ أَمْرِي،
فَاحْفَظْنِي بِحِفْظِ الْإِيمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي وَمِنْ فَوْقِي وَمِنْ تَحْتِي وَادْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ،
فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

۱۱ بر زائران محترم سزاوار است بیش از دیگران

به اخلاص در اعمال و مراقبت از حدود الهی اهتمام

داشته باشند، زیرا گذشته از اینکه به مهمانی پروردگار می روند، و مهمان باید رضایت صاحب خانه را فراهم

آورد، طبق حدیث شریف: «كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا»، (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۸) باید آئینه تمام نمای اسلام ناب
محمّدی باشند، و لازم است مراقب اعمال خود بوده، و به نمازهای واجب در اول وقت اهتمام بیشتری دهند، در جماعات
برادران اهل سنت شرکت کنند، تا از ثواب جماعت بهره مند شوند، و خدای نخواستہ نباید بعضی افراد ناآگاه کاری کنند که
در شأن

یک زائر ایرانی نبوده و موجب نفرت دیگران گردد، و در نتیجه اعمال صالحه سایرین را هم تحت الشعاع قرار دهد. خداوند به همه ما توفیق دهد تا بتوانیم به وظایف دینی خود عمل نماییم و آنگونه باشیم که خداوند فرموده است.

۱۲ در سفر تأکید شده که مسافر بعد از هر نماز، سی مرتبه بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ».

۱۳ اخلاق حسنه و کمک به یکدیگر: در سفر لازم است به همراهان کمک کرده، و در انجام کارها پیشقدم بوده، و از برآوردن احتیاجات دیگران روگردان نباشد، تا خداوند متعال او را از گرفتاری های دنیا و آخرت نجات دهد، در حدیث آمده است: در سفر، بدترین افراد آن کسی است که بتواند به دیگران کمک نماید ولی کوتاهی کند و منتظر کمک دیگران باشد. هم چنین اکیداً سفارش شده که با دوستان و همراهان، با اخلاق خوب و خوش، برخورد نموده و به آنان کمک نماییم، و به ویژه در مشکلات و سختی ها صبور و بردبار باشیم.

فصل اول: ادعیه و زیارات

ادعیه و زیارات مشترکه

تعقیبات مشترکه نمازهای روزانه:

از مصباح شیخ طوسی (رحمه الله) و غیره نقل شده هرگاه سلام نماز را دادی، سه مرتبه **اللَّهُ أَكْبَرُ** بگو، و در هر یک دست ها را تا محاذی گوش ها بلند کن و سپس بگو:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، رَبُّنَا وَرَبُّ آبَائِنَا الْأُولَى، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَخَيْدَهُ وَخَيْدَهُ، أَنْجَزَ وَعَيْدَهُ، وَنَصَرَ عَيْدَهُ، وَأَعَزَّ جُنْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَخَيْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِي،

وَهُوَ حَتَّى لَا يَمُوتَ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

پس بگو:

«أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ».

آنگاه بگو:

«اللَّهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ، وَأَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ، وَأَنْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ، وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ، سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، اِعْفُ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا جَمِيعاً، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ كُلَّهَا جَمِيعاً إِلَّا أَنْتَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَرٍّ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَافِيَتَكَ فِي أُمُورِي كُلِّهَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعِذَابِ الْآخِرَةِ، وَأَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَعِزَّتِكَ الَّتِي لَا تُرَامُ وَقُدْرَتِكَ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنْ شَرِّ الْأَوْجَاعِ كُلِّهَا وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلِداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيراً».

پس تسبیح حضرت زهرا(علیها السلام) را می گویی، و پیش از آنکه از جای خود حرکت کنی ده مرتبه بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، إِلَهًا وَاحِدًا أَحَدًا

فَزَداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلِداً».

و برای این تهلیل، به خصوص در تعقیب نماز صبح و شام و هنگام طلوع و غروب آفتاب، فضیلت بسیار وارد شده است، پس می گویی:

«سُبْحَانَ اللَّهِ كَلِمًا سَبَّحَ اللَّهُ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يَسْبَّحَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يَتَّبِعِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَلِمًا حَمِدَ اللَّهُ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُحَمَدَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يَتَّبِعِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ،

وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلَّمَا هَلَّلَ اللَّهُ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُهَلَّلَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يَتَّبِعِي لِكِرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ كَلَّمَا كَبَّرَ اللَّهُ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُكَبَّرَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يَتَّبِعِي لِكِرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَ بِهَا عَلَيَّ وَعَلَى كُلِّ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مِمَّنْ كَانَ أَوْ يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا أَرْجُو وَخَيْرِ مَا لَا أَرْجُو، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا أَخْذَرُ وَمِنْ شَرِّ مَا لَا أَخْذَرُ».

پس می خوانی سوره حمد و آیه الکرسی " وَشَهِدَ اللَّهُ }و آیه " قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ " و آیه سخره (و آن سه آیه است از سوره اعراف که اول آن " إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ " و آخر آن " مِنَ الْمُحْسِنِينَ " است، پس سه مرتبه می گویی:

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ "

سپس سه مرتبه می گویی:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، واجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا وَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ

لَا أَحْتَسِبُ».

واین دعایی است که جبرئیل تعلیم حضرت یوسف (علیه السلام) کرد هنگامی که در زندان بود، پس محاسن خود را به دست گیر، و کف دست چپ را به آسمان گرفته، هفت مرتبه بگو:

«يَا رَبِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ».

به همان حال سه مرتبه بگو:

«يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْحَمْنِي وَأَجِرْنِي مِنَ النَّارِ».

پس می خوانی دوازده مرتبه " قُلْ هُوَ

الله أَحَدٌ " را و می گویی:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكُونِ الْمُخْزُونِ الطَّاهِرِ الطَّهْرِ الْمُبَارَكِ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ وَسَيِّدَانِكَ الْقَدِيمِ، يَا وَهَبَ الْعَطَايَا وَيَا مُطَلِّقَ الْأَسَارَى وَيَا فَكَّاكَ الرَّقَابِ مِنَ النَّارِ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا وَتُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ آمِنًا، وَأَنْ تَجْعَلَ دُعَائِي أَوَّلَهُ فَلَاحًا وَأَوَسِيَّطَهُ نَجَاحًا وَآخِرَهُ صِيْلَاحًا، إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ».

و در صحیفه علویّه است که در تعقیب هر فریضه بخوان:

«يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ، يَا مَنْ لَا يُغْلِطُهُ السَّائِلُونَ يَا مَنْ لَا يُبْرِمُهُ الْإِحَاحُ الْمُلْحِحِينَ، أَذِقْنِي بَرْدَ عَفْوِكَ وَحِلَاوَةَ رَحْمَتِكَ وَمَغْفِرَتِكَ».

و نیز می گویی:

«إِلَهِي هَذِهِ صِيْلَاتِي صِيْلَتِي لَا لِحَاجَةٍ مِنْكَ إِلَيْهَا وَلَا رَغْبَةٍ مِنْكَ فِيهَا إِلَّا تَعْظِيمًا وَطَاعَةً وَإِجَابَةً لَكَ إِلَى مَا أَمَرْتَنِي بِهِ، إِنْ كَانَ فِيهَا خَلَلٌ أَوْ نَقْصٌ مِنْ رُكُوعِهَا أَوْ سُجُودِهَا فَلَا تُؤَاخِذْنِي وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ بِالْقَبُولِ وَالْغُفْرَانِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

و نیز بعد از هر نماز این دعا را که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تقویت حافظه تعلیم امیرالمؤمنین علیه السلام نمود، می خوانی:

«سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَأْخُذُ أَهْلَ الْأَرْضِ بِاللَّوَانِ الْعَذَابِ، سُبْحَانَ الرَّءُوفِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُورًا وَبَصْرًا وَفَهْمًا وَعِلْمًا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

و در البلد الامین است که سه مرتبه بعد از هر نماز بگو:

«أَعِيذُ نَفْسِي وَدِينِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَوُلْدِي وَإِخْوَانِي فِي دِينِي وَمَا رَزَقَنِي رَبِّي وَخَوَاتِيمَ عَمَلِي وَمَنْ يَعْنِينِي أَمْرُهُ بِاللَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي " لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ "، وَ " بَرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ وَمِنْ

شَرُّ النَّفَاثَاتِ فِي الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ "، وَ " بَرَّبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ " .

و از شیخ شهید نقل شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده: هر کس بخواد خدا او را در قیامت بر اعمال بدش مطلع نگرداند و دیوان گناهانش نگشاید، بعد از هر نماز این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَكَ أَرْجَى مِنْ عَمَلِي، وَإِنَّ رَحْمَتَكَ أَوْسَعُ مِنْ ذَنْبِي. اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ ذَنْبِي عِنْدَكَ عَظِيمًا فَعَفُوكَ أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبِي. اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ أَكُنْ أَهْلًا تَرْحَمْنِي فَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» .

و از ابن بابویه (رحمه الله) نقل شده است که فرموده: چون از تسبیح حضرت فاطمه (علیها السلام) فارغ شوی، بگو:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، وَلِمَكَ السَّلَامُ، وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ، " سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ، وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ "، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ الْمُهَدَّيْنَ، السَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَمَلَائِكَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ، السَّلَامُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجَوَادِ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي، السَّلَامُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ الْعَسْكَرِيِّ، السَّلَامُ عَلَى الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ الْمُهَدِيِّ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» .

پس هر حاجت که داری

از خدا بخواه. شیخ کفعمی فرموده: بعد از هر نماز می گویی:

«رَضِيْتُ بِاللّٰهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيًّا وَبِعَلِيِّ إِمَامًا وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيِّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرَ وَمُوسَى وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ الْخَلْفِ الصَّالِحِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أُنْمَةً وَسَادَةً وَقَادَةً، بِهِمْ أَتَوَلَّى وَمِنْ أَعْدَائِهِمْ أَتَبَرَّأُ».

پس سه مرتبه بگو:

«اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ وَالْمُعَافَاةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

دعای کمیل

این دعا از دعاهای معروفی است که حضرت علی علیه السلام آن را به «کمیل بن زیاد» که از اصحاب خاصّ وی بود تعلیم داد. نیایشی عاشقانه و عارفانه است که بنده ای به درگاه خدای غفار انجام می دهد، و از پروردگار، رحمت و بخشایش می طلبد.

علامه مجلسی (رحمه الله) آن را از بهترین دعاها شمرده است.

این دعا در شب های نیمه شعبان و در هر شب جمعه خوانده می شود، و برای ایمنی از گزند دشمنان و افزایش روزی و آمرزش گناهان مفید است.

دعای ندبه

این دعای شریف، از معروف ترین دعاهای معتبر شیعه است، و مضامین بلند و مفاهیم والایی دارد، و نجوایی است که یک مسلمان منتظر، به یاد آن امام غایب از نظر، به درگاه خداوندی عرضه می کند. مروری بر اعتقادات و باورهای شیعه نسبت به فضایل اهل بیت و نوید آمدن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و اصلاح جهان و گسترش عدل در سایه حکومت جهانی آن دادگستر موعود است، و مستحب است که در چهار عید، یعنی روزهای عید فطر، قربان، غدیر، و جمعه خوانده شود.

شیخ بزرگوار محمد بن مشهدی در کتاب «مزار» خود که از مدارک کتاب «بحار» علامه مجلسی است و سید بن طاوس در کتاب «مصباح الزائر» و میرداماد در کتاب «الأيام الأربعة» و دیگران روایت کرده اند که امام صادق علیه السلام دعای ندبه را در روز عید غدیر، فطر، قربان و جمعه قرائت می فرمود.

دعای سمات

دعای سمات که به دعای شبور هم معروف است محتوایی اعتقادی و تاریخی دارد، و با اشاره به نامهای پروردگار و شگفتی های خلقت خدا و قدرت بی نظیر او که در بعثت پیامبران و معجزه ها آشکار می شد، و با یادای از حضرت موسی، حضرت ابراهیم، حضرت یعقوب، حضرت اسحاق، و حضرت محمد صلی الله علیه وآله، و حوادث مربوط به پیامبران الهی، خداوند را

به همه مقدّسات سوگند می دهد، و مغفرت و رحمت او را می طلبد.

این دعا در «مصباح» شیخ طوسی و «جمال الأسبوع» سید ابن طاووس و کتاب های کفعمی از «محمد بن عثمان عمری» که یکی از نواب چهارگانه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بود از

امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده، و مستحب است این دعا را در ساعات آخر روز جمعه بخوانند. بیشتر علمای گذشته بر خواندن این دعا مواظبت می کردند.

دعای توسل

حاجتها را باید از خداوند خواست، اما برای برآورده شدن آنها باید کسانی را که مقرب در گاه خدایند، وسیله قرار داد، و خدا را به حق و مقام و منزلت آنان قسم داد، و آنان را شفیع ساخت. این کار «توسل» نام دارد. مرحوم علامه مجلسی نقل می فرماید: دعای توسل را محمّد بن بابویه از معصوم علیه السلام روایت کرده و گفته است: در هیچ امری این دعا را نخواندم، مگر آن که به زودی اثر اجابت آن را یافتم.

دعای رفع گرفتاری

مرحوم شیخ کفعمی در بلدالأمین دعایی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر ملهوف و مکروب و محزون و گرفتار و ترسانی آنرا بخواند، حقّ تعالی او را فرج کرامت فرماید، و آن دعا این است:

«یا عِمَادَ مَنْ لَاعِمَادَ لَهُ، وَیا ذُخْرَ مَنْ لَأَذْخَرَ لَهُ، وَیا سَیْنَدَ مَنْ لَا سَیْنَدَ لَهُ، وَیا حِزْزَ مَنْ لَا حِزْزَ لَهُ، وَیا غِیَاثَ مَنْ لَا غِیَاثَ لَهُ، وَیا کَنْزَ مَنْ لَا کَنْزَ لَهُ، وَیا عِزَّ مَنْ لَا عِزَّ لَهُ، یا کَرِیمَ العَفْوِ، یا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، یا عَوْنَ الضُّعْفَاءِ، یا کَنْزَ الفُقَرَاءِ، یا عَظِیمَ الرِّجَاءِ، یا مُنْقِذَ العُرْقِی، یا مُنْجِیَ اَهْلِکِی، یا مُحْسِنُ یا مُجِملُ یا مُنْعِمُ یا مُفْضِلُ، أَنْتَ الَّذِی سَیْجِدُ لَکَ سِوَادُ اللَّیْلِ وَنُورُ النَّهَارِ وَضَوْءُ الْقَمَرِ وَشُعَاعُ الشَّمْسِ وَحَفِیفُ الشَّجَرِ وَدَوِیُّ الْمَاءِ، یا اللَّهُ یا اللَّهُ یا اللَّهُ، لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحِیدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، یا رَبَّاهُ یا اللَّهُ، صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَافْعَلْ بِنَا ما أَنْتَ أَهْلُهُ».

پس هر چه حاجت داری طلب کن.

دعای فرج

مرحوم کفعمی در کتاب «مصباح» دعایی نقل کرده و فرموده است: این دعا را امام هادی علیه السلام به «یسع بن حمزه قمی» تعلیم داد، و فرمود که آل محمّد صلی الله علیه و آله هنگام پیش آمدن بلاها و مواجهه با دشمنان و خوف از خطر و فقر این دعا را می خوانند، و برای ایمنی مفید می باشد. و این دعا، از دعاهای صحیفه سجّادیه است:

«یا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقْدُ الْمَکَارِهِ، وَیا مَنْ يُفْتَأُ بِهِ حِیدُ الشَّدَائِدِ، وَیا مَنْ یُلْتَمَسُ مِنْهُ المَخْرَجُ إِلی رُوحِ الفَرَجِ، ذَلَّتْ لِقُدْرَتِکَ الصَّعَابُ، وَتَسَبَّیْتُ بِطُفِکَ الْأَسْبَابُ، وَجَرِی بِقُدْرَتِکَ الْقَضَاءُ، وَمَضَّتْ عَلَی إِرادَتِکَ الْأَشْیاءُ، فَهَی بِمَشِیتِکَ دُونَ»

قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةً، وَبَارَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةً، أَنْتَ الِّمَدْعُوُّ لِلْمُهْمَاتِ، وَأَنْتَ الْمَفْرُوعُ فِي الْمَلِمَاتِ، لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا إِلَّا مَا دَفَعْتَ، وَلَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا إِلَّا مَا كَشَفْتَ، وَقَدْ نَزَلَ بِي يَا رَبِّ مَا قَدْ تَكَادَنِي ثِقْلُهُ، وَالْمَ بِي مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ، وَبِقُدْرَتِكَ أَوْرَدْتَهُ عَلَيَّ، وَبِسُلْطَانِكَ وَجَّهْتَهُ إِلَيَّ، فَلَا مُصِيدَ لِي لِمَا أَوْرَدْتَ، وَلَا صَارِفَ لِمَا وَجَّهْتَ، وَلَا فَاتِحَ لِمَا أَعْلَقْتَ، وَلَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحْتَ، وَلَا مَيْسِرَ لِمَا عَسَّرْتَ، وَلَا نَاصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَآلِهِ، وَافْتَحْ لِي يَا رَبِّ بَابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِكَ، وَاسْتَرْ عَنِّي سُلْطَانَ الْهَمِّ بِحَوْلِكَ، وَأَنْلِنِي حُسْنَ النَّظَرِ فِيمَا شَكَّوْتُ، وَأَذِقْنِي حَلَاوَةَ الصَّنْعِ فِيمَا سَأَلْتُ، وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَفَرَجًا هَيِّنًا، وَاجْعَلْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَخْرَجًا وَحَيًّا، وَلَا تَشْغَلْنِي بِالْأَهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهُدِ فُرُوضِكَ وَاسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ، فَقَدْ ضَيَّقْتُ لِمَا نَزَلَ بِي يَا رَبِّ دَرْعًا، وَأَمْتَلَأْتُ بِحَمَلِ مَا حَادَثَ عَلَيَّ هَمًّا، وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَيَّ كَشَفِ مَا مُنِيتُ بِهِ، وَدَفَعِ مَا وَقَعْتُ فِيهِ، فَافْعَلْ بِي ذَلِكَ وَإِنْ لَمْ أَسْتَوَجِبْهُ مِنْكَ، يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَذَا الْمَنْ الْكَرِيمِ، فَأَنْتَ قَادِرٌ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ».

دعای سریع الإجابة

مرحوم کفعمی در «مصباح» دعایی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده، و فرموده است: این دعا منزلتی عظیم دارد، و زود به اجابت می رسد. متن دعا چنین است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ التَّوْحِيدُ، وَلَمْ أَغْصِكَ فِي أْبْغَضِ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْكُفْرُ، فَاعْفِرْ لِي مَا بَيْنَهُمَا يَا مَنْ إِلَيْهِ مَفْرَى، آمِنِّي مِمَّا فَرَعْتُ مِنْهُ إِلَيْكَ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعْاصِيكَ، وَأَقْبِلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ، يَا عِدَّتِي دُونَ الْعُدَدِ، وَيَا رَجَائِي وَالْمُعْتَمَدَ، وَيَا كَهْفِي وَالسَّنَدَ، وَيَا وَاحِدًا يَا أَحَدًا، يَا قُلَّ هُوَ اللَّهُ أَحَدًا،

اللَّهُ الصَّمِيدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَنْ اصْطَفَيْتَهُمْ مِنْ خَلْقِكَ، وَلَمْ تَجْعَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ الْكُبْرَى، وَالْمُحَمَّدِيَّةِ الْبَيْضَاءِ، وَالْعُلُوِّيَّةِ الْعُلْيَا، وَبِجَمِيعِ مَا اخْتَجَجْتَ بِهِ عَلَى عِبَادِكَ، وَبِالْإِسْمِ الَّذِي حَبَّبْتَهُ عَنْ خَلْقِكَ، فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا، وَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا- أَحْتَسِبُ، إِنَّكَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

دعای حضرت مهدی صلوات الله علیه

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ، وَبُعِيدَ الْمَعْصِيَةِ، وَصِدْقَ النَّيِّهِ، وَعِرْفَانَ الْحُرْمَةِ، وَأَكْرَمْنَا بِالْمُهْدَى وَالْإِسْتِقَامَةِ، وَسَدِّدْ أَلْسِنَتَنَا بِالصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ، وَأَمْلَأْ قُلُوبَنَا بِالْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ، وَطَهِّرْ بَطُونَنَا مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبُهَةِ، وَاكْفُفْ أَيْدِيَنَا عَنِ الظُّلْمِ وَالسَّرِقَةِ، وَاعْضُضْ أَبْصَارَنَا عَنِ الْفُجُورِ وَالْخِيَانَةِ، وَاسْدُدْ أَسْمَاعَنَا عَنِ اللَّغْوِ وَالغِيْبَةِ، وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ عُلَمَائِنَا بِالزُّهْدِ وَالنَّصِيحَةِ، وَعَلَيَّ الْمُتَعَلِّمِينَ بِالْجُهْدِ وَالرَّغْبَةِ، وَعَلَيَّ الْمُسْتَمِعِينَ بِالِاتِّبَاعِ وَالْمَوْعِظَةِ، وَعَلَيَّ مَرْضَى الْمُسْلِمِينَ بِالشُّفَاءِ وَالرَّاحَةِ، وَعَلَيَّ مَوْتَاهُمْ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَعَلَيَّ مَشَائِخِنَا بِالْوَقَارِ وَالسَّكِينَةِ، وَعَلَيَّ الشَّبَابِ بِالْإِنَابَةِ وَالتَّوْبَةِ، وَعَلَيَّ النِّسَاءِ بِالْحَيَاءِ وَالْعِفَّةِ، وَعَلَيَّ الْأَغْنِيَاءِ بِالتَّوَّاضُعِ وَالسَّعْيِ، وَعَلَيَّ الْفُقَرَاءِ بِالصَّبْرِ وَالْقَنَاعَةِ، وَعَلَيَّ الْغُرَاهِ بِالنُّصِيرِ وَالْعَلْبَةِ، وَعَلَيَّ الْأَسِيرَاءِ بِالْخِلَاصِ وَالرَّاحَةِ، وَعَلَيَّ الْأَمْرَاءِ بِالْعَدْلِ وَالشَّفَقَةِ، وَعَلَيَّ الرِّعِيَّةِ بِالْإِنْصَافِ وَحُسْنِ السِّيَرَةِ، وَبَارِكْ لِلْحَجَّاجِ وَالزُّوَّارِ فِي الزَّادِ وَالتَّنْفِقَةِ، وَأَقْضِ مَا أَوْجِبْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، بِفَضْلِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

مناجات شعبانیه

دعایی است سرشار از مضامین عرفانی و بلند، و این دعا از «ابن خالویه» روایت شده است. وی گفته است: این مناجات حضرت امیرالمؤمنین و دیگر امامان معصوم (علیهم السلام) بوده، و آنان بر خواندن این دعا در ماه شعبان مداومت می کردند. بدین جهت بزرگان دین، مانند حضرت امام خمینی (قدس سره) به این مناجات علاقه خاصی داشتند.

خواندن این مناجات، با مفاهیم عالی ای که دارد برای هر وقتی که انسان حضور قلب و توجه داشته باشد مناسب است.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاسْمِعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَاسْمِعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ، وَأَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ، فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ، وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ، مُسْتَكِينًا [مُسْتَكِينًا] لِمَكَ مُتَضَرِّعًا إِلَيْكَ، رَاجِيًا لِمَا لَدَيْكَ ثَوَابِي، وَتَعَلَّمُ مَعِيَ نَفْسِي، وَتَخْبِرُ حَاجَتِي، وَتَعْرِفُ ضَعْفِي، وَلَا يَخْفَى عَلَيَّكَ أَمْرٌ مُنْقَلَبِي وَمَثْوَايَ، وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُبَدِيَ بِهِ مِنْ مَنْطِقِي وَتَفْوُّهُ بِهِ مِنْ طَلَبَتِي، وَأَرْجُوهُ لِعَاقِبَةِ أَمْرِي، وَقَدْ جَرَتْ مَقَادِيرُكَ عَلَيَّ»

يَا سَيِّدِي فِيمَا يَكُونُ مِنِّي إِلَى آخِرِ عُمْرِي مِنْ سِرِّيرَتِي وَعَلَانِيَتِي، وَيَدِّكَ لَا بِيَدِ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَنَقْصِي وَنَفْعِي وَضَرِّي، إِلَهِي إِنْ حَرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْزُقُنِي، وَإِنْ خَدَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي، إِلَهِي أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَحُلُولِ سَخَطِكَ، إِلَهِي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسِيئًا أَهْلًا لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سِعَتِكَ، إِلَهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي وَإِقْفَهَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَقَدْ أَظَلَّهَا حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ، فَفَعَلْتَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَتَعَمَّدْتَنِي بِعَفْوِكَ، إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَلَمْ يُدْنِنِي مِنْكَ عَمَلِي، فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِبْلَتِي، إِلَهِي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا، فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا، إِلَهِي لَمْ يَزَلْ بَرُّكَ عَلَيَّ أَيَّامَ حَيَاتِي، فَلَا تَقْطَعْ بَرِّكَ عَنِّي فِي مَمَاتِي، إِلَهِي كَيْفَ آيَسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِكَ لِي بَعْدَ مَمَاتِي، وَأَنْتَ لَمْ تُؤَلِّنِي إِلَّا الْجَمِيلَ فِي حَيَاتِي، إِلَهِي تَوَلَّ مِنْ أَمْرِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَعَمِدْ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلَى مُذْنِبٍ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ، إِلَهِي قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا أَحْوَجُ إِلَى سِتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَى، إِلَهِي قَدْ أَحْسَيْتُ إِلَيَّ إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ، فَلَا تَفْضَحْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤْسِ الْأَشْهَادِ، إِلَهِي جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي، وَعَفْوُكَ أَفْضَلَ مِنْ عَمَلِي، إِلَهِي فَسَرَّنِي بِلِقَائِكَ يَوْمَ تَقْضِي فِيهِ بَيْنَ عِبَادِكَ، إِلَهِي اغْتَدَارِي إِلَيْكَ اغْتَدَارٌ مَنْ لَمْ يَسْتَعْنِ عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ، فَاقْبَلْ عُذْرِي يَا أَكْرَمَ مَنْ اغْتَدَرَ إِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ، إِلَهِي لَا تَرُدَّ حَاجَتِي وَلَا تُخَيِّبْ طَمَعِي، وَلَا تَقْطَعْ مِنْكَ رَجَائِي وَأَمَلِي، إِلَهِي لَوْ أَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي، وَلَوْ أَرَدْتَ فَصِيحَتِي لَمْ تُعَافِنِي، إِلَهِي مَا أَظُنُّكَ تَرُدُّنِي فِي حَاجَةٍ قَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي طَلِبِهَا مِنْكَ، إِلَهِي فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَدًا أَبَدًا

دَائِمًا سِرْمَدًا، يَزِيدُ وَلَا يَبِيدُ كَمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى، إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُزْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ، وَإِنْ أَخَذْتَنِي بِعُدُنِي أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ، وَإِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَهَا أَنِّي أَحْبَبْتُكَ، إِلَهِي إِنْ كَانَ صِرْفِي جُنْبٍ طَاعَتِكَ عَمَلِي، فَقَدْ كَبُرَ فِي جُنْبِ رَجَائِكَ أَمَلِي، إِلَهِي كَيْفَ أَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِكَ بِالْخَبِيَةِ مَحْرُومًا، وَقَدْ كَانَ حُسْنُ ظَنِّي بِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَنِي بِالنَّجَاهِ مَرْحُومًا، إِلَهِي وَقَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي سِرِّهِ السَّهُوِ عَنْكَ، وَأَبْلَيْتُ شَبَابِي فِي سَكْرِهِ التَّبَاعُدِ مِنْكَ، إِلَهِي فَلَمْ أَسْتَقِظْ أَيَّامَ اغْتِرَارِي بِكَ وَرُكُونِي إِلَى سَبِيلِ سَخَطِكَ، إِلَهِي وَأَنَا عَيْدُكَ وَابْنُ عَيْدِكَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إِلَيْكَ، إِلَهِي أَنَا عَبْدٌ أَتَّصَلُ إِلَيْكَ مِمَّا كُنْتُ أَوَاجِهِيكَ بِهِ مِنْ قَلْبِهِ اسْتِحْيَائِي مِنْ نَظْرِكَ، وَأَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْكَ، إِذِ الْعَفْوَ نَعْتُ لِكَرَمِكَ، إِلَهِي لَمْ يَكُنْ لِي حَيُولٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتِ انْقِطَاعِي لِمَحَبَّتِكَ، وَكَمَا أَرَدْتَ أَنْ أَكُونَ كُنْتُ، فَشَكَرْتُكَ بِإِذْخَالِي فِي كَرَمِكَ وَلِتَطْهِيرِ قَلْبِي مِنْ أَوْسَاحِ الْغَفْلَةِ عَنْكَ، إِلَهِي أَنْظِرْ إِلَيَّ نَظْرَ مَنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ، وَاسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِكَ فَطَاعَكَ، يَا قَرِيبًا لَا يَبْعُدُ عَنِ الْمُغْتَرِّ بِهِ، وَيَا جَوَادًا لَا يَبْخُلُ عَمَّنْ رَجَا ثَوَابَهُ، إِلَهِي هَبْ لِي قَلْبًا يُدِينُهُ مِنْكَ شَوْقُهُ، وَلِسَانًا يُرْفَعُهُ إِلَيْكَ صِدْقُهُ، وَنَظْرًا يُقَرِّبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ، إِلَهِي إِنْ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرُ مَجْهُولٍ، وَمَنْ لَازِمٌ بِكَ غَيْرُ مَخْذُولٍ، وَمَنْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ غَيْرُ مَمْلُوعٍ، إِلَهِي إِنْ مَنْ انْتَهَجَ بِكَ لِمَسْتَنِيرٍ، وَإِنْ مَنْ اغْتَصَمَ بِكَ لِمَسْتَجِيرٍ، وَقَدْ لُذْتُ بِكَ يَا إِلَهِي، فَلَا تُخَيِّبْ ظَنِّي مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا تَحْجُبْنِي عَنْ رَأْفَتِكَ، إِلَهِي أَقْمِنِي فِي أَهْلِ وَلَا يَتِيكَ مُقَامٌ مِنْ رَحْمَةِ الزِّيَادَةِ مِنْ مَحَبَّتِكَ، إِلَهِي وَالْهَمْنِي وَلَهَا بِذِكْرِكَ إِلَى ذِكْرِكَ، وَهَمَّتِي فِي رُوحِ نَجَاحِ أَسْمَائِكَ وَمَحَلِّ قُدْسِكَ، إِلَهِي بِكَ عَلَيْكَ إِلَّا الْحَقَّتَنِي بِمَحَلِّ أَهْلِ طَاعَتِكَ، وَالْمَثْوَى

الصَّالِحِ مِنْ مَرَضَاتِكَ، فَإِنِّي لَا أَقْدِرُ لِنَفْسِي دَفْعًا وَلَا أَمْلِكُ لَهَا نَفْعًا، إِلَهِي أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الْمُذْنِبُ وَمَمْلُوكُكَ الْمُنِيبُ، فَلَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ صَرَفَتْ عَنْهُ وَجْهَكَ، وَحَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِكَ، إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ، إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ، وَلَا حَظَّتْهُ فَصَعِقَ لِجَلَالِكَ، فَنَاجَيْتُهُ سِرًّا وَعَمِلَ لَكَ جَهْرًا، إِلَهِي لَمْ أَسْطُرْ عَلَى حُسْنِ ظَنِّي قُنُوطَ الْيَأْسِ، وَلَا انْقَطَعَ رَجَائِي مِنْ جَمِيلِ كَرَمَتِكَ، إِلَهِي إِنْ كَانَتْ الْخَطَايَا قَدْ أَشَقَطْتَنِي لِمَدْيِكَ، فَاصْرِفْ عَنِّي بِحُسْنِ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ، إِلَهِي إِنْ حَطَّتَنِي الذُّنُوبُ مِنْ مَكَارِمِ لُطْفِكَ، فَقَدْ تَبَهَّنِي الْيَقِينُ إِلَى كَرَمِ عَطْفِكَ، إِلَهِي إِنْ أَنَامْتَنِي الْغَفْلَةُ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ لِلِقَائِكَ، فَقَدْ تَبَهَّنِي الْمَعْرِفَةُ بِكَرَمِ آلَائِكَ، إِلَهِي إِنْ دَعَانِي إِلَى النَّارِ عَظِيمِ عِقَابِكَ فَقَدْ دَعَانِي إِلَى الْجَنَّةِ جَزِيلِ ثَوَابِكَ، إِلَهِي فَلِكُ أَسْأَلُ وَإِلَيْكَ أَبْتَهِلُ وَأَرْغَبُ، وَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ يُدِيمُ ذِكْرَكَ، وَلَا يَنْقُضُ عَهْدَكَ، وَلَا يَغْفُلُ عَن شُكْرِكَ، وَلَا يَسْتَخْفُ بِأَمْرِكَ، إِلَهِي وَالْحَقُّنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ، فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا وَعَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا وَمِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا كَثِيرًا».

مناجات امير مؤمنان عليه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ، وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَعِضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا، وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ، وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، وَأَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ

لا- يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ، وَأَسْأَلُكَ الأمانَ يَوْمَ لا- تَمَلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ،
وَأَسْأَلُكَ الأمانَ يَوْمَ يَفْرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَيْنِهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ، وَأَسْأَلُكَ الأمانَ يَوْمَ يَوَدُّ
الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذابِ يَوْمِئِذٍ بَيْنِهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصَّ يَلْتَهُ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ كَلَّا إِنَّهَا لَطَى نَزاعَهُ
لِلشَّوَى، مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ المَوْلَى وَأنا العَبِيدُ وَهَلْ يَرْحَمُ العَبِيدَ إِلاَّ المَوْلَى، مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ المَالِكُ وَأنا المَمْلُوكُ وَهَلْ
يَرْحَمُ المَمْلُوكَ إِلاَّ المَالِكُ، مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ العَزِيزُ وَأنا الذَّلِيلُ وَهَلْ يَرْحَمُ الذَّلِيلَ إِلاَّ العَزِيزُ، مَوْلَايَ يا

مَوْلَايَ أَنْتَ الخالِقُ وَأنا المَخْلُوقُ وَهَلْ يَرْحَمُ المَخْلُوقَ إِلاَّ- الخالِقُ، مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ العَظِيمُ وَأنا الحَقِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الحَقِيرَ
إِلاَّ العَظِيمُ، مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ القَوِيُّ وَأنا الضَّعِيفُ، وَهَلْ يَرْحَمُ الضَّعِيفَ إِلاَّ القَوِيُّ، مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ الغَنِيُّ وَأنا الفَقِيرُ
وَهَلْ يَرْحَمُ الفَقِيرَ إِلاَّ- الغَنِيُّ، مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ المُعْطَى وَأنا السَّائِلُ، وَهَلْ يَرْحَمُ السَّائِلَ إِلاَّ المُعْطَى، مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ
الحَيُّ، وَأنا المَيِّتُ وَهَلْ يَرْحَمُ المَيِّتَ إِلاَّ الحَيُّ، مَوْلَايَ يا

مَوْلَايَ أَنْتَ الباقِي وَأنا الفانِي وَهَلْ يَرْحَمُ الفانِي إِلاَّ الباقِي، مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ الدَّائِمُ وَأنا الزَّائِلُ وَهَلْ يَرْحَمُ الزَّائِلَ إِلاَّ الدَّائِمُ،
مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ الرَّاظِقُ وَأنا المَرْزُوقُ وَهَلْ يَرْحَمُ المَرْزُوقَ إِلاَّ الرَّاظِقُ، مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ الجِوادُ وَأنا البَخِيلُ وَهَلْ يَرْحَمُ
البَخِيلَ إِلاَّ- الجِوادُ، مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ المُعافِي وَأنا المُبْتَلَى وَهَلْ يَرْحَمُ المُبْتَلَى إِلاَّ المُعافِي، مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ الكَبِيرُ وَأنا
الصَّغِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الصَّغِيرَ إِلاَّ الكَبِيرُ، مَوْلَايَ يا مَوْلَايَ أَنْتَ الهادِي وَأنا الضَّالُّ وَهَلْ يَرْحَمُ الضَّالَّ إِلاَّ الهادِي، مَوْلَايَ

يا مَوْلَايَ أَنْتَ الرَّحْمَانُ وَأَنَا الْمَرْحُومُ وَهَلْ يَرْحَمُ

الْمَرْحُومَ إِلَّا الرَّحْمَانُ، مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ السُّلْطَانُ وَأَنَا الْمُمْتَحَنُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمُمْتَحَنَ إِلَّا السُّلْطَانُ، مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الدَّلِيلُ وَأَنَا الْمُتَحَيِّرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمُتَحَيِّرَ إِلَّا الدَّلِيلُ، مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْعَفُورُ وَأَنَا الْمِيذَنُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمِيذَنَ إِلَّا الْعَفُورُ مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَالِبُ وَأَنَا الْمَغْلُوبُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَغْلُوبَ إِلَّا الْغَالِبُ، مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الرَّبُّ وَأَنَا الْمَرْبُوبُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَرْبُوبَ إِلَّا الرَّبُّ، مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْمُتَكَبِّرُ وَأَنَا الْخَاشِعُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْخَاشِعَ إِلَّا الْمُتَكَبِّرُ، مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ إِزْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ، وَارْضَ عَنِّي بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَفَضْلِكَ يَا ذَا

الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ وَالطُّوْلِ وَالْإِمْتِنَانِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

چند مناجات از مناجات خمسة عشر

اشاره

پانزده مناجات از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار فرموده: من این مناجات را در کتب بعضی از اصحاب دیدم. که چند نمونه آن را در اینجا ذکر می کنیم:

مناجات تأبین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِلَهِي الْبَسِيئَتِي الْخَطَايَا تَوْبَتِي مَدَلَّتِي، وَجَلَلَنِي التَّبَاغُيْدُ مِنْكَ لِيَأْسَ مَسِيئَتِي، وَأَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمَ جِنَايَتِي، فَأَحْيِهِ بِتَوْبَتِهِ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَبُعِيَّتِي، وَيَا سُؤْلِي وَمُنِيَّتِي، فَوَعِزَّتِكَ مَا أَجِدُ لِتَذُنُوبِي سِوَاكَ غَافِرًا، وَلَا أَرَى لِكَسِيرِي غَيْرَكَ جَابِرًا، وَقَدْ خَصَّعْتُ بِالْإِنَانِيَةِ إِلَيْكَ، وَعَنَوْتُ بِالْإِسْتِيكَانَةِ لِمَدْيِكَ، فَإِنِ طَرَدْتَنِي مِنْ بَابِكَ فَبِمَنْ أَلْعُوذُ، وَإِنِ رَدَدْتَنِي عَنْ جَنَابِكَ فَبِمَنْ أَعُوذُ، فَوَا أَسِيفَاهُ مِنْ خَجَلَتِي وَافْتِضَاحِي، وَوَالْهَفَاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلِي وَاجْتِرَاحِي، أَسْأَلُكَ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ الْكَبِيرِ، وَيَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ، أَنْ تَهَبَ لِي مُوَبِقَاتِ الْجَرَائِرِ، وَتَسِيِّرَ عَلَيَّ فَاضَةَ حَاتِ السَّرَائِرِ، وَلَا تُخَلِّنِي فِي مَشْهَدِ الْقِيَامَةِ مِنْ بَرْدِ عَفْوِكَ وَغَفْرِكَ، وَلَا تُعْرِزْنِي مِنْ جَمِيلِ صَفْحِكَ وَسِتْرِكَ، إِلَهِي ظَلَّلْ عَلَيَّ ذُنُوبِي غَمَامَ رَحْمَتِكَ، وَأَرْسِلْ عَلَيَّ عُيُوبِي سَحَابَ رَأْفَتِكَ، إِلَهِي هَلْ يَرْجِعُ الْعَبِيدُ الْأَبْقُ إِلَّا إِلَهِي مَوْلَاهُ، أَمْ هَلْ يُجِيرُهُ مِنْ سَخَطِهِ أَحَدٌ سِوَاهُ، إِلَهِي إِنْ كَانَ النَّدَمُ عَلَى الذَّنْبِ تَوْبَةً فَإِنِّي وَعِزَّتِكَ مِنَ النَّادِمِينَ، وَإِنْ كَانَ الْإِسْتِغْفَارُ مِنَ الْخَطِيئَةِ حِطَّةً فَإِنِّي لَمَكَ مِنَ الْمُسْتِغْفِرِينَ، لَمَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى، إِلَهِي بِعُدْرَتِكَ عَلَيَّ تَبَّ عَلَيَّ، وَبِحِلْمَتِكَ عَنِّي اعْفُ عَنِّي، وَبِعِلْمَتِكَ بِي إِذْفَقْ بِي، إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ سَمِّيْتَهُ التَّوْبَةَ، فَقُلْتُ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا، فَمَا عُوذُ مَنْ أَعْفَلَ دُحُولَ الْبَابِ بَعِيدَ فَتْحِهِ، إِلَهِي إِنْ كَانَ قَبِيحَ الذَّنْبِ مِنْ عِبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ، إِلَهِي مَا أَنَا بِأَوَّلِ مَنْ عَصَاكَ فَتَبَّتْ عَلَيْهِ وَتَعَرَّضَ لِمَعْرُوفِكَ فَجُدْتَ عَلَيْهِ، يَا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّ، يَا كَاشِفَ الضَّرِّ،

يا عَظِيمَ الْبِرِّ، يا عَلِيمًا بِمَا فِي السِّرِّ، يا جَمِيلَ السَّرِّ، اسْتَشْفَعْتُ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ إِلَيْكَ، وَتَوَسَّلْتُ بِحَنَانِكَ، وَتَرَحُّمِكَ لَدَيْكَ، فَاسْتَجِبْ دُعَائِي، وَلَا تُخَيِّبْ فِيكَ رَجَائِي، وَتَقَبَّلْ تَوْبَتِي، وَكَفِّرْ خَطِيئَتِي، بِمَنِّكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

مناجات شاكين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَارَةً، وَإِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادِرَةً، وَبِمَعَاصِيكَ مُوَلَعَةً، وَ لِسِي خَطِيئِكَ مُتَعَرِّضَةً، تَسْلِمُكَ بِي مَسَالِكَ الْمَهَالِكِ، وَتَجْعَلُنِي عِنْدَكَ أَهْوَنَ هَالِكِ، كَثِيرَةَ الْعَلَلِ طَوِيلَةَ الْأَمَلِ، إِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجَزَّعُ، وَإِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمَنَّعُ، مَيَّالَهُ إِلَى اللَّعِبِ وَاللَّهْوِ، مَمْلُوءَهُ بِالْغَفْلَةِ وَالسَّهْوِ، تُسْرِعُ بِي إِلَى الْحَوْبَةِ، وَتُسَوِّفُنِي بِالتَّوْبَةِ، إِلَهِي أَشْكُو إِلَيْكَ عَدُوًّا يُضِلُّنِي، وَشَيْطَانًا يُغْوِينِي، قَدْ مَلَأَ بِالْوَسْوَاسِ صِدْرِي، وَأَحَاطَتْ هَوَاجِسُهُ بِقَلْبِي، يُعَاضِدُنِي إِلَى الْهَوَى، وَيُرِيئُنِي لِي حُبِّ الدُّنْيَا، وَيَحْوُلُ بَيْنِي وَبَيْنَ الطَّاعَةِ وَالزُّلْفَى، إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو قَلْبًا قَاسِيًا، مَعَ الْوَسْوَاسِ مُتَقَلِّبًا، وَبِالرَّيْنِ وَالطَّبَعِ مُتَلَبِّسًا، وَعَيْنًا عَنِ الْبُكَاءِ مِنْ خَوْفِكَ جَامِدَةً، وَإِلَى مَا يَسُرُّهَا طَامِحَةً، إِلَهِي لَا حَوْلَ لِي وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِقُدْرَتِكَ، وَلَا نَجَاةَ لِي مِنْ مَكَارِهِ الدُّنْيَا إِلَّا بِعِضَةِ مَتِّكَ، فَاسْأَلْكَ بِبِلَاغِهِ حِكْمَتِكَ، وَنَفَاذِ مَشِيئَتِكَ، أَنْ لَا تَجْعَلَنِي لِغَيْرِ جُودِكَ مُتَعَرِّضًا، وَلَا تُصَيِّرْنِي لِلْفِتَنِ غَرَضًا، وَكُنْ لِي عَلَى الْأَعْدَاءِ نَاصِرًا، وَعَلَى الْمَخَازِي وَالْعُيُوبِ سَاطِرًا، وَمِنَ الْبَلَايَا وَاقِيًا، وَعَنِ الْمَعَاصِي عَاصِمًا، بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

مناجات خائفين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِلَهِي أَتَرَاكَ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِكَ تُعَذِّبُنِي، أَمْ بَعْدَ حُبِّي إِيَّاكَ تُبْعِدُنِي، أَمْ مَعَ رَجَائِي لِرَحْمَتِكَ وَصَفْحِكَ تَخْرِمُنِي، أَمْ مَعَ اسْتِجَارَتِي بِعَفْوِكَ تُسَلِّمُنِي، حَاشَا لَوْجْهِكَ الْكَرِيمِ أَنْ تُخَيِّبَنِي، لَيْتَ شِعْرِي اللَّشْقَاءِ وَلَدَتْنِي أُمِّي، أَمْ لِلْعَنَاءِ رَبَّتْنِي، فَلَيْتَهَا لَمْ تَلِدْنِي وَلَمْ تُرَبِّبْنِي، وَلَيْتَنِي عَلِمْتُ أَمِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ جَعَلْتَنِي، وَبِقُرْبِكَ وَجْوَارِكَ خَصَصْتَنِي، فَتَقَرَّرْ بِمَدْلِكَ عَيْنِي وَتَطْمَئِنَّ لَهُ نَفْسِي، إِلَهِي هَيْلُ تَسْوُدِ وُجُوهًا خَرَّتْ سَاجِدَةً لِعَظَمَتِكَ، أَوْ تُخْرِسُ أَلْسِينَ نَطَقَتْ بِالثَّنَاءِ عَلَى مَجْدِكَ وَجَلَالَتِكَ، أَوْ تَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ انْطَوَتْ عَلَى مَحَبَّتِكَ، أَوْ تُصِمُّ أَسْمَاعًا تَلَمَذَتْ بِسَمَاعِ ذِكْرِكَ فِي إِرَادَتِكَ، أَوْ تَغْلُ أَكْفًا رَفَعَتْهَا الْأَمَالُ إِلَيْكَ رَجَاءَ رَأْفَتِكَ، أَوْ تُعَاقِبُ أُبْدَانًا عَمِلَتْ بِطَاعَتِكَ حَتَّى نَحَلَّتْ

فِي مُجَاهِدَتِكَ، أَوْ تُعَذِّبُ أَرْجُلًا سَيَّعَتْ فِي عِبَادَتِكَ، إِلَهِي لَا تُغْلِقْ عَلَيَّ مَوْحِدِيكَ أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ، وَلَا تَحْجُبْ مُشْتَاقِيكَ عَنِ النَّظَرِ إِلَى جَمِيلِ رُؤْيَتِكَ، إِلَهِي نَفْسٌ أَعَزَّزْتُهَا بِتَوْحِيدِكَ كَيْفَ تَذَلُّهَا بِمَهَانِهِ هِجْرَانِكَ، وَضَمِيرٌ نَعَقَدَ عَلَى مَوْدَتِكَ كَيْفَ تُحْرِقُهُ بِحَرَارَةِ نِيرَانَتِكَ، إِلَهِي أَجْزَنِي مِنْ أَلِيمِ عَضَبِكَ وَعَظِيمِ سَيْخَطِكَ، يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ، يَا رَحِيمُ يَا رَحْمَانُ، يَا جَبَّارُ يَا قَهَّارُ، يَا غَفَّارُ يَا سَتَّارُ، نَجِّنِي بِرَحْمَتِكَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَفَضِّ بِحَمِّ الْعَارِ، إِذَا امْتَنَزَ الْأَخْيَارُ مِنَ الْأَشْرَارِ، وَحَالَتِ الْأَحْوَالُ، وَقَرَّبَ الْمُحْسِنُونَ، وَبَعَدَ الْمُسِيئُونَ، " وَوَفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ " .

زیارت اول جامعه

این زیارت در کتب کافی، تهذیب و کامل الزیارات نقل شده است، و در تمام زیارتگاه های ائمه و انبیا و اوصیا (علیهم السلام) خوانده می شود:

«السَّلَامُ عَلَى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَأَصْحَابِهِ، السَّلَامُ عَلَى أَمْنَاءِ اللَّهِ وَأَحْبَائِهِ، السَّلَامُ عَلَى أَنْصَارِ اللَّهِ وَخُلَفَائِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى مَسَاكِينِ ذِكْرِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى مُطَهَّرِي أَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ، السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُسْتَقَرِّينَ فِي مَرْضَاهِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُخْلِصِينَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى الْأِدْلَاءِ عَلَى اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى الَّذِينَ مَنَ وَالَاهُمْ فَقَدُوا إِلَى اللَّهِ، وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدُوا عَادَى اللَّهِ، وَمَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدُوا عَرَفَ اللَّهَ، وَمَنْ جَهِلَهُمْ فَقَدُوا جَهِلَ اللَّهَ، وَمَنْ اعْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدُوا اعْتَصَمَ بِاللَّهِ، وَمَنْ تَحَلَّى مِنْهُمْ فَقَدُوا تَحَلَّى مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَأَشْهَدُ اللَّهُ أَنِّي سَلَّمْتُ لِمَنْ سَأَلْتُمْ، وَحَرَبْتُ لِمَنْ حَارَبْتُمْ، مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ، مُفَوِّضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ، لَعَنَ اللَّهُ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» .

زیارت جامعه کبیره

زیارت جامعه، زیارتی است که به خاطر جامع بودن مطالب و تعبیرها و صفات و خصوصیات امامان (علیهم السلام) که در آن بیان شده، جامعیت خاصی دارد، و می توان هر یک از امامان و معصومین (علیهم السلام) را با آن زیارت کرد.

نمونه های متعددی به عنوان زیارت جامعه در کتاب ها آمده است، که «زیارت جامعه کبیره» مفصل تر و جامع تر از همه است، و یک دوره «امام شناسی» به حساب می آید. صفات و فضایل و ویژگی های ائمه معصومین (علیهم السلام) در این زیارت گرد آمده، و کتاب های متعددی هم در شرح آن نوشته شده است.

زائری که با معرفت و از روی بصیرت این زیارت

را با توجه به معنایش در کنار قبور ائمه (علیهم السلام) بخواند، نوعی مرور بر اعتقادات و باورها و تجدید میثاق با اولیای دین کرده است.

زیارت امین الله

یکی از زیارت های بسیار معروف و معتبر است که در کتاب های زیارات نقل شده است. مرحوم علامه مجلسی آن را از نظر متن و سند از بهترین زیارات دانسته که مناسب است در همه حررها و مزارهای ائمه (علیهم السلام) بر آن مداومت شود.

این زیارت، هم از زیارت های مطلقه محسوب می شود که در هر وقت می توان خواند، هم از زیارت های مخصوصه روز غدیر خم است، و هم از زیارات جامعه ای است که در همه حرهای مقدس ائمه (علیهم السلام) خوانده می شود. محتوایی عرفانی و سراسر شور و اشتیاق به قرب الهی دارد. کیفیت آن چنان است که به سندهای معتبر روایت شده از جابر از امام محمدباقر علیه السلام که امام زین العابدین علیه السلام به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، و نزد قبر آن حضرت ایستاد، و گریست، و گفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَعَمِلْتَ بِكِتَابِهِ، وَاتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حَتَّى دَعَاكَ اللَّهُ إِلَى جِوَارِهِ، فَقَبَضَكَ إِلَيْهِ بِاخْتِيَارِهِ، وَالزَّمَ أَعْدَاءَكَ الْحُجَّةَ مَعَ مَا لَكَ مِنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَةِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ، رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ، مُوَلَّعَةً بِذِكْرِكَ وَدُعَائِكَ، مُجِبَّةً لَصَفْوِهِ أَوْلِيَائِكَ، مَحْبُوبَةً فِي أَرْضِكَ وَسَمَاوَاتِكَ، صَابِرَةً عَلَى نُزُولِ بَلَائِكَ، شَاكِرَةً لِفَوَاضِلِ نِعْمَائِكَ، ذَاكِرَةً لِسَوَابِغِ آلَائِكَ، مُشْتَاقَةً إِلَى فَرْحِهِ لِقَائِكَ، مُتَزَوِّدَةً التَّقْوَى لِيَوْمِ جَزَائِكَ، مُسَيِّئَةً بِسُنَنِ أَوْلِيَائِكَ، مُفَارِقَةً لِاخْلَاقِ أَعْدَائِكَ، مَشْغُولَةً عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَثَنَائِكَ».

پس گونه

خود را بر قبر گذاشت و گفت:

«اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَالْهَمَّهُ، وَسَيْبِلُ الرَّاعِبِينَ إِلَيْكَ شَارِعَهُ، وَأَعْلَامُ الْقَاصِدِينَ إِلَيْكَ وَاضِعَهُ، وَأَفْتِدَةُ الْعَارِفِينَ مِنْكَ فَازِعَهُ، وَأَصْوَاتُ الدَّاعِينَ إِلَيْكَ صَاعِدَهُ، وَأَبْوَابُ الْأَجَابِهِ لَهُمْ مُفْتَحَهُ، وَدَعْوَةٌ مِنْ نَاجَاكَ مُسْتَجَابَهُ، وَتَوْبَةٌ مِنْ أَنَابَ إِلَيْكَ مَقْبُولَهُ، وَعَبْرَةٌ مِنْ بَكَى مِنْ خَوْفِكَ مَرْحُومَهُ، وَالْإِغَاثَةُ لِمَنْ اسْتَيْغَاثَ بِكَ مَوْجُودَهُ، وَالْإِعَانَةُ لِمَنْ اسْتَيْعَانَ بِكَ مَبْدُودَهُ، وَعِدَاتِكَ لِعِبَادِكَ مُنْجِرَةٌ، وَرَزْلَلٌ مِنَ اسْتِيقَالِكَ مُقَالَهُ، وَأَعْمَالُ الْعَامِلِينَ لِمَدْيِكَ مَحْفُوظُهُ، وَأَرْزَاقُكَ إِلَى الْخَلَائِقِ مِنْ لَمَدْنِكَ نَازِلُهُ، وَعَوَائِدُ الْمَزِيدِ إِلَيْهِمْ وَاصِلُهُ، وَذُنُوبُ الْمُسِيئِينَ مَغْفُورَةٌ، وَحَوَائِجُ خَلْقِكَ عِنْدَكَ مَقْضِيَةٌ، وَجَوَائِزُ السَّائِلِينَ عِنْدَكَ مُوفَّرَةٌ، وَعَوَائِدُ الْمَزِيدِ مُتَوَاتِرَةٌ، وَمَوَائِدُ الْمُسِيئِينَ مُعَدَّةٌ، وَمَنَاهِلُ الظَّمَاءِ لَدَيْكَ مُتْرَعَةٌ. اللَّهُمَّ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي، وَأَقْبَلْ ثَنَائِي، وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ أَوْلِيَائِي، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، إِنَّكَ وَلِيُّ نَعْمَائِي وَمُنْتَهَى مُنَايَ وَغَايَةَ رَجَائِي فِي مُنْقَلَبِي وَمَثْوَايَ». «أَنْتَ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ، اغْفِرْ لِي وَ لِأَوْلِيَائِنَا، وَكُفِّ عَنَّا أَعْيَادَنَا، وَاشْغَلْهُمْ عَنِّ أَدَانَا، وَأَظْهِرْ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَاجْعَلْهَا الْعُلْيَا، وَأَذْخِضْ كَلِمَةَ الْبَاطِلِ وَاجْعَلْهَا السُّفْلَى، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

زیارت وارث

زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام معروف به زیارت وارث این زیارت معتبر و پرمحتوا، ابراز علاقه و همبستگی با سیدالشهدا و شهدای دیگر (علیهم السلام) کربلاست، و سلسله نورانی نیاکان امام حسین و دودمان رسالت (علیهم السلام) را به یاد می آورد. و پیوند زائر را با اهلیت عصمت تحکیم می کند. پس چون قصد زیارت امام حسین علیه السلام نمودی بگو:

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَ فَوْهُ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَلِيِّ الْمُتَضَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ وَالْوَتَرَ الْمُوتُورَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتَ
الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ، فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً
ظَلَمَتْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضَتْ بِهِ، يَا مَوْلَايَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ
الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنَجِّسِكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا، وَلَمْ تُلْبَسِكَ مِنْ مُدْلِهَمَاتِ ثِيَابِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ دَعَائِمِ الدِّينِ وَأَرْكَانِ الْمُؤْمِنِينَ،
وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْبُرِّ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ الرَّكِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى، وَأَعْلَامُ الْهُدَى، وَالْعُرْوَةُ
الْوُثْقَى، وَالْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا، وَأَشْهَدُ اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ وَأَنْبِيََاءُهُ وَرُسُلُهُ، أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَيَا بَابَكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرَائِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ
عَمَلِي، وَقَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلَمٌ، وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ، صِلَاوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، وَعَلَى أَرْوَاحِكُمْ، وَعَلَى أَجْسَادِكُمْ، وَعَلَى أَجْسَامِكُمْ، وَعَلَى
شَاهِدِكُمْ، وَعَلَى غَائِبِكُمْ، وَعَلَى ظَاهِرِكُمْ، وَعَلَى بَاطِنِكُمْ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ،
لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ، وَجَلَّتِ الْمُصِيبَةُ بِعَيْتِنَا وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَالْجَمَّتْ وَتَهَيَّأَتْ
لِقِتَالِكَ، يَا مَوْلَايَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ، فَصِدْتُ حَرَمَكَ وَآتَيْتُ مَشْهَدَكَ أَسْأَلُ اللَّهَ بِالشَّانِ الَّذِي لَكَ عِنْدَهُ وَبِالْمَحَلِّ الَّذِي لَكَ لَدَيْهِ أَنْ
يُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». «اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَكَ، وَخَدَعْتُكَ لَا
شَرِيكَ لَكَ، لِإِنَّ الصَّلَاةَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ لَا تَكُونُ إِلَّا لَكَ، لِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ،
وَأَبْلِغْهُمْ عَنِّي أَفْضَلَ السَّلَامِ وَالتَّحِيَّةِ، وَارْزُقْ عَلَيَّ مِنْهُمْ السَّلَامَ. اللَّهُمَّ وَهَاتَانِ الرَّكْعَتَانِ هَدِيَّةٌ مِنِّي

إِلَى مَوْلَايَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِ ، وَتَقَبَّلْ مِنِّي ، وَاجْزِنِي عَلَى ذَلِكِ بِأَفْضَلِ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي وَلِيِّكَ ، يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ .»

آنگاه به قصد زیارت علی بن الحسین علیهما السلام بگو:

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ نَبِيِّ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ بْنُ الشَّهِيدِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومُ بْنُ الْمَظْلُومِ ، لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ قَتَلْتِكَ ، وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ ظَلَمْتِكَ ، وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ سَجَعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَّتَ بِهِ . السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ ابْنَ وَلِيِّهِ ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ وَ جَلَّتِ الرَّزِيَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ ، فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ قَتَلْتِكَ ، وَ أُبْرَأُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكَ مِنْهُمْ .»

سپس به نیت زیارت دیگر شهدای کربلا بگو:

«السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ أَحِبَّائَهُ ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ وَ أَوْدَائَهُ ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَلِيِّ الرَّكِيِّ النَّاصِحِ ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي ، طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ ، وَفُزْتُمْ فَوْزًا عَظِيمًا ، فَيَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ فِي الْجَنَانِ مَعَ الشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أَوْلِيَاكُمْ رَفِيقًا وَ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .»

زیاره آل یس

مرحوم مجلسی در کتاب بحار الأنوار به نقل از ناحیه مقدسه چنین آورده است که هر گاه خواستی به وسیله ما به سوی خداوند تبارک و تعالی و به سوی ما توجه کنی، بگو:

«سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسِّ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَابَ

اللَّهُ وَدَيَانَ دِينِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعِيدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعِلْمُ الْمَصْذُوبُ، وَالْعَوْثُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعِيداً غَيْرَ مَكْذُوبٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّيَ وَتَقْنُتَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ، السَّلَامُ

عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَبِّحُ وَتُمْسِي، السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُتَمَدِّمُ الْمَأْمُولُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ، أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ، وَأَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتَهُ، وَالْحَسَنَ حُجَّتَهُ، وَالْحُسَيْنَ حُجَّتَهُ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتَهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتَهُ، وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرَ حُجَّتَهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتَهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ، وَعَلِيَّ ابْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتَهُ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ، أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَأَنَّ رَجَعْتَكُمْ حَقٌّ " لا-رَيْبَ فِيهَا، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا "، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ نَاكِراً وَنَكِيرًا حَقٌّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ، وَالْبُعْثَ حَقٌّ، وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ، وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ، وَالْمِيزَانَ حَقٌّ، وَالْحَشْرَ حَقٌّ، وَالْحِسَابَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِمَا حَقٌّ، يَا مَوْلَايَ شَقِيَّ مَنْ

خَالَفَكُمْ وَسَيَعِدَ مَنْ أَطَاعَكُمْ، فَاشْهَدْ عَلَى مَا أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ، وَأَنَا وَلِيُّ لَكَ بَرِيءٌ مِنْ عِدْوِكَ، فَالْحَقُّ مَا رَضِيَ تَمُوهُ، وَالْبَاطِلُ مَا سَخَطْتُمُوهُ، وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ، فَانْفَسِي مُؤْمِنَهُ بِاللَّهِ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَآخِرِكُمْ، وَنُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ، وَمَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ آمِينَ آمِينَ».

سپس بگو:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّمَنِي عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نُورِكَ، وَأَنْ تَمَلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ، وَصِدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ، وَفِكْرِي نُورَ التَّيَّابَاتِ، وَعَزْمِي نُورَ الْعِلْمِ، وَقُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ، وَلِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ، وَدِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ، وَبَصِيرِي نُورَ الضِّيَاءِ، وَسَمْعِي نُورَ الْحِكْمَةِ، وَمَوَدَّتِي نُورَ الْمَوَالِحِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى أَلْقَاكَ وَقَدْ وَفَيْتَ بِعَهْدِكَ وَمِيثَاقِكَ فَتُعَشِّبْنِي رَحْمَتِكَ يَا وَلِيَّيَ يَا حَمِيدُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ، وَخَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ، وَالدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ، وَالْقَائِمِ بِقِسْطِكَ، وَالثَّائِرِ بِأَمْرِكَ، وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ وَبَوَارِ الْكَافِرِينَ، وَمُجَلِّي الظُّلْمَةِ، وَمُنِيرِ الْحَقِّ، وَالنَّاطِقِ بِالْحِكْمَةِ وَالصِّدْقِ، وَكَلِمَتِكَ التَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ، الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ وَالْوَلِيِّ النَّاصِحِ، سَافِيهِ النَّجَاهِ وَعَلِمِ الْهُدَى وَنُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى، وَخَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَارْتَدَى، وَمُجَلِّي الْعَمَى الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَابْنِ أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ فَرَضَتْ طَاعَتَهُمْ، وَأَوْجَبَتْ حَقَّهُمْ، وَأَذْهَبَتْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَتْهُمْ تَطْهِيرًا، اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ لِدِينِكَ، وَانصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَأَوْلِيَاءَهُ وَشِيعَتَهُ وَأَنْصَارَهُ، وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ. اللَّهُمَّ اَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْفِكَ، وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، وَاحْرُسْهُ وَأَمْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوَصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ، وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ، وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ، وَأَيِّدْهُ بِالنُّصْرِ، وَانصُرْ نَاصِرِيهِ، وَاخْذُلْ خَاذِلِيهِ، وَأَقْصِمْ

قَاصِمِيهِ، وَأَقْصِمْ بِهِ جَابِرَةَ الْكُفْرِ، وَأَقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ

الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا بَرِّهَا وَبَحْرِهَا، وَامْتِلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا، وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ،
وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَاتَّبَاعِهِ وَشَتَائِعَتِهِ، وَأَرِنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا يَأْمُلُونَ وَفِي عَيْدِهِمْ مَا يَحْتَدِرُونَ، إِلَهَ
الْحَقِّ آمِينَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

دعای بعد از زیارت ائمه (علیهم السلام)

این دعا به خاطر مفاهیم بسیار ارزشمند و عالی آن، به دعای عالیه المضامین معروف است که آن را سید بن طاوس در مصباح
الزائر بعد از زیارت جامعه مذکوره نقل فرموده و آن دعای شریف این است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي زُرْتُ هَذَا الْإِمَامَ مُقِرًّا بِإِمَامَتِهِ مُعْتَقِدًا لِفَرْضِ طَاعَتِهِ فَقَصَدْتُ مَشْهَدَهُ بِذُنُوبِي وَعُيُوبِي وَمُوبِقَاتِ آثَامِي وَكَثْرَةِ سَيِّئَاتِي وَ
خَطَايَايَ وَمَا تَعْرِفُهُ مِنِّي مُسْتَجِيرًا بِعَفْوِكَ مُسْتَعِيدًا بِحِلْمِكَ رَاجِيًا رَحْمَتَكَ لِاجْتِنَاءِ إِلَيَّ رُكْنِكَ عَائِدًا بِرَأْفَتِكَ مُسْتَشْفِعًا بِوَلِيَّتِكَ وَ
ابْنِ أَوْلِيَائِكَ وَصَفِيِّكَ وَابْنِ أَصْفِيَائِكَ وَآمِينِكَ وَابْنِ أُمَنَائِكَ وَخَلِيفَتِكَ وَابْنِ خُلَفَائِكَ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيَّ رَحْمَتِكَ
وَرِضْوَانِكَ وَالذَّرِيعَةَ إِلَيَّ رَأْفَتِكَ وَغُفْرَانِكَ اللَّهُمَّ وَأَوَّلَ حَاجَتِي إِلَيْكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِي عَلَى كَثْرَتِهَا وَأَنْ
تَعْصِمَ مِنِّي فِي مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِي وَتُطَهِّرَ دِينِي مِمَّا يُدْنِسُهُ وَيَشْتَبِيهِ وَيُزِرِّي بِهِ وَتَحْمِيَهُ مِنَ الرَّيْبِ وَالشَّكِّ وَالْفَسَادِ وَالشُّرُكِ وَ
تُجَبِّتِي عَلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ وَذُرِّيَّتِهِ النَّجْبَاءِ السُّعَدَاءِ صِلْ لَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَتِكَ وَسِلَامِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَتُحْيِيَنِي مَا
أَحْيَيْتَنِي عَلَى طَاعَتِهِمْ وَتُمِيتَنِي إِذَا أَمْتَنِي عَلَى طَاعَتِهِمْ وَأَنْ لَا تَمُجِرَ مِنِّي قَلْبِي مِرْوَدَتَهُمْ وَمَحَبَّتَهُمْ وَبُغْضَ أَعْدَائِهِمْ وَمُرَافَقَةَ
أَوْلِيَائِهِمْ وَبَرَّهُمْ وَأَسْأَلُكَ يَا رَبِّ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ مِنِّي

وَتُحِبُّ إِلَيَّ عِبَادَتَكَ وَالْمُوَاطَبَةَ عَلَيَّهَا وَتُنَشِّطُنِي لَهَا وَتُبْغِضُ إِلَيَّ مَعَاصِيكَ وَمَحَارِمَكَ وَتَدْفَعُنِي عَنْهَا وَتُجَنِّبُنِي التَّفْصِيرَ فِي صَلَاتِي وَالْإِسْتِهَانَةَ بِهَا وَالتَّرَاحِيَّ عَنْهَا وَتُوَفِّقُنِي لِتَأْدِيتِهَا كَمَا فَرَضْتَ وَأَمَرْتَ بِهِ عَلَيَّ سُبُّهُ رَسُولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ خُضُوعاً وَخُشُوعاً وَتَشْرَحُ صَدْرِي لِإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَإِعْطَاءِ الصَّدَقَاتِ وَيَذِلُّ الْمَعْرُوفَ وَالْإِحْسَانَ إِلَيَّ شَيْعِهِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَمُؤَاَسَاتِهِمْ وَلَا تَتَوَفَّانِي إِلَّا - بَعْدَ أَنْ تَزُوقُنِي حَيْجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَزِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ وَقُبُورِ الْأَنْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَسْأَلُكَ يَا رَبُّ تَوْبَةَ نَصُوحاً تَرْضَاهَا وَيَتَّعِزُّ بِهَا وَتَحْمَدُهَا وَعَمَلًا صَالِحًا تَقْبَلُهُ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي إِذَا تَوَفَّيْتَنِي وَتَهْوَنَ عَلَيَّ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَتَحْشُرَنِي فِي زُمْرِهِ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ وَتُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَتَجْعَلَ دَمْعِي غَزِيرًا فِي طَاعَتِكَ وَعَيْبَتِي حِارِيَةً فِيمَا يُقَرِّبُنِي مِنْكَ وَقَلْبِي عَطُوفًا عَلَيَّ أَوْلِيَاءِكَ وَتُصَوِّنِي فِي هَذِهِ الدُّنْيَا مِنَ الْعَاهِيَاتِ وَالْأَفْسَاتِ وَالْأَمْرَاضِ الشَّدِيدَةِ وَالْأَسْقَامِ الْمُزْمِنَةِ وَ

جَمِيعِ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ وَالْحَوَادِثِ وَتَضِيرِفَ قَلْبِي عَنِ الْحَرَامِ وَتُبْغِضَ إِلَيَّ مَعَاصِيكَ وَتُحِبِّبَ إِلَيَّ الْحَلَالَ وَتَفْتَحَ لِي أَبْوَابَهُ وَتُثَبِّتَ بَيْتِي وَفِعْلِي عَلَيْهِ وَتَمُدَّ فِي عُمْرِي وَتُعَلِّقَ أَبْوَابَ الْمَحْنِ عَنِّي وَلَا تَسْلُبْنِي مَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ وَلَا تَسْتَرِدَّ شَيْئًا مِمَّا أَحْسَبْتُ بِهِ إِلَيَّ وَلَا تَنْزِعَ مِنِّي النُّعْمَ الَّتِي أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ وَتَزِيدَ فِيمَا حَوَّلْتَنِي وَتُضَاعِفَهُ أَوْ تُضَاعِفُهُ مُضَاعَفَةً وَتَزُوقُنِي مَالًا كَثِيرًا وَسِعَةً سَائِغًا هَنِئًا نَامِيًا وَافِيًا وَعِزًّا بَاقِيًا كَافِيًا وَجَاهًا عَرِيضًا مَنِيعًا وَ

نِعْمَةً سَابِعَةً عَامَّةً وَ

تُعِينِي بِذَلِكَ عَنِ الْمَطَالِبِ الْمُنْكَدِهِ وَالْمَوَارِدِ الصَّعْبَةِ وَتُخَلِّصَنِي مِنْهَا مُعَافَى فِي دِينِي وَنَفْسِي وَوَلَدِي وَ مَا أُعْطَيْتَنِي وَ مَنَحْتَنِي وَ تَحْفَظُ عَلَيَّ مَالِي وَ جَمِيعَ مَا خَوَّلْتَنِي وَ تَقْبِضُ عَنِّي أَيْدِيَ الْجَبَابِرَةِ وَ تَرُدُّنِي إِلَى وَطَنِي وَ تُبَلِّغُنِي نَهَائِهِ أَمَلِي فِي دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي وَ تَجْعِلُ عِيَاقِبَهُ أَمْرِي مُحْمُودَةً حَسِينَةً سَلِيمَةً وَ تَجْعَلُنِي رَحِيبَ الصَّدْرِ وَاسِعِ الْحَيَالِ حَسَنَ الْخُلُقِ بَعِيداً مِنَ الْبُخْلِ وَ الْمَنَعِ وَ النَّفَاقِ وَ الْكُذْبِ وَ الْبُهْتِ وَ قَوْلِ الزُّورِ وَ تُرْسِخَ فِي قَلْبِي مَحَبَّةَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ شَدِيدَتِهِمْ وَ تَحْرُسِنِي يَا رَبِّ فِي نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ وُلْدِي وَ أَهْلَ حُزَانَتِي وَ إِخْوَانِي وَ أَهْلَ مَوَدَّتِي وَ ذُرِّيَّتِي بِرَحْمَتِكَ وَ جُودِكَ اللَّهُمَّ هَذِهِ حَاجَاتِي عِنْدَكَ وَ قَدْ اسْتَكْرَهْتُهَا لِلرُّؤْمِيِّ وَ

شُحِّي وَ هِيَ عِنْدَكَ صِدْقٌ غَيْرُهُ حَقِيرَةٌ وَ عَلَيْكَ سَهْلُهُ يَسِيرُهُ فَاسْأَلُكَ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَكَ وَ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ وَ بِمَا أُوجِبَتْ لَهُمْ وَ بِسَائِرِ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ أَصْفِيائِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ الْمُخْلِصِينَ مِنْ عِبَادِكَ وَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ لَمَّا قَضَيْتَهَا كُلَّهَا وَ أَسْأَلُكَ بِهَا وَ لَمْ تُخَيِّبْ أَمَلِي وَ رَجَائِي، اللَّهُمَّ وَ شَفِّعْ صَاحِبَ هَذَا الْقَبْرِ فِيَّ يَا سَيِّدِي يَا وَلِيَّ اللَّهِ يَا أَمِينَ اللَّهِ أَسْأَلُكَ أَنْ تَشْفَعَ لِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي هَذِهِ

الْحَاجَاتِ كُلِّهَا بِحَقِّ آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ وَ بِحَقِّ أَوْلَادِكَ الْمُتَتَجِبِينَ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ الْمَنْزِلَةَ الشَّرِيفَةَ وَ الْمَرْتَبَةَ الْجَلِيلَةَ وَ الْجَاهِ الْعَرِيضَ اللَّهُمَّ لَوْ عَرَفْتُ مَنْ هُوَ أَوْجَهُ عِنْدَكَ مِنْ هَذَا الْإِمَامِ وَ مِنْ آبَائِهِ وَ أَبْنَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ الصَّلَاةُ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِي وَ قَدَّمْتُهُمْ أَمَامَ حَاجَتِي وَ طَلِبَاتِي هَذِهِ فَاسْمَعْ مِنِّي وَ اسْتَجِبْ لِي وَ

أَفْعِلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، اللَّهُمَّ وَ مَا قَصَّيْرَتْ عَنْهُ مَسْأَلَتِي وَ عَجَزَتْ عَنْهُ قُوَّتِي وَ لَمْ تَبْلُغْهُ فِطْمَتِي مِنْ صَلَاحِ دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي فَامْنُنْ بِهِ عَلَيَّ وَ احْفَظْنِي وَ احْرُسْنِي وَ هَبْ لِي وَ اغْفِرْ لِي وَ مَنْ

أَرَادَنِي بِسُوءٍ أَوْ مَكْرُوهٍ مِنْ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ أَوْ سُلْطَانٍ عَيْنِيدٍ أَوْ مُخَالَفٍ فِي دِينٍ أَوْ مُنَازِعٍ فِي دُنْيَا أَوْ حَاسِدٍ عَلَيَّ نِعْمَةً أَوْ ظَالِمٍ أَوْ بَاغٍ فَاقْبِضْ عَنِّي يَدَهُ وَ اصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُ وَ اشْغَلْهُ عَنِّي بِنَفْسِهِ وَ اكْفِنِي شَرَّهُ وَ شَرَّ أَتْبَاعِهِ وَ شَيْطَانِيهِ وَ أَجْرُنِي مِنْ كُلِّ مَا يَضُرُّنِي وَ يُجْحِفُ بِي وَ اعْطِنِي جَمِيعَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مِمَّا أَعْلَمُ وَ مِمَّا لَا أَعْلَمُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِإِخْوَانِي وَ أَخَوَاتِي وَ أَعْمَامِي وَ عَمَّاتِي وَ أَسْوَالِي وَ خَالَاتِي وَ أَجْدَادِي وَ حَيْدَاتِي وَ أَوْلَادِهِمْ وَ ذُرَارِيهِمْ وَ أَرْوَاجِي وَ ذُرِّيَّاتِي وَ أَقْرِبَائِي وَ أَصْدِقَائِي وَ جِيرَانِي وَ إِخْوَانِي فِيكَ مِنْ أَهْلِ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ وَ لِجَمِيعِ أَهْلِ مَوَدَّتِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، الْأَخْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ وَ لِجَمِيعِ مَنْ عَلَّمَنِي خَيْرًا أَوْ تَعَلَّمَنِي عِلْمًا، اللَّهُمَّ أَشْرِكُهُمْ فِي صَلَاحِ دُعَائِي وَ زِيَارَتِي لِمَشْهَدِ حُجَّتِكَ وَ وَلِيِّكَ وَ أَشْرِكُنِي فِي صَلَاحِ أَدْعِيَّتِهِمْ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ بَلِّغْ وَلِيِّكَ مِنْهُمْ السَّلَامَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانَ بِجَاي «فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ» نَامِ امَامِي رَا كِه زِيَارَتِ مِي كَنْد وَ نَامِ پَدْرِ آن بزرگوار رَا بگويد:

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى رُوحِكَ وَ بَدَنِكَ أَنْتَ وَسِيَلَتِي إِلَى اللَّهِ وَ ذَرِيَعَتِي إِلَيْهِ وَ لِي

حَقُّ مُوَالَاتِي وَ تَأْمِيلِي فَكُنْ شَفِيعِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْوُقُوفِ عَلَى قِصَّتِي هَذِهِ وَ صَرْفِي عَنْ مَوْفِي هَذَا بِالنُّجْحِ بِمَا سَأَلْتَهُ كُلَّهُ بِرَحْمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عَقْلاً كَامِلاً وَ لُبّاً رَاجِحاً وَ عِزّاً بَاقِياً وَ قَلْباً زَكِياً وَ عَمَلاً كَثِيراً وَ أَدَباً بَارِعاً وَ اجْعَلْ ذَلِكَ كُلَّهُ لِي وَ لَا تَجْعَلْهُ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

دعا برای حضرت حجه بن الحسن عجل الله فرجه الشريف

هر گاه بخواهی برای خویش یا دیگران دست به دعا برداری بهتر آن است که نخست به نیت دعا برای حضرت ولی عصر (عجل الله فرجه الشريف) این دعا را بخوانی:

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّهَ بْنَ الْحَسَنِ، صَيِّمُوا تَكَّ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ، فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِيلاً وَ عَيْناً، حَتَّى تُشْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً، وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلاً».

دعای عهد

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که هر کس چهل بامداد این دعا را بخواند از یاوران قائم ما باشد و چنانچه پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خداوند او را زنده سازد تا در خدمت آن حضرت باشد و خداوند به هر کلمه این دعا هزار حسنه به او کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند.

«اللَّهُمَّ رَبَّ التُّورِ الْعَظِيمِ، وَ رَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ، وَ رَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، وَ مُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ، وَ رَبَّ الظُّلِّ

وَالْحَرُورِ، وَ مُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَ رَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَ مُلْكِكَ الْقَدِيمِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْأَلُكَ بِأَسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ، وَ بِأَسْمِكَ الَّذِي يَصْلُحُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ، يَا حَيُّ قَبِيلَ كُلِّ حَيٍّ، وَ يَا حَيُّ بَعِيدَ كُلِّ حَيٍّ، وَ يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيٍّ، يَا مُخَيِّبَ الْمُوتَى وَ مُمَيِّتَ الْأَحْيَاءِ، يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ، صَيِّمُوا تَكَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ، عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا، سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا، وَعَنِّي وَ عَنِ الْإِسْمَاءِ مِنَ الصَّلَوَاتِ زَنَهُ عَرْشِ اللَّهِ وَ مَدَادِ كَلِمَاتِهِ وَ مَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَ أَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أُجِدُّدُ لَهُ فِي صَبِيحِهِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْداً وَ عَفْداً وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي، لَا أَحُولُ عَنْهَا

وَلَا أُرْوُلُ أَيْدِيًا. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ، وَالذَّابِّينَ عَنْهُ، وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ، وَالْمُتَمَتِّلِينَ لِأَوَامِرِهِ، وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ، وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ، وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. اللَّهُمَّ إِنْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا، فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِى، مُؤْتِزًّا كَفَنِي، شَاهِرًا سَيْفِي، مُجَرِّدًا قَنَاتِي، مُلَبِّيًّا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي. اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلَعَ الرَّشِيدَةَ، وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ، وَاكْحَلْ نَاطِرِي بِنَظَرِهِ مِنِّي إِلَيْهِ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَأَوْسِعْ مِنْهَجَهُ وَأَسْلُكْ بِي مَحَجَّتَهُ، وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَأَشْدُدْ أَرْزَهُ، وَاعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ، وَأَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ، فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ: "ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ"، فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمَسِيَّ بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتَّى لَا يَطْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرْقَهُ، وَيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ، وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ، وَنَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ، وَمُجَدِّدًا لِمَا عَطَلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ، وَمُشِيدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ وَسُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ. اللَّهُمَّ وَسِّرْ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤُوسِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ، وَارْحَمْ اسْتِكَانَتَنَا بَعْدَهُ، اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْعَمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ، وَعَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ، إِنَّهُمْ يَرُونَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

پس سه بار دست بر ران راست خود می زنی و هر بار می گویی:

«الْعَجَلُ، الْعَجَلُ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ».

نماز شب

روایات وارده از سوی پیشوایان معصوم در فضیلت نماز شب فراوان است که به ذکر برخی از آنها می پردازیم:

امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که آن حضرت به وصیش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

یا علی ترا به چند چیز سفارش می کنم به خاطر بسیار... و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب، (کافی، ج ۸، ص ۷۹) و از انس نقل شده است که گوید: از پیامبر شنیدم که می فرمود: دو رکعت نماز در دل شب بهتر است از دنیا و آنچه که در اوست. (بحار، ج ۸۷، ص ۱۴۸)

کیفیت نماز شب

نماز شب یازده رکعت است، و می توان در هر رکعت به حمد تنها اکتفا کرد، هشت رکعت آن را به نیت نماز شب باید خواند و بعد از هر دو رکعت سلام گفت، سپس دو رکعت به نیت نماز شَفَع و یک رکعت به نیت نماز وِثْر و بهتر است که نماز گزار در قنوت نماز وتر هفتاد مرتبه «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» و سپس هفت بار: «هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ» و بعد سیصد مرتبه «الْعَفْو» بگوید و آنگاه برای چهل نفر از مؤمنان دعا کند و بعد برای خویش دعا نماید و چون از قنوت فارغ شد رکوع و سجود گزارد و نماز را تمام نماید و پس از نماز، تسبیح حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را انجام دهد و بعد هر چه می خواهد دعا کند.

نماز حضرت فاطمه (علیها السلام)

روایت شده که حضرت فاطمه (علیها السلام) دو رکعت نماز می گزارد که جبرئیل علیه السلام تعلیم او کرده بود، در رکعت اول بعد از حمد صد مرتبه سوره قدر و در رکعت دوم بعد از حمد صد مرتبه سوره توحید و چون سلام می گفت این دعا را می خواند:

«سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنِيفِ، سُبْحَانَ ذِي الْجَلَالِ الْبَازِخِ الْعَظِيمِ، سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ الْفَاخِرِ الْقَدِيمِ، سُبْحَانَ مَنْ لَبَسَ الْبَهْجَةَ وَالْجَمَالَ، سُبْحَانَ مَنْ تَرَدَّى بِالنُّورِ وَالْوَقَارِ، سُبْحَانَ مَنْ يَرَى أَثَرَ النَّمْلِ فِي الصَّفَا، سُبْحَانَ مَنْ يَرَى وَقَعَ الطَّيْرِ فِي الْهَوَاءِ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا لَا هَكَذَا غَيْرُهُ».

شیخ در مصباح المتهدجين فرموده: سزاوار است کسی که این نماز را بجا می آورد چون از تسبیح فارغ شود زانوها و ذراعها را برهنه نماید و بچسباند همه مواضع سجود

خود را بزمین بدون حاجز و حایلی و حاجت خود را از خدا بخواهد و دعا کند آنچه می خواهد و در همان حال سجده بگوید:

«یا مَنْ لَيْسَ غَيْرُهُ رَبُّ يُدْعَى، یا مَنْ لَيْسَ فَوْقَهُ إِلَهٌ يُخْشَى، یا مَنْ لَيْسَ دُونَهُ مَلِكٌ يُتَّقَى، یا مَنْ لَيْسَ لَهُ وَزِيرٌ يُؤْتَى، یا مَنْ لَيْسَ لَهُ حَاجِبٌ يُرْشَى، یا مَنْ لَيْسَ لَهُ بَوَّابٌ يُعْشَى، یا مَنْ لَا يَزِدُّهُ عَلَى كَثْرَةِ السُّؤَالِ إِلَّا كَرَمًا وَجُودًا وَعَلَى كَثْرَةِ الذُّنُوبِ إِلَّا عَفْوَاً وَصَفْحًا، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا». و بجای کلمه «کذا و کذا» حاجات خود را از خدا بخواهد.

نماز دیگر از حضرت فاطمه (علیها السلام)

شیخ طوسی و سید بن طاوس روایت کرده اند از صفوان که محمّد بن علی حلی روز جمعه خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: می خواهم مرا عملی تعلیم فرمائی که در این روز بهترین اعمال باشد.

حضرت فرمود: من کسی را بهتر از حضرت فاطمه (علیها السلام)، نزد پیامبر سراغ ندارم و چیزی را بهتر از آنچه حضرت به او آموخت نشان ندارم.

سپس فرمود: هر کس در روز جمعه غسل کند و چهار رکعت نماز گزارد بدو سلام و بخواند در رکعت اول بعد از حمد پنجاه مرتبه توحید، در رکعت دوم بعد از حمد پنجاه مرتبه " وَالْعَادِيَاتِ " در رکعت سوم بعد از حمد پنجاه مرتبه " إِذَا زُلْزَلَتْ " و در رکعت چهارم بعد از حمد پنجاه مرتبه (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ " چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند: «إِلَهِي وَسَيِّدِي مَنْ تَهَيَّأَ أَوْ تَعَبَّأَ أَوْ أَعَدَّ أَوْ اسْتَعَدَّ لَوْفَادِهِ مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ وَفَوَائِدِهِ وَنَائِلِهِ وَفَوَاضِلِهِ وَجَوَائِزِهِ، فَإِلَيْكَ يَا

إِلَهِي كَانَتْ تَهَيَّبْتِي وَتَعَبَّتِي وَإِعْدَادِي وَاسْتِعْدَادِي، رَجَاءَ فَوَائِدِكَ وَمَعْرِوْفِكَ وَنَائِلِكَ وَجَوَائِزِكَ، فَلَا تَخَيَّبْنِي مِنْ ذَلِكَ، يَا مَنْ لَا تَخِيْبُ عَلَيْهِ مَسْأَلَهُ السَّائِلَ، وَلَا تَنْقُصُهُ عَطِيئَةُ نَائِلِ، فَإِنِّي لَمْ آتِكَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَّمْتُهُ، وَلَا شَفَاعَةٍ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِشَفَاعَتِهِ، إِلَّا - مُحَمَّدًا وَأَهْلَ بَيْتِهِ صَلَّى لِمَوَاتِنِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، أَتَيْتِكَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِكَ الَّذِي عُيِدْتَ بِهِ عَلَى الْخَاطِئِينَ عِنْدَ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحَارِمِ، فَلَمْ يَمْنَعِيكَ طَوْلُ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحَارِمِ أَنْ يُعِدَّتْ عَلَيْهِمْ بِالْمَغْفِرَةِ، وَأَنْتَ سَيِّدِي الْعَوَاذُ بِالنِّعْمَاءِ، وَأَنَا الْعَوَاذُ بِالْخَطَايَا، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمَ، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الْعَظِيمَ إِلَّا الْعَظِيمُ، يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ

نماز حضرت صاحب الزمان عليه السلام

نماز حضرت صاحب الزمان عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ دُو رَكَعَتِ اسْتَمِي خَوَانِي دَر هَر رَكَعَتِ سُوْرَه حَمِيْدِ رَا وَ چُونِ بَه "إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ" رَسِيْدِي اَنْ رَا صَدِ مَرْتَبَه تَكَرَّارِ مِي كَنِي وَ سِپَسِ بَقِيَه سُوْرَه رَا مِي خَوَانِي وَ بَعْدِ "قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ" رَا يَكْبَارِ مِي خَوَانِي وَ چُونِ اَز نِمَازِ فَاَرِغِ شَدِي اَيْنِ دَعَا رَا مِي خَوَانِي:

«اللَّهُمَّ عَظْمَ الْبَلَاءِ، وَبَرِحَ الْخَفَاءِ، وَانْكَشَفَ الْغِطَاءِ، وَصَاقَتِ الْأَرْضُ بِمَا وَسِعَتِ السَّمَاءُ، وَإِلَيْكَ يَا رَبُّ الْمُشْتَكِي،

وَعَلَيْكَ الْمَعْوَلُ فِي الشَّدَةِ وَالرَّخَاءِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، الَّذِينَ أَمَرْنَا بِطَاعَتِهِمْ، وَعَجَّلِ اللَّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقَائِمِهِمْ، وَأَظْهِرْ إِغْرَازَهُ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، اِكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، اُنْصِرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، اِحْفَظَانِي فَإِنَّكُمَا حَافِظَايَ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، اَلْأَمَانَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، اَلْأَمَانَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ».

نماز حاجت

نماز حاجت به صورت های مختلفی روایت شده است و از جمله آنها نمازی است که مرحوم کلینی (رحمه الله) در کتاب کافی به سند معتبر از عبدالرحیم قصیر روایت کرده است که می گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: چون مشکلی به تو روی آورد، پناه بیاور به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سپس دو رکعت نماز بگزار و آن را به آن حضرت هدیه کن، و چون سلام گفתי این دعا را بخوان:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ، وَإِلَيْكَ يَرْجِعُ السَّلَامُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَبَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ مِنِّي السَّلَامُ، وَ أَرْوَاحَ

الْأَيْمَةَ الصَّادِقِينَ سَلَامِي، وَارْزُدْ عَلَيَّ مِنْهُمْ السَّلَامَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدَيْتَهُ مِنِّي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلِّمْ فَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا مَا أَمَلْتُ وَرَجَوْتُ فِيكَ وَفِي رَسُولِكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ». سپس سجده کن و چهل مرتبه بگو:

«يا حَيُّ يا قَيُّوْمُ، يا حَيُّ لا يَمُوْتُ، يا حَيُّ لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، يا ذَا الْجَلالِ وَالْإِكْرَامِ، يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

آنگاه گونه راست را بر زمین گذار و همین دعا را که در سجده گفתי چهل بار بگو بعد گونه چپ را به زمین بگذار و همین دعا را چهل بار تکرار کن، پس سر از سجده بردار و دست راست را بلند کن و چهل مرتبه آن را بخوان، بعد دست ها را روی گردن خود بگذار و با انگشت سبابه اشاره کن و چهل مرتبه آن دعا را بگو، سپس محاسن خود را به دست چپ بگیر و شروع به گریه نما و چنانچه نتوانستی گریه کنی حالت گریه و زاری بخود بگیر و بگو:

«يا مُحَمَّدُ يا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَشْكُو إِلَيْ اللَّهِ وَإِلَيْكَ حاجَتِي، وَإِلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الرَّاشِدِينَ حاجَتِي، وَبِكُمْ أَتَوَجَّهُ إِلَيْ اللَّهِ فِي حاجَتِي».

سپس سجده کن و در همان حال به اندازه یک نفس بگو: «يا اللَّهُ يا اللَّهُ»، بعد صلوات فرست و حاجت را از خدا بخواه.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که این عمل را به جا آورد، من از سوی خدای عزوجل ضمانت می کنم که از جای خود برنخیزد جز آنکه حاجت او برآورده گردد.

نماز جعفر طیار

نماز جعفر طیار علیه السلام با فضیلت و سند بسیار معتبر وارد شده، که مهمترین فضیلت آن،

بخشیده شدن گناهان کبیره است، و افضل اوقات آن پیش از ظهر روز جمعه است، و چگونگی آن چهار رکعت است؛ دو نماز دو رکعتی، در هر رکعت پس از حمد و سوره، قبل از آن که رکوع کند، پانزده مرتبه بگوید:

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، و در رکوع پس از ذکر رکوع ده مرتبه آن را بگوید، و پس از رکوع در حال قیام ده مرتبه، و در سجده بعد از ذکر سجده ده مرتبه، و در جلوس بین دو سجده ده مرتبه، و در سجده دوم ده مرتبه، و پس از سجده دوم ده مرتبه بگوید، و در هر چهار رکعت به همین کیفیت عمل کند، که مجموع آن سیصد تسبیح می شود، و سوره مخصوصی در این نماز معین نشده، ولی افضل است که در رکعت اول پس از حمد، سوره «إِذَا زُلْزِلَتْ» و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره «وَالْعَادِيَات» و در رکعت سوم «إِذَا جَاءَ نَصِيرُ اللَّهِ» و در رکعت چهارم «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند. و نیز مستحب است در سجده دوم از رکعت چهارم پس از اتمام تسبیحات بگوید:

«سُبْحَانَ مَنْ لَبَسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ، سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكْرَّمَ بِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَتَّبِعِي التَّسْبِيحَ إِلَّا لَهُ، سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ، سُبْحَانَ ذِي الْمَنِّ وَالنِّعَمِ، سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ. اَللّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ، وَاسْمِكَ الْأَعْظَمِ، وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّةِ الَّتِي تَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلًا، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا».

و به جای «وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا» حاجت خود را از خدا بخواهد که برآورده

می شود این شاء الله تعالی و مستحب است پس از اتمام چهار رکعت نماز دست ها را به دعا بردارد و بگوید:

«یا رَبِّ یا رَبِّ» به قدر یک نفس و نیز کلمه «یا رَبَّاهُ یا رَبَّاهُ» را تکرار کند به قدر یک نفس، و «رَبُّ رَبِّ» به اندازه یک نفس، و «یا اللهُ یا اللهُ» به قدر یک نفس، و «یا حَیُّ یا حَیُّ» به اندازه یک نفس، و «یا رَحِیْمُ یا رَحِیْمُ» به اندازه یک نفس، و بعد «یا رَحْمَانُ یا رَحْمَانُ» هفت مرتبه، و «یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ» هفت مرتبه، بگوید و آنگاه این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغِيحُ الْقَوْلَ بِحَمْدِكَ، وَأَنْطِقُ بِالثَّنَاءِ عَلَيْكَ، وَأُمَجِّدُكَ وَلَا غَايَةَ لِمَدْحِكَ، وَأُثْنِي عَلَيْكَ، وَمَنْ يَبْلُغْ غَايَةَ ثَنَائِكَ، وَأَمَدَ مَجِيدِكَ وَأَنْتَى لِحَلِيقَتِكَ كُنْهُ مَعْرِفَهُ مَجِيدِكَ؟ وَأَيَّ زَمَنْ لَمْ تَكُنْ مَمْدُوحًا بِفَضْلِكَ، مَوْصُوفًا بِمَجِيدِكَ، عَوَّادًا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِحِلْمِكَ تَخَلَّفَ شَيْءٌ أَرْضَكَ عَنْ طَاعَتِكَ، فَكُنْتَ عَلَيْهِمْ عَطُوفًا بِجُودِكَ، جَوَادًا بِفَضْلِكَ، عَوَّادًا بِكَرَمِكَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ».

اعمال دهه اول ذی حجه

ذی حجه از ماه های شریف است، و از این رو چون این ماه داخل می شد صیلمهای صحابه و تابعین در عبادت و نماز و نیایش نهایت سعی و اهتمام را داشتند. و ایام دهه اول آن «ایام معلومات» است که در قرآن کریم ذکر شده است، و در نهایت فضیلت و برکت است. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده: که عمل خیر و عبادت در هیچ ایامی نزد حق تعالی از این دهه محبوبتر نمی باشد، و از برای این دهه اعمالی است:

اول: روزه گرفتن نه روز اول این دهه که ثواب روزه تمام عمر

دوم: خواندن دو رکعت نماز بین مغرب و عشاء در تمام شب های این دهه، در هر رکعت بعد از حمد یک مرتبه توحید، و آیه " وَاعْبُدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَاتَّمَمْنَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ " را بخواند تا با ثواب حاجیان شریک شود.

سوم: از روز اول تا عصر روز عرفة بعد از نماز صبح و پیش از مغرب این دعا را، که شیخ و سید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند بخواند:

«اللَّهُمَّ هَذِهِ الْأَيَّامُ الَّتِي فَضَّلْتَهَا عَلَيَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَيَّامِ وَشَرَّفْتَهَا، وَقَدْ بَلَّغْتَنِيهَا بِمَنِّكَ وَرَحْمَتِكَ، فَأَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِكَ، وَأَوْسِعْ عَلَيْنَا فِيهَا مِنْ نِعْمَائِكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَهْدِيَنَا فِيهَا لِسَبِيلِ الْهُدَى وَالْعَفَافِ وَالْغِنَى، وَالْعَمَلِ فِيهَا بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا مُؤَضِّعَ كُلِّ شَكْوَى، وَيَا سَامِعَ كُلِّ نَجْوَى، وَيَا شَاهِدَ كُلِّ مَلَأَ، وَيَا عَالِمَ كُلِّ خَفِيَّةٍ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَكْشِفَ عَنَّا فِيهَا الْبَلَاءَ، وَتَسْتَجِيبَ لَنَا فِيهَا الدُّعَاءَ، وَتَقْوِيَنَا فِيهَا وَتُعِينَنَا، وَتُوَفِّقَنَا فِيهَا لِمَا تُحِبُّ رَبَّنَا وَتَرْضَى، وَعَلَى مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا مِنْ طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ وَأَهْلِ وَوَالَيْتِكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَهَبَ لَنَا فِيهَا الرِّضَا، إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ، وَلَا تَحْرِمْنَا خَيْرَ مَا تُنَزِّلُ فِيهَا مِنَ السَّمَاءِ، وَطَهِّرْنَا مِنَ الذُّنُوبِ يَا عَلَّامَ الْغُيُوبِ، وَأَوْجِبْ لَنَا فِيهَا دَارَ الْخُلُودِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلَا تَتْرُكْ لَنَا فِيهَا ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ، وَلَا هَمًّا إِلَّا أَفْرَجْتَهُ، وَلَا دَيْنًا إِلَّا قَضَيْتَهُ، وَلَا غَائِبًا إِلَّا أَدَيْتَهُ، وَلَا حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا

سَهَّلْتَهَا وَيَسَّرْتَهَا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ يَا عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ، يَا رَاحِمَ الْعَبْرَاتِ، يَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ، يَا رَبَّ الْأَرْضَيْنِ وَالسَّمَاوَاتِ، يَا مَنْ لَا تَشَابَهَ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْنَا فِيهَا مِنْ عَتَقَائِكَ وَطَلْقَائِكَ مِنَ النَّارِ، وَالْفَائِزِينَ بِجَنَّتِكَ، النَّاجِينَ بِرَحْمَتِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، وَسَلَّمْ عَلَيْهِمْ تَسْلِيمًا».

چهارم: در هر روز از دهه بخواند پنج دعایی را که حضرت جبرئیل از سوی خداوند برای حضرت عیسی هدیه آورده که در این دهه بخواند، و آن پنج دعا این است:

(۱) «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (۲) «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، أَحَدًا صَيِّمًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا». (۳) «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، أَحَدًا صَمَدًا لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». (۴) «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (۵) «حَسْبِيَ اللَّهُ وَكَفَى، سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا، لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ مُنْتَهَى، أَشْهَدُ لِلَّهِ بِمَا دَعَا، وَأَنَّهُ بَرِيءٌ مِمَّنْ تَبَرَّءَ، وَأَنَّ لِلَّهِ الْآخِرَةَ وَالْأُولَى».

حضرت عیسی علیه السلام ثواب بسیاری برای خواندن هر کدام از این پنج دعا را صد بار، نقل کرده است.

پنجم: بخواند در هر روز این دهه این تهلیلات را که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است با ثواب بسیار، و اگر روزی ده مرتبه بخواند بهتر است.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَالْأَسْفُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ

أَمْوَجَ الْبُحُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَرَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِدَدَ الشُّوكِ وَالشَّجَرِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِدَدَ الشَّعْرِ وَالْوَبْرِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِدَدَ الْحَجَرِ وَالْمِدْرِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِدَدَ لَمَحِ الْعُيُونِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ " فِي اللَّيْلِ إِذَا عَسَيْتَ عَسَ "، وَفِي " الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ "، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِدَدَ الرِّيحِ فِي الْبِرَارِيِّ وَالصُّخُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمٍ " يُنْفَخُ فِي الصُّورِ ".

روز اول ذی حجّه: روز بسیار مبارکی است، و در آن چند عمل وارد است:

اول: روزه که ثواب روزه هشتاد ماه را دارد.

دوم: خواندن نماز حضرت فاطمه (علیها السلام)، و طبق روایتی که شیخ نقل کرده، چهار رکعت است؛ دو نماز دو رکعتی، مثل نماز امیرالمؤمنین علیه السلام، در هر رکعت حمد یک مرتبه، و توحید پنجاه مرتبه، و بعد از نماز، تسبیح حضرت را بخواند، و بگوید:

«سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُتَيْفِ، سُبْحَانَ ذِي الْجَلَالِ الْبَازِخِ الْعَظِيمِ، سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ الْفَاخِرِ الْقَدِيمِ، سُبْحَانَ مَنْ يَرَى آثَرَ النَّمْلِ فِي الصَّفَا، سُبْحَانَ مَنْ يَرَى وَقَعَ الطَّيْرِ فِي الْهَوَاءِ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ».

سوم: نیم ساعت پیش از اذان ظهر، دو رکعت نماز گزارد، در هر رکعت حمد یک مرتبه، و بعد هر کدام از توحید و آیه الکرسی و سوره قدر، را ده مرتبه بخواند.

چهارم: هر کس از ظالمی بترسد در این روز بگوید: «حَسْبِيَ حَسْبِي حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عَلْمُكَ بِحَالِي».

و بدان که در این روز حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام متولد شده، و به روایت شیخین تزویج حضرت فاطمه با امیرالمؤمنین علیهما السلام در این روز می باشد.

روز هفتم:

سال صد و چهارده هجری قمری، شهادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مدینه واقع شده، که روز حُزن شیعه است.

روز هشتم: روز تزوییه است، وروزه اش فضیلت دارد، و روایت شده که کفاره شصت سال گناه است، و شیخ شهید غسل این روز را مستحب دانسته است.

شب نهم: شب عرفه، که از لیالی متبرکه و شب مناجات با قاضی الحاجات است، و توبه در آن شب مقبول، و دعا در آن مستجاب است، و کسی که آن شب را به عبادت به سر آورد اجر صد و هفتاد سال عبادت دارد، و از برای آن شب چند عمل است که در بخش اول فصل سوّم ذکر می شود.

روز نهم: روز عرفه، و از اعیاد عظیمه است، اگر چه به اسم عید نامیده نشده است، و روزی است که حق تعالی بندگان خویش را به عبادت و اطاعت خود خوانده، و جود و احسان خود را برای ایشان گسترانیده، و شیطان در این روز خوار و حقیر و رانده تر و خشمگین تر از همه اوقات خواهد بود.

برای این روز چند عمل است، که بعضی از آنها در اعمال روز عرفه (ادعیه و زیارات مکه مکرمه) خواهد آمد.

شب دهم: از لیالی متبرکه و از جمله چهار شبی است که احیای آنها مستحب است، و درهای آسمان در این شب باز است، و سنت است در آن زیارت امام حسین علیه السلام و دعای:

«یا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِّیِّهِ، یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالْعَطِیَّهِ، یا صَاحِبَ الْمَوَاهِبِ السَّیِّئِهِ، صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَیْرِ الْوَرَى سَجِّیَّهِ، وَاغْفِرْ لَنَا یا ذَا الْعُلَى فِی هَذِهِ الْعَشِیَّهِ».

روز دهم: روز عید قربان

و بسیار روز شریفی است، و بعضی اعمال آن در (ادعیه و زیارات مکه مکرمه) خواهد آمد.

اعمال عید غدیر

عید غدیر، برای پیروان اهل بیت (علیهم السلام)، از اهمیت خاصی برخوردار است، چرا که عید آل محمد (علیهم السلام) و عید عدالت و رهبری است، و نزد ائمه دارای حرمت و قداست بسیاری می باشد. در این روز رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم حضرت علی علیه السلام را به ولایت و جانشینی خویش منصوب فرمود.

اعمالی که برای این روز مبارک نوشته اند بسیار است، از جمله چند عمل زیر است:

اول: روزه، که کفاره گناهان است و پاداش بسیار دارد.

دوم: غسل.

سوم: زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، بخصوص «زیارت امین الله».

چهارم: دو رکعت نماز و بهتر است در رکعت اول بعد از حمد سوره قدر و در رکعت دوم بعد از حمد سوره توحید را بخواند و پس از پایان نماز به سجده رود و صد مرتبه شکر خدا کند (شکراً لله)، سپس سر از سجده بردارد و این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمِيدَ وَخَيْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، وَأَنَّكَ وَاحِدٌ أَحَدٌ صَيِّمٌ، لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُوَلَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُوًا أَحَدٌ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، صَيِّمُواثُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَا مَنْ هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ، كَمَا كَانَ مِنْ شَأْنِكَ أَنْ تَفَضَّلْتَ عَلَيَّ بِأَنْ جَعَلْتَنِي مِنْ أَهْلِ إِبْرَاهِيمَ، وَأَهْلِ دِينِكَ، وَأَهْلِ دَعْوَتِكَ، وَوَفَّقْتَنِي لِذَلِكَ فِي مُبْتَدَأِ خَلْقِي، تَفَضُّلاً مِنْكَ وَكَرَمًا وَجُودًا، ثُمَّ أَرَدْتَ الْفَضْلَ فَضُلًّا وَالْجُودَ جُودًا وَالْكَرَمَ كَرَمًا، رَأْفَةً مِنْكَ وَرَحْمَةً، إِلَيَّ أَنْ حَيَّدْتَ ذَلِكَ الْعَهْدَ لِي تَجْدِيدًا بَعِيدًا تَجْدِيدَكَ خَلْقِي، وَكُنْتُ نَسِيًّا نَاسِيًّا سَاهِيًّا غَافِلًا، فَاتَّمَمْتَ نِعْمَتَكَ بِأَنْ ذَكَرْتَنِي ذَلِكَ، وَمَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ، وَهَدَيْتَنِي لَهُ، فَلْيَكُنْ مِنْ

شَانِكَ يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ أَنْ تُتِمَّ لِي ذَلِكَ، وَلَا تَسْلُئِنِيهِ حَتَّى تَتَوَفَّانِي عَلَى ذَلِكَ وَأَنْتَ عَنِّي رَاضٍ، فَإِنَّكَ أَحَقُّ الْمُنْعِمِينَ أَنْ تُتِمَّ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ. اللَّهُمَّ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَجَبْنَا دَاعِيكَ بِمَنْكَ، فَلَكَ الْحَمْدُ، " غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ "، آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَيْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ، وَصَدَقْنَا وَأَجَبْنَا دَاعِيَ اللَّهِ، وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فِي مَوَالَاهِ مَوْلَانَا وَمَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَبْدِ اللَّهِ وَأَخِي رَسُولِهِ، وَالصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ وَالْحُجَّجِ عَلَى بَرِيَّتِهِ، الْمُؤَيَّدِ بِهِ نَبِيِّهِ وَدِينِهِ الْحَقِّ الْمُبِينِ، عَلِمَّا لِدِينِ اللَّهِ، وَخَازِنًا لِعِلْمِهِ، وَعَيْبَةَ غَيْبِ اللَّهِ، وَمَوْضِعَ سِرِّ اللَّهِ، وَأَمِينَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَشَاهِدَهُ فِي بَرِيَّتِهِ. اللَّهُمَّ " رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مَنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمَنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا، رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ، رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِعَادَ "، فَإِنَّا يَا رَبَّنَا بِمَنْكَ وَلُطْفِكَ أَجَبْنَا دَاعِيكَ، وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ، وَصَدَقْنَاهُ وَصَدَقْنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَكَفَرْنَا بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ، فَوَلَّانَا مَا تَوَلَّيْنَا، وَاحْشُرْنَا مَعَ أَئِمَّتِنَا، فَإِنَّا بِهِمْ مُؤْمِنُونَ مُوقِنُونَ، وَلَهُمْ مُسَلِّمُونَ، آمَنَّا بِسِرِّهِمْ وَعَلَانِيَتِهِمْ وَشَاهَدِهِمْ وَغَائِبِهِمْ وَحَيْثِهِمْ وَمَيْتَتِهِمْ، وَرَضِينَا بِهِمْ أَيْمَةً وَقَادَةً وَسَادَةً، وَحَسْبِينَا بِهِمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ دُونَ خَلْقِهِ، لَا نَبْتَغِي بِهِمْ يَدْلًا، وَلَا نَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيَجَهَّ، وَبَرَّئْنَا إِلَى اللَّهِ مِنْ كُلِّ مَنْ نَصَبَ لَهُمْ حَزْبًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَكَفَرْنَا بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَالْأَوْثَانِ الْأَرْبَعَةِ وَأَشْيَاعِهِمْ وَأَتْبَاعِهِمْ وَكُلِّ مَنْ وَالَاهُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ إِلَى آخِرِهِ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْهَدُكَ أَنَّا نَدِينُ بِمَا دَانَ بِهِ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، وَقَوْلُنَا مَا قَالُوا، وَدِينُنَا مَا دَانُوا بِهِ، مَا قَالُوا بِهِ قُلْنَا، وَمَا دَانُوا بِهِ دَنَا، وَمَا أَنْكَرُوا أَنْكَرْنَا، وَمَنْ وَالُوا وَالَيْنَا، وَمَنْ عَادُوا

عَادَيْنَا، وَمَنْ لَعَنُوا لَعْنَا، وَمَنْ تَبَرَّءُوا مِنْهُ تَبَرَّأْنَا مِنْهُ، وَمَنْ تَرَحَّمُوا عَلَيْه تَرَحَّمْنَا عَلَيْهِ، آمَنَّا وَسَلَّمْنَا وَرَضِينَا وَاتَّبَعْنَا مَوَالِينَا، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. اللَّهُمَّ فَتَمِّمْ لَنَا ذَلِكَ وَلَا تَسْلُبْنَا، وَاجْعَلْهُ مُسْتَقْرراً ثَابِتاً عِنْدَنَا وَلَا تَجْعَلْهُ مُسْتَعَاراً، وَأَحِينَا مَا أَحْيَيْتَنَا عَلَيْهِ، وَآمَنَّا إِذَا آمَنَّا عَلَيْهِ، آلُ مُحَمَّدٍ أَيْمَنَّا، فِيهِمْ نَأْتَمُّ وَإِيَّاهُمْ نُوَالِي، وَعِيدُوهُمْ عِيدُوا اللَّهُ نُعَادِي، فَاجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ، فَإِنَّا بِعَدْلِكَ رَاضُونَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

باز به سجده رود و صد مرتبه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و صد مرتبه «شُكْرًا لِلَّهِ» بگوید. و روایت شده که هر کس این عمل را بجا آورد ثواب کسی داشته باشد که در روز عید غدیر نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر شده باشد، و با آن حضرت بر ولایت بیعت کرده باشد، و بهتر آن است که این نماز را نزدیک زوال گذارد، که حضرت در آن ساعت امیرالمؤمنین علیه السلام را در غدیر خم به امامت و خلافت برای مردم نصب فرمود.

پنجم: خواندن دعای ندبه.

ششم: خواندن این دعا، که سید بن طاوس از شیخ مفید نقل کرده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ، وَعَلِيِّ وَلِيِّكَ، وَالشَّانِ وَالْقَدْرِ الَّذِي خَصَّصْتَهُمَا بِهِ دُونَ خَلْقِكَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَيَّ، وَأَنْ تَبْدَأَ بِهِمَا فِي كُلِّ خَيْرٍ عَاجِلٍ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، الْأَيْمَةِ الْقَادَةِ، وَالِدُعَاةِ السَّادَةِ، وَالنُّجُومِ الزَّاهِرَةِ، وَالْأَعْلَامِ الْبَاهِرَةِ، وَسَاسَةِ الْعِبَادِ، وَأَرْكَانِ الْبِلَادِ، وَالنَّاقَةِ الْمُرْسَلَةِ، وَالسَّفِينَةَ النَّاجِيَةَ الْجَارِيَةَ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، خُزَّانِ عِلْمِكَ، وَأَرْكَانِ تَوْحِيدِكَ، وَدَعَائِمِ دِينِكَ، وَمَعَادِنِ كَرَامَتِكَ، وَصِفَوَاتِكَ مِنْ بَرِّيَّتِكَ، وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، الْأَتْقِيَاءِ الْأَنْقِيَاءِ النَّجْبَاءِ الْأَبْرَارِ، وَالْبَابِ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ، مَنْ آتَاهُ نَجَا، وَمَنْ أَبَاهُ هَوَى. اللَّهُمَّ

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أَهْلِ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرْتَ بِمَسْأَلَتِهِمْ، وَذَوِي الْقُرْبَى الَّذِينَ أَمَرْتَ بِمَوَدَّتِهِمْ، وَفَرَضْتَ حَقَّهُمْ، وَجَعَلْتَ الْجَنَّةَ مَعَادَ مَنْ اقْتَصَّ آثَارَهُمْ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا أَمَرُوا بِطَاعَتِكَ، وَنَهَوْا عَنْ مَعْصِيَتِكَ، وَدَلُّوا عِبَادَكَ عَلَى وَحِيدَاتِكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَنَجِيِّكَ وَصِيِّ فُوتِكَ وَأَمِيرِكَ وَرَسُولِكَ إِلَى خَلْقِكَ، وَبِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَعْسُوبِ الدِّينِ، وَقَاتِلِ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ، الْوَصِيِّ الْوَفِيِّ، وَالصَّدِيقِ الْأَكْبَرِ، وَالْفَارُوقِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَالشَّاهِدِ لِمَكَ، وَالِدَالِّ عَلَيْكَ، وَالصَّادِعِ بِأَمْرِكَ، وَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِكَ، لَمْ تَأْخُذْهُ فِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، أَنْ تُصَيِّمَنِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَجْعَلَنِي فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي عَقَدْتَ فِيهِ لَوْلِيَّكَ الْعَهْدَ فِي أَعْنَاقِ خَلْقِكَ، وَأَكْمَلْتَ لَهُمُ الدِّينَ مِنَ الْعَارِفِينَ بِحُرْمَتِهِ، وَالْمُقَرَّرِينَ بِفَضْلِهِ، مِنْ عَتَقَاتِكَ وَطَلْقَاتِكَ مِنَ النَّارِ، وَلَا تُشْمِتْ بِي حَاسِدِي النِّعَمِ. اللَّهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَهُ عِيدَكَ الْأَكْبَرَ، وَسَيِّمَيْتَهُ فِي السَّمَاءِ يَوْمَ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ، وَفِي الْأَرْضِ يَوْمَ الْمِيثَاقِ الْمَأْخُودِ وَالْجَمْعِ الْمَشْهُورِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَقْرِزْ بِهِ عُيُونَنَا، وَاجْمَعْ بِهِ شَمْلَنَا، وَلَا تُضِلَّنَا بَعِيدًا إِذْ هَدَيْتَنَا، وَاجْعَلْنَا لِأَنْعَمِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَرَّفَنَا فَضْلَ هَذَا الْيَوْمِ، وَبَصَّرَنَا حُرْمَتَهُ، وَكَرَّمَنَا بِهِ، وَشَرَّفَنَا بِمَعْرِفَتِهِ، وَهَدَانَا بِنُورِهِ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْكُمَا وَعَلَى عِتْرَتِكُمَا وَعَلَى مُجْبِيكُمَا مِنِّي أَفْضَلُ السَّلَامِ مَا بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، وَبِكُما أَتَوَّجَّهُ إِلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبُّكُمَا فِي نَجَاحِ طَلِبَتِي، وَقَضَاءِ حَوَائِجِي، وَتَيْسِيرِ أُمُورِي».

هفتم: آنکه در دیدار با برادران مؤمن، این تهنیت را به یکدیگر بگویند که سپاس نعمت ولایت است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».

و نیز بخواند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِهَذَا الْيَوْمِ، وَجَعَلَنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِعَهْدِهِ إِنَّا وَمِيثَاقِهِ الَّذِي وَاتَّقْنَا بِهِ مِنْ وِلَايَةِ وُلَاةِ أَمْرِهِ، وَالْقَوَامِ بِقِسْطِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنَا

مِنَ الْجَاهِدِينَ وَالْمُكْذِبِينَ يَوْمَ الدِّينِ».

هشتم آنکه صد مرتبه بگوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ كَمَالَ دِينِهِ وَتَمَامَ نِعْمَتِهِ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

اعمال روز مباحله

طبق یک سنت دیرین، گاه دو نفر یا دو گروه با هم در مسأله ای اختلاف نظر داشتند و هیچ یک به گفته دیگری قانع نمی شدند، باهم «مباحله» می کردند، و از خداوند می خواستند که طرف باطل را با فرستادن عذابی هلاک کند و طرف حق پیروز شود.

مسیحیان نجران، چون به رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ایمان نداشتند، می خواستند که با مباحله، حق آشکار شود. نصاری نجران در تاریخ مقرر و مکان معین با همه زیورها و آرایش ها و تشریفات حاضر شدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله هم همراه با اهل بیت خاص خود برای مباحله حاضر شدند.

رسول خدا پیش از آنکه خواست مباحله کند، عبا بر دوش مبارک گرفت و سپس امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را داخل در زیر عبا نمود، و گفت: پروردگارا! هر پیغمبری را اهل بیتی بوده است که مخصوصترین خلق بوده اند، بار خداوند! اینها اهل بیت من می باشند، پس از ایشان برطرف کن شک و گناه را، و پاک کن ایشان را. پس جبرئیل نازل شد و آیه تطهیر را در شأن ایشان آورد. پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله آن چهار بزرگوار را بیرون برد از برای مباحله، چون نگاه نصاری بر ایشان افتاد و حقایق آن حضرت و آثار نزول عذاب را مشاهده کردند، جرأت مباحله نمودند، و درخواست مصالحه و قبول جزیه نمودند.

در این روز نیز حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام در حال رکوع انگشتی خود را به سائل داد، و آیه " إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ... " در شأنش نازل شد، وبالجمله این روز، روز شریفی است، و در آن چند عمل وارد است:

اول: غسل، دوّم: روزه، سوّم: دو رکعت نماز، مثل نماز روز عید غدیر که از نظر وقت و کیفیت و ثواب و خواندن آیه الکرسی مثل نماز روز عید غدیر است.

چهارم: خواندن دعای مباحله که شبیه به دعای سحر ماه رمضان است، و شیخ و سید هر دو دعای روز مباحله را از حضرت صادق علیه السلام چنین نقل کرده اند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءِ كُلِّ بَهَائِكَ بَهِيٌّ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ بِأَجَلِهِ وَكُلِّ جَلَالِكَ جَلِيلٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلِّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا وَكُلِّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ نُورِكَ بِأَنْوَرِهِ وَكُلِّ نُورِكَ نَيْرٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ بِأَوْسَعِهَا وَكُلِّ رَحْمَتِكَ وَسِعَةٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّهَا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كَمَالِكَ بِأَكْمَلِهِ وَكُلِّ كَمَالِكَ كَامِلٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَمَالِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كَلِمَاتِكَ بِأَتْمَمِهَا وَكُلِّ كَلِمَاتِكَ تَامَةٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ كُلِّهَا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ أَسْمَائِكَ بِأَكْبَرِهَا وَكُلِّ أَسْمَائِكَ كَبِيرَةٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ كُلِّهَا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ

كَمَا أَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ عِزَّتِكَ بِاَعْرَاسِهَا وَكُلِّ عِزَّتِكَ عَزِيْزَةً. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ كُلِّهَا. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ مَّشِيَّتِكَ بِاَمْصَاهَا وَكُلِّ مَشِيَّتِكَ مَا ضِيَهُ. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ

بِمَشِيَّتِكَ كُلِّهَا. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ الَّتِي اسْتَيْطَلَّتْ بِهَا عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكُلِّ قُدْرَتِكَ مُسْتَيْطِلَةً. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ كُلِّهَا. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَدْعُوْكَ كَمَا اَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ عِلْمِكَ بِاَنْفَعِهِ وَكُلِّ عِلْمِكَ نَافِعًا، اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِعِلْمِكَ كُلِّهِ. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ قَوْلِكَ بِارْضَاهُ وَكُلِّ قَوْلِكَ رَضِيًّا. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِقَوْلِكَ كُلِّهِ. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ مَسْأَلِكَ بِاَحْبَابِ الْيَتِيْمِ وَكُلِّهَا الْيَتِيْمِ. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِمَسْأَلِكَ كُلِّهَا. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَدْعُوْكَ كَمَا اَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ شَرَفِكَ بِاَشْرَفِهِ وَكُلِّ شَرَفِكَ شَرِيْفًا. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِشَرَفِكَ كُلِّهِ. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ سُلْطَانِكَ بِاَدْوَمِهِ وَكُلِّ سُلْطَانِكَ دَائِمًا، اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِسُلْطَانِكَ كُلِّهِ. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ مُلْكِكَ بِاَفْخَرِهِ وَكُلِّ

مُلْكِكَ فَاحِرًا. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِمُلْكِكَ كُلِّهِ. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَدْعُوْكَ كَمَا اَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ عِلْمِكَ بِاَعْلَاهُ وَكُلِّ عِلْمِكَ عَالًا. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِعِلْمِكَ كُلِّهِ، اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ آيَاتِكَ بِاَعْجَبِهَا وَكُلِّ آيَاتِكَ عَجِيْبَةً. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِآيَاتِكَ كُلِّهَا. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ مَنِّكَ بِاَقْدَمِهِ وَكُلِّ مَنِّكَ قَدِيْمًا. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِمَنِّكَ كُلِّهِ. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَدْعُوْكَ كَمَا اَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِمَا اَنْتَ فِيْهِ مِنَ الشُّنُوْنِ وَالْجَبْرُوْتِ. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِكُلِّ شَأْنٍ وَكُلِّ جَبْرُوْتٍ. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ

لُحُكَ بِمَا تُجِيبُنِي بِهِ حِينَ أَسْأَلُكَ، يَا اللَّهُ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْأَلُكَ بِبِهَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْأَلُكَ بِجَلَالِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْأَلُكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ بِأَعْمِهِ وَكُلِّ رِزْقِكَ عَامًّا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرِزْقِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَطَائِكَ بِأَهْنَيْهِ وَكُلِّ عَطَائِكَ هَنِئِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَطَائِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِكَ بِأَعْجَلِهِ وَكُلِّ خَيْرِكَ عَاجِلًا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِخَيْرِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ بِأَفْضَلِهِ وَكُلِّ فَضْلِكَ فَاضِلًا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِفَضْلِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَابْعَثْنِي عَلَى الْإِيمَانِ بِكَ وَالتَّصَدِيقِ بِرَسُولِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامِ، وَالْوِلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَالتَّبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِ، وَالْإِيْتِمَامِ بِالْأَنْبِيَاءِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَإِنِّي قَدْ رَضَيْتُ بِذَلِكَ يَا رَبِّ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَبِيدِكَ وَرُسُلِكَ فِي الْأَوَّلِينَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ فِي الْآخِرِينَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ فِي الْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَى، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ فِي الْمُرْسَلِينَ. اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالشَّرَفَ وَالْفَضِيلَةَ وَالدَّرَجَةَ الْكَبِيرَةَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَقَنِّعْنِي بِمَا رَزَقْتَنِي، وَبَارِكْ لِي فِيهَا أَعْطَيْتَنِي، وَاحْفَظْنِي فِي غَيْبَتِي وَفِي كُلِّ غَائِبٍ هُوَ لِي. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَابْعَثْنِي عَلَى الْإِيمَانِ بِكَ وَالتَّصَدِيقِ بِرَسُولِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَسْأَلُكَ خَيْرَ الْخَيْرِ رِضْوَانِكَ وَالْجَنَّةَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الشَّرِّ سَخَطِكَ وَالنَّارِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاحْفَظْنِي مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ، وَمِنْ كُلِّ بَلِيَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عُقُوبَةٍ، وَمِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ، وَمِنْ كُلِّ

بِإِذْنِهِ، وَمِنْ كُلِّ شَرٍّ، وَمِنْ كُلِّ مَكْرُوهٍ، وَمِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ، وَمِنْ كُلِّ آفَةٍ نَزَلَتْ أَوْ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، فِي هَذِهِ السَّاعَةِ، وَفِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، وَفِي هَذَا الْيَوْمِ، وَفِي هَذَا الشَّهْرِ، وَفِي هَذِهِ السَّنَةِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَقْسِمْ لِي مِنْ كُلِّ سُورٍ، وَمِنْ كُلِّ بَهْجَةٍ، وَمِنْ كُلِّ إِسْتِقَامَةٍ، وَمِنْ كُلِّ فَرْجٍ، وَمِنْ كُلِّ عَافِيَةٍ، وَمِنْ كُلِّ سَلَامَةٍ، وَمِنْ كُلِّ كَرَامَةٍ، وَمِنْ كُلِّ رِزْقٍ وَاسِعٍ حَلَالٍ طَيِّبٍ، وَمِنْ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَمِنْ كُلِّ سَعَةٍ نَزَلَتْ أَوْ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، فِي هَذِهِ السَّاعَةِ، وَفِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، وَفِي هَذَا الْيَوْمِ، وَفِي هَذَا الشَّهْرِ، وَفِي هَذِهِ السَّنَةِ. اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ، وَحَالَتْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ، وَعَيَّرَتْ حَالِي عِنْدَكَ، فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي لَا يُطْفَأُ، وَبِوَجْهِ مُحَمَّدٍ حَبِيبِكَ الْمُضِيءِ طَفِي، وَبِوَجْهِ وَلِيِّكَ عَلِيِّ الْمُزْتَضَى، وَبِحَقِّ أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ اتَّجَبْتَهُمْ، أَنْ

تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَغْفِرَ لِي مَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِي، وَأَنْ تَعْصِمَ مِنِّي فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِي، وَأَعُوذُ بِكَ اللَّهُمَّ أَنْ أَعُودَ فِي شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِيكَ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي، حَتَّى تَتَوَفَّانِي وَأَنَا لَكَ مُطِيعٌ وَأَنْتَ عَنِّي رَاضٍ، وَأَنْ تَخْتِمَ لِي عَمَلِي بِأَحْسَنِ نِيَّةٍ، وَتَجْعَلَ لِي ثَوَابَهُ الْجَنَّةِ، وَأَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، يَا أَهْلَ الثَّقَوَى وَيَا أَهْلَ الْمَغْفِرَةِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

فصل دوم: اعمال مدینه منوره

فضیلت زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله و حضرت فاطمه زهرا و ائمه بقیع علیهم السلام

مستحب مؤکد است برای مردم، خصوصاً حجاج، مشرف شدن به زیارت روضه مُطَهَّره و آستانه منوره فخر عالمیان حضرت سید المرسلین محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله، و ترک زیارت آن حضرت باعث جفا در حق او می شود.

و شیخ شهید فرموده: اگر مردم ترک زیارت آن حضرت کنند، بر امام است که ایشان را مجبور

کند به رفتن زیارت آن حضرت، زیرا که ترک زیارت آن حضرت موجب جفا در حق پیامبر صلی الله علیه و آله است.

شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه کسی از شما حج کند، باید حجش را ختم کند به زیارت ما، زیرا که این از تمامی حج است. و نیز روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: تمام کنید حج خود را به زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که ترک زیارت آن حضرت بعد از حج جفا و خلاف ادب است، و شما را امر به این کرده اند، و بروید به زیارت قبوری که حق تعالی لازم گردانیده است بر شما حق آنها و زیارت آنها را، و روزی از حق تعالی طلب کنید نزد آن قبرها، و نیز از ابو الصیلت هروی روایت کرده که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که نظر شما درباره این حدیث که مؤمنین از منازل خویش در بهشت، زیارت می کنند پروردگارش را چیست؟

حضرت در جواب او فرمودند: ای ابا الصیلت! حق تعالی پیغمبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بر جمیع خلقش از پیغمبران و فرشتگان برتری بخشیده و اطاعت او را اطاعت خود، و بیعت با او را بیعت با خود، و زیارت او را زیارت خودش شمرده است، چنانچه در سوره نساء آیه ۸۰ فرمود: "مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ"، و در سوره فتح، آیه ۴۸ فرموده: "إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ".

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده: «هر کس

مرا زیارت کند در حال حیات یا بعد از فوت من چنان است که حق تعالی را زیارت کرده باشد...».

و حمیری در «قرب الاسناد» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: هر کس مرا زیارت کند در حیات من یا بعد از فوت من شفیع او گردد در روز قیامت.

و در حدیثی است که حضرت صادق علیه السلام روز عیدی رفت به زیارت رسول الله صلی الله علیه وآله و بر آن حضرت سلام کرد، و فرمود: ما به سبب زیارت و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه وآله بر اهل همه شهرها مکه و غیر مکه، فضیلت داریم.

و مرحوم شیخ طوسی در تهذیب از یزید بن عبدالملک روایت کرده، و او از پدرش، از جدش، که گفت: به خدمت حضرت فاطمه (علیها السلام) مشرف شدم، آن حضرت بر من سلام کرد، سپس از من پرسید که برای چه آمده ای؟ عرض کردم: برای طلب برکت و ثواب. فرمود: خبر داد مرا پدرم، و اینک حاضر است که هر کس بر او و بر من سه روز سلام کند، حق تعالی بهشت را از برای او واجب گرداند، گفتم: در حال حیانتان؟ فرمود: بلی، و هم چنین بعد از موت ما.

علامه مجلسی فرموده که در حدیث معتبر از عبدالله بن عباس منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس امام حسن علیه السلام را در بقیع زیارت کند قدمش بر صراط ثابت گردد و نلغزد در روزی که قدم ها بر آن بلغزد.

و در «مقنعه» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که

فرمود: هر کس مرا زیارت کند گناهانش آمرزیده شود و فقیر و پریشان نمیرد.

ابن قولویه در کامل الزیارات حدیث طولانی از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و از جمله فrazهای آن این است که: مردی به خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد، و عرض کرد: آیا باید زیارت کرد پدرت را؟ فرمود: بلی. عرض کرد: پاداش آن چیست؟ فرمود: اگر با اعتقاد و متابعت از امامت او باشد پاداش آن بهشت است. عرض کرد: کسی که اعراض کند از زیارت او چه خواهد داشت؟ فرمود: حسرت خواهد داشت در یوم الحسره که روز قیامت است... و احادیث در این باب بسیار است.

آداب زیارت

زیارت، دیدار با روحهای پاک و الگوهای کمال و آئینه های حق نماست. زائر، خود را در برابر وجودهای والا و پیشوایان معصومی دیده، با اعتراف به نقص خود و کمال آن اولیای الهی، به فضایل آنان اشاره می کند، و درودهای خود را نثارشان می نماید، و پیوند خویش را با آنان و با راه و تعالیم و فرهنگشان ابراز می دارد.

از این رو، نخستین شرط زیارت، «ادب» است، و ادب هم در سایه معرفت و محبت پدید می آید.

خود را در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله دیدن، و در برابر قبور پاک امامان ایستادن، هم آدابِ ظاهری دارد، هم آدابِ باطنی.

آنچه در منابع روایی مانند «بحار الأنوار» و نوشته های علما درباره آداب زیارت آمده، بسیار است، و در این جا برخی از آن آداب را نقل می کنیم:

۱ قبل از ورود به زیارتگاه، غسل کردن و باطهارت بودن و خواندن این دعا

هنگام غسل زیارت مستحب است: «بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ نُورًا وَطَهُورًا وَحِرْزًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسَيْئَمٍ وَأَفْهِ وَعَاهِهِ. اللَّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِي،

وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِي، وَسَهِّلْ لِي بِهِ أَمْرِي».

۲ لباس های پاکیزه پوشیدن و عطر و بوی خوش استعمال کردن.

۳ هنگام رفتن به زیارت، قدم های کوتاه برداشتن، با آرامش و وقار راه رفتن، با خضوع و خشوع آمدن، سر به زیر انداختن و به این طرف و آن طرف و بالا نگاه نکردن، و ترک کلمات بیهوده و مخاصمه و مجادله نمودن در راه، تا رسیدن به حرم.

۴ هنگام رفتن به حرم و زیارت، زبان به تسبیح و حمد خدا گشودن، و صلوات بر محمد و آل او فرستادن، و دهان را با یاد خدا و نام اهل بیت معطر ساختن.

۵ بر درگاه حرم ایستادن، و دعا خواندن، و اجازه ورود خواستن، و سعی در تحصیل رقت قلب و خشوع دل نمودن، و مقام و عظمت صاحب قبر را تصوّر نمودن، و این که او ما را می بیند، سخن ما را می شنود، و سلام ما را پاسخ می دهد. هرگاه رقت قلب حاصل شد و آمادگی روحی پدید آمد، در این حال وارد شود، و زیارت نماید

۶ در وقت داخل شدن، پای راست را مقدم داشتن، و هنگام خروج از حرم پای چپ را، آن گونه که در ورود و خروج مسجد مستحب است.

۷ در برابر ضریح ایستادن و زیارت نامه هایی را که از ائمه (علیهم السلام) رسیده، خواندن.

۸ در زیارت قبر معصومین (علیهم السلام) رو به قبر منور آنها ایستادن، و پس از فراغت از زیارت، با تضرع دعا کردن، و از خداوند

حاجت خواستن، سپس به طرف بالای سر رفتن، و رو به قبله دعا کردن، و زیارت خواندن.

۹ صاحب قبر را برای بر آمدن حاجت و رفع نیاز نزد خداوند شفیع قرار دادن.

۱۰ ایستادن هنگام خواندن زیارت، اگر عذری و ضعفی ندارد.

۱۱ هنگام مشاهده قبر مطهر و پیش از خواندن زیارت، (آرام) اللَّهُ أَكْبَرُ بگوید.

۱۲ خواندن دو رکعت نماز زیارت در حرم مطهر، و اگر زیارت ائمه است، بالای سر بهتر است. و پس از نماز، دعاهای منقول را خواندن، و حاجت طلبیدن، و تلاوت قرآن با آرامش و ترتیل و طمأنینه، و هدیه کردن ثواب آن به روح مقدس آن معصوم.

۱۳ پرهیز از سخنان ناشایست، و کلمات لغو و بیهوده، و جدال های بی مورد در حرم ها و زیارتگاه ها.

۱۴ صدای خود را در نماز و زیارت خیلی بلند نکردن، که مزاحم زیارت دیگران نشود.

۱۵ وداع کردن با پیامبر صلی الله علیه وآله و امام علیه السلام، هنگام بیرون آمدن از شهر (زیارت وداع حضرت رسول صلی الله علیه وآله و ائمه در همین کتاب آمده است).

۱۶ پس از زیارت، تعجیل در بیرون آمدن، تا هم شدت شوق برای رجوع به زیارت بیشتر شود و هم نوبت و فرصت برای دیگران باشد، و پرهیز از اختلاط با زنان در مشاهده مشرفه، و رعایت حرمت و دوری از هر نوع خطا و گناه. هم چنین در صورت ازدحام و کثرت زوّار، رعایت حال آنان را کردن، و مکان و فرصت زیارت به آنان دادن.

۱۷ حضور قلب داشتن در تمام مراحل زیارت، و نیز توبه و استغفار و صدقه به نیازمندان و انفاق به مستحقان.

۱۸ هنگام

زیارت، باید زمینه ای برای کمال روحی و رشد معنوی و تصفیه قلب انسان فراهم شود، تا زائر را در اخلاق و زندگی و عفاف و تقوا به اولیاء الله نزدیک سازد، و وسیله ای برای توبه، تطهیر، و تزکیه باطنی وی گردد. این جز با توفیق الهی و جز با داشتن «معرفت» و «محبت» نسبت به این بزرگواران، فراهم نمی شود. اساس ارزش زیارت هم به معرفت است، و درباره زیارت ائمه و معصومین (علیهم السلام) تعبیر «عارفاً بحقه» اشاره به همین نکته است، و گرنه، زیارت بی معرفت، آن ثواب و کمال مطلوب را ندارد.

زیارت اول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

هر گاه به مدینه الرسول وارد شدی، پس از غسل زیارت اذن دخول بخوان:

«اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ وَقَفْتُ عَلَى بَابِ مَنْ أَبْوَابِ بُيُوتِ نَبِيِّكَ صَلَّوْا تُكَ عَلَيَّهِ وَآلِهِ، وَقَدْ مَنَعَتِ النَّاسَ أَنْ يَدْخُلُوا إِلَّا بِإِذْنِهِ،

فَقُلْتُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ»، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَقِدُ حُزْمَةَ صَاحِبِ هَذَا الْمَشْهَدِ

الشَّرِيفِ فِي غَيْبَتِهِ، كَمَا أَعْتَقِدُهَا فِي حَضْرَتِهِ، وَأَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَكَ وَخُلَفَاءَكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَحْيَاءٌ عِنْدَكَ يُرْزَقُونَ، يَرُونَ مَقَامِي وَيَسْمَعُونَ كَلَامِي وَيَرُدُّونَ سَلَامِي، وَأَنْتَ حَاجِبٌ عَنِّي عَنْ سَمْعِي كَلَامُهُمْ، وَفَتَحْتَ بَابَ فَهْمِي بِلَدِيدِ مُنَاجَاتِهِمْ، وَإِنِّي أَسْتَأْذِنُكَ يَا رَبِّ أَوْلَا، وَأَسْتَأْذِنُ رَسُولَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَانِيًا... ءَادْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ءَادْخُلْ يَا حُجَّهَ اللَّهِ، ءَادْخُلْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُقَرَّبِينَ الْمُقِيمِينَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ، فَأَذِّنْ لِي يَا مَوْلَايَ فِي الدُّخُولِ أَفْضَلَ مَا أَدْنَتْ لِأَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَاءِكَ، فَإِنْ لَمْ أَكُنْ أَهْلًا لِدَلِكَ فَانْتَ أَهْلٌ لِدَلِكَ»،

پس داخل شو، و بگو:

«بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَلَى مَلِهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي، وَتُبْ عَلَيَّ، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

از در جبرئیل داخل

شو، و مُقَدِّمِ دَارِ پَایِ رَاسِتِ رَا، وَ صَدِ مَرْتَبَةِ اللَّهِ أَكْبَرُ بَکُو. آنگاه دو رکعت نماز تحیت مسجد «السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا نَبِیَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا خَاتَمَ

النَّبِیِّیْنَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَغْتَ الرِّسَالَةَ، وَأَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتَ الزَّکَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاکَ الْیَقِیْنُ، فَصَلَّوْا لِلَّهِ عَلَیْکَ وَرَحْمَتُهُ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِکَ الطَّاهِرِیْنَ».

سپس رو به قبله در کنار ستونی که در سمت راست مرقد مطهر است بایست، در حالی که قبر مطهر در سمت چپ تو و منبر در سمت راست تو باشد که در این حال در بالا سر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار رفته ای و بگو:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَّکَ مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَغْتَ رِسَالَاتِ رَبِّکَ، وَنَصَحْتَ لِأُمَّتِکَ، وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاکَ الْیَقِیْنُ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنِیَّةِ، وَأَدَّیْتَ الَّذِیَ عَلَیْکَ مِنَ الْحَقِّ، وَأَنَّکَ قَدْ رُوِّفْتَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ، وَغُلِظَتْ عَلَی الْکَافِرِیْنَ، فَبَلَغَ اللَّهُ بِکَ أَفْضَلَ شَرَفٍ مَحِلِّ الْمُکْرَمِیْنَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی اسْتَنْقَدَنَا بِکَ مِنَ الشُّرْکِ وَالضَّلَالَةِ. اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ صِلَواتِکَ وَصِلَواتِ مَلَائِکَتِکَ الْمُقَرَّبِیْنَ وَأَنْبِیَاءِکَ الْمُرْسَلِیْنَ وَعِبَادِکَ الصَّالِحِیْنَ، وَأَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِیْنَ، وَمَنْ سَبَّحَ لَکَ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ مِنَ الْأَوَّلِیْنَ وَالْآخِرِیْنَ، عَلَی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ وَأَمِینِکَ وَنَجِیِّکَ وَحَبِیبِکَ وَصَیْفِیِّکَ وَخَاصِّتِکَ وَصَیْفُوتِکَ وَخِیرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ. اللَّهُمَّ أَعْطِهِ الدَّرَجَةَ الرَّفِیعَةَ، وَآتِهِ الْوَسِیلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا یَغِیْطُهُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ. اللَّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ: " وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا "، وَإِنِّی أَسْتَغْفِرُکَ مُسْتَغْفِرًا

تَائِبًا مِنْ ذُنُوبِي، وَإِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكَ لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي».

و حاجت خود را بطلب، امید است که برآورده شود.

پس صلوات و درودهای مخصوص بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بخوان:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا حَمَلْتَ وَحْيَكَ وَبَلَّغْتَ رِسَالَاتِكَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَحَلَّ حَالَكَ، وَحَرَّمَ حَرَامَكَ، وَعَلَّمَ كِتَابَكَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَقَامَ الصَّلَاةَ، وَآتَى الزَّكَاةَ، وَدَعَا إِلَى دِينِكَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا صَدَّقَ بَوْعْدِكَ، وَأَشْفَقَ مِنْ وَعِيدِكَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا غَفَرْتَ بِهِ الذُّنُوبَ، وَسَيَّرْتَ بِهِ الْعُيُوبَ، وَفَرَّجْتَ بِهِ الْكُرُوبَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا دَفَعْتَ بِهِ الشَّقَاءَ، وَكَشَفْتَ بِهِ الْغَمَّاءَ، وَأَجَبْتَ بِهِ الدُّعَاءَ، وَنَجَّيْتَ بِهِ مِنَ الْبَلَاءِ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا رَحِمْتَ بِهِ الْعِبَادَ، وَأَحْيَيْتَ بِهِ الْبِلَادَ، وَقَصَيْمْتَ بِهِ الْجَبَابِرَةَ، وَأَهْلَكْتَ بِهِ الْفِرَاعِنَةَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أضعَفْتَ بِهِ الْأَمْوَالَ، وَأَحْرَزْتَ بِهِ مِنَ الْأَهْوَالِ، وَكَسَّرْتَ بِهِ الْأَضْيَانَامَ، وَرَحِمْتَ بِهِ الْأَنَامَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا بَعَثْتَهُ بِخَيْرِ الْأَدْيَانِ، وَأَعَزَّزْتَ بِهِ الْإِيمَانَ، وَتَبَّرْتَ بِهِ الْأَوْثَانَ، وَعَظَّمْتَ بِهِ الْبَيْتَ الْحَرَامَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا».

زیارت دوّم حضرت رسول صلی الله علیه و آله

با سند صحیح و با دو روایت، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که رو به قبر مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده، و چنین می خوانی:

«السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ. أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ، وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ، وَعَبَدْتَهُ

حَتَّى آتَيْتَكَ الْيَقِينَ، فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ

أَمَّتِهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

سپس رو به قبله کن، و این دعا را که امام سجاد علیه السلام پس از زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله می خواند، بخوان:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ الْحِجَاتُ أَمْرِي، وَإِلَى قَبْرِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَيْدِكَ وَرَسُولِكَ أَشِيدْتُ ظَهْرِي، وَالْقِبْلَةَ الَّتِي رَضَيْتَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ تَقْبَلْتُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَضِيبُكَ لَأَ أَمْلِكُ لِنَفْسِي خَيْرَ مَا أَرْجُو لَهَا، وَلَا أَذْفَعُ عَنْهَا شَرًّا مَا أَخِذَرُ عَلَيْهَا، وَأَضِيبُكَ الْأُمُورَ كُلَّهَا بِدَيْدِكَ، وَلَا فَقِيرَ أَفْقَرُ مِنِّي، إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَاقْبَلْهُ. اللَّهُمَّ ارْزُقْ دُنْيِي مِنْكَ بِخَيْرٍ وَلَا رَادَّ لِفَضْلِكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُبَدِّلَ اسْمِي، وَأَنْ تُغَيِّرَ جِسْمِي، أَوْ تُزِيلَ نِعْمَتَكَ عَنِّي. اللَّهُمَّ زَيِّنِي بِالتَّقْوَى، وَجَمِّلْنِي بِالنَّعْمِ، وَأَعْمُرْنِي بِالْعَافِيَةِ، وَارْزُقْنِي شُكْرَ الْعَافِيَةِ».

در بسیاری از زیارات آمده که پس از آن یازده بار سوره «قدر» را بخواند، و اگر حاجتی دارد، رو به قبله دست ها را بالا ببرد، و حاجات خود را بطلبد، که این شاء الله برآورده شود.

نماز زیارت و دعای بعد از آن

سپس دو رکعت نماز زیارت می خوانی، و ثواب آن را به پیامبر صلی الله علیه وآله اهدا می کنی و می گویی:

«اللَّهُمَّ إِنِّي صَبَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَكَ، وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لِأَنَّ الصَّلَاةَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ لَا تَكُونُ إِلَّا لَكَ، لِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. اللَّهُمَّ وَهَاتَانِ الرَّكْعَتَانِ هِدْيَةٌ مِنِّي إِلَى سَيِّدِي وَمَوْلَايَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي بِأَحْسَنِ قَبُولِكَ، وَأَجْزَنِي عَلَى ذَلِكَ بِأَفْضَلِ أَمَلِي، وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي رَسُولِكَ، يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

و نیز مستحب است بعد از نماز این دعا را بخوانی:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ لِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: " وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا "، وَلَمْ أَحْضُرْ زَمَانَ رَسُولِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ، وَقَدْ زُرْتَهُ رَاغِبًا تَائِبًا مِنْ سَيِّئِ عَمَلِي، وَمُسْتَغْفِرًا لَكَ مِنْ ذُنُوبِي، وَمُقَرًّا لَكَ بِهَا، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنِّي، وَمَتَوَجِّهًا إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ بِمُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ عِنْدَكَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ، يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا نَبِيَّ اللَّهِ، يَا سَيِّدَ خَلْقِ اللَّهِ، إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَرَبِّي، لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي، وَيَتَقَبَّلَ مِنِّي عَمَلِي، وَيَقْضِيَ لِي حَوَائِجِي، فَكُنْ لِي شَفِيعًا عِنْدَ رَبِّكَ وَرَبِّي، فَنَعِمَ الْمَسْئُورُ رَبِّي، وَنَعَمَ الشَّفِيعُ أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ، عَلَيكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ السَّلَامُ. اللَّهُمَّ أَوْجِبْ لِي مِنْكَ الْمَغْفِرَةَ وَالرَّحْمَةَ، وَالرِّزْقَ الْوَاسِعَ الطَّيِّبَ النَّافِعَ، كَمَا أَوْجِبْتَ لِمَنْ أَتَى نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَهُوَ حَيٌّ، فَأَقْرَ لَهُ بِذُنُوبِهِ، وَاسْتَغْفَرَ لَهُ رَسُولُكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَغَفَرْتَ لَهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

بخشی از مستحبات مسجدالنبی صلی الله علیه وآله

در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله بسیار نماز بگزار، چون که برای هر نماز در آن مکان شریف، معادل ثواب یک هزار نماز در نامه اعمال نماز گزار می نویسند، و خصوصاً بین منبر و مرقد منور آن حضرت افضل است. از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مروی است که فرمودند: بین قبر و منبر من باغی از باغ های بهشت است، و حدود روضه شریفه طولاً از قبر منور تا موضع منبر آن حضرت، و عرضاً از منبر تا ستون چهارم قرار گرفته، و مستحب است این دعا را در روضه مبارکه بخوانند:

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ جَنَّاتِكَ، وَسُعْبَةٌ مِنْ شُعَبِ

رَحْمَتِكَ، الَّتِي ذَكَرَهَا رَسُولُكَ وَأَبَانَ عَنْ فَضْلِهَا، وَشَرَفِ التَّعْبُدِ لَكَ فِيهَا، فَقَدْ بَلَّغْتَنِيهَا فِي سِلَامِهِ نَفْسِي، فَلَكَ الْحَمْدُ يَا سَيِّدِي
 عَلَى عَظِيمِ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ، وَعَلَى مَا رَزَقْتَنِيهِ مِنْ طَاعَتِكَ، وَطَلَبِ مَرْضَاتِكَ، وَتَعْظِيمِ حُزْمِهِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ،
 بِزِيَارِهِ قَبْرِهِ وَالتَّسْلِيمِ عَلَيْهِ، وَالتَّرَدُّدِ فِي مَشَاهِدِهِ وَمَوَاقِفِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ يَا مَوْلَايَ، حَمِيداً يَتَّظِمُ بِهِ مَحَامِدُ حَمَلِهِ عَزْشَكَ، وَسِيَّكَانِ
 سَمَاوَاتِكَ لَكَ، وَيَقْصُرُ عَنْهُ حَمِيدٌ مِنْ مَضَى، وَيَفْضُلُ حَمْدٌ مِنْ بَقِيٍّ مِنْ خَلْقِكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ يَا مَوْلَايَ، حَمْدٌ مِنْ عَرَفَ الْحَمْدَ
 لَكَ، وَالتَّوْفِيقَ لِلْحَمْدِ مِنْكَ، حَمِيداً يَمْلَأُ مَا خَلَقْتَ وَيَبْلُغُ حَيْثُ مَا أَرَدْتَ، وَلَا يَحْجُبُ عَنْكَ وَلَا يَنْقُضِي دُونَكَ، وَيَبْلُغُ أَقْصَى
 رِضَاكَ وَلَا يَبْلُغُ آخِرَهُ أَوَائِلُ مَحَامِدِ خَلْقِكَ لَكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ مَا عَرَفَ الْحَمِيدُ، وَاعْتَقَدَ الْحَمْدُ، وَجَعَلَ ابْتِدَاءَ الْكَلَامِ الْحَمْدُ، يَا
 بَاقِيَ الْعِزِّ وَالْعَظَمَةِ، وَدَائِمِ السُّلْطَانِ وَالْقُدْرَةِ وَشَدِيدِ الْبُطْشِ وَالْقُوَّةِ، وَنَافِذِ الْأَمْرِ وَالْإِرَادَةِ، وَوَاسِعِ الرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَرَبِّ الدُّنْيَا
 وَالْآخِرَةِ، كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ لَكَ عَلَيَّ يَقْصُرُ عَنْ أَيْسَرِهَا حَمِيدِي، وَلَا يَبْلُغُ أَذْنَاهَا شُكْرِي، وَكَمْ مِنْ صِنَاعٍ مِنْكَ إِلَيَّ لَا يَحِيطُ بِكَثْرَتِهَا
 وَهَيْبِي، وَلَا يَقْتَدِرُهَا فِكْرِي. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُضِيِّ طَفِي، بَيْنَ الْبَرِّيَّةِ طِفْلاً وَخَيْرِهَا شَاباً وَكَهْلاً، أَطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً، وَأَجْوَدِ
 الْمُسْتَمْتَرِينَ دِيمَةً، وَأَعْظَمِ الْخَلْقِ جُرْثُومَةً، الَّتِي أَوْضَحْتَ بِهِ الدَّلَالَاتِ، وَأَقَمْتَ بِهِ الرِّسَالَاتِ، وَخَتَمْتَ بِهِ النُّبُوتِ، وَفَتَحْتَ بِهِ بَابَ
 الْخَيْرَاتِ، وَأَطْهَرْتَهُ مَظْهَرًا، وَابْتَعَثْتَهُ نَبِيًّا وَهَادِيًّا أَمِينًا مَهْدِيًّا، دَاعِيًّا إِلَيْكَ، وَدَالًّا عَلَيْكَ، وَحُجَّةً بَيْنَ يَدَيْكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
 الْمَعْصُومِينَ مِنْ عِتْرَتِهِ وَالطَّيِّبِينَ مِنْ أُسْرَتِهِ، وَشَرَّفْ لَدَيْكَ بِهِ مَنَازِلَهُمْ، وَعَظِّمْ عِنْدَكَ مَرَاتِبَهُمْ، وَاجْعَلْ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى مَجَالِسَهُمْ،
 وَارْفَعْ إِلَى قُرْبِ رَسُولِكَ دَرَجَاتِهِمْ، وَتَمِّمْ بِلِقَائِهِ سُرُورَهُمْ، وَوَفِّرْ بِمَكَانِهِ أُنْسَهُمْ».

دعا و نماز نزد ستون توبه

دو رکعت نماز نزدیک ستون ابولبابه که معروف به «ستون توبه» است بگزار، و بعد از

آن این دعا را بخوان:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ لَا تُهِنِّي بِالْفَقْرِ، وَلَا تُدَلِّنِي بِالذَّنْبِ، وَلَا تَزِدَّنِي إِلَى الْهَلَاكِ، وَأَعِصِمْنِي كَيْ أَعْتَصِمَ، وَأَصِيلِحْنِي كَيْ أَنْصِلِحَ، وَاهْدِنِي كَيْ أَهْتَدِيَ. اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَى اجْتِهَادِ نَفْسِي، وَلَا تُعَيِّدْنِي بِسُوءِ ظَنِّي، وَلَا تُهْلِكْنِي وَأَنْتَ رَجَائِي، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَغْفِرَ لِي وَقَدْ أَخْطَأْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَغْفُوَ عَنِّي وَقَدْ أَقْرَزْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تُقِيلَ وَقَدْ عَثَرْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تُحْسِنَ وَقَدْ أَسَأْتُ، وَأَنْتَ أَهْلُ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ، فَوَفِّقْنِي لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى، وَيَسِّرْ لِي الْيُسْرَى، وَجَنِّبْنِي كُلَّ عَسِيرٍ. اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِالْحَلَالِ مِنَ الْحَرَامِ، وَبِالطَّاعَاتِ عَنِ الْمَعَاصِي، وَبِالْغِنَى عَنِ الْفَقْرِ، وَبِالْجَنَّةِ عَنِ النَّارِ، وَبِالْأَبْرَارِ عَنِ الْفُجَّارِ، يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» پس حاجات خود را طلب کن، که به خواست خدا مُستجاب می شود.

استحباب روزه و دعا در مدینه منوره و مسجد النبی صلی الله علیه وآله

مستحب است سه روز در مدینه منوره به قصد برآورده شدن حاجات روزه بگیرند، گرچه مسافر باشند، و شایسته است روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد، و نیز مستحب است شب چهارشنبه و روز آن نزدیک ستون ابولبابه نماز گزارند، و شب پنجشنبه و روز آن نزد ستونی که مقابل آن قرار گرفته نماز گزارند، و شب و روز جمعه نزد ستونی که جنب محراب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله واقع شده نماز گزارند، و جهت برآورده شدن حاجات دنیوی و اخروی خود از درگاه الهی مسئلت نمایند، و ضمن دعاهایی که می خوانی این دعا باشد:

«اللَّهُمَّ مَا كَانَتْ لِي إِلَيْكَ مِنْ حَاجَةٍ شَرَعْتَ أَنَا فِي طَلِبِهَا وَالتَّمَسُّهَا أَوْ لَمْ أَسْرَعْ، سَأَلْتُكَهَا أَوْ لَمْ أَسْأَلْكَهَا، فَإِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فِي قَضَاءِ حَوَائِجِي صَغِيرِهَا وَكَبِيرِهَا.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ وَقُوَّتِكَ وَقُدْرَتِكَ، وَجَمِيعِ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا. وآنگاه حاجات خود را بطلب، که إن شاء الله مستجاب می شود.

نماز و دعا نزد مقام جبرئیل

مستحب است در مقام جبرئیل نماز گزارد، و دعا بخواند، و آن همان مقامی است که جبرئیل هنگام ورود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنجا که می رسید از ایشان اذن ورود می طلبید، و مکان آن زیر ناودانی است که بالای در خانه حضرت زهرا (علیها السلام) قرار گرفته، و در خانه آن حضرت بنابر روایاتی که قبر آن بانوی معظمه را در خانه اش معین کرده است همان دری است که محاذی قبر آن حضرت است، و پس از نماز بگو:

«يَا مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ، وَمَلَآهَا جُنُودًا مِّنَ الْمُسَبِّحِينَ لَهُ مِنْ مَلَائِكَتِهِ، وَالْمُمَجِّدِينَ لِقُدْرَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَأَفْرَعَ عَلَى أَعْيُنِهِمْ حُلُلَ الْكِرَامَاتِ، وَأَنْطَقَ أَلْسِنَتَهُمْ بِضُرُوبِ اللُّغَاتِ، وَالْبَسِيَهُمْ شِعَارَ التَّقْوَى، وَقَلَّدَهُمْ فَلَاتِدَ النَّهْيِ، وَجَعَلَهُمْ أَوْفَرَ أَجْناسِ خَلْقِهِ مَعْرِفَهُ بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَقُدْرَتِهِ وَجَلَالَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَأَكْمَلَهُمْ عِلْمًا بِهِ، وَأَشَدَّهُمْ فِرْقًا، وَأَذْوَمَهُمْ لَهُ طَاعَةً وَخُضُوعًا وَاسْتِيكَانَةً وَخُشُوعًا، يَا مَنْ فَضَّلَ الْأَمِينَ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِخَصَائِصِهِ وَدَرَجَاتِهِ وَمَنَازِلِهِ، وَاخْتَارَهُ لَوْحِيهِ وَسِفَارَتِهِ وَعَهْدِيهِ وَأَمَانَتِهِ، وَإِنْزَالِ كُتُبِهِ وَأَوَامِرِهِ عَلَى أَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ، وَجَعَلَهُ وَسِطَةً بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَهُمْ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَعَلَى جَمِيعِ مَلَائِكَتِكَ وَسَيِّدَانِ سَمَاوَاتِكَ، أَعْلَمَ خَلْقِكَ بِكَ، وَأَخْوَفَ خَلْقِكَ لَكَ، وَأَقْرَبَ خَلْقِكَ مِنْكَ، وَأَعْمَلَ خَلْقِكَ بِطَاعَتِكَ، الَّذِينَ لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ، وَلَا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَلَا فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ، الْمُكْرَمِينَ بِجِوَارِكَ، وَالْمُؤْتَمِنِينَ عَلَيَّ وَخِيَمِكَ، الْمُجْتَنِبِينَ الْأَفَاتِ، وَالْمُوقِنِينَ السَّيِّئَاتِ. اللَّهُمَّ وَاحْضِصِ الرُّوحَ الْأَمِينَ، صِلْ أَوَاتِكَ عَلَيْهِ بِأَضْعَافِهَا مِنْكَ، وَعَلَى مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَطَبَقَاتِ الْكَرُوبِيِّينَ وَالرُّوحَانِيِّينَ، وَزِدْ فِي مَرَاتِبِهِ عِنْدَكَ، وَحُقُوقِهِ الَّتِي

لَهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، بِمَا كَانَ يَنْزِلُ بِهِ مِنْ شَرَائِعِ دِينِكَ، وَمَا بَيَّنَّتُهُ عَلَى أَلْسِنَةِ أَنْبِيَائِكَ، مِنْ مُحَلَّلَاتِكَ وَمُحَرَّمَاتِكَ. اللَّهُمَّ أَكْثَرَ صَلَوَاتِكَ عَلَى جِبْرِئِيلَ، فَإِنَّهُ قُدْوَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَهَادِيَ الْأَصْرَفِيَاءِ وَسَادِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْ وَقُوفِي فِي مَقَامِهِ هَذَا سَبِيلاً لِنُزُولِ رَحْمَتِكَ عَلَيَّ، وَتَجَاوُزِكَ عَنِّي، أَيُّ جَوَادُ أَيُّ كَرِيمٍ، أَيُّ قَرِيبُ أَيُّ بَعِيدٍ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُؤَفِّقَنِي لِطَاعَتِكَ، وَلَا تُزِيلَ عَنِّي نِعْمَتِكَ، وَأَنْ تَرْزُقَنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ، وَتُوسِّعَ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ، وَتُعِينَنِي عَنْ شَرِّ رَارِ خَلْقِكَ، وَتُلْهِمَنِي شُكْرَكَ وَذِكْرَكَ، وَلَا تُخَيِّبْ يَا رَبُّ دُعَائِي، وَلَا تَقْطَعْ رَجَائِي، بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ».

و سپس بگو:

«وَأَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ، أَنْ تَغْفِرَ مِنِّي مِنَ الْمَهَالِكِ، وَأَنْ تُسَلِّمَنِي مِنْ آفَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَوَعَثَاءِ السَّفَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ، وَأَنْ تُزِدَنِي سَالِمًا إِلَى وَطَنِي، بِعِيدٍ حَيِّجٍ مَقْبُولٍ وَسَيِّعِي مَشْكُورٍ وَعَمَلٍ مُتَقَبَّلٍ، وَلَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ حَرَمِكَ وَحَرَمِ نَبِيِّكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که نزد مقام جبرئیل علیه السلام بایست و بگو:

«أَيُّ جَوَادُ أَيُّ كَرِيمٍ، أَيُّ قَرِيبُ أَيُّ بَعِيدٍ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، وَأَنْ تُزِدَّ عَلَيَّ نِعْمَتَكَ».

زیارت وداع رسول اکرم صلی الله علیه وآله

هرگاه خواستی از مدینه خارج شوی غسل کن، و برو نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله برو و عمل کن آنچه را قبلاً انجام می دادی، پس وداع کن آن حضرت را، و بگو:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَسْتَدْعُوكَ اللَّهُ وَأَسْتَرْعِيكَ وَأَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِمَا جِئْتَ بِهِ وَدَلَّلْتَ عَلَيْهِ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ، فَإِنْ تَوَفَّيْتَنِي قَبْلَ ذَلِكَ فَإِنِّي أَشْهَدُ فِي مَمَاتِي عَلَى مَا شَهِدْتُ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِي، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ».

حضرت صادق علیه السلام در وداع قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله به یونس بن یعقوب فرموده، بگو:

«صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ، أَلْسَلَامٌ عَلَيْكَ، لَا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ تَسْلِيمِي عَلَيْكَ».

در نقل دیگری آمده است: هر گاه خواستی از مدینه منوره خارج شوی، پس از اتمام کلیه اعمال غسل کن، و پاک ترین لباسهایت را بپوش، و به زیارت رسول خدا صلی الله علیه وآله مُشَرَّف شو، و به همان زیاراتی که قبلاً گفته شد زیارت کن، سپس در وداع آن حضرت بگو:

«أَلْسَلَامٌ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ، أَلْسَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبَشِيرُ النَّذِيرُ، أَلْسَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّرَاحُ الْمُنِيرُ، أَلْسَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّفِيرُ بَيْنَ اللهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، أَشْهَدُ يَا رَسُولَ اللهِ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْيَالِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنَجَّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا، وَلَمْ تُلْبَسِيكَ مِنْ مُدْلَهَمَاتِ ثِيَابِهَا، وَأَشْهَدُ يَا رَسُولَ اللهِ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكَ وَبِالْأَيْمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ مُوقِنٌ بِجَمِيعِ مَا أَتَيْتَ بِهِ رَاضٍ مُؤْمِنٌ وَأَشْهَدُ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ أَعْلَامُ الْهُدَى، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَالْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا. اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَإِنْ تَوَفَّيْتَنِي فَإِنِّي أَشْهَدُ فِي مَمَاتِي عَلَى مَا أَشْهَدُ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِي، أَنَّكَ أَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَخِدَاكَ لِاشْرِيكَ لَكَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، وَأَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَوْلِيَاؤُكَ وَأَنْصَارُكَ وَحُجَجُكَ عَلَى خَلْقِكَ، وَخُلَفَاؤُكَ فِي عِبَادِكَ وَأَعْلَامِيكَ فِي بِلَادِكَ، وَخُزَانُ عِلْمِكَ، وَحَفَظَةُ سِرِّكَ، وَتَرَاجِمُهُ وَخِيكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَبَلِّغْ رُوحَ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فِي سَاعَتِي هَذِهِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ تَحِيَّهٍ مِنِّي وَسِيْلَامًا، أَلْسَلَامٌ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ وَرَحْمَةً اللهُ وَبَرَكَاتُهُ، لَا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ تَسْلِيمِي عَلَيْكَ».

وبگو:

«اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ، فَإِنَّ

تَوَفَّيْتَنِي قَبْلَ ذَلِكَ، فَإِنِّي أَشْهَدُ فِي مَمَاتِي عَلَى مَا أَشْهَدُ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِي، أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، وَأَنَّكَ قَدِ اخْتَرْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ، ثُمَّ اخْتَرْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ، الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيرًا، فَاحْشُرْنَا مَعَهُمْ، وَفِي زُمْرَتِهِمْ وَتَحْتَ لِيَاثِهِمْ، وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

زیارت حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام)

حضرت زهرا(علیها السلام) نزد خداوند مقامی بس والا دارد، و در زیارت آن بانوی بزرگ و فداکار، پاداشی عظیم است. به نقل علامه مجلسی در «مصباح الأنوار»، از حضرت فاطمه(علیها السلام): که پدرم به من فرمود: هر کس بر تو صلوات بفرستد، خداوند متعال او را بیمارزد، و در هر جای از بهشت که باشم، او را به من ملحق سازد.

مرحوم شیخ طوسی در «تهذیب» نوشته است: آنچه در فضیلت زیارت حضرت زهرا(علیها السلام) روایت شده، بیش از آن است که به شمار آید.

حضرت فاطمه(علیها السلام) در سال های اول بعثت به دنیا آمد، و در دامان پیامبر صلی الله علیه وآله، بزرگ شد، و در دوران سخت رسالت رسول خدا صلی الله علیه وآله به مراقبت و یاری پدر پرداخت. با علی بن ابی طالب علیه السلام ازدواج کرد، و پس از رحلت پدر بزرگوارش، به فاصله ۷۵ روز (یا ۹۵ روز) دار فانی دنیا را وداع گفت.

جای دقیق قبر آن حضرت، معلوم نیست. برخی مدفن او را در حرم پیامبر (بین قبر و منبر) می دانند، برخی گفته اند در خانه خودش (کنار مرقد پیامبر) دفن شده، بعضی هم مدفن او را در بقیع و در کنار قبر ائمه(علیهم السلام) می دانند. آنچه بیشتر نزد اصحاب ما مطرح

است، زیارت آن حضرت در روضه و کنار قبر رسول الله صلی الله علیه وآله است، و بهتر است که در هر سه مکان، آن حضرت را زیارت کنی.

زیارت اول حضرت فاطمه (علیها السلام)

وقتی در هر یک از این مواضع ایستادی، خطاب به آن معصومه مطهره و پاره تن پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله کرده، و بگو:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ صَافِيَةِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَمِينِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ اللَّهُ وَرُسُلِهِ وَمَلَائِكَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، مِنَ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ». «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَوْجَةَ وَلِيِّ اللَّهِ وَخَيْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّادِقُ الشَّهِيدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الرِّضِيُّ الْمَرْضِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْفَاضِلُ الرَّكِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحَوْرَاءُ الْإِنْسِيَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّقِيَّةُ النَّقِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُحَمَّدِيُّ الْعَلِيمُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُمْضِطُّهَا الْمَفْهُورَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ مَصْمُوتٌ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّكَ، وَأَنَّ مَنْ سَيَّرَكَ فَقَدْ سَيَّرَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَنْ جَفَاكَ فَقَدْ جَفَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ آذَاكَ فَقَدْ آذَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَنْ وَصَلَكَ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَنْ قَطَعَكَ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللَّهِ، لِأَنَّكَ بَضْعَةٌ مِنْهُ، وَرُوحُهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ، كَمَا قَالَ عَلَيْهِ أَفْضَلُ سَلَامِ اللَّهِ

وَأَفْضَلُ صِلَاوَاتِهِ، أَشْهَدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَنِّي رَاضٍ عَمَّنْ رَضِيَتَ عَنْهُ، سَاخِطٌ عَمَّنْ سَخِطْتَ عَلَيْهِ، مُتَبَرِّءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتَ مِنْهُ، مُوَالٍ لِمَنْ وَآلِيَتٍ، مُعَادٍ لِمَنْ عَادَيْتَ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتَ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتَ، وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً وَحَسِيباً وَجَازِياً وَمُثِيباً.

سپس می گوئی: «اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَخَيْرِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، وَصَلِّ عَلَيَّ وَصَلِّ عَلَى أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِمَامِ الْمُسْلِمِينَ، وَخَيْرِ الْوَصِيِّينَ، وَصَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَصَلِّ عَلَى سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَصَلِّ عَلَى زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، وَصَلِّ عَلَى الصِّادِقِ عَنِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَصَلِّ عَلَى كَاطِمِ الْغَيْظِ فِي اللَّهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَصَلِّ عَلَى الرَّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَصَلِّ عَلَى التَّقِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَصَلِّ عَلَى النَّقِيِّ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَصَلِّ عَلَى الزَّكِيِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَصَلِّ عَلَى الْحُجَّهِ الْقَائِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ. اللَّهُمَّ أَحْيِي بِهِ الْعَيْدَلِ، وَأَمِثْ بِهِ الْجَوْرَ، وَزَيِّنْ بِطَوْلِ بَقَائِهِ الْأَرْضَ، وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسَيِّئَةَ نَبِيِّكَ، حَتَّى لَا يَسْتَتَخِفَى بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ، وَاجْعَلْنَا مِنْ أَعْوَانِهِ وَأَشْيَاعِهِ، وَالْمَقْبُولِينَ فِي زُمْرَةِ أَوْلِيَائِهِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً».

سپس دو رکعت نماز بگزار در مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله، و ثواب آن را به روح منور حضرت زهرا(علیها السلام) هدیه کن، آنگاه این دعا را بخوان:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ، وَبِأَهْلِ بَيْتِهِ صِلَاوَاتِكَ عَلَيْهِمْ، وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ الْعَظِيمِ الَّذِي لَا يَعْلَمُ كُنْهَهُ سِوَاكَ، وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عِنْدَكَ عَظِيمٌ، وَبِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى الَّتِي أَمَرْتَنِي أَنْ أَدْعُوكَ بِهَا، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الَّذِي

أَمَرَتْ بِهِ إِبْرَاهِيمَ، أَنْ يَدْعُوَ بِهِ الطَّيْرَ فَأَجَابَتْهُ، وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِي قُلْتَ لِلنَّارِ " كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ "، فَكَانَتْ بَرْدًا، وَبِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْكَ وَأَشْرَفِهَا وَأَعْظَمِهَا لَدَيْكَ، وَأَسْرِعِهَا إِجَابَةً وَأَنْجِحِهَا طَلِبَةً، وَبِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَمُسْتَحَقُّهُ وَمُسْتَوْجِبُهُ، وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ وَأَرْغَبُ إِلَيْكَ، وَأَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ، وَأُلْحِقُ عَلَيْكَ، وَأَسْأَلُكَ بِكِتَابِكَ الَّتِي أَنْزَلْتَهَا عَلَىٰ أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ، مِنَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، فَإِنَّ فِيهَا اسْمَكَ الْأَعْظَمَ، وَبِمَا فِيهَا مِنْ أَسْمَائِكَ الْعُظْمَى، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُفَرِّجَ عَنِّي مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَشَيْعَتِهِمْ وَمُحِبِّيهِمْ وَعَنِّي، وَتَفْتِيحَ أَبْوَابَ السَّمَاءِ لِتُدْعِيَ، وَتَرْفَعَهُ فِي عَلِّيِّينَ، وَتَأْذَنَ لِي فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي هَذِهِ السَّاعَةِ بِفَرَجِي وَإِعْطَاءِ أَمَلِي وَسُؤْلِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ وَقَعْدَرْتَهُ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ سَيِّدَ الْهَوَاءِ بِالسَّمَاءِ، وَكَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى الْمَاءِ، وَاخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْمَاءِ، يَا مَنْ سَمِيَ نَفْسُهُ بِالْإِسْمِ الَّذِي تُقْضَىٰ بِهِ حَاجَةٌ مَنْ يَدْعُوهُ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ ذَلِكَ الْإِسْمِ، فَلَا شَفِيعَ أَقْوَىٰ لِي مِنْهُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُقْضِيَ لِي حَوَائِجِي، وَتُسَمِّعَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَعَلِيٍّ بَيْنَ الْحُسَيْنِ، وَمُحَمَّدٍ بَيْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرٍ بَيْنَ مُحَمَّدٍ، وَمُوسَىٰ بَيْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيٍّ بَيْنَ مُوسَىٰ، وَمُحَمَّدٍ بَيْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيٍّ بَيْنَ مُحَمَّدٍ، وَالْحَسَنِ بَيْنَ عَلِيٍّ وَالْحُجَّةِ الْمُنتَظَرِ لِذَنْبِكَ، صَلَوَاتِكَ وَسَلَامِكَ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَيْهِمْ صَوْتِي لِيُشْفِعُوا لِي إِلَيْكَ، وَتُشَفِّعَهُمْ فِيَّ، وَلَا تَرُدَّنِي خَائِبًا، بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ».

سپس حاجات را بخواه که إن شاء الله بر آورده می شود.

زیارت دوّم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُمْتَحَنَةَ امْتَحَنِكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ، فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً، وَرَعَمْنَا أَنَا لَمَكَ أَوْلِيَاءُ وَمُصَدِّقُونَ وَصَابِرُونَ، وَلِكُلِّ مَا أَتَانَا بِهِ أَبُوكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَتَانَا بِهِ وَصِيُّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

، فَإِنَّا نَسْأَلُكَ إِن كُنَّا صَدَقْنَاكَ إِلَّا الْحَقِّينَا بِتَّصَدِيقِنَا لَهُمَا لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّا قَدْ طَهَّرْنَا بِوِلَايَتِكَ».

آنگاه می گویی:

«الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ نَبِيِّ اللَّهِ، الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ، الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَلِيلِ اللَّهِ، الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَمِينِ اللَّهِ، الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ، الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَحْدُودُ تَه الْعَلِيمَه، أَشْهَدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَلَائِكَتَهُ أَنِّي رَاضٍ عَمَّنْ رَضِيَتْ عَنْهُ، سَاخِطٌ عَلَى مَنْ سَخِطَ عَلَيْهِ، مُتَبَرِّئٌ مِمَّنْ تَبَرَّاتِ مِنْهُ، مُوَالٍ لِمَنْ وَالَيْتِ، مُعَادٍ لِمَنْ عَادَيْتِ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ، وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً وَحَسِيباً وَجَازِياً وَمُثِيباً».

پس دو رکعت نماز زیارت بگزار، به همان ترتیبی که در زیارت اول آن حضرت ذکر کردیم.

زیارت ائمه بقیع علیهم السلام

چون خواستی این بزرگواران را زیارت کنی آنچه در آداب زیارت ذکر شد (از غسل، طهارت، پوشیدن جامه های پاک و پاکیزه، استعمال بوی خوش و اذن دخول و امثال آن) اینجا نیز بجای آور، و در اذن دخول بگو:

«يَا مَوَالِيَّ يَا أَبْنَاءَ رَسُولِ اللَّهِ، عَبِيدُكُمْ وَأَبْنُ أُمَّتِكُمْ، الدَّلِيلُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ، وَالْمُضْمَعْفُ فِي عُلُوِّ قَدْرِكُمْ، وَالْمُعْتَرِفُ بِحَقِّكُمْ، جَاءَكُمْ مُسْتَجِيرًا بِكُمْ، قاصِداً إِلَى حَرَمِكُمْ، مُتَقَرِّبًا إِلَى مَقَامِكُمْ، مُتَوَسِّلاً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِكُمْ، أَدْخُلْ يَا مَوَالِيَّ، أَدْخُلْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، أَدْخُلْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُخَدِّقِينَ بِهَذَا الْحَرَمِ، الْمُقِيمِينَ بِهَذَا الْمَشْهَدِ».

و بعد از خضوع و خشوع و رقت قلب داخل شو و پای راست را مقدم دار، و بگو:

«اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيراً، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيراً، وَسُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ، الْمَاجِدِ الْأَحَدِ، الْمَتَفَضِّلِ الْمَنَّانِ، الْمَتَطَوِّلِ الْحَنَّانِ، الَّذِي مَنْ بَطُولِهِ، وَسَهْلَ زِيَارَةِ سَادَتِي بِإِحْسَانِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنِي عَنْ زِيَارَتِهِمْ مَمْنُوعاً، بَلْ تَطَوَّلَ وَمَنَحَ».

پس نزدیک قبور مقدسه ایشان

برو، و رو به قبر آن بزرگواران بایست و بگو:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْهُدَى، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ التَّقْوَى، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْقَوْمُ فِي الْأَجْرِيهِ بِالْقِسْطِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الصَّفْوَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ آلَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ النَّجْوَى، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ الْعُرْوَةُ الْمَوْثِقَى، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَيْتُمْ وَصَيْبَرْتُمْ فِي ذَاتِ اللَّهِ، وَكُذِّبْتُمْ وَأَسِيءَ إِلَيْكُمْ فَعَصَوْتُمْ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ، وَأَنَّ طَاعَتَكُمْ مَفْرُوضَةٌ، وَأَنَّ قَوْلَكُمْ الصِّدْقُ، وَأَنَّكُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجَابُوا، وَأَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطَاعُوا، وَأَنَّكُمْ دَعَائِمُ الدِّينِ وَأَرْكَانُ الْأَرْضِ، لَسْمَ تَزَالُوا بَعِيْنِ اللَّهِ، يَنْسِيْكُمْ مِنْ أَصْلَابِ كُلِّ مُطَهَّرٍ، وَيَنْقُلُكُمْ فِي أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ، لَمْ تُدْنَسِ كُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ، وَلَمْ تَشْرَكَ فِيكُمْ فَتَنَ الْأَهْوَاءِ، طَبْتُمْ وَطَابَ مَشْؤُكُمْ، مَنْ بِكُمْ عَلَيْنَا دِيَانُ الدِّينِ، فَجَعَلَكُمْ فِي بَيْتِ أَذَى اللَّهِ أَنْ تَرْفَعُ وَيُذَكَّرَ فِيهَا سِيْمُهُ، وَجَعَلَ صِلَاؤَنَا عَلَيْكُمْ رَحْمَةً لَنَا وَكَفَارَةً لِذُنُوبِنَا، إِذْ اخْتَارَكُمْنَا، وَطَيَّبَ خَلْقَنَا بِمَا مَنْ بِهِ عَلَيْنَا مِنْوَلَايَتِكُمْ، وَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَيِّمِينَ بِعِلْمِكُمْ، مُعْتَرِفِينَ بِتَصِيدِنَا إِيَّاكُمْ، وَهَذَا مَقَامٌ مَنْ أَسْرَفَ وَأَخْطَأَ وَأَسِيءَتَكَانَ وَأَقْرَبَ بِمَا جَنَى، وَرَجَى بِمَقَامِهِ الْخِلَاصَ، وَأَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلَكَى مِنَ الرَّدَى، فَكُونُوا لِي شُفَعَاءَ، فَقَدْ وَفَدْتُ إِلَيْكُمْ إِذْ رَغَبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا، وَاتَّخَذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا، وَأَسِيءَتَكَبَرُوا عَنْهَا، يَا مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَسِيءُ هُوَ، وَدَائِمٌ لَا يَلْهُو، وَمُحِيطٌ بِكُلِّ شَيْءٍ، لَكَ الْمَنْ بِمَا وَفَّقْتَنِي، وَعَرَّفْتَنِي بِمَا إِيْتَمَنَنْتَنِي عَلَيْهِ، إِذْ صَدَّدَ عَنْهُ عِبَادُكَ وَجَحَدُوا مَعْرِفَتَهُ، وَأَسِيءَتَخَفُّوا بِحَقِّهِ، وَمَالُوا إِلَى سِوَاهُ، فَكَانَتِ الْمِنَّةُ لَكَ وَ مِنْكَ عَلَيَّ مَعَ أَقْوَامِ خَصَصْتَهُمْ بِمَا خَصَصْتَنِي بِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ إِذْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِي مَقَامِي مَيِّدُورًا مَكْتُوبًا، فَلَا تَحْرِمْنِي مَا رَجَوْتُ، وَلَا تُخَيِّبْنِي فِيمَا دَعَوْتُ».

پس دعا کن از برای خود هر چه خواهی.

به تصریح اکثر بزرگان بهترین زیارت

برای ائمه بقیع همان زیارت جامعه کبیره است که در ادعیه و زیارات مشترکه ذکر شد و دارای مفاهیم عالی و بیان اوصاف و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) است.

زیارت دیگر ائمه بقیع علیهم السلام

علامه مجلسی (رحمه الله) در «بحار الأنوار» گوید: این زیارت را به قصد ائمه بقیع بخوان:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّمَّةَ الْمُؤْمِنِينَ، وَسَادَةَ الْمُتَّقِينَ، وَكِبَرَاءَ الصُّدِّيقِينَ، وَأَمْرَاءَ الصَّالِحِينَ، وَقَادَةَ الْمُحْسِنِينَ، وَأَعْلَامَ الْمُهْتَدِينَ، وَأَنْوَارَ الْعَارِفِينَ، وَوَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ، وَصِيَّةَ فُؤَادِ الْأَصْفِيَاءِ، وَخَيْرَةَ الْأَتْقِيَاءِ، وَعِبَادَةَ الرَّحْمَانِ، وَسُرَّكَاءَ الْفُرْقَانِ، وَمَنَاهَجَ الْإِيمَانِ، وَمَعَادِنَ الْحَقَائِقِ، وَشُفَعَاءَ الْخَلَائِقِ، وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَبْوَابُ نِعْمِ اللَّهِ الَّتِي فَتَحَهَا عَلَيَّ بَرِّيَّتِهِ، وَالْأَعْلَامُ الَّتِي فَطَرَهَا لِإِرشَادِ خَلِيقَتِهِ، وَالْمَوَازِينُ الَّتِي نَصَبَهَا لِتَهْدِيْبِ شَرِيْعَتِهِ، وَإِنَّكُمْ مَفَاتِيْحُ رَحْمَتِهِ، وَمَقَالِيدُ مَغْفِرَتِهِ، وَسَحَابُ رِضْوَانِهِ، وَمَفَاتِيْحُ جَنَانِهِ، وَحَمَلَةُ فُرْقَانِهِ، وَخَزَنَةُ عِلْمِهِ، وَحَفْظَةُ سِرِّهِ، وَمَهْبُطُ وَحْيِهِ، وَمَعَادِنُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَأَمَانَاتُ التُّبُوْهِ، وَوَدَائِعُ الرِّسَالَةِ، وَفِي بَيْتِكُمْ نَزَلَ الْقُرْآنُ، وَمِنْ دَارِكُمْ ظَهَرَ الْإِسْلَامُ وَالْإِيمَانُ، وَإِلَيْكُمْ مُخْتَلَفَ رُسُلِ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ، وَأَنْتُمْ أَهْلُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ ارْتَضَاكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْإِمَامَةِ، وَاجْتَبَاكُمْ لِلْخِلَافَةِ، وَعَصَمَكُمْ مِنَ الدُّنُوبِ، وَبَرَأَكُمْ مِنَ الْعُيُوبِ، وَطَهَّرَكُمْ مِنَ الرَّجْسِ، وَفَضَّلَكُمْ بِالنُّوعِ وَالْجِنْسِ، وَاصْطَفَاكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ بِالنُّورِ وَالْهُدَى، وَالْعِلْمِ وَالْتَقَى وَالْحِلْمِ وَالنُّهَى، وَالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ، وَالْحَشِيَّةِ وَالْإِسْتِغْفَارِ، وَالْحِكْمَةِ وَالْأَنْوَارِ، وَالْتَقْوَى وَالْعِفَافِ، وَالرِّضَا وَالْكَفَافِ، وَالْقُلُوبِ الزَّاكِيَّةِ، وَالنُّفُوسِ الْعَالِيَّةِ، وَالْأَشْخَاصِ الْمُنِيرَةِ، وَالْأَخْسَابِ الْكَبِيرَةِ، وَالْأَنْسَابِ الطَّاهِرَةِ، وَالْأَنْوَارِ الْبَاهِرَةِ لِمَوْصُولِهِ، وَالْأَحْكَامِ الْمَقْرُونَةِ، وَأَكْرَمَكُمْ بِالْآيَاتِ، وَأَيَّدَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، وَأَعَزَّكُمْ بِالْحُجُجِ الْبَالِغَةِ، وَالْأَدْلَةِ الْوَاضِحَةِ، وَخَصَّكُمْ بِالْأَقْوَالِ الصِّادِقَةِ، وَالْأَمْثَالِ النَّاطِقَةِ، وَالْمَوَاعِظِ الشَّافِيَةِ، وَالْحِكْمِ الْبَالِغَةِ، وَوَرَّثَكُمْ عِلْمَ الْكِتَابِ، وَمَنْحَكُمْ فَضْلَ الْخِطَابِ، وَأَرْشَدَكُمْ لَطْرِيقِ الصَّوَابِ، وَأَوْدَعَكُمْ عِلْمَ الْمَنِيَا وَالْبَلَايَا، وَمَكْنُونِ الْخَفَايَا، وَمَعَالِمِ التَّنْزِيلِ، وَمَفَاصِلِ التَّأْوِيلِ، وَمَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ، كِتَابُوتِ الْحِكْمَةِ، وَشِعَارِ الْخَلِيلِ، وَمِنْسِيَّاهِ الْكَلِيمِ، وَسَابِعِهِ دَاوُدَ، وَخَاتَمِ الْمُلْكِ، وَفَضْلِ الْمُضِيْطَفِيِّ، وَسَيِّفِ الْمُزْتَضِيِّ، وَالْجَفْرِ الْعَظِيمِ، وَالْإِرْثِ الْقَدِيمِ، وَضَرَبَ لَكُمْ فِي الْقُرْآنِ أَمْثَالًا،

وَأَمْتَحَنَكُمْ بَلْوَى، وَأَحْلَكَكُمْ مَحِلَّ نَهْرِ طَالُوتَ، وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ الصَّدَقَةَ، وَأَحِيلَ لَكُمْ الْخُمْسَ، وَنَزَّهَكُمْ عَنِ الْخَبَائِثِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ، فَأَنْتُمْ الْعِبَادُ الْمُكْرَمُونَ، وَالْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ، وَالْأَوْصِيَاءُ الْمُضِيَّاتُ طَفُونَ، وَالْأَنْبِيَاءُ الْمُعْصُومُونَ، وَالْأَوْلِيَاءُ الْمَرْضِيُّونَ وَالْعُلَمَاءُ الصِّادِقُونَ، وَالْحُكَمَاءُ الرَّاسِخُونَ الْمُتَّقُونَ، وَالْبُشَرَاءُ النُّدَرَاءُ الشَّرَفَاءُ الْفَضْلَاءُ، وَالسَّادَةُ الْأَتْقِيَاءُ، الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاللَّابِسُونَ شِعَارَ الْبَلْوَى وَرِدَاءَ التَّقْوَى، وَالْمَتَسِّرِينَ بِلُؤْنِ نُورِ الْهُدَى، وَالصَّيَابِرُونَ فِي الْبُؤْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبُؤْسِ، وَلَدَكُمْ الْحَقُّ، وَرَبَّائِكُمُ الصُّدُقُ، وَغَدَائِكُمُ الْيَقِينُ، وَنَطَقَ بِفَضْلِكُمُ الدِّينُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ السَّبِيلُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالطَّرْقُ إِلَى ثَوَابِهِ، وَالْهُدَاهُ إِلَى خَلِيقَتِهِ، وَالْإِعْلَامُ فِي بَرِّيَّتِهِ، وَالشَّفْرَاءُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، وَأَوْتَادُهُ فِي أَرْضِهِ، وَخَزَائِنُهُ عَلَى عِلْمِهِ، وَأَنْصَارُ كَلِمَةِ التَّقْوَى، وَمَعَالِمُ سُبُلِ الْهُدَى، وَمَفْرَعُ الْعِبَادِ إِذَا اخْتَلَفُوا، وَالدَّالُّونَ عَلَى الْحَقِّ إِذَا تَنَازَعُوا، وَالنُّجُومُ الَّتِي بِكُمْ يَهْتَدِي، وَبِأَقْوَالِكُمْ وَأَفْعَالِكُمْ يُقْتَدَى، وَبِفَضْلِكُمْ نَطَقَ الْقُرْآنُ، وَبِوَلَايَتِكُمْ كَمَلَ الدِّينُ وَالْإِيمَانُ، وَإِنَّكُمْ عَلَى مِنْهَاجِ الْحَقِّ، وَمَنْ خَالَفَكُمْ عَلَى مِنْهَاجِ الْبَاطِلِ، وَأَنَّ اللَّهَ أَوْدَعَ قُلُوبَكُمْ أَشِيرَارَ الْغُيُوبِ وَمَقَادِيرَ الْخُطُوبِ، وَأَوْفَدَ إِلَيْكُمْ تَأْيِيدَ السَّكِينَةِ وَطَمَئِينَةَ الْوَقَارِ، وَجَعَلَ أَبْصَارَكُمْ مَأْلِفًا لِلْقُدْرَةِ، وَأَرْوَاحَكُمْ مَعَادِنَ لِلْقُدْسِ، فَلَا يَنْعَتُكُمْ إِلَّا الْمَلَائِكَةُ، وَلَا يَصِفُكُمْ إِلَّا الرُّسُلُ، أَنْتُمْ أَمْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُ اللَّهِ، وَعِبَادُهُ لِلْقُدْسِ وَأَصِيْفِيَاءُ اللَّهِ، وَأَنْصَارُ تَوْحِيدِهِ، وَأَرْكَانُ تَمَجِيدِهِ، وَدَعَائِمُ تَحْمِيدِهِ، وَدُعَاتُهُ إِلَى دِينِهِ، وَحَرَسَهُ خَلَانِقِهِ، وَحَفَظَهُ شَرَائِعِهِ، وَأَنَا أَشْهَدُ اللَّهُ خَالِقِي، وَأَشْهَدُ مَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ، وَأَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ، مُقَرَّبٌ بِفَضْلِكُمْ، مُعْتَقِدٌ لِإِمَامَتِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِعِصْمَتِكُمْ، خَاضِعٌ لِوَلَايَتِكُمْ، مُتَقَرِّبٌ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِحُبِّكُمْ، وَبِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، عَالِمٌ بِأَنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ قَدْ طَهَّرَكُمْ مِنَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ، وَمِنْ كُلِّ رَيْبٍ وَرَجَاسَةٍ وَدَنَائَةٍ وَنَجَاسَةٍ، وَأَعْطَاكُمْ رَايَةَ الْحَقِّ، الَّتِي مَنْ قَدَّمَهَا ضَلَّ، مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا ذَلَّ، وَفَرَضَ طَاعَتَكُمْ وَمَوَدَّتَكُمْ عَلَى كُلِّ أَسْوَدٍ وَأَبْيَضٍ مِنْ عِبَادِهِ، فَصَلَّواتُ اللَّهِ عَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَأَجْسَادِكُمْ».

آنكاه بگو:

«السلام على

أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ الدِّينِ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْأَمِينِ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي، لَقَدْ رَضِيَ عَنْكُمْ ثُدَى الْإِيمَانِ، وَرُبِّيْتُمْ فِي حَجْرِ الْأَسْلَامِ، وَأَضِيَطَفَاكُمْ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ، وَوَرَّثَكُمْ عِلْمَ الْكِتَابِ، وَعَلَّمَكُمْ فَضِيلَ الْخِطَابِ، وَأَجْرِي فِيكُمْ مَوَارِيثَ الثُّبُوهِ، وَفَجَّرَ بِكُمْ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ، وَالزَّمَكُمْ بِحِفْظِ الشَّرِيعَةِ، وَفَرَضَ طَاعَتَكُمْ وَمَوَدَّتْكُمْ عَلَى النَّاسِ، السَّلَامُ عَلَى الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ، خَلِيفَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الْإِمَامِ الرَّضِيِّ الْهَادِي الْمَرْضِيِّ، عِلْمِ الدِّينِ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ، الْعَامِلِ بِالْحَقِّ وَالْقَائِمِ بِالْقِسْطِ، أَفْضَلَ وَأَطْيَبَ وَأَزْكَى، وَأَنْمَى مَا صِلَيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَأَصْفِيَائِكَ وَأَحْبَائِكَ، صَلَاةً تُبَيِّضُ بِهَا وَجْهَهُ، وَتَطْيِبُ بِهَا رُوحَهُ، فَقَدْ لَزِمَ عَنْ آبَائِهِ الْوَصِيَّةَ، وَدَفَعَ عَنِ الْإِسْلَامِ الْبَلِيَّةَ، فَلَمَّا خَافَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الْفِتْنَ رَكَنَ إِلَى الَّذِي إِلَيْهِ رَكَنَ، وَكَانَ بِمَا آتَاهُ اللَّهُ عَالِمًا، وَبِدِينِهِ قَائِمًا، فَأَجْزِهِ اللَّهُمَّ جِزَاءَ الْعَارِفِينَ، وَصَلِّ عَلَيْهِ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَبَلِّغْهُ مِنَّا السَّلَامَ، وَارْدُدْ عَلَيْنَا مِنْهُ السَّلَامَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْإِمَامِ الْوَصِيِّ، وَالسَّيِّدِ الرَّضِيِّ، وَالْعَابِدِ الْأَمِينِ، عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، اللَّهُمَّ اخْضِضْهُ بِمَا خَصَّيْتَهُ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ مِنْ شَرَائِفِ رِضْوَانِكَ، وَكَرَائِمِ تَحِيَّاتِكَ، وَنَوَامِي بَرَكَاتِكَ، فَلَقَدْ بَلَغَ فِي عِبَادِهِ، وَنَصَحَ لَكَ فِي طَاعَتِهِ، وَسَارَعَ فِي رِضَاكَ، وَسَيَلَكَ بِالْأُمَّهِ طَرِيقَ هُدَاكَ، وَقَضَى مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّكَ فِي دَوْلَتِهِ، وَأَدَّى مَا وَجَبَ عَلَيْهِ فِي وِلَايَتِهِ، حَتَّى انْقَضَتْ أَيَّامُهُ، وَكَانَ بِشَيْعَتِهِ رَؤُوفًا، وَبِرِعِيَّتِهِ رَحِيمًا. اللَّهُمَّ بَلِّغْهُ مِنَّا السَّلَامَ، وَارْدُدْ مِنْهُ عَلَيْنَا السَّلَامَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى الْوَصِيِّ الْبَاقِرِ، وَالْإِمَامِ الطَّاهِرِ، وَالْعَلَمِ الطَّاهِرِ،

مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ، الصِّادِقِ بِالْحَقِّ، وَالنَّاطِقِ بِالصِّدْقِ، الَّذِي بَقَرِ الْعِلْمَ بَقْرًا وَبَيَّنَّهُ سِرًّا وَجَهْرًا، وَقَضَى بِالْحَقِّ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ، وَأَدَّى الْأَمَانَةَ الَّتِي صَارَتْ إِلَيْهِ، وَأَمَرَ بِطَاعَتِكَ، وَنَهَى عَنِ مَعْصِيَتِكَ. اللَّهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَهُ نُورًا يَسْتَضِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ، وَفَضْلًا يَقْتَدِي بِهِ الْمُتَّقُونَ، فَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ، وَأَبْنَائِهِ الْمُعْصُومِينَ، أَفْضَلَ الصَّلَاةِ وَأَجْزَلَهَا، وَأَعْطِهِ سُؤْلَهُ وَعَايَةَ مَيَامُومِهِ، وَأَبْلَغَهُ مِنَّا السَّلَامَ، وَارْزُدْ عَلَيْنَا مِنْهُ السَّلَامَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى الْإِمَامِ الْهَادِي، وَصِيِّ الْأَوْصِيَاءِ، وَوَارِثِ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ، عِلْمِ الدِّينِ، وَالنَّاطِقِ بِالْحَقِّ الْيَقِينِ، وَأَبِي الْمَسَاكِينِ، جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ الْأَمِينِ. اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ كَمَا عَيْدَكَ مُخْلِصًا وَأَطَاعِكَ مُخْلِصًا مُجْتَهِدًا، وَاجْزِهِ عَنِ إِحْيَاءِ سُنَّتِكَ وَأَقَامِهِ فَرَائِضِكَ خَيْرَ جِزَاءِ الْمُتَّقِينَ، وَأَفْضَلَ ثَوَابِ الصَّالِحِينَ، وَخُصَّهُ مِنَّا بِالسَّلَامِ، وَارْزُدْ عَلَيْنَا مِنْهُ السَّلَامَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

زيارت امام حسن مجتبي عليه السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صِفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صِرَاطَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيَانَ حُكْمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاصِرَ دِينِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبُرُّ الْوَفِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْقَائِمُ الْأَمِينُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَالِمُ بِالتَّأْوِيلِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْهَادِي الْمَهْدِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الطَّاهِرُ الزَّكِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحَقُّ الْحَقِيقُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

زيارت امام زين العابدين عليه السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَيْنَ الْعَابِدِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَيْنَ الْمُتَهَجِّجِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْمُتَّقِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ الْمُسْلِمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَرَّةَ عَيْنِ النَّاطِرِينَ الْعَارِفِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَازِنَ وَصَايَا الْمُرْسَلِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ضَوْءَ الْمُسْتَوْحِشِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ الْمُجْتَهِدِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سِرَاجَ الْمُتَرَاضِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَخِيرَةَ الْمُتَعَبِّدِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيزَانَ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ الْعِلْمِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَكِينَةَ الْحِلْمِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيزَانَ الْقِصَاصِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ الْخَلَاصِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَحْرَ النَّدَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَدْرَ الدُّجَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَوْاهُ الْحَلِيمِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّابِرُ الْحَكِيمِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَيْسَ الْبُكَائِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ امْضِ بِبَاحِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ وَأَبُو حُجَجِهِ، وَابْنُ أَمِينِهِ وَابْنُ أَمْنَانِهِ، وَأَنَّكَ نَاصِيحَتٌ فِي عِبَادَةِ رَبِّكَ، وَسَارِعَتٌ فِي مَرْضَاتِهِ، وَخَيِّبَتٌ

أَعْدَاءَهُ، وَسَيَّرَتْ أَوْلِيَاءَهُ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ عَبَدْتَ اللَّهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ، وَأَتَقَيْتَهُ حَقَّ تَقَاتِهِ، وَأَطَعْتَهُ حَقَّ طَاعَتِهِ، حَتَّى آتَيْكَ الْيَقِينَ، فَعَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ، وَالسَّلَامِ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

زيارت امام محمد باقر عليه السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبَاقِرُ بِعِلْمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْفَاحِصُ عَنْ دِينِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُبِينُ لِحُكْمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْفَائِمُ بِقِسْطِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّاصِحُ لِعِبَادِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الدَّلِيلُ عَلَى اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحَبِيلُ الْمَتِينُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْفَضْلُ الْمُبِينُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النُّورُ السَّاطِعُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبِدْرُ اللَّامِعُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحَقُّ الْأَبْلَجُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّرَاجُ الْأَسْرَجُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّجْمُ الْأَزْهَرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْكَوْكَبُ الْأَبْهَرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُتَنَزِّعُ عَنِ الْمُعْضَلَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَعْصُومُ مِنَ الزَّلَّاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الزَّكِيُّ فِي الْحَسَبِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الرَّفِيعُ فِي النَّسَبِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْقَصِيرُ الْمَشِيدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ، أَشْهَدُ يَا مَوْلَايَ أَنَّكَ قَدْ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ صِدْعًا، وَبَقَرْتَ الْعِلْمَ بَقْرًا، وَنَثَرْتَهُ نَثْرًا، لَمْ تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، وَكُنْتَ لِدِينِ اللَّهِ مُكَاتِمًا، وَقَضَيْتَ مَا كَانَ عَلَيْكَ، وَأَخْرَجْتَ أَوْلِيَاءَكَ مِنْ وِلَايَةِ غَيْرِ اللَّهِ إِلَى وِلَايَةِ اللَّهِ، وَأَمَرْتَ بِطَاعَةِ اللَّهِ، وَنَهَيْتَ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ، حَتَّى قَبَضَكَ اللَّهُ إِلَى رِضْوَانِهِ، وَذَهَبَ بِمَكَرٍ إِلَى دَارِ كَرَامَتِهِ، وَإِلَى مَسَاكِنِ أَصْفِيَائِهِ، وَمُجَاوِرِهِ أَوْلِيَائِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

زيارت امام صادق عليه السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الصَّادِقُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ النَّاطِقُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْفَائِقُ الرَّائِقُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّنَامُ الْأَعْظَمُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّرَاطُ الْأَقْوَمُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِضْبَاحَ الظُّلُمَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَافِعَ الْمُعْضَلَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِفْتَاحَ الْخَيْرَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَعِيدَ الْبَرَكَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْحُجَجِ وَالذَّلَالَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْبُرَاهِينِ الْوَاضِحَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاصِرَ دِينِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاشِرَ حُكْمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

فَاصِلَ الْخَطَابَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَاشِفَ الْكُرْبَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمِيدَ الصَّادِقِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا لِسَانَ النَّاطِقِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلْفَ الْخَائِفِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَعِيمَ الصَّادِقِينَ الصَّالِحِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا هَادِيَ الْمُضْطَلِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الطَّائِعِينَ، أَشْهَدُ يَا مَوْلَايَ إِنَّكَ عَلَى الْهُدَى، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَشَمْسُ الضُّحَى، وَبَحْرُ الْمَدَى، وَكَهْفُ الْوَرَى، وَالْمَثَلُ الْأَعْلَى، صَلَّى اللَّهُ عَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْعَبَّاسِ عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَحْمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ».

زیارت وداع ائمه بقیع (علیهم السلام)

مرحوم شیخ طوسی و سید بن طاوس گفته اند که چون خواستی ائمه بقیع را وداع کنی، بگو:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيْمَةَ الْهُدَى وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، أَشْتَوِدُّكُمْ اللَّهُ وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُمْ بِهِ وَدَلَّلْتُمْ عَلَيْهِ. اللَّهُمَّ فَارْتَبِنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ».

پس دعا بسیار کن، و از خداوند بخواه که بار دیگر زیارت ایشان را نصیب تو گرداند، و این آخرین زیارت تو نباشد.

زیارت عباس بن عبدالمطلب علیهما السلام

عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مقامی والا دارد، و در راه اسلام فداکاری های بسیار کرده و از حامیان رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده، که قبر او در قبرستان بقیع است. در مفتاح الجنات این زیارت برای آن بزرگوار نقل شده است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ السَّقَايَةِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

زیارت فاطمه بنت اسد مادر گرامی امیرالمؤمنین علیهما السلام

فاطمه بنت اسد، از زنان عالی مقام و مورد احترام خاص رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، و فرزندی هم چون علی بن ابی طالب علیه السلام به دنیا آورد. قبر ایشان نزدیک قبور ائمه بقیع است، لکن بعضی گفته اند قبر آن مخدّره نزدیک قبر حلیمه سعدیه دایه پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد. نزد قبر آن بانوی مجلّه می گویی:

«السَّلَامُ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ سَيِّدِ الْأَوْلِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ سَيِّدِ الْأَخْرِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَعَثَهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدِ الْهَاشِمِيَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّدِيقَةُ الْمَرْضِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّقِيَّةُ التَّقِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْكَرِيمَةُ الرَّضِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَافِلَةَ مُحَمَّدِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَالِدَةَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ ظَهَرَتْ شَفَقَتُهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ تَرَبَّيْتُهَا لَوْلِيَّ اللَّهِ الْأَمِينِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ الطَّاهِرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى وَلَدِكَ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّكَ أَحْسَنْتِ الْكِفَالَهَ، وَأَدَيْتِ الْأَمَانَةَ، وَاجْتَهَدْتِ فِي مَرْضَاهِ اللَّهِ، وَبَالَغْتِ فِي حِفْظِ رَسُولِ اللَّهِ، عَارِفَهُ بِحَقِّهِ، مُؤْمِنَةً بِصِدْقِهِ، مُعْتَرِفَةً بِبُيُوتِهِ،

مُسْتَبَصِرَةً بِنِعْمَتِهِ، كَافِلَةً بِتَرْبِيَّتِهِ، مُشْفِقَةً عَلَى نَفْسِهِ، وَاقِفَةً عَلَى خِدْمَتِهِ، مُخْتَارَةً رِضَاهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَضِيَّتِ عَلَى الْإِيمَانِ وَالتَّمَسُّكِ بِأَشْرَفِ الْأَدْيَانِ، رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، طَاهِرَةً زَكِيَّةً، تَقِيَّةً نَقِيَّةً، فَرَضِيَّةً عَلَى اللَّهِ عِنْدَكَ وَأَرْضَاكَ، وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكَ وَمَأْوَاكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَانْفَعْنِي بَزِيَارَتِهَا، وَتَبَتَّنِي عَلَى مَحَبَّتِهَا، وَلَا تَحْرِمْنِي شَفَاعَتَهَا وَشَفَاعَةَ الْأَيْمَةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهَا، وَارْزُقْنِي مُرَافَقَتَهَا، وَاحْشُرْنِي مَعَهَا وَمَعَ أَوْلَادِهَا الطَّاهِرِينَ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي إِيَّاهَا، وَارْزُقْنِي الْعَوْدَ إِلَيْهَا أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي، وَإِذَا تَوَفَّيْتَنِي فَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهَا، وَأَدْخِلْنِي فِي شَفَاعَتِهَا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ بِحَقِّهَا عِنْدَكَ وَمَنْزِلَتِهَا لَدَيْكَ، اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ.

زیارت دختران حضرت رسول صلی الله علیه وآله

رسول خدا صلی الله علیه وآله غیر از فاطمه زهرا (علیها السلام) دختران دیگری هم به نام های «زینب»، «ام کلثوم» و «رقیه» داشته است که قبرشان در بقیع می باشد.

برای زیارت آنان، نزدیک قبورشان می ایستی و به امید ثواب، چنین می گویی: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صِفْوَةَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَى بَنَاتِ السَّيِّدِ الْمُضِيِّطَفَى، السَّلَامُ عَلَى بَنَاتِ النَّبِيِّ الْمُجْتَبَى، السَّلَامُ عَلَى بَنَاتِ مَنْ اضْيَطْفِيَهُ اللَّهُ فِي السَّمَاءِ، وَفَضَّلَهُ عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ وَالْوَرَى، السَّلَامُ عَلَى ذُرِّيَّةِ السَّيِّدِ الْجَلِيلِ، مِنْ نَسْلِ إِسْمَاعِيلَ، وَسُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، السَّلَامُ عَلَى بَنَاتِ النَّبِيِّ الرَّسُولِ، السَّلَامُ عَلَى أَخَوَاتِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ الْبُتُولِ، السَّلَامُ عَلَى زَيْنَبَ وَأُمِّ كَلْثُومَ وَرُقِيَّةَ، السَّلَامُ عَلَى الشَّرِيفَاتِ الْأَحْسَابِ، وَالطَّاهِرَاتِ الْأَنْسَابِ، السَّلَامُ عَلَى بَنَاتِ الْأَبَاءِ الْأَعَازِمِ، وَسُلَالَةِ الْأَجْدَادِ الْأَكْرَامِ الْأَفَاحِمِ، عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَعَبْدِ مَنْفَى وَهَاشِمِ، وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ».

زیارت جناب عقیل و جناب عبدالله فرزند جعفر طیار علیهما السلام

عقیل و جعفر طیار هر دو برادران علی بن ابی طالب هستند. عبدالله پسر جعفر طیار، همسر حضرت زینب (علیها السلام) است.

قبر عقیل و عبدالله بن جعفر در بقیع قرار دارد. در زیارت این دو بزرگوار چنین می گویی:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَنَا يَا عَقِيلَ بْنَ أَبِيطَالِبٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَمِّ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَمِّ حَبِيبِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَمِّ الْمُضِيِّطَفَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَخَا عَلِيٍّ الْمُؤْتَضِي، السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَانِ، وَعَلَى مَنْ حَوْلَكُمَا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْكُمَا وَأَرْضَاكُمَا أَحْسَنَ الرِّضَا، وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكُمَا وَمَسْكَنَكُمَا وَمَحَلَّكُمَا وَمَأْوَاكُمَا، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ».

زیارت ابراهیم، فرزند رسول اکرم صلی الله علیه وآله

ابراهیم، پسر رسول الله صلی الله علیه وآله در کودکی از دنیا رفت و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله را داغدار کرد. درگذشت ابراهیم، پیامبر را به شدت غمگین ساخت و آن حضرت در سوگ فرزند، اشک می ریخت و می فرمود: «چشم اشک فشان است و غمگین، ولی سخنی نمی گویم که موجب ناخوشنودی پروردگاران گردد». (بحار، ج ۱۶، ص ۲۳۵، ح ۳۵ و ج ۷۷،

این فرزند، که مورد علاقه شدید پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، در بقیع به خاک سپرده شد. برای زیارت او، در قبرستان بقیع، نزدیک قبر او می ایستی و چنین می گویی:

«السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى صَيفِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى نَجِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَخَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ، وَخَيْرِهِ اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ فِي أَرْضِهِ وَسَمَائِهِ، السَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، السَّلَامُ عَلَى السُّعْدَاءِ وَ الشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى

عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الرُّوحُ الزَّكِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّفْسُ الشَّرِيفَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّلَامَةُ الطَّاهِرَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّسِيمَةُ الزَّكِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ خَيْرِ الْوَرَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ النَّبِيِّ الْمُجْتَبَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْمُبْعُوثِ إِلَى كَافَّةِ الْوَرَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ السَّرَاحِ الْمُنِيرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْمُؤَيَّدِ بِالْقُرْآنِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْمُرْسَلِ إِلَى الْإِنْسِ وَالْجَانِّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ صَاحِبِ الرَّايَةِ وَالْعَلَامَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الشَّفِيعِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ مَنْ حَبَاهُ اللَّهُ بِالْكَرَامَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ اخْتَارَ اللَّهُ لَكَ دَارَ إِنْعَامِهِ قَبْلَ أَنْ يَكْتُبَ عَلَيْكَ أَحْكَامَهُ، أَوْ يُكَلِّفَكَ حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ، فَتَقْلِكَ إِلَيْهِ طَيْبًا زَاكِيًا مَرْضِيًّا طَاهِرًا مِنْ كُلِّ نَجَسٍ، مُقَدَّسًا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ، وَبَوَّأَكَ جَنَّةَ الْمَأْوَى، وَرَفَعَكَ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَى، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ صَلَاةً تَقَرُّ بِهَا عَيْنُ رَسُولِهِ، وَتُبْلَغُهُ أَكْبَرُ مَأْمُولِهِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَفْضَلَ صَلَواتِكَ وَأَزْكَاهَا، وَأَنْمِي بَرَكَاتِكَ وَأَوْفَاهَا، عَلَى رَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، مُحَمَّدَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَعَلَى مَنْ نَسَلَ مِنْ أَوْلَادِهِ الطَّيِّبِينَ، وَعَلَى مَا خَلَفَ مِنْ عِتْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ صَفِيِّكَ، وَإِبْرَاهِيمَ نَجْلِ نَبِيِّكَ أَنْ تَجْعَلَ سَعْيِي بِهِمْ مَشْكُورًا، وَذَنْبِي بِهِمْ مَغْفُورًا، وَحَيَاتِي بِهِمْ سَعِيدَةً، وَعَاقِبَتِي بِهِمْ حَمِيدَةً، وَحَوَائِجِي بِهِمْ مَقْضِيَّةً، وَأَفْعَالِي بِهِمْ مَرْضِيَّةً، وَأُمُورِي بِهِمْ مَسْعُودَةً، وَشُؤُنِي بِهِمْ مَحْمُودَةً. اللَّهُمَّ وَأَحْسِنْ لِي التَّوْفِيقَ، وَنَفْسِي عَنِّي كُلَّ هَمٍّ وَضَعِيقٍ. اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي عِقَابَكَ، وَامْنَحْنِي ثَوَابَكَ، وَأَسْكِنْنِي جَنَّاتِكَ، وَارْزُقْنِي رِضْوَانَكَ وَأَمَانَكَ، وَأَشْرِكْ لِي فِي صَالِحِ دُعَائِي وَالِدِي وَوَلَدِي وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْواتِ، إِنَّكَ وَلِيُّ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ».

زيارت اسماعيل فرزند امام صادق عليهما السلام

اسماعيل، فرزند بزرگ امام صادق عليه السلام بود، و عده ای از شیعیان پس از

امام صادق به امامت او اعتقاد پیدا کردند و به «اسماعیلیه» معروف شدند، اگر چه خود به امامت برادرش امام موسی کاظم عقیده داشت و مورد احترام آن حضرت بود. در زیارت اسماعیل می گویی:

«السَّلَامُ عَلَى جَدِّكَ الْمُضِيِّ طَفِي، السَّلَامُ عَلَى أَبِيكَ الْمُرْتَضَى الرِّضَا، السَّلَامُ عَلَى السَّيِّدَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، السَّلَامُ عَلَى خَدِيجَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أُمِّ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ أُمِّ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ، السَّلَامُ عَلَى النَّفُوسِ الْفَاخِرَةِ، بُحُورِ الْعُلُومِ الزَّاحِرَةِ، شَفَعَائِي فِي الْأَخِرَةِ، وَ أَوْلِيَائِي عِنْدَ عَوْدِ الرُّوحِ إِلَى الْعِظَامِ النَّخِرَةِ، أَيْمَةَ الْخَلْقِ وَوَلَاهِ الْحَقِّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِيفُ، الطَّاهِرِ الْكَرِيمِ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ مُضِي طَفِيهِ، وَأَنَّ عَلِيًّا وَوَلِيِّهُ وَ مُجْتَبَاهُ، وَأَنَّ الْإِمَامَةَ فِي وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، نَعْلَمُ ذَلِكَ عِلْمَ الْيَقِينِ، وَنَحْنُ لِدِلِكَ مُعْتَقِدُونَ، وَفِي نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ».

زیارت حلیمه سعدیه (علیها السلام)

حلیمه سعدیه، دایه و مادر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که آن حضرت را در کودکی از عبدالمطلب (جد پیامبر) تحویل گرفت و میان قبیله خود در بیرون مکه برد، و به او شیر داد و بزرگش کرد. زنی با عاطفه و مهربان که افتخار دایگی پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت، و مورد احترام و علاقه حضرت بود.

در زیارت آن بانوی عظیم الشان چنین می گویی:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ صَفِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ حَبِيبِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

أُمَّ الْمُضِيِّ طَفِي، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُرْضِعَةَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَلِيمَةَ السَّعِيدِيَّةِ، فَارِضِي لِي اللَّهُ تَعَالَى عَنْكَ وَأَرْضَاكِ، وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنَزِلِكَ وَ مَأْوَاكِ، وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ».

زیارت عمه های رسول اکرم صلی الله علیه و آله

قبر این دو بانوی بزرگوار «صفیه و عاتکه»، دختران عبدالمطلب و ام البنین مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام در بقیع در کنار هم قرار دارند. صفیه، زنی شجاع، با کمال و ادیب و شاعر بود، و در آغاز ظهور اسلام مسلمان شد، و با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیعت کرد، و به مدینه هجرت نمود. در جنگ اُحُد و خندق هم حاضر بود، و در سال ۲۰ هجری در سن ۷۳ سالگی از دنیا رفت.

عاتکه نیز زنی با ایمان بود، و در ردیف صحابه پیامبر قرار داشت، و همراه مسلمانان مهاجر به مدینه هجرت کرد. در زیارت دو عمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله صفیه و عاتکه می گویی:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا عَمَّتِي رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا عَمَّتِي نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا عَمَّتِي حَبِيبِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا عَمَّتِي الْمُضِطْفِي، رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْكُمَا وَجَعَلَ

الْجَنَّةَ مَنْزِلَكُمَا وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

زیارت امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام

امّ البنین، که نامش «فاطمه» دختر حزام است، زنی رشید، شجاع و عارف و فاضل و نجیب و با اخلاص بود که پس از شهادت حضرت زهرا(علیها السلام)، به همسری امیرالمؤمنین در آمد، و صاحب چهار فرزند رشید به نامهای عباس، عبدالله، جعفر و عثمان شد که هر چهار نفر در کربلا، در رکاب امام حسین علیه السلام جنگیدند، و شربت شهادت نوشیدند. امّ البنین برای شهدای کربلا و چهار شهید خود در مدینه عزاداری می کرد، و در رثایشان شعر می سرود، و از احیای گران یاد کربلا و شهدا بود.

در زیارت امّ البنین(علیها السلام) می گویی:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَوْجَةَ وَلِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَوْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ الْبَنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْكَ، وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكَ وَمَأْوِيكَ، وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

زیارت اهل قبور

این زیارت برای دیگر اموات مؤمن و مؤمنه مدفون در بقیع و در دیگر قبرستان ها خوانده می شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مِنْ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَا أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَيْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مِنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِغْفِرْ لِمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرِهِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ».

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده هر کس به قبرستان برای زیارت اهل قبور برود، خداوند متعال ثواب پنجاه سال عبادت به او عطا فرماید، و گناه پنجاه ساله او و

والدینش را بیخشد. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل است هر کس هفت مرتبه سوره "إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ" را نزد قبر مؤمنی بخواند، خداوند متعال فرشته ای را نزد قبر او می فرستد که پرستش خدا کند، و ثوابش را به نام آن میت می نویسد. پس چون روز قیامت شود به هر هولی از احوال قیامت برسد، خداوند آن هول را از او برطرف کند، تا اینکه داخل بهشت شود.

زیارت حضرت عبد الله بن عبدالمطلب علیهما السلام

پدر گرامی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله پس از مراجعت از سفر شام و قبل از ولادت رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، قبر آن بزرگوار تقریباً روبه روی «باب السلام در محلّ مُصَلَّى» قرار داشت که پس از طرح توسعه حرم، در داخل شبستان مسجد قرار گرفت و هم اکنون جای دقیق آن معلوم نیست.

در زیارت آن حضرت بگو:

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُسْتَوْدَعَ نُورِ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَالِدَ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَنْ انْتَهَى إِلَيْهِ الْوَدِيعَةُ وَالْأَمَانَةُ الْمَنْعِيَةُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَنْ أَوْدَعَ اللَّهُ فِي صُلْبِهِ الطَّيِّبِ الطَّاهِرِ الْمَكِينِ نُورَ رَسُولِ اللَّهِ الصِّادِقِ الْأَمِينِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَالِدَ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ حَفِظْتَ الْوَصِيَّةَ، وَأَدَّيْتَ الْأَمَانَةَ عَنِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فِي رَسُولِهِ، وَكُنْتَ فِي دِينِكَ عَلَى يَقِينٍ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ اتَّبَعْتَ دِينَ اللَّهِ عَلَى مِنْهَاجِ جَدِّكَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ فِي حَيَاتِكَ وَبَعْدَ وَفَاتِكَ، عَلَى مَرْضَاتِ اللَّهِ فِي رَسُولِهِ، وَأَقْرَرْتَ وَصِدْقَتِ بِنُبُوهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَالْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ حَيًّا وَمَيِّتًا، وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ».

زیارت دوم حضرت عبدالله بن عبدالمطلب علیهما السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْمَجِيدِ الْأَيْلِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ فَرْعٍ مِنْ دَوْحِ الْخَلِيلِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ لَدِّيحِ إِسْمَاعِيلَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيْلَةَ الْأَبْرَارِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ، وَعَمَّ الْوَصِيَّ الْكَرَّارِ، وَوَالِدَ الْأَيْمَةِ الْأَطْهَارِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَضَاءَتْ بُنُورِ جَبِينِهِ عِنْدَ وِلَادَتِهِ أَطْرَافَ السَّمَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا يُوسُفَ آلِ عَبْدِ مَنَافٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ سَيَّلَكَ مَسِيلَكَ جَدَّهُ إِسْمَاعِيلَ، فَأَسْلَمَ لِأَبِيهِ لِيُذَبِّحَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ فَدَاهُ اللَّهُ بِمَا فَدَاهُ، فَتَقَبَّلَهُ فَأَعْطَاهُ اللَّهُ وَأَبَاهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَامِلَ نُورِ النَّبُوَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَشْرَفَ النَّاسِ فِي الْأَبُوَّةِ وَالنَّبُوَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَالِدَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الطَّاهِرِينَ بَعْدَ الطَّاهِرِينَ، وَابْنَ الطَّاهِرِينَ، وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ».

فضیلت زیارت حضرت حمزه و سایر شهدای اُحد

در سال سوّم هجری در شمال مدینه، در دامنه کوه اُحد جنگی میان مسلمانان و کفار اتفاق افتاد که ابتدا مسلمانان پیروز شدند، ولی در مرحله بعد در اثر تخلف، عدّه ای از فرمان رهبری سرپیچی کردند، و در نتیجه بیش از هفتاد نفر از مسلمانان شهید شدند. فخر المحققین در رساله فخریه نوشته: مُستحب است زیارت حضرت حمزه علیه السلام و دیگر شهدای اُحد در قبرستان اُحد.

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل است که هر کس مرا زیارت کند و عموم حمزه را زیارت ننماید، به من جفا کرده است. شیخ مفید (رحمه الله) فرموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به زیارت قبر حمزه امر می فرمود و به زیارت ایشان و شهدا اهتمام می کرد.

حضرت فاطمه (علیها السلام) پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر زیارت قبر آن بزرگوار مواظبت می نمود. و از زمان حضرت رسول صلی الله

علیه وآله سنت شده است که مسلمانان به زیارت عموی گرامی آن حضرت می روند، و در کنار قبرش درنگ می کنند.

و در حدیث است که حضرت فاطمه (علیها السلام) پس از رحلت پدر روزهای دوشنبه و پنج شنبه هر هفته به زیارت قبور شهدا می رفت و با اشاره به مواضع مسلمانان در صحنه جنگ اُحُد، می فرمود: این جا موضع رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، و در این مکان مشرکین، و به نقلی دیگر در آن جا نماز می گزارد و دعا می کرد. شهدای اُحُد رضوان الله علیهم حدود هفتاد نفر می باشند.

زیارت حضرت حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه وآله

چون به زیارت آن حضرت در اُحُد رفتی نزد قبرش بایست و این زیارت را بخوان:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الشُّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَجِدْتَ بِنَفْسِكَ، وَنَصَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ، وَكُنْتَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ سَيِّدًا رَاغِبًا، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، أَتَيْتُكَ مُتَّقِرَبًا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِزِيَارَتِكَ، وَمُتَّقِرَبًا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِجَدِّكَ، رَاغِبًا إِلَيْكَ فِي الشَّفَاعَةِ، أَبْتَغِي بِزِيَارَتِكَ خَلَاصَ نَفْسِي مَتَّعُودًا كَ مَنْ نَارِ اسْتَحَقَّهَا مِثْلِي بِمَا جَنَيْتُ عَلَى نَفْسِي، هَارِبًا مِنْ ذُنُوبِي الَّتِي اخْتَطَبْتُهَا عَلَى ظَهْرِي، فَزِعًا إِلَيْكَ رَجَاءَ رَحْمَةِ رَبِّي، أَتَيْتُكَ مِنْ شِقْمِهِ بَعِيدِهِ، طَالِبًا فَكَاكَ رَقِيَّتِي مِنَ النَّارِ، وَقَدْ أَوْقَرْتُ ظَهْرِي ذُنُوبِي، وَأَتَيْتُ مَا أَسِيخَطُ رَبِّي، وَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا أَفْزَعُ إِلَيْهِ خَيْرًا لِي مِنْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، فَكُنْ لِي شَفِيعًا يَوْمَ فَقْرِي وَحَاجَتِي، فَقَدْ سَرْتُ إِلَيْكَ مَحْزُونًا، وَأَتَيْتُكَ مَكْرُوبًا، وَسَكَبْتُ عَبْرَتِي عِنْدَكَ بَاكِيًا، وَصِرْتُ إِلَيْكَ مُفْرَدًا، وَأَنْتَ مِمَّنْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِصَلَاتِهِ، وَحَثَّنِي عَلَى بَرِّهِ، وَدَلَّنِي عَلَى فَضْلِهِ،

وَهَيِّدَانِي لِحُبِّهِ، وَرَغِّبْنِي فِي الْوَفَادَةِ إِلَيْهِ، وَالْهَمِّنِي طَلَبَ الْحَوَائِجِ عِنْدَهُ، أَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتٍ لَا يَشْقَى مَنْ تَوَلَّاهُمْ، وَلَا يَخِيبُ مَنْ أَتَاهُمْ، وَلَا يَخْسِرُ مَنْ يَهْوَاهُمْ، وَلَا يَسْعُدُ مَنْ عَادِيكُمْ».

پس رو به قبله می کنی و می گویی:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. اللَّهُمَّ إِنِّي تَعَرَّضْتُ لِرَحْمَتِكَ بِلُزُومِي لِقَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لِيَجِيرَنِي مِنْ نِقْمَتِكَ وَسَيِّئِ حَطِّكَ وَمَقِيحِكَ فِي يَوْمٍ تَكْتَثُرُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ، وَتَشْغَلُ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا قَدَمَتْ، وَتُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا، فَإِنْ تَزَحَّمْنِي الْيَوْمَ فَلَا خَوْفَ عَلَيَّ وَلَا حُزْنَ، وَإِنْ تُعَاقِبَ فَمَوْلَى لَهُ الْقُدْرَةُ عَلَى عِبْدِهِ، وَلَا تُحَيِّنْنِي بَعْدَ الْيَوْمِ، وَلَا تُضَيِّرْ فَنِي بَعِيرِ حَاجَتِي، فَقَدْ لَصِقْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ وَرَجَاءِ رَحْمَتِكَ، فَتَقَبَّلْ مِنِّي، وَعُدْ بِحِلْمِكَ عَلَيَّ جَهْلِي، وَبِرَأْفَتِكَ عَلَيَّ جِنَائِي نَفْسِي، فَقَدْ عَظُمَ جُزْمِي، وَمَا أَخَافُ أَنْ تَظْلِمَنِي، وَلَكِنْ أَخَافُ سُوءَ الْحِسَابِ، فَانْظُرِ الْيَوْمَ تَقَلُّبِي عَلَى قَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ، فَبِهِمَا فُكِّنِي مِنَ النَّارِ، وَلَا تُحَيِّبْ سَعْيِي، وَلَا يَهُونَنَّ عَلَيَّكَ ابْتِهَالِي، وَلَا تُحْجِبَنَّ عَنْكَ صَوْتِي، وَلَا تُقَلِّبْنِي بَعِيرِ حَوَائِجِي، يَا غِيَاثَ كُلِّ مَكْرُوبٍ وَمَحْزُونٍ، وَيَا مُفَرِّجًا عَنِ الْمَلْهُوفِ الْخَيْرَانَ الْعَرِيقِ الْمُشْرِفِ عَلَى الْهَلَكَةِ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَانْظُرْ إِلَيَّ نَظْرَةً لَا أَشْقَى بِعِيدِهَا أَيْدَاءَ، وَارْحَمْ تَضَرُّعِي وَعَيْبَرَتِي وَأَنْفِرَادِي، فَقَدْ رَجَوْتُ رِضَاكَ، وَتَحَرَّيْتُ الْخَيْرَ الَّذِي لَا يُعْطِيهِ أَحَدٌ سِوَاكَ، فَلَا تَرُدَّ أَمَلِي، اللَّهُمَّ إِنْ تُعَاقِبَ فَمَوْلَى لَهُ الْقُدْرَةُ عَلَى عِبْدِهِ وَجَزَائِهِ بِسُوءِ فِعْلِهِ، فَلَا أُخَيِّنُ الْيَوْمَ، وَلَا تُضَيِّرْ فَنِي بَعِيرِ حَاجَتِي، وَلَا تُحَيِّنَنَّ شُحُوصَتِي وَوَفَادَتِي، فَقَدْ أَنْصَدْتُ نَفْسِي، وَآتَعَبْتُ بَدَنِي، وَقَطَعْتُ الْمَفَازَاتِ، وَخَلَفْتُ الْأَهْلَ وَالْمَالَ وَمَا حَوَّلْتَنِي، وَآثَرْتُ مَا عِنْدَكَ عَلَيَّ نَفْسِي، وَلُدْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ، فَعُدْ بِحِلْمِكَ عَلَيَّ جَهْلِي، وَبِرَأْفَتِكَ عَلَيَّ ذَنْبِي، فَقَدْ عَظُمَ جُزْمِي، بِرَحْمَتِكَ يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ».

زیارت دیگر شهدای اُحد

در زیارت شهدای جنگ اُحد که

در دامنه کوه اُحد دفن هستند، چنین می گویی:

«السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الشُّهَدَاءُ الْمُؤْمِنُونَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ الْإِيمَانِ وَالْتَّوْحِيدِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ وَأَنْصَارَ رَسُولِهِ، عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ، سِلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَكُمْ لِدِينِهِ، وَاصْطَفَاكُمْ لِرَسُولِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ جَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَذَبَبْتُمْ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَعَنْ نَبِيِّهِ، وَجِدْتُمْ بِأَنْفُسِكُمْ دُونَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ قُتِلْتُمْ عَلَى مِنْهَاجِ رَسُولِ اللَّهِ، فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنْ نَبِيِّهِ وَعَنِ الْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ، وَعَرَفْنَا وَجُوهَكُمْ فِي مَحَلِّ رِضْوَانِهِ وَمَوْضِعِ إِكْرَامِهِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، وَحَسُنَ أَوْلِيَاكَ رَفِيقًا، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ حَزَبُ اللَّهِ، وَأَنَّ مَنْ حَارَبَكُمْ فَقَدْ حَارَبَ اللَّهَ، وَإِنَّكُمْ لِمَنْ الْمُقَرَّبِينَ الْفَائِزِينَ، الَّذِينَ هُمْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَعَلَى مَنْ قَتَلَكُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، أَتَيْتُكُمْ يَا أَهْلَ التَّوْحِيدِ زَائِرًا وَبَحَقُّكُمْ عَارِفًا، وَبِزِيَارَتِكُمْ إِلَى اللَّهِ مُتَقَرِّبًا، وَبِمَا سَبَقَ مِنْ شَرِيفِ الْأَعْمَالِ وَمَرْضِي الْأَفْعَالِ عَالِمًا، فَعَلَيْكُمْ سِلَامُ اللَّهِ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ، وَعَلَى مَنْ قَتَلَكُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضَبُهُ وَسَخَطُهُ، اَللَّهُمَّ اِنْفَعْنِي بِزِيَارَتِهِمْ، وَتَبَّنِي عَلَى قَصْدِهِمْ، وَتَوَفَّنِي عَلَى مَا تَوَفَّيْتَهُمْ عَلَيْهِ، وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرِّ دَارِ رَحْمَتِكَ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ لَنَا فَرَطٌ، وَنَحْنُ بِكُمْ لِاحِقُونَ».

و سپس هر چه می توانی سوره " اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ " بخوان و ثواب آن را به ارواح مطهره این شهدا هدیه کن.

مساجد و اماکن متبرکه در مدینه منوره

مرکز جهانی اهل بیت علیه السلام

آثار و بناهای ارزشمند اسلامی در مدینه منوره بقدری زیاد است که توضیح و تشریح ویژگی های آن، نیاز به کتاب جداگانه ای دارد، و از آنجا که توسط معاونت

آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری، کتاب هایی در این زمینه تهیه و منتشر شده است، لذا از معرّفی اماکن، همراه کتاب ادعیه و زیارات، صرف نظر نموده، تنها به ذکر اسامی و مستحبات برخی از آنان اکتفا می شود:

مسجد النبی صلی الله علیه وآله

این مسجد، توسط نبی اکرم صلی الله علیه وآله و با کمک و همراهی مسلمانان صدر اسلام بنا گردید. حدود آن در زمان آن حضرت از شمال به جنوب ۳۵ متر، و از مشرق به مغرب ۳۰ متر بود که با ده ستون از درخت خرما ساخته شد، و در سال هفتم هجری پس از فتح خیبر به واسطه رسول خدا صلی الله علیه وآله توسعه یافت.

جاهای مهم مسجد عبارتند از

الف: حجره مطهره:

طول حجره مطهره رسول اکرم صلی الله علیه وآله ۱۶ متر و عرض آن ۱۵ متر می باشد، و گنبدی به نام قبه الخضرا بر روی آن قرار دارد.

ب: منبر رسول الله صلی الله علیه وآله:

در سال ۵ هجرت برای پیامبر منبری با سه پله ساختند که آن حضرت بر پله سوم نشسته و برای مردم سخن می گفتند.

ج: محراب: در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و خلفاء، مسجد النبی محراب نداشت، اّیا در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز محرابی در محلّ نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله ساختند، که هم اینک به نام محراب النبی صلی الله علیه وآله معروف است.

د: روضه منوره

ه: ستون های مسجد که به نام های توبه یا ابولبابه، حنانه، مهاجرین، سریر و مخلّقه معروف است.

و: مقام جبرئیل

ز: محلّ اصحاب صفّه

ح: محراب تهجد

ط: خانه حضرت فاطمه (علیها السلام)

قبرستان بقیع

در این قبرستان چهار امام معصوم یعنی: امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق (علیهم السلام)، و بسیاری از صحابه، همسران و دختران، و ابراهیم فرزند رسول اکرم صلی الله علیه و آله، و تعداد زیادی از مردان و زنان صدر اسلام مدفونند.

مسجد قبا

اولین مسجدی که بر اساس تقوا، توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه ساخته شد، مسجد قبا بود.

مَشْرَبَه أم ابراهیم و مسجد فضیخ یا رَدَّ الشَّمْسِ

مَشْرَبَه أم ابراهیم و مسجد فضیخ یا رَدَّ الشَّمْسِ که در نزدیکی قبا بوده است.

مسجد الجمعه

مسجد الجمعه که در مسیر قبا به مدینه قرار دارد.

قبرستان أحد

قبرستان أحد در این مکان حمزه سیدالشهدا و سایر شهدای جنگ أحد مدفون هستند

مسجد العسکر

مسجد العسکر و مسجد ثنایای رسول الله که در أحد قرار داشته است.

مساجد سبعة

مساجد سبعة این مساجد که شمارشان کمتر از هفت می باشد ولی به مساجد سبعة معروف است، و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در محل وقوع جنگ احزاب بنا گردیده است، عبارتند از:

الف: مسجد فتح

ب: مسجد علی علیه السلام

ج: مسجد فاطمه (علیها السلام)

د: مسجد سلمان (رحمه الله)

برخی از این مساجد در سال های اخیر تخریب گردیده است.

مسجد ذوالقبتین

مسجد ذوالقبلتین در این مسجد قبله تغییر یافت، و مسلمین که به طرف مسجد الأقصی نماز می خواندند، موظف شدند از آن پس به طرف کعبه نماز بگذارند.

مسجد غمامه یا مصلی النبی صلی الله علیه وآله

مسجد غمامه یا مصلی النبی صلی الله علیه وآله

مسجد حضرت علی علیه السلام و مسجد حضرت زهرا (علیها السلام)

مسجد حضرت علی علیه السلام و مسجد حضرت زهرا (علیها السلام) که در مناخه و نزدیک به یکدیگر قرار داشته اند.

مسجد مباحله

مسجد مباحله در محلّ این مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همراه با علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) برای مباحله با نصارای نجران آمدند.

مسجد شجره

مسجد شجره که همان میقات اهل مدینه و کسانی است که از مدینه عازم حجّ و زیارت بیت الله الحرام می باشند.

مسجد مُعَرَّس

مسجد مُعَرَّس که اینک از آن خبری نیست.

محلّه بنی هاشم

محلّه بنی هاشم خانه امام سجاد علیه السلام و امام صادق علیه السلام و ذرّیه رسول اکرم صلی الله علیه وآله در این محل بوده، و در توسعه حرم تخریب گشته و از بین رفته است.

مساجد دیگری

مسجد ابوذر، مسجد نفس زکیه، مسجد ظفر یا مسجد بنی ظفر، مسجد سُقیّا، مسجد مُسَیِّجِد، مسجد غزاله یا مسجد منصور، مسجد بنی سالم، مسجد بنی قریظه، مسجد الرایه، و...

برخی از این اماکن اعمال و مستحبات خاصی دارند که به اختصار متذکر می شویم:

مستحبات مدینه منوره و مسجد النبی صلی الله علیه وآله

۱ غسل ورود به مدینه و مسجد النبی صلی الله علیه وآله و زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه بقیع (علیهم السلام)، که می

توان با یک غسل همه را نیت کرد.

۲ اقامت در مدینه منوره: صاحب جواهر می فرماید که اختلافی در استحباب سکونت و مجاورت مدینه منوره نیست، و مرحوم شهید در دروس بر این مطلب ادعای اجماع کرده است.

سمهودی از مالک بن انس امام مالکیه نقل می کند که از او سؤال شد: سکونت در مدینه نزد تو بهتر است یا در مکه؟ گفت: مدینه، و چرا مدینه محبوب تر نباشد؟ و حال آنکه راهی در آن نیست مگر اینکه رسول خدا بر آن عبور فرموده، و جبرئیل از جانب پروردگار بر آن حضرت نازل شده است.

۳ مستحب است در مدت اقامت یک ختم قرآن یا بیشتر در مدینه و به خصوص در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله بخواند.

۴ مستحب است هر مقدار می تواند در مدینه صدقه بدهد، و مرحوم مجلسی روایت کرده که یک درهم صدقه در مدینه معادل ده هزار درهم در جای دیگر است. بنابراین سعی کند در کمک کردن به برادران دینی مخصوصاً سادات و ذریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کوتاهی نشود.

۵ مواظب اعمال و رفتار خود باشد، و فرصت را غنیمت شمرد، و هر چه می تواند نماز بخواند، به ویژه در مسجدالنبی

صلی الله علیه وآله که هر رکعت نماز در مسجد النبی صلی الله علیه وآله مساوی هزار رکعت نماز در غیر آن است مگر مسجد الحرام، و برای نماز افضل اماکن، روضه رسول الله صلی الله علیه وآله می باشد.

۶ در وقت ورود و خروج از مسجد صلوات بفرستد.

۷ هنگام ورود در مسجد دو رکعت نماز تحیت مسجد بجا آورد.

۸ از طرف والدین و برادران دینی و آشنایان، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله سلام کند.

۹ پس از زیارت چنانکه قبلاً گفته شد دو رکعت نماز زیارت بخواند، و ثوابش را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هدیه کند.

۱۰ نزدیک مرقد مطهر رسول خدا بایستد، و حمد و ثنای الهی را به جای آورد، و دعا کند.

۱۱ در مقام جبرئیل نماز و دعا بخواند.

۱۲ در محراب رسول خدا در صورت امکان نماز بگزارد.

۱۳ در مسجد صدا را بلند نکند.

۱۴ دو رکعت نماز نزد ستون ابولبابه (ستون توبه) بجا آورد، و دعا کند.

۱۵ نماز و دعا در روضه مبارکه حضرت رسول و هم چنین در خانه حضرت زهرا (علیها السلام) مستحب است، و در صورتی که امکان نداشته باشد، مناسب است این کار هر چه نزدیک تر به این دو مکان شریف انجام گیرد.

قابل توجه اینکه، روضه مبارکه مسجد النبی، ستون توبه و مقام جبرئیل هر کدام دعای مخصوصی دارند که در همین کتاب پس از زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله زیر عنوان خاص خود ذکر شده است.

مسجد قبا

حضرت رسول صلی الله علیه وآله به هنگام هجرت از مکه به مدینه، روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول، سال اول هجری، وارد قریه قبا (۵ کیلومتری جنوب

مدینه) شد، و تا روز جمعه (۴ روز) در این محل توقّف کرد، تا حضرت علی علیه السلام در مکه امانات مردم را که نزد حضرت رسول بود به آنان برگردانده، و سایر دستوره‌های حضرت را اجرا، و چند تن از زنان که حضرت فاطمه (علیها السلام) در میانشان بود، به حضرتش ملحق شود، و از طرفی دیگر مردم مدینه خود را برای ورود حضرت آماده کنند. در این توقّف چهار روزه، حضرت رسول صلی الله علیه و آله اولین مسجد را با کمک مسلمانان بنا نمود، که زمین آن را مردم قبا هدیه کردند، و حضرت با نوک سرنیزه خود حدود آن را روی زمین مشخص کرد. گفته اند که هر ضلع آن ۶۶ ذراع بوده است.

در ساختن این مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند دیگر مسلمانان شرکت داشت، و سنگ و گل حمل می نمود، و دوشادوش دیگران کار می کرد، و در جواب آنان که از حضرت می خواستند که گوشه ای بنشیند و فقط فرمان دهد می فرمود:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ يَعْمُرُ الْمَسَاجِدَ *** يَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَائِمًا وَقَاعِدًا آيَةَ شَرِيفَةٍ " لَمَسْجِدِ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ " ((توبه: ۱۰۸) در مورد همین مسجد نازل شده است.

مسجد قبا بارها تجدید بنا و توسعه یافته، زیرا نزد مسلمین اهمّیت بسزایی داشته، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر هفته روزهای دوشنبه به قبا تشریف می برده، و در آنجا نماز می گزاردند. از آن حضرت روایت شده که: هر کس در خانه اش وضو بگیرد و به مسجد قبا

رود و دو رکعت نماز بخواند، ثواب یک عمره را برای او می نویسند. و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز فرمود: هنگام زیارت مشاهد و مساجد اطراف مدینه، ابتدا به مسجد قبا رفته و در آنجا بسیار نماز بخوان.

اعمال مسجد قبا

وقت تشرّف، دو رکعت نماز تحیت مسجد بجا آور،

بعد تسیحات حضرت زهرا(علیها السلام) را بگو، و زیارت جامعه اول را بخوان آنگاه دعا کن، و بهتر است که به این جملات

دعا کنی:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ فِي كِتَابِكَ الْمُنزَّلِ عَلَى صِدْرِ نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ: " لَمْ سِجِّدْ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ". اللَّهُمَّ طَهِّرْ قُلُوبَنَا مِنَ النَّفَاقِ، وَأَعْمَالَنَا مِنَ الرِّيَا، وَفُرُوجَنَا مِنَ الزُّنَا، وَالسِّنِّتَنَا مِنَ الْكُذْبِ وَالغَيْبِ، وَأَعْيُنَنَا مِنَ الْخِيَانَةِ، فَإِنَّكَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ».

پشت این مسجد منزلی بوده متعلق به امیرالمؤمنین علیه السلام، و جلوی مسجد چاه آب شیرینی که فعلاً اثری از آن نیست.

گفته شده که انگشتر پیغمبر صلی الله علیه وآله در آن چاه افتاده و بدین جهت به «چاه انگشتر» نامیده ده، و نیز به «چاه آب دهان» هم معروف است، زیرا نقل شده پیغمبر صلی الله علیه وآله آب دهان مبارک را در آن چاه افکندند و آبش پس از شوری، شیرین شد.

نکته قابل توجه اینکه: در سال نهم هجری گروهی از منافقین مسجدی ساختند تا از آن به عنوان پایگاهی بر ضد اسلام و مسلمانان بهره گیرند، و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درخواست کردند که آن را افتتاح نماید

و برای تبرّک در آن نماز بخواند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم قول مساعد دادند که در فرصت مناسب چنین کند، ولی با نزول آیه شریفه "... وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا..." نقشه منافقین آشکار شد، و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور تخریب آن را صادر فرمود.

مسجد ذو قبلتین

بنابر مشهور در نیمه رجب یا شعبان سال دوم هجری، رسول گرامی صلی الله علیه و آله به دعوت «أُمَّ بَشْر» به میان قبیله بنی سالم در شمال غربی مدینه رفتند، و هنگام نماز ظهر دو رکعت نماز را طبق معمول به سوی بیت المقدس خواندند. فرمان الهی مبنی بر روگرداندن به سوی کعبه نازل شد، و بقیه نماز را به طرف کعبه گزاردند، و از آن پس کعبه مکرمه قبله دائمی مسلمانان شد. بدین مناسبت این مسجد را مسجد ذو قبلتین یا مسجد قبلتین نامیده اند. این مسجد در جانب غربی مسجد فتح، با فاصله کمی واقع شده است.

یکی از آیات کریمه ای که به این مناسبت نازل شد آیه کریمه: "قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ «ما تورا که صورتت را به سوی آسمان می گردانی می بینیم، اکنون تو را به قبله ترضیها قول و وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما سوی قبله ای که از آن خوشنود باشی می گردانیم، روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان، و هر جا کنتم قولوا و جوهکم شطره» (بقره: ۱۴۴) می باشد.

سابقاً در این مسجد دو محراب، روبروی هم شمالی و جنوبی یکی به طرف کعبه و دیگری به طرف بیت المقدس قرار داشته، ولی متأسفانه در سال های اخیر که مسجد را تجدید بنا

کرده اند، تنها جای یک محراب در آن باقی مانده، و آثار قبلی این حادثه بزرگ، محو شده است.

مستحب است در مسجد ذو قبلتین دو رکعت نماز تحیت مسجد خوانده شود، و مناسب است بعد از آن این دعا را بخوانی:

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مَسْجِدُ الْقِبْلَتَيْنِ، وَمُصَيِّمِي نَبِيِّنَا وَحَبِيبِنَا وَسَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ فِي كِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ عَلَى صَدْرِ نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ: " قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ". اللَّهُمَّ كَمَا بَلَّغْتَنَا فِي الدُّنْيَا زِيَارَتَهُ وَمَأْتِرَهُ الشَّرِيفَةَ، فَلَا تُحْرِمْنَا يَا اللَّهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ فَضْلِ شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ وَتَحْتَ لَوَائِهِ، وَ أَمِنْنَا عَلَى مَحَبَّتِهِ وَسَيِّئَتِهِ، وَاشْرَقْنَا مِنْ حَوْضِهِ الْمُرْدِ بِيَدِهِ الشَّرِيفَةِ، شَرِبَهُ هَنِيئَةً مَرِيئَةً لَا نَظْمًا بَعْدَهَا أَبَدًا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

مسجد فتح (مسجد احزاب)

در کنار رشته کوه سلع، چند مسجد کوچک است که موقعیت جنگ احزاب (خندق) را نشان می دهد، و گفته می شود لشکر اسلام در این قسمت اردو زده بود. در همین محل بر فراز کوه، مسجدی بنا شده که معروف به مسجد فتح است، در سبب نامگذاری آن گفته شده: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این مکان برای پیروزی مسلمانان دعا کرد، و خیر فتح و پیروزی لشکر اسلام در همین مکان به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسید. در همین جنگ بود که به دست توانای علی بن ابی طالب علیهما السلام، عمرو بن عبدود عامری پهلوان نامی عرب کشته شد، و نوشته اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این هنگام فرمود: «صَرَبَهُ

مستحب است بعد از خواندن دو رکعت نماز تحیت مسجد، این دعا را بخوانی:

«يَا صَرِيحَ الْمَكْرُوبِينَ، وَيَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ، وَيَا مُعِيثَ الْمَهْمُومِينَ، إِكْشِفْ عَنِّي ضُرِّي وَهَمِّي وَكَزْبِي وَعَمِّي، كَمَا كَشَفْتَ عَن نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَمَّهُ، وَكَفَيْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ، وَآكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنَ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

دعا در مسجد الاجابه

مسجد اجابه همان مسجد مباحله است که در روز بیست و چهارم ذی حجه داستان مباحله رسول اکرم صلی الله علیه وآله با نصارای نجران در آن مکان واقع شد.

در مسجد الاجابه پس از دو رکعت نماز تحیت مسجد، این دعا را می خوانی:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صَبْرَ الشَّاكِرِينَ لَكَ، وَعَمَلَ الْخَائِفِينَ مِنْكَ، وَيَقِينَ الْعَابِدِينَ لَكَ. اللَّهُمَّ أَنْتَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، وَأَنَا عَبْدُكَ الْبَائِسُ الْفَقِيرُ، وَأَنْتَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ، وَأَنَا الْعَبْدُ الدَّلِيلُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَمْنُنْ بِغِنَاكَ عَلَى فَقْرِي، وَبِحِلْمِكَ عَلَى جَهْلِي، وَبِقُوَّتِكَ عَلَى ضَعْفِي، يَا قَوِي يَا عَزِيزُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ، وَآكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنَ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

فرهنگ واژگان حج

مقدمه

فرهنگ اصطلاحات حج

گردآوری: محمد یوسف حریری

بسم الله الرحمن الرحيم

حج عبادتی مقدس است و مکه و مدینه هم مقدس ترین دیار جهان، و آرزوی هر مسلمانی انجام حج است و زیارت این دو مهبط وحی الهی. این کتاب با این هدف و امید که بتواند اطلاعات عمومی مختصری را در اختیار علاقه مندان و زائران «بیت الله» قرار دهد، مدون شده است، با این تذکار که در مسائل فقهی ضمانت عملی ندارد. با مسألت توفیق زیارت مقبول از درگاه الهی برای همه آرزومندان. ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا أو أخطانا تقديم به پدر و مادرم، هستی دهندگان زندگی ام و همسرم، همراه و همسفر زندگی ام

چهار امام معصوم (امام دوم، چهارم، پنجم و ششم) مدفون در مدینه در قبرستان تاریخی بقیع.

آبار علی

نام دیگر منطقه (ک) مسجد شجره.

ابطح

(أ ط) شهرت قریشیان ابطحی که در داخل دره مکه مکان داشتند. (مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۲۰).

ابراج شهداء

(أ) شهرت برج (ساختمان) هایی است در شهر مکه جهت سکونت زائران واقع در منطقه () شهدای فخ.

ابطح

(أ ط) جایی است بین مکه و منی و مسافت آن از هر دو به یک اندازه است و شاید به منی نزدیک تر است و از این جهت به مکه و منی هر دو نسبت داده می شود. (لغت نامه).

ابطحی

اهل مکه را می گفتند، منسوب به (ک) ابطح.

ابوا

(أ) منطقه و زیارتگاهی است بین مکه و مدینه. این جا:

۱. محل ولادت حضرت امام کاظم (علیه السلام) است.

۲. محل دفن حضرت آمنه مادر رسول الله است (به نظر بیشتر مورخین). نوشته اند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال حدیبیه در گذر از ابواء قبر مادرش را زیارت کرد و آن را مرمت نمود و بر سر مزار مادر گریست و مسلمین هم گریستند.

۳. محل وفات و دفن عبدالرحمن بن حسن مجتبی است که همراه امام حسین (علیه السلام) به حج مشرف می شد.

۴. محل وقوع غزوه ابواء است که طبق نقل، نخستین غزوه ای است که در صفر سال دوم هجری رخ داد، اما کار بدون جنگ به صلح انجامید. پرچمدار این غزوه حضرت حمزه سیدالشهداء بود.

نیروی مسلمین را دویست تن و شمار دشمن را نامعلوم ذکر کرده اند.

ابوقیس

(ك) كوه ابوقییس.

ایبار علی

(أ) نام دیگر منطقه (ك) مسجد شجره.

اتمام حج

افعال حج را بدون خلل ونقص به جای آوردن. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

اتمو الصف الاول فالاول (أَبَتْ مُصَّ فَ لَ أَوَّلُ فَ لَ أَوَّلُ).

امام جماعت اهل سنت قبل از گفتن تکبیره الاحرام. با این جمله و جملات دیگر نظیر «سدوا الخلل» و «سوا صفوفکم» و «استوا» نمازگزاران را به تسویه صفوف و منظم ایستادن در صف دعوت می کند. اگر در صف های جلو جای خالی وجود دارد، در صف بعد نایستید. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۶۵).

اثبره

(أَبْرَ) جمع ثبیر. عمده کوه های بزرگ مکه را گویند. از جمله اند: ثبیر غینا (که بلندترین این ثبیرهاست)، ثبیر الزنج، ثبیر الخضراء، ثبیرا النصیح، ثبیر احذب. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۹۱ به بعد).

اثر ب

أَرِ نام دیگری از یثرب (مدینه) است (لغت نامه، میقات حج، ش ۵، ص ۹۱).

اجازه

(إِزِ) نامی برای انتقال سریع از عرفه به مزدلفه در (ك) حج جاهلی.

اجزی صوفه

نوعی اجازه گرفتن برای شروع (ك) حج جاهلی.

اجیاد

(أ) یا «جیاد» در تلفظ گویش های عامیانه به دو دره از دره های مکه اطلاق می شود؛ یکی از جنوب امتدا یافته به سمت شمال می رود و دیگری از کوه اعرف در شرق آمده و سپس روبه روی مسجد الحرام از سمت جنوب به یکدیگر می پیوندد. این دره ها امروزه با پدید آمدن و گسترش محلات متعدد شهری، مسکونی شده است. (میقات حج، ش ۱۳، ص ۱۵۱).

احجاج

(۱) به حج فرستادن (لغت نامه، فرهنگ جامع).

احجار الزیت

(أُرْزَى) محلی است در مدینه در ضلع شرقی کوه سلع و موضع نماز استسقاء است.

این جا مدفن قیامگر علوی از نوادگان امام مجتبی (علیه السلام) محمد بن عبدالله مشهور به نفس زکیه (متولد ۱۰۰ متوفی ۱۴۵ هجری) است. با سرکوبی علویان توسط عباسیان، نفس زکیه در زمان منصور به سال ۱۴۵ هجری به همراه عده ای از سادات و بزرگان در مدینه قیام نمود و اهل مدینه با وی بیعت کردند، اما در برخورد با عیسی بن موسی در «احجار الزیت» به شهادت رسید. لقب نفس زکیه را براساس خبری از رسول الله می دانند که فرمود: نفس زکیه از فرزندانم در احجار الزیت کشته می شود.

احجار المراء

(أُرْلَم) (۱) قبا که در خارج مدینه منوره است (لغت نامه)

جایی است در مکه، در حدیث آمده است: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در محل احجار المراء جبرئیل را دیدار کرد. به نقلی دیگر احجار المراء در قبا، از توابع مدینه، قرار دارد. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۲).

احد

(أُح) منطقه ای است در شمال مدینه (که امروزه به علت گسترش محلات شهری تقریباً متصل به مدینه شده است) این جا محل رویداد غزوه احد و مدفن شهدای این نبرد است.

کوه احد

کوهی است از دیگر کوه ها به مدینه نزدیک تر و کوهی است مستقل از دیگر کوه ها و طولانی ترین کوه در شبه جزیره عربستان است و احادیث متعددی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در فضل آن نقل شده است. (ک) کوه احد.

غزوه احد: در پانزدهم شوال سال سوم هجری در دامنه کوه احد غزوه احد اتفاق افتاد. هفتصد (یا هزار) مسلمان در مصاف با سه (یا پنج) هزار کافر قریشی به سرکردگی ابوسفیان و صفوان بن امیه ابتدا آنها را گریزاندند و با این فتح ابتدایی عده ای از محافظان پنجاه (یا صد) نفری تنگه پشت سر مسلمین برخلاف فرمان رسول الله برای کسب غنایم جایگاه خود را ترک کردند. با این ترک سنگر، سواران کمین کرده قریش به فرماندهی خالد بن ولید با هجوم به باقی مانده محافظان تنگه و کشتن آنها از پشت سر به مسلمین حمله آوردند و آنها را پراکنده ساختند. در این موقعیت حضرت خود به نبرد پرداختند و با یاری پسر عمش حضرت علی (علیه السلام) و تنی چند از اصحاب، سپاه اسلام را از نابودی نجات دادند و کفار ناموفق در کشتن رسول

خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به مکه بازگشتند.

قبرستان احد: محاذات کوه احد، مدفن حضرت حمزه سیدالشهداء و دیگر مجاهدانی است که در غزوه احد به شهادت رسیدند. این جا به «مقبره الشهداء» و یا

«قبورالشهداء» معروف است. مدفن مقدس آن حضرت قبه و بارگاهی داشت که در سال ۵۷۰ (یا ۵۹۰) هجری توسط مادر ناصرالدین بالله عباسی ساخته شد و سلطان اشرف قایتبای از ممالیک مصر (در اواخر قرن نهم) آن را تعمیر کرد و توسعه داد و نیز در زمان حکومت عبدالمجید عثمانی مرمت شد. اما وهابیون آن را (مانند دیگر زیارتگاه های مدینه) تخریب کردند و قبر آن حضرت و سایر شهدا را با زمین مسطح ساختند و سرانجام برای عدم دسترسی زائران به آن مزارهای شریف، در سال ۱۳۸۳

۱. م (لغت نامه) م (میقات حج، ش ۳۶ ص ۱۱۲).

هجری قمری دور تا دور «مقابر شهدای احد» را به صورت صحن مستطیل با دیواری سیمانی و درب و پنجره های فولادی محصور ساختند. (درب این صحن تا سال های اخیر بر روی زائران گشوده بود، ولی از سال ۱۳۹۶ قمری در موسم حج مانع از ورود زائران به محوطه مزار شهدای احد می شوند).

در وسط این قبرستان صورت سه قبر مشخص است که مرقد مطهر حضرت حمزه (در قسمت شرقی) و مزار عبدالله بن جحش و مصعب بن عمیر (در قسمت غرب) می باشد، و در ضلع شمالی قبر حضرت حمزه، محوطه گود مربع شکلی وجود دارد که سایر شهدا مدفونند.

زیارت شهدای احد: درباره فضیلت زیارت شهدای احد احادیث فراوانی نقل شده است؛ از جمله روایت شده که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: هر کس مرا زیارت کند و عمویم را زیارت نکند بر من جفا کرده است. و روایت است که آن حضرت فرمان دادند تا قبر آن حضرت زیارت شود و خود

به زیارت آن جناب و سایر شهدا می رفتند. حضرت فاطمه (علیها السلام) نیز برای زیارت به احد می رفتند. زیارت شهدای احد در روزهای دوشنبه و پنجشنبه مستحب ذکر شده است.

مساجد احد: در این منطقه مساجد چندی وجود دارد، چون: مسجد حمزه، مسجد جبل احد (مسجد فصح)، مسجد جبل عینین (مسجد جبل الرماه)، مسجد ثنایا (قبه الثنایا)، مسجد الدرع (مسجد الشیخین مسجد البدائع)، مسجد المصرع (مسجد الوادی مسجد العسکر)، مسجد المستراح (مسجد استراحت).

احرام

(۱) در لغت به معنی منع است و در اصطلاح عبارت است از آهنگ حج نمودن، به حرم در آمدن، دو پارچه نادرخته (احرامی)، حرام کردن اموری در مراسم حج.

احرام اولین عمل از واجبات حج (و عمره) است که از ارکان می باشد و با بیرون آمدن از لباس معمولی و در بر کردن لباس احرامی و حرام شدن اموری بر مکلف (محرم) ضمن انجام آدابی صورت می گیرد. حالتی است که مکلف حج در آن ملتزم به ترک محرمات و حفظ آداب آن است.

واجبات احرام:

احرامی پوشیدن.

نیت احرام (حج عمره) نمودن.

ذکر تلبیه (لیک) را گفتن.

مکان احرام: در بر کردن احرامی (لباس احرام) باید در میقات صورت گیرد و میقات (مکان احرام بستن) با توجه به نقطه ورود به حرم و با توجه به نوع عبادت (حج یا عمره) متعدد و متفاوت است و این مکان ها در:

۱. عمره تمتع عبارتند از: یلملم، وادی عقیق، قرن المنازل، ذوالحلیفه (مسجد شجره)، جحفه، محاذی ادنی الحل، فح (برای کودکان).

۲. حج تمتع عبارت است از مکه با افضلیت مسجدالحرام (در مقام ابراهیم، حجر اسماعیل زیر ناودان طلا).

۳. عمره مفرده، همان میقات های عمره، تمتع است، و

در مورد انجام عمره مفرده از داخل مکه میقات ها عبارتند از: تنعیم، حدیبیه، جعرانه، اضاہ لبن، وادی نحلہ، وادی عرفہ، ادنی الحل.

زمان احرام: ۱. عمره تمتع طول ماه های شوال و ذی قعدہ و نُہ روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است.

۲. حج طول ماه های شوال و ذی قعدہ و نُہ روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است (در حج تمتع بعد از اتمام عمره تمتع است).

۳. عمره مفرده طول ایام سال است، بجز ایام اختصاصی حج.

لباس احرام: احرام (احرامی) مجازاً نام دو قطعه جامه است که زائران خدا جهت اجرای مراسم حج (و عمره) بر تن می کنند. و استفاده از لباس احرام اختصاصاً برای مردان است. آنها باید کلیه لباس های معمولی خود را از تن در آورند و لباس احرام (احرامی) بر تن نمایند. این لباس متشکل از دو تکه پارچه است که یکی به صورت «ازار» (مانند لنگک به کمر بسته شده و) از ناف تا زانو را می پوشاند و دیگری به صورت «ردا» که (به دوش افکنده می شده و کتف را در بر می گیرد و) شانه و بازو را پوشش می دهد (و استفاده بیش از دو قطعه پارچه احرامی و تبدیل آن را جایز دانسته اند) اما در مورد زنان همان لباس معمولشان، احرام به حساب می آید اگر چه به زعم بعضی از فقها و مراجع تقلید خانم ها باید لباس احرام را بپوشند و پس از نیت و تلبیه مجازند آن را در آورند و با همان لباس معمول خودشان باشند.

واجبات احرام:

طاهر بودن.

غصبی نبودن.

ندوخته بودن.

بافته بودن.

بدن نما نبودن.

گره

خورده نبودن.

از حلال تهیه شدن.

از طلا و ابریشم خالص و اجزای حیوان حرام گوشت نبودن.

مستحبات احرامی:

فراخ بودن.

سفید بودن.

بلند تا ساق بودن.

پنبه ای (خالص) بودن.

مکروهات احرامی:

چرک بودن.

سیاه و رنگی (غیر از سبز) بودن.

راه راه (رنگی) بودن (برای مردان).

از پارچه با تار و پود ابریشم بودن.

محرمات احرام:

یا «محرمات محرم»، «تروک محرمه»، «تروک احرام»، «محظورات احرام» اموری هستند که بر محرم (شخص احرام بسته) حرام بوده و باید ترک شوند (۱) و لذا ارتکاب عمدی اکثر این محرمات موجب کفاره است و ارتکاب برخی از آنها موجب ابطال حج است (و ارتکاب برخی نیز نه کفاره دارد و نه مبطل حج است و اما تعداد و شماره تروک (محرمات) احرام را متفاوت ذکر کرده اند از آن جهت که برخی از فقها محرمات فاقد کفاره را جزء تروک احرام محسوب نساخته اند و یا برخی از محرمات را تحت یک شماره ذکر نموده اند، در حالی که فقهای دیگر آنها را از هم تفکیک کرده اند. به هر حال فهرست محرمات احرام حسب مشهور (که اکثر آنها مشترک بین زن و مرد است و اندکی اختصاصی مردان یا اختصاصی زنان) چنین است.

۱. ناخن گرفتن.

۲. استمنا نمودن.
۳. روغن مالیدن.
۴. دندان کشیدن.
۵. سلاح به خود بستن.
۶. در آینه نگاه کردن.
۷. درخت و گیاه حرم کردن.
۸. خون از بدن خارج کردن.
۹. سرمه (زینتی) به چشم کشیدن.
۱۰. انگشتر (زینتی) به دست نمودن.
۱۱. جانور بدن را کشتن و انداختن.
۱۲. مو (از بدن خود و غیر) ازاله نمودن.
۱۳. جدال (با قسم خوردن به اسم خدا) نمودن.
۱۴. زن را عقد نمودن و شاهد عقد نکاح گردیدن.
۱۵. رفت (آمیزش و لمس و نگاه به شهوت) نمودن.
- ۱۶.

فسوق (دروغگویی، فحاشی، تفاخر، مباحات) نمودن.

۱۷. بوی خوش و عطریات بوییدن (۲) و مشام از بوی ناخوش گرفتن.

۱۸. صید حیوان صحرائی و کمک در این کار نمودن و گوشت آن را خوردن.

۱. باید توجه داشت که حتی در غیر حالت احرام هم بعضی از امور ذاتاً حرام هستند (مثل استمنا) و بعضی محرمات خاص حرم هستند (مثل صید).

۲. غیر از خلوق کعبه و گیاهان: اذخر و خزامی و شیخ و قیصوم.

۱۹. سر خود را پوشانیدن (برای مردان).

۲۰. سر خود را به زیر آب فرو بردن (برای مردان).

۲۱. تمام روی پاهای خود را پوشانیدن (برای مردان).

۲۲. در مسیر راه زیر سایه حرکت کردن (برای مردان) (۱).

۲۳. زینت کردن (برای زنان).

۲۴. صورت پوشانیدن (برای زنان).

مستحبات احرام:

۱. نیت به زبان راندن.

۲. بلند تلبیه گفتن (مردان).

۳. تلبیه را تکرار نمودن.

۴. نماز نافله احرام به جا آوردن.

۵. پیش از احرام در میقات غسل نمودن.

۶. بعد از نماز ظهر (یا نماز واجب دیگر) احرام بستن.

۷. موی سر و صورت را از روز اول ذی قعدة تراشیدن.

۸. موی زیر بغل و صورت و شارب و ناخن قبل از احرام گرفتن.

۹. دعاهای وارده را هنگام غسل و نیت احرام و پوشیدن احرامی خواندن.

۱۰. با خداوند جهت مُحَلِّ شدن (در صورت پیش آمدن مانعی جهت اتمام اعمال) شرط کردن.

مکروهات احرام:

۱. کشتی گرفتن.

۲. شعر خواندن.

۳. صورت ساییدن.

۴. زانو به بغل نشستن.

۵. در جواب کسی لبیک گفتن.

۶. در مسواک زیاده روی کردن.

۷. بر رخت و فرش و بالش زرد و سیاه خوابیدن.

۸. پیش از محرم شدن حنا بستن (در صورت باقی ماندن اثر تاحال احرام).

۹. حمام رفتن، بدن با آب سرد شستن، با دست و کیسه

و امثال آن بدن را ساییدن.

۱۰. هر کاری که در انجام آن بیم باشد از مجروح شدن یا موی از بدن افتادن.

تلبیه احرام:

ذکر تلبیه به هنگام پوشیدن لباس احرام و نیت احرام از واجبات احرام است و به واسطه ادای این ذکر احرام بسته شده و می توان وارد محدوده حرم و مکه گردید (بدون احرام و تلبیه نمی توان وارد محدوده حرم شد) و این دستور اختصاص به موسم حج ندارد بلکه در تمام دوران سال هر مسلمانی که بخواهد وارد این سرزمین شود باید احرام ببندد و تلبیه بگوید که ذکر آن عبارت است از:

لبيك، اللهم لبيك، لبيك، لا شريك لك لبيك (ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك).

مستحبات تلبیه:

۱. بلند گفتن (برای مردان).

۲. تکرار کردن بعد از بیدار شدن از خواب، بعد از نمازهای واجب و مستحب، وقت سوار و پیاده شدن، هنگام زوال خورشید، هنگام بالا رفتن از بلندی و پایین آمدن از بلندی، موقع ملاقات سوارها، وقت سحر، تا موقع دیدن خانه های مکه (در احرام عمره) و تا ظهر روز عرفه (در احرام حج) و تا مسجد الحرام (در احرام عمره مفرده ای که از مکه صورت گرفته).

۳. ذکر خواندن لبيك ذا المعارج، لبيك دعای الی دارالسلام، لبيك غفار الذنوب، لبيك اهل التلبیه، لبيك لبيك ذوالجلال و الاكرام...

رمز تلبیه:

تلبیه سرودی است برای اظهار بندگی نسبت به خداوند و جواب دادن دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در گفتن لبيك باید قصد آن داشت که از این پس فقط در موارد رضای حق سخن گفت و زبان به

گناه و معصیت نگشود.

بین الاحرامین:

فاصله بین دو احرام حج (احرام عمره تمتع و احرام حج

۱. نه در هنگام توقف در منزلگاه ها یا توقفگاه ها.

تمتع) است. در این زمان گرچه اعمالی (مثل تمتع حج یعنی بهره مندی همسران از هم) مجاز است ولی برخی اعمال نیز مجاز نمی باشد مثل:

۱. عمره مفرده کردن.

۲. موی سر را تراشیدن.

۳. از شهر مکه بیرون رفتن.

۴. در حرم (برای همیشه) صید کردن.

۵. درخت و گیاه حرم (برای همیشه) کندن.

کفارات احرام:

کفاراتی است برای ارتکاب پاره ای از اعمال که در حال احرام ممنوع و حرام است. (ارتکاب بعضی اعمال در حرم مکه هم مطلقاً ممنوع است و كفاره دارد.) این كفارات با توجه به نوع عمل متفاوتند و عبارتند از:

۱. روزه گرفتن.

۲. اطعام مساکین نمودن.

۳. درهم و دینار پرداختن.

۴. شتر و گاو و گوسفند قربانی کردن.

وفات در احرام:

از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمودند: «کسی که در حال احرام بمیرد، لبیک گویند از قبر برانگیخته می شود».

همراه با احرام:

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام):

هنگام بیرون کردن جامه، باید نیت آن را داشت که لباس گناه از تن بیرون می کنند و از ریا و نفاق و شبهات برهنه می شوند.

هنگام غسل براین اندیشه باید بود که گناهان خود را می شویند و به نور توبه خالص، خود را پاکیزه می کنند.

هنگام در بر کردن جامه احرام باید قصد آن نمود که در بقیه عمر حرام می نمایند بر نفس خود آنچه را که خداوند حرام کرده است.

احرام بستن

پوشیدن دو جامه نادوخته احرام و آهنگ حج (و عمره) نمودن.

احرام بند

آن که احرام بسته باشد. (لغت نامه).

احرام بیت الحرام

پرده های کعبه را بر چهار دیوار آن به اندازه یک قد و نیم بالا کشند و این عمل را احرام بیت الحرام خوانند و گویند کعبه احرام بسته است. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۱۰).

احرام حج

همان (ك) احرام.

احرام گرفتن

مراسم احرام (در حج) به جای آوردن. (لغت نامه)

احرام گرفته

محرم است (لغت نامه).

احرامی

۱. حاجی محرم را گویند.

۲. جامه نادوخته که حاجیان در شروع احرام برتن کنند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

احصار)

۱) و اتموا الحج و العمره لله فان احصرتم (بقره ۱۹۶).

از حصر است به معنی حبس و منع در سفر، و در باب حج منع حج گزار محرم از ادامه اعمال حج است. (لغت نامه دایره المعارف بزرگ اسلامی) (ك) حج محصور.

احکام حج

واجباتی است که در زیارت کعبه در مراسم حج (افراد، قرآن و تمتع) صورت می گیرد.

احکام عمره

واجباتی است که در زیارت کعبه در مراسم عمره (مفرد و تمتع) صورت می گیرد.

احلال

۱) بیرون آمدن از حال احرام است با «حلق» یا با «تقصیر»

احس

(آم) قبایلی از عرب (قریش، کنانه و قیس) که (در مراسم حج جاهلی) از منطقه حرم بیرون نمی رفتند و می گفتند ما خویشاوندان خداییم. جمع آن حماس است و لغت نویسان عرب ریشه کلمه را به حماسه (شجاعت) می رسانند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق، طبقات، ص ۳۵۱).

اختیاری عرفات

مراد وقوف اختیاری است هنگام (ك) وقوف در عرفات.

اختیاری مشعر

مراد وقوف اختیاری است هنگام (ك) وقوف در مشعر.

آخر مدینه

همان (ك) پس مدینه.

اخشبان

(أش) تشبیه اخشب به معنای کوه دشوار و سخت صعود و تعبیری است از:

۱. دو کوه منی.

۲. دو کوه ابوقییس و قعیقعان.

۳. دو کوه مشرف بر مزدلفه از سمت مشرق (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۵).

اخوه

همان (ك) خاوه.

آداب حج

چگونگی انجام دادن فریضه حج (از ارکان و واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات) است.

اداره الحرام

(إِرْتُ لُحَّ رَ) سازمانی است که توسط حکومت سعودی برای اداره مسجد الحرام ایجاد شده و در باب السعود در جهت جنوب مسجد مستقر می باشد. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۱۴).

اداره شئون الحرمین الشریفین

اداره ای که بر مسجد الحرام و مسجد النبی نظارت دارد. (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۲۲).

ادراک و قوفین

همان (ك) درک و قوفین.

ادماء محرم

(أ) بیرون آوردن خون از بدن محرم.

ادهان

(أ) روغن مالی بدن است که از محرمات احرام است (فقه فارسی با مدارک، ص ۱۱۵).

ادنی الحل

(أَن لُّح لَ) ادنی یعنی نزدیک تر، و ادنی الحل جایی است که از دیگر مواضع حل به مکه نزدیک تر است. مراد نزدیک ترین محلی است که از حرم بیرون است. مکانی است که منتهی الیه حرم به آن متصل باشد یا اولین نقطه خارج حرم است و از آن جا ورود به داخل حرم بدون احرام جایز نیست و میقات کسانی است که از هیچ کدام از میقات ها و یا محاذی آنها عبور

نکرده و تمکن رفتن به یکی از آنها را هم ندارند. از جمله جاهای معروف ادنی الحل حدیبیه و تنعیم و جعرانه است.

اذخر

(أخ) موضعی است نزدیک مکه، و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در عام الفتح از اذخر داخل شد و به اعلائی مکه فرود آمد و آن جاقبه خویش بر پا کرد. (لغت نامه)

اذخر

همان (ك) گیاه اذخر.

اراق المولد

محلّی در مکه. محله ولادت نبی اکرم (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۸).

اراک

(أ) محلّی است در عرفه از جانب شام، از حدود عرفات است ولی خارج از آن است و وقوف در آن کفایت نمی کند از عرفات (مبسوط در ترمینولوژی حقوق، فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰).

ارض الله

(أَرْضُ لَأ) الم تكن ارض الله (نساء ۹۷).

به نقلی از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹).

ارض الهجره

(ل ه ر) از نام های مدینه است به معنی زمینی که هجرت در آن تحقق پیدا کرد. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳).

ارکان بیت

همان (ك) ارکان کعبه.

ارکان چهارگانه

همان (ك) ارکان کعبه.

ارکان حج

اعمالی است که ترکش (عمدی یا سهوی) موجب بطلان حج است که عبارتند از:

احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، طواف زیارت و سعی.

ارکان عمره

اعمالی است که ترکش موجب بطلان عمره است که عبارتند از: احرام، طواف و سعی.

ارکان کعبه

یا ارکان بیت. چهار رکن (چهار زاویه، چهار گوشه) خانه خدا را می گویند و هر یک از این ارکان به نامی مشهور هستند:

۱. رکن شرقی یا «رکن جنوب شرقی» (بین جنوب و شرق) آن زاویه است که حجرالاسود در آن نصب شده است و بدین اعتبار آن را «رکن حجر» و «رکن اسود» و «رکن حجرالاسود» نیز می گویند. برخی منابع به جهت آن که تقریباً در سمت عراق واقع شده به عنوان «رکن عراقی» نیز از آن یاد کرده اند. رکن شرقی مواجه با ایران و قسمتی از جنوب بلاد حجاز و استرالیا و جنوب هندوچین است. طواف خانه خدا از این رکن آغاز می شود و بدان هم طواف

ختم می شود. استلام این رکن مستحب است.

۲. رکن شمالی یا رکن «شمال شرقی» (بین شمال و شرق). آن زاویه است که در جهت طواف بعد از گذشتن از درب کعبه پیش از رسیدن به حجر اسماعیل قرار دارد. این رکن چون در موقع نماز مورد توجه اهل عراق و شام است از آن به عنوان «رکن عراقی» و «رکن بصری» و «رکن شامی» هم یاد کرده اند.

۳. رکن غربی یا «رکن شمال غربی» (بین شمال و مغرب) آن زاویه است که در جهت طواف پس از گذشتن از حجر اسماعیل قرار دارد. این رکن چون در موقع نماز مورد توجه اهل غرب (غرب روسیه و همه اروپا و مغرب) است آن را «رکن مغربی» هم می گویند.

۴. رکن جنوبی یا «رکن جنوبی غربی» (بین جنوب و مغرب) آن

زاویه است که در جهت طواف قبل از «رکن حجرالاسود» قرار دارد و چون مقابل یمن است آن را «رکن یمانی» هم می گویند. این رکن را بعد از «رکن حجرالاسود» شریف تر از دیگر رکن ها معرفی کرده اند و استلام این رکن مستحب است.

ازار

(ا) آن قطعه از احرام که به کمر بندند و از ناف تا زانو را می پوشاند. (فقه فارسی با مدارک، ص ۹۳ و...)

اسباب تحلل

(تَ ح لُّ لُ) آنچه که قاطع تروک احرام است و به یکی از آن اسباب محرم، مُجِلُّ می گردد که عبارتند از اتمام مناسک حج یا عمره، حصر و صد (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استار کعبه

(ا) همان (ک) پرده کعبه (لغت نامه).

استحلال کعبه

(اِت) حلال دانستن اموری که در حرم کعبه اقدام به آن حرام است مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و امثال آن که از گناهان به شمار می آید. (شرح اربعین، ص ۳۶۳).

استطاعت

(اِت) والله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا (آل عمران ۹۷).

حجه الاسلام با وجود استطاعت واجب می شود (که باید در همان اولین سال وجود استطاعت برگزار.

گردد) و عبارت است از:

۱. استطاعت عقلی، یعنی داشتن عقل.

۲. استطاعت شرعی، یعنی داشتن سن تکلیف و عدم ابتلا به واجب یا حرام مهم تر.

۳. استطاعت عرفی، یعنی داشتن توانایی های راهی، بدنی، زمانی و مالی.

شرط استطاعت عرفی:

۱. استطاعت راهی، یعنی امن و بی مانع و باز بودن و امکان پیمودن راه سفر.

۲. استطاعت زمانی، یعنی وسعت و کفایت داشتن وقت برای انجام اعمال حج.

۳. استطاعت بدنی، یعنی داشتن توانایی برای پیمودن راه سفر و انجام مناسک.

۴. استطاعت مالی، یعنی داشتن امکانات اقتصادی مطابق با حال و شأن از جهات:

راحله: وسیله سواری جهت رفت و برگشت.

زاد: توشه راه (از خوردنی و آشامیدنی و سایر مایحتاج) در رفت و برگشت.

مؤنه: مخارج عائله و خانواده و کسانی که خرجی آنها واجب است از زمان رفت تا برگشت.

رجوع به کفایت، که بعد از بازگشت زندگی عادی را کفایت کند، یا به زحمت نیفتادن به لحاظ کسب و کار و زراعت بعد از برگشت (مناسک حج، مسئله ۱۷؛ خلاصه مناسک حج؛ اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۳۲ الی ۴۴؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۳، ص ۱۳؛ فرهنگ علوم).

استطاعت بذلی

(ب) استطاعتی است (مالی) جهت انجام حج که با بذل (بخشیدن) هزینه آن توسط شخص دیگر ایجاد می شود.

استطاعت جعلی

(ج) استطاعتی است که با نذر و قسم و عهده برای انجام حج، ایجاد می شود.

استظلال

(اِت) همان (ك) تظلیل.

استقرار حج

کسی که شرعاً قادر به اجرای مناسک حج یا عمره یا هر دو باشد (بی فرق بین حج واجب به اصل شرع

و یا به نذر) اگر در عام الاستطاعه در رفتن به حج اهمال ورزد تا حدی که اجرای مناسک از وی فوت شود با فوت آن، حج در ذمه او مستقر می گردد. پس استقرار حج بستگی دارد به گذشتن زمانی که در آن زمان ممکن باشد به جای آوردن همه افعال حج به اختیار و با بودن همه شروط حج رفتن و حج کردن (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استقیموا

(اِت) همان (ك) استوا.

استلام

(اِت) در اصطلاح لمس کردن رکن کعبه است (ک).

استلام حجر

لمس کردن (ک) حجرالاسود.

استلام رکن

مسح و تماس شکم و دست با رکن کعبه است. برخی از فقها استلام رکن یمانی را مستحب می دانند و از امام صادق (علیه السلام) نقل است که «رکن یمانی بایی است که ما خانواده از آن باب وارد بهشت می شویم.» و برخی از فقهای استلام تمام ارکان کعبه را مستحب دانسته اند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۵۱؛ و...)

استمتاع

(اِت) عمره گزاردن با حج (لغت نامه).

استمتاع به عمره

گزاردن حجه الاسلام با مقدمه آن که عمره تمتع است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استنابه

(اِت ب) در حج یعنی نیابت به دیگری دادن که از جانب او حج کند (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استن

(اُت) مخفف «استون» و «ستون». در مورد «استن های مسجدالنبی» که برخی از آنها نام های خاصی دارند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

استوانه (اسطوانه)

(در مورد استوانه های مسجدالنبی که نام های خاصی دارند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

استون

در مورد «استون های مسجدالنبی». رجوع کنید به قسمت «ستون».

استووا

(اِتُّ وُ) پیشنمازهای اهل سنت قبل از تکبیر الاحرام با برگشت به سوی صفوف جماعت با صدای بلند با گفتن «استووا» یا «استقیموا» یا «اعتدلوا» فرمان منظم ساختن صف نماز را می دهند. (نکاتی در رابطه با حج و زیارت، ص ۲۰).

اسدال

(ا) نقاب زدن زن است در حال احرام به طوری که روی صورت نیفتد. پوشانیدن صورت زن در حال احرام حرام است. (ثواب اعمال حج، ص ۱۰۶).

اسواف)

(ا) نام حرم مدینه، و گفته اند موضعی است به «عینه» در ناحیه بقیع و آن از حرم مدینه است. (لغت نامه)

اسواق الآخره

(اَقْخُ لِر) تعبیری است از حج و عمره در روایتی منقول از امام صادق (علیه السلام).

اشعار

(ا) نشان کردن قربانی فرستاده شده به مکه است و آن چنان است که کوهان شتر قربانی را از جانب راست بشکافند و با خون او آغشته کنند و از میقات بدین گونه به سوی منی سوق دهند. اشعار خاص حج قرآن است (که هدی را از میقات سوق می دهند) و در حج قرآن اگر قربانی شتر باشد در بستن احرام با تلبیه و یا با اشعار اختیار است و با اشعار، احرام محقق شده و احتیاجی به تلبیه (لیک گفتن) نیست. (توضیح مناسک حج، ص ۱۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۷۳؛ حج و عمره، ص ۹؛ حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۹۳۹؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳).

اشعار البدن

(اِرْلُ ب) تفصیل (ک) اشعار (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

اشعار بدنه

(بَ د ن) تفصیل (ک) اشعار.

اشواطه

(ا) جمع (ک) شوط (لغت نامه).

اشواط سبعه

هفت (ک) شوط.

اشهر حج

(أه ر) ماه های حج که عبارتند از شوال، ذی قعدة، ذی حجه (میقات حج، ش ۴، ص ۹۲).

اشهر حرم

(ح ر) فاذا انسلخ الاشهر الحرام (توبه ۶).

به گفته برخی مقصود چهار ماه حرام (ذی قعدة، ذی حجه، محرم و رجب) است. یعنی همان چهار ماهی که کشتار در آن حرام شده و از این میان ماه های ذی قعدة و ذی حجه ماه انجام مناسک حج هستند. (مجمع البیان؛ و...)

اشهر معلومات

(م) الحج اشهر معلومات (بقره ۱۹۷).

اشهر حج، ماه های حج، که عبارتند از شوال، ذی قعدة، ذی حجه (مجمع البیان؛ و...)

اصحاب صفة

عنوان مهاجرین ساکن در (ک) صفة.

اصحاب عقبه

(ع ق ب) اهل عقبه. اصحاب کید. شهرت ۱۳ (یا ۱۴ یا ۱۶) تن از صحابه که در مراجعت رسول الله از حجه الوداع در عقبه (گردنه) به نیت کشتن آن حضرت قصد رم دادن شتر ایشان یا قطع تسمه زیر شکم شتر و حمله به حضرت را نمودند. (برخی شکل گرفتن این نیت را در مراجعت از غزوه تبوک ذکر کرده اند) اما حضرت به وحی از این نیت آگاه شد و این عده نقاب پوش بر قصد خود موفق نشدند و حضرت نام اینان را برای حذیفه شمرد و فرمود تا زمان حیات پیامبر این اسامی را فاش نکند. (ریحانه الادب؛ حیوه القلوب، ج ۲، ص ۴۸۲؛ مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۱۵۸؛ تبصره العوام).

اصحاب عقبه اول

شهرت دوازده تن از مردم یثرب (شش تن از قبیله اوس و شش تن از قبیله خزرج) که در سال دوازدهم بعثت در موسم حج در محل عقبه با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردند.

اصحاب عقبه دوم

شهرت هفتاد (یا هفتاد و دو یا هفتاد و سه) تن از مردم یثرب (از قبایل اوس و خزرج) که در سال سیزدهم بعثت در ایام تشریق از ماه ذی حجه (ماه حج) در محل عقبه با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردند.

اصحاب فیل

الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل (فیل ۱).

شهرت گروهی که همراه فیلان عازم مکه شدند جهت تخریب (ک) کعبه.

اصحاب معلقات

شهرت شاعرانی که اشعار خود را بر دیوار کعبه آویخته بودند، یعنی صاحبان (ک) معلقات.

اصناف الاسلام

(أ ف ل ا) همان اهل (ک) صفة (فهرست کشف الاسرار، ص ۸۰۲).

اضأه ابن عقی

همان (ک) اضأه لبن.

اضأه لبن

(أ ه ل) یا اضأه ابن عقی (به معنی دره یا مسیل ابن عقی) محلی است که از جانب جنوب حد حرم مکه می باشد و در سر راه یمن در فاصله دوازده کیلومتری قرار دارد و میقات عمره مفرده (از داخل مکه) است. (لغت نامه؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۳۰؛ فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص ۲۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۷۷).

اضحات

(أ). ۱. روز اضحی (روز عید قربان).

۲. گوسفند که در روز اضحی ذبح کنند. (لغت نامه) (ع).

اضحی (أ ح ا) روز عید قربان. دهم ذی حجه که حجاج در منی و مسلمانان در خانه خود قربانی کنند. «اضحی» از ماده «ضحی» است به معنای ارتفاع روز امتداد نور آفتاب و هنگامی است که خورشید بالا می آید (قبل از ظهر) و آن موقع را «ضحی» گویند. و چون قربانی قبل از ظهر (دهم ذی حجه) و در وقت گسترش نور آفتاب ذبح می شود آن را «اضحیه» یا «ضحیه» گویند.

اضحیه (أ ی ۲) قربانی مستحب روز عید (ک) اضحی.

اضطباع (ا ط) رداء (احرام) را از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن؛ در این صورت دوش راست برهنه ماند و دوش چپ پوشیده گردد. (لغت نامه).

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در عمره قضیه دستور داد که ردای احرام را از زیر بغل راست بر روی شانه چپ بپوشانند و این تکلیف مخصوص عمره قضیه و اوضاع و احوال ویژه آن روز بوده است. اینک تکلیف احرام همان کیفیت معهود است که بازوی چپ و راست هر دو پوشیده باشد. (آداب عمره قرآن، ص ۴۰ و ۴۳).

اضطراری اول

همان (ك) اضطراری مشعر (۱).

اضطراری دوم

همان (ك) اضطراری مشعر (۲).

اضطراری روزانه

همان (ك) اضطراری مشعر (۲).

اضطراری شبانه

۱. همان (ك) اضطراری عرفات.

۲. همان (ك) اضطراری مشعر (۱).

اضطراری عرفات

یا اضطراری شبانه مراد وقوف در عرفات است در شب دهم ذی حجه برای شخص مضطر.

اضطراری مشعر

مراد وقوف در مشعر است (به دو گونه) برای شخص مضطر:

۱. اضطراری اول

یا اضطراری شبانه، وقوف در مقداری

از شب دهم ذی حجه است در مشعر.

۲. اضطراری دوم

یا اضطراری روزانه وقوف بعد از طلوع آفتاب دهم ذی حجه است تا پیش از ظهر در مشعر.

اطحل

(أَح) همان (ك) كوه ثور

اطرست

حروفی رمزی است در اشاره به اعمال عمره تمتع که توسط شیخ بهایی وضع شد:

۱ احرام (بستن).

ط طواف (خانه کعبه نمودن).

ر رکعتین (دو رکعت نماز طواف گزاردن).

س سعی (رفت و برگشت میان صفا و مروه نمودن).

ت تقصیر (از موی ناخن چیدن) (حججه التفاسیر، ج ۶، ص ۱۷۳؛ اصول فقه، فقه، ص ۹۴).

آطام

جمع «أطم» نام دژهایی است که در عصر جاهلی در مدینه وجود داشته اند و تعداد آن ها زیاد بوده است. در حدیث آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از ویران کردن آطام اهل مدینه نهی کرد و فرمود: این ها زیور مدینه هستند. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۹).

اعتدلوا

(إِنَّ دِلَّ) (ك) استووا.

اعتمار

(إِنَّ) عمره به جای آوردن (لغت نامه).

اعلام حرم

(أ) نام ستون هایی بتونی مکعب مستطیل شکلی که به ارتفاع سه متر در انتهای هر یک از حدود حرم مکه نصب شده اند. (میعادگاه عشاق، ص ۱۱۹).

اعمال حج

(أ) احکام و افعال و واجباتی هستند که در زیارت کعبه در مراسم حج (افراد، تمتع و قرآن) انجام می دهند.

اعمال عمره

احکام و افعال و واجباتی هستند که در زیارت کعبه در مراسم عمره (تمتع، مفرده) انجام می گیرند.

اعمال منی

افعالی که در روز عید قربان (دهم ذی حجه) باید در سرزمین منی به جا آورد.

اعنه

(أَعْنَى) از (ك) مناصب کعبه (۱).

آغاوات

خواجگان حرم مسجد النبی را گویند که از یادگارهای دوره عثمانی بودند. (حج آن طور که من رفتیم، ص ۴۴). ع

اغوات

(أَغْ) شهرت خواجگان حرم مدینه در میان مردم. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۵). ل

افاضه

(إِضِ) ثم افيضوا من حیث افاض الناس. (بقره ۱۹۹).

۱. افاضه از عرفات

کوچ کردن از عرفات و رفتن به مشعرالحرام است پس از غروب روز نهم ذی حجه.

۲. افاضه از مشعر

کوچ کردن از مشعرالحرام و رفتن به منی است پس از سر زدن خورشید روز دهم ذی حجه.

۳. افاضه از منی

کوچ کردن از منی و رفتن به مکه است در عصر روز دوازدهم ذی حجه.

آفاقی

همان (ك) اهل آفاق

افراد

افساد حج

(۱) یعنی ابطال حج به وسیله زائر به این که کاری کند که حج خود را تباه و باطل گرداند. افساد حج ناشی از اخلال عمدی در افعال حج است. گاه اخلال سهوی هم به حکم شارع ملحق به اخلال عمدی می شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

افعال حج

افعال واجبه حج

افعال عمره

افعال واجبه عمره

اقتراض مستطیع

قرض کردن مستطیع است برای حج گزاردن آن گاه که او را مالی باشد که نتواند با آن زاد و راحله تهیه کند. پس در وقت مناسب مال خود را بفروشد و آن قرض را بدهد و یا از محلی دیگر ادای دین کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اقسام حج

عبارتند از: حج افراد، حج تمتع و حج قرآن (رساله نوین، ج ۱، ص ۲۱۸؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۷۰)

اقسام عمره عبارتند از: عمره مفرده و عمره تمتع (مناسک حج، مسئله ۱۳۵؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۷۸)

اکاله البلدان

(أَكَّ لَ تُّ لُ بُ لٌ) از اسامی مدینه است به جهت آن که:

۱. بر سایر شهرها علو مقام و برتری دارد. (احکام حج و

اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. بر سایر شهرهای این منطقه از نظر ارتفاع مسلط بود. (حرمین شریفین، ص ۲۹۳)

۳. مخارج شهر مدینه از طریق پرداخت مالیات شهرهایی که توسط مسلمین فتح شده بود تأمین می گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

اکاله القرى

قُ) را) از اسامی مدینه است به جهت آن که:

۱. شهرهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. مخارج شهر مدینه از طریق پرداخت مالیات های شهرهای دیگری که توسط مسلمانان فتح شده بود تأمین می گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹ و ۱۶۰)

۳. از آن جا به سایر شهرها و بلاد غیر مسلمان که درصدد توطئه علیه اسلام برمی آمدند حمله می شد و بعد از پیروزی اموال غنیمتی و اسیران به مدینه منتقل می شدند.

الال

(أ) همان (ك) کوه رحمت

الحاد

(ا) از حد در گذشتن در حرم (کعبه). میل به ظلم در آن و رعایت نکردن و هتک حرمت آن. به قولی ستم کردن در حرم. به قولی احتکار در حرم مکه (لغت نامه)

آل سعود

خاندان حاکم بر کشور (ك) عربستان سعودی

آل شیبه

(ش ب) خاندانی در مقام (ك) سدانت

الملم

(أ ل) همان (ك) یلملم

ام

(أ م) از اسامی مکه است چون اعظم بلاد است یا قبله گاه امم است یا وسط کره ارض است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

امارت حج

سرپرستی قافله حج. منصبی که ارتباط مستقیم با حکومت اسلامی دارد و از زمان صدر اسلام حاکمان جامعه با تاسی به سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در موسم حج یا خود عازم زیارت بیت الله شده و امارت حج را برعهده داشتند و یا فردی را

به عنوان نماینده خود امیرالحاج منصوب می کردند. در سال نهم هجری رسول خدا امارت حجاج و انجام مراسم حج را به حضرت امیر علی (علیه السلام) واگذار فرمود (ابتدا آن جناب ابوبکر را به سرپرستی روانه کرد اما به فرمان خداوند حضرت علی (علیه السلام) را مأمور ابلاغ آیات سوره براءت به کفار مکه نمود و ایشان در راه آیات از راه ابوبکر گرفتند). حضرت امیر (علیه السلام) طبق روایات منقول در یوم النحر خطبه ایراد فرمود که کسی عریان طواف خانه نکند و مشرکی در این سال حج به جای نیابد و هر که مدتی (برای پیمان) دارد همان مدت محترم است و هر که مهلتی ندارد مهلت او چهار ماه است. در سال دهم هجری رسول الله خود شخصاً سرپرستی حج را داشت و بعدها وظیفه امارت حج به خلفا اختصاص یافت که که شخصاً قافله حج را سرپرستی می کردند و یا کسی را به امیری حج منصوب می نمودند. و وظیفه امیر حج رهبری حجاج مکه و عودت و محافظت آنان و امنیت در اثنای سفر بوده است. ماوردی گوید «امیرحاج» باید مراقب ده

چیز باشد:

۱. فراهم بودن و پراکنده نشدن مردم هنگام عزیمت و حرکت و نزول.

۲. معین کردن رهبری برای هر طایفه تا در حرکت پیرو او باشند و در نزول اطراف او فرود آیند و از دور نشوند.

۳. آهسته رفتن کاروان تا واماندگان بتوانند بدان برسند و ضعیفان همراه بتوانند راه سپرند.

۴. بردن کاروان از راه آسانی که در آن آب و آذوقه فراوان باشد (نه از راه سخت و کم آب)

۵. جست و جوی آب و آذوقه در صورت کمبود و نبود.

۶. گماردن نگهبانان بر کاروان به هنگام حرکت و نزول تا دزدان در مال ایشان طمع نکنند.

۷. دور کردن مزاحمان سفر که مانع کاروان می شوند به جنگ یا به بذل.

۸. فیصله دادن اختلافات کاروانیان نه به اجبار، مگر آن که دو طرف به حکم او تسلیم شوند و او صلاحیت قضا داشته باشد.

۹. آرام کردن آشوبگران قافله و تأدیب نمودن خائنان (در حد تنبیه)

۱۰. رعایت وقت حرکت و مدت سفر تا کاروان به موقع به حج رسد و از تنگی وقت ناچار به شتاب نشود و چون به

میقات رسد فرصت احرام به کاروان دهد و اگر وقت باشد کاروان را به مکه برد تا با مکیان به مواقف روند، و اگر وقف تنگ باشد یکسر به عرفه رود که مبادا به موقع نرسد و حج فوت شود... و چون مردم حج بکردند روزی چند برای انجام کارهایشان فرصت دهد و در حرکت عجله نکند و به هنگام بازگشت کاروان را از مدینه ببرد تا قبر پیغمبر را زیارت کند که اقتضای حرمت پیغمبر و حقوق وی چنین است. تا به هنگام بازگشت نیز

همه شرایط رفتن را رعایت کند تا کاروان به شهر خود برسد آن گاه ولایت وی پایان پذیرد. (تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه پاینده، ج ۲، ص ۳۵۰؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۳، ص ۲۴۸؛ تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۷۸؛ دایره المعارف فارسی؛ لغت نامه؛ میقات حج، ش ۳۰، ص ۸۲)

ام الارضین

(أ م ل آ) از نام های مکه است (فرهنگ نفیسی)

ام الدود

(دء) موضعی است بر سر دو راهی ورود به مکه که یک راه به محله باب السعود در منطقه حرم و صفا و مروه منتهی می شود که آن را «طریق الحرام» می گویند؛ دیگری راهی است که معابده منتهی می گردد که آن را «طریق الخریق» می نامند و از نزدیکی ام الدود است که تلبیه قطع می شود. (با ما به مکه بیایید، ص ۲۸)

ام راحم

(أ م ر) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام رحم

(ر) از نام های مکه معظمه است به مناسبت رحمتی که خداوند به این شهر عطا فرموده و این که پناهندگان به این خانه در رحمت آفریدگار قرار می گیرند. (تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۵؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ فرهنگ نفیسی؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام رحمان)

(ر) از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ام رحمه

(ر م) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام روح

از نام های مکه است به علت رحمت فراوان پیرامون آن (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ام زحم

(ز) از نام های مکه است به علت ازدحام مردم در آن (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام صبح

(صُ) از نام های مکه است (لغت نامه؛ فرهنگ نفیسی)

ام صح

(۱) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۳ و ۱۴۵)

ام الصفا

(أ م ص) از نام های مکه است، چون برای کسانی با خلوص ایفای فریضه حج می کنند گشایش خاطر و صفا حاصل می گردد. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

ام القری

(لُ قُ را) لتندر ام القری (انعام، ۹۲؛ شوری، ۷۰)

نام مکه معظمه است (به معنی مادر واصل قریه ها) و در جهت این نام وجوهی گفته اند چون:

۱. قبله مسلمین است.

۲. دارای مرکزیت است.

۳. مرکز آبادی های حجاز است.

۴. در وسط زمین (نزدیک خط استوا) است.

۵. مقام آن نسبت به شهرها و قرای دیگر بلندتر است. از لحاظ عظمت و قداست مهم ترین شهر روی زمین است.

۶. زیارتگاه خدا پرستان است، چرا که در قلب خود خانه ای را جای داده که نخستین خانه برای همه انسان ها و مایه برکت و هدایتگر جهانیان است و این خود انگیزه ای است برای انسان های با ایمان که از تمام نقاط به سوی این دیار روی آورند.

۷. زمین از زیر آن گسترده شده است. یعنی اولین محل منعقد شده و خشکیده از زمین است. در آغاز آفرینش نخستین محلی که از زیر آب بیرون آمد محل بیت الحرام بود و خشکی های زمین از آن جا گسترش پیدا کرد. پس ۱. در «لغت نامه» کلمه «صح» (صُ ح) به معنی بهی و براثت از هر عیب آمده است. اصل و مبدأ هر سرزمینی و هر دیاری است. (قاموس قرآن؛ دائره الفرائد؛ تاریخ مکه، ص ۱۶؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۲ به بعد، ش ۴، ص ۱۳۷ به بعد)

ام المشاعر

ل م ع) از نام های مکه است چون اصل مشاعر حج و مرکز مواضع مسعوده ای است که در آن امکانه ادای عبادت حج می شود. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۰)

ام کوئی

(ثا) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۳)

امیر حاج

سرپرست قافله حج. صاحب منصب (ك) امارت حج

امیر حج

پیشوای حاجیان (فرهنگ آندراج) صاحب منصب (ك) امارت حج

امین

(أ) و هذا البلد الامین (تین ۳)

لقب مکه معظمه که از طرف خداوند شهر امن و دارای امنیت معرفی گردیده و خداوند به آن سوگند یاد کرده است، و گویند مکه قبل از بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز محل امنیت بوده است. (دائرة الفرائد، ج ۲، ص ۸۵۱)

امینه

(أ ن) از اسامی مکه است چون مطلع وجود حضرت نبی امین است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

انصاب

(أ) جمع نصب، به تفاوت نقل:

۱. سنگ های مخصوصی بوده اند که بت پرستان در اطراف کعبه نگهداری می کرده و قربانی های خود را برای بت روی آن ذبح می کردند.

۲ بت های مخصوصی بوده اند که در جایگاه خاصی نگهداری می شده و قربانی ها را روی آن ذبح می نمودند و با خون قربانی آن را رنگین می کردند.

انصاب الحرم

(أ ب ل ح ر) حدهای حرم. سنگ ها که برکنار حرم نهاده بودند. علاماتی بود که عثمان

در سال ۲۶ هجری به وسیله آنها حرم را تحدید حدود کرد. (لغت نامه؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

انصار

(أ) جمع نصیر و ناصر (یاری کننده) لقب آن دسته از مسلمانان اهل مدینه است که پس از هجرت پیامبر از مکه به مدینه به او ایمان آوردند و نصرتش دادند و یاری کردند و در پیشرفت اسلام کمک های بسیاری نمودند. این صفت چنان بر این دسته غلبه یافت که حکم اسم پیدا کرد و این لقب چنان اهمیت یافت و موجب مباهات و مفاخره گردید که انصار آن را بر نام قبیله های خود (اوس و خزرج) ترجیح دادند. (دایره المعارف فارسی)

انقبالمدینه

(أَبُّ لُ) انقبالمدینه جمع «نقب» است به معنای راه تنگ و باریک. و مراد از انقبالمدینه راه های مدینه منوره است. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۸)

اودیهالمدینه

(أَيُّ تُّ لُ) وادی های مدینه (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۹)

اوطاس

وادی عقیق که میقات است از اوطاس یا «بریدالبعث» شروع می شود تا مسلخ و از آن جا تا... (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۴)

اولادشیخ

شهرت نسل شیخ محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیه، مذهب حاکم در (عربستان سعودی).

اولمدینه

همان (ك) پیش مدینه.

اوارنخطرسظرم

رمز حج تمتع است. حروف رمز در اشاره به اعمال حج که شیخ بهایی ترتیب داد:

احرام بستن

و وقوف (عرفات)

و وقوف (مشعرالحرام)

افاضه (کوچ از مشعر به منی)

ر رمی (جمره عقبه)

ن نحر (شتر یا ذبح گاو و یا گوسفند یا بز)

ح حلق (تراشیدن موی سر)

ط طواف (زیارت خانه خدا)

ر رکعتین (دو رکعت نماز طواف)

س سعی (بین صفا و مروه)

ط طواف (نساء)

ر رکعتین (دو رکعت نماز طواف)

م مییت (بیتوته در منی)

ر رمی جمرات ثلاث (حجه التفاسیر، ج ۶، ص ۱۷۳؛ حج برنامه تکامل)

اهل آفاق

آفاقی (منسوب به آفاق جمع افق، آنچه که از اطراف زمین ظاهر است) اصطلاحی است که در فقه شیعه توسط متأخران به کار برده شده، به معنی کسی است که از خارج از مواقیت به حرم می آید؛ در برابر اهل مکه. میقات آفاقیان برحسب اختلاف جهاتی که از آن به سوی حرم می آیند مختلف است. آفاقی حج تمتع را باید انجام دهد. (دایره المعارف فارسی، ذیل آفاقی؛ و...)

اهلال

(۱) ۱. در احادیث مجازاً مترادف احرام به کار رفته. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۲. بانك لبيك زدن. بلند گفتن حاج لبيك را (مبسوط در ترمینولوژی حقوق؛ لغت نامه)

اهل الله

(أَلْ لَّا) اهل مکه را گویند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۸؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل التلبیه

(ت ی) «لیک اهل التلبیه»

از اذکار «تلبیه مستحب» است و «اهل التلبیه» خداوند متعال است که شایسته است لبیکش گفته شود.

اهل الحاضره

(لُ ضِ رِ) از تاریخ هجرت پیامبر تا روز فتح مکه، سکنه شهر مدینه را اهل الحاضره نامیدند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل حج

همان (ك) اهل موسم

اهل حرم

اهالی مکه را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل حرمین

(حَ رَمَ) اهل مکه و مدینه. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل اجماع)

اهل حله

همان (ك) حله

اهل حمس

همان (ك) حمس

اهل صفه

عنوان مهاجرین ساکن در (ك) صفه

اهل موسم

(مَ سِ) اهل حج، زائران بیت الله. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل موقف

(م ق) آنان که در (موقف) عرفات و مشعر برای انجام مراسم حج حاضر می شوند.

اهل مکه

آنان که نوع حششان افراد یا قرآن است. در مقابل اهل آفاق (که حج تمتع به جا می آورند).

اهله قمر

(أهْلَ قَمٍّ) یستلونک عن الأهلہ قل ہی مواقیت للناس و الحج (بقره ۱۸۹)

اشکال مختلفه قسمت روشن ماه است در ضمن دوران به گرد زمین در ظرف یک ماه قمری، و از آن جا که بنای اکثر اعمال مسلمین از جمله حج بر مبنای ماه های قمری است رؤیت هلال ماه جهت تعیین اول ماه ضروری و مورد احتیاج است.

اهلیه

صورتی به شکل هلال از برنج که بر سر هر گنبد در مسجدالحرام گذارده اند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۳۲)

آیات بینات

(ب ی) فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمناً (آل عمران ۶۷)

نشانه های آشکار کعبه و از نشانه های روشن خانه کعبه مقام ابراهیم و امنیت آن است و به گفته مفسرین آیات روشن عبارت است از مقام ابراهیم، حجرالاسود، حطیم، زمزم، مشعرها، ارکان بیت، ازدحام بیت و بزرگداشت آن. و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که درباره آیات بینات از مقام ابراهیم و حجرالاسود و حجراسماعیل نام بردند. (مجمع البیان؛ میقات حج، ش ۸، ص ۱۰۶؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۴۴)

آیات حج

(ح ج) برخی از آیات قرآن مجید در باب حج عبارتند از:

۱. و اذن فی الناس بالحج (حج ۲۸)

۲. واتموا الحج والعمرة لله (بقره ۱۹۶)

۳. واذن من الله ورسول الى الناس يوم الحج الاکبر (توبه ۳)

۴. و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً (آل عمران ۹۷)

۵. ان الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر (بقره ۱۵۸)

ایام احرام

روزهایی که شخص در مراسم حج در حال

احرام به سر می برد و محرم است.

ایام تشریق

(ت) روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه را گویند (۱) و به اختلاف نقل به جهت:

۱. تابش ماهتاب در طول شب

۲. رمی و قربانی بعد از طلوع آفتاب

۳. رفتن به سوی مشرق (به طرف مساکن خود)

۴. منع از قربانی گوسفند مشرقه (گوش شکافته)

۵. برق زدن خورشید بر خون هایی ریخته شده و تالو و درخشندگی آنها

۶. خشک کردن گوشت قربانی در آفتاب ظرف سه روز پس از عید قربان برای ذخیره

ایام جمع

همان (ک) ایام منی (لغت نامه، ذیل جمع)

ایام حج

ماه های حج یعنی شوال، ذی قعدة، ذی حجه.

ایام رمی

روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم (و سیزدهم) ذی حجه که در مراسم حج، جمرات رمی می شوند. (روز سیزدهم ذی حجه

برای کسی است که تا قبل از غروب آفتاب روز دوازدهم ذی حجه از منی بیرون نرفته باشد.)

ایام رمی

الجمار یوم النحر و ایام تشریق (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) (ک)

ایام قربانی

روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه و در منی در روز دهم قربانی کنند. (ک)

ایام نحر

ایام معدودات

(م) واذکروالله فی ایام معدودات (بقره ۲۰۳)

۱. ماه رمضان است.

۲. روز عید قربان و دو روز بعد از عید است.

۳. سه روز بعد از عید قربان است یعنی ایام تشریق. (حجه التفاسیر، تعالیق، ص ۸۲، ج ۱، ص ۱۵۵)

ایام معلومات

(م) لیشهدوا منافع لهم ویذکروا اسم فی ایام معلومات (حج ۲۸)

۱. دهه اول ذی حجه را گویند.

۲. روز عید (قربان) است و سه روز بعد از آن یعنی ایام تشریق. (مجمع البیان؛ دائره المعارف تشیع)

ایام منی

(م نا) روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه که طی آن حجاج در مراسم حج در سرزمین منی اعمالی را انجام می دهند:

۱. روز دهم، رمی جمره عقبه، قربانی و حلق (یا تقصیر)

۲. روز یازدهم، رمی جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبی.

۳. روز دوازدهم، رمی جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبی.

ایام نحر

(ن) روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه (فرهنگ علوم)

پنجمین عمل از اعمال حج تمتع قربانی کردن در سرزمین منی می باشد و اصطلاح نحر در مورد قربانی کردن شتر به کار برده می شود.

ایام وقفه

(وَفِ) روزهای توقف حجاج در مکه جهت انجام حج.

ایداع

واجب گردانیدن حج بر خود. واجب کردن حج را بر خود به تطیب زعفران به جهت احرام. (لغت

نامه)

ایمان

والذین تبوءوالدّار والایمان من قبلهم (حشر ۹)

نام مدینه است، زیرا مردم مدینه الگو و مظهر ایمان بودند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰؛ اطلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶)

آینه نگاه کردن در آینه (چه برای زینت باشد چه برای زینت نباشد) برای محرم حرام است و لکن اگر نگاه کرد به آینه مستحب است دوبار تلبیه بگوید. (توضیح مناسک حج، ص ۴۴)

ایوان صفه

همان (ک) صفه

۱. و اسم با مسمایی است زیرا این ایام روشنی جان و روح انسان است و چه بسا انسان هایی که در پرتو این مراسم عالی و یاد خدا بودن روح و روانشان روشن گردد. (میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۱)

ب

بئر

(ب ۵) در مورد انواع «بئر» رجوع فرمایید به قسمت «چاه»

باب آل محمد

از رکن یمانی (از ارکان کعبه) تا به حجر به باب آل محمد و شیعیان آنان معروف است. (میقات حج، ش ۷، ص ۲۰)

باب البقیع

۱. از باب های مسجد النبی در قسمت شرقی که جدیداً گشودند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۸)

۲. و از شهر مدینه دروازه ای به سوی آن (بقیع غرقد) گشوده می شود که به باب البقیع شهرت دارد. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۴)

باب بنی الشمس

همان (ک) باب بنی شیبه

باب بنی شیبه

(ش ب) یا باب بنی الشمس از حدود مسجدالحرام در قبل از بعثت بوده است و دری بوده است در قسمت شرقی مسجد مقابل مقام ابراهیم بین مدخل چاه زمزم و منبری که سلطان سلیمان عثمانی ساخته بود و طبق گفته ها مقابل باب السلام قرار داشت و ورود از این باب را مستحب می شمردند و مطابق نقل، رسول الله و بعضی از ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) از این باب وارد مسجد می شدند. آورده اند که بت هبل در این نقطه مدفون شد. آثار این باب را که طاقی بوده است نیم دایره (و در میان مسجدالحرام قرار داشت) سعودی ها برداشتند.

باب البیت

همان (ک) باب الکعبه

باب التوبه

۱. یا «باب علی» شهرت دری است در زاویه شمال شرقی داخل کعبه در برابر پلکانی که به بام کعبه ختم می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۷۷؛ میقات حج، ش ۲۰، ص ۱۱۳)

۲. یا «باب الرسول» از باب های ضریح مقدس رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. در جهت قبله (جهت جنوبی) حجره، ضریحی از مس است که به صورت مشبک در حد میان دو ستون به دو قسمت مساوی و متحدالشکل تقسیم شده است و میان آنها در کوچکی است که باب التوبه است.

(مدینه شناسی، ج ۱، ص ۸۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۴)

باب الجبر (ج) همان (ک) باب جبرئیل

باب الجبرئیل

از مهم ترین درهای مسجدالنبی است واقع در سمت شرق و از درهای اصلی زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که در توسعه های بعد از غزوه خیبر و زمان عثمان و دوران عثمانی از مکان اصلی خود عقب تر رفته است. این باب به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. باب جبرئیل، از آن جهت که آن مأمور وحی از این راه به

حضور حضرت شرفیاب می شد و نزول وحی می نمود.

۲. باب جنائز، از آن جهت که پس از اقامه نماز بر میت وی را از این در خارج می ساختند.

۳. باب جبر، از آن جهت که خاندان میت مجبور بودند مرده خویش را از این در خارج سازند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۱ الی ۲۳۳ و ۲۳۷)

باب الجنائز

(ج ۲)

۱. همان (ک) باب جبرئیل

۲. نام بابی در طرف شرق مسجدالحرام که جنازه ها را به طرف قبرستان از آن جا خارج می کردند. (حرمین شریفین، ص ۸۷)

باب حجره طاهره

ضریح مقدس پیامبر اکرم دارای چهار در است:

۱. باب تهجد، در شمال

۲. باب فاطمه، در شرق

۳. باب وفود، در غرب

۴. باب توبه یا باب رسول، در جنوب (فلسفه و اسرار حج، ص ۱۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۴)

باب الحرم

در حرم (مسجدالنبی و مسجدالحرام) را گویند.

باب الحناتین

(ح ۲) از باب های مسجدالحرام در برابر رکن شامی و داخل در مسجد بوده است و جهت نام از آن جا است که نزدیک آن گندم فروشان یا حنوط فروشان بوده اند، و سنت است که از این

باب بیرون روند و عزم بر مراجعت داشته باشند و در آن حین که بیرون روند دعا کنند و از خدا بخواهند که بار دیگر زیارت

خانه اش را روزی کند. (لمعه، ج ۱، پاورقی ص ۱۳۸)

باب الرحمه

۱. رکن حجرالاسود را گویند (میقات حج، ش ۷، ص ۲۰)

۲. دری است در درون کعبه که از آن جا به بام آن خانه مکرم بالا می روند. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۱) (ک) باب التوبه (۱)

۳. دری است در دیوار غربی مسجدالنبی و از درهای اصلی مسجد در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بوده است. این در بر اثر توسعه مسجد در همان ضلع غربی تغییر محل یافت ولی نامش باقی مانده است. در وجه تسمیه باب الرحمه گویند از این در عربی نزد حضرت آمد و طلب باران نمود و حضرت هم دعا فرمودند. (حرمین شریفین، ص ۱۴۹؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۱ و ۲۳۷)

باب الرسول

همان (ک) باب التوبه (۲)

باب السلام

۱. از درهای مسجدالحرام است در سمت شرق

۲. از درهای مسجدالنبی است در سمت غرب که بعد از باب الرحمه قرار داشته و از افزوده های خلیفه دوم است و باب مروان هم گفته می شد چون نزدیک خانه مروان حکم بوده است.

باب عاتکه

از درهای مسجدالنبی است به جهت آن که مقابل خانه زنی به نام عاتکه قرار داشت. این در:

۱. در قسمت غرب مسجد واقع بود و همان باب الرحمه است. (حرمین شریفین، ص ۱۴۹؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۵۱)

۲. در دیوار جنوبی بود و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) هنگام تغییر قبله به سوی مکه آن را مسدود ساخت (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۱)

باب قبله

از درهای مسجدالنبی بود و بعد که کعبه قبله گشت این باب مسدود شد. (راهنمای حرمین

باب الكعبه

یا «باب البیت» در خانه خداست که از آن وارد کعبه می شوند. این در بین رکن عراقی و رکن حجر یعنی بر ضلع شرقی خانه در جنب «حجرالاسود» (با فاصله حدود یک متری) به ارتفاع حدود دو متر از کف مسجد نصب گردیده است و برای رسیدن به آن از پلکان متحرک (۱)

۱. دَرَج یا مَیْدَرَج نام پلکان متحرکی است که برای رفتن به درون کعبه از آن استفاده می کنند. (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

استفاده می کنند. در کعبه با قفل بزرگی از نقره که سلطان سلیمان در سال ۹۵۹ هجری تقدیم داشته بود بسته می شد و هم اکنون قفل جدیدی از طلا ساخته اند که از آن استفاده می شود. در کعبه در تمام مدت سال بسته است ولی به طور معمول در موارد ویژه و در ایام و اوقاتی که مقرر می باشد گشوده می شود؛ از جمله برای شست و شوی خانه (که همه ساله قبل از موسم حج یا بعد از موسم حج انجام می گرفت. این مراسم در این سال ها معمولاً در روز هفتم ذی حجه انجام می گیرد و در برخی سال ها به مناسبت هایی روز شست و شو تغییر می یابد، مثلاً در بیستم ذی حجه و یا چند سالی در اول ذی حجه صورت گرفته است) و از جمله برای مواقعی که شخصیت های بزرگ اسلامی را به زیارت درون خانه خدا مشرف می سازند. کعبه در روزگاران پیشین در نداشت (و تنها در سمت

شرقی آن، قسمتی از دیوار را باز گذاشتند تا برای ورود به داخل کعبه از آن استفاده شود) و بعدها برای آن دری قرار داده شد که ابتدا همسطح زمین بود و در دوران جاهلیت در تجدید بنای کعبه جهت جلوگیری از نفوذ آب، قریش در را از سطح زمین بالاتر قرار داد. دری که کعبه داشت دری یک لنگه و یکپارچه بود تا این که:

۱. سال ۶۴ هجری، ابن زبیر در بازسازی کعبه در دو لنگه ای قرار داد و بر ضلع غربی هم دری نصب نمود.

۲. سال ۷۴ هجری، حجاج ثقفی در بازسازی کعبه در ضلع غربی را بست.

۳. سال ۵۵۰ هجری، جمال الدین محمد بن ابی منصور معروف به جواد اصفهانی (اصبهانی) وزیر اتابکان موصل دری نصب کرد که در آن صنعت ظریفکاری به کار رفته بود.

۴. سال ۵۵۱ هجری، مقتفی خلیفه عباسی دری کار گذاشت که آن را مزین به زیورآلات نمودند. (ابن جبیر از نوشته ای بر در کعبه یاد می کند که دستور ساخت آن توسط مقتفی به سال ۵۵۰ نگاشته شده بود)

۵. سال ۶۵۶ هجری، ملک مظفر امیر یمن دری نصب کرد که بر آن تکه های نقره قرار دادند.

۶. قرن هشتم هجری، ملک ناصر محمد بن قلاوون، امیر مصر دری از چوب سَلَم یا آقاقیا قرار داد.

۷. سال ۷۶۱ هجری، ملک ناصر حسن، امیر مصر دری از چوب ساج نصب نمود و نیز در سال ۷۷۶ زیورآلاتی بر این در اضافه کرد.

۸. قرن نهم هجری، بر در کعبه تا سال ۸۱۶ هجری زیورآلات اضافه می شد و نیز زین الدین عثمانی در سال ۸۷۱ در را مزین

نمود.

۹. در سال ۹۶۱، از طرف سلطان سلیمان بر در کعبه ورقه‌هایی از نقره قرار دارد. دوباره به سال ۹۶۴ از طرف سلیمان عثمانی امر شد که در را تعمیر و بر آن الواحی از چوب آس سیاه رنگ که مزین به طلا و نقره بود قرار دهند.

۱۰. سال ۱۰۴۵ هجری، سلطان مراد عثمانی دری کار گذارد.

۱۱. سال ۱۳۶۳ هجری، دولت سعودی دری نصب نمود.

۱۲. سال ۱۳۸۹ هجری قمری به دستور خالد بن عبدالعزیز دری نصب گردید که در آن بالغ بر ۲۸۰ کیلوگرم طلا- با عیار ۰/۹۹۹/۹ به کار رفته است (حرمین شریفین، ص ۸۹ و ۹۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۷؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۸؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۱۲؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۰؛ تاریخ مکه، ص ۱۱۲؛ عرشیان، ص ۵۱؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۸؛ میقات حج، ش ۲۵، ص ۸۴)

باب النبی

دری است که از منزل رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به درون مسجدالنبی باز می‌شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۲)

باب النساء

دری است در مسجدالنبی در سمت شرق که بعد از باب جبرئیل قرار دارد و از افزوده‌های خلیفه دوم است و بعضی آن را از درهای اصلی زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌دانند. باب النساء هم اکنون (مقداری عقب تر از مکان اصلی آن) چسبیده به ایوان صدفه بوده و زنان غالباً از این در داخل مسجد شده و فعلاً هم ساعاتی از روز مخصوص عبور زنان است. این باب به جهاتی نام‌هایی دارد:

۱. باب النساء، از آن جهت که «عمره» گفت «هذا باب النساء» و این براساس فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که میل داشتند دری مخصوص زنان به مسجد باز شود.

۲. باب ریطه، از آن جهت که این در روبه روی خانه ریطه دختر ابی العباس سفاح قرار داشت.

۳. باب ابوبکر، از آن جهت که خانه ریطه را همان خانه ابوبکر دانسته‌اند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۳۳)

باب های مسجدالحرام

از درهای مسجدالحرام در کتب و منابع مختلف متعدد و به اختلاف یاد شده است، چرا که با انجام تعمیرات و تغییرات در مسجد درها نیز کاهش و با افزایش می‌بافتند و یا تعویض می‌شدند و یا تغییر نام پیدا می‌کردند. اکثر درها در دوره سلاطین

آل عثمان وامرای (خدییوی) مصر نامگذاری شده اند و از جمله باب هایی که به نام هایی معروف بوده اند عبارتند از در
قسمت:

۱. شرق، باب السلام، باب قایتبای، باب علی (باب بنی هاشم) باب عباس، باب نبی (باب الجنائز)

۲. غرب، باب ابراهیم (باب الحناطین)، باب وداع (باب حزوره، باب حزامیه، باب قروه) باب داودیه،

باب عمره (باب بنی سهم).

۳. شمال، باب دریه، باب محکمه (۱)، باب زیاده (۲) (باب سویقه)، باب باسطیه (باب عجله)، باب زمامیه، باب عتیق (باب سده)، باب مدرسه (باب مدرسه سلیمانیه، باب کتبخانه)، باب قبطنی.

۴. جنوب باب بازان (باب نساء، باب القره قول)، باب بغله (باب بنی سفیان)، باب صفا (باب بنی مخزوم)، باب اجیاد (باب جیاد، باب اجیاد صغیر)، باب رحمه (باب اجیاد کبیر، باب مجاهدیه)، باب تکیه (باب مدرسه الشریف عجلان)، باب ام هانی (باب الفرّج، باب حمیدیه). (حرمین شریفین، ص ۸۷ به بعد؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۲۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۶؛ میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۲۹ الی ۱۳۱).

امروزه مسجد الحرام مجموعاً ۳۰ در دارد به نام های باب عبدالعزیز، اجیاد، بلال، حنین، اسماعیل، الصفا، بنی هاشم، علی، عباس، النبی، السلام، بنی شیبّه، الحجون، معلاه، المدعی، المروه، المحضّب، عرفه، القراره، الفتح، الزبیر، عمر، الندوه، الشامیه، القدس، المدینه المنوره، الحدیبیه، المهدی، العمره، ملک فهد، (میقات حج، ش ۱۴، ص ۱۹۹ که از هفته نامه «المسلمون» چاپ عربستان سعودی نقل می کند).

باب های مسجد النبی از هنگام بنای مسجد النبی تا کنون با توجه به تغییرات و نوسازی و توسعه هایی که صورت گرفته تعداد درها و نام آنها در حال تغییر بوده است. به این ترتیب که از زمان خلیفه دوم به بعد تعداد درهای مسجد که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) تعبیه گردید تا دوران سلاطین عثمانی در تغییر بوده است و بعد از تجدید بنایی که توسط سلطان عبدالحمید عثمانی انجام شد در مسجد النبی پنج در وجود داشت: باب جبرئیل و باب النساء (در شرق)،

باب السلام (باب مروان) و باب الرحمه (در غرب)، باب مجیدی یا همان باب توسل (در شمال)، و اما با دو توسعه ای که سعودی ها در مسجدالنبی انجام داده اند بر تعداد درهای مسجد افزوده شد که تا قبل از توسعه دوم عبارتند از در قسمت:

۱. شرق، باب جبرئیل، باب نساء، باب عبدالعزیز.

۲. غرب، باب الرحمه، باب السلام، باب ابوبکر، باب سعود.

۳. شمال، باب مجیدی (باب عبدالمجید، باب توسل) باب عثمان، باب عمر. (فلسفه و اسرار حج، ص ۱۹۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۴۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۵۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۰؛ فرهنگنامه حج و عمره، دفتر دوم، ص ۲۲)

بادی

«والمسجدالحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیہ و الباد» (حج ۲۵)

۱. در برخی منابع باب الحکمه.

۲. در برخی منابع باب الزیاره.

کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج آید و از اهل آن سامان نیست. (تفسیر نمونه؛ نهج البلاغه، ص ۱۰۵۳)

باره

(ر) از نام های مدینه است به علت کثرت احسان آن نسبت به همه جهانیان به ویژه اهالی آن شهر، زیرا منبع اسرار و اشراق انوار و برکات نبویه است. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

بازار عطاران

بازاری بود در فاصله بین صفا و مروه که در این قسمت هروله صورت می گرفت. اما امروزه این بازار در تعمیرات و تغییراتی که سعودی ها در مسجدالحرام صورت دادند از بین رفته و دیگر وجود

ندارد.

بازار عکاظ

(ع) بازار بزرگی بود که در ایام جاهلیت سالی یک بار در ماه شوال یا به هنگام مراسم حج در ماه ذی قعدة در بیابان وسیعی بین طایف و نخله و یا بین طایف و مکه برپا می شد. در این بازار مردم به داد و ستد می پرداختند و اشعار خویش را می خواندند و بریکدیگر مفاخره می کردند و آن گاه به اجرای مناسک حج می پرداختند و سپس متفرق می شدند.

باسه

(س) از نام های مکه است به معنای درهم شکننده، چون در عهد عمالیک و جرهم جبارانی در مکه فرود آمدند و هر کدام از آنان که قصد سویی نسبت به بیت الحرام کرد خداوند او را نابود ساخت. (تاریخ مکه، ص ۲۷؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

باغ فدک

در اصطلاح حجاج به منطقه ای در مدینه گفته می شد با نخلستان ها و استخرهای بزرگ با چاه های عمیق، و محصول عمده این محله خرما و میوه و سبزیجات است. شیعیان اثنا عشری و سادات در این جا زندگی می کنند.

بحر

(ب) از نام های مدینه منوره است، و بحر اطلاق می شود به سرزمین وسیع و نیز روستا. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

بحره

(ب) از نام های مدینه منوره است، و بحره زمینی است که نسبت به اطرافش پست و یا دارای بوستان ها و نخلستان ها است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

بحیره

(ب) از نام های مدینه است، تصغیر (ک) بحر (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ لغت نامه)

بدر

(ب) محلی است در ۱۵۰ کیلومتری جاده قدیمی مدینه به مکه و ۳۱۰ کیلومتری مکه و ۴۵ کیلومتری دریای سرخ. (بدر امروزه در تقسیمات اداری عربستان سعودی در جنوب غربی مدینه شهری است دارای امارت و روستاهای متعددی تابع آن است و جزئی از منطقه امارت مدینه منوره به شمار می آید) وجه تسمیه «بدر» را به مناسبت نام شخصی گفته اند. بدر محل رویداد غزوه بدر و مدفن شهدای این نبرد است.

بازار بدر

در جاهلیت سالی سه روز در بدر به هنگام حج بازاری تشکیل می شد و در این بازار اعراب ابتدا به معاملات و خرید و فروش اجناس دست می زدند و پس از آن به اجرای مراسم مذهبی خود می پرداختند.

غزوه بدر

در روز جمعه ۱۷ رمضان سال دوم هجری غزوه بدر در اراضی بدر اتفاق افتاد که اولین نبرد رسمی بین مسلمین و کفار قریش محسوب می شود. رهبری مشرکین در این جنگ با ابوسفیان بود. آنها ۹۰۰ یا ۹۵۰ تن بودند و ۱۰۰ اسب و ۷۰۰ شتر داشتند،

اما مسلمین ۳۱۳ تن بودند و ۲ اسب داشتند. این جنگ با کشته شدن ۷۰ تن از کفار و اسارت ۷۰ تن از آنها و شهادت ۱۴ تن از مسلمین به پیروزی سپاه اسلام انجامید.

زیارتگاه بدر

در فاصله کمی از محل درگیری مسلمین و کفار، شهدای غزوه بدر مدفونند. مزار شهدای بدر (در چهار صد متری چاه های بدر) با دیواری محصور شده است. در دوران اخیر به علت تغییر مسیر و احداث بزرگراه مکه به مدینه این سرزمین از راه عمومی به کنار شده است و زائران بیت الله از زیارت شهدای بدر محروم گردیده اند.

بدن

(بُ) والبدان جعلناها لكم من شعائر الله (حج ۳۶)

جمع بدنه است و بدنه از ماده بدن است و دلالت بر تنومندی دارد و مقصود قربانی حج است. شتر بزرگ و فربه و به قولی شتر و گاو که در مکه قربان کنند و ظاهراً شامل هر کشتاری که در حج کنند حتی فدا و کفاره. و در موارد متعدد از حیوانی که باید از باب کفاره احرام قربانی شود تعبیر به «بدنه» شده است. و از آن جا که چنین حیوانی (بزرگ و چاق و گوشت دار) برای مراسم قربانی و اطعام فقرا مناسب تر است مخصوصاً بر آن تکیه شده است. (تفسیر نمونه؛ لغات قرآن؛ لغت نامه؛ مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۳)

بدنه

(بَ دَن) (ك) بدن

بدنه الافساد

(تُ لِ ا) شتری که قربان کند آن که حج خود را تباه کرده است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

برش

(بُ) مستحب است ریگ ها برای رمی جمرات برش باشد یعنی در آنها رنگ مختلف باشد. (حج البیت، ص ۱۲۰)

برطله

(بُ ط ل) (۱) (بُ ط ل) (۲) (بُ ط ل) (۳) کلاه درازی (که زی یهودیان) است و در ایام پیشین مواقع طواف به سر داشتند و پوشیدن آن هنگام طواف کعبه از مکروهات است. (توضیح مناسک حج، ص ۷۹؛ حج و عمره، ص ۱۸۸؛ لغت نامه)

برقع

(بُ ق) پرده در کعبه را گویند. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۰۲؛ میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۰۹)

برکه

(بِ كُ) از اسامی زمزم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

بره

(بَ رٌ)

۱. نام زمزم است. به معنی پرمفعت. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ طبقات، ص ۷۶)

۲. نام مکه است به علت بلدالابرار بودن (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

۳. نام مدینه است. مقصود از آن زیادی برکات و فیضی است که شامل مردم مدینه منوره و همه مردم جهان می شود، از آن جا که سرچشمه اسرار معنوی و محل درخشش انوار الهی و برکات نبوی است (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

بریدالبعث

یا (ك) اوطاس

بسسه

(بَ سِ) از نام های مکه است. وجه تسمیه بسسه (از بس به معنی راندن) از آن جهت است که:

۱. هر آن کس در آن جا پرهیزکار نبود شتران را بس بس می کرد. (لغت نامه)

۲. چون هر وقت ظلم در آن می کردند هلاک می شدند. (ثواب اعمال حج، ص ۷۱)

۳. آنها که قصد بی احترامی به کعبه را می کردند صاحب خانه آنها را رانده و هلاک می نمود مانند اصحاب فیل، و بعضی را آگاه می نمود مانند تبع اول. (میعادگاه عشاق، ص ۱۲۴)

بساق

(بُ)

۱. نام کوهی در عرفات (به زعم برخی)

۲. نام وادی است بین مدینه و جار

۳. شهری است به حجاز. برخی از نام‌های مکه دانسته اند. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۴۶)

بست

(ب) پناهگاه محوطه ای است که اگر مقصر در آن وارد شود در امان است. مسافت وسیعی که شهر مکه در آن واقع شده و روضه نبوی بست هستند.

بست حرم

یعنی حرم کعبه (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بست مکه

مسافت نسبتاً وسیعی است که شهر مکه در آن واقع شده (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۳۱)

بشری

(بُ را) از نام‌های زمزم است. (الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

بطحا

(ب) نام مکه. نام وادی مکه (لغت نامه)

بطحیا

(بُ ط) نامی که خلیفه دوم بر تالاری وسیع نهاد که به هنگام توسعه مسجدالنبی در جانب شمال شرقی از

۱. لغت نامه.

۲. لغت نامه ذیل «برطل».

۳. مبسوط در ترمینولوژی حقوق.

مسجد شریف نبوی بساخت (و آن را به ریگ‌های «عرصه الحمراء» فرش کردند) و مردم را گفت هر کس خواهد در امور دنیا صحبت کند به آن جا رود تا کسی در مسجد هیاهو نکند. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۱۰۲)

بطن عرنه

همان (ک) عرنه

بطن عقیق

همان (ك) وادی عقیق (۱)

بطن محسر

همان (ك) محسر

بطن مکه

داخل و درون مکه (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بطن وج

(وَج) شهر طایف است. (تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف، ص ۴۲)

بعنه

(بِث)

۱. مکانی را گویند که سرپرست حجاج و دیگر مسئولین، در مکه و مدینه در آن جایند.

۲. افرادی را گویند که در رابطه با امور حج از طرف رهبر و مراجع تقلید به عربستان روانه شده و دارای

مسئولیتی هستند.

بقره

(بَ قِ رِ) در مواردی از حیوانی که باید از باب کفاره احرام قربانی شود تعبیر به بقره (گاو) شده است. (مجازات های مالی در

حقوق اسلامی، ص ۵۴)

بقعه ائمه اربعه

همان (ك) بقعه اهل بیت النبی

بقعه اهل بیت النبی

شهرت مقابر اهل بیت در بقیع که به صورت بقعه ای مرتفع مورد توجه و زیارت مسلمین بوده است. اصل بقعه ائمه اربعه از بناهای ناصرین المستضی (در قرن ششم) است. سعودی ها آن را تخریب کردند (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ میقات حج،

ش ۱۶، ص ۱۵۳) (ق)

(ب) یا «جنه البقیع» شهرت گورستان مقدس و تاریخی مدینه است. مشهورترین قبرستان تاریخی جهان اسلام در قسمت شرق مدینه (و تقریباً در وسط شهر) و در فاصله حدود ۲۰۰ متری شرق مسجدالنبی قرار دارد و محدود است از:

شمال به شارع ملک عبدالعزیز

شرق به شارع ستین (شارع ملک فیصل)

غرب به شارع ابوذر (مقابل مسجدالنبی)

جنوب به شارع باب العوالی (شارع امام علی)

تسمیه بقیع

از بقعه گرفته شده است، زیرا مقابر این قبرستان دارای بقعه بود.

مکان وسیعی را می گفتند که در آن درخت فراوان باشد (و یا ریشه آن باشد) و در این مکان درختان خاردار معروف به «غرقد» وجود داشت و لذا آن را بقیع الغرقد می گفتند.

سابقه بقیع

این مکان که طی سال های متمادی در خارج از یثرب واقع شده بود طبق نقل، قبرستان اهل یثرب بود و قبل از اسلام مردگان قبایل در آن به خاک سپرده می شدند و پس از اسلام به مناسبت دفن جسد عثمان بن مظعون (در سال دوم هجری) در بقیع، به این مکان توجه شد و صرفاً برای دفن مردگان مسلمان اختصاص و مردگان غیر مسلمان در منطقه ای در سمت جنوب شرقی آن به خاک سپرده می شدند که «حش کوكب» نام داشت. (و باغی بود متعلق به مردی قدیمی به نام کوكب یا مردی از اصحاب به نام کوكب و یا زنی یهودیه به نام کوكب) تا این که به دستور معاویه بن ابی سفیان باغ و دیوار را ویران ساختند و این قطعه زمین به بقیع متصل شد و به نقلی مروان آن را ضمیمه بقیع کرد.

فضیلت بقیع

این قبرستان که مدفن برخی از معصومین (علیهم السلام) و بسیاری از مقربان الهی و شهدای صدر اسلام است از قداست خاصی برخوردار است. طبق روایت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود کسی که در مقبره ما (بقیع) مدفون گردد از شفاعت من برخوردار خواهد شد و حضرت خود بر اهل بقیع سلام می فرستاد و برایشان طلب مغفرت می کرد و به زیارتشان

مشاهیر بقیع

۱. جانشینان پیامبر. قبور مقدس چهار امام معصوم (مجتبی، سجاد، باقر و صادق) (علیه السلام) در منتهی الیه سمت غرب در محوطه ای به مساحت حدود سی و دو متر (هشت در چهار) به ترتیب در کنار هم قرار دارد و تنها چهار سنگ روی مزار مقدسشان به جهت نشانه نصب است.

۲. فرزندان پیامبر. قبور بنات النبی (حضرت زینب، حضرت ام کلثوم و حضرت رقیه) در قسمت غرب قبرستان و مزار حضرت ابراهیم در قسمت شمال قبرستان و مزار حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به روایتی در محوطه قبور ائمه می باشد.

۳. همسران پیامبر. قبور نه تن از ازواج النبی (زینب بنت جحش، زینب بنت خزیمه (۱) صفیه، ام سلمه، ام حبیبه: حفصه، عایشه، سوده و جویره) در وسط این قبرستان (در قسمت غرب) واقع است (اگر چه تعداد آنها را دقیقاً مشخص ندانسته اند. بعضی از مورخان و محدثان پیشین نظرشان این است که چهار تن در این محل دفن شده اند).

۴. بستگان پیامبر. قبور منسوبین به رسول الله در نقاط مختلف بقیع واقع است، از جمله اند: عباس عموی

حضرت (در محوطه قبور ائمه)، صفیه و عاتکه عمه های حضرت، حلیمه سعدیه دایه حضرت،

عقیل پسر عم حضرت (طبق نقلی)، عبدالله بن جعفر طیار فرزند پسر عم حضرت (طبق نقلی)، محمد حنفیه (طبق نقلی)، حضرت اسماعیل بن امام صادق (علیهما السلام)، حضرت فاطمه.

بنت اسد مادر حضرت امیر (به زعمی در محوطه قبور ائمه)، ام البنین همسر امیر (علیه السلام) و...

۵. اصحاب پیامبر. قبور اصحاب بسیار زیاد است و نخستین کسی که در اسلام در بقیع مدفون شد از مهاجرین عثمان بن مظعون است و از انصار، اسعد بن زراره.

مستحبات بقیع

زیارت ائمه بقیع (و حضرت ابراهیم و حضرت فاطمه بنت اسد) مستحب مؤکد است و برای زیارت ایشان آدابی است (۲) چون:

غسل

آهسته و آرام آمدن

با خضوع و خشوع آمدن

لباس های پاکیزه تر پوشیدن

عطر خوشبو تر استعمال کردن

در ورود اذن دخول خواندن

در ورود ابتدا پای راست گذاشتن

بعد از ورود نماز زیارت به جای آوردن

دعاها و زیارت های وارده را خواندن

وقت زیارت صدای خود را بلند نمودن

ثواب تلاوت قرآن مجید به روح مطهر هدیه کردن

به جهت گناهان خود توبه کردن و استغفار نمودن

سخنان بیهوده نگفتن و سخنان دنیایی را ترک کردن

۱. محوطه حرم، قبور محوطه حرم در سمت غربی و منتهی الیه بقیع در زیر یک گنبد و دارای ضریح و صندوق زیبا بود. حرم مطهر هشت ضلعی و دارای دو درب بود اما صحن و سرا نداشت ولی دارای محراب بود. بنای اصلی گنبد و بارگاه حرم در قرن پنجم به دستور «مجدالملک براوستانی» صورت گرفت و تعمیرات چندی از جمله در قرن ششم به وسیله مستر شد بالله عباسی و در قرن هفتم به وسیله مستنصر بالله عباسی و در قرن سیزدهم قمری به دستور سلطان محمود عثمانی در آن انجام پذیرفت، اما وهابیون در شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری آن را تخریب کردند. (۳)

۱. برخی به جای او از میمونه یاد کرده اند در حالی که برخی قبر میمونه را در سرف می دانند.

۲. متأسفانه آل سعود در بقیع را به روی زائران بسته اند و از سال ۱۳۶۵ شمسی برای ساعاتی آن را می گشایند و زنان نیز از ورود محرومند.

۳. در بقیع برخی از قبور رواق و قبه و گنبدهای بزرگ و ضریح

های آهنی یا مسی یا نقره ای داشتند و بسیاری از قبور نیز دارای کتیبه و سنگ نوشته هایی بودند که نام و نشان صاحبان قبر را مشخص می نمود اما متأسفانه وهابیون بر پایه معتقدات بی اساس خود با جسارت نسبت به قبور مقدس بقیع و سایر بقاع آن هرگونه اثر و نشانی را تحت عنوان شرک و بدعت تخریب کرده اند که از جمله است:

الف بقیعه ائمه اربعه (بقعه اهل بیت النبی)

ب قبه الزوجات (گنبد و بارگاه همسران نبی)

ج قبه بنات الرسول (گنبد و بارگاه دختران رسول الله)

د قبه الاحزان (قبه الحزن، گنبدی که بر بیت الاحزان بود)

ه قبه العباسیه (قبه العباس عم النبی بر مزار عباس عموی پیامبر)

۲. روحاء، قسمتی در بخش میانی بقیع است که قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول الله و قبر عثمان بن مظعون در آن واقع است و وجه تسمیه روحا (به معنی جایگاه انبساط) از بیان حضرت رسول بود که هنگام دفن عثمان بن مظعون فرمودند: «هذه الروحاء».

۳. شهداء الجنة، قبور شهیدانی است که در قسمت شمالی بقیع مدفونند و دیوار کوتاهی در اطراف آرامگاه آنها کشیده شده بود. این شهیدان عبارت بودند از شهدای احد (یعنی آن دسته از شهیدان غزوه احد که در مدینه به خاک سپرده شدند) و شهدای حره (آنان که واقعه حره در سال ۶۲ یا ۶۳ هجری توسط سپاه یزید بن معاویه به فرماندهی مسلم بن عقبه در مدینه به شهادت رسیدند).

۴. بقیع العمات، مقابر عمه های رسول الله (صفیه و عاتکه) است واقع در شمال (غربی) بقیع که ابتدا به عنوان جزئی از بقیع الغرقده به وسیله دیواری از آن جدا بود

ولی بعداً این دیوار برداشته شد و به صورت یک قبرستان در آمد، اما این را نیز نوشته اند که در این محل تنها «صفیه» مدفون است و تا نیمه قرن سیزدهم نه هیچ یک از نویسندگان از عاتکه یاد کرده اند و نه تعبیر بقیع العمات را آورده اند (و این خود حاکی از آن است که قبر دوم متعلق به هر کسی که باشد پس از این تاریخ به وجود آمده) و اصولاً از نظر تاریخی هجرت عاتکه به مدینه معلوم نیست.

۵. بیت الحزن یا (ک) بیت ال-احزان. (حرمین شریفین، ص ۱۶۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۱۵ الی ۳۳۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۵۵، ج ۲، ص ۱۷۲؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۹۱ و ۳۹۳؛ الغدیر، ج ۱۸، ص ۳۷ و ۴۰؛ توضیح مناسک حج؛ میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۶۶، ش ۱۹، ص ۹۱ و ۹۲ و ش ۴، ص ۱۷۷ و ۱۹۰؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۰۳؛ و...)

بقیع خیل

(خ) موضعی است در مدینه، عامه کشتگان احد در این مکان به خاک سپرده شدند. (لغت نامه)

بقیع العمات

(ع م) شهرت مقابر عمه های پیامبر اکرم واقع در شمال غربی قبرستان (ک) بقیع

بقیع الغرقد

(غ ق) همان قبرستان (ک) بقیع

بقیع مصلی

(مُص لآ) موضعی در مدینه که طبق نقل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا

نماز عید به جای آوردند. (۱)

بکه

(ب ك) «ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارکا و هدی للعالمین» (آل عمران ۹۷)

به اختلاف نقل: از نام های مکه است. همان مکه است (میم بدل به با شده. حجر است. محل حجر است. کعبه است. محل کعبه است. مطاف است. ساحت میان دو کوه و ساخت مسجدالحرام است. تمام

منطقه حرم است.

مبارک بودن بکه

مبارک، نمو یافتن و زیاد شدن پیوسته خیرات و طاعات و عبادات در بکه است، یعنی طاعات و عباداتی که در آن جا به جای

آورده می شود ثوابی فزون تر دارد. یا بقاء و دوام و ثبوت دائمی خیرات و عبادات و طاعات در بکه است یعنی هیچ گاه از عبادت کنندگان خالی نیست و یا هیچ گاه از توجه نماز گزاران گوشه ای از این جهان پهناور منفک و جدا نیست.

وجه تسمیه بکه

از «بکاء» (گریه) است، به جهت گریه کردن مردم در مکه

۱. پایه معتقدات بی اساس خود با جسارت نسبت به قبور مقدس بقیع و سایر بقاع آن هرگونه اثر و نشانی را تحت عنوان شرک و بدعت تخریب کرده اند که از جمله است:

الف بقعه ائمه اربعه (بقعه اهل بیت النبوی)

ب قبه الزوجات (گنبد و بارگاه همسران نبوی)

ج قبه بنات الرسول (گنبد و بارگاه دختران رسول الله)

د قبه الاحزان (قبه الحزن، گنبدی که بر بیت الاحزان بود)

ه قبه العباسیه (قبه العباس عم النبوی بر مزار عباس عموی پیامبر)

در داخل و اطراف کعبه.

از «تباک» (ازدحام و راندن) است، به جهت ازدحام جمعیت در جایگاه

کعبه و در هنگام طواف.

از «بک» (شکستن) است، به جهت شکسته شدن غرور و نخوت مغروران و گردنکشان و شکسته شدن ستمکاران در مکه. (الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۱ و ۴۵۴؛ دائره الفرائد؛ تفسیر نمونه؛ مجمع البیان؛ تاریخ مکه، ص ۲۱، ۴۲ الی ۴۴؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۰، ش ۴، ص ۱۳۶)

بلاد العرب

(بِ دُلَّ عَ رَ) یا جزیره العرب، نامی است که عرب از همان اوان ظهور اسلام سرزمین مسکونی خویش را بدان می خوانند. (کعبه، ص ۳)

بلاط

(بِ) سرزمین سنگفرش شده.

۱. از اسامی مدینه است چون زمینش مفروش بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. موضع خاصی است در مدینه مابین مسجد نبوی و بازار که در آن سنگ ها گسترده اند. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلاطه حمراء

(بِ طِ عِ حَ) همان (ك) حجر السماق

بلد

(بِ لَ) لا اقسام بهذا البلد و انت حل بهذا البلد (بلد ۱ و ۲)

۱. از نام های مکه است (تفسیر نمونه؛ تاریخ مکه، ص ۵؛ فرهنگ جامع)

۲. از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلد استيطان

(ا) اقامتگاه شخص، در باب حج از آن یاد کرده اند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلد آمن

(م) و اذ قال ابراهيم رب اجعل هذا بلداً آمناً (بقره ۱۲۶)

مکه است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از بنای کعبه امنیت آن را از خداوند در خواست نمود و خدا دعای او از اجابت کرد و آن را یک مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روح و امنیت اجتماعی مردم است که به سوی آن می آیند و هم از نظر قوانین مذهبی امنیت آن، آن چنان محترم

شمرده شده که هرگونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است و افراد انسانی که به آن پناه می برند در امان هستند و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی مزاحم آنها نشود. (تفسیر نمونه)

بلدالله

(بَلِّدٌ لِّدَوْلَا) نام مکه است چون شهر خداست (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

بلدالله تعالی

از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

بلدالامین

(لَا) و هذا البلد الامین (تین ۳)

شهر امن، کنایه از مکه معظمه است که حتی در عصر جاهلیت به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده می شده و کسی در آن جاحق تعرض به دیگری نداشت حتی مجرمان و قاتلان وقتی به آن سرزمین می رسیدند در امنیت بودند. در اسلام این سرزمین اهمیت فوق العاده ای دارد. در این جا حیوانات و درختان و پرندگان تا چه رسد به انسان از امنیت خاصی برخوردار می باشند. منشأ امنیت این شهر کعبه و مناسک آن است که هسته مرکزی و اولین بنا و اجتماع آن بوده است. کعبه با آداب و احکامش صورت تمثلی و تبلور یافته توحید حضرت ابراهیم (علیه السلام) را شرح و بیان نموده تا از این طریق مردم حق جو به یکتایی ذات و صفات و اراده خداوند ایمان آرند و دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) را لبیک گویند و فقط محکوم حکم و مجری اراده و احکام او که همان عدل و خیر است گردند. همین توحید فکری و عملی مبدأ تشریح و تنظیم و تشخیص حقوق و حدود همه جانبه و عادلانه و یکسان و موجب امنیت فردی و اجتماعی است. (تفسیر نمونه؛ فرهنگ پرتوی از قرآن)

بلدالحرام

(لَحْر) مکه است. به واسطه آن که:

۱. محل نقص و کم شدن گناه یا فانی شدن آن است.

۲. هر کس قصد آن کند، از روی ظلم و عدوان هلاک می گردد.

۳. ایمن است و مردم در آن مأمن می باشند. (شرح)

اربعین، ص ۲۵۱؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

بلد رسول الله

از نام های مدینه است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلد المساجد

(لُ مَ حِ) مدینه منوره را بلد المساجد می شناسند (همشهری، ویژه نامه ۷۵/۹/۲۰، ص ۷)

بلد النذر

(نُ) محلی که نذر حج کردن در آن شده باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلد الیسار

(لُ یِ) محلی که در آن جا برای حج کردن مستطیع شده باشند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلده (بَ لَ دَ) انما امرت ان اعبد رب هذه البلده (نمل ۹۱)

مکه معظمه را گویند. (تفسیر نمونه؛ دائره الفرائد)

بلده المروزقه

(تُ لُ مَ قِ) مکه را گویند چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) اهل مکه را دعا کرد به «و ارزق اهله من الثمرات» (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

بنی شیبه

(شَ بِ) خاندانی در مقام (ك) سدانت

بوسیدن حجر (حَ جِ) در روایات، بوسیدن حجر (الاسود) مورد سفارش قرار گرفته و طبق نقل ها رسول الله مقید به استلام و بوسیدن آن بوده اند (همراه با زائران خانه خدا ص ۹۱)

بهره

(بَ رِ) همان (ك) حده (سفرنامه مکه ص ۲۴۶).

بیت

(بَ) نامی است در قرآن برای کعبه.

۱. والله على الناس حج البيت (آل عمران ۹۷)

۲. و اذا جعلنا البيت مثابه للناس (بقره ۱۲۵)

۳. ان اول بيت وضع للناس بيكه مباركا (آل عمران ۹۶)

بيت ابي النبي

(أَبِ نَّ هَمَانَ ك) دارالنايغه

بيت اسماعيل

حجر است در روايات از امام صادق (عليه السلام): «الحجر بيت اسماعيل» (ميقات حج ش ۹ ص ۱۲۸)

بيت الاحزان

(بَبْتُ لَأ) و يا «بيت الحزن» شهرت مكاني است در مدينه به جهت آن كه محل اظهار حزن و اندوه حضرت فاطمه زهرا (عليها السلام) در فراق پدر و شكوه از اوضاع زمانه بوده است. مورخان و سياحان مدينه از «بيت الحزن» به عنوان يكي از بقاع و اماكن زيارتي ياد نموده اند. اما در تعيين مكان اين نقطه تاريخي اختلاف شده (كه اين خود سند ديگري است بر استبداد رفته بر اهل بيت وحى). به نقل برخى «بيت الاحزان» در خارج مدينه و در سمت مشرق بقيع بوده است كه با گسترش شهر مدينه در داخل شهر واقع شد (و سپس در اين اواخر در توسعه هاى ساختمانى شهر مدينه، آثار اين مكان از بين رفته است) اما براى اين نظر كه «بيت الاحزان» در خارج مدينه بوده مأخذ و مستندى از قرون گذشته وجود ندارد و به نقل بسيارى «بيت الحزن» در داخل مدينه و در بقيع و در مجاورت قبور ائمه و يا نزديك قبر حضرت ابراهيم (عليه السلام) بوده و در دوران عثمانى ضريح كوچكى داشته كه احتمالاً وهاييون آن را همانند رواق و بارگاه ساير قبور بقيع تخریب نموده اند (طبق نقلى در سال ۱۳۴۴ قمرى به امر ملك عبدالعزيز منهدم گرديد).

۱. عمر بن شبه نميرى (متولد ۱۷۳ متوفى ۲۶۲ هجرى) از گفتارش در «تاريخ المدينه» (كه قديمى ترين تاريخ موجود درباره مدينه است) درباره بقيع دو مطلب به وضوح به دست مى آيد. يكي اين كه بيت الاحزان تا

سال ۶۱ هجری مانند حال حیات حضرت زهرا (علیها السلام) به صورت خیمه و چادر و محلی بوده است معین و مشخص و حضرت امام حسین (علیه السلام) بر حفظ آن عنایت و اهتمام داشت و دیگر این که بیت الاحزان پس از این دوران و در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم دارای ساختمان بوده است.

۲. ابن جبیر (متولد ۵۴۰ متوفی ۶۱۴ هجری) سیاح معروف عرب که مدینه و بقیع را زیارت کرده در سفرنامه خود ضمن توضیح بقیع می گوید: «خانه ای است منسوب به فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که به بیت الحزن معروف است و گویند همین خانه است که آن بانو (علیها السلام) در سوگ رحلت پدر خود مصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) در آن مأوا گرفت و دیری ملازم آن خانه شد و به اندوه دایم نشست».

۳. سمهودی (متولد ۸۴۴، متوفی ۹۱۱ هجری) مورخ مشهور مصر بیت الاحزان را در بقیع می داند.

۴. فرهاد میرزا (معتد السلطنه) در آخر قرن سیزدهم هجری و ابراهیم رفعت پاشا امیرالحاج مصری در اوایل ۱۴ هجری قمری از بیت الاحزان در بقیع یاد کرده اند.

(میقات حج، ش، ص ۱۲۱ و ۱۲۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۶۸؛ تاریخ و آثار اسلامی؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۵۰؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵)

بیت الارقم

(لُ أ ق) همان (ك) دارالارقم

بیت الاسلام

(ل ا) همان (ك) دارالارقم

بیت الله

(لَا) کعبه و از مشهورترین نام های آن می باشد و نشانه ای از شرافت این خانه است که به خداوند منتسب شده (لغت نامه؛ و...)

بیت الله الحرام

کعبه را گویند.

بیت الحرام

(ل ح) جعل الله الكعبه البيت الحرام (مائده ۹۷)

۱. کعبه است به جهت بزرگداشت حرمت آن.

۲. کعبه است به جهت حرمت شکار حیوانات و قطع اشجار آن.

۳. کعبه است به جهت حرام بودن داخل شدن مشرکین در آن. (مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸؛ ج ۷ ص ۱۸۶)

بیت الحرم

(لُحَّ زَ) بیت الحرام. بیت الله (لغت نامه) (ل)

بیت الحزن

(لُحَّ زَ) (۱) (لُحَّ) (۲) همان (ک) بیت الاحزان (لغت نامه؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۹۴)

بیت الدعا

(دُ) مکه معظمه (فرهنگ آندراج)

بیت الرسول

(رَ) از اسامی مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۶)

بیت الشیخ

(شَ) شهرت خاندان شیخ محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیه. (فرقه وهابیه، ص ۳۰)

بیت الصلوه

(صَّ لا) شبستان مسجد پیغمبر که محراب و منبر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا است. (در راه خانه خدا، ص ۱۸۸)

بیت الضراح

(ضُّ) به روایتی خانه ای بود در موضع خانه کعبه و ملائکه طواف آن می کردند و چون حضرت آدم (علیه السلام) به زمین هبوط نمود مأمور حج و طواف آن شد و در زمان طوفان آن را به آسمان چهارم بردند (منهج الصادقین، ج ۲، ص ۲۷۷).

بیت العتیق

(لُ عَ) ولیطوفوا بالبيت العتیق (حج ۲۹)

۱. کعبه است، به جهت کرامت و شرافت، چون هر چیز مکرم و زیبا را عتیق می نامند و کعبه هم این دو مزیت را دارد.

۲. کعبه است، به جهت قدمت (عتیق). کعبه نخستین خانه ای است که برای پرستش خداوند در زمین بنا شد و قدیمی ترین کانون توحید است.

۳. کعبه است، به جهت آزادی (۳) (عتیق) و کعبه آزاد است از ملک مردم (و در هیچ زمانی جز خدا مالکی نداشته است) یا از تسلط جباران یا از غرق گردیدن در طوفان (که به آسمان برده شد) یا این که زیارت کننده آن از آتش جهنم آزاد است. (مجمع البیان؛ تفسیر نمونه؛ قصص قرآن؛ تاریخ مکه، ص ۲۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۵۷)

بیت العروس

(لُ ع) کنایه از مکه معظمه است. (فرهنگ آندراج)

بیت المعمور

(ل م) و البیت المعمور (طور ۴)

۱. خانه کعبه است که با انجام حج آباد است.

۲. حقیقت مثالی کعبه است در عوالم غیبی (خانه ای در آسمان است برابر کعبه) و آن مسجد ملائکه است.

۳. خانه قلب مؤمن است که با ایمان و ذکر خدا آباد است. (لغات قرآن؛ تفسیر نمونه؛ فرهنگ آندراج)

بیتوته در مشعر

در مراسم حج شب به سر بردن در

۱. ضبط سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵.

۲. ضبط لغت نامه.

۳. کعبه آزاد و مستقل و تملک ناپذیر است و هیچ شخصی و دولت و مرجع بین المللی نمی تواند و حق هم ندارد که برای کعبه تعیین تکلیف کند. حق و تکلیف کعبه را فقط و فقط اسلام معین کرده است و بس.

مشعر الحرام است (ک) و قوف در مشعر.

بیتوته در منی

در مراسم حج شب به سر بردن در منی است (ک) و قوف در منی.

بیداء

(بَبُّ) تلی است در یک میلی مسجد شجره. مردانی که محرم هستند هنگام عبور از این محل مستحب است صدا را به تلبیه (لیک) بلند کنند. و از امام صادق (علیه السلام) روایت است که اگر سواری، از بیداء آواز تلبیه را بلند کن. (فقه فارسی با مدارک، ص ۹۰؛ گزیده از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۵۷)

بین الاحرامین

(بَبُّ لُ لِمَ) فاصله بین دو احرام حج (یعنی احرام عمره تمتع و احرام حج تمتع) را گویند که طی آن اعمالی مثل سر تراشیدن، عمره مفرده، بیرون رفتن از مکه، صید در حرم (همیشه) کندن درخت و گیاه حرم (همیشه) جایز نیست. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۷۳)

بین الحرمین

(حَ رَمَ) میان دو حرم (لغت نامه)

پ

اشاره

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)
۲. از نام های کعبه است و اعراب بسیار «برب هذه البینه» قسم می خوردند. (تاریخ مفصل اسلام، ج ۱، ص ۶۰)

پرده کعبه

(پَ دِ) «حجاب البیت»، «کسوت کعبه»، «جامعه کعبه»، «ستار کعبه»، «پیراهن کعبه»، پوشش (روپوش) قسمت خارجی کعبه را گویند، و در این که اول بار چه کسی درصد پوشانیدن کعبه برآمد و جنس پوشش چه بود اختلاف زیادی وجود دارد و از کسانی چون حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت هاجر و عدنان (علیه السلام) نام برده اند. بر اساس روایتی، حضرت آدم (علیه السلام) که اساس خانه کعبه را نهاد آن را با پیراهن مویی پوشانید و حضرت ابراهیم (علیه السلام) پیراهن کعبه را از بافته خرما بساخت و حضرت سلیمان (علیه السلام) با پارچه قطبی پیراهنش کرد. اما سابقه تاریخی پوشش کعبه طبق نظر مورخان:

۱. پوشش کعبه به تُبَع حمیری نسبت داده شده که درباره نام او (به نقلی اسعد ابو کرب) و زمان او (به نقلی در قرن پنجم میلادی یا حوالی ۲۲۰ سال قبل از هجرت) اختلاف است. به نوشته ارباب قصص، تبع از پادشاهان جهانگشای یمن وارد مکه شد و قصد ویران کردن کعبه را نمود لکن دچار زکام شدیدی شد به قسمی که اطباء از درمان او عاجز شدند. حکیمی از

ملازمانش تشخیص داد که اگر از قصد خود پشیمان شود و استغفار کند درمان خواهد شد و تبع منصرف از قصد شد و نذر کرد که خانه کعبه را محترم دارد و برای آن پوشش و پیراهنی ترتیب

دهد. (به نقلی دیگر تبع قبل از ورود به مکه بر اثر کسب آگاهی از ارزش کعبه توسط دو تن از کاهنان، با ایمان و احترام به مکه وارد شد). تبع اول بار کعبه را به طور کامل با پارچه ضخیمی (به نام پلاس) و بعد با پارچه های بهتری (به نام های مَعافِر ملاء و صائل رَیْطَه) پوشانید (و به این نحو پوشانیدن کعبه مورد پیروی جانشینان تبع و مردم قرار گرفت). به زعمی نیز عدنان (جد بیستم پیامبر اسلام) اولین کسی است که کعبه را پوشانید. به نظر می رسد که بعد از تبع کعبه پوشانیده نشد تا زمان عدنان (البته اگر از لحاظ زمانی عدنان بعد از تبع بوده باشد) و چون عدنان پس از گذشت مدت زیادی برای کعبه پوششی آماده کرد لذا او را نخستین کسی دانسته اند که کعبه را پوشش نمود.

۲. عهد جاهلیت. از دوران تبع تا زمان اسلام اطلاعات اندکی از پوشانیدن کعبه در دست است. آورده اند که قبایل عرب در زمان جاهلیت در تهیه کسوت کعبه مشارکت داشتند و بعد از تجدید بنای کعبه توسط قریش، پوشش

توسط آنها صورت می گرفت تا این که قُصَیْ بنِ كِلَاب برای تهیه پیراهن کعبه برای قبایل سهمی قرار داد تا کعبه با هزینه عموم مردم پوشانده شود و لذا پوشش زمان قریش را عدل می نامیدند (و یا این که ابوریعه بن مغیره به دلیل تجارت با یمن به درجه ای از ثروت رسید که به قریش گفت سالی خود به تنهایی پوشش کعبه را به عهده می گیرم و سالی دیگر شما همگی آن را بپوشانید و از

آن پس تا زنده بود با پارچه خبری یمنی بسیار نیکویی کعبه را می پوشانید و قریش او را عدل نام نهاد). در دوران جاهلیت و پیش از اسلام خالد بن جعفر کلاب را نخستین کسی می دانند که کعبه را با دیباچ (پارچه ابریشمی) پوشانید و از «نُتَيْلَه» مادر عباس بن عبدالمطلب به عنوان نخستین زنی یاد می کنند که به علت نذرش (در پیدا کردن کودک گمشده اش عباس) کعبه را (با دیباچ) پوشانید.

۳. صدر اسلام. در عصر اسلام اولین کسی که به کعبه کسوه کرد خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که بعد از فتح مکه کعبه را (با هزینه بیت المال) با پارچه یمانی پوشاند و ابوبکر نیز جامه قباطی (نوعی پارچه مصری) بر کعبه قرار داد. در زمان عمر، پرده کعبه از جنس قباطی بود. او به عامل خود در مصر نوشت که کسوه کعبه در آن جا بافته شود. نوشته اند او همه ساله پرده ای نو دستور می داد و پرده قدیمی در قطعات کوچکی میان حاجیان تقسیم می شد. در زمان عثمان کسوه از جنس قباطی و گاهی از برد یمانی بود تا این که در یکی از سال ها به جامه قباطی اکتفا نکرد و جامه دیگری از برد یمانی بر آن پوشانید (و لذا او را نخستین کسی می دانند که در اسلام دو جامه یکی بر دیگری بر کعبه قرار داد). در زمان حضرت علی امیر مؤمنان طبق روایتی از امام صادق (علیهما السلام) کسوه بیت همه ساله از عراق فرستاده می شد.

۴. عهد امویان. معاویه ابتدا پرده ای از

کتان و حریر بیاویخت و بعداً با پارچه های یمانی راه راه پوشش نمود. نوشته اند او نخستین کسی است که جامه کعبه را در سال دو بار تعویض نمود. جامه قباطی (در پایان ماه رمضان) و جامه دیبا (در روز عاشورا) بر کعبه می پوشانید و دیگر خلفای اموی نیز کعبه را با پارچه های قباطی و دیبا می پوشانیدند.

۵. عهد عباسیان. به دستور خلفای عباسی، جامه کعبه از گرانبهاترین انواع ابریشم در مصر (در شهر «تنیس» و گاه در دو دهکده «تونه» و «شطا» که همگی در بافت منسوجات گران قیمت شهرت بسزایی داشتند) تهیه می شد. در سال ۱۶۰ هجری مهدی عباسی به درخواست خادمان کعبه (که از تراکم پوشش های بر روی هم کعبه از خوف فرو ریزی سقف بیت شکایت داشتند) دستور داد تا جز یک جامه همه پوشش ها را از روی کعبه بردارند و دستور داد تا پرده کعبه از قباطی مصر به صورت بافته های «تنیس» مهیا شود. در سال ۱۶۱ به امر مهدی جامه دیگری برای کعبه مهیا گردید. او نخستین کسی است که کعبه را به وسیله سه جامه (قباطی، خز و ابریشم) یکی بر دیگری پوشش داد. در سال ۱۹۰ به دستور هارون جامه از قباطی مصر بر کعبه انداختند. در سال ۲۰۶ به امر مأمون جامه ای از دیبای سفید بر کعبه آویختند، و از آن پس در هر سال سه جامه بر کعبه قرار می دادند؛ جامه ای از دیبای سرخ (در روز نهم ذی حجه)، جامه قباطی (در اول ماه رجب)، دیبای سپید (در ۲۷ رمضان). ازرقی تعداد جامه های کعبه

بین سال های ۲۰۰ تا ۲۴۴ قمری را ۱۷۰ جامه شمارش کرده و از این گفته چنین بر می آید که در یک سال بیش از یک جامه و گاه تا چهار جامه بر کعبه پوشانده می شد. از هنگامی که دولت عباسیان روبه ضعف نهاد جامه کعبه از سوی حکام و فرمانداران و پادشاهان همچنان ارسال می گردید. (گاه از سوی مصر، گاه از یمن، گاه از ایران) و در اوج رقابت خلفای عباسی و فاطمی نمایندگان رسمی آنها در حج، گاه در آن واحد پرده های خود را بر کعبه می آویختند. در سال ۵۳۲ هجری چون از سوی کشورهای اسلامی پرده ای برای کعبه فرستاده نشد، بازرگانی ایرانی الاصل به نام شیخ ابوالقاسم را مشت، کعبه را با جامه ای حبری (و جز آن) پوشانید. ناصرالدین الله عباسی (۵۷۳

۶۲۲) نخستین کسی بود که کعبه را به وسیله جامه ای از دیبای سیاه بیاراست و از آن هنگام دیبای سیاه به عنوان جامه ای برای کعبه معمول گردید.

۶. یمنی ها. ملک مظفر یوسف پادشاه یمن، نخستین پادشاهی است که بعد از سقوط بنی عباس جامه کعبه را (به سال ۶۵۹) فرستاد. او چندین سال به همراه پادشاهان مصر کعبه را جامه می پوشانید و در بعضی از سال ها به علت افزایش قدرت و نفوذش به تنهایی این کار را انجام می داد. ۷. عهد ممالیک مصر. با استیلای ملوک مصر بر حجاز (در قرن هفتم هجری قمری) پوشانیدن کعبه در انحصار آنها در آمد. سلطان بَیْبِرس (۱) بند قُداری نخستین پادشاه مصری است که کعبه را (به سال ۶۶۱ هجری) پوشانید و

ملک صالح اسماعیل (۷۴۳ ۷۴۶) سه دهکده را در مصر جهت تهیه پرده کعبه (و پرده حجره نبوی) وقف نمود و سلاطین ممالیک از آغاز این وقف همواره جامه سیاهی را ویژه کعبه در هر سال ارسال می داشتند و آخرین جامه کعبه دوران ممالیک از سوی اشرف طومان بای (در ۹۲۲ هجری) فرستاده شد.

۸. عهد عثمانیان. با تسلط عثمانی ها بر حجاز و مصر (از قرن دهم هجری) تهیه کسوه انحصاری آنان گردید. در دوران عثمانی ها پرده کعبه در مصر از حریر و دیباج (و معمولاً به رنگ سیاه) تهیه می گردید. سلطان سلیم عثمانی با استیلا بر مصر نخستین سلطان عثمانی است که جامه کعبه را (در مصر) تهیه و ارسال داشت (به سال ۹۲۳ هجری) و سلطان سلیمان قانونی (در سال ۹۴۷ هجری) هفت دهکده مصری را خریداری و وقف تهیه پرده کعبه (و پرده حجره نبوی) نمود (و به این ترتیب بر سه دهکده وقف شده قبلی توسط ملک صالح اسماعیلی از ممالیک مصر برای تهیه پرده، هفت دهکده افزوده شد) (۲) جامه کعبه در طول دوران عثمانی از محل در آمد اوقاف یاد شده همه از مصر با تشریفات خاصی به مکه حمل می شد (جز در طول سال های ۱۲۱۳ الی ۱۲۱۵ که مصر توسط فرانسویان تصرف شده بود).

۹. عهد سعودی ها. با تسلط آل سعود بر عربستان پرده کعبه همچنان در مصر ساخته می شد و به مکه حمل می گردید تا این که در اواخر قرن چهاردهم هجری کسوه کعبه در خود مکه (از حریر طبیعی مشکلی) بافته شده و هر ساله تعویض می گردد. با

این ترتیب از آن جا که بافتن پرده کعبه از نظر سیاسی بسیار اهمیت داشته (و برای بافنده آن مایه افتخار می باشد) دولت سعودی کوشید تا خود این کار را انجام داده و به این وسیله نفوذ سایر دولت ها را در زمینه امور دینی قطع کند؛ پس عبدالعزیز سعودی در سال ۱۳۴۶ هجری قمری فرمان داد تا کارگاه ویژه ای برای تهیه و بافت جامه کعبه مشرفه احداث گردد و بی درنگ کار احداث آن در ماه محرم همان سال (در محله اجیاد مکه) آغاز شد و در ماه رجب پایان یافت و از هند بافندگانی آوردند و به این ترتیب در این کارگاه، جامه کعبه به وسیله عرب ها و هندی ها بافته می شد و همه ساله یک پوشش تهیه می گردید تا این که در سال ۱۳۵۲ هجری قمری نخستین جامه کعبه فقط به وسیله خود عرب ها بافته شد. کارگاه جامه بافی اجیاد همچنان تا سال ۱۳۵۸ هجری قمری به فعالیت خویش ادامه داد تا این که براساس یادداشت تفاهمی میان دو دولت مصر و سعودی در این سال، مصر ارسال جامه به کعبه معظمه را از سرگرفت. این وضع همچنان تا سال ۱۳۸۱ هجری قمری ادامه یافت. عربستان در این سال مانع از پیاده شدن جامه از کشتی شد و خود در سال ۱۳۸۲ هجری قمری اقدام به بازگشایی کارگاه جامه بافی در جایگاه تازه ای به نام «جرول» در مکه

۱. بَ بَ (ضبط دایره المعارف فارسی) بَ بَ (ضبط لغت نامه، ذیل طاهر بیبرس) بَ (ضبط لغت نامه، ذیل بیبرس بدون اشاره به تلفظ حرف بعد) بَ

بُ (منبع دیگر).

۲. سلاطین مصری (ممالیک) و سلاطین عثمانی هنگام به سلطنت رسیدن جامه ویژه ای (به رنگ سرخ) برای درون کعبه ارسال می کردند. به نظر می رسد اولین بار در دوران عباسی از جامه درونی کعبه (در سفرنامه ابن جبیر به سال ۵۷۹ هجری) سخن به میان آمده و شاید به وسیله ناصرالدین الله عباسی جامه درون کعبه قرار داده شده باشد که به سال ۵۷۳ هجری خلافت را به دست گرفت. و شاید از پادشاهان عثمانی هیچ کس پیش از سلطان سلیمان جامه ای درون کعبه قرار نداده است.

مکرمه نمود.

این کارگاه تا سال ۱۳۹۷ هجری قمری به ساخت جامه کعبه مشرفه می پرداخت که در این سال ساختمان کارگاه جدید در منطقه «ام الجود» واقع در مکه مکرمه آغاز به فعالیت نمود و از آن زمان تاکنون این کارگاه به فعالیت در زمینه تهیه و ساخت جامه کعبه مشغول است.

مشخصات پرده

پرده حالیه کعبه تا پایین دیوار خانه می رسد و در آن جا با حلقه ها به شاذروان بسته می شود (اما در مراسم حج مقداری از پیراهن کعبه را از پایین لوله کرده و بالا می زنند تا در دسترس حجاج قرار نگیرد). این پرده هر ساله در روز نهم (یا دهم) ذی حجه طی مراسم و تشریفات با حضور پادشاه کشور و نمایندگان رسمی دیگر کشورهای اسلامی تعویض می گردد و بنی شیبه (کلیدداران کعبه) تحت نظارت حکومت، پرده تعویض شده را میان خود تقسیم می کنند و برخی از آنان سهم خود را به افراد و طبقات خاص و دوستان خود در داخل و خارج کشور هدیه می دهند.

و اما از جمله ویژگی های پرده حالیه کعبه این که:

۱. جنس آن از ابریشم ضخیم است و به رنگ سیاه (و آستری پرده به رنگ غیر سیاه است).

۲. در کل از ۵۴ قطعه ترکیب یافته که طول هر قطعه ۱۴ متر و عرض آن ۹۵ سانتی متر است و مساحت کلی آن به ۲۶۵۰ متر مربع بالغ می گردد.

۳. در حد یک سوم بالای پرده، کمر بندمانندی (حزام) است که از ۱۶ قطعه ترکیب یافته با عرض ۹۵ سانتیمتر و طول ۴۷ متر و محیط آن ۴۵ متر می باشد.

۴. پرده در کعبه موسوم به برقع (چه ساخته مصر چه ساخت عربستان) از چهار قطعه متصل به هم تشکیل شده به ارتفاع ۶/۵ متر و عرض ۳/۵ متر. لیکن در دوران اخیر قطعه پنجمی را در پایین پرده قرار داده و عبارت اهدا را بر روی آن نقش کرده اند به طوری که با پیوستن قطعه پنجم اکنون طول پرده ۷/۵ متر و عرض آن به ۴ متر رسیده است.

۵. روی جامه کعبه کلمات «لا اله الا الله، محمد رسول الله» (در میان مربع ها) با رشته های ابریشمی بافته شده و در کنار راست و کنار چپ آن لفظ «جل جلاله» نقش گردیده است و در خالیگاه آن لفظ «یا الله» منقوش می باشد. روی کمر بند پرده در قسمت شمالی عبارت «هذه السكوه صنعت في مكة المكرمة بامر خادم الحرمين الشريفين» درج گردیده است و در قسمت های دیگر کمر بند (حزام) آیاتی از قرآن کریم با رشته های نقره ای طلا فام نقش بسته است. در روی پره درب کعبه آیاتی از قرآن

کریم به اشکال گرد و مربع با رشته های طلا فام (نخ نقره مطلا) نوشته شده است.

۶. برای تهیه پرده به ۶۷۰ کیلوگرم ابریشم (حریر) طبیعی سفید خالص نیاز است (تا با ۷۲۰ کیلوگرم مواد رنگ آمیزی گردد) برای کمر بند و پرده کعبه، رشته های نقره ای طلا فام مورد احتیاج ۱۲۰ کیلوگرم می باشد.

فضیلت پرده

در روایات منقول از اهل بیت بوسیدن آن مستحب شمرده است.

در روایات منقول از اهل بیت، به گرفتن پرده کعبه و تضرع و دعا در این حال به درگاه خداوند تصریح گردیده است.

حوادث پرده اشتیاق به پوشانیدن کعبه در میان سلاطین حوادث خواندنی را ایجاد کرده است، از جمله این که در سال ۷۵۱ هجری «ملک مجاهد» پادشاه یمن تصمیم گرفت تا جامه مصری کعبه را برداشته و جامه دیگری را (که نام او بر آن بود) بر خانه بپوشاند، و لذا هنگام وقوف در عرفات جنگی میان او و «امیر طاز» (امیر الحاج محمل مصری) در گرفت که منجر به پیروزی امیرالحاج مصر شد و او «امیر مجاهد» را زنجیر بسته به قاهره برد. اما سلطان «ناصر حسن» وی را از زنجیر آزاد کرد و با احترام فراوان به همراه «امیر قشتمر منصوری» به کشور خویش روانه ساخت.

در ینبع «ملک مجاهد» قصد کشتن امیر همراه خود را کرد، ولی امیر ینبع او را به زنجیر در آورد و در اختیار «امیر قشتمر» قرار داد و بار دیگر به قاهره برده شد. سلطان با آگاهی از جریان بر «ملک مجاهد» غضب کرد و فرمان داد تا در مرز اسکندریه زندانی اش کنند. هم چنین در سال ۸۳۸ هجری «شاهرخ میرزا» حاکم شیراز از «اشرف بوسبای»

پادشاه مصر تقاضا کرد تا کعبه را از درون یا بیرون جامه کند و چون تقاضایش پذیرفته نشد، بدین صورت تجدید تقاضا کرد که به علت نذری که نموده است درخواست دارد جامه را ابتدا به مصر ارسال کرده و آنها از سوی خود جامه را به مکه برند و کعبه را حتی برای یک روز به وسیله آن پوشش دهند.

«اشرف بزّسبای» مطلب را با علما در میان گذارد. برخی از دادن پاسخ خودداری کردند و برخی دیگر از بیم ایجاد فتنه نظر دادند تا تقاضای «شاهرخ میرزا» عملی نشود و این مطلب عملی نشد، تا این که در سال ۸۴۸ هجری «شاهرخ میرزا» از «ظاهر چَقْمَق» (۱) جقمق (۲) شاه مصر درخواست نمود که جامه کعبه را در آن سال برعهده گیرد و چون ظاهر پذیرفت، شاهرخ میرزا جامه کعبه را به مصر گسیل داشت و از آن جا به همراه کاروان محمل مصری به مکه روانه شد و در روز عید قربان درون کعبه را با آن جامه پوشش دادند، زیرا سلطان «ظاهر چقمق» (جقمق) اجازه نداد تا جامه ارسالی «شاهرخ میرزا» بر روی کعبه قرار داده شود، تا این که در رمضان سال ۸۵۶ هجری به فرمان سلطان جامه درونی کعبه (ارسالی شاهرخ میرزا) را برداشتند و کعبه را بدان پوشش دادند.

(میقات حج، ش ۱۲، ص ۸۴ الی ۹۹؛ ش ۱۵، ص ۸۵ الی ۹۰؛ ش ۱۶، ص ۱۷۵؛ ش ۱۷، ص ۱۲۲ الی ۱۲۴؛ ش ۲۵، ص ۸۴ الی ۹۵؛ ش ۲۶، ص ۱۱۴ الی ۱۲۲؛ ش ۲۷، ص ۵۶ الی ۶۵؛ ش ۲۸، ص ۷۵ و ۷۶؛ ش ۳۱، ص

۱۱۷؛ ش ۳۸، ص ۱۰۰؛ ش ۳۷، ص ۱۲۴؛ درس هایی از تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۲، ص ۱۱۶؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۹۵؛ میعادگاه عشاق، ص ۱۷۵؛ سیری در اماکن وحی، ص ۱۰۲؛ حرمین شریفین، ص ۶۰ و ۹۰؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۱۰۶؛ اعلام قرآن، ص ۲۵۷ و ۲۵۸؛ تاریخ مکه ص ۵۹ ش ۳۸ ص ۱۰۰).

پس مدینه

آخر مدینه، مدینه بعد، مدینه آخر، واژه هایی هستند که در سنوات اخیر در ایران در مورد آن دسته از زائران (ایرانی) عازم مراسم حج به کار می رود که بعد از ورود به جده (حدود اوایل ذی حجه) ابتدا به مکه معظمه مشرف شده و بعد از اتمام حج به مدینه منوره غزیمت می نمایند و توفیق زیارت معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) را می یابند. روایات تقدم زیارت کعبه را افضل شمرده، و از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده که «حج خودتان را به زیارت ما ختم کامل گردانید».

پشت کعبه

دبر الکعبه. آن قسمت از پشت خانه (درست پشت باب کعبه) که برای حضرت فاطمه بنت اسد به امر خدای تعالی شکافته شد. (حج البیت، ص ۱۴۸)

پشت مقام ابراهیم

آن جا که در مراسم حج و عمره نماز طواف به جای آورند.

پلاس

(پ) نام پارچه ای از پشم ضخیم که اسعد ابوکرب پادشاه حمیر دو قرن قبل از هجرت کعبه را به آن پوشانید. (حرمین شریفین، ص ۹۰)

پل جمرات

(ج م) پلی است در سرزمین منی بر فراز سه جمره که توسط سعودی ها جهت تردد حجاج و کم کردن فشار جمعیت به هنگام رمی جمرات ساخته شد. ساختمان این پل طویل بدون پله از سطح زمین به صورت قوسی شکل به نحوی است که جمره ها از فراز آن قابل مشاهده است و بسیاری از حجاج اهل سنت از آن جا جمرات را رمی می نمایند. این پل با وجود وسعت و بزرگی، به علت ازدحام جمعیت در موقع رمی شاهد سقوط برخی حجاج بوده است.

پوشش کعبه

پارچه سیاهی که بر کعبه کشیده اند. (میقات حج، ش ۲۴، ص ۱۱۶)

پوشیدن احرام

در برکردن دو جامه نادوخته احرام و آهنگ حج و عمره کردن.

۱. ضبط دایره المعارف فارسی و لغت نامه ذیل ظاهر سیف الدین.

۲. ضبط لغت نامه.

پیراهن کعبه

همان (ك) پرده کعبه

پیش مدینه

اول مدینه، مدینه بعد، مدینه جلو، واژه هایی هستند که در سال های اخیر در مورد آن دسته از زائران (ایرانی) عازم مراسم حج به کار می رود که بعد از ورود به جده (حدوده دهه آخر ذی قعدة) ابتدا به مدینه منوره جهت زیارت معصومین (صلوات الله عليهم اجمعین) مشرف شده و بعد از مدتی برای انجام فرایض حج عازم مکه می شوند. برای این دسته از زائران توفیق محرم شدن از مسجد شجره به وجود می آید که محل احرام بستن رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و ثواب بسیاری برای آن روایت شده است.

ت

تاج

از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۸)

تارک الحج

(رِ كُ لُ حَكْ حِج) ترک کننده فریضه حج با وجود استطاعت و شرایط انجام حج، از نظر روایات جزو مرتکبین گناه کبیره به شمار می آید.

تعزیر

(تَ ء) همان (ك) شاذروان

تبع

(تُ بَّ) طبق قصص از پادشاهان یمن و اول کسی است که کعبه را پوشش کرد.

تجرید در حج

حج بدون عمره کردن (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تجلیل

(ت) قربانی حج (قرآن) را به جامه ای یا مانند آن پوشاندن تا این که معلوم شود قربانی است، و بعید نیست که تجلیل به جای تقلید کفایت کند. (مناسک حج، مسئله ۱۸۲)

تجمیر

(ت) افکندن سنگ جمره. یکی از واجبات مراسم حج سنگ انداختن به جمرات است در منی. (مبادی فقه و اصول، ص ۲۶۷؛ و...)

تحریم

(ت)

۱. بستن (ك) احرام

۲. در حرم آمدن. (لغت نامه)

تحلل

(ت ح ل ل) طلب حلیت. مواضع تحلل مقاطعی است از حج که همه یا بخشی از تروک احرام بر محرم روا گردد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحلل به هدی

(ه ذ) یعنی زائر کعبه به جهت برخورد به حَضِر یا صِدِّ قِربانی کند و از احرام حج یا عمره به در شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحلل به نحر

(ن) حلال شدن تروک احرام به سبب قربانی کردن در منی (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحلیق همان

(ك) حلق

تحمس

(تَ ح م) چیزهای تازه ای که خمس (قریش) در دین خود (در حج جاهلی) به وجود آورد. (طبقات، ص ۶۳)

تحویل قبله

برگشتن قبله از مسجد الاقصی به سوی کعبه (ك) مسجد قبلتین

ترمینال حجاج

(ت) عنوان بخشی از فضا و سالن فرودگاه بین المللی تهران است که در ایام حج به پروازهای حج گزاران (ایرانی به عربستان) اختصاص می یابد.

تروک احرام

آنچه که باید ترک شود در حال (ك) احرام

تروک محرم

(م ر) آنچه که شخص باید ترک کند در حال (ك) احرام

تروک محرّمه

(م ح ر م) آنچه که انجامش حرام است در حال (ك) احرام

ترویه

روز هشتم ذی حجه یا (ك) یوم الترویه

تشریق

همان (ك) ایام تشریق

تصدیه

(ت ی) کف زدن و غوغا کردن در طواف کعبه از مناسک (ك) حج جاهلی

تضحیه

(ت ی) ذبح و قربان کردن در روز اضحی (فرهنگ فارسی؛ لغت نامه)

تطیب

(تَ طِ يُ) عطر زدن و از تروک احرام است (دایره المعارف تشیع)

تظلیل

(ت) یا استظلال. پناه بردن به سایه. سایه بر سر قرار دادن. به زیر سایه رفتن. و در اصطلاح سایبان روی سر قرار دادن محرم است به هنگام طی طریق. و یکی از تروک (محرمات) احرام برای مرد تظلیل است در حال حرکت و سیر (پیاده یا سوار) مانند چتر بر سر گرفتن، استفاده از هواپیما و اتومبیل مسقف و واگن ترن مسقف. (دایره المعارف تشیع؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۲۳؛ احکام عمره، ص ۳۶؛ مبادی فقه و اصول، ص ۲۵۳؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۶)

تغطیه الرأس

(تَ طِ یُ تَ رَاءُ) سایه بر سر قرار دادن که در حین حرکت برای مردان از تروک احرام است. (ل)

تغییر قبله

برگشتن قبله از مسجدالاقصی به سوی کعبه (ک) مسجد قبلتین

تفت

(تَ فَ) ثم ليقضوا تفثهم (حج ۲۹)

تقصیر کردن و بیرون آمدن از احرام است در روز عید قربان پس از قربانی. بعضی گویند مراد مطلق مناسک حج است. (لغات قرآن)

تفریق ابدان

(تَ قِ اُ) در باب حج عبارت است از این که زن و شوهر در حال احرام پیش از وقوف مشعرالحرام بی اکراه نزدیکی کنند پس از آن لحظه تا پایان مناسک حج باید جدا از یکدیگر باشند و بدون حضور ثالث نزد هم نباشند و آن ثالث نباید صغیر و غیر ممیز و یا زوجه دیگر آن مرد و یا کنیز او باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تقبیل حجر

(تَ لِ حِ جِ) بوسیدن حجرالاسود که از مستحبات است.

تقصیر

(تَ) ثم ليقضوا تفثهم (حج ۲۹)

یعنی چیدن مقداری از موی سر یا صورت یا شارب و یا چیدن مقداری از ناخن دست یا پا که یکی از واجبات (غیر رکنی) در

مراسم حج و عمره است. با انجام تقصیر محرم از حال حرام بیرون می‌آید و محرمات احرام (جز برخی) بر او حلال می‌شود. (به این ترتیب تقصیر یکی از اسباب تحلیل محرم است)

زمان و مکان تقصیر

۱. در عمره. تقصیر در عمره تمتع (و عمره مفرده) پنجمین واجب است که در پایان سعی در مکه (و معمولاً در کنار مروه) صورت می‌گیرد و با تقصیر تمام محرمات احرام (غیر از محرمات ذاتی و محرمات خاص حرم) حلال می‌شود. (در عمره مفرده زن همچنان جزو محرمات است. در عمره مفرده هم چنین می‌توان به جای تقصیر به حلق یعنی تراشیدن موی سر اقدام کرد).

۲. در حج. تقصیر ششمین واجب است که در دهم ذی حجه بعد از قربانی کردن و در منی صورت می‌گیرد و با تقصیر، تمام محرمات احرام (غیر از محرمات ذاتی و محرمات خاص حرم و زن و بوی خوش) حلال می‌شود. البته به جای «تقصیر» می‌توان به «حلق» (تراشیدن موی سر) اقدام کرد و به فرموده فقها «حلق» افضل است خصوصاً برای کسی که بار اول به حج می‌آید. و به حکم برخی از مراجع تقلید آنان که سال اول حجشان می‌باشد لزوماً باید اقدام به «حلق» کنند. (حلق برای زنان مطلقاً حرام است).

مستحبات حلق و تقصیر

نیت به زبان آوردن

رو به قبله قرار

گرفتن

با بسم الله شروع کردن

بین مو و ناخن جمع نمودن

صلوات فرستادن و دعا نمودن

موقع و بعد تراشیدن سه بار تکبیر گفتن

از موی روی پیشانی و سپس از تمام جوانب چیدن

از طرف راست جلو سر و بعد طرف چپ را تراشیدن

موی سر را در خیمه مورد سکونت (در سرزمین منی) دفن نمودن

همراه با حلق

به مفهوم کلامی از امام سجاده (علیه السلام)، هنگام تراشیدن سر باید نیت پاک شدن از گناهان و مظالم بندگان داشت چون روز تولد پاک.

تقلید

(ت) آن است که کفشی را که در آن نماز خوانده اند (۱) به گردن قربانی (گاو یا گوسفند) بیندازند و از میقاتگاه بدین گونه به سوی منی برانند. تقلید خاص حج قرآن است (که هدی را از میقات سوق می دهند) و با تقلید احرام محقق شده و احتیاجی به تلبیه (لیبک گفتن) نیست. بنابراین در حج قرآن اگر قربانی گاو یا گوسفند باشد، در احرام بستن با تلبیه یا با تقلید اختیار است. (توضیح مناسک حج، ص ۱۵۰؛ حج و عمره، ص ۹)

در حج قرآن تقلید، بستن نعلین است به گردن شتر یا رشته به گردن گاو و گوسفند که نشانه قربانی باشد و با آن احرام منعقد می گردد. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۸)

تقلید هدی

(ه) اصطلاح تفصیلی (ک) تقلید

تقلیم الاظفار (ت مُ لْ أ) گرفتن ناخن ها که از تروک احرام است (فرهنگنامه حج، ص ۵۸)

تکبیرات عید

عبارت است از «الله اکبر، الله اکبر لا-اله الا-الله و الله اکبر... و الحمد لله علی ما ابلانا» که مستحب است در عید قربان خوانده شود. و از اعمال روز عید قربان برای کسی که در منی است آن است که عقب پانزده نماز از ظهر روز عید تا صبح روز سیزدهم ذی حجه این تکبیرات را بخواند. (مفاتیح الجنان؛ معارف و معاریف)

تکتم

(تَ تَ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

تلبیات اربع (تَ) چهار تلبیه (لیبک، اللهم لیبک، لیبک ان الحمد و النعمه و الملک لاشریک لک لیبک) که برای احرام باید گفته شود. (فرهنگ معارف اسلامی) (ع)

تلبید

(تَ) گذاشتن ماده ای در میان موی سر جهت خودداری از مرتب کردن و کشتن شپش آن در مراسم حج جاهلی (ک)

تلبیه

(تَ ی) لیبک گفتن در (ک) احرام

۱. تلبیه واجب. ذکر واجبی است که به واسطه گفتن آنها احرام بسته می شود و آن چهار لیبک است: لیبک، اللهم لیبک، لیبک، لاشریک لک لیبک (ان الحمد و النعمه لک و الملک لاشریک لک).

۲. تلبیه مستحب. ذکر مستحبی است که بعد از تلبیه واجب (ل) می خوانند: لیبک ذالمعارج، لیبک داعیا الی دارالسلام، لیبک غفار الذنوب، لیبک لیبک اهل التلبیه، لیبک لیبک ذالجلال و الاکرام...

تل سرخ

(تَ لُ سُ) کثیب الاحمر. تپه ای است از شن سرخ در جانب راست راه برای کسی که از عرفات به مشعر الحرام کوچ می کند و مستحب است با تن و دلی آرام از عرفات به سوی مشعر متوجه شوند و همین که به تل سرخ رسند این دعا خوانند: «اللهم ارحم موقفی و زدنی عملی و سلم دینی و تقبل مناسکی». (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۹؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۱۴؛ خلاصه مناسک حج، ص ۶۲)

تل قرین

تلی است در بیرون قلعه مدینه در بالای جای ساخته اند که مردم بدان جا رفته شهر را تماشا می نمایند. (به سوی ام القری، ص ۳۲۰)

تندد

(تَ د) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

تندر

(تَ د) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

تنعیم

(تَ) مکانی است در شمال (غربی) مکه در سر راه

۱. کفشی که امکان سجده صحیح را می داد.

مدینه به مکه و یکی از محدوده های حرم مکه است یعنی بدون احرام نمی توان از آن عبور کرد و وارد مکه شد (و امروزه با توسعه شهر مکه تنعیم متصل به مکه شده) تنعیم میقات عمره مفرده است برای کسی که بخواهد از مکه معظمه عمره مفرده به جا آورد.

تمتع

۱. همان (ك) عمره تمتع

۲. همان (ك) حج تمتع

توسعه اول

۱. توسعه مسجدالنبی است طی سال های ۱۳۷۲ الی ۱۳۷۵ قمری

۲. توسعه مسجدالحرام است طی سال های ۱۳۷۵ الی ۱۳۹۵ هجری قمری

توسعه دوم

۱. توسعه مسجدالنبی است که از سال ۱۴۰۶ هجری قمری آغاز شد.

۲. توسعه مسجدالحرام است که از سال ۱۴۰۹ هجری قمری شروع گردید.

توقیف

وقوف آوردن حج در پی یکدیگر.

تولیت کعبه

(ک) کعبه

تهامه

(ت م)

۱. مکه معظمه را گویند. (لغت نامه؛ راهنمای دانشوران)

۲. زمینی است که مکه معظمه متصل به آن است. (لغت نامه)

۳. ناحیه ای است شامل مکه و شهرهای جنوبی حجاز. (فرهنگ فارسی)

۴. خطه ای است میان حجاز و یمن. (راهنمای دانشوران)

تهامه بخشی از شبه جزیره عربستان است که امروزه در خاک عربستان سعودی و در خاک یمن (قسمت شمالی) واقع شده و چون هوایی بسیار گرم دارد به تهامه موسوم شده است.

تین

والتین والزیتون (تین ۱)

۱. به نقلی مسجدالحرام است. (تفسیر ابوالفتوح رازی)

۲. مدینه است طبق حدیثی منقول از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم). (تفسیر نمونه؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

ث

ثبیر

(ک) کوه ثبیر

ثج (ث ج) رسول گرامی اسلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی از هر چیز چهار تا برگزید و از حج چهار چیز را برگزید: الثج (نحر و قربانی) العج (ضجه مردم به تلبیه) الاحرام والطواف (میقات حج، ش ۵، ص ۵۲)

ثنی

(ث) واجب است در قربانی (هدی تمتع) «جذع» از میش یا «ثنی» از غیر میش. و ثنی گاو نری است که به سال دوم در آمده و شتر به سال ششم در آمده. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۲)

ثنيه البيضاء

(ثَّيِّتُ لُبِّ) همان (ك) ثنیه الكدی

ثنیه الحل

(ح ل) گفته شده حد حرم مکه در سمت عراق در ثنیه الحل است که در محلی به نام مقطع واقع است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۱)

ثنیه الكدی

(ك د ی) ثنیه البیضاء. معبری است در قسمت سفلی مکه واقع بین دو کوه که در تنگنای آن تلی سنگی قرار داشت و هر کس از آن جارد می شد سنگی بر آن می انداخت. می گویند قبر ابولهب و زن او در این محل واقع است و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع از این راه وارد شهر مکه شد. (حرمین شریفین، ص ۱۰۱)

ثنیه العلیا

(ع) در سنن ابن ماجه آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از ثنیه العلیا وارد مکه می شد و هرگاه می خواست خارج شود از ثنیه السفی خارج می شد. ثنیه علیا همان جایی است که امروزه به آن «معلاه» می گویند. ثنیه سفلی عبارت است از «مسفله» (میقات حج، ش ۳۷، ص ۱۳۶)

ثنیه المحدث

در حدیث تعیین حدود حرم مدینه آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) میان دولابه مدینه را تاغیر و تا ثنیه المحدث و تا ثنیه الحضیاء... را حرم قرار داد. (میقات حج، ش ۳۷، ص ۱۳۷)

ثنیه الوداع

(و) مکانی در مدینه که مسافران مدینه از آن حد، به سوی مکه و به سوی شام تودیع و بدرقه می شده اند و چون پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جایگاه حضور مکرر داشتند ثنیه الوداع در تاریخ مدینه موقعیت خاصی پیدا نمود. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

ثواب

همان (ك) کوه سلع

ثور

همان (ك) کوه ثور

ثویه

(ثَّ يُّ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و وقوف در این نقطه کفایت نمی کند از عرفات (مناسک حج، از مسئله ۳۶۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

نیات تقی

(لَ قَا) لباس دور انداختنی در حج جاهلی (ک)

حمس

ج

جابه

(بِ رِ) از اسامی مدینه است (در تورات و احادیث نبوی) که در آن فقیر و ورشکسته بی نیاز می گردید و این که شهرهای غیر مسلمان را مجبور به قبول اسلام می نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ اعلاق النفیس، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جارالله

(رُ لَّا) اهالی مکه اند. (ناسخ التواریخ؛ حضرت رسول، ج ۲، پاورقی ص ۳۹۵)

جامع ابراهیم

مسجد نمره (در عرفات) را گویند.

جامع خیف

مسجد خیف (در منی) را گویند.

جامع مدینه

مسجدالنبی (در مدینه) را گویند.

جامعه

از اسامی مکه است چون نقطه تجمع اقسام اقوام مسلمین است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

جامه احرام

دو قطعه لباس ندوخته است که زائران خانه خدا از میقات بر تن کنند. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۵)

جامه کعبه

همان (ك) پرده کعبه

جایزه

(ي ز) از اسامی مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

جبار

(ج) از اسامی مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲ و ۱۷۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶) (ع)

جباره

(ج ب ر) از اسامی مدینه است زیرا در این شهر فقیر و ورشکسته بی نیاز می گردید و این که دیگر شهرها را مجبور به قبول دین مبین اسلام می نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جبل

(ج ب) برای آن چه که ذیل «جبل» می جوید مراجعه فرمایید به قسمت «کوه».

جحفه

(ج ف) مکانی است در شمال غربی مکه به فاصله تقریبی ۱۵۶ کیلومتری و منطقه غدیرخم در نزدیکی اش قرار دارد. این جا (که «مهیعه» نیز نامیده می شد) از جمله میقات ها است. و میقات عمره تمتع و مفرده است برای اهل شام و مصر و مغرب و دیگر کسانی که از این راه و از راه جدده به مکه می روند در صورتی که پیش از این به میقات دیگری برخورد نکرده باشند والا باید در همان میقات پیشین احرام بست، اما اگر بدون احرام از میقات پیشین عبور شود و برگشتن به آن ممکن نباشد لازم است از جحفه محرم شد. در وجه تسمیه نام ها گفته اند:

۱. جحفه، به معنی محلی است که سیل بر آن وارد شده یا چون در جاهلیت سیلی در این منطقه عده ای را هلاک کرد آن جا را جحفه گفتند، زیرا به ساکنان خود اجحاف کرد.

۲. مهیعه، به معنی با وسعت و این منطقه را بدان علت که از آغاز غدیر خم تا ساحل دریای سرخ وسیع است مهیعه خوانده اند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۰؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۴؛ لغت نامه ذیل مهیعه؛ توضیح مناسک

حج، ص ۳۴؛ و...)

جحفه الوداع

میقات است (ل) (ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۱۹)

جد

(جُ د) ساحل دریای مکه (لغت نامه)

جدار الحجر

(جِ رُ ل ح) دیار قوسی شکل (ک) حجر اسماعیل

جدال

(ج) ولا جدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

از محرمات احرام است و قسم خوردن به نام خداوند متعال است در مقام رد و انکار و نزاع مانند والله. بالله. تالله. لا والله. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۱)

جده (ج (۱) ج (۲) د) شهری است در منطقه حجاز در کنار دریای سرخ و بندر ورودی مکه است. جده در غرب مکه واقع شده (در حدود ۷۰ کیلومتری) و با مدینه حدود ۴۲۵ کیلومتر و با ریاض حدود ۹۵۰ کیلومتر فاصله دارد. جده بندرگاه و فرودگاه رسمی زائران مکه است. فرودگاه جده از غروب روز ۷ ذی حجه بسته می شود تا این که کار پروازهای برگشتی شروع گردد. جده بزرگ ترین شهر تجاری عربستان سعودی است و به علت وجود سفارتخانه های خارجی در آن، یک شهر سیاسی نیز می باشد. قسمت جدید این شهر را سعودی ها بسیار مدرن ساخته اند و وهابیون در قسمت شمالی شهر قبه و بارگاهی منسوب به حضرت حوا را تخریب نموده اند. (فاصله تهران تا جده ۲۲۰۰ کیلومتر هوایی است که معمولاً حدود دو ساعت و نیم این مسافت طی می شود).

جدی

(ج د) بزغاله که در کفارات احرام باید قربانی شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۵)

جزعه

(جِ ز ع) نام (ک) ستون خانه

جزور

(ج) عنوانی است برای شتر یا گوسفندی که باید در کفاره احرام قربانی شود در روایات. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۵)

جزیره

(حج ر) از نام های مدینه است. عباس می گوید: با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از مدینه خارج شدیم. آن حضرت رو به سوی مدینه نموده فرمود: «ان الله تعالى قد برأ هذه الجزیره من الشرك» (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

جزیره العرب

۱. عربستان را گویند.

۲. از رسول الله نقل شده که فرمودند: «اخرجوا المشركين من جزيرة العرب» و مقصود یا حجاز است یا از نام های مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جعرانه

(حج ع ر ن) (حج، ج ۳) مکانی است بین مکه و طایف و روستای کوچکی است در کناد وادی سیرف در جانب شمال (شرقی) مکه و در حدود ۲۶ (یا ۲۹ یا...) کیلومتری آن قرار دارد و یکی از محدوده های حرم مکه (در جانب شمالی) است و بدون احرام نمی توان از آن جا عبور کرد وارد مکه شد. جعرانه میقات عمره مفرده است و روایاتی از احرام بستن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هشتم هجری در این مکان نقل گردیده است. مسجد جعرانه که در آغاز خط حرم قرار دارد یکی از مساجدی است که در فضیلتش روایات زیادی وارد شده است و این مسجد را یکی از قریش در مکان احرام بستن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با کشیدن دیواری برگرد آن بساخت، سپس ابن زبیر در بنای آن کوشید و در ادوار بعد مورد ترمیم و توسعه قرار گرفت و در سال ۱۳۷۰ و ۱۳۸۴ هجری قمری توسط سعودی ها (در مساحت ۱۶۰۰ متر مربع) بازسازی گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۳۰ و ۱۳۴؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۴۷؛ میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۰؛ ...)

جمار

(حج) جمع (ك) جمره. اصطلاحاً سه ستون سنگی واقع در سرزمین منی را گویند که رمی آنها از واجبات حج است و به نام های مختلفی خوانده شده اند:

۱. جمار ثلاث

۲. جمار ثلاثه

۳. جمار ثلث

۱. به اعتبار مدفن جده انسان ها حضرت حوا.

۲. به اعتبار واقع بودن در ساحل دریا.

۳. ج ضبط واژه شناسان. ح تلفظ امروزه مکیان (میقات حج، ش ۱۵،

جماوات

کوه های سه گانه ای هستند و در قسمت غرب حره غربی در راه وادی عقیق به سمت جرف.

جمرات

(ج م) جمع (ک) جمره. اصطلاحاً سه ستون سنگی واقع در منی را گویند که رمی آنها از واجبات حج است و به نام های مختلفی خوانده شده اند:

۱. جمرات ثلاث

۲. جمرات ثلاثه

۳. جمرات حج

۴. جمرات المناسک

جمره

(ج م ر) (ج ر) به معانی توده سنگریزه، محل سنگریزه، سرعت، اجتماع قبیله. در اصطلاح هر یک از سه ستون سنگی واقع در منی را گویند که در مناسک حج باید به ترتیب خاصی رمی شوند (یعنی تعداد هفت سنگریزه به سوی هر کدامشان پرتاب نمود) این سه ستون سنگی که به جمار یا جمرات معروفند از دامنه کوهی که فاصل میان مکه و منی است شروع و به طرف عمق منی تا طول ۲۷۱ متر پیش می روند. اینک هر یک از این جمار (جمرات) ثلاثه به صورت ستونی است چهارگوش از سنگ های برهم چیده شده با ملاطی از سیمان بارتفاع حدود ۹ متر و اطراف هر یک از این جمره ها را مانند حوض و کاسه ای بزرگ به ارتفاع ۱/۳۰ متر جهت جمع شدن سنگ ریزه های پرتاب شده ساخته اند. (فضای اطراف جمرات نیز باز است و اخیراً با ایجاد پل هوایی و دو طبقه شدن فضای اطراف جمرات برخی حجاج عمل رمی (پرتاب سنگریزه به جمره) را از طبقه فوقانی انجام می دهند و راه ها نیز طوری تعبیه شده که می توان از مسیری برای عمل رمی رفت و از مسیری دیگر نیز بازگشت).

تسمیه جمره در جهت نامیده شدن این ستون های سنگی به جمره به اختلاف گفته اند چون:

۱. به آن سنگ می اندازند.

۲. جای جمع سنگریزه است.

به سوی آن شتاب می کنند.

نام جمره هر یک از جمرات ثلاثه منی نام های مخصوصی دارند که به ترتیب هنگام خروج از منی و

رفتن به مکه عبارتند از: جمره الاولى. جمره الوسطی. جمره الاخری. (ع)

جمره الاخری

(حَمْ رَتْ لُ اُ رَا) سومین (ك) جمره از جمرات ثلاث منی و نزدیک ترین آن به مکه است که در اول پیچ کوه منی به طرف مکه واقع شده و لذا به جمره العقبه (یعنی گردنه) مشهور می باشد و نام های دیگر آن «جمره الکبری» و «جمره العظمی» و «جمره الکبیره» می باشد. این جمره در هر یک از روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمره الاولى

(لُ اُ لَا) اولین (ك) جمره از جمرات ثلاث منی است در نزدیکی مسجد خیف و شاید علت نام آن باشد که چون از دل منی به جمرات روی می آورند نخستین جمره ای است که به آن می رسند. و نام های دیگر آن «جمره الصغری» و «جمره الدنیا» می باشد. این جمره در روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمره الدنیا

(دُ) همان (ك) جمره الاولى

جمره الصغری

(صُ رَا) همان (ك) جمره الاولى

جمره العظمی

(لُ عُ مَا) همان (ك) جمره الاخری

جمره العقبه

(لُ عَ قُ بٍ) همان (ك) جمره الاخری

جمره الکبری

(لُ كُ رَا) همان (ك) جمره الاخری

جمره الکبیره

(لُ كَ رِ) همان (ك) جمره الاخری

جمره الوسطی

(لُ وُ طَا) دومین (ك) جمره، از جمرات ثلاثه منی است که در فاصله ۱۵۵ متری از جمره بعد از خود و به فاصله ۱۱۶ متری جمره قبل از خود قرار گرفته است و در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمع

(ج)

۱. نام روز عرفه است (لغت نامه)

۲. نام مزدلفه است. (لغت نامه؛ الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۶)

جمعه خونین مکه

اشاره به کشتاری است که رژیم آل سعود در جمعه ششم ذی حجه الحرام سال ۱۴۰۷ هجری

قمری (برابر با ۹ مرداد ۱۳۶۶ هجری شمسی) از زائران ایرانی خانه خدا که در مراسم براءت از مشرکین شرکت داشتند به عمل آورد. (فرقه وهابی)

جنه البقیع

(ج ن ت ل ب) همان (ك) بقیع

جنه الحصینه

(ج ن ت ل ح ن) از اسامی مدینه است. به معنی سپر محم (برای مسلمین). رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در غزوه احد فرمود: «انا فی جنه حصینه» من در قلعه و حصار محافظت شده هستم. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

جنه المعلی

(ج ن ت ل م ع ل) قبرستان تاریخی شهر مکه است واقع در قسمت شمال شرقی شهر در منطقه سلیمانیه و حجون (در انتهای پل بزرگ هوایی) قریب یک کیلومتری مسجدالحرام و به نام های دیگری نیز موسوم است چون: جنه المعلاه، مقبره المعلی (المعلاه)، مقبره الحجون، مقبره المطیبین، مقبره بنی هاشم، قبرستان معلاه، قبرستان حجون، قبرستان بنی هاشم، قبرستان ابوطالب، قبرستان قریش. این جا شعبی بوده است موسوم به شعب جزّارین و نیز شعب ابی دُبّ (به علت سکونت مردی بدین

نام در آن) و دره ای است در دهانه کوه حجون که مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسلام مردگان خود را در این دره (که بخشی از حجون است) دفن می کردند و لذا این دره را «شعب المقبره» نیز می نامیدند. امروزه جنبه المعلی به دو ناحیه مجزا (قدیمی و جدیدی) تقسیم شده است. قسمت جلوی آن قبرستان عمومی مکه است و قسمت عقب آن قبرستان قدیمی است که در دامنه کوه قرار گرفته و از سه طرف به وسیله کوه احاطه شده است (و متأسفانه درب این قسمت قدیمی از سال ۱۳۹۶ هجری قمری توسط آل سعود بر روی زائران مسدود گردید).

در قسمت اصلی و قدیمی جنبه المعلاه طبق مشهور بزرگان و آباء و اجداد

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و نیز وابستگان به آن جناب به خاک سپرده شده اند که شاخص ترین آنها عبارتند از:

۱. حضرت خدیجه (همسر رسول الله)

۲. قاسم و طیب (فرزندان رسول الله)

۳. قُصَی (۱) بن کلاب (جد اعلای رسول الله)

۴. عبد مناف بن قصی (از اجداد رسول الله)

۵. هاشم (۲) بن عبد مناف (از اجداد رسول الله)

۶. عبدالمطلب بن هاشم (جد رسول الله)

۷. ابوطالب بن عبدالمطلب (عموی رسول الله)

۸. بعضی فرزندان و نوادگان ائمه اطهار (از نسل رسول الله)

۹. سمیه و یاسر والدین عمار یاسر (از اصحاب گران قدر رسول الله)

اهمیت معلی

طبق نوشته ها رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) تا زمانی که در مکه بودند در روزهای دوشنبه و پنجشنبه برای زیارت بستگان خود به قبرستان قریش می رفتند و برای آنها طلب مغفرت می نمودند اما حکومت سعودی در جفا به آنان گنبد و بارگاه باشکوهی را که بنا بر مشهور بر مقابر حضرت خدیجه و حضرت ابوطالب و حضرت عبدمناف و حضرت عبدالمطلب وجود داشت تخریب و محو کرد و سنگ های روی قبور نیز شکسته شد و زیارت آنان غیر ممکن گردید.

جواز السفر

(ج زُ سَ فَ) اعراب پاسپورت را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

جهت جنوبی

یا جهت قبلی (قبله) در تاریخ جغرافیایی مدینه اصطلاحاً مکانی را می گفتند که مسافران مدینه از آن حد به سوی مکه تودیع و بدرقه می شده اند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

جهت شامی

همان (ک) جهت شمال

جهت شمالی

یا جهت شامی در تاریخ جغرافیایی مدینه اصطلاحاً مکانی را می‌گفتند که مسافران مدینه از آن حد به

۱. نوشته اند قصی اولین کسی بود که در این شعب به خاک سپرده شد و پس از وی مردم مردگان خود را در کنار او (در شعب ابی دب) مدفون ساختند.

۲. طبق نقلی.

سوی شام تودیع و بدرقه می‌شده اند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

جهت قبلی

(ق) همان (ك) جهت جنوبی

جیاد

همان (ك) اجیاد

جیه

(ج ب) از نام های مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

جیران رسول الله

اهل مدینه را نامیده اند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۸)

چ

چاه اریس

(أأ) (۱) از چاه های مدینه است در کنار مسجد قبا (به فاصله پنجاه متری غرب آن) رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن وضو ساخت و غسل کرد. این چاه در سال ۱۳۸۴ هجری قمری در توسعه میدان غربی مسجد قبا محو گردید. این چاه به جهاتی نام هایی دارد:

۱. اریس، چون منسوب بود به شخصی یهودی به نام اریس.

۲. تفله، چون آب شور آن با تفله (آب دهان) مبارک رسول الله گوارا گردید (و مردم آب آن را برای تبرک می نوشیدند).

۳. خاتم، چون خاتم (انگشتری) رسول الله در سال ششم خلافت عثمان از دست او (یا از دست غلام او) درون چاه افتاد و

دیگر به دست نیامد. (حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۳؛ به سوی ام القری، ص ۳۲۲؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۲۱۹ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۶)

چاه اسماعیل

چاه زمزم. (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۷)

چاه انس

(أَنْ) از چاه های مدینه واقع در سمت شرق مسجدالنبی که به دست مالک بن انس خادم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حفر شد و حضرت از آن آشامید و خود را شست و شو داد. این چاه در دوران سعودی در توسعه شرق مسجدالنبی تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱ و ۳۴۵)

چاه بضاعه

(بُع) از چاه های مدینه است در سمت شمال غربی مسجدالنبی در فاصله پانصدمتری در محله بنی ساعده قرار داشت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن آشامید و با دست خود به مردم نوشانید. نقل شده که با این آب مریض ها غسل می کردند و سه روز نمی گذشت که عافیت می یافتند. این چاه در دوران عثمانی مورد توجه و استفاده مزارع اطراف بود اما اخیراً در توسعه مسجدالنبی محو گردیده است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ به سوی ام القری، ص ۳۰۳)

چاه بوصه

از چاه های مدینه در نزدیکی قبرستان بقیع در منطقه باب العوالی قرار داشته و به نقلی رسول خدا در آن غسل جمعه فرموده اند. امروز اثری از آن نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۶)

چاه تفله

(ت ل) همان (ک) چاه اریس

چاه حاء (۲) از چاه های مدینه واقع در سمت شمال مسجدالنبی. این چاه را ابوظلحه انصاری به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

۱. (ضبط لغت نامه) (ضبط میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۴).

۲. بعضی گفته اند حاء نام قبیله و یا شخصی است.

بخشید و حضرت از آن وضو ساخت و آن را صدقه قرار داد. آب این چاه بسیار شیرین بود و مریض ها خود را با آن شسته و

شفا می یافتند و تا دهه های گذشته همچنان مورد استفاده و سقایت زائران بود اما در دوران سعودی در توسعه مسجدالنبی تخریب و مکان آن در محدوده میدان مجیدی محو گردید (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۰ و ۳۴۵؛ میقات حج، ش ۲۴، ص ۸۱)

چاه خاتم

(ت) همان (ک) چاه اریس

چاه ذوالهرم

(ذ ل ه) نوشته اند چاهی است که عبدالمطلب (پس از حفر زمزم در مکه) آن را در طایف حفر نمود.

چاه رومه

(م) از چاه های مدینه در شمال شهر (و شمال مسجد ذوقبلتین) و آب مشروب مدینه پیش از اسلام و بعد از اسلام از آن بود. این چاه در میان بنی مازن حفر شده بود و به رومه غفاری تعلق داشت و چون عثمان آن را یا نیمی از آنرا (از یک یهودی) خرید و صدقه داد به نام عثمان نیز معروف شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در فضل این چاه سخنانی فرمود و از آب آن وضو می ساخت. در سال های اخیر مکان این چاه به مقر اداره حکومتی تبدیل شده و اثری از آن دیده نمی شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

چاه زمزم

(ز ز)

۱. همان چشمه معروف مکه به نام (ک) زمزم (لغت نامه)

۲. از چاه های مدینه واقع در اطراف مسجدالنبی در داخل خانه فاطمه بنت امام حسین (علیه السلام) و به دست او حفر شد. چاه زمزم یا چاه فاطمه در دوران سعودی در توسعه غربی مسجد تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۵۷)

۳. از چاه های مدینه واقع در حره غربی. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روزی ضمن استفاده از آن برای صاحبش دعا فرمودند. این چاه به مرور زمان از بین رفت. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۵)

چاه سقیا

(س) از چاه های مدینه واقع در حره غربی در باب عنبریه و در جنوب مسجد سقیا. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از آب آن آشامیدند و وضو ساختند و در کنارش نماز گزارند و در مکان نماز آن حضرت مسجدی ساختند. اکنون اثری از این

چاه نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۸۱، ۳۴۵؛ و...)

چاه عثمان

همان (ك) چاه رومه

چاه عسیله

(عُ سَ ل) از چاه های مکه واقع در زاهر (محلّی بین مکه و تنعیم که اکنون جزء شهر مکه است) نقل است جمعی از اهالی زاهر نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آمدند و از شوری آب چاهشان شکوه داشتند. حضرت به کنار آن چاه رفت و آب دهان مبارک در آن بیفکند و چاه که علاوه بر شوری کم آب نیز بود فوراً پر آب و شیرین شد. (معارف و معاریف، ذیل زاهر)

چاه علی

از چاه های مدینه. چاه هایی که حضرت علی (علیه السلام) در منطقه مسجد شجره برای آبیاری مزارع حفر فرمودند. آبار علی. ایبار علی.

چاه غرس

(غُ غُ) (۱) از چاه های مدینه واقع در شرق مسجد قبا. طبق نقل پیامبر اکرم آن را به پاکیزگی ستود و مبارک شمرد و از آب آن نوشیدند و وضو ساختند و به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند پس از مرگ مرا از آب چاه غرس غسل بده و آن حضرت نیز چنین کرد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۱؛ ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۵۶؛ لغت نامه ذیل غرس؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۴)

چاه فح

(فَ حُ) همان (ك) چاه میمون

چاه فضا

از چاه های مدینه. این چاه با آب دهان مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برکت یافت و شفای امراض شد. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۴)

چاه قراصه

از چاه های مدینه واقع در سمت مساجد سبعة متعلق به جابرین عبدالله انصاری که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از آب آن آشامید و برای صاحبش دعا فرمود. اکنون اثری از آن ۱. عُ غُ (ضبط تاریخ و آثار اسلامی) عُ غُ (ضبط لغت نامه و میقات حج). نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۲۶)

چاه میمون

از چاه های مکه است. چاهی است معروف در سرزمین ابطح و از مستحبات ورود به مسجدالحرام و طواف، غسل کردن از چاه میمون است پیش از ورود به مکه. چاه فح هم گفته می شد. (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ توضیح مناسک حج، ص ۵۶)

چتر

در احرام حج و عمره بر سر قرار دادن چتر در حال حرکت برای مردان مجاز نبوده و از محرمات است.

چهار تلبیه

از واجبات احرام گفتن چهار تلبیه است بعد از نیت. و صورت آن این است که بگوید: «لیبک، اللهم لیبک، لیبک، لاشریک لک لیبک (ان الحمد والنعمه لک و الملک لاشریک لک لیبک) مکرر گفتن این چهار تلبیه مستحب است و بیش از یک مرتبه گفتن آن واجب نیست. (مناسک حج و احکام عمره، ص ۲۶ الی ۲۹؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۸)

چهار رکن

منار شامی و یمانی و عراقی و حجرالاسود و این هر چهار از ارکان کعبه است. (فرهنگ آندراج؛ فرهنگ غیاث اللغات)

چهار رکن کعبه

منار شامی و یمانی و عراقی و حجرالاسود. (فرهنگ نفیسی)

چهار لیبک

همان (ک) چهار تلبیه

ح

حائط

نام کنونی فدک است. (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲)

حاج

الحاج و المعتمر وفدالله (منقول از امام صادق).

حج رونده. حج کننده. عنوان کسی که اعمال و مناسک حج را به جای آورده است.

حاج سروره

به جا آورنده (ك) حج سروره

حاج قارن

به جا آورنده (ك) حج قرآن

حاج متمتع

به جا آورنده (ك) حج تمتع

حاج محصور

به جا آورنده (ك) حج محصور

حاج مصدود

به جا آورنده (ك) حج مصدود

حاج مفرد

به جا آورنده (ك) حج افراد

حاجه

(حجّ) زنی که به زیارت خانه کعبه توفیق یافته. (لغت نامه)

حاجی

آن که فریضه حج گزارده (لغت نامه)

حاج به معنی حج گزار و افزوده «یا» در آخر آن از اغلاط مشهور است (راهنمای دانشوران)

حاجیانه

(ن) حجیه. مالی که از دارایی میت به نایب زیارت در حج داده می شود و از جمله واجبات مالی متوفی است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حاجی حرمین

(ح ر م) کسی که هم حج کرده باشد (حرم مکه) و هم به مدینه طیبه (حرم مدینه و مدفن رسول الله) مشرف شده باشد.

حاجیه

(ی) زنی حج گزارنده (لغت نامه)

حاشیه مطاف

جای طواف کعبه که با حاشیه ای از سنگ سیاه در کف حرم (مسجدالحرام) مشخص گردیده است.

حاضر

(ض) ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجدالحرام (بقره ۱۹۶)

اهل مکه. کسی که نزدیک مکه است. کسی که وطنش کمتر از شانزده فرسخ با مکه فاصله دارد و وظیفه اش به جای آوردن حج افراد یا حج قرآن است (نه حج تمتع)

حاطمه

(ط م) از نام های مکه است از آن جهت که هر کس را که بدان اهانت روا دارد در هم شکنند، و لذا اصحاب فیل را که قصد نابودی اصل کعبه را داشت با اعجاز غیبی به هلاکت نشانند. (لغت نامه؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۵؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ کتاب حج، ص ۴۵)

حبری

(ح ب ی) روپوش یا پارچه سیاه رنگی که گاه کعبه را بدان می پوشانیدند (میقات حج، ش ۲۵، ص ۹۷)

حبش

(ک) کوه حبش

حبیه

(ح ب) از اسامی مدنیه است به خاطر علاقه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

حج

(ح ج) و لله علی الناس حج البیت (آل عمران ۹۷)

نتیجه قصد است که زیارت مقصود باشد و حج البیت زیارت قصد شده خانه خداست و حج (قصد زیارت) مقدمه حج

(زیارت قصد شده) است. (۱) (اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۷)

حج

اشاره

(حَجِّ) و اذن فی الناس بالحج (حج ۲۸)

حج به معنی قصد و قصد زیارت و در اصطلاح فقها قصد خانه خدا و زیارت بیت الله است. حج انجام مراسم و تشریفات و مناسک خاصی است در مکانی (مکه) و زمانی خاص (ماه های حج)، و علت نامیده شدن مراسم و تشریفات زیارت بیت الله (کعبه) به «حج» برای آن است که در لغت حج به معنی قصد و رفتن به سوی کسی و جایی به منظور دیدار و زیارت است و هنگام حرکت به سوی مکه برای شرکت در این مراسم قصد زیارت بیت الله می شود. حج از واجبات و ضروریات است و از ارکان مهم دین اسلام است و در ترتیب متداول ابواب فقه، حج باب (و یا رکن) پنجم از ابواب و ارکان فروع احکام به اسلام به شمار رفته است. در سال و جوب حج (و نیز در تعداد حج رسول الله) گر چه اختلاف کرده اند ولی آنچه مورد اتفاق است آن است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در سال دهم هجرت حج نمودند. حج بر هر مسلمان (با وجود استطاعت) در تمام عمر یک بار واجب می گردد (و آن را «حجه الاسلام» گویند).

ترک حج

طبق روایات، ترک حج، ترک شریعت است، باعث هلاکت است، باعث نابینا محسور شدن است.

طبق فرموده فقها، ترک حج با اقرار به وجوب از گناهان کبیره است (و تارک حج در صورت عدم انکار وجوب آن مرتکب گناه کبیره شده است) و ترک حج با انکار وجوب (در صورتی که به انکار خدا و یا توحید و یا نبوت برگردد) موجب کفر

است (و تارک حج در صورت انکار وجوب حج کافر است).

فواید حج

(۲) برقراری دین

تندرستی بدن

پاکی از گناهان

وارد شدن به جنان

بی نیازی از دیگران

شفاعت کردن از دیگران

رهایی از فقر و نداشتن

جلوگیری از بدن مردن

در پناه خداوند در آمدن

از فشار قبر رهایی یافتن

از آتش جهنم آزاد شدن

مال و روزی را زیاد کردن

اهل و مال را حفظ نمودن (۳)

مستحبات سفر حج

صدقه دادن

وصیت کردن

غسل سفر حج کردن

دوستان را خبر کردن

دو رکعت نماز خواندن

اهل خود به خداوند سپردن

تربت سیدالشهداء همراه بردن

توبه و به واقع به خداوند برگشتن

نیت برای خداوند خالص کردن

خیر و برکت از خداوند طلب نمودن

انگشتر عقیق و فیروزه در انگشت کردن

توشه سفر خوب و کافی به همراه بردن

مال از حق الله و حق الناس پاک کردن (۴)

از ذمه حقوق اخلاقی دیگران به در آمدن

با خانواده و بستگان و دوستان وداع نمودن

همسفر صالح، دانا و خوش خلق انتخاب کردن

۱. و از نظر کسانی میان حج و حج تفاوتی ندارد. (میقات حج، ش ۴، ص ۲۰).

۲. طبق روایات منقول از معصومین (علیهم السلام).

۳. و نیز توجه کنیم به آثار اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهانی حج.

۴. اصولاً هیچ عبادتی را خداوند با مال حرام نمی پذیرد.

همسفران را در راه سفر خدمتگزاری کردن

با همسفران مروت و جوانمردی و خوشرفتاری کردن

از مشکلات (مالی و بدنی) احتمالی سفر افسرده نشدن

در راه سفر ترک کلام بیهوده و خصومت و مجادله نمودن

دعاهای وارده (چون دعای فرج) را هنگام خروج از خانه خواندن

قرآن (آیه الکرسی، قدر، معوذتین و یازده قل هو الله) هنگام خروج از خانه خواندن

سخاوت کردن و به طور گروهی غذا خوردن و همسفران را بر سر سفره (غذا) دعوت کردن

در حال

سیر استغفار کردن و تسبیح و تهلیل و تکبیر گفتن و بر محمد و اهل بیتش صلوات فرستادن

رهاورد و سوغاتی سفر خریدن و در بازگشت از سفر حج ولیمه دادن

راه های وجوب حج

حج به یکی از سه راه واجب می شود: حجه الاسلام، حج بالنذر و حج استیجاری.

شرایط وجوب حج

عبارتند از: بلوغ، عقل، حریت و استطاعت (مالی، بدنی، راهی و زمانی)

مناسک حج

اصطلاحاً مراسم و اعمال حج (عبادت مخصوص حج) را گویند، یعنی مجموعه آداب و افعالی که جهت زیارت بیت الله صورت می گیرد. حج به طور کلی از دو عبادت عمره (۱) و حج تشکیل می شود. اقسام حج

عبارتند از: حج افراد، حج قران و حج تمتع.

اعمال (واجبات) حج

۱. احرام (در میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعرالحرام

۴. رمی جمره العقبه (در منی)

۵. قربانی کردن (۲) (در منی)

۶. حلق یا تقصیر (در منی)

۷. طواف زیارت (کعبه)

۸. نماز طواف زیارت (کعبه)

۹. سعی صفا و مروه (در مکه)

۱۰. طواف نساء (کعبه)

۱۱. نماز طواف نساء (کعبه)

۱۲. بیتوته کردن (در منی)

۱۳. رمی جمرات ثلاثه (در منی)

نوع واجبات حج

۱. واجبات رکنی، عبارتند از: احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، طواف زیارت و سعی.

۲. واجبات غیر رکنی، عبارتند از: نماز طواف زیارت، طواف نساء، نماز طواف نساء، رمی، قربانی، حلق (یا تقصیر) و بیتوته در منی.

زمان انجام حج

ماه های حج ماه های شوال و ذی قعدة و ذی حجه است و شروع حج که با احرام است می تواند از اول ماه شوال به بعد انجام پذیرد.

تفاوت انواع حج

۱. در حج افراد و حج قران (که عبادت عمره مفرده بعد از عبادت حج صورت می گیرد) می توان هر موقع از اول ماه شوال به بعد احرام بست و از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه بقیه اعمال حج را انجام داد. اما در حج تمتع (که عبادت عمره تمتع (۳) قبل از عبادت حج صورت می گیرد) ابتدا عمره تمتع را هر موقع از اول ماه شوال به بعد تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه انجام می دهند و آنگاه احرام حج می بندند (۴) و بقیه اعمال حج را بعد از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به جای می آورند.

۲. حج افراد و حج قران برای اهل مکه و حوالی آن است

۱. رجوع کنید به قسمت عمره».

۲. در حج افراد قربانی نیست.

۳. رجوع کنید به قسمت «عمره».

۴. و معمولاً از روز هشتم ذی حجه این کار را انجام می دهند.

ولی حج تمتع برای غیر اهالی مکه (یعنی برای اهل آفاق) می باشد.

۳. احرام در حج افراد و حج تمتع با تلبیه منعقد می شود ولی در حج قران اختیار است بین تلبیه و اشعار و تقلید.

۴. میقات (جای احرام بستن) حج افراد و حج قران در غیر مکه و در نقاط مختلف است اما میقات حج تمتع در مکه است.

۵. قربانی در حج تمتع در اصل واجب است و

در حج قرآن به سبب اشعار یا تقلید واجب است و در حج افراد واجب نیست.

۶. دو طواف و نیز سعی را در حج قرآن و حج افراد می توان بدون عذر تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت ولی در حج تمتع تنها در مورد عذر جایز است.

۷. در حج افراد و حج قرآن عمره و حج دو عبادت هستند و استطاعتشان جداسست ولی در حج تمتع یک عبادتند و استطاعتشان یک جا است.

۸. در حج افراد و حج قرآن پس از احرام و پیش از رفتن به عرفات می توان طواف مستحبی انجام داد ولی در حج تمتع تا حلق (یا تقصیر) در منی انجام نشود طواف مستحبی وجود ندارد.

۹. در حج افراد و حج قرآن می توان برای هر یک از عمره و حج نایبی جداگانه گرفت ولی در حج تمتع نایب برای عمره و حج تنها یک نفر است.

حج البیت

(ح بُ لُ بَ) همان (ك) پرده کعبه

حجابت

(ح بَ) همان (ك) سدانت. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج ابراهیمی

یعنی حج واقعی و حقیقی که خداوند تشریح کرد و به حضرت ابراهیم (علیه السلام)

دستور داد که «واذن فی الناس بالحج» و در عصر رسول الله این حج توسط آن جناب تجدید حیات یافت، و حجی است که با انگیزه ای خاص و جهت تحقق فلسفه مهم آن که اظهار عبودیت الهی و نفی شرک و الحاد و رسیدن به قله کمال و سعادت است انجام می گیرد. (میقات حج، ش ۲، ص ۳۲؛ ص ۲۳۹)

حجاج

(حُجَّ) حاجیان. حج کنندگان (لغت نامه)

حجاج مدینه بعد

واژه ای است برای معرفی آن دسته از زائران ایرانی بیت الله که بعد از انجام مناسک حج به مدینه مشرف می شوند. همان (ك) پس مدینه

حجاج مدینه قبل

واژه ای است برای معرفی آن گروه از زائران ایرانی خانه کعبه که قبل از انجام مناسک حج به مدینه مشرف می شوند. همان (ک) پیش مدینه

حجاز

(ح)

۱. از اسامی مکه است از جهت واقع شدن در منطقه حجاز. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۲ و ۱۲۳)

۲. منطقه ای است در شمال شبه جزیره عربستان واقع میان نجد و تهامه، و گویند چون میان این دو جدایی انداخته آن را حجاز (از ماده حَجَز به معنای فاصله و حایل) نامیدند و سرزمینی است با بیابان های وسیع ولی بیشتر ریگزار و بی آب و حاصل. حجاز از نظر تاریخ اسلام مهم ترین قسمت عربستان می باشد، و تاریخ حجاز همان تاریخ مکه و مدینه است که در این قسمت واقعند. بعد از سقوط بنی عباس (سال ۶۵۶ هجری قمری) حجاز تابع دولت مصر شد و پس از استیلای دولت عثمانی بر مصر (به سال ۹۲۳ هجری قمری) حجاز به تابعیت عثمانی درآمد ولی حکومت آن عمدتاً در دست شرفای مکه باقی ماند و تا سال ۱۸۴۵ میلادی حجاز از طرف مصر اداره می شد و از آن پس دولت عثمانی مستقیماً بدان جا والی فرستاد. در سال ۱۹۱۶ میلادی شریف مکه به یاری متحدین جنگ جهانی اول حجاز را از تبعیت عثمانی آزاد کرد و مملکت مستقلی تشکیل داد اما فرمانروایی هاشمیان با شورش وهابیه و سعودیه در سال ۱۳۴۳ هجری قمری برافتاد و سعودی ها بر نجد و حجاز مسلط شدند.

حج الاسباب

(حُجُّ لُ أ) حجی است که به یکی از اسباب همچون نذر، عهد، یمین و غیر اینها بر کسی واجب گردد. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حج استجابی

(حُجُّ اِت) یا حج مستحب. حج ثوابی،

حج غیر واجب است که از افضل مستحبات است و در هر سال انجام آن نیکو شمرده شده و ترک آن در پنج سال متوالی مکروه معرفی گشته. حتی فرموده اند تکرار آن در هر سال مطلوب است اگر چه موجب استقراض شود در صورتی که قدرت بر پرداخت آن باشد. در انجام حج مستحب چه اهل مکه و چه اهل آفاق در انتخاب هر یک از انواع سه گانه حج (افراد، تمتع و قرآن) مختارند (ولی انجام تمتع را افضل دانسته اند).

حج استطاله

(اِت لِ) طبق روایت حجی است برای گدایی که تهیدستان کنند.

حج استیجاری

(۱) حجی است که به خاطر اجیر شدن بر نایب واجب می شود. حجی است که اجیر از جانب میت به جای می آورد. اگر مکلف حجی را که بر او واجب بوده انجام نداده باشد پس از فوت او شخصی را اجیر می کنند تا از جانب وی حج کند. و حجه الاسلام از میقات برای میت کفایت می کند مگر آن که وصیت به خصوص حج بلدی کرده باشد.

حج اسلام

(۱)

۱. همان (ک) حجه الاسلام

۲. همان (ک) حجه الوداع

حج اصغر

(أغ) تعیری است از «عمره» (مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۱۵)

حج افراد

(۱) یا «حج مفرده» از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی واجب است که:

۱. اهل مکه هستند.

۲. محل سکونت آنها تا مکه کمتر از ۴۸ میل (۱۶ فرسخ شرعی) (۱) می باشد.

۳. وظیفه آنها انجام حج تمتع است ولی به عللی باید حج افراد انجام دهند، مثل این که دیر به مکه رسیده و فرصت عمره تمتع نباشد، یا در عمره مریض شوند و وقت وقوف به عرفات تنگ باشد به طوری که اگر عمره را به جا آورند تا آخر روز نهم به عرفات نمی رسند.

وجه تسمیه افراد

چون قربانی همراه قاصد حج نمی باشد.

چون حج از عمره جداست. (۲) (عمره را در نیت حج ضمیمه نکنند)

اعمال (واجبات) حج افراد

۱. احرام (از میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعر

۴. رمی جمره عقبه

۵. حلق (یا تقصیر)

۶. طواف زیارت کعبه

۷. نماز طواف زیارت

۸. سعی بین صفا و مروه

۹. طواف نساء کعبه

۱۰. نماز طواف نساء

۱۱. بیتوته کردن در منی

۱۲. رمی جمرات ثلاثه

زمان انجام حج افراد

اعمال حج افراد از روز نهم ذی حجه شروع می شود که تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به طول می انجامد. گر چه برخی اعمال (مثل دو طواف و سعی) را می توان تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت، ولی احرام این حج را می توان از ابتدای ماه های حج یعنی از اول شوال بست.

حج افسادی

(۱) حج باطل شده را گویند.

حج اکبر

(أَب) واذن من الله ورسوله الى الناس يوم الحج الاكبر. (توبه ۳)

۱. نام دیگر «حجه الوداع» است.

۲. تعبیری است از حج (در مقابل عمره)

۳. حج سالی است که عید قربان جمعه باشد.

۴. روز عرفه و یا روز عید قربان است.

۱. هر فرسخ حدود ۵/۵ کیلومتر است.

۲. حج افراد دارای دو عبادت حج و عمره است که هر یک واجب مستقل و جداگانه ای است و بعد از حج افراد، عمره مفرده را در صورت استطاعت به جا می آورند.

۵. روز عید قربان سال نهم هجری که بزرگ ترین اجتماع مسلمانان و مشرکین بود. (۱)

۶. ظهور حضرت قائم (علیه السلام) است و اعلان دعوت مردم. (مجمع البیان؛ تفسیر نمونه؛ کتاب حج، ص ۱۳۵؛ و...)

حج بالعهد

(بِ لُغَةٍ) حجی که به واسطه نذر واجب شود.

حج بالنذر

(بِ نَنْ) حجی که به واسطه نذر واجب شود.

حج بالنیابه

(بِ نَنْ بٍ)

۱. انجام مراسم حج به جای دیگری.

۲. حجی که به جهت اجیر شدن بر نایب واجب می شود.

حج بالیمین

(بِ لُغَةٍ) حجی که به وسیله قسم و سوگند واجب آید. (لغت نامه)

حج بذلی

(بِ) حجی که با پولی که دیگری بخشیده است به جای آورند و کفایت از حجه الاسلام می کند، و گیرنده اگر پس از این خودش مستطیع شد دیگر حجی بر او واجب نخواهد شد. و اگر مالی برای خصوص حج بخشیده شود واجب است قبول کردن (برای کسی که حجه الاسلام نکرده) و دین مانع از وجوب حج بذلی نیست (مگر آن که حال باشد و مانع از ادای آن گردد)، و در حج بذلی رجوع به کفایت شرط نیست. (مناسک حج، مسئله ۵۳؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۴۹)

حج بلاغ

(بَ) همان (ك) حجه الوداع

حج بلاغه

(بَ غ) همان (ك) حجه الوداع

حج بلدی

(بَ ل) مقابل حج میقاتی. حجی است نیابتی و نایب از شهر میت به قصد حج حرکت می کند.

حج بیت

(بَ) حج البیت، حجه الاسلام (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج تبرع

(تَ بَ رُ) همان (ك) حج تطوع

حج تجارت

(تَ رَ) طبق روایت حجی است برای تجارت که ثروتمندان کنند.

حج تطوع

(تَ تَ وُ) حج تبرع. آن است که پس از وفات دیگری بدون اخذ اجرت و به نیابت وی حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج تمام

همان (ك) حجه الوداع

حج تمتع

(تَ مَ تَ) از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی (افراد مستطیعی) واجب است که فاصله محل سکونتشان تا مکه ۱۶ فرسخ شرعی یا بیشتر باشد (یعنی وطن آنها تا مکه تقریباً ۸۷ کیلومتر یا لااقل ۴۸ میل فاصله دارد) حج تمتع دارای دو عبادت متصل به هم عمره تمتع و حج تمتع است که هر دو در یک سال (و ابتدا عمره تمتع و سپس حج تمتع) صورت می پذیرد.

جهت نامیدن این حج را به تمتع از آن جهت ذکر کرده اند که می توان در فاصله بین انجام اعمال عمره و انجام اعمال حج از آنچه که بر محرم حرام بوده متمتع و بهره مند گردید. به این نحو که حاج پس از پایان اعمال عمره مُجَلَّ شده (از احرام بیرون می آید) و در فاصله ای که تا احرام مجدد برای عمل حج موجود است از چیزهایی که بر محرم حرام بوده متمتع حاصل می نماید.

زمان انجام حج

۱. عمره: وسعت زمانی انجام عمره از اول ماه شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه است.
۲. حج: شروع اعمال حج بعد از پایان یافتن عمره است که با احرام شروع می شود. (و معمولاً از روز هشتم ذی حجه این کار را انجام می دهند) (۲) و بقیه اعمال از بعد از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه انجام می شود.

اعمال عمره تمتع

۱. احرام (از میقات عمره)
۲. طواف زیارت خانه خدا
۳. نماز طواف زیارت خانه خدا
۴. سعی بین صفا و مروه (در مکه)

۱. و پس از آن سال

دیگر هیچ مشرکی حق شرکت در مراسم حج نیافت.

۲. احرام حج تمتع خوب است روز هشتم ذی حجه باشد (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۷)

۵. تقصیر (در مکه و معمولاً در کنار مروه)

اعمال حج تمتع

۱. احرام (از میقات مکه)

۲. وقوف در عرفات (از ظهر روز نهم ذی حجه)

۳. وقوف مشعر (از طلوع فجر تا سر زدن خورشید دهم ذی حجه)

۴. رمی جمره العقبه (در منی در روز دهم ذی حجه)

۵. قربانی کردن (در منی در روز دهم ذی حجه)

۶. حلق یا تقصیر (در منی در روز دهم ذی حجه)

۷. طواف زیارت خانه خدا

۸. نماز طواف زیارت خانه خدا

۹. سعی بین صفا و مروه

۱۰. طواف نساء خانه خدا

۱۱. نماز طواف نساء خانه خدا

۱۲. بیتوته در منی (شب های یازدهم و دوازدهم ذی حجه).

۱۳. رمی جمرات ثلاثه (در منی، روزهای یازدهم و دوازدهم)

حج جاهلی

(ه) یا حج مشرکین، حجتی که در جاهلیت آمیخته با آداب شرک آلود انجام می گرفت. زیارت بیت الله الحرام عبادتی است که سابقه تاریخی توحیدی آن به زمان بنای کعبه به دست توانای پیامبر عظیم الشان الهی حضرت ابراهیم (علیه السلام) می رسد. زیارت بیت الله و انجام مراسم حج در طول زمان همچنان صورت می گرفت حتی در آن دوران که پایگاه توحیدی

كعبه به فراموشی سپرده شده بود، و به این ترتیب حج را نه تنها موحدان که مشرکان نیز انجام می دادند و اعراب جاهلی به زیارت بیت الله می پرداختند که اگر چه با آداب شرک آلود صورت می گرفت ولی با این همه در میان ایشان باز مانده هایی از رسوم عصر حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل (علیهما السلام)

بر جای ماند که از آن پیروی می کردند همانند تعظیم و طواف کعبه و حج و عمره و وقوف بر عرفه و مزدلفه و قربانی شتران و تهلیل و تلبیه در حج و عمره با افزودن چیزهایی بر آن. اعراف جاهلی به هنگام موسم حج، در بیابان وسیعی بین طایف و نخله (یا بین طایف و مکه) در اول ذی قعدة بازاری (به نام عکاظ) بر پا می کردند تا بیستم (یا بیست و یکم و یا سی ام) ماه به طول می کشید. آنها در این بازار به داد و ستد می پرداختند و اشعار خویش را می خواندند و بریکدیگر مفاخره می کردند و پس از آن در ماه ذی حجه به اجرای مناسک حج می پرداختند و در موقع حج عرب ها خطاب به قوم «صوفه» با گفتن «اجز صوفه» یا «اجیزی صوفه» اجازه (۱) حج می گرفتند. اجازه حج و حرکت از عرفه به منی و از منی به مکه مخصوص صوفه (غوث بن مُر و اولاد او) بود (تا آن که طایفه «عدوان» آن را گرفتند و با اینان بود تا قریش آن مقام را به دست آورد) و اعراب جاهلی با توجه به برخی تفاوت و امتیازات بین خود، حج خاص خود را انجام می دادند (حج حمس، حج حله و حج طلس) و برخی از ویژگی های حج جاهلی عبارت بود از:

نسئ، عبارت بود از جا به جایی ماه ذی حجه (ماه حج) جهت رهایی از گرمای طاقت فرسای آن. (۲)

تلبید، آن بود که حج کننده مقداری از گیاه خطمی و آس و سدر را با کمی

کتیرا به هم می آمیخت و آن را در میان موی سرش می نهاد از برای آن که از مرتب کردن آن و کشتن شپش آن خودداری نماید.

تصدیه، آن بود که چون حج کننده به کعبه می رسید به کف زدن و غوغا کردن می پرداخت و تا پایان طواف بر گرد کعبه ادامه می داد.

مکاء، (۳) آن بود که حج کننده چون به کعبه می رسید به صفیر کشیدن و سوت زدن می پرداخت و این عمل را تا

۱. در حج جاهلی انتقال سریع از عرفه به مزدلفه را «اجازه» می گفتند و کسانی بودند که پیشاپیش، افراد را هدایت می کردند و طبق سیره ابن هشام «غوث بن مُرَبَّن اُدُّ» مسئول اجازه عرفه بود و پس از او فرزندان این مسئولیت را بر عهده داشتند و او و فرزندان او را صوفه می گفتند و در وجه این نامگذاری گفته اند هنگامی که مادرش او را به کعبه بست پارچه ای پشمین (صوف) بر او انداخت. و بنابر نقل ابن عباس، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از حرکت شتابان منع فرمود و دستور حرکت به آرامی صادر کرد.

۲. رجوع کنید به واژه «نسیئی».

۳. و ما کان صلاتهم عندالبیت الامکاء و تصدیه (انفال ۳۵).

پایان طواف بر گرد خانه کعبه ادامه می داد. (۱) (میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۱ الی ۱۰۴، ص ۱۱۲؛ تلبیس ابلیس، ص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۴۸؛ و...)

حج جاهلیت

همان (ک) حج جاهلی

حج حله

(ک) حله

حج حمس

(ک) حمس

حج خدمه

(حَجِّ دَم) فقهای عظام در باب حج خدمه (که ضمن خدمت به حجاج، مناسک حج را نیز انجام می دهند) بابتی از فقه گشوده اند و مسائل آن را تبیین کرده اند. (میقات حج، ش ۷۳، ص ۴۴)

حجر

(ح) همان (ك) حجر اسماعیل

حجر

(حَج) همان (ك) حجر الاسود

حجرات

(حُج) منظور منزل مسكونی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اطاق زنان آن حضرت است. (دایره المعارف قرآن کریم)

حجر اسماعیل

(ح) «حجر» یا «حجر اسماعیل» یا «حجر الکعبه» مکانی (فضایی سطحی) است در قسمت شمالی دیوار خانه کعبه (در جانب ناودان طلا) که با دیواری قوسی و نیمدایره (حجر الحجر) محصور است. (۲) این دیوار به ارتفاع یک متر و سی (یا چهل) سانت از یک طرف به رکن شمالی (رکن شمال شرقی) و از طرف دیگر به رکن غربی (رکن شمال غربی) منتهی می گردد. اما امتداد آن در حدود دو متر مانده به دو رکن قطع می گردد تا به این ترتیب راه ورود و خروج (حجر) ممکن گردد. فاصله این فضا از وسط دیوار کعبه تا دیوار قوسی از داخل ۸/۳۶ متر و عرض خود دیوار قوسی ۱/۵ متر می باشد (و در نتیجه فاصله این فضا از دیوار کعبه تا دیوار قوسی شکل از خارج ۹/۸۶ متر است). دیوار حجر اسماعیل و نیز فضای حجر اسماعیل از سنگ مرمر پوشیده شده است. حجر به فرموده فقها:

۱. داخل در طواف است.

۲. هنگام طواف واجب نباید از آن عبور کرد.

۳. هنگام طواف حرکت روی دیوار جایز نمی باشد.

۴. نماز طواف واجب را نمی توان در درون آن به جای آورد.

اهمیت حجر

از آیات بینات است.

زیر ناودان طلا امکان استجابت دعا بیشتر است.

آب ناودان که به حجر می ریزد شفا دهنده بیمار است.

قبور جمعی از انبیا از جمله حضرت اسماعیل در این عرصه است.

نماز در این مکان به خصوص در زیر ناودان طلا فضیلت بیشتری دارد.

احرام بستن برای حج تمتع در این مکان استجاب و فضیلت

بیشتری دارد.

به زعم برخی قسمتی از خانه کعبه است (که در بازسازی کعبه از خانه خارج گردید) و قریش روی آن ساختمان بنا نکرد و در تجدید بازسازی کعبه توسط ابن زبیر این قسمت جزء خانه قرار گرفت ولی حجاج دوباره آن را به صورت قبلی در آورد و بیرون از خانه قرار داد و نیز طبق روایات متعدد حج اسماعیل جزء خانه نمی باشد و برخی از فقها نیز آن را جزء خانه نمی دانند.

تسمیه حجر

۱. این جا محل نزول و مأوای حضرت اسماعیل و مادرش حضرت هاجر بوده و طبق روایاتی منقول از امام صادق (علیه السلام) حجر خانه اسماعیل است و آن حضرت مادر خود را در آن دفن نمود و به خاطر این که زیر پای مردم قرار نگیرد اطراف آن را سنگ چین کرد.

۲. در جهت اضافه «اسماعیل» به «حجر» (حجر اسماعیل) گفته اند چون دیوارهای کعبه برافراشته شد آن حضرت از گرمای خورشید در کنار این دیوار در سایه می نشست و یا این که سایبانی در کنار آن برای خود بر می افراشت و یا

۱. حج جاهلی آمیزه ای از شرک، افتخارات قبیله ای و اغراض تجاری و اهداف سیاسی قومی بود، از این رو به هنگام گرد آمدن هر قبیله سعی داشت تا با بانگ بلند مظاهر این آمیزه های ناهمگن را در یک میدان رقابتی به نمایش بگذارد.

۲. و در برخی از کتاب ها خود این دیوار، حجر اسماعیل معرفی شده.

طبق برخی نقل ها ایشان در همین جا به خاک سپرده شدند. (میقات حج، ش ۸، ص ۱۱۰، ش ۱۳، ص ۵۶، ش ۲۰، ص ۱۱۱

الی ۱۱۴؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۹۶؛ قبل از حج بخوانید، ص ۹۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۷؛ سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۷؛ لغت نامه، ذیل حجر الکعبه)

حجرالاسعد

(حَجَّ رُلْ أَع) به «حجرالاسود» گفته می شود. (فرهنگ آندراج، ذیل محک زرایمان؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۳۳)

حجرالاسود

(لُ أَوْ) «حجر» یا «حجرالاسود» یا «حجرالاسعد» یا «دره البیضاء» سنگی است منصوب بر دیوار کعبه در رکن شرقی (رکن جنوب شرقی) این سنگ بیضی شکل با قطری قریب به سی سانتیمتر در حدود ۱/۵ متری از کف مسجدالحرام بر دیوار کعبه نصب است و از اطراف با روپوشی از نقره خالص به صورت مستدیر (مدور) که بتوان با سر و صورت و دست آن را لمس نمود محصور گردیده است. این سنگ در ابتدا یکپارچه بود ولی به علت آسیب هایی که در طول زمان بر آن وارد آمد به صورت قطعاتی چند در آمد. طبق روایات تاریخی در سال ۶۴ هجری که سپاه یزید در مقابله با ابن زبیر مکه را سنگباران کرد، حجرالاسود سه قطعه شد و عبدالله بن زبیر آن را در قبابی نقره ای محصور ساخت، تا این که در سال ۱۸۹ هجری به علت سست شدن قباب نقره ای، به دستور هارون الرشید بالا و پایین قباب را سوراخ کرده و در آن سرب یا نقره مذاب ریختند و محکم نمودند. به نوشته «ابن جبیر» سیاح معروف عرب (در قرن ششم و هفتم هجری قمری) که «حجرالاسود» را زیارت کرده حجر «چهار قطعه به یکدیگر پیوسته است که اطراف آن را با صفحه ای سیمین استوار کرده اند» ابن جبیر می نویسد: «گویند قرمطی (که خدایش لعنت کناد) آن را شکسته». طبق نقلی در سال ۱۲۹۰ هجری قمری حجر در ۱۷ قطعه (سه قطعه درشت

و بقیه ریزتر) به یکدیگر در درون قاب نقره ای پیوست داده شد و مطابق سفرنامه یکی از ایرانیان (و احتمالاً از وابستگان به دربار ناصرالدین شاه) که در سال ۱۲۹۶ هجری قمری نگاشته شد ()

«حجرالاسود» قریب بیست قطعه است در طوقی نقره ای (ولی در کتاب «سفرنامه مکه» آمده است که پنجاه قطعه است که در هم در قاب نقره محفوظ است) رنگ این سنگ سیاه متمایل به سرخ (با نقطه ها و لکه هایی سرخ و رگه هایی زرد) است و رگه های زرد آن در اثر جوش خوردن ترک ها می باشد. طبق روایات «حجر» در ابتدا سفید و روشن بود ولی در اثر تماس بدن کفار و مشرکین و گناهکاران و یا بر اثر آتش سوزی هایی که در کعبه روی داد به رنگ فعلی (سیاه متمایل به سرخ) در آمد. ابن جبیر در سفرنامه خود می نویسد: در بخش سالم مانده حجرالاسود (برابر سمت راست کسی که برای بسودن و بوسیدن مقابل آن قرار می گیرد) نقطه کوچک سپید درخشانی وجود دارد که گویی خالی بر این صفحه خجسته است و این لکه سپید را خاصیتی است که چشم را روشنی می بخشد.

احکام حجر طبق فتوای فقها در مراسم حج عمره:

۱. حجر مبدأ نیت و آغاز طواف کعبه می باشد.

۲. حجر مرحله پایانی و ختم طواف کعبه می باشد.

استلام حجر مراد از استلام حجر در روایات و اصطلاح فقها، مسح کردن و تماس بدن با حجرالاسود است از طریق: بوسیدن، مسح با دست، چسباندن شکم، تماس مقداری از بدن (و در صورت عدم امکان چسباندن شکم و مسح، به اشاره از

دور یا اشاره با سر و عصا) و در این رابطه:

۱. استلام حجر از مستحبات است و در طواف (و در تمام شوط ها) نیز مستحب است، و در شوط اول و شوط آخر مورد تأکید قرار گرفته است.

۲. مستحب است در استلام حجر: الله اکبر گفتن، صلوات فرستادن، دعا نمودن، بوسیدن، صورت بر آن قرار دادن، بلند کردن دست ها، با دست راست لمس کردن، بوسیدن دست و بوسیدن عصا اگر توسط آن استلام شود.

۳. و از آثار استلام حجر است: شعار طواف بودن، اجابت

دعا، شهادت حجر در قیامت، بیعت با خداوند طبق روایتی منقول از رسول خدا، حجر الاسود به منزله دست خداوند در زمین است که به وسیله آن با بندگان مؤمن مصافحه می کند (و مردم با دست کشیدن بر آن و بوسیدنش با خدا بیعت و اطاعت خدا را تثبیت می کنند) و از ابن عباس نقل شده که دست گذاردن بر سنگ به منزله بیعت با رسول خداست (۱) که از میان ما رفته است.

۴. به روایتی منقول از رسول الله «باید آخرین عهد با کعبه استلام حجر باشد.» و از امام کاظم درباره پیامبر اکرم (صلوات الله علیهما) آمده که در هر طوافی بدون آن که کسی را آزار دهد «حجرالاسود» را لمس می فرمود.

۵. با وجود سفارش های بسیاری که برای لمس و بوسیدن حجر شده است و ائمه نیز بر آن مواظبت عملی می کردند لیکن اگر به خاطر کثرت جمعیت انجام آن مشکل باشد و سبب مزاحمت دیگران گردد این تأکید برداشته شده و سزاوار دانسته اند که فرد با اشاره از دورتر اکتفا کند،

زیرا مصلحت جمع اقتضا می کند تا فرد از این وظیفه مستحبی به خاطر یک واجب اجتماعی (رعایت حقوق مردم) دست بردارد تا در مقابل خداوند اجر بیشتری نصیبش سازد.

اهمیت حجر طبق روایات:

از سنگ ها یا یاقوت ها بهشتی است.

حضرت آدم از بهشت روی آن فرود آمد.

از کوه ابوقبیس است که از جانب خدا فرود آمد.

دست کشیدن به آن گناهان شخص را از بین می برد.

چون دست خدا در زمین است که با بندگان به وسیله آن مصافحه فرماید.

آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را درک نکرده با مس آن مثل این است که با خدا و پیامبرش بیعت کرده.

شاخصه توحیدی حجر

این سنگ و کعبه در طول تاریخ نمودار آثار توحید و یگانه پرستی اند و مظهر مبارزه با شرک و نبرد با پس مانده های بت پرستی و جنگ با موهومات به شمار می روند. عرب های قبل از اسلام از مواد و اشیاء گوناگون بت و معبود می ساختند ولی کعبه و حجرالاسود تنها چیزهایی بودند که دور از جنبه الوهیت شرک آمیز قرار داشتند و هیچ عربی آن دو را به هیچ وجه به عنوان معبود یا بت مورد پرستش قرار نداده است و با ظهور اسلام کفر ستیز و مخالف با بت و بت پرستی، کعبه و حجرالاسود بار دیگر شاخصه توحید ابراهیمی گشتند.

نصب حجر کعبه با وجود آن که در ادوار مختلف تجدید بنا شد ولی جایگاه حجر (این تنها سنگ ثابت و تغییر نیافته کعبه از ابتدای بنا) هیچ گاه تغییر نکرده است و توسط شایستگانی در جای خود نصب شده است:

۱. حضرت ابراهیم خلیل

الله. حجر برای نخستین بار توسط آن پیامبر عظیم الشان توحیدی هنگام بنای کعبه به دیوار کعبه گذارده شد.

۲. حضرت محمد رسول الله. حجر پنج سال قبل از بعثت در تجدید بنای کعبه به علت تخریب ناشی از سیل، به دست نبی مکرم در دیوار کعبه جای گذاشته شد. آن گاه که قسمتی از دیوار کعبه بالا آمد و بین قبایل بر سر نصب حجر اختلاف افتاد، همگان بر قبول تصمیمی که آن امین خردمند بگیرد اتفاق کردند؛ پس به دستور آن ستوده بزرگ ردایی گسترده، حجر را به درون آن نهاد و بفرمود تا بزرگان قبایل گوشه های ردا را برداشته و پای دیوار کعبه آورند، آن گاه حضرت به دستان مبارک خود آن را نصب نمود.

۳. حضرت سجاد ولی الله. حجر در سال ۷۳ (یا ۷۴) هجری در تجدید بنای کعبه (به علت تخریب ناشی از سنگباران مکه) به دست امام سجاد (علیه السلام) کار گذاشته شد. در سال ۶۴ هجری سپاه یزید در مقابله با ابن زبیر (که بر حجاز مسلط شده بود) مکه را سنگباران کرد که در این درگیری قسمت هایی از کعبه آسیب دید و بعد از پایان محاصره، ابن زبیر کعبه را ترمیم و حجر اسماعیل را داخل کعبه

۱. و لذا آیا هدف از استلام حجر نمی تواند مجسم ساختن یک پیمان قلبی باشد؟!

نمود، ولی کعبه باز در جریان محاصره مکه توسط «حجاج» آسیب دید و چون ابن زبیر کشته شد، عبدالملک بن مروان دستور بازسازی آن را داد که در این تجدید بنا «حجاج» کعبه را به شکل قبلی اش در آورد. (حجر اسماعیل را در خارج

از خانه قرار داد) و حجرالاسود را امام زین العباد نصب فرمود.

۴. حضرت ولی الله اعظم. حجر در سال ۳۳۷ (یا ۳۳۹) هجری بعد از ربوده شدن توسط قرامطه به وسیله امام زمان حضرت حجت ولی عصر (علیه السلام) کار گذاشته شد. در ایام خلافت مقتدر بالله هیجدهمین خلیفه عباسی (۲۹۵ تا ۳۲۰) که از دوره های تیره و پر آشوب حکومت عباسی است در سال ۳۱۷ (یا ۳۱۰) هجری قرامطه با قوت گرفتن در بحرین با سپاهی به فرماندهی ابوطاهر سلیمان بن ابوسعید حسن جنّابی قرمطی به عنوان حج عازم مکه شدند ولی در روز نهم ذی حجه خانه های مکه و اموال حاج را غارت نمودند و مردم را در مسجدالحرام کشتند (۱) (و به طوری که نقل کرده اند، آنها طی مدت ۶ یا ۷ یا ۸ یا ۱۱ روزی که در مکه بودند تعداد هزار و هفتصد نفر را در حالی که از استار کعبه گرفته بودند، کشتند و تعداد کشتگان مجموعاً به حدود سی هزار نفر رسید). آنها در ۱۴ ذی حجه حجرالاسود را از کعبه جدا ساختند و به هجر (۲) از بلاد احساء بردند (طبق برخی نوشته ها بر این منظور که در آن جا عبادتگاهی بسازند و مردم را از کعبه منصرف کنند و به آن جا بکشانند). آنها مدت ها حجرالاسود را نزد خود نگه داشتند و پیشنهادات دو قطب سیاسی جهان اسلام یعنی بنی عباس در بغداد و فاطمی ها در افریقا را برای برگرداندن حجر، رد می کردند تا آن که مایوس از موفقیت در جلب نظر مردم و هلاکت قرمطی (به علت ابتلا به بیماری

جذام و کرم افتادن به تنش) حاضر به برگشت دادن حجرالاسود گردیدند. به نقلی «الراضی بالله» حجر را به مبلغ ۵۰۰۰۰ دینار خرید ولی این قول را با توجه به سال وفات الراضی (۳۲۹) و سال نصب حجر (۳۳۷ یا ۳۳۹) صحیح نمی دانند. به قولی دیگر و کلای «المطیع لله» (خلیفه عباسی از ۳۳۴ تا ۳۶۳ هجری) در سال ۳۳۷ هجری حجرالاسود را به مبلغ ۳۰۰۰۰ دینار خریدند و خلیفه آن را به مکه فرستاد. به نقلی نیز در سال ۳۳۹ هجری قرامطه به دستور خلیفه فاطمی افریقیه حجر را برگرداندند و یا به وساطت شریف یحیی بن حسین از نسل امام حسین (علیه السلام) آن را باز پس فرستادند. همچنین نوشته اند چون عیدالله نخستین خلیفه فاطمی به خلافت رسید، قرامطی به نام او خطبه خواند ولی عیدالله در جواب نامه قرامطی او را به خاطر کشتار زائران و ربودن حجرالاسود لعنت کرد و در نتیجه قرامطی سر از فرمان وی پیچید تا آن که مبتلای به بیماری شد و قرامطه مایوس از موفقیت حجر را به مکه حمل نمودند، و گفته اند پیش از حمل به مکه آن را به کوفه بردند و بر ستون هفتم از ستون های مسجد جامع آویختند تا این که به مکه فرستاده شد و از افرادی نام برده اند که حجر را نصب نموده اند ولی براساس شواهدی که در جریان نصب حجر روی داد فقهای شیعه مسلم گرفته اند که حجرالاسود به دست مبارک امام زمان (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) بر دیوار کعبه نصب شد. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۶؛ سفرنامه مکه، ص ۲۵۷؛ میقات حج،

ش ۱۲، ص ۴۵ الی ۵۸؛ ش ۱۹، ص ۱۷۵؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۲۵۲ و ۲۵۳؛ همراه با زائران خانه خدا، ص ۹۰، و منابع متعدد دیگر)

حجرالزیت

(ز) گویند از این سنگ (در مدینه) برای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روغن زیتون تراویده است. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

حجر السماق

(س) یا «بلاطه حمراء» سنگی است درون کعبه که حضرت علی امیر المؤمنین (علیه السلام) بر روی آن به دنیا

۱. و پس از یازده قرن در روز هشتم ذی حجه سال ۱۴۰۷ هجری قمری حجاج ایرانی هنگام اظهار برائت از مشرکین و عزیمت به سوی بیت الحرام زیر رگبار گلوله های حکومت کشته و مجروح و هتک حرمت شدند.

۲. هجر مرکز بحرین بود و گاهی هم به همه بلاد بحرین هجر گویند. در آن زمان به منطقه وسیعی از شمال عربستان فعلی بحرین یا هجر گفته می شد، و شهر احساء داخل همین منطقه قرار داشت (میقات حج، ش ۵، ص ۷۸ و ۸۱).

آمد و الان این سنگ در نزدیکی درب کعبه می باشد. در روایت دارد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بر بلاطه حمراء نماز خواندند و سپس روی کردند به ارکان خانه به هر رکنی تکبیر گفتند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱؛ حج و عمره، ص ۱۶۳)

حجر الکعبه

(حِ رُلْ كَبِّ) همان (ك) حجر اسماعیل (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۴)

حجره شریفه

(حُ رِءِ شَ فِ) همان (ك) حجره طاهره

حجره طاهره

(ه ر) یا «حجره شریفه» یا «حجره مطهره» یا «مقصوره شریفه» اطلاق است به مدفن حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) واقع در خانه مسکونی آن جناب که فعلاً در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی واقع شده است (ولی قبل از توسعه در خارج از مسجد و در کنار آن بود) و از جمله اقداماتی که در مورد آن صورت گرفته طبقه نوشته ها عبارت است از:

۱. سال ۱۷ هجری، خلیفه دوم آن گاه که مقداری بر مسجد بیفزود، در پیرامون مرقد مطهر دیواری بالا برد تا مدفن حضرت مستور ماند.

۲. سال ۸۸ هجری، عبدالملک مروان آن گاه که دستور تخریب خانه همسران رسول الله و توسعه مسجد را داد، برای این که مدفن حضرت در مسجد نمایان نباشد دیواری اطراف آن کشید که به نام حجره طاهره معروف شد. نخستین کسی که به عمران مرقد منور پرداخت و چهار درب برای ورود و خروج آن قرار داد عمرین عبدالعزیز بود

۳. سال ۵۷۷ هجری، به دستور نورالدین زنگی پادشاه شام اطراف حجره شریفه را کردند و سپس با آهن و فولاد دیواری بالا آوردند و بر روی این دیوارها شبکه ای از فولاد نصب نمودند و قبه و بارگاهی از فولاد بنا کردند.

۴. سال ۶۶۸ هجری، الملک الظاهر بیبرس مقصوره ای از چوب ساخت که سه درب داشت.

۵. سال ۶۷۸ هجری، ملک مصر قبه ای بر روی مدفن بنا نمود.

۶. سال ۶۹۴ هجری، الملک العادل زین الدین کتبغا بر دیواره های مقصوره افزود تا به سقف رسید.

۷. سال ۸۸۶ هجری، سلطان قایتبای از ممالیک

برخی مصر بناهایی را که اکنون در حجره طاهره موجود است و ضریح مقدس و تزیینات آن را بساخت.

خصوصیات حجره

طول این حجره در هر یک از دو ضلع شمالی و جنوبی ۱۶ متر و عرض آن در هر یک از دو ضلع شرقی و غربی ۱۵ متر و مساحت کلی آن ۲۴۰ متر مربع است.

در گوشه های حجره طاهره ستون هایی از سنگ مرمر قرار دارد که قبه خضراء بر آنها استوار است.

حصار مشبک اطراف حجره به شکل ضریحی از مس و فولاد است که میناکاری و طلاکاری است مگر طرف جنوبی آن که برنجی می باشد.

ضریح شریف در طول دارای شش طاق نما و در عرض دارای سه طاق نما می باشد که چهار طاق نمای در طول مربوط به قسمتی است که مرقد حضرت در آن قرار دارد و دو طاق نمای دیگر مربوط به قسمتی است که منسوب به حضرت زهرا (علیها السلام) می باشد.

مرقد مطهر در قسمت جنوبی و مرقد حضرت فاطمه (بنابر روایاتی) در قسمت شمالی حجره واقع

است. داخل حجره قبر منور پیامبر مشخص است و اطراف آن دیوار کشیده شده که تا زیر گنبد ادامه دارد (و قبر شیخین خارج از این دیوار و داخل در محوطه پنجره های فولادی می باشد).

حجره طاهره دارای ۴ باب می باشد. باب تهجد (در شمال)، باب فاطمه (در شرق)، باب وفود (در غرب)، باب توبه یا باب رسول الله (در جنوب).

جامه حجره

۱. دوران بنی العباس: اولین بار «حسین بن ابی الهیجا» داماد «طائع بن زریک» وزیر خلیفه العاضد فاطمی (۵۵۷ - ۵۶۷ هجری قمری) حجره نبوی را جامه پوشانید. او جامه ای بزرگ

و سفید تهیه کرد که روی آن با نقش و نگار و کمربندهایی از ابریشم زرد و سرخ آذین شده و با سوره یاسین مزین گردیده بود، اما امیر مدینه از قرار دادن آن در حجره نبوی امتناع کرد و اجازه خلیفه عباسی المستضی بامرالله را ضروری دانست، و چون خلیفه اجازه داد جامه مزبور در حجره نبوی شریف آویزان گردید، تا این که بعد از حدود دو سال مستضی بامرالله خلیفه عباسی، جامه ای از ابریشم بنفش را که گلدوزی و نقش و نگار و کمربندهای سفید نوشته شده داشت ارسال نمود و آن را جایگزین جامه «حسین بن ابی الهیجاء» کردند. سپس الناصرالدین الله عباسی (۵۷۳ - ۶۲۲ هجری قمری) جامه ای از ابریشم سیاه ارسال کرد که آن را بر روی جامه قبلی (جامه مستضی بامرالله) قرار دادند و چون مادر این خلیفه حج گزارد، جامه دیگری همانند جامه فرزندش را بر روی دو جامه پیشین در حجره نبوی آویخت و از آن پس خلفای بنی العباس (تا دوران انقراض خلافتشان) همواره جامه هایی را برای حجره نبوی می فرستادند.

۲. دوران مماليك: سلاطين مصر جامه حجره نبوی را همچنان ولی به صورت نامنظم ارسال می کردند تا این که با وقف سه دهکده در مصر جهت تهیه پرده های کعبه و حجره نبوی توسط ملک صالح اسماعیل (۷۴۳ - ۷۴۶ هجری قمری) جامه حجره نبوی هر پنج سال یک بار بافته و فرستاده می شد و افزون بر آن سلاطين مصر به هنگام رسیدن به سلطنت جامه ای سبز رنگ برای حجره نبوی ارسال می نمودند.

۳. دوران عثمانی: در زمان خلفای عثمانی جامه

حجره نبوی هر پانزده سال یک بار در مصر تهیه و فرستاده می شد و علاوه بر آن هر یک از سلاطین عثمانی به هنگام جلوس بر کرسی خلافت جامه ای نیز برای حجره نبوی روانه می کردند. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۷۲ الی ۷۷؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۷۳ الی ۷۶)

حجره فاطمه

(ط م) حجره ای است متصل به حجره رسول الله که اکنون در داخل «حجره طاهره» واقع شده است و گفته اند این خانه همان است که:

در آن دو نور چشم پیامبر حسنین (صلوات الله علیهم) ولادت یافتند.

در آن به سوی مسجد، به فرمان خداوند از بسته شدن استثنا شد.

در آن جهت اخذ بیعت از شوی آن بانو به آتش کشیده شد.

در آن بانوی سرای، در حمایت از همسرش در برابر حکومتیان بین درب و دیوار پهلو شکسته شد.

در آن سیده زنان دو عالم بنا بر احتمالی به خاک سپرده شد و یکی از مواضع مزار آن بانوست.

حجره مطهره

(م ط ه ر) همان (ک) حجره طاهره

حجرین

(ح ج ر) مراد حجرالاسود و صخره ای (سنگی) است در بیت المقدس که مانند حجرالاسود آن را زیارت کنند. (فرهنگ فارسی، ذیل صخره)

حج سنتی

(ح ج س ن) همان (ک) حج استحبابی

حج سروره

(ص ر) حج کسی است که سابقه حج کردن نداشته باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج طلسم

«ک) طلسم

حج عقوبه

(ع ب) آن که حج خود را تباه و باطل گرداند از احرام به در نشود و باید آن حج را به پایان برد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج عمره

۱. همان (ك) عمره تمتع

۲. همان (ك) عمره مفرده

حج فرضی

(ف) حج واجب است (میقات حج، ش ۸، ص ۲۴) (ع)

حج فریضه

(ف ض) حج الاسلام است که زائر صحیحاً به پایان برد و تکلیف واجب به جای آورد.

(مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج فقرا

(ف ق) تعبیری است از زیارت مرقد امام رضا (علیه السلام) در روایت.

حج قران

(ق) از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی واجب است که:

اهل مکه هستند.

محل سکونت آنها تا مکه کمتر از ۴۸ میل (۱۶ فرسخ شرعی) می باشد.

وجه تسمیه قران

حج گزار برای احرام حج و عمره (۱) دو نیت را مقارن می کند و به یک نیت احرام می بندد.

حج گزار قارن است یعنی از میقات و از آغاز احرام و حین احرام قربانی را قرین خود می کند.

اعمال (واجبات) حج قران

۱. احرام (از میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعر

۴. رمی جمره عقبه

۵. قربانی کردن

۶. حلق یا تقصیر

۷. طواف زیارت

۸. نماز طواف زیارت

۹. سعی بین صفا و مروه

۱۰. طواف نساء کعبه

۱۱. نماز طواف نساء

۱۲. بیتوته کردن در منی

۱۳. رمی جمرات ثلاثه

زمان انجام حج قران

اعمال حج قران از روز نهم ذی حجه شروع می شود که تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به طول می انجامد، گرچه برخی اعمال (مثل دو طواف و سعی) را می توان تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت، ولی احرام این حج را می توان از ابتدای ماه های حج یعنی از اول شوال بست.

حج قضاء

(ق) حجی که بابت قضای حج فوت یا تباه شده باید کرد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج کمال

(ک) همان (ک) حجه الوداع

حج للناس

(لِ نَ) حجی که به خاطر مردم کنند و طبق روایت باید پاداش آن را از مردم گیرند. (ع)

حج لله

(لِ لَآ) حجی که برای خاطر خدا کنند. طبق روایت منقول از امام صادق (علیه السلام): «حج دو نوع است: حج لله و حج للناس. هر که برای خدا حج کند پاداش او بهشت است و هر که برای مردم حج رود در قیامت پاداش خود را باید از مردم بگیرد.» (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۲؛ و...)

حج مبدله

(مُ بَ دَلِ) حج تمتعی که بدل به حج افراد شود. اگر کسی از روی ندانستن مسئله، تقصیر عمره تمتع را ترک کند و چون احرام بسته است برای او قضای آن یا اعاده آن ممکن نیست بنابراین حج تمتع او به حج افراد مبدل می شود یعنی افعال حج را تماماً به جا آورده و سپس به میقات رفته عمره احرام مفرده می بندد و اعمال عمره را انجام می دهند. (حج البیت، ص ۱۰۳)

حج مبرور

(مَ) ان تکتبني من حجاج بیتک الحرام، المبرور حجهم (مفاتیح الجنان، دعای بعد از فریضه در ماه رمضان).

حج نیکو و پسندیده است که در دعا به درگاه خداوند باید درخواست توفیق آن را داشت. طبق حدیث، رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) «حج مبرور» را از دنیا و مافیها بهتر می داند و پاداش آن را تنها، بهشت ذکر می فرماید.

حج متسکع

(مُ تَ سَ كُ) حج کسی است که استطاعت ندارد و به در یوزه و ستن زاد و راحله از این و آن حج کند. این کار (۲) مسقط فریضه او نیست، یعنی اگر مستطیع گردد باید حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج متمتع

(مُ تَ مَ تُّ) همان (ک) حج تمتع

حج محصور

(مَ) ممنوع شدن حج به علت پیش آمدن مرض است. محصور کسی است که پس از محرم شدن برای حج (یا عمره) به علت بیماری و مریض شدن نتواند اعمال را انجام دهد و از حج باز ماند و محصور باید با

۱. حج قران دارای دو عبادت حج و عمره است که هر یک واجب مستقل هستند و بعد از حج عمره مفرده را (در صورت استطاعت) به جا آورند.

۲. تسکع در یوزه کردن و یا بی زاد و راحله از خود حج کردن.

قربانی کردن از احرام به در آید. و اما در این که در چه جایی باید قربانی کند (مکه، منی، همان محل...) نظرها مختلف است. (نهاییه، ص ۲۸۵؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۴۷؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل احصار)

حج مستحب

(مُ تَ حَ بَ) همان (ك) حج استجابی

حج مستقر

(مُ تَ قَ رَ) هرگاه کسی با وجود شرایط استطاعت حج را ترک کند حج بر او مستقر می شود و باید به هر صورت که می تواند به حج برود. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حج مشرکین

(مُ رِ) همان (ك) حج جاهلی

حج مصدود

(مَ) هم الذین کفروا و صدوکم عن المسجدالحرام والهدی (فتح ۲۵)

ممنوع شدن حج است به علت پیدا شدن دشمن. مصدود کسی است که پس از احرام (محرم شدن) برای حج (یا عمره) از به جا آوردن اعمال ممنوع شده باشد (کسی که دشمن او را از حج و عمره بازداشته باشد و نگذارد به مکه وارد شود یا در مکه مانع انجام اعمال حج او گردد. کسی که به عللی زندانی شده). و مصدود باید با قربانی کردن از احرام به در آید و درباره این که قربانی در چه جایی (مکه، منی، همان محل) باید صورت گیرد اختلاف نظر است. (توضیح مناسک حج، ص ۱۴۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۱۸۱؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل احصار)

حج مفرده

(مُ رَ) همان (ك) حج افراد. (ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۱۵)

حج مفرده

(مُ رَ دِ) همان (ك) حج افراد.

حج مقبول

(مَ) و ان تجعل فی عامی هذا الی بیتک الحرام سبیلاً حجه مبروره متقبله (مفاتیح الجنان).

حج پذیرفته شده است و در دعاها که از خداوند متعال باید طلب حج مقبول نمود.

حج مندور

(م) حج النذر. حجه النذر. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج میقاتی

حجی که هزینه سفر (ک) «حجه فروش» فقط از محل میقات تا مکه و بازگشت به میقات پرداخت می شود. (لغت نامه)

حج ندبی

(ن) همان (ک) حج استحبایی (میقات حج، ش ۸، ص ۲۴)

حج نذری

(ن) حجی که بر اثر نذر بر نذر کننده واجب می شود.

اگر شخص بالغ عاقل با خواندن صیغه شرعی نذر و یا عهد و یمین را منعقد نماید که به حج برود انجام حج بر او واجب می شود و اگر نذر مقید به سال خاصی باشد در صورت تخلف با تمکن از انجام حج، حنث نذر کرده و علاوه بر انجام حج، کفاره بر او واجب می شود و در صورتی که نذر مقید به سال خاصی نباشد با داشتن تمکن تأخیر جایز نیست. (آداب واحکام حج، مسئله ۱۶۴، ص ۷۰)

حج نزهت

(ن) طبق روایت، حجی است برای تفریح که پادشاهان کنند.

حج نیابتی

(ب) همان (ک) حج بالنیابه

حج واجب

(ج) حجی است که به یکی از سه راه واجب می شود:

۱. حجه الاسلام که در تمام عمر یک مرتبه واجب می شود.

۲. حجی که به واسطه نذر یا عهد یا قسم بر شخص واجب می شود.

۳. حجی که به جهت اجیر شدن بر نایب واجب می شود. (توضیح مناسک حج، ص ۴)

حج الوداع

همان (ك) حجه الوداع

حجول

(ح) تلفظ امروز عامه مردم است از «حجون» (میقات حج، ش ۱۵، ص ۱۰۰ و ۱۰۲)

حجون

(ح ح)

۱. نام دیگر قبرستان تاریخی مکه است. (مقبره الحجون)

۲. نام کوهی است در شمال شرقی مکه مشرف بر گورستان تاریخی مکه «یعنی بر دامنه جنوب غربی آن مقبره الحجون (جنه المعلی) قرار دارد.

حجه الاسلام

(ح ج ت ل ا)

۱. همان (ك) حجه الوداع

۲. حجی (اولین حج) که بر هر مسلمان مستطیع در طول عمر فقط یک بار واجب می گردد و از آن جهت حجه الاسلام نامیده شد که مانند نماز و روزه و خمس و زکات، اسلام بر آن بنا نهاده شده است، یا این که این حج به اصل شرع اسلام (و به تکلیف شارع) واجب شده نه به تکلیف مکلف بر ذمه مثل نذر و اجاره.

حجه البلاغ

(ل ب) همان (ك) حجه الوداع

حجه البلاغه

(ل ب غ) همان (ك) حجه الوداع

حجه التمام

(ت) همان (ر) حجه الوداع

حجه الکمال

حجه الوداع

لُ وَ) نام آخرین حجی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم هجرت (به اتفاق مسلمین) به جای آورد. طبق نقل، حضرت در ۲۵ ذی قعدة حرکت فرمود و در ۴ ذی حجه به مکه رسید. برای این حج به جهاتی نام های مختلفی ذکر شده است:

۱. حجه الاسلام، چون حضرت احکام حج را طبق دستورات اسلام و وجوب آن را تا روز قیامت بیان فرمودند.
۲. حجه البلاغ (البلاغه)، چون حضرت با نزول آیه «یا ایها الرسول بلغ» (مائده ۹۷) در غدیر خم به امر الهی ولایت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) را اعلام نموده و خطاب به مسلمین فرمودند: ای مردم آیا ابلاغ کردم؟ و یا خدا را شاهد گرفتند که: «اللهم هل بلغت».
۳. حجه التمام، چون با نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» (مائده ۳) به دنبال خطبه رسول الله در روز عید غدیر خم، تمام نعمت بر مردم ارزانی شد و نعمت خداوندی به تمامیت خود رسید.
۴. حجه الکمال، چون با نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» در روز عید غدیر، دین کامل شد.
۵. حجه الوداع، چون حضرت در عرفات یا در منی با مسلمانان وداع فرمود و خبر داد که بعد از این سال، آنها را در این موقف ملاقات نخواهد کرد. (التنبیه والاشراف، ص ۲۵۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۲؛ امام شناسی، ج ۶، ص ۳۱ و ۳۲؛ کتاب حج، ص ۱۵۴ الی ۱۵۶)

حجه فروش

(ح حج) شهرت کسی که به نیابت از میت مستطیع و واجب الحج در ازای مزدی حج

گزارد. (لغت نامه)

حجیه

(حَجَّيٌّ) همان (ك) حاجیانه

حدا

(ح دّ) نام قدیم (ك) حده (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۶)

حدائق الفتح

(ح ۲ ق ل ف) عنوان «مساجد سبعة» (به سوی ام القری، ص ۷۴)

حدائق سبعة

همان (ك) حوائط اسبعه

حد طواف

(ح دّ ط) همان (ك) حد مطاف

حد عرفات

(ع ر) مواضعی در صحرای عرفات هستند که به گفته فقها ماندن در آن کافی نیست از عرفات که عبارتند از: نمره، عرفه، ثویه، ذوالمجاز، اراک. (تبصره المتعلمین، ص ۱۸۳؛ لمعه، ج ۱، ص ۱۲۸) ق

حد مزدلفه

(م د ل ف) از مازمی تا حیاض وادی محسر می باشد. (فقه تطبیقی، ص ۱۹۲) (ك)

حد مشعر

(م ع) از مازمین (در جانب مشرق مشعر) و وادی محسر (طرف مغرب و مشعر) تا جایی به نام حیاض ادامه دارد. (تبصره المتعلمین، ص ۱۸۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

حد مطاف

(م) حد طواف. آن مقدار از اطراف کعبه که طواف در آن مجاز می باشد، که از دیوار خانه حدود ۱۳ متر است.

حد منی

(م نا) از عقبه تا وادی محسر است. (لمعه، ج ۱، پاورقی ص ۱۳۱)

حدود حرم

(ک) مکه

حده

(ح د) نام منزلی است میان جده و مکه (حدود چهار فرسنگی مکه) که نزدیک به حد حرم است و زائران خانه قبل از ورود مکه به این مکان می رسند و افراد غیر مسلمان حق عبور از این محل و ورود به مکه را ندارند. کسانی که از

راه جده وارد حجاز می شوند ولی به جحفه نمی روند و از جده محرم می شوند معمولاً در حده تجدید احرام می کنند.

حدیبیه

(ح د ی ی) سرزمینی است مابین جده و مکه در مغرب حرم نزدیک مکه (به نقلی حدود ۲۰

کیلومتری) که میقات عمره مفرده است و گفته اند نیمی از این محل جزء حل و نیمی دیگر جزء حرم است و وجه تسمیه از جهت نام چاهی است در این جا و یا به مناسبت وجود درخت خمیده (حدبا) و کهنسالی است که در این سرزمین در کنار چشمه ای قرار داشت. حدیبیه به لحاظ تاریخی محل وقوع یک جریان بزرگ در رابطه با عمره رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است. آن گاه که حضرت در سال ششم هجری با حدود ۱۳۰۰ (یا ۱۵۰۰) مسلمان به قصد عمره عازم مکه گردید، قریش با ورود ایشان مخالفت ورزید و در نتیجه اصحاب در این نقطه برای دفاع از حضرت بیعتی با پیامبر انجام دادند که به خاطر نام این سرزمین به بیعت حدیبیه معروف شد (و نیز از آن جا که این بیعت در زیر درختی صورت گرفت به «بیعت شجره» و به خاطر وعده رسول الله به بهشت به «بیعت رضوان» و به دلیل عهد مسلمانان تا سرحد مرگ به «بیعت مرگ»

معروف گردید). در این سرزمین با مذاکرات دو طرف در ماه ذی قعدة صلحی به مدت ده (یا بین دو تا ده) سال بین مسلمانان و کفار منعقد شد که به مناسبت نام این سرزمین به «صلح حدیبیه» یا «عهد حدیبیه» معروف است. طبق مفاد یکی از مواد صلحنامه قرار شد که در این سال مسلمین به مدینه برگردند و سال دیگر به حج آیند مشروط به این که بیش از سه روز در مکه اقامت نمایند. و چون پس از دو سال، قریش با کمک کردن به قبیله بنوبکر در حمله به قبیله خزاعه (و نیز عدم قبول پرداخت خونبهای کشتگان و یا جدا ساختن خود از قبیله بنوبکر) یکی از مواد عهدنامه را زیر پا گذاشت و موجب لغو صلح حدیبیه شد، رسول اسلام در اواخر سال هشتم هجری به سوی مکه آمد و آن جا را فتح نمود.

حرا

همان (ك) کوه حرا

حرام

(ح) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

حرامان

(ح) مکه و مدینه (لغت نامه)

حرس

(ح ر) همان (ك) ستون محرس

حرم

(ح) مرد محرم. (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرم

(ح) احرام به حج (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرم

(ح ر)

۱. احرام گرفتگان (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

۲. ده روز اول ماه ذی حجه. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حرم

(ح ر) پناهگاه. چیزی که هتک حرمت آن سزاوار نیست.

۱. مکه معظمه را گویند.

۲. مدینه منوره را گویند.

حرم آمن

(م) اولم نمکن حرماً آمنا (قصص ۵۷)

حرم مکه است. از امام صادق (علیه السلام) نقل است کسی که داخل حرم گردد در حالی که به آن پناه آورده باشد از غضب پروردگار ایمن است و حیوانات وحشی و پرندگان که به حرم داخل می گردند تا از حرم بیرون نرفته اند امنیت دارند و کسی حق ندارد آنها را رم بدهد یا اذیت کند. (مجمع البیان، ذیل آیه ۵۷ قصص و آیه ۱۲۶ بقره)

حرم ائمه بقیع

مزار چهار امام معصوم (امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر، امام صادق) واقع در مدینه در سمت غربی و منتهی الیه قبرستان تاریخ (ک) بقیع.

حرمت الله

(ح ر ت لآ) ذلک ومن یعظم حرمت الله فهو خیر له عند ربه (حج ۳۰)

مراد از «حرمت»، حج، مسجدالحرام، کعبه و غیر آنهاست که بزرگداشت آنها سبب خیر است و می شود گفت «حرمت» اعم از اینهاست. (قاموس قرآن، ذیل حرام)

حرم الله

(ح ر م لآ)

۱. گرداگرد خانه کعبه.

۲. مکه. چون خداوند حرمتش را واجب شمرد. آن را ایمن و مردم را در آن مأمون قرار داده است. (میقات حج، ش ۴، ص

۱۴۷؛ لغت نامه؛ دایره المعارف فارسی)

حرم الله تعالی

از اسامی مکه است. (تاریخ و آثار اسلام، ص ۳۶)

حرم الرسول

(ر) نام مدینه است. (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳)

حرم امن

(ح ر م آ) شهرت مکه (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۹)

حرمان

(ح ر) دو حرم مکه و مدینه. (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرمان شریفین

(ش ف) دو حرم شریف مکه و مدینه را گویند.

حرم اهل بیت

همان (ک) حرم ائمه بقیع (میقات حج، ش ۴، ص ۱۷۵)

حرم رسول الله

۱. از اسامی مدینه (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

۲. گرداگرد روضه مقدسه حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) را (در مسجدالنبی) گویند.

حرم مدینه

حریم و پناهگاه شهر مقدس (ک) مدینه

حرم مکه

حریم و پناهگاه شهر مقدس (ک) مکه

حرمه

(ح م) از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلام، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

حرمی

(ح ر) منسوب به حرم (مکه مدینه)

حرمین

(ح ر م)

۱. مکه معظمه و مدینه منوره.

۲. کعبه و روضه حضرت رسول. (فرهنگ غیاث اللغات)

حرمین شریفین

۱. حرم مکه و حرم مدینه.

۲. کعبه و روضه حضرت رسول. (لغت نامه)

حره

(ح ر) زمین سنگلاخ یا سنگریزه دار سیاه مدور. و بیشتر زمین های اطراف مدینه این چنین است که از سه طرف جنوب و شرق و غرب این شهر را احاطه کرده است (و در سمت شمال حره ای وجود ندارد) حره به صورت اضافه مستعمل شده است مانند:

۱. حره و بره، حره قسمت غربی شهر است.

۲. حره بنی سلیم، که جنگ بئر معونه در آن رخ داد.

۳. حره بنی حارثه، که طبق نقل، رسول الله در غزوه احد شبانه از آن جا گذشت.

۴. حره واقم، در قسمت شرق مدینه است و سپاه یزید در سال ۶۳ هجری به فرماندهی مسلم بن عقبه قیام مردم مدینه را در این نقطه سرکوب کرد و به قتل عام مردم پرداخت (و شهدای حره در قسمت شمالی قبرستان بقیع به خاک سپرده شدند).

حری

(ح ر ا) کوهی است به مکه (لغت نام) (ک) کوه حرا

حریق اول

مراد آتش سوزی مسجدالنبی است در شب اول ماه رمضان سال ۶۵۴ هجری قمری.

حریق دوم

مراد آتش سوزی مسجدالنبی است در شب سیزدهم (یا یکی از شب های دهه دوم) ماه رمضان سال ۸۸۶ هجری قمری.

حزام

(ح) کمربند قسمت بالای پرده کعبه را گویند که به عرض ۹۵ سانتیمتر است و دور تا دور آن آیات قرآن باخطوط نقره آمیخته با طلا بافته می شود. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۰۲)

حزوره

(ح وَر) محلی بین مسجدالحرام و مسعی (در کنار مروه) که قربانی (مستحب عمره) را در آن جا ذبح می کردند و فعلاً داخل در مسجد شده است. (احکام و آداب حج، زیرنویس، ص ۱۷۲؛ و...)

حسنه

(ح س ن) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

حش کوكب

(ح ح ش ك ك) حش (به معنی بستان) باغی بوده است در جنوب شرقی بقیع متعلق به کوكب (شخصی قدیمی، یکی از اصحاب، زنی یهودیه) در کنار گورستان یهودیان (و یا جایی که به گورستان یهودیان تبدیل شد) عثمان را در حش کوكب به خاک سپردند و معاویه حکم

داد تا مسلمانان مردگان خویش را در بقیع از آن سوی که عثمان مدفون بود به خاک سپردند تا مدفن او به بقیع متصل شد. (الغدیر، ج ۱۸، ص ۳۷ و ۴۰؛ نقش عایشه در اسلام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۸ و ۱۴۴)

حصاب

(ح) همان (ك) محصب

حصبه

(ح ب)

۱. بطحاست.

۲. یوم نفر ثانی است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حصن العزاب

(ح ن ل ع ز) دژی است بر کناره خندق مشهور که اکنون ویران شده. گویند عمر آن دژ را برای مردان عزب مدینه ساخت. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

حصن کوب

(ح) شهرت باغی بیرون بقیع (محل دفن عثمان) که مروان آن را ضمیمه بقیع نمود. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۷۵) (ک) حش کوب

حصوه

(ح و) و در دوران عثمانی، صحن هایی در شمال مسجدالنبی بود که رواق های مسقف با گنبدهایی بر آنها وجود داشت. این رواق ها و گنبدها که بر ستون هایی بلند و مرتفعی در کناره ها استوار بودند در توسعه شمالی مسجدالنبی تخریب گردیدند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱)

حصی

(ح صا) سنگریزه. و در مراسم حج در منی باید به جمرات سنگریزه پرتاب نمود و رمی کرد.

حصی الجمار

(ح ص ل ج) سنگ های جمرات (ل) (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حصی الخذف

(ح) در رمی جمرات ریگ ها که پشت ناخن می گذارند و می افکنند. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۱۰)

حطاب

(ح ط) کسی است که برای آوردن هیزم و فروش آن از حرم خارج و به حرم وارد شود و از جمله کسانی است که اجازه دارند بدون احرام وارد حرم شوند. (احکام عمره، ص ۱۳؛ و...)

حطیم

(ح) بنابر روایات یکی از اماکن با فضیلت کعبه و از با شرافت ترین قسمت های مسجد الحرام است که نماز خواندن در آن فضیلت داشته و بدان سفارش شده است و اما در مقدار و محیط حطیم (در یک نیمدایره فرضی در فاصله رکن اسود و مقام ابراهیم و چاه زمزم و حجر اسماعیل) اختلاف قول است و به تفاوت گفته اند:

۱. حجر اسماعیل است. (۱)

۲. مقام ابراهیم است.

۳. دیوار قوسی حجراسماعیل است.

۴. فاصله بین رکن اسود و درِ کعبه است. (۲)

۵. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم است.

۶. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم و چاه زمزم است.

۷. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم و حجراسماعیل است.

وجه تسمیه حطیم

در آن جا اگر کسی سوگند دروغ یاد می کرد عقوبتش فوری بود.

در آن جا با نفرین مظلوم و بر ظالم کمتر می شد که نفرینش ظالم را هلاک نکند.

آن جا (یعنی حجراسماعیل) از بیت الله جدا و شکسته (حطیم) است.

آن جا (یعنی دیوار قوسی حجراسماعیل) مستقیم نبوده و دارای انحنا و شکستگی است.

در آن جا (یعنی در حجراسماعیل) اعراب جاهلی به هنگام طواف لباس های کهنه خود را می انداختند که به تدریج فرسوده (محطوم) می شد.

در آن جا مردم برای خواندن دعا و استغاثه، ازدحام (حطم) نموده و یکدیگر را می فشردند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۳؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱،

ص ۱۹۴؛ میقات حج، ش ۸، ص ۱۹ و ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۳ و ۸۴؛ فرهنگ دانستی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۲۰۲)

۱. نوشته اند اهل سنت حجر اسماعیل را حطیم نامیده اند.

۲. نوشته اند اهل تشیع بر حسب روایات حطیم را در مکانی در حد فاصل میان درب کعبه و حجر الاسود می دانند.

حظیره رسول الله

(ح ر) در پهلوی منبر مسجد (النبی) است چون رو به قبله نمایند جانب چپ (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۷۰)

حفره توبه

حفره ای بود نزدیک در کعبه. گویند آن جا محلی است که حضرت آدم (علیه السلام) ایستاد و از خداوند طلب مغفرت کرد و خداوند توبه اش را پذیرفت. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۶)

حفیره عباس

(ح ف ر) از نام های چاه زمزم. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

حفیره عبدالمطلب

از نام های زمزم است چون به دست آن حضرت حفر گردید. (ثواب اعمال حج، ص ۳۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳)

حل

(ح ل). حلال و حلال شدن.

۱. بیرون حرم مکه

۲. بیرون آمدن از حرم

۳. بیرون آمدن از احرام

۴. آن که از حرم بیرون آید

۵. آن که از احرام بیرون آید

حلال

(ح)

۱. از (ماه های) حرام بیرون آمدن.

۲. کسی که از احرام بیرون آمده باشد. (لغت نامه)

حلق

(ح) ولا تحلقوا رؤوسکم حتی يبلغ الهدی محله (بقره ۱۹۶)

تراشیدن سر را گویند و یکی از اسباب تحلیل محرم در حج است (فرهنگ علوم) (ک) تقصیر

حله

(ح ل) اهل حله، قبایل خارج از حرم بودند که در حل می زیستند. آنان در ایام حج برخلاف (ک) «حمس» روغن ذوب می کردند و خوراک «اقط» (شیر خشکانده) و گوشت می خوردند و بر خود روغن می مالیدند. از پشم و مو لباس می بافتند و چادر بر پا می کردند. در لباس خود مناسک به جای می آوردند. پس از فراغت چون داخل کعبه می شدند کفش و لباس را صدقه می دادند. آنان برای طواف (اول) از حمسیان لباس کرایه می کردند. (میقات حج، ش، ص ۱۰۹)

حلی الکعبه

(ح ل ی ل ک ب) زیور کعبه را می گفتند.

نقل شده که در زمان خلافت عمر بن خطاب نزد او سخن درباره زیور کعبه و بسیاری آن به میان آمد. گروهی گفتند آن را برداشته صرف سپاه مسلمانان کنی ثواب و پاداشش بیشتر است و کعبه زیور می خواهد چه کند. عمر تصمیم گرفت بردارد و درباره آن از امیرالمؤمنین پرسید. آن حضرت فرمود قرآن بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرود آمد و دارایی ها چهار جور بود: اموال مسلمانان، غنیمت، خمس، صدقات... و زیور کعبه آن روز در آن بود خدا آن را به حال خود گذاشت (دستوری برای تصرف در آن نداد) و از روی فراموشی آن را رها نکرد و مکان و جای آن بر او پنهان و پوشیده نبود، پس بر جا گذار آن را همان طور که خدا و رسول قرار داد. عمر گفت اگر تو نبودی ما رسوا می شدیم و زیور را به جای خود گذاشت. (نهج البلاغه، ص ۱۲۰۸)

حمام الحرم

(ح م ل ح ر) کبوتری که در حرم مکه خانه و لانه و مسکن دارد و شکار چنین کبوتری حرام است. (لغت نامه)

(حُ) یا اهل حمس قریش (و منسوبان به آنها یعنی خزاعه و جدیله و کنانه) را می گفتند به جهت:

نزول ایشان در حرم (حمساء)

التجای ایشان به کعبه (حمساء)

شدت (حمس) داشتن در دین

شدت (حمس) داشتن در شجاعت

(فرود آمدن از دیوار به خانه در ایام منی و عدم استفاده از غذاهای سرخ کردنی).

امتیازات حمس طوایف قریش از آن جا که خود را اولاد حضرت ابراهیم (علیه السلام) و اهل حرم و والیان کعبه می دانستند در مراسم حج برای خود نسبت به سایرین امتیازاتی قائل بودند چون:

۱. ترک وقوف و افاضه. آنان از منطقه حرم بیرون نرفته و در عرفات وقوف نمی کردند و حداکثر تا مسافتی مانده به مزدلفه نمی بایست بیشتر می رفتند (و چون حج کنندگان در عرفه قرار می گرفتند اینان در اطراف حرم وقوف می کردند و شامگاهان به مزدلفه می رفتند).

۲. نزول از دیوار. در ایام منی از دیوار و پشت بام ها وارد خانه می شدند نه از درب خانه.

۳. سکونت در خیمه. در ایام منی و در حال احرام در خیمه هایی از چرم سرخ رنگ سکونت می کردند و داخل شدن در چادرهای پشمی و مویی را حرام می شمردند.

۴. خوراک خاص. آنها روغن داغ نمی کردند و «اقط» (شیر خشکانده) نمی پختند و گوشت نمی خوردند و از گیاه حرم مصرف نمی کردند (و غیر اهل حرم می بایست از طعام اهل حرم بخورند بر وجه مهمانی یا از راه خریدن).

۵. لباس خاص.

آنها از مو و پشم (شتر و گوسفند و بز) و پنبه پارچه نمی بافتند و لباس جدید بر تن می کردند و طواف می بایست در لباس حمس انجام شود. به این نحو هر کس (که اول بار به حج یا عمره می آمد) می بایست اولین طواف خود را در جامه ای انجام دهد که از حمس (به عاریه یا به اجاره) گرفته باشد و اگر کسی از آن لباس نمی یافت و با لباس غیر حمس طواف می کرد می بایست به طور حتم پس از طواف لباس را در مکانی نزدیک مکه به دور افکند نه خود حق استفاده مجدد از آن را داشت و نه دیگران (و این لباس ها به «ثبات لقی» معروف بود) و چنان چه کسی نمی خواست از لباس خود چشم پوشد و آن را دور افکند می بایست برهنه طواف نماید. (حرمین شریفین، ص ۳۹؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۵؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۴۸؛ کتاب حج، ص ۲۰۶، الی ۲۰۸؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۸؛ و...)

حمسا

(حُ) کعبه را می گفتند که با احجار سفید مایل به سیاه بنا شده بود. (لغت نامه؛ کتاب حج، ص ۲۰۶)

حمل

(ح م) بره، که در کفارات احرام باید قربانی شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلام، ص ۵۴)

حمله دار (ح ل) اصطلاحاً به رئیس کاروان حج گفته می شد که عده ای را به حج می برد و مناسک حج به راهنمایی او صورت می گرفت.

حنانه

همان (ک) ستون حنانه

حوائط سبعة

(ح ِ ط س ع) یا حوائط النبی یا حدائق سبعة یا حیطان شیعه شهرت باغستان های هفتگانه ای در مدینه بوده است که یکی از علمای یهود به نام مُخیرِیق از بنی قَیْنُقاع یا بنی نَضیر به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هبه نمود و به نقلی دیگر این اراضی متعلق به یهود بنی نضیر یا متعلق به سلام بن مشکم از بنی نضیر بود که پس از مصالحه به حضرت واگذار شد و چون مصالحه بدون جنگ صورت پذیرفت خاص آن جناب گردید و از ایشان به وقف (یا به میراث) خاص حضرت زهرا (علیها السلام) گشت و «مشربه ام ابراهیم» یکی از این باغات است. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۰؛ جنایات تاریخ، ج ۲، ص ۳۴؛ مقدمه ای بر فرهنگ وقف، ص ۱۵ و ۱۳۸؛ و...)

حوائط النبی

(ح ِ ط ن) همان (ک) حوائط سبعة.

حواج

(ح ح) زنان حج گزار (لغت نامه)

حیاض

جایی است از (ك) حد مشعر.

حیره

یا (ك) مسجد علی (۲).

حی الشهدا

(ح ح ش ه) شهرت دیگری از (ك) شهدای فح

حیطان سبعة

همان (ك) حوائط سبعة.

خ

خاتون خیاب

مکه معظمه را گفته اند.

خاتون عرب

کنایه از مکه معظمه (فرهنگ رشیدی؛ فرهنگ غیاث اللغات)

خاتون کائنات

۱. مکه معظمه (برهان قاطع؛ لغت نامه)

۲. کعبه معظمه (فرهنگ رشیدی؛ لغت نامه)

خادم الحرمین (د م ل ح ر م) خادم الحرمین الشریفین.

۱. لقب ملک فهد از سلاطین آل سعود (که در حال حاضر بر عربستان سعودی حکومت دارد).

۲. لقب سلاطین عثمانی. پس از این که سلطان سلیم بر مصر استیلا یافت و قاهره در سال ۹۲۳ هجری فتح گردید و آخرین خلیفه عباسی عنوان خلافت خود را وا گذاشت و ترکان بر حجاز و بر دنیای اسلام مسلط شدند از این زمان لقب خادم الحرمین

(خادم الحرمين الشريفين) را گرفتند.

نوشته اند هنگامی که «سلیم» گفته سخنران را در تمجید خود شنید که می گفت «خادم الحرمين الشريفين» به درگاه الهی سجده شکر گزارد و گفت: «پروردگار را شکر گزارم که به من افتخار خادم الحرمين الشريفين را ارزانی داشت». او از ملقب شدنش به «خادم الحرمين» ابراز خرسندی و شادمانی نمود. (دایره المعارف فارسی، ذیل عربستان؛ حرمین شریفین، ص ۶۱؛ میقات حج، ش ۳۱، ص ۱۱۳)

خادم الحرمين الشريفين

(ك) خادم الحرمين

خامه حمراء

(مء ح) سنگ نرم سرخ که در کعبه است. (ترجمه و شرح تبصره علامه، ج ۱، ص ۲۳۴) (ك) رخام حمراء

خانه جبرئیل

تعبیری است از (ك) مقام جبرئیل

خانه خدا

۱. مسجد

۲. مسجد الحرام

۳. کعبه معظمه

خانه کعبه

همان (ك) کعبه

خاوه

(و) اخوه. پولی (ورودیه ای) است که هنگام داخل شدن به عربستان باید پرداخت نمود.

خذف

(خ) سنگ را بر باطن انگشت ابهام گذاردن و با ناخن انگشت سیابه آن را انداختن است که یکی از مستحبات در رمی جمره است. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۲)

خزّامی

یا (ك) گیاه خزامی

خزانه الزيت

(خ ن ت ز) خانه ای است در ساحت مسجدالحرام و اندر و شمع و روغن و قنادیل است. (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۹؛ و...)

خزانه الكعبه

(ل ك ب) حفره ای بوده است مانند چاه به

عمق سه ذرع که در زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) بنا گردید. و هر کس متاع یا پارچه حریر و طلا و نقره ای به کعبه تقدیم می داشت در آن حفره نگاهداری می شد. هنگامی که قریش در کعبه تجدید بنا کرد هبل را در آن نصب کردند و هنگامی که عبدالله بن زبیر کعبه را تجدید بنا کرد آن چاه معدوم گردید. (کعبه، ص ۳۴)

خضراء قریش

(خ) بندگان یا رعیت قریش، بیشتر مردم و ساکنین شهر مکه را می گفتند (میقات حج، ش ۳، ص ۱۰۷)

خطبه وداع

(و) خطبه ای که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) در حجه الوداع خواند و در آن حضرت امیر علی (علیه السلام) را خلیفه خود کرد. (لغت نامه)

خطم الحجون

(خ ط م ل ح) در برگیرنده گورستان مکیان است، و خطم راهی میان بر از کوه به زمین است (میقات حج، ش ۱۵، ص ۱۰۸)

خل المقطع

(خ ل ل م ق ط) حرم مکه از سمت عراق. وجه تسمیه این است که عبدالله بن زبیر برای ترمیم کعبه از این مکان قطعه های سنگ را برای امر عمارت کعبه حمل می نمود و نیز «المقطع» نام کوهی است در این حدود. (تاریخ و آثار مکه، ص ۱۳۰)

خلف مقام

(خ ف م) بیشتر فقهای ما در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «خلف مقام» (پشت مقام) را برگزیده اند. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳)

خلوق کعبه

(خ) ماده ای که بخش عمده آن از زعفران است مخلوط با قضیب الذریره و اشنان و قرنفل و قرفه نرم (که کوبند و پزند با روغن و گلاب، گُل آلود کنند) و کعبه را با این ماده خوشبو می نمایند و از حرمت بوی خوش در حال احرام استثنا شده است. (فقه فارسی با مدرک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ و...)

خم غدیر

همان (ك) غدیر خم

خیر البلاد

(خ ز ل ب)

۱. کنایه از مکه است

۲. کنایه از مدینه است (لغت نامه)

خیره

(خ ی ر) (خ ی ر) نام مدینه منوره است از آن جهت که این شهر دارای خیرات زیادی است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

خیره الاصفر

(خ ر ت ل ا ف) نام یکی از کوه های مکه (لغت نامه)

خیره الممدود)

(م) نام یکی از کوه های مکه است. (لغت نامه)

خیف

همان (ك) مسجد خیف

خیمه جمانه

(ج ن) مکان مسجد تنعیم قبلاً به خیمه جمانه معروف بوده است، چرا که جمانه دختر حضرت ابی طالب (علیه السلام) برای سفیان بن حارث در این مکان فرزندی به دنیا آورد (تاریخ و آثار اسلام، ص ۱۳۳)

دایره حرم

دایره ای است کوچک تر از دایره میقات ها در اطراف مکه معظمه که مشخص کننده حدود حرم مکه است و نقاطی که شعاع حرم را به لحاظ جغرافیایی مشخص می کنند. طبق نقل ها عبارتند از: تنعیم (در شمال)، نمره (در جنوب)، جعرانه (در شرق)، حدیبیه یا علمین (در غرب).

دایره طواف

یا دایره مطاف، دایره ای است که گرداگرد خانه کعبه که محیط آن بر روی زمین با مرمرهای سیاه مشخص می باشد و طواف باید در درون این دایره صورت گیرد. حد مطاف از دیوار خانه حدود ۱۳ متر است. حد فاصل میان دیوار کعبه و مقام ابراهیم.

دایره کعبه

دایره ای است محیط بر کعبه مانند مواقیت. دایره مسجدالحرام. دایره حرم.

دایره مطاف

همان (ك) دایره طواف

دایره مواقیت

همان (ك) دایره میقات ها

دایره میقات ها

یا دایره مواقیت، دایره ای است که وارد شونده به مکه نباید از آن عبور کند مگر این که محرم شود. (هر یک از مواضعی که باید در آن احرام بست و محرم شد به میقات مشهور است).

دار

والذین تبوء والدر (حشر ۹)

از نام های مدینه است. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۶۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دار الابرار

(رُ لَ أ) از اسامی مدینه است که جایگاه انسان های شایسته هم چون مهاجرین و انصار است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دار ابو ایوب

سرایي بود در مدینه در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی و وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه هجرت فرمود حدود هفت ماه در آن اقامت گزید. خانه ابو ایوب در دوران سعودی به سال ۱۴۰۷ هجری قمری تخریب گردید. (تاریخ آثار اسلامی، ص ۳۰۳)

دار ابوطالب

سرایي بود در مکه در ابتدای منازل بنی هاشم در چند متری مولد النبی محل زندگی حضرت ابوطالب و حضرت امیر و نیز محل رشد و زندگی پیامبر اکرم (صلوات الله علیهم اجمعین)، در دوران سعودی در توسعه میدان پشت صفا و مروه تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۶)

دار ابو یوسف

(ک) دار البیضاء

دار الاخیام

(رُ لُ أ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دار الارقم

(رُ لُ أ ق) خانه ای بود در مکه بر دامنه کوه صفا و زیارتگاه حاجیان به شمار می آمد چرا که در این خانه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مردم را نهانی به اسلام دعوت می نمود. این سرا در سال های مختلف از جمله در سال ۵۵۵ هجری به دست منصور اصفهانی وزیر شام و موصل تعمیر گردید و بعدها مبدل به کتابخانه گردید تا سال ۱۳۹۵ هجری قمری که در طرح توسعه مسجد، توسط سعودی های تخریب گشت. این خانه به جهاتی نام های مختلفی داشته است.

۱. دار الارقم، یا «بیت الارقم» به خاطر آن که متعلق بود به «ابو عبدالله ارقم بن ابی الارقم» (متوفی به سال ۵۵ هجری در بیش از هشتاد سالگی) او هفتمین یا هشتمین یا دهمین کسی بود که اسلام آورد و در سختی کار رسول الله در خانه را به روی ایشان گشود. او از مهاجرین اولیه و از صحابه بدری و متصدی صدقات حضرت بود.

۲. بیت الاسلام، چون رسول الله در این خانه مردم را به اسلام دعوت می فرمود.

۳. دارالخیزران، چون منصور عباسی این خانه را خرید و به فرزندش مهدی داد و او نیز آن را به همسرش خیزران بخشید (و به نقلی این خانه را خیزران خرید) و از آن پس به دارالخیزران موسوم شد. (تفسیر ابوالفتوح، ج ۵، ص ۴۴؛ ناسخ التواریخ، خلفا، ج ۳، ص ۲۸۹؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۹۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۴؛ آثار عجم، ص ۷۷؛ دایره المعارف فارسی، ذیل ارقم؛

لغت نامه، ذیل ارقم)

دار الاعنه

(لُ أَعِنُّ) از مناصب مکه و اداره امور ستوران قریش و احشام و اغنام و مرکب های جنگی بود. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دار الایمان

(لُ) والذین تبوءوالدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم (حشر ۹)

از اسامی مدینه است، و در حدیث آمده است: المدینه قبه الاسلام و دار الایمان. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۴۹)

دار البیضاء

(لُ بَ) خانه محل تولد حضرت رسول (مولد النبوی) را محمد بن یوسف ثقفی (برادر حجاج) از فرزندان عقیل خریداری نمود و به خانه خویش ملحق ساخت و نام آن را دارالبیضاء (خانه سفید) نهاد، زیرا که آن را از گچ ساخته و اطراف آن را نیز گچ کشیده بودند و در نتیجه تمامی ساختمان به رنگ سفید بود و از آن پس به خانه ابو یوسف شهرت یافت. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۵)

دار الخیزران

(لُ حَ زُ) (ک) دارالارقم

دار السفاره

(سَّ ر) از مناصب مکه است و فرستادن سفیر به کشورهای همجوار برای صلح و جنگ و اقتصاد بود. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دار السلامه

(سَّ م) از اسامی مدینه است. خدای سبحان رسول گرامی اش را در مدینه منوره حفظ نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دارالسنه

(سُّ ن) از اسامی مدینه است. محلی که شریعت و قانون خدا در آن جا تدوین شده و لباس عمل پوشیده. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دار الشوری

شُر (شُر) از مناصب اجتماعی مکه است که در دست بنی اسد قرار داشت و کارهای مهم قریش با صوا بدید و مشورت رجال اسد انجام می گرفت (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۶)

دار الصفا

(صَّ) خانه کعبه است. (فرهنگ آندراج)

دار الضیافه

(ضَّ فِ) قصری که آل سعود بر کوه ابو قبیس (با تخریب آثار تاریخی آن) ساخته است، این جا مخصوص میهمانان و سران کشورهای خارجی است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶)

دار الضیفان)

(ضَّ) خانه عبدالرحمن بن عوف (در مدینه) به مناسبت این که محل ضیافت و پذیرایی میهمانان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بود. طبق شواهد تاریخی آن حضرت پس از ورود به مدینه زمین وسیعی را که در سمت غربی بقیع قرار داشت جهت ساختن منزل تقطیع و هر قطعه ای را در اختیار یکی از مهاجرین از صحابه قرار داد که یکی از این منزل ها متعلق به عبدالرحمن بن عوف بود، و خانه او

اولین خانه ای است که در این نقطه احداث گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۰۹)

دارالعجله

(لُ عَ جَ لِ) خانه سعید بن سعد بود در مکه که خاندان او (بنو سعد) آن را نخستین بنای قریش می دانند و می گویند پیش از دارالندوه ساخته شده است. (لغت نامه)

دارالعجله

در سمت صفا و مروه قرار داشت و در دوران سعودی تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۰۱)

دارالعماره

(لُ عِ رِ) از مناصب مکه است جهت نگهداری و عمران و آبادی و مراقبت در حفظ بنا و ترمیم و تعمیر مسجدالحرام و کعبه و آیین حج و طواف و افدین و واردین که بدیت قریش بود. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دارالفتح

(لُ فَ) از اسامی مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دارالقبه

(لُ قُ بَ) از مناصب مکه است و انبار اسلحه (اسلحه خانه) بود از چادر و شمشیر و سپر و تیر و غیره و زیر نظر قریش قرار داشت. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷) (ک)

مناصب کعبه

دارالقراء

(لُ قُ رَ) خانه مَخْرَمه بن نوفل در مدینه که پایگاه قاریان قرآن بود. او از قریشی های مخالف اسلام بود و در مکه می زیست. در اوایل قاریان قرآن با اهل صفة یک جا می زیستند که تا حدود سال چهارم هجری به طول انجامید اما وقتی تعدادشان بیشتر شد خانه او را پایگاه ساختند به طوری که نام آن دارالقراء گشت. (تاریخ قرآن، ص ۲۴۶)

دارالکسوه

(لُ کِ وَ) کارگاه تهیه پرده کعبه که عبدالعزیز سلطان حجاز و نجد در مکه بنا نمود. (میقات حج، ش ۱۶، ص ۱۷۵)

دارالمختار

(لُ مُ) از نام های مدینه است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مدینه را منزلگاه دوم خود اختیار نمود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دارالمتدی

(لُ مُ تَ دا) مؤسسه ای مشورتی در جاهلیت (ک) دارالندوه

دارالمهاجرین

(لُ مُ جِ) از این واژه که در حدیث نبوی آمده است بیشتر شهر مدینه در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) متبادر می شود که محل اجتماع و زندگی مهاجرین بوده است. (فقه سیاسی، ج ۳، ص ۳۰۱)

دارالنابغه

(نَ بِ غِ) خانه ای در مدینه در میان خانه های قبیله بنی نجار و متعلق به شخصی از این قبیله به نام نابغه و شهرت محل دفن حضرت عبدالله پدر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. آن حضرت به مناسبت سابقه قوم و خویشی میان قبیله بنی نجار و قبیله حضرت آمن بنت وهب و به هنگام مراجعت از سفر شام در مدینه به این قبیله وارد شد ولی در همان جا مریض گردید و از دنیا رفت و پیکرش طبق روال آن روزگار در داخل همان خانه (دارالنابغه) به خاک سپرده شد. دارالنابغه

که به «بیت ابی النبی» نیز معروف شد در کوچه ای به نام «زقال الطوال» در خیابان مناخه مقابل دارالسلام قرار داشت و تا این اواخر زائران، مزار آن جناب را زیارت می کردند. در زمان عثمانی ها آرامگاه آن جناب به طور مجلی ساخته شد. و در سال ۱۳۹۶ هجری قمری (برابر ۱۳۵۵ شمسی) در زمان خالد بن عبدالعزیز به تخریب آرامگاه اقدام شد و در سنوات اخیر (۱۳۶۳ شمسی؟) تمام کوچه ها و بازار مجاور و بقعه مبارکه تخریب و مسطح گشت و اینکه هیچ اثری از خیابان و کوچه باقی نمی باشد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۲۲؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۸۵؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۹، به سوی

دارالندوه

(ن و) شهرت مکان انجمن شورایی قبایل قریش در مکه است واقع در شمال غربی خانه کعبه. تأسیس دارالندوه را توسط زعیم قریش جد اعلای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) یعنی قُصَی بن کلاب گفته اند و آن را اولین بنا (یا جزء اولین بناهایی) می دانند که قریش در مکه ساخت. در دارالندوه به سوی کعبه باز می شد و این محل با سابقه ای طولانی در تاریخ مکه، انجمن بزرگان قبایل بود (که

تعدادشان را مختلف و گاه تا صد ذکر کرده اند) در دارالندوه امور مهمی مربوط به زناشویی، سلاح جنگی، معامله بزرگان و شئون اجتماعی مطرح می گردید و بعد از موافقت به مرحله اجرا در می آمد و سرپرستی آن مقارن ظهور اسلام به دست عثمان بن طلحه (از بنی عَبْدُ الدَّار) بود. دارالندوه در دوران سیزده ساله بعثت و قبل از فتح مکه همچنان از اهمیت خاصی برخوردار بود. و به نقلی در این جا بود که تصمیمات شومی علیه پیامبر اسلام جهت محاصره اقتصادی اجتماعی و سپس جهت قتل آن حضرت گرفته شد که منجر به هجرت گردید. این خانه در دوران پس از حضرت از اعتبار چندانی برخوردار نبود. معاویه در دوران سلطنت خود دارالندوه را از اولاد عبدالدار خرید و هرگاه به مکه می آمد در آن جا مسکن می گزید و بعد از او نیز در موسم حج محل نزول خلفا و امرا بود و معمولاً در آن جا به طواف و نماز می رفتند ولی در غیر موسم حج دارالندوه محل

قرآن پاره ها بود. بخشی از دارالندوه در توسعه مسجدالحرام توسط عبدالملک و فرزندانش، ضمیمه مسجدالحرام شد. این مکان در دوره عباسی نیز محل اقامت خلفا و حاکمان مکه بود. طبق نقل در زمان متعصد عباسی به سال ۲۸۰ (یا ۲۸۴) هجری، دارالندوه را به شکل مسجدی (داخل مسجدالحرام) ساختند و یا به دستور معتصم آن مکان را به مسجد تبدیل کردند. بعدها درهای دارالندوه را که به سوی مسجدالحرام باز می شد توسعه دادند به طوری که دارالندوه از صورت مسجد مستقل خارج و ضمیمه بیوتات مسجدالحرام گشت و نمازگزار می توانست از این جا کعبه را ببیند. در سال ۹۵۷ هجری امیر مکه آن را خراب نمود و به جای آن ساختمانی جهت امام مسجد و نمازگزاران ساخت و در حال حاضر هیچ اثری از آن نیست و جزء مسجدالحرام شده است.

دارالهجره

(ل ه ر) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۹۴۱)

دبرالکعبه

(دُبُّ رُلْ كَبِّ ب) همان (ك) پشت کعبه

درج

(دَرَج) یا «مدرج» نام پلکان متحرکی است که برای رفتن به درون کعبه از آن استفاده می کنند (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

پرده داران خانه از دودمان بنی شیبه پیش می آیند و یکی از ایشان به آوردن کرسی بزرگی که شبیه منبری عریض است می پردازد. (این پلکان متحرک) را نه پله مستطیل و پایه هایی چوبی است که آن را بر زمین استوار می دارند و چهار قرقره بزرگ پوشیده به ورق آهن دارد که به وسیله آنها بر زمین کشانیده می شود تا به بیت کریم (کعبه) می رسد و پله زیرین آن در محاذات آستانه مبارک در کعبه قرار می گیرد، آن گاه رئیس شیبان که پیری کهنسال است و زیبا منظر و خوش هیئت و کلید قفل مبارک (کعبه) را به دست دارد بر فراز آن (پلکان چرخدار) می رود و یکی از پرده داران که همراه اوست و پرده ای سیاه رنگ به دست دارد هنگامی که رئیس شیبان آن خجسته در را می گشاید... (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۹ و ۱۳۰)

درع (د) پیراهن. زیر جامه. قبا و هر لباسی است که دست های انسانی در دست او داخل گردد و بر مردان حرام است این گونه لباس ها را بپوشند (مناسک حج، ص ۹۴)

درک اختیاری

۱. درک اختیاری عرفات، عبارت است از وقوف اختیاری عرفات

۲. درک اختیاری مشعر، عبارت است از وقوف اختیاری مشعر

درک اضطراری

۱. درک اضطراری عرفات، عبارت است از وقوف اضطراری عرفات

۲. درک اضطراری مشعر، عبارت است از وقوف اضطراری مشعر

درک وقوف

درک وقوف عرفات. درک وقوف مشعر (ل ع)

درک وقوفین

(وُفّ) درک وقوف عرفات و وقوف مشعر است. عرفات و مشعر هر کدام دو موقف اختیاری

و اضطراری دارند و حاجیان نسبت به ادراک دو وقوف هشت قسم می شوند:

۱. درک اختیاری عرفات

۲. درک اضطراری عرفات

۳. درک اختیاری مشعر

۴. درک اضطراری مشعر،

۵. درک اختیاری عرفات و مشعر

۶. درک اختیاری عرفات و مشعر

۷. درک اختیاری عرفات و اضطراری مشعر

۸. درک اضطراری عرفات و اختیاری مشعر. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۷۸)

دره البیضاء

(دُرَّتْ لَبّ) نام حجرالاسود که در ابتدا سفید و براق و شفاف بود. (ارمغان کعبه، ص ۵۳)

دره هارون

(ک) قبه هارون

دست خدا

در اصطلاح «حجرالاسود» را نامند. (ارمغان کعبه، ص ۱۶۶)

دعا

همان (ک) کوه رحمت

دعای عرفه

دعای مشهوری است که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در روز عرفه در عرفات خواندند. آن حضرت در حالی که با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان خود در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارک را به سوی کعبه گردانیدند و دست ها را در برابر رو داشتند، مانند مسکینی این دعا را خواندند: الحمد لله الذی لیس لقضائه... (مفاتیح الجنان؛ ناسخ التواریخ، حضرت سید الشهداء، ج ۴، ص ۲۸۵)

دکه الاغوات

(دَکَّةٌ لُأَ) ایوان صفه (محل اهل صفه) در مسجدالنبی است در اصطلاح مورخان و محدثان، زیرا این محل جایگاهی برای بیچارگان در جست و جوی چاره بوده است. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۹؛ میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۲۹)

برخی از مورخان می پندارند که دکه الاغوات مکان «صفه» بوده است حال آن که حقیقت این است که آن جا صفه ای است که در شرق مکان صفه واقع شده هنگامی که ولید بن عبدالملک مسجد نبوی را تا این مکان توسعه داد. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۵۷)

دکه الاقوات

(أ) همان (ک) محراب عثمانی

دله

(دَلّ) نام شرکتی است که مدتی کار اداره مسجد نبوی و مسجدالحرام را به عهده داشت.

دلیل

(د) یا «مزور» به افرادی گفته می شود که از طرف حاکم مدینه مأمور رسیدگی به وضع زائران مدینه اند. اینان هر یک دفتری دارند (که اکثر در شارع ابوذر بوده) و «اداره الحج و الزیاره» نامیده می شود. زائران با ورود به مدینه باید گذرنامه ها را به یکی از این دفاتر برده تا نمایندگانی که در آن دفاتر هستند گذرنامه را گرفته، تاریخ ورود به شهر مدینه را (که در مدخل شهر مأمورین سعودی ثبت کرده اند) در دفتر خودشان نیز ثبت و یادداشت کنند و گذرنامه را نزد خود نگه داشته و رسید داده

و روز حرکت را مشخص نمایند. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۳۹)

دماء الحج

(دِءٌ لِّحَاجِّ) یعنی قربانی ها که در حج به دستور شرع کنند، خواه به اصل شرع باشد یا به سبب فعلی که حکم آن فعل قربانی باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم التحلل

(دَمُ تَّحْلُلٍ) همان (ك) دم التمتع

دم التمتع

(تَمَتُّ) قربانی در منی در روز دهم ذی حجه است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم المتعه

(لُ مِع) دم التمتع است و آن را هدی المتعه و هدی تمتع هم گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم شاه

از گوسفند که در کفارات احرام باید قربانی شود در بسیاری از موارد به شاه یا دم شاه تعبیر شده است. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۴)

دوایر کعبه

مانند دایره مواقیت. دایره حرم. دایره مسجدالحرام.

دوار

(دَوَّ)

۱. کعبه، بدان سبب که حاجیان به دور آن می گردند. (لغت نامه)

۲. نام طواف بت پرستان به دور انصاب (و اصنام و اوثنان) کسی که نمی توانست بتی برپا دارد یا بتکده ای بسازد سنگی پیشاپیش حرم و یا پیشاپیش چیزی از آنچه می پسندید نصب می کرد و آن گاه به طواف آن می پرداخت همچنان که کعبه را طواف می کرد. (تاریخ و مقررات جنگ در اسلام، ص ۱۳)

دم خون

مراقربانی است در كفارات. و انواع حیواناتی كه در كفارات احرام و حرم مقرر شده عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند و در بعضی موارد كه به طور مطلق فرموده اند دو خون بر عهده مرتكب است با قربانی كردن دو گوسفند امثال می شود.

دورق

(د ر) نام سبوی یکی دسته جهت استفاده از آب زمزم. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

دویره الاهل

(د و ر ت ل ا) منزل، خانه. فرموده اند میقات است برای کسانی كه فاصله منزلشان تا مکه كمتر از فاصله میقات تا مکه است.

دیوار حجر

(ح) دیوار قوسی شكل (ك) حجر اسماعیل

دیوار مستجار

(م ت) قسمتی از بدنه دیوار غربی كعبه كه در آن جا به خداوند مستجیر (و پناهنده) می شوند.

ذ

ذا

از اسامی مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

ذات انواط

(ت ا) نام درختی است به جاهلیت، قریش (یا اهل مدینه و یا مردم یمن) را كه آن را چون بت و معبودی ستایش و پرستش می نمودند و همه ساله به روزی معین بر وی گرد می آمدند و سلاح خود را بدان می آویختند و بر آن طواف می كردند و قربان ها آورده ذبح می كردند. آنها این روز را خوش می خوردند و خوش می آشامیدند. (لغت نامه؛ ناسخ التواریخ، حضرت عیسی، ج ۳، ص ۸۰)

ذات الحجر

(ل ح ج) از اسامی مدینه است كه دارای خانه های زیادی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

ذات الحرار

(ل ح) از اسامی مدینه است از آن جهت كه دارای سنگ های سیاه فراوانی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

ذات السلقه

(سَلِّقِ) از اسامی مدینه (در تورات) به جهت دوری شهر از کوه های اطراف. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

ذات السليم

(سَلِّم) حد حرم مکه در طریق عرفات و طایف در یازده میلی بر رأس کوه ضحاح (احکام عمره، ص ۸۱)

ذات عرق

(ع) میقات است آخر (ک) وادی عقیق (النهایه، ص ۲۱۷؛ لمعه، ج ۱، ص ۱۱۵؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵)

ذات النخل

(نَّ) از اسامی مدینه است چون دارای درخت های نخل (خرما) فراوانی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

ذات الودع

(لُ وَ دَ) خانه کعبه از آن رو که بر پرده هایش ودعه (مهره های بحری) می آویختند (لغت نامه).

ذبح

(ذ)

۱. سر بریدن گاو و گوسفند و مانند آنها.

۲. قربانی عید اضحی. (فرهنگ فارسی)

ذبح اکبر

ذبح اکبر. گوسفند که به فدیة اسماعیل از بهشت آمد. (لغت نامه، ذیل ذبح)

ذبح قربانی

کشتن (سر بریدن) قربانی در اعمال حج.

ذبح اکبر

(ذ) همان (ک) ذبح اکبر

ذکر تلبیه

لیبک، اللهم لیبک، لیبک، لا شریک لک لیبک. (ان الحمد والنعمه لک والملک لا شریک لک)

ذوالحجه

ذُو لَحْجٍ (ذوالحجه الحرام). ذی حجه. آخرین ماه سال قمری عرب و مسلمین است که پس از ماه

ذی قعده وجود دارد. وجه تسمیه:

۱. ذوالحجه، از آن جهت است که ماه حج است.

۲. ذوالحجه، از آن جهت است که جزو ماه های حرام است.

ذوالحجه الحرام

همان (ک) ذوالحجه

ذوالحلیفه

(حُ ل فِ) میقات عمره تمتع است در چند کیلومتری مدینه و در این جا است (ک) مسجد شجره

ذوالخلصه

(خ ل ص) (ک) کعبه یمانیه

ذوقبلتین

نام دیگر (ک) مسجد قبلتین

ذوالقعده

(ق د) از ماه های سال قمری عرب و مسلمین. پس از ماه شوال و قبل از ماه ذوالحجه است و از ماه های حج است.

ذوالکعبات

همان (ک) کعبات

ذوالمجاز

(م) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و وقوف در این نقطه کفایت از عرفات نمی کند. (مناسک حج، مسأله ۳۶۵؛

ذوالندوه

(ذ ن و) همان (ك) دارلندوه (لغت نامه)

ذوالهرم

همان (ك) چاه ذوالهرم

ذی طوی

(ط، ط، ط و) موضعی است نزدیک مکه و بدان جا چاه هایی است که غسل با آب آنها مستحب است. در سال ششم هجری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با پیروان خود آهنگ سفر حج نمود، بزرگان قریش در ذی طوی اجتماع کردند و برای آگاهی از قصد آن حضرت فرستادگانی روانه نمودند. به روز فتح مکه حضرت در این نقطه فرمان داد که زییر با مهاجر از اعلائی مکه در آمده رایتی که بر دوش داشته در حجون نصب کند.

ذی المنزلین

(ذ ل م ز ل) همان (ك) ذی الوطنین

ذی الوطنین

(وَ طَ نَ) ذی المنزلین. یعنی آن که دو یا چند اقامتگاه دارد، و اقسام سه گانه حج (تمتع، افراد و قران) با تعدد اقامتگاه رابطه دارد. اگر مدت اقامت چنین کسی در یکی بیش از دیگری باشد در نوع حج تابع همان اقامتگاه است. اگر مدت اقامت در دو اقامتگاه مساوی باشد او در انتخاب نوع حج مخیر است. شرط تعدد اقامتگاه در رابطه با حج این است که بر اقامت و مجاورت او در مکه دو سال تمام بگذرد و وارد سال سوم شده باشد، خواه اقامت و مجاورت در مکه اختیاری باشد یا اضطراری. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

ر

الراء

از نام های زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

راحله

(ح ل) وسیله سواری. از شرایط وجوب حج داشتن راحله (یعنی وسیله سواری که مکلف بتواند طی مسافت رفت و برگشت را بنماید) است مطابق شأن. (مناسک حج، مسئله ۱۷)

رأس

(رء) یا «رأسی» از نام های مکه است چون من جهة الشرف شبیه سر انسان است و در وسط دنیا واقع است و یا شریف ترین نقطه زمین است یا آن که نسبت به آسمان از بلاد سائره پیش تر خلق شده است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲؛ ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

رأسی

همان (ك) رأس

راقصات

(ق) به شترانی گفته می شد که زائران خانه خدا را از مکه به منی و عرفات می بردند (قصه کربلا، نظری منفرد، پاورقی، ص ۴۴۲)

ربذه

(رَب ذِ) مکانی بر چهار منزلی از مدینه که ابوذر غفاری از آن جاست و به دستور خلیفه سوم به این مکان تبعید شد و در همین جا (به سال ۳۴ هجری) در گذشت و به خاک سپرده شد. سابقاً حجاج می توانستند در مسیر حرکت خود مزار این صحابه عالیقدر را زیارت کنند.

رتاج

(ر) از نام های مکه است به معنی باب عظیم. (لغت نامه؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵، ش ۲۱، ص ۱۲۹)

رجوع به کفایت

در اصطلاح حج، مراد بر خورداری از امکاناتی است که بعد از بازگشت حاج از حج زندگی عادی او (و اهل او) را کفایت کند. برخی از فقها در استطاعت، رجوع به کفایت را شرط می دانند.

رحم

از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

رخام حمراء

(رُم ح) سنگ های سرخی که زمین کعبه به آن فرش شده و مستحب است حاجی در وداع کعبه روی رخام حمراء نماز کند. درباره امام هفتم (علیه السلام) وارد است که داخل کعبه شد و دو رکعت نماز بر رخامه حمراء خواندند. (فلسفه و اسرار حج،

رداء

(ر) قطعه ای از احرام (پوشش نادوخته) که محرم به دوش افکند.

رفادت

(ر د) از (ک) مناصب کعبه

رفت

(ر ف) فلا رفت ولا فسوق ولا جدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

توجه به نزدیکی با زن که در حال احرام حرام است و باید ترک گردد.

رفیق المرئنه

(ر ق ل م ء) کسی که به خاطر خون زن همراه وی به حج رفته باشد و نمی تواند از آن جدا شود.

(فرهنگ اصطلاحات فقهی)

رقطاع

جایی است در مکه. و اولی برای کسی که می خواهد از مسجدالحرام احرام ببندد این است که گفتن تلبیه را تا «رقطاع» به تأخیر اندازد. «رقطاع» قبل از «ردم» قرار گرفته و «ردم» نام جایی است در مکه در نزدیکی مسجد رایه (قبل از مسجد جن و در نزدیکی آن) و گفته شده که نام فعلی جایی که «ردم» به آن گفته می شد، «مدعی» است. (مناسک حج، مسئله ۱۸۵)

رکاز

(ر) ولیمه بعد از سفر حج است که به خاطر ثواب زیادش (همچون غنیمت و رکاز) به آن سفارش گردیده.

رکضه جبرئیل

(ر ض ت) از نام های زمزم است. و رکضه به معنی زمین گود است. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳؛ میقات حج، ش ۵، ص ۱۴۰)

رکن

(ر)

۱. اختصاصاً، رکن اسود (کعبه) را گویند.

۲. عموماً، هر یک از ارکان (چهارگانه) کعبه را گویند.

۳. منظور در حج عملی است که ترک آن سبب بطلان حج می شود.

رکن اسود

(رُ نِ أَوْ) همان (ك) رکن شرقی

رکن بصری

(بَ) همان (ك) رکن شمالی

رکن جنوبی

(ج) از ارکان کعبه است که به «رکن یمانی» نیز موسوم است و از آن به عنوان دری از بهشت یاد شده و روایات بر استلام این رکن تأکید دارند.

رکن حجر

(حِج) همان (ك) رکن شرقی

رکن حجرالاسود

(حِجِ رُلْ أَوْ) همان (ك) رکن شرقی

رکن شامی

همان (ك) رکن شمالی

رکن شرقی

(ش) از ارکان کعبه است که به «رکن اسود» و «رکن حجر» و «رکن حجرالاسود» نیز موسوم (و در برخی منابع به عنوان «رکن عراقی» هم از آن یاد شده است). روایات بر استلام این رکن تأکید دارند.

رکن شمالی

(ش) از ارکان کعبه است که به «رکن بصری» و «رکن شامی» و «رکن عراقی» نیز موسوم است.

رکن عراقی

(ع) همان (ك) رکن شمالی

رکن غربی

(غ) از ارکان کعبه است که به «رکن مغربی» نیز موسوم است.

رکن مغربی

(م) همان (ك) رکن غربی

رکن یمانی

(ی) همان (ك) رکن جنوبی

رمل

(رَم) حالتی بین دویدن و راه رفتن عادی، سرعت گرفتن با قدم های نزدیک به هم.

۱. یعنی انجام (ك) هروله (آداب عمره قران، ص ۴۳)

۲. از آداب طواف است در سه شوط و مقصود اولیه از این نوع حرکت اظهار صلابت و قوت بود به کفار تا از مسلمانان قطع طمع کنند. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بعد از صلح حدیبیه به مکه وارد شدند مردم را امر فرمودند که محکم و با صلابت باشند و آن گاه باحالت رمل طواف کردند تا به مشرکان نشان دهند که خستگی و تعب در آنها راه ندارد. (نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۲۵۶ الی ۲۵۸)

رمی

(رَم) اصطلاحاً پرتاب (هفت) سنگریزه به هر یک از «جمرات ثلاث» در منی را در مراسم حج (تمتع، افراد و قران) رمی گویند. رمی از واجبات (غیر رکنی) حج می باشد و زمان رمی «جمار ثلاثه» از طلوع آفتاب است تا غروب آفتاب در ایام منی به توالی در:

۱. دهم ذی حجه رمی جمره اخری (که چهارمین واجب حج است و با آمدن از مشعرالحرام به منی و در لباس احرام انجام می پذیرد).

۲. یازدهم ذی حجه رمی جمرات ثلاث (به ترتیب اولی و وسطی و اخری که سیزدهمین (۱) و آخرین واجب است و در لباس معمولی انجام می گیرد).

۳. دوازدهم ذی حجه رمی جمرات ثلاثه (به ترتیب اولی و وسطی و آخری که سیزدهمین (۲) و آخرین واجب است و در لباس معمولی انجام می پذیرد). (۳)

۱ در حج افراد دوازدهمین عمل.

۲ در حج افراد دوازدهمین عمل.

۳ و اگر کسی تا

قبل از طلوع آفتاب ۱۲ ذی حجه از منی بیرون نرفته باشد باید شب را در منی مانده و در روز ۱۳ ذی حجه جمرات سه گانه را به ترتیب رمی نماید.

واجبات رمی

نیت کردن

پرتاب کردن

هفت بار پرتاب کردن

تک تک پرتاب کردن

پرتاب کردن (سنگ ها) نه گذاردن

مستقیماً سنگ را به جمره پرتاب نمودن

مستحبات رمی

پیاده رمی کردن

با طهارت رمی کردن

با هر رمی تکبیر گفتن

با هر رمی دعای «الله اکبر اللهم ادحر...» خواندن

هنگام آمادگی برای رمی دعای «اللهم هذه حصیاتی فاحصهن وارفعهن فی عملی» خواندن

هنگام رمی، سنگریزه را به دست چپ گرفتن و با دست راست انداختن

سنگریزه را برانگشت ابهام (بزرگ) گذاردن و با ناخن انگشت شهادت انداختن (خذف)

پشت به قبله (و از رو به رو) جمره عقبه (آخری) را رمی کردن ولی جمره های اولی و وسطی را رو به قبله رمی کردن

با فاصله (۵/۵ یا ۷/۵ متری) جمره آخری (عقبه) و بدون فاصله (و در کنار ایستادن) جمره های اولی و وسطی را رمی نمودن

واجبات سنگ رمی

ریگ بودن

بکر بودن

مباح بودن

از حرم بودن (ولی نه از ریگ های مسجدالحرام و مسجد خیف)

مستحبات سنگ رمی

سیاه بودن

شکسته نبودن

از مشعر بودن

به اندازه سرانگشت بودن

سست و نیز خیلی سخت نبودن

نقطه نقطه و رنگ های مختلف داشتن

دانه دانه از زمین جمع آوری گردیدن

در صورت کثیف بودن شست و شویش دادن

نیابت رمی

فرموده اند در صورت وجود مشقت و حرج در رمی می توان برای انجام آن نایب گرفت.

پاداش رمی

طبق روایت منقول از امام صادق (علیه السلام) هر کس رمی جمره کند، خداوند به پاداش هر سنگی گناهی از وی پاک می کند. چون مؤمن سنگ اندازد فرشته ای آن را می گیرد و

اگر غیر مؤمن اندازد شیطان به او ناسزا گوید و می گوید تو سنگ نزدی.

همراه رمی

جمرات سمبل شیطان شمرده شده اند و رمی به آنها در مناسک حج به منزله طرد و نفی شیطان تلقی می شود و ابراز نوعی نفرت و انزجار از اوست و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) هنگام رمی بر این قصد باید بود که شیطان زده و رانده می شود.

سابقه رمی (۱)

۱. محل جمرات، در جاهلیت محل نصب سه بت بوده است.

۲. محل جمرات، محل سنگسار شدن سه تن از اهالی مکه است که در حمله ابرهه به مکه برای منافع شخصی با او همدست شده به جاسوسی مبادرت کردند.

۳. حضرت آدم (علیه السلام) در محل جمرات شیطان را که بر او آشکار شده بود با هفت سنگریزه براند.

۴. حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از ساختن خانه خدا شیطان را که در محل جمرات بر او آشکار شده بود با هفت سنگریزه

۱. طبق نقل ها

از خود براند (هم در روز قربانی و هم در دو روز بعد).

۵. حضرت ابراهیم (علیه السلام) به هنگام قربانی کردن حضرت اسماعیل (علیه السلام) شیطان را که در صدد برآمد تا او را از این کار باز دارد در محل جمرات رمی نمود.

۶. حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت هاجر (علیهم السلام) شیطان را که در مواضع جمرات در قیافه ناصحی در صدد برآمد با وسوسه آنها را از قربانی نمودن (حضرت اسماعیل) باز دارد به ترتیب (در یکی از مواضع) با هفت سنگریزه براندند.

رمی جمار

(ج) اصطلاح تفصیلی (ک) رمی

۱. رمی جمار ثلاث

۲. رمی جمار ثلاثه

٣. رمى جمار ثلث

٤. رمى جمار

حج

رمی جمرات

(حَجِّ مَ) اصطلاح تفصیلی (ك) رمی

۱. رمی جمرات ثلاث

۲. رمی جمرات ثلاثه

۳. رمی جمرات ثلث

۴. رمی جمرات حج

رمی جمره اخیری

(حَجِّ مَ رَءِ اُ رَا) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به سومین جمره در منی (یعنی جمره عقبه) در هر یک از روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه. در روز دهم (روز عید) فقط همین یک جمره رمی می شود و چهارمین عمل حج است و در دو روز بعد آخرین رمی جمره هاست که بعد از رمی جمره وسطی صورت می پذیرد (و آخرین عمل حج هستند).

رمی جمره اولی

(أ لَ ا) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به اولین جمره در منی (جمره الصغری) در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه و اولین رمی جمره ها نیز در این دو روز هست (که آخرین عمل حج می باشند).

رمی جمره وسطی

(وُ طَا) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به دومین جمره در منی در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه و دومین رمی جمره هاست که بعد از رمی جمره اولی صورت می گیرد (و آخرین عمل حج می باشند)

رمی سه جمره

رمی جمار (جمرات) ثلاث (ل) همان (ك) رمی

رنک

(ر) در پرده کعبه پره هایی هستند که در زمینه اش عبارات یا حنان، یا منان و یا سبحان نوشته شده و در جامه مصری در فاصله میان قطعه های کمر بند قرار داده می شد اما در جامه سعودی از آن استفاده نمی شود. (میقات حج ش ۳۸ ص ۱۰۰).

رنوک

ابن جبیر در سفرنامه خود از ظهور نوشته های نوین بر جامه کعبه یاد کرده که آن «دو طغرای سرخ با دایره های سفید کوچک» است و نوشته هایی در متن دایره های یاد شده وجود داشته که شامل آیاتی از قرآن کریم و نام خلیفه بوده است. به نظر می رسد که این نوشته ها همان آذین های زربفت بوده که بعد از این به نام قطعه های طلایی نوشته شده یا به رنوک و یا کردشیات معروف گردیده. (میقات حج ش ۲۹ ص ۱۱۲).

الرواء

(ر) از اسامی زمزم است به معنی آب گوارا و همواره جاری و جوشان (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۱)

روپوش کعبه

نام دیگری برای (ک) پرده کعبه

روحاء

نام قسمتی در بخش میانی (ک) بقیع

روزه دم متعه

(دَمُّ مِ ع) روزه بدل هدی در حج است.

«در صورت فقدان قربانی در حج تمتع در منی (که از واجبات است) بدل آن باید ده روز روزه گرفت. سه روز در حج و مکه و هفت روز بعد از مراجعت» (ترجمه و شرح تبصره علامه، ص ۱۷۶)

روضه

(رَضِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه بهشتی

(رَضِ ءِ بِ ه) (ک) روضه النبی

روضه رسول

(ر) اختصار (ک) روضه النبی

روضه شریفه

(شَ فِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه مسجدالنبی

(م ج د ن) اختصار (ك) روضه النبى

روضه مطهره

(م ط ه ر) اختصار (ك) روضه النبى

روضه نبوى

(ن ب) اختصار (ك) روضه النبى

روضه النبى

(رَضَتْ ن) مکانی است در ناحیه جنوبی مسجدالنبی به شکل مربع مستطیل به درازای حدود ۲۲ متر از غرب به شرق (بین حجره طاهره و منبر) و عرض حدود ۱۵ متر از جنوب به شمال (از آغاز حد اولیه قبله مسجد تا منتهی الیه دیوار شمالی حجره) مجموعاً به مساحت ۳۳۰ متر مربع. شهرت این مکان به «روضه» (و نیز روضه نبوی، روضه شریفه، روضه مطهره، روضه رسول، روضه النبى) بر اساس حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که فرمودند: «ما بین بیتی (۱) و منبری روضه من ریاض الجنه» و در معنی و تفسیر «روض الجنه» گفته اند مقصود این است که این قسمت در آخرت به بهشت منتقل می شود (و همانند سایر زمین ها از بین نمی رود) و عبادت کننده در آن همانند کسی است

که داخل باغی از باغ های بهشت شده است.

مقامات روضه در محدوده روضه النبى، منبر و محراب و خانه و مرقد رسول الله و خانه حضرت زهرا و مزار احتمالی آن بانو قرار دارد.

فضیلت روضه روضه النبى برترین مکان این مسجد و از بهترین اماکن روی زمین است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) همه روزه در این جا برای اقامه نماز و جلوس بر منبر شریف رفت و آمد می فرمود و روایات زیادی از آن جناب در فضیلت این نقطه نقل شده و نماز خواندن و دعا نمودن و قرآن تلاوت کردن در روضه النبى افضل از دیگر مکان ها شمرده شده است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۷؛ راهنمای

روماه

یا (ک) کوه عینین

رومه

یا (ک) چاه رومه

ریاض

شهری است در ناحیه نجد در شمال شرقی مکه و مشرق مدینه و در فاصله حدود ۹۵۰ کیلومتری جدّه. این شهر پایتخت کشور عربستان سعودی است.

ریال

واحد پول کشور عربستان سعودی است معادل ۲۰ قروش.

ریطه

(رَطِ) پارچه ای لطیف و نرم (پارچه ای قرمز راه راه یمنی) که اسعد ابوکرب پادشاه حمیر دو قرن قبل از هجرت کعبه را با آن پوشاند. (حرمین شریفین، ص ۹۰؛ میقات حج، ش ۲۵، ص ۸۶)

۱. و به روایتی دیگر «قبری».

ز

زائر

(ء) مقابل مجاور و مقیم. کسی است که به زیارت (و دیدار) مکان مقدسی می رود. مثلاً به زیارت بیت الله، به زیارت قبر نبی الله و به زیارت قبور ائمه هدی و غالب مسلمانان به زیارت مزار پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) می روند و با خواندن زیارتنامه ادای احترام می نمایند. گر چه وهابیه که بر عربستان سعودی حاکمند غالباً زیارت قبور و اقامه نماز در بقاع را ناروا می شمرند اما غالب اهل سنت زیارت قبور را جایز و سبب حصول تنبه و کسب ثواب می دانند. شیعه مخصوصاً در فضیلت و ثواب زیارت قبور معصومین و امامزاده ها اخبار بسیار نقل می کند.

زائران بیت الله

مسلمانانی که بنا بر وجوب دینی یا از روی استحباب به زیارت خانه خدا می روند.

زائران مدینه بعد

حاجیانی که بعد از انجام مناسک حج، به مدینه جهت زیارت مزار رسول خدا (و ائمه اطهار) مشرف می شوند.

زائران مدینه قبل

مسلمانانی که قبل از انجام مناسک حج، به مدینه جهت زیارت مزار رسول خدا (و ائمه اطهار) مشرف می شوند.

زاد توشه راه.

از شرایط وجوب حج داشتن زاد است مطابق شأن مکلف، از خوردنی و آشامیدنی و سایر مایحتاج انسان در سفر یا پول نقد به اندازه ای که بتوان توشه رفت و برگشت را فراهم نمود. (مناسک حج، مسئله ۱۷)

زاد و راحله

از شرایط وجوب حج داشتن زاد (توشه راه) و راحله (وسیله سواری) است مطابق شأن

زقاق الحجر

(زُقُ لِح) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (ك) مولد فاطمه

زقاق الطوال

(ط) کوچه ای (تخریب شده) در مدینه در محل (ك) دارالنابعه

زقاق العطارین

(ل ع ط) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (ك) مولد فاطمه

زقاق المولد

(ل م ل) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (مولد نبی)

زمزم

(ز ز) از نام های زمزم است. (ع)

زمزم

(زَ زَ) (زَمَّ زَ) (۱) (زَمَّ زَ) (۲) نام چاه (یا چشمه) مقدسی است داخل مسجدالحرام واقع در ۱۸ متری

جنوب شرقی کعبه مقابل زاویه ای که حجرالاسود در آن قرار دارد. طبق روایات این چشمه را حضرت جبرئیل آن گاه پدید آورد که تشنگی بر حضرت اسماعیل و حضرت

۱. ضبط (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۴).

۲. ضبط (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۴).

هاجر (که توسط حضرت ابراهیم از سرزمین فلسطین کنعان به صحرای خشک و بی آب عربستان کوچانده شدند) غلبه کرد. و برخی روایات جوشش آب زمزم را به سودن پاشنه پای حضرت اسماعیل (تشنه و بی قرار) به زمین نسبت داده اند. پیدایش چاه زمزم در مکه سبب شد تا قبایلی در آن سکنی گزینند و بعدها قبیله جرهم که حرمت حرم و خانه کعبه را رعایت نمودند چون دانستند ولایت و ریاست کعبه از دستشان خارج می شود، چاه زمزم را پر کردند تا این که چند سال قبل از ولادت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) این چاه به دست مبارک حضرت عبدالمطلب حفر گردید (و بعداً حوض هایی در پیرامون زمزم به طور مجزا ساخته شد که برای آشامیدن و وضو از آن استفاده می شد، حوضی در سمت رکن حجرالاسود برای آشامیدن و حوضی در مقابل صفا برای وضو ساختن). چاه زمزم در طی زمان کم آب شد به طوری که گاهی اوقات می خشکید، از جمله در عهد مهدی و هارون و امین عباسی حفاری به عمل آمد و در سال های ۲۲۳ و ۲۲۴

هجری نیز بر عمق آن افزودند. در سال ۳۲۲ هجری نیز بر عمق آن افزودند. در سال ۳۲۲ آب آن قطع گردید که پس از لایروبی قدرت آبدهی آن چندین برابر گردید. در سال ۸۲۲ هجری چاه زمزم تعمیر و توسعه یافت و در سال ۱۳۸۳ هجری قمری آل سعود ساختمان دو طبقه روی زمزم را تخریب کردند و به صورت زیرزمینی در آوردند. در این تغییرات چاه زمزم به فاصله حدود ۵ متری از کف مسجدالحرام واقع شد و دهانه یک متری آن وسعتی دو و نیم متری یافت و عمق کم چاه نیز به ۳۰ (یا ۴۰) متر رسید. حالیه برای رفتن بر سر چاه زمزم دو ردیف پله های عریض جداگانه (جهت مردان و زنان) تعبیه شده که به زیر صحن مسجد منتهی می شود که محوطه ای نسبتاً وسیع است و در انتهای سمت چپ محوطه مردانه چاه زمزم قرار دارد که درون اتاقکی شیشه ای با نرده های آهنی محصور شده و روی چاه موتور پمپ برقی نصب گردیده که آب چاه را به درون مخازن زیرزمینی شبستان هدایت می کند و از آن جا توسط لوله های شیرداری که در اطراف کشیده شده در درون محوطه و دیگر نقاط حرم در اختیار زائران است. زمزم معجزه بی پایان الهی است.

فضیلت زمزم

بهترین آبی که از زمین می جوشد آب زمزم است. (منقول از رسول الله)

خداوند زمزم را حایلی میان بهشت و دوزخ قرار داده است. (منقول از حضرت امیر)

زمزم نهری بهشتی است که جرعه ای از آن در زمین جوشیده است. (روایت)

تسمیه زمزم جهت نام را با توجه به معانی

مختلف زمزم (۱) متفاوت ذکر کرده اند. به خاطر:

زیادتی آب آن

گواریی آب آن

حرکت و جوشش آب آن

زمزمه حضرت جبرئیل بر سر آن

زمزمه فارسیان در حج بر سر آن

زمزمه و نیایش عده ای بر سر آن

زمزمه شاپور شاه ایران بر سر آن

زمزمه ملایم آب در حال جوشش آن

جلوگیری کردن حضرت هاجر از پراکندگی آن (با ریختن خاک در اطراف چشمه)

خطاب حضرت هاجر به آن جهت ایستادن. آن گاه که آب جوشید و زیادتی کرد آن حضرت از بیم آن که پیش از پرکردن ظرف خود، آب پراکنده شود (و در زمین فرو رود) و یا این که زیادتی آب برای فرزندش خطر به بار آورد در مقام خطاب به آب دو واژه مشابه «زم» «زم» (به معنی بس است یا از حرکت بایست) را به کار برد.

استحباب زمزم طبق روایت مستحب است استفاده از زمزم:

۱. کثرت، حرکت، محل زمزمه اهل دعا، خواندن مجوس در هنگام نیایش و غذا خوردن، کنترل آب از پراکندگی، ایست کردن، آب گواری شیرین اندکی شورطعم.

برای خوردن

برای بدن شستن

برای شفا نوشیدن

برای هدیه بردن

برای سعی (صفا و مروه) نوشیدن

برای پس از طواف و نماز، نوشیدن و سر و صورت شستن

همراه زمزم به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) بر سر آب زمزم نیت آن باید داشت که از این پس نظر به انجام اطاعت باشد و چشم بر گناهان بسته.

اسامی زمزم برای زمزم اسامی متعددی نقل شده که از جمله اند:

ابرار، برکه، بره، بشری، تکتم، حفیره عباسی، حفیره عبدالمطلب، حرمیه، الرء، رکضه جبرئیل، الرواء، زمازم، زمم، سالمه، سقیاء، سقیاء اسماعیل، سقیاء الله اسماعیل، سیده، شافیه، شباعه، شباعه العیال، شراب الابرار، شفاء، شفاء

سقم، صافیه، طاهره، طعام، طعام الابرار، طعام طعم، طیبه، عافیه، عصمه، عونہ، قریہ النمل، کافیه، لا تدم، لا شرق، مبارکہ، مرویه، مضمونه، مضمونه، مغذیه، مکتومه، مکتونه، مؤنسه، میمونه، نافعہ، نقرہ الغراب، ہزمہ اسماعیل، ہزمہ جبرئیل، ہزمہ ملک. (حرمین شریفین، ص ۲۰ و ۲۳ و ۵۵ و ۱۱۳؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳ و ۲۰۴؛ الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۴۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰ و ۶۱؛ حجه التفاسیر، ص ۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۹۰؛ ثواب اعمال حج، ص ۳۵؛ طبقات، ص ۶۷؛ میقات حج، ش ۴ و ۵ و ۱۰ و ۲۸؛ دایره المعارف فارسی؛ لغت نامه؛ و...)

زمزمین

(زَرَمَ) گروهی که به سقایت حجاج می پرداختند. گروه زمزمیه که در نزدیکی حرم وسایل کار خود را از قبیل کوزه و مخازنی (که آب را خنک نگه می داشت) به حجاج اجاره می دادند و علاوه بر این به انجام برخی خدمات برای حجاج (در مقابل دریافت پول) می پرداختند. (نگاه کنید به: میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۳۰ و ۱۳۱)

زمم

(زَمَّ) از نام های زمزم است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹؛ ش ۲۸، ص ۱۲۱)

زیارت

رفتن به اماکن مقدسه مدینه و به جا آوردن آداب آن را «الزیاره» گویند.

زیارت حج

مقصود به جای آوردن اعمال حج است.

زیارت دوره

مقصود رفتن به اماکن زیارتی و دیدنی اطراف مدینه است. (حج آن طور که من رفتم، ص ۵۳)

زیارت عمره

مقصود به جای آوردن اعمال عمره است.

زینت کعبه

طواف است. (میقات حج، ش ۷، ص ۲۱)

زیورهای کعبه

(ک) حلی الکعبه

سابقه الحاج

(بِ قُ لُ)

- کسی را گویند که بر حاجیان در رسیدن به مکه پیشی گیرد. (راهنمای دانشوران)
- آن که پیشاپیش کاروان حجاج به شهر آید و خبر فرا رسیدن آنان باز دهد. (فرهنگ فارسی؛ لغت نامه)

سادات نخاوله

(ك) نخاوله

ساق

از اسامی مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سالار حاج

امیر حاج (ك) امارت حج

سالمه

(لِ م) از اسامی زمزم است (الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

سبوحه

(سَبُّ ح) (سَح) از اسامی مکه است و اسم دره ای است در قرب جبل الرحمه (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ستار کعبه

(س) همان (ك) پرده کعبه

ستون ابولبابه

(سُنِ نِ أَلُ ب) همان (ك) ستون توبه

ستون امامیه

(اِی) از ستون های مسجدالنبی است. بعضی از رسائل ستون پیش جانب غربی حجره طاهره را گویند که محاذی سرمقدس رسول الله است. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۰۸ و ۱۰۹)

ستون توبه

(ت ب) یا «ستون ابولبابه» از ستون های مسجدالنبی است واقع میان ستون عایشه و ستون حرس (و دومین ستون از حجره و چهارمین ستون از منبر می باشد) و دعا کردن و نماز خواندن در کنار آن معروف و مستحب است و رسول خدا نوافل خود را در این جا به جای می آورد و بعضاً «در این جا اعتکاف می فرموده اند» و اکنون نام «اسطوانه التوبه» بر آن است. شهرت این ستون به «ابولبابه» و «توبه» از آن جهت است که ابولبابه (رفاعه بن عبدالمنذر) از صحابه خود را به آن بست و از عمل خویش توبه نمود. عمل او به نقلی تخلف از غزوه تبوک بود و به نقلی دیگر نوعی اطلاع رسانی به دشمن بود، به این ترتیب که او به تقاضای یهود بنی قریظه که به علت خیانت در محاصره مسلمین قرار گرفته بودند روانه مذاکره شد و در جواب پرسش آنها که در صورت تسلیم چه اتفاق خواهد افتاد با اشاره به گلوی خود به کشته شدن آنها اشاره کرد. ابولبابه در بازگشت از این اطلاع رسانی به دشمن که برخلاف وظیفه اش بود آن چنان پشیمان شد که به قصد توبه مستقیماً به طرف مسجد رفت و خود را به ستونی بست و سوگند خورد تا آب و غذا نخورد مگر این که خداوند توبه اش را بپذیرد. ابولبابه مدت ۳ (یا ۶ یا

۷ یا ۱۵) شبانه روز تنها به جهت ادای فرایض از ستون (و به وسیله همسر یا دخترش) باز می شد تا به حالت بیهوشی در آمد.
و خداوند توبه اش را پذیرفت و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) او را بگشاد. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۹۷؛ منهج الصادقین، ج ۴، ص ۱۸۱ و ۳۱۱؛ النهایه، ص ۲۹۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۴)

ستون تهجد

(تَّهَجُّجٌ) از ستون های مسجدالنبی است و آخرین ستونی است که در دوران حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) وجود داشت و این جا محل تهجد و شب زنده داری آن جناب بوده است. مکان این ستون در کنار محل اصلی باب جبرئیل قبل از توسعه مسجدالنبی قرار داشته که اکنون در داخل ضریح قرار گرفته است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۸)

ستون جزعه

(جَزَعٌ) همان (ك) ستون حنانه

ستون حرس

(حَرٌّ) همان (ك) ستون محرس

ستون حنانه

(حَنْنٌ) از ستون های مسجدالنبی است واقع در سمت مغرب محراب نبوی و نزدیک ترین ستون ها به محراب نماز رسول اکرم است و چسبیده به دیوار قبلی مسجد. این ستون به نام هایی موسوم است:

۱. علم رسول الله

۲. جزعه. نامی است که بعدها به آن داده شد.

۳. مخلقه. به جهت آن که عطر و خلوق بر آن می سوزانیدند و یا اصحاب قبل از ملاقات با حضرت در این مکان خود را خوشبو و عطر آگین می نمودند.

۴. حنانه. تا اوایل قرن چهاردهم بر بالای این ستون نام «استوانه حنانه» دیده شده است. حنانه به معنی نالنده است و گویند در این محل درخت خرمایی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هنگام خطبه بر آن تکیه می فرمود (و چون منبر ساخته شد، این درخت از فراق حضرت حنین (ناله) سرداد و لذا آن را حنانه (به معنی بانگ شتر ماده ای که از بیچه خود جدا می شود) گفتند و حضرت این درخت را در بر گرفت تا آرام شد. طبق نقل ها، این درخت بعداً دفن گردید یا به فرموده حضرت درخت را کردند (و در زیر منبر) مدفون نمودند و یا بنی امیه هنگام نوسازی مسجد این درخت را بردند. (حیوه القلوب، ج ۲، ص ۲۰۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۳ و ۲۱۲ و ۲۱۳؛ ...)

ستون سریر

(س) از ستون های مسجدالنبی است و اولین ستون از سمت قبله و متصل به ضریح و دیواره غربی حجره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است و تسمیه سریر از آن جهت است که:

تخت حضرت در کنار

آن قرار داشت و با تکیه بر آن به پاسخگویی مسائل مسلمین و برآورده ساختن نیازمندی های ایشان می پرداختند.

در این جا که مکان اعتکاف حضرت بود، برگ بزرگ خرمایی می گسترانیدند و آن جناب بر آن دراز می کشیدند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۶)

ستون عایشه

همان (ك) ستون مهاجرین

ستون علی

همان (ك) ستون محرس

ستون قرعه

(ق ع) همان (ك) ستون مهاجرین

ستون محرس

(م ح ر) از ستون های مسجدالنبی است و دومین ستون مدوری است که متصل به ضریح از دیوار غربی است (و میان ستون های سریر و وفود قرار دارد). این ستون به نام هایی موسوم است:

۱. ستون علی بن ابی طالب (ع)

۲. مصلی علی. به نقلی چون محل نماز حضرت علی (علیه السلام) بوده است.

۳. حرس. و امروزه نیز نام «استوانه الحرس» بر آن دیده می شود. ظاهراً هنگامی که گروه های ناآشنا به ملاقات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می آمدند حضرت علی (علیه السلام) در کنار آن از آن جناب حراست می کردند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۷؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۱۲۲؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۵۶)

ستون مخلقه

(م خ ل ق) از ستون های مسجدالنبی.

۱. (ك) ستون حنانه

۲. (ك) ستون مهاجرین

ستون مربعه القبر

(مُ رَبِّ عَثْ لُق) همان (ك) ستون مقام جبرئیل

ستون مقام جبرئیل از ستون های مسجدالنبی است که ستون «مربعه القبر» هم نامیده می شود و به موازات ستون های محرس و وفود است. لیکن اکنون ستون «مربع قبر» در داخل ضریح و منتهی الیه حجره شریف قرار دارد و قابل دیدن نیست. در کنار این ستون در خانه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) قرار داشت و هنگامی که دسترسی بدین محل ممکن بود به عنوان یکی از نقاط بسیار متبرک، محل عبادت به شمار می آمد ولی قرن ها است که قابل دسترسی نمی باشد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۸؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۷۸)

ستون مهاجرین

(مُ ج) از ستون های مسجدالنبی است که در وسط ستون های اصلی دیگر مسجد و در کنار ستون توبه قرار دارد. (سومین ستون است از منبر و از قبر) نماز گزاردن در کنار این ستون مورد سفارش بسیار قرار گرفته است. این ستون به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مخلقه. به جهت آن که بر آن خلوق می آویختند.

۲. مهاجرین. چون مهاجرین گرداگرد آن نشسته و نماز می گزاردند و لذا محل این ستون «مجلس المهاجرین» هم نام گرفت.

۳. عایشه. به جهت آن که عایشه احدیثی در فضل این ستون روایت کرد و اکنون نیز بر بالای آن نام «اسطوانه العایشه» دیده می شود.

۴. قرعه. به جهت روایت منقول از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمودند در مسجد من مکانی است قبل از این ستون که اگر مردم می دانستند در کنار آن نماز نمی گزاردند مگر آن

که بین خود (برای نماز خواندن) قرعه می زدند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۳)

ستون وفود

(و) از ستون های مسجد النبى است. سومین ستون گرد و مدور از سمت قبله می باشد (که بعد از ستون های سریر و محرس) به ضریح حضرت (در ضلع غربی) متصل است. این جا محل جلوس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) برای دیدار با وفود و دسته ها و قبایل عرب بود که در این مکان اسلام می آوردند و یا با ایشان ملاقات می کردند. (و به این علت نام وفود به خود گرفته است) قبل از مسقف شدن قسمت صحن مسجد در زمان آن جناب، این ستون آخرین ستون شبستان از سمت شمال بوده است. رجال و بزرگان صحابه به ویژه بنی هاشم در کنار آن می نشستند و به این علت به محل آن «مجلس قلاده» نیز گفته می شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۷؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۸۰)

سدانت

(س ن) از (ك) مناصب كعبه و آن کلیدداری و پرده داری بیت الله می باشد و بعد از بنای بیت به دست حضرت ابراهیم (علیه السلام) سدانت كعبه با حضرت اسماعیل (علیه السلام) و سپس با اولاد آن حضرت بود. طبق نقل بنی جرهم آن را غصب نمودند و بنی خزاعه نیز آن را از بنی جرهم گرفتند و مدت پنج قرن متولی كعبه بودند تا آن که مبتلا به فساد شدند و قُصی بن كلاب آنان را راند و به پسر خود عَبْدُالمدار سپرد و آن گاه به «شبیبه» رسید. و قبل از فتح مکه سدانت كعبه را آل شیبیه (بنی شبیه) به عهده داشت و بعد از فتح مکه نیز

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) کلید کعبه را به آنان سپرد و از آن زمان تاکنون کلید در دست خاندان «شبیّه» است و بزرگ ترین فرد خانواده «کبیرالسدنه» است. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۸۲ و ۸۶ و ۱۰۱؛ ش ۱۶، ص ۱۷۵؛ و...)

سدنه البیت

(سَ دَنْ تٌ لُ بَ) پرده داران خانه کعبه. (ل)

سدنه کعبه

(سَ دَنْ ءِ) خادمان کعبه (لغت نامه، ذیل سدنه) (ل)

سدوا الخلل

(سَ دُ لُ خِ لَ لَ) اتموالصف الاول فالاول

سر تراشیدن

همان (ك) حلق

سعدیه

معروفیت میقات یلملم (ارمغان حج، ص ۲۷)

سعودی

شهر دودمان حاکم بر (ك) عربستان سعودی

سعی

اصطلاح خلاصه شده (ك) سعی صفا و مروه

سعی بین صفا و مروه

اصطلاح تفصیلی (ك) سعی صفا و مروه

سعی صفا و مروه

(سَ عِ صَ وَ مَ وَ) ان الصفا والمروه من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر (بقره ۹۸ ۱۵۸)

سعی طی فاصله (رفت و برگشت) میان دو کوه صفا و مروه است در مکه جنب مسجدالحرام در مراسم حج و عمره با رعایت

شرایط خاص و از واجبات رکنی است. عبادت سعی در حج و عمره بعد از نماز طواف زیارت باید صورت گیرد و زمان انجام آن در حج و عمره متفاوت است:

۱. عمره. سعی چهارمین عمل عمره (ها) است که در لباس احرام صورت می گیرد. در عمره تمتع از اول شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه و در عمره مفرده در طول سال (جز ایام اختصاصی حج).

۲. حج. سعی نهمین (۱) عمل حج (تمتع وقران) است که در لباس غیر احرام (لباس معمولی) صورت می گیرد و زمان آن از روز دهم تا روز دوازدهم (و یا تا آخر) ذی حجه است.

واجبات سعی

نیت کردن

از صفا شروع کردن

به مروه آن را ختم نمودن

هفت بار (۲) رفت و برگشت کردن.

از راه متعارف رفت و برگشت نمودن

به طور مستقیم و از جلو رفت و برگشت نمودن (نه به حالت عقبی و یا پهلو رفتن)

مستحباب سعی

به حال گریه بودن

با لباس طاهر بودن

با غسل و وضو بودن

پیاده رفت و برگشت کردن

ابتدا از باب صفا به کوه صفا رفتن

با سکینه و اعتدال رفت و برگشت نمودن

در قسمتی از مسیر حرکت (مردان) هروله کردن

رفت و برگشت را بدون ضرورت قطع ننمودن

در ابتدای رفتن به صفا حجرالاسود را بوسیدن و مس کردن

رفت و برگشت را بلافاصله بعد از نماز طواف

به جای آوردن

ماندن بر کوه های صفا و مروه (بالاخص صفا) را طولانی کردن

روی کوه ها و طول رفت و برگشت اذکار و ادعیه (وارد شده را) خواندن

بیش از رفت و برگشت از آب زمزم خوردن و به سر و پشت و شکم پاشیدن

در آغاز سعی بر بالای کوه صفا رفتن و به جانب کعبه و رکن نظر کردن و ایمان خود و بستگان را به خداوند سپردن و نعمت های خدای تعالی را به خاطر آوردن و ذکر اذکار (وارد شده) نمودن.

هروله

نوعی راه رفتن و حرکت است از دویدن پایین تر و از راه رفتن معمولی بالاتر (کوتاه برداشتن قدم ها) همراه با تکان دادن شانه ها. و اما فاصله ای که در سعی مستحب است به صورت هروله طی شود حدود هفتاد و پنج متر است که از طرف مسجد حد این مسافت از یک طرف برابر است با باب بازان و از طرف دیگر برابر است با باب علی و در هر یک از دو مسیر رفت و برگشت دو ستون سبز رنگ (که با چراغ مهتابی سبز رنگ هم مشخص شده) نقطه شروع و ختم هروله را مشخص کرده اند. و از جهت سابقه عمل هروله به اختلاف گفته اند:

در این قسمت شیطان بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) ظاهر شد و آن جناب این قسمت را تندتر پیمود.

در این قسمت حضرت هاجر (علیها السلام) در رفت و آمد برای جست و جوی آب، با اضطراب ناشی از تشنگی فرزند می گذشت.

ناشی از دستور حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) در عمره القضاء است از باب آن که مشرکین خبر دادند

که یاران پیامبر در

۱. هشتمین عمل حج افراد.

۲. هفت شوط.

سختی به سر برده و خسته اند و آن جناب برای خنثی نمودن این شایعه فرمان هروله و آشکار ساختن قدرت را صادر فرمود.

سابقه سعی

حضرت هاجر (علیه السلام) در جست و جوی آب برای رفع تشنگی فرزندش حضرت اسماعیل (علیه السلام) فاصله صفا و مروه را طی کرد. (۱)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا به تعقیب شیطان که تجسم یافت پرداخت و او را از ساحت قدس خداوند دور ساخت.

نیابت سعی

فرموده اند در صورت مشقت و حرج در سعی، می توان برای انجام این عمل نایب گرفت.

همراه سعی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در سعی قصد آن باید داشت که از آن پس بین حالت خوف و رجا به سر برند، و بنا بر روایات این جا محل بیدار کردن متکبران است.

سعی وادی محسر

یعنی هروله کردن در زمان عبور از وادی (ک) محسر (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

سعی هفت شوط

اصطلاح دیگری است از (ک) سعی صفا و مروه. چون هر رفت و یا برگشتی را بین صفا و مروه شوط گویند. و لذا چهار شوط از صفا به مروه است و سه شوط از مروه به صفا.

سعین

(سَی) مقصود دو سعی صفا و مروه است یکی در عمره و یکی در حج.

سفارت

(س ر) یکی از (ک) مناصب کعبه

سفرالی الله

(ا ل لا) سفر مکه را گویند. (تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۰۳)

سقایه

(س ی) آب دادن زائران کعبه از (ک) «مناصب کعبه» که در اختیار عباس بن المطلب بود. (ع)

سقایه الحاج

(س ی ت ل ح) یا (ک) سقایه العباس (مسالك و ممالک، ص ۱۸)

سقایه العباس

(ع ب) اتاقی بود در مسجدالحرام در فاصله ۸۰ ذراعی حجرالاسود (در شرق کعبه و جنوب زمزم) و گویند جایی بوده که عباس بن عبدالمطلب حاجیان را آب می داده است.

این اتاق بزرگ یا خانه به شکل مربع بوده و در بالای آن گنبد بزرگی قرار داشت و در چهار قسمت آن شبکه های آهنی قرار داده بودند و در جهت شمالی آن از خارج دو حوض وجود داشت که بین آن دو، در سقایه العباس قرار داشت. در وسط خانه (اتاق) حوض بزرگی بود که از آب زمزم پر شده بدین طریق که آب زمزم از مجرای (به نام سماویه) از دیوار خانه گذشته و سپس از فواره حوض بزرگ وسط سقایه العباس خارج می گردید. ابن جبیر سیاح معروف عرب در قرن ششم که بیت الله را زیارت کرده از «قبه الشراب» یاد می کند که به عباس منسوب است که برای آب دادن به حاجیان ساخته شده و آب زمزم در آن جا خنک می شود و این که شبانگاه آن را برای آشامیدن حاجیان در کوزه هایی به نام دُورَق (که یک دسته دارد) بیرون می آورند. ناصر خسرو نیز از «سقایه الحاج» یاد می کند در برابر زمزم که اندر آن خم ها نهاده باشند که حاجیان از آن جا آب خورند. سقایه الحاج در سال ۸۰۷ هجری تعمیر گردید ولی امروزه اثری از آن نیست. (حرمین شریفین، ص ۲۳ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵؛ سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۵)

سقیاء

(س) آب دادن و خوردن.

۱. همان (ک) چاه سقیاء

۲. از اسامی زمزم است که از طرف خداوند در برابر

تضرع هاجر به آن مادر و فرزندش اسماعیل عطا شد و لذا به آن سقیاء اسماعیل و سقیاء الله اسماعیل هم گفته اند. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰ و ۹۱؛ ش ۲۸، ص ۲۸، ص ۱۲۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳)

سقیاء اسماعیل

همان (ك) سقیاء (۲)

سقیاء الله اسماعیل

همان (ك) سقیاء (۲)

۱. و لذا گفته اند سعی تجسم حالت انسانی است که تلاش کرد و از رحمت خداوند مأیوس نشد.

سقیفه بنی ساعده

(سَفِیْةَ بَنِي سَاعِدَةَ) سایبانی از حصیر و شاخه های نخل متعلق به قبیله بنی ساعده از انصار که در باب شامی و در کنار چاه بضاعه قرار داشت و در این جا با هم به مشورت در امور مهم قبیله می پرداختند و در این جا بود که در سال یازدهم هجری با رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) مهاجر و انصار با نادیده گرفتن جانشینی منصوص (حضرت علی امیرالمؤمنین) جانشینی انتخابی را شکل دادند و در این مکان بود که برای خلیفه منتخب بیعت گرفتند. در سال ۱۰۳۰ هجری قمری در محل سقیفه بنایی ساخته شد که تا اوایل سده سیزدهم هجری پا بر جا بود. اما اکنون مکان سقیفه (که در شمال غربی مسجدالنبی و به فاصله ۵۰۰ متری آن قرار داشت) در تخریب ساختمان های اطراف مسجد از بین رفته است.

سکوی خواجه ها

سکوی موجود در مسجدالنبی در سمت راست درب ورودی باب جبرئیل و سمت چپ ورودی باب النساء. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۷۱)

سلام

(سَلَامٌ) از نام های مکه است چون مرکز امنیت و آرامش است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سَلْع

همان (ك) کوه سلع

سَلْقَه

(سَلْقَةُ) از نام های مدینه (که در تورات آمده) به جهت دوری شهر از کوه های اطراف (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

سنگ زدن

همان (ك) رمی

سنگ مقام

۱. حجرالاسود است.

۲. مقام ابراهیم است.

سوق الطوال

(سُ قِ طُ) بازار مجاور (ك) دارالنابعه

سوق هدی

(سَ قِ هُ) همراه بردن قربانی از حین احرام در حج قران (فقه فارسی با مدارك، ج ۳، ص ۷۵)

سویقه

(سُ وِ قِ) دهی بود در اطراف مدینه و پیوسته مرکز سکونت فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) بود تا این که در زمان متوکل سویقه را ویران کردند و نخل های آن را بریدند و دیگر آباد نشد. (مقاتل الطالیین، ص ۴۱۰ و ۴۶۲)

سه جمره

جمرات ثلاث، جمار ثلاثه، جمع (ك) جمره

سیاق هدی

(هَ دُ) همراه بردن قربانی در حج قران. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۶۴)

سیده

(سَ يِ دَ) از اسامی زمزم است. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

سیده البلدان

(تُّ لُ بُ) از اسامی مدینه است که سیدالمرسلین را در خود دارد. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

سیل

از نام های مکه است. میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سیل ام نهشل

أَمَنْ شَ (شهرت سیلی است که در زمان خلیفه دوم وارد مسجدالحرام شد و سبب گردید تا مقام ابراهیم از جای خود کنده و به کعبه بچسبد و به زعم برخی به محلات پایین کعبه برده شود. وجه تسمیه آن است که صاحب این نام در این سیل غرق گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۶)

سیل کبیر

همان (ك) قرن المنازل

ش

شون الحاج

شُؤْنُ لُ (اداره ای است در مکه و جده و عرفات و منی برای راهنمایی و رسیدگی به اظهارات حجاج (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۳۰؛ راهنمای حجاج و تاریخچه حرمین و مزارات، ص ۶۳)

شاخ داخلی

شاخ سفید و کوچکی است که درون شاخ معمولی حیوان قرار دارد و در قربانی اگر شاخ داخلی شکسته باشد کفایت نمی کند. (مناسک حج، مسئله ۳۸۴)

شاخ شیطان

تعبیری از فرقه مذهبی (وهابیه) حاکم بر (ك) عربستان سعودی

شادروان

همان (ك) شاذروان

شاذروان

ذُذُ (یا «شادروان») اصل این کلمه فارسی است و در عربی به صورت شاذروان وارد شده) نام قسمتی از بنای کعبه است و آن برآمدگی های کوتاهی می باشد که پایین دیوارهای خارجی کعبه را احاطه کرده است. این برآمدگی (یا سنگ نمای پایین خانه کعبه) در جهات شرقی و غربی و جنوبی بشکل پخ و سراشیب (مورب) می باشد و در جهت شمالی (طرف حجر اسماعیل) به صورت پله است. شاذروان را «تأزیر» هم می گویند، چون برای کعبه مانند ازاری است. شاذروان قسمت باقی مانده یا نشانه محل دیوار قبلی کعبه است و فقها آن را جزو خانه خدا و سطح اولیه آن می دانند که هنگام طواف واجب نباید

بر روی آن راه رفت و دست و پا روی آن گذاشت و به همین منظور سطح شاذروان را سراشیب ساخته اند و در اطراف حجر هم که سراشیب نیست از آن جهت است که در طواف نباید وارد حجر شد. حدود ارتفاع شاذروان را از سطح زمین و عرض آن را به نقلی چنین آورده اند:

شمال، ارتفاع ۱۵، عرض ۳۵ سانتیمتر

جنوب، ارتفاع ۲۴، عرض ۸۷ سانتیمتر

شرق، ارتفاع ۲۲، عرض ۶۶ سانتیمتر

غرب، ارتفاع ۲۸، عرض ۸۰ سانتیمتر (۱) (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۴۹؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۹؛ حرمین و شریفین، ص ۷۴؛ سفرنامه مکه، ص ۲۵۷؛ حج و عمره، ص ۱۵۸؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۲۰۶؛ دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

شاعره

(ع ر) نشان های حج و طاعت ها که آن جا کنند. (لغت نامه)

شافیه (ی)

۱. از نام های زمزم

است. و شفاء من کل سقم (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۱۲)

۱. شاذروان در آخرین مرمت کعبه در سال ۱۴۱۷ هجری بازسازی شد و ارقام جدید در صورت تغییر به دست نیامد.

۲. از نام های مدینه است. ترابها شفاء من کل داء. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

شاه

یا (ک) دم شاه

شاهد

(ه) و شاهد و مشهود (بروج ۳)

۱. روز عید قربان است.

۲. حجر الاسود و یا... (تفسیر نمونه)

شاه مربع نشین

کنایه از خانه کعبه به اعتبار آن که مربع است (فرهنگ: رشیدی، نفیسی، برهان قاطع)

شباشعه

از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

شباعه

(ش ع) از نامهای زمزم در عهد جاهلیت چون سیر کننده خورنده است (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شباعه العیال

(ش ب ع ت ل ع) از نام های زمزم. (میقات حج، ش، ص ۹۱)

شباک

(ش ب) بنای فعلی مقصوره یا حجره در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی دارای ضریح یا حصار خارجی است که در اصطلاح اهل مسجد به «الشباک» معروف است. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۸۵)

شب ماندن در مشعر

همان (ك) وقوف در مشعر

شب ماندن در منی

همان (ك) وقوف در منی

شب های تشریق

(ك) ایام تشریق

شبیین

(شَ یّ) پرده داران کعبه اند (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۳۰)

شجره

(شَ حِ رِ) نام درختی است در ذی الحلیفه. حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) هر وقت از مدینه به مکه می آمدند در آن جا محرم می شدند. (لغت نامه)

شجره

حنانه همان (ك) ستون حنانه

شراب الابرار

(شَ بُّ لُ أ) از اسامی زمزم است که نوشیدنی پارسایان است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شرط تحلل

(تَ حِ لُ لُ) آن است که زائر کعبه زمان احرام گرفتن از خدای می خواهد که او را وقت احصار حلال کند و به تعهدات ناشی از احرام نگیرد. اما با صراحت سوره بقره (۱۹۶) که آمره است و دستور داده که هدی تحلل (قربانی احلال) به قربانگاه فرستد و پیش از ذبح سر نتراشد شرط مذکور خلاف آیه و بی اعتبار است. قارن اگر شرط تحلل کند هدی سیاق از او ساقط نگردد و باید در سال آینده حج قران کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

شرطه الحاج

(شُ طُ تُّ لُ) سرپرستی حفاظتی حجاج (در عربستان سعودی) است.

شرفای مکه

(شُرّ حِج (ك) شریف مكه

شریفه

(شُرّ رِی) مدینه الحاج. آسایشگاه هایی بوده است نزدیک فرودگاه سابق جده، مختص اقامت موقت حجاج هنگام ورود و خروج.

شریف مکه

(شُرّ) لقب بزرگ و رئیس مکه. عنوان کسی که در مکه حکومت می کرد. شریف امر نگهبانی و مراقبت و سرپرستی حجاج را عهده دار بود. در دوره شرفاء مراسم حج بسیار باشکوه برگزار می شد. گویند در مراسم حج، شریف مکه لباس سفید پوشیده به نشانه اطاعت از خدا شمشیری به گردن خود آویخته به طواف برگرد خانه کعبه می پرداخت و پس از آن که شریف مکه طواف خود را به پایان می رسانید، دیگران طواف خانه خدا را آغاز می کردند.

شعائر

(شُرّ ۱) نشان ها در حج و طاعتی که در آن جا کنند. هر یک از مناسک حج را گویند از وقوف به عرفات و مشعر و منی و رمی جمرات و طواف و سعی و دیگر اعمال. (کتاب حج، ص ۱۲۵؛ لغت نامه؛ فرهنگ فارسی)

شعائر الله

(شُرّ ۲) علامت هایی است که انسان را به یاد خدا می اندازد. کلمه شعائر در قرآن معمولاً در مورد مراسم حج به کار رفته است. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۳۹؛ ج ۲، ص ۲۵۰)

۱. ذلک ومن یعظم شعائر الله. (حج - ۳۲)

۲. ان الصفا والمروه من شعائر الله. (بقره ۱۵۸)

۳. یا ایها الذین آمنوا لاتحلوا شعائر الله. (مائده ۲)

۴. والبدن جعلناها لكم من شعائر الله. (حج ۳۶)

شعائر حج

نشانه های حج و طاعت ها که آن جا کنند. (لغت نامه)

شعار

(شُرّ) نشان در حج، طاعت در حج. (لغت نامه)

شعار الحج

(شِ رُل حَج) مناسک حج و علامات آن (فرهنگ نفیسی)

شعار محرم

(م-ر) تلبیه. امام اول فرماید: جبرئیل به پیغمبر گفت تلبیه شعار محرم است. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۹۱)

شعاره

(شِ ر) اصل مناسک حج و معظم آن مانند وقوف و طواف و امثال آن (فرهنگ نفیسی)

شعار حرم

(ک) دایره حرم

شعار طواف

(ک) دایره مطاف

شعب ابی دب

(شِ بِ اَدُب) دره ای است در مکه در دهانه کوه حجون به علت سکونت مردی به نام «ابی دب» در آن. مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسلام مردگان خود را در این دره که بخشی از حجون است دفن می کردند و لذا این دره را «شعب المقبره» می گفتند و به «شعب جزارین» نیز موسوم بود. این قبرستان شناخته شده است به معنی. همان (ک) جنبه المعلی (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۰؛ ش ۴، ص ۱۶۶)

شعب ابی طالب

شهرت دره ای است محل سکونت خاندان بنی هاشم که به آنها اختصاص داشته است. این جا محل محاصره اقتصادی اجتماعی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب توسط کفار قریش و یادآور خاطره مقاومت شکوهمند هاشمیان در برابر تحریم همه جانبه طی مدت سه سال (از محرم سال هفتم تا سال دهم بعثت) می باشد. سران کفار قریش با اجتماع در دارالندوه عهدنامه ای بین خود منعقد نمودند تا براساس آن هاشمیان را تحریم کنند تا مجبور گردند حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را برای رهایی از محاصره به قریش بسپارند (تا قریش حضرت را به قتل برسانند) و بدین منظور مواد عهدنامه را چنین تنظیم کردند که از آنان همسر نگیرند و به آنان همسر ندهند. از آنان چیزی نخرند و به آنان چیزی نروشند. با ایشان رفت و آمدی نکنند و گفت و شنودی نداشته باشند. در مدتی که هاشمیان در محاصره قرار داشتند سختی های بسیاری را متحمل شدند به طوری که تعدادی از آنان از شدت گرسنگی

از دنیا رفتند. آنها تنها در موسم که مقاتله حرام بود می توانستند با خروج از شعب با قبایل عرب که در مکه حاضر می شدند معامله نمایند، اما قریش این را نیز روا نمی داشت و چون یکی از آنها کالایی می خرید با پیشنهاد خرید به قیمت گران تر مانع خرید بنی هاشم می شد. طریق دیگر دستیابی به آذوقه چیزهایی بود که به وسیله ابوالعاص بن ربیع داماد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و یا هشام بن عمر و برادرزاده حضرت خدیجه (علیها السلام) بر پشت شتر در شعب رها می شد، اما این را نیز قریش تاب نمی آورد و اگر آگاه می شد کسی از قریش به سبب قرابت خوراکی به شعب فرستاده برای او ایجاد مزاحمت می کرد. اما به هر حال این سختی ها هیچ اثری در تصمیم حضرت ابی طالب به حمایت از برادرزاده اش نداشت و هاشمیان با صبر و تحمل خود سبب شدند تا برخی از محاصره کنندگان ناراحت از اقدام خود و مأیوس از موفقیت خود درصدد ابطال عهدنامه برآیند و با خبری که حضرت ابوطالب از سوی رسول الله مبنی بر محو متن عهدنامه (بجز نام خدا) به وسیله موریانه برای کفار برد بنی هاشم از محاصره رها گردید. اما موضع محاصره را برخی ها در شعب کنار قبرستان ابوطالب می دانند ولی بسیاری از مورخین مکان شعب مورد محاصره را در شعبی کنار کعبه ذکر کرده اند و می گویند شعب ابی طالب در نزدیکی مسجدالحرام و در سمت کوه صفا در فاصله کوه ابوقبیس و کوه خندمه قرار داشته

و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب همگی در این مکان زندگی می کردند. شعب مذکور در سال ۱۳۹۹ هجری قمری در وسعت شارع غزه تخریب گردید و با ساختمان سازی ها و تغییراتی که آل سعود در این قسمت داد این مکان تاریخی محو شده است. این شعب به جهاتی اسامی مختلفی داشته است چون:

۱. قشاشیه، نام امروزی آن است.

۲. شعب علی (علیه السلام)، شهرتی که در دوره فاطمیان یافت.

۳. شعب مولد، چون پیامبر اکرم در این مکان تولد یافت.

۴. شعب ابی یوسف، چون در دوران بنی امیه مردی به نام ابویوسف این دره را خرید. (طبقات؛ ناسخ التواریخ؛ منتهی الآمال؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۲۲؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵)

شعب ابی یوسف

همان (ك) شعب ابی طالب

شعب جزارین

(ح ز) همان (ك) ابی دب

شعب علی (علیه السلام)

همان (ك) شعب ابی طالب

شعب مقبره

(م ب ر) همان (ك) شعب ابی دب

شعب مولد

(م ل) همان (ك) شعب ابی طالب

شعیره

(ش ر) علامت:

۱. قربانی حج

۲. افعال حج

۳. اصل عبادت حج

۴. آنچه بروی از برای حج نشان باشد (لغت نامه)

شفاء

(ش) از اسامی زمزم است. «آنهاطعام طعم وشفاء سقم» (تاریخ و آثار اسلام، ص ۶۰؛ لغت نامه، ذیل طعم)

شفاء سقم

(ش ء س) از اسامی زمزم است چون شفای بیماری هاست. (ل) (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شمیسی

گفته اند حدیبیه همان چاهی است که امروزه سر راه جده به نام چاه شمیسی معروف است و در بعضی نسخه ها شمیسی آمده و اکنون هم به همین نام معروف است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۳ و ۱۲۷)

شمیسی

(ش م) حدیبیه را گویند. (مناسک حج، ص ۲۰۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۳، ص ۱۴۶).

شوال

(ش و) ماه دهم سال قمری و اولین ماه از ماه های اختصاصی حج است. از اول شوال می توان برای حج احرام بست و عمره تمتع را انجام داد.

شوط

(ش) به معین نهایت دویدن تا هدف، در اعمال حج:

۱. در طواف کعبه هر دور را گویند که مجموعاً باید هفت مرتبه صورت گیرد. شروع شوط از حجرالاسود است و به آن نیز ختم می شود.

۲. در سعی صفا و مروه، هر یک بار رفت یا برگشت را گویند که مجموعاً باید هفت مرتبه صورت گیرد. چهار شوط از صفا به مروه و سه شوط از مروه به صفا.

شهدا

(ش ء) شهرت دیگری از (ک) شهدای فح

شهدای احد

(أ ح) شهرت مزار شهیدان غزوه احد است که در مدینه در دو نقطه مدفونند؛ یکی در سرزمین احد و دیگر در قسمت شمالی قبرستان بقیع.

شهدای بدر

(ب) شهرت مزار شهیدان غزوه بدر، در سرزمین بدر است و از زیارتگاه هاست ولی امروزه به علت تغییر مسیر راه مدینه به مکه زائران از زیارت آنها محروم گشته اند.

شهدای جنت

(ج ن) شهداء الجنه شهرت قبور شهدای حره و شهدای احد در بقیع است که در قسمت شمالی قبرستان واقع شده. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۷۲)

شهدای حره

(- ح ز) شهرت قبور شهیدان واقعه حره است در قبرستان بقیع در قسمت شمالی.

شهدای فح

(- ف خ) شهرت قبور شهیدان واقعه فح در مکه در وادی (ک) فح، که به «الشهداء» و «حی شهدا» (محلّه شهیدان) و «مسجد شهدا» معروف شده و اخیراً در این جا برج هایی ساخته اند که به «ابراج شهداء» موسوم است.

در هشتم ذی حجه سال ۱۶۹ هجری سپاهیان هادی عباسی در این وادی (که مدخل ورودی مکه و نزدیک مسجد تنعیم است) حسین بن علی بن مثلث از اعقاب امام مجتبی (علیه السلام) و بسیاری از علویان همراه او را (در حدود سیصدتن) که پس از تصرف مدینه (به علت ستم های نایب حاکم مدینه) به سمت مکه می آمدند قتل عام کردند و سپس سرهای بیش از یکصدتن از شهدا را همراه اسرا نزد خلیفه سفاک عباسی فرستادند. بدن های بی سر شهدای فح پس از سه روز در همان محل دفن گردید. (و گفته اند پس از فاجعه کربلا هولناک تر از حادثه فح واقع نگردیده است) امروزه مزار شهدای فح به علت عقاید نادرست حکام سعودی مورد تعرض و بی حرمتی قرار گرفته و

صاف و مسطح شده و قابل تشخیص نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۸۴؛ دایره المعارف فارسی، ذیل فح؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۲۹؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۹۲؛ ش ۶، ص ۱۳۹؛ ش ۱۳، ص ۱۵۸)

شهر حرام

(ح) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس والشهر الحرام (مأئده ۹۷)

ماه حرام. ماهی که جنگ در آن حرام است و چهار ماه ذی قعدة، ذی حجه، محرم و رجب ماه های حرامند. عرب ها در ایام ماه های حرام کینه و کدورت ها را کنار می گذاشتند

و آزادانه به معاشرت و تجارت می پرداختند و چون از جنگ در این ماه ها خبری نبود آن را ماه های حرام می نامیدند.

اسلام در راستای ارزشی که برای کعبه قائل شده قسمتی از ایام سال را نیز از ارزشی برخوردار کرد تا مردم با استفاده از حرمت زمان و مکان مصالح و منافع خویش را تأمین کنند و با تفاهمی که در این دوران می یابند زمینه کنارگذاشتن خوی تجاوزگری فراهم آید و به این ترتیب ماه حرام مایه قوام زندگی مردم قرار داده شده است. و مراسم حج و عمره نیز در این ماه هاست:

۱. عمره مفرده، در ماه رجب مورد تأکید فراوان قرار گرفته.

۲. عمره تمتع، در ماه ذی قعدة و ذی حجه می تواند صورت گیرد.

۳. حج، اقسام حج (تمتع، افراد و قران) باید در ذی حجه انجام شود.

شج

یا (ك) گیاه شج

شیطان

اصطلاحاً جمره را گویند.

۱. شیطان بزرگ، مراد جمره عقبه (یا جمره کبری) است.

۲. شیطان کوچک، مراد جمره اولی (یا جمره صغری) است.

۳. شیطان میانه، مراد جمره وسطی است. (دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۳۰۰)

شیعیان نخاوله

(ك) نخاوله

ص

صاحب الرفاده

(ح بُ رِّد) شخصی را می گفتند که از نذورات و موقوفاتی که عرب به عنوان خانه کعبه می داد برای زائران و فقرا طعام فراهم می نمود.

صاحب السقايه

(سِ ي) کسی را می گفتند که با مشک و شتر برای رفاه حجاج و زوار آب شیرین از خارج به مکه می آورد.

صافیه

(ي) از نام های زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

صحرای عرفات

همان (ك) عرفات

صحرای مشعر

همان (ك) مشعر

صحرای منی

همان (ك) منی

صد

(ص) عبارت است از بازداشتن دشمن و مانند آن کسی را که در مسیر رفتن به حج یا عمره باشد از رسیدن به عرفات یا مکه. (معارف و معاریف)

صدر

(ص د)

۱. بازگشت از حج

۲. روز چهارم از روزهای نحر (لغت نامه)

صرور

(ص) حج ناکرده (لغت نامه) (ع)

صروره

(ص ر) آن که (زن و مردی که) برای اولین بار به حج مشرف شده. (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۴۸؛ میقات حج، ش ۸، ص

همان (ك) كوه صفا

صفاح

(صُفَّ) حد حرم (مکه) در طریق عراق در هفت میلی بر کوهی به نام «مُقَطَّع» قرار دارد. (احکام عمره، ص ۸۱)

صفا و مروه

(صَّ وَ مَّ وَ) دو کوه هستند در مکه در جنب مسجدالحرام و فاصله بین این دو کوه به نام (ك) «مسعی» محل انجام یکی از اعمال حج و عمره است به نام (ك) سعی صفا و مروه.

صفه

(صُفِ) شهرت سکو و ایوانی است در مسجدالنبی واقع در جهت شمال حجره مطهر در مدخل باب جبرئیل به ارتفاع ۴۰ (یا ۵۰) سانتیمتر از کف مسجد و به مساحت ۹۶ متر مربع (به طول ۱۲ متر در عرض ۸ متر) و تلاوت قرآن و اقامه نماز را در این جا مستحب شمرده اند (و اکنون زائران روی ایوان صفه رحل های قرآن قرار می دهند و به قرائت قرآن مجید مشغول می شوند) و اما در زمان رسول الله جماعتی از فقرای مهاجر به علت فقدان مسکن در این ایوان (که در آن موقع پشت دیوار مسجد اولیه محسوب می شد) سکونت می کردند و حضرت توانگران صحابه را ترغیب می فرمود تا به آنها انفاق کنند و حضرت خود با آنها می نشست و قرآن بدیشان می آموخت. اهل صفه را بر حسب تفاوت حال و مقتضیات زمان از ۱۰ تا ۹۳

نفر ذکر کرده اند و آنچه مشهور است آن است که آنها عبارت بودند از: بلال، ابوعبیده، عمار یاسر، عبدالله بن مسعود، عتبه بن مسعود. مقداد بن اسود، عتبه بن غزوان، زیدبن خطاب، ابوکبشه و... اهل صفه بعدها با توسعه و قدرت یافتن اسلام تاحدی بی نیاز شدند لیکن عنوان اهل (اصحاب) صفه به عنوان امتیازی همچنان برای آنها باقی ماند. با پیدا شدن خواجهگان حرم، آنها بر ایوان صفه می نشستند. و اما سکوی

موجود کنونی در سمت راست ورودی باب جبرئیل و سمت چپ ورودی باب النساء که امروزه به آن «سکوی خواجه ها» گویند به گمان برخی از نویسندگان و پژوهشگران همان جای صفة است، اما به زعمی دیگر مکان اصلی صفة که در احادیث شریف نبوی آمده نمی باشد. طبق نوشته ها یک سوم قسمت جنوبی صفة (به سمت قبله) از دوران پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وجود داشته و بقیه از افزوده های عمر بن عبدالعزیز است. ایوان صفة را به نام (ک) «دکه الاغوات» نیز گفته اند.

(مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۷۴؛ دایره المعارف فارسی؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۱؛ سیری در اماکن سرزمین وحی؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۷۲؛ میقات حج، ش ۲۱، ص ۷۱ و ۷۲)

صلاح

(ص) از نام های مکه است چون مرکز امنیت و آرامش است. (حرمین شریفین، ص ۱۴؛ لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

صما

(ص م) سنگ کبود رنگ متمایل به سیاه است و نوشته اند که دیوارهای کعبه با سنگ های حجاری شده «صما» بنا شده است.

صناییر

(ص) از قرن هفتم به بعد که سقاخانه های داخل صحن مسجدالنبی را برچیدند به جایش صناییر (۱) حنقیات (حوضچه هایی با آب شیر) بین باب جبرئیل و باب النساء ساختند. (حرمین شریفین، ص ۱۴۳ و ۱۴۸)

صوره

(ر)

۱. مکانی است در صدر یلملم از اراضی مکه (لغت نامه)

۲. شهرت قسمت شمالی (شامی) مدینه. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۵۴)

صید

(ص) یا ایهاالذین آمنوا لا تقتلوا الصيد و انتم حرم (مائده ۹۵)

از محرّمات احرام، شکار حیوان صحرائی (وحشی) است و همچنین اعانت در صید و خوردن گوشت آن حرام است و اصولاً صید در حرم حرام است. (ع)

صید احرامی

(ا) صیدی است که به جهت احرام ممنوع است خواه آن صید در حرم باشد خواه بیرون حرم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

صید حرمی

(ح ر) صیدی است که به جهت حضورش در حرم قتل آن ممنوع است خواه کشنده محل باشد خواه مُحْرِم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۱. صنایع جمع صنبور به معنی دهانه کاریز، ناودان حوضی و سوراخی که آب حوض از آن بیرون رود. (فرهنگ نفیسی)

ط

طائف

(ء) از نام های مدینه است در تورات. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طائف

(ء)

۱. طواف کننده (لغت نامه)

۲. از شهرهای حجاز در عربستان در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی مکه که از بهترین بیلاقات مکه به شمار می آید و قبر عبدالله بن عباس پسر عموی رسول خدا (صلوات الله علیه) در آن جاست. طایف در قدیم مرکز قبیله ثقیف بود و مقارن طلوع اسلام دومین شهر عربستان غربی به حساب می آمد.

اهالی آن پیامبر اکرم را که برای دعوت به میانشان رفته بود با آزار واذیت بیرون نمودند. در هجوم وهابیه شهرهای مختلف حجاز، طایف نیز تاراج گردید.

طائفین

(ء) طهر بیتی للطائفین (بقره ۱۲۵)

کسانی هستند که بر گرد خانه کعبه مشغول طواف می باشند. به نقلی کسانی هستند که از آفاق به منظور ادای مراسم حج آمده اند. (مجمع البیان)

طابه

(ب) از نام های مدینه است. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

طاهره

(ه ر) از نام های زمزم است. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

طبابا

(ط) از نام های مدینه است که بر سرزمین مستطیل شکل اطلاق می شود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طراز

(ط) کمر بند جامه (پرده) کعبه. (میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۰۹ و ۱۲۰)

طعام

(ط) آب زمزم. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طعام الابرار

(ط م ل أ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طعام طعم

از اسامی زمزم است که غذایی از خوراکی هاست. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طلس

(ط ط) قبایلی از اعراب که در مراسم حج بعضی از اعمال «حمس» (اهل حرم) و بعضی از

اعمال «حله» (قبایل خارج حرم) را انجام می دادند، و گفته اند اینان یمینان اهالی حَضْرَمَوْت و عَك و عجیب و ایاذبن نزارند. اینان در احرام بسان اهل حله اما در پوشیدن لباس و دخول به خانه خدا چون اهل حمس عمل می کردند. اهل طلّس چون از مکان های دور می آمدند و در حالی که غبار راه بر آنها نشسته بود به طواف خانه خدا

می پرداختند بدین نام خوانده شدند. (کتاب حج، ص ۲۰۸، سیره رسول الله، ص ۶۴؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۹)

طواف

(ط) لیطوفوا بالبيت العتیق (حج ۲۹)

عبارت است از هفت بار دور زدن خانه کعبه در مراسم حج و عمره طبق شرایطی (و هر بار گردیدن را یک شوط گویند).
(۱). طواف در مراسم و مناسک زیارت بیت الله دو گونه است: «طواف زیارت» (که واجب رکنی است) و «طواف نساء» (که واجب غیر رکنی است) وقت انجام این طواف ها در حج و عمره متفاوت است.

۱. عمره تمتع. این عبادت یک «طواف زیارت» واجب دارد که در طول ماه شوال تا ظهر نهم ذی حجه می تواند انجام گیرد.

۲. عمره مفرده. این عبادت دو طواف زیارت و نساء واجب دارد که در طول سال (به جز ایام اختصاصی حج) می تواند انجام گیرد.

۳. حج. این عبادت (حج افراد، حج قران و حج تمتع) دو طواف زیارت و نساء واجب دارد که فرصت انجام آن از روز دهم ذی حجه تا دوازدهم (و گاه تا آخر) ذی حجه است.

واجبات طواف

نیت کردن

ختنه بودن (۲)

وضو

داشتن

ستر عورتین نمودن

مباح بودن لباس

طاهر بودن لباس و بدن

از حجرالاسود شروع نمودن

به رکن حجرالاسود ختم کردن

هفت دور (شوط) تمام زدن

دورها را پی در پی انجام دادن

حجر اسماعیل را در دورها داخل کردن

بدن را از کعبه و اجزای آن (درون کعبه، دیوار کعبه، شاذروان) خارج داشتن

کعبه را در سمت چپ قرار دادن (رو یا پشت یا شانه راست به کعبه نکردن. بنابراین طواف کعبه بیضی شکل است نه مربع و از غرب به شرق است) (۳).

در مطاف (محدوده مجاز طواف) دور زدن. یعنی در فاصله بین کعبه و مقام ابراهیم بودن. این فاصله از دیوار خانه حدود ۲۶/۵ ذراع (حدود ۱۳ متر) می باشد (و از طرف حجر، حد مطاف از دیوار حجر ۶/۵ ذراع است) و بر روی زمین اطراف بیت با حاشیه ای از سنگ سیاه مشخص گشته. به نظر برخی فقها طواف در خارج از این حد (در پشت مقام ابراهیم) در حال تقیه یا در حال اضطرار یا در صورت ازدحام طواف کنندگان (تا حدی که عرفاً اتصال آنان محفوظ باشد) صحیح است.

مستحبات طواف

پیاده بودن

پا برهنه بودن

نزدیک خانه بودن

چشم به زیر انداختن

موقع ظهر به جای آوردن

قدم ها را کوچک برداشتن

حجرالاسود را مس کردن و بوسیدن

به دعا و قرآن و تهلیل و تکبیر و صلوات مشغول بودن

در شوط هفتم در مستجار بر دیوار کعبه دست گشودن و شکم چسباندن

دعاهای وارده را در برابر در کعبه و برابر اسماعیل و در رکن یمانی خواندن.

مکروهات طواف

۱. طواف نزد قریش عددی نداشت، پس حضرت عبدالمطلب هفت شوط مقرر کرد و خدا چنین مقرر فرمود. (منتهی الآمال)

۲. برای مردان.

۳. با ایستادن بر بام کعبه می توان دید

که طواف کنندگان از طرف راست می آیند و به طرف چپ می روند و همان طور که جهت حرکت وضعی و انتقالی زمین و جهت حرکت خورشید و سیارات آن همه از غرب به شرق و همه در مدار بیضی است، طواف نیز همگام با حرکت سیارات از غرب به شرق و بیضی است. (قاموس قرآن، ذیل کعبه).

برطله گذاشتن (۱)

خوردن و نوشیدن

به قضای حاجت نیاز داشتن

به غیر ذکر خدا و آیات و دعا سخن گفتن

دهن دره و خمیازه کردن و خندیدن و انگشت به صدا در آوردن

نیابت طواف

به فرموده فقها در صورت مشقت و حرج می توان برای طواف نایب گرفت.

پاداش طواف (۲)

- عذاب نشدن

بالا رفتن درجات

بخشیده شدن گناهان

ثواب آزاد کردن بنده یافتن.

همراه طواف

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در طواف باید قصد آن داشت که گشتن دور خانه گریزی است از همه چیز به سوی خدا و در پناه امن او در آمدن است.

طواف آخرالعهد

(خِ رُلْ عَ) طواف وداع. طواف مستحبی خانه کعبه است در موقع بازگشت از آن جا و مستحب است از خداوند متعال توفیق مراجعت طلب کردن (لغت نامه)

و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در طواف وداع نیت بر این باید داشت که با رحمت پروردگار کوچ می کنند و

بر این تصمیم باید بود که از این پس واجبات الهی را ادا کنند و به دنبال اعمالی باشند که آنها را به حضرت حق نزدیک تر کند.

طواف افاضه

(اِض) طواف زیارت حج را گویند چون برای این طواف از منی به مکه کوچ می کنند.

طواف اول طواف

زیارت را گویند. (که در عمره ها و حج اولین طواف است)

طواف اول عهد

طواف تحیت، طواف قدوم، طواف لقاء، طواف موقع دخول به مکه است. (لغت نامه)

طواف بیت الله

طواف خانه کعبه.

طواف تحیت

(تَّ یَّ) همان (ك) طواف اول عهد

طواف حامل و محمول

آن چنان است که یکی به ضرورتی دیگری را بر شانه یا پشت گیرد و حمل کند تا او طواف را صورت دهد. حامل می تواند ضمن حمل او برای خود نیت طواف کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف حج

طواف واجب خانه کعبه است در ضمن انجام مناسک حج (افراد، تمتع و قران) و دوبار انجام می شود: یکی (ك) «طواف زیارت» و دیگری (ك) «طواف نساء».

طواف دوم

طواف نساء را گویند. (که در عمره مفرده و حج دومین طواف است).

طواف رکن

طواف زیارت را گویند. (که واجب رکنی است)

طواف زنان

همان طواف نساء است. (لغت نامه)

طواف زیارت

طواف واجب (رکنی) بیت الله است در مراسم حج (و عمره) موسوم به طواف اول. طواف فرض، طواف فرضیه، طواف رکن، این طواف در:

۱. عمره مفرده،

دومین عمل است که بعد از احرام و در لباس احرام صورت می گیرد، و زمان انجام آن طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

۲. عمره تمتع،

دومین عمل است که بعد از احرام و در لباس احرام صورت می گیرد و زمان انجام آن از اول ماه شوال است تا قبل از روز نهم ذی حجه.

۳. حج،

هفتمین عمل حج (تمتع و قران) (۳) است که بعد از حلق یا تقصیر (در منی و بیرون آمدن از احرام) در روز دهم ذی حجه با کوچ (افاضه) از منی به مکه صورت می گیرد. (۴) این طواف را بعد از مراجعت از منی (در روز دوازدهم ذی حجه) نیز می توان انجام داد، ولی مستحب

۱. کلاه درازی است (که زی یهودیان است) و در ایام پیشین موقع طواف بر سر می کردند.

۲. طبق روایات منقول از معصومین (علیهم السلام).

۳. و ششمین عمل حج افراد.

۴. و لذا این طواف علاوه بر اسامی دیگرش به طواف افاضه نیز موسوم است.

است که در همان روز عید صورت گیرد. این طواف در غیر لباس احرام (لباس معمولی) صورت می گیرد چون با انجام حلق (یا تقصیر) از لباس احرام بیرون می آیند.

طواف سنت

(سُنَّ) (ك) طواف مستحب

طواف صدر

(ص) (۱) (ص د) (۲)

۱. طواف وداع را گویند. (لغت نامه؛ در راه خانه خدا، ص ۱۶۹)

۲. طواف افاضه. (پیامبر) «همچنان سواره طواف افاضه کرد و این طواف را طواف صدر نیز گویند» (ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۲۹)

طواف عربان

طوافی که عرب در حج جاهلی می بایست در لباس حمس انجام دهد؛ یعنی هر کس که اول بار به حج یا عمره می آمد می بایست اولین طواف خود را در جامه ای انجام دهد که از «حمس» «عاریه» و یا «اجاره» کرده باشد و اگر در لباس غیر حمس طواف می کرد می بایست آن را به دور افکند و اگر نمی خواست لباسش را از دست بدهد می بایست برهنه طواف نماید.

طواف عمره

طواف واجب خانه خداست ضمن انجام مناسک عمره:

۱. عمره تمتع،

یک طواف واجب دارد به نام (ک) «طواف زیارت».

۲. عمره مفرده،

دو طواف واجب دارد، یکی به نام (ک) «طواف زیارت» و دیگری به نام (ک) «طواف نساء».

طواف فرض

(ف) طواف زیارت را گویند. (لغت نامه)

طواف فریضه

(ف ض) طواف زیارت را گویند. (لغت نامه)

طواف قدوم

(ق) همان (ک) طواف اول عهد

طواف لقا

(ل) همان (ك) طواف اول عهد

طواف مستحب

هفت بار گردیدن غیر واجب گرد کعبه است. و فرموده اند مستحب است در ایام توقف در مکه ۵۲ یا ۳۶۰ طواف و یا ۳۶۰ شوط یا هر چه توانند طواف کردن. طواف وداع، طواف به نیابت معصومین و والدین و همسر و اولاد و خویشان و دوستان و مؤمنین زنده و مرده و جنابان ابوطالب، عبدالله، عبدالمطلب، هاشم، آمنه و فاطمه بنت اسد نیز مستحب معرفی شده اند. در طول مستحبی طهارت (با وضوع بودن) شرط نیست.

طواف متمتع

(م ت م ت) طواف آن کس که عمره تمتع کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف متعه

(م ع) طواف عمره تمتع (فرهنگ معارف اسلامی، ذیل طواف)

طواف نساء

(ن) طواف واجب (غیر رکنی) بیت الله است در مراسم حج (و عمره) موسوم به طواف دوم و طواف زنان. (۳) این طواف با لباس غیر احرام است و در:

۱. عمره تمتع،

وجود ندارد.

۲. عمره مفرده،

ششمین عمل است که بعد از حلق یا تقصیر صورت می گیرد و زمان انجام آن طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

۳. حج، دهمین عمل (حج تمتع و حج قرآن) (۴) است که بعد از خاتمه واجبات منی تا روز دهم (یا

دوازدهم) و مراجعت به مکه بعد از سعی صفا و مروه صورت می گیرد.

طواف نافله

(ف ل) طوافی که فرض نباشد چون طواف الوداع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف نیابتی از جمله طواف های مستحبی است که به نیابت از دیگران و یا به نیابت از معصومین (علیهم السلام) انجام می

شود.

طواف واجب

هر یک از دو طواف زیارت و نساء است.

طواف وداع

(م) یا (ک) طواف آخرالعهد

طوافین

(طَ فَ) دو طواف زیارت و نساء را گویند.

طیب

بوی خوش. استعمال و بوییدن طیب و عطریات از محرّمات احرام است و در صورت ارتکاب موجب کفاره است.

۱. لغت نامه.

۲. مبسوط در ترمینولوژی حقوق.

۳. با انجام این طواف و خواندن نماز آن، زن که از محرّمات احرام است حلال می گردد.

۴. نهمین عمل حج افراد.

طیبه

(ب)

۱. نام زمزم است. (لغت نامه)

۲. نام مدینه است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

طیبه

(طَ یِ بَ)

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

۲. از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طیبه

(ط ئ ب) نام مدینه است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طیبه

(ط ئ ب) نام زمزم است. (طبقات، ص ۶۷، میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

ظ

ظبایا

(ظ) از نام های مدینه است به معنای سرزمین گرم و داغ، و خدای سبحان، به برکت دعای رسول الله (صلوات الله علیه) گرمای شدید آن را منتقل به جحفه نمود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷).

ظلا

(ظ ل) سکویی در قسمت قدیمی مسجد النبی که آن را «صفه» یا «ظلا» می گویند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۹) (ع).

ظلال

از مضمون روایات و نقل مدینه شناسان استفاده می شود که مدتی طولانی و در زمان ائمه (علیهم السلام) بخشی از مسجد النبی (بیرون از مسجد اصلی) در سمت شمال و در نزدیکی صحن، دارای سایبانی بوده که از آن به «ظلال» و «مظله» تعبیر شده است. (میقات حج، ش ۲۶، ص ۱۰۲).

ع

عائر

همان (ك) کوه عائر

عاصمه

(ص م) از اسامی مدینه است از آن جهت که مهاجرین و انصار را حفظ کرد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عافیه

(ی) از اسامی زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

عاقِر

(ق) از اسامی مکه است، مسطور در کتاب شعیاء و در مفاد مسجد الحرام است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

عاکف

(ک) و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیہ و الباد (حج ۲۵)

عاکف کسی است که مجاور خانه کعبه باشد. بومی مکه. (مجمع البیان، ذیل آیه ۲۵ حج آیه ۱۲۵ بقره)

عالیه

(ی)

۱. سرزمین حجاز که مشتمل بر بلاد واسعه و مواضع شریفه و یا آن قسمتی که از رمه تجاوز کند تا مکه و یا مشتمل بر همه آن قسمتی از قریه ها و آبادی های مدینه که از طرف نجد تا تهامه یافت می شود. (لغت نامه)

۲. نام محله ای در مدینه که در آن خانه هایی از قبیله بنی نضیر بود که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) رسید و حضرت، ماریه را در این محل در خانه ای سکونت داد که به مشربه ابراهیم معروف است. (نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۸۶)

عام الاستطاعه

(مُ لَ اِتِ ع) سالی که استطاعت رفتن به حج فراهم می آید. سال مستطیع شدن برای عبادت حج.

عام الحصر

(ح) سالی است که زائر کعبه به جهت بیماری از اتمام مناسک حج باز ماند و این در صورتی است که حصر را مختص مرض بدانیم. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عبا

(ع) رداء. قطعه ای از احرام که به دوش افکنند. (میقات حج، ش ۵، ص ۴۹؛ ...)

عبادت مختلط

حج کردن عبادتی است که دو جنبه مالی و بدنی دارد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عبدالدار

(ع دُ د) نامی است که در دوره جاهلی برخی از اقوام به جهت تعظیم و تکریم خانه کعبه بر فرزندان خویش می نهادند. (کعبه، ص ۴۴)

و بنی عبدالدار طایفه ای بودند که مقارن ظهور اسلام منصب حجابت و سدانت کعبه را در اختیار داشتند.

عتیق

(ع) کعبه همان (ک) بیت العتیق

عج

(ع ج) ضجه و فریاد مردم به تلبیه (ک) ثج

عدل

(ع) در زمان قریش نامی بود برای (ک) پیراهن کعبه

عذرا

(ع)

۱. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۳؛ میقات

حج، ش ۴، ص ۱۴۸)

۲. از نام های مدینه است (در تورات) زیرا از آن سرزمین با دشمنان اسلام سخت برخورد شد تا به دست رسول الله رسید.

(حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷ ص ۱۶۷)

عراء

(ع) از نام های مدینه است از آن جهت که ساختمان های شهر مدینه کوتاه بود و سعی می شد تا از خانه رسول خدا (صلی

الله علیه وآله وسلم) مرتفع و بلندتر نگردد. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عرب

(ع ر) اصلا نام مردم و قوم سامی عربستان یا جزیره العرب است (ولی اکنون نام همه مردمی است که زبان مادری آنها عربی

است). مورخین عرب را به طور کلی به دو دسته تقسیم می کنند.

۱. عرب بائده

عرب منقرضه، عرب اصل و از نسل سام بوده اند؛ مثل قبایل عاد، ثمود، عمالقه، جرهم اولی، حضر موت، طسم، جدیس، امیم، جاسم، عبیل، عبد ضخم، حضورا. و همه این قبایل قبل از ظهور اسلام از بین رفته بودند.

۲. عرب باقیه

دو دسته هستند: عدنانی و قحطانی.

الف عرب عدنانی یا «عرب شمالی» عرب هایی هستند که به مناسبت سکونت در عربستان و مجاورت با قبایل خالص، عرب شده اند (عرب مستعربه اند). عدنانیان در تهامه و نجد و حجاز تا مرزهای شام و حدود عراق سکونت داشتند و اکثر آنان (بجز قریش و ثقیف) صحرا گرد و بیابان نشین بودند، و یکی از دو دسته بزرگ عرب در زمان ظهور اسلام بودند. نسبت آنها را به مُضَرِّبِ نَزَارِ بْنِ مَعَدِّ بْنِ عَدْنَانَ از اخلاف حضرت اسماعیل پیغمبر (علیه السلام) رسانیده اند و لذا آنها را عرب مُضَرِّی و عرب نزاری و عرب مَعَدِّی و عرب اسماعیلی نیز می خوانند.

ب عرب قحطانی یا «عرب جنوبی» ساکن عربستان جنوبی به خصوص یمن بوده و به قولی قسمتی از ایشان به شمال عربستان مهاجرت کردند (مثلاً- اوس و خزرج از جمله عرب های یمنانی و قحطانی هستند) و یکی از دو دسته بزرگ عرب در زمان ظهور اسلام قحطانیان بودند. نسبت قحطانیان را به یَعْرُبِ بْنِ قَحْطَانَ (از اولاد سام) رسانیده اند و اما به قولی اینان نیز جزو عرب های خالص نبوده و مستعربه هستند.

عربستان

(س، س) کشوری است که مقدس ترین اماکن جهان (مکه و مدینه) در آن جا است. کشوری که سرزمین وحی است. کشوری که اعمال حج و عمره در آن صورت می گیرد. کشور عربستان سعودی (۱) با مساحتی حدود ۲۱۴۹۶۹۰ (و به نقلی دیگر ۲۲۶۰۰۰۰) کیلومتر مربع بزرگ ترین قسمت شبه جزیره عربستان (و تقریباً ۵۴) را تشکیل می دهد و در دورترین قسمت جنوب غربی آسیا قرار دارد. این کشور از چهار بخش (نجد،

أحساء، حجاز و عَسیر) تشکیل یافته و دارای سیزده استان می باشد و جمعیتی حدود ۱۸ میلیون (۲) نفر دارد. مکه پایتخت دینی آن و ریاض پایتخت رسمی می باشد و جده محل سفارتخانه های کشورهای خارجی است. این کشور محدود است از جنوب به یمن، از شمال به اردن و عراق و کویت، از غرب به دریای سرخ، از شرق به خلیج فارس و امارات متحده عربی و قطر و عمان.

مذهب سعودی

مذهبی که امروزه در سرزمین مقدس وحی رواج دارد مذهب «وهابیه» است، منتسب به محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی (متولد ۱۱۱۱ یا ۱۱۱۵ هجری قمری در «عَیْنَه» در وادی حَنیفه در نجد، متوفی سال ۱۲۰۶ یا ۱۲۰۷ هجری قمری در «درعیه» از عرب های بیابانی نجد و شاگرد شیخ محمد مهدی بصری. ابتدا ظهور او به سال ۱۱۴۳ هجری بود که سخنانی علیه اعمال و عقاید متفق علیه مسلمین به میان آورد و پدرش که قاضی «عینه» بود با

۱. و چه تأسف بار است این تخصیص و اضافه «سعودی» به سرزمین اسلام و مهبط وحی الهی!

۲. که ۴/۵ میلیون نفر خارجی می باشند. (روزنامه اطلاعات، ۳۱/۳/۷۹، ص ۱۲) ۲۲ میلیون نفر که ۵/۳ میلیون نفر از آنها مهاجرین خارجی هستند (روزنامه اطلاعات، ۳۱/۳/۷۹، ضمیمه، ص ۸).

وی مخالفت کرد بعد از مرگ پدر در سال ۱۱۵۳ هجری جرأت بیشتری به خود داد و به انکار قسمتی از اعمال مذهبی پرداخت تا این که در سال ۱۱۶۰ هجری از «عینه» رانده شد و رهسپار شهرک «درعیه» گردید. وی در آن جا با جلب نظر حکمران شهر «محمد بن سعود» و در

پرتو کمک های نظامی سعودی ها داعیه خویش را گسترش داد و رهبر مذهبی گردید و بدین ترتیب وهابیه (۱) در طی دو قرن توانست مذهب رسمی عربستان سعودی گردد. اعتقادات وهابیت بر اساس ویرانه های عقاید «ابن تیمیه حرانی» (متولد سال ۶۶۱، متوفی سال ۷۲۸ هجری قمری) از فقهای ظاهر و مفسر مکتب حنبلی و شاگرد او «ابن قیم» (متولد سال ۶۹۱، متوفی سال ۷۵۱ هجری قمری) بنا شده است و در اصول و فروع پیرو تعالیم تقی الدین تیمیه هستند. آنها

برای خداوند جهت و جسمیت قائلند.

آنچه را که در کتاب خدا و سنت پیامبر نمی یابند بدعت می شمارند.

بر پا کردن یاد بود برای پیامبر و امام و ایجاد بنا بر قبور را حرام می دانند.

یاری و شفاعت طلبیدن از پیامبر و تبرک جستن به مزار حضرتش را کفر و شرک می دانند.

تقلید یکی از مذاهب اربعه را لازم نمی دانند بلکه احیاناً بر خلاف آن مذاهب اجتهاد می کنند.

تمام فرق اسلامی و مسلمین را به دلیل زیارت قبور اولیاء الله و طلب حاجت و شفاعت از ایشان به الحاد و شرک متهم ساخته و خونشان را روا شمرده و مالشان را حلال کرده اند.

حکومت سعودی

تاریخ سیاسی و حکومتی عربستان، تاریخ سر بر آوردن سلسله آل سعود است. از سال ۱۳۵۱ هجری قمری که ابن سعود عنوان سلطان عربستان را یافت) جریان پیدایی این دودمان در تاریخ با پیدایش وهابیه شروع می شود. آن گاه که محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۶۰ هجری رهسپار «درعیه» گردید، محمد بن سعود حکمران آن جا را به سلطنت نجد تطمیع کرد و حاکم نیز با پذیرش

این دعوت به ترویج اعتقادات وی اهتمام نمود و با این توافق هم شیخ محمد توانست داعیه مذهبی خود را گسترش دهد و هم آل سعود موفق شد در طی دو قرن به پشتوانه آورده های وهابیت که قصد نابودی و قطعه قطعه کردن حکومت عثمانی را داشتند و با تاخت و تاز به شهرهای مختلف به تدریج در طی سه دوره مختلف به قدرت رسیدند:

۱. در دوره اول، مقرر قدرت آل سعود در «درعیه» بود و محمد بن سعود «متوفی ۱۱۷۹ هجری قمری) اهالی «درعیه» را برای جنگ با مردم نجد فرا خواند و بارها با اهالی نجد و احساء جنگید. بعد از او پسرش عبدالعزیز اول (طی سال های ۱۱۷۹-۱۲۱۸ قمری) و سپس سعود (۲) بن عبدالعزیز (طی سال های ۱۲۱۸-۱۲۲۹ قمری) با تاخت و تاز به سرزمین های مختلف تصرفاتی در شبه جزیره و خلیج فارس انجام دادند و کشتارهای بسیاری نمودند (۳) تا این که با تصرف مدینه و مکه، حجاز را در تصرف خود در آوردند و قدرتشان به جایی رسید که شریف غالب پادشاه حجاز از هول جان در تصرف خود در آورند و قدرتشان به جای رسید که شریف غالب پادشاه حجاز از هول جان تظاهر به وهابگیری کرد و مذهب آنان

۱. یا شاخ شیطان. بخاری روایت می کند پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: نجد جای زلزله و فتنه هاست و شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید. (فرقه وهابی، ص ۲۳۱).

۲. او نوه دختری محمد بن عبدالوهاب هم می شود (یعنی حاصل پیوند سیاسی مذهبی).

۳. از جمله در سال ۱۲۱۶ قمری سعود

به فرمان پدرش عبدالعزیز با استفاده از تعطیلی شهر کربلا حمله غافلگیرانه ای به آن کرد و در روز عید غدیر مردم بسیاری را از دم تیغ گذرانید و اماکن مقدسه شیعه را ویران ساخت. (قبر امام ویران، ضریح از جای کنده و گنجینه ها به غارت برده شد). آنها در همین سال (و سال های ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ قمری) به نجف حمله کردند اما شکست خورده بازگشتند. در محرم سال ۱۲۱۸ قمری بدون جنگ بر مکه دست یافتند و قبه و بارگاه حضرت عبدالمطلب و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه و قبه زادگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و دیگر قبه های اطراف کعبه (از جمله قبه زمزم) را خراب کردند. در سال ۱۲۲۰ قمری سعود بن عبدالعزیز با تصرف مدینه مقابر مقدسه را ویران و بارگاه ائمه شیعه را تخریب و ذخایر بارگاه شریف نبوی را غارت نمود.

را در حجاز رسمیت داد. سرانجام دولت عثمانی، حکمران جدید مصر محمد علی پاشا را مأمور براندازی ایشان کرد. ابراهیم پاشا ارتشی مرکب از سربازان ترک و آلبانی و عرب را به فرماندهی پسرش طوسوس پاشا به سوی حجاز اعزام داشت. طوسوس در سال ۱۲۲۷ قمری از بندر ینبع وارد مدینه شد و آن را گشود و مقاومت و هابیون مکه را در هم شکست اما موفق به فتح «درعیه» نشد. ابراهیم پاشا، پسر دیگرش را مأمور تسخیر نجد کرد و او در سال ۱۲۳۳ قمری «درعیه» پایتخت آل سعود را متصرف شد.

۲. در دوره دوم، آل سعود بعد از سرکوب شدن توسط «محمد علی پاشا» با کمک های نهانی دوباره جان گرفتند و حکومت آل سعود در ریاض

با سر بر آوردن «ترکی بن عبدالله بن محمد» آغاز گردید. او در سال ۱۲۳۵ قمری با همراه ساختن جمعی از اعراب در «ریاض» دولت گونه ای تشکیل داد و چون (در سال ۱۲۴۹ قمری) در گذشت چند تن حکومت کردند، تا این که به علت جنگ خانگی سعودی ها، ریاض به دست آل رشید حکومت مورد حمایت عثمانی در «نجد» (که در جبل شمر اقامت داشتند «حائل» را پایتخت قرار داده بودند) افتاد.

۳. در دوره سوم، ریاض در سال ۱۳۱۹ قمری توسط «عبد العزیز بن سعود» مشهور به «ابن سعود» (متولد ۱۲۹۳، متوفی ۱۳۷۳ هجری قمری) از آل رشید پس گرفته شد. و با غلبه او بر امیر نجد (عبد العزیز بن رشید) تمام نجد (به سال ۱۳۲۲ قمری) تسلیم وی شد. ابن سعود که خود را امام وهابیه و امیر نجد خواند، در سال ۱۳۲۴ قمری «ابن رشید» را شکست قطعی داد و به قتل رسانید و در سال ۱۳۲۶ قمری ارتش عثمانی را از «نجد» و در سال ۱۳۳۱ قمری از «احسا» بیرون راند. در جنگ جهانی اول، بریتانیا «ابن سعود» را به عنوان حکمران مستقل نجد شناخت و کمک های مالی زیادی به وی نمود و پس از جنگ جهانی اول «ابن سعود» ملوک حسین (شریف مکه) را مغلوب کرد و راند و در سال ۱۳۴۰ قمری «آل رشید» را برانداخت. و چون در سال ۱۳۴۳ قمری بر دولت هاشمیان در حجاز مسلط گشت خود را رسماً پادشاه حجاز و نجد و در سال ۱۳۵۱ قمری پادشاه «عربستان سعودی» اعلام نمود و برای جلب نظر مسلمانان جهان زیارت مکه و مدینه

را آزاد ساخت.

(تاریخ مکه، ص ۱۷۰ الی ۱۹۰؛ تاریخ ادیان، ص ۲۹۸؛ ترجمه کشف الارتیاب، دایره المعارف فارسی ذیل عناوین مربوط، مکتب اسلام، ش ۳۳۷، فرقه وهابی).

عرش

(عُرُ) (عُرْ) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶).

عرش الله

(عُرْ شُ لَآ) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲۱۲، ص ۹۲)

عرفات

(عُرْ) فاذا افضتم من عرفات (بقره ۱۹۸)

وادی عرفات بیابان و صحرای وسیع و همواری است بین مکه و طایف حدود ۲۰ (الی ۲۴) کیلومتری جنوب شرقی مکه (واقع در دامنه جبل الرحمه). عرفات از هر طرف با کوه های شیب دار و پلکانی مانند احاطه شده است. مساحت این وادی را حدود هشت کیلومتر مربع ذکر کرده اند و طول عرض آن را دو میل در دو میل نوشته اند. (۱) عرفات یکی از مواضع حج است و تنها موقفی است که خارج از محدوده حرم است (بخش عمده آن خارج از حرم است) و به نظر فقها چند موضع در اطراف صحرای عرفات (به نام های ثویه، عرنه، نمره، ذوالمجاز، اراک) سرحدات عرفات می باشند. در سمت مغرب مسجد نمره و از سمت شمال دو مناره ۵ متری با فاصله زیاد حدود عرفات را مشخص می کنند. سراسر مشرق عرفات را دامنه وسیع قوسی شکلی محصور کرده و در جنوب این قوس تا راه طایف پیش رفته و دنباله شمالی این قوس هم کمی به سمت مغرب جلو رفته تا جبل

۱. ارقام دیگری نیز ذکر کرده اند؛ چون طول و عرض ۲ کیلومتر در ۲ کیلومتر یا حتی طول ۱۱ یا ۱۲ یا ۱۳ کیلومتر در عرض ۶/۵ یا ۸ یا ۸/۵ کیلومتر.

الرحمه که دامنه جنوبی حد دیگر عرفات است و سومین عمل از اعمال حج (ک) «وقوف در عرفات» است (یعنی توقف در آن از اول و ظهر روز نهم ذی حجه تا غروب شرعی همین روز).

تسمیه

عرفات

جمع عرفه است به معنی کوه و بلندی.

از جهت رفعت و بلندی این موقف است.

محیط بسیار آماده است برای معرفت به خدا.

حضرت آدم (علیه السلام) در این نقطه اعتراف نمود.

حاجیان در این نقطه به گناه خودشان اعتراف می نمایند.

حضرت جبرئیل در این جا امت ها را به حضرت ابراهیم (علیه السلام) معرفی کرد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا هنگام بیان جبرئیل در مورد اعمال حج می فرمود: «عرفت عرفت».

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا با خواب دیدن درباره فرزندش نسبت به وظیفه اش عارف گردید.

حضرت آدم و حضرت حوا (علیهما السلام) بعد از هبوط و جدایی در این جا یکدیگر را یافتند و نسبت به هم عارف گردیدند.

به علت صبر حاجیان بر وقوف در این نقطه (و یا به علت صبر حاجیان برای رسیدن به این نقطه) این مکان عرفات (به معنی صبر) نامیده شد.

عرفه

(ع ر فِ)

۱. سرزمین (ك) عرفات (طبقات، ص ۲۰)

۲. تلی است بر فراز کوه عرفات به ارتفاع ۶۰ متر که جبل الرحمه هم خوانده می شود (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۳. روز نهم ذی حجه که طی آن حجاج در مراسم حج در عرفات وقوف می کنند. (حجه التفاسیر، تعالیق، ص ۸۰)

عرفه

(ع ر ن) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و ماندن در این نقطه کفایت از عرفات نمی کند. (فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰؛ مناسک حج، مسئله ۳۶۵)

کنایه از مکه معظمه است (فرهنگ های: رشیدی، آندراج، نفیسی، برهان قاطع)

عروش

(عُ ع)

۱. خانه های مکه. (فرهنگ نفیسی؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲)

۲. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲)

عروض

(ع) سرزمین دارای پستی هایی که سیل بر آن جاری می شود.

۱. مکه و حوالی آن است. (لغت نامه؛ تاریخ مکه، ص ۱۵)

۲. مدینه و حوالی آن است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

۳. قسمتی از شبه جزیره العرب و در دنباله نجد است که به کناره های خلیج فارس منتهی شده و مشتمل است بر یمامه و احساء و عمان و حوالی آن.

عری

(عُ را) از نام های مدینه است (به معنی مردان بزرگی که ضعفا به آنها پناه می برند) از آن جهت که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مردم مستضعف زیادی رو به مدینه آوردند تا در پناه آن حضرت زندگی سعادت‌مندی داشته باشند (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عریش

(ع) (ع)

۱. خانه های مکه. (فرهنگ نفیسی)

۲. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

عسکران

(ع ک) عرفه و منی. (لغت نامه؛ فرهنگ نفیسی)

عسيله

(ك) چاه عسيله

عشره كامله

(ع ش ر) و اتموا الحج و العمره لله فان احصرتم فما استيسر من الهدى... تلك عشره كامله (بقره ۱۶۹)

كنايه از ده روزه حاجيان كه سه روز در ايام حج دارند و هفت روز بعد از حج و اين حكم بر كساني است كه قدرت قرباني ندارند. (فرهنگ غياث اللغات)

عصفر

(ك) گياه عصفر

عصمه

(ع ص م) از اسامي زمزم است. (تاريخ و آثار اسلامي، ص ۶۰؛ ميقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

عقبه

(ع ق ب) ناحيه اي است واقع بين مكه و مني كه در اين محل جمره اي واقع شده است كه در مناسك حج رمي مي شود. فعلا عقبه براي شيطان آخر علم شده و اگر به طور مطلق گفته مي شود منصرف به جمره عقبه مي شود. (راهنماي حرمين شريفين، ج ۴، ص ۱۰۶؛ فرهنگ فارسي؛ دايره المعارف فارسي)

عقبه اخري

همان (ك) جمره الاخري

عقبه اولي

همان (ك) جمره الاولى

عقبه وسطي

همان (ك) جمره الوسطي

عقيق

(ك) وادي عقيق

عكاظ

همان (ك) بازار عكاظ

علايم حرم

همان (ك) انصاب الحرم

علم اسلام

(ع ل) تعبیری از حج در خطبه اول نهج البلاغه «و جعله سبحانه و تعالی بالاسلام علماً»، خداوند سبحان آن خانه را علامت و نشانه اسلام قرار داد. (نهج البلاغه، ص ۳۲)

علمین

(ع ل م)

۱. ظاهراً مراد دو تنگنای واقع در بین عرفات و مشعر و بین مکه و منی است که مآزمین نیز گفته می شود. (حج برنامه تکامل، ص ۴۳۱)

۲. حدود حرم مکه از طرف مغرب (که از جانب جده باشد) جایی است که علمین (یا حدیبیه) گفته می شود. در علمین دو ستون ساده و کوتاه (از گچ و آجر) مقابل یکدیگر روی زمین بر پا شده به عنوان علامت و نشانه آغاز محدوده و دوازده ورود به مکه می باشد. (توضیح مناسک حج، ص ۵۳؛ حج و عمره، ص ۱۳۴؛ احکام و آداب حج، ص ۱۸۹؛ با ما به مکه بیایید، ص ۲۸)

علمین حرم

علايم حرم همان (ك) انصاب الحرم

عليه دم

(ع ل و د) کسی است که به علت ارتکاب حرام در حال احرام و حرم باید قربانی کند.

عمار

(ع م) عمره گزاردن (لغت نامه)

عمارت

(ع ر) از (ك) مناصب كعبه

عمره

(ع ر) و تموا الحج و العمره لله (بقره ۱۹۶)

در اصطلاح فقها انجام اعمال و مناسک خاصی است در زیارت خانه خدا (زیارت کعبه است با آداب و مناسک مخصوصه).
عمره از واجباتی است که در ارتباط با حج صورت می گیرد و در طول عمر مکلف یک بار به صورت عمره تمتع و یا عمره مفرده واجب می گردد.

تسمیه عمره

عمره عنوانی است بر گرفته از کلمه عمارت به معنای:

۱. آبادی. کسانی که به قصد زیارت به مکه معظمه مشرف می شوند با اجتماع خود موجب عمران آن شده و یا عمره باعث آباد بودن بیت الله است.

۲. زیادت. و عمره اضافه بر حج است.

زمان عمره

با توجه به اقسام حج، دو نوع عمره وجود دارد:

۱. عمره تمتع انجام آن برای کسانی است که استطاعت حج تمتع پیدا می کنند یعنی برای اهل آفاق (غیر اهالی مکه و ساکنین حوالی آن) می باشد و پیش از حج تمتع از اول ماه شوال تا قبل از روز نهم ذیحجه می تواند صورت گیرد.

۲. عمره مفرده، انجام آن برای کسانی است که وظیفه شان حج افراد و قران است، یعنی برای اهالی مکه و ساکنین حوالی آن می باشد، که بعد از انجام حج (در صورت تمکن) و در طول سال می تواند صورت گیرد. (غیر از ایام اختصاصی حج)

واجبات عمره این عبادت دو نوع واجبات دارد:

۱. واجب رکنی، احرام و طواف زیارت و سعی از واجبات رکنی هستند.

۲. واجب غیر رکنی، تقصیر و نمازطواف زیارت و طواف نساء و نماز طواف نساء از واجبات غیر رکنی هستند.

تفاوت دو عمره

۱. عمره مفرده اختصاص به ماه های حج ندارد ولی عمره تمتع باید در اشهر حج انجام شود.

۲. عمره مفرده را می توان جدا از حج به جا آورد ولی عمره تمتع همراه حج انجام می شود.

۳. عمره مفرده دارای طواف نساء و نماز طواف نساء

می باشد ولی عمره تمتع این دو عمل را ندارد.

۴. در عمره مفرده مرد مخیر است بین انجام حلق و تقصیر، ولی در عمره

تمتع این اختیار و جود ندارد و فقط باید تقصیر نمود.

۵. در عمره مفرده آمیزش جنسی قبل از فراغ از سعی، عمره را فاسد می کند و باید ضمن تمام کردن عمره آن را اعاده نمود اما در عمره تمتع فساد آن را محل حرف و بحث دانسته اند.

عمره استحبابی

(اِت) عمره مفرده است که مستحب است برای همه مسلمانان جهان چه اهل مکه و چه اهل آفاق، و در ماه رجب، استحباب تاکید مؤکد دارد.

عمره الاسلام

(عَ رَتْ لُ) عمره نخستین است (اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۹)

عمره افراد

(ا) عمره مفرده را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره اکمه

(اَكَمَ م) عمره بیست و هفتم ماه رجب نزد اهل مکه. ریشه عمره اکمی نزد مکیان آن است که چون عبدالله بن زبیر از ساختمان کعبه مقدس پرداخت عمره ای گزارد و اهل مکه همراه او بودند تا به محل «اکمه» رسید و از آن جا احرام بست و این واقعه روز بیست و هفتم ماه رجب بود. (سفر نامه ابن جبیر، ص ۱۷۹)

عمره بتلا

(ب) عمره بدون حج است. (فرهنگ جامع؛ دائرة الفرائد، ج ۳، ص ۲۹)

عمره تطوع

(تَطَوْ) همان (ک) عمره استحبابی

عمره تمتع

(تَمَّتْ) نام اعمال مخصوصی است در زیارت خانه خدا که با واجب شدن حج تمتع واجب می شود (یعنی مخصوص اهل آفاق است، یعنی کسانی که وطن آنها تا مکه بیش از ۱۶ فرسخ شرعی یا ۸۷ کیلومتر می باشد). بنابراین وجوب این عمره برای کسانی است که استطاعت تمتع را پیدا می کنند.

تسمیه تمتع این عمره از آن جا که با حج تمتع در ارتباط است و باید در همان سال حج تمتع (و قبل از آن) انجام گیرد عمره

تمتع نامیده شده است.

زمان تمتع وقت مخصوص این عمره شهر حج است (یعنی از اول ماه شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه) و انجام این عمل طی این زمان خاص بیش از یک بار جایز نیست.

اعمال تمتع واجبات این عمره به ترتیب عبارتند از (۱):

۱. احرام، در میقات محرم شدن.
۲. طواف زیارت، در مسجد الحرام دور خانه کعبه هفت بار گردیدن.
۳. نماز طواف زیارت، در مسجد الحرام پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواندن.
۴. سعی صفا و مروه، جنب مسجد الحرام بین دو کوه صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت نمودن.
۵. تقصیر، در مکه (و معمولا جنب مسجد الحرام در مروه) مقداری از موی سر یا صورت چیدن یا مقداری از ناخن دست یا پا گرفتن.

میقات تمتع مکان هایی که در یکی از آنها می توان احرام عمره تمتع را بست عبارتند از:

۱. جحفه، در شمال غربی مکه
۲. یلملم، در جنوب شرقی مکه
۳. ذو الحلیفه، در جنوب مدینه
۴. وادی عقیق، در شمال شرقی مکه
۵. قرن المنازل، در شرق مکه
۶. محاذی،

با میقات (ل)

۷. ادنی الحل، نزدیک ترین موضع حل

۸. خانه، در صورت نزدیک تر بودن به مکه از میقات های پنجگانه

۹. فسخ، در مکه برای کودکان (۲)

مکه و تمتع

بعد از خاتمه اعمال عمره تمتع، تا روز هشتم ذی حجه (زمان محرم شدن برای اعمال حج تمتع)

۱. در مورد توضیح بیشتر اعمال عمره رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه.

۲. در مورد میقات ها رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه و یا قسمت «میقات».

خروج از مکه جایز نیست.

عمره جعرانه (حج ع ز ن) (حج ن) عمره ای که احرام از جعرانه گرفته شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره حدیبیه

نام عمره ای از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که به جا آورده نشد و متوقف ماند به علت انعقاد صلح (ک) حدیبیه.

عمره رجبیه

(رَجِیٌّ) شهرت عمره مفرده ای که در ماه رجب صورت گیرد. برای عمره این ماه فضیلت بسیاری ذکر شده است. از جمله از امام نهم (علیه السلام) منقول است که افضل عمره ها عمره رجب است.

عمره صلح

همان (ک) عمره قضا

عمره القصاص

(ق) همان (ک) عمره قضا

عمره قضا

(ق) نام عمره ای است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در ذی قعدة سال هفتم هجری (به اتفاق اصحاب) (۱) به

جای آورد و به اسامی دیگری هم معروف است.

۱. عمره الصلح - چون براساس صلح حدیبیه انجام شد.

۲. عمره القصاص چون به تلافی صلح حدیبیه انجام شد.

۳. عمره القضیه چون در صلح حدیبیه، حکم و فرمان (قضیه) شد که عمره در سال هفتم (هجری) انجام پذیرد.

۴. عمره القضا - چون در سال ششم هجری مشرکین مانع از ورود حضرت رسول برای ادای عمره شدند و اجرای آن به سال دیگر موکول گردید، گویی عمره سال هفتم قضای عمره سال ششم است، و نیز قضا به معنی حکم است، و در سال ششم در حدیبیه حکم بر آن قرار گرفت که عمره در سال هفتم انجام گیرد. (حجج التفاسیر، مقدمه، ص ۱۷۰)

عمره قضیه

همان (ک) عمره قضا

عمره مبتوله

(م ل) عمره بریده شده یعنی عمره بدون حج، عمره افراد، عمره مفرده، عمره قران.

(فرهنگ معارف اسلامی؛ آداب عمره قران، ص ۵۴، فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص ۲۰؛ حج البیت، ص ۱۵۵)

عمره مستحبی

همان (ک) عمره استحبایی

عمره مفرده

(م ر د) نام اعمال مخصوصی است در زیارت خانه خدا، و وجوب آن (۲) برای کسانی است که:

۱. اهل مکه اند. (۳)

۲. در حکم اهل مکه اند و منزل آنان تا مکه کمتر از ۱۶ فرسخ شرعی (یا ۴۸ میل یا ۸۷ کیلومتر) می باشد (۴)

۳. در قید نذر و عهد و یمین و شرط ضمن عقد هستند و یا حج را فاسد کرده اند و یا حج از آنان فوت شده است. (۵)

تسمیه مفرده این عمره از آن جا که جدا از اعمال حج (افراد و قران) به جای آورده می شود مفرده نامیده شده است.

زمان مفرده این عمره پس از حج افراد و یا حج قران به جا آورده می شود و وقت مخصوصی برایش معین نشده و در طول

سال (جز در ایام اختصاصی حج) می توان آن را به جای آورد. این عمره برای مکلف یک بار واجب است ولی تکرار عمره مفرده استحبابی در طول سال (جز در ایام اختصاصی حج) مجاز است و برای اهل آفاق هم مجاز است (البته اهل آفاق در فاصله پایان عمره تمتع تا پایان حج نمی تواند عمره مفرده به جای آورد).

اعمال مفرده واجبات این عمره به ترتیب عبارتند از: (۶)

۱. احرام، در میقات محرم شدن.

۲. طواف زیارت، در مسجد الحرام هفت بار به دور کعبه گردیدن.

۳. نماز طواف زیارت، در مسجد الحرام در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواندن.

۴. سعی بین صفا و مروه، جنب مسجد الحرام بین دو کوه صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت کردن.

۵. تقصیر صورت (یا حلق)، در مکه (و معمولا

۱. با همان عده از اصحاب که در حدیبیه شرکت داشتند جز چند نفری که در خیبر به شهادت رسیدند، یا وفات کردند (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۲۳).

۲. شروط و وجوب آن مانند شروط وجوب حج است.

۳. به عنوان واجب اصلی.

۴. به عنوان واجب اصلی.

۵. به عنوان واجب عرضی.

۶. برای توضیح بیشتر اعمال این عمره رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه.

مسجد الحرام در مروه) مقداری از موی سر یا صورت چیدن یا مقداری از ناخن دست یا پا گرفتن (تقصیر) و یا موی سر تراشیدن (حلق).

۶. طواف نساء، در مسجد الحرام هفت بار به دور خانه خدا (کعبه) گردیدن.

۷. نماز طواف نساء، در مسجد الحرام در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزاردن.

میقات مفرده مکان هایی که در یکی از آنها می توان احرام بست به تناسب آن که عمره از داخل مکه صورت می گیرد یا از خارج آن متفاوت است:

۱. میقات از خارج مکه، برای کسی که از مکه دور است و بخواهد در جهت ورود به مکه و انجام عمره مفرده احرام ببندد. میقات ها عبارتند از: ذو الحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم، محاذی، ادنی الحل، خانه، فح.

۲. میقات از داخل مکه، برای کسی که در داخل مکه است و بخواهد عمره مفرده به جای آورد.

میقات ها برای احرام بستن عبارتند از: تنعیم، حدیبیه، جعرانه، أضاه لبن. وادی نخله، وادی عرفه.

ادنی الحل (۱)

عمره مفروضه

(مَض) عمره مفرده، عمره الاسلام. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره واجب

عمره الاسلام. عمره مفرده (در مقابل عمره مستحب)

عمود

از اسطوانه (های) مسجد النبی با عنوان «عمود» نیز نام برده اند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

عمور

(ع) عمره به جای آوردن، زیارت خانه خدا کردن (لغت نامه)

عندالمقام

(ع دَلَمَ) گروه زیادی از فقهای ما در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «عندالمقام» (نزد مقام) را برگزیده اند. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳).

عوالی

(ع) از محله های مدینه است و فعلاً خیابانی بدین نام (باب العوالی) در سمت قبله بقیع رو به طرف جنوب شهر کشیده شده (شارع علی بن ابی طالب) و منتهی به مسجد قبا می شود و اغلب ساکنین این حدود شیعه اثنا عشری هستند و بر مدارس و مغازه های آنان نام های ائمه دیده می شود عوالی قبلاً روستاهای پشت قلعه مدینه بود که باغ های پرمیوه و سرسبزی اطراف آن قرار داشت و گفته اند ظاهراً منظور همان حوائط سبعة بوده است.

عونه

(ع ن) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

عید اضحی

(أحا) همان (ك) عید قربان

عید قربان

عید اضحی، روز دهم ذی حجه و از بزرگ ترین اعیاد در اسلام است و وجه تسمیه این که:

۱. عید قربان گویند چون در این روز حاجیان در منی یکی از واجبات حج را که قربانی کردن. (شتر یا گاو یا گوسفند) باشد انجام می دهند (و در سایر نقاط جهان اسلام نیز مسلمین در این روز به طور استجابی قربان می کنند).

۲. عید اضحی گویند چون قربانی کردن (معمولاً) قبل از ظهر و هنگام ضحی (موقع بالا آمدن آفتاب) انجام می پذیرد.

عین ارزق

(ع ن اَر) یا «عین زرقا» در قمست جنوب مدینه قرار داشته و از چاهی در قبا (در سمت غرب مسجد) سر چشمه می گرفت و آب مشروب مردم مدینه از آن بود. این چشمه را مروان بن حکم به دستور معاویه به شهر مدینه روان ساخت (و علت تسمیه آن است که چشمه را مروان بن حکم کبود چشم روان ساخت و یا این که این چشمه در ملک ازرق متعلق به بنی امیه واقع شده بود). بعدها روی آن گنبدی بر پا کردند که از سمت شمال و جنوب باز بود و از هر طرف پلکانی قرار داده بودند که مردم از آن پایین می رفتند و از چشمه آب بر می داشتند. در قرن ششم قسمتی از آب این چشمه را از دهانه اش از زیر گنبد جدا و به سوی آستانه دری از مسجد النبی که در

۱. در مورد میقات ها رجوع کنید به هر یک از عناوین مربوطه و یا قسمت «میقات».

جهت باب السلام بود رسانیدند و در آن جا آبشخوری بنا کردند (و مردم مدینه از آن می نوشیدند) و بعداً از این آبشخوری مجرای کوچکی جدا ساخته به سوی صحن مسجد النبی برده و در آبشخوری که در وسط آن فواره ای داشت ظاهر ساختند. چشمه ارزق (زرقا) پیوسته در طول تاریخ اسلام مورد توجه پادشاهان و امراء و بزرگان بود و مورد تعمیر و تجدید بنا قرار می گرفت و آب چاه های دیگر نیز به منابع آب چشمه زرقا اضافه می شد. آب این چشمه را سقاها به وسیله مشک در خانه

های مدینه توزیع می نمودند. (حرمین شریفین، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ و...)

عین زرقا

(ز) همان (ك) عین ارزق

عین عرفه

(ع ر ف) معاویه حدود ۱۰ رشته قنات آب به سوی مکه جاری ساخت تا این که در اواخر بنی امیه، عبدالله بن عامر دستور داد آب تمام چشمه های مکه را در یک مجرای واحد جاری سازند که آن را در میدان صحرای عرفات به نام چشمه عرفه ظاهر ساختند. بعدها در دوران عباسی و حکام مقتدر دیگر آب چشمه عرفه را از طریق مجاری متعددی به مکه روان ساختند. این چشمه در طول تاریخ بارها خراب و بارها تعمیر شد. (حرمین شریفین، ص ۲۶)

عینین

همان (ك) کوه عینین

غ

غار ثور

غار پناهگاه رسول الله در هجرت واقع در (ك) کوه ثور

غار حرا

غار عبادتگاه رسول الله قبل از بعثت واقع در (ك) کوه حرا

غار مرسلات

غار محل نزول سوره مرسلات بر رسول الله واقع در (ك) کوه صفایح

غاشه

از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

غبغب

(غ غ)

۱. کوهکی است در منی که محل نحر بوده است. گویند متعب بن قیس خانه ای موسوم به غبغب داشته که نزد مردم مانند

خانه کعبه محترم بود و در آن حج می کردند.

۲. جایگاهی است در طایف که در آن جا برای لات و عزی شتر نحر می کردند، و مخزن هدایایی که به این دو بت تقدیم شده در این محل بوده است. (لغت نامه)

غدیر جحفه

(عَجْرَجِ فِی هَمَانَ كَك) غدیر خم

غدیر خم

(عَجْرَجِ) منطقه ای است بین مکه و مدینه در ناحیه جحفه ۲۶ کیلومتری دهستان رابغ (و غدیر گودالی است که هنگام ریزش باران آب در آن جمع می شود و لذا این منطقه را غدیر خم یا خم غدیر گفته اند). در صدر اسلام از این نقطه حجاج عراق و شام و یمن و... برای بازگشت به سرزمین های خویش از یکدیگر جدا می شدند و مسیرهای خاص خود را پیش می گرفتند. در حجه الوداع به روز هیجده ذی حجه سال دهم هجری رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در این منطقه با دستور توقف و تجمع حاجیان حضرت علی (علیه السلام) را در میان آن جمع عظیم رسماً به جانشینی خویش منصوب نمودند و فرمودند: «من كنت مولاه فهذا علی مولاه». در محل این واقعه شکوهمند بعدها مسجدی ساخته شد که به مسجد غدیر خم معروف گردید.

غرا

(عَجْرَجِ) از اسامی مدینه است که بر سایر شهرها شرافت و در مقابل آنها برجستگی و درخشندگی دارد. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ لغت نامه)

غرس

همان (كَك) چاه غرس

غروب شرعی

زمانی است که حمزه مشرقیه از بالای سر گذشته باشد و حجاج باید در شروع مناسک حج (بعد از احرام) تا غروب شرعی روز نهم ذی حجه در عرفات بمانند.

غزال کعبه

(عَجْرَجِ) آهو بره ای طلایی که در جاهلیت آن را به کعبه آویختند. آورده اند که «مدد» فرمانروای مکه به خاطر بیم از نزول غضب خداوند بر جرهم (به علت بی احترامی هایی که در خانه مقدس می شد) گنجینه های کعبه را (شامل دو غزال زرین و چند شمشیر) در چاه زمزم

پنهان کرد و عازم بادیه شد و یا «عمروبن حارث» رئیس جرهمی ها (که یقین داشتند ریاست مکه از ایشان فوت می شود) دستور داد تا آهو بره زرینی را که از آن مکه بود و دیگر سلاح هایی را که در خانه کعبه بود در چاه زمزم پنهان کردند و چاه را با خاک بیانباشتند، تا این که حضرت عبدالمطلب در صدد حفر زمزم بر آمد، آهوئی طلایی و شمشیری مزین به جواهرات گرانبها بیرون آمد. قرعه زد که آن ها را چه کند. قرعه به نام کعبه در آمد و در کعبه آویختند و چون مدتی آویخته ماند اهل کعبه، غزال کعبه نامش کردند و این اولین زینتی بود که کعبه را بدان آراستند. نقل شده دو آهوئی طلا- که حضرت عبدالمطلب در چاه زمزم یافت از پیشکش های فارسیانی بود که به حج می آمدند. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۸؛ فقه فارسی با مدارک ج ۳، ص ۲۵)

غزه

(غَزَّ) نام (ک) شعب ابی طالب (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵)

غسل سَفَر

سَفَر (سَفَر) سفر حج و عمره غسل واجب ندارد اما اغسال مستحبی چندی را نام برده اند:

۱. زمانی، مانند غسل روز هشتم و نهم ذی حجه.

۲. مکانی، مانند غسل برای رفتن به اماکنی چون: حرم و شهر مکه، مسجد الحرام (و کعبه، حرم و شهر مدینه، مسجد النبی و بقیع).

۳. فعلی، مانند غسل برای افعالی چون احرام و یا وداع با پیامبر و معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین).

غلبه

(غَلَبَ) از اسامی مدینه است به خاطر:

۱. استیلا و بلندی آن بر بلاد دیگر.

۲. استیلائی قومی بر قوم دیگر چون استیلائی یهود بر عمالقه و اوس و خزرج بر یهود و مهاجرین و انصار بر اوس و خزرج (حرمین شریفین، ص ۱۱۸ و ۱۲۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸)

غمره (غَمْر) میقات است وسط (ک) وادی عقیق. (النهایه، ص ۲۱۷؛ لمعه ج ۱، ص ۱۱۵؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵)

ف

فاران

از اسم های مکه و به قولی اسم کوه های مکه است و فاران یکی از سلاطین عمالقه بود که در تقسیم اراضی حجاز، مکه معظمه و اطراف آن سهم وی و به نام او نامیده شد. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۸۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۶۱)

فاضحه

(ضِ ح) از اسامی مدینه است از آن جهت که افراد فاسد العقیده رسوا و مفتضح می گردند (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

فتح مکه

در دهم رمضان سال هشتم هجری پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با ده هزار مسلمان از مدینه عازم مکه شدند و بعد از ده روز به مکه رسیدند و در ناحیه ذی طوی سپاه را چهار قسمت نمودند و هر کدام را از جهتی روانه شهر ساختند. مکیان که تاب مقاومت در خود ندیدند به پیشباز شتافتند و حضرت بدون خونریزی وارد مکه شد و براهالی مکه رحمت آورد و آزادشان ساخت. نقل کرده اند که آن حضرت در روز فتح مکه فرمودند: خداوند روزی که آسمان ها و زمین را آفرید مکه را محترم قرار داد تا روز قیامت و برای هیچ کس جایز نبود و نیست که احترام آن را بشکنند، تنها برای من در یک ساعت از روز جایز گردید که به قصد فتح و تسخیر آن با سپاه وارد آن گردم.

فخ

(فَخَّ) یا وادی فخ نام محلی است در مدخل ورودی مکه در محدوده مسجد تنعیم و یکی از نقاط آغازین حرم است و از این مکان کسی بدون احرام حق و ود به مکه را ندارد. فخ میقات بچه ها (کودکان و نابالغ ها) است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۸۴؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۶)

فدک

(فَدَ) نام محلی بوده است (۱) متشکل از چند قریه در نزدیکی (حدود ۱۴۰ کیلومتری) مدینه. این منطقه قبل از اسلام حاصلخیز و یهودنشین بود. به اتفاق نظر محدثین و سیره نویسان هنگامی که خبر شکست یهودیان به فدک رسید یهودیان آن حاضر به واگذاری فدک و مصالحه شدند. و به این نحو چون فدک بدون جنگ به دست آمد از مواد فَنّی و ملک رسول الله شد. دانشمندان شیعی و گروهی از محدثان سنی اتفاق نظر دارند که آن حضرت فدک را به دختر خود حضرت زهرا (علیها السلام) بخشیدند و آن معصومه در آمد فدک را بین نیازمندان تقسیم می نمودند اما بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فدک سرنوشتی دیگر پیدا کرد. (نگاه کنید به مکتب اسلام، ش ۱۹۳ به بعد)

فرار الی الله

ترک ما سوی الله و طلب الله است. حج را گویند. (صهبا صفاء، ص ۳۳)

فراشان

(ف ر) شهرت گروهی از مردم مدینه که به

۱. امروزه «الحائط» نام دارد: (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲).

خدمت در مسجد مشغولند. این فراشان همزمان به کارهایی از قبیل راهنمایی زوار و زیارت دادن آنان و یا خواندن نماز غایب بر مردگان می پردازند. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۶).

فسخ حج

ابن اثیر گوید رخصتی بود از سوی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به اصحاب که نیت حج نکرده بودند پس آن را نقض کنند و مبدل به عمره نمایند سپس رجعت کرده و حج تمتع کنند یا در حکم حج تمتع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

فسوق

(ف) و لا فسوق و لا جدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

یکی از محرمات احرام است و مقصود دروغ گفتن (و فحاشی و...) می باشد که در هر حال حرام است لیکن حرمت آن در حال احرام شدیدتر است (مجمع البیان؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۱)

فوات حج

(ف) فوت حج. مربوط است به اوقات شرعی وابسته به آن، مانند این که در وقت اضطراری حضور در عرفات و مشعر الحرام در عرفات و مشعر الحرام حاضر گردد که بنا بر قول مشهور حج از او فوت شده و باید تحلل به عمره مفرده کند و سال بعد حج فوت شده را قضا نماید. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

فوت حج

(ک) فوات حج

فی المقام

(ف ل م) جمعی از فقها در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «فی المقام» (در مقام) را به کار برده اند (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳)

ق

قادس

(د)

۱. از نام های کعبه است در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی)

۲. از نام های مکه است چون گناهان را پاک می کند یا به علت واقع بودن در ارض مقدس. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸)

قادسه

(دِس) مکه است چون گناهان را پاک می کند (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴)

قادسیه

(دِس) از نام های مکه است، به علت واقع بودن در ارض مقدس. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸)

قارن

(رِ) به جا آورنده حج قران. کسی که در حج قران از برای قربانی هدی با خود ببرد. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۲۵؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳)

قاصمه

(صِ م) از اسامی مدینه است از آن جهت که دشمنان ستمگری که بدان جا تجاوز کردند خود شکست خوردند. (حرمین شریفین ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸)

قبا

ناحیه ای است در جنوب غربی مدینه با مسجد معروفش به نام (ک) مسجد قبا

قباطی

(قُ) پارچه سفید و ظریفی بود که به وسیله مصریان بافته می شد و از جمله پارچه هایی است که کعبه را بدان می پوشانیدند.

قبتین

(قُبَّ تَ) تا یک قرن پیش دو بنا در پیش بنای زمزم قرار داشت که به منزله انبار بوده است و هر یک از این دو بنا قبه ای داشته و از این رو «قبتین» نامیده می شده است، ولی بعداً قبه ها را برداشته اند. (اعلام قرآن، ص ۵۹۸)

قبرستان ابوطالب

همان (ك) جنه المعلى

قبرستان احد

واقع در (ك) احد

قبرستان بدر

واقع در (ك) بدر

قبرستان بقیع

همان (ك) بقیع

قبرستان بنی هاشم

همان (ك) جنه المعلى

قبرستان حجون

همان (ك) جنه المعلى

قبرستان قریش

همان (ك) جنه المعلى

قبرستان معلا

همان (ك) جنه المعلى

قبلیتین

(ق ل ت) دو قبله.

۱. همان (ك) مسجد قبلتین

۲. (مكه معظمه) و «بیت المقدس» را گویند از جهت آن كه قبل از قبله شدن مكه، به سمت بیت المقدس نماز خوانده

می شد. (لغت نامه، و...)

«بیت المقدس» یا «قدس» یا «قدس شریف» یا «اورشلیم» (شهر سلامتی و در اصل «اورسالم» شهر صلح) یا «دارالسلام» یا «قریه

السلام» یا «ایلیاء» یا «یبوس» (۱) طبق نقل از بنای «ایلیا» پسر سام بن نوح است و از قرن پانزدهم قبل از میلاد سابقه دارد. حضرت داود (علیه السلام) یازده قرن قبل از میلاد پس از نشستن بر تخت سلطنت در «حبرون» «اورشلیم» را پایتخت خود قرار داد و حضرت سلیمان (علیه السلام) در آن معبدی ساخت و بر شکوهش افزود و پس از مرگ او و تجزیه دولت یهود، مصر اورشلیم را گرفت و سپس «سارگن» پادشاه آشور همه فلسطین (از جمله اورشلیم) را متصرف شد و عده ای از اعراب را به این نواحی کوچانید. در سال ۵۸۶ قبل از میلاد «بُخْتُ النَّصْر» پادشاه بابل، اورشلیم را به تصرف درآورد و ۷۰ سال بعد یهودیان با کمک «کورش» پادشاه ایران به اورشلیم بازگشتند اما دولت اسرائیل دیگر احیا نشد. یک قرن قبل از میلاد، حکومت روم اورشلیم را گرفت و «سِزار» یک یهودی را به حکومت آن جا برگزید که به «هرود کبیر» معروف شد. با ظهور حضرت مسیح (علیه السلام) و گرایش مردم به آن حضرت بر اثر سعایت سران قوم یهود در اورشلیم حکام رومی در تعقیب آن حضرت برآمدند. در قرن هفتم میلادی «اورشلیم» توسط مسلمین فتح شد و از آن

تاریخ مسلمانان این شهر را بیت المقدس خواندند. در پایان قرن یازدهم میلادی «بیت المقدس» بار دیگر به تصرف مسیحیان اروپایی درآمد، ولی ۸۸ سال بعد دوباره آن را طی جنگ های صلیبی از دست دادند و بیت المقدس محل قبور انبیا و اولیا و بزرگان علما و اوتاد است و مشهورترین آن، منطقه خلیل الرحمن است که قبور حضرت ابراهیم و اسحاق و زکریا و یحیی (علیهم السلام) در آن جاست. بیت المقدس، این شهر مقدس و تاریخی، مراکز مقدس سه دین اسلام و مسیحیت و یهودیت را در خود جای داده و زیارتگاه مسلمانان و مسیحیان و یهودیان می باشد. «دیوار ندبه» نزد یهودیان مقدس است و مسیحیان مخصوصاً کلیسای قبر مقدس (یا کلیسای قیامت) را تقدیس می کنند و مسلمانان «قبه الصخره» و «مسجد الاقصی» را زیارت می نمایند و پیش از آن که کعبه قبله مسلمین شود، مسلمین به طرف بیت المقدس نماز می گزاردند. این شهر در ۵۵ کیلومتری غرب رود اردن و به فاصله ۸۰ کیلومتری سوی دریای مدیترانه بر روی ارتفاعات متوسط واقع شده است. بیت المقدس امروزه از نظر شهرسازی و معماری از دو قسمت تشکیل گردیده؛ یکی بیت المقدس قدیم که تماماً در داخل قلعه و حصاری محکم (که برای آخرین بار در زمان عثمانیان بازسازی و احداث شده و حرم شریف و مسجد الاقصی و کلیسا و معابد قدیمی یهود در آنند) قرار دارد که به چهار محله مسلمانان، مسیحیان، ارمنیان و یهودیان تقسیم شده است. دیگر بیت المقدس در منطقه جدید الاحداث که در خارج از حصار است و از نظر بافت و معماری

شهری دو بخش دارد. بخشی محل سکونت و بازار اعراب و یهودیانی است که در دو قرن اخیر در بیت المقدس سکونت گزیده اند و بخشی نوساز که از زمان اشغال دولت متجاوز اسرائیل احداث گردیده و ساکنان آن عموماً سرمایه داران و تحصیل کرده های یهودی هستند که از نقاط دیگر جهان به این شهر مهاجرت نموده اند. (به امید روز آزادسازی قدس شریف و به امید آنکه صدای همبستگی مسلمین جهان در پایگاه وحی الهی در مراسم حج بتواند زمینه ساز این رهایی بخشی گردد).

۳. (مسجدالحرام) و «مسجدالاقصی» از جهت آن که تا قبل از قبله شدن مسجدالحرام (کعبه)، به سوی مسجدالاقصی (بیت المقدس) نماز خوانده می شد (لغت نامه).

مسجدالاقصی (که حجاج بیت الله الحرام در موسم حج فریاد رهایی آن را از چنگال متجاوزین سر می دهند) امروزه برای اطلاق به دو بنای مقدس و تاریخی به کار برده می شود. صخره ای و مسجدی. صخره مقدس صخره ای است که حرم شریف بر روی آن قرار دارد و

۱. در لغت نامه با ضبط نامعلوم آمده.

حضرت سلیمان اولین معبد یهودیان را بر آن ساخت و صخره ای است که بر اساس روایت آخرین منزلگاه زمینی رسول الله در شب معراج بود. و مسجدالاقصی مسجدی است در جنوب (ك) «قبه الصخره» که عبدالملک بن مروان خلیفه پنجم اموی آن را بنا کرده و پسرش ولید آن را به پایان رسانده و مسجدی است که طبق روایات نماز در آن ثواب فوق العاده ای دارد.

قبله

(قِ لِّ) اقبال کردن و مواجهه و ایستادن در برابر خانه کعبه است با تمام اعضا و اندام

با نظم و احترام و با حضور ذهن که کم کم این نام به خود خانه کعبه اطلاق شده است و هر کس در هر نقطه از زمین است در اقامه نماز باید رو به سوی کعبه کند و فقها در مورد قبله نظریاتی فرموده اند:

۱. کعبه معظمه قبله است.

۲. کعبه و مسجدالحرام قبله است.

۳. کعبه قبله برای مسجدالحرام است و مسجدالحرام قبله برای اهل شهر مکه و جمله شهر مکه قبله اهل حرم و سراسر حرم قبله اهل دنیا و هر کس که خارج از حرم است. (احکام حج و اسرار آن، ص ۱۳۷ و ۱۳۸).

قبله انام

(أ) و فرض علیکم حج بیته الحرام الذی جعله قبله للانام.

خداوند متعال حج بیت الحرام را بر شما واجب گردانید و آن را قبله مردم قرار داد (نهج البلاغه، خطبه اول).

قبله اول

کعبه را گویند که قبله حقیقی است (البته اولین قبله ای است که مسلمین به سوی آن نماز می خواندند بیت المقدس بوده است).

قبله دوم

اصطلاحاً مدینه (مزار رسول اکرم و ائمه معصوم بقیع) را گویند. (از باب اقبال و توجه به این بزرگان نه از باب نماز؛ همچنان که اصطلاحاً نجف را قبله سوم و کربلا را قبله چهارم و کاظمین را قبله پنجم و سامراء را قبله ششم گفته اند).

قبله مدینه

قبله مدینه طیبه (در مسجدالنبی) تنها معجزه فعلی باقیه رسول الله است، چرا که معجزات فعلی (برخلاف معجزات قولی) موقت و محدود به زمان و مکان و زود گذرند و بعد از وقوع فقط عنوان تاریخی و سَمَتِ خبری دارند. رسول الله بدون آلات نجومی و قواعد هیوی و یا در دست داشتن زیج و دیگر منابع طول و عرض جغرافیایی آن را در غایت دقت و استوا تعیین کرد و به سوی کعبه ایستاد و فرمود: «محرابی علی المیزاب» و قبله مدینه آن چنان که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به سوی آن نماز خوانده است تا امروز به حال خود باقی است و دانشمندان ریاضی، قبله مدینه را چنان یافتند که رسول الله بدون آنها یافت و این ممکن نیست مگر به وحی و الهام ملکوتی (میقات حج، ش ۲، ص ۴۴).

قبور الشهداء)

قُ رُ شُّ ة) مزار شهدای (ك) احد (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۷۷).

قبوه

(قُ و) همان (ك) قبا (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۹۱).

قبه

(قُبَّ) از (ك) مناصب كعبه.

قبه آدم

(قُبَّ بَّ ءِ د)

۱. قبه ای است در کوه جبل الرحمه که نماز گزاردن در آن جا مکروه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۴۱).

۲. قبه ای از یاقوت بهشتی که حضرت جبرئیل به موضع کعبه آورد و نصب نمود و حضرت آدم (علیه السلام) را که در این هنگام بالای کوه صفا بود در جوار قبه جای داد و آن حضرت به تعلیم جبرئیل طواف کرد و حج به جای آورد. و روایت است خدا قبه آدم را قبل از طوفان نوح به آسمان عروج داد. (فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۱۸۵ و ۱۹۹).

قبه الاحزان

(تُ لْ أ) گنبد (ك) بیت الاحزان (گنجینه های ویران، ص ۱۰۱).

قبه الاسلام

تُ لْ ا) از نام های مدینه. در حدیث آمده: المدینه قبه الاسلام (حرمین شرفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸).

قبه بنات الرسول

(ءِ بَّ تُّ رَ) شهرت قبه ای بر مزار حضرت رقیه، حضرت ام کلثوم و حضرت زینب دختران رسول الله در قبرستان بقیع که به وسیله وهابیون تخریب

شد (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۰۳).

قبه البیضاء

(تُ لْ بَ) همان (ك) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰)

قبه الثنایا

(تُ ثَّ) یا (ك) مسجد ثنایا.

قبه جده

(ع ج د) گنبدی بر روی تربت حضرت حوا در شهر جده که مورد زیارت مسلمانان بود و پس از تسلط آل سعود با خاک یکسان گردید. (گنجینه های ویران، ص ۱۸۴).

قبه الحزن

(ت ل ح) (ح ز) همان (ک) بیت الاحزان، (گنجینه های ویران، ص ۱۰۱؛ میقات حج، ش ۲، ص ۱۲۷).

قبه الخضراء

(ت ل ح) شهرت گنبد حرم رسول الله است به علت پوشش سبزش. این گنبد با نام اولیه «قبه الزرقاء»، «قبه البيضاء»، «قبه الضيحاء» در طول قرون تعمیرات و تغییرات مختلفی به خود دید:

۱. سال ۶۷۸ هجری به دستور ملک منصور قلاوون از ممالیک بحری مصر (یا به دستور احمد بن برهان عبدالقوی والی شهر قوص از شهرهای مصر) بر ضریح مقبره شریف رسول الله گنبدی ساختند و آن را با الواح سربی روکش نمودند تا مانع نفوذ آب باران شود. این گنبد بر ستون های اطراف مقبره و در داخل و زیر سقف مسجد و بالای مقبره قرار داشت.

۲. سال ۷۵۵ هجری، در عهد سلطان الناصر حسن بن محمد قلاوون صفحات سربی این گنبد تجدید گردید.

۳. سال ۷۶۵ هجری، در زمان سلطان ناصرالدین شعبان حسین بن الناصر از ممالیک مصر گنبد با الواح سربی مورد مرمت قرار گرفت.

۴. سال ۸۸۷ هجری، قبه الزرقاء در حریق (سال ۸۸۶) مسجدالنبی به کلی سوخت و لذا به دستور سلطان قایتبای از ممالیک برجی مصر، گنبد را (ضمن قرار دادن پایه های ستون در داخل مقبره) بر روی مقبره رسول الله (در سال ۸۸۷ یا ۸۸۸) بنا نمودند.

۵. سال ۸۹۱ (۸۹۲) هجری، چون قسمت بالای گنبد شکاف برداشت به دستور سلطان قایتبای بنای گنبد با گچ سفید تجدید شد.

۶. سال ۸۹۸ هجری، به علت اصابت صاعقه سلطان قایتبای امر به مرمت گنبد داد.

۷. سال ۱۲۲۸ هجری، سلطان محمود بن سلطان عبدالحمید عثمانی در مرمت آرامگاه شریف، این گنبد

را نیز مرمت و تکمیل کرد. طبق نقلی چون در زمان سلطنت این پادشاه (۱۲۲۳ - ۱۲۵۵) گنبد شکاف برداشت او آن را برچید و گنبد تازه ای پوشیده در سرب (به سال ۱۲۲۸ یا ۱۲۳۳ یا ۱۲۵۰) بنا نمود و رنگ آن را (به سال ۱۲۲۸ یا ۱۲۵۳ یا ۱۲۵۵) سبز نمود و از این پس آن را «قبه الخضراء» نامیدند.

۸. سال ۱۲۶۵ هجری، در زمان عبدالمجید بن سلطان محمود عثمانی (۱۲۵۵ - ۱۲۷۷) که طی سال های ۱۲۶۵ الی ۱۲۲۷ هجری قمری تعمیرات بزرگی در مسجدالنبی صورت گرفت گنبد را نوسازی کردند و به زعمی روپوش سربی آن را به رنگ سبز درآوردند و از این پس «قبه الخضراء» نام گرفت. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۴۳ و ۲۴۶ و ۲۴۷؛ حرمین شریفین، ص ۱۴۲ و ۱۴۵ و ۱۶۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۶۰؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۶۲ و ۸۴ و ۸۵؛ و...).

قبه الخضراء

(تُ لُ خَ) بنایی است که منصور عباسی برای برگرداندن نظر مسلمانان از مکه و مدینه بساخت تا مردم بدان جا رفته اعمال حج به جا آورند و مقرری معمول اهل مدینه را قطع کرد. فقیه اهل تسنن مالک بن انس پس از استفتای مردم مدینه در خلع بیت منصور به خلع او فتوا داد (تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ۱۰۳).

در سال ۳۰۵ غریب دایی مقتدر مرد و مادر خلیفه در عزای وی دستور داد تا قصر وی، قبه الخضراء را ویران کنند. (نگاه کنید به: تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۲، ص ۱۳۱؛ ج

۱، ص ۱۹).

قبه الرؤوس

(تُ رُءُ) شهرت (ك) مسجد سقياء.

قبه الزرقاء

(تُ زَ) همان (ك) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰).

قبه الزوجات

(تُ زَ) گنبد و بارگاه همسران رسول الله در بقیع (میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۶۶).

قبه الزيت

(تُ زَ) یا قبه الشمع، شهرت ساختمانی بود در مسجد النبی (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۶۸).

قبه السقايه

(تُ سَ ي) قبه عباسیه. گنبد آبرسانی در مسجد الحرام (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۳۷). (ع)

قبه الشراب

(تُ شَ) قبه ای است در مسجدالحرام منسوب به عباس. برای آب دادن به حاجیان ساخته شد و آب زمزم در آن جا خنک می شود و شبانگاه آن را برای حاجیان در کوزه هایی به نام دَوْرَق که یک دسته دارد بیرون می آورند و اکنون خزانه قرآن ها و کتاب ها و شمعدان ها و دیگر چیزهاست البته قبه عباسیه صفت و نسبت آشامیدنی خود را از دست نداده است، (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵).

قبه الشمع

(تُ شَ) همان (ك) قبه الزيت.

قبه الصخره

(تُ صَ ر) نام ساختمانی است در بیت المقدس که طی سال های ۶۹ الی ۷۲ هجری به وسیله عبدالملک بن مروان خلیفه اموی بر گرد تخته سنگی (صخره ای) بنا شد و هدف اولیه عبدالملک از ساختن این قبه آن بود که مردم به جای این که برای انجام مناسک حج به مکه (که در آن زمان در تصرف عبدالله بن زبیر رقیب امویان بود) بروند، به طواف «قبه الصخره» بیایند. قبه الصخره توسط مأمون ترمیم شد و در زمان سلطان سلیمان قانونی (پادشاه عثمانی) بنای آن کاملاً تجدید شد و در زمان

سلاطین عثمانی گنبد مطلا گردید. قبه الصخره یکی از زیباترین اماکن مقدس روی زمین و در شمار ساختمان های بی نظیر جهان محسوب می گردد و عبارت است از ساختمان هشت ضلعی بلندی که یک گنبد بزرگ دارد و در وسط صحن حرم شریف واقع است.

این ساختمان چون از دو قسمت قبه «گنبد» و صخره «سنگ» ترکیب یافته «قبه الصخره» نامیده شده است. قطعه سنگ بزرگی که در زیر این گنبد واقع شده در حقیقت قله و بلندترین نقطه کوه طور یا موریاء بود. صخره در نزد یهودیان و مسیحیان و مسلمانان مقدس است. در برخی روایات آمده که رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در سیر شبانه و معراج معروف خود پس از حرکت از مکه در بیت المقدس فرود آمد و پس از خواندن نماز در آن جا از فراز همین سنگ به معراج رفت و از این نقطه نظر سنگ قداست ویژه ای دارد (و بر قطعه ای از یک

ستون مرمرین در جنوب غربی صخره «قدم محمد» قرار دارد که جای پای حضرت است در شبی که به معراج رفت) قبه الصخره به نام «مسجد عمر» و «مسجد صخره» نیز نامیده شده است ولی با توجه به وجود مسجدی به نام «مسجد عمر» در سمت شرقی مسجد الاقصی اطلاق «مسجد عمر» به «قبه الصخره» هر چند که فعلاً هم معمول است صحیح به نظر نمی رسد و نیز با توجه به این که داخل صخره مقدس به صورت غار زیرزمینی کوچکی درآمده که در حال حاضر جایگاه نماز و مسجد می باشد به نظر می رسد که «مسجد صخره» به همین محل نماز در داخل صخره اطلاق می گردد. (دایره المعارف فارسی؛ مکتب اسلام، س ۲۲؛ ص ۴۱۲ به بعد؛ روزنامه اطلاعات، ۷۷/۲/۲۴، ص ۱۲).

قبه الضیاء

(تُ ض) همان (ك) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰).

قبه العباس عم النبي

(تُ لَ ع ب) یا «قبه العباسیه» شهرت قبه ای است بر مزار عباس در بقیع که در سال ۵۱۹ هجری توسط خلفای بنی العباس ساخته شد. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۷۶).

قبه عباسیه

(عَ ع ب ی)

۱. (ك) قبه السقایه

۲. (ك) قبه العباس عم النبي

قبه العتیق

(تُ لَ ع)

قبه و بارگاه قبر شریف حضرت حوا در مدافن المسلمین که توسط وهابی ها ویران گردید. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۲، ص ۱۲۴).

قبه علی (علیه السلام)

(عَ ع)

قبه امیر مؤمنان علی، قبه ای است در

سمت جنوب مسجد قبا. انتساب این مکان به آن حضرت بدان جهت است که هنگام هجرت، ایشان در این جا به پیامبر اکرم (

صلی الله علیه وآله وسلم) ملحق شدند و بعید نیست همین جا تا پایان ساختمان مسجد النبی و حجرات اطراف، خانه حضرت بوده باشد. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۵۶).

قبه فاطمه (عِ طِ م)

۱. قبه الحزن است. (سفرنامه حج، صافی گلپایگانی، ص ۱۴۳).

۲. قبه ای بوده است در قبا. و بعضی علما فرموده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در موقع ورود به قبا در آن جا برای حضرت فاطمه (علیها السلام) خیمه زدند تا در آن سکونت کند. (حج البیت، ص ۲۱۳).

قبه الفراشین (تُ ل فَر)

سقایه الحاج، عباس آن را بنا کرد تا حاجیان از آن جا آب زمزم بیاشامند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۲۸).

قبه مصرع

قبه ای است در قسمت شرق مسجد مصرع (در احد) و آن جایی است که حضرت حمزه سیدالشهداء در آن جا از اسب خود فرود آمد و مشرکان او را احاطه کردند و وحشی حبشی او را با نیزه از ناحیه پهلو مجروح ساخت. گنبد را حاج «رمزی پاشا» بنا نهاد. (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۳۷ و ۱۴۱).

قبه الوحی (تُ ل وَ)

قبه ای است که (بعدها) در خانه حضرت خدیجه در محل نزول حضرت جبرئیل بر نبی اکرم ساخته شد. (حرمین شریفین، ص ۱۰۶؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۰۳ و ۲۰۸).

قبه هارون

(ع)

قبه ای است در بالاترین نقطه کوه احد (در مدینه) به صورت سنگ های انباشته ای در ابعاد ۱/۵*۱ متر

و به ارتفاع ۱/۵ متر. روایت کرده اند که قبر هارون پیامبر (علیه السلام) است که در راه حج یا عمره در این نقطه در گذشت. و بعضی نیز در وجود قبر هارون پیامبر شک کرده اند و گفته اند شخصی به نام هارون در این مکان بوده و مردم پنداشته اند که برادر حضرت موسی (علیه السلام) بوده است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۳۲ و ۱۳۳).

سمهودی می گوید در کوه احد دره ای است معروف به «دره هارون» و عوام الناس خیال می کنند قبر هارون در انتهای آن است. سمهودی این مطلب را تضعیف می کند. گفتنی است در این اواخر در بعضی از کتاب های فارسی که از این قبر خیالی (طبق نظریه سمهودی در «وفاء الوفاء») سخن به میان آمده به هنگام استنساخ و چاپ، کلمه «قبر» به «قبه» تبدیل شده است و

چون قبه و بقعه دارای یک مفهوم هستند، به تدریج همان کلمه بقعه را به کار برده اند. اگر اصل موضوع و دفن شدن وی صحت داشته باشد اینک بعد از هزاران سال از این قبر و از این بقعه نام و نشانی نیست. (میقات حج، ش ۳۱، ص ۵۰).

قیسی

کوهی است به مکه (لغت نامه) (ك) کوه ابوقیسی.

قران

همان (ك) حج قربان.

قران طواف

(ق)

یعنی دو طواف را پشت سر هم آوردن به طوری که نماز طواف در میان آن دو برگزار نشود. قران دو طواف واجب جایز نیست و در طواف مستحب مکروه است. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۲۷).

قربانگاه

جایگاهی است در منی جهت ذبح حیوان (ك) قربانی.

قربانی (ق)

والبدن جعلناها لكم من شعائر الله (حج، ۳۶).

مقصود از قربانی ذبح (و نحر) حیوان (گاو یا گوسفند یا شتر) است در مراسم حج (و به خود حیوانی که ذبح و یا نحر می شود نیز قربانی گویند) و ذبح (یا نحر) حیوان پنجمین عمل از واجبات حج است (و واجبی غیر رکنی است) که در روز دهم ذی حجه (روز عید قربان) بعد از عمل رمی جمره عقبه صورت می گیرد (که با وجود عذر تا آخر ماه ذی حجه فرصت ذبح و نحر است).

تسمیه قربانی

گفته اند از آن جهت است که موجب قرب انسان به خداوند است.

مکان قربانی

ذبح (و نحر) حیوان باید در سرزمین منی صورت گیرد و در هر نقطه ای از آن، قربان کردن جایز است. امروزه در سر راه

مشعر الحرام به منی در سمت راست مکان محصور وسیعی را برای قربان نمودن اختصاص داده اند. (۱) این قربانگاه یا کشتارگاه (مذبح، مسلخ، منحر) را در خارج از منی دانسته اند و برخی از فقها قربانی در این محل را اجازه داده اند.

واجبات حیوان قربانی

پیر نبودن

لاغر نبودن

تام الاجزاء بودن. (در اصل خلقت بی دم و بی بیضه و بی شاخ و بی گوش نبودن به نظر برخی فقها)

صحيح الاعضاء بودن. (مريض، چلاق، اخته، دم بریده، شاخ داخلی شکسته یا بریده، کور و گوش بریده نبودن)

داخل سن قربانی بودن (شتر از ۵ سال تمام، گاو و بز از ۲ سال تمام و به زعمی یک ساله، گوسفند از ۱ سال و برخی کمتر از یک سال هم فرموده اند).

مستحبات حیوان قربانی

فربه و چاق بودن.

از صحرای عرفات در روز عرفه عبور داده شدن.

شتر ماده، بعد گاو ماده و گرنه گوسفند و بز نر و یا قوچ شاخدار بودن.

مستحبات عمل قربانی

در وقت ذبح یا نحر نمودن.

به هنگام ذبح یا نحر حیوان را آب دادن.

شتر را ایستاده و دست ها را از زانو بسته از طرف راست نحر نمودن.

شخصاً ذبح یا نحر کردن و در صورت نتوانستن، دست بر بالای دست کشنده گذاشتن.

دعای «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلذِّي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَ...» را در وقت ذبح و یا نحر خواندن.

دعای وارده «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي...» را پس از ذبح یا نحر خواندن.

نیابت عمل قربانی

ذبح یا نحر حیوان را خود محرم و یا شخص دیگری به نیابت او می تواند انجام دهد.

هدف از قربانی

فرموده اند بر اساس قرآن مجید (فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر) هدف از قربان نمودن حیوان تغذیه محرومین است «مردم را ندای حج داده تا پیاده سوی تو آیند و سوار بر مرکبان سبک رو از دره های عمیق بیایند تا شاهد منافع خویشتن باشند و روزی چند، نام خدا را بر آن حیوانات بسته زبان که روزیشان داده است یاد کنند، از آن بخورید و به درمانده فقیر بخورانید» (حج، ۲۷ و ۲۸) و فرموده اند مستحب است تقسیم گوشت قربانی به سه قسمت جهت صدقه دادن و هدیه به همسفران نمودن و خود مصرف کردن و از امام صادق (علیه السلام) نقل است که «یک سوم آن را خود مصرف نما و یک سوم را هدیه کن و قسمت سوم را به فقیران و مستمندان بده» و فقها امروزه بیرون بردن گوشت قربانی را از منی جهت رسانیدن به نیازمندان بدون مانع می دانند.

کفاره و قربانی

عمل قربان کردن جهت کفاره ارتکاب برخی محرمات احرام از واجبات است.

همراه قربانی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) به هنگام قربانی کردن باید نیت آن داشت که حنجره حرص و طمع را با دست زدن به حقیقت می برند و پاره می کنند.

قرن (ق)

۱. میان حج و عمره جمع کردن.

۲. کوهی است مشرف بر عرفات (لغت نامه).

قرن (ق) (قَرَر) اختصار (ک) قرن المنازل.

قرن الثعالب (نُ ت ل)

۱. و در این جا شتر و گاو و گوسفند و میش و بز بسیاری برای فروش آماده است.

۱. همان (ک) قرن المنازل

۲. نام محلی است در دامنه منی نزدیک مسجد خیف (میقات حج، ش ۱۵، ص ۸۱).

قرن المنازل (نُ ل م ز)

یا «قرن الثعالب» که در بسیاری از عبارات علما با حذف منازل و به اختصار «قرن» یاد می شود، یکی از منازل و مناطق سر راه حاجیان است و موضعی است نزدیک طایف واقع در شرق مکه به فاصله ۹۴ کیلومتری و میقات عمره (تمتع و مفرده) است برای اهل نجد و اهل طایف و کسانی که از این راه عازم مکه هستند و لذا «وادی محرم» هم به آن گفته می شود. امروزه قرن المنازل قریه کوچکی است که «سیل» و «سیل کبیر» نامیده می شود. در وادی سیل دو مسجد قدیمی و یک مسجد نوساز وجود دارد که برای احرام ساخته اند. این قریه از راه ریاض مکه حدود ۸۰ کیلومتر تا مکه فاصله دارد. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۷۳ الی ۷۸؛ ارمغان حج، ص ۲۷؛ و...)

قریتان (قَیَّ)

مکه و طایف (لغت نامه) (ع)

قریتین (قَیَّ ت)

و قالوا لولانزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم (زخرف ۹)

مقصود دو شهر مکه معظمه و طایف است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

قریش (قُرَیْ)

از قبایل معروف عرب عدنانی (و از اولاد حضرت اسماعیل پیامبر) است که در جاهلیت در حجاز اهمیت یافت و پیش از ظهور اسلام بر مکه مسلط شد و تولیت خانه کعبه را یافت و مناصبی برای کعبه قرار داد و بر کعبه پرده پوشانید و برای خود در انجام مناسک و ویژگی های خاصی را نسبت به دیگران قائل گردید و یک بار ساختمان کعبه را تجدید بنا نمود.

قریش به دو قبیله عمدۀ تقسیم می شود؛ قریش ابطحی و قریش ظواهر و در جهت نام این قبایل به قریش گفته اند:

۱. نسبت آنها به قریش نضر بن کنانه (از اجداد پیامبر) می رسد.

۲. مشتق از قرش است به معنی تجارت که شغل عمدۀ آنها بوده است.

۳. مأخوذ از تقریش است به معنی مجتمع ساختن؛ زیرا قصی بن کلاب (جد رسول الله) افراد قبیله را که در حدود حجاز پراکنده بودند جمع کرد.

قریش ابطحی

یا قریش بطحا یا قریش بطاح. قریشیانی بودند که در شهر مکه و مرکز آن (آن جا که آب زمزم جمع و بطحا نامیده می شد) سکونت گزیدند و به بازرگانی معروف بودند. بطون یا طوایف مهم قریش بطاح عبارت بودند از ده بطن بنی هاشم، بنی امیه، بنی نوفل، بنی زهره، بنی مخزوم، بنی آسد، بنی جُمَح، بنی سَهَم، بنی تیم، بنی عَدی.

قریش ظواهر

قریشیانی بودند که در پشت (خارج) شهر مکه و دامنه و شعب تپه های اطراف آن سکونت داشتند و ظاهراً با بعض قبایل مجاور مخلوط شده بودند. ظواهر از نفوذ کمتری برخوردار بودند اما در دلاوری و جنگجویی نام و آوازه بیشتری داشتند و تیره های آن عبارت بودند از بنی معیص، بنی تمیم، بنی محارب و بنی حارث. (تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۲؛ طبقات، ص ۶۲؛ و...) .

قرین (ق)

۱. ک کوه رحمت

۲. حج مقرون به عمره (لغت نامه)

قریه (ق ی)

۱. در حدیث بر مدینه اطلاق شده است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹).

۲. در قرآن از نام های مکه معظمه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۰ و ۱۳۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶).

قریه الانصار

(قَیْ تٌ لْ اَ) از اسامی مدینه منوره است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۳۴).

قریه الحمس (ل ح)

از نام های مکه است بعلت آن که قریش (حمس) در این شهر مقدس سکونت داشتند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶).

(۳۶).

قریه رسول الله

از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹).

قریه القدیمه (ل ق م)

از نام های کعبه است در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه).

قریه النمل (ن)

۱. از اسامی (مجازی) زمزم است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۱۰، ص ۹۱).

۲. از اسامی مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶).

قزح همان (ک) کوه قزح

قشاشیه (ق ش ی)

همان (ک) شعب ابی طالب

قصر الکسوه (ق ر ل ک و)

شهرت کارگاهی در مصر بود که برای بافت کسوه (پوشش کعبه) تأسیس گردید. (میقات حج، ش ۱۱، ص ۹۵).

قعیقان همان (ک) کوه قعیقان

قفازین (ق ف) نوعی دستکش است (دو پارچه پر از پنبه که زنان عرب برای دفع سرما به دست خود می پوشاندند) پوشیدن قفازین بر زنان در حال احرام حرام است. مناسک حج، ص ۹۵؛ احکام و آداب حج، ص ۱۵۶).

فلأئد (ق ء) جعل الله الكعبة البيت الحرام قیاماً للناس و الشهر الحرام والهدی و القلائد ذلک لتعلموا... (مأئده ۹۷).

قلائد جمع قلاده و برای آن دو معنی گفته اند: یکی به معنی مقلد است یعنی آن هدی ها که قلاده در گردن آن می افکنند. (چهارپایانی که برای قربانی در مراسم حج آنها را نشان می گذارند) و دیگر عین قلاده است یعنی آن گردن آویزی که بر حیوان قربانی در مراسم حج می گذارند.

قرآن مجید قلائد و هدی را در ردیف کعبه و ماه حرام را وسیله قوام زندگی معرفی می کند، چرا که اینها هم از اعمال حج هستند و به شئون خانه خدا بستگی دارند. و بدین جهت قلائد از دستبرد تجاوزگران و دزدان مصون بودند و این امر به گونه ای بود که گاه عربی از گرسنگی می مرد ولی متعرض هدی که نشانه گذاری شده بود نمی شد و صاحبش نیز متعرض او نمی گشت و همه اینها به خاطر این بود که خداوند عظمت خانه را در قلب هایشان قرار داد. (حج در قرآن، ص ۲۳؛ کشف الاسرار، ج ۳، ص ۹؛ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲ سوره مائده؛ مجمع البیان؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۸۴).

قلب الایمان

(ق ب ل) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹).

قلیس

(ق ل) نام کنیسه ای که ابریه حاکم (حبشی) یمن از مرمر و چوب های گرانبها در صنعاء ساخت تا مردم را از زیارت کعبه منصرف سازد و لذا همه طوایف و قبایل یمن را به طواف آن تکلیف کرد و چون فردی از کنانه، شبانه آن را آلوده

ساخت (و یا بر اثر آتشی که عده ای از بازرگانان قریشی برای گرم شدن در این کنیسه افروخته بودند آتش گرفت) ابرهه خشمگین از این حادثه مصمم به تخریب کعبه شد (و یا نجاشی، ابرهه را با گروه بسیاری از حبشیان، به جنگ عرب فرستاد) ابرهه با لشکر و فیل عازم تخریب کعبه شد اما همگی نابود شدند. (الاصنام، ترجمه فارسی؛ منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۴۶؛ و...).

قیادت

(د) از (ک) مناصب کعبه.

قیام ناس

جعل الله الكعبة البيت الحرام قياماً للناس (مائده، ۹۸).

در حالی که هر خانه معمولاً برای قعود است، قرآن مجید خانه کعبه را قیام معرفی می کند و اغلب مفسرین اشاره کرده اند که کعبه مایه قوام و تأمین مصالح مردم در امور دینی و دنیوی (هر دو) است. (نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۷۸ و ۸۱).

قیصوم همان (ک) گیاه قیصوم

منوی اصلی

گ

گاو

یکی از حیواناتی است که در مراسم حج در منی می توان قربان نمود.

گروه مراجعات

جمعی از علما و افراد صلاحیت دار هستند که به دعوت سرپرست حجاج ایرانی در بعثه رهبری حضور دارند و روزانه در ساعات معینی آماده پاسخگویی مسلمانان از کشورهای مختلف هستند. (راهنمای حجاج، ص ۱۴۴).

گنبد

در مورد «گنبد»ها مراجعه فرمایید به قسمت «قبه».

گوسفند

یکی از حیواناتی است که در مراسم حج در منی می توان قربان نمود.

گیاه اذخر (ا خ)

گیاه خوشبویی است با شاخه های باریک و برگهای ریز سرخ یا زرد و با شکوفه هایی سفید و بامنافع متعدد. جویدن این گیاه در احرام به وقت ورود به حرم (مکه) مستحب است و بوییدنش در حال احرام بلامانع است و کندنش نیز بر محرم و غیر محرم جایز است (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ توضیح مناسک حج، ص ۵۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰؛ راهنمای مصور حج، ص ۸۴؛ لغت نامه، ذیل اذخر).

گیاه خزامی (خ م)

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰)

گیاه شیخ

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰)

گیاه عصف (ع ف)

گیاهی است که از آن رنگی سرخ گرفته می شود و مکروه است احرام در جامه سیاه و رنگ شده به عصف (لمعه، ج ۱، ص ۱۱۸)

گیاه قيصوم (ق)

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن)

لابه

زمین سنگلاخ سوخته سیاه رنگ که مشرق و مغرب مدینه را پوشانیده. حره نیز می گویند.

(روزنامه همشهری، ویژه نامه، ۲۰ / ۹ / ۷۵، ص ۷)

لاندِم

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

لاشرق

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

لباس احرام

همان (ك) (احرامی ۲)

لباس حمس

(ك) حمس

لباس درع

(ك) درع

لباس لقی (لَ قَا)

جامه دور انداختنی در حج جاهلی (ك) حمس

لباس مصبوغ (مَ)

لباس رنگ کرده شده و در احرام کراهت دارد. (غیر از رنگ سبز)

لب الایمان (لُ بُّ لُ)

از نام های مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

لیبک (ل بَّ)

اجابت باد تو را. کلمه ای که به هنگام ادای احرام (در مراسم حج و عمره) گفته می شود (ك) تلبیه

لحیاجمل (ل حَ مَ)

موضعی است میان مکه و مدینه و آن عقبه جحفه است. (لغت نامه)

لقطه حرم (لُ قَ طَاءَ حَ رَ)

مالی که در حرم شریف مکه بیابند. جسته در حرم ملک جوینده نمی شود بلکه باید آن را بعد از یک سال تعریف نمودن یا صدقه داد یا امانت پیش خود نگه داشت (فقه فارسی با مدارک، ص ۳۴؛ و...)

لنگ (لُ)

ازار. قطعه ای از احرام که به کمر بندند و از ناف تا زانو را می پوشاند.

لوا (ل) (ک)

از مناصب کعبه

لوری

کامیون های غیر مسقفی را گویند که حجاج محرم (مرد) سوار آن می شوند.

لیله اضحی (ل لَء اَحا)

شب عید اضحی (قربان) که مبارک شبی است.

لیله جمع (ج)

شب عید قربان (تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۴۷)

لیله حصبه (ح ب)

شب روز سیزدهم ذی حجه که آن را ليله نفر (نفر ثانی) هم گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

لیله مزدلفه (م د ل ف)

شب مشعر، شب جمع، شبی که حجاج در مشعر الحرام به سر می برند و در آن بیتوته می کنند.

لیله مشعر (م ع)

همان (ک) ليله مزدلفه

لیله نفر (ن) همان (ک) ليله حصبه

لیلی زمین سنگلاخی که حد حرم مدینه است. (مناسک حج، ص ۲۰۵)

لی لی (ل ل) با یک پا راه رفتن و هر وله را بعضی «لی لی» کردن تعبیر نموده اند و صحیح نمی باشد و در اعمال حج «لی لی» کردن وجود ندارد. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۳۴)

م

ماحی

از نام های مکه معظمه است (فرهنگ نفیسی، آندراج، لغت نامه)

مأذنه بلال (م ذ ن)

همان (ك) مقام بلال

مأذنه مسجد الحرام

همان (ك) مناره مسجد الحرام

مأذنه مسجد النبي

همان (ك) مناره مسجد النبي

مأرز الايمان (م ر ز ل)

از اسامی مدینه است. ملجأ ایمان (تعبیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۳۰)

مأزم

(م ز) زمین تنگ، راه تنگ مابین دو کوه.

۱. تنگنایی میان مزدلفه و عرفه.

۲. تنگنایی میان مکه و منی. (لغت نامه)

مأزمان

تثنيه (ك) مأزم. (لغت نامه)

مأزمین

(م) تثنيه (ك) مأزم (لغت نامه)

۱. معمولاً وادی محسر را مأزمین گویند. (حرمین شریفین، ص ۱۰۱)

۲. شعبی است میان دو کوه که آخرش به میدان عرفات پیوندد (حرمین شریفین، ص ۱۰۲؛ مسالك و ممالك، ص ۱۹)

تنگه ای است بین عرفات و مشعر الحرام و از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست (مناسک حج، ص ۲۶۶ و ۲۷۲؛ فقه

فارسی با مدارک، ص ۱۷۴)

مال الله

(لُ لَأ) نوشته اند در سوق اللیل (در مکه) خانه ای است که مال الله نامیده می شود و در آن به مریض ها کمک کرده به آنها غذا می دهند، نزدیک شعب علی. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۶)

مال ام ابراهیم

همان (ك) مشربه ام ابراهیم (نگاهی به وقف، ص ۵۶)

مال الجهات

(لُ لُ ج) مالیاتی است که به مصرف خواروبار کاروان حج می رسید (فرهنگ فارسی، ذیل جهات)

ماه حج

هر یک از ماه های شوال و ذی قعدة و ذی حجه (توضیح مناسک حج، ص ۱۰؛ فقه فارسی با مدارك، ج ۳، ص ۷۲)

ماه حرام

همان (ك) شهر حرام

ماه خون

به نقلی ماه ذی حجه را گویند که مسلمانان قربانی کنند. (بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۰۵۶)

مبارک

توصیفی از (ك) بکه

مبارکه

(مُ رَ كِ) ۱. از نام های زمزم است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

۲. از نام های مدینه است که جایگاه پر برکت و مبارک است و پیامبر اکرم برای این شهر درخواست برکت نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

مبرک

(مَ رَ) نشستگاه. آن جای از مدینه که شتر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در هجرت در آن جای خفت (لغت نامه)

مبرک الناقه

(ك ن ق) محل نشستن شتر. در صحن مسجد (قبا) گنبد کوچکی قرار گرفته که به مبرک النافه معروف است (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۳۱)

در میان آن مسجد (قبا) جای زانو زدن ناقه پیامبر است که بر آن سنگ چینی مدور و کوتاه شبیه به روضه ای کوچک بر آورده اند و مردم برای تبرک در آن نماز گزارند. (سفر نامه ابن جبیر، ص ۲۴۶)

مبطلات حج

آنچه که باعث ابطال حج می شود.

مبوء الحلال و الحرام (م و ل)

از نام های مدینه که محل احکام خدا (حلال و حرام) است.

(حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

مبیت منی (م ت م نا) شب را در منی گذرانیدن. حضور حاجیان در منی است. پس از ختم مناسک حج که باید در شب های یازدهم و دوازدهم (و سیزدهم) در منی باشند از غروب تا نیمه شب و نیت مبیت کنند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

مبین الحلال و الحرام (م ب ی ن ل) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

متحفه از اسامی مکه است چون جیران بیت، از جانب حق به اتحاف (تحفه فرستادن) بر سر افراز می شوند. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۹)

متسکع به جا آورنده (ك) حج متسکع

متعبدات (م ت ع ب) اعمال و قربانی هایی که در ایام حج در مکه معظمه به جای می آورند.

(فرهنگ نفیسی)

متعنان (م ع)

متعنه حج و متعنه نساء (الغدیر، ج ۱۲، ص ۲۵)

متعود (م ت ع و)

همان (ك) مستجار

متعنه حج (م ع)

جواز تمتع در فاصله عمره تمتع و حج تمتع است؛ یعنی در مدتی که شخصی از احرام عمره تمتع خارج می شود تا زمانی که برای حج محرم می شود می تواند از آنچه که هنگام احرام بستن حرام شده بود تمتع گیرد (وزن و شوهر از هم بهره مند می شوند). در فقه اهل سنت حج تمتع جایز نیست و طبق نقل تاریخ، خلیفه دوم (در مقابل فرمان خدا اجتهاد کرد و) گفت: دو متعه در زمان پیامبر بود و من آن دو را حرام و مرتکبش را مجازات می کنم؛ یکی حج تمتع و دیگر متعه نساء. و علت نهی او را این طور نقل می کنند که می گفت خوش ندارم مردم میان دو عمل زناشویی کنند و در حالی که قطرات غسل جنابت از موهایشان می چکد احرام ببندند.

متعه الحجّه

(مُعْتَلِّحٌ) همان (ك) متعه حج (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

متکرر

(مُتَّكِرٌ) برای دخول در مکه برای احدی جایز نیست که از میقات بدون احرام بگذرد، مگر بر متکرر مانند خطاب (جمع آورنده هیزم) وحشاش (جمع آورنده علف خشک) (حج البیت، ص ۱۵۷)

متمتع

(مُتَمَتِّعٌ) آن که عمره با حج به جای می آورد. (لغت نامه)

متمتع به عمره الی الحج

اصطلاح تفصیلی (ك) متمتع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

متمتع

(ع) مؤنث (ك) متمتع

مثابه

(مَبَّ) و اذا جعلنا البیت مثابه للناس (بقره ۱۲۵)

کعبه است به معنای پناهگاه، محل اجتماع، مرجع (چون مردم هر سال به سویش روی می آورند، یا چون نوعاً مسلمانانی که از خانه کعبه باز می گردند قصد دارند دوباره به سوی آن باز گردند). محل استحقاق ثواب چون مردم هر سال به منظور انجام مراسم حج به زیارت آن می آیند و مستحق ثواب می گردند. (مجمع البیان)

مجبوره

(مَجْبُورَةٌ) از نام های مدینه است چون دیگر شهرهای غیر مسلمان را به قبول اسلام مجبور می نمود و یا این که فقیر و ورشکسته

در این شهر بی نیاز می گردد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

مجلس قلاده

محل (ک) ستون وفود

مجلس مهاجرین

محل (ک) ستون مهاجرین

محاذی

(م) مراد از آن در اعمال حج آن است که هنگام رفتن به مکه به جایی رسند که اگر رو به قبله بایستند میقات بدون فاصله زیاد در سمت راست یا چپ قرار گیرد (عرفاً) به طوری که اگر از آن جا بگذرند میقات متمایل به پشت شود. و اگر در راه محاذی با یکی از میقات ها شوند گذشتن از آن جا بدون احرام (مانند خود میقات) جایز نمی باشد.

محبیه

(م ح ب) (۱) (م ح ب) (۲) از نام های مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳؛ لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

محبوبه

(م ب) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

محبوره

(م ر) از نام های مدینه است. وجه نامگذاری مدینه به محبوبه به معنی شاد با نعمت های فراوانش روشن و آشکار است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰)

محبه

(م ح ب) از نام های مدینه است (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

محراب تهجد

(م ب ت ه ح) از محراب های مسجد النبی است واقع در پشت حجره حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) یعنی در منتهی الیه حجره شریفه پیامبر و مقابل ایوان (صفه) و در سمت باب جبرئیل قرار داشت و محل تهجد و نماز شب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است و حضرت زهرا (علیها السلام) نیز در آن جا نماز می گزارد و لذا به همین علت، محراب تهجد نام گرفت. بنای محراب از دوران عثمانی بود و در دوران اخیر سعودی ها آن را برداشتند و به موازات آن در بیرون حجره شریفه

یعنی دقیقاً مقابل ایوان صفه، ایوانی به ارتفاع ۳۰ سانت و عرض حدود ۶ متر ساخته اند که زائران برای تبرک و درک فضیلت نماز در محراب تهجد به ناچار بر روی آن به اقامه نماز می پرداختند. این ایوان یا محراب امروزه به نام همان محراب تهجد معروف است.

محراب حنفی

(ح ن) از محراب های مسجد النبی، واقع در خارج از روضه النبی و در سمت غرب منبر در امتداد حد قبلی مسجد النبی (در عصر پیامبر) در محل ستون سوم غرب منبر و ستون هفتم از باب السلام. این محراب حوالی سال ۸۶۰ قمری توسط «طوغان شیخ» ساخته شد تا امام حنفی ها در مدینه در آن جا بایستند. این محراب توسط سلطان سلیمان عثمانی تجدید بنا شد و لذا به نام محراب سلیمانی نیز شهرت دارد. در دوران عثمانی یک شمع در این محراب روشن می شد. امروزه در این محراب نمازی اقامه نمی گردد.

محراب دکه الاقوات

(د ک ت ل ا) همان (ک) محراب عثمانی

محراب سلیمانی

(س ل) همان (ک) محراب حنفی

محراب عثمانی

(ع) از محراب های مسجد النبی است متصل به دیوار جنوبی (قبله مسجد) و ساخته عثمان بن عفان است (طبق نقلی) و قسمتی که این محراب در آن قرار دارد از افزوده های دوران خلیفه سوم است. بنای کنونی محراب از آثار قرن نهم هجری است که توسط سلطان قایتبای از ممالیک مصر ساخته شد و اکنون امام جماعت مسجد النبی در این محراب اقامه نماز می کند. آن را «محراب دکه الاقوات» نیز می نامند.

محراب فاطمه (س)

از محراب های مسجد النبی واقع در داخل مقصوره حرم (و در جنوب محراب تهجد) محل اقامه نماز آن حضرت بوده و اکنون قابل رؤیت نیست.

محراب مشایخ حرم

از محراب های مسجد النبی و محرابی است در پشت ایوان صفه و در قسمت جنوب غربی مسجد که به صورت ایوانی می باشد و در قرون گذشته برای اقامت نمازهای تراویح توسط شیخ حرم ساخته شد. این محراب بعدها مخصوص اقامه زنان شد و امام جماعت آنان در این مکان ایستاده و نماز تراویح می خواند.

۱. ضبط (میقات حج).

۲. ضبط (لغت نامه).

محراب نبوی

از محراب های مسجد النبی. محراب پیامبر و محراب النبی، محرابی است که در داخل روضه النبی و در محل نماز آن حضرت بر طرف چپ (شرق) منبر و طرف راست قبر مطهر (میان حجره و منبر) قرار دارد. این محراب در دوران آن جناب وجود نداشت و طی سال های ۸۸ الی ۹۱ هجری اولین محراب را بر مکان نماز ایشان عمر بن عبد العزیز والی مدینه در زمان خلافت ولید بن عبدالملک بساخت. این محراب به صورت حفره و تو خالی ساخته شد که در حریق دوم مسجد (در ۸۸۶ هجری قمری) از بین رفت و پس از آن محرابی از سنگ که دارای حفره ای مربع بود ساخته شد. در دوران سلطان اشرف قایتبای از ممالیک مصری (در اواخر قرن نهم هجری) محراب نفیسی از سنگ مرمر (که بر بالای آن آیات قرآنی با تذهیب بسیار زیبا به چشم می خورد) ساخته شد و بعدها حفره درون آن پر گردید و همسطح زمین شد. این محراب به زعم تزینات و تغییرات در دوران عثمانی همچنان موجود است و به ستون مخلقه چسبیده است (به طوری که ستون در غرب آن قرار دارد) در فضیلت این محراب گفته اند که

به منزله کعبه است و کسی که به آن می نگرد مثل آن است که به کعبه نظر دوخته است.

محراب النبی

(۱) (م بُ نُّ) همان (ك) محراب نبوی

محرم (مُ ح رَّ)

۱. گرداگرد کعبه

۲. گرداگرد مکه. (لغت نامه)

محرم

(مُ رِ)

کسی که قصد احرام کرده و لباس احرام پوشیده و بر او اعمالی واجب و اعمالی حرام است (فرهنگ علوم)

محرمات احرام (مُ ح رَّ) اموری که ارتکاب آن ها حرام است در حال (ك) احرام

محرمات حج اموری که ارتکاب آن ها حرام است در مناسک حج در حال (ك) احرام

محرمات محرم اموری که ارتکاب آن ها حرام است بر محرم یعنی شخص در حال (ك) احرام.

محرمه

(مُ ح رَّ مِ) از نام های مدینه است که از مصونیت و تقدس خاصی برخوردار است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش

۷، ص ۱۶۳)

محرّوسه

(مَ سِ) از نام های مدینه است از جهت آن که مدینه حفظ و پاسداری می شود به واسطه فرشتگانی که بر سر هر یک از راه

های منتهی به آن نگهبانی می دهند (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۱)

محسر

(مُ حَ سِ) (۲) راه تنگ و باریکی است به طول تقریبی نیم کیلومتری (با عرض صد قدم برابر صد ذراع) بین دو کوه و میان

مشعرومنی که به تفاوت نقل:

بخش از منی است.

بخشی از آن داخل منی و بخشی از آن در مزدلفه است.

جزء هیچ یک از مزدلفه و منی نمی باشد (که قول مشهور و اکثریت است).

احکام و آداب محسر

۱. حجاج که باید در صبح روز دهم ذی حجه (عید قربان) مشعر را به سوی منی ترک کنند تا نزدیکی وادی محسر آمده و توقف می کنند و با طلوع خورشید از این سرزمین می گذرند و به منی می روند. (محرم نباید قبل از طلوع آفتاب از این وادی عبور کند)

۲. مستحب است هنگام عبور از وادی محسر (چه سواره و چه پیاده) این فاصله را به سرعت طی نمود. (و رسول الله وقتی به این وادی می رسید مرکب خود را با شتاب می راند)

۳. دعایی هنگام عبور از محسر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) رسیده است: «اللهم سلم عهدی...»

۱. منابع مورد استفاده در مورد محراب های مسجد النبی: حرمین شریفین، ص ۱۵۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۴ الی ۲۱۶؛ مدینه شناسی ج ۱، ص ۹۴ الی ۲۰۲؛ تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۳۶۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج

۲. س (ضبط لغت نامه ذیل «وادی محسر» س (ضبط لغت نامه ذیل) بطن محسر، دایره المعارف فارسی؛ سفرنامه ابن جبیر).

تسمیه محسر این وادی به جهاتی اسامی متعددی دارد:

۱. وادی النار، نامی که مردم مکه آن را می خوانند.

۲. مهلهل، زیرا وقتی مردم به این وادی می رسند، شتاب می گیرند.

۳. مهلهل، زیرا نزد مردم مشهور است و یا به این دلیل است که وقتی به این جا می رسند، شتاب می گیرند.

۴. محسر، یا بطن محسر یا وادی محسر. بر اساس روایات تاریخی اصحاب فیل (یاران ابرهه) در این نقطه شکست و هلاکت یافتند و به خاطر این شکست حسرت خوردند (تقویم البلدان، ص ۱۸۰؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۱۰؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۴۳؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۷۴ به بعد؛ لغت نامه؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۷۷)

محصب (مُحَصِّصٌ) یا «حصاب» جایی است در منی (بین مکه و منی). جای سنگریزه انداختن به منی است و سنت است که حاجی چون از منی آید در مسجد حصباء (که محل نزول رسول الله بوده است) قدری به پشت استراحت کند و سپس به سوی مکه برود، زیرا در عام الفتح، حضرت محل نزول خود را در محصب قرار دادند و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را در محصب به جای آوردند و قدری کوتاه به پشت خوابیدند و استراحت کردند. وجه تسمیه یا:

۱. از جهت وجود حصا (ریگ های ریز و خرد آن جا) است.

۲. به مناسبت رمی جمرات (پرتاب سنگریزه به جمرات است). (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۴؛ امام شناسی، ۶،

مخصر

(مُ ص) همان (ك) محصور (حج و عمره، ص ۲۸۸)

محصور

(م) به جا آورنده (ك) حج محصور

محظورات احرام

(م) اموری که ارتکاب آن ها حرام است در حال (ك) احرام.

مخفوظه

(مَ ظ) از اسامی مدینه است از آن جهت که خدای سبحان مدینه را مصون و محفوظ داشته (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۱)

مخفوفه

(مَ ف) از اسامی مدینه است از آن جهت که مدینه را بر کات الهی و ملائکه رحمتش احاطه نموده اند. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰)

محل

(م ح ل)

۱. آن که از احرام بیرون آمد.

۲. آن که از حرم بیرون آمد. (لغت نامه)

محل

(م ح ل)

۱. جای کشتن هدی

۲. زمان کشتن هدی (لغت نامه)

محل سعی

(مَحَّ لٌ سَعٍ) همان (ك) سعی

محل كفاره

(ك ف ر) جای ادای كفاره. آنچه از كفارات (قربانی) در مراسم حج بر شخص واجب می شود در:

۱. عمره، باید در مکه بکشد.

۲. حج، باید در منی ذبح کند.

۳. در صورتی که در مکان ذبح، فقیر (یا وکیل فقیر) یافت نگردد اختیار است بین ذبح در آن جا یا در شهر خود و تقسیم آن بین فقرا. (با توجه به «توضیح مناسک حج»، ص ۵۲)

محلل

(مُ ح ل ل) عملی است که محرم را از احرام بیرون می برد. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۴۴)

محلل اول

شهرت تقصیر (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محلل دوم

شهرت سعی صفا و مروه (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محلل سوم

شهرت طواف نساء. (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محل الهدی

(مَحَّ لٌ هَدً) هم به معنی مکان است و هم زمان. رسیدن هدی به محل یعنی وصول قربانی به مکان و زمان ذبح. محل هدی موضعی است که قربانی به حکم شرع برای حج صورت می گیرد. مواضع هدی عبارت است از:

۱. منی، در مورد حج

۲. مکه، در مورد عمره

۳. مکه یا منی، در مورد محصر (۱)

۴. محل صد، در مورد مصدود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

محلہ بنی ہاشم

محلہ ای بسیار قدیمی در مدینہ النبی (در مقابل باب جبرئیل و باب النساء) در فاصلہ بین حرم و قبرستان بقیع و در آن «کوچہ بنی ہاشم» مشہور است. در کوچہ های تنگ و باریک با دیوارهای بلند این محلہ خانہ بنی ہاشم و ائمہ اطہار (علیہم السلام) وجود داشت کہ در دوران مختلف ہمچنان محفوظ و بعضاً بازسازی می شد، اما در توسعہ دوم حرم رسول اللہ، آل سعود (طی سال های ۱۳۶۴ الی ۱۳۶۶ شمسی) این محلہ و کوچہ های آن را تخریب کردند بہ طوری کہ اثری از آن بہ جا نماندہ است و بہ این ترتیب بہ دستاویزی توسعہ اطراف حرم یکی دیگر از آثار ائمہ شیعہ محو گردید.

محلہ شہداء

ہمان (ک) شہدای فح

محلہ نخاولہ

محلہ ای در مدینہ محل سکونت (ک) نخاولہ

محمل

(م م) کجاوہ (خالی از بار) زینت شدہ ای بود کہ (از قرن ہفتم ہجری) از جانب ایران و شاہان مسلمان پیشاپیش کاروان حج بہ مکہ فرستادہ می شد (۲) و علامت استقلال کشور فرستندہ بود و بہ تدریج منحصر بہ فرستادن محمل از طرف مصر شد. محمل بہ صورت ہودجی بہ شکل مربع از تخت چوب هایی ساختہ می شد و دارای سقفی بود کہ از چہار طرف بہ سوی وسط محمل بالا می رفت تا بہ ستونی کہ بہ یک شکل ہلالی منتهی می شد، برسد و معمولاً آن را با پارچہ های گران قیمت تزیین می کردند و ہنگام سفر بہ مکہ آن را پشت شتر می بستند. در شہرہایی کہ محمل از آن جا فرستادہ می شد و مخصوصاً در مصر مردم مجالس جشن و سرور مجللی ترتیب می دادند و این محمل ها را بہ ہمراہ گروہی می فرستادند. در محمل کسی سوار نمی شد و فقط نشانہ جاہ و جلال حکومت بود تا بہ مردم اعلام دارند حاکمی کہ آن را فرستادہ است شایستہ داشتن چنان منصبی است. سال ها حکومت مصر بہ ہمراہ محمل پردہ کعبہ را ہم بہ مکہ فرستاد، اما در سال ۱۲۱۸ ہجری قمری سعود بن عبد العزیز آوردن محمل را منع کرد. محملی کہ از مصر می آوردند منسوب بہ حضرت فاطمہ (علیہا السلام) بود و محملی کہ از شام می آوردند بہ عایشہ منسوب بود. (در راہ خانہ خدا، ص ۵۵؛ عرشیان، ص ۶۶؛ سفر نامہ مکہ، ص ۲۵۴؛ مکتب اسلام، ش ۳۵۹ ص ۲۱؛

دایره المعارف فارسی)

محیط حرم

یا دایره (ك) حرم

محیط مواقیت

(م) یا (ك) دائره میقات ها

مخازن الزيت

(مَزْنُ زَّ) مخازن روغن برای روشن ساختن قندیل های مسجد النبی بودند که در سمت شمالی مسجد قرار داشت و از آثار دوره عثمانی بود. این مخازن در توسعه شمالی مسجد در دوران سعودی تخریب گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۲)

مختاره

(مُرِّ) از نام های مدینه است. رسول خدا مدینه را منزلگاه دوم خود اختیار نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

مختبی

(مُتَّ بَا) مکانی در (ك) مولد فاطمه

مخرج صدق

(مُرِّ) رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق (اسرا - ۸۰)

مخلقه

مکه است (مجمع البیان، مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۰) یا (ك) ستون مخلقه

مدار طواف

حد (ك) مطاف

مدخل

(مَخَّ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

۱ و ۲. در این که مصدود و محصر در چه جایی (مکه، منی، همان محل،...) باید قربانی کند نظرها مختلف است.

۳. تاریخ نگاران هر یک زمانی را به عنوان ظهور محمل یاد کرده اند. برخی از آنان گفته اند که تاریخ پیدایش آن، سال ۶۴۵ هجری قمری بوده است. در مقابل برخی دیگر معتقدند که محمل، تاریخی کهن تر از آن دارد و احتمالاً تاریخ آن به پیش از اسلام نیز می رسد. به سختی می توان زمان معینی را به عنوان تاریخ ظهور محمل یاد کرد؛ زیرا حرکت کاروان محمل که تنها حاصل هدایای ویژه ای برای بیت العتیق باشد، امری عادی بوده که ممکن است به پیش از اسلام برگردد. (میقات حج) ش ۳۶، ص ۷۶

مدخل صدق

رب ادخلنی مدخل صدق (اسرا ۸۰)

مدرج

(مَ رَ) همان (ک) درج

مدینه

(مَ نِ) شهر هجرتگاه و اقامتگاه و آرامگاه حضرت محمد مصطفی رسول گرامی اسلام و پایگاه صدور اسلام در صدر اسلام می باشد. مدینه از شهرهای قدیمی عربستان و جزو استان حجاز است که راجع به بنای آن اطلاعاتی در دست نیست و تاریخ روشن آن با مهاجرت یهود به این ناحیه شروع می شود که در زمان شروع مهاجرت آنها به این منطقه نیز اختلاف است (و بنا به برخی احتمالات از ویرانی اورشلیم به دست بُخْتُ النَّصْر می باشد) دومین گروه ساکنان مدینه را مهاجران عرب یمنی (یعنی قبایل اوس و خزرج) تشکیل می دادند که پس از تسلط حبشی های به یمن و یا بعد از خرابی سد مأرب به مدینه کوچ کردند و از قرن چهارم میلادی به بعد در این جا سکونت گزیدند. مدینه در دشتی وسیع به ارتفاع ۶۰۰ (یا ۶۲۵) متر از سطح دریا واقع است. این شهر در شمال شرقی جده به فاصله ۲۹۵ کیلومتری و در شمال مکه به فاصله ۴۲۰ کیلومتری قرار گرفته و با ریاض ۹۹۰ کیلومتر فاصله دارد و حدود است از جهات شمال و مشرق و جنوب به دشت های لم یزرع و کوه های سیاه و از طرف مغرب به دریا. مدینه با سلسله کوه هایی در جنوب و شمال از فلات مرتفع عربستان جدا شده است. این جا در ابتدا صورت شهر نداشت و مجموعه خانه هایی بود که باغ ها و مزارعی اطراف آن را فرا گرفته و زراعت منبع در آمد ساکنان آن به شمار می آمد. این شهر که در ابتدا «یثرب» نامیده می شد بعد از هجرت

نبی الله الاعظم از مکه بدان جا نام «مدینه النبی» و «مدینه الرسول» را به خود گرفت (که به اختصار به «مدینه مشهور شد»). مدینه پایگاه نشر اسلام و صدور فرامین و پایتخت حکومت اسلام شد. از این شهر بود که به فرمان رسول اکرم مسلمانان به نقاط مختلف عربستان گسیل گشتند و طوایف را به اسلام فراخواندند. از مدینه بود که رسولان آن نبی اعظم به مراکز سیاسی بزرگترین حکومت های وقت اعزام شدند و نامه دعوت اسلام را به پادشاهان و امپراتوران جهان ابلاغ نمودند. سپاه مسلمین با حرکت از مدینه ستیز سپاهیان ابر قدرت های زمانه را در هم شکست و پرچم توحید را در سرزمین های دور و نزدیک به اهتزاز در آورد. مدینه جایگاه نشو و نشر علوم اسلامی نیز بود. در این دانشگاه دانش اسلام ریشه زد و به دیگر نقاط عالم شاخ و برگ گسترانید و ائمه معصومین در این شهر در راه نمود سیاست اسلام و تبیین معارف اسلام تن و جان به زخمه زهر سپردند.

فضایل مدینه

مأمن رسول الله از شر کفار است.

مدفن برترین موجود عالم خلقت است.

مهبط وحی و جایگاه نزول امین و حی الهی است.

نشاندار قدم ها و سنت های اشرف مخلوقات هستی است.

حرم امن شده و وامدار کلام تحسین سرور کائنات است.

زادگاه و منزلگاه و آرامگاه جانشینان و پاره های تن نبی اعظم اسلام است.

حرم مدینه

مدینه منوره حرمی دارد که در حدود آن اختلاف است. به نقلی کوه ثور (در شمال) و کوه غیر (در جنوب) مدینه، حد حرم است. و نیز گفته اند حدود آن از سمت مغرب و مشرق یک طرف «عائر»

است و از طرف دیگر «عیر» (یا وعیر) و این دو کلمه اسم است از برای دو کوه که از مشرق تا مغرب محیط به مدینه است و در حقیقت بین این دو کوه حرم است. و چهار فرسخ در چهار فرسخ هم گفته اند. و اگر چه احرام در حرم مدینه واجب نمی باشد ولیکن درخت آن را (خصوصاً اگر سبز باشد) نباید قطع کرد (مگر در مواردی که در حدود مکه استثنا شده است) و صید در حرم مدینه کراهت شدید دارد.

مستحبات ورود به مدینه

غسل نمودن

صدقه دادن

جامه بهترین را پوشیدن

صلوات را مکرر فرستادن

- دعای بسم الله و علی مله رسول الله... را خواندن

مستحبات حضور در مدینه

سه روز روزه گرفتن

زیارت معصومین نمودن

غسل زیارت معصومین کردن

زیارت مزار بزرگان بقیع کردن

مشاهد مقدسه را زیارت کردن

آداب مسجد النبی را مراعات نمودن

اسامی و القاب مدینه

اثر ب، ارض الله، ارض الهجره، اکاله البلدان، اکاله القرى، ایمان، باره، بحر، بحره

بحیره، بره، بلاط، بلد، بلدرسول الله، بلد المساجد، بیت الرسول، تندد، تندر، تین، جابره،

جباره، جایزه، جنه الحصینه، حبیبه، حرم، حرم رسول، حرم رسول الله، حسنه، خیر البلاد،

دار، دار الابرار، دار الاخيار، دار الايمان، دار السلامه، دار السنه، دارالفتح، دارالمختار، دار الهجره،

ذاء، ذات الاحرين، ذات الاحرار، ذات الحجر، ذات النخل، سلقه، سيده البلدان، شافيه، طابه،

طبابا، طبيه، طبايا، عاصمه، عذرا، عرا، عروض، عرى، غرا، غلبه، فاضحه، قاصمه، قبه الاسلام، قريه، قربه الانصار، قريه الرسول،
قلب الايمان، لب الايمان، مأزر الايمان، مباركه،

حبوء الحلال، و الحرام، مبين الحلال، و الحرام، مجبوره، محببه، محبوره، محبه، محفوظه، محفوفه،

محرومه، محروسه، محرمه، مختاره، مدخل، مدخل الصدق، مدينه الرسول، مدينه السماء،

مدينه طبيه، مدينه العذرا، مدينه مشرفه، مدينه مكرمه، مدينه منوره، مدينه

النبي،

مرحومه، مرزوقه، مسکینه، مسلمه، مضجع رسول الله، مطيبه، معصومه، مقدسه، مقر، مکينه، موفيه، مؤمنه، مهاجر رسول الله، ناجيه، نجر، هذراء، يثرب.

مساجد مدينه

آبار (ايار) (على شجره، احرام، محرم، ذوالحليفه)، ابراهيم (مشربه ام ابراهيم)، ابوبكر، ابوذر (سجده، بحير)، ابى بن كعب (بنى جديله، بقيق)، اجابه (مباهله)، احد (جبل احد، فسح) احزاب (فتح، خندق، اعلى، اجابه)، بدائع، بغله (بنى ظفر، مائده)، بلال، بنى، زريق، بنى ساعده، تقوى، ثنايا، جبل الرماه، (جبل العينين)، جمعه (بنى سالم، عاتكه، وادى)، حمزه (شهدا)، دارالنابعه (بنى عدى) درع، ذباب، رايه، رد شمس (نخل، بوعى، فضيخ) رسول، زهرا (فاطمه)، سبق، سرف، سقيا سلمان، شمس (شمسى)، شيخين، عرفات، عريش، عسكر (مصرع) على، عمر، غمامه (مصلى العيد، استسقاء)، قبا، قبلتين (ذوقبلتين، بنى سلمه) قشله عسكريه، كبير، مسيجد (منصرف، غزاله) مستراح (استراحت)، مصبح، معرس، منارتين، نبوى (نبي، مدينه).

مناطق و محلات مدينه

، ابوا، احد، بدر، بقيق، ريذه، سقيفه بنى ساعده، عاليه، عوالى، قبا، محله بنى هاشم، محله نخاوله، مشربه ام ابراهيم، مصلى استسقاء، حوائط النبي، فدك، ينبوع، خير، ثنيه الوداع، سويقه، لابه، وادى ابى جيده (وادى بطحان) وادى جن، وادى حصون النيق، وادى رانونا، وادى عقيق (وادى مبارك).

خانه هاى مدينه

، دار ابوايوب، دار الضيفان، دار القراء، دار التابعه.

چاه هاى مدينه

چاه اريس (تفله، خاتم)، چاه انس، چاه بضاعه، چاه حاء، چاه رومه (عثمان)، چاه سقيا، چاه زمزم، چاه على، چاه غرس، چاه فضا، عين ارزق.

کوههاى مدينه

، کوه احد، کوه ثور، کوه سلع (ثواب) کوه عائر، کوه غير، کوه عينين (رماه)، جماوات.

مدينه آخر

همان (ك) پس مدينه

مدينه اول

همان (ك) پیش مدینه

مدینه بعد

همان (ك) پس مدینه

مدینه جلو

همان (ك) پیش مدینه

مدینه الحاج

(مَنْ تُلُّ) نام یک رشته ساختمان های چند ضلعی سه طبقه (دارای آب و برق و حمام و توالت) در حدود ۳ کیلومتری جده متصل به فرودگاه (سابق) جده که جهت اقامت موقت حجاج (هنگام ورود و خروج) اختصاص یافته بود. طبقه سوم این ساختمان ها دارای تختخواب بوده و هیئت های پزشکی و سرپرستی کشورها نیز در آنجا متمرکز می شدند. در جلو اطاق های طبقه دوم و سوم ایوان های بزرگی وجود داشت. در طبقه اول نمایندگی مطوفان و پاره ای از ادارات مورد لزوم قرار داشت. (اطلاق های طبقه دوم و سوم مخصوص سکونت زائران بود) در مدینه الجاج پولی از کسی دریافت نمی شد. اما امروزه در فضای بسیار وسیع متصل به فرودگاه جدید جده زیر چادرهای مخصوص و بسیار مرتفع و زیبا زائران از کشورهای مختلف پس از ورود به استراحت پرداخته و سپس عازم مکه و یا مدینه می شوند و بعد از بازگشت به جده در همین نقطه اطراق می کنند تا نوبت پروازشان بشود. در این جا در فواصلی چند مراکزی در اختیار هیئت های حج هر کشور قرار داده می شود و مؤسساتی نیز برای راهنمایی و درمان و سرویس غذا وجود دارند.

مدینه الرب

(رَبِّ) از اسامی مکه مسطوره در انجیل و به معنی بیت الحرام است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مدینه الرسول

(رَّ) از نام های شهر مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

مدینه السماء

(سَّ) از نام های مدینه الرسول است. (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳)

مدینه العذرا

(لُ ع) لقب مدینه الرسول است. (لغت نامه، ذیل عذرا)

مدینه طیبه

(طَّيِّب) نام دیگر مدینه الرسول است (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳)

مدینه قبل

همان (ک) پیش مدینه

مدینه مشرفه

(مُشْرِف) لقب مدینه الرسول.

مدینه مکرمه

(مُكْرَم) لقب مدینه الرسول.

مدینه منوره

(مُنَوَّر) نام دیگر مدینه الرسول (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳).

مدینه النبی

(مَنْبُت) لقب مدینه الرسول.

مدینه یثرب

(ی) حسان بن ثابت و کعب بن مالک از شعرای قدیم مدینه، از مدینه تحت عنوان مدینه یثرب نام برده اند. (اعلام قرآن، ص ۵۷۶)

مذاد

(م) نام موضعی است در مدینه که پیامبر اکرم در آن جا یا نزدیک آن جا خندق حفر نمود.

(لغت نامه؛ مقاتل الطالیین، پاورقی ص ۲۴۹)

مذبح

(مَب). قربانگاه. نام جایگاهی در منی برای قربانی کردن.

مذهب

(مُذَبَّح)

۱. از نام های کعبه است (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵)

۲. از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۰)

مراهق

(مُه) کسی که آخر وقت حج در مکه آید. (لغت نامه)

مراهقه

(مُه ق) قریب آخر وقت حج به مکه رسیدن. (لغت نامه)

مرید

(م ب) نام مکانی در وسط شهر مدینه که در آن جا مسجد شریف نبوی ساخته شد. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۳۹ و ۴۱)

مربعه القبر

(م ر ب ع ث ل ق) همان (ک) ستون مقام جبرئیل

مرحومه

(م م) از نام های مدینه است (در تورات) زیرا جایگاه مبعوث و فرستاده پروردگار به همراه رحمت می باشد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مرزوقه

(م ز) از نام های مدینه است چون در آن جا خداوند به برکت رسول خدا بهره و حظ اهل آن را زیاد

کرده و بهترین روزی را نصیب آنان نموده است. (حرمین شریفین، ص ۱۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مرضوض الخصیتین

(م ض ض ل خ ی ت) حیوانی است که تخم های او را مالیده باشند و در حج احوط این است که قربانی مرضوض الخصیتین نباشد: (مناسک حج، ص ۱۶۸)

مرقد رسول الله

همان (ک) حجره طاهره

مرقد مطهره

(مُ طَّهَّرَ) همان (ك) حجره طاهره

مروتین

(مَ وَتَ) دو کوه صفا و مروه واقع در مکه را گویند که یکی از اعمال حج و عمره به نام سعی بین این دو کوه انجام می شود.

مروه

همان (ك) کوه مروه

مرویه

از اسامی مکه است (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مرید الاعتمار

(مُ دُلِّ اِتِّ) کسی که قصد انجام عمره دارد. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

مزدلفه

(مُ دَلَّ فِ) همان (ك) مشعر الحرام

مزور

(مُ زَوَّ)

۱. همان (ك) دلیل

۲. نام زیارت خوانانی در حرم پیغمبر که در قبال مبلغی، آداب زیارت را یاد داده و برای آن حضرت زیارت می خوانند و زائران تکرار می کنند. مشتریان مزورها بیشتر حجاج اهل تسنن هستند (حج آن طور که من رفتم، ص ۴۶)

مزوله

(مَ وَ لِ) ساعتی آفتابی در صحن مسجد النبی برای شناخت اوقات روز و پنجگانه. دو ساعت آفتابی (مزوله) ساخته بودند که در توسعه شمالی مسجد در دوران سعودی برداشته شد. این ساعت ها از لحاظ قدمت و فن و هنر اسلامی اهمیت بسزایی داشت که محتملا قبل از دوران عثمانی ساخته شده بود. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱)

مساجد اربعه

(م ج د ا ب ع) مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه، مسجد بصره. (لمعه، ج ۱، ص ۹۹).

مساجد ثلاثه

(ث ث) مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد الاقصی.

مساجد دوره

(د ر) مساجد سبعة است (راهنمای قدم به قدم حجاج، علوی، ص ۷۳)

مساجد سبعة

(س ع) مساجد هفتگانه. شهرت هفت مسجد در شمال غربی مدینه در دامنه و بالای کوه سلع در منطقه عملیاتی غزوه خندق (احزاب). این مساجد را به یادبود افرادی که در آن جا در سنگر بوده اند و یا نماز خوانده اند ساختند. از این میان شش مسجد فتح (احزاب)، مسجد علی، مسجد فاطمه، مسجد سلمان، مسجد ابوبکر، مسجد عمر (یعنی مساجد سته) در این منطقه مشخص اند و هفتمین مسجد را برخی مسجد عثمان می دانند (که تخریب شده) و بعضی مسجد ذوقبلتین.

مساجد سته

(س ت) شهرت مساجد ششگانه (فتح، علی، فاطمه، سلمان، ابوبکر، عمر) واقع در منطقه غزوه احزاب.

مساجد فتح

یا (ک) مساجد سبعة (مدینه منوره، ص ۲۵۷)

مساجد مدینه

از جمله مساجد قدیمی عبارتند از مسجدهای: آبار (ایبار) علی (شجره، احرام، محرم، ذوالحلیفه) ابراهیم (مشر به ام ابراهیم)، ابوبکر، ابوذر (سجده بحیر) ابی بن کعب (بنی جدیله، بقیع)، اجابه (مباهله) احد، (جبل احد فسخ) احزاب (فتح خندق اعلی اجابه) بدائع، بغله (بنی ظفر، مائده) بلال، بنی زریق، بنی ساعده، تقوی، ثنایا، جبل الرماه (جبل العینین) جمعه (بنی سالم، عاتکه، وادی) حمزه (شهداء) دار النابغه (بنی عدی) درع، ذباب، رایت، ردشمس (نخل، بوعی، فضیخ) رسول، زهرا (فاطمه)، سبق، سرف، سقیاء، سلمان، شمس (شمسی) شیخین، عرفات، عریش، عسکر (مصرع)، علی، عمر. غمامه (مصلی العید، استسقاء) قباء. قبلتین (ذوقبلتین، بنی سلمه) قشله عسکریه، کبیر، مسیجد (منصرف، غزاله). مستراح (استراحت) مصبح، معرس، منارتین، نبوی (مدینه)

مساجد مکه

از جمله مساجد قدیمی مکه عبارتند از

مسجد الحرام و مسجدهای: اجابه، انشقاق قمر (شق القمر)، ابراهیم، ابوبکر، بلال، بیت، (عقبه) تنعیم (عمره) جعرانه، جن (بیعت، حرس) حدیبیه. حمزه، خیف (منی). شجره، رأیت، صفایح، غدیر خم. کبش (قوچ، نحر، صخره)، کوثر، مختبی، مزدلفه (مشعر الحرام)، نمره (عرفه عرنه)

مستجار

(مُتّ) قسمتی از بدنه دیوار غربی کعبه (نزدیک رکن یمانی) است و این جا نقطه ای است که حضرت فاطمه بنت اسد به هنگام ولادت فرزند به خدا پناه برد و به اراده پروردگار دیوار کعبه شکافته شد و آن بانوی ارجمند به درون کعبه رفت و دیوار به هم آمد و چون نوزاد کعبه (علی مرتضی (علیه السلام) به دنیا آمد دیوار دوباره شکافته شد و آن گرامی مادر با فرزندش از کعبه بیرون آمد و دیوار نیز به هم آمد. و فرموده اند که مستحب است در شوط هفتم طواف کعبه، طواف کننده شکم خود را به مستجار چسبانده به گناهان خود یکایک اعتراف نموده توبه کند. این مکان به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مستجار، چون به خدا مستجیر می شوند.
۲. متعوذ، چون به خدا پناه می برند.
۳. ملتزم، چون بدان التزام می جویند.
۴. دبر الکعبه، چون پشت باب الکعبه قرار دارد.

مستحبات حج

اموری هستند که هنگام سفر حج و زیارت خانه خدا و انجام مناسک حج و عمره به رعایت آنها تأکید شده است.

مستطیع

(مُتّ) واجب الحج، کسی که برای رفتن به زیارت حج بیت الله دارای شرایط و امکانات لازم می باشد. دارنده (ک) استطاعت

مستطیعه

مؤنث (ک) مستطیع

مستلفه

(مُتّ لَ فِ) مزدلفه را گویند (میقات حج، ش ۱۵، ص ۴۹)

(مُتَاتِ) عمره و یا حج گزارنده (فرهنگ نفیسی)

مستوفره

(مُتَاتِ فِ رِ) حد حرم (مکه) در طریق جعرانه در نه میلی در محلی به نام شریر با اعلام مشخص است (احکام عمره، ص ۸۱)

مسجد

(۱) آبار مساجد مدینه. نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد ابراهیم

از مساجد مکه

۱. همان (ک) مسجد نمره

۲. مسجدی است در بالای کوه ابوقییس به نقلی متأثر از نام شخصی است به نام ابراهیم قبیسی که در این مکان می زیست. در این جا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) نماز می خواندند. این مسجد به علت بنای دار الضیافه توسط سعودی ها تخریب گردید.

مسجد ابراهیم

از مساجد مدینه، مسجد ام ابراهیم، مسجد مشربه ام ابراهیم. مسجدی است که در مشربه ام ابراهیم ساخته شد که تا اواخر دوران عثمانی مورد توجه کامل بود و اکنون بصورت مخروبه ای در آمده است.

مسجد ابوبکر

از مساجد مکه مسجدی است در منطقه مسفله و در مصادر تاریخی از قرن سوم به بعد از آن یاده شده. مسجد فعلی در محل قبلی بنا شده و فاصله آن تا مسجد الحرام حدود ۲۰۰ متر است.

مسجد ابوبکر

از مساجد مدینه.

۱. مسجدی است در شمال غربی شهر در دامنه کوه سلع در منطقه عملیاتی غزوه احزاب و از مساجد سبعة است و بعد از مسجد سلمان در جهت غرب آن است و امام جماعت رسمی دارد.

۲. مسجدی است پایین تر از مسجد غمامه. گویند ابوبکر در دوران خلافتش در این مکان نماز عید به جای می آورد. بنای اولیه مسجد از عمر بن عبدالعزیز است و سلطان محمود عثمانی در سال ۱۲۵۴ قمری و سلطان عبدالعزیز

۱. منابع مورد استفاده در معرفی مساجد:

تاریخ و آثار اسلامی مکه معظمه و مدینه منوره (با بیشترین سهم) مدینه شناسی (با بیشترین سهم) میقات حج (شماره های مختلف)، مدینه منوره؛ حرمین شریفین؛ راهنمای حرمین شریفین؛ آثار اسلامی مکه و مدینه؛ راهنمای حجاج در مکه معظمه و مدینه طیبه؛ سیری در اماکن سرزمین وحی؛ قبل از حج بخوانید؛ با راهیان قبله؛ فلسفه و اسرار حج؛ تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه و...

عثمانی در سال ۱۲۶۷ هجری قمری آن را تجدید بنا و تعمیر کردند.

مسجد ابوذر

از مساجد مدینه. مسجدی است در جهت شمال شهر واقع در شارع ابوذر در فاصله حدود ۵۰۰ متری از شمال مسجد نبوی و جدیداً آن را از نو بنا کردند. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. ابوذر. شاید این نامگذاری به دلیل قرار گرفتن این مسجد در خیابانی به همین نام باشد و به نقلی اینجا خانه ابوذر غفاری صحابه معروف بوده است.

۲. بحیر. به علت آن که در جنب باغی بوده به این نام. این نام به مرور زمان فراموش شده است.

۳. سجده. گویند رسول اکرم (صلی الله علیه وآله

وسلم) در این محل نماز با سجده های طولانی به جای آورده اند و یک بار پس از تشهد فرمودند جبرئیل به من مژده داد هر کس بر من درود فرستند، خدا بر او درود خواهد فرستاد.

مسجد ایبار

(أ) از مساجد مدینه به نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد ابی بن کعب

(أَبِی) از مساجد مدینه. و نیز موسوم است به مسجد بنی جدیله. مسجد بقیع مسجدی بود در داخل قبرستان بقیع متعلق به «ابی بن کعب» از صحابه بزرگ رسول الله و از یاران باوفای امیر المؤمنین. مکان آن تقریباً رو به روی قبور ائمه اطهار در سمت غرب و متصل به دیواره غربی بقیع (پایین تر از درب اصلی کنونی بقیع) بوده است (و لذا آن را مسجد البقیع هم می گفتند) حکومت عثمانی آن را تجدید بنا نمود و محرابی برای آن قرار داد لیکن در دوران سعودی پس از تخریب گنبد و بارگاه های موجود در بقیع و در بازسازی دیوار غربی بقیع، این مسجد (که پیامبر در آن بسیار نماز گزارده بود) تخریب و با زمین یکسان شد.

مسجد اجابه

(إِب) از مساجد مکه. مسجدی است مشهور واقع در شمال شهر در شارع ابطح و نزدیک میدان معابده. آورده اند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هنگام عزیمت به طایف در این جا نماز گزاردند از بنای نخستین آن اطلاعی در دست نیست و برخی مورخان قرن سوم از آن یاد کرده و به عصر آن حضرت منسوب داشته اند. در سال ۱۳۹۴ قمری ساختمان قدیمی مسجد را خراب کردند و بنای جدید در همان محل قبلی در مساحتی ۴۰۰ متری ساخته شد.

مسجد اجابه

از مساجد مدینه

۱. نام دیگر (ک) مسجد احزاب

۲. مسجدی است در جانب شرقی بقیع در شارع ستین (ملک فیصل) و در شمال شرقی مسجد نبوی و در فاصله تقریبی ۶۵۰ متری آن واقع است. این مسجد در دوران عثمانی از نو بنا و باز سازی شده و امروزه نیز بنای آن تجدید گشته و نسبتاً بزرگ و مجلل ساخته شده است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

الف: ملک فهد بن عبد العزیز؛ چون در این زمان تجدید بنا شد.

ب: اجابه؛ جهت آن را اجابت دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از در گاه الهی ذکر کرده اند.

ج: مباحله؛ به علت وقوع جریان مباحله در این نقطه (۱)

مسجد احد

(أُح) از مساجد مدینه است. مسجد کوچکی است چسبیده به کوه که حدود ۱/۵ کیلومتر با مزار شهدای احد (در شمال شرقی) فاصله دارد. طبق نوشته ها رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر روز نبرد احد را در این جا اقامه فرمودند. در دوران عثمانی این مسجد تعمیر شد ولی به مرور زمان رو به ویرانی نهاد و اکنون چیزی جز دیواره های خراب آن باقی نمانده و اطراف آن نیز حصار آهنی کشیده شده است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. احد، به علت واقع بودن در احد.

۲. جبل احد، به علت متصل بودن به کوه احد.

۳. فسخ، به نقلی به جهت نزول آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا

۱. دلیل و مدرکی بر وجود مسجد مباحله اعم از شیعه و اهل سنت به دست نیامده و از نظر حدیثی و تاریخی وجود

چنین مسجدی را نمی توان مورد تأیید قرار داد. (میقات حج ش ۴۱ ص ۱۲۳، مقاله مسجد الاجابه یا مسجد مباحله، نوشته آقای محمد صادق نجمی).

قیل لکم تفسحوا فی المجالس» (مجادله ۱۱)

مسجد احرام

(ا) از مساجد مدینه. نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد احزاب

(ا) از مساجد مدینه و از جمله مساجد سبعة است واقع در مرتفع ترین نقطه (در شمال غربی) کوه سلع (و برای رسیدن به آن باید از پله های طولانی بالا-رفت) این مسجد توسط عمر بن عبدالعزیز به سال ۸۸ هجری مرمت و معماری و در سال ۵۶۵ هجری توسط وزیر فاطمی «سیف الدین حسین بن ابی الهیجا» تجدید بنا شد و حکومت عثمانی نیز به عمران آن پرداخت. این مسجد حدود ۲۴ متر مربع مساحت و ۳ متر ارتفاع دارد. در جهت جنوبی (قبله) دارای شبستان و در قسمت شمالی دارای صحن است. در روایات اهل بیت نماز خواندن در این جا مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است. این مسجد به جهاتی نام هایی دارد:

۱. احزاب، از آن جهت که در محل رویداد غزوه احزاب بنا شد.

۲. اعلی، شاید از آن جهت که نسبت به دیگر مساجد در ارتفاع بالاتری از کوه سلع قرار گرفته است.

۳. اجابه، از آن جهت که خداوند دعای پیامبرش را برای پیروزی در جنگ (و پیروزی حضرت علی بر عمر بن عبدود) مستجاب فرمود.

۴. خندق، از آن جهت که در محل رویداد غزوه جهت جلوگیری از ورود کفار به مدینه خندق حفر گردید.

۵. فتح، از آن جهت که در این جا رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای سپاه اسلام طلب فتح کرد و یا خداوند خبر فتح و پیروزی سپاه اسلام را در این محل به آن حضرت رسانید و به نقل برخی از آن جاست که سوره فتح در این مکان نازل گردید. (۱)

مسجد استسقاء

(ا) نام دیگر (ک) مسجد غمامه

مسجد استراح

نام دیگر (ک) مسجد مستراح

(آلا) از مساجد سبعه (مدینه) به اختلاف نقل:

۱. مسجد احزاب است. (به سوی ام القری، ص ۳۱۸)

۲. مسجد سلمان فارسی است. (سیری در اماکن وحی، ص ۷۳)

مسجد الاقصی

(أصا) سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی (بنی اسرائیل ۱)

مسجد الاقصی مسجدی است که حجاج بیت الله الحرام در موسم حج فریاد رهایی آن را از چنگال متجاوزین و غاصبین سر می دهند و مسجد الحرام و مسجد الاقصی را «قبلتین» گویند از آن جهت که تا قبل از قبله شدن کعبه، به سوی مسجد الاقصی (بیت المقدس) نماز به جای آورده می شد. مراد از لفظ مسجد الاقصی مذکور در قرآن مجید بیت المقدس می باشد و به نقلی به اعتبار دوری آن از مکه «اقصی» (دورتر) خوانده شد و به اعتبار آن که بعداً از مساجد بزرگ مسلمین خواهد شد به عنوان «مسجد» وصف گردید (و لذا گفته اند که این خود از جمله معجزات قرآن مجید است. امروزه نام مسجد الاقصی برای اطلاق به دو بنای مقدس و تاریخی به کار برده می شود؛ برای صخره ای و برای مسجدی:

۱. صخره مقدس؛ صخره ای است که حرم شریف بر روی آن قرار دارد و حضرت سلیمان (علیه السلام) اولین معبد یهودیان را بر روی آن ساخت. صخره ای که بر اساس روایات آخرین منزلگاه زمینی رسول الله در شب معراج بود.

۲. مسجد الاقصی؛ مسجدی است در جنوب قبه الصخره. این مسجد را عبدالملک بن مروان (و به نقلی در جای مسجد عمر که هنگام فتح قدس بنا شد) احداث کرده و پسرش ولید آن را به پایان رساند. مسجد الاقصی

بارها در طول تاریخ تجدید بنا شد و از جمله در سال ۱۱۸۷ هجری قمری توسط صلاح الدین ایوبی از نو بنا گردید. مسجد الاقصی در برخی روایات یکی از چهار مسجد پر فضیلت و با عظمتی است که نماز در آن ثواب فوق العاده ای دارد (و در ۲۱ اوت ۱۹۶۹ میلادی برابر با ۳۰ مرداد ماه ۱۳۴۸

۱. و برخی در جواب گفته اند که سوره فتح مربوط به صلح حدیبیه و فتح مکه است.

شمسی آتش سوزی عظیمی به دست غاصبین صهیونیست در مسجد الاقصی روی داد و خسارت عمده ای به بار آمد).

مسجد ام ابراهیم

از مساجد مدینه. همان (ك) مسجد ابراهیم

مسجدان

(م ج) مساجد مکه و مسجد مدینه. (لغت نامه)

مسجد انشاق قمر

همان (ك) مسجد شق القمر

مسجد بحیر

همان (ك) مسجد ابوذر

مسجد بدائع

همان (ك) مسجد درع

مسجد بغله

(بَ غ ل) از مساجد مدینه. مسجدی است در مشرق بقیع در ۵۰۰ متری خیابان ملک عبدالعزیز. آورده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا نماز گزاردند و بر سنگی در این مکان نشستند و قرائت قرآن نمودند و بر این سنگ شکافی قراردادند که حضرت ضمن تکیه بر این سنگ سر مبارک خود را به خاطر آفتاب در آن می گذاشتند. ملک مصر در سال ۶۰۳ هجری قمری این مسجد را تعمیر کرد و در حکومت اخیر تخریب شد. این مسجد به جهاتی نام هایی دارد:

۱. بنی ظفر؛ چون متعلق به بنی ظفر از قبیله اوس بوده است.

۲. مائده؛ به نقلی از آن جهت که سوره مائده در این جا بر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل گردید.

۳. بغله؛ از آن جهت است که طبق نقل جای پای بغله (استر) پیامبر بر آن سنگ مانده و یا این که

این جا مکان دفن بغله آن حضرت بوده است.

مسجد بقیع

همان (ك) مسجد ابی بن كعب

مسجد بلال

(ب) از مساجد مدینه. مسجدی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هفتم هجری در آن نماز عید اقامه فرمود و بعدها به نام مؤذن با وفای ایشان نامگذاری شد. این مسجد توسط حکومت فعلی تخریب گردید (اکنون در بازار بلال مسجدی به نام بلال در طبقه فوقانی بازارچه وجود دارد).

مسجد بلال

از مساجد مکه، مسجدی در بالای کوه ابوقییس. در این مکان بلال مؤذن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) معمولاً اذان می گفت. این مسجد در دوران سعودی ها تخریب و به جایش قصر چندین طبقه ای ساخته شد. بعضی مسجد بلال و مسجد شق القمر را یکی می دانند.

مسجد بنی جدیله

(ج ل) همان (ك) مسجد ابی بن كعب.

مسجد بنی زریق

از مساجد مدینه. مسجدی بود در مقابل باب السلام واقع در خیابان مناخه. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن نماز گزارده و قرآن خواندند. این مسجد در توسعه اطراف مسجد النبی در حکومت اخیر تخریب گردید.

مسجد بنی ساعده

(ع د) از مساجد مدینه. مسجدی بود واقع در بنی ساعده (نزدیک چاه بضاعه) و در شمال غربی مسجد النبی در خیابان سحیمی قرار داشت. نوشته اند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن نماز گزارده و قرآن خواندند. این مسجد در توسعه اطراف مسجد النبی در حکومت اخیر تخریب گردید.

مسجد بنی سالم

(ل) همان (ك) مسجد جمعه

مسجد بنی سلمه

همان (ك) مسجد قبلتین

مسجد بنی ظفر

(ظَ فَ) همان (ك) مسجد بغله

مسجد بنی عاتکه

(تِ كِ) همان (ك) مسجد جمعه

مسجد بنی عدی

(عِ یِ) همان (ك) مسجد دار النابغه

مسجد بوعی

همان (ك) مسجد ردشمس

مسجد بیعت

از مساجد مکه

۱. همان (ك) از مسجد جن

۲. مسجدی است در ابتدای منی نزدیک جمره عقبه که به فرمان منصور عباسی ساخته شد و بعدها توسط مستنصر عباسی تعمیر گردید و اکنون مخروبه است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

الف: بیعت؛ از جهت وقوع بیعت النساء و بیعت الحرب اهالی یثرب با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این جا.

ب: عقبه؛ از جهت صورت گرفتن بیعت در این عقبه.

مسجد پیامبر

همان (ك) مسجد النبی

مسجد تقوی

از مساجد مدینه. مسجدی است که در حق آن آیه شریفه «المسجد اسس علی التقوی من اول یوم»

(توبه ۱۰۸) نازل شده که به اختلاف نقل:

۱. مسجد النبی

۲. مسجد قباست. (به احتمال بیشتر)

۳. هر دو مسجد قبا و مسجد النبی می باشد.

۴. همه مساجدی است که بر اساس تقوا بنا شود. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵؛ تفسیر نمونه؛ مدینه شناسی ج ۱، ص ۹؛ لغت نامه؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۲۳۲)

مسجد تنعیم

(ت) از مساجد مکه در منطقه حرم در شمال (غربی) مکه و در جاده اصلی مدینه به مکه و به فاصله چند کیلومتری مسجد الحرام واقع است و از نزدیک ترین مساجد حدود حرم است که اکنون متصل به شهر مکه می باشد. از این مسجد به بعد کسی بدون احرام حق ورود به مکه را ندارد. این مسجد را والی مکه در سال ۲۴۰ هجری ترمیم نمود و بر چاه آن گنبدی ساخت. در سال های ۶۴۵ و ۶۷۸ و ۹۱۸ و ۱۰۱۱ هجری قمری نیز این مسجد ترمیم شد و در سال ۱۳۹۸ قمری توسط سعودی های با مساحتی حدود ۱۲۰۰ متر مربع بازسازی گردید و در توسعه اخیر با بنایی بسیار جدید و زیبا تجدید ساختمان گردید. مسجد تنعیم را مسجد عمره هم می گویند. با این وجه تسمیه ها:

۱. تنعیم؛ چون این منطقه نامش «نعمان» است؛ یا میان دو کوه به نام «ناعم» (در سمت راست) و «نعیم» یا «منعم» (در سمت چپ) قرار دارد، یا «تنعیم» نام درختی است که در بادیه شناخته شده است.

۲. عمره؛ چون این جا میقات عمره مفرده است (و برای انجام عمره مفرده از

مکه بیشتر در این مسجد محرم می شوند) و به نقلی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جهت عمره از تنعیم محرم شدند (و لذا در مکان احرام آن حضرت مسجد را ساختند).

مسجد ثنایا

(ث) از مساجد مدینه و از آن به نام قبه الثنایا نیز یاد شده. مسجد کوچکی بود در نزدیکی کوه احد (در ۲۰۰ متری شمال شرقی مقابر شهدای احد) نوشته اند در غزوه احد دندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این نقطه شکست. این مسجد بعدها ساخته شد و دارای گنبد بود و به مرور زمان منهدم گردید. گویند دیواره های مخروب این مسجد در دامنه کوه احد مشاهده می شود.

مسجد جبل احد

(ج ب ل) یا (ک) مسجد احد

مسجد جبل الرماه

(ج ب ل ر) یا (ک) مسجد جبل العینین

مسجد جبل العینین

(ل ع ن) از مساجد مدینه. جبل الرماه هم نام دارد. مسجدی بود بر سمت شرقی کوه عینین که در سنگر گاه و یا عبادتگاه پنجاه تیر انداز سپاه اسلام در غزوه احد ساخته شد. این مسجد در دوران عثمانی ترمیم ولی به مرور زمان و در اثر بی توجهی تقریباً از بین رفت و اکنون جز دیوارهای کوتاه و خشتی آن چیزی باقی نمانده است.

مسجد جحفه

(ج ف) مسجد واقع در جحفه که میقات است.

مسجد جعرانه

(ج ن) (ج ع ر ن) از مساجد منطقه حرم مکه است (بین مکه و طایف) به نقلی حدود ۲۹ کیلومتری مکه و در جانب شمال (شرقی) آن. جعرانه میقات عمره مفرده است و روایاتی از احرام بستن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هشتم هجری در جعرانه نقل گردیده است.

مسجد جعرانه که در آغاز خط حرم قرار دارد یکی از مساجدی است که در فضیلتش روایات زیادی وارد شده است. و این مسجد را یکی از قریش در مکان احرام رسول الله با کشیدن دیواری بر گرد آن ساخت. سپس ابن زبیر در بنای آن کوشید و در ادوار بعد مورد توسعه و ترمیم قرار گرفت از جمله در سال ۱۲۶۳ هجری قمری توسط یکی از شاهان حیدرآباد هند باز سازی شد و در سال ۱۳۷۰ و بعد ۱۳۸۴ قمری توسط سعودی ها (در مساحت ۱۶۰۰ متر مربع) بازسازی گردید.

از مساجد مدینه. به مسجد بنی سالم و مسجد عاتکه و مسجد وادی (وادی رانونا) نیز موسوم است. بین قبا و مدینه واقع است. طبق برخی نوشته ها اولین نماز جمعه در تاریخ اسلام در این نقطه اقامه گردید

که در مسیر مهاجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در میان قبیله بنی سالم بن عوف قرار داشت. این مسجد از گل و خشت ساخته شده بود و سقفی کوچک داشت و بعدها با سنگ تجدید بنا گردید و در دوره عثمانی اندکی بزرگ تر و از اساس بنا شد. امروزه سعودی ها به جای آن مسجد زیبایی ساخته اند. برخی معتقدند که برگشت قبله از بیت المقدس به

کعبه در این جا بوده است. (در مقابل مسجد جمعه در فضای باز، مسجد کوچکی هست که برخی معتقدند مسجد جمعه می باشد)

مسجد جن

از مساجد مکه و مسجدی تاریخی است واقع در مشرق خیابان مسجد الحرام در منطقه حجون حدود ۲۰۰ متری قبرستان ابوطالب. این مسجد در قرن دوم هجری وجود داشت و به جهاتی به نام هایی خوانده شد.

۱. جن؛ به علت نزول آیات سوره جن در این نقطه.

۲. بیعت؛ به علت بیعت طایفه جن با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این نقطه.

۳. حرس؛ به علت توقف و ملاقات حرس (گشتی های شبانه) مناطق مختلف مکه در این نقطه.

مسجد حدیبیه

(حَدِيبِيَّ) (حَدِيبِيَّ) از مساجد منطقه حرم مکه است که در زمان خلیفه دوم ساخته شد و به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. حدیبیه؛ به علت واقع شدن در محل حدیبیه.

۲. رضوان؛ به علت آن که در محل بیعت رضوان ساخته شد. (امروزه در مجاورت این بنای قدیمی مسجد جدیدی به نام حدیبیه ساخته اند)

مسجد الحرام

و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه (بقره ۱۹۱)

مفسرین مراد از مسجد الحرام را در چند آیه مکه (یا حرم) دانسته اند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۰؛ تاریخ مکه، ص ۲۶؛ اعلام قرآن، ص ۵۹۸)

مسجد الحرام

فول وجهک شطر المسجد الحرام (بقره ۱۴۴)

از مساجد مکه معظمه است که در وسط شهر واقع گشته و به شکل تقریبی مربع مستطیل بوده و کف آن نسبت به سطح خیابان های اطراف در جهات مختلف از ۱/۵ الی ۳ متر پایین تر است.

طبق برخی نقل ها مسجد الحرام اولین مسجد بنا شده روی زمین است ولی تاریخ آن با بنای کعبه به دست حضرت ابراهیم پیامبر عظیم الشأن (علیه السلام) آغاز می شود. می گویند آن زمان که آن رسول منادی توحید، کعبه را بساخت فضایی را در

اطراف آن جهت طواف و نماز در نظر گرفت اما شکل و اندازه آن به درستی معلوم نمی باشد. اما در مورد سابقه اسلامی این مسجد آورده اند که:

۱. در زمان پیامبر، این مسجد بسیار محدود بود و تا دوره خلیفه اول دیواری نداشت.

۲. سال ۱۷ هجری، خلیفه دوم خانه های اطراف را خرید و جزو مسجد نمود و دیوار کوتاهی به ارتفاع کمتر از قامت انسان به دورش کشید و درب هایی کار گذاشته شد.

۳. سال ۲۶ هجری، خلیفه سوم صحن مسجد را افزایش داد و در اطراف آن شبستان بنا گردید.

۴. سال ۶۴ (یا ۶۶) هجری، عبدالله بن زبیر کار خلیفه سوم را ادامه داد.

۵. سال ۷۳ (یا ۷۴) هجری، عبدالملک خلیفه اموی دیوارهای مسجد را بلندتر کرد و برای آن سقفی از چوب ساج

بساخت و در تزئین ستون ها از طلا استفاده نمود (و بخشی از دارالندوه نیز در زمان او و فرزندش ضمیمه مسجد گردید).

۶. سال ۸۸ (یا ۹۱) هجری، ولید بن عبدالملک به ترمیم مسجد دست زد و به صحن مسجد افزود و برای نخستین بار ستون های مرمرین به مسجد الحرام آورد و برای آن سقف یکپارچه ای که بر ستون های و پایه های مرمرین قرار داشت بساخت و آن گاه با چوپ ساج آراسته و تزئین شده آن را پوشانید. سطح مسجد را سنگفرش کرد و برای اولین بار در مسجد الحرام کاشی به کار برد و کنگره ها و غرفه هایی بنا نمود.

۷. سال ۱۳۷ هجری، منصور عباسی در قسمت شمال و

غرب بر مساحت مسجد افزود و به کاشی کاری و تزئین مسجد اقدام نمود و رواق هایی در اطراف بساخت (که تا سال ۱۴۰ به طول انجامید).

۸. سال ۱۶۰ (یا ۱۶۱) هجری، مهدی عباسی به توسعه و ترمیم مسجد اقدام نمود. تقریباً تمام خانه های بین مسجد الحرام و مسعی (محل سعی صفا و مروه) خراب گردید و رواقهایی در اطراف مسجد ساخته شد و به درها افزوده گشت و ستون های مرمرین زیادی بر پا شد و بر این ستون ها سقف های گنبدی شکل ساختند و با این توسعه، کعبه در وسط مسجد واقع گردید و هادی عباسی دنباله کار پدر را تکمیل نمود و به صحن مسجد افزود.

۹. سال ۲۸۰ (یا ۲۸۴) هجری، معتضد عباسی به پاره ای از تعمیرات دست زد و دارالندوه را به مسجدی (در داخل مسجد الحرام) تبدیل نمود.

۱۰. سال ۳۰۶ هجری، مقتدر عباسی

صحن را از جانب غربی توسعه داد.

۱۱. سال ۸۰۳ هجری، ناصر بن برفوق (۱) پادشاه مصر فرمان به تجدید بنای قسمتی از مسجد داد (چرا که آتش سوزی سال ۸۰۲ قریب یک سوم مسجد را از جانب رکن شامی فرا گرفت) این تجدید بنا در سال ۸۰۴ به اتمام رسید ولی چوپ پوش سقف و رواقها تا سال ۸۰۷ هجری به طور انجامید.

۱۲. سال ۸۷۳ هجری، قایتبای از ممالیک برجی مصر بر تزیینات مسجد افزود

۱۳. سال ۹۷۹ هجری، سلطان سلیم دوم عثمانی فرمان به تخریب رواق شرقی مسجد که رو به انهدام بود داد و سقف چوبی این جانب و جوانب دیگر مسجد را بدل به قبه های خشتی نمودند.

۱۴. سال ۹۸۴ هجری، سلطان مراد (سوم) عثمانی دنباله کار سلطان سلیم را به پایان رسانید.

۱۵. سال ۹۹۰ هجری، ستون های موجود در رواق ها را با ستون های مرمرین عوض کردند و بدین نحو به جای یک سقف هموار بر روی رواق ها، پانصد گنبد کوچک پیازی شکل به سبک عثمانی دیده می شود و در سال ۹۹۴ نیز تعمیرات و تزییناتی صورت گرفت (و در پایان دوره عثمانی وسعت مسجد را به اختلاف نقل حدود ۲۵۰۰۰ یا ۲۷۰۰۰ یا ۲۹۰۰۰ یا ۳۰۰۰۰ یا ۳۵۰۰۰ متر مربع ذکر کرده اند).

۱۶. سال ۱۳۷۵ هجری، در زمان ملک سعود با خرید خانه ها و اماکن اطراف، نوسازی مسجد الحرام از چهار سمت آغاز گردید و با توسعه ای که طی مدت ۲۰ سال به طول انجامید (معروف به توسعه اول) دور تا دور مسجد الحرام با شبستان های عظیم به صورت دو طبقه به ارتفاع ۲۲ متر در آمد

(۱۳) متر طبقه اول و ۹ متر طبقه دوم) و سطح مسجد با ۱۳۰ پله به بام شبستان های مسجد مربوط گردید و مسجد با اسلوبی جدید و با توجه به معماری سنتی اسلامی وسعتی حدود ۱۶۰۰۰۰ متر مربع یافت.

۱۷. سال ۱۴۰۹ هجری، در دوران ملک فهد توسعه دیگری (معروف به توسعه دوم) در مسجد صورت گرفت که سبب شد مساحت مسجد بیش از ۲۳۰۰۰۰ متر مربع گردد. در این توسعه علاوه بر احداث ساختمان های جدید از نظر تزئینات و وسایل رفاهی اقدامات متعددی صورت یافت (اما متأسفانه برخی از اماکن واجد ارزش تاریخی اسلام نیز محو گردید).

فضایل مسجد

افضل مساجد جهان است.

از قصرهای بهشت در دنیا شمرده شده است.

در دل آن خانه خدا، (کعبه) جلوه گری می کند.

بر سایر اماکن دنیا (جز مکان دفن رسول الله) افضلیت دارد.

قسمتی از مناسک حج و عمره در فضای این مکان مقدس صورت می پذیرد.

نماز خواندن در آن معادل با صد هزار نماز و یا هر رکعت نماز در آن برابر با هزار رکعت نماز معرفی شده است.

۱. ضبط دایره المعارف فارسی (و در لغت نامه ب).

احکام مسجد

عدم جواز قصاص پناهنده به آن

عدم جواز عبور جنب و حیض از آن

جواز قصر و اتمام نماز برای مسافر در آن

حرمت خارج کردن سنگریزه و خاک آن

حرمت (یا کراهت) بنای بلندتر از کعبه در اطراف آن

زدن شخص عامل آلوده به نجاست کردن عمدی آن

متعلقات مسجد

کعبه، باب ها، حجر اسماعیل، حطیم، دار الندوه، زمزم، سقایه الحاج، سعی، مقام ابراهیم، مناره ها منبر، و...

مستحبات مسجد

با غسل وارد شدن

با پای برهنه وارد شدن

از باب بنی شیبه وارد شدن. (۱)

باوقار و خشوع و تذلل وارد

شدن.

دو رکعت نماز تحیت مسجد را به جای آوردن.

بر درب مسجد دعای «السلام علیک ایها النبی...» را خواندن.

بعد از ورود خطاب به کعبه «الحمد لله الذی...» را گفتن.

رو به کعبه دعای «اللهم انی اسألك فی مقامی...» را خواندن.

حجر الاسود را بوسیدن و لمس کردن و در برابرش دعای «اشهد ان لا اله الا الله...» و دعای «الحمد لله الذی هدانا...» را خواندن.

مسجد حرس

(ح ر) همان (ک) مسجد جن

مسجد حمزه

از مساجد مکه واقع در منطقه مسفله در نزدیکی تلاقی خیابان های ابراهیم و حمزه.

مسجد حمزه

از مساجد مدینه. مسجدی بود و در احد. در گذشته بر قبر حضرت حمزه ضریح و بارگاهی ساخته بودند و در آن جا مسجدی نیز وجود داشت که چون مورد توجه زائران بود ضریح و بارگاه تخریب گردید و پیرامون قبر آن حضرت نیز دیواری کشیده شد تا مانع ورود زائران باشد.

به مشهد شهداء نیز موسوم بود. مسجد حمزه ای که امروزه در کنار قبرستان وجود دارد مسجدی جدید است.

مسجد خندق

(ح د) همان (ک) مسجد احزاب

مسجد خیف

(ح ح) (۲) از مساجد مکه واقع در منی. مسجد خیف (مسجد منی) از محترم ترین مساجد است و اهمیتی تاریخی دارد. مسجد خیف در صدر اسلام از وسیع ترین مساجد به شمار می رفته (و حتی وسیع تر از مسجد الحرام معرفی گردیده) و مسجدی روباز بود و تا دوران عثمانی تنها در قسمت مصلاهی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و مقداری از اطراف دیوارها، سقف و شبستان داشت قبه ای در وسط این مسجد موجود بود و داخل قبه محراب رسول الله بود که آن را «مسجد عیثومه» (۳)

می گفتند. و از جمله اقداماتی که جهت ساخت و تعمیرات در این مسجد صورت گرفته است

عبارت است از:

۱. سال ۲۴۰ هجری، و بعد در سال ۲۵۶ هجری، به علت تخریب بر اثر سیل توسط معتمد عباسی تجدید بنا و تعمیر اساسی شد و سیل بندی نیز برای حفاظ ساخته گردید.

۲. سال ۵۵۶ (و یا ۵۵۹) هجری، وزیر سلجوقی جواد اصفهانی آن را تجدید بنا کرد و وسعت داد.

۳. سال ۷۲۰ هجری، احمد بن عمر معروف به ابن مرجانی در آن تغییراتی داد.

۴. سال ۸۷۴ (یا ۸۹۴) هجری، سلطان قایتبای از ممالیک برجی مصر مسجد را ساختمانی تازه نمود (در زمان او مساحت مسجد تقریباً بیش از ۱۰۰۰۰ متر مربع بود)

۵. سال ۱۰۲۵ هجری، سلطان احمد بن سلطان محمد عثمانی آن را نوسازی کرد.

۱. طبق نقل پس از شکستن بت هبل آن را در این محل دفن کرده اند، و اگر چنین باشد مظهرت و بت پرستی زیر پای گذارده می شود.

۲. ضبط لغت نامه (تحت عناوین)

«مسجد خیف» و «خیف منی» و سفرنامه ابن جبیر (ص ۲۰۳)؛ اما در لغت نامه تحت عنوان «خیف» بدون فتح آمده است (بر وزن لیف).

۳. به معنی کندر و اسپنج (تاریخ و اماکن اسلامی، ص ۱۴۶).

۶. سال ۱۰۷۲ و ۱۰۹۲ هجری سلطان محمد تغییراتی در آن به عمل آورد.

۷. سال ۱۳۶۲ هجری، در دوران سعودی ها مسجد با ایجاد رواق های متعدد، مساحت بسیاری یافت.

۸. قرن پانزدهم، در بازسازی های سال های اخیر سعودی ها، این مسجد به کلی دگرگون شد و با وسعت زیادی به شکلی مدرن و مسقف ساخته شد (و متأسفانه در این بازسازی قبه معروف و محراب نبوی برداشته گردید).

تسمیه مسجد

خیف به معنی زمین بین دو کوه است و این مسجد میان دو کوه واقع است.

خیف به معنی زمین مرتفعی است که سیل به آن آسیب نمی رساند و این مسجد به علت واقع بودن در دامنه کوه منی، سیل گیر نمی باشد.

اهمیت مسجد

مدفن بسیاری از پیامبران (یا هفتاد پیامبر) است.

عبادتگاه حضرت ابراهیم و بسیاری از پیامبران (علیهم السلام) بوده است.

خداوند متعال در این مکان گوسفند قربانی را برای فدا به سوی حضرت ابراهیم فرستاد.

هفتاد پیامبر از جمله حضرت موسی کلیم الله و حضرت عیسی روح الله (علیهما السلام) در این جا نماز خواندند.

این جا محل نماز رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده و آن حضرت هرگاه به منی می آمدند و در مواقع حج، در این مسجد حضور یافته نماز می گزاردند.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یکی از خطبه های مشهور خویش را در حجه الوداع در این جا برای جماعت مسلمین

ایراد فرمودند.

محل این مسجد در جریان فتح مکه (بسال هشتم هجری) اردوگاه ارتش اسلام بوده است.

فضیلت مسجد

هر رکعت نماز در آن ثوابش برابر صد رکعت معرفی شده (۱)

استحباب ادای نمازهای یومیه در آن در ایام تشریق و بیتوته در منی.

اجر بسیار صدبار خواندن هر یک از تسیح و تهلیل و تحمید در این جا.

مسجد دار النابغه

(رُ نَبِغ) از مساجد مدینه. مسجد بنی عدی نیز گفته می شد و در خیابان مناخه مقابل دار السلام در دارالنابغه (یعنی در کنار مقبره حضرت عبدالله پدر گرامی رسول الله) قرار داشت و گفته اند که رسول الله در این جا نماز گزاردند. این مسجد در تعریض و توسعه این خیابان به همراه مقبره آن حضرت تخریب گردید.

مسجد درع

(د) از مساجد مدینه. مسجدی است واقع در احد (در سمت چپ کسی که به سوی کوه احد و مقابر شهدای احد می رود) بنای مخروبه و قدیمی مسجد الدرع از دوران عثمانی است. این مسجد به نام هایی موسوم است:

۱. بدایع

۲. درع؛ طبق روایت رسول الله هنگام عزیمت به سوی احد در شیخان (که به بدایع نیز معروف است) بیتوته فرمود و نماز صبح را خواند و هنگام بیتوته و اقامه نماز درع (زره) خود را که برای نبرد پوشیده بود در آورد و در آن جا نهاد (و یا در آن جا درع پوشیدند).

۳. شیخین؛ نامگذاری این جا به شیخین در انتساب به «اجمه الشیخین» صورت گرفت که در واقع جایگاهی متعلق به یهودیان بود و گفته اند از آن جهت «اجمه الشیخین» نام یافت که مرد و زنی که عمر آنها هر یک از صد سال گذشته بود در همین مکان به دیدار هم می آمدند و مردم از این موضوع تعجب کرده و این مکان را بدین اسم نامیدند (و یا این که این مسجد را زن و شوهری پیر و سالخورده بنا نهادند).

مسجد ذباب

(د) از مساجد مدینه. مسجدی است بر فراز

۱. به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) با نماز خواندن در مسجد خیف باید قصد آن داشت که جز از خدا و از گناه خود نباید ترسید و جز به رحمت حق امید نباید بست.

کوه ذباب (در شرق کوه سلع) که آثار مخروبه آن همچنان موجود و بدون سقف است. نوشته اند رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) بر فراز کوه ذباب هنگام جنگ خندق نماز گزارد

و یا در روزهای قبل از نبرد خندق بر این کوه بر امر تقسیم نیروها و کندن خندق‌ها نظارت می‌فرمود. در تسمیه این کوه به ذباب گفته‌اند مردی از یمن به نام ذباب به وسیله مروان بن حکم اموی بر فراز آن گردن زده شد.

مسجد ذوالحلیفه

(ذُلُّ حُ لَ فِ) از مساحد مدینه. همان (ك) مسجد شجره

مسجد ذوقبلتین

همان (ك) مسجد قبلتین

مسجد رایت

(ی) از مساجد مکه. مسجدی است واقع در شرق شهر در محلی به نام جوردیه و وجه تسمیه به خاطر استقرار رایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در این مکان است برای فتح مکه این مسجد به دست یکی از نوادگان عباس بن عبدالمطلب بنا شد و معتصم عباسی در سال ۶۴۰ هجری آن را بازسازی کرد و امیر قطلبک عمارت آن را از نو برافراشت و در زمان سعودی‌ها به سال ۱۳۶۱ هجری قمری تعمیر شد، ولی در سال ۱۳۹۴ محل این مسجد (در طرح توسعه جاده حجون به ام لدود) تغییر پیدا کرد و مسجد دیگری در نزدیکی آن ساخته شد.

مسجد رایت

از مساجد مدینه و مسجدی است بر فراز کوه ذباب و برخی آن را همان مسجد ذباب دانسته‌اند. مسجد در شمال مسجد نبوی و در فاصله ۱۸۰۰ متری آن واقع است. در تسمیه به اختلاف گفته‌اند:

۱. در غزوه خندق، رایت مدنی‌ها در روی کوه ذباب به اهتزاز در آمد.

۲. در جنگ حره (قتل عام اهل مدینه توسط سپاه یزید) سپاه مدینه نخست بر فراز کوه ذباب صف کشید و در آن جا رایت نصب نمود.

۳. در قرن اول هجری یزیدبن هرمل که در پشت کوه ذباب با موالیان می‌جنگید پرچم خود را بر فراز این کوه مستقر ساخت.

مسجد رد شمس

(رَدْ شَ) از مساجد مدینه. مسجدی است در جنوب شرقی شهر در انتهای خیابان عوالی به مساحت اولیه پنج متر مربع که در دوران عثمانی تعمیر و بنای محکم بر آن ساخته و رواق‌هایی بر آن قرار داده شده و صحن بزرگی نیز در پشت داشت. این مسجد بارها بازسازی گردید.

این مسجد به جهاتی به نام‌های موسوم است:

۱. نخل، به خاطر وجود نخلی در این نقطه.

۲. بوعی، چون نزدیک باغی بوعی بود.

۳. شمس، به علت اولین تابش آفتاب بر آن.

۴. فضیخ، چون در این محل درخت فضیخ (خرما) زیاد بود. یا در این محل فضیخ می ریخته اند.

یا این جا مکان نزول آیات تحریم شراب است. یا در این جا عده ای از اصحاب با نزول آیات شراب کوزه های فضیخ (شراب) را شکستند.

۵. ردشمس، از آن جهت است که رسول الله در این مکان سر بر زانوی حضرت علی (علیه السلام) به خواب رفتند و چون بیدار شدند وقت

نماز عصر (و به نقلی وقت فضیلت نماز عصر) گذشته بود و لذا دعا فرمودند که خداوند، اگر علی در طاعت تو و رسول توست خورشید را برای او باز گردان و خورشید برگشت و حضرت نماز عصر را به موقع به جای آوردند (و به نقلی این واقعه در خیر اتفاق افتاد).

مسجد رسول از مساجد سبعه

۱. نام دیگر (ک) مسجد النبی

۲. مسجدی است در احد در شمال قبور شهدای احد.

مسجد زهرا

همان (ک) مسجد فاطمه

مسجد سبق

از مساجد مدینه. مسجدی است در شمال شرقی مسجد نبوی در فاصله ۵۰۰ متری.

علت نامگذاری را از آن جا ذکر کرده اند که در وسط میدان اسب دوانی واقع شده است که در زمان رسول الله وجود داشت.

مسجد سجده

همان (ک) مسجد ابوذر

مسجد سرف

(س ر) مسجدی است واقع در میان راه مکه

و وادی مرو. سرف اردوگاهی برای لشکریان اسلام بوده است که عمدتاً در غزوه های خارج مدینه، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به همراه سپاه در این مکان اردو می زد.

مسجد سقیا

(س) از مساجد مدینه. مسجدی است در حره غربی شهرمقابل میدان عنبریه. این مسجد که در غرب مسجد نبوی و در فاصله ۲۱۰۰ متری آن واقع است، (بعدها) در محل دعا و نماز رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هنگام حرکت به سوی بدر در کنار چاه سقیا ساخته شد. در دوران عثمانی بر پایه های اولیه، مسجد را مجدداً بنا کردند که اکنون با همان ساختمان به طول تقریبی چهار متر در عرض سه متر باقی مانده است. این مسجد به «قبه الرئوس» نیز مشهور است، (۱) از جمله به این علت که در پایان عصر عثمانی پس از جنگ، سرهای برخی اعراب در این مکان دفن شده است.

مسجد سلمان

از مساجد مدینه و از مساجد سبعة است که در کنار مسجد فتح و در سمت قبله آن در زمین مسطحی قرار دارد با شبستان و صحنی به طول ۸/۵۰ و عرض ۷ متر. این جا محل تهجد و دعای سلمان بود و نیز به خاطر نقش او در جریان حفر خندق این مسجد بنا گردید.

مسجد شجره

(شَجَرِ) از مساجد مکه

۱. مسجدی است واقع در حجون (کمی بالاتر از مسجد جن در تقاطع شارع مسجد الحرام و شارع نونه) به روایتی در این مکان شجره ای به نبوت پیامبر اکرم شهادت داد و این مسجد به یاد بود این معجزه ساخته شد.

۲. مسجدی است در حدیبیه، در جای شجره ای که صلح حدیبیه منعقد گردید. این مسجد در حکومت سعودی تخریب گردید.

مسجد شجره

از مساجد مدینه. مسجدی است در چند کیلومتری جنوب مدینه به طرف مکه (و به فاصله ۴۸۶ کیلومتری مکه). این جا در روزهای نخست و مقارن با حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به صورت مسجد در آمد. این مسجد در قرن هشتم دچار خرابی شد ولی مورد استفاده بود. در قرن هشتم و نهم تنها دیواری بر گرد آن قرار داشت. به سال ۹۶۱ (زین الدین الاستار) مسجد را از نو پایه گذاری کرد. در سال ۱۰۵۸ قمری یکی از مسلمانان هند آن را بازسازی نمود و مناره ای بر آن ساخته شد. در دوران سعودی بار دیگر بازسازی گردید و بناهای جدید بر آن افزودند و در آخرین تجدید بنا در سال های اخیر مساحتی چندین برابر یافته است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مسجد محرم، به علت آن که زائر بیت الله در این جا محرم می شود. (ع)

۲. مسجد احرام، به علت آن که زائر بیت الله در این جا احرام می بندد. این جا میقات عمره (تمتع و مفرده) است و از جمیع میقات های دیگر نسبت به مکه دورتر می باشد و افضل میقات ها از

نظر وثوق است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان (در عمره حدیبیه سال ششم و در عمره القضاء، سال هفتم و در فتح مکه به سال هشتم و در جحه الوداع سال دهم) احرام بست.

۳. مسجد شجره، به علت آن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در کنار و یا زیر سایه شجره سمره که در این مکان وجود داشت احرام بست. یا به علت وجود شجره (عطف) حلفا که تا زانو بلند می شود و یا از جهت مشاجره (مجادله) که در آخر منجر به تحالف شد. (ع)

۴. مسجد ذوالحلیفه، به علت نام این منطقه، از آن رو که «حلیفه» نام آبی بوده و یا حلفا نام گیاهی بود و یا از حلف (قسم) است چون در جاهلیت جمعی در این نقطه هم قسم گردیدند.

۵. مسجد آبار علی، یا مسجد ایبار علی به علت آن که حضرت علی (صلی الله علیه وآله وسلم) برای آبیاری مزارع چاه هایی (ایبار) در این جا حفر نمودند و این منطقه اکنون هم به آبار علی موسوم است.

مسجد شق القمر

(شَقُّ لُقْمٍ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ. (قمر ۱)

۱. در کتاب «مدینه شناسی» (ج ۱، ص ۱۳۶ الی ۱۳۹) عللی برای این شهرت ذکر شده است.

یا مسجد انشقاق القمر از مساجد مکه. مسجدی است تاریخی که در بالای کوه ابوقییس در محل انجام یکی از معجزات نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی شکافته شدن ماه (شق القمر) ساخته شد. طبق روایات در اواخر دوران مکه به درخواست مشرکان یا به درخواست حقیقت جویان یثربی در شب سیزدهم

شوال یا در شب چهارم ذی حجه بر فراز کوه ابوقییس به اشاره حضرت و به اذن پروردگار ماه دو قسمت شد. برخی مسجد شق القمر را همان مسجد بلال (واقع بر فراز کوه ابوقییس) می دانند و برخی ها مستقل از یکدیگر. امروزه حکومت سعودی با تخریب این مسجد تاریخی قصر دارالضیافه را بر فراز کوه ابوقییس ساخته است.

مسجد شمس

(ش) از مساجد مدینه. مسجد شمسی هم گفته می شود و بین قبا و عوالی بر تپه ای بر شرق قبا واقع است و چون خورشید در اولین زمان طلوع به آن می تابید نام شمس بر خود گرفته است و اکنون آثار آن از بین رفته. به زعم برخی این مسجد همان مسجد ردشمس (مسجد فضیخ) است.

مسجد شمسی

همان (ك) مسجد شمس

مسجد شهداء

همان (ك) مسجد حمزه

مسجد شیخین

همان (ك) مسجد درع (به نقلی مسجد المستراح را گویند)

مسجد صخره

همان (ك) مسجد كبش

مسجد صفایح

(ص ی) از مساجد مکه واقع در منی دامنه کوهی به نام صفایح. این مسجد در جنوب مسجد خیف قرار داشت ولی امروز اثری از آن نیست و احتمالاً در دوران سعودی تخریب شده است. در کنار و دامنه کوه صفایح غاری دایر مانند و مستدیر الشكل به اندازه سر یک انسان وجود داشت که به علت نزول سوره مرسلات در این جا بعدها به غار مرسلات معروف شد.

این نقطه را محلی می دانند که نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) جهت مصونیت از تابش آفتاب سرخویش را در آن قرار داد و مردم به آن تبرک می جستند.

مسجد ضرار

(ض) والذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المؤمنین (توبه ۱۰۷)

از مساجد مدینه. توسط گروهی از منافقان اهل عقبه و به دستور ابوعامر (برای ضربه زدن به اسلام و برای ایجاد تفرقه و کمینگاهی برای دشمنان اسلام) در زمان غزوه تبوک ساخته شد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از مراجعت گروهی را برای تخریب آن اعزام فرمود.

مسجد عاتکه

(تِ كِ) همان (ك) مسجد جمعه

مسجد عرفات

(ع ر) از مساجد مدینه. در پشت مسجد قبا از سمت جنوب واقع بود که در دوران سعودی در توسعه میدان قبا تخریب شد. این مسجد در مکانی ساخته شده بود که طبق نقل رسول اکرم در روز عرفه سالی که عازم حج نبودند حاجیان را نظاره می کردند. (۱)

مسجد عرنه

(ع ر ن) همان (ك) مسجد نمره

مسجد عریش

از مساجد مدینه. مسجدی است در کنار مزار شهدای بدر. این جا محل عبادت و نماز شب پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در شب غزوه بدر بوده است.

مسجد عسکر

(ع ك) از مساجد مدینه. در سمت شرقی پایین جبل الرماه در احد و در مکان شهادت حضرت حمزه سید الشهداء ساخته شد. دیواره های این مسجد تا دوران سعودی پا برجا بود لیکن پس از تخریب گنبد و بارگاه آن حضرت و قبور شهدای احد، این مسجد را نیز در تعریض محوطه اطراف تخریب نمودند. مسجد الوادی و یا مسجد المصرع نیز گفته می شد.

مسجد عقبه

(ع ق ب) همان (ك) مسجد بیت

مسجد علی

(علیه السلام) از مساجد مدینه.

۱. از مساجد سبعة است که در مقابل مسجد فتح و در جنوب غربی آن بالاتر از مسجد فاطمه بر روی کوه سلع قرار دارد و برای رسیدن به آن باید از پله های متعدد بالا

۱. در آخر این روستا (قبا) و مشرف بر آن تپه ای است معروف به عرفات. این تپه را از آن رو عرفات خوانند که پیامبر به روز عرفه بر آن تپه درنگ کرد و از آن جا زمین برابر او جمع آمد و هموار شد و حضرتش عرفات (مکه) را به مردم نشان داد (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۶).

رفت. این جا محل عبادت و دیده بانی و پاسداری آن حضرت از خطوط دفاعی مسلمین در غزوه خندق بوده است و طبق روایت نماز در این جا مستحب مؤکد است.

۲. مسجدی است در احد در جهت شرقی صحن مزار جناب حمزه سید الشهداء و در کتب تاریخی آن را «حیره» گفته اند، و انتساب این مسجد به آن حضرت یا از لحاظ دلاوری های ایشان در این مکان در غزوه احد است یا آن که محل عبادت ایشان بعد از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و امام صادق (علیه السلام) زیارت آن را توصیه فرمودند. این مسجد کمی پایین تر از مکان قبلی و تاریخی خود نوسازی شده است. برخی آن را «مسجد عسکر» می دانند.

۳. مسجدی است در شمال غربی (و تقریباً در فاصله ۹۰ متری) مسجد غمامه و در حدود ۴۰۰ متری رو به روی باب السلام. رسول الله (صلی الله علیه

وآله وسلم) نماز عید را در این مکان اقامه می فرمود. طبق روایات حضرت امیر (علیه السلام) در این مکان نماز خواندند. در زمان عمر بن عبدالعزیز این جا به صورت مسجد ساخته شد، و برخی گویند در این زمان مورد ترمیم و بازسازی قرار گرفته بود. حکمرانان دوره عثمانی اهتمام خاصی به تعمیر و حفظ این مسجد داشته و بنای کنونی از دوران عثمانی است و یک مناره دارد که متعلق به قرن نهم هجری می باشد.

مسجد عمر

از مساجد مدینه

۱. از مساجد سبعة است و ما بین مسجد ابی بکر و مسجد فاطمه (علیها السلام) قرار دارد.

۲. مسجدی است در جنوب مسجد غمامه (و نزدیک پل مدراج) در این جا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال سوم هجری نماز عید را اقامه فرمودند. به نقلی این مسجد را شخصی به نام شمس الدین پس از سال ۵۸۰ هجری ساخته است. نمای کنونی این مسجد از دوران عثمانی است که در سال ۱۲۶۶ (یا ۱۲۶۷) هجری قمری توسط سلطان عبدالمجید تعمیر (یا بازسازی) گردید و سپس مناره ای در آخر مسجد ساخت شد و به دوران سعودی نیز تعمیراتی در آن انجام گرفت.

مسجد عمره

همان (ک) مسجد تنعیم

مسجد غدیر خم

(خ) مسجدی است واقع در منطقه غدیر خم در سه مایلی جحفه در محل واقعه عظیم نصب حضرت امیر علی (علیه السلام) اولین گرونده به رسول خدا به جانشینی حضرتش.

به موجب روایات نماز خواندن در این مسجد فضیلت بسیار دارد و سمت چپ این مسجد به سمت قبله از سایر نقاط مسجد برای نماز گزاردن افضل است (چون محل ایستادن رسول الله برای انتخاب و معرفی حضرت امیر (علیه السلام) بود است) ساختمان این مسجد را تعدادی از ملوک شیعی هند بازسازی کردند. این مسجد در دوران عثمانی بر اثر سیل خراب شد و گوشه هایی از آن همچنان بر جای مانده است.

مسجد غزاله

(غ ل) همان (ک) مسجد مسیجد

مسجد غمامه

(غ م) از مساجد مدینه. در محلی به نام مناخه در ناحیه غرب (جنوب غربی) مسجد النبی و در ابتدای صحن جدید حرم نبوی

واقع است. این مسجد را عمر بن عبد العزیز در دوران ولید بن عبدالملک بنا نهاد و تعمیر نمود و در قرن دوم و هشتم و نهم نیز مجدداً تعمیر و اصلاح گردید. در زمان حکومت عثمانی هم عمارت آن تکمیل شد و دولت سعودی نیز در آن تعمیراتی انجام داد. این مسجد با مساحت ۳۳۸ متر مربع به طول ۲۶ و عرض ۱۳ متر) و ارتفاع ۱۲ متری دارای یک گنبد بزرگ و پنج گنبد کوچک است که آن را از سایر مساجد جدا و ممتاز می سازد مناره های بلند آن در قسمت شمال غربی مسجد قرار دارد. دیوارهای مسجد از سنگ های سیاه ضخیم ساخته شده و محراب آن نیز سنگی می باشد. دو مسجد علی (علیه السلام) و عمر در دو طرف این مسجد قرار گرفته اند. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. استسقاء؛ چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در هنگام خشکسالی در این مکان نماز استسقاء گزارده اند.

۲. غمامه؛ چون بر بالای سر رسول خدا که در هوای بسیار گرم مشغول نماز بودند قطعه ابری (غمام) ظاهر شد و تا پایان نماز باقی ماند و سپس ناپدید گردید. و یا این که حضرت از نماز استسقاء فارغ نشده بودند که ابر (غمام) سایه افکند و باران بارید.

۳. مصلی العید؛ چون این جا مصلای رسول الله در نمازهای عید بود و اولین نماز عیدی که حضرت در

مدینه به جای آوردند نماز عید قربان بود که در این مکان برگزار شد و بعدها به مصلى العید شهرت یافت و طبق نقل نماز عیدین تا اواخر قرن نهم هجری در این جا خوانده می شد.

مسجد فاطمه

(علیها السلام) از مساجد مدینه

۱. مسجدی است در جهت شمال شرقی مسجد غمامه (در کنار بازار فرش فروش ها در طبقه فوقانی) و در نوسازی اخیر تخریب شد.

۲. از مساجد سبعة است. مسجد کوچک و بدون سقفی است که دارای محراب کوچکی نیز می باشد و پایین ترین مساجد این منطقه بوده و در کنار خیابان اصلی واقع است و از آن جهت به نام آن بزرگوار نامگذاری شده که ظاهراً آن حضرت در غزوه خندق در این مکان برای پدر و همسرشان غذا می آوردند و یا شاید از آن سبب است که آن معصومه به یاد روزهای سخت این سرزمین و جنگ احزاب در این جا نماز شکر خوانده اند.

مسجد فتح

همان (ك) مسجد احزاب

مسجد فسح

(ف) همان (ك) مسجد احد

مسجد فضیخ

(ف) همان (ك) مسجد ردشمس

مسجد قبا

(ق) از مساجد مدینه. واقع در قبا (و بعضی آن را قبوه نیز خوانده اند) که نام قریه و ناحیه ای (و به قولی نام چاهی) بوده است در نزدیکی جنوب (غربی) مدینه که امروزه به هم متصل شده اند. مسجد در سال اول هجری بنا گردید. آن گاه که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در هجرت از مکه در هشتم (یا دوازدهم) ربیع الاول به قبا (یعنی آخرین منزلگاه برای رسیدن به مدینه) وارد شدند به مدت ۴ (یا ۱۲ یا ۱۳ یا ۱۷ یا ۲۰) روز در این منطقه ماندند تا حضرت علی و حضرت فاطمه (علیها السلام) و دیگر بستگان از مکه وارد شوند و طی این مدت آن حضرت به پیشنهاد عمار یاسر و یا به تقاضای ساکنان محل مسجدی را در قبا بنا نمود که در حقیقت اولین مسجدی است که در اولین روزهای هجرت به دست مبارک آن نبی مکرم و صحابه برای عموم مسلمانان ساخته شد. دیوارهای این مسجد با سنگ و خشت بر پا گردید و سقف بر روی چند ردیف ستون استوار گشت. آورده اند که حضرت شخصاً کار می کردند و خشت ها را به دوش می کشیدند به طوری که اصحاب متأثر از

این حالت تقاضا نمودند تا ایشان فقط ناظر امور باشند اما آن بزرگوار نپذیرفتند و کار می نمودند. بعد از ساختمان زمان رسول اکرم تاکنون به تدریج بسیاری از حکومت های وقت در تعمیر این مسجد سهمی داشته اند و از جمله تجدید کنندگان بناهای اساسی این مسجد عبارتند از:

۱. عثمان؛ در زمان

این خلیفه مسجد مختصری گسترش یافت.

۲. عمر بن عبد العزیز؛ والی مدینه به دستور ولید بنای اولیه مسجد را تخریب کرده و بنایی استوار از سنگ و گچ بر پا نمود. رواق هایی ساخت و ستون و مناره ایجاد کرد.

۳. ابویعلی احمد حسینی در سال ۴۳۵ قمری تعمیر و مرمت در مسجد صورت داد.

۴. جمال الدین جواد اصفهانی از وزرای اتابکان موصل در سال ۵۵۵ قمری فرمان به تجدید بنای مسجد داد.

۵. ملک الظاهر بیبرس بند قُداری از ممالیک بحری مصر (۶۵۸ ۶۷۶) اقدام به اصلاحات وسیعی در مسجد کرد.

۶. ناصر محمد بن قلاوون از ممالیک بحری مصر در سال ۷۳۳ هجری به تعمیرات اساسی مسجد همت گماشت.

۷. اشرف بزّسبای از ممالیک بحری مصر در سال ۸۴۰ هجری قمری به تجدید و ترمیم برخی قسمت های مسجد فرمان داد.

۸. اشرف قایتبای از ممالیک برجی مصر در سال ۸۸۱ قمری به تجدید بنای مناره و قسمت هایی از مسجد دستور صادر کرد.

۹. آل عثمان؛ سلاطین عثمانی مسجد را مرمت می کردند و آخرین آنها توسط سلطان محمود و فرزندش سلطان عبدالحمید طی سال های ۱۲۴۰ الی ۱۲۴۵ قمری صورت گرفت و مسجد از نو بنا شد.

۱۰. آل سعود؛ در زمان ملک فیصل به سال ۱۳۸۸ قمری مساحت مسجد وسعت یافت (و از ۱۲۷۶ متر مربع به ۱۴۲۰ متر مربع رسید) و در دوران اخیر به کلی وضع مسجد دگرگون شد و تغییرات عمده ای در آن ایجاد گردید و با وسعت بیشتری (به مساحت ۶۰۰۰ متر مربع) ساخته شد (۱) و قبه های متعدد و مناره های طویلی بر پا گردید ولی متأسفانه در آخرین بازسازی مسجد، محرابی

که محل نزول آیه تقوی را نشان می داد برجیده شد.

فضیلت مسجد

دو رکعت نماز در مسجد قبا برابر با حج و عمره ذکر شده است.

برای آن دعای مخصوص و تسیحات ویژه ای وارد شده است. (۲)

رسول الله روز شنبه (یا یکشنبه یا دوشنبه) برای نماز و عبادت به این جا می آمدند.

آیه «للمسجد اسس علی التقوی من اول یوم» (توبه ۱۰۸) به نقل بسیاری از مفسران درباره این مسجد نزول یافته و محل نزول هم در جنب جنوب غربی مسجد بود (که محرابی برایش ساخته بودند).

مسجد قبلتین

(ق ل ت) از مساجد مدینه. مسجد «قبلتین» و یا مسجد «ذوقبلتین» (که به نام بنی سلمه معروف بود) مسجدی است تاریخی (و به نقلی از جمله مساجد سبعة است) که دارای دو قبله بود و بر بلندی حره الوبر در طرف شمال غربی شهر واقع می باشد. این مسجد دارای دو محراب در برابر هم (شمالی و جنوبی) بود و وجه تسمیه از آن جهت است که در این جا مسئله تغییر قبله صورت گرفت و نیز یک نماز به دو قبله خوانده شد. رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) در طول سیزده سال اقامت در مکه و پس از ورود به مدینه به مدت ۱۰ (یا ۱۶ یا ۱۷ یا ۱۹ و یا...) ماه نماز را به سوی شمال یعنی به سوی بیت المقدس به جای می آوردند. طبق آنچه که مشهور است آن حضرت در نیمه شعبان (یا نیمه رجب) در این مسجد در حال به جا آوردن نماز ظهر بودند که فرمان تغییر قبله رسید و ایشان دو رکعت آخر نماز را به

سوی کعبه خواندند. به نقلی نیز نماز ظهر تمام شده بود که فرمان رسید و نماز عصر به سمت کعبه ادا گردید. به گفته ای دیگر هنگام رکعت دوم نماز صبح بود که آیه نازل گردید و حضرت بقیه نماز را به سوی کعبه خواندند. (برخی مسجد قبلتین را مسجد قبا و برخی مسجد النبی و برخی مسجد جمعه یعنی مسجد بنی سالم می دانند) مسجد قبلتین در زمان عمر بن عبد العزیز به احتمال زیاد بازسازی گردید (ولی منابع به بازسازی ها یا اصلاحات بنا قبل از زمان قایتبای اشاره ای ندارند). مسجد در دوره سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۵۰ قمری از نو بنا گردید و در آخرین بازسازی توسط سعودی ها به طرز زیبایی تجدید بنا گردید ولی محراب شمالی آن را برداشتند.

مسجد قشله عسکریه

از مساجد مدینه، واقع در نزدیکی میدان عنبریه در جنوب غربی مسجد النبی (به فاصله دو کیلو متری). در دوران عثمانی به سبک مساجد عثمانی در استانبول به یاد نماز عید رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان (داخل پادگان نظامی) ساخته شد اما با تخریب پادگان در دوران سعودی مسجد داخل آن نیز تخریب گردید.

مسجد قوچ

همان (ک) مسجد کبش

مسجد کبش

(ک) از مساجد مکه واقع در منی بین جمره اولی و جمره وسطی (یا در سمت شمال جمره عقبه به مسافت ۲۰۰ متری و در دامنه کوه ثبیر) که به خاطر احداث پل هوایی جمرات ثلاثه تخریب گردید. این مسجد به جهاتی به نامهایی موسوم است:

۱. مساحت مسجد قبا به ۱۳۵۰۰ متر مربع رسیده است (عرشیان، ص ۱۰۸).

۲. و از اعمال مسجد قبا «زیارت جامعه» و دعای «یا کائنا قبل کل شیء...» است (فقه فارسی با مدارک، ص ۲۳۳).

۱. مسجد قوچ

۲. مسجد کبش، به خاطر ظاهر گردیدن کبش فدا (به جای حضرت اسماعیل) در این مکان.

۳. مسجد نحر، به خاطر ذبح قوچ (کبش) در این جا.

۴. مسجد صخره، به خاطر ذبح قوچ (کبش) در جوار صخره ای. صخره در جوار مسجد به دلیل لمس و مسح توسط مردم تخریب شد.

مسجد کبیر

از مساجد مدینه

۱. یا (ك) مسجد شجره (۱)

۲. یا مصلی استسقاء

مسجد کوثر

از مساجد مکه واقع در وسط منی (در جانب راست کسی که به عرفات می رفت) طبق نقلی سوره کوثر در این مکان نازل گردید. این مسجد در جریان احداث پل های هوایی مسیر منی عرفات تخریب شد.

مسجد مائده

همان (ك) مسجد بغله

مسجد مباهله

(م ه ل) از مساجد مدینه. همان (ك) اجابه (۲)

مسجد محرم

(م ر) از مساجد مدینه. همان (ك) مسجد شجره

مسجد مختبی

(م ت با) از مساجد مکه. مسجدی بود در سوق اللیل مجاور با ولادتگاه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم). گویند محل اختفای حضرت بود از شرّ مشرکین و کفار مکه.

مسجد مدینه

همان (ك) مسجد النبی

مسجد مزدلفه

(م د ل ف) همان (ك) مسجد مشعر الحرام

مسجد مستراح

(م ت) از مساجد مدینه. مسجد استراحت. مسجدی است واقع در منطقه احد.

این مسجد نسبتاً کوچک در سمت راست کسی قرار دارد که به سمت مقابر شهدای احد می رود.

این مسجد در مکان استراحت رسول الله هنگام بازگشت از غزوه احد و به دوران عثمانی ساخته شد.

مسجد مسیجد

(مُ سَ جَ) یا مسجد مسیجد، مسجد منصرف، مسجد غزاله، مسجدی است در کنار کوه شرقی راه جده نزدیکی مدرسه الصحراء. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام ترک مدینه به سوی بدر در این مکان نماز گزاردند.

مسجد مشربه ام ابراهیم

همان (ك) مسجد ابراهیم

مسجد مشعر الحرام

(مَ عَ رُ لَ حَ) از مساجد مکه، واقع در مشعر (مزدلفه) طبق نقل حضرت جبرئیل در این مکان بر رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و در مورد مشعر الحرام و اهمیت اعمال آن دستورات و آیاتی ابلاغ کرد. بیشتر حجاج هنگام وقوف در همین مسجد که بخشی از مشعر الحرام است نماز مغرب و عشا را برگزار می نمایند. مساحت اولیه مسجد مشعر الحرام (یا مسجد مزدلفه) حدود ۱۷۰۰ متر مربع بود که در عهد عباسی به ۴۰۰۰ متر مربع رسید و مسجد بی سقفی بود و تنها حصاری در اطراف داشت. عثمانی ها در سال ۱۰۷۲ قمری آن را بازسازی نمودند و سعودی ها در سال ۱۳۹۹ قمری بنای جدید آن را به پایان بردند و اکنون مساحت حدود ۶۰۰۰ متر مربع است.

مسجد مصبح

(مَ بَ) از مساجد مدینه. مسجدی است در بالای تپه مرتفعی در جنوب غربی قبا و در راهی است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام هجرت به مدینه از آن جا عبور فرمودند و وجه تسمیه آن است که حضرت در هجرت در صبح ابتدا به این مکان وارد شدند. امروزه جز دیواره های مخروبه آن چیزی باقی نمانده است.

مسجد مصرع

همان (ك) مسجد عسکر

مسجد مصلی

(مُ صُ لَ) همان (ك) غمامه

مسجد معرس

(مُ عَ رَ) از مساجد مدینه. مسجد معرس (یا معرس البنی یا معرس ذی الحلیفه) نزدیک (مقابل) مسجد شجره در ذی الحلیفه است و طبق روایت مکانی است که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) موقع هجرت برای استراحت در این مکان

تعریس فرمودند (یعنی در آخر شب فرود آمدند) و حضرت غالباً در راه حج یا پس از بازگشت از غزوه ای در این مکان استراحت می نمودند. پس از چندی دیواری برگرد این محل کشیده شد و نام

۱. میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۵.

مسجد معرس را به خود گرفت و به مرور زمان بقایای این مسجد رو به ویرانی گذاشت و امروزه جز چند تکه سنگ چیده شده از آن اثری باقی نمانده است. در روایات اهل بیت به بیتوته در این مسجد سفارش شده و برخی فقهای شیعه لزوم توقف در این مسجد را برای کسی که از آن جا عبور می کند، فتوا داده اند.

مسجد مکه

همان (ك) مسجد الحرام

مسجد منارتین

(مَ رَ تَ) از مساجد مدینه، واقع در غرب مسجد السقیا و در فاصله یک کیلومتری آن که حالت ویرانه ای یافته. در این محل نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز گزاردند و به همین خاطر در آن، مسجد احداث گردید.

مسجد منصرف

(مُ صَ رَ) همان (ك) مسجد مسیجد

مسجد منی

(مَ نَا) همان (ك) مسجد خیف

مسجد نبوی

(نَ بَ) همان (ك) مسجد النبی

مسجد النبی

(نَ) مسجد نبوی، مسجد مدینه، مسجد پیامبر، مسجد تاریخی مدینه است که در قسمت شرقی (و در وسط) شهر مدینه بنا شده است. این مسجد را نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال اول هجری و در نخستین روزهای ورود به مدینه به دست خود و به همراهی مهاجر و انصار ساختند که به نقلی مربع شکل ۵۰ متر در ۵۰ متر (۱۰۰ ذراع در ۱۰۰ ذراع) بود و یا طبق اکثر نقل ها مسجدی مستطیل شکل به مساحت ۱۰۵۰ متر مربع (به طول تقریبی ۳۵ متر از شمال به جنوب و عرض تقریبی ۳۰ متر از شرق به غرب) بوده است که از سنگ و گل و بدون سقف ظرف مدت هفت ماه بنا گردید و پس از مدتی برای قسمتی از مسجد سقفی از شاخ و برگ های درخت خرما بر روی ستون هایی از تنه درخت خرما تعبیه شد. همزمان با ساختن

مسجد حجراتی برای سکونت حضرت و همسرانش در شرق مسجد ساخته شد که بعداً بر تعداد آن افزوده گردید و اصحاب نیز حجراتی در کنار مسجد ساختند که درب هایی به مسجد داشت و از همان جا وارد مسجد می شدند تا این که به فرمان الهی در خانه صحابه که به سوی مسجد باز می شد بسته گردید مگر در خانه حضرت علی (علیه السلام) و از آن پس مسجد تعمیر و توسعه متعددی به خود دید.

۱. سال ۷ هجری، در اولین توسعه و بعد از غزوه خیبر وسعت مسجد النبی به ۱۸۰۰ (یا ۲۴۳۳ یا ۲۴۷۵) متر مربع

رسید و شکل چهار گوش یافت.

۲. سال ۱۶ (یا ۱۷) هجری، خلیفه دوم با خرید خانه های اطراف بر مساحت مسجد از سمت جنوب و غرب (یا جنوب و شمال) و بر ستون درهای آن افزود و صحن نامسقف بساخت و تیرک های چوبی مسجد را تبدیل به ستون هایی از خشت نمود. مساحت مسجد در این زمان (به تفاوت نقل) به ۳۵۷۵ (یا ۳۶۴۹ یا ۴۰۸۷ یا ۴۸۷۵) متر مربع رسید.

۳. سال ۲۹ هجری، خلیفه سوم بر مساحت مسجد از جنوب و غرب (و به نقلی از سه جهت جنوب و شمال و غرب) افزود و مساحت مسجد (به تفاوت نقل) به ۴۰۷۱ (یا ۴۵۸۳ یا ۵۹۵۰) متر مربع رسید. او مسجد را نوسازی کرد و به نقلی محرابی بساخت که به نام او مشهور شد. و نیز می گویند عثمان نخستین کسی است که تزیینات مسجد کرد. او دیوارها را با سنگ های منقوش بازسازی کرد و ستون های مسجد را با سنگ های حجاری و منقش شده تجدید بنا کرد و سقف آن را با چوب ساج ترمیم نمود.

۴. سال ۸۸ هجری، عمر بن عبدالعزیز والی مدینه به دستور عبد الملک و سپس در سال ۹۱ به دستور ولید بن عبد الملک تعمیرات و توسعه عمده ای در قسمت های غرب و شمال و شرق مسجد انجام داد (و تا آن زمان توسعه در طرف شرق صورت نگرفته بود). او (بقایای خانه زوجات پیامبر و خانه های متصل و نزدیک به مسجد را خرید و خراب کرد و به مسجد افزود و مساحت مسجد به ۶۴۴۰ (و یا ۶۹۵۳) متر مربع رسید. او حجره و

مقبره حضرت را محصور ساخت و در چهار گوشه مسجد چهار مناره بنا نمود و محرابی در محل نماز رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بنا کرد (که طبق نقلی نخستین محراب مسجد است) وی دیوارهای مسجد را کاشیکاری نمود و از جمله تزییناتی که برای اولین بار صورت می گرفت نقش آیات قرآنی بر روی کاشی ها و دیوار مسجد بود.

۵. سال ۱۶۰ (یا ۱۶۱ یا ۱۶۲) هجری، والی مدینه به دستور مهدی عباسی مسجد را در قسمت شمالی توسعه داد و در این توسعه که تا سال ۱۶۵ به طول انجامید بر شمارستون ها نیز افزوده شد و مساحت مسجد به ۸۸۹۰ (و یا ۹۴۰۳) متر مربع رسید.

۶. سال ۱۹۳ هجری، در عهد هارون و ۲۰۲ در عهد مأمون و ۲۴۶ در عهد متوکل و ۲۸۲ در عهد معتضد و ۵۷۶ در عهد ناصر الدین الله تعمیرات و اصلاحاتی در سقف و صحن و دیوارهای مسجد انجام پذیرفت.

۷. سال ۶۵۵ هجری، مستعصم بالله دستور تجدید بنای مسجد را صادر کرد، چرا که در شب اول ماه رمضان سال ۶۵۴ به علت آتش گرفتن یکی از مشعل ها (یا افتادن آتش شمع) مسجد دچار حریق شد و (جز مدفن رسول الله گنبدی که در صحن بود) چیزی باقی نماند (۱) مستعصم مهندسین و کارگران و مواد و مصالح ساختمانی را در موسم حج به مدینه فرستاد و کار معماری آغاز شد.

۸. سال ۶۵۶، با سقوط مستعصم (آخرین خلیفه عباسی) و قطع ارتباط مدینه با مرکز خلافت و توقف کار ساختمانی وسایل لازم جهت ادامه کار از جانب امیر مصر منصور الدین ابن معز

اَبِيكَ صالحی تأمین گردید و سپس از طرف امیر یمن المظفر شمس الدین یوسف (از بنی رسول) و سایل و بودجه و معماران یمنی به سوی مدینه گسیل گردید.

۹. سال ۶۵۷ هجری، در عهد سلطان سیف الدین قُطْرُ، کار نوسازی در سمت جنوب تا سال ۶۵۸ به بیابان رسید.

۱۰. سال ۶۶۱ هجری، و در عهد ملک الظاهر بَیْبِرس بند قُمداری آنچه از کارها باقی مانده بود و نیاز به باز سازی داشت پایان گرفت.

۱۱. سال ۶۷۸ هجری، در زمان ملک منصور قلاوون و یا به دستور احمد بن برهان والی شهر قوص (از شهرهای مصر) قبه ای بر ضریح پیامبر ساختند.

۱۲. سال ۷۰۱ هجری، ملک ناصر محمد بن قلاوون سقف روضه و سقف قسمت شرقی مسجد و آستانه درها و نیز قسمت غربی مسجد را (تا سال ۷۲۹) تعمیر نمود.

۱۳. سال ۷۵۵ هجری، در عهد سلطان ناصر حسن بن محمد قلاوون برخی اصلاحات در مسجد صورت گرفت.

۱۴. سال ۷۶۵ هجری، در عهد سلطان شعبان بن حسین بن ناصر محمد بن قلاوون گنبد مرقد تعمیر شد و برای مسجد شرفه هایی (کنگره هایی) ترتیب داده شد.

۱۵. سال ۸۳۱ هجری، اشرف بَرَسبای (از ممالیک برجی مصر) دو ردیف رواق مسقف در طرف قبله مسجد که در کنار صحن قرار داشت اضافه نمود و آنچه را که خراب بود تعمیر کرد.

۱۶. سال ۸۵۳ هجری، الملک الظاهر جَقْمَق (۲) (جَقْمَق) (۳) از ممالیک برجی مصر سقف آرامگاه شریف و بعضی از سقف های فرو ریخته مسجد را تعمیر کرد و قسمت هایی از زمین مسجد را به رخام (مرمر) مفروش نمود.

۱۷. سال ۸۷۹ (و ۸۸۱) هجری، ملک اشرف قایتبای از ممالیک

برجی مصر تغییرات مهمی را در مسجد النبی شروع کرد که شامل بعضی از ستون ها و سقف ها و دیوارها و حجره نبوی و مناره ها بود که تا ۸۸۴ هجری به طول انجامید.

۱۸. سال ۸۸۶ هجری، به علت اصابت صاعقه به مأذنه جنوب شرقی (مأذنه رئیسیه) در شب سیزدهم (یا یکی از شب های دهه دوم) ماه رمضان تمامی مسجد (جز آرامگاه شریف و گنبد وسط صحن) دچار آتش سوزی شد. (۴) و مردم مدینه از حاکم مصر سلطان قایتبای (از ممالیک برجی مصر) درخواست کمک کردند و به فرمان سلطان مرمت های فراوانی صورت گرفت که تا سال ۸۸۸ هجری

۱. این آتش سوزی به حریق اول شهرت یافته است.

۲. ضبط (لغت نامه).

۳. ضبط دایره المعارف فارسی) و لغت نامه، ذیل ظاهر سیف الدین.

۴. این آتش سوزی به حریق دوم موسوم شد.

به طول انجامید. او محدوده و سیعی به حجره شریف افزود و اطراف آن را با نرده و یا شبکه محصور ساخت و قبه ای بر قبر مطهر پیامبر بنا نمود و مناره رئیسیه را تجدید بنا کرد و مساحت مسجد در این زمان به ۹۰۱۰ (و یا ۹۵۲۳) متر مربع رسید.

۱۹. قرن دهم هجری، در عهد سلطان سلیم و سلیمان و سلیم ثانی و مراد ثانی (از سلاطین عثمانی) توسعه مختصر و تعمیراتی (از جمله ترمیم گنبدها و مناره ها و درها و ستون ها و محراب ها) صورت گرفت.

۲۰. قرون یازده و دوازدهم هجری، سلاطین عثمانی تعمیرات و نوسازی هایی در سقف و رواق و مناره و زمین مسجد صورت دادند.

۲۱. سال ۱۲۲۸ (یا ۱۲۳۳) هجری، سلطان محمود دوم به

تجدید بنای گنبد مسجد همت گماشت و بنای گنبد که با مرمت هایی در قسمت بام مسجد توأم بود به نظر مورخان تا سال ۱۲۵۵ هجری به طول انجامید.

۲۲. سال ۱۲۶۵ هجری، سلطان عبدالمجید اول تعمیرات و توسعه عمده ای در سراسر مسجد (جز حجره شریف و محراب های سه گانه و منبر و مناره اصلی) انجام داد که تا سال ۱۲۷۷ (یا ۱۲۸۰) به طول انجامید و کل مساحت مسجد به حدود ۱۰۳۰۳ (یا ۱۰۹۳۹) متر مربع رسید.

۲۳. سال ۱۳۰۷ هجری، سلطان عبد الحمید ثانی تعمیراتی در مسجد به عمل آورد.

۲۴. سال ۱۳۴۸ (و ۱۳۵۰) هجری، در زمان حکومت عبد العزیز از آل سعود اصلاحاتی در سطح رواق ها اطراف صحن و برخی ستون های رواق ها انجام شد.

۲۵. سال ۱۳۶۸ هجری، در زمان حکومت عبدالعزیز از آل سعود در ۱۲ شعبان این سال، تصمیم به توسعه مسجد النبی خطاب به مسلمانان اعلام شد و با انهدام ساختمان های اطراف مسجد در ۵ شوال ۱۳۷۰ امر توسعه آغاز گردید و سنگ بنای عمده ترین توسعه مسجد (با حفظ بنای قبلی) عملاً از سال ۱۳۷۲ هجری قمری آغاز شد که تا آخر سال ۱۳۷۴ قمری به طول انجامید و در پنجم ربیع الاول سال ۱۳۷۵ قمری مسجد پس از توسعه رسماً افتتاح گردید. در این توسعه (۱) (که در قسمت های شمالی و غربی و شرقی صورت گرفت) به میزان ۶۰۲۴ (یا ۶۰۳۳) مترمربع بر وسعت مسجد اضافه شد و مجموع مساحت مسجد النبی به ۱۶۳۲۷ (یا ۱۶۹۶۳) متر مربع رسید.

۲۶. سال ۱۳۹۵ هجری، در عهد ملک فیصل و سپس در عهد ملک خالد

مصلائی با سایبان موقت در خارج و غرب مسجد النبی ساخته شد (این توسعه ساختمان مسجد را در بر نمی گرفت).

۲۷. سال ۱۴۰۶ هجری قمری، در زمان ملک فهد توسعه ای در قسمت های شمالی و غربی و شرقی مسجد شروع شد که آخرین سنگ بنای توسعه اش توسط فهد در سال ۱۴۱۴ هجری نصب گردید. در این توسعه ۸۲۰۰۰ متر مربع به مساحت مسجد افزوده شد و به این ترتیب مساحت مسجد به ۹۸۵۰۰ متر مربع رسید و با احتساب سطح توسعه (پشت بام مسجد) برای نماز (به مقدار ۶۷۰۰۰۰ متر مربع) مساحت تقریبی مسجد به ۱۶۵۵۰۰ متر مربع رسید و اما فضاهایی که محیط بر مسجد شریف نبوی تسطیح شده به مساحت ۲۳۵۰۰۰ متر مربع است که بخش بزرگی از آن (به مقدار ۱۳۵۰۰۰ متر مربع) دارای سایبان هایی است که به طور خود کار باز و بسته می شوند تا بر نماز گزاران هنگام نماز سایه افکنند و در نهایت مجموع مساحت مسجد و مساحت سطح نماز و مساحت میدان های محیط به مسجد ۴۰۰۵۰۰۰ متر مربع می گردد.

فضایل مسجد

افضل مساجد جهان (بعد از مسجد الحرام) است.

طبق روایات نماز در آن معادل ده هزار نماز در جای دیگر است.

در بردارنده روضه النبی در دل خود است که باغی از باغ های بهشت است.

آداب مسجد

۱. معروف به توسعه اول.

غسل (ورود و زیارت) نمودن

عطر و بوی خوش استعمال نمودن

با لباس تمیز عازم حرم نبوی شدن

با قدم های کوتاه و سر به زیر رفتن.

از باب نساء وارد شدن (زنان)

از باب جبرئیل وارد شدن (مردان)

اذن دخول به حرم نبوی را خواندن.

در ورود با صلوات پای راست را مقدم

داشتن.

دو رکعت نماز تحیت مسجد نبوی را به جای آوردن.

نمازهای فریضه را در وقت خودش به جای آوردن.

در محراب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز خواندن.

نزد منبر نبوی رفتن و آن منبر محترم را لمس کردن.

نزد مقام جبرئیل (و نیز برخی ستون های خاص) رفتن.

نزد مزار حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دعا و حمد خدا نمودن

از جانب والدین و دوستان خود به رسول خدا سلام دادن

زیارت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را به جای آوردن

در تمام مراحل زیارت حضور قلب داشتن و توبه و استغفار نمودن

هنگام خروج از مسجد به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) صلوات فرستادن.

اجزاء و اماکن مسجد

باب ها، حجره ها، روضه النبی، ستون ها، صدفه، قبه، محراب ها، مقام بلال، مقام جبرئیل، مکان جنائز، مناره ها، منبر نبوی، مزوله، و...

مسجد نحر

(نَ) همان (ك) مسجد کیش

مسجد نحل

(نَ) همان (ك) مسجد رد شمس

مسجد نمره

(نَ مِ) از مساجد مکه واقع در عرفات. طبق شهرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر را به جمع در این جا به جای آوردند. این مسجد که به نام مسجد عرفه و مسجد عنره و مسجد ابراهیم و جامع ابراهیم نیز خوانده شده

همواره مورد توجه مورخان و سفرنامه نویسان بوده است و این مسجد در عهد عباسیان در سال ۱۵۰ هجری ساخته شد (ولی به احتمالی این مسجد از قرن اول هجری بر پا بود و بعداً در جای آن مجدداً مسجدی ساخته اند) طبق نقل مساحت مسجد در زمان مهدی عباسی حدود ۸۰۰۰ متر مربع بود. و جواد اصفهانی از وزرای حکام موصل در سال ۵۵۹ هجری آن را بازسازی کرد و وسعت داد. و به نقلی مساحت مسجد به ۱۴۴۰۰ متر مربع رسید. گویا این مسجد در این زمان بدون سقف و رواق بوده است و در عهد عثمانی رواق هایی برایش ساخته شد و در عهد سعودی ها بنای فعلی مسجد ساخته شد و مساحت آن به حدود ۱۸۰۰۰ متر مربع رسید و اما در جهت نام های مختلف این مسجد گفته اند:

۱. عرنه، چون عرنه از حدود عرفات است.

۲. عرفه، چون در ابتدای عرفات واقع شده است.

۳. نمره، چون در وادی نمره می باشد (و نمره نام کوهی است در عرفات که از یک سوی موقف عرفات را محدود می کند).

۴. ابراهیم، چون طبق نقل حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این مکان وقوف کردند و به نماز و عبادت پرداختند.

مسجد وادی

۱. همان (ك) مسجد جمعه

۲. همان (ك) مسجد عسکر

مسجد ین

(م ج د) مسجد الحرام و مسجد النبی را گویند. (فرهنگ علوم؛ لغت نامه)

مس حجر

(م س) همان (ك) استلام حجر

مسعی

(م عا) محل سعی. فاصله بین دو کوه صفا و مروه را گویند که در شرق مسجد الحرام واقع است و یکی از واجبات حج و عمره در این جا صورت می گیرد. مسعی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به صورت یک وادی بود که مقداری از آن مسیل بود و سطحش نسبت به سایر نقاط مسیر بین صفا و مروه عمیق تر بوده است و بعدها در طرفین فاصله بین صفا و مروه دکا کین و مغازه هایی ایجاد شد. مسعی که قبلاً در خارج از محوطه مسجد الحرام بود در توسعه هایی که دولت سعودی در مساحت مسجد الحرام به وجود آورد

متصل به مسجد گردید و مسجد و مسعی پیوند خورده و درهایی از طریق مسجد به مسعی گشوده شد. مشخصات مسعی چنین

است:

۱. فاصله بین صفا و مروه به طول حدود ۴۲۰ متر و به عرض ۲۰ متر به صورت راهروی سر پوشیده ای در دو طبقه در آمده است.

۲. طبقه اول (تحتانی) ۱۳ متر و طبقه دوم (فوقانی) ۹ متر ارتفاع دارد و طبقه اول به وسیله پله هایی که حتی اشخاص پیر و ناتوان به آسانی می توانند از آن رفت و آمد نمایند به طبقه دوم متصل می گردد.

۳. در میانه خیابان طبقه اول (تحتانی) دو دیواره کوتاه (به ارتفاع نیم متری) با فاصله از هم تعبیه شده که قسمت رفتن از صفا به مروه و قسمت بازگشتن از مروه به صفا را مجزا می کند.

۴. در حد فاصل دو دیوار تعبیه شده در طبقه اول مسیری است

که برای رفت و آمد افراد بیمار و پیر و ناتوان با استفاده از چرخ های مخصوص اختصاص یافته است.

۵. در دو طرف از دیواره های مسعی نزدیک به صفا دو پایه سبز رنگ (و با نور چراغ های سبز)

محل هروله را مشخص می کنند.

۶. مسعی در جهت خارج (از مسجد) دارای ۸ باب است که به فضای بسیار بازی مرتبط می شود و رو به روی این ابواب نیز مداخل به جانب مسجد و فضایی که منتهی به باب السلام می شود دارد. (ممالک و مسالک، ص ۸ دایره المعارف فارسی، ذیل مسعی، امام شناسی، ج ۶، ص ۴۸؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱ ص ۲۱۸؛ حج برنامه تکامل)

مسفله

(م ف ل) وادی مسفله. ادامه (ک) وادی ابراهیم

مسکینه

(م ن) از نام ها و القاب مدینه منوره در تورات و نیز از نام هایی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نهاد. از سکن به معنی رحمت و برکت است و نیز از آن جهت است که مساکین به حضرت حق در آن می زیسته اند. (الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ لغت نامه، میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مسلخ

(م ل)

۱. نام قربانگاه منی.

۲. اول وادی عقیق که میقات است. (تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵؛ النهایه، ص ۱۱۷)

مسلمه

(م ل م) از نام های مدینه است، زیرا مردم مدینه در مقابل خدا و رسولش مطیع بودند و آنها در یاری رسول خدا کوتاهی نکردند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مشاعر)

م ع) همان (ک) مشاعر حج

مشاعر حج

نقاط متبرک حج از قبیل خانه خدا و عرفات و منی (و جمرات و قربانگاه) و مشعر الحرام و صفا و مروه و میقات و مکه و... (حجہ التفاسیر، مقدمه، ص ۹۶۶؛ و...)

مشاعر معظمه

نشانه های با عظمت. تعبیری است از آثار مقدسه ای که در مکه به جای مانده، مانند زادگاه پیامبر و نیاکان ایشان، آرامگاه اجداد پیامبر. زادگاه حضرت امیر علی (علیه السلام) و حمزه و جعفر طیار. آرامگاه اکثر وابستگان به رسول خدا و حضرت خدیجه (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۴۲)

مشربه ام ابراهیم

(مَ رَبِّ) شهرت مکانی (غرفه ای، اطاقی، بستانی) (۱) در جهت شرقی مدینه در منطقه عوالی در نزدیکی (یا دو هزار قدمی) مسجد قبا (و به نقلی در جنوب شرقی مسجد قبا که اکنون در داخل صحن مسجد قرار گرفته است) طبق نوشته ها رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) حضرت ماریه را در این جا سکونت دادند و آن گاه که پیامبر به مدت یک ماه از برخی از همسران خود کناره گرفته بودند در خانه ام ابراهیم ماندند. حضرت در این جا نماز گزاردند. ماریه قبطیه حضرت ابراهیم (علیه السلام) را در این مکان به دنیا آوردند و طبق نقل روایات، زیارت مشربه ام ابراهیم

۱. مشربه را چند معنی است: صفه، که با آن نوشتند، آبشخور، زمین نرمی که در آن رستنی روید و ظاهراً به همین معنی است که بستانی بوده است؛ و معروف است که پیامبر در آنجا خمره های آب نهاده بود تا از آن بنوشد (عرشیان، ص ۱۱۷).
توصیه شده است.

مشرفه

از القاب مکه است چون اشرف از جمیع بلاد است (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مشعر

اختصار (ک) مشعر الحرام

مشعر الاقصی

(مَ عَ رُلْ أَصَا) عرفه را گویند.

مشعر الحرام

(ح) فاذا افضتم من عرفات فاذكرو الله عند المشعر الحرام (بقره ۱۹۸)

مشعر یا مشعر الحرام وادی طویل و بیابانی گسترده و شنی است به طول ۴ کیلومتر (یا بیشتر) که در خارج شهر مکه میان سرزمین منی و عرفات واقع شده است و جزو حرم است و یکی از مواقف حج است و سومین عمل از اعمال حج (ک) «وقوف در مشعر» است از شب دهم ماه ذی حجه تا طلوع آفتاب روز دهم ذی حجه. و نیز مستحب است از این وادی برای رمی جمرات سنگریزه برداشتن. در مورد حد مشعر برخی فقها فرموده اند مشعر سرزمینی مشخص در مزدلفه است و برای مشعر و مزدلفه محدوده ای معین کرده اند به این نحو که از آخر وادی محسر (که متصل به منی است) تا اول مأزمین (که محل عبور به عرفات است) از مزدلفه محسوب می شود و مشعر در انتهای مزدلفه است (و یا این که حد مشعر از مأزمین است تا حیاض وادی محسر) این وادی به جهاتی به نام های چندی موسوم است.

۱. قزح؛ چون کوه های اینجا مانند قوس و قزح است.

۲. مشعر؛ چون مرکزی برای شعائر حج و نشانه ای از این مراسم عظیم است و نیز اسم مکان شعور است.

۳. مشعر الحرام؛ چون در محدوده حرم واقع شده است و برای حرمت و احترام این مکان است زیرا نشان حج است.

۴. جمع چون حضرت آدم و حوا (علیهما السلام) در این جا جمع آمدند و به یکدیگر رسیدند. یا چون مردم در این جا برای عبادت جمع می شوند. یا

چون در این جا با سقوط اذان از نماز عشا، جمع بین الصلوتین می شود، یعنی با یک اذان و دو اقامه نمازهای مغرب و عشا به جای آورده می شود.

۵. مزدلفه؛ چون از زُلف (به معنی شب) است و مردمان در شب به سوی این نقطه کوچ می کنند. یا از «ازدِلاف» (به معنی تقرب و اجتماع) است و حضرت آدم و حوا در این جا اجتماع کردند و حاجیان در این جا اجتماع می کنند و به خدا تقرب می یابند و در قرب یکدیگر عبادت می نمایند و دو نماز مغرب و عشا با هم خوانده می شوند و یا سنگ های پراکنده را در این جا جمع می کنند.

مشهود

(م) و شاهد و مشهود (بروج ۳)

روز عرفه است. یا حاجیان هستند که در کنار حجر می آیند و دست بر آن می نهند و یا... (تفسیر نمونه)

مصدود

به جا آورنده (ك) حج مصدود

مصلا

(مُ صَ ل)

۱. نماز گاه در کعبه.

۲. جایی که مردم در عید قربان و عید فطر در آن نماز گزارند. (لغت نامه)

مصلی استسقاء

(مُ ص لآ) یا مسجد الکبیر شهرت محلی است در مدینه در ضلع شرقی کوه سلع موضع نماز استسقاء.

مصلی علی

همان (ك) ستون محرس

مصلی عید

همان (ك) مسجد غمامه

مضجع رسول الله

(مَج) از نام های مدینه (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مضمونه

(مَن) از نام های زمزم است که مایه سلامت از هر درد است. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

مضمونه

(مَن) از نام های زمزم است به معنی نفیس و گرانبها (طبقات، ص ۷۶، اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۱)

مطاف

(مَ) جای طواف کردن. آن مقدار از زمین اطراف کعبه که محل مجاز برای طواف خانه کعبه است. حد فاصل بین دیوار کعبه و مقام ابراهیم.

مطوف

(مُ طَ وُ) طواف دهنده. کسی که حاجیان را به گرد کعبه طواف می دهد. آن که راهنما و عهده دار نشان دادن مواضع و طواف دادن حجاج و سایر اعمال و مناسک حج است. در سنوات اخیر مطوفین (که از طرف دولت سعودی تعیین می شوند) مسئول فراهم آوردن وسایل رفت و آمد حجاج از جده به مکه و مدینه و عرفات و مشعر و منی (طبق برنامه های دولتی) بوده و در منی و عرفات خیمه حجاج را آماده می سازند و انجام تشریفات ثبت و ویزای ورودی و خروجی گذرنامه ها با آنها می باشد و در حقیقت نماینده دولت و رابط بین حجاج و دولت سعودی هستند.

هر یک از مطوفین در نقاط مختلف دفتر و نمایندگی دارند که حمله دارها (و کاروان ها) به آن ها مراجعه می کنند. در جده نمایندگان هر مطوف گذرنامه مربوط به خود را جمع آوری می کند (نام مطوف مربوطه روی جلد گذرنامه نوشته می شود) و از این پس گذرنامه در اختیار مطوف یا حمله دار است تا هنگام مراجعت که رد می کنند.

مطیبه

(مُ طَ یَّ ب) از نام های مدینه منوره است. (فرهنگ آندراج؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

مظله

(مَ ظَ ل) خیمه و سایبان

۱. همان (ك) ظلال

۲. در مراسم حج و عمره، در حالت احرام زیر خیمه و سایبان قرار گرفتن در توقفگاه ها و منزلگاه ها از محرمات نمی باشد.

معاد

(م) ان الذي فرض عليك القرآن لراذك الي معاد (قصص ۸۵).

از نام های مکه مکرمه است. (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۳۸)

معافر

(م ف) حجه فروش. آن که از بهر مردم حج کند. (لغت نامه)

معافری

(م ف) نام پارچه ای (یمنی) که تُبَّع کعبه را با آن پوشانید (تاریخ مکه، ص ۵۹؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۰۸؛ حرمین شریفین، ص ۹۰)

معتمر

(م ت م) الحجاج و المعتمر وفد الله (منقول از امام صادق (صلى الله عليه وآله وسلم))

به جای آورنده عمره (مبادی فقه و اصول، ص ۳۴۹)

معجم

فاصله بین در کعبه تا حجر اسماعیل (با راهیان قبله، ص ۱۹۶؛ فرهنگ دانستی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۲۳۱).

معجنه

(م ج ن) نام گودالی است نزدیک شاذروان میان باب کعبه و حجرالاسود که بعدها پوشانیده شد. گویند حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) در آن جا گل می ساخت (يُحَجِّنُ فِيهِ الْمَلَأُ) تا در ساخت کعبه به کار گیرد. و نیز گفته شده حضرت جبرئیل با پیغمبر خدا در این جا نمازهای پنجگانه را برای اول دفعه به جای آوردند و این نقطه محراب آن جناب گردید. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۵۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۳؛ تاریخ مفصل اسلام، ص ۶۰)

معدودات

(ك) ایام معدودات

معرس النبی

(م ع ر س ن) همان (ك) مسجد معرس

(ذُلُّ حُ لَ فِ) همان (ك) مسجد معرس

معصومه

(م م) از نام های مدینه. (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۱)

معطشه

(مُعَطَّ ش) از نام های مکه ذکر شده است چون کعبه الله در موقع قلیل المائی اتفاق افتاده. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵؛ ش ۲۱)

معا

(مُع ل) همان (ك) جنه المعلی

معلقات

(مُع ل) شهرت اشعاری است که قبل از اسلام شاعران بر دیوار کعبه می آویختند. رسم عرب بر این بود که بهترین اشعار را بر دیوار کعبه می آویختند و تا شعری نیکوتر نمی یافتند آنها را از دیوار کعبه بر نمی داشتند. مهم ترین مسابقه شعری در بازار عکاظ طرح می شد و در این بازار به مدت یک ماه تقریباً هر روز قبایل مختلف به زبان شاعران خود، هنرنمایی می کردند و بهترین قصایدی را که در این بازار خوانده می شد (طبق گفته روات) با

حروف طلا- بر حریر مصری ثبت می کردند و بر دیوار کعبه می آویختند و بدین جهت عربان این قصاید را معلقات (جمع معلقه به معنی آویخته شده) می گفتند و برای مدتی مدید معلقاتی چند (همگی بر محور معاشقه، زن، جنگ، غارت، اسب، شتر جنگی و...) بر کعبه آویخته شده بود که پایین آورده نشد تا این که با نزول آیات قرآن مجید و کلام وزین و زیبای آن اصحاب معلقات اشعار خود را شبانه و پنهانی از دیوار کعبه برداشتند. در تعداد معلقات اختلاف است، اما اکثراً ذکر کرده اند که تا قبل از نزول قرآن مجید هفت معلقه موسوم به «معلقات سبع» یا «سبعه معلقه» بر کعبه بود و اصحاب «معلقات سبعه» عبارت بودند از: امرؤ القیس بن حُجر، عمرو بن کُثوم ثعلبی، طَرْفَه بن عبد بکری، زُهَیر بن ابی سُلَیم مَزَنی، لَبید بن ربیعہ عامری، عَنتره بن شداد عَبسی، حارث بن حلزَه یَشگری. (فرهنگ اصطلاحات قرآنی)

معلومات

(ك) ایام معلومات

معلی

(مَع لَّا) همان (ك) جنه المعلى.

مغذیه

(مَّ ی) از نام های زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

مفخمه

(مُ فَّ حَّ م) از القاب مکه است چون دارای عظمت و تفخیم است (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مفداه

(از نام های زمزم است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

مفرد

(مُ رِ)

۱. به جا آورنده حج افراد.

۲. به جا آورنده عمره مفرد.

مفسدات حج

(مُ سَ) آنچه حج را فاسد می کند.

مقابر بنی هاشم

(م ب) شهرت مجموع قبور ائمه و عباس و حضرت فاطمه بنت اسد و همسران و دختران و عمات رسول الله و ام البنین در قبرستان بقیع (میقات حج، ش ۴، ص ۱۷۷)

مقابر حجون

(ح ح) همان (ك) جنه المعلى

مقابر شهدای احد

مزار شهیدان غزوه (ك) احد

مقام اختصار

(ک) مقام ابراهیم

مقام ابراهیم

(م) فیه آیات بینات مقام ابراهیم. (آل عمران ۹۷)

جایگاهی است واقع در کنار کعبه. و آن سنگی است تیره رنگ (میانه سفید و سیاه) با قطری حدود دو وجب و به ابعاد ۳۵*۴۵ سانتیمتر با اثر دو کف پای عمیق. این مقام به فاصله قریب به ۱۳/۵ متری روبه روی در بیت الله (یعنی مقابل دیوار شرقی بیت) درون محفظه ای محصور است و جای پاها بر روی سنگ متعلق به حضرت ابراهیم پیامبر عظیم الشان (علیه السلام) است که به اراده خداوندی نرم گردید تا اثر پاها بر آن نقش بست و سپس به حالت سنگی درآمد و در طول قرون نیز به اراده الهی همچنان باقی مانده است. در جهت ظهور این اثر بر روی سنگ به تفاوت گفته اند که حضرت خلیل الله:

هنگام دیدار فرزندش بر آن ایستاد.

هنگام ساخت دیوار کعبه بر روی آن ایستاد.

هنگام اعلام دعوت مردم به حج بیت الله بالای آن ایستاد.

هنگام دیدار فرزند و ساخت کعبه و دعوت مردم بر بالای آن ایستاد.

فضیلت مقام

طبق قرآن از آیات بینات است.

طبق روایت از سنگ های بهشتی است.

طبق روایت افضل مقامات مسجد الحرام است.

طبق روایت نماز خواندن نزد آن مورد سفارش قرار گرفته است.

احکام مقام در مناسک حج و عمره

۱. طواف خانه کعبه باید در فاصله کعبه و مقام ابراهیم انجام شود.

۲. نماز طواف خانه کعبه باید در پشت و نزدیکی مقام ابراهیم به جا آورده شود. (و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی. بقره ۱۲۵)

مکان مقام

طبق گزارشات و روایت سنگ مقام ابراهیم در کنار و چسبیده به خانه خدا قرار داشت و در جاهلیت آن را از خانه خدا جدا و

به مکان فعلی منتقل کردند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بعد از فتح مکه آن را به خانه متصل نمود و خلیفه دوم برای وسیع تر کردن محل طواف و نماز دستور جا به جایی آن را به محل دوران جاهلیت (محل فعلی) صادر نمود و چون در زمان او سیلی عظیم (موسوم به سیل ام نهشل) وارد مسجد الحرام شد و سبب گردید تا مقام ابراهیم از جای خود کنده و به کعبه بچسبد (و به نقلی به محلات پایین کعبه برده شد) پس پایه ای ساختند و آن را به جای خود منتقل کردند (و این پایه تا به امروز باقی است) به نوشته ابن جبیر سیاح معروف عرب (در قرن ششم و هفتم هجری) مقام ابراهیم در خانه کعبه بود و به هنگام حج آن را برای زیارت حاجیان بیرون آورده و در جای مخصوصش (که تا امروز همچنان باقی است) قرار می داده اند.

(۱)

حصار مقام

این سنگ با طوق زرینی بر گردش درون محفظه ای کریستالی مستقر است و این محفظه خود در میان حجره و ضریح کوچک و چهار گوش و مشبکی قرار گرفته است (ابتدای پوشش طلای این سنگ از زمان مهدی عباسی ذکر شده است. نقلی است که در سال ۱۶۱ هجری به دستور مهدی مقام را از بالا تا پایین به صورتی استوار در آوردند و در سال ۲۳۶ متوکل علی الله به وسیله طلا پوشش دیگری

را بر تزیین مهدی افزود و در سال ۲۵۶ به دستور علی بن حسن عباسی عهده دار امور مکه دو طوق از طلا به مقدار ۹۲۲ مثقال و طوقی دیگر از نقره ساختند و به وسیله جیوه سنگ مقام را در میان طوق ها قرار دادند) سابقاً بر روی محفظه این سنگ قبه ای از آجر و سنگ و چوب بنا شده بود (که اطراف آن را آیات قرآنی مزین می نمود) ولی از آن جهت که این قبه از فضای مطاف می کاست در سال ۱۳۸۵ هجری قمری به دستور دولت سعودی این قبه تخریب گردید و ضریح کوچک (فعلی) بر آن ساخته شد و بدین ترتیب طبق نوشته ها بر مساحت مطاف پنج متر اضافه گشت.

همراه مقام

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) با قرار در مقام ابراهیم باید نیت آن داشت که با هر چه گناه است و عصیان، مخالفت ورزید و بر آنچه اطاعت است و فرمانبری مقاومت کرد.

مقام بلال

بنای مربع شکل مرمرینی است در مسجد النبی که به ارتفاع دو متر بر هشت پایه (ستون) سنگی و تقریباً در محل اذان بلال (بر دیوار غربی مسجد اولیه) ساخته شده و در شروع اوقات پنجگانه نماز بر آن اذان می گویند و زائران مرقد شریف رسول الله برای درک ثواب در زیر این مکان چهارگوش به نماز می ایستند. به «مأذنه بلال» و «مکبریه» و «مقصوره المبلغین» نیز موسوم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۰؛ راهنمای حجاج در مکه و مدینه؛ ...)

مقام جبرئیل

یا مهبط وحی مکانی است در مسجد النبی و جهت نام از آن جهت است که امین وحی الهی از این مکان بر رسول الله وارد می شد و محل نزول وحی غالباً این جا بوده است. اما درباره محل مقام و مهبط جبرئیل به اختلاف گفته اند:

۱. داخل حجره است در منتهی الیه جنوب شرقی محل تلاقی دو دیواره جنوبی و شرقی (منبع؟)

۲. محل کوچک مربع مستطیل شکلی است با یک در که در زاویه جنوب شرقی (در محل تلاقی دو دیوار جنوبی و شرقی مسجد) قرار دارد، بین باب بقیع و دیوار جنوبی (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۸).

۳. محلی است داخل ضریح در چند متر بالاتر از دیواره شمال شرقی حجره مطهره چرا که حضرت جبرئیل هنگام غزوه بنی قریظه در مقابل باب آل عثمان (یعنی در نزدیکی موضع و مکان جنایز) بر آن حضرت نزول یافت و لذا این باب به باب جبرئیل مشهور گردید و ستون مقام جبرئیل

۱. سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۱ و زیر نویس مترجم؛ همچنین نگاه کنید به تحقیقی در این زمینه در فصلنامه «میقات حج»، ش

هم اکنون در داخل ضریح و منتهی الیه حجره شریف قرار دارد که قابل دیدن نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۲۹ و ۲۳۰)

مقام حنبلی

(حَبّ) نام محلی (چارطاقی) بود در صحن مسجد الحرام (در محل دارالندوه) مخصوص نماز گزاردن حنبلی مؤسس مذهب حنبلی و فعلا اثری از آن نیست.

مقام حنفی

(حَنْ) نام محلی بود (چارطاقی) در صحن مسجد الحرام در ضلع شمال غربی مخصوص نماز گزاردن ابوحنیفه مؤسس مذهب حنفی و فعلا اثری از آن نیست.

مقام شافعی

(فِ) نام محلی بود در صحن مسجد الحرام در بالای ساختمانی که چاه زمزم در آن قرار داشت مخصوص نماز گزاردن شافعی مؤسس مذهب شافعی. طبق نوشته ها مقام شافعی وجود نداشت. و او پشت مقام ابراهیم یا بر زمین اطراف زمزم نماز می خواند و مقام شافعی بعدها ساخته شد و فعلا نیز اثری از آن نیست.

مقام مالکی

(لِ) نام محلی بود (چارطاقی) در صحن مسجد الحرام در ضلع جنوب شرقی مخصوص نماز گزاردن مالک مؤسس مذهب مالکی و فعلا اثری از آن نیست. (۱)

مقام ملتزم

(ك) ملتزم

مقام مصلا

(مُ صَ لْ) جایی را گویند که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آن جا نماز گزارده بود. (برهان قاطع) (ك) مقام ابراهیم

مقبره البقیع

(مَبَّ رَتْ لُ بَ) همان (ك) بقیع

مقبره الحجون

(لُ حَ) همان (ك) جنه المعلى

مقبره الشهداء

(شُ ة) مزار شهیدان غزوه احد در منطقه (ك) احد

مقبره المطيبين

(لُ مُ ط ی) شهرت مقبره معلاه. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۱۷)

مقبره المعلاه

(لُ مُ ع ل) همان (ك) جنه المعلى

مقبره بنی هاشم

همان (ك) جنه المعلى

مقدسه

(مُ ق دَّ س)

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۴)

۲. از نام های مدینه است چون از شرک و آلودگی ها پاک شد. چون در جوار رسول الله بودن سبب می شود که گناهان معصیتکار ریخته گردد. (حرمین شریفین؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مقدمات وجوبی حج

عبارتند از استطاعت مالی و استطاعت بدنی: بلوغ، عقل، حریت، باز بودن راه، زادو راحله. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۷۵)

مقدمات وجودیه حج

مقدماتی که در وجود حج دخالت دارند (نه در وجوب) مثل گذرنامه و کاروان. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۷۵)

مقر

(مَ ق) از نام های مدینه است که از قرار آمده و روایت شده هر گاه رسول الله از سفری به مدینه باز می گشت می فرمود:

«اللهم اجعل لنا بها قراراً و رزقاً حسناً» (حرمین شریفین، ص ۱۱۸، میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳)

مقصوره الشریفه

(مَ رَتْ شَ فِ) همان (ک) حجره طاهره

مقصوره المبلغین

(لُ مَ بَ لٌ) همان (ک) مقام بلال

مقطع

(مُ قَ طٌ) گفته شده حد حرم مکه در سمت عراق در ثنیه الحل است که در محلی به نام مقطع واقع است، و وجه تسمیه به اختلاف نقل اینک:

۱. در زمان عبدالله بن زبیر سنگ های آن را برای ساختن کعبه کنده و بریدند از این رو مُقَطَّع (بریده و کنده شده) نامیده گردید.

۲. در زمان جاهلیت اهل مکه که به سفر می رفتند از پوست درختان حرم بریده و به گردن شترشان و اگر پیاده بودند به گردن خود می آویختند (و از این رو هر جا می رفتند در امنیت بودند) و در برگشت از سفر در این محل پوست ها

۱. سابقاً هر یک از فرق چهارگونه (حنبلی، حنفی، شافعی، مالکی) در مقام خود نماز می خواندند و در سال ۱۳۴۳ هجری قمری دولت عربستان تعداد جماعات را ملغی ساخت و اکنون یک نماز جماعت بر پا می شود و امام جماعت از سعودی ها است که بین حجر الاسود و رکن شامی اقامه نماز می کند. (احکام حج و اسرار آن، ص ۹۷).

را از گردن شتر یا خودشان جدا می کردند و لذا این محل مُقَطَّع نامیده شد. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۱)

مکا

(مُ) از جمله مراسم (ک) حج جاهلی

مکان احرام

میقات را گویند.

مکان الجنائز

(مَنْ لُ جِ ِ) «موضع الجنائز» نام محلی است در نزدیک خانه رسول الله که برای نماز میت اختصاص یافت و حضرت در این جا بر مردگان نماز می گزاردند. (مسلمانان گفتند به خدا سوگند بهتر این است که به سراغ پیامبر نفرستیم بلکه میت را در

کنار خانه پیامبر ببریم و بعد خبر دهیم که برای نماز گزاردن بیاید و این کار برای ایشان آسوده تر خواهد بود) و از این جهت است که آن جا به جایگاه جنازه نامگذاری شد زیرا جنازه ها را بدان جا می بردند. مکان الجنائز طبق نقلی نزدیک منبر پیامبر بود و بر اساس قول دیگر در کنار و خارج دیوار شرقی خانه پیامبر بود (که اکنون داخل ضریح شرقی قرار گرفته) و بعضی گویند بعداً نماز مردگان در دو محل مسجد النبی انجام می شد؛ بر سادات و علویین و امراء و بزرگان مدینه در روضه النبی (بین منبر و محراب) نماز می خواندند و بر سایر مسلمانان در مشرق مسجد یعنی کنار حجره و مرقد نماز می گزاردند به طوری که قبر مطهر در سمت راست امام جماعت قرار می گرفت و تا سال ۹۴۲ قمری به این صورت عمل می شد و جز برای اشراف علوی بر کسی از شیعه در مسجد نماز نمی گزاردند و تا قرون بعد نیز اختلاف فتوایی بین مذاهب اسلامی در این مورد وجود داشته است. در هر حال این روش همچنان تا امروز ادامه دارد و در این دوران نماز میت در کنار مکان الجنائز (که در داخل ضریح قرار گرفته) یعنی در سمت چپ مقبره

اقامه می گردد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۲۸؛ طبقات ص ۲۲۵؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۲۰ و ۱۲۱).

مکبریه

(مُ كَ بَّ ی) همان (ك) مقام بلال

مکتان

(مُ كَّ) از نام های مکه است. طبق نقلی چون مکه بالا و پایین داشته (یعنی برخی از محله هایش در ارتفاعات و برخی دیگر در پایین واقع شده) و در اشعار عرب از مکه بالا و مکه پایین یاد شده است، به هر دو قسمت آن مکتان گفته اند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

مکتومه

(مَم) از اسامی زمزم است به معنی پنهان شده و اشاره به دورانی است که در دل خاک پنهان بود تا به دست حضرت عبدالمطلب حفر گردید. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱؛ ش ۲۸)

مکرمه

(مُ كَ رَم) از القاب مکه است. در کتاب مبین به ذکر جمیل تکریم فرموده شده است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مکنونه

(مَن) از نام های زمزم است. (لغت نامه)

مکه

مکه

(مَ كَ) «و هو الذی كف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم بیطن مکه» (فتح ۲۴)

مکه شهر کعبه و شهر مسجد الحرام است. شهری است کوهستانی و بسیار خشک و سوزان و مهم ترین شهر کشور عربستان و جزو استان حجاز می باشد که در بخش غربی شبه جزیره عربستان قرار دارد. این شهر در بستر وادی ابراهیم و دره ای تنگ و هلالی شکل به نام ابطح میان رشته کوه های مرتفعی (از طرف مشرق و مغرب) محصور شده است. ارتفاع تقریبی آن از سطح دریا ۳۳۰ متر ذکر شده. مکه در شرق دریای سرخ و به فاصله ۶۲ کیلومتری بندر جده قرار دارد و محدود است از شمال به مدینه و از غرب به جده و از شرق به ریاض و نجد و از جنوب به یمن و عسیر. منطقه مکه از قدیم الایام در مسیر کاروانیان راه یمن و شام بود ولی تاریخ جغرافیایی و آبادانی اش با اسکان حضرت هاجر و حضرت اسماعیل (علیه السلام) در آن شروع می شود. آن زمان که حضرت ابراهیم پیامبر عظیم الشأن (علیه السلام) زن و فرزند خود را به امر الهی در بیابان غیرذی ذرع و

بی آب ساکن ساخت، به اراده الهی چشمه آبی زیر پای کودک حضرت هاجر (علیه السلام) جوشید و با پیدایش آب (زمزم) قوم جرهم (از قبایل یمنی) که در حدود مکه به سر می بردند در این نقطه اقامت گزیدند و آن گاه که کعبه به دست توانای پیامبر گران قدر حضرت ابراهیم و با کمک فرزندش حضرت اسماعیل

(علیه السلام) بنا گردید

مکه از جهت تشریفات مذهبی و از جهت امور بازرگانی ارزش و اعتبار یافت. و اما مکه شهری که پایگاه توحید قرار داده شده اهمیت حیاتی و جهانی اش را با ظهور پیامبر اسلام آغاز نمود. با تولد اسلام مکه جایگاه توحید ابراهیمی خود را که در سیر زمان فراموش شده بود دوباره به دست آورد. در ابتدا کفار و مشرکین با آزار و قصد قتل پیامبر اسلام سبب شدند که حضرت بعد از سیزدهمین سال بعثت در شب ربیع الاول به امر الهی مکه را ترک گوید و به مدینه مهاجرت فرماید. تا این که حضرت در دهم رمضان سال هشتم هجری با سپاهی متشکل از ده هزار مسلمان از مدینه عازم مکه گردیدند و بعد از ده روز به مکه رسیدند و در ناحیه ذی طوی سپاه را چهار قسمت کردند که هر کدام از جهتی روانه شهر گشتند. مکیان تاب مقاومت در خود ندیدند و به پشتاز شتافتند. مکه بدون خونریزی فتح گردید و حضرت برمکیان رحمت آورد و آزادشان ساخت. مکه از قید کفر آزاد گردید و پایگاه توحید گشت.

فضایل مکه

راه رفتن در آن ثواب عبادت دارد.

خواب کننده در آن مثل شب زنده دار دیگر شهرهاست.

طعام خوردن در آن فضیلت روزه گرفتن در دیگر جاها را دارد.

سجده کننده در آن مثل به خون خود غلطیده در راه خداست.

بهترین زمین نزد خداست و هیچ خاکی محبوب تر از خاک مکه نزد خداوند نیست.

هیچ سنگی و درختی و کوهی و آبی از مکه محبوب تر نزد پروردگار عالم نمی باشد.

محبوب ترین زمین خداوند نزد رسول الله است که اگر ناچار

نمی شدند هرگز از آن خارج نمی گردیدند.

هر که در حرم (مکه و مدینه) بمیرد به حساب عرضه نشود و در سلک مهاجران به خدا درآید و در قیامت با اصحاب بدر محشور گردد.

حرم مکه

مکه حرم است و حرم بودن مکه از آن جاست که بی احترامی بدان حرام است و این شهر و اهل آن در حمایت پروردگار متعال هستند و انجام چیزهایی که در سایر نقاط حرام نیست در این جا حرام است و اما حرم مکه محدوده خاصی است که اطراف آن را احاطه کرده است. این محدوده را حضرت جبرئیل برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) مشخص نمود و آن حضرت علایمی را برای شناسایی در آن حدود نصب نمود (و به نقلی نیز حضرت اسماعیل پس از پدر علایم را نصب فرمود) این علایم در اطراف مکه در پی هر تخریبی در اعصار مختلف تجدید بنا می شد تا این که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آن علایم بار دیگر تثبیت گردید و تا به حال با ترمیم و تجدید بنا محفوظ نگاه داشته شده است که پاره ای از آنها جدید است و با سیمان و سنگ رخام ساخته شده و بعضی دیگر قدیمی است و با سنگ و آهک بنا گشته و بعضی دیگر سنگ چین می باشند (و آن را انصاب حرم گویند) محدوده حرم در مکه در تمام جهات یکسان نیست و دایره ای دارد به نام دایره حرم که حد و مرز مکه را مشخص می نماید و نقاطی که شعاع حرم را به لحاظ جغرافیایی مشخص می کنند طبق نوشته

ها عبارتند از:

۱. شمال، در طریق مدینه، تنعیم است با فاصله حدود ۶ کیلومتری مسجد الحرام.
۲. جنوب، در طریق عرفه، نمره است با فاصله حدود ۱۲ کیلومتری مسجد الحرام.
۳. شرق، در طریق نجد، جعرانه است با فاصله حدود ۲۶ کیلومتری (۱) مسجد الحرام.
۴. غرب، در طریق جدّه، حدیبیه (علمین) است با فاصله حدود ۲۰ کیلومتری مسجد الحرام.

احکام حرم

وجوب احرام جهت ورود

۱. فاصله آن تا مکه را حدود نه مایل و بعضی دوازده مایل ذکر کرده اند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۳۰).

استحباب غسل جهت ورود

استحباب برهنه پایی هنگام ورود

استحباب جویدن گیاه اذخر هنگام ورود

استحباب دعای «اللهم انک قلت...» هنگام ورود

حرمت اخذ لقطه در آن

حرمت صید و شکار در آن

حرمت ورود غیر مسلمان به آن

حرمت جنگ و خونریزی در آن

حرمت دفن کردن کافران در آن

حرمت ورود با سلاح آشکار به آن

حرمت بیرون بردن سنگ و خاک آن

حرمت بریدن و شکستن و کندن درختان آن

حرمت تعقیب پناه برنده به آن (مگر مرتکب جرم در حرم)

کراهت مجاورت دایمی در مکه (طبق نظر مشهور فقها)

کراهت مطالبه قرض و سلام به مقروض که سبب یادآوری مقروض بودن و خجالت او شود

اختیار شکسته (قصر) و یا تمام خواندن نماز برای مسافران مکه (طبق نظر برخی فقها)

...

مستحبات مکه

با غسل وارد شدن.

از بالای مکه (از راه مدینه) وارد شدن

کفش به دست و پا برهنه و آرام و فروتن وارد شدن

با خواندن دعای «اللهم البلد بلدک و البیت بیتک...» وارد شدن.

در مکه انفاق نمودن و روزه گرفتن و ذکر خدا نمودن و قرآن خواندن و ختم قرآن کردن و آب زمزم خوردن.

به زیارت غار حرا رفتن و در مولدالنبی دعا و نماز به جای آوردن و بستگان رسول الله رادر قبرستان معلی زیارت نمودن و آداب کعبه را انجام دادن و نمازهای فریضه را در مسجد الحرام به جای آوردن.

در خروج از مکه صدقه دادن و از پایین مکه بیرون رفتن.

تسمیه مکه به تفاوت نقل:

۱. از «مک» است به معنای از بین بردن، و مکه نخوت مستبدین را از بین می برد.

۲. از «مک» است

به معنای بسط، و مکه جایی است که خداوند کره زمین را از آن گسترش داده است.

۳. از «مک» است به معنای ازدحام، و مکه جایی است که مردم از هر جا به آن می آیند و در آن ازدحام می کنند.

۴. از «مک» است به معنای جذب، و مکه جایی است که (به دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) مردم از هر دیاری به آن جذب می شوند.

۵. از «مک» است به معنای کم آبی، و مکه کم آب است (گویی آب آن را زمین مکیده است) یا علاقه مردم را با آخرین قطره آب نشان می دهد.

۶. از «مک» است به معنای مکیدن و کاستن و مکه گناهان را مکیده و نابود می کند (یا گناه شخص در مکه کاسته می شود. حالت تقوایی در شخص پیدا می شود که عامل پرهیز از گناه است).

۷. از «مک» است به معنای نابودی و مکه جایی است که هر کس نسبت به آن قصد سوئی داشته باشد نابود خواهد شد (یا در ابتدا در جاهلیت چنان بود که هر کس در مکه ظلم می کرد او را نابود می کردند و یا از مکه بیرون می راندند).

۸. از «تَمَكَّتْ الْعِظْمُ» است به معنای درون مغز استخوان، و مکه گویی وسط زمین است همان گونه که مغز استخوان در وسط آن قرار دارد.

۹. از «مَكُوكٌ» است به معنای ظرفی که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد و مکه در میان دو کوه مرتفع و در میان دره مثل ظرفی است که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد.

۱۰. از «مکا» است به معنای خانه (که لغتی بابلی است)

و چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) اهل بابل بود نام خانه را که بساخت مکه نهاد، این نام اول شهر باقی ماند.

۱۱. از «مُکَا» است به معنای صدای نوعی پرنده و در مکه صدای مردم که خدای را می خوانند بلند است و زمزمه

ملکوتی حاجیان در اطراف کعبه همواره به گوش می رسد. یا در حج جاهلی هنگام حج می گفتند: حج ما به اتمام نخواهد رسید مگر آن که به کنار کعبه رویم و در آن جا سوت بکشیم.

۱۲. از «مَکُورِبا» (و به تلفظ یونانی «مقوروبا») است و به زعم برخی از محققین جدید یونانیان از آن نام، شهری را به معنی مکان تقرب به خدا مراد کرده اند که همان مکه است.

۱۳. از «مَهَّگَه» است به معنی جایگاه ما و ریشه ای ایرانی دارد.

اسامی و القاب مکه

ام، ام الارضین، ام راحم، ام رحم، ام رحمان، ام رحمه، ام روح، ام زحم، ام صبیح، ام الصفا، ام القری، ام کوئی، ام المشاعر، امین، امینه، باسه، بره، بساسه، بساق، بطحا، بکه، بلد، بلد امین، بلد الله، بلد الله تعالی، بلد الامین، بلد حرام، بلده، بلده المروزقه، بیت الدعا، بیت العروس، بینه، تاج، تهامه، جامعه، حاطمه، حجاز، حرام، حرم، حرم آمن، حرم الله، حرم الله تعالی، حرم امن، حرمه، خیر البلاد، رأس، رتاج، رحم، ساق، سبوحه، سلام، سیل، شباشعه، صلاح، طیبه، عاقر، عذراء، عرش، عرش الله، عروش، عروض، عریش، عزیز، غاشه، فاران، قادس، قادسیه، قریه، قریه الحمس، قریه النمل، کبیره، کریساء، کوئی، ماحی، مبارکه، متحفه، مخرج صدق، مدینه الرب، مذهب، مرویه، مشرفه، مسجد الحرام، معاد، معطشه، مفخمه، مقدسه، مکتان، مکرمه، مهابه، مهبط، نادره، ناسه، ناشته، ناشر، ناشه، نامیه، نجر، نساسه، نقره الغراب،

وادی، وادی، وادی غیر ذی ذرع، والده.

کوه های مکه

اثبره، ابوقبیس، اخشبان (امین)، ثبیر، ثور (اطحل)، حبش، حجون، حرا (جبل الاسلام جبل القرآن، جبل فاران)، رحمت (جبل نابت، جبل الدعاء، جبل الال، جبل عرفات، جبل قرین، جبل المشاه، صفا، صفایح، قزح، طیر، قعیقان، مروه، نمره، نور.

خانه های مکه

دار الارقم (بیت اسلام، بیت الارقم، دارالخیزران) دار ابوطالب، دار البیضاء (دار ابو یوسف)

دار خدیجه (مولد فاطمه)، دارالضیافه، دارالعجله، دارالمتدی، دار الندوه، مولد النیشعب های مکه

اجیاد (جیاد)، شعب ابی طالب (شعب مولد، شعب علی، شعب ابی یوسف، قشاشیه)، شعب جزارین (شعب ابی دب، شعب المقبره).

آب های مکه

چاه اسماعیل (زمزم)، چاه عسیله، چاه فح (میمون)، عین جدیده، عین زبیده، عین عرفه، ذو طوی.

وادی های مکه

وادی ابراهیم، وادی عرفات، وادی عقیق، وادی فاطمه، وادی فح، وادی محسر، وادی مشعر، وادی منی، وادی مسفله.

مساجد مکه

مسجد الحرام، اجابه، ابراهیم، ابوبکر، بلال، بیعت (عقبه)، تنعیم (عمره)، جن (حرس، بیعت)، جعرانه، حدیبیه، حمزه، خیف (منی)، رأیت، شجره، شق القمر (انشقاق قمر)، صفایح، غدیر خم، کبش (قوچ، صخره، نحر)، کوثر، مختبی، مزدلفه (مشعر الحرام) نمره (عرفه، عرنه).

حکومت مکه

حکمرانی شهر مکه یکی از مسائل مهم پیچیده تاریخ حجاز است. این شهر گاهی به دست مصر و گاهی به دست عراق و زمانی به دست یمن و گاهی به دست علویان و گاهی به دست مکیان و غیر آنها اداره می شد. ابتدا از سال هشتم هجری که رسول الله وارد مکه گردید پیوسته حاکمان مکه از جانب آن جانب منصوب می شدند و از آن پس توسط خلفای خمسه و اموی و عباسی انتخاب می گردیدند.

بعد از مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری عبدالله بن زبیر که

خود را خلیفه خواند مکه را مرکز خلافت قرار داد تا سال ۷۳ هجری که کشته شد. و آن گاه تا پایان دوره اموی یعنی سال ۱۳۲ هجری اداره مکه با امویان بود و حاکمان شهر از جانب خلیفه دمشق تعیین می شدند. و در دوره عباسی حاکم مکه از سوی بغداد معین می گردید تا این که جعفر بن محمد حسنی (از دودمان امام حسن مجتبی (علیه السلام) در سال ۳۳۸ هجری به نام خلیفه فاطمی خطبه خواند و نفوذ عباسی در مکه قطع گردید. به روایتی در سال ۳۵۸ هجری که معزالدین خلیفه فاطمی به مکه تشریف یافت اولین شریف مکه را به نام جعفر بن محمد حسنی (ملقب به ثائر) برگزید و او چندین سال در

آن جا حکومت کرد. و پس از نائز پسرش عیسی به حکومت مکه دست یافت و بدین گونه حکومت شرفا (به طور توارث) در مکه آغاز شد و یک شریف در مکه حکومت می کرد.

اما حکومت شرفا از شاخه سادات حسنی با مرگ شُکْر (که فرزندی نداشت) در سال ۴۵۳ هجری پایان یافت و پس از او بنوشیبه مدتی در مکه فرمانروایی کردند تا این که امیر یمن (علی بن محمد ضیلحی) در کار مکه دخالت کرد و یکی از سادات حسنی به نام ابو هاشم محمد را به امارت برگزید و او تا سال ۴۸۷ هجری در مکه امارت کرد. حکومت این خاندان حسنی (که در تاریخ مکه به نام «هواشم» معروف شده اند) تا حدود سال ۵۹۷ هجری ادامه یافت و سپس شاخه ای دیگر از سادات حسنی در مکه فرمانروا شدند. حکومت شرفا تا سال ۶۳۰ هجری تا حدودی مستقل بود و از این تاریخ به بعد شرفا گاهی تابع پادشاهان مصر و زمانی تابع امرای یمن و شام بودند و چون در سال ۹۲۳ هجری سلطان سلیم اول عثمانی بر مصر و حرمین تسلط یافت شرفا تابع سلاطین عثمانی گردیدند و حاکمی که برای مصر تعیین می شد بر حجاز نظارت داشت و چون در سال ۱۲۲۸ هجری قمری محمد علی پاشا والی مصر قصد کرد مصر را از عثمانی مستقل کند از این وقت حکومت حجاز تابع مصر گردید تا این که در سال ۱۲۵۶ قمری حجاز از مصر منتزع گردید و بار دیگر سلطان عثمانی (سلطان عبدالمجید) رسماً شریف مکه را برگزید. و آن گاه که در سال ۱۳۲۳

هجری قمری شریفی مکه به شریف حسین رسید او به یاری سردمداران جنگ جهانی اول حجاز را در سال ۱۳۳۴ هجری از تبعیت عثمانی (که با آلمان متحد و وارد جنگ شده بود) آزاد کرد (و بعد از جنگ) خود را خلیفه مسلمانان خواند، ولی طولی نکشید که در مقابله با ابن سعود (که مورد حمایت دول استعمارگر قرار گرفته و توسط بریتانیا به عنوان حکمران مستقل نجد به رسمیت شناخته شد) مغلوب گردید و سلسله شرفای مکه برافتاد و سلاطین سعودی حاکم شدند. (۱)

مکه مکرمه

(مُكَّه رَم) لقب شهر مکه که کعبه در آن واقع است.

مکه معظمه

(مُعَظَّم) لقب شهر مکه که کعبه در آن واقع است.

مکینه

(مَن) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۹).

ملاء

از بهترین پارچه های یمن که تبع کعبه را با آن پوشانید (مکه، ص ۵۹).

ملترم

(مُتَّزَ) نقطه ای در کعبه، قسمتی از دیوار کعبه، جای دعا و استغفار (جای اقرار به گناه و اعتذار جستن و جای پذیرفته شدن دعا) و در جهت تسمیه آن گفته اند که طبق روایات هیچ بنده ای به این مکان التجاه و پناه نمی گیرد و التزام نمی جوید جز آن که خداوند حاجتش را بر آورده می کند. پیامبر اکرم و ائمه اطهار (علیهم السلام) و صحابه بزرگ سر و صورت و دستها و سینه خود را به این مکان چسبانیده اند و زائران نیز در این قسمت به دیوار ملترم شده و دعا می خوانند. اما در موضع این جایگاه دو نقل مختلف است به این که:

۱. بین حجرالاسود و در کعبه است در دیوار شرقی.

۲. مستجار است پشت در کعبه در دیوار غربی نزدیک رکن

۱. نگاه کنید به کتاب های: تاریخ مکه، ص ۱۵۱ به بعد؛ حرمین شریفین، ص ۵۹ الی ۶۸؛ دایره المعارف فارسی، ذیل مکه.

یمانی. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۳۳؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۲ و ۵۳؛ حرمین شریفین، ص ۷۷؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۱۶ و ۱۱۹).

مللم (م ل ل) همان (ك) یلملم.

منا

همان (ك) منی.

منار مسجد الحرم

(م ر ل ح ز) علامات منصوب به وسیله حضرت ابراهیم (علیه السلام) گرد حرم برای تمیز حدود حرم از حل (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

مناره مسجد الحرام

(م ر) بر سر هر یک از سه باب اصلی مسجد (به نام های باب ملك عبدالعزيز، باب العمرة، باب السلام) دو مناره به ارتفاع ۹۲ متر (از کف مسجد) با قاعده ای به ابعاد ۷*۷ متر واقع است (و بر تارک هر مناره هلالی به ارتفاع ۵/۶ متر از برنز طلا کاری نصب است) هفتمین مناره بر باب الصفا واقع است (و در سال های اخیر دو مناره دیگر ساخته شد و در نتیجه تعداد مناره ها به ۹ رسیده است) اسلوب ساختمانی مناره هایی که در زمان سعودی ها ساخته شد از هندوستان و چین اقتباس گردیده است و هر یک از این مناره ها دارای نامی هستند که عبارتند از:

۱. مناره باب علی

۲. مناره باب العمرة

۳. مناره باب السلام

۴. مناره باب قایتبای

۵. مناره باب المحکمه (حکمه) (۱)

۶. مناره باب الزیاده (الزیاره) (۲)

۷. مناره باب الوداع یا حزوره (حرمین شریفین، ص ۱۱۲؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۲۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۶؛ عرشیان، ص ۴۸).

مناره مسجد النبی سابقه ایجاد مناره در مسجد النبی به دوران امویان مربوط می شود که توسط عمر بن عبدالعزیز والی مدینه ساخته شد. او در زمان والیگری خود در مدینه طی سال های ۸۸ الی ۹۱ هجری چهار مناره در چهار گوشه مسجد بنا نمود و بعدها بر اثر تعمیرات و اصطلاحات مسجد توسط امرا و سلاطین تعداد مناره ها افزون گشت. در دوران سلاطین عثمانی تعداد مناره ها پنج

عدد بوده است. (مناره خمسه) و امروزه در زوایای مسجد نبوی مناره های عظیمی سر بر افراشته اند و ارتفاع شش مناره جدید که ساخته شده هر یک ۱۰۴ متر است و مجموع مناره های موجود مسجد النبی را ۱۰ عدد ذکر کرده اند. و از جمله مناره های آن عبارتند از:

مناره باب السلام

مناره ای است در زاویه جنوب غربی. ابتدا در زمان ولید و توسط والی مدینه عمر بن عبدالعزیز بنا شد ولی به علت اشراف بر منزل «مروان حکم» و به دستور «سلیمان بن عبد الملک» تخریب گردید تا این که در سال ۷۰۶ هجری مجدداً به دستور سلطان محمد بن قلاوون بنا گردید و برخی گویند از ساخته های شیخ الخدام شبل الدوله معروف به حریری است. این مناره توسط سعودی ها حفظ شده است.

مناره رئیسیه

(رأسیه) مناره ای است در زاویه جنوب شرقی و از آثار سلطان اشرف قایتبای است که (به سال ۸۸۶ هجری) به ارتفاع شصت متر در کنار «قبه الخضرا» ساخته شد و وجه تسمیه رئیسیه از آن جاست که رئیس مؤذنین بر آن اذان می گفت. سعودی ها آن را هر چند گاه تعمیر می کردند.

مناره باب الرحمه

مناره ای است که در ضلع غربی نزدیک باب الرحمه قرار داشت و توسط سلطان قایتبای در سال ۸۸۸ هجری ساخته شد اما در جریان توسعه اول مسجد در دوران سعودی تخریب گردید.

مناره سلیمانیه

(عزیزیه) مناره ای است که در زاویه شمال شرقی قرار داشت بر گرفته از نام سلطان سلیمان قانونی. سلطان سلیمان این مناره را به جای مناره سنجاریه (که ظاهراً از آثار امیر سَنَجَرِ جاوُلی متوفی ۷۴۵ هجری بود) قرار داد. این مناره را «العزیزیه» هم می گویند زیرا عبدالعزیز خان بن محمود آن را تعمیر نمود. و سعودی ها

۱. و در برخی منابع باب حکمه.

۲. و در برخی منابع باب الزیاره.

آن را تخریب کردند و مناره دیگری در جای آن توسط ملک عبدالعزیز سعودی به ارتفاع ۷۰ متر بنا گردید.

مناره مجیدیه

مناره ای است که در زاویه شمال غربی قرار داشت و توسط عبدالمجید عثمانی بنا شد اما توسط سعودی ها تخریب گردید و

مناره دیگری در جای آن در دوران ملک عبدالعزیز سعودی به ارتفاع ۷۰ متر بنا گشت، اما این مناره هم اخیراً در توسعه شمالی مسجد تخریب گردید. به «التشکیلیه» (شکیلیه) و «اشکلیه» و «الخشییه» نیز معروف بود. (حرمین شریفین، ص ۱۴۸؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۸ و ۲۶۲؛ با راهیان قبله، ص ۸۷؛ به سوی ام القری، ص ۳۱۵؛ ...)

مناسک

(م س) اختصار (ک) مناسک حج

مناسک حج

فاذا قضیت مناسککم فاذکروا الله (بقره ۲۰۰)

اصطلاحاً مراسم و اعمال حج (عبادات مخصوص حج) را گویند. مجموعه آداب و افعالی که در زمانی خاص و در اماکنی خاص جهت زیارت بیت الله صورت می گیرد و به طور کلی از دو عبادت عمره و حج تشکیل می شود و اعمال این دو، مقداری تفاوت دارد و در دو زمان مختلف صورت می پذیرد.

مناسک منی

عبادات یوم النحر (روز دهم ذی حجه) است که به ترتیب عبارت است از رمی جمره العقبه، ذبح و حلق رأس (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

مناصب قریش

(ک) مناصب کعبه

مناصب کعبه

اشاره

یا مناصب قریش، به مناصبی گفته می شود که در ارتباط با سرپرستی امور کعبه و مؤسسات مربوطه مورد عنایت وافر قریش بود و در حقیقت اقتصاد و سیاست قریش بر اساس مناصب مربوط به کعبه استوار بود. ریاست هر یک از مؤسسات وابسته به کعبه را بزرگ یکی از طوایف قریش به عهده داشت. مقارن با ظهور اسلام (۱) مسئولیت این مناصب در دست ده طایفه مهم قریش (بنی هاشم، بنی سهم، بنی أمیه، بنی نوفل، بنی عبدالدّار، بنی أسید، بنی تیم، بنی مخزوم، بنی عَبدی و بنی جُمح) بود و انواع مؤسسات قریش و کعبه عبارت بود از:

۱. اعنه

سر پرستی ستوران قریش در هنگام جنگ بود.

۲۰. ایسار و ازلام،

در رابطه با بخت آزمایی و فالگیری بود که به دست صفوان بن امیه از بنی جمح قرار داشت.

۳. حجاب

دربانی و کلید داری کعبه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود.

۴. حفاظت

جمع آوری و نگهداری اموال متعلق به کعبه و بت ها که به دست صفوان بن امیه از بنی جمح قرار داشت.

۵. دبه

در مورد پرداخت غرامت بود که به دست طایفه بنی تمیم قرار داشت.

۶. رفادت

در رابطه با مهمانداری و پذیرایی از زائران کعبه بود به این نحو که قریش در مواقع معین مبالغی پول را از میان خود جمع می کرد و برای اطعام به متصدیان رفاده می داد. تصدی رفاده با حارث بن عامر از بنی نوفل بود و بعد در اختیار بنی هاشم قرار گرفت. (۲)

۷. سدان

خادمی و پرده داری کعبه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود.

۸. سفارت

در رابطه با روانه کردن نماینده برای انجام مذاکرات صلح یا جنگ یا اظهار مفاخرت در برابر اقوام

۱. با ظهور اسلام از مناصب کعبه و قریش چیزی باقی نماند جز آن که رسول خدا منصب تولیت و سدان را به عثمان بن طلحه (و فرزندان او) و منصب سقاییت را به عباس بن عبدالمطلب بخشید.

۲. هاشم هر موقع که هلال ذی حجه را می دید بامدادان به سوی کعبه می آمد. و به دیوار کعبه تکیه می کرد و می گفت: گروه قریش! شما بالاترین و گرامی ترین تیره جامعه عرب هستید. خدا شما را در خانه خود جای داده است و این فضیلت را

برای شما از میان فرزندان اسماعیل برگزیده است. هان ای مردم! زائران خانه خدا در این ماه با شور عجیبی به سوی شما می آیند. آنان مهمانان خدا هستند. پذیرایی از آنان به عهده شماست و در میان آنها افراد تهیدست که از نقطه دور به این جا می آیند فراوانند. به صاحب این خانه سوگند، اگر قدرت و توانایی داشتیم همه را پذیرایی نموده از شما کمک نمی طلبیدم ولی آنچه الان در توان دارم و از راه حلال به دست آورده ام در این راه خرج می کنم ولی همه شما را به خدا سوگند می دهم مبادا از زائران خانه خدا با مال حرام پذیرایی کنید، مالی که آن را از طریق ظلم و ستم به دست آورده اید و یا آن که در بذل مال حلال خود دچار ریا و اکراه

و اجبار شوید. آن کس که در بذل مال خود طیب نفس ندارد از انفاق خودداری کند (تاریخ اسلام، سبحانی، ص ۱۶).

دیگر که به دست عمر بن خطاب از بنی عدی بود.

۹. سقاییت

آب دادن حاجیان و زائران کعبه که به دست عباس بن عبدالمطلب از بنی هاشم بود.

۱۰. عمارت

نگاهبانی مسجدالحرام و مراقبت به این که کسی در آن محل مقدس یاوه سرایی و بدگویی نکند و فریاد نزند که به دست شیبه بن عثمان از بنی عبدالدار بود.

۱۱. قبه

اسلحه خانه، خیمه ای چرمی بود که در مواقع معین و هنگام لزوم بر پا می شد و مهمات جنگی در آن فراهم می گشت و به دست خالد بن ولید از بنی مخزوم بود.

۱۲. قضا

داوری در خصومات بود.

۱۳. قیادت

سرداری و سرپرستی کاروان های بازرگانی و یا سپاهیان که به دست ابوسفیان از بنی امیه بود.

۱۴. لواء

پرچمداری (با پرچمی به نام عقاب که در موقع جنگ بیرون می آوردند که به دست ابوسفیان از بنی امیه بود).

۱۵. مشورت

مؤسسه ای مشورتی که به دست یزید بن زمعه از بنی اسد بود.

۱۶. ندوه

انجمن شورای دارالندوه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود. (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۵ الی ۲۷؛ تاریخ تمدن

مناصب مکه

(ك) مناصب كعبه

منبر پیامبر

همان (ك) منبر نبوی

منبر مسجد الحرام

منبری بود به ارتفاع ۱۲ متر (از صحن مسجد الحرام) واقع در قسمت شمالی مقام ابراهیم که در سال ۹۹۶ قمری در زمان سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی از مرمر سفید ساخته شد (و قبل از آن نیز منبرهای کوچک تری وجود داشت) این منبر در توسعه و تعمیرات مسجد الحرام در زمان سعودی ها برداشته شد.

منبر مسجد النبی

همان (ك) منبر نبوی

منبر نبوی

منبری است در مسجد النبی واقع در جایگاه وعظ و خطابه رسول الله (و در غرب محراب نبوی مستقر است) طبق نقل آن حضرت در مسجد النبی پشت به ستونی یا تنه درخت خرمایی مردم را در امور دینی و اجتماعی ارشاد می فرمود تا این که در سال پنجم هجری برای تکیه دادن حضرت (به جای استفاده از تنه درخت) منبری ساخته شد (۱) و به نقلی اولین منبر از گل ساخته شد و تنها مرتفع بود و پله نداشت و به نقلی هم در سال هفتم هجری منبری از چوب جنگلی ساخته شد با دو سه پله (یک جایگاه و دو پله) و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر پله زبرین می نشست و پاهای مبارکش را بر پله میانین می گذاشت. در مورد نخستین کسی که برای حضرتش منبری از چوب بساخت به اختلاف از مروان و از غلام عباس بن عبدالمطلب و از غلام سعید بن عاص و از غلام زنی انصاری یاد کرده اند. بعضی منابع این فکر را به تمیم داری نسبت می دهند و می گویند وی منبر را ساخته است و برخی هم از «یا قوم رومی» یاد می کنند و اما در مورد تعمیرات و تغییرات منبر از جمله آورده اند:

۱. پس از رحلت، منبر همچنان باقی بود تا این که معاویه شش پله از پایین به آن افزود که مجموعاً نه پله شد. به نقلی دیگر این منبر همچنان بود و مروان حکم والی مدینه در زمان معاویه دستور داد منبر دارای شش درجه برای او ساختند.

۱۵۰ هجری، به دستور والی مدینه، منبر را با مرمر مفروش نمودند.

۳. سال ۶۵۴ هجری، منبر در آتش سوزی مسجد النبی بسوخت و لذا در این سال (یا سال ۶۵۶) الملك المظفر امیر یمن منبری از چوب صندل فرستاد که در جای منبر نبوی نصب گردید.

۴. سال ۶۶۴ هجری، الملك الظاهر بیبرس بند قُداری منبر جدیدی فرستاد که به جای منبر قبلی گذاشته شد.

۵. سال ۷۹۷ هجری، الملك الظاهر برقوق منبری ارسال

۱. و در روایت آمده که بعد از ساخت منبر، آن تنه درخت در فراق حضرت حنین (ناله) سر داد و رسول خدا به سویش آمد و در برش کشید تا خاموش شد.

کرد که به جای منبر بیبرس نصب گردید.

۶. سال ۸۲۰ هجری، الملك المؤید شیخ محمودی منبری فرستاد که در محل نصب منبر برقوق گذاشته شد.

۷. سال ۸۸۶ هجری، منبر الملك المؤید شیخ در آتش سوزی مسجد النبی بسوخت و مردم مدینه منبری از آجر ساختند و آن را در گچ و آهک گرفتند و در مکان آن جای دادند.

۸. سال ۸۸۸ (یا ۸۸۹) هجری، منبری از مرمر و ظاهراً به دستور الملك قایتبای روانه مدینه شد که آن را به جای منبر آجری قرار دادند.

۹. سال ۹۹۸ هجری، به دستور سلطان مراد سوم عثمانی منبری یکپارچه از سنگ مرمر ساخته شد و به جای منبر سلطان قایتبای نهادند. (۱) این منبر هم اکنون نیز در مسجد النبی و در سمت راست محراب النبی و در مقابل محل اذان بلال (و در ناحیه غربی روضه النبی مقابل ستون حنانه) در جایگاه اصلی منبر قرار دارد. این منبر ۱۲ پله بوده و با طلا

و نقره تذهیب شده و بین سه پله تحتانی و نه پله فوقانی آن دری نصب گردیده است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۸۲؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۷۳؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۹؛ و...)

منحر

(م ح) محل نحر. قربانگاه سرزمین منی را گویند.

منسک (م س)

۱. عبادت خاص حج.

۲. جای قربانی در حج (لغت نامه)

منی

(م، م، م، نا) (۲) بیابان وسیعی است که در جانب شرقی مکه و میان مکه و وادی مشعر الحرام قرار گرفته است و در فاصله حدود ۱۰ کیلومتری بیت الله بین دو رشته کوه با سنگ های سخت و درشت محصور می باشد. طول وادی منی حدود (۳/۵) کیلومتر بوده و وسعتی حدود شش کیلومتر مربع دارد و اخیراً با تراشیدن کوه ها بر فضای مورد استفاده اضافه می نمایند. منی جزء حرم مکه است و حد آن از جمره عقبه است تا وادی محسر، در رابطه با حج، منی محل توقف حاجیان و محل انجام اعمالی است.

واجبات منی

پس از طلوع صبح دهم ذی حجه که حاجیان با حال احرام از مشعر به سوی منی می آیند، طی سه روز و دو شب واجباتی (اعمالی و وقوف) به جای می آورند.

در روز دهم، چهارمین و پنجمین و ششمین عمل از اعمال حج (یعنی رمی جمره عقبه، قربانی، حلق یا تقصیر) را باید انجام داد.

در روز یازدهم و دوازدهم، سیزدهمین عمل حج (یعنی رمی جمرات ثلاث) را باید انجام داد.

در شب یازدهم و دوازدهم، دوازدهمین عمل حج (یعنی وقوف در منی) را باید به عمل آورد.

مستحبات منی

غسل روز عید نمودن

نماز روز عید خواندن

دعاهای روز عید خواندن

حمد خدا پس از اعمال روز عید کردن

نماز در مساجد کبش و بیعت خواندن

شب سیزدهم ذی حجه را در منی به سر بردن (۳)

ریگ های مازاد مشعر را در منی دفن نمودن

صد رکعت نماز مستحبی در مسجد خیف خواندن

مستحبات

هر یک از اعمال واجب (رمی، قربانی، حلق یا تقصیر) را به جا آوردن

هر یک از اذکار (سبحان الله)، (لا اله الا الله)، (الحمد لله) را صد بار در مسجد خیف گفتن

تکبیرات (الله اکبر... و الحمد علی ما ابلانا) را بعد از ۱۵ نماز (از ظهر روز عید تا صبح روز سیزدهم) خواندن

تسمیه منی به تفاوت نقل:

نام کوهی است در این سرزمین.

۱. منبر سلطان قایتبای را به مسجد قبا منتقل کردند که هم اکنون نیز در آن جاست.

۲. (م) لغت نامه، (م) فرهنگ فارسی، (م م م) عرشیان، ص ۷۹.

۳. در این صورت باید در روز سیزدهم جمرات ثلاثه را رمی کند.

در این جا حضرت جبرئیل به حضرت ابراهیم گفت: «تمنا» کن.

حضرت آدم و حضرت حوا در این نقطه آمرزش الهی را «تمنا» کردند.

حضرت آدم (علیه السلام) در این جا در پاسخ به سؤال جبرئیل که آیا تمنایی داری؟ گفت: تمنای جنت.

از «امناء» (به معنی خون ریختن) است، چرا که در این جا خون قربانی ریخته می شود.

از «منت» است و خداوند بر مردم منت گذاشت و در این جا اعمال حج را به آنان یاد داد.

اماکن منی

۱. مساجد، چون: مسجد خیف، مسجد صفایح، مسجد کبش، مسجد بیعت، مسجد کوثر.

۲. قربانگاه، موسوم به مسلخ و مذبح و منحر. محل وسیع و محصور است در سر راه مشعر در ورود به منی (۱) در سمت راست که برای قربانی کردن اختصاص یافته است (گرچه قربان کردن در هر نقطه ای از منی جایز است).

۳. جمرات یا جمار (جمع جمره) سه ستون سنگی است که از دامنه کوهی که فاصل میان مکه و منی است شروع شده و

به عمق منی تا طول ۲۷۱ پیمیش می رود.

وقایع منی

- بعد از بعثت سه واقعه تاریخی مهم در وادی منی اتفاق افتاد.

۱. در این جا صحیفه ملعونه برای محاصره اقتصادی اجتماعی پیامبر و بنی هاشم تنظیم شد.
۲. در این جا در سال های دوازده و سیزده هجری اهالی یثرب با پیامبر اکرم (علیه السلام) بیعت کردند.
۳. در این جا بود که به سال هشتم هجری در فتح مکه سپاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اردو زد.

همراه منی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در رفتن به منی باید قصد آن داشت که بعد از این از دست و زبان و دلمان برای مردم ایمنی باشد.

مواجهه

(مُ ج ه) جهت قبلی (قبله) حجره رسول الله یعنی المواجهه... (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۸۵)

مواضع

اربعه (مَ ض) همان (ك) مواطن اربعه

مواطن اربعه

(مَ ط) مواضع اربعه. مساجدی هستند که مسافر میان قصر (شکسته) یا اتمام نماز مخیر است و عبارتند از مسجد مکه (مسجد الحرام) مسجد مدینه (مسجد النبی) مسجد کوفه و حایر حسینی (منهج الصادقین، ج ۳، ص ۹۹؛ اصول فقه، ص ۹۱؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۹۹ و ۲۸۶).

مواقف

(مَ ق) نقاطی که برای اجرای آداب و اعمال حج در آن جا باید توقف نمود، مانند: عرفات، مشعر الحرام، منی.

مواقیت

(مَ). جمع میقات. اختصار (ك) مواقیت حج

مواقیت احرام

همان (ك) مواقیت حج

مواقیت حج

یا مواقیت احرام، اماکن معینی هستند که جهت ورود به مکه و نیز جهت انجام حج باید در آن احرام بست.

مواقیت

یا (ك) «میقات»ها در نقاط مختلفی پراکنده اند.

مواقیت معروفه

میقات های پنجگانه (یللم، وادی عقیق، قرن المنازل، جحفه، مسجد شجره) را گویند.

موجوء

(م) حیوانی که رگ های او را مالیده باشند. در حج احوط این است که قربانی موجوء نباشد. (مناسک حج، ص ۱۶۸)

موسم

(م س) هنگام گردن آمدن حاجیان برای حج که نیمه اول ذی حجه است. (سفرنامه ناصر خسرو، ضمایم، ص ۱۸۹)

موسم الحاج

(م ل ج) همان (ك) موسم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

موضع الجنائز

(م ض ع ل ج ء) همان (ك) مکان الجنائز

موفیه

(م و ف ی) از نام های مدینه است، زیرا حقوق میهمانان را ادا می کند و با نعمت های فراوان و معنویت از واردین پذیرایی می نماید و خاکش دردها را شفا می بخشد و غبارش جزام را از بین می برد. (حرمین شرفین، ص ۱۱۹؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳؛ لغت نامه)

۱. گفته اند قربانگاه جدید بیرون از منی است.

موقف

(م ق) آنجا که حج کنند. (لغت نامه)

وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در عرفه توقف کرد، کوهی را که بر آن ایستاده بود موقف نامید، و همه عرفه موقف است و صبحگاه که بر قزح ایستاده بود فرمود این جا موقف است و همه مزدلفه موقف است (تاریخ طبری، ص ۱۲۷۹)

موقف اختیاری

عرفات و مشعر آن گاه که بر اساس اختیار وقوف شود.

موقف اضطراری

عرفات و مشعر آن گاه که بر اساس اضطرار وقوف شود.

موقف اول

عرفات را گویند.

موقف دوم

مشعر الحرام را گویند.

موقفین

(م ق ف) دو موقف عرفات و مشعر الحرام. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۵۳)

مولد سیده فاطمه

(علیها السلام) شهرت خانه حضرت خدیجه در مکه زادگاه اولاد رسول اکرم. (حج یوسف، ص ۵۶) (ک) مولد فاطمه.

مولد علی

(علیه السلام) کعبه مکرمه است.

مولد فاطمه

(علیها السلام) شهرت خانه حضرت خدیجه (علیها السلام) در مکه در نزدیکی «مولدالنبی» در محلی معروف به «القشاشیه» (در شرق مسجد الحرام) در کوچه ای به نام «زقاق الحجر» (زقاق العطارین) و رسول الله تا زمان هجرت در آن سکونت داشتند و سپس عقیل بن ابی طالب آن را گرفت. این خانه در طول تاریخ توسط سلاطین مختلفی تعمیر و تجدید بنا شد تا این که سعودی ها آن را تخریب کردند و مکان تقریبی آن حدود ۱۵۰ متری مروه بود که اکنون داخل میدان ترمینال اتوبوس شهری

در پشت صفا و مروه و خیابان غزه محو شده است. این خانه که از مشاهد متبرکه مکه بود حوادث متعددی به خود دیده است چون:

ازدواج رسول الله

تولد حضرت فاطمه

وفات حضرت خدیجه

نزول جبرئیل بر نبی اکرم

حادثه ليله المييت و شروع هجرت

وجود مکانی در این خانه معروف به «مختبی» به جهت دعوت مخفیانه به اسلام در این جا و یا به جهت اختفای حضرت از سنگ پرانی مشرکان. نوشته اند حضرت در پناه تخته سنگی خود را از سنگ پرانی از سوی خانه ابولهب در امان قرار می دادند و این تخته سنگ تا قبل از تخریب خانه باقی بود. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۶ و ۱۷۶؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۴)

مولد النبی

(مُلِدُ نَبِّ) شهرت خانه محل تولد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی خانه حضرت آمنه بنت وهب همسر حضرت عبدالله بن عبدالمطلب (علیهم السلام). این خانه بسیار مقدس و با ارزش در تاریخ اسلام، از مشاهد متبرکه مکه است و در شعب ابی طالب در

کنار سوق اللیل (در کوچه ای مشهور به زقاق المولد) واقع است. این خانه بعد از هجرت حوادث چندی به خود دید که برخی از آنها عبارتند از:

عقیل آن را در تصرف خود گرفت و به زعمی حضرت آن را به عقیل بخشید.

محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج ثقفی آن را از فرزندان عقیل خرید و جزء خانه خود کرد.

خیزران مادر هارون الرشید در سال ۱۷۱ هجری آن را گرفت و از خانه محمد بن یوسف ثقفی جدا ساخت و به مسجد تبدیل کرد (که در نزدیکی محراب آن به نشانه محل تولد رسول الله حفره ای کردند و با نقره تزیین نمودند) و در ی از آن به «زقاق المولد» باز نمود.

ناصر عباسی در سال ۵۷۶ و ملک مظفر امیر یمن در سال ۶۵۹ (یا ۶۶۶) و ملک مجاهد نوه ملک مظفر در سال ۷۴۰ و امیر شیخون دولتمرد مصری در سال ۷۵۷ و ملک ناصرالدین اشرف شعبان از ممالیک بحری مصر در سال ۷۶۶ و ملک برقوق ظاهر از ممالیک برجی مصر (امارت طی سال های ۷۸۵ تا ۸۰۱ هجری قمری) آن را تعمیر نمودند.

در دوران عثمانی سلطان سلیمان در سال ۹۳۷ هجری بر آن گنبدی ساخت و در سال ۹۶۳ گنبد را تعمیر کردند و در سال ۱۰۰۹ هجری سلطان محمد (پسر سلطان مراد خان) عثمانی آن را از نو عمارت کرد و برای آن قبه و مناره ساخت.

در دوران آل سعود در زمان ملک عبدالعزیز این خانه مقدس و تاریخی که مورد توجه و زیارت زائران بود (به منظور محو آثار اسلامی) تخریب گردید ولی بعداً به علت بازتاب منفی این عمل در میان مسلمین

جهان به ناچار ساختمان دو طبقه ای به عنوان کتابخانه در آن ساختند که اکنون تابلوی «وزاره الحج و الاوقاف، المكتبة المكة المكرمة» بر آن دیده می شود. این ساختمان با نمایی سفید و پنجره های متعدد در سمت میدان صفا و مروه (که ایستگاه اتوبوس است) قرار دارد و تنها این بنا در میدان مذکور دیده می شود. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۸۷ و ۸۸؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۷؛ عرشیان، ص ۷۱)

مؤنه

(م م ن) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

مؤسه

از نام های زمزم است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

مهابه

(م ب) از القاب مکه است چون ملحدین و جابره از مهابت خلقی و طبیعی کعبه خوف و هراس دارند. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳).

مهاجر رسول الله

(م ح) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

مهاجرین

(م ح) عنوان مسلمانانی است که در عصر رسول الله در سال سیزدهم بعد از بعثت به فرمان آن حضرت از مکه به مدینه مهاجرت نمودند.

مهبط

(م ب) از نام های مکه است. (لغت نامه)

مهبط جبرئیل

همان (ک) مقام جبرئیل

مهراس

(م) سنگلابی. به زعمی در راه احد واقع شده است. در پایان غزوه احد حضرت امیر با سپر خویش از مهراس (آبی که در گودی سنگ های کوه جمع شده بود) می آورد و به صورت رسول خدا می ریخت. (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ میقات

حج، ش ۳۱، ص ۵۴)

مهل

(مُهَ لٌ) میقات (لغت نامه)

مهل

(مُهَ لٌ) احرام بسته. تلبیه (لیبک) گوینده (کتاب حج، ص ۲۵۴)

مهلل

نام دیگر وادی (ک) محسر

مهلهل

نام دیگر وادی (ک) محسر

مهیعه

(مَ یَ ع) نام قدیم (ک) جحفه

میزاب نام

(ک) ناودان کعبه

میزاب رحمت

نام (ک) ناودان کعبه

میقات

نشانگر زمانی مخصوص و بیانگر مکانی مخصوص است. محلی که در وقت معین در آن اجتماع می کنند و زمان خاصی که برای کار معینی قرار داده می شود و در مبحث حج میقات بر دو قسم است:

میقات زمانی مراد وقت مجاز برای محرم شدن و انجام اعمال حج و عمره است و این زمان در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج) جهت محرم شدن و جهت انجام عمره.

۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعدة و نه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است جهت محرم شدن و جهت انجام

۳. حج، طول ماه های شوال و ذی قعدة و نه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است برای محرم شدن (۱) و تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه است برای انجام حج (و تا آخر ذی حجه برای برخی از اعمال حج).

میقات مکانی موضع خاص محرم شدن جهت ورود به مکه و جهت انجام عمره و حج است. میقات ها (۲) متعددند و با توجه به نوع عبادت حج و یا عمره و نیز با توجه به نقطه ورود به حرم متفاوتند و مانند یک خط دایره ای اطراف مکه را فرا گرفته اند. و عبور از این میقات ها و یا محاذی

۱. در حج تمتع بعد از اتمام عمره تمتع است تا هنگامی که بتوان خود را برای بعد از ظهر روز نهم ذی حجه به وقوف اختیاری عرفات رسانید.

۲. و چون «میقات» به طور مطلق و بدون قید مکان آورند منظور میقات مکانی است.

آنها (برای مسافر یا ساکن

و برای قاصد حج و عمره یا فاقد قصد) بدون احرام، حرام است.

میقات حج تمتع

یعنی محل احرام بستن برای انجام حج تمتع است. میقات حج تمتع (که پس از انجام عمره تمتع صورت می گیرد) خود شهر مکه است با افضلیت در:

۱. مسجد الحرام

۲. مقام ابراهیم

۳. حجر اسماعیل و زیر ناودان طلا

میقات عمره تمتع

مکان احرام بستن برای ورود به مکه و انجام عمره تمتع است (و اجازه نیست که از میقات یا محاذی آن بدون احرام عبور نمود و وارد مکه شد) و در چند مکان (میقات) می توان احرام بست و این میقات ها (مواقیت) که در خارج از حرم واقع هستند عبارتند از:

۱. ذوالحلیفه؛ میقاتی است در حدود چند کیلومتری جنوب مدینه به طرف مکه (و به فاصله تقریبی ۴۸۶ کیلومتری) و از جمیع میقات های دیگر نسبت به مکه دورتر است و افضل همه میقات هاست از نظر وثوق. در این جا مسجد شجره قرار دارد که در هر جای آن می توان محرم شد. این جا میقات همه کسانی است که از راه مدینه عازم مکه هستند.

۲. وادی عقیق؛ میقاتی است در شمال شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری) اوایل این میقات را از طرف عراق «مسلخ» و اواسط آن را «غمره» و اواخر آن را «ذات عرق» گویند و در همه جای این وادی می توان احرام بست و افضل بستن احرام از «مسلخ» است. این جا میقات اهل عراق و نجد و همه کسانی است که از آن راه عازم مکه هستند.

۳. جحفه؛ میقاتی است در شمال غربی مکه (به فاصله تقریبی ۱۵۶ کیلومتری) جحفه (که در قدیم «مهیعه» نامیده می شد به معنی با وسعت)، میقات اهل شام و مصر و مغرب و همه

کسانی است که از این راه (و از راه جده) به مکه می روند در صورتی که پیش از آن به میقات دیگری برخورد نکرده باشند (و الا باید در همان میقات جلوتر احرام بست) اما اگر بدون احرام از میقات پیشین عبور شود و برگشتن به آن ممکن نباشد لازم است از جحفه محرم شد.

۴. قرن المنازل یا «قرن الثعالب» میقاتی است در شرق مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری و از راه ریاض حدود ۸۰ کیلومتری، این جا میقات اهل طایف و همه کسانی است که از این راه عازم مکه می شوند.

۵. یلملم یا «الملم» یا «لملم» یا «یرمرم» کوهی است از کوه های تهامه، و وادی یلملم میقاتی است در جنوب شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری و از راه جدید ۵۴ کیلومتری)، این جا میقات یمن و کسانی است که از این راه عازم مکه می شوند. (۱)

۶. محاذی؛ در مواردی محاذی، میقات است یعنی اگر هنگام رفتن به مکه به جایی رسید که در صورت رو به قبله ایستادن، میقات بدون فاصله زیاد در سمت راست یا چپ قرار گیرد (عرفاً) به طوری که اگر از آن جا بگذرند میقات متمایل به پشت شود گذشتن از آن جا بدون احرام جایز نیست.

۷. خانه، دویره الاهل؛ میقات اشخاصی که خانه هایشان به مکه نزدیک تر از میقات های پنجگانه (ذوالحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم) است خانه های خودشان است.

۸. ادنی الحل؛ جایی است که از دیگر مواضع حلّ به مکه نزدیک تر است (نزدیک ترین محلی که از حرم بیرون می باشد) و از آن جا ورود

به حرم بدون احرام جایز نیست و میقات کسانی است که از هیچ کدام از میقات ها و یا محاذی آنها عبور نکرده و تمکن رفتن به یکی از آنها را هم ندارند.

۹. فسخ نقطه ای است در مدخل ورودی مکه (در محدوده

۱. چوادی های پنجگانه مسجد شجره (ذوالحلیفه)، وادی عقیق، قرن المنازل، جحفه و یلملم را رسول گرامی اسلام تعیین فرمودند. (میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۲).

مسجد تنعیم) که یکی از نقاط آغازین حرم است و به نظر برخی فقها میقات کودکان و نابالغ ها (که طاقت سرما و گرما را ندارند) می باشد. (میقات صبیان)

میقات عمره مفرده

مکان احرام بستن برای انجام عمره مفرده با توجه به ورود به مکه و یا حضور در مکه متفاوت است:

الف: میقات خارج مکه: کسی که از مکه دور است و بخواهد جهت ورود به مکه و انجام اعمال مفرده احرام ببندد، میقات ها همان میقات های عمره تمتع (یعنی: ذوالحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم، محاذی، ادنی الحل، خانه، فسخ) می باشد. (ق)

ب: میقات داخل مکه: کسی که در داخل مکه است و بخواهد جهت انجام اعمال عمره مفرده احرام ببندد باید به خارج از حرم رود و در میقات های خاصی احرام بندد که عبارتند از:

۱. تنعیم: مکانی است در شمال (غربی) مکه در سر راه مدینه به مکه (که امروزه متصل به شهر مکه شده است).

۲. حدیبیه: سرزمینی است ما بین جده و مکه در مغرب حرم در نزدیکی مکه (به نقلی در فاصله حدود ۲۰ کیلومتری).

۳. جعرانه: سرزمینی است ما بین طایف و مکه در جانب شمالی حرم (در فاصله تقریبی ۲۶ یا ۲۹

کیلومتری) و روستای کوچکی است در کنار وادی سرف. (۱)

۴. اضاءه لبن یا «اضاه ابن عقش» محلی است در سر راه یمن که از جانب جنوب (شرقی) حد حرم مکه است. (در فاصله دوازده کیلومتری)

۵. وادی نخله: مکانی است در شرق حرم

۶. وادی عرنه: مکانی است در شرق حرم.

۷. ادنی الحل: مراد اولین نقطه خارج از حرم است که از همه جوانب محقق است. «ادنی» یعنی نزدیک ترین و ادنی الحل جایی است که از دیگر مواضع حل به مکه نزدیک تر است که منتهی الیه حرم به آن متصل است و یا اولین نقطه خارج حرم است و از جمله جاهای معروف «ادنی الحل» همان حدیبیه و تنعیم و جعرانه است. (۲)

میمون

(ک) چاه میمون

میمونه

(م ن) از نام های زمزم است.

۱. افضل و قدر متیقن این میقات ها، تنعیم و حدیبیه و جعرانه است و رسول گرامی اسلام در این نقاط محرم شدند. پیدا کردن حد حرم در بقیه موارد مقداری مشکل است.

۲. منابع مورد استفاده درباره میقات:

لمعه، ج ۱، ص ۱۱۴؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۳ الی ۳۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۲۷ الی ۱۳۰؛ میقات حج، ش ۲ و ش ۶؛ فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص ۲۶؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۸۶ و...

ن

نائی

(ع) کسی است که منزل او ۴۸ میل (۱۶ فرسخ) از مکه فاصله دارد و بر نائی تمتع فرض می باشد. (احکام عمره، ص ۶؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳)

نابت

(ب) یا (ک) کوه رحمت

نابیه

(ی) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۳)

ناجیه

(ی) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

ناخن چیدن

همان (ک) تقصیر

نادره

(در) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناذر

(ذ) نام کعبه در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

نارالقدر

(رُلْغَ) هر گاه کسی با همسایه نیرنگ می کرد در ایام حج بر فراز یکی از دو کوه اخشب در منی آتش می افروختند و بانگ می زدند این نیرنگ فلان است. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل آتش)

نار المزدلفه

(مُ دَل فِ) آتشی که اعراب در مزدلفه (از مشاعر حج) می افروختند برای راهنمایی کسی که راه عرفه را گم کرده بود و اول کسی که این آتش را برافروخت قصی بن کلاب بود. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل آتش؛ لغت نامه)

ناسه

(س) از نام های مکه است به علت کم آبی یا این که هر کس در آن الحاد ورزد خدا او را طرد کند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناشته

(ش ت) از نام های مکه ذکر شده است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

ناشر

(ش) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناشه

(ش) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

ناظر الکسوه

(ظِ زُلْ كِ و) رئیس دارالکسوه (کارگاه تهیه پوشش کعبه) را می گفتند. (میقات حج، ش ۱۱، ص ۹۵)

نافعه

(فِ ع) از نام های زمزم است.

ناقل المیره

(قِ لُ لُ رِ) کسی است که برای نقل خواربار، رفت و آمد دارد چنین شخصی اجازه دارد بدون احرام وارد حرم شود. (احکام عمره، ص ۱۳، و...)

نامیه

(ی) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ناودان رحمت

نام (ك) ناودان کعبه

ناودان طلا

نام (ك) ناودان کعبه

ناودان کعبه

ناودانی است مستقر در بالای سقف کعبه در ضلع شمالی (طرف حجر اسماعیل) که آب باران را به میان حجر منتقل می کند. این ناودان بنام های متعددی موسوم است، چون: ناودان رحمت، ناودان طلا، میزاب رحمت، میزاب و در مورد کارگذاری این ناودان از جمله آورده اند:

۱. قریش اولین ناودان را ۵ سال پیش از بعثت (هنگام تجدید بنای کعبه) از چوب نصب نمود (وقبل از این کعبه ناودان نداشت).

۲. عبدالله بن زبیر در اسلام نخستین کسی بود که به سال ۶۴ هجری نصب ناودان نمود.
۳. حجاج بن یوسف در بازسازی کعبه به دستور عبدالملک به سال ۷۴ هجری ناودانی به بام کعبه گذاشت.
۴. خالد بن عبدالله قشیری به دستور ولید بن عبدالملک ناودان خانه را از طلا بساخت یا این که با اوراق طلا ناودان نقره ای را از درون و بیرون طلا کاری کرد.
۵. شیخ ابوالقاسم را مشت فارسی صاحب رباط مشهور مکه ناودان را تغییر داد که در سال ۵۳۷ هجری پس از مرگش توسط خادم او نصب شد.
۶. مقتفی خلیفه عباسی در سال ۵۴۱ هجری ناودانی دیگر کار گذارد.
۷. ناصر عباسی ناودانی از چوب که با قلع اندود شده بود نصب نمود.
۸. در سال ۷۸۱ هجری ناودان تزیین شد.
۹. بعدها ناودان دیگری از مس کار گذاری شد.
۱۰. سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۵۴ (یا ۹۵۹) هجری ناودان مسی را برداشت و ناودانی نقره ای بر بام کعبه قرار داد.
۱۱. از مصر در سال ۹۶۲ هجری ناودانی از طلا فرستاده شد که به جای ناودان نقره ای نصب گردید.
۱۲. سلطان احمد خان عثمانی در سال ۱۰۱۲ هجری

ناودانی نقره ای منقش به طلا و مینا و لاجورد بر کعبه گذارد.

۱۳. سلطان مراد عثمانی در دوباره سازی کعبه به سال ۱۰۴۰ هجری ناودانی از چوب که بر آن صفحه های نقره زرین کاری شده بود نصب کرد.

۱۴. سلطان عبدالمجید عثمانی در سال ۱۲۷۰ (یا ۱۲۷۳ یا ۱۲۷۶) هجری قمری ناودانی یکپارچه از طلا (که در قسطنطنیه ساخته شده بود) قرار داد که همچنان باقی است. (حرمین شریفین، ص ۵۴ و ۶۳ و ۶۹؛ کعبه، ص ۳۵؛ تاریخ مکه ص ۱۱۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۹۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۰؛ تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه، ص ۱۴۲)

نایب

(ی)

۱. کسی که در حج نیابتی کلیه اعمال حج را به نیابت دیگری انجام می دهد.

۲. کسی که بعضی از اعمال حج را به نیابت دیگری انجام می دهد مثل نیابت برای رمی جمرات یا قربانی و...

نبلاء

(نُ ب) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

نبيذ سقايه

(ن) آبی است که در آن خرما یا کشمش می ریختند تا شیرین شود و حاجیان بنوشند. آمیزه این آب به حدی نبود که مسکر و حرام باشد (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۸)

نتف

(ن) موی برکندن است و در احرام از محرمات است.

نتف الابط

(ن ف ل ا) ازاله موی زیر بغل و در احرام از محرمات است.

نجد

(ن) بخشی از شبه جزیره العرب (و قلب صحرا) است و سرزمینی کوهستانی است که چون نسبت به نقاط مجاور بلندتر است نجد نامیده شد و حدودش به حجاز و یمن و شام و عراق متصل است. نجد موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی می باشد.

نجر

(ن) حرارت، رنگ

۱. نام زمین مکه است.

۲. نام زمین مدینه است. (لغت نامه)

نحر

(ن)

۱. نام مکه به جهت شدت حرارت

۲. نام مدینه به جهت شدت حرارت یا رنگارنگی بازارش. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳) (ل)

نخاوله

(ن و ل) طائفه ای از قبایل عربی اسلامی اصیل و ریشه دار در مدینه منوره هستند که طوایفی از سادات نیز مخلوط آنهایند و در قسمت جنوب شهر در محله ای به نام محله نخاوله ساکنند و عوام آنان را نخولی خوانند. این طایفه که از دیرباز در مدینه طیبه می زیسته اند و نیز سادات آنها (که از نسل حسنین (علیهما السلام) هستند) همه از شیعیان امامیه و دارای جمعیتی زیاد هستند. نخاوله در زمان عثمانی اتحادیه ای داشتند ولی سعودی ها اتحادیه کشاورزی آنها را منحل نموده و به علت تشیع مورد تحقیر و بدرفتاری قرار دادند. نخاوله در ربیع الثانی سال ۱۳۴۶ قمری قیام نمودند اما سعودی ها آن را سرکوب کرده و بیش از هفت هزار نفر را کشتند و بر زنان آنها به عنوان زنان کفار تعدی نمودند. پس از این نهضت ملی شیعی، آل سعود به تحقیر نخاوله ای ها پرداختند و فرمان دادند تا با آنان رفت و آمد و مصاحبت نشود و اجازه کسب و کار نیابند و جز در کارهای پست و بی ارزش استخدام نگردند. در سال ۱۳۷۱ قمری نخاوله ها خواستار رفتار منصفانه با خود شدند اما مورد حمله وزیر کشور قرار گرفتند. آنها در فقر به سر می برند و حجاج ایرانی در موسم حج به آنان کمک مادی می نمودند تا این که در اثر تحولات اخیر در اوضاع سیاسی منطقه، نخاوله ای ها وضع اقتصادی بهتری یافته

اند. در تسمیه اینان به تفاوت گفته اند:

۱. منسوب به قریه نخله (بین مکه و مدینه) هستند.

۲. از نسل ابونخلیه سعید یا لهبی (هر دو از صحابه) هستند.

۳. در کشاورزی نخل (در کارگاه گرده افشانی نخل) دارای مهارت هستند. (تاریخ مکه، ص ۲۷۱ الی ۲۷۷؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۴۴)

نخله

همان (ك) وادی نخله

نخولی

(ن) یا (ك) نخاوله

نزول منی

(مَ نَا) از واجبات افعال حج است که زائر پس از افاضه از مشعرالحرام روز دهم ذی حجه وارد منی شود تا مناسک آن جا (رمی جمره، ذبح، حلق) را به جای آورد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

نساسه

(نَ سَ سِ) از نام های مکه است. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۲؛ ش ۲۱، ص ۹۲)

نسک

(نُ سَ) (نَ نِ - نُ) عبادت خدا. هر کاری که وسیله تقرب به خدا باشد، لکن غالباً در مورد قربانی به کار می رود. (برهان قاطع؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴)

نسکین

یعنی حج و عمره (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

نسی ء

(نَ) انما النسی ء زیاده فی الکفر (توبه ۳۷)

نسی ء (به معنای تأخیر و افزودن) جا به جایی بعضی از ماه ها توسط اعراب جاهلی بود که (تا سال نهم هجری) طی مراسم

خاصی آن را انجام می دادند (ولی اسلام از آن نهی فرمود) این کار توسط متصدیان ویژه ای صورت می گرفت که به آنها «قلامسه» می گفتند از آن جهت که گویند اولین کسی که ماه ها را برای عرب نسیء می کرد «قَلَمَس» نام داشت، و در این که هدف از نسیء و جا به جا کردن ماه ها توسط عرب چه بوده دو نظر وجود دارد:

۱. چون عرب در ماه های حرام (ذی قعدة، ذی حجه، محرم، رجب) که سه ماه آن پشت سر هم بود، به علت تحریم جنگ و غارت دچار مضیقه مالی می شد لذا ماه های حرام را جا به جا می کرد به این نحو که حرام بودن ماه محرم را به ماه صفر واگذار می نمود تا فرصتی برای جنگ و کسب غنایم جنگلی پیدا شود.

۲. چون عرب می خواست حج را در هوای مناسب انجام دهد ماه ها را جا به جا می کرد یعنی از آن جا که حج باید در ماه ذی حجه انجام می شد و گاهی ذی حجه به فصل گرمای طاقت فرسای مکه می افتاد لذا هم حج گزاران در زحمت بودند و هم به علت نبودن میوه و پوست در بازار، مبادلات

به نحو مطلوب صورت نمی گرفت؛ این بود که با عمل نسیء کاری می کردند که موسم حج در یک

زمان معتدل باشد (تا بتوان با عرضه محصولات، بازار پر رونقی داشت) طبق این نظر نسئی فقط تأخیر یک ماه حرام به ماه دیگر نبود بلکه نوعی کیسه کردن و تطبیق سال های قمری به سال های شمسی (توسط قلامسه) بود به این نحو که با توجه به اختلاف ده روز بین سال های قمری و شمسی که در هر سه سال یک ماه تفاوت می کرد سال سوم را یک ماه زیاد کرده و آن را سیزده ماه می گرفتند و روی این حساب مبدأ سال سوم اول ماه صفر می شد ولی آن را ماه محرم می نامیدند، و لذا حج این سال را قهراً در ماه محرم حقیقی انجام می دادند و با گذشتن دو سال حج در ماه صفر قرار می گرفت و همچنین تا یک دور تمام گردد. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۱۸ الی ۱۲۵؛ و...)

نسیکه

(نَ كِ)

۱. ذبح، قربانی

۲. خون قربانی

۳. ذبیحه. آن چه که قربان کنند به منی (لغت نامه)

نشانه

(نِ نِ) آن است که کفش خود را به خون شتر و قربانی بیالاید و بدان بر کوهان زند تا دانسته شود که قربانی است و یا رقعته ای مشعر بر این که آن قربانی است نویسد و آن را در شتر قربانی گذارد. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۴، و پاورقی)

نصف درهم

پرداختی است در کفاره کشتن جوجه کیوتر توسط شخص مُجَلِّ در حرم مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲)

نفر

(نَ فَ) (نَ) بیرون شدن حاجیان از منی در یوم النفر (لغت نامه) (ع)

نفر اول

بیرون رفتن از منی را به نیت ختم عمل روز دوازدهم (ذی حجه) نفر اول گویند که باید پس از ظهر باشد. (تبصره المتعلمین، ص ۱۹۸)

نفر ثانی

بیرون رفتن از منی را در روز سیزدهم (ذی حجه) نفر دوم گویند که پیش از ظهر جایز است. (تبصره المتعلمین، ص ۱۹۸)

نقره الغراب

(نُ رَتْ لُ غُ)

۱. از اسامی مجازی زمزم است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۱۰، ص ۹۱)

۲. از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۳)

نقع

(نَقْ) گویند اسم است برای ما بین عرفات تا مزدلفه (الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۲)

گاه به کعبه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «نگاه به کعبه از کنار آن، گناهان را نابود می سازد». (معارف و معاریف)

از آداب کعبه نگاه به آن است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: نگاه کردن به خانه کعبه عبادت است (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۳۷)

نماز استداره ای

(إِ تِ رِ) نماز جماعت در مسجد الحرام در دایره کعبه.

نماز طواف

نمازی است که در مراسم حج و عمره بعد از انجام عمل طواف های (زیارت و نساء) می خوانند. نماز طواف از واجبات (غیر رکنی) است و نمازی دو رکعتی است بدون اذان و اقامه که (به طور بلند یا آهسته) در مسجد الحرام در پشت و نزدیک مقام ابراهیم ادا می شود به طوری که مقام ابراهیم بین نماز گزار و خانه کعبه قرار گیرد و در صورت (ازدحام جمعیت) و عدم امکان ادای آن به این حالت فرموده اند که در یکی از دو طرف و نزدیک مقام ابراهیم نماز به جای آورده شود. نماز طواف دو گونه است:

نماز طواف زیارت

این نماز بعد از انجام «طواف زیارت» باید ادا شود. این نماز:

۱. در عمره (تمتع و مفرده)، سومین عمل است و با لباس احرام خوانده می شود.

۲. در حج تمتع، هشتمین عمل است و بدون لباس احرام خوانده می شود و برای ادای آن از روز دهم تا دوازدهم (و در مواردی تا آخر) ذی حجه فرصت هست.

نماز طواف نساء

این نماز بعد از انجام «طواف نساء»

باید ادا شود. این نماز:

۱. در عمره مفرده (۱) هفتمین عمل است که بدون لباس احرام خوانده می شود و با انجام آن عمره مفرده پایان می پذیرد.
۲. در حج تمتع یازدهمین عمل است که بدون لباس احرام خوانده می شود و برای ادای آن از روز دهم تا دوازدهم (و در مواردی تا آخری) ذی حجه فرصت هست.

مستحبات نماز

بعد از طواف فوراً به جای آوردن

بعد از حمد رکعت اول، سوره توحید خواندن

بعد از حمد رکعت دوم، سوره کافرون خواندن

بعد از نماز، حمد و ثنای خداوند متعال به جای آوردن

بعد از نماز، بر معصومین (علیهم السلام) صلوات فرستادن

بعد از نماز، حجر الاسود را لمس کردن و آن را بوسه زدن

بعد از نماز، قبولی اعمال را از درگاه پروردگار طلب نمودن

بعد از نماز، از زمزم نوشیدن و به سر و پشت و شکم پاشیدن

همراه نماز

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) باید توجه داشت که با نماز در مقام ابراهیم از این پس باید نمازهای ابراهیمی بر پا داشت و با نماز بینی شیطان را به خاک مالید.

نماز طواف زیارت

(ک) نماز طواف

نماز طواف نساء

نمرات

(ن م) نشانه های حرم که بالای کوه نمره منصوب است (بروشور «حقیقت حج»).

نمره

(ن م ر) (ن ر) نام کوهی (یا ناحیه ای) است در حد عرفات و یکی از حدود حرم مکه است که نشانه های حرم بر آن نصب است و بدون احرام نمی توان از آن جا وارد مکه شد. نمره از حدود عرفات هست ولی جزء موقف نیست.

همراه نمره

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) هنگام دیدار از وادی نمره باید قصد آن کرد که از این پس کسی را امر نکنند مگر این که خود بدان عامل باشند و کسی را از کاری نهی نکنند مگر آن که خود، آن فعل را ترک کرده باشند.

نواخله

(ن خ ل) شهرت دیگری از (ک) نواخله (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۸ و ۱۵۹)

نوحاجی

در تألیفات فقه فارسی به کسی گفته اند که حجه الاسلام را به جای آورد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

از آداب کعبه آن است که داخل خانه کعبه شود، خصوص اگر نوحاجی باشد. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۳۷)

نیابت

(ب)

۱. نایب بودن (جانشینی) در انجام حج.

۲. نایب بودن (جانشینی) در انجام برخی از اعمال حج به خاطر مشقت و حرج آن برای زائر مثلاً در سعی یا طواف یا رمی یا قربانی.

۱. در عمره تمتع این نماز نیست.

و

واجبات حج

احکام حج. اعمال حج. امور واجبی که در زیارت خانه خدا و در مراسم و مناسک حج باید رعایت شوند؛ مثل واجبات احرام، تقصیر (حلق)، رمی، سعی، طواف، عرفات، قربانی، مشعر، منی، نماز طواف.

واجبات عمره

احکام عمره. اعمال عمره. افعال عمره. امور واجبی هستند که در زیارت بیت الله و در مراسم عمره (تمتع و مفرده) باید رعایت گردند؛ مثل واجبات احرام، تقصیر، سعی، طواف، نماز طواف.

واجب الحج

(حِجُّ بُلْحِجِّ) شخص دارای امکانات مالی و جسمی و امنیتی در حدی که حجه الاسلام بر او واجب شود. کسی که برای زیارت بیت الله الحرام مستطیع است. دارای (ك) استطاعت.

وادی

از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

وادی ابراهیم

شهر مکه در بستر وادی ابراهیم قرار دارد که از شمال شرقی به جنوب غربی کشیده می شود و پس از آن که از مسجدالحرام گذشت وادی مسفله نامیده می شود. (دایره المعارف فارسی، ذیل مکه)

وادی ابی جیده

(حِجِّ دِ) همان (ك) وادی بطحان

وادی بطحان

(بَبِ طِ) (بَبِ بُّ) مشهور به وادی ابی جیده از وادی های مدینه است ابتدای آن نزدیک ماجشویه و آخر آن نزدیک مسجد فتح می باشد. از پیامبر اکرم نقل شده که بطحان برکه ای از برکه های بهشت است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۹۵)

وادی جمع

همان (ك) مشعر الحرام

وادی جن

(حِجِّ نِّ) محلی نزدیک مدینه که پریان در آن جا اسلام آوردند. (لغت نامه)

وادی الحرم

(ی ل ح ر) از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

وادی حصون النیق

(ح ن ن) مساحت ما بین مسجد شجره تا مسجد ذو قبلتین را گویند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۲)

وادی رانونا

مساحت ما بین شرق مدینه و جنوب آن را گویند. وادی رانونا جزئی از قبا در قطاع جنوبی به شمار می رود و مسجد جمعه در بنی سالم که پیامبر اکرم نخستین نماز جمعه را در آن برگزار کرد در میان این وادی قرار داشته

است. (سیری در اماکن وحی، ص ۱۲؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۵؛ تاریخ و آثار اسلامی)

وادی سیل

همان (ك) قرن المنازل

وادی عرفات

همان (ك) عرفات

وادی عقیق

اطلاقی است برای چند وادی در

عربستان. (و هر وادی را که سیل بشکافد و وسعت دهد عقیق گویند)

۱. میقاتی است در شمال شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری) اوایل این میقات را از سمت عراق «مسلخ» و اواسط آن را «غمره» و اواخر آن را «ذات عرق» گویند، و این جا (بطن عقیق) میقات اهل عراق و نجد و کسانی است که از این راه عازم مکه هستند و فرموده اند افضل آن است که از مسلخ احرام بندند. (توضیح مناسک حج، ص ۳۳؛ فقه فارسی با مدارك، ص ۸۴)

۲. دره ای است در غرب مدینه و راه مدینه از آن می گذرد. این وادی پس از باران های سنگین چندان پر آب می شد که آن را به فرات تشبیه کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) عقیق را دوست می داشت. و آن را «وادی مبارک» می خواند. این وادی به بخش های صغیر و کبیر و اکبر تقسیم شده است و قسمت اکبر آن در دست حضرت علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و حضرت چاه هایی در آن حفر نمود و این چاه ها در منطقه شجره کنونی قرار داشته و به همین جهت مسجد شجره به مسجد آبار و یا ابیار علی معروف است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۵۹؛ دایره المعارف فارسی، ذیل عقیق)

وادی غیر ذی ذرع

ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی ذرع (ابراهیم ۳۷)

وادی بی کشت و ذرع وادی مکه یعنی ابطح است که در آن زمان در وادی مکه آب و زراعتی وجود نداشت. اما همین وادی غیر قابل کشت که شاهد کمال بندگی و

طاعت حضرت ابراهیم (علیه السلام) در برابر خدای تعالی بود به برکت وجود حضرت اسماعیل و به دعای حضرت ابراهیم (وارزقهم من الثمرات ابراهیم ۳۷) جدای از جنبه مقدس ترین مکان عبادی عالم، دارای آب و کشت شد و چهره ای آبادان یافت.

وادی فاطمه (س)

در ۸۵ کیلومتری شمال غربی مکه نرسیده به محدوده حرم قرار دارد و در آن چشمه های فراوان و نخلستان های زیادی است. سنگ های معدنی بسیار عالی این وادی در تعمیرات و نوسازی مسجد النبی و مسجدالحرام در سطح گسترده ای مورد استفاده قرار گرفته است. اکثر آب های گوارایی که در ظروف پلاستیکی در ایام حج به زائران خانه خدا داده می شود از همین وادی تهیه شده و نام وادی فاطمه نیز بر آن دیده می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۲۶۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۱؛ با راهیان قبله، ص ۱۷۴)

وادی فح

همان (ك) فح

وادی قرن

همان (ك) قرن المنازل

وادی مأزمین

همان (ك) مأزمین

وادی مبارک

همان (ك) وادی عقیق (۲)

وادی محرم

همان (ك) قرن المنازل

وادی محسر

پهمان (ك) محسر

وادی محصب

همان (ك) محصب

وادی مسفله

(۱) (مَ فَ لٍ) ادامه (ك) وادی ابراهیم

وادی مشعر

همان (ك) مشعر الحرام

وادی منی

همان (ك) منی

وادی النار

همان (ك) محسر

وادی نخله

(نَ لٍ) مکانی است در شرق مکه. میقاتی است برای عمره مفرده از داخل مکه.

وادی یلملم

همان (ك) یلملم

واقم

(قِ) زمین سنگلاخی که از حدود حرم مدینه است در شرق (مناسک ص ۲۰۵؛ دایره المعارف تشیع، ذیل حره).

والده

از القاب مکه است چون زوار و حجاج پس از قضای مناسک حج (به آن جا عود و رجوع) مراجعت می کنند. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

وشاح

(و) رداء. قطعه ای از احرام که محرم به دوش می افکند (میقات حج، ش ۵، ص ۵۰ و...)

وصائل

۱. از بهترین پارچه های بافت یمن که تبع کعبه را با آن پوشاند. (تاریخ مکه، ص ۵۹)

۱. م (ضبط دایره المعارف فارسی ذیل مکّه) م (ضبط سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۴۷).

۲. چون پوشش کعبه با رنگ های گوناگون و وصله وصله بود عرب آن را وصال نامیده است (احکام حج و اسرار آن، ص ۱۰۶)

وصیت حج

یعنی کسی وصیت کند که دیگری از جانب او حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

وقت احرام

مراد وقت مجاز برای محرم شدن است. این زمان در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعدة و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است.

۳. حج، طول ماه های شوال و ذی قعدة و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر (و در حج تمتع از بعد از اتمام عمره تمتع).

وقت احلال

وقت بیرون شدن از احرام (لغت نامه، ذیل حل)

وقت اختیاری

در اصطلاح مراسم حج:

۱. وقت اختیاری عرفات، وقت وقوف اختیاری در عرفات است، یعنی از روز نهم ذی حجه تا غروب شرعی همین روز برای شخص مختار.

۲. وقت اختیاری مشعر، وقت وقوف اختیاری در مشعر است، یعنی از شب دهم ذی حجه تا طلوع آفتاب برای شخص مختار. (رساله نوین، ج ۱، ص ۲۴۵؛ توضیح مناسک، ص ۱۱۱)

وقت اضطراری

در مراسم حج:

۱. وقت اضطراری عرفات، وقت وقوف اضطراری در عرفات است، یعنی شب عید قربان برای شخص معذور.

۲. وقت اضطراری اول مشعر، وقت وقوف اضطراری در مشعر است، یعنی شب عید قربان برای شخص معذور از توقف بین الطلوعین.

۳. وقت اضطراری دوم مشعر، وقت وقوف اضطراری در مشعر است، یعنی از طلوع آفتاب تا ظهر روز عید قربان حتی به مقدار اندک برای شخص معذور. (رساله نوین، ص ۲۴۵)

وقت حج

زمان انجام عبادت و مراسم حج است. و طول ماه های شوال و ذی قعدة و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است برای محرم شدن (۱) و تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه است برای انجام حج (و برای برخی از اعمال حج تا آخر ذی حجه).

وقت عمره

زمان انجام عبادت و مراسم عمره است در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).
۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعدة و نه روز اول ذی حجه تا (پیش از ظهر) است.

وقفه عرفیه

(عَ رَیِّ) درنگ (وقوف) در عرفات است (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۷۱)

وقوف

(وُ) در اصطلاح حج، مراد توقف است در چند مکان به ترتیب:

۱. وقوف عرفات

۲. وقوف در مشعر

۳. وقوف در منی

وقوف اختیاری

در اصطلاح حج، مراد:

۱. وقوف اختیاری عرفات است. (ک) وقوف در عرفات

۲. وقوف اختیاری مشعر است. (ک) وقوف در مشعر

وقوف اضطراری

در اصطلاح حج، مراد:

۱. وقوف اضطراری عرفات است. (ک) وقوف در عرفات

۲. وقوف اضطراری مشعر است. (ک) وقوف در مشعر

وقوف در عرفات

فاذا افضتم من عرفات... (بقره ۱۹۸).

وقوف در عرفات عبارت است از توقف (و ماندن) در صحرای عرفات. (۲) و وقوف در عرفات از واجبات رکنی حج است و دومین واجب از مراسم حج است که پس از احرام در میقات و آمدن به عرفات انجام می پذیرد. و

۱. در حج تمتع بعد از اتمام عمره تمتع است تا هنگامی که بتوان خود را برای بعد از ظهر نهم ذی حجه به وقوف اختیاری عرفات رسانید.

۲. رجوع کنید به «عرفات».

کیفیت وقوف در عرفات (که موقوف اول در مراسم حج است) می تواند در حالات مختلفی باشد، چون راه رفتن، پیاده بودن، نشسته بودن، سواره بودن، خوابیده بودن (البته در قسمتی از وقت وقوف). وقوف در عرفات را در دو وقت می توان انجام داد که تنها یک مقدار از این زمان رکن است (و اگر در این یک مقدار زمان وقوف صورت نگیرد حج باطل می شود) که عبارت است از:

وقوف اختیاری، ماندن در عرفات است از اول ظهر عرفه (روز نهم ذی حجه) تا غروب شرعی این روز برای شخصی که مختار است.

وقوف اضطراری، ماندن در عرفات است در شب عید قربان (شب دهم ذی حجه) از غروب شرعی تا طلوع فجر برای شخصی که مضطر است (یعنی کسی که تمکن ماندن در عرفات را از ظهر تا غروب روز نهم ذی حجه نداشته است) و این وقوف اضطراری عرفات را «اضطراری شبانه» هم گویند.

مستحبات وقوف

نیت به زبان آوردن

رو به قبله به سر بردن

با وضو

به سر بردن

در نمره قرار گرفتن

در حال گریه بودن

زیر آسمان به سر بردن

به حالت ایستاده بودن

با همسفران به سر بردن

به خیرات اقدام کردن

- از شیطان به خدا پناه بردن

یادآوری گناه و استغفار نمودن

حمد و ثنای الهی را به جای آوردن

زیارت حضرت سیدالشهداء را خواندن

بر پیامبر اکرم و آل او صلوات فرستادن

عطایای الهی را یادآوری و شکرگزاری کردن

حاجات دنیایی و آخرتی را از خداوند خواستن

هفتاد مرتبه از خداوند تقاضای بهشت نمودن

برای خود و والدین خود و دیگران دعا کردن

ذهن خود را از مانع توجه به خداوند دور داشتن

قبل از زوال (یعنی نزدیک ظهر) غسل به جای آوردن

دعای عرفه امام حسین و امام سجاد (علیه السلام) را خواندن

توفیق زیارت کردن هر ساله کعبه را از درگاه الهی طلب نمودن

دو نماز ظهر و عصر را در اول وقت به یک اذان و دو اقامه به جای آوردن

سُورِی از قرآن مجید را (مانند سوره های توحید و ناس و فلق) تلاوت نمودن

آیاتی از قرآن مجید را که در آنها حمد و تسبیح و تکبیر و اسمای نیکوی الهی است قرائت کردن

هر یک از اذکار «الله اکبر، لا اله الا الله، الحمد لله، سبحان الله، ماشاء الله و لا قوه الا بالله، اللهم صل علی محمد و آل محمد» را صد مرتبه گفتن.

در طرف پایین چپ کوه (نسبت به کسی که از مکه مکرمه به سوی عرفات می آید) در زمین هموار قرار گرفتن.

همراه عرفات

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در عرفات باید به معرفت خداوندی رسید و به این فکر باید بود که نامه کارها و کتاب اعمال نزد خداوند است و او بر پنهانی ها آگاه است. (تفسیر نمونه؛

مجمع البيان؛ تبصره المتعلمين، ص ۱۸۳؛ لمعه، ج ۱، ص ۱۲۸؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۳۷؛ میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۶۴؛ و...).

وقوف در مشعر

فاذا افضتم من عرفات فاذكروا الله عند المشعر الحرام (بقره ۱۹۸).

وقوف در مشعر، عبارت است از توقف (و ماندن) در بیابان مشعر. (۱) و وقوف در مشعر از واجبات رکنی حج است و سومین واجب از مراسم حج است که (پس از وقوف در عرفات) با حرکت از عرفات و آمدن به مشعر

۱. رجوع کنید به «مشعر الحرام».

الحرام صورت می گیرد به این ترتیب که در حال احرام بعد از غروب شرعی روز عرفه (نهم ذی حجه) از عرفات به سمت مشعر حرکت می کنند. کیفیت وقوف در مشعر (که موقف دوم است) می تواند در حالات مختلفی باشد چون: راه رفتن، پیاده بودن، نشسته بودن، سواره بودن، خوابیده بودن (البته در قسمتی از وقت وقوف).

وقوف در مشعر را در سه وقت می توان انجام داد که تنها یک مقدار از این زمان رکن است (و اگر در این یک مقدار وقت، وقوف صورت نگیرد حج باطل می شود) که عبارت است از:

وقوف اختیاری؛ ماندن در مشعر است از شب دهم ذی حجه (شب عید قربان) تا طلوع آفتاب برای شخص مختار.

رکن واجب این وقوف از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب (و مدت قبل از آن واجب غیر رکنی است).

وقوف اضطراری اول؛ ماندن در مشعر است در مقداری از شب عید قربان (شب دهم ذی حجه) برای شخص مضطر و معذور چون پیر و مریض و کسی که کار ضروری دارد (و به این ترتیب قبل از طلوع آفتاب

به منی می روند) این وقوف را «اضطراری شبانه» هم می گویند.

وقوف اضطراری دوم؛ ماندن در مشعر است بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان (دهم ذی حجه) تا پیش از ظهر برای شخص مضطر یعنی کسی که از روی فراموشی یا عذر دیگری از وقوف ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب متمکن نشده است. این وقوف را «اضطراری روزانه» هم می گویند.

مستحبات وقوف

با وضو بودن

به حال احیا بودن

دعای مشلول خواندن

هفتاد عدد سنگریزه برداشتن (۱)

در دامنه کوه و رو به قبله بودن

حمد و ثنای پروردگار را به جای آوردن

نعمت ها و عظمت و بلای الهی را به نظر آوردن

دعای «اللهم انی استلک ان تجمع...» را خواندن

دعای «اللهم ارحم موقفی...» را در تل سرخ خواندن

پا برهنه در بالای کوه قرح قدم زدن و ذکر خداوند نمودن

در حق خود و والدین و اولاد و اهل و مال دیگران دعا کردن

برای ائمه و تعجیل فرج دعا کردن و از اعدای ایشان بیزاری جستن

در وسط وادی مشعر الحرام و در طرف سمت راست جاده جای گزیدن

نمازهای مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه بدون فاصله به جای آوردن

هر یک از اذکار «الله اکبر، الحمد لله، سبحان الله، لا اله الا الله، اللهم صل علی محمد و آل محمد» را صد بار گفتن

نزدیک طلوع آفتاب بر بالای کوه ثبیر هفت مرتبه اعتراف به گناهان و هفت مرتبه استغفار کردن

پیش از طلوع آفتاب کوچ کردن و تا طلوع آفتاب از وادی محسر خارج نشدن

با آرامش و وقار و ذکر و استغفار راه افتادن و در وادی محسر هروله کردن

همراه مشعر

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) به

هنگام برداشتن ریگ در مزدلفه (مشعر) باید قصد کناره گیری از گناه و نادانی و استواری بر دانش و عمل را داشت و با گذشتن از مشعر الحرام باید دل را به نشانه شعار تقوا و خوف از خدا نشانه گذاری کرد.

وقوف در منی

عبارت است از توقف (بیتوته) کردن در وادی منی. (۲) وقوف در منی از واجبات غیر رکنی حج است و دوازدهمین واجب از مراسم حج (۳) است که پس از حرکت از مشعرالحرام بعد از طلوع آفتاب روز دهم ذی

۱. ۴۹ ریگ برای رمی جمرات و ۲۱ ریگ جهت ذخیره.

۲. رجوع کنید به «منی».

۳. و در «حج افراد» یازدهمین واجب.

حجه و آمدن به وادی منی صورت می گیرد و زمان وقوف (بیتوته) در منی از غروب شرعی تا نیمه شب است در هر یک از دو (یا سه) شب:

شب های یازدهم و دوازدهم: حجاج چه آنها که برای ادامه اعمال حج از منی به مکه رفته اند و چه آنها که نرفته اند و در منی باقی مانده اند باید شب های یازدهم و دوازدهم ذی حجه را در منی باشند و بنابراین آنها که به مکه رفته اند باید قبل از غروب به منی باز گردند.

شب سیزدهم: اگر حاج نتواند تا غروب روز دوازدهم ذی حجه از منی خارج شود در این صورت باید شب سیزدهم را هم در منی وقوف (بیتوته) کند و در روز سیزدهم رمی جمرات ثلاثه نموده از منی خارج شود.

همراه منی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در رفتن به منی باید قصد آن داشت که بعد از این از دست و زبان و دلمان برای

مردم ایمنی باشد.

وقوف سه گانه

مراد است از:

۱. وقوف در عرفات

۲. وقوف در مشعر

۳. وقوف در منی

وقوف عرفات همان (ك) وقوف در عرفات

وقوف مشعر همان (ك) وقوف در مشعر

وقوف منی همان (ك) وقوف در منی

وقوفین

(و ف)

۱. وقوف عرفات و وقوف در مشعر را گویند.

۲. وقوف اختیاری و وقوف اضطراری را گویند.

وهایان

همان (ك) وهاییه (دایره المعارف فارسی)

وهاییه

(وَهَّی) مذهبی نو ساخته به نام اسلام و حاکم در سرزمین (ك) عربستان سعودی.

۵

هجرت

مراد آمدن رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از مکه به مدینه است. آن جناب بر اثر شدت آزار کفار و مشرکین مکه این شهر را در پنجشنبه اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت به سمت مدینه ترک کردند و در دوازدهمین روز ماه ربیع الاول

(به قولی) وارد قبا شدند و پس از اندک توفقی با پیوستن حضرت امیر علی (علیه السلام) و همراهانش (فواطم ثلاثه) به اتفاق وارد مدینه گردیدند.

هدی

هَ دُ) جعل الله الكعبة البيت الحرام قياماً للناس و الشهر الحرام و الهدى و القلائد (مأئده ۹۷) هدی قربانی مخصوص بیت الله الحرام است (حیوانی که در حج برای قربانی به مکه فرستند). هدی در قرآن در ردیف کعبه و ماه حرام، وسیله زندگی مردم معرفی شده و معلوم می شود که هدی قسمتی از اعمال حج است و به شئون خانه خدا بستگی دارد. هدی در مراسم حج در منی قربانی می شود و در مراسم عمره که قربانی مستحب است، در مکه قربانی می شود (در کنار مسجد در «جزوره» در کنار مروه که البته امروزه این امکان وجود ندارد) وجه تسمیه هدی را از آن جهت گفته اند که:

۱. قربانی به خانه کعبه اهدا می گردد.

۲. قربانی به سوی کعبه و حرم سوق داده و هدایت می گردد.

هدی تحلل

هَ دِي تَ ح لُّ) قربانی که مصدود یا محصور می کند و از حال احرام بیرون می شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی تمتع

تَ م تُّ) قربانی زائر است در حج تمتع، هدی المتعه، دم المتعه. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی السياق

سَ) همان (ك) هدی القران

هدی القران

لُ قِ) هدی السياق. شتری است که زائر در حج قران با خود براند، و همین راندن است که وجه تسمیه هدی السياق است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی متعه

مُ عِ) همان (ك) هدی تمتع

هدی مندوب

مَ) هر قربانی است بر زائر کعبه که واجب نباشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی واجب

قربانی واجب است بر زائر کعبه، مانند قربانی در حج تمتع و قربانی که به نذر و یا به عنوان جزا (مانند کفاره) واجب گردد، و نیز قربانی در هدی القران که به اشعار و تقلید واجب گردد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی للعالمین

(هُدًى دَنْ لِّ لَ) ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارکا و هدی للعالمین (آل عمران ۹۶)

هدی للعالمین صفتی است که کعبه به آن متصف است، چرا که دلالت و هدایت جهانیان است به سوی خداوند و قبله جهانیان است، و بدین گونه آنان را به جهت نمازشان هدایت می کند. با حج و طواف آن به سوی جنت هدایت می کند و دلالت بر وجود خدای یکتا و صدق رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می کند.

آری کعبه عامل هدایت است و هدایتش به ساکنین مکه و یا به حجاجی که از دور و نزدیک به زیارت آن می آیند محدود نمی شود و همه جهانیان را در بر می گیرد و حتی محدود به دوران اسلام هم نمی شود. و قبل از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) هم علی رغم آن که مراسم حج آلوده به خرافات و نادرستی ها بود، مع ذلک جلو پاره ای از کج روی ها را می گرفت و جایگاه هدایت بود. کعبه مسلمانان را به سعادت دنیوی که همان وحدت کلمه و یگانگی امت باشد رهبری می کند و غیر مسلمانان را هم بیدار می کند تا به نتایج وحدت اسلامی و هماهنگی قوای مختلف و متشتت آن پی برده از خواب غفلت بیدار شوند.

(میقات حج، ش ۴، ص ۱۵۶؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج از دیدگاه قرآن، ص ۴۰).

هذراء

(ه) از نام های مدینه است به جهت زیادی شدت گرمایش یا به جهت زیادی آب هایش. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳).

هروله

(ه و ل) نوعی کوتاه قدم برداشتن همراه با تکان دادن شانه هاست که انجام آن مستحب است در فاصله ای از (ک) سعی بین صفا و مروه.

هزمه اسماعیل

(ه م ء) از نام های زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱).

هزمه جبرئیل

از اسامی زمزم است چون جبرئیل آن را معرفی نمود. (حرمین شریفین، ص ۲۳، ثواب اعمال حج، ص ۳۵).

هزمه ملک

(م ل) از اسمای زمزم است. (میقات حج، ش ۵، ص ۱۴۰؛ ش ۱۰، ص ۹۰).

هفت تکبیر

هفت بار تکبیر گفتن در سعی (از اعمال حج). پس از ایستادن در صفا هفت بار تکبیر گویند. (فرهنگ فارسی).

هفت تهلیل

هفت بار تهلیل گفتن در سعی (از اعمال حج). پس از ایستادن در صفا هفت بار تهلیل خدا کنند. (فرهنگ

فارسی).

هفت سنگ

رمی هفت سنگ از واجبات حج است. (فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون).

هفت شوط

۱. هفت بار گردیدن به دور خانه کعبه در طواف.

۲. هفت بار رفت و آمد کردن بین صفا و مروه در سعی.

هفت مسجد

همان (ك) مساجد سبعة.

هی برکه

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱).

ی

یثرب

(ی ر) و اذا قالت طائفة منهم یا اهل یثرب. (احزاب ۱۳)

یثرب نام مدینه (مدینه الرسول) قبل از هجرت رسول الله به آنجا بوده است (و به اقوالی دیگر نام ناحیه ای از مدینه بود یا نام ناحیه ای که مدینه جزو آن بود) و رسول خدا اسم یثرب را دوست نداشت و پس از ورود به آن فرمودند این کلمه به کار برده نشود و آن را طابه و یا طیبه نامیدند. در وجه تسمیه یثرب به اختلاف گفته اند:

۱. از ماده «ثَرَب» است به معنای عیب و فساد.

۲. از ماده «تَثْرِب» است به معنای جبران و مؤاخذه به واسطه گناهی که انجام شده.

۳. مأخوذ از نام شخص غیر موحدی است که این شهر را بنا کرد. از نام یثرب از نژاد ارم بن سام بن نوح (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۷۳؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۹۷؛ میقات حج، ش ۶ و ۷ ص ۹۱، ص ۱۷۴؛ الاتفاق، ج ۲، ص ۴۵۲؛ و...).

یرمرم (ی رَ ر) همان (ك) یلملم.

یک خون قربانی کردن است در کفارات حج. انواع حیواناتی که در کفارات احرام و حرم مقرر شده عبارتند از شتر و گاو و گوسفند، و در بعضی موارد که مطلقاً فرموده اند یک خون بر عهده مرتکب (علیه دم) است با قربان کردن گوسفند امثال می شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی ص ۵۳).

یک درهم پرداختی است در کفارات احرام و حرم.

۱. کفاره شکستن تخم کبوتری است (که در آن جوجه ای باشد که بجنبد) توسط شخص محرم در حرم.

۲. کفاره کشتن کبوتر است

توسط شخص محل در حرم (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲).

یک ربع پرداختی است در کفارات و آن کفاره شکستن تخم کبوتری است (که در آن جوجه ای باشد که بجنبند) توسط شخص محل در حرم (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲).

یک شتر

کفاره ارتکاب عملی است که از محرّمات احرام باشد مانند بوسیدن زن، آمیزش جنسی، استمناء، سوگند دروغ در مرتبه سوم، نگاهی که سبب خروج منی شود. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰).

یک گاو

کفاره ارتکاب عملی است که در محرّمات احرام باشد، مانند سوگند دروغ در مرتبه دوم، کندن درخت بزرگ حرم. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰).

یک گوسفند

کفاره ارتکاب عملی است که از محرّمات احرام باشد مانند استعمال بوی خوش، ترک بیتوته منی،

پوشاندن سر برای مردان، پوشیدن صورت برای زنان (به نظر بعضی فقها) پوشیدن لباس دوخته برای مردان، خارج کردن خون از بدن، چیدن همه ناخن های دست، چیدن همه ناخن های پا، چیدن همه ناخن های دست و پا در یک نوبت، سایه بر سر قرار دادن در حال سیر برای مردان، روغن معطر مالیدن، سوگند دروغ در مرتبه اول، سوگند راست در مرتبه سوم، کندن و بریدن درخت کوچک حرم، کندن موی زیر بغل ها و... (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰).

یللم

(یَ لَ لَ) یا «الملم» یا «مللم» یا «یرمرم» از کوه های تهامه است. و وادی یلملم در جنوب شرقی مکه به فاصله تقریبی ۹۴ (و از راه جدید ۵۴) کیلومتری از میقات های عمره (تمتع و مفرده) است. برای اهل یمن و کسانی که از این راه عازم مکه اند. (میقات حج، ش ۶، ص ۱۵۰؛ ش ۱۹، ص ۱۰۲؛ ش ۲۳، ص ۱۱۸؛ لغت نامه؛ و...).

یمین الله

(یَ نُ لَأ) عنوان حجرالاسود در روایات (میقات حج، ش ۳۱، ص ۱۴۷؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۶).

ینبع

(یَ بُ) همان (ک) ینبع.

ینبوع

(ی) یا «ینیع» (چشمه) قریه ای است در حدود دویست کیلومتری راه مدینه به مکه، و از آن جا که این قریه چشمه ها و آب های فراوان دارد به این نام شهرت یافته است. در این جا مسجدی ساخته بودند که طبق نقل، رسول الله در آن نماز گزارند، و ینیع هنگام تقسیم فئیء توسط نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) سهم حضرت علی (علیه السلام) شد و آن حضرت با حفر چاه هایی به ایجاد نخلستان پرداخت و درآمد حاصله را به یتیمان و مستمندان بنی هاشم اختصاص داد. آن حضرت تا قبل از خلافت عمدتاً در ینیع سکونت داشت و به کار مشغول بود. ینیع در دست بنی الحسن بود و امروزه این جا یکی از زیارتگاه های مهم (ولی فراموش شده) است، چرا که چند تن از اولاد ائمه و سادات جلیل القدر در آن مدفون هستند که معروف ترین آنان عبارتند از:

۱. عمر الاطراف آخرین فرزند حضرت امیر (علیه السلام) است که فردی با تقوا و با فضیلت بود.

۲. علی اصغر، نوه امام حسین و کوچک ترین فرزند امام سجاد (علیه السلام) است.

۳. داود بن محمد، از نوادگان حضرت ابوالفضل عباس (علیه السلام) که در مکه و مدینه علیه جور و ستم حکومت برخاست و در این جا به شهادت رسید.

۴. احمد بن علی، از نوادگان محمد حنیفه که در این جا به شهادت رسید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۵۸؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۲۳۶)

یندد

(ی د) از اسامی مدینه است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۹؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

یندر

(ی د) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

یوم افتتاح

(ا ب) یا «یوم افتتاح» روز پانزدهم رجب را گویند از آن جهت که در این روز درب کعبه را به روی زائران می گشودند (و در اقوال دیگر به جهت گشوده بودن درهای آسمان در این روز یا گشوده بودن درهای رحمت الهی در این روز).

یوم افتتاح

همان (ک) یوم افتتاح

یوم الاکارع

(ی م ل آ ر) یا «یوم الا-کرع» روز دوازدهم ذی حجه را گویند چون در این روز حاجیان «اکارع» (جمع کراع به معنی پاچه)

شتران و گوسفندان را می‌پزند. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳۰)

یوم الاکرع

(ل أُر) همان (ک) یوم الاکرع

یوم التحصیب

(ت) یوم الحصبه. روز نفرثانی (یعنی روز ۱۳ ذی حجه) را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

یوم الترویه

(ت ی) روز هشتم ذی حجه را گویند که روز قبل از آغاز شروع اعمال حج است و معمولاً در این روز حجاج (جهت رسیدن به موقع به عرفات) احرام بسته و به عرفات می‌روند و در وجه تسمیه آن به تفاوت گفته اند که از ریشه:

۱. تروی، به معنی فکر کردن است و حضرت خلیل الله به

جهت خواب در باب قربانی فرزند، متفکر بود تا آخر الامر ذبح او را در روز عید اضحی به خاطر مبارکش قرار داد.

۲. روایت، به معنی بیان کردن است و حضرت مناسک و احکام حج را در این روز برای مردم روایت (بیان) می‌فرمود.

۳. ری، به معنی سیراب شدن و آب دادن است.

۴. ارتواء، به معنی آب برداشتن است. در این روز حضرت جبرئیل نزد حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمد و گفت: ای ابراهیم برای خود و خانواده ات آب بردار و برای عرفات آماده شو. و معمولاً- حاجیان به جهت آن که در عرفات آب نبود، آب آشامیدنی مورد نیاز خود را برای عرفات در این روز تهیه می‌کردند و در روز هشتم که از مکه آب بر می‌داشتند به هم که

می‌رسیدند می‌گفتند «ترویم» آب برداشتید. آب بردارید. (حجه التفاسیر، تعالیق، احکام حج و اسرار آن، ص ۱۴۲؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۴، ص ۱۰؛ کتاب حج، ص ۲۵۴؛ ثواب اعمال حج، ص ۷)

یوم الجمع

(ل ج) روز عرفه است. (لغت نامه، ذیل جمع)

یوم الحج

(ل ح ج) به نقلی روز عید قربان است. (میقات حج، ش ۲، ص ۱۷۵)

یوم الحج الاکبر

(ك) حج اكبر

يوم الحصبه

(ل ح ب) همان (ك) يوم التحصيب

يوم الرئوس

(رؤ) يا «يوم القر» روز يازدهم ذى حجه را گویند به جهت آن که حاجیان در این روز سرهای حیوانات ذبح و نحر شده را می پزند و می خورند. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳۰)

يوم الصدر

(ص د) روز چهارم از روزهای نحر (با توجه به لغت نامه، ذیل صدر)

يوم العرفه

(ل ع ر ف) روز نهم ذى حجه را گویند. روزی که حاجیان در عرفات وقوف می کنند.

و حضرت سجاد (علیه السلام) می فرماید: «بار خدا این روز عرفه، روزی است که آن را شریف و گرامی و بزرگ داشته ای و رحمتت را در آن گسترده و عفتت را انعام نموده و عطایت را در آن بسیار کرده و به سبب آن بر بندگانت تفضل و احسان فرموده ای» (صحیفه کامله سجادیه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۳۴۰).

يوم الفتح

(ل ف) مراد روز فتح مکه است در سال هشتم هجری. طبق نقل تاریخ حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در دهم ماه رمضان این سال از مدینه حرکت فرمودند و بعد از ده روز به مکه رسیدند.

يوم القدر

(ل ق) روز دوازدهم ذى حجه (میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۷).

يوم القر

(- ل ق ر) همان (ك) يوم الرئوس.

يوم المزدلفه

(ل م د ل ف) روزی که حجاج در مزدلفه هستند.

یوم مشهود

(م) روز عرفه. (لغت نامه؛ الاتقان، ج ۲، ص ۶۴۳).

یوم النحر

(ن) روز دهم ذی حجه. روزی که حجاج در منی قربانی کنند.

یوم النفر

(ن) روز کوچ حاجیان از منی را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق). (ع)

یوم النفر الاول

(ن ر ا و) روز کوچ اول. روز دوازدهم ذی حجه که حجاج کارشان تمام شده از منی کوچ می کنند. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۸۲۹).

یوم النفر الثاني

(ن ر ث) روز کوچ دوم. روز سیزدهم ذی حجه را گویند به جهت آن که حجاجی که در کوچ اول از منی نرفته اند در این روز کوچ خواهند نمود. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۸۲۹).

یوم النفور

(ن) یوم النفر (لغت نامه، ذیل نفر).

روز کوچ حاجیان از منی و روز

منابع

۱. قرآن مجید، با ترجمه (های) فارسی.
۲. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام.
۳. اسرار حج - امام سجاد (علیه السلام) (۱)
۴. تفسیر منهج الصادقین - ملا فتح الله کاشانی.
۵. تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی ترجمه فارسی.

۶. تفسیر الروض الجنان ابوالفتوح رازی.
۷. تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی.
۸. حجه التفاسیر سید عبدالحجت بلاغی.
۹. قاموس قرآن سید علی اکبر قرشی.
۱۰. اعلام قرآن دکتر محمد خزانلی.
۱۱. قصص قرآن صدر بلاغی.
۱۲. دائره الفرائد در فرهنگ قرآن دکتر محمد باقر محقق.
۱۳. دائره المعارف لغات قرآن حاج میرزا ابوالحسن شعرانی.
۱۴. الاتقان فی علوم القرآن جلال الدین سیوطی ترجمه دکتر مهدی حائری.
۱۵. فهرست کشف الاسرار وعده الابرار دکتر محمد جواد شریعت.
۱۶. شرح اربعین ابن خاتون عاملی.
۱۷. حیوه القلوب علامه مجلسی.
۱۸. بحار الانوار علامه مجلسی ج ۱۳ ترجمه علی دوانی.
۱۹. مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی.
۲۰. مبادی فقه و اصول دکتر علیرضا فیض.
۲۱. تبصره المتعلمین علامه حلی ترجمه و شرح شعرانی.
۲۲. لمعه محمد بن مکی ترجمه دکتر علیرضا فیض دکتر علی مهذب.
۲۳. النهایه شیخ طوسی ترجمه محمد تقی دانش پژوه سید محمد باقر سبزواری.
۲۴. ترجمه و شرح تبصره علامه حلی زین العابدین ذوالمجدین.
۲۵. فقه فارسی با مدارک فروع دین و نصوص احکام ج ۳ (راهنمای حج و مناسک) آیت الله محمد باقر کمره ای.

۲۶. خلاصه مناسک حج امام خمینی.

۲۷. مناسک حج آیت الله خویی.

۲۸. مناسک حج آیت الله سیستانی.

۲۹. توضیح مناسک حج آیت الله شاهرودی.

۳۰. آداب و احکام حج آیت الله گلپایگانی.

۳۱. مناسک حج و احکام عمره آیت الله گلپایگانی.

۱. گفت و گوی امام با شبلی درباره اسرار و

واقعیات حج.

۳۲. برنامه حج بعثه آیت الله گلپایگانی.

۳۳. احکام عمره آیت الله گلپایگانی نگارش علی افتخاری گلپایگانی.

۳۴. حج و عمره محمد رحمتی سیرجانی.

۳۵. آداب عمره قران محمد باقر بهبودی.

۳۶. اسرار، مناسک، ادله حج صادقی.

۳۷. کتاب حج جمعی از صاحب نظران.

۳۸. قبل از حج بخوانید علی افتخاری گلپایگانی.

۳۹. ثواب اعمال حج موسوی دهرسخی اصفهانی.

۴۰. احکام حج و اسرار آن حسن بیگلری.

۴۱. حج البیت محمد جواد آیت الهی.

۴۲. حج آن طور که من رفتم علی اصغر فقیهی.

۴۳. همراه با زائران خانه خدا محمد تقی رهبر.

۴۴. کعبه دکتر ناصرالدین شاه حسینی.

۴۵. به سوی ام القرى رسول جعفریان.

۴۶. راهنمای مصور حجاج محمد حسین فلاح زاده.

۴۷. آموزش مناسک حج محمد حسین فلاح زاده محمود مهدی پور.

۴۸. آثار اسلامی مکه و مدینه رسول جعفریان.

۴۹. راهنمای مصور حجاج در مکه معظمه و مدینه طیبه جعفر وجدانی.

۵۰. آداب الحرمین سید جواد حسینی آل علی شاهرودی.

۵۱. در راه خانه خدا عزالدین قلوبز ترجمه سید جعفر شهیدی.
۵۲. حج برنامه تکامل سید محمود ضیاء آبادی.
۵۳. فلسفه و اسرار حج ابوالقاسم سحاب.
۵۴. تاریخ و آثار اسلامی مکه معظمه و مدینه منوره اصغر قائدان.
۵۵. حرمین شریفین دکتر حسین قره چانلو.
۵۶. تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه حسین عمادزاده.
۵۷. نگرشی اجتماعی به کعبه و حج از دیدگاه قرآن سید محمد حسینی کشکوئیه.
۵۸. تاریخ مکه دکتر محمد هادی امینی ترجمه محسن آخوندی.
۵۹. الاعلاق النفیسه ابن رسته ترجمه دکتر حسین قره چانلو.
۶۰. مدینه شناسی سید محمد باقر نجفی.
۶۱. عرشیان دکتر سید محمد جعفر شهیدی.
۶۲. سفر نامه مکه مهدیقلی هدایت به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی.
۶۳. سفر نامه ابن جبیر محمد بن احمد بن جبیر ترجمه پرویز اتابکی.
۶۴. سفرنامه ناصر

خسرو به کوشش نادر وزین پور. (به کوشش محمد دبیر سیاقی)

۶۵. راهنمای حرمین شریفین ابراهیم غفاری.

۶۶. با راهیان قبله علیرضا محمد خانی.

۶۷. میعادگاه عشاق احمد محدث خراسانی.

۶۸. سیری در اماکن سرزمین وحی علی اکبر حسنی.

۶۹. با ما به مکه بیایید دکتر عبدالمهدی یادگاری.

۷۰. مدینه منوره تحولات عمرانی و میراث معماری صالح لمعی مصطفی ترجمه صدیقه وسمقی.

۷۱. تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی در طول تاریخ ناجی محمد حسن عبدالقادر الانصاری ترجمه عبدالمحمد آیتی.

۷۲. گنجینه های ویران محمد عبایی خراسانی سید رضا حسینی نسب.

۷۳. گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج محمد افتخاری.

۷۴. الغدیر علامه مجلسی ترجمه فارسی.

۷۵. طبقات واقدی ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی.

۷۶. تاریخ مفصل اسلام ج ۱ عمادزاده.

۷۷. ناسخ التواریخ میرزا محمد تقی سپهر.

۷۸. تاریخ پیامبر اسلام - دکتر محمد ابراهیم آیتی.

۷۹. تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ترجمه علی جواهر کلام.

۸۰. مروج الذهب مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده.

۸۱. مقاتل الطالبیین - ابوالفرج اصفهانی ترجمه رسولی محلاتی.

۸۲. التنبیه و الاشراف مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده.

۸۳. منتهی الآمال حاج شیخ عباس قمی.

۸۴. فرقه وهابی علی دوانی.

۸۵. اصول فقه، فقه مرتضی مطهری.

۸۶. رساله نوین امام خمینی ترجمه و تنظیم بی آزار شیرازی.

۸۷. مسالک و ممالک ابواسحق ابراهیم اصطخری به اهتمام ایرج افشار.

۸۸. امام شناسی سید محمد حسین حسینی طهرانی.

۸۹. مجازات های مالی در حقوق اسلامی سید محمد حسینی.

۹۰. لفت نامه علی اکبر دهخدا.

۹۱. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین.

۹۲. فرهنگ جامع احمد سیاح.

۹۳. فرهنگ نفیسی دکتر علی اکبر نفیسی.

۹۴. فرهنگ آندراج محمد پادشاه (شاد).

۹۵. فرهنگ رشیدی عبدالرشید حسین مدنی تتوی.

۹۶. فرهنگ غیاث اللغات غیاث الدین رامپوری.

۹۷. فرهنگ علوم دکتر سید جعفر سجادی.

۹۸. فرهنگ معارف اسلامی دکتر سید جعفر سجادی.

۹۹.

فرهنگ اصطلاحات فقهی محمد حسین مختاری علی اصغر مرادی.

۱۰۰. دایره المعارف تشیع - احمد صدر حاج سید جوادی.

۱۰۱. دایره المعارف بزرگ اسلامی کاظم موسوی بجنوردی.

۱۰۲. دایره المعارف فارسی غلامحسین مصاحب (و...)

۱۰۳. فرهنگنامه حج و عمره و اماکن مربوطه مهریزی.

۱۰۴. فرهنگ دانستی های پیش از سفر به خانه خدا مهدی ملتجی.

۱۰۵. معارف و معاریف سید مصطفی حسینی دشتی.

۱۰۶. راهنمایی دانشوران سید علی اکبر برقعی قمی.

۱۰۷. مبسوط در ترمینولوژی حقوق - دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی.

۱۰۸. ماهنامه مکتب اسلام.

۱۰۹. روزنامه همشهری و اطلاعات.

۱۱۰. فصلنامه (۱) میقات حج.

لطفاً توجه فرمایید:

۱. (ک) رجوع کنید به

۲. ممکن است آیه قرآن به طور کامل ذکر نشده باشد.

۳. ذکر منبع به معنی نقل بی کم و کاست از آن منبع نمی باشد.

۴. حرف ما قبل (ه) در آخر کلمه، بنا به تداول فارسی مکسور ضبط شده.

۱. و منابع متعدد دیگری که به برخی از آنها در متن اشاره شده است.

کتابخانه تخصصی

بهداشت کاروانهای حج

گردآوری: کتابخانه تبیان

وَ أذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا - وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ. لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يُذَكِّرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْبَأْسَ الْفَقِيرِ

در طول قرن های متمادی، از زمان برخاستن ندای ابراهیم خلیل الله ع تا دعوت پیامبر خاتم حضرت محمد ص و از آن زمان تاکنون، انبوه خداجویان، گروه گروه لبیک گویان، دل از خانه و کاشانه خویش بریده و سرا پا شوق و شور، به سوی معبود و معشوق می شتابند و گردخانه او به طواف و راز و نیاز می پردازند و در این اقیانوس عظیم، بندگان دلباخته، روح خویش را با زلال

استغفار و استغاثه و ابراز اطاعت و بندگی تطهیر می کنند و باره توشه تقوا، به دیار خویش باز می گردند و از شمیم صفای این سعی عاشقانه، فضای محیط زندگی را عطر آگین و اشتیاق عاشقان لقای معشوق را افزونتر می سازند.

اینک که پس از قرن ها، فرزندان اسلام یکبار دیگر با تاسی به اسوه حسنه، رسول خدا ص، پیروزمندانه به قطع دست های شیاطین پرداخته و برشکستن و زدودن بت های پیدا و ناپیدا از دامن میهن اسلامی توفیق یافته اند. همچنین مفتخر به جانفشانی در راه آرمان های اسلامی آن فخر عالم امکان و تربیت یافته مکتب شهادت و ایثار، رهبر کبیر و همیشه جاوید انقلاب اسلامی، امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و شاگرد برگزیده و فرزندش، حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی عزم خویش را در برافراشتن پرچم «لااله الا الله» بر فراز گیتی به منصفه ظهور رسانده اند، حضور زائران سرزمین شهیدان گلگون کفن در کنار زائران دیگر ملل اسلامی، شکوهی دوباره به حج ابراهیمی داده و بت های مرئی و نامرئی را در سراسر جهان به لرزه افکنده و نوید فرا رسیدن صبح امید را پس از شام تیره حاکمیت شیاطین و ستم پیشگان، نوید می دهد.

به هر صورت، مدیریت دشوار و سنگین کاروان های زائر خانه خدا و مسؤولیت سرپرستی این عاشقان خداجو، در ابعاد مختلف از لحظه حرکت به سوی سرزمین قبله تا لحظه رسیدن دوباره به وطن، بر عهده کسانی است که علی رغم همه سختی ها عزم خود را بر خدمت میهمانان خدا جزم کرده و به این خدمت بزرگ کمر

از آنجا که این مسئولیت، همه جانبه است و پاسداری از تندرستی این جمعیت انبوه، که در میان آنان سالخوردگان، جوانان، افراد نیازمند به مراقبت های ویژه، همه با هم در سرزمینی دور از خانه و خانواده، در دیاری با مسائل خاص اقلیمی، اجتماعی و فرهنگی، در کنار میلیون ها میهمان از شرق و غرب و شمال و جنوب این جهان پهناور حضور دارند، ضرورت توجه به مسائل خاص بهداشتی را به شدت طلب می کند. در این مجموعه، تلاش می کنیم آنچه را که یک مدیر کاروان به عنوان بخشی از مسئولیت همه جانبه خود باید بداند و بر اجرای آن نظارت کند و همه اعضای کاروان و همکاران خود را در این مسئولیت مشترک یاری و ترغیب نماید به بیانی ساده و بی پیرایه عرضه کنیم. تا به یاری پروردگار و همت و تلاش خستگی ناپذیر آنان و همکاری و همراهی همکاران آنها در کاروان و نیز زائران بیت الله الحرام، در یک کوشش دسته جمعی با پیشگیری از بیماری ها و حوادث و تأمین آسایش جسمی، روانی و اجتماعی راهیان خانه خدا، این سفر پربرکت و این مهاجرت الی الله، با سرفرازی میهن اسلامی، تندرستی و رفاه زائران و خدمتگزاران آنها، و بالاتر از همه رضای پروردگار بیچون توأم گردد.

فصل اول مقدمه

مسئولیت کاروان در تأمین بهداشت زائران

درست است که هیأت پزشکی حج با بسیج امکانات خود در طول این سفر، از آغاز تا پایان، در خدمت زائران و کاروان های حج می باشد لیکن مسئولیت ویژه تأمین تندرستی زائران و حفظ آن، بر عهده مدیر کاروان و همکاران او است که در طول این سفر، عهده

دار امور حمل و نقل، اسکان، تغذیه، انجام اعمال و مناسک، جابجایی های ایام ترویه، عرفه، عید قربان و ایام تشریق می باشند.

همانگونه که مراقبت های بهداشتی و رعایت دستورالعمل های مربوط، می تواند از وقوع هر حادثه ناگوار و خطرات جانی به آسانی پیشگیری نماید. سهل انگاری در مسائل مربوط به تأمین تندرستی زائران نیز می تواند خطرات جدی بدنبال داشته باشد لذا شایسته است با توجه به اهمیت مسأله، مدیران محترم کاروان ها به مسئولیت سنگین و دشواری که پذیرفته اند، توجه خاصی نمایند و نسبت به مراعات اصول بهداشتی در کاروان توسط همه کارکنان کاروان و نیز زائران نظارت جدی و مداوم داشته باشند. بدیهی است در هر مورد که لازم باشد هیأت پزشکی حج آماده همکاری و انجام خدمات لازم خواهد بود.

آماده سازی زائران برای سفر

نکات ساده ای وجود دارد که آموزش آنها به زائران، قبل از عزیمت به سرزمین حجاز، هم ضروری است و هم بسیار سودمند. بخشی از این آموزش ها درباره آشنایی با انجام واجبات حج، ادای دیون شرعی، دلجویی و حلالی خواستن از بستگان و معاشرین و مانند اینها است و بخش دیگری نیز در مورد تهیه لوازم ضروری؛ مانند لباس کافی و مناسب، ساک، پارچه احرام، خمیر دندان و مسواک، حوله، وسایل اصلاح، و غیره است.

همچنین اگر زائرانی به دلائلی، نیازمند مراقبت های درمانی ویژه و مداوم هستند، به منظور پیشگیری از مشکلات، لازم است نسبت به همراه داشتن توصیه های پزشکی خاص خود و احیاناً داروها و غیره اقدام نمایند.

گرمای فوق العاده هوا در جدّه، مکه و مدینه، همراه داشتن یک قمقمه کوچک آب و یک بادبزنی دستی را

برای هر زائری ضروری می سازد. و نیز لازم است لیوان نشکنی را با خود داشته باشد تا او را از استفاده از لیوان های آلوده بی نیاز سازد. پس با توجه به آنچه که ذکر شد، فرصت مناسبی در اختیار مدیران محترم کاروان قبل از سفر وجود دارد تا به زائران، آموزش اولیه و ساده را جهت آمادگی آنان برای این سفر بدهند.

قطعاً همین سفارش های قبل از سفر می تواند موجب پیشگیری از مشکلات بعدی باشد. برخی از نکاتی که اینک ذکر می شود مربوط به آموزش زائران و مجموعه آنها بطور کلی در آموزش، اجرا و نظارت بر آنها در مسئولیت کاروان و مدیریت آن است.

لباس مناسب

لباس های نخی و فاقد الیاف مصنوعی برنگ های سفید و یا روشن، از دیگر انواع لباس ها مناسب تر و با شرایط آب و هوای سرزمین حجاز بکارگیری آنها آسان تر است. از آنجا که گاهی مشاهده می شود تعداد اندکی از زائران ایرانی با تکیه بر گرمای هوا در انتخاب لباس رعایت شئونات ملی را نمی کنند لذا شایسته است مدیران کاروان ها این گونه افراد را متوجه اهمیت مسأله و ضرورت پوشیدن لباس هایی که موجب تحقیر و بی احترامی آنان و هموطنانشان نشود بنمایند.

حمل غذا توسط زائران

همه ساله مشاهده می شود که تعدادی از زائران، هنگام حرکت از منزل تا فرودگاه، به همراه خود مقداری غذا حمل می کنند و پس از پرواز از ایران به فرودگاه جدّه و نیز حتی در فاصله فرودگاه جدّه تا مدینه یا مکه، از غذای همراه خود استفاده می کنند و این کار سبب مسمومیت غذایی آنان و مشکلات بعدی آن می گردد. لذا به نظر می رسد صرف نظر از ضرورت تذکر به زائران در مورد خودداری از به همراه آوردن غذایی فاسد شدنی، نظارت بر این نکته و ممانعت از مصرف خوردنی هایی که احتمالاً زائر به همراه خود آورده نیز لازم باشد.

در فرودگاه جدّه

با هر هواپیمایی که از ایران وارد جدّه می شود، تقریباً ۲ تا ۳ کاروان پیاده می شود. معمولاً تشریفات گمرکی و آماده ساختن وسیله نقلیه برای حرکت زائران به مدینه یا مکه چندین ساعت وقت می گیرد. در این ساعات، کارشناسان آموزش بهداشت هیأت پزشکی حج، خود را به محل تجمع زائران می رسانند و نکات ساده و ضروری بهداشتی را به آنان تذکر می دهند. همکاری روحانیون، مدیران و خدمه کاروان ها می تواند به ثمر بخشی این آموزش ها کمک مؤثر کند. زائران معمولاً یک وعده غذا را در فرودگاه جدّه صرف می کنند لیکن گاهی دیده می شود که برخی از زائران بدلیل عدم تمایل به صرف غذا در آن ساعت، غذای خود را تحویل می گیرند و آن را همراه خود به داخل اتوبوس می برند تا در فاصله میان جدّه تا مقصد، صرف کنند. این کار کاملاً خطرناک است و با کمال تأسف همه ساله چند

مورد مسمومیت غذایی به همین دلیل دیده می شود. بنابراین، بجز آب، میوه، نان و نوشابه حمل هیچگونه خوردنی دیگری برای زائران مجاز نیست و چنانچه به هر دلیل صرف غذا در فرودگاه جدّه میسر نباشد، نگهداری، حمل و توزیع مواد غذایی مصرف نشده، غیر از میوه، نان و نوشابه می تواند خطرناک باشد. از آنجا که به هر صورت، زائران با ورود به محیط جدید و خطرات آلودگی های مختلف می باید بسیار بیش از گذشته مراقب سلامت و نظافت خود باشند، تذکر نکاتی، مانند شستشوی مکرر با آب و صابون پس از استفاده از توالت یا قبل از خوردن غذا، همچنین آشامیدن آب و مایعات کافی برای جبران تعریق سودمند است و نیز با توجه به احتمال گم شدن آنها و سرگردانی آنان توصیه به فاصله نگرفتن از محل استقرار زائران کاروان ضروری است.

فصل دوم بهداشت مسکن و محل استقرار کاروان

بهداشت کلی ساختمان

ساختمان های محل اسکان زائران، گرچه با تلاش فراوان و همکاری گروه های مختلف مهندسی و بهداشتی انتخاب شده اند لیکن بطور کلی با شرایط استقرار تعداد زیادی زائر، بصورت کاروانی، در چند اتاق آنها و تهیه غذای آنها، آنهم یکجا، معمولاً مناسب نیستند لذا همین مسأله مشکلاتی را به دنبال دارد؛ از جمله محل آشپزخانه کاروان ها غالباً در حیاط خلوت یا بام ساختمان و یا در فضای سرپوشیده دیگری که به عنوان آشپزخانه ساخته نشده انتخاب می شود. همچنین محل انبار، تعداد توالت ها، دستشویی ها، حمام ها، وضعیت فاضلاب، محل رختشویی و مانند اینها پاسخگوی نیاز بصورت مطلوب نیست. با وجود این، رعایت چند نکته می تواند به رفع مشکلات کمک و از پیدایش برخی خطرات پیشگیری

۱ بهداشت آب انبارها

با توجه به این که در طول سال، بسیاری از ساختمان های اجاره شده، بلا استفاده بوده اند، همچنین متأسفانه شرایط ساختمانی آب انبارها و دریچه های آنها به گونه ای است که احتمال آلودگی آب انبار و رخنه برخی حشرات و تجمع کثافات در آنها وجود دارد، لذا خدمه کاروان که قبل از ورود زائران به ساختمان، در محل حضور یافته و ساختمان را برای استقرار زائران آماده می سازند، لازم است ابتدا آب انبار را کاملاً تخلیه کرده و بخوبی شستشو نمایند و سپس برای آخرین بار دیوار و کف آب انبار را با محلولی شامل یک قاشق مرباخوری (۵ گرم) پرکلرین در یک سطل آب (۱۰ لیتر) بشویند و با جمع آوری و تخلیه آب مورد اشاره، آب انبار را آماده بهره برداری نمایند.

تذکره اول:

آب لوله کشی شهرهای مکه و مدینه نیاز به کلرینه کردن مجدد ندارد. بلکه اگر آب لوله کشی کافی نبود و کسانی خواستند از آب حمل شده در تانکرها استفاده کنند، باید در برابر هر ۱۰۰۰ لیتر (یک متر مکعب) آب کلرینه نشده، یک قاشق مرباخوری (۵ گرم) پرکلرین را در مقداری آب حل کرده به داخل آب انبار بریزند؛ به عبارت دیگر، مثلاً اگر از یک تانکر ۱۴۰۰۰ لیتری، آب بداخل آب انبار تخلیه می شود، همزمان با تخلیه، ریختن ۱۴ قاشق مرباخوری پرکلرین به داخل آب انبار ضروری می باشد. مأمورین بهداشتی در هر بار مراجعه به کاروان، مقدار کلر باقیمانده آب مصرفی را با دستگاه کلر سنج اندازه گیری خواهند نمود و خدمه کاروان ها را راهنمایی خواهند کرد.

مجدداً یادآور می شود که کلرینه کردن

آب باید همیشه همزمان با تخلیه آب از تانکرها انجام شود.

تذکر دوم:

قبل از ورود و استقرار زائران در ساختمان، لازم است خدمه پیش پرواز در صورت عدم مراجعه مأمورین بهداشتی، با مراجعه به نزدیکترین واحد بهداشتی درمانی هیأت پزشکی حج، یا به گروه بهداشت مستقر در بیمارستان مرکزی نسبت به تهیه پرکلرین و مواد ضد عفونی کننده لازم برای دستشویی ها و تهیه پوستره‌های بهداشتی و نصب آنها در جاهای مناسب اقدام نمایند.

۲ دستشویی ها، توالت ها و حمام ها

نظافت مداوم و همیشگی توالت ها، دستشویی ها و حمام ها یک کار کاملاً ضروری و بسیار مهم است که هرگونه بی توجهی به آن می تواند برای سلامت زائران خطرات جدی داشته باشد. ممکن است برخی از زائران به دلایلی، در رعایت نظافت محل های ذکر شده دقت کافی نداشته باشند اما از آنجا که استفاده تعداد زیادی از زائران با شرایط جسمی، عادات، آلودگی های احتمالی و نیز رفتار بهداشتی مختلف از آنها، ممکن است سبب بروز گرفتاری ها و شیوع بیماری ها شود لذا بهداشت این قسمت ها از ساختمان را باید به عنوان محل های بسیار مهم بطور جدی و مداوم تحت نظر داشت و همه روزه محوطه مربوطه را با آب و پودرهای پاک کننده شستشو داد و از بکار بردن جاروب بکار گرفته شده در توالت برای شستشوی راهروها جداً خودداری نمود.

ریختن مواد ضد عفونی کننده در داخل کاسه توالت و اطراف آن مفید است. مأمورین بهداشتی هنگام تحویل این مواد راهنمایی لازم را خواهند نمود. مع الوصف اگر از کرئولین برای این مقصود استفاده می شود، محلول ۵ درصد آن را باید تهیه و بکار گرفت، به این ترتیب که در یک ظرف، ۱ پیمانه از

این ماده را در تقریباً ۲۰ پیمانه آب ریخت و با وسیله ای مثل آفتابه آن را در داخل کاسه توالت و محوطه اطراف آن پاشید.

برای ضد عفونی کردن حمام، وان حمام، و راهروهای اطراف دستشویی ها می توان از محلول کلردار به روش زیر استفاده کرد، ابتدا در یک سطل آب (۱۰ لیتر) یک قاشق مرباخوری (۵ گرم) گرد پرکلرین ریخته و سپس با این محلول کف محوطه حمام و دستشویی ها را بشویید.

در هر توالت و حمام قرار دادن یک ظرف زباله در دار که لااقل روزی یکبار تخلیه شود، ضروری است. کنار دستشویی ها لازم است به اندازه کافی حوله کاغذی یا دستمال کاغذی وجود داشته باشد و بهر حال قرار دادن حوله معمولی در دستشویی ها و حمام ممنوع است.

نکته مهم: همیشه باید به مقدار کافی صابون در تمام دستشویی ها وجود داشته باشد.

۳ بهداشت اتاق ها

اتاق ها محل استراحت و خواب زائران است در هر اتاق به تناسب گنجایش آن، تعدادی از زائران اسکان داده خواهند شد. احتمال دارد بعضی از زائران به اندازه کافی مراعات اصول بهداشتی را نکنند و همین مسأله ممکن است سلامت سایرین را به خطر بیندازد، بنابراین لازم است بطریق صحیح و با زبان خوش موارد اشکال تذکر داده شود. نظافت اتاق ها دست کم روزی یکبار باید به دقت انجام شود. در هر اتاق قرار دادن یک سطل زباله دردار برای جمع آوری تدریجی مواد دور ریختنی و سپس جمع آوری همه آنها لااقل هر روز یکبار ضروری است.

یکی از چیزهایی که سبب اشکال در نظافت اتاق ها می شود، قرار دادن وسایل اضافی در اتاق

ها است، لذا شایسته است تا حد امکان، در کاروان محل هایی برای نگهداری چمدان ها و وسایل اضافی زائران پیش بینی شود.

نکته بسیار مهم دیگر، پاکیزگی و نظافت رختخواب ها است، البته هر زائر فقط از رختخواب مخصوص خود استفاده خواهد کرد لیکن شستشوی ملافه ها و روبالشی ها باید بطور مرتب و تقریباً هفته ای دو بار صورت گیرد، گاهی ممکن است بدلیل تعریق بیش از اندازه، تعویض ملافه ها به فاصله کمتر نیز ضرورت پیدا کند.

زائران پس از استراحت و برخاستن از خواب لازم است رختخواب های خود را جمع کنند.

محل صرف غذا باید جدا از اتاق های زائران باشد و بطور کلی صرف غذا در اتاق ها درست نیست.

نکته بسیار مهم:

متأسفانه در میان زائران، کسانی وجود دارند که هنوز نتوانسته اند عادت زشت و زیان بخش سیگار کشیدن را ترک نمایند.

سیگار کشیدن، حتی اگر بر اساس فتاوی موجود، صریحاً تحریم نشده باشد، با انجام چند گناه آشکار و آزار دهنده توأم است.

ضرر رساندن به خود، مزاحمت و آزار همسفران و اسراف و اتلاف مال نمونه های واضحی از گناهانی است که معمولاً معتادان به سیگار مرتکب می شوند.

به هر صورت، صرفنظر از زشتی این عمل، لازم است به زائرانی که مبتلا به این بلا هستند تذکر داده شود که به هیچ وجه در داخل اتاق ها مجاز به سیگار کشیدن نیستند.

۴ بهداشت انبارها، یخچال و فریزر

اصولاً محل انبار که در آن مواد غذایی نگهداری می شود، باید از انباری که محل نگهداری وسایل و مواد دیگر است، کاملاً جدا باشد.

انبار باید خشک و خنک باشد. مواد غذایی در کیسه های سربسته یا ظروف مخصوص روی سگّو یا داخل جعبه های مناسب قرار بگیرد؛ بطوری که لااقل ۲۰ سانتیمتر از سطح زمین بالاتر گذاشته شود. جایی که حلب های پنیر و میوه جات نگهداری می شود، باید کاملاً خنک باشد. یخچال و فریزر در سرزمین حجاز از وسایل بسیار ضروری، مهم و اساسی هستند لذا نسبت به طرز کار آنها باید کاملاً مراقب بود، برای آن که یخچال و فریزر درست کار کنند، باید اولاً بر سطح کاملاً صاف و افقی در جای مناسب قرار داده شوند (مورّب قرار داده نشوند) و ثانیاً پشت یخچال و فریزر که محلّ لوله های گاز آن ها است با دیوار فاصله داشته باشد تا تبادل حرارت به آسانی صورت گیرد.

گاهی حتی ممکن است

مجبور شویم نزدیک یخچال یا فریزر، پنکه ای را بکار اندازیم تا تبادل حرارت لوله های گاز آنها آسان شود و درست کار کنند.

داخل یخچال و فریزر هم باید کاملاً تمیز باشد. از قرار دادن مواد غذایی بصورتی که دیگر مواد غذایی موجود در آنها را آلوده کند، باید خودداری نمود. ضمناً انباشتن مقدار زیادی مواد غذایی روی یکدیگر، مانع رسیدن سرمای کافی به بخشی از آن و سبب فساد آن خواهد گردید.

گوشت های آماده مصرف را باید در بسته بندی مناسب در داخل فریزر قرار داد.

توجه: هنگامی که مقدار قابل توجهی برفک در فریزر یا یخچال تولید می شود، انتقال سرما با اشکال توأم خواهد بود لذا باید نسبت به برطرف کردن برفک اقدام نمود.

نکته مهم: نگهداری مواد غذایی پخته شده مازاد بر مصرف، در داخل یخچال و فریزر برای استفاده بعدی، ممنوع است.

۵ بهداشت آسانسور، دستگیره ها، نرده ها

با توجه به رفت و آمد مکرر زائران به کمک آسانسور و استفاده آنها از دستگیره ها و نیز دست زدن به نرده ها، لازم است نسبت به ضد عفونی کردن دستگیره ها و نرده های مورد اشاره اقدام شود.

یک روش آسان برای این منظور، استفاده از محلول ۰.۵٪ دتول است؛ به این ترتیب که تقریباً نصف ۱ پیمانه دتول را در ۵/۹ پیمانه آب حل کرده به کمک دستکش، ابر یا دستمالی را در آن قرار داده خیس می کنیم، سپس ابر یا دستمال را روی تمام دستگیره ها و نرده ها می مالیم.

۶ درها و پنجره های توری

اصولاً ارتباط میان داخل اتاق ها، انبار، آشپزخانه، توالت ها و محیط خارج ساختمان نباید بصورتی باشد که مگس و حشرات بتوانند داخل آنها شوند؛ به عبارت دیگر، یا باید درها و پنجره ها کاملاً بسته باشند و یا دریچه ها و درهای دارای توری سالم، در این محل ها قرار داشته باشند.

کاروان ها لازم است نسبت به ترمیم توری های پاره شده یا نصب دریچه های توری دار، با کمک مالکین ساختمان ها اقدام فوری نمایند و به هر صورت از ورود مگس و حشرات به داخل ساختمان، به عنوان یک خطر جدی، با اهمیت بسیاری جلوگیری کنند.

۷ محل رختشویی

در شرایط فعلی، در هر کاروان می توان محلّ مناسبی را برای رختشویی اختصاص داد. در این صورت زائران نباید از

دستشویی ها جهت رختشویی استفاده نمایند.

همچنین شایسته است با توجه به امکانات، محل مناسبی برای آویختن رخت های شسته و خشک کردن آنها پیش بینی شود تا زائران تنها از همان محل برای این منظور استفاده نمایند.

۸ بهداشت آشپزخانه و وسایل آن

آشپزخانه در تأمین سلامت زائران تأثیر فوق العاده ای دارد؛ به نحوی که هرگونه بی دقتی در این خصوص می تواند خطرات جدی برای زائران و کارکنان کاروان به دنبال داشته باشد.

مهمترین نکاتی که قطعاً باید در شرایط فعلی ساختمان ها مراعات شود عبارتند از:

الف پاکیزگی همه قسمت های آشپزخانه:

پاکیزه نگاه داشتن آشپزخانه، جز با نظافت و شستشوی مکرر با آب و مواد پاک کننده، جمع آوری سریع زباله و مواد زاید، خودداری از قرار دادن وسایل اضافی در آشپزخانه و کنترل رفت و آمد، جلوگیری از ورود افراد دیگر (بجز کارکنان آشپزخانه) میسر نیست.

ب جلوگیری از ورود مگس و حشرات:

شاید بسیاری از آشپزخانه های کاروان، به دلایلی که قبلاً ذکر شد، به این منظور از پیش آماده نشده باشند، اما به هر حال به محض این که محلی نام آشپزخانه گرفت، باید در حد افراط و وسواس نسبت به پاکیزگی عمومی آن کوشید و به هر طریق که لازم باشد، از ورود مگس به داخل آن، بطور کاملاً جدی جلوگیری بعمل آورد. ورود مگس به آشپزخانه به معنای ورود آلودگی و خطر بیماری و مرگ است. لذا به هیچ عنوان نباید پنجره ها یا درهای توری را باز گذاشت. همچنین با سرپوشیده نگاه داشتن زباله و

قرار ندادن مواد غذایی در جایی که استفاده مگس از آن میسر شود، باید خطر آلودگی بوسیله مگس را برطرف کرد و در صورت ضرورت با دقت کافی، بدون آن که ظرفی یا ماده غذایی و وسیله ای که با غذا سرو کار دارد آلوده شود، از حشره کش مناسب استفاده نمود.

ج مناسب بودن مجاری فاضلاب:

مجاری فاضلاب آشپزخانه باید سرپوشیده باشد و به نحوی فاضلاب به مجرای اصلی هدایت شود که به هیچ وجه محیط اطراف را آلوده ننماید. بسیار دیده می شود که فاضلاب آشپزخانه های کاروان ها به داخل کوچه و خیابان وارد شده فضایی را آلوده نموده است.

د بهداشت محل ظرفشویی:

باید محل مناسبی برای ظرفشویی پیش بینی شود؛ به نحوی که این محل از قسمت تهیه و طبخ مواد غذایی کاملاً جدا باشد. فاضلاب محل ظرفشویی باید به نحو صحیح دفع شود و از آلوده کردن اطراف آن جلوگیری گردد.

ه بهداشت ظروف زائران و وسایل آشپزخانه:

پس از شستشوی اولیه ظروف زائران؛ یعنی پس از آن که آنها را با آب گرم و مواد پاک کننده شستشو دادند و آبکشی اولیه انجام شد، باید ظروف را در داخل تشت یا ظرف مناسبی قرار داد و در آن محلولی از پرکلرین شامل ۵ گرم (۱ قاشق مرباخوری) پرکلرین به ازاء هر ۱۰ لیتر آب (یک سطل یا نصف یک حلب بزرگ) ریخت و پس از ۲۰ دقیقه تا نیم ساعت ظروف را از آن خارج کرده و مجدداً با آب پاکیزه آبکشی نمایند و در محل مناسبی قرار دهند تا آب آن بچکد و ظروف خشک شوند. روی ظرف خشک شده را باید با

پارچه تمیز پوشاند و از دسترس مگس و گرد و غبار محفوظ داشت، بطور کلی استفاده از ظروف تَرک دار و آسیب دیده، ممنوع است.

دیگ ها و ظروف بزرگ آشپزخانه را نیز باید پس از استفاده، به خوبی با آب گرم و مواد پاک کننده پاکیزه کرد و پس از آبکشی، در جای مناسبی بصورت وارونه قرار داد همچنین سایر وسایل کار؛ مثل کفگیر و ملاقه و غیره را نیز باید کاملاً پاکیزه ساخت.

لازم به تذکر است که استفاده از ظروف مسی قرمز (سفید نشده) و ظروف تَرک دار، کاردهای درزدار، کفگیر و کفگیره بزه دو تکه (دارای میخ پرچ) مجاز نیست.

تخته گوشت خُرد کنی باید سالم و بدون ترک باشد و پس از هر بار استفاده و پاکیزه کردن و شستن، روی آن را با نمک نرم فراوان بپوشانند برای خُرد کردن خیار و پیاز و غیره نباید از تخته گوشت خُرد کنی استفاده شود بلکه برای این منظور، لازم است تخته دیگری تهیه شود.

و دفع بهداشتی زباله آشپزخانه

زباله آشپزخانه را باید بطور مرتب و بی وقفه از محیط آشپزخانه خارج کرد و در داخل کیسه های زباله، که سر آن بسته شده باشد یا در داخل ظروف زباله در دار، ریخت.

بسیار دیده می شود که کارتن های مقوایی مربوط به مرغ و گوشت و میوه جات، به همان صورت داخل ظروف زباله ریخته می شود و به همین دلیل سطل های زباله اغلب زود پر می شوند و در آنها باز می ماند لذا مقوا و جعبه و نظایر آنها را باید ابتدا کمی فشرود و به هر حال طوری در ظروف زباله

قرار داد که سبب بازماندن در سطل زباله نشوند.

ز شستشو و ضد عفونی کردن آشپزخانه

اگر چه باید تأکید کرد که در آشپزخانه به هیچ وجه، بجز آب پاکیزه و بهداشتی، آب دیگری نباید به هیچ منظور، حتی شستشوی کف و دیوار آشپزخانه بکار رود، مع الوصف اضافه می کنیم خوب است هر روز یکبار پس از شستشو و پاکیزه سازی کامل آشپزخانه، محوطه آشپزخانه را با محلول پرکلرین بوسیله جاروی پاکیزه یا «ت» ضد عفونی نمایند.

محلول پرکلرین را، همانطور که قبلاً برای ضد عفونی کردن حمام گفتیم، به این ترتیب می توان تهیه نمود: در یک سطل آب (۱۰ لیتر آب)، یک قاشق مرباخوری (۵ گرم) گرد پرکلرین می ریزیم و از این محلول برای ضد عفونی کردن کف آشپزخانه استفاده می نمایم.

در خاتمه این بحث، تذکر این نکته سودمند است که آشپزخانه باید تمیزترین قسمت ساختمان باشد.

۹ بهداشت آبدارخانه

تقریباً اصول کلی ذکر شده در مورد آشپزخانه؛ مانند ضرورت پاکیزگی، عدم دسترسی مگس، بهداشت مجاری فاضلاب، داشتن سطل زباله در دار، بهداشت محل شستشوی استکان و نعلبکی. ضد عفونی گاه بگاه استکان ها با محلول پرکلرین (که ضمناً سبب رفع کدورت و باعث شفافیت استکان ها هم می شود) باید به همان صورت مراعات شود.

نکته خاص آبدارخانه، قرار دادن قند و شکر در قنددان و ظروف در دار و قطع دسترسی مگس به آن و جلوگیری از ورود افراد مختلف به آبدارخانه است.

ضمناً از آنجا که چای پر رنگ برای سلامت انسان زیان بخش است و سبب یبوست مزاج و مشکلات دیگر می شود، توصیه می گردد چای را به صورت کم رنگ و به مقدار

فراوان در اختیار زائران قرار دهند.

۱۰ بهداشت کلن های آب

با توجه به شرایط خاص سرزمین حجاز، اجباراً از کلن های آب بسیار استفاده می شود پس از شستشوی یخ در داخل آبکش و ریختن آن در داخل کلن، مقداری آب پاکیزه اضافه می شود تا زائران از آن استفاده کنند.

چند نکته قابل ذکر در این جا وجود دارد که در عین سادگی، دارای اهمیت است:

الف بهداشت یخ

یخ را از هنگام دریافت از کارخانه یخ، باید در جعبه ها یا ظروف مناسب، حمل نمود و سپس در جای مناسب و بهداشتی یا استفاده از نایلون و مشمع پاکیزه نگهداری کرد. گاهی دیده می شود که قالب های یخ را روی زمین یا در داخل وانت روی کف محل حمل بار قرار می دهند. این کار سبب می شود که مقداری از یخ که بتدریج آب می شود آلودگی ها را در خودش حل کند و به آسانی به داخل قسمت های دیگر یخ نفوذ کند شستشوی ظاهری یخ قادر به رفع این گونه آلودگی ها بطور کلی نیست، پس از شکستن قالب های یخ همانگونه که اشاره شد باید یخ را با آب پاکیزه در داخل آبکش شست و سپس به داخل ظروف آب ریخت.

ب عدم دستکاری داخل کلن

متأسفانه گاهی دیده شده است که برخی افراد برای خنک کردن قوطی نوشابه، آن را داخل کلن آب قرار داده اند! این کار سبب آلودگی آب و لطمه زدن به سلامت دیگران می شود.

ج کنترل درجه سرمای آب

از آنجا که به دلایل خاص، کاروان ها ناچارند مقدار زیادی یخ را در داخل کلن قرار دهند و این کار موجب خواهد شد

که آب آشامیدنی شدت سرد باشد و بسیاری از اوقات زائران تشنه و عرق کرده از آن استفاده نمایند لذا توصیه می شود کنار کلمن های آب، ظرف شیردار دیگری که در آن آب معمولی است نیز قرار داده شود تا زائران میزان سرمای آب مصرفی خود را کنترل نمایند.

د شستشوی کلمن ها

به هر صورت هنگام تعویض آب و یخ، کلمن ها باید آنها را از آب باقیمانده تخلیه کرد و هر چند یکبار با آب پاکیزه شستشو داد.

۱۱ بهداشت سفره و محل صرف غذا

محلی که برای صرف غذا در نظر گرفته می شود، باید کاملاً پاکیزه، دارای جای کافی و مانند سایر قسمت ها از دسترس مگس در امان باشد.

خوب است سفره ها را کمی با پهنای کمتر بگسترانند و به هیچ کس اجازه پا گذاشتن در سفره، به هر عنوان؛ مثل چیدن ظروف یا توزیع غذا و مانند اینها ندهند. همچنین هنگام جمع کردن سفره دو سر سفره را ابتدا روی هم قرار دهند سپس به دفعات لازم تا کنند، فایده این کار این است که هیچگاه قسمت زیر سفره که با فرش اتاق تماس دارد با داخل سفره که محل قرار دادن ظروف غذا است تماس پیدا نمی کند.

۱۲ کپسول های آتش نشانی

در داخل ساختمان باید به تعداد کافی کپسول آتش نشانی برای مقابله با حوادث احتمالی وجود داشته باشد. معمولاً به دلیل کنترلی که از جانب مسئولین دولت حجاز وجود دارد، کم و بیش این کپسول ها را در داخل ساختمان ها می توان دید اما متأسفانه بسیاری از کارکنان کاروان ها طرز کار با آنها را به دقت نمی دانند و همین مسأله می تواند موجب خطراتی شود.

لازم است مدیران محترم کاروان ها به طریق مقتضی و با آموزش های لازم به کمک افرادی که با طرز کار آنها آشنایی دارند، از آمادگی خدمه کاروان برای استفاده صحیح از آنها در مواقع خطر مطمئن شوند.

پی نوشت ها:

۱-سوره حج آیه ۲۷ و ۲۸ - در میان مردم نداده که به نزد تو پیاده و سواره و از هر راه دور، برای انجام حج جمع شوند تا منافع بسیار برای خود ببینند و خدا را در روزهای معین بر آنچه

که از چهار پایان آنها را روزی داده یاد کنند، پس از آن بخورید و به درماندگان نیز بخورانید.

حج در قرآن

حج در قرآن

تفسیر المیزان: علامه طباطبایی

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضَعَ لِلنَّاسِ لَلْمَدِينَةِ بَيْتُكَ مَبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ». ۱

«تحقیقاً اولین خانه ای که برای انتفاع عبادی مردم نهاده شد، خانه ای است که در سرزمین بکّه (مکّه) قرار دارد. این خانه برای آن نهاده شد که منشأ برکات فراوان و هدایت جهانیان باشد، در این خانه نشانه های فراوانی بر توحید خداست؛ از آن جمله «مقام ابراهیم» سلام الله علیه است و هرکس وارد این سرزمین شد، شرعاً در امان است و حج این خانه از طرف خدا بر آنان که قدرت رفتن به سوی آن را دارند لازم گردیده و هرکس استطاعت داشته و مُشرف نشود، کفر عملی ورزیده است. تحقیقاً ذات اقدس اله، از همه جهانیان بی نیاز است.»

ارتباط آیه، با آیات قبل:

خداوند قبلاً فرمود: «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ۲، از ملت ابراهیم پیروی کنید و او از مشرکین نبوده است. بدیهی است یکی از بارزترین مصادیق پیروی ملت ابراهیم سلام الله علیه «حرمت نهادن به کعبه» است.

آنگاه فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضَعَ لِلنَّاسِ...». خطاب به یهودی هایی که مدعی بودند بر دین ابراهیم خلیل هستند می فرماید: اگر شما بر ملت ابراهیم هستید، باید بنای ابراهیمی را نیز گرامی بدانید، آن را قبله و مطاف بدانید و اطرافش طواف کنید. روی این دو جهت آیه مزبور، بعد از

آیه «فاتبعوا مله ابراهیم...» آمده است.

شبهه اهل کتاب:

همچنین ظاهراً این آیه، ناظر به جواب شبهه دیگری است که از ناحیه اهل کتاب القا شد. آنها به مسلمانان می گفتند:

اولاً- نسخ روا نیست و نمی توان باطلی را در دین ابراهیم خلیل ع راه داد، قبله نمازگزاران بیت المقدس است، چنانکه شما مسلمانان نیز قبل از آمدن به مدینه به طرف آن نماز می خواندید، حال از این حکم خدا برگشته، به طرف کعبه نماز می خوانید، به این خیال که حکم قبله نسخ شده، در حالی که نسخ ممکن نیست.

ثانیاً: این را به دین ابراهیم ع نسبت می دهید و وی را مسلمان دانسته خود را پیرو او می دانید. شما امر باطلی را حق دانسته به ابراهیم استناد دادید و گفتید ما در این امر پیرو او هستیم علاوه برآنکه نسخ را مرتکب شدید.

جواب از شبهه اهل کتاب:

جوابی که از این شبهه داده می شود این است که: نسخ البته جایز بوده و هیچ استحاله ای در آن نیست. حکم اصلی، قبله بودن کعبه بود. «ان اول بیت وضع...» قبل از آن که سلیمان سلام الله علیه بیت المقدس را در فلسطین بنا کند، وجود مبارک ابراهیم خلیل ع کعبه را در مکه بنا نهاد و قبل از آن که بیت المقدس قبله باشد، کعبه هم قبله بود و هم مطاف؛ پس اگر ما از بیت المقدس به طرف کعبه برگشتیم، به همان قبله اول برگشته ایم؛ و این کار، سیره ابراهیم و انبیای ابراهیمی بود. ذات اقدس اله، وقتی جریان حضرت ابراهیم را شرح می دهد، می فرماید:

حضرت ابراهیم فرزند و همسر خود را در آن سرزمین سوزان و غیر قابل کشت آورده،

گفت: خدایا! من ذریه ام را در کنار خانه تو قرار دادم!، تا نماز را اقامه نمایند، یعنی بهترین دودمان در برجسته ترین سرزمین مأمور اقامه نماز شده اند.

اِغْرَاب «مبارکاً» و «هدی» جمله «مبارکاً» و «هدی» یا منصوبند بنا بر حال از متعلق «ببکّه»؛ یعنی در حال مبارک و هدایت. یا حال است برای ضمیر «وضع»؛ یعنی «وضع مبارکاً و هدی». یا «للناس مبارکاً و هدی» یا، «للذی ببکّه مبارکاً و هدی». بر همه این احتمالات قابل تطبیق می باشد، یعنی کعبه هدایت است برای جهانیان که همه می توانند از این هدایت و برکت طرفی ببندند.

موارد اولیت در قرآن

اولیت در قرآن کریم در موارد فراوانی به کار رفته است که نوعاً نسبی است، لیکن اولیت در آیه: «أول بیت وضع للناس» نفسی است. اما در سوره مبارکه «توبه» بعد از آنکه درباره حضور در مسجد اهل نفاق، می فرماید: «لاتقم فیہ ابداً»؛ «در آن مسجد ضرار که اهل نفاق اتخاذ کردند، حضور پیدا نکن» می فرماید: «لمسجد أُسِّسَ عَلَی التَّقْوَى من أَوَّلِ یَوْمِ أَحَقَّ ان تقوم فیہ» ۳ «مسجدی که روز اول براساس تقوا نهاده شده (مسجد قبا و...) شایسته تر است که تو در آن اقامه کنی و قائم باشی. ۴ نه مسجد ضَراری که براساس نفاق بنا شده است.» در این آیه «أول یوم» نسبی است نه نفسی یعنی در روز بنای آن، با تقوا و تقرب ساخته شده است. بیان شیخ طوسی (ره): مرحوم شیخ در «تبیان» ۵ ذیل آیه شریفه می فرماید: گاهی چیزی اول دارد، و آخر ندارد مثل «واحد» که آخر ندارد چون پایانی برای عدد نیست (غیرمتناهی، لایتقی). یا نعمت های بهشت که اول

دارد؛ زیرا مؤمنین بعد از ارتحال از دنیا، وارد بهشت می شوند ولی آخر ندارد، چون در آن، جاودانند (خالدین فیها) پس لازم نیست هرچه اول داشت آخر نیز داشته باشد تا کسی بیرسد: اگر اول بیت این خانه است، آخر بیت کدام است». مفسرین دیگر ۶ نیز این نکته را دارند که لازم نیست اول، ثانی هم داشته باشد مانند کسی که می گوید: این اولین سفر من است که به حج مشرف شده ام؛ لازمه اش این نیست که حتماً موفق به سفر دوم هم بشود. اول است یعنی قبلاً نبوده، پس لازم نیست ثانی بیت هم باشد. البته ثانی بیت و ثالث بیت به عنوان «فی بیوت أذن الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه» ۷ و مصادیق دیگر برای خانه هائی که جای عبادت بندگان است، هست اما نه این که در مقابل کعبه، ثانی بیت نیز داشته باشیم. این سخن شیخ طوسی (قده) فی نفسه خطاء نیست اما این که فرمود: «چیزی که اول دارد ولی آخر ندارد» نظیر نعمت های بهشت»، صحیح نیست؛ زیرا گرچه تنعم نعمت های بهشت اول دارد و آخر ندارد اما خود نعمت های آن نه اول دارد نه آخر؛ بهشت الآن هم موجود است، نه اینکه بعد از دنیا خلق شود. نعمت های بهشت همواره بوده و هست و انقطاعی ندارد، مخصوصاً آن جنت و بهشتی که «عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» ۸ است. «اولیت» بالذات و بالغیر: اولیت بالذات، مخصوص خداوند است که: «هو الأول و الآخر» ۹ و چیزی مثل فیض حق، که نامحدود است؛ «وکلٌّ مَنَّهُ قَدِيمٌ» و (دائم الفضل) است، اول و آخر ندارد اما

بالعرض نه بالذات، اولش به «هو الأول» وابسته است و آخرش هم به «هو الآخر» ولی ذات اقدس اله، اول و آخر ندارد بلکه خود بالذات اول و آخر است.

کعبه اولین معبد

کعبه نه اولین خانه مسکونی، بلکه اولین معبدی است که در روی زمین بنا شده و استفاده این معنا، از آیه که، اولین خانه ساخته شده کعبه است، مشکل به نظر می رسد چون آیه اولیتش را مقید به معبد بودن ساخته است.

گرچه ممکن است گفته شود، مکه اولین سرزمینی بود که از زیر آب بیرون آمد ولی اثبات اولین خانه بودن کعبه از آیه مشکل است. البته آیه، نفی هم نمی کند چون وصف و سائر قیود مفهوم ندارند، همانطور که اطلاق نیز ندارند. مقصود از «مفهوم» نداشتن وصف و لقب آن است که اگر دلیل مطلقى داشتیم، جمله ای که مشتمل بر لقب و وصف باشد مُقَيَّد آن اطلاق نیست نه اینکه می توان از جمله و صفتیه یالقییه، اطلاق اصطیاد کرد، بین مفهوم نداشتن و مطلق بودن، فرق است؛ جمله ای که وصف یا لقب در آن است مفهوم ندارد مگر آنکه در مقام تحدید باشد.

در مورد بحث اگر دلیلی از خارج دلالت کرد که اولین خانه بنا شده در روی زمین، براساس. «دحو الأرض» و... کعبه بوده این آیه، مخالف با آن نیست. ولی اگر از این آیه بخواهیم استفاده کنیم اولین خانه بنا شده چه برای عبادت یا استراحت کعبه بود، مشکل است.

بازسازی کعبه:

منظور از «بیت» نیز خصوص کعبه است که در سوره مائده به این صورت بیان شده: «جعل الله الكعبة البيت الحرام قياماً للناس ۱۰». «قياماً» مفعول دوّم «جَعَلَ» است کعبه ای که این صفت را دارد که بیت حرام است خداوند آن را عامل قیام برای همه مردم قرار داد: گرچه در آیه محل بحث فرمود: «مبارکاً»

و هدی للعالمین» اما سرّ مبارک بودن، و هدایت جهانی را به دنبال داشتن، در آیات دیگر تشریح شد.

قبل از جریان حضرت ابراهیم سلام الله علیه این بیت و سرزمین آن، مشخص بود؛ اما حوادث فراوانی از قبیل طوفان نگذاشت با همان وضع قبلی باقی بماند؛ آنچه فعلا تاریخ روشنی دارد ساختن این بیت توسط ابراهیم خلیل سلام الله علیه است و گرنه قبلا هم اصل خانه بوده است.

سوره مبارکه ابراهیم این قسمت را به عهده دارد: «ربنا انی اسکنت من ذرّیتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرّم» ۱۱ وقتی ابراهیم ع همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل سلام الله علیهما را به این سرزمین آورد، هنگام تودیع، هاجر به ابراهیم عرض کرد: «الی من تدعنی؟» ما را به چه کسی می سپاری؟ فرمود: «الی ربّ هذه البنیة» به پروردگار این بناء!

لذا ابراهیم ع عرض کرد: «ربنا انی اسکنت...» سپس خواسته خود را بیان نمود که: ربنا لیقیموا الصلاه فاجعل افئده من الناس تهوی الیهم و ارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون» ۱۲ در این سرزمین که بحسب ظاهر، سوزان و غیر معمور است آنان را اسکان دادم تا نماز را اقامه کنند، برای موفقیت آنها، دل های گروهی از مردم را به سمت آنان متوجه ساز؛ چون تو «مقلب القلوب» هستی و آنها را نیز از میوه ها روزی ده تا شاکر باشند.

طبری در ذیل آیه مزبور نقل می کند که: اگر حضرت خلیل ع گفته بود: افئده الناس همه مردم اعم از یهود و نصاری و... حج بجا می آوردند.

این دعا را حضرت ابراهیم سلام الله علیه در سرزمین سوزانی بیان فرموده که هیچ اثری از

آبادانی در آن نبود، مگر تنها سرزمین بایر و موات مصطلح نبود که به آن «لم یزرع» می گویند، سرزمین غیر مزروعی، به سرزمینی گفته می شود که قابلیت آبادشدن را دارد ولی تاکنون آباد نشده و «غیر ذی زرع» به سرزمینی می گویند که نمی شود آن را آباد ساخت چون کوهستانی، سنگلاخ و بدون آب است. زمینی که آب دارد ولی کسی روی آن کاری انجام نداده «لم یزرع» است از باب «عدم ملکه» یعنی شأنت آبادی و کشاورزی را دارد. ولی از سرزمینی که سنگ خارا است و آبی ندارد و کسی در آن ساکن نیست «غیر ذی زرع» تعبیر می شود.

از طرف دیگر چون قدرت ذات اقدس اله، بیکران است حضرت ابراهیم ع عرض کرد: «ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر زرع» یعنی پروردگارا همه امکانات عادی در آن سرزمین منتفی است اما تو هرچه خواهی می توانی! در این مقطع چند دعا دارد:

۱ خدایا آنان را بر اقامه نماز موفق گردان «ربنا لیقیموا الصلوه» گرچه انگیزه است اما خواسته ای ضمنی را به همراه دارد،

۲ دل های مردم را نیز به سمتشان متوجه کن که خواهان آنان باشند.

۳ آنان را نیز از ثمرات برخوردار ساز. در آخر وظیفه آنها را که حق شناسی است گوشزد نموده که: «لعلهم یشکرون» ۱۳

دعاهای این مقطع در سوره مبارکه بقره ۱۴ آمده که ابتدا عرض کرد: «رب اجعل هذا بلداً آمناً»؛ خدایا این وادی غیر ذی زرع را شهر امن قرار بده» سپس سالیان متمادی گذشت، چشمه زمزم به برکت این دعا و استغاثه هاجر علیها سلام الله و ناله آن کودک؛ اسماعیل ع

جوشیدن گرفته، کم کم پرنده و غیر پرنده و قافله ها فراهم آمدند و آنجا «بلد» شد و دعای اول مستجاب گردید. بار دوم که حضرت ابراهیم ع تشریف آوردند آنجا را شهر یافتند خواسته قبلی را با تغییر سیاق، بار دیگر در سوره ابراهیم عرض کرد:

«و اذقال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمناً» ۱۵ که در اینجا کلمه بلد با الف و لام تعریف ذکر شد در هر دو حال «امن» را از خدا خواست و این خواسته را نیز خداوند بر آورد لذا درباره آن چنین فرمود: آیا نمی بینند همه جا قتل و غارت و آدمکشی است جز سرزمین مکه که بلد امن است؟ «أولم یروا انا جعلنا حرماً آمناً و یتخطف الناس من حولهم اذ بالباطل یؤمنون و بنعمه الله یکفرون». ۱۶ بیرون مکه جای آدم ربایی است («خطفه» یعنی ربودن، کاری که کرکس و شاهین نسبت به گنجشک و کبوتر انجام می دهند و آنها را در حال ناآگاهی و غفلت می ربایند) اما ما اینجا را امن قرار دادیم. این امتیت به دعای ابراهیم خلیل سلام الله علیه حاصل شد که حکم فقهی نیز چنین است: «من دخله کان آمناً». ۱۷

غرض آنکه از جمله «عندیتهک المحرم» معلوم می شود که قبل از ابراهیم سلام الله علیه نیز، کعبه به عنوان بیت حرام سابقه داشته، گرچه در اثر حوادث فراوانی قبل از آن حضرت و بعد از وی چندین بار کعبه ویران شده، خواه به وسیله سیل یا حادثه دیگر همچون مورد هدف قرار دادن حجاج پلید کعبه را از بالای کوه ابوقییس توسط منجنیق! و این سنگ های سیاه که دیوارهای کعبه را تشکیل

می دهند، عین همان سنگ های چند قرن قبل نیست.

از این که در زمان ظهور اسلام، وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع بر بالای دوش رسول خدا صلی الله علیه و آله پانهاده، بت ها را فرو ریخت معلوم می شود؛ بر حسب ظاهر و جریان طبیعی، کعبه تقریباً به اندازه قامت دو انسان متوسط بوده (یعنی دو برابر قد یک انسان).

البته آن بخش معنوی از این حادثه که وقتی حضرت علی ع پا روی دوش مبارک پیامبر نهاد دستش به هرجا که می خواست برسد می رسید، حساب دیگری دارد.

این کعبه خراب شد. آنگاه خداوند دستور بازسازی کعبه را به ابراهیم خلیل داد: «و اذ بَوَّأْنَا لَابْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»؛ یعنی ما مهندسی کعبه را خود به عهده گرفتیم. نقشه آن را، که در کجا ساخته شود، تنظیم کرده به ابراهیم نشان دادیم سپس خطاب به او گفتیم: «الْأَشْرَكَ بِي شَيْئاً وَ طَهَّرِ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الزَّكَّعِ السُّجُودِ» ۱۸... به هیچ چیز به من شرک نورز و خانه ام را برای طواف کننده ها و نماز گزاران و راکعان ساجد پاکیزه نما تا هم معبد پاکان باشد هم قبله و هم مطاف پاکیزگان.

بیت المقدس و کعبه:

بیت المقدس، با همه قداستی که دارد، ذات اقدس اله در قرآن آن را به خود این چنین اسناد نداده است، تنها کعبه به خدا مستند است فرمود: «بَيْتِي» خانه من: کعبه، «بَيْتُ اللَّهِ» است.

سپس به ابراهیم خلیل سلام الله علیه فرمود: تو اعلام کن مردم هم به سوی تو برای زیارت کعبه می آیند. از تو گفتن و از مردم حضور بهم رساندن: «و أذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوَكُّعَ رِجَالًا» جمله «يَأْتُوكَ» جواب امر

است؛ یعنی سرانجام می آیند به هر نحو ممکن هم پیاده «و علی کل ضامر» هم با مرکوب های لاغر اندام. معلوم می شود پیروان ابراهیم و آنان که دعوتش را اجابت می کنند یا پیاده ها هستند یا اگر مرکوب دارند لاغر اندام است؛ البته آنان که از امکانات بهتری برخوردارند، سواره هستند و مرکوب فربه دارند، کمتر توفیق می یابند، «یأتین من کل فج عمیق» ۱۹ از هر درّه پر عمق می آیند.

حاصل آنکه، ابراهیم خلیل سلام الله علیه به دستور ذات اقدس اله، مراحل طی کرد. ابتدا این سرزمین که معلوم بود سرزمین مکه است، جای آن شناخته شده نبود بعد ابراهیم فرزند و همسرش را در آنجا نهاد و از خدا خواست که آنجا را بلد امین قرار دهد.

بار دوم که تشریف آوردند آن جا را «شهر» یافتند ولی مأمن بودن را مجدداً مسألت نمود، دستور رسید که باید این خانه را نوسازی و بازسازی کنی جای آن را خداوند مشخص نمود، ایشان شروع به ساختن کردند، آنگاه در حین ساختن عرض کرد:

«تَقْبَلُ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» ۲۰ خداوند در باره کعبه ساخته شده فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ» ۲۱ نه تنها خود کعبه را عامل قیام مردم قرار داده، محرم کرد، بلکه آن محدوده وسیع حرم و ماهی که حج در آن انجام می شود همه آنها را به عنوان شعار و قیام مردمی قرار داد. «والشهر الحرام و الهدی و القلائد...» طبری در ذیل آیه مزبور می گوید: قوام مردم در جاهلیت که به دوزخ و بهشت معتقد نبودند به کعبه بود، خداوند آن را با اسلام تأیید

و تحکیم نمود، پناهنده به حَرَم از تعرّض مصون بود، اگر کسی قاتل پدر خود را در ماه حرام می دید متعرض وی نمی شد، و اگر قِلابه به گردن قربانی آویخته می شد آن حیوان از تعرض محفوظ بود گرچه علف دیگران را از گرسنگی می خورد. خلاصه آنکه: آهنگ زیارت خانه خدا مایه احساس امتّیت بود.

قبله بودن بیت مقدس:

شکی نیست که «بیت مقدس» از زمان سلیمان سلام الله علیه به بعد قبله بوده چون بانی و معمار آن، حضرت سلیمان است. وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز وقتی در مکه نماز می خواندند به گونه ای می ایستادند که هم کعبه قبله ایشان باشد و هم بیت مقدس؛ زیرا بیت مقدس در شمال غربی کعبه است و آن حضرت در قسمت جنوب کعبه قرار می گرفت که هم به کعبه رو کرده باشد و هم به بیت مقدس. اما در مدینه وضع تفاوت کرد و چاره ای هم نبود.

چون در اوائل قبله بیت مقدس بود مدتی هم که رسول اکرم ص در مدینه به آن سو نماز می خواندند فقط رو به بیت مقدس بود و کعبه پشت سر قرار می گرفت! سرانجام در مسجد ذوقبلتین، در حال نماز وضع برگشت و تحویل قبله صورت گرفت.

مسجد حرام و مسجد اقصی:

در سوره مبارکه «اسراء» بین کعبه و بیت مقدس جمع کرده است: «سبحان الذی أسرى بعبده لیلا- من المسجد الحرام الی المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله» گرچه اطراف مسجد اقصی پر برکت است؛ زیرا از نظر اقلیمی سرزمینش حاصلخیز و از آب خوب و هوای لطیف و... برخوردار است ولی امروزه همه آن نعمت ها یا بیش از آن در مکه یافت می شود؛ بدون اینکه سرزمین سوزان مکه از خود چیزی داشته باشد، این در اثر استجاب دعاى حضرت ابراهیم («و ارزقهم من الثمرات») و جزو آیات الهی است که مکه همواره پر از نعمت های خدا باشد.

تفاوت کعبه و مسجد اقصی:

بین مسجد اقصی و کعبه تنها این فرق نیست که یکی را ابراهیم

خلیل که از انبیاء اولوالعزم است ساخته و دیگری را سلیمان سلام الله علیه که از حافظان شریعت انبیای اولوالعزم است نه جزو آنان. بلکه فرق دیگر، آن که ظاهراً در باره بیت مقدس خدا وعده نداده که من آن را از خطر دشمنان حفظ می کنم ولی در باره کعبه این وعده داده شد عمل هم شده است.

اگر کسی بخواهد کعبه را محو سازد همان خدایی که با «طیر ابابیل» از آن حمایت کرد، با معجزه ای دیگر آن را مصون نگه می دارد ولی در باره مسجد اقصی و بیت مقدس چنین وعده ای نیست به همین جهت،... «بخت نصر» که تمام مسجد اقصی را ویران نمود، خطری نظیر جریان ابرهه متوجه او نشد.

بنای کعبه به سود مردم است:

ظاهر آیه شریفه این است که اولین خانه ای که به عنوان معبد برای مردم بنا شده خانه ای است که در مکه به سود آنان وضع شده است در اینجا فرمود: «وضع للناس» گرچه در باره تکلیف حج با کلمه علی می فرماید: «لله علی الناس» که توضیحش خواهد آمد چون عبادت و تکلیف هرگز علیه مردم نیست بلکه به سود آنان است لذا آنها که اهل راهند در باره مکلف شدن می گویند: «مشرف می شوند نه مکلف»! هرگاه سنّ مرد به اول شانزده سالگی، و زن به اول ده سالگی رسید می گویند آنها مشرف شده اند به خطابات الهی. زیرا دستورات الهی کلفت نیست، شرافت است. کسی که قبلاً این شایستگی را نداشت که خداوند به او خطاب کند «اقیموا الصلوه و آتوا الزکاه» ۲۲ همراه با بلوغ، این شایستگی را بدست

می آورد چون در باره دستورات دینی می فرماید: «ذلکم خیر لکم» ۲۳ و... از این رو در عبادت با «لام» تعبیر شده است.

عبد سایر پیامبران ظاهر اطلاق آیه این است که بیت حرام و کعبه معظمه اولین معبد جهانی است و هیچ پیامبری غیر از کعبه قبله ای نداشته است. همین معنا را می توان با بعضی از آیات سوره مبارکه «مریم» تأیید کرد. در این سوره گذشته از این که در جریان حضرت «مسیح» آمده است: «وجعلنی مبارکاً اینما کنت و أوصانی بالصلوه و الزکوه مادمتُ حیاً» ۲۴ و نیز وصایایی که در باره انبیای دیگر دارد وقتی تعدادی از انبیا را نام می برد، می فرماید: «اولئک الذین أنعم الله علیهم من النبیین من ذریه آدم و ممن حملنا مع نوح و من ذریه ابراهیم و اسرائیل و ممن هدینا و اجتبینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خزوا شیجدا و بکیاً» ۲۵ از آدم سلام الله علیه تا نوح و از نوح تا ابراهیم و انبیای بین ایشان تا ذراری دیگر، از همه این انبیا به نیکی یاد کرده می فرماید: «اذا تتلی علیهم...» همگی سجده می کنند. ناچار به سمتی سجده می کنند، اگر مقصود از این سجده خصوص سجده باشد بالأخره جهتی خواهد داشت و اگر مراد سجده نماز باشد باز هم سمت و قبله ای دارد. چنانکه از آیه بعد که می فرماید: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوه و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غنماً» گروهی ناصالح، که بعد آمدند نماز را ضایع ساخته، پیروی از شهوات را سنت سیئه خود قرار دادند، معلوم می گردد که انبیا، اهل نماز بودند و نماز

و سجده هم سمت و قبله ای دارد؛ یا باید بگوییم همه جهت ها مساوی بوده، براساس: «أینما تَوَلَّوْا فثم وجه الله» ۲۶ که بعید است و یا باید بگوییم جهت خاصی قبله آنان بوده. از ظاهر آیه چنین استفاده می شود که قبله همه انبیاء از آدم تا خاتم علیهم السلام، کعبه بوده است؛ زیرا همه نماز و سجده داشته اند و این که بگوییم قبله مشخصی غیر از کعبه داشتند، با اطلاق آیه سازگار نیست. علت نامگذاری مکه به «بکه» «للمذی بیکه» هر آینه خانه ای است که در بکه بنا نهاده شد. گفته اند منظور از «بکه» همان «مکه» است، گاهی «میم» تبدیل به «باء» می شود نظیر «لازب و لازم» یا اینکه مسأله تبدیل نیست، بلکه «لان لناس یبکک بعضهم بعضاً» ۲۷ «بکک» یعنی کوبیدن، چون مردم در آنجا در اثر وفور و ازدحام جمعیت، مزاحم یکدیگر می شوند بکه نامیده شده یا اینکه «بکک» به معنای دفع و کوبیدن است از آن جهت که اعناق جابره را می کوبد.

مبارک بودن کعبه

«مبارکاً و هدی للعالمین» اولین خانه ای که در مکه به عنوان معبد نهاده شده منشأ برکات فراوان و وسیله هدایت جهانیان است. «برکت» مال و شی ثابت رامی گویند، چیزی که سهمی از ثبات و دوام داشته باشد. گودال های آب در بیابان که در آن آب جمع شده نمی گذارد هدر برود، را «برکه» می گویند و به تعبیر شیخ طوسی سینه را نیز «برک» می نامند چون جایگاه حفظ اندیشه و اسرار و علوم است. و نیز کرک مخصوص سینه شتر را «برک» می گویند.

ذات اقدس اله، از آن جهت که

ثابت و دائم است. «تبارک» است و خیر او از آن رو که دوام دارد مبارک. ولی در مکه و کعبه، چون این خیر بیش از جای دیگر از ثبات برخوردار است فراوانتر و پایدارتر یافت می شود لذا فرمود: «مبارکاً».

از جهت دیگر کعبه وسیله هدایت جهانیان نیز هست؛ زیرا همه عابدان و سالکان به آن سمت متوجهند و از آن جا دعوت حق توسط انبیا به گوش جهانیان رسیده است. وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن جا ندای لاله الاالله را به گوش مردم رساند؛ و وجود مبارک خاتم الاوصیاء سلام الله علیه نیز هنگام ظهور از آن جا پیام خویش را به گوش جهانیان می رساند و سخن حق از آن جا برمی خیزد، وسیله های فراوان دیگر برای هدایت مردم در آن جا وجود دارد. از آن جهت که آیات بیشماری را در مکه برمی شمرد: «فیه آیات بینات» در این خانه نشانه های فراوان و روشن خدا وجود دارد.

مقام ابراهیم «مَقَامُ اِبْرَاهِیْم»؛ بعضی خواسته اند بگویند. مقام ابراهیم بیان آیات بینات است و همانطور که خود ابراهیم سلام الله علیه «کان امه واحده» مقام او نیز به منزله آیات بینات است؛ یعنی آنجا که اثر پای حضرت خلیل سلام الله علیه است بینات و معجزات فراوانی را به همراه دارد، خود این مقام به منزله «امت واحده» در بحث اعجاز است. حال چگونه «مقام ابراهیم» به تنهایی آیات بینات است به (صورت جمع) با اینکه «آیه بیّنه» به (صورت مفرد) است؟ احتمال نخست این که: اولاً- سنگ سخت به شکل خمیر درآید خود آیت و معجزه

ای است. ثانیاً جای مشخص آن به صورت خمیر درآید نه همه آن. ثالثاً بعد از این، تا عمق و گودی معینی به صورت خمیر درآید سپس به حالت سنگ باقی باشد رابعاً دشمنان فراوانی خواستند این اثر را محو سازند ولی از دستبرد همه طاغیان محفوظ مانده است. خامساً عده ای در این فکرند که آثار هنری و باستانی و هرچه جنبه قدمت و حرمت خاص دارد را از دیار مسلمین برابند ولی از دستبرد همه آنها محفوظ مانده باشد. هم اکنون نیز اثر این دو پا وجود دارد، نواری برنجی درلبه این دو قدم شریف تعبیه شده که بر چهره آن، با حسن انتخاب، این جمله از آیه الکرسی نوشته شده است: «ولایؤده حفظهما» ۲۸ شکل گیری مقام ابراهیم: آیا شکل گیری مقام ابراهیم که حضرت روی آن ایستاد هنگام چیدن بنای کعبه بود؟ یا وقتی که حضرت برای بار دوم برگشت و همسر اسماعیل سلام الله علیه گفت: پیاده شوید تا من شما را شستشو کنم (سریا پایتان را بشویم) و حضرت پیاده نشد، پا روی سنگ گذاشت و پای مبارک در سنگ اثر کرد؟ یا هنگام امتثال «و اذن فی الناس بالحج یا توتک رجالا...» ۲۹ بر بالای آن سنگ قرار گرفته، اعلان کرد که مردم به طرف کعبه آمده حج بجا آورند؟ در همه حالات، یا در یکی از این حالات بود که بر روی سنگ پانهاد و سنگ نظیر جسمی نرم، اثرپذیر شد؟ همه اینها محتمل است اما آنچه مسلم است اصل پا گذاشتن آن حضرت و ماندن اثر پا در آن سنگ است؛ حال کدامیک از این سه مقطع بوده، آن

را باید روایات خاصه مشخص کند. مشابه این خصیصه، در جریان حضرت داود سلام الله علیه در سوره «سبا» ۳۰ آمده که: «و لقد آتینا داود منّا فضلاً یا جبال اُوی معه و الطیر و الّنا له الحدید» در باره داود کارهای فراوانی انجام پذیرفت، یکی تعلیم صنعت زره سازی بود. «و علمناه صنعه لبوس» ۳۱ یکی هم «و الّنا له الحدید» بود که آهن سرد و سخت را ما در دست او نرم کردیم! تعبیر قرآن: «الّنا» است یعنی ما برای او نرم کردیم اما در مسأله زره سازی سخن از تعلیم است چون زره سازی جزو علوم و حرفه های صناعی و قابل انتقال به دیگران نیز هست. اما دیگران نمی توانند آهن سخت و سرد را با انگشتان نرم کنند. در این جا سخن از تعلیم نیست. نفرمود: «و علمناه الّا نه الحدید» ما یادش دادیم چگونه آهن را نرم سازد، مثلاً اگر بصورت کارخانه ذوب آهن باشد! که علم است نه معجزه، بلکه فرمود: همانطور که شخصی عادی موم را به صورت دلخواه خود در می آورد، آهن در دست وجود مبارک داود ع مانند موم نرم بود و در دستش می چرخید، لذا روی این جهت تکیه می کند. مقام ابراهیم نیز از این قبیل است با این تفاوت که: «والّنا له الحجر» خواهد بود؛ یعنی سنگ را آنچنان نرم قرار دادیم که پاهای مبارک حضرت خلیل همین که روی آن قرار گرفت فرو رفت تا اثر پاهای بماند. گذشته از این که مقام ابراهیم برای خلیل حق، یک نوع محفظه نیز برای پای مبارک بود، همان گونه که حدید برای داود سلام

اللّه علیه بود. در باره اینکه چگونه مقام ابراهیم به تنهایی آیات بینات است دو احتمال بود، احتمال اول ذکر شد و همان است که جناب «زمخشری» ذکر کرده است. احتمال دیگر اینکه: «آیات بینات» شماره های فراوانی دارد یکی از آنها مقام ابراهیم است و دیگری: «ومن دخله کان امنًا». امنیت تکوینی و تشریحی بیت الله الحرام: خانه کعبه، یک امن تکوینی دارد، زیرا بسیاری از طاغیان خواستند آن را از بین برده به اهل مکه نیز آسیب وارد سازند ولی ذات اقدس اله آن جا را مأمن قرار داده فرمود: «الذی اطعمهم من جوع وامنهم من خوف» ۳۲ آن روز که از تشریح سخنی نبود مردم مشرک مکه از امنیت خاصی برخوردار بودند. یک امن تشریحی که: «من دخله کان امنًا» یعنی کسی که وارد حرم شد شرعاً در امان است، طبری در ذیل آیه ۹۷ سوره آل عمران نقل می کند: در جاهلیت اگر جانی به کعبه پناه می برد هیچ کس متعرض او نمی شد. نیازی نیست، به تکلف افتاده بگوییم منظور از «آیات بینات» خصوص «مقام ابراهیم» یا خصوص امتیّتی است که خدا قرار داده؛ جریان «زمزم»، «حجر اسماعیل» و «حجر اسود» نیز از آیات بینة است. به علاوه خود «بیت» آیه بینة و معجزه است؛ زیرا براساس آیات سوره «فیل» آنها که خواستند کعبه را از بین ببرند، با هجوم لشکریان الهی مواجه شدند: «ألّم ترکیف فعل ربّک بأصحاب الفیل... فجعلهم کعصف مأكول» پس لازم نیست بگوییم «مقام ابراهیم» بیان آیات بینات است، بلکه از باب ذکر خاص بعد از عام است. در سوره مبارکه «بقره» می فرماید: «و اذ

جعلنا البيت مثابة للناس و أمناً و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلى و عهدنا الى ابراهيم و اسماعيل أن طهرا بيتي للطائفين و العاكفين و الركع السجود» ۳۳ طی بحث مبسوطی آمده است که چطور بیت الله مرجع جمیع مردم و امن همگانی است هم امن تکوینی دارد؛ زیرا اگر کسی بخواهد کعبه را محو سازد خدا به او امان نمی دهد و هم امن «تشریحی»؛ زیرا هرکس به آن جا پناه برده نمی توان حدود الهی را در آن جا بر او جاری کرد. مگر خود او حرمت بیت را رعایت نکند: «والحرمات قصاص» ۳۴ اگر کسی حرمت کعبه و مسجد حرام و حرم یا ماه حرام را رعایت نکرد شما نیز می توانید او را و حرمت امور یاد شده را قصاص کرده، رعایت نکنید. اگر جانی در خود حرم، جنایت کرد می توان حد را بر او جاری کرد ولی اگر در خارج حرم مرتکب جرمی شده و به حرم پناهنده شد، باید به او مهلت داد تا از حرم بیرون بیاید. البته خرید و فروش با او، احسان و اطعام به او ممنوع است تا با فشار آوردن به وی از آنجا خارج گردد. در بعضی از آیات به امنیتی که خداوند، نصیب سرزمین مکه کرده اشاره شده، نظیر آیه سوره عنکبوت: «أولم یروا أننا جعلنا حرماً آمناً و یتخطف الناس من حولهم أقبالاً یؤمنون و بنعمه الله یکفرون» ۳۵ مگر اینها نمی بینند همه جا آدمکشی و آدم ربایی و غارتگری است ولی، ما این سرزمین را امن قرار دادیم! حتی در زمان جاهلیت نیز این منطقه را امن قرار دادیم، مردم در

جای دیگر اختطاف می شوند ولی در این جا محفوظند. سرّش این است که اگر کسی بخواهد به کعبه یا مردم آن سرزمین آسیب برساند خدا به او مهلت نمی دهد مخصوصاً اگر بخواهد به کعبه صدمه برساند: «و من یردّیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم» ۳۶ و این از خصائص حرم است، اگر کسی ملحدانه بخواهد ستمی روا دارد ما به او مهلت نمی دهیم. روایتی مرحوم ابن بابویه قمی در کتاب شریف «من لایحضره الفقیه» نقل کرده که اگر کعبه از حرمت خاص برخوردار است و اگر در جریان ابرهه با «طیر ابابیل» از کعبه حمایت شده چطور در جریان تحصّن ابن زبیر در درون کعبه، خدا از او حمایت نکرد؟ آنگاه که حجاج بن یوسف به دستور عبدالملک بالای کوه ابوقیس منجیق نصب نموده کعبه را از آن جا زیرسنگ های فراوان، در هم کوبید و ابن زبیر را دستگیر کرده به هلاکت رساند؟ مرحوم «صدوق» در جواب فرموده اند: حرمت کعبه برای آن است که دین محفوظ بماند و حافظ و ضامن دین، در زمان حضور، امام معصوم ع و ولی خدا؛ و در زمان غیبت نایبان او هستند. حضرت (ظاهراً امام سجاده ع) فرمود: این زبیری که سیدالشهدا سلام الله علیه و امام زمانش را یاری نکرد و بعد از شهادت آن بزرگوار امام زمان دیگرش (امام سجاده ع) را نیز یاری ننمود و خود داعیه ای داشت، اگر به کعبه هم پناه ببرد، خدا او را پناه نمی دهد؛ چه اینکه خداوند در جریان ابرهه طیر ابابیل را اعزام کرد ولی در جریان منجیق بستن حجاج چنین

لشکری را نفرستاد. بالاخره امویان ابن زبیر را که آدم فاسدی بود گرفته و کشتند بعد هم کعبه را ساختند، مشکلی هم پیش نیامد. اما ابرهه آمده بود که قبله و مطاف را بردارد خدا نیز به او امان نداد؛ پس جریان کار حجاج نقض آیه «من یرد فیه بالحاد بظلم...» نیست و با آن منافاتی ندارد. هم اکنون نیز این خطر وجود دارد! اگر خدای ناکرده آن سرزمین، سرزمین ستم بشود مادامی که مردم در صراط مستقیم نباشند چنین نیست که خدا دست ظالم را کوتاه سازد؛ بلکه ممکن است براساس «نُوَلِّیْ بَعْضَ الظَّالِمِیْنَ بَعْضًا» ۳۷ ظالمی را بر ظالم دیگر مسلط گرداند! عمده آن است که مسلمین وظیفه اصلی خود را انجام دهند آنگاه و عیدالهی («من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم») تحقق پذیرفته به آن ظالم مهلت نمی دهد.

منسوب بودن «بیت» به خدا و مردم

شروع آیه با تأکید نشانه اهمیت مطلب است فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ...»

این بیت، هم به ذات اقدس اله منسوب است و هم به مردم. اما با دو تفاوت ادبی و تفاوت معنوی: تفاوت ادبی آن که «بیت» بدون «لام» به خدا اسناد پیدا کرده می فرماید: «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي...» ۳۸ لذا گفته می شود کعبه بیت الله است ولی وقتی به مردم اسناد پیدا می کند همراه با «لام» است. «... وَضِعَ لِلنَّاسِ» کعبه بیت الله است نه بیت الناس ولی این بیت الله برای مردم وضع شده است.

و امّا تفاوت معنوی، آن است که این بیت در اثر اضافه به «الله» شرافت پیدا کرده و مردم در اثر اضافه به کعبه، شریف می شوند. شرف کعبه به خاطر ارتباط

با حق، شرف مردم بر اثر ارتباط با کعبه است. فرمود. «وضع» للناس نه «بُئِنَى» للناس؛ یعنی تشریحاً برای این که معبد و قبله و مطاف مردم بشود، برای همه مردم وضع شده، اختصاص به گروهی معین ندارد.

قبله تنها کعبه است: این آیه شریفه فرضاً به خود آن سرزمین هم اشاره کند به این اعتبار است که خود آن سرزمین حرم است و آنچه مهم است آن محدوده، آن بنای خاص و مبنای خاص می باشد. این که می گویند کعبه قبله است در مقابل کسانی گفته می شود که می گویند. «برای افراد نزدیک کعبه، و برای آنان که در مکه هستند مسجد حرام، و برای افرادی که دور هستند حرم قبله است»^{۳۹} که البته سخنی است ناصواب. قبله فقط کعبه است چه برای دور یا نزدیک، لیکن تفاوت در نحوه استقبال است، صدق استقبال فرق می کند. اسلام در همه موارد به پیامبر و دیگران آموخت که در تمام حالات بگویند: «والکعبه قبلتی».^{۴۰} در تمام اذکار تلقینی سخن از این جمله است. تمام زنده ها و مرده ها با کعبه سرو کار دارند در حال احتضار، به نوعی و در حال دفن، به نوع دیگر، هیچ کس با مسجد حرام یا حرم کار ندارد و جمله «شطر المسجد الحرام»^{۴۱} از آن جهت است که: «فلنولينك قبله ترضيها».^{۴۲} چون شطر المسجد حرام استقبال کنی به کعبه رو کرده ای؛ پس تفاوت در روگرداندن و استقبال است نه در قبله. افراد نزدیک متوجه حرم کعبه و افراد دور به سمت حرم که بایستند به کعبه رو کرده اند. و نیز آیه «و حیث ما

کنتم فولوا وجوهکم شطره» ۴۳ یعنی استقبالتان به آن سمت باشد نه اینکه قبله مسجد حرام است. هم اکنون نیز که به طرف حرم رو می کنیم به طرف جهت، استقبال داریم. تا این جا نزد محققین قطعی است که قبله، مسجدالحرام و حرم نیست بلکه خصوص کعبه است اما بعضی از بزرگان این نکته ظریف را نیز یادآور شده اند که: خود کعبه قبله نیست، بلکه فضای خاص آن قبله است. خدای رحمت کند استاد ما مرحوم محقق داماد، مکرر این جمله را می فرمود: خود کعبه قبله نیست زیرا روزی که کعبه به وسیله سیل و امثال آن ویران شد چنین نبود که مسلمانان بی قبله باشند بلکه آن فضا و آن بعد خاص «من تخوم الارض الی عنان السماء» ۴۴ قبله است، نه همین خانه چند ضلعی که ارتفاع خاص دارد! بلکه این بیت در جای قبله قرار گرفته، لذا کسانی که زیر زمین نماز می خوانند اگرچه چند طبقه هم زیر باشند باز استقبالشان همچون افرادی که بالا هستند محفوظ است سمت آن بعد و فضا که قبله است قابل تغییر و تبدیل نیست. این لطیفه نیز در کلام فخر رازی آمده و بعدها به کتاب های دیگر منتقل شده است که: «در شرف کعبه همین بس که عامرش ذات اقدس جلیل، مهندسش جبرئیل، و معمارش خلیل و دستیارش اسماعیل است! ۴۵» «و کفی بذلک فضلا و شرفاً» ولی دلیلی بر ثبوت این شرافت در مورد بیت مقدس وجود ندارد.

مصادیق آیات بینات: در این سرزمین، آیات بینات، نشانه های روشنی برای غیب است. آیت یعنی علامت، به لسان و اصطلاح قرآن کریم

اینها علامت صدق انبیا، ربوبیت حق و خالقیت خالقند. در تفسیر فخر رازی نشانه های فراوانی، از کیفیت ساختمان کعبه و خصوصیت هایی که در آن محور و محدوده هست ذکر شده: ۴۶

۱ جوشش زمزم آب زمزم گذشته از آن که شفاست، اگر مدت ها نیز بماند محفوظ است، و نیز چشمه ای است که هزاران سال جوشش دارد؛ باتوجه به این که آن جا سرزمین باران و برف نیست که براساس «فسلکه ینابیع فی الأرض» ۴۷ باشد جایی که بارانش بسیار کم، و بارش برف در آن کمتر سابقه دارد چشمه ای چند هزار سال بجوشد و هیچگاه نخشکد! از آیات بینة الهی بشمار می آید. برکاتی نیز در این آب وجود دارد تا جایی که وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را استهداء می کردند، یعنی از کسانی که از مکه می آمدند هدیه آب زمزم را طلب می نمودند: جوشش زمزم، دوام جوشش آن، شفا بخشی و صیانتش از فساد و بو برداشتن، هر یک به نوبه خود معجزه است پس تنها در خود این آب آیات بیناتی وجود دارد.

۲ مشعر حرام: آنچه در اطراف مکه قرار دارد (سرزمین مشعر، عرفات و منی) نیز از آیات بینة حق است با اینکه آن جا سیلی نیست که سنگریزه هایی به وسیله آن پدید آید (چون جایی که مسیل و سیل خیز باشد سنگ های بزرگ همراه با آبهای تند کوبیده شده به صورت ریگ در می آیند) فراهم بودن این همه ریگ، که هر زائر بطور متوسط یا حداقل هفتاد ریگ برمی دارد و هنوز تمام نشده، خود معجزه است: فخر رازی

در تفسیر خود می گوید: سالانه ششصد هزار نفر (در آن زمان) هر کدام هفتاد ریگ برمی دارند و با آن جمره ها را رمی می کنند اما معلوم نیست چه کسی آنها را بعد از رمی جمع می کند؟! سپس می گوید: «جزء فضایل آن سرزمین است که طولی نمی کشد ریگ ها پس از جمع شدن برچیده می شوند» ۴۸ هم اکنون می گویند مأموران سعودی آمده تسطیح می کنند ولی آن زمان چنین نبوده.

۳ حیوانات حرمت کعبه را نگه می دارند: پرندگان سعی می کنند بر بالای کعبه آرام نگرفته آنجا را آلوده نسازند: البته آلوده نکردن در مشاهد مشرفه نیز هست ولی اینکه پرنده آن جا ننشیند و اگر از بالا به سرعت پایین بیاید وقتی به کعبه رسید زاویه ای ایجاد کرده فاصله بگیرد خود نشانه آیه بینه بودن است. درباره حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه نیز چنین کرامتی گفته شده براساس «ینحد رعی السیل و لایرقی الی الطیر» ۴۹ در آنجا نیز پرندگان ادب را رعایت می کنند. و نیز گفته شده: درنده ها در محور حرم به یکدیگر کاری ندارند و به حیوانات اهلی آسیب نمی رسانند: و بالاخره شواهد ظنی فراوانی است که آن منطقه، سرزمین عادی نیست حیوانات در امن هستند انسان نیز از یک امن نسبی خوب برخوردار است «اطعمهم من جوع وامنهم من خوف» ۵۰ با این که «... یتخطف الناس من حولهم أقباطل يؤمنون و بنعمه الله هم یکفرون». ۵۱

۴ مقام ابراهیم: مقام حضرت خلیل سلام الله علیه که قرآن در بخش نماز و طواف روی آن تکیه می کند حرمت خاصی داشته از آیات بنیه الهی

است. فرمود «اذ جعلنا البيت مثابه للناس و أمناً و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلى و عهدنا الى ابراهيم و اسمعيل ان طهرا بيتي للطائفين و العاكفين و الركع السجود» ۵۲ آیا نماز باید خلف المقام باشد یا عندالمقام کافی می باشد بحث فقهی است که براساس اختلاف روایات، بعضی احتیاطاً گفته اند حتماً باید پشت مقام باشد. عده ای هم عند المقام را کافی دانسته اند. بحث درباره معجزه بودن مقام، قبلاً تحت عنوان شکل گیری مقام ابراهیم، گذشت.

«و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً»

تقابل «لام» و «علی» در اینجا گرچه «علی الناس» است اما این «علی» در حقیقت «لنناس» است نه علی الناس که به معنای ضرر باشد. چنانکه لام «لله» نیز به معنای نفع نیست یعنی از طرف خدا بر مردم است... تنها وجوبی را می رساند که برای مردم خیر است نظیر «کتب علیکم القتال و هو کره لکم و عیسی ان تکرهوا شیئاً هو خیر لکم» ۵۳ و اگر چیزی خیر شد البته به زیان کسی نیست. «لام» و «علی» وقتی در مقابل یکدیگر قرار می گیرند نشانه آن است که از یک طرف حکمی برطرف دیگر جعل و واجب شده است نه اینکه بر ضرر او باشد.

عظمت و فضیلت حج بر سایر عبادات: ظاهراً در قرآن کریم، در بین عبادات، تنها خصوص حج است که با تعبیر «لله علی الناس» آمده است؛ در باره نماز، روزه و امثال آن، نیامده «لله علی الناس اقامه الصلوه» یا «ایتاء الزکاه» و... این خود نشانه عظمت و خصوصیتی است که در حج نهفته و در سایر عبادات نیست. در باره نماز فرمود «اقیموا الصلوه» ۵۴ «نماز را به پای

دارید» ولی در مورد حج نفرموده: حج کنید بلکه فرمود: «لله على الناس...»

لغت «حج» «حج» مصدر است، بعضی آن را اسم مصدر می دانند به معنای آهنگ بیت، قصد خانه خدا. از دیر زمان، مسأله «حجّ البیت» رواج داشت، از زمان حضرت ابراهیم سلام الله علیه به بعد رسم بر آن بود که سال را با حج می شمردند حضرت شعیب به موسی سلام الله علیهما فرمود: «انی أرید ان أنکحک إحدی ابنتی هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج» ۵۵ یعنی من یکی از این دو دختر را به نکاح و عقد تو درمی آورم. بر این مهر که هشت حجّه اجیر من باشی، یعنی هشت سال، چون هر سال یکبار حج انجام می شد لذا به جای اینکه بگویند مثلاً چهار سال می گفتند چهار حج. «ذوالحجه» را نیز که ذوالحجه می گویند برای آن است که «حج البیت» در آن ماه انجام می پذیرد. در این آیه («الله على الناس حج البیت...») تأکیدهای فراوانی وجود دارد:

۱ در سراسر قرآن ظاهراً تنها حج است که با این تعبیر آمده.

۲ «لله» مقدم شده و مبتداء را مؤخر آورده تا مفید حصر بوده و نشان بدهد که فقط برای خداست.

۳ مطلب را با بدل بیان فرموده و می گویند ابدال به منزله تکریر است: نفرمود لله على المستطیع... بلکه فرمود: «الله على الناس حج البیت من استطاع».

۴ برای «الناس» که مشمول تکلیف هستند بدل «بعض من الكل» آورده شده: «من استطاع الیه سبیلاً» که تفصیل بعد از اجمال یا تبیین بعد از ابهام مفید تکرار و تأکید است. و اگر می فرمود «لله حج البیت على المستطیع» یا

«لله على المستطيع» یا «على من استطاع اليه سبيلاً- حج البيت» این معنا را نمی فهماند. «البيت»؛ مقصود همان «أول بيت وضع للناس» است و استطاعت عقلی و شرعی هر دو مطرح است. عقلاً هر کس توان رفتن... را داشته باشد (و لو متسکعاً) می تواند مشرف شود گرچه حج وی حج واجب نبوده و مستحب است، و اگر مستحب هم نباشد زیارت است و معنای عام «مبارکاً و هدی للعالمین» برای همه هست، مستطيع باشد یا نه، حج باشد یا عمره، واجب باشد یا مستحب. اما حج واجب تنها بر مستطيع لازم است. در باب استطاعت بحثی فقهی است که آیا تنها استطاعت «اليه» لازم است یا استطاعت «اليه» و «عنه» هر دو؟ ۵۶.

پاورقی ها

۱ آل عمران: ۹۶

۲ آل عمران: ۹۵

۳ توبه: ۱۰۸

۴ ج ۲، ص ۵۳۵

۵ مجمع البيان، ج ۲، ص ۴۷۷.

۶ نور: ۳۶.

۷ قمر: ۵۵.

۸ حدید: ۳

۹ مائده: ۹۷

۱۰ ابراهيم: ۳۷

۱۱ ابراهيم: ۳۷

۱۲ ابراهيم: ۳۷

۱۳ بقره: ۱۲۶

۱۴ ابراهيم: ۳۶

۱۵ عنكبوت: ۶۷

۱۶ آل عمران: ۹۷

١٧ حج: ٢٦

١٨ حج: ٢٧

١٩ بقره: ١٢٧

٢٠ مائده: ٩٧

٢١ اسراء: ١

٢٢ بقره: ٤٣

٢٣ بقره: ٥٤، ١٨٤، ٢٧١

٢٤ مريم: ٣١

٢٥ مريم: ٥٨

٢٦ بقره: ١١٥

٢٧ نورالثقلين، ج ١، ص ٣٦٧.

٢٨ بقره: ٢٥٥

٢٩ حج: ٢٧

٣٠ سبا: ١٠

٣١ انبيا: ٨٠

٣٢ قريش: ٤

٣٣ بقره: ١٢٥

٣٤ مائده: ٤٥

٣٥ عنكبوت: ٦٧

٣٦ حج: ٢٥

٣٧ انعام: ١٢٩

٣٨ بقره: ١٢٩

٣٩ جواهر الكلام، ج ٧، ص ٣٢٠

٤٠ شرايع الأحكام، ج ١، ص

٤١ بقره: ١٤٤

٤٢ بقره: ١٤٤

٤٣ بقره: ١٤٤

٤٤ وسائل، ج ٣، ص ٢٤٧.

٤٥ تفسير كبير، ج ٨، ص ١٤٥.

٤٦ التفسير الكبير، ج ٨، ص ١٤٥.

٤٧ زمر: ٢١

٤٨ التفسير الكبير، ج ٨، ص ١٤٥

٤٩ نهج البلاغه خطبه ٣.

٥٠ قریش: ٤

٥١ عنكبوت: ٦٧

٥٢ بقره: ١٢٥

٥٣ بقره: ٢١٦

٥٤ بقره: ٤٣

٥٥ قصص:

۵۶ جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۷۳.

چهل حدیث پیرامون حج

پیشگفتار

نویسنده: مهدی مهدی پور

انسان در باتلاق روزمرگی ها غرق می شود نیازهای کاذب و صادق، گرفتاری های اداری و شغلی و اخبار و اطلاعات محدود محلی و منطقه ای، انسان را از آرمان های بلند و وظایف الهی و اساسی بازمی دارد. او را از هویت اصیل و وطن راستین غافل می سازد، و حج هجرتی است مقدس از وابستگی ها و عادت ها بسوی خدا و بسوی فطرت الهی خویش.

حج حضور در مجمع عمومی سالانه مسلمین است و دیداری الهی همراه با همه آنها که به یک دین معتقدند و به یک آرمان می اندیشند و خدای یگانه را می پرستند.

حضور در میقات و لبیک و طواف، نماز و سعی تقصیر همراه با وقوف در عرفات مشعر و منی، قربانی و سرتراشیدن هزاران راز و رمز نهفته دارد که بیان آن در ضمن چهل حدیث کوتاه میسر نیست. اما یادآوری گوشه ای از اسرار این عبادت سیاسی، الهی، می تواند راهگشای پژوهشی بیشتر و مایه شور و شوقی افروخته تر گردد.

اندیشه های خرد و آرمان های کوچک در اجتماع بزرگ و سراسری مسلمین رنگ می بازد و بینش و خواسته های عمومی و بزرگ سراسری جای آن را می گیرد.

حاجی با شرکت در اردوی ابراهیمی حج با تاریخ پیامبران پیوند می خورد و هویت تاریخی خویش را باز می یابد. فریاد مقدس لبیک اللهم لبیک عهد دیرین و میثاق فطرت را یادآوری می شود و انسان با پوشیدن جامه های سپید احرام از ظلمت خودخواهی ها، خودنمائی ها و لذت گرایی ها و عادات و رفتار زیانبار می

گریزد و ستایش و نعمت و قدرت را ویژه خدا می بیند.

آداب حرم، اخلاق شایسته حیم قدس ربوبی را می آموزد. در مانور بزرگ حج، وحدت، عبادت و سیاست، ایمان و اتحاد و آزادی و مبارزه با کفر و شرک و شیطان یکجا جلوه می کند.

انسان با طواف در کوی دوست با فرشتگان آسمان هماهنگ می شود. و در مقام ابراهیم می ایستد و نماز می گزارد.

و با سعی بین صفا و مروه، موهای زاید از سر می زداید و با طوافی دیگر بنام نساء دوباره پروانه وار گرد خانه یار می چرخد و در نزد جایگاه خلیل الله علیه السلام نماز می خواند.

با استلام حجر الاسود و بوسیدن آن عهد الست را با مقام ربوبی تجدید می کند و با نوشیدن آب خوشگوار زمزم، زمزمه زندگی را دوباره در اعماق روحش می شنود.

وقوف ها و حرکتهای به فرمان خدا و با یاد خدا راه و رسم زندگی ابراهیمی را به انسان می آموزد و انسان با انجام قربانی حنجره آزمندی ها و زفتی را می برد و با تراشیدن سر، آماده حضور دوباره در مسجدالحرام و خانه دوست می شود و با رمی جمرات با شیطان های بزرگ و میانه و کوچک درگیر می گردد و از هرچه شیطان و شرک است اعلام برائت می کند.

آنچه در این دفتر گردآمده چهل حدیث برگزیده درباره این فریضه بزرگ - حج - است که آداب و اهداف حج، قداست و امنیت اماکن مقدسه حج و نقش سازنده آن را در زندگی مسلمین مطرح می سازد. پیشوایان معصوم علیهم السلام در این احادیث کوتاه روزنه هایی به

دنیای زیبای حج گشوده اند که برای زائران بیت الله الحرام و دیگر مشتاقان دیار یار، مطالعه آن آموزنده و چشم نواز است.

حجکم مقبول و سعیکم مشکور

محمود مهدی پور

۱- اهمیت حج

قال علی علیه السلام:

الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتهم فانه ان ترککم لم تناظروا.

علی (ع) فرمود:

خدا را! درباره خانه پروردگارتان در نظر داشته باشید تا هستید، آن را خالی نگذارید. زیرا اگر حج متروک شود نظر رحمت خدا از شما قطع خواهد شد.

بحار الانوار/ ج ۱۶/ ۹۶

۲- حج و توجه بسوی خدا

عن ابی جعفر الباقر علیه السلام فی قول الله تبارک و تعالی:

«ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین» (۲) قال: حجوا الی الله.

امام باقر (ع) درباره آیه شریفه «ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین» فرموده است: منظور از فرار بسوی خدا آن است که آهنگ حج کنید.

معانی الاخبار/ ص ۲۲۲

۳- لبیک و قربانی

عن علی علیه السلام قال:

نزل جبرئیل عی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال: یا محمد مر اصحابک بالحج و الثلج، فالحج رفع الاصوات بالتلییه و الثلج نحر البدن.

امام علی علیه السلام فرمود:

جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و گفت: ای محمد یارانت را به عج و ثج فرمان ده. عج یعنی فریاد و لیبک بر آوردن و ثج یعنی قربانی کردن شتران.

معانی الاخبار / ص ۲۲۴.

۴- حج اکبر و اصغر

عن معاویه بن عمار، قال:

سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن يوم الحج الاكبر فقال: هو يوم النحر و الاصغر العمرة.

معاویه بن عمار گوید:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم روز حج اکبر چه روزی است؟ حضرت فرمود: روز حج اکبر روز عید قربان است و حج اصغر عمره است.

معانی الاخبار / ص ۲۹۵

۵- آثار حج

عن الرضا علیه السلام قال:

ما رایت شیئا اسرع غنا و لا انفی للفقیر من ادمان الحج

از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

هیچ چیزی را بیشتر از حج مداوم، در بی نیازی و فقر زدائی مؤثر ندیدم.

بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۸

۶- مرگ در راه حج

عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

من مات فی طریق مکه ذاهبا او جائیا امن من الفزع الاکبر یوم القیامه.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس در راه رفت و برگشت مکه بمیرد از اندوه بزرگ روز قیامت ایمن خواهد بود.

ملاذ الاخیار/ ج ۷ / ۲۲۳

۷- حرمت مهمانان خدا

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: الحاج و المعتمر وفد الله ان سالوه اعطاهم و ان دعوه اجابهم و ان شفعا شفعمهم و ان سکتوا ابتداهم و يعوضون بالدرهم الف الف درهم

امام صادق علیه السلام فرمود: حاجی و عمره گزار مهمان خدایند. اگر چیزی بخواهند به ایشان دهد. اگر او را بخوانند، پاسخ می گوید. اگر شفاعت کنند. شفاعت ایشان را می پذیرد، اگر سکوت کنند، با آنان آغاز سخن می کند و در برابر هر دره می که خرج کرده اند، یک میلیون درهم به آنان می پردازد.

ملاذ الاخیار/ ج ۷ / ۲۲۶

۸- آمادگی برای احرام

عن حماد بن عیسی قال: سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن التهیؤء للاحرام، فقال: تقلم الاظفار و اخذ الشارب و حلق العانه. حماد بن عیسی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم. برای احرام چگونه باید آماده شد؟ فرمود: با گرفتن ناخن ها، کوتاه کردن شارب و تراشیدن موی بالای شرمگاه.

ملاذ الاخیار، ج ۷ / ۳۰۸

۹- نظر به کعبه

عن الباقر علیه السلام : من نظر الی الکعبه لم یزل یکتب له حسنه و یمحی عنه سیئه حتی یصرف بصره عنها. امام باقر -علیه السلام- فرمود: هر کس به کعبه نگاه کند. تا وقتی به آن می نگرد مدام کار نیک برایش نوشته می شود و گناهش پاک می شود تا وقتی دیده از آن برگرداند.

بحار الانوار/ ج ۹۶ / ۶۵

۱۰- نیت حج

عن ابی عبد الله -علیه السلام- قال: الحج حجان، حج لله و حج للناس، فمن حج لله کان ثوابه علی الله و الجنه و من حج للناس کان ثوابه علی الناس یوم القیامه.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: حج دو گونه است: حجی برای خدا و حجی برای خلق، هر کس برای خدا حج گزارد، پاداشش آنست که خدا که وی را به بهشت درآورد و هر کس برای مردم حج گزارد، پاداش وی روز قیامت برعهده مردم

خواهد بود.

بحار الانوار/ ج ۲۴ / ۹۶

۱۱- روزه ایام تشریق در منی

سئل الصادق علیه السلام: لم کره الصیام فی ایام التشریق؟ فقال: لان القوم زوار الله و هم فی ضیافته و لا ینبغی للضیف ان یصوم عند من زاره و اضافه.

از امام صادق -علیه السلام- سؤال شد: چرا روزه ایام تشریق «۱۱ - ۱۲ - ۱۳ ذی حجه» نامطلوب است. حضرت فرمود: زیرا مردم، زائران خدا و مهمان وی هستند. و شایسته نیست که مهمان در نزد میزبان و کسی که به دیدارش رفته روزه بگیرد.

بحار الانوار/ ج ۳۴ / ۹۶

۱۲- حج یا جهاد

عن الصادق -علیه السلام- انه قال: ما سیبل من سیبل الله افضل من الحج الا رجل یرج بسیفه فیجاهد فی سیبل الله حتی یرتشد.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: هیچ راهی از راههای خدا برتر از حج نیست مگر اینکه مردی شمشیر بردارد و در راه خدا جهاد کند تا شهید گردد.

بحار الانوار/ ج ۴۹ / ۹۶

۱۳- ثواب طواف

عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم انه قال: من طاف بهذا البیت اسبوعا و احسن صلاه رکعتیه غفر له.

پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- فرمود: هر کس هفت بار به دور این خانه طواف کند و دو رکعت نماز طواف را بخوبی انجام دهد. گناهایش آمرزیده شود.

بحار الانوار/ ج ۴۹ / ۹۶

۱۴- حج و تجدید میثاق

قال ابو جعفر علیه السلام: و الحجر کالمیثاق و استلامه کالیبوعه و کان اذا استلمه قال: اللهم امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لیشهدلی عندک بالبلاغ.

امام باقر -علیه السلام- فرمود: حجر الاسود مثل یک پیمان است و دست کشیدن بر آن چون بیعت [با خدا] است وقتی حضرت

دست بر حجرالاسود می کشید می فرمود: خدایا! امانتم را ادا کردم. میثاق خود را تجدید کردم، تو گواه باش که من وظیفه ام را پایان رساند.

بحار الانوار/ ج ۴۸ / ۹۶

۱۵- اهمیت حج

عن ابی عبد الله -علیه السلام- قال: لا يزال الدين قائما ما قامت الكعبة.

اما صادق -علیه السلام- فرمود: تا کعبه برپاست دین برپاست.

بحار الانوار/ ج ۵۷ / ۹۶

۱۶- فلسفه نام کعبه

عن ابی جعفر -علیه السلام- قال: قلت له: لم سمى البيت العتيق؟ قال: لانه حر عتيق من الناس و لم يملكه، احد.

از امام باقر -علیه السلام- سؤال شد، چرا کعبه را بیت العتیق نامیده اند؟

فرمود: زیرا این خانه آزاد است و رها شده و در ملکیت هیچ کس درنیامده است.

بحار الانوار/ ج ۵۹ / ۹۶

۱۷- مثلث مقدس

عن ابی عبد الله -علیه السلام- قال: ان الله عزوجل حرمت ثلاث لیس مثلهن شیء کتابه و هو حکمه و نوره و بیته الذی جعله قبله للناس لایقبل من احد توجهها الی غیره و عتره نبیکم.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: خدای عزوجل سه ناموس محترم و مقدس دارد که هیچ چیز به حرمت آن نرسد. کتابش که فرمان او و نور اوست و خانه اش که آنرا قبله مردم قرار داده و توجه به جایی غیر آن از هیچ کس پذیرفته نیست و عترت پیامبر شما.

بحار الانوار/ ج ۶۰ / ۹۶

۱۸- نذر کعبه

عن علی -علیه السلام- قال: لو كان لی وادیان یسیلان ذهباً و فضه ما اهدیت الی الكعبة شیئا لانه یرسب الی الحیبه دون المساکین.

امام علی - علیه السلام - فرمود: اگر دو رودخانه موج از طلا و نقره داشته باشم هیچ چیز به کعبه اهدا نخواهم کرد، زیرا به پرده داران «ناشایست» می رسد نه به مساکین و مستمندان.

بحار الانوار / ج ۶۷ / ۹۶

۱۹- امنیت حرم

عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال قلت: ا رأيت قوله «و من دخله كان امنا» (۳) البيت عنى او الحرم؟ قال: من دخل الحرم من الناس مستجيرا به فهو امن و من دخل البيت من المؤمنين مستجيرا به فهو امن من سخط الله و من دخل الحرم من الوحش و السباع و الطير فهو امن من ان يهاج او يؤذى حتى يخرج من الحرم.

عبد الله بن سنان گوید به امام صادق - علیه السلام - گفتم: بفرمایید منظور از آیه «و من دخله كان امنا» چیست؟ کعبه مورد نظر است یا حرم؟ فرمود: هر کس از مردم به حرم پناه آورد در امان است. هر کس از مؤمنین بر حرم پناه آورد از خشم خدا در امان است و هر حیوان وحشی و درنده و پرنده ای که داخل حرم شود. در امان است از ارباب و اذیت تا از آن بیرون رود.

بحار الانوار / ج ۷۴ / ۹۶

۲۰- چهار شهر برگزیده

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: ان الله اختار من البلدان اربعة فقال عز و جل: و التين و الزيتون و طور سينين و هذا البلد الامين. و التين المدينة و الزيتون بيت المقدس و طور سينين الكوفة و هذا البلدا الامين مكة.

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: خداوند از شهرهای چهار شهر برگزیده است و فرموده: و التين و الزيتون و طور سينين و هذا البلد الامين. منظور از تين مدینه و منظور از زيتون بيت المقدس است و مقصود از طور سينين کوفه و مقصود از اين شهر امن، مکه معظمه است.

بحار الانوار / ج ۷۷ / ۹۶

۲۱- حج از مال حرام

قال ابو جعفر عليه السلام: لا يقبل الله عز و جل حجاً و لاعمره من مال حرام

امام باقر - علیه السلام - فرمود: خداوند عز و جل، حج و عمره از مال حرام را قبول نمی کند.

بحار الانوار / ج ۱۲۰ / ۹۶

۲۲- آداب حج

عن ابی جعفر قال: ما یعبؤ بمن یؤم هذا البیت اذا لم یکن فیہ ثلاث خصال: ورع یحجزه عن معاصی الله و حلم یملک به غضبه و حسن الصحابه لمن صحبه.

امام باقر -علیه السلام- فرمود: کسی که قصد این خانه می کند اگر سه خصلت نداشته باشد، مورد اعتنا قرار نخواهد گرفت:

۱- ورعی که او را از گناهان بازدارد.

۲- بردباری که جلو خشمش را بگیرد.

۳- حسن معاشرت با همراهان.

خصال/ ج ۱ / ۹۷ و بحار الانوار/ ج ۹۶ / ۱۲۱

۲۳- معافیت بانوان در مناسک حج

عن ابی جعفر علیه السلام قال: لیس علی النساء اجهار التلییه و لا- الهروله بین الصفا و المروه و لا- استلام الحجر الاسود و لا دخول الکعبه و لا الحلق انما یقصرن من شعورهن...

امام باقر -علیه السلام- فرمود: برای زنان در حج این امور لازم نیست:

۱- بلند گفتن لبیک

۲- هروله بین صفا و مروه [که نوعی دویدن است]

۳- دست کشیدن بر حجر الاسود

۴- ورود به کعبه

۵- سر تراشیدن، تنها باید قدری از موی خود را کوتاه کنند.

بحار الانوار/ ج ۹۶ / ۱۸۹

۲۴- توزیع و رحمت در اطراف کعبه

عن ابی عبد الله -علیه السلام- قال: لله تبارک و تعالی حول الکعبه عشرون و مائه رحمه منها ستون للطائفین و اربعون للمصلین و عشرون للناظرین.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: خداوند تبارک و تعالی در پیرامون کعبه صدو بیست بخش رحمت دارد، شصت قسمت آن برای طواف کنندگان چهل قسمت برای نماز گزاران و بیست قسمت برای ناظران کعبه است.

۲۵- حجر اسماعیل

قال ابو عبد الله عليه السلام : ان اسماعیل دفن امه فی الحجر و جعل له حائطا لئلا یوطا قبرها.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: اسماعیل -علیه السلام- مادرش را در حجر دفن کرد و برای آن دیواری قرار داد تا قبرش زیر گامها قرار نگیرد.

۲۶- ۳۶۰ طواف

عن ابی عبد الله -علیه السلام- قال: یتحب ان تطوف ثلاث مائه و ستین اسبوعا عدد ایام السنه فان لم تستطع فما قدرت علیه من الطواف.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: مستحب است که ۳۶۰ طواف به تعداد روزهای ایام سال بجای آوری، اگر نتوانستی هر قدر که ممکن شد طواف کن.

۲۷- دست کشیدن بر رکن حجر الاسود

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: طوفوا بالبیت و استلموا الرکن فانه یمین الله ارضه یصافح بها خلقه.

پیامبر خدا -صلی الله علیه و آله- فرمود: دور خانه خدا طواف کنید، رکن «حجر الاسود» را دست بسائید، زیرا به منزله دست راست خدا در زمین است که با بندگانش دست می دهد.

۲۸- نماز در مسجد الحرام

عن الباقر -علیه السلام- قال: صلاه فی المسجد الحرام افضل من مائه الف صلاه فی غیره من المساجد.

امام باقر -علیه السلام- فرمود: یک نماز در مسجد الحرام از صد هزار نماز در مساجد دیگر برتر است.

۲۹- آب زمزم

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: ماء زمزم شفاء لما شرب له.

پیامبر اکرم -صلى الله عليه و آله- فرمود: آب زمزم به هر قصدی بنوشد برای آن شفاست.

بحار الانوار/ ج ۲۴۵ /۹۶

۳۰- دعا در عرفات

عن الرضا -عليه السلام- قال: كان ابو جعفر يقول: ما من بر و لا فاجر يقف بجبال عرفات فيدعو الله الا استجاب الله له. اما البر ففي حوائج الدنيا و الآخرة و اما الفاجر ففي امر الدنيا.

امام رضا-عليه السلام- فرمود: هیچ نیکوکار و بدکاری در کوههای عرفات دعا نمی کند مگر اینکه خدا دعایش را می پذیرد. دعای نیکوکاران را در حوائج دنیا و آخرت و دعای بدکاران را در کار دنیا می پذیرد.

بحار الانوار/ ج ۲۵۱ /۹۶

۳۱- اهمیت عرفات

عنى النبى -صلى الله عليه و آله- قال: اعظم اهل عرفات جرما من انصرف و هو يظن انه لن يغفر له.

پیامبر اکرم -صلى الله عليه و آله- فرمود: گناه کسی از همه بزرگتر است که از عرفات برگردد و خیال کند آمرزیده نخواهد شد.

بحار الانوار/ ج ۲۴۸ /۹۶

۳۲- ثواب رمی شیطان

عن ابى عبدالله -عليه السلام- فى رمى الجمار قال: له بكل حصاه يرمى بها تحط عنه كبيره موبقه.

امام صادق -عليه السلام- درباره رمی جمرات فرمود: با هر سنگریزه ای که حاجی می زند یک گناه کبیره هلاکت بار از وی فرو می ریزد.

بحار الانوار/ ج ۲۷۳ /۹۶

۳۳- فلسفه رمی

عن على بن جعفر عن اخيه موسى -عليه السلام- قال: سئلته عن رمى الجمار لم جعل قال: لادن ابليس اللعين كان يتراءى لابراهيم -عليه السلام- فى موضع الجمار. فرجمه ابراهيم -عليه السلام- فجرت السنه بذلك.

علی بن جعفر می گوید: از امام کاظم -علیه السلام- پرسیدم: چرا رمی جمرات واجب شده است؟

فرمود: چون ابلیس لعین در جایگاه این سنگها برای ابراهیم -علیه السلام- ظاهر شد و آن حضرت او را سنگسار کرد، این کار در حج سنت شد.

بحار الانوار/ ج ۲۷۳ / ۹۶

۳۴- قربانی حج

قال علی بن الحسین -علیه السلام- فی حدیث له: اذا ذبح الحاج كان فداء من النار.

امام سجاد -علیه السلام- در ضمن یک حدیث فرمود: وقتی حاجی قربانی را ذبح کند در برابر آتش جهنم فدیة او خواهد بود.

بحار الانوار/ ج ۲۸۸ / ۹۶

۳۵- دفن مو در منی

عن جعفر عن ابيه -علیه السلام- قال: ان الحسن و الحسين كانا يامران بدفن شعورهما بمنی.

امام باقر -علیه السلام- از پدرش نقل کرده است که حضرت فرمود: امام حسن و امام حسین علیهم السلام دستور می دادند موهایشان در منی دفن گردد.

بحار الانوار/ ج ۳۰۲ / ۹۶

۳۶- زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله

عن النبی -صلی الله علیه و آله- انه قال: من رای [زار] قبری حلت له شفاعتی و من زارنی میتا فکانما زارنی حیا.

پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- فرمود: هر کس قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او روا گردد. و هر کس پس از مرگ به زیارت من بیاید گویا در زندگی مرا دیدار کرده است.

بحار الانوار/ ج ۳۳۴ / ۹۶

۳۷- وداع کعبه

عن ابراهیم بن محمود قال: رایت الرضا -علیه السلام- ودع البیت فلما اراد ان یخرج من باب المسجد خر ساجدا ثم قام فاستقبل الکعبه و قال: اللهم انی انقلب علی ان لا اله الا الله.

ابراهیم بن محمود گوید: اما رضا -علیه السلام- را در حال وداع کعبه دیدم. وقتی می خواست از در مسجد بیرون رود. به

سجده افتاد سپس برخاست و رو به کعبه کرد و گفت: خدایا! من با عقیده توحید «لا اله الا الله» بازمی گردم.

بحار الانوار/ ج ۹۶ / ۳۷۰

۳۸- حج و رهبری

عن ابی جعفر -علیه السلام- قال: انما امر الناس ان یاتوا هذه الاحجار فیطوفو بها ثم یاتونا فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرهم.

امام باقر -علیه السلام- فرمود: مردم مامور شده اند بیایند دور این سنگها طواف کنند سپس نزد ما بیایند و اعلام وابستگی و حمایت و یاری نمایند.

بحار الانوار/ ج ۹۶ / ۳۷۴

۳۹- استقبال و مصافحه حاجیان

عن ابی عبد الله علیه السلام : من لقی حاجا فمصافحه کان کمن استلم الحجر.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: هر کس با حاجی دیدار کند و با او مصافحه نماید گویا بر حجر الاسود دست کشیده است.

بحار الانوار/ ج ۹۶ / ۳۸۴

۴۰- ولیمه حج

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا ولیمه الا فی خمس فی عرس او خرس او عذار او وکار او رکاز فاما العرس فالتزویج، و الخرس النفاس بالولد و العذار الختان و الوکار الرجل یشتری الدار و الركاز الذی یقدم من مکه.

رسول خدا -صلی الله علیه و آله- فرمود: ولیمه ای نیست مگر در پنج مورد:

۱- در عروسی

۲- در تولد کودک

۳- در ختنه سوران

۴- در خرید منزل

۵- در بازگشت از سفر مکه.

۱- آل عمران/ ۹۷

۲- سوره الذاریات آیه ۵۱

۳- سوره آل عمران آیه ۹۷.

فقه حج از نگاه امام علی بن ابی طالب علیه السلام

پیشگفتار

نویسنده: عبدالله امینی

پیشگفتار کسی را سراغ نداریم که همچون علی بن ابی طالب علیه السلام فضایل را در خود گرد آورده باشد و به مانند او، فضایلش در دانش و فقه و چیره دستی اش بر احکام و سنن و قضایا ظهور کند. در منقبت او همین بس که رسول الله درباره اش فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»^۱. به رغم جفای زمانه و توطئه ها و خیانت هایی که منجر شد بر بسیاری از دانش ها و داده های پر بار او برای اسلام و انسانیت او پرده «تجاهل و» تعصب کشیده شود. او نخستین مفسر و متکلم و فقیه اسلام است. اگر شخصی منطقی به دور از غوغا و هیاهوی سیاست ببیند صحیح بخاری و مسلم در موازین صحیح دینی و فقهی، به ذکر نام راویان ضعیف یا گمنام؛ مانند ابوهریره و عکرمه و کعب الأحبار اهتمام تام می ورزند، اما در اسناد خود از علی بن ابی طالب علیه السلام جز گذرا و به گونه پیشامد، نامی نمی برند، قلبش

از درد پاره می شود! از آن رو که ایشان پیشوای فکری مسلمانان است، آنان باید در مشکلات فکری و مطالب دینی از جمله مطالب فقهی بدو رجوع کنند. پژوهش حاضر تلاش دارد میراث فقهی امام علیه السلام را در ابواب مختلف حج که به ما رسیده است، تبیین کند. امیدواریم در دستیابی به اهداف مورد نظر در مانا کردن میراث فقهی امام از یک سو و تاباندن پرتو علوی بر فقه حج از سوی دیگر موفق باشیم. به گونه اساسی، مصدر روایات و احادیث این پژوهش، منابع ذیل است:

۱ اخبار و روایاتی که منسوب به امام علی علیه السلام است و در وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی آمده و درباره جوانب گوناگون حج است.

۲ اخبار و روایاتی که از امام علی علیه السلام مربوط به باب های مختلف حج می باشد و از مصادر گوناگون حدیث و فقه و تفسیر، بنا بر مذهب جمهور، دکتر «محمد رؤاس قلعه چی» در کتاب «موسوعه فقه علی بن ابی طالب» گرد آورده است. منبع نخست، اساس پژوهش بوده، دوّمین مصدر با هدف مقارنه و افزایش مناسب به موضوع بحث است. تا آن اندازه که توانسته ایم این تحقیق را به گونه ابواب متعارف فقهی در کتاب حج، تقسیم کرده و باب هایی را که سخنی از امام علی علیه السلام در آن یافت نمی شود، حذف نموده ایم.

قسمت نخست مقدمات حج

این قسمت در بردارنده احکام مقدماتی فقهی فریضه حج است که مربوط به پیش از احرام می باشد. از امام علی علیه السلام درباره این مرحله، احادیثی فقهی گفته شده، که در نکات آتی تقدیم می شود:

۱ وجوب

و فضیلت و ارکان حج در شریعت اسلام معروف است: حج از اعظم شعائر اسلام می باشد و از پیامبر نقل شده است: آن که مستطیع باشد و انجام حج را به تأخیر اندازد تا بمیرد، خداوند او را در روز قیامت، یهودی یا نصرانی برمی انگیزاند ۲. در این باره گفته های بسیاری از امیر مؤمنان علیه السلام هست؛ از جمله در خطبه ای فرمود: «آیا نمی بینید خداوند از نخستین آفریده های خود از آدم تا آخرین آنان را در این عالم، به سنگ هایی آزمود که ضرر و سودی نمی رساند و نمی بیند و نمی شنود؟! سپس به آدم و فرزندانش دستور داد توجه خود را بدان معطوف کنند.» ۳ و در خطبه دیگر فرمود: «خدای سبحان بر شما حج بیشتر را واجب کرد، تا نشانه تواضع آنان در برابر عظمت خداوند و اذعانشان به عزتشان باشد... حجش را واجب و حقش را لازم و کوچ بدن جا را بر شما فرض کرد.» ۴ و به فرزندانش فرمود: «توجه به بیت پروردگارتان داشته باشید که از شما خالی نماند، که در این صورت، سعادت مند خواهید شد.» ۵ این فرمایش ها درباره حج واجب است. در فضیلت و استحباب حج، در خبری به نقل از ایشان علیه السلام در علل الشرائع و عیون الاخبار و خصال به سندی که منتهی به امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش (علیهم السلام) می باشد آمده است: مردی از امیر مؤمنان علیه السلام پرسید «حضرت» آدم چند بار حج گزارد؟ حضرت فرمود: هفتصد بار پیاده حج کرد. نخستین حجی که گزارد، زنجره ای با او

بود که آب را به او نشان داد و با او از بهشت بیرون آمده بود. و از امام در باره اولین کسی که از اهل آسمان حج گزارد، پرسید. فرمود: جبرئیل بود.» ۶

و از ایشان روایت است: برای شش کس بهشت را ضمانت می‌کنم؛ از جمله کسی که در راه حج بمیرد. ۷ فضیلت حج نیاز به بیان ندارد، بلکه بحث در تعیین نوع افضل است و علمای مشهور اهل سنت، به فضیلت افراد معتقدند و امامیه به فضیلت تمتع. در جواهر الکلام آمده است: «اگر شخص مستطیع نباشد یا حَجَّه الإسلام را به جا آورده باشد و حج برای او مستحب باشد، اختلافی نیست که تمتع به هر دو قسمش فضیلت دارد. نصوص در این باره مستفیض یا متواتر، بلکه از قطعیات مذهب شیعه است و در برخی به نقل از صادق علیه السلام است: اگر دو هزار سال حج گزارم، جز به تمتع نیست.» ۸ از امام صادق علیه السلام در این باره پرسیده شد، فرمود: «علی علیه السلام می‌فرمود: برای هر ماهی عمره ای است. تمتع به جا آر، که والله افضل است...» ۹ بر خلاف آنچه که مصادر سنی از ایشان روایت می‌کنند که می‌فرمود: «حج را به افراد گزار، که افضل است.» ۱۰

۲ نیت معلوم است که در شریعت اسلام، نیت در هر عبادتی شرط است و حج از شمار عباداتی است که جز با نیت صحیح نیست. در این باره اشکال و شکی نیست. بحث فقها در جنبه نیت است، که نیت احرام است یا خروج به طرف مکه یا نیت نوع (تمتع، افراد یا

قران) یا جمع میان نیت نوع و نیت هر یک از افعال حج؟ صاحب جواهر وجوه متعددی را از فقها نقل کرده و سپس این قول را برگزیده است که نیت نوع است. ۱۱ در موسوعه فقهه علی بن ابی طالب، نصی از امام به نقل از مسند زید آورده که فقهای سنت از آن «نیت نوع» را استفاده کرده اند. امام علیه السلام فرمود: «هر کس حج نگزارده است، می تواند عمره تمتع به جا آورد یا اگر بخواهد قران یا افراد گزارد.» ۱۲ اما در این حدیث، حکم مختصر کسی آمده که حج به جا نیاورده است و می فهماند که امام علیه السلام در صدد امر دیگری جز نیت است؛ زیرا وجوب نیت در عبادت واجب و مستحب، بر کسی که حج بسیار بجا آورده و می خواهد حج جدید مستحبی به جا آورد یا کسی که حج نرفته و اولین بار است که حج مشرف می شود، ثابت است.

۳ وجوب حج بر زن، گرچه همراهش محرم نباشد عبدالله بن جعفر در قرب الاسناد، از حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان از قول پدرش، امام باقر علیه السلام فرمود: «علی علیه السلام می فرمود: اگر همراه زنی که برای اولین بار به حج می رود، محرم یا شوهرش نباشد، بلکه گروهی صالح باشند، اشکالی ندارد.» ۱۳ در وجوب حج بر این زن، گمان وی به امتیثش کافی است؛ زیرا اگر امنیت داشته و در گروه (کاروان)، معتمدانی باوی باشند، مستطیع خواهد بود، چنان که در جواهر گفته است. ۱۴ مفهوم فرمایش علی علیه السلام و دیگر روایات این

بحث، آن است که اگر ترس از راه بر او چیره شود، حج گزاردن بر او واجب نیست.

۴ حج خردسال و برده در فقه معروف است: حج بر خردسال و برده واجب نیست و اگر یکی از این دو حج به جا آورد، به هنگامی که خردسال، بالغ شود و برده آزاد گردد، مجزی از حَجَّه الإسلام نیست. در این باره روایات بسیاری از امامان (علیهم السلام) آمده؛ از جمله، از امام صادق علیه السلام که فرمودند:

«اگر خردسال را به حج برند، حَجَّه الإسلام را وقتی بزرگ شد، به جا می آورد، و اگر برده را به حج برند، حَجَّه الإسلام را وقتی آزاد شد، به جا می آورد.» ۱۵ فقهای امامیه در این باب به حدیثی از امام علی علیه السلام استدلال نکرده اند، اما فقهای سنت از ایشان حدیثی آورده اند که فرمود:

«اگر خردسال حج بگذارد، تا زمانی که طفل است، مجزی است، اما هنگامی که بالغ شد، حَجَّه الإسلام بر او واجب است و اگر برده حج به جا آورد، تا وقتی که عبد است، مجزی است و زمانی که آزاد گردید، حَجَّه الإسلام بر وی واجب است.» ۱۶

۵ حج قرآن حج، به «تمتع»، «افراد» و «قرآن» تقسیم می شود؛ آن که از مکه دور است، تمتع بر او واجب است و بر اهالی مکه، افراد و قرآن فرض است. در مصادر حدیثی و فقهی امامیه از علی علیه السلام در این باب، چیزی نیامده، اما مصادر سنی ذکر کرده اند که ابا نصر سلمی گفت: «حج را آغازیدم و در این هنگام علی [علیه السلام] را دیدم. پرسیدم: حج را تازه آغاز کرده

ام، می توانم عمره را بدان ضمیمه کنم؟ فرمود: نه، اگر عمره را آغاز کرده بودی، می توانستی حج را بدان ضمیمه کنی، اما اگر حج را شروع کرده ای، عمره را بدان ضمیمه نکن. پرسیدم: اگر بخواهم این کار را انجام دهم، چه؟ فرمود: با چند ظرف آب غسل کن، سپس برای هر دو احرام بپوش و دو طواف به نیت آن دو به جای آر.» ۱۷ همچنین روایت کرده اند: «مقداد در منطقه «سقیاء» بر علی بن ابی طالب وارد شد، در حالی که ایشان به بچه شتران، مخلوطی از آب و آرد و گیاه را می خوراند. عرض کرد: عثمان بن عفان از جمع میان حج و عمره نهی می کند. علی علیه السلام در حالی که بر دستانش اثر آرد نمایان بود، وارد بر عثمان شد و فرمود: تو از جمع میان حج و عمره نهی کرده ای؟ عثمان گفت: این اعتقاد من است. علی [علیه السلام] در حالی که خشمگین بود، بیرون آمد و «به نیت حج و عمره» می گفت: «لَيْتَكَ اللَّهُمَّ لَيْتَكَ بِحَجِّ وَ عُمْرَةٍ مَعًا». ۱۸

ابن ابی شیبیه از مروان بن حکم روایت می کند: «با عثمان بودیم که شنیدیم مردی به قصد هر دو «حج و عمره» لیتیک می گوید. عثمان پرسید: کیست؟ گفتند: علی است. عثمان نزد ایشان رفت و گفت: نمی دانی من از این کار نهی کرده ام؟ فرمود: می دانم، اما به خاطر حرف تو، فعل رسول الله را ترک نمی کنم.» ۱۹ روایات اهل سنت از امام علیه السلام، درباره چگونگی این عمل، متفاوت است. در روایتی از ایشان

آمده است: «قارن» (جمع کننده حج و عمره) یک طواف و سعی می کند و در حدیثی دیگر است: دو طواف و یک سعی می گزارد. ۲۰ در فقه امامیه معروف است: قران به یک سعی و دو طواف است ۲۱ و از ایشان علیه السلام نقل کرده اند: «هر کس بخواهد بین حج و عمره جمع کند، قربانی با خود ببرد.» ۲۲

۶ نیابت و احکام آن در باب نیابت در حج، از امام علی علیه السلام دو روایت در دو جا آمده است: نخست: نیابت از توانمند، به هنگامی که بیماری یا پیری یا دشمن مانع وی شود. روایت است: آن حضرت پیر مردی را دید که حج نگزارده بود و به دلیل پیری توان آن را نداشت. پس به وی دستور داد مردی را بفرستد تا به نیابت از او حج به جا آورد. ۲۳ بر خلاف حدائق که قائل به وجوب نیابت به دلیل این روایت است، صاحب جواهر، دلالت این حدیث و امثال آن را بر وجوب رد کرده است. مصادر سنی این مضمون را از امام علی علیه السلام نقل کرده و از ایشان روایت نموده اند: «پیر مردی که در شرف موت است و نمی تواند حج به جا آورد، مردی را با هزینه خود می فرستد تا از طرف او حج بگزارد.» ۲۴ همچنین از ایشان روایت شده که معتقد بود اشکالی ندارد از طرف مردی که حج به جا نیاورده، حج گزارند. ۲۵. اگر نایب شرایط وجوب را در آن سال داشته باشد، قول اخیر موافق فقه امامی است. ۲۶ دوم: واجب است نایب طبق شرط، حج

تمتع یا قران یا افراد انجام دهد. در این باره روایتی آمده که صاحب وسائل به نقل از تهذیب و استبصار از حسن بن محبوب از علی علیه السلام آورده است که آن حضرت درباره مردی که به شخصی درهم هایی داد تا به نیابت از او حج مفرده به جا آورد، فرمود: «نمی تواند حج تمتع به جا آورد. با صاحب دراهم مخالفت نکنند.» ۲۷ در این روایت، امامی که از او سؤال شده، معلوم نیست. روشن است که «حسن بن محبوب» از امام علی علیه السلام روایت نمی کند «زیرا معاصر ایشان نیست». اگر مقصود از «علی» امیر مؤمنان و روایت منقول از امام کاظم یا امام رضا علیهما السلام باشد که حسن بن محبوب معاصر ایشان بوده و از آنها روایت کرده است، بیش از یک واسطه در روایت ارسال هست. محتمل است که مقصود، از امام، علی بن موسی الرضا علیهما السلام باشد که حسن بن محبوب از ایشان روایت می کند و به سبب تردّد روایت میان این دو احتمال، شیخ طوسی در تهذیب آن را موقوفه و غیر مستند به یکی از ائمه (علیهم السلام) می داند. ۲۸ صاحب جواهر آن را مضمهره شمرده، اما مسؤول در روایت را ناشناخته می داند، ۲۹ ولی اشتهاار تعبیر از امام علی، در لسان روایات، به گونه ای که در این روایت آمده، واشتهاار تعبیر از ائمه همانم ایشان به کنیه یا القاب یا اسم دوم یا سوم، به گونه ای است که تعبیر به اسم مفرد می شود و گویا این از خواص روایات مروی از اما علی علیه السلام است، که به

احتمال بسیار از ایشان باشد، و در این صورت مرسله خواهد بود.

۷ آن که نذر کند پیاده به حج برود معروف در این مسأله، وجوب وفا به این نذر می باشد و ادعای اجماع بر آن شده است و به عنوان فرع این مسأله حکم جاهایی که حاجی مجبور است سوار بر کشتی یا مانند آن شود، مطرح گردیده است. امام باقر علیه السلام از پدرانش روایت می کند: از علی علیه السلام در این باره پرسیدند و آن حضرت فرمود:

«در معبر می ایستد تا از آن جا بگذرد.» ۳۰

۸ موافقت در مصادر حدیث و فقه امامی، گفته ای از امام علی علیه السلام در باب موافقت نیست، اما برخی مصادر سنی، خبری از ایشان نقل کرده اند که می فرماید: «میقات کسی که از مدینه، حج یا عمره بگذارد «ذوالحلیفه» است. می تواند پیش از رسیدن بدان جا، از همسرش بهره جوید یا هر لباسی بپوشد. میقات اهالی عراق، «عقیق» است و پیش از وصول به آن مکان، می توان از همسر و لباس بهره جست. اگر اهل شام بخواهند حج یا عمره به جا آورند، میقاتشان «جحفه» است. می توانند هر لباسی را بپوشند و از اهل خود بهره جویند، تا به «جحفه» برسند. میقات اهل یمن، «یَلَمَلَم» است و تا آن جا، حق استفاده از همسر و لباس غیر احرام را دارند. میقات اهل نجد «قَرْن المَنَازِل» است. و میقات هر که پس از موافقت است، خانه اش می باشد.» ۳۱ این موافقت جز با اندکی تفاوت مطابق فقه امامی است. ۳۲

۹ حکم احرام پیش از میقات جایی که پوشیدن لباس احرام واجب است،

«میقات» نام دارد. اما اگر حاجی پیش از میقات محرم شده باشد، حکمش چیست؟ در فقه سنی معروف است که این عمل جایز می باشد و حج درست است. در این باره روایتی از امام علی علیه السلام نقل کرده اند که در تفسیر آیه {...وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ...} ۳۳ فرمود: «اتمام حج به این است که از خانه ات برای حج و عمره مُحرم شوی». مردی نزد عمر آمد و پرسید: من سوار بر کشتی و اسب و شتر آمده ام. کجا محرم شوم؟ عمر گفت: نزد علی برو و از وی بپرس. از علی علیه السلام پرسید، آن حضرت فرمود: «از جایی از وطنت که سفر را آغاز کردی، احرام بیوش» و او از مدینه منوره مُحرم شد. ۳۴ فقه امامی کاملاً مخالف این اعتقاد است و احرام پیش از میقات را درست نمی داند و روانمی شمرد. ۳۵ در این باره روایات بسیاری از امامان اهل بیت (علیهم السلام) آمده است؛ از جمله روایاتی از امام باقر و دو روایت از امام صادق علیهما السلام در رد آنچه اهل سنت از امام علی علیه السلام روایت می کنند. در آنها اعتقاد اهل سنت بعید شمردن شده است. اگر چنان بود که سنیان می گویند، رسول الله صلی الله علیه و آله این فضیلت را ترک نمی کرد و از مدینه محرم می شد، اما او از «ذی الحلیفه» احرام بست. ۳۶

قسمت دوم: محرمات احرام و كفاره کارهای خلاف در حال احرام

احادیث ذیل در باب محرمات احرام، از مصادر شیعه و سنی روایت شده است:

۱ عدم جواز صید بَرّی توسط محرم و حرمت اکل آن بر مُحرم و مُجَلِّد در

صحیحہ محمد بن مسلم از امام باقر علیہ السلام آمده است که فرمود: «علی علیہ السلام به گروهی برخورد که ملخ دریایی می خوردند. فرمود: سبحان الله! شما در حال احرام هستید و چنین می کنید؟! گفتند: آن را از دریا صید کرده ایم. فرمود: اگر چنین است، آن را در آب بیندازید.» ۳۷ مقتضای شبهه آن گروه، این بود که خوردن گوشت ملخ حلال است؛ زیرا قرآن ۳۸ بر حلیت صید بحر تصریح کرده است: {أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلنَّيَّارِ...} اما امام برای رد شبهه آنان فرمود: آن را در آب بیندازید؛ یعنی اگر بحری بود می توانست در آب زنده بماند. در جواهر از منتهی و تذکره علامه آمده است: «بسیاری از علمای ما و علمای عامه می گویند ملخ دریایی، صید بزی است. مسالک می گوید: «در این باره اختلافی نداریم، ولی ابی سعید خدری و شافعی و احمد به روایتی با ما مخالفند.» ۳۹ نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی طالب در این باب روایاتی از امام گرد آورده که در مصادر سنی موجود است. وی می نویسد: «کشتن و اشاره و نشان دادن و دنبال کردن و خوردن صید بر محرم حرام است.» علی علیہ السلام فرمود: «محرم صید را نمی کشد و بدان اشاره و راهنمایی نمی کند و آن را دنبال نمی نماید.» ۴۰ اگر یکی از این کارها را بکند و صید را وی یا غیر محرم بکشند، محرم ضامن است. ۴۱ خوردن گوشت صید بر محرم حلال نیست، چه غیر محرم آن را شکار کند، چه محرم و چه برای وی شکار شود یا

برای دیگری ۴۲. «حارث بن نوفل» جانشین عثمان در مکه بود. هنگامی که وی به مکه آمد، با غذای نمک سود از وی پذیرایی کردند. ماهیگیران کبکی را شکار کرده، پختند و در مقابل عثمان و همراهانش گذاشتند. اینان نخوردند، ولی عثمان گفت: ما آن را صید نکرده و دستور نداده ایم شکارش کنند. و غیر محرمان آن را صید کره و ما را بدان اطعام کرده اند. اشکالی ندارد بخوریم. به دنبال علی [علیه السلام] فرستادند و جریان را به ایشان گفتند. علی ناراحت شد و فرمود: شما را به خدا سوگند! یکی از شما سخن مرا تأیید کند. وقتی برای رسول الله [صلی الله علیه وآله] ران گور خری آوردند، رسول الله نفرمود: ما محرم هستیم و آن را به کسانی که غیر محرمند، بدهید؟! دوازده نفر از اصحاب رسول الله شهادت دادند. سپس علی فرمود: یکی از شما مردان برای خاطر خدا شهادت بدهد. وقتی برای رسول الله تخم شتر مرغی آوردند، ایشان نفرمود: ما محرم هستیم. به غیر ما بخورانید؟ از آن گروه دوازده نفری، عده ای شهادت دادند. حارث بن نوفل می گوید: «پس از شهادت اصحاب» عثمان خود را از سر سفره عقب کشید و به همراهانش پیوست و ماهی گیران غذا را خوردند. ۴۳ عبد الرزاق روایت کرده که علی در حالی احرام، صید را مکروه می دانست و این آیه را می خواند:

{أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا...} ۴۴. کشتن کفتار که به انسان حمله نکند، صید شمرده شده و موجب کفاره است، اما اگر

بر محرم حمله کند و توسط وی کشته شود، بر محرم کفاره واجب نیست. علی علیه السلام فرمود: «اگر گفتار بر محرم حمله کند، می تواند آن را بکشد، اما اگر پیش از حمله، آن را بکشد، باید میش بالغی کفاره دهد.» ۴۵ کشتن مار سیاه و افعی و عقرب و سگ هار و حیوانی که بر محرم حمله آورد، روایت ۴۶ و نیز کلاغ ۴۷ و می تواند کنه های شترش را بگیرد و بکشد. در جواهر آمده است: اگر محرم، حیوان بزی را صید کند، میتة بوده و بر محلّ و محرم حرام است، چنان که شیخ طوسی و حلّی (ابن ادریس) و قاضی ابن سراج و یحیی بن سعید حلّی و فاضلان محقق و علامه حلّی) و دیگران آن گونه که از برخی از آنان نقل شده بدان تصریح کرده اند، بلکه در نهاییه و مبسوط و تهذیب و وسیله و جواهر بنابر آنچه از بعضی نقل شده مانند میتة است. در کتاب اخیر اجماع بر این اعتقاد است، و به دو خبر از امام علی علیه السلام در این مورد استدلال شده است: نخست: خبر وهب بن وهب از جعفر از پدرش از علی علیه السلام: «اگر محرم صید را ذبح کند، محرم و محلّ نمی توانند از آن بخورند و مانند میتة است و اگر صید در حرم ذبح شود میتة است، چه محلّ ذبحش کند و چه محرم.» دومین خبر از اسحاق از امام جعفر علیه السلام است که علی علیه السلام می فرمود: «اگر محرم صید را در غیر حرم ذبح کند، میتة است و محلّ و محرم

نمی توانند از آن بخورند و اگر محل صید را در حرم بکشد، میته است و محل و محرم نمی توانند از آن بخورند.» ۴۸

۲ جواز روغن مالی پیش از احرام در فقه حج معروف است: حاجی پس از احرام نمی تواند روغن استعمال کند و اگر بوی آن پس از احرام باقی می ماند، باز نمی تواند پیش از احرام روغن استعمال نماید ۴۹، اما اگر پس از احرام بویی باقی نمی ماند، پیش از آن رواست. خبری که محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده، به همین معناست: «علی علیه السلام در این باره فرمود: «نباید محرم، عطر و روغن استعمال کند. اگر پوستش ترک خورد، از غذایی «چرب» که می خورد، بر آن می مالد و اگر چشم درد داشته باشد، صبرزرد «که گیاهی دارویی است» به چشمش می کشد، نه زعفران.» ۵۰

۳ جواز احرام به لباس رنگ شده با گل سرخ بین فقها مشهور است که احرام به لباس رنگ شده کراهت دارد، مگر آنچه با دلیل استثنا شده است؛ از جمله لباسی که با گل سرخ (خاکی سرخ که با آن لباس را رنگ می کنند) رنگ شده باشد. از ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است: «علی علیه السلام محرم بود و یکی از کودکانش با او بود که او لباس رنگی به تن داشت. عمر بن خطاب وی را دید و گفت: ای ابا الحسن! احرام با لباس رنگی رواست؟ فرمود: نیاز به کسی نداریم که به ما سنت آموزد! این لباس ها با گل سرخ رنگ شده است.» ۵۱ نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی طالب مضمون این

خبر و احادیث دیگر را به عنوان «ما یَحْرُمُ عَلَی الْمُحْرِمِ مِنَ اللِّبَاسِ» آورده و می نویسد: «مرد نمی تواند لباس را که با زعفران یا ورس یا گل کاجیره (کافشه) رنگ شده، بیوشد.» ۵۲، اما اگر با چیزی جز اینها رنگ شده، می تواند بیوشد. محمد بن علی بن الحسین می فرماید: عمر بن خطاب، عبدالله بن جعفر را در حال احرام با دو لباس رنگی دید، پرسید: این چیست؟ علی بن ابی طالب «که در آن جا بود» فرمود: فکر نمی کنم کسی بتواند به ما سنت را بیاموزد! عمر چیزی نگفت. ۵۳ محرم نمی تواند سرش را بیوشاند. علی علیه السلام فرمود: «احرام مرد این است که سرش را بیوشاند ۵۴، اما زن هر لباسی را که بخواهد، می تواند بیوشد، جز آنچه رنگ شده است. وی می تواند کفش «غیر بندی» و شلوار و روپوش بلند بیوشد ۵۵، ولی روبند بر صورتش نباید بیندازد. اگر بخواهد صورتش را بیوشاند، لباسش را بر رویش می کشد.» ابن ابی شیبه از علی [علیه السلام] روایت کرده که ایشان زنانی را که محرم بودند، از استفاده از نقاب نهی می کرد، اما می توانستند لباسشان را بر صورتشان بکشند ۵۶، همچنان که از پوشیدن دستکش نهیشان نمود. ۵۷ محرم می تواند انگشتر در دست کند. اسماعیل بن عبدالملک می گوید: علی را در حالی که محرم بود، دیدم انگشتر در دست دارد ۵۸ و ۵۹ نگارنده موسوعه احادیثی را از امام علی علیه السلام آورده که در مصادر سنی است و درباره حرمت نکاح محرم و نیز حرمت جدا کردن دندان یا ناخن و... از بدن، و مباح بودن حجامت است. وی می

۴ نکاح و محرک های آن نکاح بر محرم جایز نیست و اگر این کار را کرد، نکاحش باطل است. علی کرم الله وجهه فرمود: «محرم نمی تواند ازدواج کند و نمی توان با زن محرم ازدواج کرد. اگر این کار انجام شود، نکاح باطل است.» در روایتی دیگر فرمود: «اگر محرم ازدواج کند، همسرش را از او جدا می کنیم.» ۶۰ زیرا آمیزش با همسر، حج را باطل می کند. از علی [علیه السلام] درباره حکم حج مرد محرمی که با همسرش آمیزش کرد، پرسیدند، فرمود: «اعمال را به جا می آورند تا حج را به پایان برسانند، مناسک را ادامه می دهند و در سال آینده، باید دوباره حج بگذارند و قربانی کنند. سال بعد که حج به جا می آورند، از هم جدا خواهند بود تا اعمال را تمام کنند.» ۶۱ همچنان که در حج، جماع حرام است، محرک هایش مانند بوسیدن و امثال آن هم حرام می باشد، ولی حج را باطل نمی کند. علی فرمود: «اگر محرم زنش را ببوسد، باید قربانی کند.» ۶۲

۵ جدا کردن عضوی از بدن؛ مانند دندان و ناخن و مو علی علیه السلام فرمود: «محرم نباید دندان و ناخنش را بکند، مگر اینکه درد بکشد.» ۶۳ حسین بن علی [علیه السلام] در سفر به مکه همراه عثمان بود که در راه بیمار شد، عبدالله بن جعفر در «سقیاء» به او برخورد و از وی پرستاری نمود، تا زمانی که ترسید حج را از دست بدهد. از این رو، به دنبال علی بن ابی طالب و اسمای بنت عمیس که در مدینه بودند، فرستاد و خود به

سوی مکه روانه شد. آن دو آمدند و «امام» حسین به سر درد خود اشاره کرد و علی دستور داد سرش را بتراشند، سپس در «سقیاء» قربانی را به نیابت از او کشت و شتری را نحر کرد. ۶۴

محرم می تواند بدن و سرش را بشوید ۶۵ و حجامت کند. علی کرم الله وجهه فرمود: «اگر محرم خواست، می تواند حجامت کند.» ۶۶ و ۶۷ آنچه گفته شد، سخنان امام علیه السلام درباره «محرمات احرام» بود، اما درباره «کفاره مخالفت با محرمات»، احادیثی دارند؛ از جمله:

قسمت سوم: کفاره مخالفت با محرمات

۱ روایت شده که از ایشان (علی علیه السلام) در باره حرمت و ضمان صید پرنده ای که بر شاخه درختی باشد که ریشه اش در حرم و شاخه اش در بیرون حرم است، پرسیدند و او فرمود: «اگر ریشه اش در حرم باشد، باید کفاره دهد.» ۶۸

۲ کفاره کشتن کبوتر، میش است. در جواهر آمده است: «اگر محرم در غیر حرم، کبوتری را بکشد، بنا بر مشهور میان اصحاب، باید میشی کفاره دهد.» در تذکره و منقول از خلاف و منتهی اجماع بر این مطلب است، بلکه در خلاف نیز اجماع هست. علی علیه السلام و عمر و عثمان و ابن عمر قائل به آنند...» ۶۹ در وسائل خبری در این باره نیافتم. شاید چنان که خواهد آمد صاحب جواهر آن را از مصادر عامه نقل کرده است.

۳ کفاره کشتن مرغ سنگ خوار، یک برّه است. از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام یافتیم که اگر محرم، مرغ سنگ خوار را آسیب رساند، باید بره ای را کفاره دهد که از شیر بریده شده است و برگ درختان را

می خورد.» خبری دیگر به مانند همین از امام باقر علیه السلام هست و فتوای فقها همین است ۷۰

۴ حکم محرم و غیر محرم، اگر صیدی را بکشند. از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «علی علیه السلام درباره محرم و مُجَل، که صیدی را بکشند، سخن می گفت و فرمود: محرم باید قربانی کاملی را بدهد و محل «قیمت» نیمی از قربانی را.» ۷۱ در این مسأله میان فقها اختلاف است. ۷۲

۵ شکستن تخم شتر مرغ. این مسأله دو صورت دارد: الف در تخم جوجه باشد که حرکت نکند. در این باره امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتاب علی علیه السلام هست که کفاره شکستن هر تخم مرغ سنگ خوار توسط محرم، گوسفندی یکساله است و کفاره شکستن تخم شتر مرغ، شتر جوانی است.» ۷۳ ب پیش از حرکت جوجه، تخم بشکند یا اصلاً در آن جوجه ای نباشد. از امام صادق علیه السلام در این باره روایت شده است: «امیر مؤمنان علیه السلام در این باره حکم کرد: به شمار تخم ها، شتر نر میان شتران ماده رها کنند. هر شتر ماده ای که حامله گردد و بچه شتری سالم به دنیا آید، بچه به عنوان قربانی به کعبه برده می شود.» ۷۴ نظر فقها در هر دو صورت، طبق این حدیث است. ۷۵

۶ اگر صیدی را مجروح کند و از حالش خبر نداشته باشد. اگر محرم صیدی را زخمی کند و آن را به حال خود واگذارد و نداند پس از زخمی شدن، در چه حالی است، قربانی کامل بر او واجب است. در این باره روایتی از امام باقر به نقل از پدرانش، از قول علی علیه السلام

وارد شده است: «اگر محرم به صیدی آسیب رساند و آن را خونی کند، سپس به حال خود رها سازد، باید کفاره اش را بدهد.» ۷۶

۱۷ اگر محرم مضطر شود و صید یا میتة بخورد حکم محرمی که ناچار صید ما میتة ای را که نزدش هست بخورد چیست؟ از امام علی علیه السلام در این باره خبری آمده که می فرماید: «اگر محرم به صید و میتة مضطر شود، می تواند میتة ای را که خدا برایش حلال کرده است بخورد.» ۷۷ این روایت مخالف مذهب امامیه مبنی بر اختیار صید به شرط تمکن ادای کفاره است، اما اگر نتواند کفاره (قربانی) دهد، صید را کنار گذاشته، از میتة می خورد. صاحب جواهر ادعای اجماع بر این قول را به نقل از سید مرتضی کرده، گو این که صاحب جواهر الکلام احتمال داده روایت در موردی است که نتواند کفاره صید را بدهد، گر چه بدان مضطر باشد. ۷۸ آنچه مصادر سنی در مورد احکام فقهی امام علی علیه السلام در مورد مخالفت احرام ذکر کرده اند، نگارنده موسوعه فقهی علی بن ابی طالب گرد آورده است:

درباره شتر مرغ، علی [علیه السلام] حکم به شتر قربانی نمود ۷۹ و در مورد تخمش، به جنین ماده شتر. ابن عباس می گوید: علی بن ابی طالب در مورد تخم شتر مرغی که محرم بدان آسیب رساند، حکم کرد: شتران نر را میان شتران ماده رها می کنی، وقتی معلوم شد بار دارند، تخم هایی را که شکسته ای می شمیری [و به شمار تخم ها بچه شتر می دهی]. گفتم این قربانی «کفاره» است و پس از

این ضامن آنچه از بین برده ای نیستی. ابن عباس می گوید: معاویه از قضاوت علی شگفت زده شد. وی می افزاید: چرا باید معاویه متعجب شود؟ در بازار، تخم را چنین می فروشند و بدان می بخشند. ۸۰ در سنن بیهقی است که علی [علیه السلام] در زمان حیات رسول الله این گونه قضاوت کرد. مردی نزد پیامبر خدا رفت و آنچه را علی گفته بود، به عرض رساند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه را شنیدی، علی به درستی گفت، اما کار دیگری هم می توانی بکنی. می توانی عوض هر تخم، یک روز روزه بگیری یا مسکینی را اطعام کنی. ۸۱ کفاره گفتاری که محرم بکشد، بی آن که بر وی حمله کرده باشد، یک قوچ است، ولی اگر حمله کند، چیزی بر وی واجب نیست. ۸۲ کفاره آهو، گوسفند است. ۸۳ درباره کبوتر حرم که دو شخص عادل از مسلمانان باید حکم کنند فرمود: گوسفند بدهد. ۸۴ کفاره دو تخم کبوتر، یک درهم است. ۸۵ کفاره تراشیدن مو؛ علی [علیه السلام] در مورد کسی که سر درد دارد و مویش را می تراشد، فرمود: «سه روز روزه بگیرد و می تواند به شش مسکین هر یک نیم صاع طعام دهد و اگر خواست قربانی کند، گوسفندی را می کشد.» ۸۶ هر جا خواست حرم یا جای دیگر این کار را انجام می دهد. علی [علیه السلام] در «سیقا» هنگامی که موی پسرش حسین را تراشید، شتری را قربانی کرد، که بخشش مستحب توسط وی رضی الله عنه بود. ۸۷ کفاره آمیزش؛ علی درباره مرد محرمی که با زنش آمیزش کند فرمود: «هر کدام

باید شتری بدهند» ۸۸ و در سال آینده حج بگزارند. کفاره بوسیدن و لمس شهوت انگیز؛ علی فرمود: «اگر محرم زنش را ببوسد، باید قربانی کند» ۸۹؛ یعنی گوسفند بدهد. آن که حیوانی را برای کفاره می کشد، نمی تواند از آن بخورد. علی فرمود: «از گوشت نذری و کفاره صید و آنچه مال مساکین است، نمی توان خورد.» ۹۰ و ۹۱

قسمت چهارم افعال حج

دوازده کار در حج واجب است احرام، وقوف به عرفات و مشعر، منا، رمی، قربانی، حلق یا تقصیر، طواف و دو رکعت نماز آن، سعی، طواف نساء و دو رکعت نماز آن. در مورد بسیاری از این افعال، سخنانی از امام علی علیه السلام آمده است:

۱ از واجبات احرام، تبلیغات اربع است عمره تمتع و حج جز با تلبیه درست نیست. یک بار تلبیه واجب است و تکرار و زیاده بر آن، تا زوال روز عرفه، برای حاجی مستحب است ۹۲ در این باره دو خبر از امیر مؤمنان نقل شده؛ یکی در مورد استحباب تلبیه برای مردان با صدای بلند است؛ علی علیه السلام فرمود: «جبرئیل خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: شعار محرم تلبیه است. به هنگام تلبیه صدایت را بلند کن.» ۹۳ فقهای مشهور بر این رأی هستند و بر آن به اخبار دیگری نه این خبر استدلال کرده اند، که شاید به سبب مرسل بودن این خبر است. ۹۴ دوّمین خبر آن است که فرمود: «تلبیه و شهادت و قرائت قرآن در نماز توسط گنگ، با تکان دادن زبان و اشاره به انگشتان است.» ۹۵ به نقل از مصادر سنی، نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی طالب گفته است: ابن ابی شیبّه و بیهقی و ابن

حزم اندلسی در المحلّی به سند خود روایت کرده اند که علی رضی الله عنه پیوسته تهلیل می گفت تا به جمره عقبه رسید. «عکرمه» می گوید: با حسین بن علی راه افتادم و تا رمی جمره عقبه می شنیدم که پیوسته تلبیه می گفت: به من فرمود: رسول الله این کار را می کرد. نووی در المجموع بیان می کند که علی [علیه السلام] تا پیش از وقوف در عرفات، تلبیه می گفت. این خیر معارض روایتی است که ابن ابی شیبیه روایت می کند که به ابن عباس گفت: معاویه از تلبیه در روز عرفه نهی کرد و آمد تا عمود خیمه را گرفت آنگاه لیک گفت. وی می افزاید: معاویه می دانست علی در این روز تلبیه می گفت. از این رو دوست داشت با ایشان مخالفت کند. ابن قدامه در المغنی ذکر می کند که علی تا زوال خورشید در روز عرفه تلبیه می گفت. ۹۶.

۲ وقوف در عرفات وقوف در عرفات از ارکان حج است و هر که به عمد وقوف در عرفات را به هنگام زوال روز عرفه از دست بدهد، حج را از کف داده است. از این رو، در برخی اخبار آمده است که «یوم حج اکبر» (بزرگترین روز حج) روز عرفه است. در این باره از امام صادق علیه السلام روایت است: «فضیل بن عیاض از ایشان از حج اکبر پرسید. فرمود: خودت چیزی می دانی؟ عرض کرد: آری، ابن عباس می گفت: حج اکبر روز عرفه است؛ یعنی کسی که روز عرفه را تا طلوع فجر روز قربانی درک کند، حج را درک کرده

است و آن که این روز را از دست بدهد، حج را از کف داده است. امام صادق علیه السلام بدو فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: حج اکبر، روز قربانی است و این آیه را دلیل آورد: {فَسَيُحْوَا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ} که بیست روز از ذی الحجه و محرم و صفر و ماه ربیع الأول و ده روز از ربیع الآخر است. اگر حج اکبر، روز عرفه بود، سیح (کوچیدن) چهار ماه و یک روز می باشد...» ۹۷ در مسند زید از ایشان علیه السلام روایت است: «هر که وقوف در عرفه با مردم را از دست بدهد و شب هنگام بیاید و در جمعی از مردم، پیش از انصراف امام باشد، حج را درک کرده است.» ۹۸

۳ اعمال منا در منا سه کار بر حاجی واجب است: رمی و قربانی و حلق یا تقصیر (تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر). در مورد دومین و سومین عمل، احکام فقهی از امیر مؤمنان آمده، ولی در مورد نخست، بر خبری از امام دست نیافتیم. از امام درباره قربانی (هَیْدَى) احکام بسیاری آمده که در ضمن مسائل آتی آن را ذکر می کنیم: کمترین قربانی که مجزی است از ایشان روایت است که فرمود: شتر و گاو و بز «ثنیه» و میش «ضأن» باشد ۹۹؛ یعنی بنابر اعتقاد مشهور، شتر پنج سال را تمام کرده، وارد شش سال شده باشد. بز و گاو یکساله و داخل سال دوم شده باشند، جذع، پس از یک سالگی و ورود به دو سالگی است. رأی فقها این است که کمترین قربانی که مجزی است، باید در این سن و سال باشد. ۱۰۰

شروط

قربانی فقها شروطی را برای قربانی گفته اند. محقق در شرایع می گوید: «شرط سوم آن است که سالم باشد؛ پس یک چشم و لنگی که آشکارا بلند و آنچه شاخش از داخل شکسته یا گوشش بریده است، مجزی نیست. همچنین نرهایی که اخته شده اند یا لاغری که بر پهلوهایش پیه نباشد و...، مستحب است فربه باشد، که در علفزار نگهداری می شود و در آنجا می خوابد و می چرد...» ۱۰۱ در این باره اخبار صحیحی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده که مورد استدلال فقهاست و احادیث ضعیفی نیز وجود دارد که در کنار ادله خود آورده اند، ۱۰۲ مانند: «برای اطمینان از سلامت قربانی، چشم و گوشش واریسی شود، اگر چشم و گوش سالم باشند، قربانی کامل است و اگر شاخش شکسته باشد یا پایش را به طرف قربانگاه بکشد، مجزی نیست.» ۱۰۳

و از ایشان است: «اگر مرد، قربانی لاغر بخرد، مجزی نیست و اگر فربه بخرد، ولی معلوم شود لاغر است مجزی است. در قربانی تمتع نیز همین حکم است.» ۱۰۴ همچنین نقل شده است: «علی علیه السلام خوش نداشت گوش و بینی قربانی بریدگی داشته باشد اما اگر زمانی سوراخی داشت، اشکال نمی دانست.» ۱۰۵ در صورت ضرورت، یک قربانی برای پنج و هفت نفر مجزی است اصل این است که یک قربانی، برای یک شخص مکلف مجزی است، اما اخباری وارد شده که به هنگام ضرورت و اگر چند نفر، همسفره باشند، یک قربانی، مجزی برای بیشتر از یک نفر است. از شمار این اخبار، روایتی از امیر مؤمنان است: گاو دوسه ساله مجزی برای سه نفری است که از یک خانواده باشند و

بالغ مجزی برای هفت نفر متفرقه است و گاو پیر مجزی برای ده نفر متفرقه است». صاحب جواهر این خبر و مانند آن را از دیگر امامان بر قربانی مستحب حمل نموده؛ زیرا در آن تصریحی بر قربانی واجب نیست. ۱۰۶

حکم استفاده از شیر قربانی و سوار شدن آن خبری از امام علی علیه السلام درباره جواز استفاده از شیر قربانی و سوار شدن آمده است. روایت است که ایشان «شیر قربانی را می دوشید و اگر ضرری نداشت، بر آن سوار می شد.» ۱۰۷ و اگر می دید مردمی پیاده راه رفته و خسته اند، بر (شتر) قربانی سوارشان می کرد و می فرمود: اگر مرکوب سوار گم یا سقط شود و همراهش (شتر قربانی باشد)، بر آن سوار شود. ۱۰۸ تمامی فقها به این حدیث فتوا داده اند. ۱۰۹

احکام قربانی از جمله مستحبات اسلام، قربانی است، علی علیه السلام فرمود: «اگر مردم می دانستند قربانی چه ثمره ای دارد، قرض می گرفتند و قربانی می کردند. با اولین قطره خونی که از قربانی بریزد، قربانی کننده بخشوده می شود.» ۱۱۰ ایشان هر سال به نیت رسول الله صلی الله علیه و آلهو برای خودشان، دو قوچ را می کشت ۱۱۱ و می فرمود:

«دو قربانی یا بیشتر بکش و آن را که گوش و چشمش سالم باشد؛ بخر و رو به قبله ذبح کن...» ۱۱۲ و از رسول الله نقل است که فرمود: «شما را از سه چیز نهی نمی کنم... این که گوشت قربانی را پیش از سه روز از قربانگاه خارج کنید. پس از سه روز، از آن بخورید و ذخیره کنید.» ۱۱۳ و از ایشان است: «قربانی در سه روز است،

که بهتر، نخستین روز است.» ۱۱۴ فقها بر این مطالب فقهی، به ادله ای از جمله این کلمات امیر مؤمنان استدلال کرده اند. ۱۱۵

هر که قربانی نیافت، ده روز روزه بگیرد اگر حاجی قربانی نیابد یا نتواند بهایش را پردازد، به عنوان بدل بر او واجب است ده روز روزه بگیرد؛ سه روز در حج و هفت روز در وطنش. سه روز حج واجب است پشت سر هم شد نه متفرقه امام علی درباره آیه: {فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ...} فرمود: «روز پیش از ترویبه و روز ترویبه و روز عرفه، و هر که این سه روز را از دست بدهد، از روز حصبه شب کوچ از منا شروع کند.» ۱۱۶ تمام احادیثی که از امام علی علیه السلام درباره هدی بود گذشت. اما حلق (تراشیدن مو) که سومین کار در منا است؛ روایت است که امیر مؤمنان فرمود: «مستحب است تا محاذی گوش بتراشد.» ۱۱۷ فقها نیز چنین فتوا داده اند. ۱۱۸ مصادر امامیه درباره اعمال منا، فقط همین احادیث را در بر دارد، اما آنچه مصادر اهل سنت روایت کرده اند، توسط نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی طالب جمع آوری شده است. وی می نویسد: از مزدلفه (مشعر الحرام) حاجیان به منا می روند و در اولین روز از ایام منا روز قربانی کردن به ترتیب چند کار می کنند: رمی جمره عقبه، قربانی کردن، تراشیدن مو و طواف خروج. علی [علیه السلام] فرمود: «نخستین کار در روز نحر، رمی جمره، سپس ذبح، بعد حلق و پس از آن طواف زیارت است.» ۱۱۹

رمی جمره عقبه علی [علیه السلام] فرمود: «در روز دهم ذی الحجه، پس از

طلوع خورشید، با هفت سنگریزه رمی جمره عقبه می کند و با هر ریگی تکبیر می گوید. در این روز فقط بدین جمره رمی می شود.» ۱۲۰

ذبح هدی اگر حاجی قارن (جمع کننده میان حج و عمره) یا متمتع باشد یا بخواهد کفاره کار خلافتش را بدهد، واجب است قربانی کند، که وقتش روز دهم است. پس از ذبح، برخی چیزها بر او حلال خواهد شد.

حلق یا تقصیر (تراشیدن یا کوتاه کردن مو) پس از ذبح، مویش را کوتاه می کند یا می تراشد، آنگاه مُحَلِّ می شود، اگر کسی مویش را تراشیده، یا بافته و یا پشت سرش بسته باشد، تقصیر مجزی نیست و باید حلق کند. ۱۲۱ زن مویش را کوتاه می کند. نه اینکه بتراشد. ترمذی و نسائی از علی رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: «رسول الله نهی کردند زن مویش را بتراشد.» ۱۲۲ در موسوعه درباره روز بدل قربانی، به نقل از امام علیه السلام آمده است: آخرین روز از سه روزی که واجب است در حج روزه بگیرد، باید روز عرفه باشد، علی [علیه السلام] در تفسیر آیه: {فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ...} فرمود: «آخرینش، روز عرفه است.» و فرمود: «روز ترویبه و پیش از آن و روز عرفه را روزه بگیر.» ۱۲۳ اگر این سه روز را حتی روز عرفه را روزه نگیرد، آیا باید بعداً بگیرد؟ علی [علیه السلام] معتقد است: نمی تواند در ایام منا روزه بگیرد؛ چرا که ایام تشریق، روزهای خوردن و آشامیدن است. در این باره علی [علیه السلام] می فرماید: «اگر روزه را از دست بدهد، پس از روزهای تشریق، روزه

بگیرد.» ۱۲۴ و می افزاید: «پس از این، سه روز در حرم و هفت روز بعد از بازگشت (به وطن) روزه بگیرد.» ۱۲۵

۴ طواف پس از اعمال منا، پنج عمل بر حاجی واجب است: طواف حج و دو رکعت نماز آن، سعی میان صفا و مروه، طواف نساء و دو رکعت نماز آن. درباره طواف، احکام فقهی از امیر مؤمنان وارد شده که ضمن نکات آتی، ذکر می شود: استحباب برگزیدن طواف مستحب، به جای نماز مستحب در کعبه: «خداوند در بیت الحرام، صد و بیست رحمت دارد، که شصت رحمت از آن طواف کنندگان و چهل رحمت برای نماز گزاران و بیست رحمت برای ناظران است.» ۱۲۶

استحباب استلام حجر الاسود به هنگام طواف از امام صادق علیه السلام روایت است: «عمر بن خطاب از کنار حجر الاسود گذشت و گفت: به خدا قسم، ای سنگ! می دانیم تو سنگی بیش نیستی و نفع و ضرری نداری. فقط شاهد بودیم رسول الله تو را دوست داشت. از این رو ما نیز تو را دوست داریم. امیر مؤمنان فرمود: ای پسر خطاب! چگونه چنین می گویی، به خدا سوگند! در روز قیامت، خداوند حجر الاسود را در حالی بر می انگیزاند که زبان و لب دارد و به سود آن که بدان احترام کرده، شهادت می دهد. با این سنگ، خداوند عزّ و جلّ زمینیان را قسم می دهد و با آفرینندگانش بیعت می کند. عمر گفت: در شهری که علی بن ابی طالب در آن جا نباشد، خدا ما را عمر ندهد!» ۱۲۷ این حدیث از جمله روایاتی است که دلالت دارد مستحب است طواف کننده در اثنای طواف، مقابل حجرالاسود بایستد، دست ها را

به دعا بالا ببرد و آن را لمس کند و ببوسد. صاحب جواهر این حدیث را به هنگام بحث در این مسأله آورده است. ۱۲۸

دست بریده، از موضع بریدگی، حجرالأسود را لمس می کند امام صادق علیه السلام روایت کرده است: از علی علیه السلام پرسیدند: چگونه دست بریده، حجرالأسود را لمس کند؟ فرمود: از موضع بریدگی سنگ را استلام کند. اگر از آرنج دستش بریده باشد، با دست چپش لمس کند ۱۲۹. برای فتوا در این مسأله، فقها بر این روایت تکیه کرده اند. ۱۳۰

هر که یک دور بیفزاید، دوبار طواف هفتگانه می کند هفت دور در طواف واجب است و حدی برای مستحب نیست. اگر در طواف واجب، یک دور بیفزاید، واجب است شش دور دیگر کند، تا دو بار طواف هفتگانه کرده باشد. ۱۳۱ دلایل عمده در این باب، روایاتی از امیرمؤمنان است؛ مانند صحیح محمد بن مسلم از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام: «در کتاب علی علیه السلام است، اگر آدمی یقین کند، در طواف واجب هشت دور گشته است، شش دور دیگر بدان می افزاید.» ۱۳۲ و امام صادق علیه السلام فرمود: «علی هشت دور طواف کرد. از این رو شش دور افزود، سپس چهار رکعت نماز گزارد.» ۱۳۳ مصادر امامیه درباره طواف، از ایشان علیه السلام همین احادیث را ذکر کرده اند و مصادر سنی احادیث دیگری از ایشان آورده اند؛ مانند: «هر که طواف را فراموش کند، بر می گردد حتی اگر در خراسان باشد» و «هر که حج گزارد، آخرین عملش طواف بیت باشد، مگر زنانی که حائض باشند، که رسول الله بدین سبب آنان را معاف کرد» و «حائض در

عرفات وقوف می کند و تمامی اعمال را انجام می دهد و به مشعرالحرام می آید و رمی جمره می کند و سعی میان صفا و مروه می نماید، ولی بیت را طواف نمی کند، تا پاک شود.» ۱۳۴ و «اگر طواف بیت کنی و ندانی کامل کرده ای یا نه، آنچه را شک داری، تمام کن، که خداوند بر زیادی عذاب نمی کند» و درباره کسی که فراموش کند و هشت دور طواف نماید، فرمود: «شش دور به آن می افزاید تا چهارده دور شود و بعد چهار رکعت نماز می خواند» و روایت کرده اند هرگاه ایشان علیه السلام حجرالأسود را استلام می کرد، می گفت: «اللَّهُمَّ إِيْمَانًا بِكَ وَ تَصَدِيقًا بِكِتَابِكَ وَ وَفَاءً بِعَهْدِكَ وَ اتِّبَاعًا لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» ۱۳۵

پاورقی ها

۱. مصادر و نصوص این حدیث را در کتاب های سنی و شیعی در حاشیه شیخ حسین الراضی بر قسمت نهم از مراجعه ۴۸ المراجعات امام سید عبدالحسین شرف الدین ملاحظه کنید.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۳، چاپ مؤسسه آل البیت.

۳. وسائل، ج ۱۱، صص

۱۱ ۱۲

۴. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۵

۵. وسائل، ج ۱۱، ص ۲۱

۶. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۸، ح ۲۰

۷. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۰۲، ح ۲۹

۸. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۶، ص ۴۴۲

۹. وسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۱، ح ۱۸

۱۰. موسوعه فقه علی بن ابی طالب، د. رواس قلعه چی، ص ۲۰۵، به نقل از سنن بیهقی و کنز العمال و المجموع نووی.

۱۱. جواهر، ج ۶، ص ۴۴۲

۱۲. الموسوعه، ص ۲۰۵

۱۳. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۵۵

١٤. جواهر، ج٦، ص ٣٩٣

١٥. وسائل، ب١٦ (وجوب الحج)، ح٢

١٦. الموسوعه، ص ٢٤، به نقل از الروض النضير، ج٣، ص ٢٩٦

١٧. سنن بيهقي، ج٤، ص ٣٤٨؛ المغني، ج٣، ص ٤٨٤

١٨. الموطأ، ج١، ص ٣٣٦؛ كنز العمال،

ح ۱۲۴۶۵

۱۹. الموسوعه، ص ۲۰۷

۲۰. الموسوعه، ص ۲۰۷، به نقل از ابن ابی شیبیه، ج ۱، ص ۱۸۳؛ المحلی، ج ۷، ص ۱۷۴؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۰۸؛ کنز العمال،

ح ۱۴۴۶۴

۲۱. جواهر، ج ۶، صص ۴۶۲ و ۴۶۳

۲۲. الموسوعه، ص ۲۰۸، به نقل از المحلی، ج ۷، ص ۱۰ و المغنی، ج ۳، ص ۴۶۸

۲۳. وسائل، ج ۱۱، ص ۶۳، ح ۱، حدیث سوم و پنجم و ششم این باب، همین گونه است.

۲۴. الموسوعه، ص ۲۰۴، به نقل از مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۱، صص ۱۹۴ و ۱۶۹؛ المحلی، ج ۷، ص ۶۱؛ المجموع، ج ۷، ص ۸۰

؛ المغنی، ج ۳، ص ۲۲۸

۲۵. الموسوعه، ص ۲۰۴

۲۶. جواهر، ج ۶، ص ۴۱۰

۲۷. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۲، ح ۲

۲۸. وسائل، ج ۱۱، ص ۹۲

۲۹. جواهر، ج ۶، ص ۴۱۰

۳۰. وسائل، ج ۱۱، ص ۹۲

۳۱. الموسوعه، ص ۲۰۴، به نقل از الروض النضیر، ج ۳، ص ۱۳۸

۳۲. جواهر، ج ۶، صص

۴۸۹ ۴۹۸

۳۳. بقره: ۱۹۶

۳۴. الموسوعه، ص ۲۰۸، به نقل از المغنی، ج ۳، ص ۲۶۶ و المحلی، ج ۷، ص ۷۵ و سنن بیهقی، ج ۵، ص ۳۰، و ج ۴، ص ۳۴۱ و

مسند زید، ج ۳، ص ۱۴۴ و المجموع، ج ۷، ص ۲۰۱ و آثار ابی یوسف، ص ۴۸۴ و ابن ابی شیبیه، ج ۱، صص

١٦٢ ١٦٤ و تفسير ابن كثير، ج ٢، و ص ١٠٣

٣٥. جواهر، ج ٦، ص ٥٠٠

٣٦. وسائل، ج ١١، ص ٣٢١، ح ٥، و ص ٣٢٣، ح ٢ و ص ٣٢٤، ح ٤

٣٧. وسائل، ج ١٢، ص ٤٢٨، ح ١

٣٨. مائده: ٩٦

٣٩. جواهر، ج ٦، ص ٥٩٠

٤٠. الروض النضير، ج ٣، ص ٢٢١

٤١. المغنى، ج ٣، ص ٣٠٩؛ المجموع، ج ٧، ص ٣٣٧

٤٢. المحلى، ج ٧، ص ٢٥٠؛ المغنى، ج ٣، ص ٣١٢؛ المجموع، ج ٧، ص ٣٣١

٤٣. سنن بيهقي، ج ٥، ص ١٨٢؛ سنن ابى داود، مناسك، باب لحم الصيد للمحرم؛ المغنى ج ٣، ص ٣١٢؛ ابن ابى شيبه، ج ١،

ص ١٨٥؛ الأم، ج ٧، ص ١٧٠

٤٤. عبد الرزاق، ج ٤، ص ٤٢٧؛ تفسير طبرى، ج ٧، ص ٧٠، چاپ دوم.

٤٥. ابن ابى شيبه، ج ١، ص ٢٠٣. ١٩١١؛ الأم،

ج ٧، ص ١٧١ ؛ الأوسط، ج ٢، ص ٣١٢ ؛ الإشراف، ج ٢، ص ٣١٩

٤٦. الروض النضير، ج ٣، ص ٢٦٩

٤٧. ابن أبي شيبة، ج ١، ص ٢٠٤ ؛ الروض النضير، ج ٣، ص ٢٦٩

٤٨. جواهر، ج ٦، ص ٥٨٨ ؛ وسائل، ج ١١، ص ٤٣٢، ح ٤ و ٥

٤٩. جواهر، ج ٦، ص ٦٣٣

٥٠. الموسوعة، ص ٢١٠ به نقل از الروض النضير، ج ٣، صص ٢٥٧ و ٢٦٥

٥١. وسائل، ج ١٢، ص ٤٨٢

٥٢. المحلى، ج ٢، ص ٨٢

٥٣. المحلى، ج ٧، ص ٢٦٠

٥٤. الروض النضير، ج ٣، ص ٢١٧

٥٥. الروض النضير، ج ٣، ص ٢١٦

٥٦. ابن أبي شيبة، ج ١٢، صص ١٨١ و ١٨٣

٥٧. المحلى، ج ٧، ص ٨٢ ؛ المغنى، ج ٣، ص ٣٢٩

٥٨. ابن أبي شيبة، ج ١، ص ١٨١

٥٩. الموسوعة، ص ٢١٠

٦٠. ابن أبي شيبة، ج ١، ص ١٦٤ ؛ المحلى، ج ٧، ص ١٩٩ ؛ سنن بيهقى، ج ٥، ص ٦٦ و ج ٧، ص ٢١٣ ؛ كنز العمال، ص ١٢٨٤٥ ؛

المجموع، ج ٧، ص ٢٩

٦١. الموطأ، ج ١، ص ٣٨١ ؛ المحلى، ج ٧، ص ١٨٠ ؛ ابن أبي شيبة، ج ١، ص ١٦٥ ؛ سنن بيهقى، ج ٥، ص ١٦٧ ؛ الروض النضير،

ج ٣، ص ٢٥٠ ؛ كنز العمال، ص ١٢٨١٥ ؛ المجموع، ج ٧، ص ٣٨٠ ؛ المغنى، ج ٣، ص ٣٦٥ ؛ كشف الغمه، ج ٢، ص ٢٢٠

٦٢. ابن أبي شيبة، ج ١، ص ١٦٣ ؛ سنن بيهقى، ج ٥، ص ١٦٨ ؛ كنز العمال، ص ١٢٧٩٨

٦٣. الروض النضير، ج ٣، ص ٢٦٥

٦٤. الموطأ، ج ١، ص ٣٨٨؛ ابن ابي شيبة، ج ١، ص ١٦٧؛ المحلى، ج ٧، ص ٢١٣ و ٢٠٥؛ سنن بيهقى، ج ٥، ص ٢١٨؛ المغنى، ج ٣، ص ٤٩٨ و ٥٤٥
٦٥. المغنى، ج ٣، ص ٢٩٩
٦٦. الروض النضير، ج ٣، ص ٢٦٧
٦٧. الموسوعه، ص ٢١١
٦٨. وسائل، ج ١٢، ص ٥٦١
٦٩. جواهر، ج ٧، ص ٣٦١
٧٠. جواهر، ج ٧، ص ٣٦٨
٧١. وسائل، ج ١٣، ص ٥٠
٧٢. جواهر، ج ٧، صص ٣٨٢ و ٣٨٣
٧٣. وسائل، ج ١٣، ص ٥٥، ح ٢ و ٤
٧٤. وسائل، ج ١٣، ص ٥٢، ح ٢ و ص ٥٤، ح ٦، و ص ٥٣، ح ٤
٧٥. جواهر، ج ٧، صص ٣٥٢ و ٣٥٣
٧٦. وسائل، ج ١٣، ص ٦٣
٧٧. وسائل، ج ١٣، ص ٨٧
٧٨. جواهر، ج ٧، صص ٤١٩ و ٤٢٠
٧٩. المجموع، ج ٧،

صص ٤٠٣ و ٤٢١؛ المغنى، ج٣، صص ٥٠٩ و ٥١٧؛ المحلى، ج٧، ص ٢٢٧؛ الروض النضير، ج٣، ص ٢٦٦

٨٠. عبد الرزاق، ج٤، ص ٤٢٢؛ المحلى، ج٧، ص ٢٣٤

٨١. سنن بيهقى، ج٥، ص ٢٠٨

٨٢. ابن ابى شيبه، ج١، صص ١٧٧ و ١٩١ و ٢٠٣؛ عبد الرزاق، ج٤، ص ٤٠٣؛ المحلى، ج٧، ص ٢٢٧؛ الروض النضير، ج٣، ص ٢٢٦؛ المجموع، ج٧، ص ٤٠١؛ المغنى، ج٣، ص ٥١٠

٨٣. المغنى، ج٣، ص ٥٠٩ و ٥١١؛ الروض النضير، ج٣، ص ٢٢٦

٨٤. عبد الرزاق، ج٤، ص ٤١٨

٨٥. عبد الرزاق، ج٤، ص ٤٢٠؛ المجموع، ج٧، ص ٣٣٩

٨٦. الروض النضير، ج٣، ص ٢٤٨؛ تفسير طبرى، ج٢، ص ٢٣٥

٨٧. تفسير طبرى، ج٢، ص ٢٣٩

٨٨. ابن ابى شيبه، ج١، ص ١٦٥

٨٩. ابى ابى شيبه، ج١، ص ١٦٣؛ سنن بيهقى، ج٥، ص ١٦٨؛ كنز العمال، ص ١٢٧٩٨

٩٠. ابن ابى شيبه، ج١، ص ١٦٦

٩١. الموسوعه، صص ٢١٢ و ٢١٣

٩٢. تحرير الوسيله، ج١، ص ٤١٦

٩٣. وسائل، ج١٢، ص ٣٧٩

٩٤. جواهر، ج٦، ص ٥٧٩

٩٥. وسائل، ج١٢، ص ٣٨١

٩٦. الموسوعه، صص ٢١٣ و ٢١٤

٩٧. وسائل، ج١٤، ص ٤٤

۹۸. الموسوعه، ص ۲۱۵، به نقل از مسند زید، ج ۳، ص ۱۸۳

۹۹. وسائل، ج ۴، ص ۱۰۳، این مضمون از امام در دو روایت دیگر، ص ۱۰۵ تکرار شده است.

۱۰۰. جواهر، ج ۷، ص ۷۷

۱۰۱. جواهر، ج ۷، صص

۷۹۸۴ نک: به سخن محقق و استدلال صاحب جواهر.

۱۰۲. همان.

۱۰۳. وسائل، ج ۱۴، صص ۱۱۰ و ۱۱۱

۱۰۴. وسائل، ج ۱۴، ص ۱۱۵

۱۰۵. وسائل، ج ۱۴، ص ۱۲۹

۱۰۶. جواهر، ج ۷، ص ۷۰

۱۰۷. وسائل، ج ۱۴، ص ۱۴۶

۱۰۸. وسائل، ج ۱۴، ص ۱۴۷

۱۰۹. جواهر، ج ۷، ص ۱۱۵

۱۱۰. وسائل، ج ۱۴، ص ۲۱۰

۱۱۱. وسائل، ج ۱۴، ص ۲۰۶

۱۱۲. وسائل، ج ۱۴، ص ۲۰۷

۱۱۳. وسائل، ج ۱۴، ص ۱۷۰

۱۱۴. وسائل، ج ۱۴، ص ۹۳

۱۱۵. جواهر، ج ۷، صص

۱۱۶. وسائل، ج ۱۴، ص ۱۸۳، در همین مطلب، احادیث دیگر از ایشان در ص ۱۸۴ آمده است.

۱۱۷. وسائل، ج ۱۴، ص ۲۲۹

۱۱۸. جواهر، ج ۷، ص ۱۳۴

۱۱۹. مسند زید، ج ۳، ص ۲۴۴

۱۲۰. مسند زید، ج ۳، ص ۱۹۴

۱۲۱. کنز العمال، ص ۱۲۷۳۳

۱۲۲.

الموسوعه، ص ۲۱۶

۱۲۳. ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۹۶؛ تفسیر طبری، ج ۲، ص ۲۴۷

۱۲۴. سنن بیهقی، ج ۵، ص ۲۵؛ المغنی، ج ۹، ص ۴۷۹

۱۲۵. الموسوعه، ص ۲۰۶

۱۲۶. وسائل، ج ۱۳، ص ۳۱۲

۱۲۷. وسائل، ج ۱۳، ص ۳۲۰

۱۲۸. جواهر، ج ۷، ص ۱۸۴

۱۲۹. وسائل، ج ۱۳، ص ۳۴۳

۱۳۰. جواهر، ج ۷، ص ۱۸۷

۱۳۱. جواهر، ج ۷، صص

۱۹۷ ۱۹۹

۱۳۲. وسائل، ج ۱۳، ص ۳۶۶

۱۳۳. وسائل، ج ۱۳، ص ۳۶۵

۱۳۴. الموسوعه، ص ۲۱۷، به نقل از مسند زید بن علی، ج ۳، ص ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۷۵؛ ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۶۵

۱۳۵. الموسوعه، ص ۱۱۴، به نقل از ابن ابی شیبه، ج ۱، صص ۱۶۸ و ۲۰۵؛ مسند زید، ج ۳، ص ۱۶۹؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵،

ص ۵۰۱؛ المجموع، ج ۸، ص ۳۴؛ کنز العمال، ح ۱۲۵۱۹

پاسخ به شبهات و هائیت

مقدمه

اشاره

در پرتو شریعت نویسنده: عباسعلی زارعی سبزواری

پرسشگری و کنجکاوی انسان

حسّ پرسشگری و کنجکاوی یکی از ویژگی های روحی و روانی انسان است. وجود این ویژگی انسان را از حیوانات متمایز کند و او با طرح پرسش های گوناگون درباره هستی خویش و دیگران به جستوجوی پاسخ آنها می پردازد و با گرفتن پاسخ هر پرسشی، پله های تکامل را طی می کند. انسان پاسخ بعضی از پرسش ها را نزد وجدان و عقل می یابد و پاسخ بعضی را با تجربه کسب می کند و پاسخ بعضی دیگر را نه با عقل درک می کند و نه با تجربه کسب می نماید، بلکه از نیرویی ماورای طبیعت می گیرد. نخستین پرسشی که برای هر انسان با شعوری پدید می آید و عقل او پاسخ گوی آن می باشد، این است که آیا من و آنچه در این جهان پنهان وجود دارد نیازمند یک آفریننده هستیم و یا تمام هستی، خود به خود، تصادفی و بدون هیچ آفریننده ای وجود پیدا کرده است؟

هر انسان با وجدان و عاقلی با بکارگیری اندیشه و عقل، نیازمندی این جهان با عظمت را به مدبری حکیم و آفریننده ای دانا و توانا درک می کند.

پرسش دیگری که برای انسان پدید می آید و عقل پاسخ گوی آن است، این که آیا آفریننده جهان در آفرینش این جهان هدف خاصی را دنبال می کند یا این جهان را بدون هدف و پوچ آفریده است؟ اینجا نیز عقل انسان می گوید: آفریننده این جهان با عظمت و پراز رمز و راز، حکیم، دانا

و تواناست و هر حکیمی در کارهای خویش حکمت و هدفی را دنبال می کند؛ پس آفریننده این جهان نیز تمام هستی را هدفمند آفریده است.

پرسش سومی که پدید می آید، این است که هدف آفریننده حکیم و دانا از آفرینش موجودات عالم چیست؟

عقل در اینجا عاجز است و پاسخ این پرسش را باید آفریننده حکیم بدهد، لذا در کلام خود می فرماید: {هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا}؛ (خداوند این جهان کسی است که تمام آنچه را که در زمین است برای شما انسانها آفریده است) بقره: ۲۹).

پرسش چهارم این است که چرا و به چه هدفی خداوند ما انسان ها را آفریده است؟

اینجا نیز عقل تعطیل است و انسان باید پاسخ این پرسش را از خود آفریننده هدفدار بپرسد. از این رو خداوند متعال می فرماید: {وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ}، (جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا عبادت کنند) (ذاریات: ۵۶).

پرسش پنجم این است که چگونه خداوند را عبادت کنیم؟ پرستش خداوند با انجام چه کارهایی و اجتناب از چه کارهایی تحقق می یابد؟ پاسخ این پرسش را نیز نمی توان از عقل یا تجربه گرفت، بلکه پاسخ آن نیز در نزد خود آفریننده است. و از آنجا که انسان در مرتبه ای پایین از مراتب هستی است و آفریننده جهان در بالاترین مرتبه از مراتب هستی قرار دارد، به حکم عقل انسان به طور عام نمی تواند پاسخ این پرسش را مستقیماً از آفریننده جهان بگیرد؛ بنابراین وجود یک واسطه را میان خود و آفریننده برای دریافت این پاسخ ضروری می داند. از این رو خداوند

متعال پیامبرانی را از میان خود بشر برای برقراری ارتباط میان خود و بشر انتخاب کرد تا راه پرستش و اطاعت را به آنان بیاموزد. آخرین پیامبر از پیامبران الهی پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است، که رسالت خود را به خوبی انجام داد و مردم را تا آخرین لحظه عمر خویش، با ابلاغ کلام خدا و سنت خویش آگاه کرد و تنها راه عبودیت نجات بخش را تمسک به قرآن کریم و عترت خویش پس از خود معرفی نمود و فرمود: (انی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابداً)؛ (دو گوهر گران بها را در میان شما می گذارم؛ کتاب خدا و عترت من؛ چنانچه به آن دو چنگ زنید هرگز پس از من گمراه نمی شوید). در حقیقت خداوند متعال به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله راه پرسشگری و پاسخ گویی پس از خود را به مردم معرفی نمود و قرآن کریم به همراه عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها مرجع برای پاسخ گویی به پرسش های مردم دانست. ولی متأسفانه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دلایلی که اکنون فرصت بیان آن نیست، وصیت آن حضرت نادیده و یا ناکافی دانسته شد و راه برای اختلافات مذهبی هموار گشت و بسیاری از مردم با فاصله گرفتن از تنها مرجع صحیح برای پاسخ گویی یعنی قرآن به همراه اهل بیت (علیهم السلام) دچار سردرگمی شدند و رفته رفته با گذشت زمان، شبهه افکنی مغرضانه در بسیاری از موارد جایگزین پرسشگری معقول شد.

با این وجود اهل بیت عصمت و طهارت در طول زندگی به پرسش های معقول مردم پاسخ می دادند و شبهات دشمنان دین را با متانت و سعه صدر پاسخ می گفتند. امامان معصوم (علیهم السلام) با وجود تمام مشکلات اجتماعی، با تشکیل مجالس مناظره، از کیان اسلام دفاع می کردند و راه پرسشگری را که راه تکامل بشری است بر روی مردم باز می گذاشتند.

در زمان غیبت امام زمان علیه السلام مسئولیت پاسخ گویی به پرسش ها و شبهات بر عهده عالمان و دانشمندان جامعه گذاشته شده است. آنان باید خود را مصداق آیه شریفه: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾، (۱) قرار داده، راه خدا و سیره پیامبران و امامان را ادامه دهند. آنان باید بحث و گفتمان برادرانه و منطقی درباره مسائل مختلف دینی را بدون تعصب و هرگونه پیش داوری جانبدارانه در جامعه رواج داده، به پرسش های معقول دوستان و یا شبهات نامعقول دشمنان به صورت منطقی و با استفاده از قرآن کریم و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ منطقی و قانع کننده بدهند.

پرسشگری معقول و پاسخ گویی منطقی

از دیرباز اندیشمندان در حوزه های مختلفی به تبادل آرا و نقد و بررسی آنها مشغول بوده اند؛ در حوزه مذهب و اعتقادات نیز تبادل افکار و نقد و بررسی آنها پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور گسترده ای وجود داشت و از آن به عنوان عاملی برای رشد و شکوفایی جامعه اسلامی یاد می شد. برگزاری مجالس مباحثه و مناظره میان امامان معصوم و افراد مختلف از

گوناگون، گواه بر این مطلب است و در اینجا به نمونه ای از این مناظرات به صورت فهرست اشاره می کنیم:

۱. مناظره امام علی علیه السلام با جاثلیق درباره دین شناسی و خداشناسی.
۲. مناظره امام علی علیه السلام با قدریه درباره قضا و قدر.
۳. مناظره امام علی علیه السلام با مرد شامی درباره قضا و قدر.
۴. پاسخ امام علی علیه السلام به ذعلب درباره رؤیت خداوند و صفات او.
۵. مناظره امام باقر علیه السلام با هشام بن عبدالملک درباره حالت مردم در روز قیامت.
۶. پاسخ های امام باقر علیه السلام به پرسش های محمد بن مسلم.
۷. مناظره امام صادق علیه السلام با زندیق درباره خداشناسی.
۸. مناظره امام صادق علیه السلام با ابن اَبی العوجاء درباره حدوث عالم.
۹. مناظره امام صادق علیه السلام با عبدالله دیصانی.
۱۰. پاسخ امام صادق علیه السلام به پرسش های ابوبصیر درباره صفات ذات خداوند.
۱۱. مناظره امام صادق علیه السلام با صالح نیلی درباره توان و قدرت بندگان.
۱۲. مناظره امام صادق علیه السلام با مرد شامی درباره اثبات ضرورت امامت.
۱۳. مناظره امام رضا علیه السلام با جاثلیق درباره اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و آله و اثبات تحریف انجیل.
۱۴. مناظره امام رضا علیه السلام با رأس الجالوت درباره اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله.
۱۵. مناظره امام رضا علیه السلام با بزرگ هیربدان در ردّ زرتشتیان.
۱۶. مناظره امام رضا علیه السلام با عمران صابی درباره الهیات.
۱۷. مناظره امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی درباره بداء و اراده خداوند.
۱۸. مناظره امام رضا علیه السلام با ابن جهم درباره عصمت پیامبران (علیهم السلام).
۱۹. مناظره امام رضا علیه السلام با مأمون درباره عصمت انبیا.

بر تمام این مناظرات فضایی آرام و

به دور از تعصب کورکورانه حاکم بوده است؛ پرسشگران به قصد پاسخ گرفتن از امامان معصوم (علیهم السلام) می پرسیدند و آنان، با ارائه برهان و استفاده از منطق پاسخ آنان را می دادند و نتیجه این پرسشگری معقول و پاسخ گویی منطقی، چیزی جز گرویدن اشخاص به دین مبین اسلام نبود. این فضا را در مباحثات علمی و مناظرات مذهبی اندیشمندان شیعه و سنی پس از عصر غیبت نیز مشاهده می کنیم؛ آنان در جلسات و کتاب های خویش با رعایت احترام همدیگر، به نقد و بررسی اندیشه های یکدیگر می پرداختند، بدون اینکه شخص و یا فرقه ای را متهم به کفر و شرک کنند. و تا زمانی که این فضا بر مباحثات و مناظرات علمی حاکم باشد، شاهد روشنگری و هدایت بسیاری از افراد جامعه اسلامی می باشیم.

جایگزینی شبهه افکنی به جای پرسشگری

سرانجام حریم دوران حاکمیت فضای گفتوگو، منطق و استدلال بر جامعه اسلامی با ظهور فرقه وهابیت و ترویج مبانی فکری ابن تیمیّه در قرن هفتم شکسته شد و پرسشگری معقول اهل سنت از اندیشمندان بزرگ شیعه تبدیل به شبهه افکنی مغرضانه در راستای تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان شد. در واقع ظهور فرقه وهابیت پس از جریان سقیفه بنی ساعده، مهمترین گام دشمنان دین اسلام در راستای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و زدودن انسجام اسلامی بود؛ از این رو شایسته است مقداری درباره پیدایش این فرقه و مؤسس و مروّج آن و مبانی فکری و عواقب آن سخن بگوییم.

ابن تیمیّه بنیانگذار فکری وهابیت

برخی از مبانی فکری وهابیت عبارتند از:

۱. توسل به انبیا و اولیا شرک به خداوند است.

۲. قصد زیارت حرم پیامبر صلی الله علیه وآله گناه و بدعت است.

۳. درخواست شفاعت از اولیای الهی شرک است.

۴. زیارت قبور و ساختن گنبد بر روی آنان شرک به خداوند است.

۵. استغاثه به غیر خداوند شرک است.

۶. برگزاری مراسم سوگواری حرام است.

۷. برگزاری اعیاد و جشن میلاد پیامبر صلی الله علیه وآله و سایر اولیا حرام است.

همانطور که در آینده خواهد آمد، بنیان گذار فکری وهابیت احمد بن عبدالحلیم بن تیمیّه حُرّانی، معروف به (ابن تیمیّه) است. او در سال ۶۶۱ق. در حُرّان، از توابع شام به دنیا آمد و تحصیلات اولیه را در این سرزمین به پایان برد. او پس از حمله مغول به اطراف شام، همراه خانواده اش به دمشق رفت و در آنجا اقامت نمود. در سال ۶۹۸ق. شروع به تبلیغ انحرافات اعتقادی

خویش و اثبات شرک و کفر فرقه های اسلامی بخصوص شیعه نمود.

افکار باطل ابن

تیمیّه همواره افکار عمومی مسلمانان را متشنج و اعتقادات دینی آنان را باطل می شمرد. از این رو گروهی از اندیشمندان خواستار محاکمه وی شدند. جلال الدین حنفی قاضی دمشق، او را به دادگاه فرا خواند، ولی او از حضور در دادگاه امتناع ورزید. سرانجام در هشتم رجب سال ۷۰۵ق. قضات شهر دمشق همراه با ابن تیمیّه در قصر نایب السلطنه حاضر شدند و کتاب الواسطیه وی محور مناظره با کمال الدین زملکانی قرار گرفت و پس از اثبات انحراف فکری ابن تیمیّه او را به مصر تبعید کردند. ابن تیمیّه در مصر نیز مشغول تبلیغ مبانی فکری خویش شد و توسط ابن محلوف مالکی، محکوم به زندان گشت. پس از آزادی در ۲۳ ربیع الاول سال ۷۰۷ به خاطر پافشاری بر نشر عقاید خویش، توسط قاضی بدرالدین محاکمه و دوباره روانه زندان شد. او در سال ۷۰۸ق. از زندان آزاد شد، ولی فعالیت تبلیغی او در راستای نشر عقاید بی اساسش وارد مرحله جدیدی شد و قوی تر از گذشته ادامه یافت تا اینکه در آخر ماه صفر سال ۷۰۹ق. به اسکندریه مصر تبعید شد و پس از هشت ماه، به قاهره بازگشت. ابن تیمیّه در سال ۷۲۰ق. به دارالسعاده احضار شد و توسط قضات و مفتیان مذاهب چهارگانه اهل سنت به خاطر فتاویٰ خلاف مذاهب اسلامی محکوم به زندان گشت و در دوم محرم سال ۷۲۱ق. از زندان آزاد گردید و او سرانجام در سال ۷۲۸ق. در داخل زندان درگذشت.

مخالفت صریح اندیشمندان اسلامی با عناصر فکری ابن تیمیّه مانع از آن شد که افکار باطل او به عنوان یک مذهب مطرح شود؛ اگر

چه شاگردش ابن قیم برای ترویج افکار او تلاش بسیاری کرد. ذهبی (م ۷۷۴) در نامه ای خطاب به ابن تیمیه می نویسد:

(یا خبیه! من اتبعك فإنه معرض للزندقة والإنحلال، ولاسيما اذا كان قليل العلم و الدين باطولياً، شهواتياً لكنه ينفعك و يجاهد عنك بيده و لسانه و في الباطن عدوٌ لك بحاله و قلبه، فهل معظم أتباعك إلا قعيد مربوط، بالعدل.

إلى متى تمدح كلامك بكيفية لا تمدح بها والله أحاديث الصحيحين، يا ليت أحاديث الصحيحين تسلم منك، بل في كل وقت تغير عليها بالتضعيف و الاهدار أو بالتأويل والانكار.

أما ان لك أن ترعوى؟ أما حان لك أن تتوب و تُتیب؟ أما أنت في عشرين السبعين و قد قرب الرحيل.

بلى والله ما اذكر أنك تذكر الموت، بل تزدرى بمن يذكر الموت، فما اظنك تقبل على قولي و تصغى إلى وعظي، فإذا كان هذا حالك عندى و أنا الشفوق المحبّ الوادّ، فكيف حالك عند أعدائك، و أعداؤك والله فيهم صلحاء و عقلاء و فضلاء كما أنّ اولياءك فيهم فجره كذبه و جهله و عور و بقر).

(ای بیچاره، کسانی که از تو پیروی می کنند، در پرتگاه زندقه و کفر و نابودی قرار دارند. نه این است که عمده پیروان تو را یا افرادی عقب مانده و گوشه گیر و کم عقل تشکیل می دهند و یا بی سوادانی دروغگو و کودن و یا بیگانگانی فرومایه و مکار، و یا خشک مقدسانی ظاهرالصلاح و نفهم. اگر سخن مرا قبول نداری آنان را امتحان کن و با رعایت عدالت بسنج.

تا چه زمانی می خواهی سخنان ناشایست خود را طوری تمجید نمایی که به خدا سوگند احادیث صحیح مسلم و صحیح بخاری

آن گونه تمجید نشده است؟! ای کاش احادیث این دو کتاب از دست تو در امان مانده بود! ولی تو در بعضی اوقات آنها را تضعیف کرده، بی ارزش می کنی و یا توجیه نموده، انکار می کنی!!

آیا وقت آن نرسیده که راه و روش خود را عوض کنی؟ آیا وقت آن نرسیده که توبه نموده، برگردی؟ بدان که مرگ نزدیک شده است. به خدا سوگند گمان نمی کنم تو به یاد مرگ باشی، بلکه کسانی را که به یاد مرگ هستند، کوچک می کنی! چگونه امیدوار

۱. السیف الصقیل، ۲۱۸.

باشم که سخنانم را پذیرفته، از نصیحت من پند گیری؟ دیدگاه من که دوست هستم درباره تو چنین است، پس دشمنان تو درباره ات چه می گویند!

به خدا سوگند در میان دشمنان تو، افرادی صالح و شایسته و عاقل و دانشمند وجود دارند؛ همانطور که در میان دوستان تو، افراد آلوده، دروغگو و نادان زیاد به چشم می خورد).

ابن حجر عسقلانی درباره ابن تیمیّه می گوید:

(و منهم من ینسبه إلی النفاق، لقوله فی علی ما تقدم أی أنه أخطأ فی سبعة عشر شیئاً؛ و لقوله: أنه أی علی کان مخذولاً حیثما توجه، و أنه حاول الخلافه مراراً فلم ینلها، و إنما قاتل للرئاسه لا للدیانه؛ و لقوله: أنه کان یحب الرئاسه؛ و لقوله: أسلم ابوبکر شیخاً یدری ما یقول، و علی أسلم صبیئاً، و الصبی لا یصح إسلامه؛ و بکلامه فی قصه خطبه بنت أبی جهل، فإنه شنع فی ذلک، فألزموه بالنفاق، لقوله ۹: و لا یغضک إلا منافق).

(و بعضی به خاطر سخنان زشتی که درباره علی علیه السلام بیان داشته است او را منافق

می دانند. او گفته است: علی بن ابی طالب در هفده مورد اشتباه کرده است. و نیز گفته است: علی بن ابی طالب بارها برای به دست آوردن خلافت تلاش کرد ولی کسی او را یاری نکرد، جنگ های او برای دین نبود، بلکه برای ریاست طلبی بود، اسلام ابوبکر از روی آگاهی بود و اسلام علی بن ابی طالب در دوران طفولیت بود و ارزشی ندارد. نیز خواستگاری علی از دختر ابوجهل را نقص بزرگی برای او دانسته است. تمامی این سخنان موجب شده که او را منافق بدانند؛ زیرا پیامبر می فرماید: کسی جز منافق با تو دشمنی نمی کند).

تقی الدین سُبکی، ابن تیمیّه را شخصی بدعت گذار معرفی کرده است. او درباره ابن تیمیّه می گوید: (لَمَّا أَحْدَثَ ابْنُ تَيْمِيَّةٍ مَا أَحْدَثَ فِي أَصُولِ الْعُقَائِدِ، وَ نَقَضَ مِنْ دَعَائِمِ الْإِسْلَامِ الْأَرْكَانَ وَالْمَعَاقِدَ، بَعْدَ أَنْ كَانَ مُسْتَرْتَابًا بِتَبْعِيهِ الْكِتَابَ وَالسُّنَنَ، مَظْهَرًا

۱. الدرر الكامنه في أعيان المائده الثامنه ۱: ۱۵۵.

أَنَّهُ دَاعٍ إِلَى الْحَقِّ، هَادٍ إِلَى الْجَنَّةِ، فَخَرَجَ عَنِ الْإِتِّبَاعِ إِلَى الْإِبْتِدَاعِ) (ابن تیمیّه آنگاه که در پوشش پیروی از کتاب و سنت و با تظاهر به دعوت دیگران به حق، در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را درهم شکست، از پیروی کتاب و سنت به بدعت گذاری در دین روی آورد). حصنی دمشقی، ابن تیمیّه را زندیق می داند و می گوید:

(أَنَّ ابْنَ تَيْمِيَّةَ الَّذِي كَانَ يُوصَفُ بِأَنَّهُ بَحْرٌ فِي الْعِلْمِ، لَا يَسْتَعْرَبُ فِيهِ مَا قَالَهُ بَعْضُ الْأَثَمَةِ عَنْهُ: مِنْ أَنَّهُ زَنْدِيقٌ، وَ سَبَبَ قَوْلَهُ ذَلِكَ أَنَّهُ تَتَّبَعَ كَلَامَهُ فَلَمْ يَقِفْ لَهُ عَلَى اعْتِقَادٍ، حَتَّى أَنَّهُ فِي مَوَاضِعَ عَدِيدَةٍ يَكْفُرُ فِرْقَهُ وَ يَضَلُّهَا، وَ

فی آخر یعتقد ما قالته أو بعضه. مع أنّ کتبه مشحونه بالتشبيه و التجسیم، والإشارة إلى الازدراء بالنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و الشیخین و تکفیر عبدالله بن عباس رضی الله عنه، و أنّه من الملحدين، و جعل عبدالله بن عمر رضی الله عنهما من المجرمین. و أنّه ضالّ مبتدع، ذکر ذلك فی کتاب له سَمَاهُ (الصراط المستقیم) والرّدّ علی أهل الجحیم، و قد وقفت فی کلامه علی المواضع الّتی کفّر فیها الأئمة الأربعة، و کان بعض أتباعه یقول: أنّه أخرج زیف الأئمة الأربعة یرید بذلك اصلاح هذه الأئمة، لأنّها تابعه لهذه الأئمة فی جمیع الأقطار و الأمصار، و لیس وراء ذلك زندقه).

(ابن تیمیّه را دریای دانش معرفی می کنند، ولی اینکه بعضی از پیشوایان دین او را زندیق خوانده اند، نا آشنا نیست. و علت گفتار این پیشوایان این است که آثار علمی ابن تیمیّه را بررسی کرده، به یک اعتقاد صحیحی برخورد نکرده اند، بلکه در موارد گوناگونی برخی از مسلمانان را کافر دانسته، برخی دیگر را گمراه می دانند. با این که کتاب های او آمیخته به تشبیه خداوند به مخلوقات و تجسیم ذات باری تعالی است و نیز در کتابهای او به

۱. السیف الصقيل، ۱۷۷، طبقات الشافعية ۹: ۲۵۳.

۲. دفع الشبه عن الرسول: ۱۲۵ ۱۲۶.

ساحت مقدس پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و شیعین جسارت شده، عبدالله بن عباس را تکفیر کرده و عبدالله بن عمر را مجرم و گمراه و بدعت گزار دانسته است. این سخنان را در کتاب الصراط المستقیم بیان کرده است.

من در کتاب های ابن تیمیّه، با مواردی برخورد کردم که پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت را

تکفیر کرده است. و برخی از طرفداران ابن تیمیّه در توجیه این عمل می گفتند: از آنجا که در طول تاریخ، امت اسلامی پیرو این پیشوایان بودند، ابن تیمیّه خواسته با بیان انحرافات پیشوایان مذاهب، امت اسلامی را اصلاح کند. بنابراین نتیجه می گیریم که ابن تیمیّه بالاترین زندقه است).

ابن حجر مکی، ابن تیمیّه را گمراه دانسته و سخنان او را فاقد ارزش می داند(۱).

شوکانی اطلاق شیخ الاسلام به ابن تیمیّه را کفر می داند(۲).

ابن بطوطه، ابن تیمیّه را دیوانه می خواند(۳).

موضع گیری به موقع اندیشمندان اهل سنت و شیعه در برابر افکار خطرناک ابن تیمیّه و عدم حمایت دولت ها از او، موجب انزوای ابن تیمیّه شد و افکار و عقاید او تا مدتی به فراموشی سپرده شد.

محمدبن عبدالوهاب، مجدد افکار ابن تیمیّه

در قرن دوازدهم دوباره افکار و عقاید ابن تیمیّه توسط محمدبن عبدالوهاب و به کمک خاندان آل سعود و پشتیبانی قدرت های استعماری منتشر شد. محمدبن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵، در شهر عَیْنَه از توابع نجد عربستان به دنیا آمد و فقه حنبلی را در زادگاهش آموخت و برای ادامه تحصیل رهسپار مدینه منوره شد و نزد شیخ محمد سلیمان کردی شافعی و شیخ محمد حیاة سندی حنفی درس خواند. مهمترین کار او این بود که عقاید ابن تیمیّه را به صورت یک فرقه و مذهب جدید که با تمام مذاهب اسلامی تفاوت داشت درآورد.

۱. الفتاوی الحدیثه: ۸۶.

۲. البدرالطالع ۲: ۲۶۰.

۳. رحله ابن بطوطه ۱: ۵۷.

محمدبن عبدالوهاب ترویج عقاید ابن تیمیّه را در قالب مذهبی به نام وهابیت از شهر بصره آغاز کرد. مردم بصره و اندیشمندان اسلامی در مقابل افکار او قیام کرده، او را

از بصره بیرون کردند. او سپس به بغداد و کردستان و همدان و اصفهان رفت و سرانجام به حُریمله، اقامتگاه پدرش بازگشت. محمدبن عبدالوهاب تا زمانی که پدرش زنده بود، جرأت اظهار عقاید خویش را در زادگاهش نیافت، ولی پس از درگذشت پدرش در سال ۱۱۵۳، محیط را برای اظهار عقاید خویش مناسب دید و مردم را به پیوستن به فرقه وهابیت دعوت نمود. اعتراض عمومی مردم او را ناگزیر کرد تا به زادگاه خویش، عَیینه باز گردد. ولی طولی نکشید که حاکم عَیینه او را از شهر اخراج کرد. محمدبن عبدالوهاب ناچار شد به شهر درعیه رود و با محمدبن سعود پیمان بندد که حکومت از آن محمدبن سعود و تبلیغ به دست محمدبن عبدالوهاب باشد. او با همکاری خاندان آل سعود مسلمانان را به جرم توسل به انبیا و اولیای الهی و بعضی عقاید دینی مشرک دانست و فتوا به کافر بودن آنان داد و خونشان را حلال دانست. و متأسفانه هم اکنون نیز پیروان او در راستای تخریب چهره مذاهب اسلامی و به خصوص مذهب شیعه، از هر راهی جز راه منطق و استدلال فرو گذاری نکرده اند و با شبهه افکنی و تکفیر شیعیان، سعی در نابودی وحدت و انسجام اسلامی میان مذاهب گوناگون دارند.

تفکر وهابی و تفکر شیعی

تفکر وهابیون از زمان تأسیس و ظهور فرقه وهابیت تاکنون چیزی جز بی منطقی و فرار از رویارویی با استدلال و برهان و گرایش به تکفیر فرقه های اسلامی و به خصوص شیعه نبوده است. آنان با شعار توحید، به استفاده از خشونت و تهاجم روی آوردند. به مدینه منوره یورش بردند و حرم پیامبر صلی

الله علیه وآله را غارت کردند. در سال ۱۲۱۶ق. به عراق حمله کردند و با یورش به کربلا، بسیاری از اهالی این شهر را در کوچه و بازار کشتند، اموال آنان را غارت کرده، بارگاه امام حسین علیه السلام را ویران کردند. در همان سال به نجف اشرف نیز حمله کردند.

و اکنون نیز همایش های ضد شیعی تشکیل داده، کشتار شیعیان را واجب می دانند. توجه شما را به گزارشی جلب می کنیم که در پایگاه اینترنتی شبکه خبر صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، در تاریخ ۳/۷/۱۳۸۶ درباره همایش ضد شیعی مفتی های سلفی در شهر ریاض درج شده است: (به گزارش المرصد العراقی، سلمان بن عبدالعزيز امیر منطقه ریاض، در این همایش که در آن مفتیانی چون: صالح الفوزان، عبدالله بن جبرین، ناصر العمر و برخی از چهره های مشهور ضد شیعی دیگر حاضر بودند در سخنانی التزام عربستان به مذهب سلفی را از اصول کشور خود دانست و از چنین اندیشه ای به عنوان تنها اندیشه صحیح اسلامی نام برد.

در این همایش سخنرانان به جای دعوت به وحدت در جهان اسلام، حاضران را به دوری و حتی قتل مسلمانانی که اندیشه سلفی را نمی پسندند ترغیب کردند.

شیخ صالح الفوزان در سخنانی در این همایش، خواستار دوری از شیعیان شد و پیروان مذهب شیعه را خطری اصلی برای کشور عربستان دانست و خواستار آن شد تا هیئت حاکمه کشور، شیعیان مقیم مناطقی چون القطیف، مدینه منوره و نجران را به اسلام (اندیشه سلفی) دعوت کنند و در صورتی که نپذیرفتند، آنان را برای پذیرش اندیشه سلفی مجبور نمایند.

عبدالله بن جبرین در سخنان خود در

این همایش خواستار دشمنی با شیعیان و اهانت و تحقیر آنان شد و گفت: نباید به شیعیان اجازه داد تا در مساجد نماز بخوانند، باید با آنان برخورد شدید داشت.

وی ادامه داد باید روش ملک عبدالعزیز در برخورد با شیعیان را ادامه داد و شیعیان را در سلک دیپلماتیک و نظامی پذیرفت و به آنان اجازه نداد تا سمتهای مهمی را در کشور به دست گیرند، ضمن آنکه باید قربه الی الله با فرزندان شیعه در دانشگاه ها سخت گیری کرد و در صورت لزوم حتی کشتار شیعیان واجب است.

ناصر العمر نیز در سخنان خود خواستار برخورد با شیعیان عراق شد. وی پیشاپیش در یادداشتی خواستار ممانعت از حج شیعیان، تخریب مساجد و حسینیه های شیعیان و همچنین جلوگیری از انتشار کتاب، روزنامه و یا مجله هایی در کشور عربستان شد که شیعیان در نگارش آن نقش دارند، ضمن آنکه تعطیلی دادگاه شیعیان در منطقه القطیف و جلوگیری از مشغول شدن شیعیان در مشاغل چون: مشاغل امنیتی، بهداشت و درمان، رسانه باید به شدت مورد توجه باشد و نباید اجازه داد که شیعیان در هیچ مقطعی به تدریس مشغول باشند).

تفکر شیعی درست در مقابل تفکر وهابی و عبارت است از تفکر منطقی، گفتوگو و تحقیق و تفحص در متون اصیل اسلامی و دعوت به انسجام اسلامی.

شیعیان همواره وحدت و برادری میان مسلمانان را به عنوان شعار اصلی خویش قرار داده، با استفاده از منطق و استدلال از کیان مذهب شیعه و باورهای دینی خویش با حفظ احترام مسلمانان دیگر دفاع کرده اند. در حالی که وهابیون همایش ضد شیعی تشکیل داده، بر طبل تکفیر شیعیان

می‌کوبند، رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله، امسال را سال انسجام اسلامی نام‌گذاری می‌کند و در ایران اسلامی همایش‌های برقراری وحدت و مبارزه با تکفیریه‌ها برگزار می‌گردد. نتیجه تفکر وهابی و ترویج آن پیدایش گروه‌های خشونت‌طلب و تروریستی مانند طالبان و القاعده است که با کشتار و ترور، خون بسیاری از مسلمانان را در نقاط مختلف جهان می‌ریزند و از دین اسلام که دین رأفت و مهربانی است چهره‌ای خشن نزد جهانیان ترسیم نموده، موجب سرافکنندگی مسلمانان شده‌اند. نتیجه تفکر شیعی و ترویج آن، پیدایش گروه‌های اصلاح‌طلب و شجاع و آزاده‌ای مانند حزب‌الله لبنان است که از یک سو خواستار وحدت مسلمانان است و از سوی دیگر در مقابل دشمن تمام مسلمانان با تمام توان مقاومت نموده، موجب ذلت و خواری اسرائیل و عزت و افتخار تمام مسلمانان جهان می‌شود.

اکنون وقت آن رسیده که تمام اندیشمندان شیعه و سنی در یک صف و با یک صدا در مقابل تندروی‌های وهابیون قیام نموده، ضمن نقد و بررسی منطقی افکار و عقاید آنان، نارضایتی و انزجار خویش را از این فرقه افراطی به گوش جهانیان برسانند.

پاسخگویی به پرسشها و شبهات

وظیفه تمام اندیشمندان شیعه در این موقعیت حساس این است که به‌طور معقول و بدون تعصب به پرسش‌های معقول برادران اهل سنت و نیز به شبهات نامعقول و مغرضانه وهابیون پاسخ داده، ضمن حفظ انسجام اسلامی در یک فضای سالم و آرام، به پیروی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وامامان معصوم (علیهم‌السلام) با قوت تمام

از کیان مذهب تشیع و عقاید پیروان مکتب اهل بیت دفاع نموده، از حرکت های افراطی و نامعقول و راه یابی خرافات به جامعه اسلامی جلوگیری نمایند. در این راستا معاونت امور روحانیون بعثه مقام معظم رهبری با اجرای طرح ره آورد حج، اقدام به جمع آوری پرسش ها و شبهاتی نمود که روحانیون حج در ایام حج و عمره با آنها برخورد دارند و دشمنان اسلام با ترویج آنها سعی در تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان دارند. پس از جمع آوری، این پرسش ها و شبهات توسط کمیته تدوین برای پاسخ گویی در اختیار اینجانب قرار داده شد. و توفیق پیدا کردم با رعایت نکات ذیل به آنها پاسخ دهم:

۱. در پاسخ به پرسش ها و شبهات فقط از منابع اهل سنت استفاده شده است. در واقع سعی شده حقایق دیدگاه های شیعه با استفاده از متون حدیثی، تفسیری و رجالی اهل سنت ثابت شود. و در این راستا حدود سیصد منبع از منابع و مآخذ اهل سنت مورد استفاده قرار گرفته است.

۲. هر یک از پرسش ها و شبهات، آنگونه که توسط پرسشگران یا طراحان شبهه مطرح شده ذکر می شود و پس از پرورش پرسش و شبهه و بیان استدلال پرسشگر، به نقد و بررسی آن پرداخته می شود.

۳. از هر گونه اظهارات نابخردانه و متعصبانه و دور از فضای منطقی و گفتوگو پرهیز می گردد.

آنچه اکنون در اختیار شما عزیزان قرار گرفته، جلد اول از این مجموعه دو جلدی است که با همت (معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری) به چاپ رسیده است.

امیدوارم این حرکت علمی پاسخ گوی پرسش

برادران اهل سنت و شبهات و هابیون بوده، گامی در راستای تحقق انسجام اسلامی و نزدیکی پیروان مذاهب اسلامی باشد.

عباسعلی زارعی سبزواری حوزه علمیه قم ۱۰/۷/۱۳۸۶

زیارت قبور

شبهه

زیارت قبور یکی از مسائلی است که همواره مورد اختلاف شیعه و سنی بوده که نیازمند بررسی و تحقیق بیشتری است؛ اگر چه اهل سنت در مسئله زیارت قبور دیدگاهی نزدیک به دیدگاه شیعیان دارند، ولی وهابیون همواره در تبلیغات خود نسبت به دو موضوع حساسیت داشته، شیعیان را تخطئه می کنند:

۱. می گویند: شما شیعیان به زیارت قبرهای مردگان می روید و گریه می کنید و این زیارت را برای مردان و زنان مستحب می دانید؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از رفتن زنان به کنار قبرها نهی نموده و فرموده است:

(لَعَنَ اللَّهُ زَوَارَاتِ الْقُبُورِ). (۱)

(خداوند زنانی را که به زیارت قبرها می روند، نفرین کرده است.)

و در روایتی دیگر نقل شده است:

(لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زَوَارَاتِ الْقُبُورِ). (۲)

۱. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۸۸؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۳۲؛ مسند أبي داود الطيالسی، ص ۳۱۱؛ مسند أبي يعلى، ج ۱۰، ص ۳۱۴.

۲. مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹؛ المستدرک، ج ۱، ص ۳۷۴؛ السنن الکبری (للبيهقي)، ج ۴، ص ۷۸؛ مسند أبي داود الطيالسی، ص ۳۵۷؛ المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۴۲؛ تفسیر القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

(رسول خدا صلی الله علیه و آله زنهایی را که به زیارت قبرها می روند نفرین کرده است.)

۲. می گویند: شما مسافرت نمودن به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و امامزادگان را مستحب می دانید؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله شد رحال (بار بستن)

برای زیارت خود و دیگران را اجازه نداده و فرموده است:

(لا تَشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ، إِلَى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى، وَمَسْجِدِي.)

(باربندی و مسافرت نکنید مگر به سه مسجد: مسجدالحرام، مسجد الاقصی و مسجد من. (۱))

و نیز می فرماید:

(وَلَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا، وَصَلُّوا عَلَيَّ، فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ يَبْلُغُنِي حَيْثَمَا كُنْتُمْ. (۲))

(قبر مرا مکان جشن و سرور قرار ندهید، بلکه بر من صلوات بفرستید؛ زیرا صلوات شما هر کجا باشید به من می رسد.)

پاسخ شبهه

حکم زیارت اهل قبور برای مردان

زیارت اهل قبور نزد فقها و اکثر مذاهب اهل سنت مستحب است و غرض از زیارت اهل قبور، عبرت گرفتن، توجه به آخرت، دل نبستن به این دنیا، دعا برای اموات و قرائت قرآن در کنار قبور است.

برای استحباب زیارت قبور چند دلیل وجود دارد:

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۲ و ۱۲۶؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۵۸ و ۲۵۰؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۷ و ج ۶، ص ۷؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۲؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۳۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۱۰، ص ۸۲.

۲. مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۶۷؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۴۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳.

۱. روایات

از پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه وآله با سندها و عبارات گوناگون روایت شده است که آن حضرت ابتدا از زیارت قبور نهی می فرمودند، ولی بعدها مسلمانان را به زیارت قبور امر کردند.

روایاتی که در کتب حدیثی اهل سنت در خصوص این مطلب از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است، سه دسته اند:

الف) روایاتی که تنها بیانگر این مطلب است که پیامبر صلی الله علیه وآله زیارت قبرها را اجازه داده است. در این روایات این گونه نقل شده که

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(نهیتکم عن زیاره القبور فروروها. (۱))

(من شما را در گذشته از زیارت قبرها نهی می کردم و اکنون [می گویم که] قبرها را زیارت کنید.)

ب) دسته دوم روایاتی است که علاوه بر دستور به زیارت قبرها، فواید و عواقب زیارت را نیز بیان کرده اند. در این روایات در ادامه فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله آمده: (نهیتکم عن زیاره القبور فروروها) یکی از عبارات ذیل آمده است:

۱. (فإنها تزهد فی الدنيا وتذکر الآخرة (۲)؛ زیرا زیارت قبور موجب زهد در دنیا و یادآوری آخرت می گردد.)

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۸۲، سنن النسائی، ج ۴، ص ۸۹ و ج ۸، ص ۳۱۱؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۶۵۴ و ج ۳، ص ۲۲۵؛ المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۱۳۳؛ نصب الرایه، ج ۶، ص ۲۳۹؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۴۴۳؛ المصنّف (ابن أبی شعیبه)، ج ۳، ص ۲۲۳.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۳، ص ۲۶۱؛ سنن الدارقطنی، ج ۴، ص ۱۷۳؛ موارد الظمان، ص ۲۰۱؛ مسند الشامیین، ج ۳، ص ۳۴۷؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۹۷؛ کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۶۴۶.

۲. (فإن فیها تذکره (۱)؛ زیرا در زیارت قبور یادآوری هست.)

۳. (فإنها تذکر کم الموت (۲)؛ زیرا زیارت قبور یادآوری مرگ را به همراه دارد.)

۴. (فإنها تذکر کم الآخرة (۳)؛ زیرا زیارت قبور شما را به یاد آخرت می اندازد.)

۵. (فإن فیها عبره (۴)؛ زیرا در زیارت قبور پندآموزی وجود دارد.)

۶. (إنها ترقّ القلب وتدمع العین وتذکر الآخرة فروروها (۵)؛ زیرا زیارت قبور موجب دلسوزی و اشکبار شدن چشم و یادآوری آخرت می گردد، پس قبرها را زیارت کنید.)

و از این رو قرطبی ذیل تفسیر فرمایش خداوند متعال: (الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر) می گوید:

(لم یأت فی التنزیل ذکر المقابر إلا فی هذه السوره. و زیارتها من أعظم الدواء للقلب)

القاسی، لأنّها تذكّر الموت والآخرة وذلك يحمل على قصر الأمل والزهد في الدنيا وترك الرغبه فيها. (٦))

در قرآن کریم فقط در این سوره از مقبره ها یاد شده است. و زیارت مقبره ها بهترین دارو برای دل‌های سخت است. زیرا زیارت آنها یادآور مرگ و آخرت است و یادآوری مرگ و آخرت، موجب کوتاه شدن آرزوها و زهد در دنیا و ترک اشتیاق به ماندن در آن می گردد.)

۱. سنن أبی داود (السجستانی)، ج ۲، ص ۸۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۹، ص ۲۹۲؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۴۸.

۲. مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۵؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۷۷؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۴۷.

۳. مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۴۵؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج ۳، ص ۲۲۳؛ مسند أبی یعلی، ج ۱، ص ۲۴۰؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۵۲.

۴. مسند أحمد، ج ۳، ص ۳۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۲۷۸.

۵. مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۷؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۳۷۳؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۹۷؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۴۶.

۶. تفسیر القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

قرطبی در ادامه می گوید:

(قال العلماء: ینبغی لمن أراد علاج قلبه وانقیاده بسلاسل القهر إلى طاعه ربّه أن یکثر من ذکر هادم اللذات ومفرّق الجماعات وموتم البنین والبنات ویواظب علی مشاهدته المحتضّرين وزیاره قبور أموات المسلمین. فهذه ثلاثه أمور ینبغی لمن قسا قلبه ولزم ذنبه أن یرتفع بها علی دواء دائه ویستصرخ بها علی فتن الشیطان وأعوانه، فإن انتفع بالإکثار من ذکر الموت وانجلت به قساوه قلبه فذاک، وإن عظم علیه ران قلبه واستحکمت فیهِ دواعی الذنب، فإنّ مشاهدته المحتضّرين وزیاره قبور أموات المسلمین تبلغ فی دفع ذلک ما لا یبلغه الأوّل، لأنّ ذکر الموت إخبار للقلب بما

إليه المصير وقائم له مقام التخويف والتحذير. وفي مشاهدته من احتضرت زيارته قبور من مات من المسلمين معاينه ومشاهدته، فلذلك كان أبلغ من الأوّل، قال صلى الله عليه وآله: (الخير كالمعاينه) رواه ابن عباس.

فأما الاعتبار بحال المحتضرين فغير ممكن في كلّ الأوقات، وقد لا يتفق لمن أراد علاج قلبه في ساعه من الساعات.

وأما زيارته القبور فوجودها أسرع والانتفاع بها أليق وأجدد، فينبغي لمن عزم على الزياره أن يتأدّب بآدابها ويحضر قلبه في اتيانها ولا يكون حظه منها التطواف على الأجداث فقط، فإنّ هذه حاله تشاركه فيها بهيمه ونعوذ بالله من ذلك، بل يقصد بزيارته وجه الله واصلاح فساد قلبه أوتقع الميّت بما يتلوا عنده من القرآن والدعاء، ويتجنّب المشى على المقابر والجلوس عليها، ويُسَلِّم عليه أيضاً وأتاه من تلقاء وجهه، لأنّه في زيارته كمخاطبته حيّاً، ولو خاطبه حيّاً لكان الأدب استقباله بوجهه فكذلك هنا أيضاً(١).

١. تفسير القرطبي، ج ٢٠، ص ١٧١.

تمام سخن قرطبي در اين قسمت در چند نکته خلاصه مي شود:

الف) راه علاج سنگدلي و تسليم در برابر اوامر خداوند، عبارت است از: ١. يادآوري مرگ. ٢. مشاهده افراد در حال مرگ. ٣. زيارت قبور اموات.

ب) از اين سه امر، زيارت قبور، بهترين راه براي علاج سنگدلي و دفع فتنه هاي شيطان است؛ زيرا يادآوري مرگ موجب توجه نفس به عاقبت خويش است، ولي به اندازه مشاهده افراد در حال مرگ مؤثر نخواهد بود. و مشاهده افراد در حال مرگ نيز براي همه افراد در هر ساعتی ممكن نيست. پس زيارت قبرها بهترين راه است؛ چون هم قابل ديدن است و هم در دسترس!

ج) بايد هدف از رفتن به مقبره ها اصلاح قلب و توجه به

خدا و قیامت باشد و یا به قصد تلاوت قرآن و قرائت فاتحه و دعا برای اموات.

و همه می دانند که تمام شیعیان در رفتن به مقبره ها هدفی جز اصلاح قلب و توجه به خدا و قیامت و تلاوت قرآن و قرائت فاتحه و دعا برای اموات ندارند.

۲. سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

بی شک زیارت قبور سیره پیامبر صلی الله علیه و آله است. در کتب حدیثی اهل سنت نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت قبر مادرش، آمنه می رفت و در آنجا می گریست.

از ابوهریره چنین نقل شده است:

(زار رسول الله صلی الله علیه و آله قبر امه، فبکی و أبکی من حوله، وقال: استأذنت ربی أن استغفر لها فلم يأذن لی، واستأذنته أن أزور قبرها فأذن لی، فزوروا القبور، فإنها تذكركم الموت(۱)).

(رسول خدا صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت کرده و در آنجا گریست و دیگران را نیز گریانید

۱. مسند أحمد، ج ۲، ص ۴۴۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۹، ص ۸۷؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۲۷۵، السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۰ و ۷۴.

و فرمود: از خداوند خواستم به من اجازه دهد برای مادرم طلب آمرزش کنم، ولی خداوند به من اجازه نداد؛ و از او خواستم قبر او را زیارت کنم و اجازه داد. پس قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبور یادآور مرگ است.)

روایات زیادی درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت مکرر از بقیع نقل شده است.

عایشه گفته است:

(فقدت رسول الله صلی الله علیه و آله فاتبعته، فأتی البقیع، فقال: السلام علیکم دار قوم مؤمنین.(۱))

رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفت، من او را

دنبال کردم تا به بقیع رسید و فرمود: السلام علیکم دار قوم مؤمنین.)

و نیز از عایشه نقل شده است:

(كان رسول الله صلى الله عليه وآله كلما كانت ليلتها من رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج من آخر الليل إلى البقيع، فيقول: السلام عليكم دار قوم مؤمنين، أتاكم ما توعدون غداً مؤجلون، وأنا إن شاء الله بكم لاحقون، اللهم اغفر لأهل بقيع الغرقد(٢).)

هر شب که پیامبر صلی الله علیه وآله نزد او می آمد، آخر شب به بقیع می رفت و می فرمود: السلام علیکم دار قوم...)

(ج) دسته سوم روایاتی است که در ادامه فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله که: (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها)، یکی از دو عبارت ذیل وجود دارد:

١. (ولاتقولوا هجراً(٣)؛ و زبان به فحش و ناسزا نگشایید.)

١. مسند أبی یعلی؛ ج ٨، ص ٦٩.

٢. صحیح مسلم، ج ٣، ص ٦٣؛ السنن الکبری (البيهقي)، ج ٤، ص ٧٩ و ج ٥، ص ٢٤٩؛ السنن الکبری (النسائي)، ج ١، ص ٦٥٦؛ مسند أبی یعلی، ج ٨، ص ١٩٩؛ صحیح ابن حبان، ج ٧، ص ٤٤٤؛ رياض الصالحين، ص ٣٠٨؛ ارواء الغلیل، ج ٣، ص ٢١٣.

٣. كنز العمال، ج ٥، ص ٨٥٩؛ مسند أحمد، ج ٣، ص ٢٣٧؛ مستدرک الصحیحین، ج ١، ص ٣٧٦.

٢. (واجعلوا زیارتکم لها صلاةً علیهم واستغفاراً لهم(١)؛ و زیارت خویش را همراه با نماز بر آنان و طلب آمرزش آنها قرار دهید.)

از مجموع این روایات استفاده می شود که اگرچه پیامبر صلی الله علیه وآله ابتدا مسلمانان را از زیارت قبور نهی کرده است، ولی این نهی، مصلحتی و به هدف اظهار مخالفت با مشرکانی بوده که به کنار قبرها می رفتند و قبرها را معبود خویش قرار داده، بر آنان سجده می نمودند. پس از ارتقای فرهنگ دینی مردم و آشنایی آنان با معارف الهی، زیارت قبرها

را اجازه دادند و یادآور فواید مهمّ این عمل شدند. با صرف نظر از این مطلب می‌گوییم: حکم اوّلی زیارت قبور در سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله حرمت آن بوده است، سپس این حکم را پیامبر صلی الله علیه وآله نسخ کرده و جواز آن و بلکه استحباب آن را صادر فرموده است. در حقیقت این مورد یکی از موارد نسخ سنّت به سنّت است و بسیاری از اندیشمندان اصولی اهل سنّت نیز این مورد را از مصادیق نسخ سنّت به سنّت دانسته‌اند.

در دلالت این روایات بر استحباب زیارت برای مردان، میان تمام فقهای اسلام اتّفاق نظر وجود دارد و بعضی ادّعی اجماع کرده‌اند. (۳) و اما در دلالت آنها بر استحباب یا جواز زیارت برای زنان اختلاف دارند و تفصیل آن خواهد آمد.

بشیر بن خصاصه می‌گوید:

(أُتيت النبي صلى الله عليه وآله فلحقته بالبيع، فسمعته يقول: السلام على أهل الديار من المؤمنين). (۴)

۱. كنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۵۲۶۵۳؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۹۴.

۲. الفصول في الأصول (الخصاص)، ج ۲، ص ۳۴؛ الإحكام (ابن حزم)، ج ۴، ص ۴۵۹؛ الإحكام (الآمدی)، ج ۳، ص ۱۴۶؛ اصول السرخسی، ج ۲، ص ۷۷؛ المستصفی، ج ۱، ص ۱۰۳؛ المحصول، ج ۳، ص ۳۳۱؛ إرشاد الفحول، ج ۱، ص ۲۹۳؛ المعتمد، ج ۱، ص ۳۹۰؛ روضه الناظر، ص ۸۸.

۳. المجموع (نوی)، ج ۵، ص ۳۱۰؛ الإقناع، ج ۱، ص ۱۹۲؛ مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵؛ الشرح الكبير، ج ۲، ص ۴۲۷.

۴. المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۳۴۷.

(به دنبال پیامبر صلی الله علیه وآله رفتم و در بقیع به او رسیدم، شنیدم که می‌فرمود: السلام على أهل الديار من المؤمنين.)

در روایت دیگری نقل شده که:

(إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله خرج في جوف الليل يدعوا بالبيع ومعه أبو رافع فدعا بما شاء الله... (۱) (رسول خدا صلی

الله علیه وآله در نیمه شب به بقیع رفت و در بقیع دعا کرد.

ابومویهبه، غلام پیامبر صلی الله علیه وآله نیز نقل می کند: به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله به بقیع رفتیم، او برای آمرزش اهل قبور دعا کرد.

ابن ابی الحدید می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در هر سال به زیارت شهدای اُحد می رفت و با صدای بلند می فرمود: (السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار)(۳).

همه این روایات بیانگر این است که زیارت قبور و دعا برای اموات، سنت و سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بوده است.

۳. سیره متشرّعه

بی شکّ امت پیامبر صلی الله علیه وآله همواره به زیارت قبرها می رفتند و برای اموات دعا می کردند و کسی آنها را از این عمل نهی نمی کرد.

ابوبکر کاشانی در کتاب (بدائع الصنائع) برای اثبات جواز زیارت قبور به این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله (نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها) استدلال نموده و سپس می گوید:

۱. المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۲۲.

۲. المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۳۴۶.

۳. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۵، ص ۴۰.

(ولعمل الأئمة من لدن رسول الله صلی الله علیه وآله الی یومنا هذا). (۱)

(و نیز به دلیل اینکه امت پیامبر صلی الله علیه وآله از زمان آن حضرت تاکنون به زیارت قبور می رفته اند.)

حکم زیارت قبرها توسط زنان

درباره حکم زیارت قبرها توسط زنان چهار نظریه وجود دارد:

نظریه اول: حرمت زیارت قبرها

ابن تیمیّه نخستین کسی است که زیارت قبرها را برای زنان به طور مطلق حرام می داند. دلیل ایشان بر حرمت، فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله است که می فرماید: (لعن الله زوّارات القبور). خلاصه استدلال

ایشان در کتاب (مجموع الفتاوی) و (الفتاوی الکبری) از این قرار است: (دو روایت در کتابهای حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که در ظاهر با همدیگر تعارض دارند:

۱. (لعن الله زوّارات القبور).

۲. (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها فإنّها تذکّر الآخره).

بعضی گفته اند: روایت اوّل توسط روایت دوم نسخ شده است؛ بنابراین روایت دوم دلالت بر جواز زیارت برای عموم مردان و زنان دارد.

ولی این گفتار غلط است، زیرا:

اوّلًا: روایت دوم بطور کلی شامل زنان نمی شود تا بتواند روایت اوّل را نسخ کند؛ زیرا در این روایت کلمه (نهیتکم) و (فزوروها) جمع مذکر آورده شده است و شامل زنان نمی شود.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که روایت دوم عمومیت دارد و شامل زنان نیز می شود، در این صورت با یک روایت عامّ (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها) که شامل زنان نیز

۱. بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳۵

می شود و زیارت قبور را برای آنان جایز می داند و یک روایت خاصّ که فقط شامل زنان شده و زیارت قبور را برای آنان حرام می داند (لعن الله زوّارات القبور) و در چنین صورتی از سه حالت خارج نیست:

الف) می دانیم روایت خاصّ پس از روایت عامّ صادر شده است. در این صورت روایت خاصّ روایت عامّ را تخصیص می زند. نتیجه این که در اینجا روایت اوّل، روایت دوم را تخصیص می زند و حرمت زیارت برای زنان ثابت می گردد.

ب) می دانیم روایت عامّ پس از روایت خاصّ صادر شده است. در این صورت اصولیون عامّ را ناسخ خاصّ نمی دانند. و در نتیجه حرمت زیارت قبور برای زنان ثابت است.

(ج)

نمی دانیم روایت عام بعد از روایت خاص صادر شده است. در این صورت عموم اهل علم از اصولیون، خاص را مقدم بر عام می کنند. در نتیجه، اینجا دلالت روایت اول بر حرمت زیارت قبور برای زنان پابرجاست.

پاسخ استدلال ابن تیمیه

پاسخ اول

ادّعی اختصاص روایت دوم (نهیتکم، فزوروها) به مردان به دلیل مذکر بودن این دو لفظ ادعای بی اساس و ناآگاهانه است، زیرا:

(بعضی از دانشمندان معتقدند حدیث (زوّارات القبور) قبل از صدور اجازه پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت به زیارت قبور، صادر شده است و هنگامی که زیارت قبور را اجازه داد، مردان و زنان داخل در این اجازه شدند.)

و محمد بن اسماعیل کحلانی و مبارکفوری، سخن ترمذی را با دو نکته تأیید کرده اند: ۱. اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله به عایشه چگونه زیارت کردن را آموخت. ۲. اینکه فاطمه (علیها السلام) بارها به زیارت قبر حمزه علیه السلام می رفت.

درباره این دو نکته بعداً سخن خواهیم گفت.

احتمال دوم: روایت اول (لعن الله زوّارات القبور) پس از روایت دوم (فزوروها) صادر شده باشد. در این صورت لازم می آید حکم اول (نهی عمومی از زیارت قبور) یک مرتبه توسط حکم سوم (امر به زیارت عمومی) نسخ شود و مرتبه دوم با حکم دوم (نهی خصوص زنان از زیارت قبور) نسخ گردد. و صدور چنین امری شایسته مولا و شارع حکیم نیست.

پاسخ سوم

بر فرض بپذیریم که روایت اول و دوم متعارض هستند، باید میان آنها جمع نمود؛ چنانکه قرطبی و قاری و شوکانی و دیگران انجام داده اند.

شوکانی در کتاب (نیل الأوطار)، ابتدا کلامی را از قرطبی نقل کرده و می گوید:

۱. مجموع

الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۶۰؛ الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۲.

۲. البقره / ۱۸۳. ۳ البقره / ۴۴۳ المائده / ۵.

شک این آیات اختصاص به مردان ندارد.

ثانیاً: در روایت دوم سه جمله وارد شده است:

۱. (نهیتکم عن زیاره القبور، فزوروها، لأنّها تذکر الآخره؛ من شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم، اکنون به زیارت قبرها بروید، زیرا زیارت قبور موجب یادآوری آخرت است.)

۲. (ونهیتمکم عن لحوم الأضاحی فوق ثلاث، فکلوا وامسکوا ماشئتم؛ من شما را از خوردن بیشتر از سه گوشت قربانی نهی کرده بودم، اکنون هر مقدار که می خواهید بخورید.)

۳. (ونهیتمکم عن الأشربه فی الأوعیه، فاشربوا فی أیّ وعاء شئتم، ولا تشربوا مسکراً؛ شما را از آشامیدن در هر ظرفی نهی کرده بودم، اکنون در هر ظرفی که خواستید بیاشامید، فقط مشروبات مست کننده را نیشامید.)

ابن تیمیّه ادّعا می کند که در جمله اول کلمه (نهیتکم) خطاب مذکر است و اختصاص به مردان دارد. و کلمه (فزوروها) نیز جمع مذکر است و اختصاص به مردان دارد. در نتیجه اگر چه ابتدا پیامبر صلی الله علیه وآله زیارت قبور را برای عموم حرام کرد، ولی با این روایت، نهی از زیارت قبور برای خصوص مردان را نسخ کرده است، لذا حکم به حرمت زیارت برای زنان باقی است.

ایشان باید در جمله دوم نیز همین استدلال را پیاده کند، یعنی بگوید: کلمه (نهیتکم) و (فکلوا وامسکوا) لفظ مذکر است و اختصاص به مردان دارد. لذا پیامبر صلی الله علیه وآله خوردن بیش از سه قربانی را برای مردان جایز نموده و حکم گذشته را در خصوص مردان نسخ کرده است، بنابراین خوردن بیش از سه

قربانی در حال حاضر برای زنان حرام است.

و نیز در جمله سوم با همین استدلال باید خوردن مشروبات مباح را برای زنان در هر ظرفی حرام بدانند و در ظرف مخصوص پوست دباغی شده جایز بدانند.

هیچ فقیهی از فقهای اسلامی چنین احکامی را صادر نکرده است.

ثالثاً: در آخر روایت دوم این جمله وجود دارد: (لأنها تذکر کم الآخرة؛ زیرا زیارت قبرها یادآور آخرت است.) در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله زیارت قبرها را برای هر کسی که متذکر آخرت شود، جایز دانسته است و فرقی ندارد؛ چه مرد باشد چه زن. و به تعبیر اصولیون عام است و شامل زنان نیز می شود.

بنابراین نتیجه می گیریم: روایت دوم (نهیتکم عن زیاره القبور، فزوروها) عام است و شامل زنان نیز می شود.

پاسخ دوم

با توجه به پاسخ پیشین می توانیم از دو روایت گذشته سه حکم را استنباط کنیم:

۱. نهی از زیارت قبور برای مردان و زنان در صدر اسلام. این حکم از جمله (نهیتکم عن زیاره القبور) استفاده می شود.

۲. نهی از زیارت قبور برای زنان. این حکم از روایت (لعن الله زوّارات القبور) استفاده می شود.

۳. امر به زیارت قبور برای مردان و زنان پس از نهی سابق. و این حکم از جمله (فزوروها) استفاده می شود.

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: روایت نخست (لعن الله زوّارات القبور) قبل از روایت دوم (فزوروها) صادر شده باشد. در این صورت این روایت در حقیقت نهی از زیارت قبور را که در صدر اسلام نسبت به عموم صادر شده تأکید می کند، در واقع رسول خدا صلی الله علیه و آله در صدر اسلام فرموده است:

(تمام مردم، بخصوص زنان را از زیارت قبرها نهی می‌کنم.) در نتیجه ما در صدر اسلام یک حکم عام مبنی بر نهی از زیارت قبور داشته ایم و این حکم عام درباره زنان مورد تأکید قرار گرفته است. و یک حکم عام مبنی بر جواز زیارت قبور برای مردان و زنان داریم که بعداً صادر شده است. در این صورت به اتفاق همه علمای اصولی حکم دوم ناسخ حکم اول است.

و همین احتمال را بسیاری از اندیشمندان اهل سنت تأیید کرده اند. ترمذی می‌گوید:

(وقد رأى بعض أهل العلم أنّ هذا كان قبل أن يرخص النبي صلى الله عليه وآله في زيارة القبور، فلما رخص دخل في رخصته الرجال والنساء. (۱))

۱. سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱۴؛ تحفه الأحوذی، ج ۴، ص ۱۳۷.

۳۹

(قال القرطبي: اللعن المذكور في الحديث إنما هو للمكثرات من الزياره، لما تقتضيه الصيغه من المبالغه. ولعلّ السبب ما يفضى إليه ذلك من تضييع حقّ الزوج والتبرّج وما ينشأ من الصياح ونحو ذلك، وقد يقال: إذا أمن جميع ذلك فلا مانع من الإذن لهنّ، لأنّ تذكّر الموت يحتاج إليه الرجال والنساء. (۱))

(قرطبی گفته است: نفرینی که در این حدیث آمده، اختصاص به زنانی دارد که زیاد به زیارت قبور می‌روند، صیغه مبالغه (زوّارات) به این معنا دلالت دارد. و شاید سبب نهی چنین زنانی از زیارت قبور عواقب آن باشد؛ مانند از بین رفتن حقّ همسر، زینت و خودنمایی، فریاد زدن و امثال آن. لذا گفته می‌شود: چنانچه از تحقّق نیافتن این عواقب مطمئن باشیم، مانعی ندارد که زنان به زیارت قبور روند. زیرا یادآوری آخرت چیزی است که هم مردان

و هم زنان نیازمند به آن هستند.)

و سپس می گوید:

(وهذا الكلام هو الذي ينبغي اعتماده في الجمع بين أحاديث الباب المتعارضه في الظاهر. (۲))

(سخن قرطبی شایسته اعتماد در جمع بین احادیثی است که به ظاهر متعارض می باشند.)

مبارکفوری نیز در کتاب (تحفه الأحمودی) پس از نقل سخن قرطبی می گوید:

(آنچه قرطبی می گوید چیزی است که ظاهر حدیث بر آن دلالت دارد.)

پاسخ چهارم

حدیث (لعن الله زوّارات القبور) یا (لعن رسول الله صلى الله عليه وآله زوّارات القبور) از سه طریق روایت شده است:

۱. نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۶۶.

۲. همان.

۳. تحفه الأحمودی، ج ۴؛ ص ۱۳۷.

۱. أبو عوانه عن عمر بن أبي سلمه عن أبيه عن أبي هريره.

۲. سفیان عن عبدالله بن عثمان بن خثیم عن عبدالرحمن بن بهمان عن عبدالرحمن بن حسان بن ثابت عن أبيه.

۳. عبدالوارث بن سعید عن محمد بن جحاده عن أبي صالح عن ابن عباس.

در سند اول عمر بن ابی سلمه وجود دارد که توسط علمای رجالی تضعیف شده است.

ابن حجر عسقلانی در کتاب (تهذیب التهذیب) در شرح حال عمر بن ابی سلمه می نویسد:

(قال ابن سعد: كان كثير الحديث، وليس يحتج بحديثه.

وقال ابن المديني عن يحيى بن سعيد: كان شعبه يضعف عمر بن أبي سلمه.

وقال ابوقدامة: قلت لابن مهدي: إنَّ شعبه أدرکه ولم يحمل عنه؟ قال: أحاديثه واهیه.

وقال ابن أبي خيثمه: سألت أبي عنه، فقال: صالح ان شاء الله، وكان يحيى بن سعيد يختار محمد بن عمرو عليه.

وقال أحمد: لم يسمع شعبه منه شيئاً.

وقال ابن معين: ليس به بأس. وفي روايه: ضعيف الحديث.

وقال أبو حاتم: هو عندي صالح صدوق في الأصل، ليس بذلك القوي، يكتب حديثه ولا يحتج به.

وقال العجلي: لا بأس به.

١. مسند أحمد بن حنبل، ج ٢،

ص ۳۳۷؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲.

۲. مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۴؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۴۴۲۴۴۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۸؛ المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۴۲.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲.

وقال الجوزجانی: لیس بقوی فی الحدیث.

وقال النسائی: لیس بالقوی.

وقال ابن خزیمه: لا یحتج بحدیثه.

ملاحظه می کنید که از عمر بن ابی سلمه با این عناوین یاد شده است: (کسی که نمی شود به حدیثش استدلال نمود)، (شعبه او را تضعیف کرده است)، (احادیث او پوچ است)، (ضعیف الحدیث است)، (قوی نیست، حدیثش نوشته نمی شود و قابل استدلال نیست) و (او در حدیث قوی نیست). با وجود چنین شخصی در سند حدیث، این حدیث از اعتبار ساقط می شود.

و در سند دوم عبدالرحمن بن بهمان وجود دارد و از علی بن مدینی درباره شخصیت او پرسیدند، او گفت: (شناخته شده نیست).

در سند سوم ابوصالح قرار دارد، نام او باذان یا باذام است. این شخص را فقط عجلی توثیق کرده است (۳) و سایرین یا او را تضعیف کرده اند و یا نسبت به او بی تفاوت اند.

احمد بن حنبل می گوید: (عبدالرحمن بن مهدی به حدیث ابوصالح عمل نمی کرد).

ابن عدی می گوید: (آنچه ابوصالح روایت می کند، تفسیر است نه روایت و در تفسیرش نیز اهل تفسیر از او متابعت نکرده اند. و هیچ کس از گذشتگان را ندیدم از او راضی باشد (۵)).

۱. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۴۰۱. و نیز ر.ک: به کتابهای الجرح والتعدیل، ج ۱، ص ۱۴۶؛ العلیل (أحمد بن حنبل)، ج ۱، ص ۴۱۹ و ج ۳، ص ۱۸۷؛ معرفه الثقات (العجلی)، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۲۸۹.

۳. معرفه

الثقات، ج ۲، ص ۴۰۸.

۴. العلل ج ۲، ص ۵۰۲.

۵. الکامل (ابن عدی)، ج ۲، ص ۷۱.

زکریّا بن ابی زائده گفته است: (روزی شعبی از کنار ابوصالح می گذشت، گوش او را کشید و گفت: وای بر تو! قرآن را تفسیر می کنی در حالی که آن را حفظ نیستی.)

ابوحاتم گفته است: (حدیث او نوشته می شود، ولی به آن استدلال نمی شود.)

نسائی گفته است: (ضعیف است.)

عقیلی گفته است: (مغیره گفته که: ابوصالح فقط کودکان را تعلیم می داد، و تفسیرش ضعیف است.)

جوزقانی گفته است: (ابوصالح متروک است.)

ابن جوزی از ازدی نقل کرده است که او گفت: (ابوصالح بسیار دروغگو است.)

ابن حبان گفته است: (ابوصالح از ابن عباس روایت کرده است، ولی روایاتش نشنیده گرفته می شود.)

بنابر این، بر فرض دلالت این حدیث کامل باشد، سند آن بسیار مخدوش است.

علاوه بر ابن تیمیّه، بن باز نیز زیارت قبرها توسط زنان را حرام و گناه کبیره دانسته است، ایشان گفته است:

(أما زیارة المرأة للقبور فهي محرّمة، بل من کبائر الذنوب، لأنّ النبی صلی الله علیه وآله لعن زائرات القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج.)

(زیارت زنان از قبرها حرام و از گناهان کبیره است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله زنان زیارت کننده قبرها و کسانی را که بر روی قبرها مسجد می سازند و چراغ روشن می کنند، نفرین کرده است.)

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۴؛ ضعفاء العقیلی، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۵.

۳. کتاب الضعفاء والمتروکین، ص ۱۵۸.

۴. ضعفاء العقیلی، ج ۱، ص ۱۶۶.

۵. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۵.

۶. الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۵.

۷. کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۱۸۵.

۸. فتاوی مهمه، ج ۱، ص ۷۲ و ۱۴۹ و ۱۵۰.

با پاسخی که از کلام ابن تیمیّه دادیم، بی اساسی کلام بن باز

روشن می شود، و نیازی به تکرار نیست؛ بخصوص اینکه در سند روایتی که بن باز به آن استدلال کرده نیز ابوصالح وجود دارد، و روایات او همانطور که گذشت، قابل استدلال نیست.

نظریه دوم: کراهت زیارت قبرها

بسیاری از فقهای اهل سنت زیارت قبور برای زنان را مکروه دانسته اند. (۱) و در مقام استدلال، به یکی از دو دلیل ذیل تمسک کرده اند:

۱. روایت (لعن الله زوارات القبور) دلالت بر کراهت دارد، زیرا در این روایت چند احتمال وجود دارد و در حقیقت مفاد آن دائر مدار حرمت یا جواز است که در این صورت روایت را حمل بر کراهت می کنیم.

۲. زنان در مصیبتها کم صبر و بی طاقتی می کنند. به همین دلیل رفتن آنان به زیارت قبرها مکروه است.

ردّ نظریه دوم

این نظریه از آن جهت مردود است که دلیلهای آنها بی اساس و مردود می باشد.

اما دلیل اول، پاسخ آن در ردّ نظریه اول ذکر شد.

و دلیل دوم نیز بی اساس است؛ زیرا این دلیل اخصّ از مدّعاست، مدّعی آنان این است که زیارت قبرها به طور کلی، در هر زمان و هر مکانی، مکروه است. و دلیل آنان نیز این است که زنان کم صبری و ناشکیبایی می کنند. این دلیل بر فرض بپذیریم که بی صبری زیاد در مصائب مکروه است تنها در صورتی دلالت بر کراهت می کند که زنان کم صبری زیاد نموده، بی اندازه شیون نمایند.

۱. فتح العزیز، ج ۵، ص ۲۴۸؛ الاقناع، ج ۱، ص ۱۹۲؛ مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵؛ المغنی، ج ۲، ص ۴۳۰؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۱۷۴؛ الکافی فی فقه ابن حنبل، ج ۱، ص ۲۷۵.

نظریه سوم: جواز زیارت قبرها

برای اثبات این نظریه

به چند دلیل استدلال شده است:

۱. هیچ دلیلی بر حرمت یا کراهت زیارت برای زنان وجود ندارد، بلکه از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت فرمود: (كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها). این روایت دلالت دارد بر اینکه آن حضرت ابتدا همه مسلمانان زن و مرد را از زیارت قبرها نهی فرموده و سپس برای همه آنان چه زن و چه مرد جایزه کرده اند.

و روایت دیگری که از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است: (لعن الله زوّارات القبور) (۱) قبل از روایت (فزوروها) صادر شده است. ترمذی می گوید:

(قد رأى بعض أهل العلم أنّ هذا كان قبل أن يرخص النبي في زيارة القبور، فلمّا رخص دَخَلَ في رخصته الرجال والنساء. (۲))

(بعضی از دانشمندان معتقدند روایت (لعن الله زوّارات القبور) قبل از این بوده که پیامبر صلی الله علیه وآله زیارت قبور را اجازه دهند و هنگامی که زیارت قبرها را اجازه دادند، تمام مردان و زنان در این اجازه داخل شدند.)

علاوه بر آن، حدیث (لعن الله زوّارات القبور) هم از نظر سند و هم از نظر دلالت بسیار ضعیف است.

۲. پیامبر صلی الله علیه وآله چگونه زیارت کردن را به همسرش عایشه تعلیم داد.

در روایتی عایشه از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که آن حضرت به من فرمود:

(انّ ربّك يأمرک أن تأتي أهل البقيع، فتستغفر لهم. قلت: كيف أقول لهم يا رسول الله؟ قال: قُولي السلام على أهل الديار من المؤمنين والمسلمين، يرحم الله المستقدمين منّا والمستأخرين، وأنا إن شاء الله بكم لاحقون. (۳))

۱. مدرک این حدیث نیز قبلاً ذکر شد.

۲. سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳. صحیح مسلم،

ج ۳، ص ۶۴؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۲۱؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۹۳؛ السنن الكبرى (البيهقي)، ج ۴، ص ۷۹؛ المصنف (الصنعانی)، ج ۳، ص ۵۷۶؛ السنن الكبرى (النسائی)، ج ۱، ص ۶۵۶؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۶، ص ۴۶.

(پروردگارت به تو امر می کند که به قبرستان بقیع آمده و برای آنان طلب آمرزش کنی. عرض کردم: در کنار قبرها چه چیزی بگویم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: السلام علی اهل الدیار...)

این روایت دلالت بر جواز زیارت قبرهای برای زنان دارد.

۳. عایشه به زیارت قبر برادرش عبدالرحمن بن ابی بکر می رفت.

عبدالله بن ابی ملیکه می گوید:

(إِنَّ عَائِشَةَ أَقْبَلَتْ ذَاتَ يَوْمٍ مِنَ الْمَقَابِرِ. فَقُلْتُ لَهَا: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتِ؟ قَالَتْ: مِنْ قَبْرِ أَخِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ. فَقُلْتُ لَهَا: أَلَيْسَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ؟! قَالَتْ: نَعَمْ كَانَ نَهَى، ثُمَّ أَمَرَ بِزِيَارَتِهَا (۱)).

روزی عایشه از قبرستان برمی گشت، به او گفتم: از کجا می آیی؟ گفت: از کنار قبر برادرم عبدالرحمن بن ابی بکر. گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از زیارت قبور نهی نکرده بود؟! گفت: آری، ابتدا نهی کرده بود و سپس دستور به زیارت قبور داد.

سید سابق در کتاب (فقه السنّه) می گوید:

(رَخَّصَ مَالِكُ وَبَعْضُ الْأَحْنَفِ وَرَوَايَةٌ عَنْ أَحْمَدَ وَأَكْثَرُ الْعُلَمَاءِ فِي زِيَارَةِ النِّسَاءِ لِلْقُبُورِ، لِحَدِيثِ عَائِشَةَ: كَيْفَ أَقُولُ... (۲))

(مالک بن انس و بعضی از حنفی ها و به نقلی احمد بن حنبل و بیشتر علما زیارت زنان از قبرها را جایز دانسته اند؛ به دلیل حدیث عایشه که گفته است: در زیارت قبور چه بگویم؟!...)

در کتاب (التمهید) نقل کرده است که احمد بن حنبل به دلیل زیارت عایشه

از قبر برادرش، زیارت قبور را برای زنان جایز دانسته است.

۱. مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۸؛ أحكام الجنائز، ص ۱۸۱، مسند أبی یعلی، ج ۸، ص ۲۸۴.

۲. فقه السنّه، ج ۱، ص ۵۶۶.

۳. التمهید (ابن عبدالبرّ)، ج ۳، ص ۲۳۴.

محمد بن اسماعیل کحلانی نیز روایت عبدالله بن ابی ملیکه را دلیل بر جواز زیارت قبور دانسته است.

۴. حضرت زهرا (علیها السلام) هر جمعه به زیارت قبر حمزه و شهدای اُحد می رفت.

در روایتی امام سجّاد از امام حسین علیه السلام روایت کرده است:

(انّ فاطمه بنت النبی صلی الله علیه وآله کانت تزور قبر عمّها حمزه کلّ جمعه، فنصّلی وتبکی عنده. (۲))

(فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر صلی الله علیه وآله هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و در آنجا نماز می خواند و در کنار قبر گریه می کرد.)

طحطاوی در (حاشیه مراقی الفلاح) برای اثبات جواز زیارت قبور برای زنان به این روایت استدلال کرده است.

بعضی مانند محمد بن اسماعیل کحلانی در مقام تضعیف این روایت گفته اند:

(وهو حدیث مرسل، فإنّ علی بن الحسین لم یدرک فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه وآله (۴)).

این حدیث مرسل است. زیرا علی بن حسین، زمان فاطمه را درک نکرده است.)

جای بسیار تعجب است که چنین سخنی از مثل چنین شخصی صادر شود؛ زیرا در کتاب (مستدرک الصحیحین) و (السنن الکبری) سند روایت (علی بن الحسین عن آیه) است. در واقع این روایت از امام حسین علیه السلام نقل شده است و مرسل دانستن این حدیث ناشی از بی دقتی است.

۵. پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه وآله زنی را که در کنار قبری گریه می کرد، فقط توصیه به صبر کرد و او را

از این عمل نهی نفرمود. و این دلالت بر جواز زیارت قبرها توسط زنان دارد.

۱. سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱۵.

۲. مستدرک الصحیحین ۱: ۳۷۷ و ۳: ۲۸، السنن الکبری (البیهقی) ۴: ۷۸، أحكام الجنائز (البانی): ۱۸۳.

۳. حاشیه مراقی الفلاح، ج ۲، ص ۶۱۹.

۴. سبل السلام، ج ۲؛ ص ۱۱۵.

انس بن مالک گفته است:

(مرّ النبی صلی الله علیه وآله بامرأه عند قبر وهی تبکی، فقال: اتقی الله واصبری. قالت: إلیک عنی، فأنک لم تصب بمصیبتی ولم تعرفه. فقیل لها: إنه التبی صلی الله علیه وآله. فأتت باب النبی صلی الله علیه وآله، فلم تجد عنده بوائین، فقالت: لم اعرفک. فقال: إنما الصبر عند الصدمه الأولى

(روزی پیامبر صلی الله علیه وآله زنی را در کنار قبری دید که گریه می کند. به او فرمود: تقوای الهی پیشه کن و صبر نما. آن زن گفت: دور شو، تو که مبتلا به مصیبت من نشده ای تا بدانی گرفتار چه مصیبتی شده ام. شخصی به آن زن گفت: او پیامبر صلی الله علیه وآله بود. آن زن به در خانه پیامبر صلی الله علیه وآله آمد، هیچ نگهبانی نبود، به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: من شما را نشناختم. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: صبر حقیقی صبر در مصیبت اول است.)

عینی در کتاب (عمده القاری) می گوید: (این حدیث دلالت بر جواز زیارت قبرها دارد؛ فرقی میان زن و مرد نیست.)

البانی نیز این حدیث را دلیلی بر جواز زیارت قبور برای تمام مردان و زنان دانسته است.

نظریه چهارم: استحباب زیارت قبرها

تحقیق در روایات بیانگر این مطلب است که زیارت قبرها نه تنها برای زنان جایز است، بلکه استحباب نیز دارد؛ زیرا:

اولاً:

در روایت (نهیتکم عن زیاره القبور فروروها) کلمه (فروروها) امر است. و از آنجا که قرینه های گوناگون و اجماع فقها قائم است بر عدم وجوب زیارت قبور، (۴) این

۱. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۹؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۶، ص ۲۶۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۱۷۶ و ج ۱۰، ص ۴۵۳.

۲. عمدہ القاری، ج ۸، ص ۶۸.

۳. أحكام الجنائز، ص ۱۸۴.

۴. تنها شخصی که زیارت قبرها را یک بار واجب دانسته، ابن حزم در کتاب (المحلّی، ج ۵، ص ۱۶۰) است.

کلمه حمل بر استحباب می شود. لذا این روایت دلالت بر استحباب زیارت قبرها برای همه مسلمانان دارد.

ثانیاً: در همین روایت علت امر به زیارت قبور، (یادآوری آخرت)، (یادآوری مرگ)، (پند آموزی) و (زهد در دنیا) معرفی شده و همه این فواید قرینه است بر ظهور امر بعد از نهی در استحباب زیارت قبور.

ثالثاً: در روایت عایشه نیز این عبارت نقل شده است: (انّ ربّک یامرک ان تأتی اهل البقیع...) در اینجا نیز سخن از امر خداوند به زیارت قبور بقیع مطرح شده است. و باید حمل بر استحباب شود.

رابعاً: از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است:

(من زار قبر والديه أو أحدهما فی کلّ جمعه غفر[الله] له وکان باراً لوالديه(۱)).

(هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یکی از آنها را در روز جمعه زیارت کند، خداوند گناهانش را آمرزیده، او را از نیکی کنندگان به پدر و مادر خواهد شمرد.)

(من زار قبر والديه أو أحدهما فی کلّ جمعه فقرأ عنده یس غفرالله له بعدد کلّ حرف منها(۲)).

(هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یکی از آنان را روز جمعه زیارت کند و سوره

یس را در کنار قبر آنها قرائت نماید، خداوند به عدد هر حرفی از این سوره گناهانش را می آمرزد.)

(من زار قبر والديه أو أحدهما احتساباً كان كعِدْلِ حَجَّةٍ مبروره، ومن كان زوّاراً لهما زارت الملائكة قبره (۳)

۱. الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۰۵؛ مجمع الزوائد (الهیثمی)، ج ۳، ص ۵۹؛ المعجم الصغير، ج ۲، ص ۶۹؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۶۸؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۴.

۲. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۷۹؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۵۷.

۳. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۷۹.

(هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یکی از آنها را زیارت کند، ثواب حجّ را کسب کرده است. و هر کسی که زیاد به زیارت آنها رود، ملائکه نیز در آینده قبر او را زیارت می کنند.)

این روایات، اگر چه توسط بعضی از نظر سند مخدوش دانسته شده، ولی قاعده (تسامح در ادله سنن) به ما کمک می کند که با استناد به این احادیث، زیارت قبور برای همه مسلمانان چه مردان و چه زنان را مستحب بدانیم.

بنابر این نتیجه می گیریم که زیارت قبور برای زنان نه تنها حرام نیست، بلکه کراهت ندارد و مستحب هم است.

شربلانی و البانی از کسانی هستند که صراحتاً تفاوتی میان مرد و زن در استحباب زیارت قبرها نگذاشته اند.

زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله

شایسته است پیش از بررسی ادله جواز و استحباب زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله نظریه ابن تیمیه و دلیلهای او را برشمیریم:

نظریه ابن تیمیه: حرمت زیارت قبر پیامبران

بعضی تلاش می کنند ابن تیمیه را در فتوا به حرمت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله تبرئه کنند. از این رو لازم است کلمات ابن تیمیه و اظهارات بعضی از اندیشمندان اهل سنت در باب اعتقادات او در زیارت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه وآله و سایر پیامبران گفته شود تا باورهای فاسد او بر همگان روشن شود.

ایشان در کتاب (مجموع الفتاوی) در پاسخ به سؤال از زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله می گوید:

(وأما الزیارة البدعیة فمن جنس زیارة اليهود والنصارى وأهل البدع الذّین

۱. مراقی الفلاح، ج ۱، ص ۲۳۳؛ أحكام الجنائز، ج ۱، ص ۱۸۰.

یتخذون قبور الأنبياء والصالحين مساجد... فالزیارة البدعیة مثل قصد قبر بعض الأنبياء والصالحين للصلاة عنده والدعاء عنده أوبه

أوطلب الحوائج منه أو من الله تعالى عند قبره أو الاستغاثة به أو الإقسام على الله تعالى به ونحو ذلك هو من البدع التي لم يفعلها أحد من الصحابة ولا التابعين، ولاسن ذلك رسول الله، ولا أحد من خلفائه الراشدين، بل قد نهى عن ذلك أئمة المسلمين الكبار

(زیارتی که بدعت است مانند زیارت یهودیان و مسیحیان و بدعت گذارانی که بر روی قبرهای پیامبران و صلحا مسجد می سازند... زیارتی که بدعت است، مانند اینکه شخصی قصد کند کنار قبر بعضی از پیامبران و افراد صالح برود تا در کنار قبر آنها نماز بخواند، یا دعا کند، یا به آنها متوسل شود و نیازهایش را از آنها یا از خدا در کنار قبر آنها بخواهد یا از آنها مدد جسته، یا

خداوند را به آنها سوگند دهد. این کارها بدعت‌هایی است که هیچیک از صحابه و تابعین انجام نداده اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله یا یکی از خلفای راشدین دستور به آن نداده اند، بلکه پیشوایان بزرگ مسلمانان از انجام این کارها نهی کرده اند.)

در این عبارت ابن تیمیّه تصریح می کند زیارت کسی که به قصد زیارت پیامبران و افراد صالح مسافرت می کند بدعت است و بدعت حرام است؛ لذا زیارت او حرام خواهد بود.

و در جای دیگر می گوید:

(فَمَنْ قَصَدَ قُبُورَ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ لِأَجْلِ الصَّلَاةِ وَالِدُعَاءِ عِنْدَهَا فَقَدْ قَصَدَ نَفْسَ الْمُحَرَّمِ الَّذِي سَدَّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ذُرِّيَعَتَهُ. (۲))

(هر کسی که به قصد نماز و دعا به کنار قبرهای پیامبران و صلحا برود، در واقع حرامی را قصد کرده که خدا و رسولش مانع از واسطه قرار دادن آن شده اند.)

۱. مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۳۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۷.

و نیز گفته است:

(الأحاديث المروية في زيارة قبره كلها ضعيفه، بل كذب. (۱))

(تمام احادیثی که درباره زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده ضعیف و دروغ است.)

همچنین گفته است:

(نفس السفر لزيارة قبر من القبور قبر نبي أو غيره منهي عنه عند جمهور العلماء، حتى أنهم لا يجوزون قصر الصلاة فيه بناءً على أنه سفر معصيه، لقوله الثابت في الصحيحين: (لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد: المسجد الحرام، والمسجد الأقصى، ومسجدى هذا)... (۲))

(به نظر علما از مسافرت نمودن به قصد زیارت قبری چه قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و چه سایر قبرها نهی شده است، طوری که جایز نمی دانند کسی در این سفر نماز را شکسته بخواند؛ چون مسافرتش مسافرت معصیت است! به

دلیل اینکه پیامبر فرموده است: باربندی و مسافرت نمی شود مگر به سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد الاقصی و مسجد من.

و نیز گفته است:

(وأما الحديث المذكور في زیاره قبر النبی صلی الله علیه وآله فهو ضعيف، وليس في زیاره قبر النبی صلی الله علیه وآله حديث حسن ولا صحيح، ولا يروى أهل السنن المعروفه كسنن أبي داود والنسائي وابن ماجه والترمذی، ولا أهل المسانيد المعروفه كمسند أحمد ونحوه، ولا أهل المصنّفات كموطأ مالك وغيره في ذلك شيئاً، بل عامّه ما يروى في ذلك أحاديث مكذوبه موضوعه، كما يروى عنه صلی الله علیه وآله أنه قال: (من زارني وزار أبي ابراهيم في عام واحد ضمن له على الله الجنة)، وهذا حديثٌ موضوعٌ كذبٌ باتّفاق أهل العلم. وكذلك ما يروى أنه قال: (من زارني بعد

۱. همان، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲. همان، ج ۴، ص ۵۲۰.

مماتي فكأ نّما زارني في حياتي) و(من زارني بعد مماتي ضمنّت له على الله الجنة) ليس لشيء من ذلك أصل. وإن كان قد روى بعض ذلك الدارقطني والبخاري في مسنده، فمدار ذلك على عبد الله بن عمر العمري أو من هو أضعف منه ممّن لا يجوز أن يثبت بروايته حكم شرعيّ. وأنما اعتمد الأئمّه في ذلك على ما رواه أبوداود في السنن عن أبي هريره عن النبي صلی الله علیه وآله أنه قال: (ما من رجل يسلم عليّ إلا ردّ الله عليّ رحي حتى أرد عليه السلام) وكما في سنن النسائي عن النبي صلی الله علیه وآله أنه قال: (إنّ الله وكلّ بقبري ملائكه تبلغني عن أمّتي السلام)، فالصلاه والسلام عليه ممّا أمر الله به ورسوله، فلهذا استحَبّ ذلك العلماء (۱)

اما حديثي كه درباره زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله ذکر شده

است ضعیف می باشد. درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله هیچ حدیثِ نیکو و صحیح وجود ندارد. و اهل سنن مانند ابوداود و نسائی و ابن ماجه و مسانید مانند مسند احمد و دیگران و مصنفات مانند موطأ مالک و غیر او روایتی درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله ذکر نکرده اند. بلکه تمام روایاتی که در خصوص زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده دروغ و جعلی است. مثلاً از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت فرمود: (هر کسی که من و پدرم ابراهیم را در یک سال زیارت کند، تعهد می کنم خداوند او را به بهشت ببرد.) این حدیث به اتفاق همه علما ساختگی و دروغ است. و نیز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (هر کسی که پس از مُردن، مرا زیارت کند به مانند این است که مرا در حال زنده بودن زیارت کرده است)، این حدیث نیز اصل و اساسی ندارد. البتّه بعضی از این احادیث را دارقطنی و بزار در مسندشان روایت کرده اند، ولی در سند آن احادیث، عبدالله بن عمر عمری یا کسانی ضعیف تر از او وجود دارد که نمی شود با روایت آنها حکم شرعی را ثابت نمود.

آری! پیشوایان دین در باب زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله فقط به روایتی که ابوداود در سنن ابی داود از ابوهریره نقل می کند اعتماد کرده اند. ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است که

۱. همان، ج ۲۴، ص ۳۵۶ و ۳۵۷.

آن حضرت فرمود: (هیچ مردی نیست که به من سلام کند، مگر

اینکه خداوند روح من را به جسد من برمی گرداند تا من جواب سلام او را بدهم.) و نیز در سنن نسائی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که آن حضرت فرمود: (خداوند در کنار قبر من فرشتگانی را گمارده تا سلام امت مرا به من ابلاغ کنند.) لذا درود و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی است که خداوند و رسولش به آن امر کرده اند و به همین دلیل علما سلام دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله را مستحب دانسته اند.)

از مجموع کلمات ابن تیمیّه استفاده می شود که ایشان در باب زیارت پیامبران مدّعی چند نکته است:

۱. زیارت قبر پیامبران در صورتی که شخصی به قصد زیارت آنان برود، عملی ساختگی و بدعت است.

این سخن در حرمت زیارت قبر پیامبران برای هر کسی که قصد زیارت کند کاملاً صراحت دارد؛ زیرا به اعتقاد ابن تیمیّه این زیارت بدعت است و بدعت حرام می باشد.

۲. کسی که به قصد زیارت قبر پیامبران و افراد صالح و برای انجام نماز و دعا به آنجا مسافرت کند، قصد انجام فعل حرام را کرده است.

این کلام نیز صراحت دارد که (زیارت قبر پیامبران و افراد صالح) حرام است.

۳. کسی که برای زیارت قبر پیامبران و افراد صالح مسافرت کند، سفر معصیت انجام داده و باید نمازش را تمام بخواند.

مسافرت زمانی سفر معصیت می شود که در آن مسافرت فعل حرام انجام گیرد، مثلاً به قصد فروش شراب مسافرت انجام گیرد، یا به قصد غارت اموال مردم مسافرت انجام شود؛ از این رو این قسمت از سخن ابن تیمیّه صراحت دارد که

زیارت قبر پیامبران و اولیا از دیدگاه ابن تیمیّه حرام است.

۴. تمام احادیثی که درباره زیارت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده، ساختگی و دروغ است، و هیچ یک از اهل علم متعرض آن نشده اند.

۵. دلیل بر حرام بودن سفر برای زیارت قبر پیامبران و ائمه (علیهم السلام) فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله است که می فرماید: (لا تشد الرحال...)

گفتنی است که این اظهارات نه تنها باطل و بی اساس است، بلکه بسیار زشت و بی ادبانه است. ابن حجر عسقلانی در کتاب (فتح الباری) می گوید:

(وهی من أبشع المسائل المنقوله عن بن تیمیّه (۱)).

(سخن ابن تیمیّه در منع زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله از زشت ترین مسائلی است که تاکنون از او نقل شده است.)

و تعجب است از کسانی که سعی می کنند ابن تیمیّه را تبرئه نموده، انتساب مطالب مذکور را به ایشان تهمت می دانند و می گویند: (ابن تیمیّه تنها مسافرت نمودن به قصد زیارت را حرام دانسته است، نه زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله را، بلکه ایشان زیارت قبر پیامبران را مستحب می دانند.) (۲) چگونه ابن تیمیّه مدعی استحباب زیارت قبر پیامبران است، ولی قصد زیارت آنان را حرام می داند و مسافرت برای زیارت آنان را سفر معصیت می داند؟! آیا این تناقض گویی نیست؟! آیا تضعیف روایات زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله توسط ابن تیمیّه بهترین گواه بر عدم اعتقاد ایشان به استحباب زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله نیست؟ بسیاری از اندیشمندان اهل سنت از فتوای ابن تیمیّه به معصیت بودن زیارت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و سایر

پاسخ به ابن تیمیه

بی اساس بودن سخنان ابن تیمیه زمانی روشن می شود که دو مطلب بررسی گردد:

۱. حدیث (لاتشدد الرحال) و دلیل ابن تیمیه بر گفتارش.

۲. دلیل بر مستحب بودن زیارت قبور پیامبران به خصوص قبر پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه وآله و سایر اولیاء الله و سفر برای این زیارت.

۱. فتح الباری، ج ۳، ص ۵۴.

۲. شرح قصیده ابن القیم، ج ۲، ص ۳۶۳ و ۳۶۴.

۳. رفع المناره، ص ۷۱؛ دفع شبهه من شبه و تمرد، ص ۴۷؛ التوفیق الربانی، ص ۲۱.

مطلب اول: حدیث (لاتشدد الرحال...)

این حدیث در (صحیح البخاری) و (صحیح مسلم) با دو سند از ابوسعید خدری و ابوهریره نقل شده است:

۱. سفیان عن الزهری عن سعید عن أبي هريره عن النبي صلی الله علیه وآله، قال: لا تشدد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد: المسجد الحرام، و مسجد الرسول و مسجد الأقصى

(پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: باربندی نمی شود مگر به قصد سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد الرسول و مسجد الاقصی).

۲. شعبه عن عبدالمملک عن قزعه عن أبي سعید الخدری عن النبي صلی الله علیه وآله قال: ولا تشدد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد: مسجد الحرام و مسجد الأقصى و مسجدی.

این حدیث در سایر کتابهای حدیثی اهل سنت نیز با سندهای دیگری روایت شده است، (۳) و در صدور آن اتفاق نظر دارند.

ابن تیمیه همانطور که گذشت بر حرمت سفر برای زیارت قبور پیامبران و ائمه (علیهم السلام) به این حدیث استدلال می کند، با این توضیح که در حدیث نبوی از هر گونه باربندی و سفر منع شده است، جز مسافرت به مساجد سه گانه. پس اگر کسی برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله

باربندی و مسافرت کند، با نهی پیامبر صلی الله علیه وآله مخالفت کرده و سفر معصیت انجام داده است. متن کلام ایشان در (مجموع الفتاوی) این است:

۱. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۵۶ و ۵۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۵۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۶.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۲؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۷ و ۳۴ و ۴۵؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۴۵۱؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۱۹۲؛ مسند الحمیدی، ج ۲، ص ۳۳۰؛ المصنّف (ابن أبی شیبّه)، ج ۲، ص ۲۶۸ و ج ۴، ص ۵۱۸ و ۵۱۹؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۵۸؛ مسند أبی یعلی، ج ۲، ص ۲۸۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۴۹۶.

(وربما كان مقصوده بالحج من زیاره قبره أكثر من مقصوده بالحج، وربما سوّی بین القصدین، وکلّ هذا ضلال عن الدین باتّفاق المسلمین، بل نفس السفر لزیاره قبر من القبور قبر نبیّ أو غیره منهی عنه عند جمهور العلماء، حتّى أنّهم لایجوزون قصر الصلاه فيه بناءً علی أنّه سفر معصیه، لقوله الثابت فی الصحیحین: لا تشدّ الرحال إلّا إلی ثلاثه مساجد: المسجد الحرام والمسجد الأقصى ومسجدی هذا(۱))

بعضی در سفر حج مقصود اصلی را زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله قرار می دهند، یا هر دو [یعنی زیارت خانه خدا و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله] را قصد می کنند، و تمام این کارها به اتّفاق تمام مسلمانان خروج از دین است. بلکه خود سفر برای زیارت قبری چه قبر پیامبری از پیامبران و چه قبر سایرین در نظر جمهور علما نهی شده است، طوری که شکسته خواندن نماز در این سفر را اجازه نداده اند، زیرا این سفر،

سفر معصیت است، به دلیل فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: باربندی و سفر نمی شود مگر به قصد سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد الاقصی و مسجد من، اینجا).

جواب از حدیث (لاتشّد الرحال)

این حدیث هیچ ارتباطی به مسئله زیارت قبر پیامبران و اولیا ندارد؛ زیرا:

اولاً: استثنا در این حدیث استثنای مفرّغ است و نیازمند تقدیر در مستثنی منه می باشد و در اینجا سه احتمال متصور است:

۱. احتمال اول این است که در مستثنی منه، یک کلمه عامّ و فراگیری در تقدیر گرفته شود، مثلاً کلمه (شیء) در تقدیر باشد. در این صورت معنای حدیث این است: (مسافرت و باربندی به قصد هر چیزی انجام نمی شود مگر به قصد مساجد سه گانه).

طبق این احتمال، حدیث مذکور دلالت بر حرمت سفر برای زیارت قبر پیامبران و امامان دارد. ولی به طور قطع، این احتمال مردود است و هیچ یک از علمای

۱. مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۵۲۰.

اسلام این احتمال را مطرح نکرده اند؛ زیرا طبق این احتمال، حدیث (لاتشّد الرحال) دلالت دارد بر حرمت هر مسافرتی به جز مسافرت به مساجد سه گانه. در نتیجه باید گفت: مسافرت به قصد تجارت، تحصیل علم، صلّه رحم، تفریح و... جایز نباشد، و یا باید همه این موارد حدیث (لاتشّد الرحال) را تخصیص بزنند. و معلوم است که مسافرت به قصد تجارت و تحصیل علم و صلّه رحم و... جایز و گاهی واجب و یا مستحب است؛ و تخصیص این امور نیز تخصیص اکثر است و تخصیص اکثر در نزد علما و فقها مستهجن و مرجوح است. بنابر این، چنین احتمالی از اساس مردود است.

۲. احتمال

دوم این است که کلمه (مکان) در تقدیر باشد؛ یعنی در واقع رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (لا تشد الرحال إلى مکان إلا...) در این صورت حدیث مذکور دلالت دارد بر اینکه باربندی و مسافرت به قصد هر مکانی جایز نیست، مگر به قصد مکانهای سه گانه مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجدالاقصی.

ابن تیمیه نیز همین احتمال را پذیرفته است و می گوید:

(إنّ قوله: (لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد) يتناول المنع من السفر إلى كل بقعه مقصوده. بخلاف السفر للتجاره وطلب العلم ونحو ذلك(۱)).

(سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: (لا تشد الرحال) شامل سفر به هر بقعه ای می شود که به قصد آن بقعه مسافرت شود. ولی شامل سفر برای تجارت و تحصیل علم و امثال آن نمی گردد.)

این احتمال نیز مردود است؛ زیرا اگر چه گفته اند: (در مستثنای مفرغ لازم است عمومی ترین مفهوم در مقایسه با مستثنا در تقدیر گرفته شود)، ولی هم نوع و هم صنف بودن مقدر با مستثنا لازم و ضروری است.

و بر فرض بپذیریم که کلمه مقدر (مکان) است، در این صورت حدیث دلالت دارد بر اینکه برای زیارت بقعه یا مکانی جز مساجد سه گانه باربندی و مسافرت نشود. اما اگر کسی به قصد زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولیای الهی و سلام دادن به آن حضرات

۱. همان، ج ۲۷، ص ۲۱.

مسافرت کند، نه به قصد زیارت ضریح و مکانی که آن حضرات در آنجا مدفون اند، این حدیث شامل آن نمی شود. شکی نیست که مسلمانان از دورترین شهرهای اسلامی با اعتقاد به زنده بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان

و به قصد عرض ارادت و اخلاص و سلام، به مدینه و شهرهای دیگر می روند، نه برای زیارت ضریح و یا مکانی که آنان در آنجا دفن شده اند.

۳. احتمال سوم این است که کلمه (مسجد) در تقدیر باشد. در این صورت معنای حدیث این است: (باربندی و مسافرت به قصد مسجدی نکنید، مگر به قصد مساجد سه گانه).

طبق این احتمال حدیث مذکور هیچ ارتباطی به زیارت قبور و اولیا ندارد. بدون شک این احتمال به واقع نزدیکتر است؛ زیرا هیچ یک از محذورات دو احتمال گذشته را ندارد، علاوه بر اینکه دو قرینه بر تأیید این احتمال وجود دارد:

الف) پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث در مقام معرفی اهمیت و برتری مساجد سه گانه نسبت به مساجد دیگر است و در حقیقت می خواهد بفرماید که این مساجد سه گانه به حدی فضیلت دارند که شایسته است انسانها کار و زندگی را رها کرده، برای درک فضیلت آنها بار بسته، مسافرت کنند، همچنان که درک فضیلت حج و عمره چنین است و اما مساجد دیگر این اهمیت را ندارند و شایسته نیست که افراد زندگی را رها کرده، به قصد آنها مسافرت کنند.

و گواه بر این مطلب این است که در تمام کتابهای اهل سنت جز در یک مورد این حدیث به صورت نفی (لاتشد) وارد شده و این قرینه است بر نفی فضیلت شدّ رحال به قصد مساجد دیگر. علاوه بر اینکه در بعضی از نقلها این روایت با کلمه (لاینبغی الرحال) (مسافرت شایسته نیست) آمده است. البته در خصوص این دو موضوع در پاسخ بعدی بطور مفصل سخن خواهیم

گفت.

ب) مستثنا در این روایت، (مساجد ثلاثه) است و تقدیر کلمه (مسجد) در مستثنا منه از جنس خود مستثنا بوده و مناسب می باشد.

ابن حجر عسقلانی در کتاب (فتح الباری) می گوید:

(ومنها: أن المراد حكم المساجد فقط، وأنه لا تشد الرحال إلى مسجد من المساجد الولاة فيه غير هذه الثلاثة. وأما قصد غير المساجد لزياره صالح أو قريب أو صاحب أو طلب علم أو تجاره أو نزهه فلا يدخل في النهي. ويؤيده ما روى أحمد من طريق شهر بن حوشب، قال: سمعت أبا سعيد وذكرت عنده الصلاة في الطور، فقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (لا ينبغي للمصلّي أن يشدّ رحاله إلى مسجد تبغى فيه الصلاة غير المسجد الحرام والمسجد الأقصى ومسجدي). وشهر حسن الحديث وإن كان فيه بعض الضعف) (۱)

(و یکی از پاسخهای حدیث (لاتشدّ الرحال) این است که مراد از این حدیث فقط بیان حکم مساجد سه گانه است. و معنای حدیث این است که باربندی و مسافرت نمی شود به مسجدی از مساجدی که دوست دارید، مگر به این مساجد سه گانه. و اما اگر کسی قصد سفر به غیر از این مساجد را کند تا شخص صالح یا قریب یا دوستی را زیارت کند و یا مقصودش تحصیل علم یا تجارت و یا گردش تفریحی باشد، داخل در این حدیث نمی شود. و مؤید آن، روایتی است که احمد بن حنبل از طریق شهر بن حوشب نقل کرده است. شهر بن حوشب گفته است: از ابوسعید خواستم نظرش را درباره نماز در کوه طور بگویم. از او شنیدم که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (شایسته نیست که نماز گزار قصد رفتن به

مسجدی و آرزوی نماز در آن مسافرت کند، مگر به قصد رفتن به مسجدالحرام و مسجدالاقصی و مسجد من. شهر بن حوشب حسن الحدیث است، اگر چه مقداری ضعیف هم دارد.

در ادامه می گوید:

(قال بعض المحققين: في قوله: (إلا إلى ثلاثة مساجد) المستثنى منه محذوف. فإما أن يقدر عاماً فيصير: (لا تشد الرحال إلى مكان في أي أمر كان إلا إلى الثلاثة)، أو أخص من ذلك. لا سبيل إلى الأول، لإفضائه إلى سدّ

۱. فتح الباری، ج ۳، ص ۵۳.

باب السفر للتجاره وصله الرحم وطلب العلم وغيرها. فتعين الثاني. والأولى أن يقدر ما هو أكثر مناسبة، وهو (لا تشد الرحال إلى مسجد الولاء فيه إلا إلى الثلاثة) فيبطل بذلك قول من منع شد الرحال إلى زیاره القبر الشریف وغيره من قبور الصالحین (۱).

(بعضی از محققین گفته اند: در فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله (إلا إلى ثلاثة مساجد) مستثنی منه محذوف است. لذا یا یک مفهوم عامی در تقدیر گرفته می شود و معنای حدیث این است: (باربندی و مسافرت نمی شود به مکانی به قصد هر امری مگر به مساجد سه گانه)، و یا یک مفهومی اخص از آن در تقدیر گرفته می شود. احتمال اول ممکن نیست، زیرا موجب می شود باب سفر برای تجارت، صله رحم، تحصیل علم و سایر موارد بسته شود. پس احتمال دوم درست است. و بهتر این است که لفظی در تقدیر گرفته شود که با مستثنا مناسبت بیشتری داشته باشد و آن لفظ این است که (باربندی و مسافرت نمی شود به مسجدی مگر مساجد سه گانه). در این صورت نظر کسانی که مسافرت به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه

وآله و صلحا را ممنوع می دانند، باطل می شود).

ثانیاً: حدیث (لاتشدّ الرحال) در صحیح بخاری از ابوهریره و ابوسعید خدری به صورت نفی (لاتشدّ) وارد شده است. (۲) و در صحیح مسلم از ابوسعید به صورت نفی (لاتشدوا) و از ابوهریره به صورت نفی (لاتشدّ) روایت شده است.

و به احتمال بسیار زیاد روایت مسلم از ابوسعید به صورت نفی غلط است و امکان دارد نسخه نویسان اشتباه کرده باشند.

دلیل بر این مطلب این است که در تمام کتابهای حدیثی، تفسیری، فقهی و رجالی اهل سنت این حدیث از ابوسعید و ابوهریره به صورت نفی نقل شده است.

۱. فتح الباری، ج ۳، ص ۵۴.

۲. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۵۶ و ۵۸ و ۲۲۰ و ۲۵۰.

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۲ و ۱۲۶.

۴. مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۷ و ۳۴ و ۴۵ و ۷۸ و ج ۶، ص ۷ و ۳۹۸؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۲؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۴۵۱؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۳۷؛ السنن الکبری (البيهقي)، ج ۱۰، ص ۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۴؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۱۹۲؛ مسند الحمیدی، ج ۲، ص ۳۳۰ و ۴۲۱؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۵۸.

تنها ابن ابی شیبّه این حدیث را به چند طریق با کلمه (لاتشدوا) به صورت نفی ذکر کرده است. ولی او نیز همین حدیث را در جای دیگر به همان سندهای پیشین به صورت نفی ذکر کرده است.

نووی نیز در (شرح صحیح مسلم) روایت ابوسعید را از صحیح مسلم به صورت نفی ذکر کرده است. و در همین کتاب دوباره این حدیث را به صورت نفی ذکر کرده است.

و کلمه نفی

ظهور در تحریم ندارد، بلکه برای اثبات استعمال نفی در مقام نهی نیازمند به قرینه می باشیم. و در حدیث (لاتشدد الرحال) هیچ قرینه ای بر استعمال نفی در مقام نهی وجود ندارد. بلکه وجود کلمه (لا تنبغی) در روایت شهر بن حوشب قرینه است بر اینکه کلمه (لاتشدد) در این روایت جهت توصیه ای دارد و فضیلت سفر به مکان دیگر را نفی می نماید و هیچ دلالتی بر حرمت سفر برای زیارت قبور ندارد.

ملاً علی قاری می گوید:

(و(لاتشدد الرحال) ای لاینبغی أن یسافر أحدٌ للتبرک إلى المشاهد(۳)).

(معنای لاتشدد الرحال این است که شایسته نیست کسی برای تبرک جستن به مشاهد مشرفه مسافرت کند.)

ابن قدامه نیز می گوید:

(فإن سافر لزیاره القبور والمشاهد، فقال ابن عقیل لایباح له الترخیص، لأنه منهی عن السفر إليها، قال النبی صلی الله علیه وآله: (لاتشدد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد) متفق علیه. والصحیح اباحتہ وجواز القصر فیہ، لأنّ النبی صلی الله علیه وآله کان یأتی قباء راكباً وماشیاً، وکان

۱. المصنّف (ابن أبی شیبہ)، ج ۲، ص ۲۶۸ و ج ۴، ص ۵۱۸.

۲. شرح صحیح مسلم (نووی)، ج ۹، ص ۱۰۵ و ج ۹، ص ۱۶۷.

۳. شرح مسند أبی حنیفه، ص ۲۵۰.

یزور القبور وقال: (زوروها تذکرکم الآخره). وأما قوله صلی الله علیه وآله (لاتشدد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد) فیحمل علی نفی التفضیل، لا علی التحریم(۱).

اگر کسی به قصد زیارت قبرها و مشاهد مسافرت کند، ابن عقیل آن را مباح نمی داند، به دلیل اینکه از مسافرت به قصد زیارت قبور و مشاهد نهی شده است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: (باربندی نمی شود مگر به سه مسجد)، و این حدیث

مورد اتفاق است. ولی نظریه صحیح این است که مسافرت به قصد زیارت قبرها و مشاهد مباح و در این مسافرت نماز شکسته است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله گاهی سواره و گاهی پیاده به مسجد قبا می رفت و قبرها را زیارت می کرد و می فرمود: (قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبرها یادآور آخرت است.) و اما سخن دیگر پیامبر صلی الله علیه وآله که می فرماید: (لاتشدد الرحال...) حمل بر نفی فضیلت می شود نه حرمت.

بهوتی در کتاب (کشف القناع) می گوید:

(و اگر کسی به قصد مشهدی از مشاهد مشرفه یا مسجدی غیر از مساجد سه گانه یا زیارت قبر پیامبری یا زیارت قبر یکی از اولیا مسافرت کند، اشکالی ندارد. و حدیث (لاتشدد الرحال...) معنایش این است که مسافرت به جایی غیر از مساجد سه گانه مانند مسافرت به مساجد سه گانه مطلوب نیست؛ از این رو این حدیث از باربندی و مسافرت به غیر مساجد سه گانه نهی نمی کند به خلاف بعضی که چنین پنداشته اند زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله گاه سواره و گاه پیاده به مسجد قبا مسافرت می کرد و نیز قبرها را زیارت می کرد و می فرمود: قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبرها شما را به یاد آخرت می اندازد)(۲).

نوی در (شرح صحیح مسلم) درباره حکم سفر به قصد زیارت قبر پیامبران و ائمه (علیهم السلام) می گوید: (نظریه صحیح نزد اصحاب ما که امام الحرمین و محققین نیز آن را برگزیده اند، این است که مسافرت به قصد زیارت قبور افراد صالح و مکانهای با فضیلت حرام و مکروه

نیست. آنان گفته اند: مراد از حدیث (لا تشد الرحال) این

۱. المغنی، ج ۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. کشف القناع، ج ۱، ص ۶۱۸.

است که فضیلت تامّ فقط در سفر به مساجد سه گانه است (۱).

کلام نووی صراحت دارد که نظر محققین اهل سنت این است که در سفر به مساجد سه گانه فضیلت تامّ و کامل وجود دارد. و اما در سفر به غیر مساجد سه گانه یعنی قبور انبیا و مشاهد مشرفه فضیلت هست، ولی فضیلت تامّ نیست.

دو روایت دیگر وجود دارد که سخن نووی را تأیید می کند.

روایت اول روایتی است که جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

(إِنَّ خَيْرَ مَا رَكِبْتُ إِلَيْهِ الرَّوَّاحِلَ مَسْجِدِي هَذَا وَالْبَيْتَ الْعَتِيقَ (۲)).

(بهترین مکانی که مسافران به قصد آنجا سوار بر وسائل نقلیه می شوند، مسجد من و بیت عتیق (خانه کعبه) است.)

والترهیب (۵)) از روایات صحیح ذکر کرده است. ابن حبان نیز آن را در کتاب (صحیح ابن حبان (۶)) ذکر می کند.

این روایت گویای این واقعیت است که مسجد النبی و مسجد الحرام بهترین مقصد مسافرت اند، نه تنها مقصد مسافرتی. پس مسافرت به قصد زیارت اماکن و مشاهد مشرفه اگر چه بهترین مسافرت نیست، ولی مسافرت خوبی است.

۱. شرح صحیح مسلم (نووی)، ج ۹، ص ۱۰۵.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۵؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۶، ص ۴۱۱؛ مسند أبی یعلی، ج ۴، ص ۱۸۳.

۳. مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴.

۴. السلسله الصحیحه، ج ۴، ص ۲۰۴.

۵. صحیح الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۲۸.

۶. صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۴۹۵.

روایت دوم روایتی است که عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أنا خاتم الأنبياء

ومسجدی خاتم مساجد الأنبياء. أحق المساجد أن يُزار وتشدَّ إليه الرواحل المسجد الحرام ومسجدی. صلاة فی مسجدی أفضل من ألف صلاة فيما سواه من المساجد إلا المسجد الحرام(۱).

(رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من خاتم پیامبران و مسجد من، خاتم مسجدهای پیامبران است. شایسته ترین مسجد برای زیارت و مسافرت مسجدالحرام و مسجد من است. نماز در مسجد من برتر از هزار رکعت نماز در مساجد دیگر، جز مسجدالحرام است.)

این روایت نیز مسجدالحرام و مسجدالنبی را شایسته ترین مکان برای باربندی و سفر به قصد زیارت معرفی کرده و شایستگی سایر اماکن و مشاهد مشرفه مانند قبر پیامبران بخصوص بارگاه رسول مکرم اسلام که (أفضل بقاء الأرض) معرفی شده یا بارگاه امامان معصوم و اولیاء را نفی نکرده است، بلکه اشاره به شایستگی این اماکن برای مسافرت و زیارت دارد.

اینجا است که می بینیم کسانی مانند ابن تیمیّه برای اثبات نظریات خویش از بسیاری روایات صحیحه چشم پوشی نموده، به دروغ پردازی و فریبکاری رویگردان می شوند. ابن قدامه (م. ۶۲۰) نظریه حرمت سفر به قصد زیارت قبور پیامبران را تنها به ابن عقیل نسبت می دهد. و نووی (م. ۶۷۶) که مورد توجه تمام اندیشمندان اهل سنت است می گوید: (نظریه محققین اهل سنت این است که سفر به قصد زیارت اماکن و مشاهد مشرفه حرام یا مکروه نیست، بلکه تنها فضیلت سفر به قصد مساجد سه گانه را ندارد.) و ابن تیمیّه (م. ۷۲۸) که توسط بسیاری از علمای اهل سنت فاسق و کافر و بدعت گذار معرفی شده، می گوید: (محققین اهل سنت سفر به قصد زیارت قبر پیامبران و دیگران را سفر معصیت

و حرام می دانند)!

۱. مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۷۰؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۵۴؛ تهذیب الکمال، ج ۸، ص ۴۵۱.

مطلب دوم: استحباب سفر برای زیارت قبر پیامبران و اولیا

۱. استحباب سفر به قصد زیارت قبر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

در استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر مکرم اسلام دلیلهای گوناگونی وجود دارد:

دلیل اول: قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)

(و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند به نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر برای آنان آمرزش می خواست، خداوند را توبه پذیر و مهربان می یافتند.)

این آیه دلالت بر ترغیب مردم به آمدن نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و استغفار نزد آن حضرت و استغفار رسول خدا صلی الله علیه وآله برای آنان دارد. و در این جهت تفاوتی میان زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله در میان مردم بود و زمانی که در ظاهر از دنیا رفته، وجود ندارد. زیرا در حدیث است که (الأنبياء أحياء في قبورهم (۲)؛ پیامبران در قبرها [یشان] زنده هستند.)

علاوه بر آن در جمله (إذ ظلموا) فعل در سیاق شرط واقع شده است و به اعتراف علمای علم اصول، یکی از صیغه های عموم عبارت است از صیغه ای که در سیاق شرط واقع شود، (۳) بنابر این آیه شریفه عام است و شامل حالت زنده بودن پیامبر صلی الله علیه وآله

۱. النساء / ۶۴.

۲. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۱۴۷؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۳۲۶.

۳. الإبهاج، ج ۲، ص ۱۰۶؛ الاعتصام، ج ۱، ص ۴۶۷؛ البرهان فی أصول الفقه، ج ۱، ص ۲۳۲؛ التمهید (الأسنوی)، ج ۱، ص ۳۲۴.

و حالت رحلت

او می شود.

و مفسّران نیز از آیه شریفه عموم را فهمیده اند، و بسیاری از آنان در تفسیر این آیه، داستان اعرابی را نقل کرده اند. و آن داستان این است که علی علیه السلام و به نقلی عتبی می گوید:

(السلام علیک یا رسول الله! سمعت الله يقول: (ولو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفرَ لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً) وقد جئتک مستغفراً لذنبی مستشفعاً بک إلی ربّی... (۱)

(سلام بر تو ای رسول خدا! از خداوند متعال شنیدم که می فرماید: (و لو أنّهم إذ ظلموا...)). و من آمدم در حالیکه آمرزش گناهانم را می طلبم و تو را شفیع خود در نزد پروردگرم قرار می دهم.)

دلیل دوم: روایات

روایات گوناگونی درباره زیارت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده است. در اینجا ترجمه بعضی از آنها را می آوریم:

۱. (ابن عباس گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی که مرا پس از مردنم زیارت کند، مانند کسی است که در حال زنده بودنم زیارت نماید. و هر کسی که به زیارت من آید و به کنار قبر من برسد در روز قیامت برای او گواهی می دهم.)

۲. عبدالله بن عمر از قول پیامبر گفته: (هر کسی که به حج آید و سپس قبر مرا پس از وفات من زیارت کند، گویا مرا در زندگی زیارت کرده است.)

۱. تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۲۶۵-۲۶۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۲، الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۸؛ تفسیر الثعالبی، ج ۲، ص ۲۵۷.

۲. الضعفاء (العقیلی)، ج ۳، ص ۴۵۷؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۴۸.

۳. شعب الإیمان، ج ۳، ص ۴۸۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۵، ص ۲۴۶؛ الکامل (ابن عدی)، ج ۲،

ص ۳۸۲؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۵۹؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۳۵۱؛ المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۳۱۰؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۱۳۵.

۳. (انس بن مالک گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی که با توجّه و قصد زیارت به مدینه آمده، مرا زیارت کند، در قیامت شفیع او خواهم بود و به نفع او گواهی خواهم داد.)

۴. (رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است: هر کسی که پس از مردن من به زیارتم آید، گویا در حال حیات من به زیارتم آمده است. و هر کسی که در یکی از دو حرم (مسجد الحرام، مسجد النبی) بمیرد، در روز قیامت با آسوده خاطر برانگیخته می شود.)

۵. (عمر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرماید: هر کسی که قبر مرا زیارت کند یا گفت: هر کسی که مرا زیارت کند شفیع او یا گواه بر او خواهم بود.)

۶. (رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی که با قصد [نه به صورت اتّفاقی و گذرا] به زیارت من آید، در قیامت همسایه من خواهد بود.)

۷. (ابن عمر گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی که به حج آید و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است.)

۸. (ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هر کسی که قبر مرا زیارت کند، شفاعت من برای او واجب می شود.)

۱. شعب الإیمان، ج ۳، ص ۴۸۹؛ تاریخ جرجان، ص ۲۲۰؛ الشفاء، ص ۸۲؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۵؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۷۲؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۳.

۲. شعب الإیمان، ج ۳، ص ۴۸۸؛ کنز

العمّال، ج ۵، ص ۱۳۵؛ الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۸؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۸۵.

۳. السنن الكبرى (البيهقي)، ج ۵، ص ۲۴۵؛ مسند أبي داود الطيالسي، ص ۱۳؛ شعب الإيمان، ج ۳، ص ۴۸۸؛ الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷.

۴. شعب الإيمان، ج ۳، ص ۴۸۸؛ كنز العمّال، ج ۵، ص ۱۳۶؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۸۵؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۸۰.

۵. الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷.

۶. مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۰۵.

این احادیث از دو زاویه قابل بررسی و دقت است:

الف) بدون شكّ، این روایات دلالت بر استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دارد؛ زیرا در آنها برای زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله فواید و برکات معنوی زیادی ذکر شده، و هیچ اثری از وجود تفاوت میان ساکنان مدینه و سایر شهرها در این روایات مشاهده نمی شود، بلکه بعضی از آنها به زیارت ساکنان سایر شهرهای دور اشاره دارند.

ب) اگر چه بسیاری از این روایات از نظر سند مورد نکوهش قرار گرفته اند، ولی به چند دلیل قابل اعتماد و استدلال اند:

۱. این احادیث اگر چه به صورت جداگانه قابل اعتماد نیستند، ولی بعضی از آنها سندهای مناسبی دارند و موجب تقویت بعضی دیگر می شوند.

درباره حدیث اوّل، عقیلی می گوید: (این حدیث با سند دیگری از طریقی که کمترین ضعف را دارد نقل شده است).

و نیز ذهبی می گوید: (این حدیث با سندی بهتر از این سند نقل شده است).

ابن حجر عسقلانی می گوید: (تمام سندهای این احادیث ضعیف است، ولی این حدیث را ابوعلی بن سکن به اسناد ابن عمر صحیح دانسته و آن را در کتاب (السنن الصحاح) نقل کرده است. عبدالحقّ نیز در کتاب (الاحکام) آن را صحیح دانسته است،

دلیل این که آن را نقل می کند و درباره ضعف سندی آن سخن نمی گوید. و شیخ تقی الدین سبکی نیز به اعتبار مجموعه سندها آن را صحیح دانسته است.)

عبدالحی لکنوی از اندیشمندان قرن دوازدهم نیز در کتاب (شرح موطأ مالک) می گوید: (اگر چه بیشتر سندهای این احادیث ضعیف است، ولی بعضی از سندهای آن از چنان وضعی برخوردار نیست که به اعتبار حدیث ضرر برساند، بلکه با در نظر گرفتن مجموع سندها برخوردار از قوت می شود، همانطور که ابن حجر در کتاب

۱. الضعفاء (العقيلي)، ج ۳، ص ۴۵۷.

۲. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۴۹.

۳. تلخیص الحبیر، ج ۷، ص ۴۱۷.

(تلخیص الحبیر) و تقی الدین سبکی در کتاب (شفاء السقام فی زیاره خیر الأنام) چنین گفته اند. و بعضی از معاصرین سبکی یعنی ابن تیمیّه که گمان کرده است تمام این احادیث ضعیف یا ساختگی می باشد سخت در اشتباه است.)

۲. بسیاری از فقهای اهل سنت به این احادیث برای اثبات استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال کرده اند.

رافعی در کتاب (فتح العزیز) می گوید:

(ويستحب أن يشرب من ماء زمزم وأن يزور بعد الفراغ من الحج قبر رسول الله صلى الله عليه وآله. وقد روی عنه أنه قال: من زارني بعد موتي فكأنما زارني في حياتي و... من زار قبري فله الجنة... (۲))

(مستحب است کسی که به حج می رود، از آب زمزم بیاشامد، و پس از انجام مناسک حج قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کند؛ زیرا از آن حضرت روایت شده است که فرمود: هر کسی که پس از مرگ من، به زیارت من آید، مثل این است

که در زندگی به زیارت من آمده است و... هر کسی که قبر مرا زیارت کند، پاداشش بهشت است...)

ابن قدامه می گوید: (و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله مستحب است، به دلیل روایتی که دارقطنی از ابن عمر نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی پس از مرگ من، قبر مرا زیارت کند، مانند این است که مرا در زندگی زیارت کرده است. و در روایتی وارد شده است (هر کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او لازم می شود)...)

بهوتی نیز در (کشف القناع) می گوید: (هر گاه حاجی مناسک حج را تمام کرد، مستحب است به زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله و دو همراه او ابوبکر و عمر برود، به دلیل حدیث دارقطنی از ابن عمر که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی حج انجام دهد و

۱. شرح موطأ مالک (الکنوی)، ج ۳، ص ۴۴۸.

۲. فتح العزیز، ج ۷، ص ۴۱۷.

۳. المغنی، ج ۳، ص ۵۸۸.

پس از آن قبر مرا پس از مرگ من زیارت کند، مانند آن است که مرا در زندگی زیارت کرده است. و در روایتی دیگر فرموده است: هر کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او لازم می شود...)

ایشان در ادامه می گوید: (ابن نصرالله گفته است: لازمه استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله استحباب باربندی و مسافرت به قصد زیارت آن حضرت است؛ زیرا برای حاجی پس از حج زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله بدون باربندی و مسافرت به مدینه ممکن نیست.)

و در جایی دیگر زیارت قبر پیامبر صلی الله

علیه و آله را برای زنان و مردان مستحب می داند به دلیل عموم روایت ابن عمر.

ملاً علی قاری در (مراقی الفلاح) می گوید: (از آنجا که زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از برترین راههای نزدیک شدن به خدا و از نیکوترین اعمال مستحبی است و بلکه مرتبه ای نزدیک به واجبات دارد، پیامبر صلی الله علیه و آله امت خویش را به زیارت قبرش واداشت و در استحباب آن تأکید ورزید و فرمود: هر کسی که بتواند و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است، و نیز فرمود: کسی که قبر مرا زیارت کند، شفاعت من بر او لازم می شود، و فرمود: هر کسی که مرا پس از مرگم زیارت کند، مانند آن است که در حیاتم مرا زیارت کرده است و...)

محمد بن شربینی نیز می گوید: (زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله مستحب است، به دلیل فرمایش آن حضرت که می فرماید: هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من برای او واجب می شود. ابن خزیمه این روایت را در صحیح خودش از ابن عمر نقل کرده است.)

۱. کشف القناع، ج ۲، ص ۵۹۸.

۲. کشف القناع، ج ۲، ص ۵۹۸.

۳. همان، ج ۵، ص ۳۷.

۴. مراقی الفلاح، ج ۱، ص ۲۹۸.

۵. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۲.

بسیاری دیگر از فقهای اهل سنت نیز به این روایت استدلال کرده اند. و این دلیل بر آن است که ضعف سندی این روایات، در حدی نیست که بتواند آنان را از اعتبار ساقط کند.

۳. بر فرض بپذیریم که سند این احادیث ضعیف است، قاعده (تسامح در ادله سنن) حکم می کند که برای اثبات استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله

علیه و آله به این روایات استدلال شود.

نووی در مقام بیان مستحبات مسجدالحرام به چند روایت ضعیف السند استدلال می کند و می گوید:

(وقد سبق مرّات أنّ العلماء متّفقون علی التّسامح فی الأحادیث الضعیفه فی فضائل الأعمال ونحوها(۱)).

(و به صورت مکرّر در گذشته عرض کردیم که علما بر تسامح در احادیث ضعیفی که درباره فضیلت اعمال و مانند آن وارد شده، اتفاق نظر دارند.)

دلیل سوم: عمل اصحاب و تابعین

مسافرت نمودن به قصد زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی است که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و تابعین در طول تاریخ به آن عمل می کرده اند.

از کسانی که به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از شام به مدینه مسافرت نمود، بلال ابن ریاح (معروف به بلال حبشی) مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

ابن عساکر می گوید:

(بلال، پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که به او می فرماید: این چه جفایی است که تو می کنی؟! آیا وقت آن نرسیده که مرا زیارت کنی؟ بلال از خواب برخاست در حالی که غمگین بود و بر خود می ترسید. سپس سوار بر مرکب شد و به قصد مدینه حرکت

۱. المجموع، ج ۸، ص ۲۶۱.

کرد و نزد قبر پیامبر آمد. در کنار قبر گریه می کرد و صورت خود را به قبر می مالید که ناگهان حسن و حسین آمدند و بلال آنها در آغوش گرفت و بوسید. حسن و حسین به او گفتند:

(علاقه داریم اذانی را که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در سحر می خواندی از تو بشنویم...)

شوکانی در (نیل الأوطار) به داستان

مسافرت بلال برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله به نقل از ابن عساکر اشاره می کند و می گوید: (سند داستانی که ابن عساکر نقل می کند سند خوبی است).

معروف است که عمر بن عبدالعزیز، همواره از شام قاصدی به مدینه می فرستاد تا به مدینه برود و بر پیامبر صلی الله علیه وآله سلام کند و برگردد.

و نیز مشهور است که عمر بن خطاب به کعب الاحبار که تازه مسلمان شده بود گفت:

(آیا دوست داری با من به مدینه آمده، قبر پیامبر صلی الله علیه وآله را زیارت کنی و از زیارت او بهره مند شوی؟)

او گفت: (آری! این کار را انجام می دهم) و به همراه عمر به مدینه مسافرت کرد.

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۱۳۷.

۲. نیل الأوطار، ج ۵، ص ۱۸۰.

۳. إغانه الطالبین، ج ۱، ص ۲۶۷.

۴. أسد الغابه، ج ۱، ص ۲۰۸.

(سیر أعلام النبلاء) (۵) نیز این داستان را آورده اند.

۵. سیر أعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۵۸.

۶. البدایه والنهایه، ج ۹، ص ۲۱۴.

۷. دفع الشبه عن الرسول، ص ۱۳۰.

اینها نمونه هایی از مسافرت اصحاب و تابعین به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله است که در تاریخ ثبت شده است.

۲. استحباب سفر برای زیارت قبر امامان و اولیا

اگر چه در کتابهای حدیثی اهل سنت روایتی درباره زیارت قبر امامان معصوم (علیهم السلام) و سایر اولیا به طور صریح ذکر نشده، ولی پس از چشم پوشی از روایات گوناگون و معتبری که از طریق شیعه در خصوص زیارت قبور امامان وارد شده است، و نیز چشم پوشی از آثار و برکاتی که بسیاری از مسلمانان شیعه و سنی در مسافرت به این مشاهد مشرفه دیده اند، سفر برای زیارت اولیاء الله بخصوص امامان معصوم (علیهم السلام) به چند دلیل

استحباب دارد:

الف) در روایت (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها) فلسفه و علت تأکید پیامبر صلی الله علیه وآله به زیارت قبرها، پندآموزی، یادآوری آخرت و مرگ، زهد در دنیا، دلسوزی و اشک آلود شدن چشم معرّفی شده بود. و شکی نیست که این آثار در زیارت قبر امامان معصوم (علیهم السلام) و اولیا بیشتر احساس می شود؛ زیرا زیارت آنها یادآور مبارزات شهادت طلبانه و زهد و پارسایی آنان می شود و نیز یادآور مظلومیت آنان و موجب دلسوزی و اشک آلود شدن چشم ها می شود.

بنابر این روایت (فزوروها) به طریق اولی و به طور مؤکد، دلالت بر استحباب زیارت این بزرگواران دارد.

و لازمه استحباب زیارت آنان، استحباب سفر به قصد زیارت آن بزرگواران است.

ب) بی شک اهتمام به زیارت اولیای خداوند بخصوص امامان معصوم (علیهم السلام) و مسافرت نمودن برای زیارت قبور آنان، بزرگداشت نام و سیره آن بزرگواران است و بزرگداشت آنها یکی از مصادیق قطعی بزرگداشت شعائر خداوند متعال است؛ زیرا بزرگداشت علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی بزرگداشت عدالت، تقوا، پارسایی، شهامت، کمک به تهیدستان؛ و بزرگداشت امام حسن و امام حسین علیهما السلام یعنی بزرگداشت مبارزه با ظلم، احیای امر به معروف و نهی از منکر، فرهنگ شهادت و نپذیرفتن ذلت؛ و بزرگداشت امام سجّاد علیه السلام یعنی بزرگداشت تقوی، زهد، پارسایی، عبادت خالصانه خداوند، سجده در برابر خداوند؛ و بزرگداشت امام باقر و امام صادق و سایر ائمه (علیهم السلام) یعنی بزرگداشت علوم اسلامی و مبارزه با هجمه های فرهنگی دشمنان. و همه این اوصاف از شعائر خداوند متعال است و خداوند فرموده است:

(وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ

الله فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ) (۱)؛ و هر کسی که شعائر خداوند را بزرگ شمارد، این بزرگداشت از پرهیزکاری دلهاست.

(ج) زیارت قبور اولیا و بخصوص امامان معصوم (علیهم السلام) همواره به عنوان سیره عملی مسلمانان بوده است.

ابن حجر عسقلانی در کتاب (تهذیب التهذیب) به نقل از حاکم نیشابوری می گوید:

(قال: وسمعت أبا بكر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عيسى يقول: خرجنا مع إمام أهل الحديث أبي بكر بن خزيمة وعديله أبي علي الثقفى مع جماعه من مشايخنا، وهم إذ ذاك متوافرون إلى زياره قبر علي بن موسى الرضا بطوس قال: فرأيت من تعظيمه يعنى ابن خزيمة لتلك البقعه وتواضعه لها وتضرّعه عندها ما تحيّرنا (۲))

(ابوبکر محمد بن مؤمل بن حسن بن عیسی می گوید: به همراه پیشوایان اهل حدیث؛ ابوبکر بن خزیمه و ابو علی ثقفی و گروه زیادی از بزرگان به زیارت قبر علی بن موسی الرضا در طوس حرکت کردیم. وقتی به کنار قبر آن حضرت رسیدیم، ابن خزیمه را دیدم که طوری در برابر بارگاه او تعظیم و تواضع و تضرّع می کرد که همه ما تعجب کردیم.)

۱. حج / ۳۲.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹.

ایجاد گنبد و بارگاه روی قبرها

شبهه

یکی از موضوعاتی که همواره در قالب یک شبهه توسط وهابی ها مطرح شده، مسئله ساختن بنا و گنبد بر روی قبور پیامبران و اولیا و علما و سایرین است. آنان در تبلیغات خویش بخصوص در موسم حج و عمره این مسئله را از ابداعات شیعه دانسته بر حرمت آن تأکید کرده و تخریب مزار بزرگوارانی مانند: ابن عباس در طائف، عبدالمطلب و ابوطالب و خدیجه در مکه و ائمه شیعه در بقیع و سایر اصحاب در مدینه را مطابق

با احکام اسلام و از واجبات می دانند. آنان برای اثبات مدّعی خویش به چند دلیل استدلال می کنند:

دلیل اوّل: اجماع

در سال ۱۳۴۴ ق. از علمای مدینه درباره ساختن بنا بر قبور چنین سؤال شد:

(ما قول علماء المدینه (زادهم الله فهماً وعلماً) فی البناء علی القبور واتّخاذها مساجد، هل هو جائز أم لا؟...)

(نظر علمای مدینه درباره بنای بر قبور و مسجد قرار دادن آنها چیست؟ آیا جایز است یا نه؟.)

پانزده نفر از علمای مدینه در پاسخ به این سؤال نوشتند:

(أما البناء علی القبور فهو ممنوع إجماعاً... (۱)

(اما بنای بر قبور، به اجماع علما ممنوع است.)

دلیل دوم: روایت ابی الهیّاج

در کتاب (صحیح مسلم) روایت ابی الهیّاج را چنین نقل کرده است: (از ابی الهیّاج اُسدی نقل شده است: علی بن ابیطالب علیه السلام به من فرمود:

(آیا تو را برنینگیزم به کاری که رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا بدان برانگیخت؟ و آن اینکه از هیچ تمثالی نگذری، مگر اینکه آن را نابود سازی و از هیچ قبر برآمده ای عبور نکنی، مگر این که آن را مساوی و مسطح گردانی.)

این روایت در بسیاری از کتابهای حدیثی اهل سنت با اندکی اختلاف در عبارات نقل شده است. (۳) و دلالت دارد بر اینکه جایز نیست هیچ بنا و ساختمانی بر روی قبرها ساخته شود.

دلیل سوم: روایات دیگر

روایات دیگری نیز وجود دارد که به حرام بودن بنا بر روی قبور و واجب بودن تخریب آنها دلالت دارد.

در کتاب (صحیح مسلم) نوشته است: (ابوبکر ابن ابی شیبیه از حفص بن غیاث از ابن جریج و او نیز از ابی الزبیر از جابر روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه وآله از گچ کاری قبر و نشستن بر روی قبر و ایجاد ساختمان بر روی آن نهی فرموده است.)

این روایت در بسیاری از کتابهای اهل سنت نقل شده است.

٢. صحيح مسلم، ج ٣، ص ٦١.

٣. مسند أحمد بن حنبل، ج ١، ص ٩٦ و ١٢٩؛ سنن النسائي، ج ٤، ص ٨٨؛ مستدرک الصحيحين، ج ١، ص ٣٦٩؛ السنن الكبرى (للنسائي)، ج ١، ص ٦٥٣.

٤. صحيح مسلم، ج ٣، ص ٦٢.

٥. نيل الأوطار، ج ٢، ص ١٣٨ و ج ٤، ص ١٣٣؛ فقه السنّه، ج ١، ص ٥٥٤؛ المصنّف (ابن أبي شيبه) ج ٣، ص ٢١٨؛ إرواء الغليل، ج ٣، ص ٢٠٧؛ سنن النسائي، ج ٤، ص ٨٦؛ تاريخ بغداد، ج ٣، ص ٣١٤؛ تفسير القرطبي، ج ١٠، ص ٣٨٠.

احمد بن حنبل نیز از امّ سلمه نظير

این حدیث را روایت کرده است. متن حدیث در کتاب (مسند احمد) چنین است:

(حدَّثنا عبدالله حدَّثني أبي حدَّثنا حسن حدَّثنا ابن لهيعة حدَّثنا يزيد بن أبي حبيب عن ناعم مولى أم سلمة عن أم سلمة، قالت: نهى رسول الله صلى الله عليه وآله أن يبني على القبر أو يجصص

(عبدالله از پدرم، از حسن، از ابن لهیعه، از یزید بن ابی حیب، از ناعم از ام سلمه روایت کرده است که ام سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله از ساختن بنا بر قبر و یا گچ کاری آن نهی کرده است.)

و ابن ماجه نیز از ابوسعید نقل کرده که: (پیامبر صلی الله علیه وآله از ساختن بنا بر روی قبر نهی کرده است.)

این روایات دلالت دارد بر اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله از ایجاد بنا و ساختمان بر روی قبر نهی کرده است، و این نهی ظهور در حرمت دارد.

دلیل چهارم: ایجاد بنا بر قبور شرک است

بعضی ایجاد بنا و گنبد بر روی قبور را مانند ساختن لات و عزا (دو بت معروف زمان جاهلیت) دانسته، آن را موجب شرک می دانند.

و در شرح این رساله نوشته شده است: (در صورتی بنا بر روی قبرها مکروه است که در زمین موات یا مملوک باشد و مقصود از ساختن بنا، تعظیم صاحب قبر یا تشخیص قبر او نباشد. اما در صورتی که مقصود فقط تشخیص قبر باشد ساختن بنا بر روی آن جایز است و در صورتی که مقصود تعظیم صاحب قبر باشد، حرام است.)

در کتاب (الفقه علی المذاهب الأربعة) آمده: (مکروه است که بر قبر، اتاق یا گنبد یا مدرسه یا مسجد یا دیواری ساخته شود که آن را

احاطه کند.)

مناوی در کتاب (فیض القدير) می نویسد:

(نهی أن یقعد علی القبر وأن یجصّی ص وأن یبنی علیه قُبَّهٌ أو غیرها، فیکره کلّ من الثلاثه تنزیهاً، فإن کان فی مسَبَّله أو موقوفه حرم بناؤه والبناء علیه) (۴)

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۹۹.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۹۸.

۳. منهاج السنّه، ج ۲، ص ۳۹.

۴. چنانکه در کتاب کشف القناع، ج ۲، ص ۱۶۲ نقل شده است.

۵. نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۳۱.

۶. همانطور که در کتاب فقه السنّه، ج ۱، ص ۵۴۹ نقل شده است.

مشاهد و گنبدها را واجب دانسته اند؛ به این دلیل که چنین بناهایی مانند لات و عزا بود، موجب شرکی عظیم می باشند.

پاسخ شبهه

همانطور که گذشت، وهّابيون برای اثبات حرمت ایجاد بنا بر قبور و توجیه تخریب مزار بزرگان دین، به چهار دلیل استدلال کردند. اما تمام این استدلالها بی اساس و پوچ است.

الف) بررسی ادّعی اجماع در تخریب قبور

یقیناً منظور مدّعیان اجماع این است که همه فقهای مذاهب چهارگانه شافعیّه، مالکیه، حنفیه و حنابله، فتوا به حرمت ساختن بنا و گنبد بر روی قبور داده اند و تخریب هر گنبد و مزاری را واجب می دانند. با مراجعه به کتب فقهی و روایی، بی اساسی این ادّعا و گزاف بودن آن روشن می شود.

در کتاب (رساله ابن ابی زید) می نویسد: (ساختن بنا بر قبرها و گچکاری آنها مکروه است.)

۱. رساله ابن ابی زید، ص ۲۷۵.

۲. الثمر الدانی (شرح رساله ابن ابی زید)، ص ۲۷۵.

۳. الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۵۳۶.

۴. فیض القدير، ج ۶، ص ۴۰۲.

(از نشستن روی قبر و گچ کاری آن و ساختن گنبد یا چیز دیگری بر روی آن نهی شده است. لذا هر یک از این سه امر مکروه است. و اگر قبر در زمین وقفی، باشد ساختن بنا بر روی آن حرام است.)

نووی در (شرح صحیح مسلم) می نویسد:

(وَأَمَّا الْبِنَاءُ عَلَيْهِ فَإِنَّ كَانُ فِي مَلِكِ الْبَانِي فَمَكْرُوهٌ، وَإِنْ كَانُ فِي مَقْبَرَةٍ مَسْتَبَلَةٍ فَحَرَامٌ، نَصَّ عَلَيْهِ الشَّافِعِيُّ وَالْأَصْحَابُ. (۱))

(اگر کسی در ملک خودش بر روی قبر ساختمانی بسازد، مکروه است و اگر در گورستانی وقفی بسازد، حرام است. شافعی و اصحاب به این مطلب تصریح کرده اند.)

در کتاب (مواهب الجلیل) نام بسیاری از علمای اهل سنت که ساختن بر روی قبر را به قصد تشخیص قبر جایز دانسته اند، ذکر می کند.

بنابر این بسیاری از فقهای اهل سنت ساختن بنا بر

روی قبر را فقط در دو مورد حرام می دانند:

۱. در صورتی که قبر در گورستان وقفی باشد. و شاید دلیل آن این باشد که در این صورت گورستان فقط برای دفن کردن افراد وقف شده و ساختن بنا بر روی قبر، خارج از موقوف له می باشد، و الوقوف علی حسب ما یوقف اهلها؛ یعنی: اموال وقفی در همان مواردی که وقف شده، قابل تصرّف می باشند.

۲. در صورتی که ساختن بنا به منظور تعظیم در برابر قبر و مباحثات کردن به آن باشد.

و در غیر این دو صورت یا حکم به کراهت کرده اند و یا حکم به جواز نموده اند.

سؤال ما از مدّعیان اجماع این است که با وجود مخالفت بسیاری از فقهای اسلام، چگونه ادّعا می کنید که همه فقهای اسلام ساختن بنا بر روی قبور را حرام می دانند و تخریب آنها را نیز واجب می دانند؟!

۱. شرح صحیح مسلم، ج ۷، ص ۲۷.

۲. مواهب الجلیل، ج ۳، ص ۶۰ ۶۱.

(ب) بررسی استدلال به روایت ابی الهیاج

استدلال به این روایت از دو جهت مخدوش است:

۱. سند روایت

در سند این روایت نام پنج روای وجود دارد که در کتابهای حدیثی و رجالی اهل سنت مورد مذمت قرار گرفته اند.

الف) وکیع: اگرچه در کتابهای رجال اهل سنت از حافظه وکیع بن جرّاح تمجید شده، ولی عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید:

(سمعت أبی یقول: أخطأ وکیع ابن الجرّاح فی خمسائه حدیث (۱)).

(از پدرم احمد بن حنبل شنیدم که می گوید: وکیع بن جرّاح در پانصد مورد نقل حدیث اشتباه کرده است.)

و از محمّد بن نصر مروزی نیز نقل شده که: (وکیع بن جرّاح حدیث را تا آخر از حفظ می خواند

و الفاظ حدیث را تغییر می داد؛ گویا نقل به معنا می کرد و از اهل زبان عربی نبود.

ب) سفیان: درباره سفیان ثوری نقل شده است که او در احادیث تدلیس می کرد.

ج) حبیب بن ابی ثابت: در مورد او نیز گفته شده است: در احادیث تدلیس می کرد.

د) ابوائل: شقیق بن سلمه ابوائل اسدی در بسیاری از کتابهای رجالی اهل سنت توثیق شده است، (۵) ولی در بعضی از کتابها به عنوان یکی از منحرفین از

۱. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۴۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۱۰؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۹، ص ۱۵۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۳، ص ۹۸؛ تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۲۰۸ و ج ۳۰، ص ۴۷۱.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۱۴.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۰۲ و ج ۱۱، ص ۱۹۲.

۴. التیبین لأسماء المدلسین، ص ۱۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۵۷.

۵. الجرح و التعديل، ج ۴، ص ۳۷۱؛ الثقات (ابن حبان)، ج ۴، ص ۳۵۴؛ معرفه الثقات، ج ۱، ص ۴۵۹؛ تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۵۴۷۵۵۴؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۶۱۱۶۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۱۷.

علی علیه السلام مطرح شده است.

ه) ابوالهیّاج: حیان بن حصین ابوالهیّاج اسدی نیز توثیق شده است و از اصحاب امیر المؤمنان علی علیه السلام معرفی گشته است. (۲) ولی اگر در تمام کتابهای حدیثی جستجو کنیم، تنها این حدیث از او نقل شده است. سیوطی نیز در (شرح سنن النسائی) می گوید: (در تمام کتابهای حدیث تنها همین حدیث از او نقل شده است.)

با توجه به آنچه بیان شد، یک فقیه و محقق در مقام استناد نمی تواند به حدیثی که راویان آن در کتابهای رجال مورد جرح و قدح واقع شده اند، اعتماد کند.

۲. دلالت روایت

این روایت از نظر دلالت نیز مخدوش است و مدّعی و هّابی ها را اثبات نمی کند.

آنان مدّعی هستند ساختن بنا بر روی قبر حرام است و تخریب قبور و گنبدها و بناها واجب! ولی این روایت هیچ دلالتی بر مدّعی آنان ندارد؛ زیرا:

اولاً: در این روایت هیچ اشاره ای به تخریب قبور و بناهای ساخته شده بر روی آنها نشده است، بلکه می فرماید: (ولا قبراً مشرفاً إلاّ سويته). توضیح مفهوم این روایت، نیازمند بررسی معنای (مُشرف) و (تسویه) است.

کلمه (مشرف) از (الشَّرَف) اشتقاق یافته است. و کلمه (الشَّرَف) به معنای بلندی و مکان بلند است. (۴) و بعضی گفته اند:

(الشَّرَفُ كُلُّ نَشْرٍ مِنَ الْأَرْضِ قَدْ أَشْرَفَ عَلَى مَا حَوْلَهُ (۵)).

(هر برآمدگی از زمین که نسبت به اطرافش بلندتر باشد، شَرَف است.)

و کلمه (تسویه) به معنای برابر قرار دادن، مساوی و متعادل ساختن است.

۱. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۴، ص ۹۹.

۲. معرفه الثقات (العجلی)، ج ۲، ص ۴۳۵؛ الثقات (ابن حبان)، ج ۴، ص ۱۷۰.

۳. شرح سنن النسائی، ج ۴، ص ۸۹؛ حاشیه السندی علی النسائی، ج ۴، ص ۸۸.

۴. الصحاح، ج ۴، ص ۱۳۷۹؛ النهایه (ابن اثیر)، ج ۲، ص ۴۶۲؛ القاموس المحيط، ج ۳، ص ۱۵۷.

۵. لسان العرب، ج ۹، ص ۱۷۰.

۶. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۳۴۵.

حنابله و حنفیه و مالکیه (۳) فتوا به استحباب تسنیم قبر (کوهانی شکل قرار دادن قبر) داده اند.

و مستند فقها در استحباب اصل مرتفع ساختن قبر علاوه بر روایت ابی الهیاج، روایت ابوداود از قاسم بن محمّد بن ابی بکر است.

(امر سوم: مسطح نمودن قبر و کوهانی شکل کردن آن است، و اینکه کدام افضل است، دو نظریه وجود دارد: نظریه صحیح این است که مسطح کردن افضل است و به این مطلب شافعی در کتاب الامّ و در مختصر مزنی تصریح کرده است. و جمهور اصحاب ما از متقدّمین و گروه هایی از

متأخرین یقین به افضل بودن تسطیح دارند، مانند: مارودی فورانی و بغوی و دیگران مانند مصنف این کتاب نیز این مطلب را پذیرفته و استحباب کوهانی شکل قرار دادن قبر را تضعیف کرده اند. و قاضی حسین، مدعی استحباب کوهانی شکل قرار دادن قبر به اتفاق اصحاب است، ولی این ادعا درست نیست. و جمهور فقها در برابر ابن ابی هریره که مدعی افضل بودن تسنیم بود و دلیلش این بود که مسطح کردن شعار رافضی هاست مقاومت کرده اند. از این رو موافقت با

۱. تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۹۷؛ ریاض المسائل، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲. الأم، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳. الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۵۳۵.

۴. إرشاد الساری، ج ۲، ص ۴۷۷.

۵. تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۲۲۵.

۶. المجموع، ج ۵، ص ۲۹۵.

۷. المغنی (ابن قدامه)، ج ۲، ص ۳۸۴.

متن روایت چنین است:

(روی ابوداود یاسناد صحیح أنّ القاسم بن محمد بن ابی بکر قال: دخلتُ علی عائشه، فقلت لها: اكشفي لي عن قبر النبي صلی الله علیه وآله وصاحبه فكشفت عن ثلاثه قبور، لامشرفه ولا لاطئه مبطوحه ببطحاء العرصه الحمراء.)

(ابوداود به سند صحیح روایت کرده است که قاسم بن محمد بن ابی بکر گفت: به نزد عائشه رفتم و به او گفتم: پرده را از روی قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و دو قبر دیگر بردار. او چنین کرد و دیدم آن سه قبر نه مشرف (با ارتفاع زیاد) و نه آنچنان صاف بود که با زمین یکسان باشد.)

شیعه معتقد است مسطح کردن روی قبر و خارج کردن آن از حالت کوهانی شکل سنت بوده و کوهانی شکل کردن آن چنانکه اهل سنت انجام می دهند بدعت است. و محیی الدین نووی، از فقهای بزرگ اهل سنت، به

این مطلب اعتراف کرده و می گوید:

(الثالثه: تسطیح القبر و تسنیمه، وایهما أفضل؟ وجهان: الصحيح التسطیح أفضل، وهو نصّ الشافعی فی الامّ ومختصر المزنی، و به قطع جمهور أصحابنا المتقدمین و جماعات من المتأخرین، منهم المارودی والفورانی والبغوی و خلائق. وصححه جمهور الباقین، كما صححه المصنّف، وصرّحوا بتضعیف التسنیم كما صرّح به المصنّف... وادّعی القاضی حسین اتّفاق الأصحاب [على أفضلیه التسنیم]، وليس كما قال. وردّ الجمهور على ابن أبی هریره فی دعوه أنّ التسنیم أفضل، لكون التسطیح شعار الرافضه. فلا یضّر موافقه الرافضی لنا فی ذلك(۱).

۱. المجموع، ج ۵، ص ۲۹۷.

رافضی در این حکم ضرری به ما نمی رساند.

و در جای دیگر می گوید: (سنت این است که قبر بسیار بلندتر از سطح زمین و مانند کوهان شتر ساخته نشود، بلکه آن را یک وجب از زمین بالاتر و به طور مسطح بسازند.)

از تمام مطالبی که تاکنون درباره سند و دلالت روایت ابی الهیّاج گفته شد، روشن می شود که این روایت هیچ ارتباطی به ادعای وهابیون و حرمت ساختن بنا بر قبور و وجوب انهدام آنها ندارد.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که تسویه قبر، به معنای انهدام و ویران کردن قبور باشد، این احتمال وجود دارد که مراد خصوص قبرهای مشرکان باشد، به قرینه عطف جمله: (ولا- تمثالاً إلا طمسته)؛ زیرا مشرکان بر روی قبرها بت می گذاشتند و آنها را مورد پرستش قرار می دادند. پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می خواست با دستور خراب کردن آنها، آثار شرک و بت پرستی را محو کند. ماردینی در کتاب (الجواهر النقی) همین احتمال را مطرح کرده و پذیرفته است.

ج) بررسی روایات نهی از بنای بر قبر

این روایات نیز از دو جهت قابل بررسی است:

۱. سند

اما روایت جابر به لحاظ وجود (ابن جریج) و (ابی الزبیر) از نظر سند ضعیف است.

در مورد ابن جریج (عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج) سخنان متضاد و گوناگونی وجود دارد. بعضی مانند عجلی و ابن حبان و ابن معین او را ثقه و مورد اطمینان دانسته اند و بسیاری دیگر مانند یحیی ابن سعید، احمد بن حنبل، مالک بن انس و

۱. شرح صحیح مسلم، ج ۷، ص ۳۶.

۲. الجوهر النقی، ج ۴، ص ۲.

دارقطنی او را ضعیف ومدلس و بی دقت می دانند.

و در مورد ابی الزبیر از احمد بن حنبل نقل شده است که گفت: (از پدرم پرسیدم آیا ایوب، ابوالزبیر را در نقل حدیث ضعیف می دانست؟ او گفت: آری.)

اگر چه ابوالزبیر نیز توسط بعضی توثیق گشته، ولی تضعیف او توسط بعضی دیگر اعتماد به روایت او را متزلزل می سازد.

واما روایت احمد بن حنبل به لحاظ وجود (ابن لهیعہ) از نظر سند ضعیف است.

در کتاب (تاریخ ابن معین) آمده است:

(قلت: کیف روايه ابن لهيعه عن أبي الزبير عن جابر؟ فقال: ابن لهيعه ضعيف السند (۳).)

(گفتم: روايه ابن لهيعه از ابی الزبیر از جابر چگونه است؟ گفت: ابن لهیعہ ضعیف السند است.)

از یحیی بن سعید درباره تضعیف ابن لهیعہ این عبارات نقل شده است: ۱. ضعیف الحدیث. ۲. ضعیف. ۳. لایتحجج بحدیثه. ۴. لایراه شیئاً. ۵. ضعیف قبل ان یحترق کتبه و بعد ما احترقت.

ابن حبان می گوید:

(کان شیخاً صالحاً، ولكنّه يدلس عن الضعفاء قبل احتراق كتبه (۵).)

(ابن لهیعہ شیخ صالحی بود، ولی در نقل روایت از افراد ضعیف تدلیس می کرد.)

واما روایت ابن ماجه از آن جهت که در سند آن شخصی بنام (وهب) ذکر شده و

۱. تهذیب التهذیب،

ج ۶، ص ۳۵۷۳۶۰.

۲. همان، ج ۹، ص ۳۹۱.

۳. تاریخ ابن معین، ص ۱۵۳.

۴. الکامل (ابن عدی)، ج ۴، ص ۱۴۴ ۱۴۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۲۷ ۳۳۱.

۵. کتاب المجروحین (ابن حبان)، ج ۲، ص ۱۱.

۶. منظور از تدلیس این است که او خبری را که با واسطه شنیده بود و افراد ضعیفی در سند آن روایت وجود داشت، بدون ذکر واسطه های ضعیف نقل می کرد.

این نام میان هفده نفر که بعضی کذاب و وضاع هستند مشترک می باشد، این روایت از نظر سندی مورد اعتماد نیست.

۲. دلالت روایات

اینگونه روایات با متنهای متفاوتی که دارند، دلالت بر مدّعی و هابیون مبنی بر حرمت ساختن بنا بر روی قبور یا وجوب انهدام آنها ندارد؛ زیرا:

اولاً: در این روایات چند چیز نهی شده است: ۱. ساختن بنا بر روی قبرها. ۲. گچ کاری قبرها. ۳. راه رفتن بر روی آنها. ۴. نشستن روی آنها.

بی شک انجام هر یک از این امور در نظر مردم بی احترامی به صاحب قبر است و نهی شارع مقدّس، بیانگر این است که اسلام همانطور که احترام به اشخاص را در زندگی لازم می داند، احترام به جسد بی روح آنان را نیز لازم می داند. از این رو برای حفظ احترام میت دستور به غسل دادن، کفن کردن، تشییع، نماز خواندن و دفن نمودن آن می دهد. و از همین رو، از راه رفتن بر روی قبر و نشستن بر روی آن که موجب تخریب و نابودی قبر می گردد، منع کرده است. بعید نیست منظور از ساختن بنا بر روی قبر، ساختن خانه و ساختمان شخصی باشد؛ زیرا این امر مستلزم راه رفتن بر روی قبر و نشستن بر روی

آن و نابودی تدریجی آن و در نهایت، باعث بی احترامی به قبر و صاحب آن خواهد شد. و اما اگر ایجاد ساختمان برای حفظ حرمت قبر و یا راحتی زائران قبر و یا به عنوان علامت قبر انجام گیرد، مشمول این روایات نخواهد بود.

و مؤید آن این است که قبل و بعد از اسلام قبور پیامبرانی مانند: ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف در بیت المقدس و بعضی از پیامبران در عراق، و حضرت حوّا در جدّه دارای بنا بوده است و هیچ اشاره ای در متون اسلامی به لزوم تخریب آنها نشده است.

و مؤید دیگر آنکه در طول هزار و سیصد سال پس از اسلام، مسلمانان بر روی قبور انبیا و اولیا و ائمه و علما، گنبد و بارگاه می ساختند و یاد و خاطره آنها را زنده نگه می داشتند و تا زمان عبدالوهاب هیچ کس از علمای اسلام به ساختن گنبد و بارگاه اعتراض نکرد.

و مؤید سوم اینکه جسد مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر، در داخل خانه عایشه دفن شد و اکنون پس از گذشت چهارده قرن، آن مکان بدون هیچ گونه تغییری، بلکه پس از تعمیر و آبادانی پابرجاست. از طرفی هیچ یک از علما و فقهای اسلام لزوم تخریب آن را از روایات استنباط نکرده اند.

و مؤید چهارم این است که در حدیث دیگری ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: (لا تجعلوا بیوتکم مقابر)؛^(۱) خانه های خود را مکانی برای قبرها قرار ندهید. و این قرینه است بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از احداث خانه

های شخصی بر روی قبر و مقبره قرار دادن آنها که موجب بی احترامی به قبر می گردد نهی نموده است، نه از احداث هر بنا و ساختمانی.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که این روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده و بپذیریم که جمله (یئنی علیه) انصراف به ساختمان مسکونی ندارد، بلکه هر گونه بنا و ساختمانی را شامل می شود، یقیناً نهی در این روایات حمل بر کراهت می شود، زیرا متفاهم از این جمله، کراهت بنا بر روی قبر است و بسیاری از فقهای مذاهب اربعه اهل سنت ایجاد بنا بر روی قبر را مکروه دانسته اند. و در گذشته ثابت کردیم که نه تنها اجماعی بر حرمت ساختمان بنا بر روی قبور وجود ندارد، بلکه اکثر فقهای اهل سنت فتوا به کراهت داده اند.

بنابر این معلوم می شود این روایات پس از چشم پوشی از سند آنها و بعضی

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۸۴؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۸۸؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۳۲؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۴۴۱؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۶، ص ۲۴۰؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۳۹۱.

اشکالهای دیگر تنها ممکن است دلالت بر کراهت ایجاد بنا بر روی قبور داشته باشد. و هرگز دلالت بر حرام بودن آن و وجوب تخریب آنها ندارد.

(د) بررسی دلیل چهارم: شرک بودن بنا بر روی قبور اولیا

و هیابی ها می گویند: شیعیان بر روی قبور پیامبران و امامان و امامزادگان و علما ساختمان های مجلل و گنبد های بزرگ و بارگاه های عظیم می سازند و با حضور در این مکانها در و ضریح را می بوسند و در مقابل قبور آنان تعظیم می کنند و به تضرع و گریه می پردازند، همه این کارها شرک

به خداوند و بزرگتر از پرستش (لات و عَزَا) است.

در پاسخ این تهمت بزرگ می‌گوییم: بی‌شک در دین اسلام جنازه افراد پس از مردن مورد احترام ویژه‌ای است و در شرع مقدس اسلام دستور داده شده که:

۱. مرده را غسل بدهید و حنوط کنید. ۲. او را با پارچه‌ای تمیز کفن کنید. ۳. بر جنازه او نماز بخوانید. ۴. جنازه او را تشییع کنید. ۵. برای میت عزاداری کنید. ۶. روی قبر را به اندازه یک وجب یا چهار انگشت مرتفع قرار دهید. (۱) آیا همه این امور حکایت از لزوم حفاظت از میت و رعایت احترام و تکریم آن نیست؟ بی‌شک رعایت احترام جنازه اولیا و امامزادگان از اهمیت بیشتری برخوردار است. بنابراین چه اشکالی دارد که از باب احترام و تکریم از قبور آنها حفاظت شده، بر روی آنها بارگاه بسازند؟!

اکنون از آنان می‌پرسیم: منظور شما از تعظیم شیعیان در برابر قبور و شرک بودن آن چیست؟

اگر منظور شما این است که شیعیان به این اماکن پناه می‌برند و به جای پرستش خداوند یکتا، این قبور را پرستش می‌کنند و از خداوند متعال غافل می‌شوند، یقیناً

۱. أحكام الجنائز (الألبانی)، ص ۴۷۱۶۲.

چنین چیزی اگر وجود خارجی داشت، شرک است و همه مسلمانان موظف به مقابله با آن هستند، ولی به طور قطع چنین چیزی وجود خارجی ندارد، بلکه فقط تبلیغات دروغینی است که ابن تیمیّه و ابن قیم و بعضی دیگر از متعصّبین اهل سنت، کورکورانه به آن دامن زده‌اند. ما وقتی به حرم پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان و امامزادگان و مقابر اولیای خدا مراجعه

می کنیم، چیزی جز عبادت خداوند یکتا در این اماکن مشاهده نمی کنیم. مردم با حضور در این اماکن نه تنها از عبادت خداوند غافل نمی شوند، بلکه با یادآوری حالات روحی و معنوی و مجاهدتهای آنان در راه خدا مشغول دعا و پرسش خداوند می شوند. در زیارتنامه خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام می گویند: (اشهد أنك قد أقت الصلاة وآتيت الزكاه وأمرت بالمعروف ونهيت عن المنكر). چگونه شما این بندگان خدا را متهم به شرک می کنید، در حالیکه همه آنان در این اماکن به سمت یک قبله (کعبه) نماز می گذارند؟! و چگونه ساختن این اماکن را شرک می دانید، در حالیکه بر در و دیوار آنها آیات قرآن و نام خداوند متعال نوشته شده است!؟

و اگر منظور شما این است که ایجاد ساختمان بر روی قبور و ساختن گنبد و بارگاه موجب تعظیم و تکریم آنها و پاس داشتن مقام آنان و بزرگداشت نام آنان می شود، این نه تنها قابل مذمت نیست، بلکه امری پسندیده و لازم است؛ زیرا تعظیم و تکریم قبور پیامبران و امامان و اولیاءالله که یادآور جهاد در راه خدا و ترسیم کننده بندگی خالص خداوند می باشد در واقع تعظیم شعائر الله است و خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)

(و کسی که نشانه های خداوند را بزرگ دارد، این بزرگداشت از پرهیزگاری دلهاست.)

۱. حج / ۳۲.

و نیز از آنان می پرسیم: چرا در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله نام رسول الله و خلفای چهارگانه و صحابه و تابعین پس از

نام مبارك الله بر روی دیوارها نوشته شده است؟ و چرا در بیت الله الحرام نام پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای اربعه نوشته شده است؟ و چرا نام بسیاری از خیابانهای مکه و مدینه و سایر شهرهای اسلامی به نام اصحاب و تابعین نام گذاری شده است؟ آیا همه اینها جز به خاطر ابراز علاقه به آنان و تکریم و تعظیم نام آنان و پاس داشتن مقام آنان است؟! ساختن بنا و گنبد و بارگاه بر روی قبور آنان نیز تکریم و تعظیم مقام آنان و نوعی ابراز علاقه به مرام و راه آنان است. آیا شایسته است شیعیان به خاطر تعظیم و تکریم پیامبران و امامان و اولیاء الله که در حقیقت تکریم و تعظیم خداوند و سبب خوشنودی پروردگار می شود، متهم به شرک شوند؟!

و نیز از آنان می پرسیم: اگر ساختن بنا و گنبد بر روی قبور اولیاء الله حرام است، چرا در طول هزار و سیصد سال و تا زمان عبدالوهاب، مسلمانان بر روی قبور انبیا، امامان و علما گنبد و بارگاه می ساختند و هیچ شخصیت علمی و مذهبی از آن جلوگیری نمی کرد؟ مگر قبر ابوحنیفه در بغداد بارگاه ندارد؟ مگر قبر مالک در بقیع گنبد نداشت؟ (۱) مگر قبر شافعی در مصر بارگاه ندارد؟ مگر قبور ائمه بقیع امام حسن، امام سجاد، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) سالها گنبد و بارگاه نداشت؟ مگر قبر عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه (علیهم السلام) در قبرستان ابوطالب (معلاه) دارای ساختمان نبود؟ مگر قبر امثال احمد بن محمد بن غالب و ابن الباجی گنبد نداشت؟ (۲).

ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبور بزرگان

دین سیره عملی مسلمانان بوده است. چطور ممکن است ساختن همه این گنبدها شرک و حرام بوده باشد و علمای اسلام در کشورهای اسلامی نسبت به آن سکوت کرده باشند؟!

۱. مواهب الجلیل، ج ۱، ص ۳۹.

۲. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۸۵؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۷۳؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۴۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۲۹.

نقد استدلال به روایات ارتفاع قبر

در پایان شایسته است به نقد و بررسی استدلال دیگری پردازیم که نابخردانه و مغرضانه در جهت تقویت افکار وهابیون و اثبات حرمت ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبور پیامبران و امامان (علیهم السلام) در کتابی به نام (المزار عند أئمة الأطهار (علیهم السلام)) نوشته شده است. این کتاب در سالهای اخیر ترجمه شده و با عنوان (زیارت از دیدگاه ائمه (علیهم السلام)) بطور گسترده ای منتشر و میان زائران بیت الله الحرام توزیع می گردد.

در قسمتی از این کتاب روایاتی که دلالت دارند بر مستحب بودن بلند ساختن قبر به اندازه چهار انگشت یا یک وجب، در مسیر استدلال بر جایز نبودن ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبور پیامبران و امامان (علیهم السلام) مطرح شده است.

با کمی دقت در این نوشتار، روشن می شود نویسنده و مترجم آن نسبت به فهم متون روایی و اجتهاد در آنها کاملاً بیگانه بوده و هدف آنها فقط فریب افکار عمومی با تحریف لفظی و معنوی در روایات موجود در کتابهای شیعه است. از این رو شایسته است متن این نوشتار را ذکر کرده و سپس به نقد و بررسی آن پردازیم.

متن استدلال

نویسنده در قسمتی از این کتاب نوشته است:

(از خلال روایات وارده در کتب تشیع آنچه بر می آید این است که قبر فقط از چهار انگشت تا یک وجب بلند میشود، که از چهار انگشت کمتر، و از یک وجب بیشتر جایز نیست.

روشن است که اگر بلند ساختن قبر طوری که در بعضی جوامع رایج است درست بود، نیازی نبود که امامان از بلند کردن آن منع کنند، یا برای آن مقداری مشخص کنند، ما در اینجا

چند روایت بر می‌گزینیم.

روایت اول: از امام باقر علیه السلام روایت است که گفت: رسول گرامی صلی الله علیه وآله به امیر المؤمنین (علیهم السلام) فرمودند:

(یا علی، ادفنی فی هذا المكان وارفع قبری من الأرض أربع أصابع، ورشّ علیه الماء).

(ای علی مرا در اینجا دفن کن، و قبرم را چهار انگشت از زمین بلند کن، آنگاه بر آن آب پاش).

روایت دوم: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که ایشان از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

(أَنَّ قبر رسول الله صلی الله علیه وآله رفع شبراً من الأرض، و أَنَّ النبی صلی الله علیه وآله أمر برشّ القبور).

(قبر رسول الله صلی الله علیه وآله یک و جب از زمین بلند شد، و پیامبر صلی الله علیه وآله دستور دادند که پس از دفن مُرده بر قبر آب پاشیده شود).

روایت سوم: از امام صادق و ایشان از پدرش و پدرش از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت می‌کند که قبر پیامبر صلی الله علیه وآله یک و جب و چهار انگشت از زمین بلند شد و بر آن آب پاشیده شد، و فرمود:

(و السنّه أن یرشّ علی القبر الماء).

(سنت این است که بر قبر آب پاشیده شود).

روایت چهارم: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

(إنَّ أبی قال لی ذات یوم فی مرضه: إذا أنا متّ فغسلنی و کفنی وارفع قبری أربع أصابع ورشّه بالماء).

(هنگامی که پدرم مریض بود روزی به من فرمود: هرگاه مُردم مرا بشویید و کفن کنید و قبرم را چهار انگشت از زمین بلند کن و آنگاه بر آن آب پاش).

روایت پنجم: امام صادق علیه السلام فرمود:

(إنَّ أبی أمرنی أن أرفع

القبر عن الأرض أربع أصابع مفرجات، و ذكر أنّ رشّ القبر بالماء حسن).

۱. وسائل الشيعه، ج ۲، ص ۸۵۶

۲. همان، ج ۲، ص ۸۵۷

۳. همان، ج ۲، ص ۸۵۸

۴. وسائل الشيعه، ج ۲، ص ۸۵۷

(پدرم به من دستور داده است که قبرش را چهار انگشت جدا از یکدیگر از زمین بلند کنم، و فرمود که آب پاشیدن بر قبر خوب است).

روایت ششم: همچنین از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

(إنّ أبی أمرنی أن أرفع القبر عن الأرض أربع أصابع مفرجات، و ذکر أنّ رشّ القبر بالماء حسن، قال: توضع إذا أدخلت المیت القبر).

(پدرم به من دستور داد که ارتفاع قبر ایشان را از زمین چهار انگشت باز قرار دهم. و فرمودند: که پاشیدن آب بر قبر خوب است. و فرمود: پس از اینکه جنازه را داخل قبر گذاشتی وضو بگیر).

روایت هفتم: از محمد بن مسلم روایت است که گفت: از یکی از دو امام (باقر و صادق) درباره میت پرسیدم، فرمود:

(تسلم من قبل الرجلین و تلزق القبر بالأرض إلا قدر أربع أصابع مفرجات، تریع و ترفع قبره).

(از طرف پاها بگیر و آنرا داخل قبر بگذار، و جز مقدار چهار انگشت باز، قبر را با زمین هموار کن).

روایت هشتم: از طریق محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت است که گفت:

(یُدعی للمیت حین یدخل حفرته و یرفع القبر فوق الأرض أربع أصابع).

(برای میت دعا شود و قبر به اندازه ی چهار انگشت از زمین بلند شود).

روایت نهم: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

(یستحب أن یدخل معه فی قبره جریده رطبه، و یرفع قبره من الأرض قدر أربع أصابع مضمومه، و ینضح علیه الماء و یخلی عنه)

۱. همان.

۲. همان.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۱۹۵

۴. الکافی، ج ۳، ص ۲۰۱

(مستحب است که

با او شاخه تری در قبر گذاشته شود و قبرش به اندازه چهار انگشت بسته، از زمین بلند شود، آنگاه بر او آب پاشیده شود، سپس به حال خودش رها شود).

محمد آخوندی شارح کافی در شرح جمله (یخلی عنه) مینویسد: (أی لایعمل علیه شیء آخر من جص و آجر و بناء و لایتوقف عنده بل ینصرف عنه).

(هیچ چیز دیگری بر او گذاشته و ساخته نشود، نه گچ، نه آجر، و نه دیوار، و کنار قبر نایستند بلکه بلافاصله برگردند).

سپس اضافه می کند روایات دیگری وجود دارد که هر کدام از این امور را تأیید می کند.

روایت دهم: در روایت طولانی که در آن وفات موسی بن جعفر علیه السلام ذکر شده، آمده است: (فإذا حملت إلى المقبره المعروفه بمقابر قریش فألحدونی بها ولا ترفعوا قبری فوق أربع أصابع مفرجات)(۲).

(هنگامی که جنازه مرا بر دوش گرفتید و به قبرستان معروف قریش بردید در قبری دفنم کنید که لحد داشته باشد و قبرم را چهار انگشت باز، بیشتر از زمین بلند نکنید).

روایت یازدهم: محمد بن جمال الدین عاملی معروف به شهید اول می نویسد: (ورفع القبر عن وجه الأرض بمقدار أربع أصابع مفرجات إلى شبر، لا أزيد، ليعرف فيزار فيحترم).

(قبر فقط باید به اندازه چهار انگشت باز تا یک وجب بلند شود از ترس اینکه مبدا شناخته شود و مورد رفت و آمد و احترام (خلاف شرع) قرار گیرد).

روایت دوازدهم: شیخ طائفه أبو جعفر طوسی می نویسد: (فإذا أراد الخروج من القبر فليخرج من قبل رجله ثم يطم القبر و يرفع من الأرض مقدار أربع أصابع و لا يطرح فيه من غير ترابه).

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۵۶

۲. وسائل

(کسی که جنازه را در قبر می گذارد هنگامی که می خواهد از قبر بیرون بیاید از طرف پا بیرون بیاید، سپس قبر پر شود و به اندازه ی چهار انگشت از زمین بلند شود، و غیر از خاک خود قبر چیز دیگری بر آن ریخته یا گذاشته نشود).

و در چند صفحه بعدی می نویسید:

(از بعضی ها که از گنبد و بارگاههای مدرن امروز دفاع می کنند و به دلائل نامعلومی! آنرا وسیله ی نزدیکی بسوی الله می دانند، روایات ذکر شده ای را که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل کردیم تأویل های جور و اجور می کنند، از جمله اینکه: قبور ائمه و انبیاء (علیهم السلام) از روایات مذکور مستثنی هستند.

پاسخ این است که در روایات مذکور بارها ذکر شده که پیامبران و امامان (علیهم السلام) صراحتاً از بلند کردن قبور شان منع کردند، و حد آن را چهار انگشت تا یک وجب تعیین نمودند، پس با توجه به این صراحت، چگونه می توان ادعا کرد که قبور پیامبران و امامان مستثنی است، بلکه قبور این بزرگواران بیش از قبور دیگران مورد نهی قرار گرفته است)

نقد استدلال

این نوشتار از چند زاویه قابل نقد است:

۱ این روایات از نظر موضوع هیچ ارتباطی به ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبرهای پیامبران و امامان و اولیا ندارد، زیرا موضوع تمام این روایات بلند ساختن قبر یعنی مکان دفن جسد به مقدار چهار انگشت و یا یک وجب است. در حقیقت این روایات بیانگر تشویق مردم به مرتفع ساختن قبر از سطح زمین و اجتناب از همسان سازی قبر با زمین

به هدف امکان تشخیص قبر در هنگام زیارت است.

نویسنده به هدف فریب افکار عمومی موضوع بلند ساختن قبر را به آن مقدار خاص با موضوع ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبر یکی دانسته و تعیین آن مقدار خاص را دلیل بر حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبور پیامبران و امامان علیه السلام معرّفی کرده، و این نوعی مغالطه است.

۱. زیارت از دیدگاه ائمه، ص ۱۲ ۲۶

۲. همان: ۴۲

۲. اگر از نقد پیشین چشم پوشی نموده و بپذیریم که جمله (رُفَع القبر = بلند ساختن قبر) شامل ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبرها نیز می شود، این روایاتی که نویسنده نقل می کند هیچ دلالتی بر ممنوعیت بلند ساختن قبر، بیش از چهار انگشت یا یک وجب، و ایجاد گنبد و بارگاه ندارد، زیرا آنچه ایشان در این نوشتار به عنوان دلیل بر ممنوع و حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه ذکر می کند به سه گروه تقسیم می شود:

گروه اول: روایاتی که در مجموع دلالت بر استحباب بلند ساختن قبر به مقدار چهار انگشت یا یک وجب دارند.

گروه دوم: روایاتی که نهی کرده است از بلند ساختن قبر بیش از مقداری که ذکر شد.

گروه سوم: بعضی از کلمات فقها که به عنوان روایت ذکر شده است.

هر کسی که آشنائی مختصری با مبانی اجتهادی داشته باشد پی به بی اساسی استدلال به این سه گروه برده و از بیگانگی بودن نویسنده نسبت به فهم متون روایی و تحریف لفظی و معنوی روایات توسط او و مترجم پرده برمی دارد. از این رو شایسته است به نقد استدلال به هر یک از گروه های سه

گانه بپردازیم.

گروه اول:

این گروه از روایات به پنج دسته تقسیم می شوند:

۱. روایت اول: در این روایت، پیامبر صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور می دهد قبر آن حضرت را به مقدار چهار انگشت از سطح زمین بلند کند.

۲. روایت دوم و سوم: در روایت دوم خبر داده شده است از بلند بودن قبر پیامبر صلی الله علیه وآله به مقدار یک وجب. و در روایت سوم خبر داده شده است از ارتفاع قبر پیامبر صلی الله علیه وآله به مقدار یک وجب و چهار انگشت.

۳. روایت چهارم، پنجم و ششم: در این روایات امام باقر علیه السلام به فرزندش امام صادق علیه السلام امر می کند قبر آن حضرت را به مقدار چهار انگشت از سطح زمین بلند بسازد.

۴. روایت هشتم: در این روایت توصیه شده است به بلند کردن قبر به مقدار چهار انگشت، همانطور که توصیه شده است به دعا برای میت در هنگام دفن.

۵. روایت نهم: در این روایت صراحتاً حکم به استحباب بلند کردن قبر به مقدار چهار انگشت شده است.

روایت هشتم و نهم حکایت دارد از اینکه دستور پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام و دستور امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام دستور وجوبی نبوده، بلکه دستور استحبابی بوده است. بنابراین از مجموع این گروه از روایات استفاده می شود که بلند ساختن قبر به مقدار چهار انگشت مستحب است. و اما نسبت به بلند ساختن قبر بیش از چهار انگشت، این روایات ساکت بوده و هیچ دلالتی بر جایز نبودن آن ندارند، چنانکه هیچ دلالتی بر مستحب نبودن آن ندارند، زیرا در صورتی

این روایات دلالت بر مستحب نبودن بلند ساختن قبر بیش از چهار انگشت و ایجاد گنبد و بارگاه بر روی آن خواهد داشت که معتقد به ثبوت مفهوم برای عدد و حجیت مفهوم عدد باشیم. در حالی که بسیاری از اندیشمندان شیعه و اهل سنت مفهوم عدد را حجیت نمی دانند.

دلیل بر این گفتار روایات گوناگونی است که از پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شده است.

یکی از آن روایات این است:

۱. الجوهر النقی، ج ۳، ص ۱۸۰.

۲. البحر الرائق، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳. شرح صحیح مسلم، ج ۱۱، ص ۱۲۰ و ج ۱۳، ص ۸۸.

۴. السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۸۰.

۵. تحفه الأحوذی، ج ۷، ص ۱۴۷.

۶. فیض القدیر، ج ۱، ص ۲۵۹ و ۴۹۷.

اندیشمندان علم اصول دانسته اند.

۱. فتح الباری، ج ۳، ص ۹۷.

۲. فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۳۷.

۳. روح المعانی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۴. الدیباچ علی مسلم، ج ۵، ص ۲۵۵.

۵. فیض القدیر، ج ۱، ص ۱۹۸.

دیگر از اندیشمندان اهل سنت مفهوم عدد را حجیت ندانسته و گفته اند: ذکر یک عدد (مانند چهار انگشت) دلیل بر نفی بیش از آن نیست.

۶. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۸۸.

۷. بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۲۶۳.

دانشمندان اصولی شیعه نیز مفهوم عدد را حجّت نمی دانند.

علاوه بر آن، در روایت دوم، ارتفاع قبر پیامبر صلی الله علیه وآله یک و جب، و در روایت سوم یک و جب و چهار انگشت معرفی شده است، و این دلالت دارد بر اینکه استحباب بلند ساختن قبر اختصاص به چهار انگشت ندارند.

و بر فرض بپذیریم که عدد، مفهوم دارد، تنها چیزی که از این روایت استفاده می شود عبارت است از مستحب نبودن ارتفاع قبر بیش از مقدار چهار انگشت یا یک و جب، نه حرام بودن ارتفاع بیش

از آن مقدار.

با این وجود، نویسنده در نوشتار خود با کمال بی‌شرمی نوشته است:

(از خلال روایات وارده در کتب تشیع بر می‌آید که قبر فقط از چهار انگشت تا یک وجب بلند می‌شود که از چهار انگشت کمتر و از یک وجب بیشتر جایز نیست).

گروه دوم:

در گروه دوم دو روایت در اثبات حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبرها ذکر شده است. ولی استدلال به هر دو روایت (روایت هفتم و روایت دهم) مخدوش است.

در روایت هفتم نویسنده در لفظ روایت و مترجم در معنای آن تحریف کرده‌اند. آن دو می‌نویسند:

(از محمد بن مسلم روایت است که گفت از یکی از دو امام (باقر یا صادق) درباره میت پرسید، فرمود: (تسَلَّم من قبل الرجلین و تلزق القبر بالأرض إلّا قدر أربع أصابع مفرجات ترْبَع و ترفع قبره؛ از طرف پاها بگیر و آن را داخل قبر بگذار، و جز مقدار چهار انگشت باز، قبر را بازمین هموار کن).

مترجم و نویسنده، این روایت را از کتاب (الکافی) و (وسائل الشیعه) آدرس می‌دهند. در حالی که متن این روایت در کتاب (الکافی) و نسخه‌ای از (وسائل الشیعه) چنین است: (تسلّم من قبل الرجلین و تلزق القبر بالأرض إلى قدر أربع أصابع مفرجات و ترْبَع قبره؛ میت را از طرف پاها آهسته داخل قبر بگذار، و قبر را تا مقدار چهار انگشت باز به زمین بچسبان، و قبر را چهار گوش کن).

ملاحظه می‌کنید نویسنده، کلمه (تسلّم) را جایگزین کلمه (تسلّه) یا (یسلّ) کرده، و کلمه (إلّا) را دلالت بر حصر دارد جایگزین کلمه (إلی) نموده، و کلمه (ترفع) را اضافه کرده است.

البتّه

در بعضی از نسخه ها کلمه (إِلَّا) وارد شده است، چنانکه در بعضی نسخه ها بجای کلمه (تَرَبَّع) کلمه (تَرَفَع) وارد شده است، ولی در هیچ روایتی کلمه (تَرَبَّع) و (تَرَفَع) در کنار همدیگر وارد نشده است.

و مترجم نیز در معنای روایت تحریف کرده است.

علاوه بر آن، بر فرض کلمه (إِلَّا) درست باشد، این روایت دلالت دارد بر حصر استحباب بلند ساختن قبر در اندازه چهار انگشت، و نسبت به بیش از آن اندازه ساکت است و هیچ دلالتی بر حرام بودن آن ندارد.

علاوه بر آن، سند این روایت ضعیف است، چون در سند این روایت سهل بن زیاد وجود دارد و او ضعیف است.

و روایت دهم (لا ترفعوا قبری فوق أربع أصابع مفرجات) اگر چه در ظاهر دلالت دارد بر اینکه قبر امام علیه السلام نباید بیشتر از چهار انگشت ارتفاع یابد، و نهی دلالت بر حرمت دارد، ولی این روایت از نظر سند بسیار ضعیف بوده و شایسته استدلال نیست، زیرا عمر بن واقد که در سند این روایت بوده مجهول است و در کتابهای رجالی درباره او سخن گفته نشده است.

گروه سوم:

در گروه سوم نویسندگان و مترجم کلمات بعضی از فقها را ذکر کرده و از آنها به عنوان روایت یازدهم و دوازدهم یاد می کنند. آنها می نویسند:

(روایت یازدهم: محمد بن جمال الدین عاملی معروف به شهید اول می نویسد: (رفع القبر عن وجه الأرض بمقدار أربع أصابع مفرجات إلى شبر، لأزید، ليعرف فيزار فيحترم؛ قبر فقط باید به اندازه چهار انگشت باز تا یک وجب بلند شود از ترس اینکه مبدا شناخته شود و مورد رفت و آمد و احترام (خلاف شرع) قرار گیرد).

توجه

شما را به چند نکته در مورد این سخن جلب می‌کنم:

۱. آنچه نویسنده و مترجم نوشته اند روایت نیست، بلکه سخن یک دانشمند شیعه است. از این رو طرح آن به عنوان روایت، غلط و دروغ است.

۲. این فرمایش، سخن شهید اول نیست. سخن شهید اول در مقام بیان مستحبات این است: (و رفع القبر أربع أصابع). آنچه نویسنده ذکر می‌کند سخن شهید ثانی (زین الدین جبعی عاملی) است. از این رو نسبت این سخن به شهید اول دروغ دیگری است.

۳. شهید ثانی می‌فرماید: مستحب است قبر به مقدار چهار انگشت باز و تا یک وجب بلند ساخته شود، و زیادتر از آن مستحب نیست، نه آنکه زیادتر از آن خلاف شرع است.

۴- مترجم نفهمیده است که جمله (لیعرف فيزار فيحترم) متعلق به (رفع القبر...إلى شبر) است، و متعلق به (لا- أزيد) نیست. معنای سخن ایشان این است: (بلند ساختن قبر از روی زمین به مقدار چهار انگشت باز تا یک وجب مستحب است تا قبر شناخته شده و بتوان آن را زیارت نموده و احترام کرد).

در ادامه، سخن شیخ الطائفه نیز به دروغ و به هدف فریب افکار به عنوان روایت دوازدهم معرفی شده است.

از آنچه تا کنون ذکر شده، چند مطلب روشن می‌شود:

۱. کسانی که این نوشتار را تهیه کرده اند نسبت به فهم متون روایی کاملاً بیگانه و نا آشنا هستند.

۲. آنان با توسل به تحریف لفظی و معنوی روایات معصومین علیه السلام قصد فریب افکار عمومی را دارند.

۳- آنچه در این نوشتار آمده هیچ دلالتی بر حرمت ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبور پیامبران و امامان و

احداث مسجد بر روی قبرها

شبهه

یکی دیگر از مسائلی که توسط اهل سنت مطرح می شود و وهابی ها در تبلیغات خویش، بخصوص در موسم حج و عمره، به عنوان یک شبهه و به قصد تشویش ذهن مسلمانان مطرح می نمایند، ساختن مسجد بر روی قبرها و احداث عبادتگاه بر روی قبور پیامبران، امامزادگان و اولیا است.

آنان می گویند: ساختن مسجد بر روی قبور و یا دفن کردن میت در مساجد و روشن نگه داشتن چراغ در جایی که قبر وجود دارد، مخالف با شریعت اسلام و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. چرا شما شیعیان بر روی قبرها مسجد می سازید و تا پاسی از شب بر بالای آنها چراغ روشن می کنید و در آن اماکن نماز می گذارید؟! مسجدی که بر روی قبرها بنا شده، باید تخریب شود، همان طور که اگر مرده ای در مسجد دفن گردد باید نبش قبر شده، خارج گردد. در دین اسلام مسجد و قبر با یکدیگر جمع نمی شود، بلکه هر کدام بعد از دیگری احداث شده باشد، از آن منع شده و تخریب می گردد و هر کدام که زودتر بنا شده، باقی می ماند. و نماز در مسجدی که بر روی قبر احداث شود باطل است.

۱. زاد المعاد، ج ۱، ص ۵۰۶؛ الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۳۲.

(عن عطاء بن یسار، أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال: اللهم! لاتجعل قبری وثناً یُعبد. اشتدّ غضب الله علی قوم اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد(۱)).

(از عطاء بن یسار روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! قبر مرا بُتی قرار نده که عبادت شود. غضب خداوند نسبت

به قومی که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند، بسیار شدید است.)

و در روایت دیگر، ابو عبیده بن جراح می گوید:

(آخر ماتکلم به النبی صلی الله علیه وآله: اخرجوا یهود اهل الحجاز وأهل نجران من جزیره العرب، واعلموا أنّ شرار الناس الذّین اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد(۲).)

(آخرین سخن پیامبر صلی الله علیه وآله این بود: یهودیان حجاز و نجران را از جزیره العرب بیرون کنید و بدانید که بدترین مردم در نزد خداوند کسانی هستند که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار داده اند.)

و ابوهریره می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرماید:

(قاتل الله اليهود والنصارى اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد(۳).)

(خداوند یهودیان را بکشد، آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار داده اند.)

و نیز از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرمود:

(لعن الله اليهود والنصارى اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد(۴).)

۱. الموطأ، ج ۱، ص ۱۷۲؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۲۴۶؛ المصنّف (الصنعانی)، ج ۱، ص ۴۰۶.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۹۵؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۳۸۲.

۳. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۳۹۶؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۸۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۸۰؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۴، ص ۲۵۷؛ المصنّف (الصنعانی)، ج ۱، ص ۴۰۶؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۹۶؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۱۴۷.

۴. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۰ و ۱۱۲ و ج ۲، ص ۹۱ و ج ۵، ص ۱۳۹؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۸۵ و ج ۵، ص ۲۰۴؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۱؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۲، ص ۴۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۷ و ۲۸؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۸۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۶۰؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۳۶؛ المصنّف (ابن أبی شیبّه)، ج ۲، ص ۲۶۹. (نفرین خداوند بر یهود و

نصاری باد؛ زیرا آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار داده اند.)

و ابن عباس گفته است: (رسول خدا لعنت کرده زنانی را که قبرها را زیارت کنند و کسانی را که بر قبرها مساجد می سازند و در کنار آنها چراغهایی می افروزند.)

در این روایات، سازندگان مسجد بر روی قبرها به عنوان (مغضوب = مورد خشم) و (ملعون = نفرین شده) و (شرار الناس = بدترین مردم) در نزد خداوند و رسولش معزفی شده اند و این دلالت دارد بر اینکه ساختن مسجد بر روی قبور حرام است.

پاسخ شبهه

پاسخ اول

در اینجا باید جمله (اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد) از نظر مفهومی مورد بررسی قرار گیرد.

این جمله به دو صورت ممکن است معنا شود:

۱. یهودیان و نصاری بر روی قبور یا در کنار قبور پیامبرانشان مسجد می ساختند و در آنجا به سمت قبله اصلی و در برابر خداوند یکتا سجده می نمودند؛ بنابر این روایات دلالت دارد بر اینکه نباید در روی قبر و یا کنار قبر مسجد ساخت.

۲. یهودیان و نصاری قبر پیامبرانشان را قبله قرار می دادند و در برابر آنها سجده می کردند؛ مانند بت پرستان که در برابر بت های چوبی و سنگی سجده می نمودند. از این رو روایات، سجده شرک آمیز و پرستش قبور انبیا و اولیا را مورد نکوهش قرار می دهد، نه ساختن مسجد بر روی قبور و یا در کنار قبور را.

بی شک مراد از جمله مذکور، معنای دوم است. و شواهد و قرائن گوناگونی در

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۹؛ سنن أبي داود (ابن الأشعث)، ج ۲، ص ۸۷؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۹۵؛ مستدرک الصحيحین،

ج ۱، ص ۳۷۴؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۶۵۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۵۲۴۵۳.

تأیید این مطلب وجود دارد.

اولاً: اگر معنای کلمه (اتخاذ) و (مسجد) از نظر لغوی و اصطلاحی بررسی گردد، روشن می شود که مراد از جمله مذکور، معنای دوم است.

کلمه (اتخاذ) هم در لغت و هم در اصطلاح قرآن و احادیث، به معنای (قرار دادن) و (گردانیدن) است.

در کتاب (المنجد) می نویسد: (اتَّخَذَهُ وَتَخَذَهُ تَخَذًا: صَيَّرَهُ. نقول: اتَّخَذَهُ صَدِيقًا: جعله صديقاً له (۱)؛ اتَّخَذَهُ وَتَخَذَهُ، یعنی: گردانید او را. می گوئیم: اتَّخَذَهُ صَدِيقًا، یعنی: او را دوست خودش قرار داد.)

قرآن کریم نیز می فرماید:

(أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ)

(آیا دیدی کسی را که خدای خود را هوای نفس خود قرار داد؟)

(وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا)

(و گفتند: خداوند برای خویش فرزند قرار داده است.)

و نیز گفته می شود:

(الحمد لله الذي اتخذ محمداً نبياً.)

(سپاس خداوندی را که محمد را پیامبر قرار داد.)

و کلمه (مسجد) در اصل به جایی گفته می شود که در آن سجده می شود. (۴) و در عرف به محلی گفته می شود که در آن دعا و سایر عبادات انجام می گیرد.

با توجه به معنای این دو کلمه، نتیجه می گیریم که در معنای جمله (اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد) دو احتمال است:

الف) آنها بر قبور پیامبرانشان مسجد بنا کردند.

۱. المنجد في اللغة، ص ۴.

۲. الجاثية / ۲۳.

ب) آنها قبور پیامبرانشان را سجده گاه قرار می دادند و در برابر آنان خضوع می کردند.

سیاق روایت، همین معنای دوم را می فهماند. و اگر مراد معنای اول باشد، شایسته بود بگوید: (اتخذوا علی قبور أنبيائهم مساجد)، یعنی: (آنان بر

قبور پیامبرانسان مسجدهایی ساختند.) همانطور که در قرآن کریم درباره داستان اصحاب کهف می فرماید:

(قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا)

(کسانی که بر امر آنها غلبه یافتند، گفتند: بر روی آنها مسجدی قرار می دهیم.)

بدیهی است که معنای سازگار با لعن و نفرین معنای دوم است، نه معنای اول. یهود و نصاری از آن جهت مورد لعن خدا و رسولش هستند که قبرهای پیامبرانسان را قبله خویش قرار می دادند و در برابر آنان سجده می نمودند؛ مانند سجده بت پرستان در برابر بتها.

بسیاری از اندیشمندان اهل سنت نیز از روایاتی که ذکر شد همین معنای دوم را استنباط کرده اند.

از بیضاوی نقل شده است: (چون یهود و نصاری به منظور بزرگداشت مقام پیامبران بر قبور آنان سجده می کردند و قبرها را قبله قرار داده. در نماز به سوی آنها می ایستادند و آنها را بُت قرار می دادند، پیامبر اسلام مسلمانها را از این کار منع کرد. اما اگر کسی مسجدی در کنار قبر شخص صالحی بسازد و قصدش تبرک و نزدیک شدن به آن شخص باشد، نه تعظیم در برابر قبر و قبله قرار دادن آن، این کس مشمول وعده عذاب نیست.)

و سندی بن عبدالهادی در حاشیه بر سنن نسائی می نویسد: (منظور پیامبر صلی الله علیه و آله این است که امتش را از آنچه یهود و نصاری با قبرهای پیامبرانسان انجام دادند بر

۱. کهف / ۲۱.

۲. فتح الباری، ج ۱، ص ۴۳۸؛ شرح سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۲.

حذر دارد، زیرا آنان قبرهای پیامبرانسان را مسجد قرار دادند، یا به سمت آن قبرها به قصد تعظیم سجده می کردند، و یا آنها را قبله

قرار می دادند و در نماز به سمت آنها می ایستادند.)

و بکری در کتاب (اعانه الطالبین) درباره معنای این روایت می نویسد: (آنچه از آن نهی شده است قبله قرار دادن این قبرها به قصد تبرک و مانند آن است.)

و در جای دیگر می نویسد: (آنان قبرهای پیامبران را مسجد قرار می دهند، یعنی؛ با نماز خواندنشان به سمت آن قبرها. (۳))
قرطبی در تفسیر آنچه ابو مرثد غنوی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند (لا تصلوا إلى القبور ولا تجلسوا علیها) می گوید: (این قبرها را قبله قرار نده و بر آنها یا بسوی آنها نماز نخوانید چنانکه یهود و نصاری انجام داده اند.)

ابن عبدالبر در کتاب (التمهید) می گوید: (و احتمال می رود معنای حدیث این باشد: قبرهای پیامبران را قبله ای که به سمت آن نماز خوانده می شود قرار نده.)

ثانیاً: در روایت عطاء بن یسار، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابتدا می فرماید: (اللهم! لا تجعل قبری وثناً یُعبد؛ پروردگارا! قبر من را بُت قرار نده...) و این قرینه است بر اینکه مرادش از (قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد) این است که چون قوم یهود و نصاری قبرهای پیامبران را بُت قرار می دادند، خداوند بر آنها غضب کرده است.

ثالثاً: وقتی پیشینه اعتقادی و عملی یهود و نصاری را بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم که آنان درباره پیامبران خویش غلو می کردند و به قصد تعظیم آنان، سخنهای شرک آمیز می گفتند، و به همین جهت همواره مورد نکوهش خداوند قرار می گرفتند؛ از این رو در قرآن کریم می فرماید:

۱. حاشیه السنندی علی سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۱.

إعانه الطالبین، ج ۱، ص ۲۲۷.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۵۱.

۴. تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۳۸۰.

۵. التمهید، ج ۶، ص ۳۸۳.

(قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَا لِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَمْ نَبِيُّ يَوْفُكُونَ)

(قوم یهود: گفتند: عُزیر پسر خداوند است. و قوم نصارا گفتند: مسیح پسر خداوند است. این چیزی که بر زبان می آوردند، همانند سخن کسانی است که بیش از این کافر شده بودند. خداوند آنها را بُکشد. به کدام بیراهه رانده می شوند؟!)

توجه دارید که جمله (قاتلهم الله) در نکوهش یهود و نصاری صادر شده است، به خاطر اینکه آنان درباره پیامبران غلو کرده، سخنان شرک آمیز می گفتند. و همین جمله نیز در حدیث ابوهریره درباره یهود نقل شده است و دلیل آن را (اتخذوا قبور أنبياهم مساجد) قرار داده است و این قرینه است بر اینکه منظور از (مساجد) ساختن مسجد بر روی قبر نیست، بلکه منظور این است که آنان به قصد تعظیم پیامبران در کنار قبور آنان کارهای شرک آمیز انجام می دادند، این قبرها را مسجود قرار می دادند و برای آنها سجده می کردند.

پاسخ دوم

بر فرض بپذیریم که مراد از اتخاذ مسجد این است که یهود و نصاری بر روی قبرهای پیامبران مسجد می ساختند و به همین جهت لعن شده اند. ولی باید توجه داشت که لعن در همه موارد دلالت بر حرمت ندارد؛ زیرا معنای لعن خداوند دور شدن شخص از رحمت خداوند است، بلکه در بسیاری از موارد کلمه (لعن) برای بیان کراهت استعمال شده است، مانند این روایت: (لعن الله كلّ مذواق مطلق)؛ خداوند هر کسی را که

زیاد طلاق می دهد، نفرین می کند.) بی شک طلاق همواره جایز است، اگر چه زیاد طلاق دادن کراهت دارد.

بنابراین، روایات مذکور دلالت بر کراهت ساختن مساجد بر روی قبور و خواندن نماز در آنجا دارد. و کراهت در این گونه موارد به معنای اقل ثواباً (ثواب کمتر) است.

۱. التوبه / ۳۰.

۲. البحر الرائق، ج ۳، ص ۴۱۲.

پاسخ سوم

چگونه ممکن است بگوییم: (قبر و مسجد قابل جمع نمی باشند)، در حالیکه قبر اسماعیل علیه السلام در مسجد الحرام داخل حجر اسماعیل است و قبر هفتاد پیامبر در مسجد الحرام بین حجر الأسود و چاه زمزم واقع شده است.

طحطاوی در حاشیه بر شرح مراقی الفلاح، در دفاع از کراهت نداشتن نماز در مقبره پیامبران می گوید:

(لأ- نهم أحياء في قبورهم، ألا- ترى أن مرقد اسماعيل عليه السلام في الحجر تحت الميزاب وأن بين الحجر الأسود وزمزم قبر سبعين نبياً(۱)).

(زیرا پیامبران در داخل قبرها نیز زنده اند. آیا نمی بینی که مرقد اسماعیل علیه السلام در حجر زیر ناودان طلا و قبر هفتاد پیامبر در فاصله میان حجرالاسود و چاه زمزم می باشد؟).

پاسخ چهارم

مسجد النبی به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله در مکانی ساخته شد که گورستان مشرکان بود. و این مطلبی است که تمام اندیشمندان اهل سنت پذیرفته اند. (۲) در روایتی انس بن مالک گفته است: (پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه آمد و در بالای مدینه در منطقه ای به نام بنو عمرو بن عوف فرود آمد. پیامبر صلی الله علیه وآله در آن منطقه چهارده شب اقامت کرد. سپس شخصی را به نزد قبیله بنی النجار فرستاد و آنها را فراخواند. بنی النجار شمشیرها را به کمر بسته، به

محضر پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند. ناگهان دیدم پیامبر صلی الله علیه وآله حرکت کرد، ابوبکر پشت سر او بود و بزرگان بنی النجّار در اطراف آن حضرت حرکت می کردند، تا رسیدند به حیاط خانه ابویوب. پیامبر صلی الله علیه وآله دوست داشت هر گاه هنگام نماز می شود

۱. حاشیه الطحطاوی، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲. ابن قدامه می گوید: (در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله قبرهای مشرکان وجود داشت و این مطلب اتفاق است).
المغنی، ج ۱، ص ۷۱۸.

نماز بخواند و [اگر هنگام نماز می شد] در آغل گوسفندان هم نماز می خواند. از این رو پیامبر صلی الله علیه وآله به یاران خویش دستور احداث مسجدی را دادند. شخصی را به نزد بنی النجّار فرستاد و به آنان فرمود: ای قبیله بنی النجّار! قیمت این مکان را که دیوار چینی کرده اید ارزیابی کنید. بنی النجّار گفتند: به خدا سوگند قیمت آن را جز از خداوند نمی خواهیم. انس می گوید: در داخل آن محوطه قبرهای مشرکان و خانه های خراب و درختان خرما وجود داشت پیامبر صلی الله علیه وآله دستور داد قبرهای مشرکان ویران گردد و خرابه ها همسان شود و درختان خرما قطع گردد. اصحاب درختان خرما را در قبله مسجد به طور منظم و در یک ردیف گذاشتند و در دو طرف نخلها سنگ ریزه هایی را جاسازی کردند (تا غلتیدن آنها آسان شود) و سنگهای بزرگ را بر روی آنها به مکان دیگری منتقل ساختند، پیامبر صلی الله علیه وآله نیز در کنار آنها بود و می فرمود:

پروردگارا! خیر و نیکی جز نیکی آخرت نیست، پس انصار و مهاجرین را

این روایت را بسیاری از محدّثین و فقهای اهل سنت ذکر کرده اند (۲) و گواه بر این است که ساختن مسجد بر روی قبور اشکالی ندارد.

بنابر این هیچ دلیل معتبری بر حرام بودن احداث مسجد در روی قبور یا کنار قبور وجود ندارد، بلکه احداث مسجد بر روی قبرهای انبیا و امامان و اولیا امری پسندیده و از مصادیق تعظیم شعائر خداوند است.

آری، احداث مسجد در گورستانی که فقط برای گورستان وقف شده است، یا احداث قبر در مسجدی که فقط برای مسجد وقف شده جایز نیست؛ زیرا در موقوفات، آنگونه که وقف شده اند تصرف جایز است.

۱. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۲۱۲ و ۲۴۴؛ نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۵۲؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۶۶؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۱۱۱؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۰؛ السنن الکبری (البیقهی)، ج ۲، ص ۴۳۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۵۹؛ مسند أبی یعلی، ج ۷، ص ۱۹۴؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۶، ص ۹۷؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴۰؛ البدایه و النهایه (ابن کثیر) ج ۳، ص ۲۶۱؛ السیره النبویه (ابن کثیر)، ج ۲، ص ۳۰۳.

دعا و نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرفه

شبهه

یکی از دیگر شبهاتی که توسط مبلّغان اهل سنت مطرح می شود، خواندن دعا و نماز در کنار مرقد پیامبران، امامان، علما و قبور سایر مسلمانان است. همواره در بقیع و مزار شهدای اُحد و سایر اماکن از خواندن نماز و دعا جلوگیری کرده، خواندن قرآن یا فاتحه برای اموات را کاری بیهوده و بلکه بدعت و حرام می دانند. البتّه اینگونه تبلیغات بر گرفته از آموزه های ابن تیمیّه و ابن قیم است.

ابن تیمیّه می گوید:

(نماز در کنار قبور مشروع نیست.)

و نیز می گوید: (نماز در مقبره و

یا به سوی مقبره صحیح نیست).

و ابن قیم می گوید:

(از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله نیست که برای عزاداری اجتماع شود و برای میت قرآن خوانده شود، نه در کنار قبرش و نه در جای دیگر. همه این کارها بدعتهای جدیدی است که اسلام نمی پسندد).

۱. مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۳۹۸.

۲. الفتاوی الکبری، ج ۵، ص ۳۲۶؛ الاختیارات العلمیه، ص ۲۵ به نقل از أحكام الجنائز (البانی)، ص ۲۱۴.

۳. زاد المعاد، ج ۱، ص ۵۰۸.

آنان در مقام استدلال به چند روایت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله استدلال کرده اند:

روایت اول: (ابوسعید خدری گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه زمین مسجد است، جز مقبره و حمام).

روایت دوم: (پیامبر صلی الله علیه و آله از نماز در میان قبرها نهی فرموده است).

روایت سوم: (ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: در خانه های خود جایی را برای خواندن نماز اختصاص دهید و آنها را قبر قرار ندهید).

روایت چهارم: (ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است: خانه های خود را گورستان قرار ندهید).

روایت پنجم: (زید بن جبیره از داود بن حصین از ابن عمر روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله از اقامه نماز در هفت مکان نهی فرموده است: جای زباله، کشتارگاه، مقبره، وسط راه، حمام، آغلهای شتران و پشت بام کعبه).

از مجموع این روایات استفاده می شود که نماز خواندن در کنار قبرها حرام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از خواندن نماز در کنار قبرها نهی کرده است، و نهی پیامبر صلی الله علیه و آله ظهور در حرمت دارد. در این جهت تفاوتی میان قبرهای

افراد معمولی و قبرهای پیامبران و امامان و شهدا نیست، زیرا روایات مطلق است و شامل همه این موارد می شود.

۱. نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۳۵؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۸۳؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۴۶؛ سنن أبی داود (ابن الأشعث)، ج ۱، ص ۱۱۹؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۱۹۹؛ مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۲۵۱، السنن الکبری (البیهقی)، ج ۲، ص ۴۳۵؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۳۴۳.

۲. صحیح ابن حبان، ج ۶، ص ۹۰؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۱۹۵؛ مسند أبی یعلی، ج ۵، ص ۱۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۷.

۳. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۲ و ج ۲، ص ۵۶؛ سنن أبی داود (ابن الأشعث)، ج ۱، ص ۲۳۵.

۴. مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۸۴؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۸۸؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۳۲.

۵. نصب الرایه، ج ۲، ص ۳۷۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۴۶؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۱۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۲، ص ۳۲۹.

پاسخ شبهه

الف) نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرفه

۱. اصل اولی این است که اقامه نماز اختصاص به مکان خاصی ندارد؛ پس هر مسلمانی می تواند در هر مکانی نمازهای واجب و مستحب خود را بخواند، مگر اینکه شارع مقدس در مورد مکانی خاص از اقامه نماز نهی کرده باشد. مراجعه به قرآن کریم و احادیث، بیانگر وجود یک قاعده کلی و اصل اولی در اسلام است به نام (صَحَّه الصَّلَاةِ فِي كُلِّ مَكَانٍ إِلَّا مَا خَرَجَ بِالِدَّلِيلِ)؛ (نماز در هر مکانی صحیح است مگر اینکه دلیل خاصی درباره بطلان نماز در یک مکان خاص وجود داشته باشد).

خداوند متعال می فرماید:

(أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانِ الْفَجْرِ)

(نماز را در وقت زوال خورشید تا ابتدای تاریکی شب و هنگام طلوع فجر به پا دارید.)

(وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ)

(و هر کجا بودید صورتتان را هنگام نماز بسوی

قبله برگردانید)

در آیه اول برای اقامه نماز، وقت خاصی را معین کرده است، ولی از مکان خاص هیچ سخنی به میان نیاورده، پس آیه نسبت به مکانها اطلاق دارد.

و در آیه دوم خداوند متعال تصریح کرده است که در هر مکانی که بودید، نماز را به سمت قبله اقامه کنید.

و همچنین علاوه بر روایات موجود در کتابهای ما شیعیان روایتی را اباذر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است و بخاری و مسلم آن را در صحاح خود ذکر کرده اند که دلالت آن بر وجود این قاعده کلی بسیار واضح و روشن است.

اباذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

۱. الإسراء / ۷۸.

۲. البقره / ۱۴۴.

(حيثما أدر كُتِّك الصلاة فصلّ والأرض لك مسجد(۱)).

(هر کجا که هنگام نماز شد، نماز را اقامه کن؛ زیرا همه زمین برای تو مسجد است.)

این روایت با تعبیرهای گوناگون در کتابهای حدیثی اهل سنت نقل شده است، در بعضی عبارتی را که ذکر کردیم، و در بعضی دیگر: (اینما ادر کتک الصلاة فصلّ، فهو مسجد) یا (قال: جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً، فحيثما أدر كُتِّك الصلاة فصلّ) یا (حيثما أدر كُتِّك الصلاة فصلّ، فإنه مسجد) وجود دارد.

مضمون همه این عبارات یک مطلب است و آن مطلب عبارتست از صحیح بودن نماز در هر مکانی، مگر اینکه یک دلیل گویا و صریح درباره مکان خاصی وارد شده باشد که ادای نماز در آن مکان حرام باشد.

فقهای اهل سنت نیز روایت ابوذر را یک قانون کلی و اصل اولی معرفی کرده و برای اثبات صحت نماز در بسیاری از مکانها به این روایت استناد کرده اند.

ابن حزم

در کتاب (المحلّی) می نویسد:

(الصلاه فی البیعه والکنیسه و بین النار والمجزره... وفی کلّ موضع جائزہ ما لم یأت نصّ أو إجماع متیقّن فی تحریم الصلاه فی مکان مّا، فیوقف عند النهی فی ذلک،... عن أبی ذرّ، قال قلت: یا رسول الله! أئی مسجد وضع فی الأرض أول؟ قال: المسجد الحرام. قلت: ثمّ أئی؟ قال: المسجد الأقصى. قلت: کم بینهما؟ قال: أربعون سنه، ثمّ حیثما ادر کتک الصلاه فصلّ، فهو مسجد(۳).)

نماز در معبد یهودیان و کلیسای مسیحیان و میان آتش و کشتارگاه و... در هر مکانی جایز

۱. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۳۶.

۲. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۵۶ و ۱۶۰؛ نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۳۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۴۸؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج ۵، ص ۲؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۵۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۴۷۵؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۹۸.

۳. المحلّی، ج ۴، ص ۸۱۸۲.

است، تا زمانی که روایت یا اجماع مستحکمی بر حرام بودن نماز در مکان خاصی وارد نشده باشد، در غیر این صورت باید از خواندن نماز در آن مکان خودداری کرد. ابوذر می گوید: به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم: یا رسول الله! نخستین مسجدی که در روی زمین تأسیس شد کدام مسجد است؟ فرمود: مسجد الحرام. عرض کردم: پس از آن چه مسجدی تأسیس شد؟ فرمود: مسجد الاقصی، و شما باید هر کجا هنگام نماز شد، نماز را اقامه کنی؛ زیرا همانجا مسجد است.

و نیز می گوید: (نماز جایز است در معابد و کلیساها و آتشکده ها و محلّ نگهداری بتها و خانقاه ها، در صورتی که آنچه اجتناب از آن در هنگام نماز واجب است مانند خون یا

شراب یا... در آنجا نباشد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است، پس هنگام نماز هر کجا بودی نماز بخوان.)

و نیز می گوید: (این مطلب درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده، پس هر کجا وقت نماز رسید نماز بخوان. لذا جایز نیست کسی را از خواندن نماز در مکانی منع کرد، مگر مکانی که روایتی درباره منع نماز در آنجا وارد شده باشد.)

سید سابق در کتاب (فقه السنّه) می نویسد: (از نعمتهای ویژه ای که خداوند به امت اسلام داد، این است که زمین را برای آنان پاک و مسجد قرار داد. بنابراین هر کسی از مسلمانان در هر کجا که وقت نماز شد، در همانجا باید نماز بخواند، ابوذر گفته است...)

نووی در (شرح صحیح مسلم) می نویسد: (فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله (أینما ادرکتک...))

۱. همان، ص ۱۸۵ ۱۸۶.

۲. همان، ج ۵، ص ۷۶.

۳. فقه السنّه، ج ۱، ص ۲۴۶.

دلالت بر جواز نماز در تمام مکانها دارد، مگر مکانهایی که شرع استثنا کرده است.)

قرطبی نیز در (تفسیر القرطبی) درباره روایت ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله مطالبی خواندنی و بدون تعصب دارد. ایشان ابتدا اشاره ای به گفتار بعضی از علما دارد که از اقامه نماز در بعضی مکانها منع کرده اند. سپس روایت ترمذی از ابن عمر را نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از اقامه نماز در هفت مکان نهی فرموده است: جای زیباله، کشتارگاه، گورستان، وسط راه، حمام، آغلهای شتران و بر بام خانه خدا. و

در ادامه اشاره می کند به اقوال علما درباره نماز خواندن در این مکانها. آنگاه می گوید:

(الصحيح إن شاء الله الذي يدلّ عليه النظر والخبر أنّ الصلاة بكلّ موضع طاهر صحيحه).

وما روى من قوله صلى الله عليه وآله: (إنّ هذا واد به شيطان)، وقد رواه معمر عن الزهري، فقال: (واخرجوا عن المواضع الذي أصابتكم فيه الغفلة)، وقول علي: (نهاني رسول الله صلى الله عليه وآله أن أصلي بأرض بابل فإنّها ملعونه)، وقوله عليه السلام حين مرّ بالحجر من ثمود: (لا تدخلوا هؤلاء المعدّين إلّا أن تكونوا باكين)، ونهيه عن الصلاة في معادن الإبل، إلى غير ذلك ممّا في الباب فإنّه مردود إلى الأصول المجتمع عليها والدلائل الصحيح مجيئها. قال الإمام الحافظ أبو عمر: المختار عندنا في هذا الباب أنّ ذلك الوادي وغيره من بقاع الأرض جائز أن يصلى فيها كلّها ما لم تكن نجاسه متيقّنه تمنع عن ذلك.

ولا معنى لاعتلال من اعتلّ بأنّ موضع النوم عن الصلاة موضع شيطان، وموضع ملعون لا يجب أن تقام فيه الصلاة.

وكلّ ما روى في هذا الباب من النهي عن الصلاة في المقبره وبأرض بابل وأعطان الأبل وغير ذلك ممّا في هذا المعنى، كلّ ذلك عندنا منسوخ ومدفوع

١. شرح صحيح مسلم (النووي)، ج ٥، ص ٢.

لعموم قوله صلى الله عليه وآله: (جعلت لى الأرض كلّها مسجداً وطهوراً).

وبقوله صلى الله عليه وآله: (جعلت لى الأرض مسجداً وطهوراً) أجزنا الصلاة في المقبره والحمام وفي كلّ موضع من الأرض إذا كان طاهراً من الأنجاس. وقال صلى الله عليه وآله لأبي ذر: (حيثما ادركتّك الصلاة فصلّ، فإنّ الأرض كلّها مسجد)، ذكره البخارى ولم يخص موضعاً من مواضع.

وأما من احتجّ بحديث ابن وهب قال: أخبرني يحيى بن أيوب عن

زید بن جبیره عن داود بن حصین عن نافع عن أبي عمر حدیث الترمذی الذی ذکرناه، فهو حدیث انفرادی به زید بن جبیره وآنکروه علیه، ولا یعرف هذا الحدیث مسنداً إلا بروایه یحیی بن ایوب عن زید بن جبیره. وقد کتب اللیث بن سعد إلى عبد الله بن نافع مولى ابن عمر يسأله عن هذا الحدیث، وکتب إليه عبد الله بن نافع: لا- أعلم من حدّث بهذا عن نافع إلا قد قال علیه الباطل (۱).

نظریه صحیح و مستدل این است که نماز در هر مکانی که پاک باشد صحیح و جایز است.

و اما اینکه می بینید روایت شده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: در این مکان شیطان وجود دارد، و یا معتمر از زهری روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از مکانهایی که موجب غفلت می شود خارج شوید، و یا از علی علیه السلام روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا از خواندن نماز در سرزمین بابل نهی فرمود، زیرا این سرزمین نفرین شده است، و یا فرمایش آن حضرت در هنگام برخورد با فردی از قوم ثمود در کنار حجرالاسود: بر این عذاب شده گان وارد نشوید، مگر اینکه گریان باشید، و یا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از نماز در آغلای شتران نهی کرده است، و یا احادیث دیگری که در این باب وارد شده است،

۱. تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۴۸، ۵۰.

همه اینها به احکام اصولی اسلام که مورد اتفاق می باشد و نیز به دلیلهای درستی که در آینده می آید برگشت داده می شود. امام حافظ ابو عمر (۱) گفته است: نظر ما در این

باب این است که نماز در آن وادی درّه ای که قوم ثمود در آنجا می زیستند و سایر مکانهای روی زمین جایز است، در صورتی که یقین به نجاست آن مکان نباشد.

و معنا ندارد که کسی عذر آورد که مکان خواب جای شیطان و نفرین شده است.

و هر آنچه در این باب روایت شده مانند نهی از نماز در مقبره یا سرزمین بابل یا آغل‌های شتران و... به نظر ما منسوخ و بی اساس است؛ زیرا عموم فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله: (جعلت لی الأرض کلّها مسجداً و طهوراً) شامل همه آن موارد می شود.

و به دلیل فرمایش آن حضرت: (جعلت لی الأرض...) نماز در مقبره و حمام و هر مکان دیگری که آلوده به نجاست نباشد را جایز می دانیم.

و پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: حیثما ادر کتک الصلاه فصلّ، فإنّ الأرض کلّها مسجد. این روایت را بخاری نقل کرده و اختصاص به مکان خاصّی نداده است.

در پاسخ از کسانی که برای اثبات عدم جواز، به حدیث ابن وهب که گفته است: یحیی بن ایوب، از زید بن جبیره، از داود بن حصین، از نافع از ابن عمر برای من روایت کرد حدیثی که ترمذی ذکر کرده است، استدلال می کنند، می گوییم: این حدیث را تنها زید بن جبیره نقل کرده است و از او نپذیرفته اند.

و نیز این حدیث فقط به روایت یحیی بن ایوب از زید بن جبیره مسند است. لیث بن سعد به عبدالله بن نافع نامه ای می نویسد و از این حدیث می پرسد. عبدالله ابن نافع در جواب می نویسد: من کسی را

که این حدیث را از نافع نقل کرده است، بهتان زننده به او می دانم.)

۱. منظورش ابن عبدالبر در کتاب (التمهید) است. ر.ک: کتاب التمهید ج ۵، ص ۲۰۳.

۲. در خصوص ضعف زید بن جبیره به طور مفصل سخن خواهیم گفت.

در مجموع قرطبی معتقد به استواری قاعده کلی (صحّت نماز در هر مکان) است و عموم فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله (جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً، فحیثما ادرکتک الصلاة فصلّ) را پایدار می داند و روایات معارض را حمل بر کراهت می کند.

بنابر این از آیات قرآن کریم و روایت پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده می شود که اصل اولی درباره اقامه نماز در مقبره و مشاهد مشرفه و نیز هر مکان دیگری جواز آن است. مگر اینکه روایت معتبر و دلیل مستحکمی در خصوص موردی عدم جواز را ثابت کند؛ مانند روایاتی که اقامه نماز در مکان غصبی یا نجس را ثابت می کند.

و اما روایات پنجگانه ای که درباره نهی اقامه نماز در کنار قبور ذکر شده همانطور که خواهد آمد از استحکام لازم برخوردار نبوده، قدرت تخصیص عمومات را نداشته و دلالت بر حرمت ندارند.

۲. در خصوص روایت اول (روایت ابو سعید خدری) باید گفت که این روایت با سندهای نامتوازن و مضطرب از ابو سعید نقل شده است. ترمذی می گوید: (حدیث ابوسعید از عبدالعزیز بن محمّد به دو روایت نقل شده است. بعضی ابوسعید را در سند روایت ذکر کرده اند، و بعضی ذکر نکرده اند و این حدیث اضطراب دارد.)

البته این حدیث در منابع حدیثی شیعه با سند معتبر نقل شده است. عبید بن زراره می گوید: (از

امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: تمام زمین مسجد است، مگر چاه مدفوع یا مقبره یا حمام.)

بنابر این باید از ضعف سندی این روایت چشم پوشی کنیم. ولکن دلالت آن بر مشروع نبودن نماز در کنار قبور و مشاهده مشرفه پذیرفتنی نیست، زیرا:

أولاً: کلمه (مسجد) در اصل به معنای مکانی است که بر روی آن در برابر خداوند سجده می شود، لذا معنای (الأرض کلها مسجد) این است که تمام نقاط روی زمین شایسته سجده کردن در برابر خداوند متعال است. از این رو معنای جمله (إلا المقبره

۱. سنن الترمذی، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲. وسائل الشیعه، الباب ۱ من أبواب مکان المصلی، ح ۴.

أو الحمام) این است که بر روی قبر یا در حمام که در معرض نجاست می باشند، سجده نشود. اما درباره سجده کردن در برابر خداوند در کنار قبور و مشاهده مشرفه، این روایت ساکت است.

ثانیاً: در روایت زراره جمله (بئر غائط) اضافه شده است و جمله (مقبره أو حمام) بر آن عطف شده است. و در روایت ابن عمر کلمه (مقبره) عطف بر (مزبله و مجزره) شده است. اینها قرینه است بر اینکه مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از نهی در این موارد اشاره به در امان ماندن از نجاست در هنگام نماز می باشد، پس این روایت اقامه نماز در این اماکن را، در صورتی که به همراه نجاست باشد، حرام و باطل می داند و در غیر این صورت حمل بر کراهت می شود.

ابن قدامه نیز می گوید: (علت نهی از نماز در این مکانها این است که احتمال نجس شدن لباس یا بدن نمازگزار بسیار زیاد است، لذا

شارع مقدّس حکم به بطلان نماز را مشروط به نجس شدن کرده است، نه وجود نمازگزار در آن مکانها).

ثالثاً: در این حدیث کلمه (مقبره) ذکر شده است. و مقبره به معنای گورستان است. این روایت تنها دلالت بر کراهت اقامه نماز در گورستان دارد و شامل مشاهد مشرفه مانند مشهد امام علی علیه السلام و مشهد امام حسین علیه السلام و... نمی شود؛ زیرا گورستان بر آنها صدق نمی کند.

۳. روایت دوم (روایت انس) نیز نمی تواند حرمت نماز خواندن در کنار قبرها را ثابت کند؛ زیرا این روایت اگر چه موافق با مضمون بعضی روایات در کتابهای حدیثی ماست مانند روایت عمّار سباطی از امام صادق که می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مردی که میان قبرها نماز می خواند پرسیدم؟ آن حضرت فرمود: (جایز نیست مگر اینکه از چهار طرف ده ذراع با قبر فاصله داشته باشد). (۲) ولی روایات دیگری نیز

۱. المغنی، ج ۱، ص ۷۱۸.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۳۹۰، ح ۱۳.

روایت علی بن یقظین (۲) از امام رضا علیه السلام. این روایات متعارض هستند، و راه علاج تعارض آنها حمل روایت انس و عمّار بر کراهت است.

البته کلمه (بین القبور) اشاره به گورستانی دارد که در آنجا قبرهای فراوانی وجود دارد. پس شامل نماز در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان و قبرهای انفرادی نمی شود.

۴. روایت سوم (روایت ابن عمر) و روایت چهارم (روایت ابوهریره) نیز ربطی به مدّعی شما ندارد؛ زیرا مضمون این دو روایت این است که در خانه های خویش نماز بخوانید و مشغول ذکر شوید، این خانه ها را مانند قبرها و گورستانهایی که اموات را

در درون خود جای داده و اثری از عبادت و ذکر خداوند در آنها نیست، قرار ندهید.

و روایات دیگری که در همین باب وارد شده است همین معنا را تأیید می کند.

متقی در (کنز العمال) روایت کرده است:

(اجعلوا فی بیوتکم من صلاتکم واعمروها بالقرآن، فَإِنَّ أَفْقَرَ الْبُيُوتِ بَيْتٌ لَا يَقْرَأُ فِيهِ كِتَابَ اللَّهِ (۳)).

(در خانه ها نماز بخوانید و آنها را با قرائت قرآن آباد کنید؛ زیرا فقیرترین خانه ها، خانه ای است که در آن کتاب خدا قرائت نشود.)

و بعضی از محققین اهل سنت نیز روایت ابن عمر و ابوهریره را آنگونه که ذکر شد معنا کرده اند.

۵. روایت پنجم به لحاظ وجود زید بن جبیره در سند آن، ضعیف است. درباره زید بن جبیره این عبارات از فقها و محدثین نقل شده است: (منکر الحدیث)، (اتفقت الناس علی ضعفه)، (لیس بثقه)، (ضعیف الحدیث)، (عامه ما یرویه لایتابعه)

۱. التهذیب، ج ۲، ص ۲۲۸، ح ۸۹۷.

۲. همان، ص ۳۷۴، ح ۱۵۵۵.

۳. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۳۹۳.

۴. تنویر الحوالک (سیوطی)، ص ۱۸۵؛ تحفه الأحمذی، ج ۲، ص ۴۳۶.

علیه أحد)، (متروک)، (منکر الحدیث جدّاً، لا یکتب حدیثه).

۶. در صحیح بخاری می گوید:

(رأی عمرُ أنسَ بن مالک یصلی عند قبر، فقال: القبر القبر! ولم یأمره بالإعاده (۲)).

(عمر دید که انس بن مالک در کنار قبری نماز می خواند. به او گفت: قبر قبر! ولی دستور نداد نماز را اعاده کند.)

این حدیث نیز گویای این حقیقت است که اقامه نماز در کنار قبر در گورستان موجب بطلان نمی شود.

۷. و نیز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله در روز عید قربان به بقیع آمد و دو رکعت نماز خواند. (۳) و این دلالت بر جواز اقامه نماز در گورستان است.

(ب) دعا در کنار قبرها و مشاهد مشرفه

در کنار قبرها چند صورت دارد:

۱. اینکه کسی به گورستان برود و در کنار قبرها برای آمرزش گناهان خود و مردگان طلب مغفرت نماید و برای شادی ارواح آنان قرآن بخواند.

بدون شک دعا و طلب آمرزش برای خود و سایرین در هر مکانی که باشد، ستودنی و جایز است؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)

۱. نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۵۹ و ج ۱۰، ص ۵۳؛ التأريخ الكبير، ج ۳، ص ۳۹۰؛ التأريخ الصغير، ج ۲، ص ۶۰؛ ضعفاء العقيلي، ج ۲، ص ۷۱؛ كتاب المجروحين (ابن حبان)، ج ۱، ص ۳۰۹؛ تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۳۲۷؛ تحفه الأحوذى، ج ۲، ص ۲۷۱؛ نصب الرايه، ج ۲، ص ۳۷۷؛ الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۵۵۹؛ الكامل (ابن عدى)، ج ۳، ص ۲۰۲؛ تهذيب الكمال، ج ۱۰، ص ۳۴ ۳۵؛ ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۹۹؛ تهذيب التهذيب، ج ۳، ص ۳۴۶.

۲. صحيح البخارى، ج ۱، ص ۱۱۰.

۳. مسند ابن الجعد، ص ۳۹۸؛ أحكام القرآن (الجصاص)، ج ۳، ص ۶۴۴؛ السنن الكبرى (البيهقى)، ج ۳، ص ۳۱۱.

۴. الغافر / ۶۰.

(شما مرا بخوانید تا اجابت کنم.)

در این آیه شریفه برای انجام دعا، مکان خاصی را معین نفرموده است. و در هیچ روایتی از دعا و قرائت قرآن در کنار قبور نهی نشده، بلکه در بسیاری از روایات دعا و قرآن در کنار قبور موجب تخفیف عذاب برای صاحب قبر و ثواب برای دعاکننده دانسته شده است.

از پیامبر مکرم اسلام نقل شده است:

(مَنْ دَخَلَ الْمَقَابِرَ فَقَالَ: اللَّهُمَّ رَبِّ الْأَجْسَادِ الْبَالِيَةِ وَالْعِظَامِ النُّخْرَةِ الَّتِي خَرَجَتْ مِنَ الدُّنْيَا وَهِيَ بِكَ مُؤْمَنَةٌ، ادْخُلْ عَلَيْهَا رَوْحًا مِنْ عِنْدِكَ وَسَلَامًا مَنِّي اسْتَغْفِرُ لَهَا كُلِّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ مَدَّ يَدَهُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱)).

(هر کسی که داخل گورستان ها بگوید: ای پروردگار، جسدها و استخوانهای پوسیده ای که از دنیا خارج شدند، در حالیکه به تو ایمان

داشتند! بر آنان آسودگی را از طرف خود و سلام را از طرف من عنایت کن برای این شخص، هر مؤمنی که تا آن زمان خلق شده استغفار می کند.)

و در روایت دیگری انس بن مالک می گوید: (رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی وارد گورستان ها شود و سوره (یس) را بخواند، خداوند در آن روز عذاب را از صاحبان قبر برمی دارد و برای خودش به تعداد قبرها نیکویی و حسنه نوشته می شود. (۲))

و در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقل شده است: (هر کسی به گورستان رود و سوره های: فاتحه الكتاب، قل هو الله أحد و الهکم التکاثر را بخواند و بگوید: پروردگارا! ثواب آیاتی را که قرائت کردم به اهل این قبرها مؤمنین و مؤمنات هدیه می کنم آنان در نزد خداوند برای او وساطت می کنند.)

۱. إعانه الطالبین، ج ۲، ص ۱۶۳؛ المصنّف (ابن أبی شیبہ)، ج ۷، ص ۱۸۸؛ التمهید، ج ۲۰، ص ۲۴۱؛ مراقی الفلاح، ج ۱، ص ۲۳۳؛ المستطرف، ج ۲، ص ۵۳۳.

۲. مراقی الفلاح، ج ۱، ص ۲۳۳؛ المغنی، ج ۲، ص ۴۲۵؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۱۷۱؛ عمدہ القاری، ج ۳، ص ۱۱۸.

۳. تحفه الأحوذی، ج ۳، ص ۲۷۵.

و نیز روایات دیگری در کتابهای اهل سنت نقل شده است (۱) که حاکی از استحباب دعا در کنار قبور دارد.

۲. کسی به گورستان رود و با اعتقاد به اجابت دعا در گورستان، اموات را واسطه قرار داده، دعا نماید.

یقیناً شیعیان معتقد به این موضوع نیستند، بلکه تنها زیارت قبور و دعا برای اموات را مستحب می دانند.

۳. کسی به مشاهد مشرفه مانند حرم پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان و اولیا برود و حضور در این اماکن

را مبارک دانسته، و پیامبران و امامان و اولیا را که به اعتقاد همه مسلمانان زنده هستند شاهد خود بداند و از آنان به اعتبار مقامی که در نزد خداوند دارند، تمنای دعا برای آمرزش گناهانش داشته باشد. یقیناً این عمل یک عمل عقلایی و پسندیده است. ذهبی در کتاب (سیر أعلام النبلاء) می نویسد:

(الدعاء مستجاب عند قبور الأنبياء والأولياء وفي سائر البقاع، لكن سبب الاجابه حضور الداعي وخشوعه وابتهاله. وبلا ريب في البقعه المباركه وفي المسجد وفي السحر ونحو ذلك، يتحصّل ذلك الداعي كثيراً، وكلّ مضطر فدعاؤه مجاب (۲).)

(دعا در کنار قبور پیامبران و اولیا و سایر بارگاه ها مستجاب است. ولی سبب اجابت، حضور و خشوع و تضرّع دعاکننده است و بدون شک در بقعه مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و در مسجد و در وقت سحر، دعا مستجاب است. و دعای هر مضطری اجابت می شود.)

بنابراین نتیجه می گیریم که نماز در کنار قبور در گورستانها جایز و مکروه است و در مشاهد مشرفه جایز است و کراهت ندارد، بلکه روایاتی در کتب حدیثی شیعه وجود دارد که چه بسا دلالت بر استحباب نماز در این مشاهد داشته باشد. و دعا در کنار قبور و مشاهد مشرفه جایز و پسندیده است.

۱. التمهید، ج ۲۰، ص ۲۴۱.

۲. سیر أعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۷۷.

ازدواج موقت

شبهه

در مذهب شیعه، ازدواج موقت با زنان جایز است و در مذهب اهل سنت، این ازدواج حرام! اهل سنت همواره شیعیان را تخطئه نموده، بخصوص در موسم حج و عمره شبهه افکنی کرده، می گویند: (شما شیعیان، حرام خداوند را حلال کرده اید.) آنان در دفاع از نظریه خویش و برای تشویش افکار

مسلمانان به چند دلیل استدلال می کنند:

دلیل اول: قرآن کریم و نسخ آیه متعه

در قرآن کریم می فرماید:

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً)

(و زنانی را که متعه کرده اید، مهرشان را به عنوان فریضه ای به آنان بدهید.)

مراد از (ما استمتعتم به منهن) نکاح متعه است. (۲) این آیه اگر چه دلالت بر جواز ازدواج موقت دارد، ولی روایات گوناگونی دلالت بر نسخ این آیه به آیات دیگر دارد. در زیر به برخی از آنها می پردازیم:

۱. نساء / ۲۴.

۲. جامع البیان، ج ۵، ص ۱۸؛ الناسخ و المنسوخ (ابن حزم)، ص ۳۳؛ تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۱۳۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۸۵.

۱. آیات سوره مؤمنون

در سوره مؤمنون خداوند متعال می فرماید:

(وَالَّذِينَ هُمْ لِأَزْوَاجِهِمْ حَفِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ)

(و کسانی که شهوات خود را حفظ می کنند * مگر از همسران یا مالکان خود، زیرا آنان قابل سرزنش نیستند * پس اگر کسانی غیر از آن را برگزینند، برگشت کنندگان هستند.)

ابن عباس گفته است: متعه در اول اسلام وجود داشت، هر گاه مردی از دیاری به شهری دیگر مسافرت می نمود و در آنجا آشنایی نداشت، با زنی ازدواج موقت می کرد تا اثاث او را حفظ نموده، سرمایه اش را زیر نظر داشته باشد و زندگی او را اداره کند. این حکم ادامه داشت تا هنگامی که آیه: (إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ...) نازل شد. خداوند آیه پیشین را به این آیه نسخ کرد و متعه حرام گردید. و به حکم این آیه هر زنی که غیر از همسر دائم یا کنیز باشد، حرام است.

عبدالله

بن ابی ملیکه نیز گفته است: من از عایشه درباره متعه زنان پرسیدم. او گفت:

(بین من و شما کتاب خدا حکم می کند، خداوند در قرآن می فرماید: (وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ...))، پس کسی که از این دو (همسری دائم و کنیزی) تجاوز کند، مشمول آیه (فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ) می گردد (۳).

۱. المؤمنون / ۷۵.

۲. السنن الكبرى (البیهقی)، ج ۷، ص ۲۰۶؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۱۳۹۱۴۰؛ مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۲۰۵؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۹۵.

۳. الدرّ المنثور، ج ۵، ص ۶؛ مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲. آیات طلاق و عدّه

آیه متعه به آیات طلاق و عدّه نسخ گردیده است؛ زیرا در متعه نیازی به طلاق و عدّه نبوده است. ابن عباس می گوید:

نتیجه: بنابراین استدلال بر جواز متعه به آیه (فما استمتعتم به منهنّ...) باطل است.

دلیل دوم: روایات

روایات گوناگونی در اثبات حرمت ازدواج موقت نقل شده است.

از علی علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز فتح قلعه خیبر، از متعه نهی کرده است.

۱. الطلاق / ۱.

۲. البقره / ۲۲۸.

آیه (وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ...)) (۳) نسخ شده است.

۳. الطلاق / ۴.

۴. الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰.

۳. آیه میراث زن و مرد

زنی که با ازدواج موقت به همسری شخصی درآید، وارث آن مرد نخواهد بود، چنانکه آن مرد نیز از آن زن ارث نمی برد.

لذا آیه متعه با آیه میراث زن از مرد و مرد از زن نسخ گردیده است.

سعید بن مسیب گفته است: آیه میراث، آیه متعه را نسخ کرده است.

۵. همان.

ابن عباس متعه را اجازه می داد، علی علیه السلام به او

فرمود:

(رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز خیبر از دو چیز نهی نمود: گوشت الاغهای اهلی و متعه زنان)(۲).

در روایت دیگری از سیره جهنی نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله در فتح مکه ازدواج موقت با زنان را اجازه داد. لکن قبل از خروج از مکه دوباره ازدواج موقت را حرام گردانید.

و نیز روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله در فتح مکه فرمود: (ای مردم! من به شما اجازه دادم زنان را متعه کنید، اکنون بدانید که خداوند متعه زنان را تا روز قیامت حرام گردانید، لذا هر کسی که زنی متعه نموده است و در کابین دارد، رها کند).

دلیل سوم: دلیل عقلی

غرض از تشریح ازدواج، زاییدن فرزندان و محافظت از نسل انسان است، در متعه، تنها برآوردن نیازهای شهوانی دنبال می شود و در حقیقت متعه شبیه زنا است.

دلیل چهارم: تحریم متعه توسط عمر، و مخالفت نکردن اصحاب

عمر بن خطاب در هنگام خلافت، متعه را حرام کرد و صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله در این جهت با او مخالفت نکردند؛ این دلیل است بر اینکه عمر بن خطاب در صدور حکم اشتباه نکرده، زیرا اگر این حکم اشتباه بود، صحابه با او مخالفت می کردند.

۱. سنن النسائی، ج ۶، ص ۱۲۶.

۲. سنن النسائی، ج ۶، ص ۱۲۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۷۸؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۶۳؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۱۶۳؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۴۲؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۷، ص ۲۰۱؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج ۹، ص ۱۸۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۰.

۳. نیل الأوطار، ج ۶، ص ۲۶۹.

۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۱.

۵. فقه السنّه، ج ۲، ص ۴۲.

پاسخ شبهه

الف) جواز متعه در قرآن

یکی از مهمترین دلایلی بر جواز عقد و ازدواج

موقت این آیه شریفه است که می فرماید:

(وَالْمُحْصِنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَعَاجِلَ لَكُمْ مَأْوَرَآءَ ذَا لِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسْفِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَا ضَيِّتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ)

(و زنان شوهردار بر شما حرام شده است، به جز زنانی که مالک آنها شده اید، این فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده. و سایر زنان برای شما حلال است که با اموال خود آنها را طلب کنید تا پاکدامن باشید و زناکار نباشید. و زنانی را که متعه کرده اید، واجب است مهرشان را بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از وقت مقرر با یکدیگر توافق کنید.)

مراد از (فما استمتعتم به منهن) به طور قطع نکاح متعه است. علاوه بر روایات گوناگونی که از طریق شیعه در تفسیر این آیه شریفه وارد شده است، چند نکته دیگر نیز این مطلب را تأیید می کند:

۱. بسیاری از اندیشمندان و مفسران اهل سنت تصریح کرده اند که مقصود از آیه شریفه، نکاح متعه است.

نووی در کتاب (المجموع) می گوید: (در تفسیر کلام خدا؛ (فما استمتعتم...) گفته

۱. همان.

۲. نساء / ۲۴.

شده است: مراد از آن نکاح متعه است.)

طبری و ابن کثیر از مجاهد روایت کرده اند که مقصود از آیه شریفه نکاح متعه است.

قرطبی می گوید: (جمهور گفته اند: مراد از آیه شریفه، نکاح متعه است که در صدر اسلام عملی می شد.)

۲. در روایتی از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس نقل شده است که آن دو این آیه را اینگونه قرائت می نمودند: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ

بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَيَّمِي). ودر این صورت دلالت آیه بر نکاح متعه بسیار واضح است. این روایت را بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت نقل کرده اند.

و نیز از ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی نیز این قرائت روایت شده است.

۳. در اول سوره خداوند متعال حکم ازدواج دائم را بیان فرموده است: (فَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ النِّسَاءَ مِمَّا طَأَّبَتْ لَكُمْ مِنْ النِّسَاءِ مَثْنَى وَتِلْثَ وَرُبْعًا... وَءَاتُوا النِّسَاءَ صَدُقَتِهِنَّ نِحْلَهُ) (۶). اگر مراد از این آیه نیز نکاح دائم باشد، تکرار مطلب لازم می آید. بنابر این در اصل دلالت این آیه بر جواز نکاح متعه، اکثر مفسران و محدثان اهل سنت نیز با شیعه موافقت دارند. تنها در این جهت اختلاف دارند که آیا این آیه شریفه با سایر آیات نسخ گردیده است یا نه؟

۱. المجموع، ج ۱۶، ص ۲۵۳.

۲. جامع البیان، ج ۵، ص ۱۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۸۶.

۳. تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۱۳۰.

۴. همان؛ الکشاف، ج ۱، ص ۵۱۹؛ أحكام القرآن (ابن عربی)، ج ۱، ص ۳۸۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۸۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۰؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰؛ نیل الأوطار، ج ۶، ص ۲۷۵؛ مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۳۰۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۷، ص ۲۰۶؛ المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۲۰؛ جامع البیان، ج ۵، ص ۱۸۱۹.

۵. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰؛ فتح القدر، ج ۱، ص ۴۴۹؛ جامع البیان، ج ۵، ص ۱۸.

۶. النساء / ۳ و ۴.

ما معتقدیم هیچ دلیلی بر نسخ این آیه شریفه به وسیله آیات طلاق و میراث و عده وجود ندارد. و اما روایاتی را که اهل سنت به عنوان دلیل بر نسخ این آیه به آیات مذکور ذکر کرده اند، از چند جهت مخدوش می دانیم:

اولاً: این روایات که به عنوان دلیل بر نسخ ذکر

شده، اخبار آحادی است که قدرت اثبات نسخ را ندارند. فخر رازی و ابن جوزی نیز به این مطلب تصریح کرده اند.

ثانیاً: این اخبار با روایاتی که دلالت بر نسخ نشدن آیه شریفه دارند، در تعارض است، پس از اعتبار ساقط می شوند.

روایت کرده اند که ابن عتیاس برای اثبات جواز متعه به این آیه شریفه (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ...) استدلال می کرد و می گفت: (نکاح متعه، رحمتی از طرف پروردگار بود که به امت محمد صلی الله علیه و آله داده بود و اگر عمر بن خطاب از انجام آن ممانعت نمی کرد، هیچ شخصی بجز افراد شقی زنا نمی کردند.)

در تفسیر طبری و الدرّ المنثور این حدیث را از عبدالرزاق، و ابن جوزی در کتاب (نواسخ) از حکم روایت کرده اند که شخصی از او پرسید: آیا این آیه نسخ شده است؟ گفت: (نه. علی علیه السلام فرمود: اگر عمر بن خطاب از متعه نهی نکرده بود، هیچ کس گرفتار زنا نمی شد، مگر شقی ترین افراد)(۳).

و نیز از ابن عتیاس پرسیدند که آیا متعه زنا است یا نکاح؟ او گفت: (نه نکاح است و نه زنا). پرسیدند: پس چیست؟ گفت: (متعه است، همانطور که خداوند متعال فرموده است: (فما استمتعتم...))(۴).

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۵۴؛ نواسخ القرآن، ص ۱۲۵.

۲. بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۴۷؛ المصنّف (الصنعانی)، ج ۷، ص ۴۹۷.

۳. جامع البیان، ج ۵، ص ۱۹؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰؛ نواسخ القرآن (ابن جوزی)، ص ۱۲۴.

۴. نیل الأوطار، ج ۶، ص ۲۷۰؛ تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۱۳۲.

ثالثاً: شواهد و دلیلهای فراوانی وجود دارد بر اینکه نکاح متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله رایج بوده و در زمان خلافت ابوبکر و ابتدای خلافت عمر

نیز عمل می شده است. تفصیل این شواهد در صفحه های بعدی می آید. و این مهمترین شاهد بر عدم نسخ آیه نکاح متعه است.

رابعاً: بعضی از اندیشمندان اهل سنت تصریح کرده اند که آیه (فَمَا اسَّيْتُمْتَعْتُمْ...) محکمه است، یعنی این آیه ثابت است و تا قیامت به آن عمل می شود. نووی در (المجموع) و فتووی در (المصباح المنیر) از کسانی هستند که به این موضوع اعتراف کرده اند.

نتیجه: بنابراین آنچه اهل سنت به عنوان دلیل قرآنی بر حرمت نکاح متعه ذکر کرده اند، کاملاً بی اساس و باطل است.

ب) بررسی نکاح متعه در روایات و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله

اشاره

روایاتی که در توضیح شبهه مورد اشاره قرار گرفت، هیچ دلالتی بر حرمت ابدی نکاح متعه ندارد؛ زیرا:

اولاً: وجود نکاح متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله امری قطعی است.

عطا می گوید: جابر بن عبدالله از سفر عمره آمد، ما به دیدنش رفتیم. هر کسی از او چیزی می پرسید، تا آن که سخن درباره متعه مطرح شد. جابر گفت: ما در عهد رسول الله صلی الله علیه وآله و در عهد ابوبکر و عمر متعه می کردیم، و عمر از آن نهی کرد.

از عمر بن خطاب نقل شده است که در یکی از خطبه هایش گفت:

(متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وأنا أنهی عنهما و اعاقب علیهما: متعه الحج و متعه النساء) (۱)

۱. المجموع، ج ۱۶، ص ۲۵۳؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۹۷.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۸۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۱۴۱؛ المصنّف (الصنعانی)، ج ۷، ص ۴۹۷؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۳.

(دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود داشت و من شما را از آن دو نهی می

کنم و کسی که مرتکب شود، مجازاتش می‌کنم: متعه حج و متعه زنان).

این سخن عمر بهترین شاهد بر سنت بودن نکاح متعه در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

در کتاب (کنز العمال) از سلیمان بن یسار، از امّ عبدالله، دختر ابوخیثمه نقل کرده که او گفت: مردی از شام به مدینه آمد و در خانه امّ عبدالله منزل کرد و به او گفت: تنهایی مرا در فشار قرار داده، از تو می‌خواهم زنی را برای من متعه کنی. امّ عبدالله می‌گوید: من او را به [متعه با] زنی راهنمایی کردم. مرد شامی با او قرار بست و چند نفر عادل را شاهد گرفت و مدتی را با او گذراند و از مدینه خارج شد. عمر بن خطاب از این موضوع آگاه شد و مأموری را نزد من فرستاد و پرسید: آیا این مطلب صحّت دارد؟ گفتم: آری. گفت: پس هر گاه آن مرد از شام آمد، مرا خبر کن. وقتی مرد شامی آمد، به عمر اطلاع دادم. عمر مأموری را نزد آن مرد فرستاد تا او را به نزد خود آورد. سپس به او گفت: چه چیز تو را وادار به چنین کاری نمود؟ او گفت: من در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه می‌کردم و آن حضرت تا زنده بود مرا از این کار نهی نکرد؛ و بعد از درگذشت آن حضرت، در عهد ابوبکر نیز متعه می‌کردم و او نیز مرا از این کار نهی نکرد؛ و در زمان تو نیز مرتکب این عمل شده بودم و تاکنون مرا نهی نکرده بودی. عمر گفت:

قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر با آگاهی از نهی من اقدام به این عمل کرده بودی، تو را سنگسار می کردم.

مسلم القری می گوید: من از ابن عباس درباره متعه پرسیدم. ابن عباس گفت:

۱. المبسوط (السرخسی)، ج ۴، ص ۲۷؛ المغنی (ابن قدامه)، ج ۷، ص ۵۷۲؛ المحلی (ابن حزم)، ج ۷، ص ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۱؛ تفسیر القرطبی، ج ۲، ص ۳۹۲.

۲. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۲.

هیچ اشکالی ندارد. این در حالی بود که عبدالله بن زبیر از متعه نهی می کرد. ابن عباس در تأیید فتوای خویش گفت: مادر عبدالله بن زبیر زنده است و شهادت می دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه را اجازه داده است، بروید و از او پرسید.

مسلم القری می گوید: ما به خانه مادر عبدالله بن زبیر (دختر ابوبکر) رفتیم، او زنی تنومند و نابینا بود. از او پرسیدیم. در جواب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه را اجازه داد.

ثانیاً: روایاتی که درباره نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از متعه وارد شده، مختلف و مضطرب است. بعضی دلالت دارند بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از انجام متعه در روز فتح خیبر نهی کرد. و بعضی دلالت دارند بر اینکه در روز فتح مکه از آن نهی نمود. و بعضی روایات بیانگر این معناست که پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک از متعه نهی کرد. و بعضی حاکی از نهی پیامبر صلی الله علیه و آله در حجّه الوداع است.

در تحلیل این روایات سه احتمال وجود دارد:

۱. پیامبر مکرم اسلام متعه را که قبل از روز خیبر حلال بود در این روز حرام

کرد و پس از آن روز حلال نمود، همچنین سه سال بعد در فتح مکه حرام نمود و سپس حلال کرد و در حجّه الوداع حرام نمود.

این احتمال مستلزم آن است که بگوییم پیامبر صلی الله علیه وآله چند بار حکم به حلال بودن متعه را نسخ کرده است. ولی کسی آن را نگفته است.

۲. پیامبر صلی الله علیه وآله در روز خیبر متعه را حرام کرد و سه سال بعد، در فتح مکه آن را تأکید و تأیید نمود.

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۵۵، مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۴۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۷۷ و ۷۸.

۲. بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۴۷.

۳. شرح صحیح مسلم (نووی)، ج ۹، ص ۱۷۹.

این احتمال اگر چه معقول است، ولی در صورتی صحیح خواهد بود که حکم به حرمت متعه از روز خیبر تا فتح مکه تداوم داشته باشد و ابن سبیر جهنی همانطور که گذشت تصریح کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله در فتح مکه، متعه را اجازه داد و قبل از خروج از مکه آن را حرام کرد.

۳. پیامبر صلی الله علیه وآله در چند مورد روز فتح قلعه خیبر و فتح مکه و... بطور مصلحتی و به صورت موقت به امر حکومتی مانع از انجام متعه شده است، در حالیکه متعه، فی نفسه در همان موارد جایز بوده است. البتّه مخالفت امر پیامبر صلی الله علیه وآله از آن جهت که مخالفت امر اوست، حرام می باشد. ولی این حرمت ابدی متعه را ثابت نمی کند. بنابراین، روایات مذکور نمی تواند حرمت ابدی متعه را اثبات کند.

ج) بررسی نکاح متعه از دیدگاه عقل

اگر کسی بدون تعصّب و با انصاف، نکاح متعه را از منظر عقل مورد

بررسی قرار دهد، یقیناً حکم به جواز آن می کند، بلکه وجود آن را در جامعه های کنونی ضروری می داند. اگر کورکورانه با این مسئله برخورد نکنیم و لجبازی را کنار بگذاریم، خواهیم دید که هر فایده ای که بر ازدواج دائم مترتب است، بر ازدواج موقت نیز مترتب می شود.

با ازدواج دائم، عفاف بر جامعه حاکم می شود و جوانان از چشم داشت به ناموس مردم منصرف می شوند؛ با ازدواج موقت نیز مرد و زن به همسری همدیگر درمی آیند و عفاف و پاکدامنی و حفظ ناموس دیگران تحقق می یابد.

با ازدواج دائم از اختلاط نطفه ها جلوگیری می شود؛ ازدواج موقت نیز چنین است.

در ازدواج دائم، راه تولید نسل و تشکیل خانواده فراهم می گردد؛ با ازدواج موقت نیز افراد دارای فرزند شده، زمینه تشکیل خانواده های بیشتر در جامعه محقق می گردد.

با ازدواج دائم از رواج زنا در جامعه جلوگیری می شود؛ با ازدواج موقت نیز چنین می شود.

در این راستا جای این سؤال است که اگر کسی فقط برای نیاز شهوانی و دفع شهوت اقدام به ازدواج موقت کند، گناه و حرام است؟! ولی اگر کسی به همین قصد اقدام به ازدواج دائم نماید، گناه و حرام نیست؟!

(د) بررسی مخالفت یا موافقت صحابه با فتوای عمر

شکی نیست که عمر بن خطاب، حکم خداوند و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را در مورد حج تمتع و نکاح متعه تغییر داده است. عامه و خاصه با سندهای مختلف و به طور متواتر روایت کرده اند که عمر بر روی منبر با صدای بلند گفت:

(متعتان کانتا علی عهد رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)، وأنا أنهی عنهما

واعقاب علیهما: متعه الحج و متعه النساء.)

این سخن صراحت دارد در اینکه حجّ تمتّع و نکاح متعه، در زمان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله حلال بوده و به آنها عمل می شده است. ولی عمر، این دو حکم را تغییر داد و مردم را از انجام آن نهی کرده است. شیعیان و بسیاری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و تابعین، هم در فتوا و هم در عمل با او مخالفت کردند.

کسانی که در میان صحابه با فتوای عمر به حرمت نکاح متعه مخالفت کرده اند عبارتند از: امیر مؤمنان علی علیه السلام، جابر بن عبدالله انصاری، مسلم بن اکوع، اسماء بنت ابی بکر، ابن مسعود، ابن عباس، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن حرث، مغیره ابن شعبه و ابوسعید خدری.

و کسانی که در میان تابعین با این فتوا مخالفت کرده اند عبارتند از: ابن جریر، عطاء، مجاهد، طاووس، سعید بن جبیر، گروهی از اهل مکه و مدینه و اهل کوفه.

و در فتوای عمر به حرمت حجّ تمتّع، همه مسلمانان هم در فتوا و هم در عمل، با او مخالفت کرده اند.

عجیب است کسانی که در فتوا به حرمت نکاح متعه به کلام عمر استناد کرده اند، در حج تمتّع کاملاً کلام او را نادیده گرفته و مردود دانسته اند!

فتوای مذاهب اربعه اهل سنت در حجّ تمتّع از این قرار است:

شافعیّه گفته اند: شخص مخیر است حجّ افراد یا تمتّع یا قران انجام دهد، و افضل افراد است، پس از آن تمتّع افضل است.

مالکیّه گفته اند: افضل افراد است و پس از آن قران.

حنابله گفته اند: افضل، تمتّع است و پس از

آن افراد.

حنفیّه گفته اند: قرآن افضل است، و پس از آن تمتّع.

بنابر این حمایت صحابه از فتوای عمر و تأیید او در حکم به حرمت حج تمتّع و نکاح متعه مردود است، بلکه در فتوا به حرمت نکاح متعه، بسیاری از صحابه و تابعین و در حرمت حج تمتّع تمام فرقه های اسلامی با او مخالفت کرده اند.

از تمام آنچه تاکنون بحث شد، روشن می شود که نظریه شیعیان درباره ازدواج موقت و حکم به حلال بودن، یک نظریه استدلالی و موافق با کلام خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است. و تبلیغات مسموم و هابیون با هدف تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان انجام می گیرد.

۱. نیل الأوطار، ج ۲، ص ۱۳۵ و ج ۶، ص ۲۷۱، ۲۷۰؛ المغنی (ابن قدامه)، ج ۷، ص ۵۷۱؛ شرح صحیح مسلم (نوی)، ج ۹، ص ۱۷۹؛ نصب الرایه، ج ۳، ص ۱۸۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۱۳۰؛ تفسیر الطبری، ج ۵، ص ۱۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۸۶؛ فتح القدیر، ج ۱، ص ۴۵۵.

۲. الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۶۸۸.

۳. همان، ج ۱، ص ۶۹۰.

۴. همان، ج ۱، ص ۶۹۲.

۵. همان، ج ۱، ص ۶۹۳.

اسناد خیانت به جبرئیل

شبهه

در بعضی از کتابهای اهل سنت اعتقاد به خیانت جبرئیل را یکی از باورهای دینی شیعیان دانسته اند. مؤلف کتاب (تبدید الظلام) می نویسد:

(يَزْعَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ (أَي جبرئيل الأمين) بِأَنْ يُبَلِّغَ رَسُولَهُ الْإِسْلَامَ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ وَأَبْلَغَهَا إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۱)).

(شیعیان می پندارند که خداوند به جبرئیل امین دستور داد تا رسالت اسلام را به علی علیه السلام ابلاغ نماید، ولی جبرئیل توجّهی به دستور خداوند ننمود و رسالت را به محمد صلی الله علیه و آله ابلاغ کرد.)

و ابن تیمیّه در کتاب (منهاج

السَّنة) در صدد تشابه بین شیعه و یهود برآمده و می گوید: همانطور که یهود نقص و عیب بر جبرئیل وارد کرده اند و او را دشمن خود می دانند، شیعه نیز جبرئیل را متهم به خیانت در وحی کرده است (۲).

و نیز در محافل اهل سنت شایع است که شیعیان پس از سلام هر نمازی سه مرتبه دستهای خود را بلند کرده و می گویند: (خان الأمين).

از این رو اعتقاد به خیانت جبرئیل در اعتراض به باورهای دینی شیعیان، بخصوص در موسم حج توسط اهل سنت مطرح می شود.

۱. تبذیر الظلام، ص ۲۲۲.

۲. منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۷.

پاسخ شبهه

۱. بدون شك اعتقاد به خیانت جبرئیل یکی از تهمت‌های بزرگی است که گروهی متعصب برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان در کتابهای خود نسبت به شیعه روا داشته اند و وهابیون آن را در کشورهای اسلامی ترویج داده اند. دلیل و گواه این مطلب این است که در اکثر قریب به اتفاق کتابهای اهل سنت، هیچ اثری از طرح این اعتقاد و منسوب نمودن آن به شیعیان وجود ندارد. بلکه بعضی از اندیشمندان اهل سنت، طرح این اعتقاد و منسوب کردن آن را به شیعه توطئه ای برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان دانسته اند. شیخ محمد غزالی در کتاب (دفاع عن العقیده والشریعه) (۱) می نویسد:

(گروهی از دروغ پردازان، کسانی هستند که این مطالب را انتشار می دهند که شیعه پیروان علی علیه السلام و اهل سنت پیروان محمد صلی الله علیه و آله می باشند، و شیعه معتقدند علی علیه السلام برای رسالت شایسته تر از محمد صلی الله علیه و آله بوده است و مقام رسالت اشتباهاً به محمد صلی

الله علیه و آله ابلاغ شده است. و این مطالب زشت و ساختگی، بی اساس و با هدف بدنام کردن شیعه مطرح شده است. در حقیقت کسانی که همواره پی گیر تقسیم امت اسلامی به گروه‌های گوناگون هستند و برای تقسیم امت اسلام به پیروان علی علیه السلام و پیروان محمد صلی الله علیه و آله دلیل معقولی نیافتند، متوسل به پردازش اسباب تفرقه میان مسلمانان شدند؛ از این رو وقتی میدان راستگویی بر آنها تنگ آمد میدان دروغگویی را روبه روی خویش باز دیدند.

۲. شیعه معتقد به عصمت ملائکه است؛ زیرا خداوند متعال در قرآن می فرماید:

(عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ)

(بر آتش جهنم فرشتگانی درشت خو و سخت گیر هستند که با آنچه خداوند به آنها فرمان

۱. دفاع عن العقیده والشریعه، ص ۲۵۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵.

۲. التحريم / ۶.

دهد مخالفت نمی کنند و به فرمان او عمل می نمایند).

و نیز می فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)

(بلکه فرشتگان بندگانی گرامی اند که بر گفتار خداوند پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند).

ملائکه خداوند طوری آفریده شده اند که جز آنچه را که خداوند بخواهد انجام نمی دهند. و جبرئیل نیز یکی از ملائکه است و به اعتقاد شیعه، دارای ملکه عصمت می باشد و امکان ندارد در امر خداوند خیانت کرده باشد.

با توجه به این مطلب، ناروا بودن این نسبت که شیعه معتقد به خیانت جبرئیل است روشن می شود.

۳. مراجعه به روایات و فتاوی فقهای شیعه، ناروا بودن این نسبت را کاملاً روشن می سازد. شیخ طوسی در کتاب (النهایه) می فرماید:

(فإذا انصرف من

صَلَاةَ يَسْتَحِبُّ لَهُ أَنْ يَقُولَ قَبْلَ قِيَامِهِ مِنْ مَصَلَاةٍ: اللَّهُ أَكْبَرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يَرْفَعُ بِهَا يَدَيْهِ إِلَى شَحْمَتِي أُذُنِيهِ. ثُمَّ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ... ثُمَّ يُسَبِّحُ تَسْبِيحَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) وَهُوَ أَرْبَعٌ وَثَلَاثُونَ تَكْبِيرَةً وَثَلَاثَ وَثَلَاثُونَ تَحْمِيدَةً وَثَلَاثَ وَثَلَاثُونَ تَسْبِيحَةً... (٢)

(برای نماز گزار مستحب است که پس از تمام شدن نماز و پیش از برخاستن از مکانی که نماز خوانده، سه مرتبه (الله اکبر) بگوید و در هر تکبیر دست هایش را تا لاله های گوش بالا ببرد؛ و سپس بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ؛ و آنگاه تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام) را بخواند؛ تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام) سی و چهار مرتبه (الله اکبر)، سی و سه مرتبه (الحمد لله) و سی و سه مرتبه (سبحان الله) است...)

١. الأنبياء / ٢٦ و ٢٧.

٢. النهایه، ص ٨٤ ٨٥.

در هیچ روایتی از روایات موجود در کتابهای روایی و در هیچ مسئله ای از مسائل موجود در کتابهای فقهی شیعه، توصیه به گفتن جمله (خان الامین) بعد از سلام نماز نشده است.

٤. به کسانی که این گونه تهمت‌ها را به شیعیان نسبت می دهند، توصیه می کنیم تا در موسم حج و در هنگام نماز کنار حاجیان بنشینند، آنگاه درمی یابند که هیچ یک از شیعیان، پس از سلام نماز، جمله (خان الامین) را نمی گویند.

نام گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن

شبهه

یکی از شبهات یا پرسشهایی که در اعتراض به شیعیان مطرح می شود، این است که شیعیان، نام فرزندان خود را عبدالنبی (بنده پیامبر)، عبدالحسین (بنده حسین)، عبدالعلی (بنده علی) و امثال آن می گذارند. می گویند که این نام گذاری ها حرام است، زیرا پرستش

و عبودیت مختصّ به خداست و معنا ندارد کسی خود را بنده پیامبر یا هر شخص دیگری بنامد.

سلیمان بن عبدالله بن محمّد بن عبدالوّهّاب می نویسد: (تمام علما اجماع کرده اند بر حرام بودن نام گذاری افراد به عبدالنبی و عبدالرسول و عبدالمسیح و عبدالعلی و عبدالحسین و عبدالکعبه.)

و نیز از ابن حزم نقل شده: (تمام علما اتفاق دارند بر حرام بودن هر اسمی که کلمه (عبد) در آن به غیر خداوند اضافه شود، مانند عبد عزّی و عبد هبل و عبد عمرو و عبدالکعبه و مانند آن، مگر اسم عبدالمطلب.)

پاسخ شبهه

کلمه (عبد) از نظر کاربردی به اعتبار مضاف الیه خودش دارای دو معناست:

اگر این کلمه به (الله)، (الرحمن)، (الرحیم)، (الخالق) و سایر نام های خداوند اضافه شود، یقیناً به معنای (پرستش) است.

۱. تیسیر العزیز الحمید، ج ۱، ص ۵۶۷.

۲. کشف القناع، ج ۳، ص ۲۸؛ فقه السنّه، ج ۳، ص ۳۲۹.

و اگر این کلمه به اسم دیگری اضافه شود، به معنای (پرستش) نیست؛ بلکه به معنای (غلام و مملوک) در مقابل (مولا و سید) است.

در قرآن کریم کلمه (عبد) به معنای دوم نیز استعمال شده است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

(وَإِنكُمُوهَا أَيَّامِي مِّنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ...)

(مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را...)

شیعیان به جهت ابراز علاقه و اظهار محبت خود به پیامبر صلی الله علیه وآله و پیشوایان معصوم (علیهم السلام)، فرزندان خود را غلامان و کنیزان این بزرگواران دانسته، نام فرزندان خود را منسوب به نام آنها نموده اند تا نام آن بزرگواران پاس داشته شود.

و ادّعی اتفاق علما بر حرام بودن نام گذاری به عبدالنبی و

عبدالحسین و مانند آن، ادعایی پوچ و بی اساس است. بلکه بسیاری از اندیشمندان اهل سنت نام گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن را جایز دانسته اند.

مناوی در کتاب (فیض القدیر) می گوید:

(قال الأذرعی من أجلاء الشافعیة: ووقع فی الفتاوی أن انسان یسمی بعبدالنبی، فتوقفتُ فیهِ، ثم ملتُ إلی أنَّهُ لا یحرم إذا قصد به التشریف بالنسبه إلی النبی صلی الله علیه وآله. ویعبر بالعبد عن الخادم. ویحتمل المنع من ذلك خوف التشریک من الجهله أو اعتقاد أو ظن حقیقه العبودیة. وقال الدمیری: التسمی بعبد النبی، قیل یجوز إذا قصد به النسبه إلی رسول الله صلی الله علیه وآله. ومال الأكثر إلی المنع خشیه التشریک واعتقاد حقیقه العبودیة... (۲)

۱. النور / ۳۳.

۲. فیض القدیر، ج ۱، ص ۲۱۹.

(اذرعی از بزرگان مذهب شافعیه گفته است: در میان فتاوی این مطلب وجود داشت که انسانی با نام عبدالنبی نام گذاری شده است. من ابتدا در حکم آن توقف نمودم و سپس این نظریه را برگزیدم که چنانچه به قصد مفتخر شدن به نام پیامبر صلی الله علیه وآله باشد حرام نیست، زیرا از خادم نیز با کلمه (عبد) یاد می شود. و احتمال حرمت از آن جهت است که ترس شرک ورزی از افراد نادان یا اعتقاد به حقیقت عبودیت وجود دارد. و دمیری گفته است: گفته اند: نام گذاری افراد به عبدالنبی در صورتی که قصد منسوب شدن به نام پیامبر صلی الله علیه وآله شود جایز است. و بیشتر فقها آن را از باب ترس شرک ورزی و اعتقاد به حقیقت عبودیت حرام دانسته اند...)

عبدالحمید شروانی در حواشی تحفه المحتاج می گوید:

(برهانی ترین نظریه جواز نام گذاری

به همراه کراهت است، به خصوص در صورتی که مقصود، منسوب ساختن خود را به نام رسول الله صلی الله علیه وآله باشد.)

شربینی نیز می گوید:

(نام گذاری افراد به عبدالنبی جایز است در صورتی که مقصود نام گذاری به نام پیامبر صلی الله علیه وآله باشد، نه خود پیامبر صلی الله علیه وآله واکثر افرادی که آن را منع کرده اند از باب ترس از شرک‌ورزی در برابر حقیقت عبودیت است.)

از مجموعه این سخنان استفاده می شود که اگر مقصود از اضافه کلمه (عبد) به این اسامی، به معنای غلام و خادم باشد، نه پرستش و معبود قرار دادن آن اسامی، نام گذاری به این نامها هیچ اشکالی ندارد. از این رو بسیاری از راویان و علمای اهل سنت موسوم به این اسامی هستند. مانند: عبدالنبی بن احمد القدوسی الحنفی، عبدالنبی المغربي المالکی، عبدالنبی الرهان المکی الحنفی، قاضی ابو عبدالحسین بن علی البیهقی، ابو عبدالحسین بن عبدالرحمن، عبدالعلی بن أحمد، عبدالعلی محمد بن نظام الدین الأنصاری و...

۱. حواشی الشروانی، ج ۹، ص ۳۷۳.

۲. مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۲۹۵.

شهادت به ولایت علی علیه السلام در اذان و اقامه

شبهه

شما شیعیان در اذان و اقامه جمله (أشهد أن علياً ولي الله وأشهد أن علياً حجة الله) را اضافه کرده اید. و این از سه جهت اشکال دارد:

۱. یقیناً این جمله در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله و خلفاء، در اذان و اقامه قرائت نمی شده است، پس این جمله جزء اذان و اقامه نبوده و اضافه نمودن آن بدعت است و بدعت نیز حرام است.

۲. اضافه نمودن این جمله به اذان و اقامه موجب می شود میان اجزای اذان فاصله شود و این فاصله به اذان و اقامه

خلل می رساند.

۳. کلمه (ولّی الله) به معنای این است که علی علیه السلام ولّی و قیّم خداوند است، در حالی که خداوند ولّی و قیّم ندارد، او قادر مطلق و ولّی همه مخلوقات است.

پاسخ شبهه

۱. شیعه جمله (أشهد أنّ علیاً ولّی الله...) را به عنوان جزئی از اجزای اذان و اقامه ذکر نمی کند تا بدعت لازم آید، بلکه اذان و اقامه بدون ذکر این جمله را نیز صحیح می داند، فقط این جمله را به عنوان شعار شیعه در اذان و اقامه ذکر می کند.

شیخ صدوق در کتاب (من لا یحضره الفقیه) می فرماید:

(روی أبوبکر الحضرمی و کلب الأسدی عن أبی عبدالله علیه السلام أنّه حکى لهما الأذان فقال: الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أنّ محمّداً رسول الله، أشهد أنّ محمّداً رسول الله، حیّ علی الصلاة، حیّ علی الصلاة، حیّ علی الفلاح، حیّ علی الفلاح، حیّ علی خیر العمل، حیّ علی خیر العمل، الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله، لا إله إلا الله، والإقامة كذلك... (۱)

و سپس می فرماید:

(هذا هو الأذان الصحيح، لا- يُزاد فيه ولا يُنقص منه. والمفوضه (۲) لَعَنَهُمُ اللهُ قَدْ وَضَعُوا أَخْبَاراً وَزَادُوا فِي الْأَذَانِ (مُحَمَّدٌ وَآلِ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) مَرَّتَيْنِ؛ وَفِي بَعْضِ رَوَايَاتِهِمْ بَعْدَ أَشْهَدَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللهِ (أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللهِ) مَرَّتَيْنِ؛ مِنْهُمْ مَنْ رَوَى بَدَلَ ذَلِكَ (أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا) مَرَّتَيْنِ. وَلَا شَكَّ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللهِ وَأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا وَأَنَّ مُحَمَّدًا وَآلَهُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. وَلَكِنْ لَيْسَ ذَلِكَ فِي أَصْلِ الْأَذَانِ. (۳)

شیخ طوسی نیز در کتاب (المبسوط)

می فرماید:

(فَأَمَّا قَوْلُ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَآلَ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ عَلَى مَا وَرَدَ فِي شَوَازِ الْأَخْبَارِ فَلَيْسَ بِمُعَوَّلٍ عَلَيْهِ فِي الْأَذَانِ وَلَوْ فَعَلَهُ الْإِنْسَانُ لَمْ يَأْتُمْ بِهِ)(۴).

علامه حلی در کتاب (منتهی المطلب) می فرماید:

(وَأَمَّا مَا رُوِيَ فِي الشَّاذِّ مِنْ قَوْلِ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ وَمُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ فَمِمَّا لَا يُعَوَّلُ عَلَيْهِ)(۵).

۱. من لا يحضره الفقيه، الحديث ۸۹۷.

۲. مراد از مفوضه، بعضی از شیعیانی هستند که معتقد بوده اند خداوند امور عالم را به علی علیه السلام و سایر اهل بیت واگذار کرده است. و اعتقاد این فرقه باطل است.

۳. من لا يحضره الفقيه، الحديث ۸۹۷.

۴. المبسوط، ج ۱، ص ۹۹.

۵. منتهی المطلب، ج ۴، ص ۳۸۱.

و صاحب کتاب (العروه الوثقی) می فرماید:

(وَأَمَّا الشَّاهِدَةُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوِلَايَةِ وَإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَيْسَتْ جُزْءًا مِنْهُمَا)(۱).

بنابراین، مشهور فقهای شیعه، شهادت به ولایت علی علیه السلام را جزء اذان و اقامه نمی دانند. با این وجود ذکر شهادت به ولایت علی علیه السلام را در اذان به عنوان شعار شیعه (۲) و از باب اینکه ولایت از متممات رسالت و مقومات ایمان است، ممدوح دانسته اند.

۲. ذکر جمله (أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا حَجَّةُ اللَّهِ) هیچ خللی به ترتیب اذان و اقامه نمی رساند. و به تعبیر دیگر فصل مخل نیست. و گواه بر این مطلب وجدان و عرف است.

از ابویوسف، شاگرد ابوحنیفه این عبارت نقل شده است:

(لا- أرى بأساً بأن يقول المؤذن السلام عليك أيها الأمير ورحمه الله وبركاته، حتى على الصلاة، حتى على الفلاح، الصلاة يرحمك الله.(۳)

(اشکالی ندارد مؤذن (بعد از شهادت به رسالت) بگوید: السلام عليك أيها الأمير ورحمه الله وبركاته (مراد از امیر ظاهراً خلیفه وقت بوده است)...) (۳)

ذکر این جملات در اذان خللی به ترتیب اذان نمی رساند، چگونه ذکر شهادت به ولایت علی علیه السلام فصل مخلّ است؟

۳. تشکیک کنندگان در اذان شیعیان، شایسته است به این نکته توجه داشته باشند که این صورت از اذان و اقامه که در میان اهل سنت مرسوم است، در زمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت نمی شده است، بلکه آنان در اذان و اقامه ای که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، تصرّف نموده و تغییراتی داده اند.

۱. العروه الوثقی، ج ۲، ص ۴۱۲.

۲. گفته شده از زمانی که معاویه دستور به لعن و سبّ علی علیه السلام بر بالای منبرها و مأذنه ها داد، شیعه برای جلوگیری از مکتوم شدن ولایت علی علیه السلام شهادت به آن را در اذان به عنوان شعار گنجانید.

۳. بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۱۴۸.

اولاً: کلمه (حیّ علی خیر العمل) جزء اذان و اقامه بوده و امروزه اهل سنت آن را حذف کرده اند و این بدعت است و بدعت حرام می باشد.

ابن ابی شیبہ در کتاب (المصنّف) روایت کرده است:

(إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ كَانَ يُؤَدِّنُ، فَإِذَا بَلَغَ حَيَّ عَلِيَّ الْفَلَاحِ قَالَ: حَيَّ عَلِيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ، وَيَقُولُ: هُوَ الْأَذَانُ الْأَوَّلُ. وَكَانَ ابْنُ عَمْرِو زَادٍ فِي أَذَانِهِ: حَيَّ عَلِيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ). (۱)

(علی بن حسین در اذان، جمله (حیّ علی خیر العمل) را ذکر می کرد و می فرمود: این اذانی است که در صدر اسلام خوانده می شد. و ابن عمر در اذان، جمله (حیّ علی خیر العمل) را ذکر می کرد.)

و مُتَّقِي فِي كِتَابِ (كُنز الْعَمَالِ) مِي كُوِيْد:

(عَنْ بِلَالٍ كَانَ بِلَالٌ يُؤَدِّنُ بِالصُّبْحِ فَيَقُولُ: حَيَّ عَلِيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ). (۲)

(از خود)

بلال روایت شده است که او در اذان صبح جمله (حیّ علی خیر العمل) را ذکر می کرد.

ابن حزم در کتاب (المحلّی) می گوید:

(قد صحّ عن ابن عمر و أبی أمامه بن سهل بن حنیف أنّهم كانوا یقولون فی أذانهم حیّ علی خیر العمل). (۳)

(از ابن عمر و ابوامامه بن سهل بن حنیف با سند صحیح روایت شده است که آنان در اذان جمله حیّ علی خیر العمل را ذکر می کردند).

و بیهقی نیز در کتاب (السنن الکبری) روایات گوناگونی با سندهای معتبر نقل می کند که گویای این واقعیت است که جمله (حیّ علی خیر العمل) را بسیاری از صحابه و تابعین مانند: ابن عمر و ابوامامه و بلال و امام سجّاد علیه السلام در اذان ذکر می کرده اند.

۱. المصنّف (ابن أبی شیبّه)، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. کنز العمال، ج ۸، ص ۳۴۲.

۳. المحلّی، ج ۳، ص ۱۶۰.

ثانیاً: جمله: (الصلاه خیر من النوم) را در اذان صبح اضافه کرده اند. در حالی که یقیناً این جمله در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله جزء اذان صبح نبوده است. اگر چه بعضی از علمای اهل سنت ذکر این جمله را به جای (حیّ علی خیر العمل) از دستوره‌های پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند. ولی این دروغ است؛ زیرا مستند آنان روایتی است که در سند آن بعضی از راویان حذف شده اند، پس این روایت مرسل است. علاوه بر آن در سند این روایت شخصی به نام عبد الرحمن بن سعد وجود دارد که مجهول می باشد.

حذف جمله (حیّ علی خیر العمل) و اضافه جمله (الصلاه خیر من النوم) از ابداعات عمر بن خطّاب، خلیفه دوم بوده

است.

قوشجی در (شرح التجريد) می گوید: (عمر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! سه چیز در عهد پیامبر صلی الله علیه وآله بود و من آنها را منع و حرام می کنم، و هر کس را که مرتکب آنها شود، عقاب می کنم و آنها عبارتند از: عقد موقت، متعه حج و گفتن حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ).

امام مالک در کتاب (الموطأ) می گوید: (مؤذن نزد عمر آمد و اذان صبح گفت، در حالی که او خواب بود، مؤذن گفت (الصلاه خير من النوم) یعنی: نماز بهتر از خواب است. سپس عمر امر کرد که این جمله در اذان صبح گنجانده شود).

و شوکانی در (نیل الأوطار) به نقل از کتاب (البحر الزخار) می گوید: (أَحَدَثَهُ عُمَرُ، فَقَالَ ابْنُهُ: هَذِهِ بِدْعُهُ (۵)؛ جمله (الصلاه خير من النوم) را عمر به اذان اضافه کرد. و پسرش به او گفت: این بدعت است).

۱. السنن الكبرى (البيهقي)، ج ۱، ص ۴۲۴.

۲. السنن الكبرى (البيهقي)، ج ۱، ص ۴۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۳۰.

۳. شرح التجريد (قوشجی)، ص ۴۰۸.

۴. الموطأ، ج ۱، ص ۷۲.

۵. نیل الأوطار، ج ۱، ص ۱۹۲.

ودارقطنی نیز در کتاب (السنن) از عمری نقل کرده است که عمر بن الخطاب به مؤذن دستور داد جمله (الصلاه خير من النوم) را پس از جمله (حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ) بگوید.

در هر حال اگر جمله (الصلاه خير من النوم) را به عنوان جزء اذان صبح ذکر کرده اند، بدعت و حرام است و اگر به عنوان شعار ذکر می کنند، خصوصیتی در این شعار دیده نمی شود. به خلاف شعار شهادت به ولایت علی علیه السلام که در حقیقت شعار رسول الله صلی الله علیه وآله در روز غدیر است که فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

۴. در پاسخ از قسمت سوم شبهه عرض می کنیم: کلمه (ولّی) در لغت، به معنای دوست در مقابل (عدوّ)، به معنای دشمن است (۲). و (ولّی الله) به کسی گفته می شود که دوست و فرمانبردار خداوند باشد.

در کتاب (المنجد) می گوید: (المُؤْمِنُ وَلِيُّ اللَّهِ، أی: مطیع له تعالی).

و در اصطلاح نیز ولّی الله به کسی گفته می شود که با اطاعت تام و رعایت تقوا مقرب عندالله باشد.

حاکم نیشابوری در کتاب (مستدرک الصحیحین) (۴) روایتی را نقل کرده است که این مطلب را تأیید می کند. آن روایت این است:

(زید بن أسلم از پدرش روایت کرده است: عمر بن خطاب به مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله می رفت که دید معاذ بن جبل در کنار قبر پیامبر گریه می کند. عمر به معاذ گفت: سبب گریه تو چیست؟ معاذ گفت: سبب گریه من چیزی است که از صاحب این قبر شنیدم.

۱. سنن الدارقطنی، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۴۰.

۲. الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۲۸.

۳. المنجد فی اللغه، ص ۹۱۹.

۴. مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۳۲۸.

عمر گفت: چه چیزی از صاحب این قبر شنیدی؟

معاذ گفت: از او شنیدم که می فرماید: ریا، هر چند کم باشد شرک است، و هر کسی که با ولّی خدا دشمنی کند، آشکارا به جنگ با خداوند برخاسته است، چون خداوند پرهیزگاران پنهان کار را دوست دارد؛ آنان که غیبت ظاهری آنان سبب فقدان واقعی آنها نیست و در صورت حضور در مکانی ناخوانده و ناشناخته می باشند، و قلبهای آنان چراغ هدایت بشر می باشد و از هر زمین تاریکی، نمایان می گردند.

سپس حاکم نیشابوری می گوید: (هذا حدیثٌ صحیح الإسناد).

در این روایت زیبا که

به نوعی کنایه به عمر بن الخطّاب و غضب خلافت و گوشه نشین کردن علیّ ولیّ الله علیه السلام است، جمله (ولّیّ الله) به معنای پرهیزگار و کسی که مصباح هدایت بشر است آورده شده است.

و ابن حجر در کتاب (فتح الباری) (۱) به نقل از طوفی می گوید: (لَمَّا كَانَ وَلِيَّ اللَّهِ مِنَ تَوَلَّى اللَّهَ بِالطَّاعَةِ وَالتَّقْوَى تَوَلَّى اللَّهَ بِالْحِفْظِ وَالتَّصَرُّهِ؛ چون ولیّ الله کسی است که با اطاعت و تقوا به خدا نزدیک شده است، خداوند هم او را حفظ و یاری می کند).

بنابراین ولیّ الله یعنی دوست خداوند، فرمانبردار خداوند، نزدیک به خداوند.

و شکی نیست که بهترین مصداق برای (ولّیّ الله) پس از پیامبر اسلام، علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد.

۱. فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۹۴.

استفاده از مُهر در سجده

شبهه

یکی از پرسشهایی که شیعیان با آن مواجه هستند، این است که چرا شما بر مُهر سجده می کنید؟ بعضی از دشمنان تشیع و متعصّبین اهل سنت مانند وهابیان شایع کرده اند که شیعیان به جای سجده بر خداوند و خضوع در برابر او، بر مهر و بخصوص تربت حسین علیه السلام سجده می کنند؛ در حالیکه سجده بر غیر خداوند شرک است.

و بر همین اساس اگر کسی در مجامع و مساجد اهل سنت از مُهر استفاده کند، شدیداً با او برخورد می کنند.

پاسخ شبهه

۱. هر فرد با انصافی با مراجعه به متون فقهی و حدیثی شیعه درمی یابد که شیعیان همانند سایر مسلمانان فقط برای خداوند سجده می کنند و در هر نمازی به جز خداوند متعال (مسجود له) آنان نیست. البتّه در فقه شیعه شرط صحّت نماز این است که (مسجود علیه) زمین باشد. و دلیل بر این شرط فرمایش پیامبر مکرم اسلام است که می فرماید: (جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا) (۱) یعنی: (برای من زمین

۱. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۵۰؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۶؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۲۶۷؛ کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۴۰۷.

محل سجده و تیمّم قرار داده شده است.) یقیناً مراد از (الأرض) خاک است.

بنابر این در شبهه مذکور میان تربت (مسجود علیه) و خدا (مسجود له) اشتباه شده است.

و در اینجا باید از کسانی که این گونه شبهات را مطرح می کنند، پرسید: شما چگونه ادعای مسلمانی دارید، در حالی که برادران مسلمان خود (شیعیان) را مشرک می دانید؟ مگر خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا) (۱)؟

در آیه

شریفه می فرماید: (به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویید تو مؤمن نیستی.) شما چگونه شیعیانی را که همواره در اذانه‌ها شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را بانگ می زنند و همیشه قرآنی را تلاوت می کنند که شما تلاوت می کنید و به سوی قبله ای نماز می خوانند که شما نماز می خوانید، مشرک می خوانید؟ آیا نمی دانید که ورود مشرک به مکه حرام است؟

۲. روایات گوناگونی از طریق اهل سنت نقل شده که دلالت دارند بر اینکه سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سنت آن حضرت سجده بر زمین بوده است.

الف) (روی عن النبی صلی الله علیه و آله یقول: إِذَا سَجَدْتَ فَمَكِّنْ جَبْهَتَكَ وَأَنْفَكَ مِنَ الْأَرْضِ (۲)؛ از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: هرگاه سجده کردی، پیشانی و بینی را بر زمین گذار.)

ب) (روی وائل بن حجر، قال: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا سَجَدَ وَضَعَ جَبْهَتَهُ وَأَنْفَهُ عَلَى الْأَرْضِ (۳)؛ وائل بن حجر می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که در هنگام سجده پیشانی و بینی خود را بر زمین می گذاشت.)

ج) (روی أبو سلمة بن عبد الرحمن عن أبي سعيد الخدري أنه رأى الطين في أنف

۱. النساء / ۹۴.

۲. أحكام القرآن (الجصاص)، ج ۳، ص ۲۷۲؛ إغانه الطالبين، ج ۱، ص ۱۹۲؛ تلخیص الحبير، ج ۳، ص ۴۵۱.

۳. أحكام القرآن (الجصاص)، ج ۳، ص ۲۷۲.

رسول الله صلی الله علیه و آله و أرْبَيْتَهُ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ، وَكَانُوا مُطْرَوا مِنَ اللَّيْلِ (۱)؛ ابوسعید خدری دید که بر اثر سجود، گل روی بینی پیامبر صلی الله علیه و آله مانده است؛ و شب گذشته باران آمده بود.)

د) (روی جابر بن عبد الله

الأنصاری، قال: كنت أصلي مع النبي صلى الله عليه وآله الظهر، فأخذ قبضه من الحصى، فأجعلها في كفي، ثم أحولها إلى الكف الآخر، حتى تبرد ثم أضعها لجبيني حتى أسيجد عليها من شدته الحر (٢)؛ جابر بن عبد الله انصاری می گوید: در هنگام ظهر خواستم به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله نماز بگذارم، یک مشت ریگ برداشته، از این دست به آن دست کردم تا خنک شد، سپس پیشانی را برای سجده بر آن ریگها گذاشتم، چون حرارت زیاد بود.

ه) (روی خباب بن الارت، قال: (شكونا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله حرَّ الرَّمضاء في جباهنا وأكفنا فلم يشكينا) (٣)؛ خباب بن ارت می گوید: از گرمای سوزان در پیشانی و دستهایمان، از پیامبر صلی الله علیه وآله دادخواهی کردیم، آن حضرت به ما توجهی نکرد.)

سه روایت اول صراحت دارد که باید پیشانی را بر روی زمین گذاشت.

و روایت چهارم نیز دلالت بر این مطلب دارد، زیرا اگر سجده بر غیر زمین جایز بود، خنک کردن ریگها ضرورتی نداشت، بلکه می توانست با گذاشتن عمامه و سجده بر آن از گرمای سوزان جلوگیری کند.

و دلالت روایت پنجم هم واضح است. نووی در کتاب (المجموع) می گوید: (أسنادة جيده)، و سپس می گوید: (ولو كان الكشْفُ غير واجب لقليل لهم أسترؤها، فلما لم يقل

١. مسند أحمد بن حنبل، ج ٣، ص ٩٤؛ المصنّف (الصنعاني)، ج ٢، ص ١٨١؛ أحكام القرآن، (الجصاص)، ج ٣، ص ٢٧٢.

٢. مسند أحمد، ج ٣، ص ٣٢٧؛ سنن أبي داود (السجستاني)، ج ١، ص ١٠٠؛ مستدرک الصحيحین، ج ١، ص ١٩٥؛ السنن الكبرى (البيهقي)، ج ٢، ص ١٠٥؛ المصنّف (ابن أبي شيبه)، ج ١، ص ٣٥٨؛ صحيح ابن حبان، ج ٦، ص ٥٣؛ كنز العمال، ج ٨، ص ٣٧.

٣. صحيح مسلم، ج ٢،

ص ۱۰۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۲۲؛ سنن النسائی، ج ۱، ص ۲۴۷؛ السنن الكبرى (البيهقي)، ج ۱، ص ۴۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ السنن الكبرى، (النسائی)، ج ۱، ص ۴۶۶؛ المعجم الكبير، ج ۴، ص ۷۹؛ كنز العمال، ج ۸، ص ۲۲۰.

ذلك لا بد من كشفها(۱)؛ اگر نپوشانیدن پیشانی (حائل نشدن بین پیشانی و زمین) واجب نبود، به آنها گفته می شد: پیشانی خود را با چیزی بپوشانید. چون پیامبر صلی الله علیه و آله این را نگفت پس باید پیشانی را نپوشانید.

۳. هیچ یک از علمای اهل سنت و فقهای سلف، سجده بر زمین و آنچه از زمین می روید را باطل نمی دانند، بلکه به اتفاق آن را افضل می دانند.

بنابر این سجده بر زمین و آنچه از زمین می روید، هم در نزد فقهای شیعه و هم نزد فقهای اهل سنت صحیح است. پس شیعه بر چیزی سجده می کند که همه سجده بر آن را صحیح می دانند.

۴. شکی نیست که سجده بر زمین و خاک با مقام عبودیت و پرستش، تواضع و خضوع در برابر خداوند سازگارتر است. هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: (سجده بر زمین بهتر است؛ زیرا تواضع و خضوع در برابر خداوند را بهتر جلوه می دهد.) (۳) بنابر این عمل شیعیان و پیشانی بر زمین ساییدن بهترین مظهر عبودیت و پرستش خداوند متعال است.

۵. شیعه سجده بر تربت امام حسین علیه السلام را در صورتی که تربت آن حضرت شرایط محلّ سجده را داشته باشد مثلاً پاک باشد جایز می دانند. بعضی از وهابیان شایع کرده اند که شیعیان شرط صحت نماز را سجده بر تربت امام حسین علیه السلام می دانند.

مؤلف کتاب (تبدید

الظلام) می نویسد: (شیخ طوسی در (مصباح التهجّد) گفته است: سجده بر تربت امام حسین علیه السلام هفت حجاب را می زداید و نماز کسی که بر تربت حسین علیه السلام سجده نکند قبول نمی افتد).

با مراجعه به کتاب (مصباح المتهجّد) دروغ بودن این نسبت روشن می شود.

۱. المجموع، ج ۳، ص ۴۸۳.

۲. تفسیر القرطبی، ج ۱، ص ۳۴۷؛ رسائل و فتاوی ابن تیمیّه، ج ۲۲، ص ۱۷۰.

۳. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۶۰۸.

۴. تبذیر الظلام، ص ۵۵.

۶. در روایات گوناگونی از طُرُق اهل سنّت وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله بر خمره نماز می خواند.

خمره به حصیر کوچکی به اندازه محلّ سجده از جنس شاخه خرما می گویند.

عایشه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگام نماز به من می فرمود: (ناولینی الخمره من المسجد (۳)؛ آن حصیری را که پیشانی بر آن می گذارم از مسجد برای من بیاور).

بسیار واضح است که پیامبر صلی الله علیه وآله در خانه می توانست بر روی فرش و پوست نماز بخواند و درخواست خمره اشعار دارد به اینکه بر هر چیزی نمی شود سجده کرد.

۱. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۰۰؛ مسند أحمد، ج ۶، ص ۳۷۷؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۲۸؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۰۷؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۵۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۲، ص ۴۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۵۶، ۵۷.

۲. غریب الحدیث (ابن سلام)، ج ۱، ص ۲۷۷؛ الصحاح، ج ۲، ص ۴۸۴؛ النهایه (ابن الأثیر)، ج ۲، ص ۷۷؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۲۰۵؛ مختار الصحاح، ص ۱۵۴؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۷۰۱.

۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۸؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۰۷؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۶۵؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۹۰؛ سنن النسائی،

ج ۱، ص ۱۴۶؛ السنن الكبرى (البيهقي)، ج ۱، ص ۱۸۶؛ صحيح ابن حبان، ج ۴، ص ۱۹۱.

لعن و دشنام به صحابه

شبهه

در اعتراض به شیعیان، گفته می شود: چرا شما صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله را لعن (نفرین) و سب (دشنام) می نمایید؟ در حالی که صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله مورد احترام او بوده، آن حضرت از آنان با القاب و اوصاف ویژه ای تقدیر نموده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است:

(لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَبَّ أَصْحَابِي. (۱))

(خداوند کسی را که اصحاب مرا دشنام دهد نفرین می کند.)

و نیز فرموده است:

(إِنَّ النَّاسَ يَكْثُرُونَ وَأَصْحَابِي يَقْلُونَ فَلَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَمَنْ سَبَّهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (۲)).

(مردم زیاد می شوند و اصحاب من کم می شوند، پس اصحابم را دشنام ندهید، هر کسی آنان را دشنام دهد لعنت خداوند بر او باد.)

۱. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۱؛ المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۹۴؛ المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۳۳۲؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۳؛ فيض القدير، ج ۵، ص ۳۵۰.

۲. كنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۲۸.

و در روایت دیگری فرموده است: (خداوند مرا به پیامبری برگزید و برای من اصحابی انتخاب نمود و از میان آنان وزرا و یاران و خویشانی برای من قرار داد؛ هر کسی به آنان دشنام دهد، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد. (۱))

با توجه به این احادیث شیعیان حق ندارند اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله را لعن کنند، و دشنام به صحابه موجب کفر می گردد چنانکه لعن و نفرین آنها موجب فسق می شود (۲).

پاسخ شبهه

اما لعن به صحابه

۱. اگر منظور این است که شیعیان همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله را لعن و سب می کنند، یقیناً این یک تهمت بزرگی به شیعیان است؛ زیرا علی علیه السلام یکی از صحابه رسول خدا

صلی الله علیه وآله است، ابوذر و مقداد و سلمان و عمار و... نیز از صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله هستند و همه آنان از برگزیدگان مکتب اسلام و پیروان حقیقی پیامبر صلی الله علیه وآله و مورد احترام ویژه ای نزد شیعیان می باشند.

و اگر منظور این است که شیعیان بعضی از صحابه را لعن و سب می کنند، باید چند مطلب بررسی شود:

(۱) آیا لعن و نفرین این اشخاص واقعیت دارد؟

(۲) در صورتی که واقعیت دارد، چرا شیعیان آنان را نفرین می کنند؟

(۳) آیا لعن این اشخاص موجب کفر می شود؟

(۴) آیا شیعیان این اشخاص را سب می کنند و دشنام می دهند؟

۱. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۶۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷؛ المعجم الأوسط، ج ۱، ص ۱۴۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۴۰؛ کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۵۲۸؛ الکامل (ابن عدی)، ج ۳، ص ۲۳۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۲۴؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۴؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۴۸.

۲. الصارم المسلول، ص ۵۷۵؛ إغانه الطالبین، ج ۴، ص ۳۳۳.

(۵) آیا دشنام و سب این اشخاص موجب کفر می شود؟

(۶) و از همه مهمتر، آیا حکمت لعن در قرآن و روایات دوری از زشتیها نیست؟

پاسخ همه این امور در ذیل جوابهای بعدی خواهد آمد.

۲. یقیناً القاب و اوصافی که پیامبر صلی الله علیه وآله برای صحابه نقل کرده است و نیز وعده های بهشتی که به آنان داده، درباره کسانی صادق است که تا واپسین لحظات عمر مرتکب عملی نشوند که موجب سلب آن فضایل گردد، نه درباره کسانی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله به سفارش های آن حضرت بی توجه بودند و منحرف شدند.

۳. لعن به صحابه نه موجب فسق می

گردد و نه از گناهان محسوب می شود، زیرا کلمه (لعن) در صورتی که از طرف خداوند متعال صادر شود، به معنای طرد و دور ساختن شخص از رحمت الهی و گرفتار نمودن او به عذاب قیامت است، و در صورتی که از بندگان نسبت به همدیگر صادر شود، به معنای درخواست زیان برای شخص و نفرین اوست.

و نیز در روایات پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از سیصد مورد لعن وارد شده است (۶). و این دلیل بر این است که لعن به صورت کلی و مطلق قابل مذمت نیست.

۴. بعضی از صحابه توسط خود پیامبر صلی الله علیه و آله لعن و نفرین شده اند؛ آنگاه که جیش اُسامه آماده حرکت برای نبرد با کُفّار بود و پیامبر صلی الله علیه و آله به همه اصحاب دستور پیوستن

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۵۱.

۲. خداوند در قرآن ۳۷ بار لعن را با انتساب به خودش و یک بار با انتساب به مردم به کار برده است.

۳. هود / ۱۸.

كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۴)، (إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ).

۴. المائده / ۷۸.

۵. الأحزاب / ۶۴.

۶. موسوعه أطراف الحديث النبوی، ص ۵۹۴ ۶۰۶.

به جیش اُسامه و حضور در اردوگاه لشکر اسلام را صادر کرده بود کسانی بودند که پس از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه ماندند و آن حضرت وقتی متوجه نرفتن آنان شد فرمود:

(لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ). (۱)

۵. چگونگی شیعه را در نفرین و لعن به بعضی صحابه مذمت می کنید، در حالی که شیعیان با استناد به مآخذ اهل سنت معتقدند که بعضی از صحابه به علی و فاطمه علیهما السلام ظلم کردند و بذر تفرقه میان

مسلمانان پاشیدند و به آرمانهای رسول الله صلی الله علیه و آله بی اعتنایی نمودند؛ طوری که حضرت زهرا (علیها السلام) نیز در نمازها آنان را لعن می کرد.

در اینجا مناسب است روایتی را که ابن قتیبه در کتاب (الإمامه والسیاسه) درباره وقایع پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده، مورد توجه قرار دهیم.

ابن قتیبه دینوری می نویسد:

(فقال عمر لأبی بکر: انطلق بنا إلی فاطمہ، فأنا قد أغضبناها.

فانطلقا جميعاً، فاستأذنا علی فاطمہ، فلم تأذن لهما، فأتیا علیاً، فكلما، فأدخلهما علیها. فلما قعدا عندها حوّلت وجهها إلی الحائط، فسَلما علیها، فلم تزد علیهما السلام .

فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: يَا حَبِيبَةَ رَسُولِ اللَّهِ! وَاللَّهِ إِنَّ قَرَابَةَ رَسُولِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ قَرَابَتِي، وَأَنَّكَ لِأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عَائِشَةَ ابْنَتِي، وَلَوْ دَدْتُ يَوْمَ مَاتَ أَبُوكَ أَنِّي مَتُّ وَلَا أَبْقَى بَعْدَهُ، أَفْتَرَانِي أَعْرِفُكَ وَأَعْرِفُ فَضْلَكَ وَشَرَفَكَ وَأَمْنَعُكَ حَقِّكَ وَمِيرَاثِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ أَبَاكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَنَا فَهُوَ صَدَقَهُ.

۱. (خداوند لعنت کند کسانی را که به جیش اسامه نپیوستند.) شواهد التنزیل، ص ۳۳۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۶.

فَقَالَتْ: أَرَأَيْتُكُمَا إِنْ حَدَّثْتُكُمَا حَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعْرِفَانَهُ وَتَعْمَلَانِ بِهِ؟

قالا: نعم.

فَقَالَتْ: نَشَدْتُكُمَا اللَّهُ أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: رَضِيَ فَاطِمَةُ مِنْ رِضَائِي، وَسَيَخْطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَيِّئَاتِي، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَمَنْ أَسَخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسَخَطَنِي؟

قالا: نعم، سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وآله.

قَالَتْ: فَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ أَنَّكُمَا أَسَخَطْتُمَانِي وَمَا أَرْضَيْتُمَانِي، وَلِئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ لِأَشْكُوَنَّكُمَا إِلَيْهِ.

فقال أبو بكر: أنا عائدٌ بالله تعالى من سخطه وسخطكِ يا فاطمه.

انتخب أبو بكر ينيكي حتى كادت نفسه أن تزهق، وهي تقول: والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها...

(عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم به نزد فاطمه رویم، زیرا ما او را خشمگین کردیم.

عمر و ابوبکر به نزد فاطمه رفتند و اجازه ورود خواستند. فاطمه به آنها اجازه نداد. به نزد علی آمده، با او در این زمینه صحبت کردند (تا فاطمه را راضی کند).

علی آنها را نزد فاطمه برد. وقتی وارد خانه شد، روبه روی فاطمه نشستند، فاطمه صورتش را به سمت دیوار کرد.

ابوبکر و عمر به فاطمه سلام کردند، ولی فاطمه جواب سلام آنها را نداد.

ابوبکر به فاطمه گفت: حبیب رسول الله! به خدا سوگند نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد من از نزدیکان خودم محبوب تر هستند، و تو در نزد من از عایشه دخترم نیز محبوب تری. روزی که پدرت از دنیا رفت، آرزو کردم من هم بمیرم و پس از او باقی نمانم. آیا تو بر این باوری که من فضل و شرف تو را می دانم ولی حق تو را از تو و میراث تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله را باز می دارم؟ ولی من از پدرت رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم می فرماید: آنچه را ما واگذاریم ارث نیست، بلکه صدقه است.

۱. الإمامة والسياسة (ابن قتیبه)، ج ۱، ص ۲۰.

فاطمه فرمود: آیا باور کنم که اگر حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کنم آن را شناخته و بدان عمل می کنید؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری.

فاطمه فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا صلی الله

علیه و آله نشنیدید که فرمود: خشنودی فاطمه خشنودی من، و ناراحتی او ناراحتی من است؟ پس هر کس فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس او را خشنود کند مرا خشنود کرده است، و هر کسی فاطمه را اذیت و ناراحت کند من را اذیت و ناراحت کرده است؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری شنیده ایم.

فاطمه فرمود: خداوند و ملائکه اش را گواه می گیرم که شما مرا اذیت و ناراحت کردید و خشنودم ننمودید و هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات نمایم، از شما دو نفر به او شکایت خواهم نمود.

ابوبکر پس از شنیدن این سخنان گفت: ای فاطمه من از اذیت کردن رسول الله صلی الله علیه و آله و شما به خدا پناه می برم.

سپس ابوبکر آنقدر گریه کرد که نزدیک بود نفسش بند آید. و این در حالی بود که فاطمه فرمود: به خدا سوگند! در هر نمازی که بخوانم شما را نفرین خواهم نمود.

شیعیان به پیروی از خداوند متعال و تبعیت پیامبر صلی الله علیه و آله و دخترش فاطمه (علیها السلام) که دارای ملکه عصمت هستند، کسانی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی نکرده، او را اذیت کردند، نفرین نموده و می گویند: (اللَّهُمَّ الْعَن مَنْ ظَلَمَ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ)، زیرا در قرآن کریم می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ)

(کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را اذیت می کنند، خداوند آنها در دنیا و آخرت نفرین می کند.)

آیا اذیت و آزار فاطمه اذیت و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ و آیا اذیت بالاتر از اینکه

به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم بردند و او را تهدید به آتش زدن کردند؟!!

آیا اذیت و آزار علی علیه السلام اذیت و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ و آیا اذیت بالاتر از این که علی علیه السلام را برای بیعت گرفتن تهدید به قتل کردند؟!!

۶. پیامبر صلی الله علیه و آله در مواردی بعضی از صحابه مانند حکم بن ابی العاص را لعن کرده اند (۴) و شجره ملعونه در آیه ۶۰ سوره اسراء، تفسیر به حکم بن ابی العاص و فرزندان او شده است.

(از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرماید: هر کسی که علی علیه السلام را دشنام دهد مرا دشنام داده است و هر کسی که مرا دشنام دهد خداوند را دشنام داده است.)

و نیز روایت شده است:

(عن عبدالله بن عباس و کان سعید بن جبیر یَقُودُهُ، فَمَرَّ عَلَی صُفَیْهِ زَمَزَمَ، فِإِذَا قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ یَشْتَمُونَ عَلِیًّا عَلَیهِ السَّلَامُ . فَقَالَ سَعِیدُ بْنُ جَبْرِ: رُدَّنِي إِلَيْهِمْ، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ السَّابُّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟

فَقَالُوا: سَبْحَانَ اللَّهِ! مَا فِينَا أَحَدٌ سَبَّ اللَّهَ.

۱. الأحزاب / ۵۷.

۲. الإمامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۹.

۳. همان، ص ۲۰.

۴. مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۱؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۲۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۵۷.

۵. فتح القدير، ج ۳، ص ۲۴۰؛ الدرّ المثور، ج ۴، ص ۱۹۱؛ تفسیر روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۰۷.

۶. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۴.

۷. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۷-۱۸.

۸. جامع بیان العلم وفضله، ج ۱۶، ص ۴۱۴.

و همه این امور گواه بر جواز لعن است.

و شاید حکمت لعن در قرآن و روایات این باشد که لعن در حقیقت بیزاری از بدیهاست و انسان با تکرار لعن دوری از زشتیها را به خود تلقین می کند.

۱. در مورد ناسزا گویی به صحابه توسط شیعیان، می‌گوییم: این تهمت بیش نیست. شما با مراجعه به کتابهای شیعه درمی‌یابید که مکرراً از عمر و ابوبکر و عثمان نام برده شده است، ولی اثری از دشنام به آنان نیست.

۲. دشنام به اشخاص زمانی موجب کفر می‌گردد که برگشت به دشنام خداوند متعال کند.

یقیناً دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام به خداوند است و دشنام به علی علیه السلام نیز دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله است. پس دشنام به علی علیه السلام دشنام به خداوند است و موجب کفر می‌گردد.

و دلیل بر این مطلب روایتی است که با سندهای معتبر از ام سلمه روایت شده است که او گفت:

(فَأِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي، وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ تَعَالَى). (۱)

۱. مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰؛ السنن الكبرى (النسائی)، ج ۵، ص ۱۳۳؛ خصائص أمير المؤمنين (النسائی)، ص ۹۹؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۰۸؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۷۳ و ۶۰۲؛ فيض القدير، ج ۶، ص ۱۹۰؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۹۱؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۹۴؛ تاريخ دمشق، ج ۳۰، ص ۱۷۹؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۳۶۰.

قال: فَأَيُّكُمْ السَّابُّ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟

قالوا: سبحان الله ما فينا أحدٌ سبَّ رسول الله صلى الله عليه وآله؟

قال: فَأَيُّكُمْ السَّابُّ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ؟

قالوا: أمّا هذا فقد كان.

قال: فَأَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَمِعْتُهُ بِأَذْنَائِي وَوَعَاهِ قَلْبِي، يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ: يَا عَلِيُّ! مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ أَكْبَهَ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ. (۱)

(عبدالله بن عباس به همراه

سعید بن جبیر از کنار زمزم می گذشتند که به گروهی از مردم شام برخورد کردند که علی علیه السلام را دشنام می دادند.

سعید بن جبیر به عبدالله بن عباس گفت: پاسخ آنها را به من واگذار.

سعید بن جبیر نزد آنها رفت و گفت: چه کسی از شما جرأت ناسزاگویی به خداوند را دارد؟

گفتند: سبحان الله! در میان ما هیچ کسی نیست که خداوند را دشنام داده باشد.

سعید بن جبیر گفت: چه کسی از شما جرأت ناسزاگویی به پیامبر صلی الله علیه وآله را دارد؟

گفتند: سبحان الله! هیچ کس در میان ما رسول خدا صلی الله علیه وآله را دشنام نداده است.

سعید بن جبیر گفت: چه کسی از شما به علی بن ابیطالب ناسزا می گوید؟

گفتند: ناسزا به علی را انجام داده ایم.

سعید بن جبیر گفت: در نزد رسول الله صلی الله علیه وآله حاضر بودم، گوشه‌های من از ایشان شنید و قلب من آن را ضبط نمود که به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: ای علی! هر کسی که تو را دشنام دهد، مرا دشنام داده است و هر کسی که مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده و هر کسی که خدا را دشنام دهد، پروردگار او را به صورت واژگون در آتش جهنم می اندازد.

۱. ینابیع المودّه، ج ۲، ص ۲۷۸؛ جواهر المطالب، ج ۱، ص ۶۵، المناقب (الخوارزمی)، ص ۱۳۷.

از این رو دشنام به علی علیه السلام به طور قطع موجب کفر است و فقهای اهل سنت نیز به اجماع دشنام دهنده به خداوند و پیامبرش را کافر و مرتد دانسته، قتل او را واجب می دانند (۱). اکنون این پرسش از اهل سنت و اندیشمندان

آنان مطرح می شود که چرا از کافر دانستن معاویه امتناع میورزید و بلکه او را تمجید می کنید، در حالی که او دشنام بر علی صلی الله علیه و آله را بر منبرها و در خطبه های جمعه لازم گردانید؟ چرا مسلمانان مدینه و سایر شهرهای اسلامی در برابر معاویه قیام نکرده او را به قتل نرسانیدند؟ مگر به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام به علی علیه السلام دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله و دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام به خدا نبود؟

با این وجود ابن تیمیه که چشمان خود را بر روی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بسته و با دلی آکنده از بغض نسبت به علی علیه السلام و خاندان او قلم فرسایی نموده و سخن می گوید، در کتاب (منهاج السنه) می نویسد:

(ومن سبَّ ابابکر وعمر وعثمان فهو أعظم إثمًا ممن سبَّ علياً. (۲))

(گناه کسی که به ابوبکر و عمر و عثمان ناسزا بگوید، بیشتر از گناه کسی است که علی را دشنام دهد؟!.)

(علیها السلام) در پاسخ از روایت: (صلی الله علیه وسلم) (رحمهما الله) می گوئیم:

أولاً: شیعیان به هیچ یک از صحابه دشنام نداده اند، و بلکه دشنام به هیچ انسانی گرچه کافر و مشرک باشد را جایز نمی دانند؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

(لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ)

(کسانی که مشرک هستند و غیر خدا را می خوانند (و عبادت می کنند) مورد سب و ناسزا قرار ندهید.)

۱. المحلّی، ج ۱۱، ص ۴۱۰ و ۴۱۵؛ أحكام القرآن (للجصاص)، ج ۳، ص ۸۵.

۲. منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۶۸.

۳. الأنعام / ۱۰۸.

بنابر این ناسزاگویی شیعیان به صحابه، تهمتی است که دشمنان اسلام برای ایجاد شکاف

میان مسلمانان ترویج کرده اند.

ثانیاً: بعید نیست که مراد رسول الله صلی الله علیه وآله این باشد که اگر کسی همه صحابه را دشنام دهد ملعون است.

ثالثاً: خوب است اهل سنت همین حساسیت را نسبت به بعضی از رهبران مذهبی خویش اعمال کنند؛ مثل ابن تیمیّه که تمام کتاب (منهاج السنّه) او را فحش و ناسزاگویی به بزرگان شیعه و مسلمان پر کرده است.

۴. چگونه ناسزاگویی به اشخاص عادی غیر از رسول الله صلی الله علیه وآله یا کسی که دشنام به او، دشنام به رسول الله صلی الله علیه وآله می شود موجب کفر است، در حالی که اگر چنین باشد باید شما ابوبکر را نیز کافر بدانید. احمد بن حنبل و دیگران در کتابهای روایی و تفسیری واقعه ای را نقل می کنند که ثابت می کند ابوبکر به مسلمانی فحش داده است. او می نویسد:

(سعید بن ابی سعید عن ابی هریره: انّ رجلاً شتم أبابکر، والنبي جالس، فجعل النبي يتبسم، فلما أكثر ردّ عليه بعض قوله، فغضب النبي صلی الله علیه وآله وقام، فلحقه أبوبکر، فقال: يا رسول الله! كان يشتمني وأنت جالس، فلما ردّدت عليه بعض قوله غَضِبْتَ وقُمتَ؟! (۱))

(مردی به ابوبکر دشنام داد. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز نشسته بود و پس از شنیدن دشنام آن مرد، تبسم کرد. وقتی دشنام آن مرد زیاد شد، ابوبکر بعضی از دشنامهای او را به خود او برگردانید، پیامبر صلی الله علیه وآله ناراحت شد و حرکت کرد. ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفت و گفت: یا رسول الله! آن مرد به من دشنام داد در حالی که شما نشسته بودید،

همین که من پاسخش را دادم و بعضی از دشنامهای او را به او برگرداندم، ناراحت شدید و حرکت کردید؟!)

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۳۶؛ السنن الكبرى (البیهقی)، ج ۱۰، ص ۲۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۸۹؛ مسند الشهاب (ابن سلامه)، ج ۲، ص ۳۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۹؛ الدرّ المثور، ج ۶، ص ۱۱.

اگر دشنام به افراد عادی موجب کفر است، چرا پیامبر این دو را نهی نکرد، بلکه به حرف اولی تبسم کرد و چون توقع از ابوبکر نبود، پیامبر ناراحت شد و از مجلس بیرون رفت؟

اگر سبّ به صحابه موجب کفر بود، باید رسول الله صلی الله علیه وآله مردی را که به ابوبکر سبّ کرد کافر می شمرد، و اگر آن مرد از صحابه بود باید ابوبکر را هم کافر می دانست.

۵. شخصی در زمان خلافت ابوبکر به او ناسزا گفت: ابوبرزه اسلمی گفت: این شخص را به من واگذار تا گردن او را با شمشیر بزنم.

ابوبکر گفت: (لیس هذا الاّ- لمن شتم النبی صلی الله علیه وآله (۱)؛ بنشین، فقط ناسزای به پیامبر صلی الله علیه وآله موجب جواز کشتن گوینده آن است.)

ظاهراً مرادش این است که اگر کسی به پیامبر صلی الله علیه وآله دشنام دهد، مرتد می شود و باید به قتل برسد. ولی دشنام به اشخاص دیگر موجب کفر نخواهد شد.

در مجموع شایسته است برادران اهل سنت میان لعن و سب تفکیک کنند و متوجه توطئه دشمنان اسلام برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان باشند.

۱. مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۳۵۴ و ۳۵۵.

دیدگاه شیعه درباره عایشه و حفصه

شبهه

یکی از پرسشهایی که اهل سنت در اعتراض به مذهب شیعه مطرح می کنند، این است که چرا شیعیان به عایشه و حفصه،

همسران پیامبر صلی الله علیه وآله بی احترامی می کنند، به آنان سب و ناسزا می گویند، آنان را لعن و نفرین می کنند؟ در حالی که عایشه و حفصه از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله و مورد احترام آن حضرت بوده اند، بخصوص عایشه حافظ هزاران حدیث نبوی و محبوب پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است و مسلمانان او را (اُمّ المؤمنین) می خوانند!

پاسخ شبهه

۱. ناسزاگویی به عایشه و حفصه در محافل شیعی دروغ است، در حقیقت ترویج این مطلب و منسوب نمودن آن به شیعیان، توطئه دشمنان اسلام برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان است.

و اما لعن به عایشه و حفصه طبق ادله ای که در شبهه قبلی گذشت و ادله ای که خواهد آمد، قابل مذمت نیست. البته شیعیان لعن آن دو را افضل اعمال نمی دانند، هر چند بعضی از متعصبین اهل سنت چنین مطلبی را به شیعیان نسبت داده اند.

۱. مؤلف کتاب (تبدید الظلام) نوشته است: (شیعیان معتقدند نفرین صحابه و همسران پیامبر صلی الله علیه وآله از بزرگترین اعمال برای نزدیکی به خداوند است)؛ تبدید الظلام، ص ۴۹۶.

احترام به همسران پیامبر صلی الله علیه وآله از سوی شیعیان بیشتر از اهل سنت است. خدیجه، سوده، ام سلمه، زینب دختر خزیمه بن حارث، ام حبیبه و ماریه قبطیه همگی از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله و مورد احترام شیعیان می باشند. احترام به آنان موجب شده که هرگاه به قبرستان بقیع می روند، قبر آنان را زیارت کنند و برای آنان طلب مغفرت نمایند و هرگاه به قبرستان معلاه می روند، یادآور فداکاریهای خدیجه شده، به او عشق بورزند

و به پاس زحمات او قبرش را زیارت کنند و او را افضل همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند، و وقتی به مشربه ام ابراهیم می روند، یادآور بزرگواری ماریه قبطیه شوند.

۲. اعتقاد شیعه در باره عایشه و حفصه این است که نزد خداوند و رسولش دارای منزلت و احترام نیستند، بلکه خداوند متعال با لحنی تهدیدآمیز آنان را مذمت و سرزنش کرده و به خاطر فاش نمودن اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله گناهکار دانسته است.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ)

(اگر شما (دو زن) به خدا باز گردید و توبه کنید [بهتر است]، زیرا دل‌های شما به گناه آلوده شده است. و اگر بر ضد پیامبر همپستی کنید، همانا خداوند یاور اوست و جبرئیل و شایستگان از مؤمنان و فرشتگان پشتیبان او هستند.)

در این آیه، خداوند متعال دو تن از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را نکوهش نموده و گناهکار می داند.

و در آیه ای دیگر از آیات همین سوره و ادامه نکوهش آن دو زن می فرماید:

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطَ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ)

۱. التحريم / ۴.

(خداوند برای کسانی که کافر شدند، مثال زده است به زن نوح و زن لوط که زیر فرمان دو بنده شایسته ما بودند و آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت

و گفته شد: به همراه دیگران وارد آتش شوید.)

در این آیه خداوند متعال عملِ آن دو زنِ پیامبر صلی الله علیه و آله را از سنخ عمل همسر نوح علیه السلام و همسر لوط علیه السلام شمرده است که اسرار حضرت نوح و لوط را فاش ساخته و برای کفّار جاسوسی می کردند.

این دو آیه شریفه در باره عایشه و حفصه نازل شده است.

این آیات حکایت از این دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله اسرار مهمّی را به حفصه و عایشه گفته و آنان آن اسرار را فاش کرده اند.

زمخشری در تفسیر آیه اوّل می گوید: (کلمه (إن تتوبا) خطاب به حفصه و عایشه است که به روش کنایه ذکر شده تا در سرزنش آنان رساتر باشد)(۲).

قرطبی می گوید:

(إن تتوبا إلى الله یعنی حفصه و عایشه)

(مراد از دو زنی که توبه کنند حفصه و عایشه است.)

همچنین شوکانی، بغوی، بیضاوی، جلال الدین محلی، جلال الدین سیوطی، واحدی، ابوالسعود و ثعالبی در تفسیر این آیه شریفه کلمه (إن تتوبا) را خطاب به عایشه و حفصه دانسته اند.

و روایتی از ابن عباس در بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنت نقل

۱. التحريم / ۱۰.

۲. الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۶.

۳. تفسیر القرطبی، ج ۱۸، ص ۱۸۸.

۴. فتح القدیر، ج ۵، ص ۲۵۱؛ تفسیر البغوی، ص ۱۶۵؛ تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۵۰۵؛ تفسیر الجلالین، ص ۷۵۲؛ الوجیز، ص ۱۱۱۲؛ تفسیر أبی السعود، ج ۸، ص ۲۶۷؛ تفسیر الثعالبی، ج ۵، ص ۴۵۱.

شده است که تأیید می کند مراد از آن دو زن در آیه شریفه، عایشه و حفصه می باشد. آن روایت چنین است:

(ابن عباس گفته است: همواره در پی آن بودم تا از آن دو زنی که در آیه شریفه به آنان اشاره

شده، از عمر پیرسم؛ تا آنکه عمر به حج رفت و من نیز به همراه او به حج رفتم، در وسط راه به گوشه ای رفت تا وضو بگیرد، من نیز مشک آب را برداشته با او همراه شدم، آب روی دست او ریختم و او وضو گرفت. آنگاه پرسیدم: آن دو زن چه کسانی هستند؟ عمر گفت: شگفتا از ابن عباس گویا از پرسش ابن عباس ناراحت شده بود؛ و سپس گفت: آن دو حفصه و عایشه هستند. (۱)

و نیز زمخشری در تفسیر آیه دوم می گوید:

(وفى طيِّ هذين التمثيلين تعريضٌ بأَمِّي المؤمنين المذكورتين فى السوره، و ما فرط منهما من التظاهر على رسول الله بما كرهه، و تحذيرٌ لهما على أغلظ وجه وأشد، لما فى التمثيل من ذكر الكفر، والتعريض بحفصه أرجح، لأنَّ امرأه لوط أفشت عليه، كما أفشت حفصه على رسول الله. (۲))

(این دو مثال اشاره دارند به عایشه و حفصه که در اول سوره نیز ذکر شد. و نیز اشاره دارند به اشتباه آن دو در همکاری بر انجام آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله از انجام آن ناراحت می شد. و در حقیقت خطاری است به آنان با شدیدترین لحن و غلیظ ترین صورت؛ زیرا در مثال سخن از کفر به میان آمده است. و مناسب تر آن است که اشاره به حفصه باشد؛ زیرا همسر لوط اسرار او را فاش نمود همانطور که حفصه اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله را فاش کرد.)

با توجه به آنچه در این آیه شریفه در باره عایشه و حفصه وارد شده است، ثابت می شود آن دو گناهکار و فاش کننده اسرار پیامبر صلی الله

علیه و آله بوده و خداوند متعال با لحنی

۱. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۰۳ و ج ۶، ص ۱۴۸؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۲؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳.

۲. الکشاف، ج ۴، ص ۱۳۱.

شدید آنان را سرزنش کرده و به زنان نوح و لوط تشبیه نموده است. با این وجود نه تنها در نزد خداوند منزلت و مقام ویژه ای ندارند، بلکه نسبت به سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله دارای هیچ گونه احترامی نیستند. پس بی توجّهی شیعیان به آن دو بدون علّت نیست.

خود علی علیه السلام ترغیب نمود و تعدادی از منافقان را جمع کرد و در جنگ جمل با علی علیه السلام جنگید؛ و جنگ با علی علیه السلام جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) فرموده است: (أنا حرب لمن حاربكم، وسلم لمن سالمكم) (۲). چگونه انتظار دارید شیعه برای کسی که به جنگ با رسول الله صلی الله علیه و آله برخاسته است، ارزش و احترام قائل باشد؟!

عایشه با اقدام به این عمل زشت مورد بی توجّهی سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفت. امّ سلمه سوگند یاد کرد که تا ابد با عایشه سخن نگوید.

بیهقی در کتاب (المحاسن) می گوید: (از عایشه روایت شده است که پس از جنگ جمل به دیدار امّ سلمه رفت. امّ سلمه سوگند یاد کرده بود که تا ابد با عایشه سخن نگوید، زیرا به جنگ با علی بن ابیطالب رفته بود.

وقتی عایشه به نزد امّ سلمه رفت، گفت: سلام بر تو ای امّ المؤمنین.

امّ سلمه گفت: مگر تو را

از جنگ با علی نهی نکردم؟! مگر به تو نگفتم نرو؟!

عایشه گفت: اکنون از خداوند طلب بخشش می کنم و توبه می نمایم، با من هم سخن شو.

۱. احزاب / ۳۲.

۲. مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۴۹؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۷؛ المعجم الكبير (الطبرانی)، ج ۳، ص ۴۰.

أم سلمه گفت: آیا نگفتم به جنگ با علی نرو؟! آیا تو را از این کار نهی نکردم؟!

(أم سلمه تا هنگام مرگ با عایشه سخن نگفت).

و عایشه گریه کنان از نزد أم سلمه بیرون رفت و با خود می گفت: تأسف می خورم بر اشتباهی که انجام دادم. (۱)

می بینید که أم سلمه قسم می خورد با عایشه تا ابد سخن نگوید و عذر خواهی عایشه و اظهار توبه اش نیز نزد أم سلمه پذیرفته نشد.

شیعیان نیز عذر خواهی و توبه عایشه را اصلاح کننده شخصیت عایشه نمی دانند و همواره او را سرزنش نموده، مذمت می کنند؛ زیرا جنگ جمل سرنوشت حکومت اسلامی را تغییر داد و مسلمانان را به گروههای مختلف تقسیم نمود و در حقیقت نخستین جنگ میان خود مسلمانان بود. با این وجود چگونه می شود عایشه را أم المؤمنین خطاب کرد، در حالی که با بهترین فرزندان خود جنگید؟

۴. و در خصوص حفصه، پدرش عمر بن خطاب اعتراف می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله حفصه را دوست نداشت.

در (صحیح مسلم) از عمر بن خطاب نقل می کند که خطاب به دخترش حفصه گفت:

(والله لقد علمت ان رسول الله صلی الله علیه وآله لا یحبک، ولو لا أنا لطلقک). (۲)

(به خدا سوگند یقین دارم رسول خدا صلی الله علیه وآله

تو را دوست ندارد و اگر به خاطر من نبود، تو را طلاق می داد.

با توجه به اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله حفصه را دوست نداشت و در فاش نمودن اسرار پیامبر صلی الله علیه وآله همکار عایشه بود، بر چه اساسی شیعیان را بر سرزنش کردن او مذمت می کنید؟

۱. المحاسن (البيهقي)، ج ۱، ص ۱۴۵ ۱۴۹.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۸.

توسّل به اولیای الهی

شبهه

یکی دیگر از مسائلی که محور شبهه افکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان قرار گرفته، مسأله توسّل به اولیای الهی است.

بی شک مسأله توسّل از مسائلی است که در میان خدا پرستان و مسلمانان جهان و به خصوص در میان شیعیان رواج داشته است. در واقع همه انسانهای موحد و پیروان ادیان و مذاهب به نوعی توسّل را پذیرفته اند. ولی در کیفیت توسّل و آنچه وسیله قرار می گیرد، اختلاف است. و منشأ این اختلاف در میان مسلمانان چیزی جز تبلیغات مسموم و آموزه های غلط و نظریات دور از واقع سردمداران مسلک و هیأت نیست، به گونه ای که آنان بعضی از انواع توسّل را که در میان شیعیان رواج دارد، کفر و شرک دانسته اند و بر همین اساس سایر مسلمانان را بر ضدّ شیعیان تحریک نموده، به خصوص در موسم حج و عمره با هدف ایجاد تفرقه و بدبینی نسبت به مذهب شیعه مسأله توسّل را مطرح کرده، شیعیان را متّهم به کفر و شرک می کنند.

آنان در تبلیغات خویش ادّعا می کنند: توسّل به پیامبر صلی الله علیه وآله و سایر اولیا پس از مرگ آنان، با آموزه های دین اسلام مخالفت دارد و بدعت است و بدعت حرام است.

این

گونه تبلیغات ریشه در عقاید و آیین وهابیت دارد که اشخاصی مانند ابن تیمیه و بن باز، سالها آن را ترویج نموده و اسباب انحراف بعضی از مسلمانان را ایجاد نموده اند. در اینجا شایسته است بعضی از سخنان آن دو را در باب توسل ذکر کنیم تا اصل شبهه از زبان و قلم خودشان توضیح داده شود.

ابن تیمیه می گوید:

(لفظ التوسل قد یراد به ثلاثه أمور. یراد به أمران متفق علیهما بین المسلمین:

أحدهما: هو أصل الإیمان والإسلام، وهو التوسل بالإیمان به وبطاعته.

والثانی: دعاؤه وشفاعته وهذا أيضاً نافع یتوسل به من دعا له وشفع فیہ باتفاق المسلمین. (۱))

(از کلمه توسل سه معنا ممکن است اراده شود. دو معنای آن به اتفاق تمام مسلمانان صحیح است:

۱. معنایی که اصل ایمان و اسلام است و آن عبارت است از توسل با ایمان به پیامبر و اطاعت از او.

۲. دعا و شفاعت پیامبر. و این نیز مفید است؛ زیرا کسی که پیامبر برای او دعا کند و درباره او شفاعت کند، به پیامبر توسل کرده است و به اتفاق همه مسلمانان مفید است.)

و سپس معنای سوم توسل را، توسل به ذات پیامبر صلی الله علیه وآله و واسطه قرار دادن آن حضرت و سایر اولیا معرفی کرده و می گوید:

(ومنهم من یتأول قوله تعالی: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) ويقولون: إذا طلبنا منه الاستغفار بعد موته کنا بمنزله الّذین طلبوا به الاستغفار من الصحابه. ویخالفون بذلك إجماع الصحابه والتابعین لهم بإحسان وسائر المسلمین، فإنّ أحداً منهم لم یطلب من النبی صلی الله علیه وآله بعد موته أن یشفع له

ولا سأله شيئاً ولا ذكر ذلك أحدٌ من أئمة المسلمين في كتبهم. فهذه الأنواع من

۱. مجموع الفتاوى، ج ۱، ص ۱۵۳.

خطاب الملائكة والأنبياء والصالحين بعد موتهم عند قبورهم وفي مغيبهم وخطاب تماثيلهم هو من أعظم أنواع الشرك الموجود.
(۱)

(و بعضی در تفسیر آیه شریفه (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا...) گفته اند: هر گاه ما پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله از او طلب استغفار نماییم، به منزله صحابه آن حضرت هستیم که در حال زنده بودن آن حضرت از او طلب استغفار می نمودند. اینها با این سخن به مخالفت با اجماع صحابه و تابعین و سایر مسلمانان برخاسته اند؛ زیرا هیچ یک از صحابه و تابعین پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله طلب شفاعت از او نکرده، چیزی از او درخواست ننمودند. و هیچ یک از پیشوایان مسلمین نیز آن را در کتابهای خویش ذکر نکرده اند. لذا این گونه خطاب به ملائکه و پیامبران و صالحان پس از مرگ آنها و در کنار قبر آنان از بزرگترین انواع شرک به خداوند متعال است.)

و در جایی دیگر می گوید:

(لفظ التوسل یراد به ثلاثه معان:

أحدها: التوسل بطاعته. فهذا فرض لا يتم الإيمان إلا به.

والثاني: التوسل بدعائه وشفاعته. وهذا كان في حياته ويكون يوم القيامة يتوسلون بشفاعته.

الثالث: التوسل بمعنى الإقسام على الله بذاته والسؤال بذاته. فهذا هو الذي لم تكن الصحابه يفعلونه في الاستقاء ونحوه، ولا في حياته، ولا بعد مماته، ولا عند قبره ولا يعرف هذا في شيء من الأدعية المشهورة بينهم، وإنما ينقل من ذلك في أحاديث ضعيفه مرفوعه وموقوفه أو عن لیس قوله حجّه. (۲)

(از کلمه توسل سه معنا ممکن است اراده شود:

۱. توسل

به اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله. اینگونه توسل واجب است، زیرا ایمان جز با آن کامل نمی شود.

۱. همان، ص ۱۵۹. ۲. همان، ص ۲۰۲.

۲. توسل به دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله. و اینگونه توسل در هنگام زنده بودن پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته و در قیامت نیز به شفاعت او متوسل می شوند.

۳. توسل به معنای قسم دادن خداوند را به ذات پیامبر صلی الله علیه و آله و درخواست حاجت از خداوند با واسطه قرار دادن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله. و این همان چیزی است که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله در حیات ایشان، پس از رحلت او و در کنار قبر آن حضرت انجام نداده اند، و در هیچ دعای مشهوری نیز وارد نشده است، بلکه فقط یا در احادیث ضعیف و یا توسط کسانی که سخنان حجت نیست نقل شده است.)

و بن باز می گوید:

(توسل به صلحا دو قسم است:

قسم اول: توسل به دعای آنها. و این اشکالی ندارد، زیرا صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله در زمانی که آن حضرت زنده بود به دعای آن حضرت توسل می جستند و پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنان دعا می کرد و آنان به فیض می رسیدند. و نیز عمر بن خطاب در طلب باران متوسل به دعای عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله شد.

قسم دوم: توسل به خود آنها. این گونه توسل جایز نیست، بلکه از جهتی بدعت و از جهتی دیگر شرک است؛ زیرا هر کسی که معتقد باشد شخصی در تحقق امری تأثیر گذار است، نوعی از انواع

شرك را اظهار کرده است.

بنابر این توسل به خود پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه کسی بگوید: (أَسْأَلُكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ) جایز نیست، مگر اینکه منظورش این باشد که با ایمان به رسول الله صلی الله علیه و آله و محبت به او توسل به خدا می جوید؛ زیرا این گونه توسل در دین خدا وارد شده و برای بندگان خدا مفید است. و اما خود پیامبر صلی الله علیه و آله وسیله ای نیست که برای بندگان مفید باشد.

و همچنین به نظر من توسل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند نیز جایز نیست، زیرا مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله برای خودش مفید است نه برای دیگران... (۱) و در جای دیگر می گوید:

(توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله سه قسم است:

۱. فتاوی مهمه، ج ۱، ص ۹۰.

قسم اول: توسل به ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از او. این گونه توسل هم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و هم پس از او جایز است.

قسم دوم: توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی: از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد تا در حق او دعا کند. این قسم از توسل در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله جایز است، ولی پس از رحلت آن حضرت جایز نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مردن نمی تواند برای او دعا کند.

قسم سوم: توسل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند. این قسم چه در زمان زنده بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و چه در زمان

پس از رحلت او جایز نیست، زیرا مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسیله ای برای رسیدن به مقصود نیست، به این دلیل که مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل او نیست.

اگر کسی بگوید: من به کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و از او خواستم تا برای من در نزد خداوند استغفار و شفاعت کند، آیا این کار جایز است یا نه؟

می گویم: جایز نیست.

و اگر کسی بگوید: مگر خداوند متعال نفرموده است: (ولو أنهم إذ ظلموا...)?

می گویم: آری خداوند متعال چنین فرموده است، ولی باید توجه داشت که خداوند می فرماید: (لو أنهم إذ ظلموا)، و کلمه (إذ) ظرف برای گذشته است، نه ظرف برای آینده. خداوند فرمود: (ولو أنهم إذا ظلموا)، بلکه فرمود: (إذ ظلموا). لذا آیه از آنچه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داده سخن می گوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مردن نمی تواند برای دیگران استغفار کند؛ زیرا هرگاه بنده خدا از دنیا برود، عملش نیز قطع می گردد... (۱)

سخنان ابن تیمیّه و بن باز در چند مطلب خلاصه می گردد:

۱. اگر کسی ایمان خود به پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از او را واسطه میان خود و خداوند قرار دهد، هیچ اشکالی ندارد.

۲. اگر کسی دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را واسطه و وسیله برای بر آورده شدن حاجات

۱. همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

خویش توسط خداوند قرار دهد و از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کند تا برای او دعا نماید، جایز نیست؛ زیرا این عمل در صورتی ممکن است که پیامبر

صلی الله علیه و آله زنده باشد و بتواند دعا کند. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مردن مانند سایر بندگان خدا از دنیا فاصله گرفته و نمی تواند برای کسی دعا کند.

۳. واسطه قرار دادن شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران و امامان و صلحا چه در زمان حیات و چه پس از مردن آنان جایز نیست. و دلیل بر آن عبارت است از:

الف) وسیله قرار دادن آنان برای برآورده شدن نیازها به معنای روی گرداندن از خداوند و روی آوردن به کسی دیگر است، و این شرک به خداوند متعال می باشد.

ب) توسل به شخص پیامبران و اولیای در هیچ زمانی از صحابه صادر نشده است.

ج) توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در هیچ یک از دعاهای مشهور وارد نشده است.

د) روایتی که دلالت بر جواز توسل به شخص پیامبران و اولیای داشته باشد وجود ندارد.

۴. واسطه قرار دادن مقام و منزلت پیامبران و صلحا و قسم دادن خداوند را به مقام و منزلت آنان در نزد خود جایز نیست، زیرا مقام و منزلت آنان فقط برای خودشان مفید است و از این مقام سودی به دیگران نمی رسد.

نکات دیگری نیز در سخنان آن دو و بعضی دیگر از پیروانشان در دفاع از نظریه خویش دیده می شود که در ذیل پاسخ به شبهه مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به این شبهه لازم است معنای توسل و بیگانگی آن با انواع شرک و جایگاه آن در قرآن و روایات و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره مسلمانان مورد بررسی قرار گیرد.

معنای توسل و وسیله

کلمه (توسیل) در لغت به معنای تقرب و نزدیک کردن است. و کلمه (وسیله) به معنای منزلت و درجه و نزدیکی به پادشاه است.

ابن منظور در کتاب (لسان العرب) می گوید: (وسیله یعنی منزلت نزد پادشاه. وسیله یعنی درجه. وسیله یعنی نزدیکی. گفته می شود: وسل فلان إلی وسیله وقتی که شخص با انجام عملی خود را به شخص دیگری نزدیک کند. و گفته می شود: وتوسیل إلیه بوسیله وقتی که با انجام عملی خود را به شخص نزدیک گرداند. و گفته می شود: توسل إلیه بكذا یعنی با رشته محبت و احترامی که شخصی در نزد شخص دیگر دارد، خود را به او نزدیک کند. و وسیله یعنی پیوند و نزدیکی.)

(گرامی ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شما است.)

و نیز می فرماید: (فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَا لِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ)

(کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، پروردگارشان آنان را در رحمت خویش داخل می کند، و این کامیابی آشکار است.)

این اشخاص هر مقدار که عمل کنند به درجات آنان در نزد خداوند افزوده می شود، خداوند متعال می فرماید: (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ)

۱. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۲۴.

۲. الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۴۱.

۳. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۶۴.

معنای توسل را تقرّب و معنای وسیله را منزلت و درجه دانسته اند.

بنابراین

توسّل به خدا به وسیله چیزی یا شخصی، یعنی تقرّب به خدا به واسطه آنچه که دارای مقام و منزلت و درجه در نزد خداوند است. و نیز معنای وسیله بودن، مقام و منزلت داشتن است؛ و معنای (صاحب الوسیله) عبارتست از کسی که مقام و منزلت دارد.

بی شکّ مقام و منزلت و درجه اوصافی هستند که برای هر چیزی قابل ثبوت است. فرقی ندارد که آن چیز یکی از اعمال مانند نماز، روزه، حج و... باشد و یا یکی از اشخاص باشد؛ از این رو هر عمل و یا هر شخصی که در نزد خداوند متعال دارای مقام و منزلت باشد، (صاحب الوسیله) است و می توانیم به واسطه مقام و منزلت و احترامش در نزد خداوند تقرّب به ذات اقدس الهی جسته، او را برای برآورده شدن حاجات التماس نماییم.

البته تفاوت عمل و شخص در این جهت است که هر عملی از اعمال صالحه خود به خود دارای مقام و درجه و منزلت در نزد خداست، طوری که انجام آن عمل مستلزم تقرّب به خداوند متعال است. مثلاً ایمان به خداوند یا ایمان به نبوت انبیا یا انجام نماز و روزه وسیله هایی برای تقرّب به خداوند هستند.

و اما اشخاص دو گروه اند:

۱. کسانی که تنها با انجام اعمال صالحه برخوردار از مقام و منزلت و درجه در نزد خداوند می شوند، مانند عموم بندگان خدا که با ایمان به خدا و پیامبرش و انجام عملهای نیک در رحمت خداوند داخل شده، بارعایت تقوای الهی در نزد خداوند، گرامی می شوند؛ همانطور که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَلُّكُمْ)

۱. الحجرات / ۱۳.

۲.

(کسانی که نماز بر پا می دارند و از آنچه روزیشان کردیم انفاق می کنند، حقیقتاً مؤمن هستند و در نزد پروردگارشان درجاتی دارند و آمرزیده می باشند و از نعمت خداوند برخوردارند.)

۲. کسانی که علاوه بر برخورداری از درجات با انجام اعمال نیک، خداوند متعال ذات آنان را بر سایر ذوات برتری داده و خود آن اشخاص از مقام و منزلت ویژه ای در نزد خداوند برخوردار هستند؛ مانند: پیامبران و امامان معصوم (علیهم السلام) و بعضی اولیای الهی.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ)

(خداوند حضرت آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را بر همه برگزیده است.)

و نیز درباره شخصیت والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)

(تو را جز به عنوان رحمتی بر جهانیان نفرستادیم.)

(وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا)

(خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل گردانید و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت. و فضل خدا بر تو بسیار بزرگ است.)

و درباره سایر پیامبران (علیهم السلام) می فرماید: (وَإِسْمَاعِيلَ وَإِيسَىٰ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ)

(اسماعیل و یسع و یونس و لوط، تمام آنها را بر جهانیان برتری دادیم.)

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)

(خداوند خواسته است هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک گرداند.)

یقیناً پیامبران و امامان معصوم (علیهم

السلام) شخصیت های برتر عالم امکان هستند که خداوند متعال ذات اقدس آنان را با نور عصمت، معرفت و اعطای درجه نبوت و امامت بر همه جهانیان برتری داده است. و این برتری به ذات این شخصیت ها بر می گردد. علاوه بر آن با انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات و رعایت تقوای تامّ الهی به بالاترین درجه ای که ممکن است از این طریق کسب شود، دسترسی پیدا می کنند.

بنابر این پیامبران و امامان و اولیا از دو کانال دارای وسیله و منزلت و مقام در نزد خداوند می باشند و خداوند متعال از دو جهت به آنان وسیله و درجه عنایت فرموده است؛ از این رو یکی از بهترین راههای تقرب به خداوند این است که صاحبان حقیقی وسیله و مقام و درجه یعنی پیامبران و امامان و بعضی اولیا را واسطه قرار دهیم و از خداوند به واسطه مقام و منزلت آنان در نزد خودش آمرزش گناهان و بر آورده شدن حاجات و نزدیک شدن به خودش را طلب کنیم.

پس از روشن شدن معنای توسل و وسیله، می پردازیم به پاسخ از شبهه ای که مطرح شد.

پاسخ اول: بیگانگی توسل از شرک

یکی از شگردهای وهابیون در مبارزه با عقاید شیعه این است که این عقاید را شرک به خداوند متعال می دانند. توسل به شخصیت‌های معنوی مانند پیامبران، امامان و صلحا را نوعی از انواع شرک دانسته اند. ابن تیمیه و بن باز، طوری درباره توسل قلم فرسایی می کند و آن را از انواع شرک می دانند که گویا درباره معنای توسل و آنچه در میان مسلمانان رواج دارد، فقط به تبلیغات

مسموم دیگران بر ضد شیعه توجّه داشته، هیچ گونه تحقیقی در این خصوص نکرده اند.

۱. الأحزاب / ۳۳.

ابن تیمیّه می گوید:

(این گونه خطاب به ملائکه و پیامبران و صلحا پس از مردن آنها بزرگترین نوع شرک است. (۱))

و بن باز درباره توسّل می گوید:

(رفتن به کنار قبرها چه قبر عموم مردم و چه قبر کسانی که آنان (شیعیان) گمان می کنند اولیای خدا هستند به قصد کمک گرفتن از آنان و پناهنده شدن به آنان و مطالبه آسان شدن امور زندگی شرک اکبر و خارج کننده از دین است، زیرا خداوند می فرماید: هر کسی که به همراه خداوند، پروردگار دیگری را بخواند هیچ دلیلی برای آن ندارد، و حساب او با خداوند است، به راستی که خداوند کافران را رستگار نمی گرداند. این آیه دلالت دارد بر این که هر کسی که به همراه خداوند، پروردگار دیگری را بخواند، هیچ برهان و دلیلی بر این کار ندارد. و نیز دلالت دارد بر این که خداوند این اشخاص را تهدید می کند. و دلالت دارد بر این که چنین اشخاصی جز با دعای خداوند رستگار نمی شوند. و نیز دلالت دارد بر اینکه این اشخاص کافر می باشند. (۲))

و در جای دیگر می گوید: (یکی از انواع شرک عبارت است از شرک اکبر که انسان را از اسلام خارج می گرداند، مانند کمک خواستن از غیر خداوند در امور خارق العاده. و یکی دیگر از انواع شرک عبارت است از عملی که سبب شرک می گردد، مانند توسّل به خداوند به واسطه مقام و منزلت صلحا.)

و در جای دیگر نیز گفته است: (قسم دوم از اقسام توسّل عبارت

است از توسل به خود پیامبران و اولیا، و این قسم از توسل جایز نیست، بلکه از جهتی بدعت و از جهتی دیگر شرک است.)

۱. مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. فتاوی مهمه، ج ۱، ص ۷۶.

۳. فتاوی مهمه، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳.

جای بسیار تأسف است شخصی که مفتی یکی از کشورهای اسلامی است، با چشم پوشی از واقعیات موجود در جوامع اسلامی و بدون توجه به توسل رایج در میان مسلمانان، این گونه سخن بگوید و بسیاری از مسمانان و بزرگان دین و بعضی از علمای اهل سنت مانند: شیخ عزالدین عبدالسلام و خطابی و آلوسی و... و بلکه افرادی مثل: احمد بن حنبل و مالک را مشرک بشمارد.

در گذشته توضیح دادیم که معنای توسل به خداوند عبارت است از تقرب و نزدیکی به خداوند، و معنای وسیله عبارت است از مقام و منزلت؛ بنابراین معنای توسل به خدا به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله عبارت است از تقرب و نزدیکی به خداوند به واسطه مقام و منزلتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند متعال دارد.

روشن می شود که توسل نه تنها با شرک به طور کامل بیگانه است، بلکه به نوعی تظاهر به وحدانیت خداوند متعال است؛ زیرا در توسل (مسئول عنه) در حقیقت کسی جز خداوند متعال نیست، وقتی می گوئیم: (اللهم أتوسل إليك بنبيك أن تقضي حاجاتي) منظور این است که پروردگارا! مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله را که در نزد تو محترم است، واسطه قرار داده و می خواهم حاجاتم را برآورده سازی.

آیا شایسته است کسی که محبوب خداوند را واسطه فیض خداوند قرار

می دهد، مشرک خوانده شود و در اعتراض به او از آیاتی که در مذمت مشرکان و ملحدان نازل شده است استفاده گردد؟! و آیا کسی که مقام و منزلت اولیا و امامان و حرمت علما و صلحا را واسطه توجّه خداوند به خودش قرار داده و بر آورده شدن حاجاتش را از خداوند می طلبد، شایسته مقایسه با ملحدان و مشرکان است؟!!

شوکانی برای اثبات واسطه بودن پیامبران و اولیا، در کتاب (نیل الأوطار) می گوید:

(أردف الحمد لله بالصلاه على رسوله صلى الله عليه وآله، لكونه الواسطه في وصول

۱. همان، ص ۹۰.

الكمالات العلميه والعملية إلينا من الرفيع عزّ سلطانه وتعالى شأنه. وذلك لأنّ الله تعالى لما كان في نهاية الكمال ونحن في نهاية النقصان لم يكن لنا استعداد لقبول الفيض الإلهي، لتعلّقنا بالعلائق البشريّه والعوائق البدنيّه وتدُنُّسنا بأدناس اللذات الحسيّيه والشهوات الجسميّه وكونه تعالى في غايه التجرّد ونهايه تقدّس، فاحتجنا في قبول الفيض منه جلّ وعلا إلى واسطه له وجه تجرّد ونوع تعلق، فوجه التجرّد يستفيض من الحقّ وبوجه التعلّق يفيض علينا. وهذه الواسطه هم الأنبياء، وأعظمهم رتبه وأرفعهم منزله نبينا صلى الله عليه وآله (۱).

(مصنّف کتاب (منتقى الأخبار) پس از حمد خداوند شروع به صلوات بر پیامبرش می کند، زیرا پیامبر صلى الله عليه وآله واسطه در رسیدن کمالات علمی و عملی به ما از طرف خداوند است. و دلیل بر این مطلب این است که خداوند متعال در بالاترین مرتبه کمال قرار دارد، و ما در پایین ترین مرتبه کمال قرار داریم؛ از این رو استعداد پذیرش فیض الهی را به طور مستقیم نداریم، زیرا ما وابسته به دل بستگی های بشری، حجابهای بدنی و

آلوده به لذت‌های ظاهری و شهوت‌های جسمانی هستیم؛ در حالی که خداوند متعال در نهایت تجرد و تقدس است. پس در پذیرش فیض از خداوند نیاز به واسطه ای داریم که برخوردار از حقیقتی معنوی دنیوی باشد، تا با معنویت و تجردش از خداوند فیض را بطلبد و با دنیایی بودنش به ما فیض او را برساند. و این واسطه انبیا هستند و در میان انبیا بالاترین مرتبه و منزلت را پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارد.)

اگر بن باز مقداری در حقیقت پیامبران و امامان و مقداری در معنای وسیله بودن آنان و مقداری در توسل رایج میان مسلمانان می‌نگریست، هرگز کسانی را که به واسطه آنان توسل می‌جویند متهم به شرک نمی‌کرد.

شوکانی در کتاب (الدرّ النضید) نیز مطالبی دارد که در واقع پاسخ قاطعی به کسانی است که چشم‌های خود را بر روی واقعیت‌های خارجی بسته‌اند و به همه چیز رنگ شرک می‌دهند. او می‌گوید: (به نظر من دلیلی بر اختصاص جواز توسل به

۱. نیل الأوطار، ج ۱، ص ۸.

پیامبر صلی الله علیه و آله آن گونه که شیخ عزالدین عبدالسلام نوشته وجود ندارد، زیرا:

أولاً: عرض کردیم که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله اجماع دارند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس عموی پیامبر علیه السلام توسل جسته شد.

و ثانیاً: توسل به خداوند به واسطه اهل فضل و دانش در واقع توسل به عمل‌های نیک و امتیازات درونی آنان است؛ زیرا شخص فاضل و پاکدامن تنها با انجام کارهای نیک، فاضل و پاکدامن می‌گردد. اگر کسی بگوید: (اللهم أتوسل إليك بالعالم الفلانی) به

خاطر جایگاه و منزلت علمی او است.

و در کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری و کتابهای دیگر وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت کرده است که تخته سنگ بزرگی بر روی سه نفر فرود آمد و آنها را زندانی کرد، هر یک از آنها به واسطه بهترین عمل نیکی که انجام داده بودند به خداوند متوسل شدند و آن تخته سنگ کنار رفت.

اگر توسل به کارهای نیک جایز نبوده و شرک باشد آنگونه که تنگ نظرانی مانند ابن سلام و پیروانش پنداشته اند خداوند خواسته آن سه نفر را اجابت نمی کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نقل آن، ساکت نمی شد.

و از همین جا در می یابیم کسانی که توسل به خداوند را با واسطه قرار دادن پیامبران و صلحا جایز نمی دانند و استدلال می کنند به آیاتی مانند: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) و (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) و (لَهُو دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْمَعُونَ لَهُمْ شَيْءًا) ایرادهای این افراد با استدلال به این آیات مردود است؛ زیرا در آیه اول تصریح شده است که آنان بتها را فقط با هدف نزدیک شدن به خداوند می پرستیدند؛ و کسی هم که به عالم متوسل می شود، او را نمی پرستد، بلکه چون می داند برای دانشمندی که حامل علم باشد، امتیاز و احترامی در نزد خداوند هست، به او متوسل می شود تا خدا را عبادت کند. و در آیه دوم نیز نهی شده است از اینکه بندگان کسی دیگر را در کنار خداوند قرار داده و بگویند: (یا الله) (یا

فلان)؛ و کسی که به عالم متوسّل می شود، تنها به واسطه عمل نیکی که بعضی بندگان خدا انجام داده اند، به خداوند تقرب می جوید، آن گونه که آن سه نفر به واسطه عملهای نیکشان متوسّل به خداوند شدند. و در آیه سوم تصریح شده است که آن افراد به کسی روی آوردند که قدرت پاسخ گویی به آنان را ندارد و از پروردگارشان که پاسخ گوی آنان است، روی گردان شدند؛ و اما متوسّل به علم کسی، جز خداوند را نمی خواند و هیچ کس دیگری را در مرتبه ای پایین تر و یا مساوی با خداوند قرار نمی دهد. (۱)

شوکانی در حقیقت می خواهد به کسانی مانند بن باز در (فتاوی مهمّه) و البانی در کتاب (التوسّل) و دیگران هشدار بدهد که واژه توسّل از نظر مفهومی و خارجی کاملاً با واژه شرک مغایرت دارد و اتهام شرک به کسانی که جز خداوند متعال را نمی پرستند و تنها برای تقرب به خداوند اشخاصی را واسطه قرار می دهند که یا با انجام اعمال نیک در نزد خداوند احترام پیدا کرده اند و یا علاوه بر انجام اعمال نیک به خاطر امتیازات الهی مانند نبوت و امامت دارای مقام و منزلت ویژه ای در نزد خداوند شده اند، بی اساس است.

پاسخ دوم: زنده بودن پیامبران و اولیا و شهدا

ابن تیمیّه و بن باز و پیروان آنها معتقد بودند توسّل به خداوند به واسطه دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حال زنده بودن آن حضرت جایز است، ولی پس از رحلت آن حضرت جایز نیست؛ زیرا (بعد مماتّه متعذّر)؛ پس از مردنش توان دعا کردن برای دیگران را ندارد،

و (لأنه اذا مات العبد انقطع عمله)؛ هر بنده ای که می میرد عملش نیز قطع می گردد.

اکنون از آنان می پرسیم: اگر در حال حاضر پیامبران و امامان و شهدا زنده باشند، توسّل به خداوند به واسطه دعای آنان جایز است یا نه؟ یقیناً پاسخی جز جواز توسّل ندارند؛ زیرا خودشان تصریح کردند که دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله در حال زنده بودن، برای هر کسی که انجام گیرد مفید است و همه مسلمانان در این امر اتفاق نظر دارند. و حقیقت این است که پیامبران و امامان و شهدا در حال حاضر زنده هستند.

۱. الدرّ النضید، ص ۹ و ۱۰؛ تحفه الأحمذی، ج ۱۰، ص ۲۶.

اما پیامبران

درباره زنده بودن پیامبران روایات گوناگونی نقل شده است:

۱. (عن أنس بن مالك: أنّ النبی صلی الله علیه و آله قال: الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون(۱)).

(انس بن مالک گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پیامبران زنده هستند و در قبرهایشان نماز می خوانند.)

ابن حجر عسقلانی در کتاب (فتح الباری) درباره سند این حدیث می گوید: (بیهقی کتاب زیبایی درباره زنده بودن پیامبران در قبرهایشان تألیف کرده است. در این کتاب حدیث انس بن مالک (الأنبياء أحياء...) را ذکر کرده و آن را از طریق یحیی بن ابی کثیر که از رجال صحیح مسلم محسوب می شود، از مسلم بن سعید که احمد بن حنبل و ابن حبان او را ثقة دانسته اند، از حجّاج اسود که توسط احمد بن حنبل و ابن معین توثیق شده است، از ثابت، از انس بن مالک روایت می کند. و ابویعلی نیز این حدیث را در مسندش با همین سند ذکر

می کند.)

مناوی نیز در کتاب (فیض القدير) می گوید: (این روایت از انس بن مالک روایت شده است و این حدیث صحیح است). (۳)

۱. مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۱۴۷؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۷۷؛ فیض القدير، ج ۳، ص ۲۳۹؛ الکامل (ابن عدی)، ج ۲، ص ۳۲۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۳۲۶؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۶۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

۲. فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۲.

۳. فیض القدير، ج ۳، ص ۲۳۹.

همی در کتاب (مجمع الزوائد) می گوید: (این روایت را ابویعلی و هزار روایت کرده اند. راویانی که در سند روایت ابویعلی ذکر شده همگی ثقه می باشند).

عظیم آبادی نیز در کتاب (عون المعبود) و شوکانی در کتاب (نیل الأوطار) می گویند: (در حدیث ثابت شده است که پیامبران در قبرهایشان زنده هستند. این روایت را منذری ذکر کرده و بیهقی آن را روایت صحیح دانسته است).

شعیب ارنؤوط در حاشیه بر (سیر اعلام النبلاء) می گوید: (حدیث الأنبياء أحياء فی قبورهم صحیح بطرقه (۳)؛ حدیث (الأنبياء أحياء فی قبورهم) با سندهای موجود، صحیح است).

و ألبانی در کتاب (أحكام الجنائز) گفته است:

(ثبت عنه صلى الله عليه وآله أنه قال: (الأنبياء أحياء فی قبورهم يصلون). أخرجه أبويعلى بإسناد جيد. وقد خرجته فی الأحاديث الصحیحه. (۴)

(ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (الأنبياء أحياء...)). و ابویعلی این روایت را با سند خوبی روایت کرده است. و من نیز آن را در حدیثهای صحیح ذکر کرده ام).

بنابراین روایت مذکور از نظر سند مشکلی ندارد. و از نظر دلالت نیز بسیار واضح است.

۲. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (شبی که معراج رفتم موسی علیه السلام را در کثیب أحمَر (توده ریگ سرخ) دیدم که در قبرش ایستاده و

نماز می خواند).

۳. بسیاری از روایات دلالت دارد بر اینکه صلوات بر پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله توسط آن

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

۲. عون المعبود، ج ۳، ص ۲۶۱؛ نیل الأوطار، ج ۳، ص ۳۰۵.

۳. سیر أعلام النبلاء، ج ۹، ص ۱۶۱.

۴. أحكام الجنائز (الآلبانی)، ص ۲۱۳.

۵. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۰۲؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴۸؛ سنن النسائی، ج ۳، ص ۲۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۴۲؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۷۱؛ نیل الأوطار، ج ۳، ص ۳۰۵؛ السنن الكبرى (النسائی)، ج ۱، ص ۴۱۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۱۱؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۵۰.

حضرت پاسخ داده می شود: اکنون بعضی از آنها را ذکر می کنیم.

الف) (ابوهریره گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بر من صلوات فرستید، زیرا صلوات شما هرکجا باشید به من می رسد.)

بسیاری از دانشمندان اهل سنت این حدیث را حدیث صحیح دانسته اند (۲).

ب) (رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: در روز جمعه زیاد صلوات بر من بفرستید، چون صلوات شما بر من عرضه می گردد. گفتند: چگونه صلوات ما بر تو عرضه می گردد، در حالیکه بدن شما پوسیده شده است؟! رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند متعال به زمین اجازه نمی دهد بدنهای پیامبران را فاسد کند.)

(به کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده نگویند، بلکه آنان زنده هستند و شما نمی فهمید.)

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

(کشته شدگان در راه خدا را مرده نپندارید، بلکه آنان زنده اند و نزد خداوند روزی داده می شوند.)

امامان معصوم (علیهم السلام) نیز شهید هستند.

البته معنای زنده بودن پیامبران، امامان و شهدا این است که آنان در قبرهایشان به اذن خداوند

متعال شاهد کردار مردم هستند. در این صورت توسل به خداوند به واسطه آنان، درخواست دعا در نزد خداوند و طلب مغفرت از خداوند در حال حاضر جایز است.

شوکانی در کتاب (نیل الأوطار) می گوید: (استاد ابو منصور بغدادی گفته است: (محققین و متکلمین گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از وفاتش زنده است.) و مؤید آن، فرمایش خداوند متعال است که می فرماید: (شهدا در قبرهایشان زنده هستند و روزی داده می شوند)، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از شهداست. و هنگامی که ثابت شد آن حضرت در قبرش زنده است، آمدن به نزد او پس از مرگش مانند آمدن به نزد او قبل

۱. مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۶۷؛ سنن أبي داود السجستاني، ج ۱، ص ۴۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ المعجم الأوسط، ج ۸، ص ۸۲.

۲. المجموع، ج ۸، ص ۲۷۵؛ فقه السنه، ج ۱، ص ۶۱۲؛ أحكام الجنائز، ص ۲۱۹؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۲؛ ریاض الصالحین، ص ۵۵۶.

۳. مسند أحمد، ج ۴، ص ۸؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۵ و ۵۲۴؛ سنن أبي داود السجستاني، ج ۱، ص ۲۳۶ و ۳۲۴؛ سنن النسائی، ج ۳، ص ۹۱؛ مستدرک الصحيحین، ج ۱، ص ۲۷۸ و ج ۴، ص ۵۶۰؛ السنن الكبرى (البیهقی)، ج ۳، ص ۲۴۹.

۴. فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۲.

۵. شرح سنن النسائی، ج ۴، ص ۸۲.

۶. عون المعبود، ج ۶، ص ۲۰۱.

۷. فیض القدر، ج ۶، ص ۲۲۰.

والرشاد(۸)، و شوکانی در کتاب (نیل الأوطار)(۹) و...

۸. سبل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۳۶۰.

۹. نیل الأوطار، ج ۳، ص ۳۰۵.

شهدا و امامان

در قرآن کریم به طور صریح زنده بودن شهدا را متذکر شده است. خداوند متعال می فرماید:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَّا تَشْعُرُونَ)

۱. البقره / ۱۵۴.

۲. آل عمران / ۱۶۹.

از مرگش است.)

بکری دمیاطی می گوید:

(پیامبر صلی الله علیه وآله در قیام زنده است و به اذن خداوند از ظواهر و اسرار خلق اطلاع دارد.)

نتیجه: افرادی مانند ابن تیمیّه و بن باز، توسّل به معنای درخواست دعا از پیامبر صلی الله علیه وآله را در حال زنده بودنش جایز دانستند. وقتی ثابت شد پیامبران و امامان اکنون نیز زنده اند، پس توسّل به خداوند متعال به واسطه آنان به معنای درخواست دعا از آنان برای برآورده شدن حاجات جایز است.

پاسخ سوم: توسّل نکردن صحابه دلیل بر حرمت نیست

در کلمات ابن تیمیّه مهمترین سند برای اثبات حرمت توسّل به خداوند به واسطه مقام و منزلت پیامبران، معهود نبودن این عمل در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و توسّل نکردن صحابه و تابعین و ائمه چهارگانه مذاهب به مقام و منزلت آن حضرت معرّفی شده است. در پاسخ از این سند به ذکر دو مطلب بسنده می کنیم:

۱. توسّل نکردن صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله به واسطه مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله دلیل بر حرمت نیست، همانطور که آلوسی در تفسیر (روح المعانی) پس از نقد و بررسی بعضی از ادلّه ای که درباره جواز توسّل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله در نزد خداوند ذکر شده، اینگونه نتیجه گیری می کند: (پس از آنچه ذکر شد، به نظر من هیچ اشکالی در توسّل به خداوند به واسطه منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله در حال زنده بودن و یا پس از رحلت آن حضرت نیست. و منظور از جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله معنا و مفهومی است که به یکی از صفات خداوند برمی گردد، مثلاً

منظور این است که محبت تامّ خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله موجب می شود تا خواسته او را رد نکرده، شفاعتش را بپذیرد؛ بنابر این معنای (إلهی أتوسّل بجاه نبیک أن تقضی لی حاجتی) این است: پروردگارا! محبت خود

۱. نیل الأوطار، ج ۵، ص ۱۷۸.

۲. إعانه الطالبین، ج ۲، ص ۳۵۶.

به پیامبر صلی الله علیه وآله را وسیله ای برای بر آوردن حاجت من قرار بده. و فرقی بین این جمله و جمله (أتوسّل برحمتک أن تفعل کذا) نیست، زیرا معنای این جمله نیز این است: پروردگارا! رحمت خویش را وسیله ای در انجام فلان کار قرار بده.

بلکه به نظر من اشکالی ندارد که انسان به جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله به معنایی که ذکر شده خداوند را قسم بدهد.

آری! توسّل به جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله از صحابه نقل نشده است. و شاید علت دوری نمودن آنان از توسّل به منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله این بوده است که نمی خواستند پیامد بد و ترسناکی داشته باشد و در اذهان مردم آن زمان، طور دیگری نقش بندد؛ زیرا توسّل به منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله در زمانی تحقّق پیدا می کرد که نزدیک به زمان توسّل به بتها بود. از این رو سایر امامان پس از صحابه نیز به همین دلیل توسّل به پیامبر صلی الله علیه وآله را ترک کرده اند.

دو نکته دیگر باقی است:

اول: توسّل به مقام و منزلت کسانی دیگر غیر از پیامبر صلی الله علیه وآله نیز اشکالی ندارد، در صورتی که بدانیم آن شخص نزد خداوند دارای مقام و منزلت است، مثلاً یقین

داشته باشیم شخص صالحی است و خداوند او را دوست دارد. و اما کسانی که درباره آنان یقین به این موضوع نداریم توسل به آنان جایز نیست).

۲. ابن تیمیّه در همان کتاب (مجموع الفتاوی) که ادّعا می کند توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از اصحاب و تابعین و ائمه مذاهب نقل نشده است به صدور توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی گذشتگان اعتراف می کند. ایشان می گویند: (و مطالبی در باره توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از بعضی پیشینیان ذکر شده است، مانند حکایتی که ابن ابی الدنیا در کتاب (مجابی الدعاء) نقل کرده و گفته: ابوهاشم گفته است: از کثیر بن محمد بن کثیر بن رفاعه شنیدم که می گویند: مردی برای مداوا نزد عبدالملک بن سعید بن ابجر آمد. عبدالملک دستی به شکم او مالید و گفت: (تو

۱. تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۸.

مبتلا به مرضی شده ای که مداوا نمی شود.) آن مرد گفت: (مرضی من چیست؟) عبدالملک گفت: (دبيله (۱) است.)

ابوهاشم می گویند: آن مرد مبادرت به خواندن این جملات کرد: (الله الله الله، پروردگار من است که هیچ کس را شریک او قرار ندهم. پروردگار! من به واسطه پیامبرت محمّد، پیامبر رحمت، به سوی تو روی آورده ام. ای محمّد! من به واسطه تو به سوی پروردگارت و پروردگارم روی آورده ام تا نسبت به مرضی که به آن مبتلا شدم بر من ترخّم نماید.)

ابوهشام می گویند: عبدالملک دوباره شکم او را مالید و گفت: تو اکنون خوب شده ای.

من می گویم: این دعا و مانند آن از دعاهایی است که

پیشینیان در هنگام دعا استفاده می کردند. و در منسک مردودی نیز نقل شده است که احمد ابن حنبل در هنگام دعا به پیامبر صلی الله علیه و آله متوسل می شد.

پاسخ چهارم: دلیل های قرآنی بر جواز توسل

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که دلالت بر جواز توسل دارد:

۱. خداوند متعال می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)

(اگر آنان هنگامی که به خود ظلم کرده بودند، نزد تو می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر برای آنان طلب آمرزش می نمود، خداوند را توبه پذیر و بخشنده می یافتند.)

۱. ابن اثیر در کتاب (النهایه، ج ۲، ص ۹۹) درباره معنای (دبيله) می گوید: (دبيله دمل بزرگی است که در داخل شکم پدیدار می شود و می ترکد و شخص را غالباً می کشد.)

۲. مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۶۳ ۲۶۴.

۳. النساء / ۶۴.

بسیاری از مفسران و محدثان در تفسیر این آیه شریفه، داستان معروف اعرابی را نقل کرده اند که بیانگر این مطلب است که درخواست طلب آمرزش توسط پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند متعال اختصاص به قبل از رحلت آن حضرت ندارد، بلکه شایسته است مردم پس از رحلت آن حضرت نیز به آن حضرت متوسل شده و از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست استغفار نمایند.

عتبی و به روایتی علی علیه السلام نقل می کند: (در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم که مردی اعرابی آمد و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: السلام علیک یا رسول الله. از خداوند متعال شنیده بودم که می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ...)، اکنون

من در حالی آمده ام که طلب آموزش گناهانم را نموده، به واسطه تو از پروردگارم طلب شفاعت می کنم.

سپس مرد اعرابی دو بیت شعر سرود که ترجمه آن چنین است:

ای بهترین کسی که در بهترین دشت دفن شدی از عطرش دشت و تپه عطر آگین گشته

جانم فدای قبری که تو ساکن آن هستی که در این قبر پاکدامنی و جود و کرم هست

پس از سرودن این اشعار از آنجا رفت. در همان وقت بود که به خواب رفتم و پیامبر صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که می فرمود:

(ای عتبی! خودت را به اعرابی برسان و به او مژده بده که خداوند او را آمرزیده است.)

همانطور که گذشت بن باز (مفتی عربستان) در مقام ردّ دلالت این آیه شریفه بر جواز توسّل به واسطه مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: (خداوند متعال این آیه را نازل کرده است، ولی فرموده: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا.) و کلمه (إِذْ) ظرف برای گذشته است و

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۲؛ الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۲۳۸؛ تفسیر الثعالبی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ المجموع، ج ۸، ص ۲۷۴؛ إغانه الطالبین، ج ۲، ص ۳۵۷؛ المغنی (ابن قدامه)، ج ۳، ص ۵۸۹؛ الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج ۳، ص ۴۹۴، کشف القناع، ج ۲، ص ۵۹۹؛ الأذکار النوویّه، ص ۲۰۶.

به عنوان ظرف برای آینده استعمال نمی شود. خداوند نفرموده است: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذَا ظَلَمُوا)، بلکه فرموده است: (إِذْ ظَلَمُوا). لذا آیه از آنچه در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله رخ داده، سخن می گوید.)

ایشان طوری سخن می گوید که گویا هیچ اطلاعی نسبت به ادبیات عرب ندارد. تمام اندیشمندان ادبیات عرب تصریح کرده اند که کلمه (إِذْ) اگر

چه غالباً برای ظرف ماضی استعمال می شود، ولی گاه برای ظرف مستقبل (آینده) نیز استعمال می گردد، همانطور که کلمه (إِذَا) اگر چه غالباً برای ظرف مستقبل (آینده) استعمال می شود، ولی گاه برای ظرف ماضی نیز استعمال می گردد (۲)؛ از این رو تعیین یکی از دو وجه نیاز به قرینه دارد. و درباره آیه شریفه قرینه وجود دارد که کلمه (إِذَا) در مطلق زمان ماضی و مستقبل استعمال شده است، زیرا مراجعه اصحاب به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و درخواست دعا از ایشان قرینه برای زمان گذشته است، همانطور که داستان اعرابی قرینه برای مستقبل است.

۲. خداوند متعال می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)

(ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و به سوی او دستاویز بجویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید.)

در گذشته توضیح دادیم که وسیله عبارت است از هر عمل و یا شخصی که در نزد خداوند دارای مقام و منزلت و احترام باشد.

پس معنای (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) این است که در پی عمل و یا شخص با ارزشی برای تقرب به خداوند متعال باشید. بی شک همانطور که انجام یک عمل صالح

۱. فتاوی مهمه، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲. شرح الرضی علی الکافی، ج ۳، ص ۱۸۴؛ مغنی اللیب، ج ۱، ص ۸۰ ۸۶.

۳. المائده / ۳۵.

انسان را به خداوند نزدیک می کند، دعای شخص محترمی مانند پیامبران و امامان معصوم (علیهم السلام) در تقرب به سوی خدا و آمرزیده شدن گناهان توسط خداوند بی تأثیر نیست.

۳. برادران حضرت یوسف پس از پشیمانی نزد حضرت یعقوب آمدند و گفتند:

(يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرُوا)

لَنَا ذُنُوبًا إِنَّا كُنَّا خَطِيئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي

(پدر جان! ما خطاکار بودیم، تو درباره گناهان ما از خداوند طلب آمرزش کن. یعقوب گفت: به همین زودی برای شما از پروردگارم طلب آمرزش می کنم.)

این آیه دلالت دارد بر اینکه واسطه قرار دادن پیامبران و اولیا از دیرباز در میان مؤمنان وجود داشته است و پیامبران و اولیا این درخواست مردم را اجابت می کردند و میان آنان و خداوند واسطه می شدند.

از طرفی پیامبران و امامان و شهدا پس از مرگ نیز در قبرهایشان زنده هستند و ناظر کسانی هستند که به کنار قبرهای آنان می روند؛ از این رو واسطه قرار دادن آنها و درخواست استغفار از خداوند در حال حاضر نیز جایز است.

۴. خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله درباره زنانی که در گذشته مرتکب گناهی شده و می خواهند با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نموده، کارهای گذشته را ترک کنند، می فرماید:

(وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

(از خداوند برای آنان طلب آمرزش کن، زیرا خداوند بخشنده و مهربان است.)

این آیه نیز بیانگر این است که خداوند متعال دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را واسطه ای برای بخشیده شدن دیگران قرار داده است. و از این جهت تفاوتی میان زمانی که آن حضرت در دنیا زندگی می کرد و زمانی که از دنیا رفته وجود ندارد.

۱. یوسف / ۹۷ و ۹۸.

۲. الممتحنه / ۱۲.

پاسخ پنجم: دلیلهای روایی بر جواز توسل

روایات گوناگونی وجود دارد که دلالت بر جواز توسل دارند.

روایت اول: حدیث غار

در صحیح بخاری روایتی را در چند مورد از عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه

وآله نقل کرده است.

متن روایت این است:

(بینما ثلاثه نفر يتماشون أخذهم المطر، فمالوا إلى غار في الجبل، فانحطت على فم غارهم صخره من الجبل، فأطبقت عليهم، فقال بعضهم لبعض: انظروا أعمالاً عملتموها لله صالحه فادعوا الله بها لعله يفرجها.

فقال أحدهم: اللهم إنه كان لى ولدان شيخان كبيران، ولى صبيّه صغار، كنت ارعى عليهم؛ فأذا رحّت عليهم فحلبتُ بدأتُ بوالدى أسقيهما قبل ولدى. وأنه نأى بى الشجر، فما أتيتُ حتى أمسيتُ فوجدتهما قد ناما، فحلبت كما كنت احلب، فجئت بالحلاب، فقمّت عند رؤسهما، أكره أن أوقظهما من نومهما واكره أن أبدأ بالصبيّه قبلهما والصبيّه يتضاغون عند قدمى، فلم يزل ذلك دأبى ودأبهم، حتى طلع الفجر. فإن كنت تعلم أنّى فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج لنا فرجه نرى منها السماء. ففرج الله لهم فرجه حتى يرون منها السماء.

وقال الثانى: اللهم إنه كانت لى ابنه عمّ أحبها كأشدّ ما يحبّ الرجال النساء، فطلبت إليها نفسها، فأبت حتى آتيتها بمائه دينار، فسعيت حتى جمعت مائه دينار، فلقيتها بها، فلما قعدت بين رجليها قالت: (يا عبدالله اتق الله ولا تفتح الخاتم)، فقمّت عنها. اللهم فإن كنت تعلم أنّى قد فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج لنا منها. ففرج الله لهم فرجه.

وقال الآخر: اللهم إننى كنت استأجرت أجيلاً بفرق أرز، فلمّا قضى عمله قال: (اعطنى حقّى). فعرضت عليه حقّه، فتركه ورغب عنه، فلم أزل أزرعه حتى جمعتُ منه بقرّاً وراعيها، فجاءنى فقال: (إتق الله ولا تظلمنى واعطنى حقّى). فقلت: (اذهب إلى ذلك البقر وراعيها)، فقال: (إتق الله ولا تهزأ بى). فقلت: (إننى لا أهزأ بك، فخذ ذلك البقر وراعيها) فأخذّه فانطلق. فإن كنت تعلم أنّى فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج ما بقى. ففرج الله

(سه نفر در بین راه می رفتند که باران شروع به باریدن کرد؛ به داخل غاری که در دامنه کوهی بود پناه بردند. ناگهان از بالای کوه، سنگ بزرگی افتاد و دهانه غار را بست. آنها به همدیگر گفتند: هر کس عملهای نیکی را که برای رضای خداوند انجام داده، در نظر بگیرد و خداوند را به آن عملهای صالح بخواند تا شاید خدا گشایشی حاصل کند.

یکی از آنان گفت: پروردگارا! من پدر و مادری پیر و بچه هایی کوچک دارم که از آنها سر پرستی می کنم. هرگاه به آنها مهربانی می کنم و برای آنان شیر تهیه می نمایم، قبل از آنکه به بچه هایم بنوشانم ابتدا به پدر و مادرم می نوشانم. یک بار به علت دوری راه، شب به خانه برگشتم؛ پدر و مادرم خوابیده بودند. من کاسه شیر را برداشته، بر بالین آنها حاضر شدم، ولی راضی نشدم آنها را از خواب بیدار کنم. از طرفی راضی نبودم که قبل از آنها به بچه هایم که به پاهای من چسبیده بودند شیر بدهم، این عادت من و آنها نبود که پیش از پدر و مادر غذایشان را بدهم؛ از این رو صبر کردیم تا اینکه روز شد و پدر و مادرم بیدار شدند. پروردگارا! اگر تو می دانی که این عمل را فقط به خاطر تو انجام داده ام، اکنون برای ما روزنه ای بگشا تا از آن جا آسمان را ببینیم. خداوند برای آنها روزانه ای گشود تا آسمان را ببینند.

نفر دوم گفت: پروردگارا! من دختر عمویی داشتم که او را بسیار دوست داشتم، از او خواستم تا خود

را در اختیار من قرار دهد، ولی او امتناع ورزید مگر اینکه صد دینار به او بدهم. من تلاش نمودم و صد دینار را جمع کرده، نزد او رفتم. هنگامی که خواستم عمل را انجام دهم به من گفت: (ای بنده خدا! از خدا بترس و چیز مُهر شده را به ناحق باز نکن.) من از جا برخاستم و از انجام این عمل پرهیز کردم. پروردگارا! اگر می دانی که من این کار را فقط برای اطاعت از تو انجام دادم، پس برای ما گشایشی و راه نجاتی قرار ده. خداوند یک روزنه دیگر گشود.

۱. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۶۹.

نفر سوم گفت: پروردگارا! من شخصی را برای چیدن برنج اجیر نمودم. وقتی کارش تمام، شد گفتم: حق مرا بپرداز، و من حقش را به او دادم، ولی او به آن مقدار راضی نشد و نگرفت. من با آن مقدار برنج زارعت کردم و از ثمره آن یک گاو و گاوچران خریدم. پس از مدتی آن مرد آمد و گفت: از خدا بترس و به من ظلم نکن و حق مرا بده. گفتم: برو آن گاو و گاوچران را بردار. او گفت: از خدا بترس و من را مسخره نکن. گفتم: تو را مسخره نمی کنم، این گاو و گاوچران را بگیر. او گرفت و رفت. پروردگارا! اگر تو می دانی که من به خاطر تو چنین کردم، پس گشایشی در آنچه باقی مانده قرار بده. خداوند برای آنها گشایشی ایجاد کرد و از غار بیرون رفتند.

بسیاری از محققین این روایت را بیانگر جواز توسل به هر نوع عمل صالح و خالص دانسته اند (۴). ولی بی شک

یک عمل صالح تا انجام نشده است، موجبات خوشنودی خداوند را فراهم نمی سازد. و هنگامی که انجام شود، ارزشی است که به

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۸۹؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۱۱۶؛ السنن الكبرى (البيهقي)، ج ۶، ص ۱۱۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۴۳؛ مسند الشاميين، ج ۴، ص ۲۲۸؛ كنز العمالي، ج ۱۵، ص ۱۵۴ ۱۵۵؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۲، ص ۲۰۳؛ كرامات الأولياء، ج ۱، ص ۸۴؛ كتاب الدعاء (الطبراني)، ص ۸۲؛ الأحاديث الطوال، ص ۱۱۰؛ المعجم الأوسط، ج ۸، ص ۳۴.

۲. البتّه واقعه غار ثور نیز معروف به (حديث الغار) می باشد.

کتابهای ما نیز با کمی تغییر در بعضی عبارات ذکر شده است.

۳. المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۳؛ الأمالی (الطوسی)، ص ۳۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۸۳.

۴. الديباج علی مسلم، ج ۶، ص ۸۵؛ الأذکار النوویّه، ص ۳۹۸؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۵.

برابر درجه ای که کسب کرده، جزا داده می شود)، (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ) (۴)؛ (هر کسی در گرو آنچه است که کسب کرده است).

این مطلب (حديث غار) بیانگر این مطلب است که آن سه نفر در حقیقت، مقام و درجه ای را که با انجام آن عملهای صالح در نزد خداوند کسب کرده بودند، واسطه ای برای اجابت دعایشان قرار دادند؛ بنابراین این روایت دلالت بر جواز توسّل به شخصیتهای معنوی دارد.

روایت دوم: حديث مرد نابینا

(عن عثمان بن حنيف أنّ رجلاً -ضريراً أتى النبي صلى الله عليه وآله. فقال: يا نبي الله! ادع الله أن يعافيني. فقال صلى الله عليه وآله: وإن شئت دعوتُ لك وإن شئت أخرت ذلك فهو خير. فقال: لا، بل ادع الله لي. فأمره أن يتوضأ وأن يُصَلِّي وأن يدعو بهذا الدعاء: (اللهم إني أسئلك وأتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة. يا محمد! إني توجهت بك إلى

رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ فَتَقْضِي وَتَشْفَعَنِي فِيهِ وَتَشْفَعَهُ فِيَّ). قَالَ

١. الحجرات / ١٣.

٢. الأحقاف / ١٩.

٣. غافر / ١٧.

٤. المدثر / ٣٨.

(ابن حنیف): ففعل الرجل فبرأ. (١))

(مردی نابینا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! از خداوند بخواه تا به من عافیت بخشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر بخواهی دعا می کنم و اگر خواستی صبر کن که این بهتر است. آن مرد گفت: از خداوند بخواهید به من عافیت دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد تا وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و اینگونه دعا کند: پروردگارا! من از تو درخواست می کنم به واسطه پیامبرت محمد که پیامبر رحمت است، ای محمد! من به واسطه تو به پروردگارم در مورد حاجتی که دارم روی می آورم تا حاجتم را برآورده سازی و شفاعت او را درباره من بپذیری و او را شفیع من قرار دهی.) عثمان بن حنیف می گوید: آن مرد این کار را انجام داد و خوب شد.)

این حدیث با اندکی اختلاف در بعضی عبارات، در بسیاری از کتابهای حدیثی و فقهی و اعتقادی اهل سنت آمده است (٢).

این حدیث باید از نظر سند و دلالت مورد بررسی قرار گیرد.

اما سند روایت:

در صحت سند این حدیث هیچ گونه اختلاف و ایرادی نیست. زیرا در سند حدیث (عن عثمان بن عمر عن شعبه عن أبي جعفر عن عمارة بن خزيمة عن عثمان بن حنيف) یا (عن روح عن شعبه عن أبي جعفر...) وجود دارد.

مقصود از (ابوجعفر) ابوجعفر خطمی است که ثقة می باشد. در بعضی از کتابها کلمه (ابوجعفر) به صورت مطلق در سند حدیث

ذکر شده است (۳). و در بعضی دیگر با

۱. مسند أحمد، ج ۴، ص ۱۳۸.

۲. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۱۳ و ۵۲۶؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۶، ص ۱۶۹؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۲۲۶؛ الأربعین البلدانیه، ص ۸۵؛ البدایه والنهایه (ابن الأثیر)، ج ۶، ص ۱۷۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۲۷؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۵۲۱؛ عمل الیوم واللیلہ، ص ۴۱۷.

۳. مسند أحمد، ج ۴، ص ۱۳۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۶، ص ۱۶۹.

وصف (الخطمی) آمده است (۱). و در بعضی دیگر با وصف (المدینی) یا (المدنی) ذکر شده است (۲). و منظور از (المدینی) یا (المدنی) همان ابوجعفر خطمی است.

و ترمذی در کتاب (سنن الترمذی) پس از تصریح به صحیح بودن این حدیث می گوید:

(لا نعرفه إلا من هذا الوجه من حدیث أبی جعفر، وهو غیر الخطمی (۳)).

(این حدیث را تنها از طریق ترمذی از ابوجعفر می شناسم. و او غیر از ابوجعفر خطمی است.)

شاید منظور ترمذی از ابوجعفر در سند این روایت ابوجعفر رازی تیمی باشد و او نیز شیخ شعبه است و ثقه می باشد.

حاکم نیشابوری می گوید:

(هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه. (۵))

(این حدیث صحیح الاسناد است و آن را شیخین نقل نکرده اند.)

البانی در کتاب (التوسل) می نویسد:

(أخرج أحمد وغيره بسند صحیح عن عثمان بن حنیف. (۶))

(این حدیث را احمد و سایرین با سند صحیح از عثمان بن حنیف روایت کرده اند.)

ابن تیمیه نیز این حدیث را ذکر می کند و در سند آن هیچ ایرادی نمی گیرد. بلکه می گوید: (مراد از ابوجعفر در این روایت

ابوجعفر خطمی است. (۷))

۱. مسند أحمد، ج ۴، ص ۱۳۸؛ تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۳۵۹.

٢. صحيح ابن خزيمة، ج ٢، ص ٢٢٦؛ الأربعين البلدانية، ص ٨٦؛ البدايه والنهايه، ج ٦، ص ١٧٨؛ مستدرك الصحيحين، ج ١، ص

٥١٩ و

۳. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۲۹.

۴. معارج القبول، ج ۲، ص ۵۲۱.

۵. مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۵۱۹ و ۵۲۶.

۶. التوسّل، ص ۶۹.

۷. مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۲۶۶.

رفاعی از نویسندگان معاصر و هابیون می گوید:

(لا شك أنّ هذا الحديث صحيح ومشهور وقد ثبت فيه بلا شكّ (۱))

شکی نیست که این حدیث صحیح، مشهور و ثابت است.

بنابر این در سند این روایت هیچ اشکالی وجود ندارد.

و اما دلالت روایت:

بعضی از اندیشمندان اهل سنّت و بخصوص پیروان آیین و هابیت سعی کرده اند دلالت این روایت بر جواز و استحباب توسّل به شخصیت مقام والا و صاحب منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله را ردّ کنند. آنان این روایت را دلیل بر جواز توسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند.

ابن تیمیّه می گوید:

(وحدیث الأعمی لا حجّه لهم فيه، فإنّه صریح فی أنّه إنّما توسّل بدعاء النبی وشفاعته وهو طلب من النبی الدعاء). (۲)

(در حدیث مرد نابینا هیچ برهانی برای کسانی که توسّل به شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را جایز می دانند نیست، زیرا این حدیث صراحت دارد به اینکه آن مرد متوسّل به دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله شده و از آن حضرت تقاضای دعا نموده است.)

و در جای دیگر نیز می گوید:

(انّ معنی قوله: أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد أي بدعائه وشفاعته). (۳)

(معنای کلام مرد نابینا که می گوید: (أَسْأَلُكَ وَاتَّوَجَّهَ...) این است که به دعا و شفاعت پیامبر محمد صلی الله علیه وآله از تو می خواهم و به تو روی می آورم.)

البانی سعی کرده است در دفاع از پندار ابن تیمیّه مسئله را به صورت برهانی مطرح کند، لذا می گوید: (مراد از دعای نابینا: (اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ...))

۱. التوصل إلى حقيقه التوصل، ص ۱۵۸.

۲. مجموع الفتاوى، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳. مجموع الفتاوى، ج ۱، ص ۳۲۵ و ۳۲۶؛ الفتاوى الكبرى، ج ۲، ص ۴۳۹؛ اقتضاء الصراط، ج ۱، ص ۴۱۵.

(أَتَوْسَّلُ إِلَيْكَ بِدَعَاءِ نَبِيِّكَ)، یعنی مضاف در این جمله حذف شده است. و حذف مضاف در لغت معروف است. ما و مخالفینمان در این جهت که مضاف در این جمله در تقدیر است، اتفاق نظر داریم. این جمله مانند جمله ای است که در توسل عمر به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است.

بنابراین در دعایی که از مرد نایینا نقل شده، یا یکی از کلمات: (جاه، ذات و منزلت) در تقدیر است و معنای آن دعا این است: (من به تو روی آور می شوم) و این همان معنایی است که مخالفین ما پنداشته اند. و یا کلمه (دعاء) در تقدیر است و معنای آن این است: (من به تو روی می آورم به واسطه دعای پیامبرت؛ ای محمّد! من بواسطه دعای تو به پروردگارم روی می آورم)، و این معنایی است که ما قبول داریم.

و ترجیح یکی از دو احتمال نیازمند دلیل است.

امّا تقدیر کلمه (جاه) بدون دلیل است و کسانی که این احتمال را پذیرفته اند، دلیلی بر آن ندارند؛ نه دلیل حدیثی و نه دلیل دیگر، زیرا در چینش و ترتیب دعا نه به طور صریح و نه با اشاره، کلمه (جاه) و آنچه به معنای آن باشد، وجود ندارد. همانطور که مدرکی از قرآن یا سنّت و یا فعل صحابه را که بتواند دلالت بر جواز توسل به جاه کند، در اختیار ندارند. پس این احتمال بدون مرجح است و از اعتبار

و اما تقدیر کلمه (دعاء) چیزی است که دلیلهای زیادی که در گذشته نقل شد دلالت بر آن دارد.)

در نقد و بررسی کلام البانی که سعی می کند نظریه خویش را برهانی و نظریه ما را غیر برهانی معرفی کند، توجه شما را به نکات زیر جلب می کنیم:

۱. شکی نیست که مقام و منزلت و درجه از اوصاف مربوط به ذات است و از ذات انفکاک پیدا نمی کنند. و به تعبیری مقام و منزلت و جاه برگشت به شخصیت شخص می کند؛ همانطور که ذات شیء، چیزی جز خود آن شیء نیست. و اما دعا یکی از افعالی است که گاه از ذات صادر می شود و قابل انفکاک از ذات است؛ از این رو ذکر یک شیء مستلزم ذکر مقام و درجه و ذات آن شیء است و نیازی به تقدیر و اضافه نیست. اما ذکر یک شیء مستلزم ذکر فعل و کارهای او نیست. پس اگر مراد، ذکر فعل آن شیء باشد، نیازمند تقدیر هستیم.

۱. التوسل، ص ۷۷.

در جمله (نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا) اگر مراد خود نبی (کسی که دارای مقام نبوت است) و ذات او مقصود باشد، به طور قطع نیازی به تقدیر نیست؛ زیرا خود کلمه (نَبِيَّكَ) معرف مقام و ذات پیامبر صلی الله علیه و آله است. و اما اگر مراد، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، به ناچار باید کلمه (دعا) در تقدیر گرفته شود، زیرا کلمه (نَبِيَّكَ) نه به طور صریح و نه به طور اشاره، معرف دعای پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.

بنابر این در جمله (نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا) و جمله (بِكَ إِلَى رَبِّي) دو

احتمال مطرح است:

الف) مقصود مقام و منزلت و ذات پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ در این صورت نیازی به تقدیر کلمه ای نیست، بلکه به ظاهر آن دو جمله توجه می شود و معنای حدیث این است: (پروردگارا! من به واسطه ذات و شخصیت معنوی پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله از تو طلب عافیت نموده، رو به تو می نمایم).

ب) مقصود دعای پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ در این صورت باید کلمه (دعا) در تقدیر گرفته شود و از ظاهر دو جمله چشم پوشی گردد.

می توانیم بگوییم: در دو جمله (نَبِّئْكَ مُحَمَّدًا) و (بِكَ إِلَى رَبِّي) سه احتمال وجود دارد:

۱. مقصود ذات و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

۲. مقصود مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

۳. مقصود دعای پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

در صورت اول هیچ نیازی به تقدیر کلمه ای نیست؛ زیرا هر شخصی خود ذات آن شخص است. و در صورت دوم و سوم نیاز به تقدیر کلمه (جاه) و (دعا) است.

در هر صورت چه در صورت دوم بگوییم نیاز به تقدیر هست و چه بگوییم نیاز به تقدیر نیست امر دائر است بین تقدیر و عدم تقدیر. و در این گونه موارد فقها اصل عدم تقدیر را جاری می کنند (۱). و در ادبیات عرب نیز اصل عدم تقدیر است (۲).

الف) مرد نابینا به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا برای او دعا کند، لذا عرض کرد: (ادع الله أن يعافيني). و این قرینه است بر اینکه آن مرد متوسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله شده است. و اگر مقصودش توسل

به جاه و ذات پیامبر صلی الله علیه و آله بود، نیازی به آمدن به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه در خانه می نشست و می گفت:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَاهِ نَبِيِّكَ وَمَنْزِلَتِهِ عِنْدَكَ أَنْ تَشْفَعَنِي وَتَجْعَلَنِي بَصِيرًا.)

پاسخ: واسطه قرار دادن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص به زمان یا مکان خاصی ندارد؛ همانطور که آن مرد می توانست در خانه این کار را انجام دهد، می توانست به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، چنین کند. علاوه بر آن، اگر چه ممکن است آن مرد نابینا به قصد دعا کردن پیامبر صلی الله علیه و آله آمده باشد، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله برای او دعا نکرد و فرمود: (اللَّهُمَّ اشْفِهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ بَصِيرًا)، بلکه به او آموخت که خودش در نزد پروردگار با واسطه قرار دادن پیامبر رحمتش دعا کند و بینا شدنش را از خداوند بخواهد.

ب) پیامبر صلی الله علیه و آله به مرد نابینا وعده داد که برای او دعا کند، لذا فرمود: (إِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ). و این دلیل بر این است که آن مرد نابینا متوسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله شده است.

پاسخ: اگر چه پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داد برای او دعا کند، ولی دعا نکرد؛ بلکه راه بهتری را پیش روی او قرار داد و آن توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و واسطه قرار دادن او بود. شاید پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست به این صورت شیوه توسل را به دیگران نیز بیاموزد.

ج) آن مرد نابینا اصرار داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله او را دعا

کند و پیامبر صلی الله علیه وآله نیز وعده داد

۱. حواشی الشروانی، ج ۱، ص ۴۱۲؛ سبل السلام، ج ۱، ص ۸۱؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۲۸ و ج ۱۰، ص ۴۳ و ج ۱۲، ص ۲۸۵.

۲. شرح الرضی علی الکافیہ، ج ۱، ص ۳۰۳ و ج ۴، ص ۳۰۹؛ مغنی اللیب، ج ۱، ص ۱۷۳.

بر این اساس، واهی بودن سخن البانی (نحن ومخالفونا متفقون علی ذلک) روشن می شود، زیرا همه فقها و علمای اصول اتفاق نظر دارند بر اینکه اصل عدم تقدیر مضاف است و برای اثبات تقدیر نیاز به دلیل است.

۲. البانی می گوید احتمال اول (اینکه مراد از این دعا توسل به ذات و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله باشد) توسط قرینه و یا دلیلی تأیید نمی شود.

همانگونه که گذشت، نیازی به تقدیر کلمه (ذات) نیست، بلکه جمله (نَبِّیْکَ مُحَمَّدٍ) کاملاً ظهور در ذات پیامبر دارد. اگر جمله (اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتُوَّجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ) را به دست یک فردی آشنا به زبان عربی بدهیم اینگونه معنا می کند: (پروردگارا! از تو می طلبم و به تو روی می آورم به واسطه شخص پیامبرت محمد صلی الله علیه وآله).

بنابر این اثبات دلالت این جمله بر جواز توسل به ذات پیامبر صلی الله علیه وآله نیاز به تأیید و قرینه ندارد، بلکه اثبات دلالت آن بر خصوص جواز توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله نیازمند تأیید و قرینه است.

علاوه بر آن، جمله (محمّد نبی الرحمة) نیز کاملاً ظهور دارد در اینکه مقصود، سؤال از خداوند به واسطه شخص پیامبر صلی الله علیه وآله است، البتّه شخصی که دارای شخصیت عظیم است.

و در جمله (یا محمد إِنِّي أَتُوَّجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي) ضمیر در

(بک) به خود شخص محمد صلی الله علیه وآله باز می گردد و این نیز قرینه است بر دلالت این روایت بر جواز توسل به واسطه ذات پیامبر صلی الله علیه وآله.

در جمله (فشفعه فی) نیز ضمیر به شخص محمد صلی الله علیه وآله برگشت می کند و مفاد آن این است که: پروردگارا! محمد صلی الله علیه وآله را شفیع من قرار بده و شفاعت او را در مورد من بپذیر.

۳. البانی ادعا می کند در این روایت کلماتی وجود دارد که قرینه است بر تقدیر کلمه (دعا)(۱).

۱. التوسل، ص ۷۵ ۷۱.

برای او دعا کند. و این اقتضا دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله حتماً برای او دعا نماید؛ زیرا او (خیرٌ مَنْ وَفَى بِمَا وَعَدَ) بهترین وفا کننده به وعده های خویش است. این قرینه است بر اینکه در جمله (نییک) کلمه (دعا) در تقدیر گرفته شود تا وعده پیامبر صلی الله علیه وآله محقق گردد.

پاسخ: خواسته مرد نابینا عافیت و سلامت چشمش بود. لذا از پیامبر صلی الله علیه وآله خواست دعا کند، همانطور که دیگران از او می خواستند دعا کند. و پیامبر صلی الله علیه وآله راه بهتری را به او و دیگران یاد داد تا لازم نباشد هر کسی برای هر حاجتی به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمده، درخواست دعا نماید و آن راه، توسل به خداوند به واسطه پیامبر رحمت است. و آن مرد از این راه به مقصود خودش رسید و خلف وعده نشد.

(د) در دعایی که پیامبر صلی الله علیه وآله به آن مرد نابینا آموخت جمله (اللهم فشفعه فی) وجود داشت و

این جمله ممکن نیست حمل بر توسل به ذات و منزلت پیغمبر صلی الله علیه و آله شود؛ زیرا شفاعت به معنای دعاست، و معنای جمله مزبور می شود: (اللهم اقبل دعاءه فی أن ترد علی بصری؛ پروردگارا! دعای او را در برگرداندن بینایی به من بپذیر).

پاسخ: کلمه شفاعت هرگز در لغت به معنای دعا نیامده است، بلکه همانطور که در بحث شفاعت به طور مفصل بیان خواهیم کرد شفاعت به معنای همراهی کردن است و شفیع به همراه می گویند. بنابراین معنای جمله (اللهم فشفعه فی) این است که: پروردگارا! او را که شخصی آبرومند و دارای احترام است، همراهی برای من در طلب عافیت و سلامت قرار بده.

و معنای جمله (وشفّعنی فیه) این است که: پروردگارا! مرا به اعتبار ایمانی که دارم و بنده تو هستم همراهی دیگر، در طلب عافیت و سلامت قرار بده.

در حقیقت مرد نابینا برای طلب بینایی دو همراه را واسطه قرار داده است: ۱. شخص پیامبر اعظم. ۲. خودش را بعنوان بنده ای از بندگان خدا.

نتیجه: این روایت به طور قطع دلالت بر استحباب توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله برای همه انسانها دارد.

در کتاب (قطف الثمر فی بیان عقده أهل الأثر) چنین آمده:

(وفی التوسل خلاف. والحق أنّ ما صحّ عن النبیّ وجب اتّباعه والعمل به، کحدیث الأعمی الذی فی السنن، وهو حدیث حسن لا موضوع. وفیه (یا محمّد إنّی أتوجه بکّ إلی ربّی)... (۱))

در مسئله توسل اختلاف است. به نظر من حق این است که پیروی از آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده واجب است، مانند حدیث مرد نابینا که در کتابهای سنن

ذکر شده است؛ و این حدیث نیکو است و ساختگی نیست. و در این حدیث جمله (یا محمد إني أتوجه بك إلى ربّي) وجود دارد.

روایت سوم: توسّل حضرت آدم علیه السلام به پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله

حاکم نیشابوری در کتاب (مستدرک الصحیحین) از عمر بن الخطّاب نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:

(لَمَّا اقترف آدم الخطيئة قال: (يا ربّ أسألك بحقّ محمّد لما غفرت لي). فقال الله: (يا آدم! كيف عرفت محمّد، ولم أخلقه؟) قال: (يا ربّ لأنّك لمّا خلقتني بيدك ونفخت فيّ من روحك رفعتُ رأسي، فرأيت على قوائم العرش مكتوباً لا- إله إلاّ الله محمّد رسول الله، فعلمت إنّك لم تضيف إليّ اسمك إلاّ أحبّ الخلق إليك). فقال الله: (صدقت يا آدم، أنّه لأحبّ الخلق إليّ، ادعني بحقه فقد غفرت لك، ولولا محمّد ما خلقتك). هذا حدیث صحیح الإسناد. (۲))

(وقتی آدم علیه السلام مرتکب خطا شد، به پروردگار عرض کرد: پروردگارا! به حقّ محمّد از تو می خواهم که مرا ببخشی. خداوند متعال فرمود: ای آدم! چگونه محمّد را که هنوز نیافریده ام شناختی؟ آدم گفت: پروردگارا! هنگامی که مرا به دست خود آفریدی و از روح خود در پیکر من دمیدی، سرم را به سوی عرش بلند کردم، آنگاه دیدم بر ستونهای

۱. قطف الثمر، ص ۱۰۲.

۲. مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۶۱۵.

عرش نوشته شده است (لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله). آنجا فهمیدم که تو در کنار نام خود، جز نام کسی را که دوست داشتی ترین شخص نزد توست، نمی گذاری. خداوند فرمود: ای آدم! راست گفתי، محمّد از تمام آفریده ها در نزد من محبوبتر است. مرا به حقّ او بخوان تا

تو را ببخشم. و اگر محمد نبود تو را خلق نمی کردم. این حدیث از نظر سند صحیح است.)

این روایت با کمی تغییر در بعضی عبارات، در بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنت ذکر شده است.

محمد شربینی در کتاب (مغنی المحتاج)(۲) این روایت را دلیل بر استحباب توسل به حق پیامبر صلی الله علیه وآله در هنگام زیارت قبر آن حضرت دانسته است.

حاکم نیشابوری تصریح به صحیح بودن این حدیث کرد و خود ابن تیمیه در مبحث خلقت آدم و ثبت نام مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله بر روی عرش الهی، همین روایت را ذکر کرده و به آن استناد می کند.(۴) و این یک تناقض گویی آشکار است. البته این گونه اشتباهات و تناقض گویی در کلمات ابن تیمیه فراوان است.

روایت چهارم: توسل به حق سائلین

روایت دیگری که دلالت بر استحباب توسل دارد، روایتی است که عطیه عوفی از ابوسعید خدری نقل کرده است. در این روایت از پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۳؛ المعجم الأوسط، ج ۶، ص ۳۱۳؛ کنز العمّال، ج ۲، ص ۳۵۹ و ج ۱۱، ص ۴۵۵؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۱؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۸ و ۶۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۴۳۷؛ البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۹۱؛ ینابیع المودّه، ج ۲، ص ۳۳۶؛ الشریعه، ص ۴۲۸ و ۴۳۱.

۲. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۲.

۳. مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۵۴ ۲۵۵.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۵۱.

(من قال حین یرج إلى الصلاه: اللهم إني أسألك بحق السائلين عليك وبحق ممشای، فإني لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا رياءً ولا سمعه، خرجتُ اتقاءً سخطك وابتغاءً مرضاتك، فاسئلك أن تنقذني

من النار وان تغفر لي ذنوبي إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت) وكل الله به سبعين ألف ملك يستغفرون له وأقبل الله عليه بوجهه حتى يفرغ من صلاته(۱).

(هر کسی که هنگام رفتن به مسجد برای نماز بگوید: پروردگارا! از تو درخواست می کنم به حقّ سئوال کنندگان از درگاهت و به حقّ گامهایی که به سوی تو برمی دارم، من از روی نافرمانی و یا برای خوش گذرانی و یا ریا و شهرت از خانه بیرون نیامده ام، بلکه برای پرهیز از خشم تو و تحصیل رضای تو بیرون آمده ام، از تو می خواهم مرا از آتش جهنّم نجات داده، گناهان مرا ببخشی؛ زیرا کسی جز تو گناهان را نمی بخشد. خداوند هزار فرشته را مأمور می سازد که برای او طلب آمرزش کنند و نیز با رحمتش به او روی می آورد تا زمانی که نمازش تمام شود.)

این حدیث دلالت دارد بر اینکه انسان در مقام درخواست حاجت از خداوند، می تواند مقام و منزلت صالحان را واسطه ای برای برآورده شدن حاجت قرار دهد.

۱. مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵۶؛ مسند ابن الجعد، ص ۲۹۹؛ المصنّف (ابن أبي شيبة)، ج ۷، ص ۲۹؛ كتاب الدعاء (الطبرانی)، ص ۱۴۹؛ الأذکار النوویّه، ص ۳۰؛ كنز العمّال، ج ۱۵، ص ۳۹۶؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۳۶؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۴۷.

۲. إعيان الطالبين، ج ۲، ص ۳۵.

۳. حاشیه ردّ المختار، ج ۶، ص ۷۱۶.

۴. الشرح الكبير، ج ۱، ص ۵۰۱؛ كشف القناع، ج ۱، ص ۳۸۸.

دعا هنگام رفتن به مسجد(۵) ذکر کرده اند.

۵. فقه السنّه، ج ۱، ص ۲۴۷.

همانطور که ذکر شد بسیاری از فقهای اهل سنّت به این حدیث استدلال کرده اند. و صدها حدیث از عطیه عوفی از ابو

سعید در کتابهای معتبری مانند: (سنن ابی داود)، (سنن الترمذی)، (سنن ابن ماجه)، (صحیح ابن ماجه)، (مسند احمد بن حنبل)، (مستدرک الصحیحین) و... نقل شده است. و جالب آن است که آلوسی در (تفسیر روح المعانی) در موارد زیادی از عطیه عوفی حدیث نقل می کند و به آن استدلال می نماید(۳). همچنین ابن تیمیّه در بعضی موارد به حدیث عطیه عوفی استناد کرده است.

روایت پنجم: توّسل به حقّ پیامبران

در روایتی نقل شده هنگامی که فاطمه بنت اسد از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه وآله بر بالین او آمد و فرمود: (ای مادر من پس از مادرم! خدا تو را رحمت کند.) سپس اسامه و ابو ایوب و عمر بن الخطّاب و غلام سیاهی را خواست تا قبری را آماده سازند. وقتی قبر آماده شد، پیامبر صلی الله علیه وآله با دستان خود لحدی ساخت و خاک آن را درآورد و در درون قبر به پهلو دراز کشید و فرمود:

(الله الذی یحیی ویمیت وهو حی لا یموت، اغفر لأمی فاطمه بنت أسد، ووسّع علیها مدخلها بحقّ نبیکم والأنبیاء الذین من قبلی. (۵))

۱. تمام المنّه فی التعلیق علی فقه السنّه، ص ۲۸۹؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۷؛ اقتضاء الصراط، ص ۴۱۸.

۲. تاریخ ابن معین، ج ۱، ص ۳۶۳؛ معرفه الثقات، ج ۲، ص ۱۴۰؛ تاریخ أسماء الثقات، ص ۱۷۲.

۳. روح المعانی، ج ۵، ص ۴۹ و ج ۹، ص ۶۰ و ج ۲۶، ص ۱۲۵.

۴. اقتضاء الصراط، ص ۴۵.

۵. المعجم الأوسط، ج ۱، ص ۶۸؛ المعجم الكبير، ج ۲۴، ص ۳۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۸.

(پروردگاری که زنده می کند و می میراند، و زنده ای که نمی میرد! مادرم فاطمه بنت اسد را پیامرز و جایگاه او را وسیع

قرار بده، به حق پیامبرت و پیامبرانی که پیش از من بوده اند.)

هیشمی در کتاب (مجمع الزوائد) پس از نقل این حدیث می گوید: (طبرانی این حدیث را در کتاب (المعجم الأوسط) و (المعجم الكبير) نقل کرده است. و در سند حدیث روح بن صلاح وجود دارد که ابن حبان و حاکم او را ثقه دانسته اند. البته در او مقداری ضعف هست. و بقیه راویان این سند صحیح هستند.)

محمود سعید ممدوح در کتاب (رفع المناره) می گوید: (در باره روح بن صلاح اختلاف است. بعضی مانند: حاکم و ابن حبان و یعقوب سفیان فسوی او را ثقه دانسته اند. و کسانی که او را ضعیف دانسته اند مانند دارقطنی و ابن ماکولا و ابن عدی هیچ اشاره ای به علت ضعف او نکرده اند. و در چنین مواردی جرح و تضعیف در مقابل توثیق و تعدیل دیگران پایدار نیست.)

رسیره مسلمانان در توسل به اولیا و پیامبران

یکی دیگر از دللهایی که استحباب توسل به اولیا را ثابت می کند، پیشینه توسل و جایگاه آن نزد مسلمانان است. تحقیق در سیره مسلمین در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و پس از او گویای این مطلب است که آنان به ذات اولیای الهی و مقام و منزلت آنان توسل می جسته اند. و ما در اینجا به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱. توسل عمر بن خطاب به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله

معروف و مشهور است که عمر بن خطاب برای طلب باران به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله متوسل شد.

در کتاب (صحیح البخاری) نقل شده است:

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷.

۲. رفع المناره، ص ۱۱۶.

(عن أنس أن عمر بن الخطاب كان إذا قحطوا استسقى بالعباس

بن عبدالمطلب، فقال: (اللهم إنا كنا نتوسل إليك بنينا صلى الله عليه وآله فتسقيننا، وإنا نتوسل إليك بعم نبينا، فاسقنا). قال: يسقون. (۱)

(أنس می گوید: هرگاه قحطی می شد، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبدالمطلب طلب باران می نمود و می گفت: پروردگارا! ما در گذشته به پیامبران توسل می کردیم و تو ما را سیراب می نمودی. و اکنون به عموی پیامبران توسل می کنیم، پس ما را سیراب کن.) أنس می گوید: برای آنان باران می بارید.)

این مطلب در بسیاری از کتابهای اهل سنت نقل شده است (۲) و هیچ اشکالی در آن نیست.

و حاکم نیشابوری در (مستدرک الصحیحین) حدیث دیگری را نقل کرده، می گوید:

(عن زید بن أسلم عن بن عمر، قال: استسقى عمر بن الخطاب عام الرمادة بالعباس بن عبدالمطلب، فقال: (اللهم هذا عم نبيك العباس، تتوجه إليك به، فاسقنا)، فما برحوا حتى سقاهم الله. قال: فخطب عمر في الناس، فقال: أيها الناس إن رسول الله كان يرى للعباس ما يرى الولد لوالده، يعظمه ويفخمه ويبر قسمه، فاقتدوا أيها الناس برسول الله صلى الله عليه وآله في عمه العباس واتخذوه وسيلة إلى الله فيما نزل بكم. (۳)

(زید بن اسلم از ابن عمر نقل کرده است که او گفت: در سال رماده، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبدالمطلب از خداوند طلب باران نمود و گفت: (پروردگارا! این عباس عموی پیامبرت است، به وسیله او به تو روی می آوریم، پس ما را سیراب کن)؛ مکان دعا را ترک نکرده بودند که خداوند آنها را سیراب نمود

۱. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۶ و ج ۴، ص ۲۰۹.

۲. السنن الکبری (البيهقي)، ج ۳، ص ۳۵۲؛

الطبقات الكبرى ج ۴، ص ۲۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۵۵؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۷، ص ۱۰۵؛ نیل الأوطار، ج ۴، ص ۳۲؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۱۸؛ کرامات الأولیاء، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۳۳۴؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۵۰۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۲۸ ۳۲۹؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۱۹؛ کتاب الدعاء (الطبرانی)، ص ۶۰۷.

ابن عمر گفت: عمر بن خطاب پس از آمدن باران، خطبه ای خواند و گفت: ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به عباس به عنوان پدر می نگرست و او را تعظیم می نمود، شما مردم نیز به رسول خدا صلی الله علیه وآله در باره عمویش عباس اقتدا کنید و او را وسیله ای به سوی خدا در آنچه بر شما فرود آمد قرار دهید.

این داستان که یکی از واقعیات ثبت شده در تاریخ است، دلالت دارد بر استحباب توسل به شخصیت‌های الهی و معنوی که مقرب عندالله می باشند. بسیاری از علمای اهل سنت نیز به این مطلب اعتراف کرده اند. ما در اینجا بعضی از اعترافات را ذکر می کنیم:

ابن حجر عسقلانی می گوید:

(یستفاد من قصه العباس استحباب الاستشفاع بأهل الخیر والصلاح وأهل بیت النبوه. (۱))

(از قصه عباس استفاده می شود که طلب همراهی و وساطت اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله مستحب است.)

قسطلانی می گوید:

(ففيه التصريح بالتوسل. وبهذا يبطل قول مَنْ مَنَعَ التوسل مطلقاً بالأحياء والأموات، وقول مَنْ مَنَعَ ذلك بغير النبي صلی الله علیه وآله. (۲))

(در داستان عباس بن عبدالمطلب تصریح به توسل شده است. و با این داستان نظریه کسانی که توسل را به طور مطلق چه توسل به افراد زنده و چه

افراد مرده و کسانی که توسل به غیر پیامبر را ممنوع می دانند باطل می شود.)

مناوی در کتاب (فیض القدیر) می گوید:

۱. فتح

(وفیه ندب الاستشفاع بأهل الخیر والصلاح وأهل بیت النبوه (۱))

(این داستان دلالت دارد بر اینکه طلب همراهی و واسطه قرار دادن اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله مستحب است.)

خطاب رعینی می گوید:

(فعل سیدنا عمر لذلك إنما كان بمحضر الصحابه ولم ينكره أحد، فدلّ علی جوازه (۲).)

(آنچه عمر انجام داد در حضور صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله بود، و هیچ کس او را از این کار منع نکرد، لذا دلالت بر جواز توسل دارد.)

حسن بن علی سقاف می نویسد:

(فی الحدیث إثبات التوسل به صلی الله علیه وآله، و بیان جواز التوسل بغیره كالصالحین من آل البیت ومن غیرهم (۳))

(این حدیث اثبات می کند جواز توسل به پیامبر صلی الله علیه وآله و دیگرانی را مانند افراد صالح از میان اهل بیت و غیر اهل بیت.)

عبدالرحمن احمد بکری می نویسد:

(من الغریب أنّ الوهابیین یحکمون علی المسلمین الذین یتخذون الوسیله بالكفر مع العلم أنّ عمر بن الخطاب قد توسل بغیر الله كما مرّ فی الحدیث المتقدم (۴))

(شگفت انگیز است که وهابی ها مسلمانانی را که متوسل به وسیله می شوند کافر دانسته اند، در حالی که می دانند عمر بن خطاب متوسل به اشخاصی غیر از خداوند شده است؛ همانطور که در حدیث گذشته ذکر شد.)

محمود سعید ممدوح می گوید:

۱. فیض القدیر، ج ۵، ص ۲۷۳.

۲. مواهب الجلیل، ج ۴، ص ۴۰۵.

۳. إرغام المبتدع الغبی، ص ۵.

۴. حیاہ عمر بن الخطاب، ص ۳۵۶.

(وفیه أيضاً أنّ التوسّل كان بالعبّاس وليس بدعائه، بدلیل قول عمر: واتّخذوه وسیله إلى الله فیما نزل بكم). (۱)

(در این حدیث

نیز توسّل به شخص عبّاس، نه به دعای او وجود دارد، به دلیل سخن عمر که گفت: عبّاس را وسیله ای به سوی خدا قرار دهید.

وابن اثیر در کتاب (اسد الغابه) در آخر این داستان می گوید: (فقال عمر: هذا والله الوسيله إلى الله والمكان منه (۲)؛ به خدا سوگند! عبّاس وسیله ای به سوی خدا است و در نزد خداوند دارای منزلتی است.) و این جمله تأیید می کند که توسّل در این مورد توسّل به شخص یا شخصیت عبّاس است.

۲. توسّل احمد بن حنبل به پیامبر صلی الله علیه وآله

احمد بن حنبل می گوید که در هنگام دعا به پیامبر صلی الله علیه وآله توسّل می جست.

بهوتی در کتاب (کشف القناع) می نویسد:

(ولا بأس بالتوسّل بالصالحین ونصّه فی منسکه الّذی کتبه للمروزی أنّه یتوسّل بالنبی فی دعائه وجزم به فی المستوعب وغیره. (۳)

(توسّل به صلحا جایز است. واحمد بن حنبل در رساله (منسک) که به مروزی نوشته است تصریح می کند که در دعاهايش متوسّل به پیامبر صلی الله علیه وآله می شود. و در کتاب (مستوعب) و کتابهای دیگر نیز به این مطلب تصریح شده است.)

(چرا چهره از پیامبر صلی الله علیه وآله برمی تابی، در حالیکه او وسیله تو و وسیله پدر تو آدم علیه السلام در روز رستاخیر است؟!)

۴. توسّل شافعی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله

البانی که سعی دارد احادیث توسّل را ردّ کند این حدیث را از نظر سندی صحیح می داند (۲).

و نیز معروف است که ضحاک بن قیس نیز یک بار به یزید بن اسود متوسّل شده است (۳).

۶. توسّل بلال بن حارث به پیامبر صلی الله علیه وآله

معروف است که در زمان خلافت عمر بن خطّاب، خشکسالی شد و مردم گرفتار قحطی شدند. مردی کنار قبر پیامبر آمد و گفت: (یا رسول الله! استسق لأمتک فیأنهم قد هلکوا؛ ای رسول خدا! برای امت خود طلب باران کن که در حال هلاکت هستند.) سپس آن مرد رسول خدا صلی الله علیه وآله را در خواب دید که می فرمود: به عمر بن خطّاب خبر بده که به زودی مردم سیراب خواهند شد.

ابن حجر در کتاب (فتح الباری) می نویسد: (سیف در کتاب (الفتوح) روایت کرده است که آن شخصی که پیامبر صلی الله علیه وآله را در خواب دید، بلال بن حارث مزنی، یکی از صحابه بود.)

و نیز هنگام ذکر داستان می گوید: (ابن شیهه با سندی صحیح از ابوصالح سمان

۱. رفع المناره، ص ۹۲.

۲. اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۱۱.

۳. كشف القناع، ج ۲، ص ۸۴.

۴. مجموع الفتاوى، ج ۱، ص ۱۴۰.

۵. الفتاوى الكبرى، ج ۲، ص ۴۲۲.

ابن حنبل به پیامبر صلی الله علیه وآله را ذکر کرده است.

۳. توصیه مالک به منصور دوانقی

قاضی عیاض در کتاب (الشفاء بتعریف حقوق المستطفی) می گوید: منصور به مالک گفت:

(یا ابا عبدالله! استقبل القبلة وادعو أم استقبل رسول الله صلی الله علیه وآله؟)

(آیا رو به قبله کرده و دعا نمایم و یا رو به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؟.)

مالک گفت:

(لَمْ تصرف وجهك عنه وهو وسيلتك ووسيله أبيك آدم عليه السلام إلى الله يوم القيامة؟)

۱. الشفاء، ج ۲، ص ۴۱.

۲. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۲۴ ۵۲۵.

۳. ينابيع المودّة، ج ۲، ص ۴۲۸.

نقل کرده اند که شافعی این دو شعر را سروده است:

(آل النبى ذريعتى هم إليه وسيلتى

ارجوا بهم أعطى غدا بيدى اليمين صحيفتى)

(خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسیله من به سوی خدا

می باشند، و به وسیله آنها امیدوارم نامه عمل من در قیامت به دست راست من داده شود).

۵. توسل معاویه به یزید بن الأسود

معروف و مشهور است که مردم در منطقه شام گرفتار قحطی و خشکسالی شدند. معاویه یزید بن اسود را واسطه ای برای طلب باران نمود و گفت: (پروردگارا! ما متوسل به بهترین شخص در میان ما یزید بن اسود می شویم...) (۱).

۱. فتح العزیز، ج ۵، ص ۹۷؛ المجموع، ج ۵، ص ۶۵؛ تلخیص التحبیر، ج ۵، ص ۹۷؛ حواشی الشروانی، ج ۳، ص ۷۹؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۷۸؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۴۰؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۴۴۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۵، ص ۱۱۱؛ الإصابه، ج ۶، ص ۵۴۸؛ کرامات الأولیاء، ج ۱، ص ۱۹۱؛ المغنی (ابن قدامه)، ج ۲، ص ۲۹۵؛ مقدّمه ابن الصلاح، ص ۲۱۱.

۲. التوسل، ص ۴۱.

۳. إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۴۰؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۳۷؛ الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۲۹۵.

۴. المصنّف (ابن أبی شیبّه)، ج ۷، ص ۴۸۲؛ کنز العمّال، ج ۸، ص ۴۳۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۳۴۵ و ج ۵۶، ص ۴۸۹؛ الإصابه، ج ۶، ص ۲۱۶؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۷، ص ۱۰۵.

۵. فتح الباری، ج ۲، ص ۴۱۲.

از مالک الداری روایت کرده است.)

ابن کثیر نیز پس از ذکر این داستان می گوید: (سند این حدیث صحیح است.)

از مجموع آنچه تاکنون گفته شد، روشن می شود که گفتار ابن تیمیّه و شاگردانش در مسئله توسل بسیار بی اساس و گزافه گویی است. هر مسلمان با انصافی پس از مطالعه آنچه ذکر کردیم، درمی یابد که توسل به انبیا، اولیا و امامان معصوم (علیهم السلام) چیزی است که قرآن و روایات و سیره مسلمانان دلالت بر استحباب آن دارد.

و چه زیبا گفته است شیخ تقی الدین سبکی:

(یحسن التوسل بالنبی صلی الله علیه وآله إلى ربّه. ولم ينکره أحد من السلف ولا الخلف إلاّ

ابن تیمیّه، فابتدع مالم یقله عالم قبله (۳).

(توسّل به خداوند به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نیکی است که هیچ کس از گذشتگان و آیندگان منکر آن نیست، مگر ابن تیمیّه که بدعت گذار آنچه است که هیچ دانشمندی پیش از او نگفته است.)

به دعای قرطبی سخن را خاتمه می دهیم که می گوید:

(نجانا الله من أهوال هذا اليوم بحقّ محمد نبی الرحمة (۴)).

(خداوند ما را از وحشت و ترس روز قیامت، به حقّ محمد، پیامبر رحمت، نجات دهد.)

۱. همان.

۲. البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۱۰۵.

۳. حاشیه درّ المختار، ج ۶، ص ۱۷۶.

۴. التذکره، ج ۱، ص ۲۵۴.

درخواست شفاعت از غیر خداوند

شبهه

مسئله شفاعت یکی از باورهای دینی تمام مسلمانان است. اندیشمندان اسلامی همواره درباره این مسئله در محورهای گوناگون بحث کرده اند و درباره معنا، گستردگی و حدود آن، زمان و مکان آن و شرایط و لوازم آن به طور مفصّل در کتابها و مقالات و گفتارهای خویش اظهار نظر کرده اند؛ بدون اینکه شخص و گروهی از مخالفان خود را متّهم به شرک، کفر و بدعت کنند. ولی در چند قرن گذشته و مخصوصاً در زمان ما، بعضی از گروه های افراطی و متعصّب اهل سنت (وهابیون) موضوع شفاعت در اعتقادات شیعه را در قالب یک شبهه مطرح نموده، در کشورهای اسلامی بخصوص در موسم حج شیعیان را به دلیل اعتقاد به شفاعت پیامبران، اولیا و مقربان الهی متّهم به شرک و کفر و بدعت می کنند.

اساس این تهمت ناروا توسّط ابن تیمیّه طراحی شد و پیروان متعصّب او مانند: ابن قیم و محمّد بن عبدالوّهّاب و بن باز و دیگران به ترویج آن کمک کردند.

برای آشنایی با اساس فکری ابن تیمیّه و

دلایلی که ارائه کرده، بعضی از گفته های او را یادآور می شویم.

او درباره شفاعتی که قرآن کریم آن را نفی کرده، می گوید: (شفاعتی را که قرآن نفی می کند، شفاعتی است که مشرکان باور دارند و این شفاعت از نوع شرکی است که نصاری و کسانی که خود را مسلمان می دانند، مرتکب می شوند؛ زیرا آنان معتقدند که فرشتگان، پیامبران و بزرگان برای آنها نزد خداوند شفاعت می کنند.)

در خصوص شفاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در قیامت، می گوید: (تمام مسلمانان باور دارند که پیامبر ما در قیامت شفاعت می کند و نیز باور دارند که تمام مردم از آن حضرت درخواست شفاعت می کنند؛ البتّه به اعتقاد اهل سنت پیامبر صلی الله علیه و آله از کسانی شفاعت می کند که گناه کبیره انجام داده اند. به اعتقاد فرقه (وعیدیه) آن حضرت فقط در زیاد شدن ثواب مردم شفاعت می کند.)

همچنین در معنای شفاعت گفته است: (خداوند متعال شفاعت فرشتگان و پیامبران را چیزی جز شفاعت به اذن خودش نمی داند. و معنای شفاعت دعاست. و شکی نیست که دعای بعضی از مردم درباره بعضی دیگر مفید است و خداوند به انجام آن دستور داده است، ولی [شخص] دعا کننده و شفاعت کننده، نمی تواند بدون اجازه خداوند درباره شخصی دعا و شفاعت کند؛ از این رو نمی تواند کسانی را که از شفاعت آنان نهی شده است شفاعت کند، مانند مشرکان.)

و درباره درخواست شفاعت از پیامبران در دنیا می گوید: (جایز است هر شخص بلند مرتبه ای درباره شخص پایین مرتبه و شخص پایین مرتبه درباره شخص بلند مرتبه

دعا کند. لذا درخواست شفاعت و دعا از پیامبران به این معنا جایز است؛ همانطور که مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله برای طلب باران درخواست شفاعت کرده، از او خواستند دعا نماید. و همچنین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب و مسلمانان به واسطه عباس عموی پیامبر طلب باران کردند. و نیز مردم در روز قیامت از پیامبران و محمد صلی الله علیه و آله درخواست شفاعت می کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله سرور شفاعت کنندگان و دارای شفاعت ویژه است.)

۱. الردّ علی المنطقیین، ج ۱، ص ۵۲۷.

۲. مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۳. همان، ص ۱۳۰.

۴. همان، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

و نیز درباره شفاعت مشروع و شفاعت نامشروع می گوید: (اما شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و دعای او برای دنیا و دین مردم مؤمن به اتفاق همه مسلمانان مفید است. و نیز به اتفاق تمام مسلمانان شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله برای زیاد شدن ثواب مؤمنان در قیامت مفید است. و اما شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره کسانی که مرتکب گناه شده اند، به اتفاق صحابه و تابعین مفید می باشد.)

صحابه و تابعین و پیشوایان چهارگانه مذاهب اهل سنت و دیگران به مضمون احادیث معتبری که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، اعتراف دارند. در این احادیث از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که خداوند متعال گروهی از مردم را پس از مقداری عذاب، با شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و گروهی را با شفاعت دیگران و گروهی را بدون شفاعت کسی از آتش جهنم بیرون می آورد.

و کسانی که شفاعت

را انکار می کنند به این آیات استدلال کرده اند: ۱. خداوند متعال فرموده است: بپرهیزید از روزی که هیچ کسی نمی تواند به کسی دیگر پاداش دهد و از هیچ کسی شفاعت دیگران پذیرفته نمی شود و جایگزینی نمی گردد. ۲. خداوند فرموده است: از آنان جایگزینی پذیرفته نشده، شفاعت دیگران برای آنان مفید نمی باشد. ۳. و خداوند فرموده است: پیش از آن که روزی فرا برسد که در آن روز خرید و دوستی و شفاعتی نیست. ۴. و خداوند فرموده است: برای ستمگران دوست و شفاعت کننده ای نیست که فرمان برد. ۵. خداوند فرموده است: شفاعت کنندگان برای آنان مفید نیست.

پاسخ اهل سنت این است: از این آیات دو چیز ممکن است اراده شود:

اول: اینکه شفاعت برای مشرکان مفید نیست.

دوم: اینکه منظور از شفاعت در این آیات، شفاعتی است که مشرکان و بدعت گذاران کافر و یا مسلمان معتقد به آن هستند. آنان معتقدند که مخلوقات در نزد خداوند دارای مقامی هستند که می توانند بدون اذن خداوند برای دیگران شفاعت کنند؛ همان طور که بعضی از مردم از بعضی دیگر در نزد افرادی شفاعت می کنند و آنان شفاعت او را می پذیرند.)

ابن تیمیّه برای اثبات مشروع نبودن درخواست شفاعت و دعا از پیامبران پس از رحلت آنان، می گوید: (یادآوری فرشتگان و پیامبران پس از مردن آنان یا در حال غیبت آنان، درخواست از آنها، یاری طلبیدن از آنان و درخواست شفاعت آنان از احکام دینی است که خداوند آن را تشریح نکرده و برای آن پیامبر و کتابی نفرستاده است، و این امور به اتفاق تمام مسلمانان واجب یا

مستحب نیست؛ هیچ کسی از صحابه و تابعین هم انجام نداده اند و هیچ پیشوایی از پیشوایان مسلمین به انجام این امور دستور نداده است. اگر چه بسیاری از مردمی که در ظاهر اهل عبادت و زهد هستند، این امور را انجام داده، داستانها و خوابهایی را درباره این موضوعات بازگو می کنند. تمام این امور کارهای شیطان است و مشروعیت ندارد، نه واجب است و نه مستحب. و اگر کسی خداوند را به عبادتی که واجب یا مستحب نیست پرستش نماید و معتقد به واجب یا مستحب بودن آن باشد، گمراه و بدعت گذار بدعتی بد است.)

ایشان در جایی دیگر درخواست شفاعت از پیامبران را در هنگام زنده بودن آنان جایز دانسته ولی درخواست شفاعت از آنان را پس از مرگ آنها شرک می داند، و می گوید: (قرآن نهی کرده است از اینکه کسی غیر از خداوند یعنی ملائکه، پیامبران و دیگران خوانده شود؛ زیرا این شرک یا وسیله ای به سوی شرک است. اما درخواست دعا و شفاعت از ملائکه یا پیامبران و دیگران در هنگام زنده بودن آنان، موجب شرک نمی شود؛ چرا که هیچ کس از پیامبران یا بندگان صالح در حضور خودش پرستش نمی شود، چون خود او دیگران را از این عمل نهی می کند. و اما درخواست از آنان پس از مرگ، وسیله ای به سوی شرک است. از این رو اگر شخصی یکی از پیامبران را ببیند و یا یکی از فرشته ها را زیارت کند و به او بگوید: (از تو درخواست می کنم) موجب شرک نیست، ولی اگر همین جمله را در حالی که

آن پیامبر یا فرشته غایب است بگویند، موجب شرک می شود.

۱. همان، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲. همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

و ما می دانیم که ملائکه برای مؤمنان دعا کرده، طلب مغفرت می کنند، همانطور که خداوند متعال می فرماید: کسانی که عرش خداوند را حمل می کنند، و در اطراف عرش، خداوند را تنزیه و ستایش می نمایند و به خدا ایمان دارند، برای کسانی که ایمان آورده اند و در زمین هستند طلب بخشش می کنند.

بنابراین ملائکه برای مؤمنان طلب بخشش می کنند بدون اینکه کسی از آنها بخواهد. و دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله و دیگران پیامبران و بندگان صالح درباره برگزیدگان از امتش از این نوع است؛ یعنی آنان به مقداری که خداوند اذن داده، شفاعت می کنند بدون اینکه کسی از آنها طلب شفاعت کند.

وقتی درخواست از ملائکه مشروع نباشد، پس درخواست از پیامبران و بندگان شایسته ای که مرده اند نیز جایز نیست و نباید از آنان درخواست دعا و شفاعت کنیم.)

و در جایی دیگر در مقام استدلال بر مشروع نبودن درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله می گویند: (روشن است که اگر درخواست دعا و شفاعت و استغفار از پیامبر صلی الله علیه وآله در کنار قبرش جایز باشد، صحابه و تابعین بهتر از ما به این موضوع آگاه بودند و زودتر از ما انجام می دادند و یا پیشوایان مسلمانان یادآوری می کردند.)

در قسمتی دیگر می گویند: (شفیع همانطور که شفاعت کننده و همراه درخواست کننده شفاعت در طلب حاجت اوست، همراه و در کنار (مشفوع إليه) کسی که در نزد او

شفاعت می شود) نیز قرار می گیرد، زیرا او پس از شفاعتِ شفیع، حاجتِ درخواست کننده شفاعت را برآورده می سازد. پس در واقع طالب و مطلوب در کنار هم قرار می گیرند. ولی خداوند یکی است و هیچ کس در کنار او قرار نمی گیرد؛ از این

۱. همان، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲. همان، ص ۲۴۰.

رو هیچ کسی بدون اذن او نمی تواند شفاعت کند. (۱)

مقصود از ذکر این عبارات علاوه بر بیان عناصر فکری ابن تیمیّه درباره شفاعت، اشاره به وجود تناقض در تمام این عبارات است که در قسمت پاسخ به شبهه ذکر می کنم.

نظیر این سخنان را ابن تیمیّه در موارد گوناگون دیگری نیز گفته است (۲)، وابن قیّم و محمّد بن عبدالوهاب و بن باز و پیروان متعصّب آنها نیز در گفته ها، مقالات و کتابهای خویش سخنان ابن تیمیّه را مورد استناد قرار داده اند (۳).

خلاصه عناصر فکری ابن تیمیّه و پیروانش عبارتند از:

۱. شفاعت به معنای دعاست.

۲. درخواست شفاعت از پیامبران، ملائکه و صلحا در هنگامی که زنده هستند، اشکالی ندارد؛ زیرا موجب شرک نیست.

۳. درخواست شفاعت از پیامبران و دیگران پس از مرگ آنان حرام است و درخواست کنندگان شفاعت در این حال مشرک و بدعت گذار اند، زیرا آیات قرآن و سیره اصحاب آن را نفی کرده است.

۴. اعتقاد به اینکه بعضی از بندگان در نزد خداوند دارای مقام ویژه ای بوده و می توانند در نزد خداوند برای دیگران شفاعت کننده عقیده مشرکان و بدعت گذاران است.

۵. پیامبران و ملائکه در روز قیامت بدون درخواست دیگران، شفاعت می کنند.

اکنون روشن می شود که ریشه و اساس اتهام بدعت و شرک

و کفر به پیروان اهل

۱. همان، ج ۱۴، ص ۳۸۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۳۲ و ۳۸۲؛ ج ۱۴، ص ۴۱۴ ۴۰۲؛ ج ۲۴، ص ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۷۶؛ الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۲؛ اقتضاء الصراط، ج ۱، ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

۳. إغاثة اللهفان، ج ۱، ص ۲۲۰ ۲۲۳؛ فتاوی مهمه، ج ۱، ص ۳۴؛ شرح العقیده الطحاوی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ مؤلفات ابن عبدالوهاب، ص ۱۱۲ و ۲۱۳؛ تیسیر العزیز الحمید، ص ۱۸۷ ۱۸۸.

بیت (علیهم السلام) چیزی جز عناصر فکری ابن تیمیه و پیروان او نیست. گروهی از افراطیون متعصب که باورهای غلط ابن تیمیه را بدون مطالعه و دقت پذیرفته و تبلیغ می کنند، شیعه را به دلیل اعتقاد به شفاعت پیامبران و امامان و اولیای الهی متهم به کفر و شرک و بدعت می نمایند و همواره به دنبال ایجاد تفرقه میان مسلمانان و حرکت در مسیر نابودی انسجام اسلامی آنان اند.

ما در پاسخ این شبهه، مسئله شفاعت در پرتو شریعت محمدی را مورد بررسی قرار می دهیم تا گامی در مسیر احیای انسجام اسلامی باشد.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به این شبهه چند موضوع را باید تحقیق کرد:

۱. معنای شفاعت

کلمه شفاعت در اصطلاح قرآن و روایات چه معنایی دارد؟

در پاسخ این پرسش برای کلمه (شفاعت) چند معنا ذکر شده است.

بعضی گفته اند: (کلمه شفاعت به معنای دعاست).

و بعضی دیگر گفته اند: (شفاعت به معنای کمک کردن به دیگران است).

و بعضی گفته اند: (شفاعت یعنی درخواست برداشتن ضرر از دیگران).

و بعضی نیز گفته اند: (شفاعت به معنای وساطت و میانجیگری برای رسیدن دیگران به منافع دنیوی و اخروی و نجات آنان از ضرر است).

به نظر ما کلمه (شفاعت) دارای حقیقت شرعیّه نیست؛ یعنی در قرآن و روایات

۱. مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲. منهاج السنّه، ج ۶، ص ۱۱۷؛ مجموع الفتاوی، ج ۱۵، ص ۳۴۱؛ الصفدیه، ج ۲، ص ۲۹۱.

۳. رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۴. تفسیر روح المعانی، ج ۵، ص ۹۷؛ تفسیر أبی السعود، ج ۲، ص ۲۱۰.

برای این کلمه، تعریف خاصّی ذکر نشده است. بنابراین برای کشف معنای آن باید به لغت عرب و موارد استعمال آن در قرآن و روایات مراجعه کرد.

مراجعه به لغت و موارد استعمال این کلمه، بیانگر این واقعیت است که شفاعت عبارت است از: (همراه کردن دیگران با خود)، و طلب شفاعت عبارت است از: (درخواست از کسی برای همراهی کردن با خود به نزد کسی).

کلمه (شفاعت) از کلمه (شفع = زوج) در مقابل کلمه (وثر = فرد) گرفته شده است.

و شفیع به کسی گفته می شود که فردی دیگر را همراه خود سازد و زوج گردند.

ابن جریر طبری درباره معنای شفاعت گفته است:

(الشفاعه مصدر من قول الرجل: (اشفع لی فلان إلی فلان شفاعهً). وائما قيل للشفیع شفیع وشافع لأنّه ثنی المستشفع به، فصار به شفعاً، فكان ذوالحاجه قبل

استشفاعه به فی حاجته فرداً، فصار صاحبه له فیها شافعاً وطلبه فيه وفي حاجته شفاعةً، ولذلك سَمِيَ الشفيع فی الدار وفي الأرض شفيعاً، لمصير البایع به شفعاً(۲).

(کلمه شفاعت مصدر است، آنجا که شخصی می گوید: به همراه گرفتم فلانی را به نزد فلانی. و علت نام گذاری همراه کننده به شفیع و شافع این است که او درخواست کننده همراهی را همراه خود می سازد و زوج می گردند. بنابراین فردی که نیازمند همراهی است، قبل از درخواست همراهی فرد است و رفیقش همراه او می گردد و با همدیگر نیازش را درخواست می کنند. شریک در خانه یا زمین را نیز شفیع می گویند چون خریدار به همراه شریکش زوج می گردند.)

و قرطبی نیز در تفسیرش می گوید: (کلمه شفاعت و شُفَعه و مانند آن، از کلمه شَفَع گرفته شده است، و شَفَع به عدد زوج می گویند. و شفیع از همین معنا اشتقاق

۱. لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۳ ۱۸۴؛ تاج العروس، ج ۵، ص ۴۰۱.

۲. تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۳۸۱.

یافته است؛ زیرا او با رفیق نیازمندش جفت می شود. و به شتری که در یک بار، دو بچه اش را شیر می دهد می گویند: (ناقه شفوع). و شَفَع یعنی ضمیمه نمودن یکی به یکی دیگر. و شُفَعه یعنی ضمیمه کردن ملک شریک را به ملک خود؛ بنابراین شفاعت یعنی دیگران را ضمیمه کردن به مقام و احترام خود. شفاعت در واقع عبارت است از اظهار منزلت همراهی کننده (شفیع) در نزد کسی که به نزد او شفاعت و همراهی می شود، و نیز رساندن منفعت به همراهی شونده.)

بیضاوی می گوید:

(الشفاعه من الشفع، كأن المشفوع له كان

فرداً فجعله الشفيع شفعا بضم نفسه إليه (۲).

(شفاعت از شَفَع اشتقاق یافته است، همراهی شده ابتدا فرد بود و سپس همراهی کننده (شفیع) او را با ضمیمه به خودش زوج قرار داد.)

و بسیاری دیگر از مفسران نیز کلمه شفاعت را به همین معنا تفسیر کرده اند.

بنابراین نتیجه می گیریم که شفاعت عبارت است از همراه نمودن دیگران با خود. و شفیع به کسی می گویند که کسی را به اعتبار مقام و احترامی که در نزد شخصی دیگر دارد، با خود به سوی آن شخص همراهی می کند. و طلب شفاعت یعنی درخواست همراهی شخصی در حرکت به مسیری و یا به جایی!

این معنا همانطور که خواهد آمد، با ظاهر آیات قرآن کریم و روایات کاملاً سازگاری دارد و راه را برای پاسخ گویی به مغالطه های دیگران هموار می سازد.

۲. شفاعت در قرآن کریم

آیات قرآن کریم درباره شفاعت به چند گروه تقسیم می شود:

۱. آیاتی که شفاعت در قیامت را نفی می کند و یا مفید نمی داند.

۱. تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۲۹۵.

۲. تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳. فتح القدير، ج ۱، ص ۸۲؛ المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۶۳؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۰.

خداوند متعال می فرماید:

(وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ)

(بپرهیزید از روزی که کسی به کار کسی نیاید و برای او جایگزینی پذیرفته نشود و هیچ شفاعتی سود ندهد.)

(يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ)

(ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه روزی شما کردیم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی برسد که در آن روز داد و ستدی و یا دوستی و

یا شفاعتی نباشد.)

۲. آیاتی که شفاعت را اختصاص به خداوند داده و فقط او را شفیع می داند.

خداوند متعال می فرماید:

(وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ)

(و با قرآن به کسانی که از برانگیخته شدن به سوی پروردگارشان می ترسند هشدار ده، در حالی که هیچ کس جز خداوند ولی و شفیع آنان نیست.)

(وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ)

(و با قرآن یادآوری کن تا کسی با آنچه انجام داده گرفتار نماند، برای هر کسی جز خداوند ولی و شفاعت کننده ای نیست.)

(مَالِكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ)

۱. البقره / ۱۲۳.

۲. البقره / ۲۵۴.

۳. الأنعام / ۵۱.

۴. الأنعام / ۷۰.

۵. السجده / ۴.

(برای شما کسی جز خداوند ولی و شفاعت کننده نیست.)

(أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبَهُمْ أَوْلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ * قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُو مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)

(شفاعت کنندگانی غیر از خداوند گرفته اند، بگو: آیا هر چند آنان به چیزی توانایی نداشته باشند و چیزی در نیابند؟ بگو: همه شفاعت برای خداست، پادشاهی آسمان ها و زمین برای اوست.)

۳. آیاتی که شفاعت کردن درباره کفار و مشرکان را نفی می کند.

(مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ)

(برای ستمکاران (کافران) هیچ دوست نزدیک و هیچ شفاعت کننده ای نیست که شفاعتش پذیرفته شود.)

منظور از (ظالمین) کافران هستند؛ همانطور که در سوره بقره می فرماید:

(وَلَا شَفَعَهُمْ وَلَا كَفَرُوا هُمُ الظَّالِمُونَ)

(و شفاعتی نیست و کافران همان ظالمان هستند.)

(فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّافِعِينَ)

(پس شفاعت شفیعان به آنها سود نمی دهد.)

۴. آیاتی که شفاعتِ دیگران را مشروط می کند.

(مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ

عِنْدَهُ إِلَّا يَأْذُنَهُ

(کیست آن که جز با اذن خداوند نزد او شفاعت کند؟)

۱. الزمر / ۴۳ و ۴۴.

۲. الغافر / ۱۸.

۳. البقره / ۲۵۴.

۴. المدثر / ۴۸.

۵. البقره / ۲۵۵.

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أْذِنَ لَهُ

(و شفاعت نزد او سودی ندارد مگر برای کسی که او اجازه دهد.)

(مَنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ)

(هیچ شفاعت کننده ای نیست مگر پس از اذن او.)

(لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا)

(دارای شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان پیمانی گرفته باشد.)

(يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أْذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا)

(در این روز شفاعت سود ندارد، مگر شفاعت کسی که خداوند به او اجازه دهد و سخن او را بپسندد)

(وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى)

(و ملائکه شفاعت نمی کنند جز برای کسی که او بپسندد)

(وَلَا يَفْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ)

(و کسانی که جز خداوند را می خوانند دارای شفاعت نیستند مگر کسانی که به حق گواهی داده باشند)

(وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يُأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُرْضَى)

(و چه بسیار فرشتگانی در آسمانها هستند، [که] شفاعت آنها هیچ سودی ندارد، مگر پس از آنکه بر هر کس بخواهد و پسندد، اجازه دهد.)

۱. سبأ / ۲۳.

۲. یونس / ۳.

۳. مریم / ۸۷.

۴. طه / ۱۰۹.

۵. الانبیاء / ۲۸.

۶. الزخرف / ۸۶.

۷. النجم / ۲۶.

مطالعه و دقت در این آیات بیانگر چند مطلب است:

مطلب اول: گروه دوم از آیات ثابت می کند خداوند متعال شفیع (شفاعت کننده) است. و این دلالت دارد بر اینکه شفاعت و شفیع به معنای دعا، دعا کننده، درخواست کننده، وساطت و واسطه نیست؛ زیرا

خداوند متعال (مدعوُّ به) (کسی که به نزد او دعا می شود) و (مطلوبُّ منه) (کسی که از او درخواست می شود) و (ذی الواسطه) (کسی که در نزد او وساطت می شود) است.

معنای شفیع در این آیات همراهی کننده مستقل، فراگیر و همیشگی است؛ زیرا او تنها کسی است که بندگان را همواره و همیشه با رحمت و قدرت و روزی خویش در مسیر حرکت به جهان آخرت و بهشت همراهی می کند. این نوع از همراهی مخصوص خداوند است؛ چنانکه نیرو و عزت حقیقی و فراگیر مخصوص خداوند است در قرآن کریم می فرماید:

(أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)

(الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)

(لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا)

مطلب دوم: گروه سوم از آیات دلالت دارد بر اینکه شفاعت کسی درباره مشرکان پذیرفته نیست؛ زیرا آنان قابل همراهی کردن و نجات نیستند و همیشه در جهنم هستند، همان طور که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)

(خداوند شرک را نمی بخشد، و گناهان دیگر را می بخشد).

مطلب سوم: گروه چهارم از آیات، دلالت دارد بر اینکه کسانی دیگر غیر از

۱. البقره / ۱۶۵.

۲. النساء / ۱۳۹.

۳. الزمر / ۴۴.

۴. النساء / ۴۸ و ۱۱۶.

خداوند نیز با حفظ چند شرط از حق شفاعت و همراهی نمودن برخوردار می باشند:

۱. شفاعت آنان هنگامی پذیرفته می شود که خداوند اجازه دهد. لذا آنان از شفاعتی که گروه دوم آیات دلالت داشت (شفاعت مستقل، فراگیر و همیشگی) برخوردار نیستند.

۲. شفاعت کننده مشرک و کافر نباشد، بلکه گواهی به حق بدهد.

۳. برای کسانی شفاعت کنند که مورد پسند خداوند است.

۴. ملائکه می توانند با اذن خداوند شفاعت کنند.

باتوجه به

این گروه از آیات درمی یابیم که مراد از شفاعت در گروه اول، شفاعت مستقل و بدون اذن خداوند است.

و اکنون از ابن تیمیه و پیروان متعصب او (وهّابیان) می پرسیم در کدام آیه از آیات قرآن کریم برخورداری دیگران از حقّ شفاعت و تأثیر گذاری شفاعت آنان درباره افراد، مشروط شده است به اینکه شفاعت کننده زنده باشد و کسی از او درخواست شفاعت نکرده باشد؟!

و در کدام آیه از آیات قرآن شفاعت توسط دیگران به طور کلی (هر چند محدود و پس از اجازه خداوند باشد) نفی شده و دخالت در افعال خداوند متعال دانسته شده است، تا درخواست شفاعت از غیر خدا به طور کلی مستلزم شرک باشد؟!

و از برادران اهل سنت می پرسیم آیا شایسته است شیعیانی که به حکم قرآن معتقد به شفاعت پیامبران، امامان و اولیای الهی به طور محدود هستند و در همین دنیا درخواست شفاعت آنان در قیامت را دارند، متهم به شرک و کفر شوند؟!

آیا شایسته است درباره آنان بنویسند:

(ما حدث من سؤال الأنبياء والأولياء من الشفاعة بعد موتهم من حوادث الامور التي أخبر بها النبي صلى الله عليه وآله أمته وحذر منها، كما في الحديث عنه صلى الله عليه وآله قال: لا تقوم الساعة حتى يلحق حى من امتي بالمشركين وحتى تعبد فئام من امتي الأوثان. (۱))

(موضوع درخواست شفاعت از پیامبران و اولیا پس از مرگ آنان از حوادثی است که پیامبر صلی الله علیه وآله از وقوع آن خبر داده و امت خویش را از آن منع کرده است. همانطور که در حدیثی می فرماید: پیش از قیامت عدّه ای از امت من به مشرکان

می پیوندند و بتها را می پرستند؟!)

و آیا سزاوار است کسانی که در کنار قبور پیامبران و امامان و اولیای چیزی جز ذکر خداوند متعال و درخواست شفاعت از این بزرگواران را اظهار نمی کنند، متهم به شرک و کفر و بدعت شوند؟!)

۳. شفاعت کنندگان

به اعتقاد ما هر کسی که نزد خداوند متعال دارای مقام و منزلتی باشد، می تواند از گناهکاران شفاعت کند و آنان را با خود همراه نماید و شفیع آنان گردد. البته تأثیر شفاعت آنان مشروط به شرایطی است که در بخش پیش گفته شد. و هیچ شرط دیگری در آیات و روایات برای تأثیر گذاری شفاعت ذکر نشده است.

آیات و روایات بیانگر این واقعیت است که شفاعت کنندگان عبارتند از: پیامبران به طور عام، پیامبر اسلام به طور خاص، اولیا و امامان، ملائکه، شهدا، افراد صالح، قرآن، مؤمنان، اطفال و بعضی از اعمال صالح.

الف) شفاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

درباره شفاعت پیامبر اسلام به طور خاص، احادیث فراوانی نقل شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(من قال حين يسمع النداء: (اللهم رب هذه الدعوه التامه والصلاه القائمه آت محمداً الوسيله والفضيله وابعثه مقاماً محموداً الذي وعدته) حلت له

۱. عجائب الآثار، ج ۲، ص ۵۹۰.

شفاعتی يوم القيامة. (۱)

(هر کسی آنگاه که اذان را بشنود بگوید: (اللهم رب هذه الدعوه...) شفاعت من برای او در قیامت کارگشا است.)

(لكلّ نبیّ دعوه قد دعا بها فاستجيب، فجعلت دعوتی شفاعه لأمّتی يوم القيامة

(هر پیامبری از یک خواسته مستجاب برخوردار است و من خواسته ام را شفاعت امت خویش در قیامت قرار دادم.)

(لكلّ نبیّ دعوه يدعوها، فاريد أن اختبىء دعوتی شفاعه لأمّتی يوم القيامة

(هر پیامبری خواسته ای دارد که آن را از خداوند می طلبد، و من اراده نمودم که خواسته ام را برای شفاعت امت خویش در قیامت پنهان کنم.)

این حدیث در کتابهای حدیثی اهل سنت نیز با سندهای مختلف و عبارات گوناگون نقل شده است (۴).

ترمذی همین حدیث را نقل کرده و به آخر

حدیث این جمله را اضافه کرده است: (وهی نائله إن شاء الله من مات منهم لا یشرک بالله شیئاً) (۵)؛ شفاعت من شامل هر کسی از امت می شود که مشرک نمیرد.

۱. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۵۲ و ج ۵، ص ۲۲۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۳۹؛ سنن أبی داود (السجستانی)، ج ۱، ص ۱۲۹؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۲۷؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۹۸؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۴۰؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۳۱۰.

۲. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۴۵.

۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۰ ۱۳۲؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۴۵ و ج ۸، ص ۱۹۲؛ مسند ابن المبارک، ص ۶۵.

۴. المصنّف (الصنعانی)، ج ۱۱، ص ۴۱۳؛ مسند أبی یعلیٰ، ج ۴، ص ۱۶۷، ج ۵، ص ۲۲۹ و ۳۰۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۷۶، المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۲۰۳؛ مسند الشامیین، ج ۴، ص ۱۷۵؛ مسند الشهاب، ج ۲، ص ۱۳۱ ۱۳۳، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۷۲؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۹۱.

۵. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۳۸.

و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

(یخرج قوم من النار بشفاعه محمّد فیدخلون الجنّه یُسّمون الجهنمیّین. (۱))

(گروهی که جهنمیون نام دارند، با شفاعت محمّد صلی الله علیه وآله از آتش خارج شده، به بهشت وارد می شوند.)

نیز از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که آن حضرت فرمود:

(خیرتُ بین الشفاعه و بین أن یدخل نصف أمتی الجنّه، فاخترت الشفاعه لأنّها أعمّ وأکفی. (۲))

(من مخیر شدم بین شفاعت و اینکه نصف امت من وارد بهشت شود، و من شفاعت را برگزیدم، زیرا با شفاعت افراد بیشتری قابل ورود به بهشت می شوند.)

و ترمذی همین حدیث را با کمی اختلاف در عبارات ذکر نموده و به آخر حدیث این جمله را اضافه کرده است: (وهی لمن مات لا یشرک بالله شیئاً) (۳)؛ شفاعت

اختصاص به کسانی دارد که مشرک نشده باشند.)

حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است؛ این حدیث معروف به (حدیث شفاعت) است و در بسیاری از کتابهای معتبر اهل سنت با سندهای بسیار جالب و عبارات گوناگون همراه با یک مضمون نقل شده است.

ما در اینجا این حدیث را از کتاب صحیح بخاری نقل نموده، شما را به مطالعه کتابهای دیگر ارجاع می دهیم.

معبد بن هلال عنزی می گوید: با گروهی از مردم بصره جمع شده نزد انس بن مالک رفتیم و قرار شد درباره حدیث شفاعت از او پرسیم. وقتی از مضمون حدیث شفاعت پرسیدیم، در جواب گفت:

۱. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۰۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۳؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۴۲۲؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۴۳۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۰۶.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۱.

۳. سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۷.

(حدَّثنا محمّد صلی الله علیه وآله، قال: إذا كان يوم القيامة ماج الناس بعضهم في بعض، فيأتون آدم فيقولون: اشفع لنا إلى ربك. فيقول: لست لها ولكن عليكم بآبراهيم، فإنه خليل الرحمن.

فيأتون إبراهيم، فيقول: لست لها، ولكن عليكم بموسى، فإنه كليم الله.

فيأتون موسى، فيقول: لست لها، ولكن عليكم بعیسی، فإنه روح الله وكلمته.

فيأتون عیسی، فيقول: لست لها، ولكن عليكم بمحمّد صلی الله علیه وآله.

فيأتوني، فأقول: أنا لها، فأستأذن على ربّي، فيؤذن لي ويلهمني محامد أحمدّه بها لا تحضرني الآن، فأحمده بتلك المحامد وأخبر له ساجداً، فيقال: (يا محمّد! ارفع رأسك وقل يسمع لك، وسل تعط، واشفع تُشفع).

فأقول: يا ربّ أمتي أمتي.

فيقال: انطلق فاخرج منها من كان في قلبه مثقال شعيرة من ايمان.

فانطلق فافعل، ثم أعوذ فأحمده بتلك المحامد، ثم أخبر

له ساجداً.

فيقال: يا محمد! ارفع رأسك، وقل يسمع لك، وسل تعط، واشفعُ تشفع.

فأقول: يا رب أمتي أمتي.

فيقال: انطلق، فاخرج منها من كان في قلبه مثقال ذره أو خردله من إيمان. فأنطلقُ فأفعلُ، ثم أعوذ، فأحمده بتلك المحامد، ثم أخزُّ له ساجداً.

فيقال: يا محمد! ارفع رأسك، وقل يسمع لك، وسل تعط، والشفع تشفع.

فأقول: يا رب! أمتي أمتي.

فيقول: انطلق فاخرج من كان في قلبه أدنى أدنى مثقال حبه من خردل من إيمان.

فاخرجه من النار.

(رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: در روز قیامت گروهی از مردم به سوی گروهی دیگر هجوم برده، به صورت یک موج به نزد حضرت آدم علیه السلام می آیند و می گویند: ما را به سوی پروردگارت شفاعت و همراهی کن.

۱. صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۰۱۲۰۰.

حضرت آدم علیه السلام می فرماید: من برای این کار نیستم، بروید به نزد ابراهیم علیه السلام، زیرا او خلیل الرحمن است.

آنان به نزد ابراهیم علیه السلام می آیند و درخواست شفاعت می کنند.

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز می فرماید: من برای این کار نیستم، بروید به نزد موسی علیه السلام، زیرا او کلیم الله است.

مردم به نزد موسی علیه السلام می آیند و درخواست شفاعت می کنند. او نیز می فرماید: من برای این کار نیستم، بروید به نزد عیسی علیه السلام، زیرا او روح الله و کلمه الله است.

همه مردم به نزد عیسی علیه السلام می آیند و او نیز می فرماید: من برای این کار نیستم، شما بروید به نزد محمد صلی الله علیه وآله.

آنگاه مردم به نزد من می آیند و من می گویم: من شما را شفاعت می

کنم.

آنگاه از پروردگارم اجازه شفاعت می‌خواهم و او به من اجازه می‌دهد و الفاظی را برای ستایش خویش به قلب من الهام می‌کند و من او را با آن الفاظ سپاس می‌گویم و در برابر او به سجده می‌افتم.

در این حال به من گفته می‌شود: ای محمد! سر از سجده بردار و هر چه می‌خواهی، بر زبان جاری کن که اکنون شنیده می‌شود و درخواست کن که اکنون عنایت می‌گردد و شفاعت کن که اکنون پذیرفته می‌شود.

من می‌گویم: پروردگارا! اَمّت من، اَمّت من.

در این حال گفته می‌شود: هر کسی را که در قلبش به مقدار یک دانه جو ایمان هست از جهنم آزاد کن.

و من آنها را آزاد می‌کنم و دوباره برمی‌گردم و به همان صورت خداوند را با آن الفاظ ستایش کرده، در مقابل او سجده می‌کنم.

دوباره گفته می‌شود: ای محمد! سر خود را بلند کن و هر چه می‌خواهی...

من دوباره می‌گویم: پروردگارا! اَمّت من، اَمّت من.

در جواب گفته می‌شود: برو و هرکسی را که در قلبش ذره‌ای یا خردلی ایمان باشد از جهنم خارج کن. من می‌روم و چنین می‌کنم.

و برای مرتبه سوم برمی‌گردم و با همان الفاظ خداوند را ستایش کرده و سجده می‌کنم.

و در جواب گفته می‌شود: ای محمد! سرت را بلند کن و...

من می‌گویم: پروردگارا! اَمّت من، اَمّت من.

خداوند می‌فرماید: برو و هرکسی را که در قلبش کمتر از مثقالی ایمان باشد، از آتش خارج کن.

من می‌روم و چنین می‌کنم.

این حدیث در بسیاری

از کتابهای حدیثی اهل سنت با تعبیر گوناگون آمده است. (۱) و بیانگر این مطلب است که پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه وآله به لحاظ اینکه سید المرسلین و خاتم الانبیاست، برخوردار از شفاعتی است که سایر پیامبران برخوردار از آن نوع شفاعت نیستند.

(ب) شفاعت پیامبران، ملائکه و مؤمنان

در قرآن کریم می فرماید:

(وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى)

(و جز برای کسی که خداوند اجازه دهد شفاعت نمی کنند).

فاعل کلمه (لا یشفعون) کسانی هستند که کفار آنان را فرزندان خداوند می دانستند و آنها عبارتند از: ملائکه و عیسی علیه السلام و عزیر علیه السلام، پس آیه ثابت می کند که آنان برخوردار از حق شفاعت هستند.

۱. مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۸۲ و ۲۹۵، ج ۲، ص ۴۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۱۲۸؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۷۲؛ مسند ابن المبارک، ص ۶۲ ۶۳؛ المصنّف (ابن اَبی شیبّه)، ج ۷، ص ۴۱۵؛ مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۲۲۸ ۲۲۹، السنن الکبری (النسائی)، ج ۶، ص ۳۷۹؛ مسند اَبی یعلی، ج ۱، ص ۵۷ ۵۸؛ تعظیم قدر الصلاه، ج ۱، ص ۲۸۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۴۰۰؛ تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۲۴۲.

۲. الأنبياء / ۲۸.

۳. جامع البيان، ج ۲۵، ص ۱۳۵.

و در سوره (النجم) می فرماید:

(كَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يُأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ).

این آیه دلالت دارد بر اینکه ملائکه برخوردار از حق شفاعت هستند.

و در آیه دیگری می فرماید:

(وَلَا يَغْنِيكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ).

و مراد از جمله (من شهد بالحق) کسانی اند که ایمان آورده و گواهی به شهادتین بدهند.

قرطبی در تفسیر این آیه می گوید: (مراد از جمله (من شهد

بالحق) مؤمنان هستند. البته در صورتی که خداوند به آنان اجازه شفاعت دهد. ابن عباس گفته است: (مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ) یعنی کسی که به وحدانیت خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه وآله شهادت بدهد.)

و در تأیید این تفسیر می‌گوییم: خداوند متعال در قرآن کریم مؤمنان را به شهدا تعبیر کرده و می‌فرماید:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ)

(کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند راستگویان و شهدا در نزد پروردگارشان هستند.)

بنابراین از مجموع این آیات استفاده می‌شود که پیامبران و ملائکه و شهدا به معنای کسانی که گواهی به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله بدهند و مؤمنان می‌توانند شفاعت کنند، البته شفاعت آنان مشروط به اذن خداوند متعال است.

۱. النجم / ۲۶.

۲. الزخرف / ۸۶.

۳. تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۱۲۲.

۴. الحديد / ۱۹.

درباره شفاعت پیامبران و ملائکه و مؤمنان روایات بسیار زیادی نقل شده است.

در روایتی آمده است که وقتی پیامبران و ملائکه و مؤمنان از افراد جهنمی شفاعت می‌کنند، خداوند متعال می‌فرماید:

(شَفَعْتُ الْمَلَائِكَةَ وَشَفَعَ النَّبِيُّونَ وَشَفَعَ الْمُؤْمِنُونَ وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، فَيَقْبِضُ قَبْضَهُ مِنَ النَّارِ فَيُخْرِجُ مِنْهَا قَوْمًا لَنْ يَعْمَلُوا خَيْرًا قَطُّ... (۱))

(ملائکه و پیامبران و مؤمنان شفاعت کردند، و کسی برای شفاعت کردن جز خداوند باقی نمانده است. در اینجاست که خداوند گروهی از اهل جهنم را جمع می‌کند و کسانی را از جهنم نجات می‌دهد که هرگز عمل نیکی انجام نداده‌اند...)

(ج) شفاعت قرآن و قاری قرآن

روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

(الصيام والقرآن يشفعان للعبد يوم القيامة. يقول الصيام: أرى رب! منعه الطعام والشهوات بالنهار

فشفَعَنِي به. ويقول القرآن: منعه النوم بالليل فشفَعَنِي فيه. فيشفعان.(۲))

(روزه و قرآن در روز قیامت برای بندگان خدا شفاعت می کنند. روزه می گوید: پروردگارا! من این بنده را در روز از خوردن طعام و استفاده از شهوات منع کردم، پس مرا شفیع او قرار بده. و قرآن می گوید: من او را در شب از خواب باز داشتیم، پس مرا شفیع او قرار بده. و هر دو شفاعت می کنند.) و در روایتی از علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۹۴؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۶؛ مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۵۸۳؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۷۲؛ مسند أبی داود الطیالسی، ج ۲۹۰؛ المصنّف (الصنعانی)، ج ۱۱، ص ۴۱۰؛ تفسیر الثعالبی، ج ۴، ص ۶۹؛ تفسیر البغوی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۷۴؛ مسند ابن المبارک، ص ۵۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۵۵۴؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۲۳؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۴۴۵؛ فقه السنّه، ج ۱، ص ۴۳۲.

(من قرأ القرآن فاستظهره شفّع فی عشره من أهل بيته قد وجبت لهم النار(۱))

(هر کسی که قرآن را با صدای بلند بخواند، درباره ده نفر از خویشاوندانش که جهنم بر آنها واجب شده، شفاعت می کند.)

(د) شفاعت شهدا و اطفال

قرطبی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره شفاعت شهدا روایت کرده است:

(أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ تُعْطَى لَهُمُ الشَّفَاعَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَشَفَاعَتِي أَيْضاً يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَأَمَّا الشَّهَدَاءُ فَإِنَّهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَيَمْنُ يَشْفَعُونَ.(۲))

(پیامبران در روز قیامت برخوردار از شفاعت می شوند. و من نیز در روز قیامت شفاعت می کنم. ولی شهدا در هر روز می توانند افرادی را شفاعت کنند.)

و در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که

اطفال، پدر و مادر خویش را شفاعت می کنند(۳).

۴. شفاعت شونداگان

(خداوند شرک به خودش را نمی بخشد، و سایر گناهان را می بخشد).

و در روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: (فهی لمن لا یشرک بالله شیئاً (۲)؛ شفاعت مخصوص کسانی است که به خداوند شرک نوززند).

و همچنین از حدیث شفاعت نیز استفاده می شود که ایمان شرط اساسی برای امکان بهره مندی از شفاعت اولیا است.

و درباره امکان بهره مندی اهل ایمان از شفاعت اولیا الهی دو دلیل وجود دارد، یکی عامّ است و دیگری خاصّ می باشد. بعضی از روایات امکان بهره مندی از شفاعت را حقّ هر مسلمانی می داند.

سلیم بن عامر می گوید: از عوف بن مالک اشجعی شنیدم که می گوید:

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أتدرون ما خیرنی ربی اللیله؟ قلنا: الله ورسوله أعلم. قال: فإِنَّه خیرنی بین أن یدخل نصف أمّتی الجنّه و بین الشفاعه، فاخترت الشفاعه. قلنا: یا رسول الله! ادع الله أن یجعلنا من أهلها. قال: هی لکلّ مسلم. (۳)

(رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می دانید در امشب خداوند مرا میان چه چیز مخیر نمود؟

عرض کردیم: خدا و رسولش بهتر می دانند.

آن حضرت فرمود: خداوند مرا مخیر کرد بین اینکه نصف امت من به بهشت بروند و یا توسط من شفاعت شوند. من شفاعت آنان را انتخاب نمودم.

عرض کردیم: ای رسول خدا! از خداوند بخواه تا ما را از اهل شفاعت قرار دهد.

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲. تفسیر القرطبی، ج ۴، ص ۲۷۶.

۳. مسند ابن راهویه، ج ۴، ص ۲۵۱.

۴. طه / ۱۰۹.

۵. سبأ / ۲۳.

حدیث شفاعت استفاده می شود.

از این رو شفاعت اولیا شامل

مشرکان نمی شود؛ زیرا آنان قابل بخشش نبوده، همیشه در جهنم باقی می مانند، همانطور که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)

۱. النساء / ۴۸ و ۱۱۵.

۲. السنن الكبرى (البيهقي)، ج ۳، ص ۱۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۰۱ و ج ۵، ص ۱۴۹؛ شرح سنن النسائي، ج ۱، ص ۲۱۱؛ موارد الظمان، ص ۷۵؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۲، ص ۸۸؛ قصص الأنبياء (ابن کثیر)، ج ۲، ص ۴۰۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۲۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۴۳۷.

۳. مستدرک الصحيحین، ج ۱، ص ۱۵؛ المعجم الكبير، ج ۱۸، ص ۶۹؛ مسند الشاميين، ج ۱، ص ۳۲۷؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۴۰۲.

آن حضرت فرمود: شفاعت حق هر مسلمانی است.

حاکم نیشابوری درباره این حدیث می گوید: (این حدیث صحیح است و تمام راویان آن ثقه هستند و هیچ ضعفی در این حدیث نیست).

و ابن منده نیز می گوید: (سند این حدیث صحیح است).

البانی می گوید: (سند این حدیث صحیح است؛ زیرا تمام راویان موجود در سند آن ثقه و از روایان بخاری می باشند).

ولی در روایات بسیاری که هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل سنت نقل شده است، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید:

(أَنَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي (۴))

(شفاعت من اختصاص به کسانی از امت من دارد که مرتکب گناه کبیره شده باشند).

جمع بین این روایات به این است که روایات گذشته با این روایات تخصیص می خورد؛ از این رو شفاعت شامل خصوص کسانی می شود که دین حق را پذیرفته و مرتکب گناهان کبیره شده اند.

اما کسانی که مرتکب هیچ گناه کبیره ای نشده اند، از دو حالت خارج نیست: یا مرتکب گناه صغیره نیز نشده اند، در این

صورت نیازی به شفاعت ندارند، بلکه برخوردار از حق شفاعت نسبت به دیگران هستند. و یا مرتکب گناه صغیره شده اند، در این صورت خداوند متعال گناهان آنان را پیش از قیامت می بخشد؛ زیرا می فرماید:

(إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا)

۱. مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۱۵.

۲. الایمان (ابن منده)، ج ۲، ص ۸۷۴.

۳. ظلال الجنّه، ج ۲، ص ۸۴.

۴. مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۱۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۳۸۶-۳۸۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۱؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۴۲۱؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۸، ص ۱۷؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۴۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۷۸؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۹۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۳۸۲.

(اگر از انجام گناهان کبیره ای که نهی شده اید اجتناب ورزید، گناهان (کوچک) شما را می زداییم و شما را به جایگاهی گرامی درمی آوریم.)

بنابراین نتیجه می گیریم که شفاعت اولیای الهی شامل کسانی می شود که پس از پذیرش دین حق، مرتکب گناهان کبیره شده باشند. و البته تأثیر شفاعت درباره آنان مشروط به اجازه خداوند متعال است.

۵. درخواست شفاعت از اولیا الهی

تاکنون چند مطلب روشن شد:

۱. شفاعت یعنی همراهی کردن دیگران با خود.
۲. مسئله شفاعت از باورهای دینی تمام مسلمانان است.
۳. شفاعت اولیای الهی زمانی مؤثر و مفید است که خداوند متعال اجازه دهد و شفاعت کنندگان و شفاعت شوندگان شرایط تأثیر گذاری شفاعت را داشته باشند.
۴. شفاعت خداوند فقط درباره مشرکان انجام نمی گردد و هیچ شرطی برای تأثیر گذاری آن نیست.

آنچه اکنون برای ما اهمیت دارد و در واقع قسمت اصلی پاسخ به وهابیتون را تشکیل می دهد، موضوع درخواست شفاعت از پیامبران، امامان، ملائکه و دیگران است.

به اعتقاد ما درخواست شفاعت از اولیای الهی، جایز و بلکه عملی بسیار پسندیده است. ولی ابن

تیمیّه و پیروان متعصّب او در تضعیف اعتقادات شیعه و اثبات حرام بودن درخواست شفاعت از اولیای الهی به دلیلهایی استدلال کرده اند که حکایت از سردرگمی آنان دارد. اکنون دلایل آنها را ذکر کرده، در پرتو شریعت اسلام و با استفاده از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها پاسخ می دهیم.

۱. النساء / ۳۱.

دلیلهای وهابیتون بر حرمت درخواست شفاعت

دلیل اول: شرک بودن درخواست شفاعت

ابن تیمیّه درخواست شفاعت را دو قسم کرده است:

۱. درخواست شفاعت از اولیا در حالی که زنده هستند.

۲. درخواست شفاعت از آنان پس از مرگ آنها.

قسم اول را شرک نمی داند و قسم دوم را شرک می داند.

اگر چه کلام وی قبلاً ذکر شد، ولی شایسته است دوباره آن را ذکر کنیم. ایشان می گوید:

(القرآن ینهی أن یدعی غیر الله، لا من الملائکه ولا الأنبیاء ولا غیرهم، فإنّ هذا شرک أو ذریعه إلى الشرک. بخلاف ما یطلب من أحدهم فی حیاته من الدعا والشفاعه، فإنّه لا یفرضی إلى ذلك، فإنّ أحداً من الأنبیاء والصالحین لم یعبد فی حیاته بحضرتّه، فإنّه ینهی من یفعل ذلك. بخلاف دعائهم بعد موتهم، فإنّ ذلك ذریعه إلى الشرک بهم، وكذلك دعائهم فی مغیبتهم هو ذریعه إلى الشرک. فمن رأى نبيّاً أو ملكاً وقال له: ادع لی) لم یفرض ذلك إلى الشرک به، بخلاف من دعاه فی مغیبه، فإنّ ذلك یفرضی إلى الشرک به(۱).

و در قسمتی دیگر می گوید:

(الشفیع كما أنّه شافع للطالب شفاعته فی الطلب فهو أيضاً قد شفّع المشفوع إليه فبشفاعته صار المشفوع إليه فاعلاً للمطلوب، فقد شفّع الطالب والمطلوب، والله تعالی وتزّ لا یشفعه أحد)(۲).

خلاصه سخنان ایشان این است:

۱. درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه و دیگران در حقیقت درخواست از

غیر خداوند است و این، شرک یا وسیله ای به سوی شرک است. و در قرآن کریم از

۱. مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۷۹ و ۱۸۰. ترجمه آن در ابتدای طرح شبهه گذشت.

۲. مجموع الفتاوی، ج ۱۴، ص ۳۸۱.

درخواست از غیر خداوند نهی شده است.

۲. چنانچه شفاعت کننده زنده باشد، درخواست شفاعت از او موجب شرک نمی شود؛ زیرا خود شفاعت کنندگان افراد را از شرک نهی می کنند. ولی اگر زنده یا حاضر نباشند، درخواست شفاعت از آنان موجب شرک می شود.

۳. شفیع قرار دادن افراد در حقیقت همراه قرار دادن آنها با خداوند است، در حالی که خداوند متعال واحد است و هیچ کس همراه و زوج او نیست.

پاسخ

۱. شما گفتید: (القرآن ینهی أن یدعی غیر الله.) و این تصرّف در قرآن کریم و تحریف در کلمات خداست؛ زیرا قرآن کریم از خواندن و درخواست از غیر خدا نهی نکرده است، بلکه (القرآن ینهی أن یدعی غیر الله مع الله)، قرآن از خواندن و درخواست از غیر خداوند در عرض خداوند و به عنوان شریک او نهی کرده است و می فرماید:

(فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا)

(أَبْنُكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ)

(لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ)

(فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ) (۴).

در تمام این آیات کلمه (مع) وجود دارد و معنای این آیات این است که نباید در عرض خداوند و به طور مستقل از کسی دیگر پیامبران، ملائکه و دیگران درخواست شود و برای خداوند شریک و همکار قرار داده شود. لذا اگر کسی بگوید:

۱. الجن / ۱۸.

۲. الانعام / ۱۹.

۳. الإسراء / ۲۲.

(يا نبى الله اغفر ذنبى) يا بگويد: (يا الله ويا

نَبِيِّ اللَّهِ اغْفِرَا ذُنُوبِي)؛ این خواندن و درخواست کردن از غیر خدا در عرض خداوند و یا به همراه خداوند است و این شرک است.

و امّا درخواست شفاعت از پیامبران یا ملائکه و دیگران به معنای این است که ما از شما که دارای مقام و منزلتی در نزد خداوند متعال هستید، درخواست می کنیم در قیامت، چنانچه خداوند به شما اجازه شفاعت داد، ما را همراه خود گردانید تا از عذاب جهنّم در امان بمانیم و یا نجات پیدا کنیم.

این درخواست اگر چه درخواست از بنده خداست، ولی درخواست از او در عرض خداوند نیست.

۲. اگر درخواست شفاعت از دیگران موجب شرک باشد، تفاوتی میان زمانی که شفاعت کننده زنده و حاضر باشد و یا زنده و حاضر نباشد وجود ندارد؛ زیرا اگر شفاعت کننده زنده یا حاضر باشد و کسی از او درخواست شفاعت کند و مقصودش این باشد که شفاعت کننده در شفاعت استقلال دارد، این شرک است و نهی کردن شفاعت کننده از شرک، تأثیری در شرک نبودن درخواست کننده شفاعت ندارد؛ چون شرک از اعمال قصدی است و ربطی به نهی و یا امر دیگری ندارد.

۳. ایشان شرط درخواست شفاعت از ملائکه را زنده و حاضر بودن آنها دانسته است. و شکی نیست که ملائکه زنده اند. و امّا درباره دیدن ملائکه باید خود ابن تیمیّه و پیروانش توضیح دهند.

۴. بی شک، شهدا و پیامبران زنده هستند؛ زیرا خداوند در قرآن درباره شهدا می فرماید:

(بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

۱. آل عمران / ۱۶۹.

(الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون. (۱))

(پیامبران در قبرها زنده هستند و

نماز می خوانند).

بنابراین اگر کسی به کنار قبور شهدا و پیامبران برود و از آنان درخواست شفاعت نماید طبق نظر ابن تیمیّه نیز اشکالی نخواهد داشت. شیعیان نیز با اعتقاد به زنده بودن پیامبران و شهدا بخصوص امامان معصوم (علیهم السلام) در کنار قبور آن بزرگواران تقاضای شفاعت در قیامت را می کنند.

۵. شفیع قرار دادن افراد، در حقیقت همراه قرار دادن آنان با شفاعت کننده است؛ نه همراه قرار دادن آنان با کسی که به نزد او شفاعت و همراهی می شود. و این معنا را در گذشته با استناد به سخنان مفسران اهل سنت توضیح دادیم. پس ابن تیمیّه معنای شفیع را وارونه فهمیده است.

دلیل دوم: درخواست شفاعت بدعت است

ابن تیمیّه درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه را در حالی که زنده یا حاضر نباشند، بدعت می داند. وی گفته است:

((الاستشفاع بهم من الدین الّلهی لم یشرعه الله، ولا- ابتعث به رسولاً ولا انزل به کتاباً، ولیس هو واجباً ولا مستحبّاً. ومن تعبد بعباده لیست واجبه ولا مستحبّه وهو یعتقدها واجبه أو مستحبّه فهو ضالّ مبتدع بدعه سیئه. (۲))

(درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه درحالی که زنده یا حاضر نیستند از اعتقاداتی است که خداوند آنها را مشروع نکرده و هیچ پیامبری را برای ابلاغ آنها مبعوث ننموده و هیچ کتاب آسمانی درباره آنها نازل نکرده است، نه واجب است و نه مستحب. و هر کسی که خود را ملتزم به عبادتی کند که واجب یا مستحب نیست و معتقد به وجوب یا استحباب آنها باشد، گمراه و بدعت گذار است.)

۱. مجمع الزوائد (الهیثمی)، ج ۸، ص ۲۱۱؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، ص ۱۴۷؛ السیف الصقیل (السبکی)، ص ۱۸۲؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۵۷.

۲. مجموع

باسخ

با اندکی تأمل در خواهیم یافت که بدعت گذار حقیقی کسی جز ابن تیمیّه و پیروان وهّابی او نیست؛ زیرا بدعت به معنای جعل حکم و اسناد آن به خداوند است؛ هر کسی که آنچه را مستحبّ یا مکروه یا واجب و یا حرام نیست، مستحبّ یا مکروه یا واجب و یا حرام بداند، بدعت گذار است. خود ابن تیمیّه در کتاب (منهاج السنّه) می نویسد:

(البدعه الشرعيه التي هي ضلاله هي ما فعل بغير دليل شرعي، كاستحباب مالم يحبه الله وایجاب مالم يوجبه الله وتحريم مالم يحرمه الله) (۱)

(بدعت شرعی که گمراهی و خروج از دین است، عبارت است از آنچه بدون دلیل شرعی انجام گیرد؛ مثلاً حکم شود به استحباب آنچه خداوند دوست ندارد، یا حکم شود به وجوب آنچه که خداوند واجب نکرده و یا حکم شود به حرام بودن آنچه که خداوند حرام نکرده است.)

شیعه استشفاع (درخواست شفاعت) را واجب یا مستحبّ نمی داند، بلکه درخواست شفاعت از پیامبران، امامان، ملائکه و دیگران را عملی جایز و پسندیده می داند؛ به این دلیل که در قرآن کریم و روایات، هیچ جمله ای که بیانگر حرمت استشفاع باشد وجود ندارد و هر عملی که در اسلام حکم به حرمت آن نشده باشد، حلال و جایز است.

ابن حزم اندلسی در کتاب (الإحکام) برای اثبات حلال و مباح بودن هر عملی که در اسلام از آن نهی نشده است، به این آیات استناد می کند:

(خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا)

(وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّرْتُمْ إِلَيْهِ)

۱. منهاج السنه، ج ۸، ص ۳۰۸.

۲. البقره / ۲۹.

۳. الأنعام / ۱۱۹.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ

اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ).

و سپس می گوید:

(فَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ حَلَالٌ لَنَا إِلَّا مَا نَصَّ عَلَى تَحْرِيمِهِ وَنَهَانَا عَنْ اعْتِدَاءِ مَا أَمَرْنَا بِهِ، فَمَنْ حَرَّمَ شَيْئًا لَمْ يَنْصَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى تَحْرِيمِهِ وَالنَّهْيِ عَنْهُ وَلَا اجْتَمَعَ عَلَى تَحْرِيمِهِ فَقَدْ اعْتَدَى وَعَصَى اللَّهُ تَعَالَى. ثُمَّ زَادَنَا تَعَالَى بَيَانًا فَقَالَ: (هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا) فَصَحَّ بِنَصِّ هَذِهِ الْآيَةِ صَحَّحَهُ لَا مَرِيَّةَ فِيهَا أَنَّ كُلَّ مَا لَمْ يَأْتِ النَّهْيَ فِيهِ بِاسْمِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهُوَ حَلَالٌ، لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْهَدَ بِتَحْرِيمِهِ. (۳)

(خداوند متعال فرموده که هر چیزی برای مسلمانان حلال است مگر اینکه تصریح به حرمت آن شود. و نیز خداوند متعال ما را از طغیانگری و تجاوز از آنچه به ما امر کرده، نهی می کند. از این رو هر کسی که حکم به حرمت چیزی کند که خداوند یا رسولش تصریح به حرمت آن نکرده و مسلمانان نیز در حرمت آن اجماع ندارند، طغیانگری و معصیت کرده است.

و خداوند در آیه ای دیگر می فرماید: کسانی را که گواهی می دادند بر اینکه خداوند این چیز را حرام کرده است حاضر گردانید... و این آیه به طور قطع دلالت دارد بر اینکه هر آنچه درباره او از طرف پروردگار و از زبان پیامبرش نهی نشده، حلال است و جایز نیست کسی گواهی به حرام بودن آن بدهد.)

اکنون از ابن تیمیّه و پیروانش می پرسیم: در کدام آیه از آیات قرآن کریم از درخواست شفاعت از اولیای الهی نهی شده است؟ و در کدام روایت از روایات نبوی

۱. المائده / ۸۷.

۲.

۳. الإحكام فى اصول الأحكام (ابن حزم)، ج ۸، ص ۱۰۵۸ ۱۰۵۹.

درخواست شفاعت از اولیای الهی حرام شده است؟ آیا حکم به حرمتِ درخواستِ شفاعت بدون هیچ دلیل قرآنی و روایی، بدعت و طغیانگری و تجاوز از دین نیست؟

بنابراین بدعت گذار حقیقی ابن تیمیه و پیروانش هستند؛ زیرا به اعتراف خود ابن تیمیه تحریم آنچه را خداوند حرام نکرده، بدعت است.

دلیل سوم: درخواست شفاعت در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و توسط دیگران انجام نگرفته است

ابن تیمیه در قسمتی از سخنانش می گوید:

(ولا فَعَلَهُ أَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَلَا أَمْرٌ بِهِ إِمَامٌ مِنْ أَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ (۱)).

(درخواستِ شفاعت توسط هیچ یک از صحابه و تابعین انجام نگرفته و هیچ یک از پیشوایان مذاهب اسلامی به انجام آن توصیه نکرده اند.)

پاسخ

۱. در علم اصول انجام یک عمل توسط متشرعه و مسلمانان به عنوان دلیل بر جواز آن عمل ذکر شده است. ولی انجام نگرفتن یک عمل توسط مسلمانان به عنوان دلیل بر جایز نبودن آن عمل ذکر نشده است؛ بنابراین انجام نگرفتن درخواست شفاعت توسط صحابه و تابعین، دلیل بر جایز نبودن آن نخواهد بود.

۲. رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث اعرابی، از درخواست شفاعت خداوند به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله منع می کند، ولی از درخواست شفاعتِ پیامبر صلی الله علیه وآله به نزد خداوند منع نکرده و این حدیث دلالت دارد بر وجود درخواست شفاعت در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و جواز آن.

بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنت به نقل از جبیر ابن مطعم نوشته اند: (مردی صحرائشین نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت: ای رسول خدا! ما

۱. مجمع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۵۹ ۱۶۰.

صحرائشینان، از پا درآمده، خانواده های ما گرسنه شده اند و اموال ما نابود شده است. از پروردگارت برای ما درخواست

باران کن، ما درخواست شفاعتِ خداوند به نزد تو و درخواست شفاعتِ تو به نزد خداوند را داریم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: سبحان الله! سبحان الله! این جمله را آنقدر تکرار کرد که اثر آن در چهره اصحاب نمایان گشت،

و آنگاه فرمود: وای بر تو! آیا خداوند را می شناسی؟! جایگاه خداوند بالاتر از آن است و کسی نمی تواند درخواست شفاعت خداوند به نزد کسی را داشته باشد.)

این حدیث بر دو مطلب دلالت دارد:

(الف) پیامبر مکرم اسلام از درخواست شفاعتِ خداوند به نزد کسی دیگر نهی کرده است، پس کسی نمی تواند بگوید: (استشفع بالله إلى محمّد صلی الله علیه وآله) یا (استشفع بالله إلى الملائکه)؛ زیرا خداوند متعال پناهگاه تمام بندگان و همراه کنندگان است.

(ب) آن حضرت از اینکه اعرابی شفاعتِ پیامبر صلی الله علیه وآله به نزد پروردگار را درخواست نمود نهی نمی کند، بلکه با سکوت خود آن را تأیید می کند، لذا اشکالی ندارد که کسی بگوید: (یا رسول الله! استشفع بک إلى الله)، (یا ایتها الملائکه المقربون استشفع بکم إلى الله) و (یا أولیاء الله استشفعت بکم إلى الله). و این دقیقاً همان چیزی است که شیعیان در زمانها و مکانهای مورد احترام به عنوان دعای توسّل انجام می دهند که متأسّفانه توسط وهابیون متّهم به کفر و شرک و بدعت می شوند!

بعضی سعی در مخدوش دانستن سند این حدیث دارند. ولی ابن تیمیّه در کتاب (بیان تلبیس الجهمیّه) می گوید: (این حدیث از گذشته در میان اهل علم پذیرفته شده

۱. سنن أبی داود (السجستانی)، ج ۲، ص ۴۱۸؛ تفسیر روح المعانی، ج ۱۶، ص ۱۵۳؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۴؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۲۶۰؛ تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۵۰۵؛ البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۱؛ اصول الایمان (محمّد بن عبدالوّهّاب)، ج ۱، ص ۶۷؛ عون المعبود، ج ۱۳، ص ۸۱۰؛ کتاب العرش (ابن أبی شیبّه)، ص ۵۶ ۵۷؛ إثبات صفه العلو، ج ۱، ص ۶۰؛ العظمه، ج ۲، ص ۵۵۵؛ رساله التوحید

(الدهلوی)، ج ۱، ص ۱۳۷؛ شرح العقیده الطحاوی، ج ۱، ص ۲۸۰؛ التوحید (ابن خزیمه)، ج ۱، ص ۲۳۹.

است و دو شخصیت مهم به آن استناد کرده اند: ۱. ابن خزیمه در کتاب (التوحید). ایشان در این کتاب شرط کرده است که جز به احادیثی که دارای راویان ثقه و پی در پی باشد استناد نکند. ۲. ابو محمد بن حزم در مسئله استداره الأفلاک. و ابن حزم فقط به احادیثی استناد می کند که به نظر خودش از نظر سند صحیح باشد. (۱)

۳. احمد بن حنبل در کتاب (مسند) و ترمذی در کتاب (سنن) از انس بن مالک نقل کرده اند:

(سألت النبى أن يشفع لى يوم القيامة، فقال: أنا فاعل. قلت يا رسول الله! فأين أطلبك؟ قال: اطلبنى أول ما تطلبنى على الصراط...)
(۲)

(از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست نمودم که در روز قیامت درباره من شفاعت کند. او فرمود: من این کار را انجام می دهم. به پیامبر عرض کردم: آنجا شما را در کجا بیابم؟ فرمود: نخستین جایی که می توانی مرا دریابی در کنار [پل] صراط است.)

۴. مصعب اسلمی نقل می کند: نوجوانی از ما به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به او گفت: من از تو چیزی می خواهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن چیست؟

او گفت: (أسألك أن تجعلنى ممن تشفع له يوم القيامة؛ من از تو می خواهم که مرا از کسانی قرار دهی که در روز قیامت درباره آنان شفاعت می کنی.)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی تو را به این کار راهنمایی نموده است؟

او گفت: هیچ کس، من خودم به این فکر افتادم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

تو از کسانی هستی که من در روز قیامت درباره آنان شفاعت می کنم (۳).

۱. بیان تلبیس الجهمیه، ج ۱، ص ۵۶۹ ۵۷۱.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۷۸؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۲؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۷۰؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۳۷.

۳. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۹؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۳۶۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۳۶۵.

هیثمی پس از ذکر این حدیث می گوید: (این حدیث را طبرانی روایت کرده است، و سند آن صحیح است) (۱).

۵. نضر بن انس از انس نقل می کند: در یکی از جنگها وقتی شب شد و پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید، در کنار او انس و ابوطلحه و دو نفر دیگر نیز خوابیدند. پاسی از شب گذشت و آنها بیدار شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نبود. همگی به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را یافتند، گفتند: کجا بودی؟ ما وقتی تو را در جایگاه خویش ندیدیم، نگران شدیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به دیدار من آمد و گفت: ای محمد! خداوند مرا به نزد تو فرستاد تا تو را مخیر کنم میان اینکه [خدا] نصف امت تو را به بهشت ببرد و یا تو از شفاعت آنان در قیامت برخوردار شوی. و من شفاعت را انتخاب کردم.

آن چهار نفر گفتند: (یا نبی الله! اجعلنا ممن تشفع لهم) ای پیامبر خدا! ما را از کسانی قرار ده که درباره آنان شفاعت می کنی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(شفاعت برای شما لازم شد. (۲))

۶. سواد بن قارب از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در محضر آن حضرت اشعاری را سروده و می

گوید:

وكن لی شفیعاً یوم لا ذوشفاعه سواك بمغن عن سواد بن قارب

(ای پیامبر خدا! در روز قیامت شفیع من باش، روزی که شفاعت کسی جز شفاعت تو سواد بن قارب را بی نیاز نگرداند.)

از آنچه ذکر شد، واهی بودن ادعای ابن تیمیه کاملاً روشن می شود.

۱. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

۲. المعجم الأوسط، ج ۲، ص ۱۰۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۷۰؛ کتاب السنه، ص ۳۷۷.

۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۸۱؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۶۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۰؛ الأحادیث الطوال، ص ۸۵؛ دلائل النبوه، ص ۳۲؛ الإصابه، ج ۳، ص ۱۸۲.

دلیل چهارم: شفاعت اولیا از نوع استغفار ملائکه است

ابن تیمیه ادعا می کند شفاعت اولیای الهی در قیامت همانند استغفار ملائکه برای مؤمنان در دنیا است، یعنی ملائکه برای مؤمنان دعا و طلب آمرزش می کنند، بدون اینکه کسی از آنان درخواست دعا و استغفار نماید؛ زیرا در قرآن کریم می فرماید:

(وَيَسْتَعْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا)

روایاتی که درباره شفاعت پیامبران و صلحا وارد شده، از همین قبیل است. یعنی پیامبران و اولیا پس از اینکه خداوند به آنان اجازه شفاعت دهد، بدون اینکه کسی از آنان درخواست شفاعت نماید، شفاعت می کنند.

وی اینگونه نتیجه می گیرد: (وإذا لم يشرع دعاء الملائكة لم يشرع دعاء من مات من الأنبياء والصالحين، ولا أن نطلب منهم الدعاء والشفاعه (۲)؛ وقتی درخواست دعا از ملائکه مشروع نباشد، درخواست دعا و شفاعت از پیامبران و اشخاص صالح نیز مشروع نیست.)

پاسخ

۱. دعا و طلب آمرزش توسط ملائکه برای دیگران بدون درخواست آنان، هیچ منافاتی با دعا و طلب آمرزش آنان پس از درخواست دیگران ندارد. همچنین شفاعت اولیای الهی بدون درخواست دیگران منافاتی با شفاعت آنان پس از درخواست از آنان ندارد.

۲. روایاتی که درباره شفاعتِ اولیای الهی (پیامبران، ملائکه و دیگران) و بخصوص روایاتی که درباره شفاعت پیامبران و رسول مکرم اسلام وارد شده است، بیانگر درخواست شفاعت توسط گناهکاران است؛ همانطور که در حدیث شفاعت گذشت.

۱. الغافر / ۷.

۲. مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۸۰.

و جالب این که خود ابن تیمیّه در مواردی، درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله را توسط مردم در قیامت مطلبی مورد اتفاق میان مسلمانان می داند و می گوید:

(قد اتفق المسلمون على أنّ نبينا شفيع يوم القيامة وأنّ الخلق يطلبون منه الشفاعة). (۱)

(به اتفاق همه)

مسلمانان، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در روز قیامت شفاعت می کند و مردم از آن حضرت درخواست شفاعت می نمایند.)

(أَنَّهُ يَشْفَعُ فِي الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَنَّ النَّاسَ يَسْتَشْفَعُونَ بِهِ يَطْلُبُونَ مِنْهُ أَنْ يَشْفَعَ لَهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ). (۲)

(به اتفاق ائمت اسلام، پیامبر صلی الله علیه وآله در روز قیامت از مردم شفاعت می کند و مردم از او درخواست شفاعت کرده، می خواهند که همراه آنان به سوی پروردگار باشد.)

(إِنَّ الْخَلَائِقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَأْتُونَ إِلَيْهِ يَطْلُبُونَ مِنْهُ أَنْ يَشْفَعَ إِلَيْهِ اللَّهُ)

(مردم در روز قیامت نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمده، از او درخواست شفاعت به نزد خداوند را دارند.)

نتیجه

هر مسلمان با انصافی، با مراجعه به قرآن کریم و کتابهای تفسیری، حدیثی، فقهی و رجالی اهل سنت صرف نظر از روایات و کتابهای شیعه در خواهد یافت که آنچه شیعیان در موضوع شفاعت به آن اعتقاد دارند، مطابق با آموزه های شریعت اسلامی است و سخنان وهابیون، چیزی جز فتنه ای بزرگ برای تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمان نیست.

۱. همان، ص ۱۰۴.

۲. همان.

۳. همان، ج ۲۷، ص ۱۵۴.

مصحف علی و فاطمه علیهما السلام

شبهه

از ابتدای قرن چهارم بعضی از عالمان اهل سنت اعتقاد به تحریف قرآن را به بعضی از شیعیان نسبت داده اند (۱). ولی این موضوع در سالهای اخیر بیش از گذشته مطرح شده و دست آویزی تبلیغاتی برای وهابیون، در راستای تخریب چهره پیروان اهل بیت (علیهم السلام) قرار گرفته است.

آنان اعتقاد تمام شیعیان به تحریف قرآن کریم را در میان مسلمانان بخصوص اهل سنت به طور گسترده و بی سابقه در سخنرانیها و مقالات خویش تبلیغ نموده، موجب بدبینی نسبت به شیعه شده اند؛ به طوری که یکی از پیشگامان ایجاد تفرقه میان مسلمانان و یکی از دشمنان پیروان اهل بیت (علیهم السلام) به نام (ابراهیم سلیمان جبهان) در نامه ای به شیخ الأزهر می نویسد:

(على أى شىء نتفق ونتحدا يا سيدى؟! على كتاب الله الذى يدعى الشيعة أنه حُرّف وبدّل وأنّ القرآن الذى نسير على هديه غير القرآن الذى نزل على محمّد صلى الله عليه وآله...)(٢)

(بر چه چیزی با شیعه اتفاق و اتحاد داشته باشیم؟! آیا بر کتاب خدا با آنها اتحاد داشته

١. مقالات الإسلاميين، ج ١، ص ٤٧؛ شرح الأصول الخمسة، ص ٦٠١؛ الانتصار، ص ٢٤٠ ٢٤١؛ الفصل (ابن حزم)، ج ٤، ص ١١٥ و ١٣٩.

٢. به نقل

از کتاب (الشیخ الزنجانی والوحده الاسلامیه) ص ۱۰۵.

باشیم در حالی که شیعه ادعا می کند قرآن کریم تحریف و جابه جا شده است و قرآنی که هم اکنون در دسترس ما و راهنمای ماست، غیر از قرآنی است که بر محمد صلی الله علیه وآله نازل شده است؟!...

و برخی دیگر از مؤلفان اهل سنت مانند قفازی می کوشند با تکیه بر عنوان (مصحف امام علی) و (مصحف فاطمه) اعتقاد به تحریف قرآن کریم را به عنوان یک اصل مسلم به شیعه نسبت دهند(۱).

این اشخاص در تبلیغات مسموم خویش روی سه نکته تأکید دارند:

۱. تمام شیعیان اعتقاد به تحریف قرآن دارند.

۲. اندیشمندان شیعه در اثبات تحریف قرآن کتابهای زیادی نوشته اند.

۳. شیعیان، قرآنی غیر از قرآن موجود با نام (مصحف علی) یا (مصحف فاطمه) دارند.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به این شبهه و دفاع از اعتقادات شیعه، لازم است مطالب خود را جهت جواب از سه پرسش مرتب کنیم:

۱. اعتقاد شیعه پیرامون تحریف یا عدم تحریف قرآن چیست؟

۲. فعالیت‌های علمی اندیشمندان شیعه، در جهت اثبات تحریف قرآن بوده است یا در راستای اثبات عدم تحریف قرآن؟

۳. دیدگاه شیعه درباره مصحف علی و فاطمه علیهما السلام چیست؟

۱. شیعه معتقد به عدم تحریف قرآن است

از نظر شیعه، قرآن تنها کتاب آسمانی است که بدون هیچ گونه کاستی و یا افزونی و به همان صورت اولیه در اختیار انسانهای جهان قرار دارد.

۱. اصول مذهب الشیعه الامامیه، ج ۱، ص ۲۰۲.

کلمات امامان معصوم (علیهم السلام) و اظهارات عالمان بزرگ شیعه گویای باور شیعه به عدم تحریف قرآن است.

الف) امام حسن علیه السلام در گفتوگویی با معاویه، نظریه کاسته شدن و از میان رفتن بخش زیادی

از قرآن را رد کرده و می فرماید:

(فمن قال یا معاویه انه ضاع من القرآن شیء فقد کذب هو عند أهله مجموع). (۱)

(ای معاویه! کسی که می گوید: بخش عظیم قرآن تباه شده است، در نزد تمام خویشانش دروغ گفته است.)

ب) امام باقر علیه السلام در پاسخ به شایعه تحریف الفاظ قرآن توسط حکومت، می فرماید:

(أقاموا حروفه وحرفوا حدوده). (۲)

(آنان حروف و الفاظ قرآن را پابرجا نگه داشته اند، فقط در معانی قرآن تحریف کرده اند.)

ج) ابن شاذان (م ۲۶۰) بر اهل سنت به دلیل اعتقاد به تحریف قرآن کریم ایراد گرفته است (۳).

د) شیخ صدوق (م ۳۸۱) می گوید: (اعتقاد ما این است: قرآنی را که خداوند بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل کرده، همان است که اکنون میان جلد و در اختیار مردم قرار دارد، قرآن کریم بیش از آنچه موجود است نمی باشد و هرکسی افزون بودن آن را به ما نسبت دهد، دروغگو است) (۴).

ه) شیخ مفید (م ۴۱۳) می گوید: (گروهی از امامیه می گویند: هیچ کلمه و آیه و

۱. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۶۹.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۰۶.

۳. الإيضاح، ص ۲۱۰ ۲۲۲.

۴. الاعتقادات، ص ۵۹.

سوره ای از قرآن کریم حذف نشده است. ولی مطالبی که در قرآن امیرمؤمنان وجود داشت و همگی مربوط به تفسیر معانی قرآن بود و از کلام الله به شمار نمی رفت، حذف شده است. و این سخن در نزد من به حق نزدیک تر است تا سخن کسانی که ادعا می کنند کلماتی از خود قرآن حذف شده است) (۱).

و) سید مرتضی (م ۴۳۶) می گوید: (یقین به صحت قرآن مانند یقین به وجود شهرها و حوادث بزرگ و

کتابهای مشهور است. قرآن معجزه پیامبر صلی الله علیه وآله و مأخذ علوم شرعی و احکام دینی است. قرآن همواره تدریس می شده و تمام آن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله حفظ می شد. گروهی از صحابه مانند: عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران قرآن را چند بار برای پیامبر صلی الله علیه وآله از ابتدا تا آخر خوانده اند. تمام این امور حکایت از آن دارد که قرآن کریم در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله گرد آوری شده و کاستی و پراکندگی ندارد(۲).

ز) شیخ طوسی (م ۴۶۰) نیز می گوید: (فزوننی در قرآن به اتفاق تمام مسلمانان باطل است. و کاهش قرآن نیز بر خلاف مذهب مسلمانان می باشد. و همین مذهب ماست)(۳).

ح) طبرسی (م ۵۶۰) نیز در تفسیر مجمع البیان اعتقاد به عدم تحریف قرآن را مذهب اصحاب امامیه می داند(۴).

ط) آیه الله خویی نیز می گوید: (مشهور میان علما و محققین شیعه و بلکه مورد اتفاق تمام آنان عدم تحریف قرآن است)(۵).

و بسیاری دیگر از متکلمین، مفسران و فقهای شیعه اعتقاد به عدم تحریف قرآن

۱. أوائل المقالات، ص ۸۱.

۲. به نقل از الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۷۸.

۳. التبیان، ج ۱، ص ۳.

۴. مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۳.

۵. البیان، ص ۲۰۱.

کریم را از باورهای مسلم شیعه دانسته اند.

و از این رو بعضی از دانشمندان اهل سنت نیز شیعه را از اتهام تحریف قرآن مبرا دانسته اند(۱).

۲. فعالیت‌های علمی شیعیان در اثبات عدم تحریف

در دوره های اخیر کتابی توسط محدث نوری در اثبات تحریف قرآن با نام (فصل الخطاب) نوشته شد. ولی بی شک نگارش یک کتاب توسط یکی از اندیشمندان شیعه در

اثبات تحریف قرآن، دلیل بر اعتقاد شیعه به تحریف قرآن نیست. چنانکه ابن الخطیب مصری نیز کتاب (الفرقان فی تحریف القرآن) را نگاشته و دلیل بر اعتقاد اهل سنت به تحریف قرآن نمی باشد.

علاوه بر آن وقتی کتاب (فصل الخطاب) چاپ شد، از سوی اندیشمندان بزرگ شیعه مورد نقد و بررسی قرار گرفت و بسیاری از عالمان شیعه کتابهای متعددی در رد آن نوشتند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱. (کشف الارتیاب فی عدم تحریف الکتاب)؛ به قلم شیخ محمود ابوالقاسم معروف به معرّب طهرانی، م. ۱۳۱۳.

۲. (حفظ الکتاب الشریف عن شبهه القول بالتحریف)؛ از علامه سید محمد حسین شهرستانی، م. ۱۳۱۵.

۳. (تفسیر آلاء الرحمن). در این کتاب علامه بلاغی (م. ۱۳۵۲) در یک فصل، مطالب کتاب فصل الخطاب را مورد نقد قرار داده است.

همچنین کتابهای متعددی به صورت مستقل و مقالاتی در ضمن بعضی کتابهای تفسیری در اثبات عدم تحریف قرآن نوشته شده است، مانند کتاب (صیانه القرآن عن التحریف) (۲).

۱. إظهار الحق (دهلوی)، ج ۲، ص ۱۲۸؛ مع الصادقین، ص ۲۰۱.

۲. این کتاب تألیف آیه الله معرفت، از اندیشمندان معاصر است.

بنابراین فعالیت‌های علمی دانشمندان شیعه در جهت اثبات عدم تحریف قرآن متمرکز بوده است.

۳. مصحف امام علی علیه السلام چیست؟

کلمه (مصحف) اگر چه ابتدا به معنای کتاب و یا دفتر مجلد بوده است، ولی به مرور زمان بر خصوص قرآن کریم اطلاق می شده است.

هر یک از صحابه که قرآن کریم را می نوشتند، آن قرآن به عنوان مصحف فلانی شناخته می شد؛ مانند: مصحف عبدالله بن عباس، مصحف عبدالله بن مسعود، مصحف عایشه، مصحف سالم و مصحف اُبی بن کعب.

مصحف امام علی علیه

السلام یکی از آن مصحف هاست. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که طول این مصحف هفتاد ذراع بوده است.

بنابراین مصحف امام علی علیه السلام چیزی نیست جز همین آیات و سوره هایی از قرآن کریم که در دسترس ماست، با این تفاوت که برای این مصحف دو خصوصیت ذکر شده است:

۱. در این مصحف افزودنی‌هایی غیر از آیات قرآن وجود داشته است. و این افزودنی‌ها، تفسیر و توضیح آیات و بیان مصادیق آنها بوده است. لذا ادعای وجود سوره یا آیاتی از سنخ قرآن کریم در این مصحف، سخنی باطل است.

شیخ مفید می‌فرماید:

(لكن حُذِفَ ما كان مثبتاً في مصحف أمير المؤمنين عليه السلام من تأويله وتفسير معانيه على حقيقه تنزيله. وذلك كان ثابتاً منزلاً، وإن لم يكن من جمله كلام الله الذي هو القرآن المعجز... (۱))

(ولی آن مقدار از تفسیر و توضیح معانی قرآن که در مصحف امیرالمؤمنان علیه السلام به ترتیب نزول سوره‌ها وجود داشت، حذف شده است. و آن مقدار از توضیحاتی که در مصحف

۱. أوائل المقالات، ص ۸۱.

امام علی علیه السلام ثابت بود و توسط جبرئیل علیه السلام نازل شده بود، اگر چه از جنس کلام خدا و قرآن نبود.)

۲. این مصحف بر اساس نزول سوره‌های قرآن تنظیم شده بود.

جلال الدین سیوطی می‌گوید:

(منهم من رتبها على النزول، وهو مصحف على عليه السلام، كان أوله (إقرأ) ثم (المدثر) ثم (ن) ثم (المزمل) ثم (تبت) ثم (التكوير) وهكذا إلى آخر المكي والمدني. وكان أول مصحف ابن مسعود (البقره) ثم (النساء) ثم (آل عمران)، وكذا مصحف أبي وغيره. (۱))

(بعضی از صحابه سوره‌های قرآن را به ترتیب نزول تنظیم کردند؛ مصحف

علی علیه السلام چنین است. یعنی ابتدا سوره اقرأ و سپس مدثر و مزمل و تبت و تکویر و... می باشد. و ابتدای مصحف ابن مسعود سوره بقره و سپس نساء و آل عمران است. مصحف ابی بن کعب و دیگران نیز همینطور است.)

این مصحف اگر چه الآن در دسترس نیست، ولی بی شک وجود چنین مصحفی هیچ منافاتی با عدم تحریف قرآن ندارد.

ناگفته نماند که علی علیه السلام دو اثر دیگر به نام (کتاب علی علیه السلام) و (صحیفه علی علیه السلام) دارد که مربوط به حلال و حرام و احکام است.

۴. مصحف فاطمه (علیها السلام) چیست؟

همانطور که در گذشته اشاره شد، کلمه (مصحف) در لغت به معنای کتاب و دفترچه است. وقتی اوراق پراکنده ای در داخل جلد گردآوری می شود، به آن مصحف می گویند. با این وجود بیشترین مورد استعمال کلمه (مصحف) قرآن کریم بوده است، طوری که اگر این کلمه مطلق ذکر شود، انصراف به قرآن کریم دارد و اگر اضافه به شخصی شود، به معنای قرآنی است که شخص آن را نوشته است، مانند:

۱. الإیتقان، ج ۱، ص ۱۷۱.

مصحف ابن مسعود، مصحف عبدالله بن عباس، مصحف علی علیه السلام و...

در روایات معصومین (علیهم السلام) از وجود مصحف فاطمه (علیها السلام) پرده برداشته شده است. و از آنجا که کلمه (مصحف) انصراف به قرآن کریم داشته است و از طرفی مصحف فاطمه (علیها السلام) کتابی غیر از قرآن بوده است، امامان معصوم (علیهم السلام) حقیقت این مصحف را به دیگران معرفی کرده اند تا دستاویزی برای دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در راستای تخریب چهره مذهب امامیه قرار نگیرد. با

این وجود، در حال حاضر و هابیتون مصحف فاطمه (علیها السلام) را قرآن شیعه در مقابل قرآن موجود معرفی کرده، شیعه را متهم به اعتقاد به تحریف قرآن موجود می کنند.

اکنون روایاتی که از امامان معصوم شیعه در تعریف مصحف فاطمه (علیها السلام) وارد شده را ذکر می کنیم تا فتنه طراحتی شده توسط و هابیتون خنثی گردد.

۱. عن أبي عبيدة عن أبي عبد الله عليه السلام : (إنَّ فاطمه مكثت بعد رسول الله صلى الله عليه وآله خمسة وسبعين يوماً، وكان دَخَلَهَا حزنٌ شديد على أبيها، وكان جبرئيل يأتيها فيحسن عزاءها على أبيها، ويطيب نفسها ويخبرها عن أبيها ومكانه، ويخبرها بما يكون بعدها في ذريتها، وكان على عليه السلام يكتب ذلك، فهذا مصحف فاطمه (علیها السلام). (۱))

(فاطمه (علیها السلام) پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله هفتاد و پنج روز زنده بود و در غم از دست دادن پدر بزرگوارش بسیار محزون بود. جبرئیل در این مدت نزد فاطمه (علیها السلام) می آمد و ضمن تسلیت گفتن، با خبر دادن از پیامبر صلی الله علیه وآله و جایگاه او، فاطمه را خوشحال می نمود. و نیز فاطمه (علیها السلام) را از حوادث آینده درباره ذریه اش با خبر می کرد. علی علیه السلام تمام این خبرها را می نوشت. و این نوشته، مصحف فاطمه (علیها السلام) است.)

۲. عن أبي حمزة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: (مصحف فاطمه ما فيه شيء من كتاب الله، وإنما هو شيء ألقى إليها بعد موت أبيها). (۲))

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲. بصائر الدرجات، ص ۱۷۹.

(در مصحف فاطمه (علیها السلام) هیچ آیه ای از آیات قرآن نیست، بلکه در این مصحف مطالبی است که پس

از مرگ پدرش به او القا شد.)

۳. عن محمد بن عبد الملك عن أبي عبد الله عليه السلام : (وعندنا مصحف فاطمه (عليها السلام)، أما والله ما هو بالقرآن. (۱)

(مصحف فاطمه (عليها السلام) نزد ماست. آگاه باشید که به خدا سوگند این مصحف، قرآن نیست.)

۴. علی بن ابی حمزه از امام علیه السلام نقل کرده است:

(عندی مصحف فاطمه (عليها السلام)، ما فيه شيء من القرآن. (۲)

(مصحف فاطمه (عليها السلام) نزد من است، هیچ آیه ای از آیات قرآن در آن نیست.)

۵. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: مصحف فاطمه (عليها السلام) چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: (در این مصحف مانند قرآن شماست.) این جمله را سه بار تکرار کرد، و سپس فرمود: (به خدا سوگند! در این مصحف یک حرف از قرآن شما نیست.) (۳).

شاید منظور امام علیه السلام از اینکه می فرماید: (در این مصحف مانند قرآن شماست) این باشد که اندازه ورقه های این مصحف به اندازه ورقه های قرآن است.

۶. حماد بن عثمان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: (وقتی خداوند پیامبرش را قبض روح نمود، فاطمه (عليها السلام) در غم وفات پدرش به اندازه ای غمگین شد که فقط خدا می داند. خداوند فرشته ای را فرستاد تا به او تسلیت گفته، با او سخن بگوید. فاطمه (عليها السلام) امیرمؤمنان را از این موضوع آگاه ساخت و علی علیه السلام فرمود: هرگاه احساس کردی آن فرشته به دیدارت می آید و صدایش را شنیدی، مرا آگاه کن. فاطمه (عليها السلام) چنین کرد و امیرمؤمنان هر آنچه را از آن فرشته می شنید، می نوشت. تمام آن مطالب تبدیل به یک

مصحف گردید، ولی در آن چیزی از حلال و حرام نیست، بلکه تنها گزارشاتی از آینده است.

۱. همان، ۱۷۱.

۲. همان، ۱۷۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۳۹.

۴. همان، ص ۲۴۰.

از مجموع این روایات چهار نکته درباره مصحف فاطمه (علیها السلام) استفاده می شود:

۱. این مصحف، نسخه ای از قرآن کریم نیست.

۲. در این مصحف، احکام شرعی نیست.

۳. در این مصحف گزارشهایی از حوادث آینده است.

۴. مطالب موجود در این مصحف توسط جبرئیل یا فرشته ای دیگر به فاطمه (علیها السلام) منتقل می شده و علی علیه السلام پس از شنیدن، آنها را می نوشته است. لذا فاطمه (علیها السلام) محدّثه است، یعنی فرشته با او حدیث می گفته است.

یک شبهه و پاسخ آن

شبهه: بعضی نکته چهارم را دستاویزی برای تبلیغات مسموم خود قرار داده، می گویند: بنابراین شما شیعیان معتقد به ارتباط ملائکه و سخن گفتن آنان با فاطمه و علی علیهما السلام هستید. در حالی که ملائکه فقط با پیامبران سخن می گویند. در واقع شما آنچه را که فقط برای پیامبران ثابت است، برای علی و فاطمه علیهما السلام ثابت کردید (۱).

پاسخ: هیچ ملازمه ای میان محدّث بودن و نبوت وجود ندارد. همواره افرادی در میان مسلمانان بوده اند که فرشتگان با آنان سخن گفته اند و سخن آنان را شنیده اند. سخن گفتن ملائکه با حضرت مریم و همسر ابراهیم علیه السلام گواهی بر این مطلب است (۲).

بخاری نیز در مناقب عمر بن خطاب، حدیثی را درباره محدّث بودن او نقل می کند (۳).

(میّت با گریه بستگانش در عذاب می افتد).

ابن تیمیّه می گوید:

(الصواب أنّه يتأذى بالبكاء عليه، كما نطقت به الأحاديث الصحيحة عن النبي صلى الله عليه وآله، أنّه

قال: (إِنَّ الْمَيِّتَ يَعَذَّبُ بِكُفْرِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ) وفي لفظ (من ينح عليه يعذب لما ينح عليه)... (٢)

١. الصراع بين الإسلام والوثنية (عبدالله القصيمي)، ج ٢، ص ٣٥.

٢. ر.ك: سورة آل عمران / ٤٢ و هود / ٦٩ ٧٣.

٣. صحيح البخاری، ج ٤، ص ٢٠٠.

٤. البدايه والنهائيه (ابن كثير)، ج ٨، ص ٦٦؛ عون المعبود، ج ٢، ص ٣٤٠.

٥. المنتظم (ابن الجوزي)، ج ٩، ص ١٣٦.

٦. همان، ج ٦، ص ٨.

کرده اند که فرشتگان با آنان سخن گفته اند.

بنابر این هیچ ملازمه ای میان سخن گفتن ملائکه با اشخاص و نبوت آنان نیست.

و ما معتقدیم تمام امامان دوازده گانه شیعه، محدث اند؛ زیرا روایات معتبری در این باره وارد شده است. و نیز خود این روایاتی که نقل شد، بیانگر محدثه بودن فاطمه، سیده نساء العالمین است.

١٥)

گریه کردن در فراق عزیزان

شبهه

یکی دیگر از موضوعاتی که در قالب یک شبهه و در جهت تحقیر و مذمت شیعیان مطرح می شود، گریه و نوحه سرایی و عزاداری آنان در فراق از دست دادن عزیزان و دوستانشان است.

آنان در هنگام رویارویی با شیعیان بخصوص در ایام برگزاری مناسک حج و عمره گریه، نوحه سرایی و عزاداری برای اموات را عملی مخالف با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می کنند.

دستاویز آنان برای نهی از گریه و نوحه سرایی و عزاداری عبارت است از:

١. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند:

(إِنَّ الْمَيِّتَ يَعَذَّبُ بِكُفْرِ أَهْلِهِ). (١)

۱. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۴۴؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۴۱ و ۴۵.

۲. مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۶۹.

(حق این است که میت با گریه بستگانش بر او اذیت می شود، همانطور که در حدیثهایی با سندهای صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: (میت با گریه بستگانش

بر او، در عذاب می افتد) یا (کسی که برای او نوحه سرایی می شود به خاطر این نوحه سرایی عذاب می شود...)

۲. پیامبر صلی الله علیه وآله به عیادت عبدالله بن ثابت رفت و او را خاموش دید، صدایش کرد ولی جواب نداد، آنگاه فرمود: (انا لله وانا إليه راجعون). زنانی که آنجا بودند با شنیدن صدای پیامبر صلی الله علیه وآله بلند گریه می کردند. ابن عتیک خواست آنان را ساکت کند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

(دعهنّ فإذا وجب فلا تبکین باکیه

(آنان را به حال خود واگذار، ولی هنگامی که وجوب پیدا کرد هیچ زنی گریه نکند.)

از پیامبر صلی الله علیه وآله پرسیدند: وجوب چیست؟

آن حضرت فرمود: مرگ است (۱).

۳. وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله از احد برگشت، شنید زنانی از قبیله بنی عبدالأشهل بر کشته شدگان خویش گریه می کنند. آنگاه فرمود: ولی حمزه گریه کننده ای ندارد.

زنان انصار آمدند و در حضور پیامبر صلی الله علیه وآله بر حمزه گریه کردند.

پیامبر صلی الله علیه وآله با شنیدن گریه زنان از خواب بیدار شد و فرمود:

(ویحهنّ، أتین هاهنا بیکین حتی الآن، مروهنّ فلیرجعن ولا بیکین علی هالک بعد الیوم. (۲))

(وای بر آنان! آمده اند در اینجا و تا این زمان گریه می کنند! آنها را ببرید و برگردانید، و از این پس بر هیچ کشته ای نگریید.)

۱. کتاب المسند، ص ۳۶۲؛ سنن ابی داود (السجستانی)، ج ۲، ص ۶۰؛ سنن السنائی، ج ۴، ص ۱۳؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۵۲؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۰؛ شرح معانی الآثار، ج ۴، ص ۲۹۱.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۹۳.

پاسخ شبهه

بی شک گریه و اندوه در هنگام از دست دادن دوستان یا

بستگان از دیدگاه قرآن و روایات جایز است و هیچ یک از روایاتی که ذکر شد، دلالت بر حرام بودن و یا مکروه بودن گریه ندارد.

و شایسته است برای بررسی حکم این موضوع در سه جهت سخن بگوییم:

الف) پاسخ استدلال به سه روایات پیشین

روایت اول:

این روایت به سه دلیل قابل استناد نیست:

۱. این روایت توسط عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله بن عمر نقل شده است. ولی عایشه وجود چنین روایتی را به طور کلی انکار می کند و آن دو را خطاکار و فراموش کار معرفی می کند.

در صحیح مسلم و بخاری روایت شده است:

(قال ابن عباس: فلما مات عمر ذكرتُ ذلك لعائشه، فقالت: يرحم الله عمر، والله ما حدث رسول الله صلى الله عليه وآله (أَنَّ الله ليعذب المؤمن ببكاء أهله)، لكن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: (أَنَّ الله ليزيد الكافر عذاباً ببكاء أهله عليه)... (۱))

(ابن عباس می گوید: وقتی عمر بن خطاب از دنیا رفت، حدیثی را که او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده بود برای عایشه خواندم. عایشه گفت: خدا رحمت کند عمر را، به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده که خداوند مؤمن را به گریه بستگانش عذاب می کند، بلکه آن حضرت فرمود: خداوند عذاب کافر را با گریه بستگانش بر او زیاد می کند...)

و در روایت دیگری نقل شده است:

(هشام بن عروه عن أبيه، قال: ذكر عند عائشه قول ابن عمر: (الميت يعذب

۱. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۰۵؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۱۰.

ببكاء أهله عليه)، فقالت: رحم الله أبا عبد الرحمن، سمع شيئاً فلم يحفظه، إنما مرّت على رسول الله صلى الله عليه

وآله جنازه یهودی وهم بیكون عليه، فقال: أنتم تبكون وأنته ليعذب. (۱))

(هشام بن عروه از پدرش نقل کرده است: سخن ابن عمر که می گوید: (المیت یعذب...) برای عایشه نقل شد. عایشه گفت:

خداوند ابو عبدالرحمن را رحمت کند، چیزی از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیده، ولی آن را خوب حفظ نکرده است. واقع این است که روزی پیامبر صلی الله علیه وآله از کنار جنازه ای یهودی گذشت، در حالی که همراهانش بر او گریه می کردند، آنگاه فرمود: شما گریه می کنید در حالی که او عذاب می کشد.)

در روایت دیگری نقل شده است:

(هشام عن أیبه، قال: ذکر عند عائشه أن ابن عمر یرفع إلی النبی صلی الله علیه وآله أن المیت یعذب فی قبره بیکاء اهله. فقالت: وهل إنما قال رسول الله صلی الله علیه وآله: إنه ليعذب بخصیئته أو بذنبه وأن أهله لیكون علیه الآن. (۲))

(هشام بن عروه از پدرش نقل کرده است: به عایشه گفتند: عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده است که میت در قبرش با گریه بستگانش عذاب می شود. عایشه گفت: آیا جز این است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: میت به خاطر گناهانش عذاب می شود، و اکنون بستگانش بر او می گریند؟!)

ترمذی و دیگران از عمرو بن حزم و او از پدرش از عمره نقل کرده اند:

(أنها أخبرته أنها سمعت عائشه و ذکر لها أن ابن عمر یقول: إن المیت ليعذب بیکاء الحی. فقالت عائشه: غفر الله لأبی عبدالرحمن، أما أنته لم یکذب ولکنه نسی أو أخطأ، إنما مرّ رسول الله صلی الله علیه وآله علی یهودیه بیکی علیها

صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۳.

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۴؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۲.

أهلها، فقال: أنهم ليكون عليها وأنها لتعذب في قبرها. (۱)

(عمره می گوید: از عایشه در حالی که به او گفته شد: ابن عمر می گوید: (انّ المیت ليعذب...) شنیدم که می گوید: خداوند ابو عبدالرحمن را رحمت کند، او دروغ نمی گفت، ولی گاهی فراموش و یا اشتباه می کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله از کنار جنازه یک زن یهودی گذشت در حالی که بستگانش بر او می گریستند، آنگاه فرمود: آنان بر او می گریند، و او در قبرش عذاب خواهد شد.)

بنابراین صدور این روایت با این عبارت از پیامبر صلی الله علیه وآله نامعلوم است.

۲. در بعضی روایات، عایشه دلیل درست نبودن روایت عمر بن خطاب و فرزندش را تعارض آن با قرآن کریم دانسته و می گوید: (حسبکم القرآن: (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى)...

(کافی است مراجعه کنید به قرآن که می فرماید: هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد...)

امام شافعی در تأیید عایشه می گوید:

(آنچه را عایشه از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده، از آنچه ابن عمر روایت کرده، بیشتر به کلام پیامبر صلی الله علیه وآله شباهت دارد. به این دلیل که روایت عایشه مطابق با قرآن و سنت است.

اگر بگویید: دلیل شما از قرآن چیست؟

می گوییم: دلیل ما این آیات است:

(وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى)

(أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى)

۱. مسند أحمد، ج ۶، ص ۱۰۷؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۵؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۸؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۲؛ مسند الحمیدی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۱، ص ۶۰۹؛ إثبات عذاب القبر،

۲. کتاب المسند (شافعی)، ص ۱۸۲؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۳؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۳.

۳. الفاطر / ۱۸.

۴. النجم / ۳۹.

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ) * (وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ)

(لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى) (۲).

و اگر بگویید: دلیل شما از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟

می گوئیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردی پرسید: آیا این شخص پسر تو است؟ او پاسخ داد: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: أما اِنَّه لا یجنى عليك ولا تجنى عليه؛ او نباید تو را آزار دهد و تو نیز نباید او را آزار دهی.

پیامبر صلی الله علیه و آله با ذکر این جمله مطلبی را یادآوری می کند که خداوند در قرآن تذکر می دهد، یعنی اینکه خوبی و بدی هر کسی برای خود اوست نه برای دیگری (۳).

بنابراین نتیجه می گیریم روایتی که عمر بن خطاب و فرزندش نقل کرده اند، بی اساس است.

۳. این روایت از عمر بن خطاب و فرزندش با تعبیرهای گوناگون و متضاد نقل شده است. عبارتهایی که درباره این روایت نقل شده عبارتند از:

(اِنَّ الْمَيِّتَ لِيُعَذَّبُ بِبِكَاءِ اَهْلِهِ عَلَيْهِ). (۴)

(میت به گریه بستگانش بر او عذاب خواهد شد).

(اِنَّ الْمَيِّتَ يَعْذَّبُ بِبَعْضِ بِكَاءِ اَهْلِهِ عَلَيْهِ). (۵)

میت به بعضی از گریه های بستگانش در عذاب می افتد).

(اِنَّ الْمَيِّتَ يَعْذَّبُ بِبِكَاءِ الْحَيِّ). (۶)

میت به گریه افراد زنده در عذاب می افتد).

(اِنَّ الْمَيِّتَ يَعْذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِمَا نَيْحَ عَلَيْهِ). (۷)

١. الزلزله / ٧ و ٨.

٢. طه / ١٥.

٣. اختلاف الحديث، ص ٥٣٧.

٤. ر.ك: به صفحات گذشته.

٥. صحيح البخاری، ج ٢، ص ٧٩ و ٨١؛ صحيح مسلم، ج ٣، ص ٤٣؛ سنن النسائي، ج ٤، ص ١٨.

٦. صحيح البخاری، ج ٢، ص ٨١؛ السنن الكبرى، ج ٤، ص ٧١.

۷۲؛ المصنّف (الصنعانی)، ج ۳، ص ۵۶۱.

۷. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۱ و ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۸.

میّت در قبرش با نوحه سرایی بر او عذاب می شود.

(من ینک علیه یعذب). (۱))

(هر کسی که بر میّت گریه کند عذاب می شود).

هریک از این تعبیرها معنای بخصوصی دارد.

تعبیر اوّل از مشهورترین تعبیرها است، ولی مضمون آن با آیات قرآن مخالفت دارد.

تعبیر دوم نیز علاوه بر اینکه با قرآن کریم تعارض دارد، فقط بعضی از گریه ها را موجب عذاب دانسته است.

تعبیر سوم نیز مشکل تعبیر اوّل را دارد.

تعبیر چهارم درباره نوحه سرایی است و ربطی به موضوع ندارد.

و تعبیر پنجم اگر چه دلالت بر نهی از گریه دارد، ولی در هیچ یک از صحاح و سنن و مسانید ائمه حدیث نقل نشده است، تنها ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری آن را نقل کرده است.

از این رو فقها و عالمان اهل سنت درباره استناد به این روایات دو گروه شده اند؛ گروهی آن را انکار کرده اند. و گروهی متوسّل به توجیهاتی نامعقول و یا خلاف ظاهر شده اند (۲).

روایت دوم:

۱. این روایت درخصوص گریه زنان وارد شده است و قسمت نخست آن (دعهنّ) دلالت دارد بر اینکه گریه بر میّت، فی نفسه اشکالی ندارد. و قسمت دوم آن (فلا تبکین...) هیچ دلالتی بر حرام بودن گریه ندارد.

۱. الطبقات الکبری (ابن سعد)، ج ۳، ص ۳۶۲.

۲. فتح الباری، ج ۳، ص ۱۲۲ و ۱۲۴؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۵۷؛ عون المعبود، ص ۲۷۸؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج ۶، ص ۲۲۸.

محبی الدین نووی می گوید:

(قال الشافعي والأصحاب البكاء على الميت جائز قبل الموت وبعده، ولكن قبله أولى، لحديث جابر بن عتيك). (١)

(شافعي و اصحاب گفته اند: گريه

بر میت قبل از مردن یا بعد از مردن جایز است، ولی گریه بر او قبل از مُردن بهتر است به دلیل حدیث جابر بن عتیق.

شوکانی می گوید:

(هو محمول علی الأولویة. والمراد لا ترفع صوتها. (۲)

(این روایت حمل می شود بر بهتر بودن ترک گریه پس از مُردن شخص. و منظور از (لا- تبکین باکیه) این است که زنان صدایشان را بلند نکنند.)

ابن عبدالبر می گوید:

(قوله صلی الله علیه وآله: (فإذا وجب فلاتبکین باکیه) یعنی بالوجوب الموت، فإنّ المعنی والله أعلم: أنّ الصیاح والنیاح لا یجوز شیء منه بعد الموت. وأما دمع العین وحزن القلب فالسنّة ثابتة بإباحته، وعلیه جماعه العلماء. (۳)

(منظور از وجوب در این حدیث مرگ است و معنای روایت این است: جیغ کشیدن و نوحه سرایی پس از مرگ شخص جایز نیست. و اما اشک آلود شدن چشم و غمگین شدن قلب چیزی است که مباح بودن آن در سنت رسول الله صلی الله علیه وآله ثابت شده و علما پذیرفته اند.)

۲. این روایت بر فرضی که دلالت بر حرام بودن گریه زنان بر میت بکند با روایت دیگری که از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است، تعارض دارد.

روایت شده که وقتی زینب، دختر رسول الله صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، زنان گرد هم آمده، بر او گریه کردند. عمر بن خطاب آنان را از این کار نهی کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

۱. المجموع، ج ۵، ص ۳۰۷.

۲. نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۳۵.

۳. الاستذکار، ج ۳، ص ۶۷.

(دعهنّ یا عمر! فإنّ العین تدمع والقلب مصاب والعهد قریب. (۱)

(ای عمر! آنان را به حال خود واگذار؛ زیرا چشم گریان و قلب سوگوار و عهد

نزدیک است.)

روایت سوم

سیاق این روایت به گونه ای است که دو مطلب از آن استفاده می شود:

۱. گریه زنان بر اموات جایز و پسندیده است، زیرا فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: (ولکن حمزه لا بواکی له) ظهور دارد در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مشتاق گریه کردن بر حمزه علیه السلام بود، ولذا زنان عبدالأشهل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفته، تا مدتی بر حمزه علیه السلام گریه کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از این کار منع نکرد.

۲. در این روایت عباراتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است و بیانگر آن است که زنان عبدالأشهل به مدّت یک شبانه روز، خانه و کاشانه خویش را ترک کرده، پی در پی بر حمزه علیه السلام گریه می کردند. و با توجه به اینکه پیش از آن بر کشته های خویش گریه کرده بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله برای برگرداندن آنان به زندگی خویش از ادامه گریه و شیون گروهی آنان بر کشته های احد منع کرد. به عبارات ذیل توجه کنید:

(أتین هاهنا تبکین حتی الآن). (۲)

(آنان اینجا آمده و تا الآن گریه می کنند!)

(ویحهن! ما انقلبن بعد!). (۳)

(وای بر آنان! هنوز بر نگشته اند!).

(ویحهن! ما زلن بیکین منذ الیوم!). (۴)

(وای بر آنان! امروز هم گریه آنان ادامه دارد!).

۱. سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۹؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۲۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۴۹.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۹۲.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۷.

۴. مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۱؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۰.

بنابراین روایت مذکور دلالت بر حرام بودن گریه بر اموات ندارد.

شوکانی می گوید:

(ذلك يعارض ما في الأحاديث المذكوره في الباب من الإذن بمطلق البكاء بعد الموت). (۱)

(این روایت در ظاهر معارض است با روایاتی که دلالت بر جواز گریه پس از مرگ افراد دارد.)

(ب) دلیل بر جواز گریه در فراق عزیزان

سیره پیامبران، صحابه و تابعین بهترین دلیل بر جواز گریه در فراق عزیزان و دوستان است. اینک برخی از رفتارهای بزرگان دین را در فراق عزیزان خویش نقل می کنیم:

۱. حضرت یعقوب علیه السلام در فراق یوسف علیه السلام، سالها گریه کرد، طوری که بر اثر گریه چشمان آن حضرت، سفید (نابینا) گشت.

در قرآن کریم می فرماید:

(قَالَ يَا سَفَى عَلَى يَوْسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ)

(یعقوب گفت: ای دریغا بر یوسف! و دو چشم او از اندوه سفید شد، و او خشم خویش را فرو می خورد.)

شوکانی، ابن کثیر، آلوسی و بسیاری از عالمان و مفسران اهل سنت در تفسیر آیه شریفه: (وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ) گفته اند: منظور آن است که چشمان یعقوب به خاطر زیاد گریستن سفید شد.

۱. نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۵۳.

۲. یوسف / ۸۴.

۳. فتح القدير، ج ۳، ص ۴۸؛ البدايه والنهائيه (ابن کثیر)، ج ۱، ص ۲۴۷؛ قصص الأنبياء (ابن کثیر)، ج ۱، ص ۳۴۶؛ تفسیر البيضاوی، ج ۱، ص ۴۹۳؛ تفسیر الجلالین، ج ۱، ص ۳۱۶؛ الوجيز (الواحدی)، ج ۱، ص ۵۵۷؛ تفسیر أبي السعود، ج ۴، ص ۳۰۱؛ تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۲۰۱؛ روح المعانی، ج ۱۳، ص ۴۰؛ عمدہ القاری، ج ۵، ص ۲۵۲.

۲. جابر بن عبدالله می گوید: در جنگ احد کنار جنازه پدرم رفتم و در حالی که گریه می کردم، جامه را از روی صورتش برداشتم. مردم مرا از گریه نهی می کردند، ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا نهی نکرد. عمه ام فاطمه را بر بالین جنازه آوردم

و او نیز می گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در سوگ او بگریید یا نگریید، تا زمانی که او را از زمین بلند نکرده اید، ملائکه با بالهای خود بر او سایه افکنده اند.

۳. أسماء بنت یزید می گوید: وقتی ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله فوت کرد، آن حضرت بر او گریست.

ابوبکر یا عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: شما برترین کسی هستید که حقّ خداوند را پاس می دارید! (چرا گریه می کنید!؟).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(تدمع العين، ويحزن القلب، ولا نقول ما يُسخط الربّ، لو لا أنّه وعد صادق وموعد جامع وأنّ الآخر تابع للأول، لوجدنا عليك أفضل ما وجدنا، وأنا بك لمحزونون). (۲)

(چشم می گرید و قلب غمگین می شود و آنچه خشم خداوند را موجب گردد بر زبان نرانیم. اگر نبود که مرگ وعده ای صادق و جایگاهی است که همه باید بروند، دلدادگی ما به تو بیشتر از این دلدادگی بود، و ما در فراق تو در اندوه هستیم).

۴. عایشه می گوید: وقتی سعد بن معاذ فوت کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر و عمر بر بالین او حاضر شدند. سوگند به کسی که جانم در دست اوست! من در حالی که در داخل خانه ام بودم، صدای گریه ابوبکر را از گریه عمر تشخیص می دادم.

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۵۲؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۱.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۶ ۵۰۷.

۳. مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۱۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۳۸؛ المصنّف (ابن أبي شيبة)، ج ۳، ص ۲۶۷؛ مسند ابن راهويه، ج ۲، ص ۵۴۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۰۱؛ المعجم الكبير (الطبرانی)، ج ۶، ص ۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۸؛ الدرّ

المنثور، ج ۶، ص ۸۲؛ الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۴۲۳؛ أسد الغابه، ج ۲، ص ۲۹۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۵۳؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۴، ص ۱۴۲؛ السیره النبویه (ابن کثیر)، ج ۳، ص ۲۳۸.

۵. ابوهریره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در تشییع جنازه ای شرکت داشت، عمر نیز در تشییع جنازه حضور داشت و متوجه زنانی شد که در تشییع جنازه گریه می کنند، بر سر آنها فریاد زد و آنها را از گریه کردن نهی نمود. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (ای عمر! آنها را به حال خود واگذار؛ زیرا چشم گریان و دل مصیبت دیده و عهد قریب است). (۱)

۶. انس بن مالک می گوید: در یکی از جنگها زید پرچم را به دست گرفت و پس از مدتی شهید شد، پس از او عبدالله بن رواحه پرچم را گرفت و او نیز شهید شد، آنگاه جعفر پرچم را گرفت و شهید شد. در این حال از دو چشمان رسول خدا صلی الله علیه وآله اشک جاری شد.

۷. ابن عباس می گوید: رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت. زنان بر او گریه می کردند. عمر بن خطاب با تازیانه اش به آنها می زد و آنان را از این کار باز می داشت.

رسول خدا صلی الله علیه وآله به عمر فرمود: (آنها را به حال خود واگذار تا گریه کنند).

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به زنان فرمود: (از گریه به صورت صدای شیطان (به صورت لغو و لقلقه) بر حذر باشید.) و سپس فرمود:

(مهما یكون من العين والقلب فمن الله والرحمه، وما یكون من اللسان والید فمن الشیطان).

(کاری که مربوط به چشم

و قلب است (گریه کردن) از طرف خداوند و از باب رحمت و عطف است. و کاری که مربوط به زبان و دست می باشد (صدای نغمه لهو آمیز و یا خراش دادن صورت و پاره کردن گریبان) از طرف شیطان است.

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۱۰ و ۲۷۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۶۰؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۹؛ المستدرک، ج ۱، ص ۳۸۱.

۲. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۲ و ج ۴، ص ۲۱۸؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۸، ص ۱۵۴؛ مسند أبی یعلی، ج ۷، ص ۲۰۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۱۸؛ تهذیب الکمال، ج ۱، ص ۳۸؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۴، ص ۲۷۹؛ السیره النبویه (ابن کثیر)، ج ۳، ص ۴۶۳.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله در کنار قبر رقیه نشست، فاطمه (علیها السلام) نیز در کنار او گریه می کرد. در این حال پیامبر صلی الله علیه وآله اشکهای فاطمه (علیها السلام) را با جامه (یا دست) پاک می نمود.

شوکانی پس از ذکر این حدیث می گوید: (این حدیث دلالت دارد بر جواز گریه کردنی که به همراهش کارهای نامشروع انجام نگیرد، نظیر کارهایی که با دست انجام می گیرد، مانند: گریبان پاره کردن و سیلی زدن به صورت، و یا کارهایی نامشروع که با زبان انجام می گیرد، مانند: نعره زدن و نفرین کردن).

۸. پیامبر صلی الله علیه وآله به همراه عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن سعود به عیادت سعد بن عباده رفتند. وقتی وارد خانه شدند او را بیهوش دیدند.

پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: فوت کرده است؟

گفتند: خیر. (و در بعضی کتابها نوشته شده است: به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کردند که سعد بن عباده فوت کرده

است).

در این حال پیامبر صلی الله علیه وآله گریه کرد و دیگران نیز به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله گریه کردند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(ألا تسمعون أن الله لا يعذب بدمع العين ولا بحزن القلب؟! ولكن يعذب بهذا أشار إلى لسانه أو يرحم.)

(آیا همه می شنوید؟! به راستی که خداوند اشخاص را به اشک چشم و اندوه قلب عذاب نمی کند، بلکه به این اشاره کرد به زبانش عذاب می کند و یا می بخشد)(۳).

۹. پیامبر صلی الله علیه وآله در مرگ أمیمه، دختر دخترش زینب، گریه می کرد. سعد بن عباد

۱. السنن الكبرى (البيهقي)، ج ۴، ص ۷۰ و ۷۱.

۲. نيل الأوطار، ج ۴، ص ۱۵۰.

۳. صحيح البخاری، ج ۲، ص ۸۵؛ صحيح مسلم، ج ۳، ص ۴۰؛ السنن الكبرى (البيهقي)، ج ۴، ص ۶۹؛ صحيح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۳۱؛ كنز العمال، ج ۵، ص ۶۱۱؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۲۱؛ مشكاه المصابيح، ج ۱، ص ۳۸۸؛ عمده القاری، ج ۴، ص ۱۰۴؛ شعب الایمان، ج ۶، ص ۲۴۲؛ تفسير الثعالبي، ج ۳، ص ۳۴۶.

به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: ای رسول خدا! گریه می کنید؟ آیا خود شما نبودید که زینب را از این کار نهی کردید؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (این گریه رحمتی است که خداوند آن را در قلبهای بندگانش قرار داده است، خداوند رحم می کند به بندگانی که رحم کنند).

۱۰. هنگامی که ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله در حال احتضار بود، آن حضرت وارد خانه شد و ابراهیم را در دامن مادرش دید. او را گرفت و در دامن خود خوابانید و فرمود:

(یا ابراهیم انا لن نُغنی عنك من الله شيئاً ثم ذرفت عیناه وقال: انا بك يا ابراهیم لمحزونون،

تبکی العین و یحزن القلب ولا نقول ما یُسخط الرب، ولو لا أنه أمر حق و وعد صدق و أنها سبیل مآتیہ، لحزنا علیک حزناً شدیداً
أشد من هذا.)

(ای ابراهیم! کاری از ما ساخته نیست. سپس چشمان آن حضرت پر از اشک شد و فرمود: ما در فراق تو اندوهگین هستیم، چشم، گریان است و قلب سوزان، و آنچه خشم خداوند را موجب شود بر زبان نرانیم. و اگر نبود که مرگ حق است و وعده ای صادق و راهی است که همه باید بروند، اندوه ما بر تو بیش از این بود.)

در این هنگام عبدالرحمان بن عوف به آن حضرت گفت: مگر شما از گریه بر اموات نهی نکردید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (خیر! بلکه من از دو صدای جاهلانه و دو کار نهی کرده ام:

یکی داد و فریاد به هنگام مصیبت، خراش دادن صورت، پاره کردن گریبان و پیچش صدا که کار شیطان است.

دیگری صدای نغمه لهوآمیز. اما این گریه من از جهت رحمت و عطوفت است و کسی که رحم نکند، بر او رحم نشود.)

۱. فقه السنه، ج ۱؛ ص ۵۰۵.

۲. مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۴۰؛ سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۵۱؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۷؛ نصب الرایه، ج ۵، ص ۸۹؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۸؛ السیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۹؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۳۷.

۱۱. پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وقتی به زیارت قبر مادرش رفت، در کنار قبرش بر او گریست و همراهان او نیز گریه کردند.

۱۲. هنگامی که عثمان بن مظعون یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه او

بوسه زد و گریست، به گونه ای که اشک آن حضرت بر گونه های مبارکش جاری شد.

۱۳. حضرت زهرا (علیها السلام) پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله گریه می کرد و می فرمود: (ای پدر! تو به پروردگارت نزدیک شدی و دعوتش را لئیک گفتی. پدرجان! اینک بهشت فردوس مأوای توست).

۱۴. ابوبکر خلیفه اول پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله او را بوسید و گریست و دیگران را نیز به گریه انداخت.

۱۵. هنگامی که ولید بن ولید از دنیا رفت، ام سلمه بر او گریست و اشعاری را در سوگ او خواند و پیامبر صلی الله علیه وآله او را از گریه کردن نهی نکرد.

۱۶. وقتی خالد بن ولید فوت کرد، زنان بنی مغیره در خانه او اجتماع کردند و بر او گریستند.

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۴۴۱؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۹؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۲۵۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۰.

۲. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۲۵؛ تفسیر الثعالبی، ج ۲، ص ۴۱۴؛ التمهید (ابن عبدالبرّ)، ج ۳، ص ۱۲۰؛ العاقبه فی ذکر الموتی، ج ۱، ص ۱۶۹؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۹۹؛ الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۱۲؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۱؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۴۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵۲؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۲؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۱؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۱۹۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۹۲؛ المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۱۶.

۴. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷۰ و ۵، ص ۱۴۳؛ مسند أحمد، ج ۶، ص ۱۱۷؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۱؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۳، ص ۴۰۷.

۵. الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۰۵.

برخی به عمر بن خطاب گفتند: کسی را به نزد آنان بفرست

تا آنها را از گریه کردن باز دارد.

عمر بن خطاب گفت: بر زنان بنی مغیره باکی نیست که بر ابوسلیمان (خالد بن ولید) گریه کنند، مگر آنکه جیغ بکشند (۱)، و یا داد و فریاد کنند (۲).

(گریه بر میت قبل از بیرون رفتن روح از بدنش و پس از آن جایز است).

نووی می گوید:

(قال الشافعی والأصحاب: البكاء علی المیت جائز قبل الموت وبعده ولكن

۱. در این روایت جمله (ما لم یکن نفع ولقلقه) وجود دارد. و در معنای کلمه (نفع) اختلاف است. فراهیدی می گوید: (منظور از نفع صدایی است که وقتی از زدن گونه ها ایجاد می شود). کتاب العین، ج ۱، ص ۱۷۳.

ابن ابی الحدید می گوید: (گفته اند: منظور از نفع در اینجا غذایی است که در مجلس عزا داده می شود. ولی بهتر آن است که به معنای بلند کردن صدا باشد). شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۳۳.

ابن سلام، ابن اثیر، ابن منظور و زبیدی این کلمه را به معنای بلند کردن صدا دانسته اند. غریب الحدیث (ابن سلام)، ج ۳، ص ۲۷۴؛ النهایه (ابن الاثیر)، ج ۵، ص ۱۰۹؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۳۶۳؛ تاج العروس، ج ۵، ص ۵۲۸.

۲. السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۷۱؛ المصنّف (الصنعانی)، ج ۳، ص ۵۵۹؛ المصنّف (ابن ابی شیبّه)، ج ۳، ص ۱۷۵؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۰؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۷، ص ۱۳۱.

نمونه های دیگری نیز در کتابهای اهل سنت درباره گریه بزرگان و صحابه در فراق عزیزان و دوستان خود وجود دارد. بنابراین نتیجه می گیریم که گریه کردن در فراق عزیزان برای تمام مردان و زنان جایز است.

ج) دیدگاه تعدادی از فقهای اهل سنت در تأیید نظر شیعه

دیدگاه بسیاری از فقهای اهل سنت موافق با دیدگاه شیعه است؛ یعنی گریه در فراق عزیزان را برای تمام مردان و زنان

جایز می دانند.

عبدالکریم رافعی می گوید:

(البكاء علی المیت جائز قبل زهوق الروح وبعده (۳)).

۳. فتح العزیز، ج ۵، ص ۲۵۴.

قبله اولی (۱)

(شافعی و اصحاب گفته اند: گریه بر میت، قبل از مرگ و بعد از مرگ جایز است، لکن قبل از مرگ بهتر است.)

ابن قدامه می گوید: (گریه بر میت جایز است و نیز کسی که عزادار است، می تواند جامه ای را بر روی سرش اندازد تا معلوم شود که او عزادار است و گریه کردن بدون نوحه سرایی اصلاً کراهت ندارد.)

ابن حزم می گوید: (گریه کردن بر میت چنانچه همراه با نوحه نباشد جایز است.)

بهوتی می نویسد:

(ولا یکره البكاء علی المیت قبل الموت وبعده، لکثره الأخبار بذلك... و ذکر الشیخ تقی الدین فی التحفه العراقیه؛ البكاء علی المیت علی وجه الرحمه حسنٌ مستحبٌ (۴))

(گریه بر میت، قبل از مرگ و پس از آن، مکروه نیست؛ زیرا روایاتی که دلالت بر جواز آن دارد بسیار است... و شیخ تقی الدین در کتاب التحفه العراقیه می گوید: گریه بر میت چنانچه از باب ترحم و عطوفت باشد، نیکو و مستحب است.)

ابن قیم جوزی نیز می نویسد:

(الباکی قبل الموت یبکی حزناً، و حزنه بعد الموت أشدّ، فهو أولى برخصه البكاء من الحاله المذی یرجى فیها. وقد أشار النبی صلی الله علیه وآله إلى ذلك بقوله: تدمع العین و یحزن القلب، ولا نقول مایسخط الربّ، وأنا بک یا ابراهیم لمحزونون. (۵))

۱. المجموع، ج ۵، ص ۳۰۷؛ روضه الطالین، ج ۱، ص ۶۶۵.

۲. الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۲۹.

۳. المحلّی، ج ۵، ص ۱۴۶.

۴. کشف القناع، ج ۲، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

(کسی که قبل از مرگ عزیزش (در حال احتضار) بر او می گرید، به خاطر اندوه و ناراحتی گریه می کند؛ پس

از مرگ او، غم و اندوهش فزونتتر می گردد. از این رو جواز گریه کردن برای او در این حالت نسبت به حالت قبل از مرگ اولویّت دارد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به این مطلب اشاره نموده و می فرماید: چشم گریان است و قلب غمگین؛ ما آنچه را که موجب خشم خدا گردد، بر زبان جاری نمی سازیم، و ای ابراهیم! ما در فراق از دست دادن تو اندوهگین هستیم).

سید سابق نیز می گوید: (چنانچه گریه بر میت بدون جیغ زدن و نوحه سرایی باشد، به اتفاق تمام علما جایز است).

نتیجه: اگر کسی با رعایت انصاف و بدون تعصب، منابع روایی، فقهی و تاریخی اهل سنت را بررسی کند، نتیجه می گیرد که دیدگاه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در جواز گریه بر فراق عزیزان چه برای مردان و چه برای زنان در صورتی که مقرون به عدم رضایت به خواست خدا نباشد، بر حق است.

۱. فقه السنّه، ج ۱، ص ۵۰۵.

عزاداری و نوحه سرایی در فراق عزیزان

شبهه

نوحه سرایی و عزاداری شیعیان در فراق عزیزان و نزدیکان یکی از محورهایی است که وهابیان همواره در تبلیغات تخریبی خویش، از آن به عنوان دستاویزی برای شبهه افکنی در راستای تخریب چهره پیروان اهل بیت (علیهم السلام) استفاده می کنند.

آنان شیعیان را در برگزاری مراسم عزاداری سرزنش نموده، بعضی از کارهای آنان را حرام می دانند و نوحه سرایی را به طور مطلق برای مردان و زنان کاری حرام معرّفی می کنند.

ابن تیمیّه می گوید: (نوحه سرایی بر مردان و زنان حرام است. و این فتوای پیشوایان معروف اهل سنت است. در صحیح مسلم و صحیح بخاری از پیامبر

صلی الله علیه و آله نقل شده که: زنانی که نوحه سرایی می کنند، چنانچه قبل از مرگ توبه نکنند، در قیامت مبتلا به مرض پیسی شده، بدن آنها با جامه ای از قیر پوشانده می شود. و در سنن نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان نوحه خوان و زنانی را که نوحه آنان را گوش می کنند نفرین کرده است. و در صحیح مسلم و صحیح بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: از ما نیست کسی که گونه های خویش را مجروح کرده، گریبان پاره کرده و آنچه را در زمان جاهلیت می خواندند، بخواند.

و کسانی که آنان را از این کارها نهی نکنند، در گناه آنان شریک اند، بخصوص نوحه سرایی زنان در کنار قبرها؛ زیرا این کار معصیت است و خدا و رسولش از آن ناراحت هستند.

پاسخ شبهه

کارهایی که عزاداران در فراق عزیزان خویش انجام می دهند، به دو گروه تقسیم می شود:

۱. کارهای ناپسندی که به اتفاق تمام مسلمانان حرام است، مانند: خراشیدن صورت، سیلی زدن به صورت خود، کندن یا قیچی کردن مو. تمام فقهای شیعه انجام این امور را در مراسم عزاداری حرام می دانند (۲)، همانطور که فقهای اهل سنت نیز آن را حرام می دانند (۳).

و از این رو، این کارها از افراد متدین و آگاه صادر نمی شود، اگر چه بعضی از افراد جاهل ممکن است انجام دهند.

۲. کارهایی که از دیدگاه اجتهادی بعضی از فقهای شیعه و اهل سنت حرام و از دیدگاه بعضی دیگر از فقهای شیعه و اهل سنت جایز است، مانند: نوحه سرایی، طعام دادن

به دیگران و برپایی مراسم فاتحه و موعظه.

شایسته است حکم این کارها، جداگانه بررسی شود:

۱. نوحه سرایی

از فقهای شیعه مانند شیخ طوسی و ابن حمزه حرام است (۱)، و به نظر بعضی از فقهای اهل سنت مانند بعضی از فقهای مالکیه جایز است (۲).

البته اگر نوحه سرایی همراه با کارهای نامشروع مانند: خواندن نوحه با حالت غنا، یا استفاده از کلمات باطل و کذب، خراشیدن صورت و... باشد به اتفاق همه فقهای شیعه و اهل سنت حرام است.

بنابراین مسئله نوحه سرایی باید توسط اندیشمندان مذاهب اسلامی بررسی شود و درباره حکم آنها به صورت اجتهادی نظر خویش را اعلام کنند و مقلدان از آنها پیروی نمایند. مذمت و سرزنش پیروان یک مذهب در چنین مسئله اجتهادی و اختلافی، کاری ناپسند و غیر اخلاقی است. همانطور که اظهار نظر درباره این موضوع بدون تحقیق و اعمال فن اجتهاد چنانکه ابن تیمیّه اظهار نظر کرد کاری جاهلانه و غیر منطقی است.

اکنون برای روشن شدن این موضوع لازم است ابتدا دلیلهای فقهای اهل سنت بر حرمت نوحه سرایی ذکر شود و سپس ضعف و یا قوت این دلیلهای بررسی گردد. آنگاه دلیلهای ما شیعیان بر جواز نوحه سرایی در صورتی که همراه با مفاسد نباشد بیان شود و اندیشمندان را به قضاوت دعوت کنیم.

الف) دلیلهای اهل سنت بر حرمت نوحه سرایی

فقهای اهل سنت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به چند روایت استناد کرده اند. تمام این روایات به سه گروه تقسیم می شود:

۱. روایاتی که نوحه سرایی را موجب عذاب شدن میت می دانند. مانند روایت

۱. مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۸۲.

۲. المبسوط، ج ۱، ص ۱۸۹؛ السرائر، ج ۱، ص ۱۷۳؛ تحریر الأحکام، ج ۱، ص ۲۱؛ البیان، ص ۳۱؛ جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۶۷؛

العروه الوثقی، ج ۱، ص ۴۴۸؛ تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۹۳.

۳. فتح العزیز، ج ۵، ص ۲۵۹؛ المجموع، ج ۵، ص ۳۰۷؛ الإقناع، ج ۱، ص ۱۹۳؛ الثمر الدانی، ص ۲۶۶؛ المغنی (ابن قدامه)، ج ۲، ص ۴۱۱.

۴. فتح العزیز، ج ۵، ص ۲۵۹؛ روضه الطالبین، ج ۱، ص ۶۳۰؛ الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج ۲، ص ۴۳۰؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۱۸۹؛ سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱۵.

۵. المعتمر، ج ۱، ص ۳۴۴؛ مجمع الفائده، ج ۲، ص ۵۰۸؛ مختلف الشیعه، ج ۲، ص ۳۲۳؛ العروه الوثقی، ج ۱، ص ۴۴۸؛ تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۹۳؛ منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۹.

۱. المبسوط، ج ۱، ص ۱۸۹؛ الوسیله، ص ۹۹.

۲. عمدہ القاری، ج ۱۹، ص ۲۳۲.

عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله که می فرماید:

(المیت یعذب فی قبره بما نیح علیه). (۱)

(میت بر اثر نوحه سرایی، در قبرش عذاب می شود).

۲. روایاتی که نوحه سرایی را یکی از کارهای دوران جاهلیت معرفی می کند.

ربعی بن ابراهیم از عبدالرحمن بن اسحاق، از سعد مقبری، از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(ثلاث من عمل الجاهلیه، لا یترکهنّ أهل الإسلام: النیاحه والاستسقاء بالأنواء والتعایر). (۲)

(سه چیز از کارهای دوران جاهلیت است و مسلمانان ترک نکرده اند: نوحه سرایی و طلب باران به ستارگان و نکوهش دیگران).

و در بعضی روایات نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وآله در یکی از خطبه های خویش فرمود:

(والنیاحه من عمل الجاهلیه). (۳)

(نوحه سرایی از کارهای دوران جاهلیت است).

۳. روایاتی که پیرامون نوحه سرایی زنان وارد شده است.

ابوسعید خدری گفته است:

(لعن رسول الله النائحه والمستمعه). (۴)

(خداوند زنان نوحه خوان و کسانی را که صدای آنان را گوش می کنند نفرین کرده است).

۱. مسند أحمد، ج ۱، ص ۵۰؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۸.

۲. صحیح ابن حبان ۷: ۴۱۰، موارد الظمان:

۳. مسند الشهاب، ج ۱، ص ۶۶؛ الأمثال فی الحدیث، ج ۱، ص ۲۹۵؛ کتاب الزهد (هناد)، ج ۱، ص ۲۸۶؛ کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۹۲۰؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۴۵؛ السیره النبویّه (ابن کثیر)، ج ۴، ص ۲۴.

۴. مسند أحمد، ج ۳، ص ۶۵؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۶۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۶۳.

این حدیث از طریق ابن عباس (۱) و ابن عمر (۲) و ابوهریره (۳) نیز نقل شده است.

(زن نوحه خوان در صورتی که پیش از مرگش توبه نکند، در روز قیامت در حالتی برانگیخته می شود که به بدنش جامه ای از قیر پوشانده شده و مبتلا به مرض پسی است.)

ام عطیه می گوید: (أخذ علينا فی البیعه أن لا نوح(۵)؛ زمانی که خواستیم با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کنیم، آن حضرت از ما تعهد گرفت که نوحه سرایی نکنیم.)

بسیاری از فقهای اهل سنت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق یعنی چه نوحه خوان مرد باشد و چه زن، مشتمل بر کلام باطل و دروغ باشد یا نباشد به این روایات استناد کرده اند.

(ب) پاسخ دلیلهای مذکور

اگر کسی با نگاهی دقیق و اجتهادی این روایات را مطالعه کند، درمی یابد که این روایات دلالت بر مدّعی اهل سنت مبنی بر حرام بودن هر گونه نوحه سرایی، ندارد. پیش از نقد و بررسی این روایات شایسته است به معنای کلمه (النیاحه) و (النوح) اشاره کنیم.

اندیشمندان اهل سنت درباره معنای این دو کلمه دیدگاه روشنی ارائه نکرده اند.

۱. مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۳.

۲. مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۴.

۳. الکامل (ابن عدی)، ج ۷، ص ۲۹؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۳۱؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۴۰.

ابومالک اشعری از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است:

(النائحه إذا لم تتب قبل موتها تقام

يوم القيامة عليها سراويل من قطران ودرع من جرب. (۴۴))

۴. صحيح مسلم، ج ۳، ص ۴۵؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۳۴۴؛ السنن الكبرى (البيهقي)، ج ۴، ص ۶۳؛ المفاريد عن رسول الله صلى الله عليه وآله، ص ۸۸.

۵. صحيح البخاری، ج ۲، ص ۸۶؛ سنن النسائي، ج ۷، ص ۱۴۹؛ المعجم الكبير، ج ۲۴، ص ۵۸.

بهوتی گفته است: (نیاحه عبارت است از بلند کردن صدا با قلقله و پیچش) (۱).

محمد بن اسماعیل کحلانی می گوید: (معنای کلمه (النوح) عبارت است از بلند کردن صدا به همراه برشمردن خصوصیات و خوبیهای میت) (۲).

شروانی می گوید: (معنای کلمه (النوح) مرگب است از بلند کردن صدا و گریه و زاری) (۳).

علاء الدین بن عابدین می گوید: (نوحه سرایی زن عبارت است از اینکه او بر میت گریه کند و خوبیها و امتیازات او را ذکر نماید) (۴).

مناوی در تعریف نوحه سرایی که در روایات از کارهای جاهلیت معرفی شده، می گوید: (نوحه سرایی بر میت با گفتن: (واکھفاه واجبله) از عاداتهای جاهلیت است) (۵).

بنابر این برای کلمه (النیاحه) و (النوح) در روایات معنای روشنی ذکر نشده است. و این کلمه در نظر اهل سنت اجمال دارد.

همانطور که خواندید، فقهای اهل سنت برای اثبات حرام بودن نوحه سرایی به طور مطلق، به سه گروه از روایات استناد کرده اند. ولی دقت در این روایات بیانگر ضعف استدلال به آنهاست.

پاسخ گروه اول

روایت (المیت یعذب فی قبره بما نیح علیه) به طور کلی قابل استدلال نیست؛ زیرا مفهوم این روایت با آیات قرآن کریم منافات دارد. خداوند متعال می فرماید:

۱. کشف القناع، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲. سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱۵ و ج ۶، ص ۲۳۱.

۳. حواشی الشروانی، ج ۳، ص ۱۸۰.

۴. تکمله حاشیه ردّ المختار، ج ۱، ص ۵۵۷.

٥. فيض القدير، ج ٢، ص ٢٢٢.

(وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ)

(أَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ) * (وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ)

این آیات، عقاب و ثواب را نتیجه عمل خود اشخاص می داند و عذاب شدن شخصی را به معصیت دیگران نفی می کند. در حالی که در روایت عبدالله بن عمر نتیجه نوحه خوانی دیگران در فرضی که گناه باشد عذاب شدن میّت دانسته شده است. بنابراین استدلال به این روایت کاملاً بی اساس است.

پاسخ گروه دوم

روایاتی که نوحه سرایی را از کارهای دوران جاهلیت می دانند، در واقع دو روایت اند: یکی از طریق ابوهریره نقل شده و دیگری از طریق ابومالک اشعری.

این دو روایت به چند دلیل قابل استناد برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق، نیست:

۱. روایت ابوهریره از لحاظ متن، هیچ استقامت و استحکامی ندارد.

در بعضی کتابها کلمه (یترکهن) به جای کلمه (لا یترکهن) ذکر شده است (۴).

و در بعضی دیگر از کتابها این روایت چنین نقل شده است:

(لا یترکهن الناس أبداً؛ الطعن فی النسب والنیاحه علی المیت و الاستمطار بالنجوم) (۵).

و در بعضی دیگر از کتابها چنین نقل شده است:

۱. الفاطر / ۱۸.

۲. النجم / ۳۹.

۳. الزلزال / ۷ و ۸.

۴. مسند أحمد، ج ۲، ص ۲۶۲.

۵. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۵.

(أربع من الجاهلیة لن یدعها الناس: النیاحه والتعایر... (۱)

۲. در این روایات نوحه سرایی در کنار چند موضوع دیگر به عنوان یکی از کارهای باقیمانده از دوران جاهلیت معرفی شده

است، ولی در آنها از انجام این کار نهی نشده است. پس دلالت بر حرمت ندارند.

اگر کسی بگوید: پیامبر صلی الله علیه وآله نوحه سرایی را از کارهای دوران جاهلیت دانسته، آیا همین در اثبات حرام بودن آن کافی نیست؟!

در پاسخ می‌گوییم: اگر

ثابت شود هر کاری که از کارهای دوران جاهلیت شمرده می شود، در اسلام حرام شده، آنگاه ممکن بود بگوییم که این روایات نوحه سرایی را از کارهای دوران جاهلیت شمرده اند، پس حرام است.

اما در هیچ آیه و یا روایتی چنین مطالبی ثابت نشده است، بلکه کارهای دوران جاهلیت در اسلام احکام گوناگونی دارند.

بعضی از کارها به عنوان کارهای دوران جاهلیت معرّفی شده است و در اسلام حرام است، مانند ربا، خال کوبی، نکاح شغار (۲) و مانند آنها.

و بعضی از کارها در دوران جاهلیت رایج بوده است، و در اسلام نیز جایز است. مانند: سعی میان صفا و مروه، بردن قربانی برای حج، عقیقه و چند امر دیگر.

بسیاری از محدّثان و مفسران در شأن نزول آیه (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...) (۳) گفته اند: اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله می گفتند: سعی میان صفا و مروه و بردن قربانی برای حج از کارها و شعائر جاهلیت است. و به همین جهت انجام آن را خوش نداشتند. خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدند و درباره حکم آن پرسیدند. خداوند متعال این آیه را نازل فرمود و این عمل را از شعائر خداوند دانست (۴).

۱. صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۱۲.

۲. نکاح شغار عبارت است از اینکه کسی دختر یا خواهرش را به ازدواج کسی در آورد، در مقابل اینکه او دختر یا خواهرش را به ازدواج او در آورد.

۳. البقره / ۱۵۸.

۴. تفسیر الطبری، ج ۲، ص ۶۳؛ زاد المسیر (ابن الجوزی)، ج ۱، ص ۱۴۷؛ تفسیر القرطبی، ج ۲، ص ۱۷۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۰۴؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۵۹؛ تفسیر مجاهد، ج ۱، ص ۹۲ و ۱۸۴؛ الاتقان، ج ۱، ص ۸۹؛ مناهل العرفان،

ج ۱، ص ۷۹؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۲، ص ۴۱۰ ۴۱۱؛ مسند أحمد، ج ۶، ص ۱۴۴؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۶۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۶۸ ۸۰؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۱، ص ۴۲۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۲۳۴.

ابن دمیاطی می گوید: (ابوحنیفه گفته است: عقیقه از کارهای دوران جاهلیت است. همه می دانند که عقیقه در شریعت ابراهیم علیه السلام وجود داشته و این کار در دوران جاهلیت استمرار پیدا کرد، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد و مردم را به انجام آن امر نمود و ما اکنون به آن عمل می کنیم. و بعضی کارها مانند قربانی از کارهای دوران جاهلیت است و پیامبر صلی الله علیه و آله می داند که در شریعت ابراهیم صلی الله علیه و آله نبوده است) (۱).

و بعضی از کارها در دوران جاهلیت رواج داشته و فقهای اهل سنت انجام آنها را مکروه دانسته اند. حنبلی در کتاب (فقه العبادات) می نویسد:

(یکره لطح رأس الصبی بعد الأضحیه، لأنّه تنجیس له وهو من عمل الجاهلیه. (۲))

(آغشته نمودن سر بچه به خون قربانی کراهت دارد، زیرا موجب نجس شدن سر می شود و این کار از کارهای دوران جاهلیت است.)

و محیی الدین نووی می گوید: (آغشته کردن سر بچه به خون عقیقه مکروه است، زیرا عایشه روایت کرده است که در دوران جاهلیت مردم پنبه ای را آغشته به خون عقیقه می کردند و روی سر نوزاد می گذاشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم دستور داد که به جای خون، خلوق نوعی عطر را جایگزین کنند.)

حصفکی می گوید: (کراهت دارد وقتی هلال ماه را دیدید به آن اشاره کنید، چون این کار از کارهای

دوران جاهلیت است.)

۱. المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۸.

۲. فقه العبادات حنبلی، ص ۴۹۳.

۳. المجموع، ج ۸، ص ۴۲۷.

۴. الدرّ المختار، ج ۲، ص ۴۳۳.

بنابراین روشن می شود هیچ کاری از کارهای جاهلیت محکوم به حرمت نیست، مگر آنکه در شرع مقدّس اسلام از آن نهی شده باشد. و در این روایات از نوحه سرایی به عنوان یکی از کارهای باقیمانده از دوران جاهلیت یاد شده است ولی از آن نهی نشده است.

۳. پیامبر صلی الله علیه وآله در این روایات می فرماید: (ثلاثٌ من عمل الجاهلیه) یا (أربع من عمل الجاهلیه). بنابراین، موضوع، در این روایات خصوص این امور به گونه ای است که در دوران جاهلیت مرسوم بوده و اگر فرضاً بپذیریم که کلمه (لا یترونهنّ) دلالت بر حرمت یا کراهت دارد، یقیناً متعلّق آن خصوص این امور است به گونه ای که در دوران جاهلیت مرسوم بوده است، از این رو دلالت بر حرمت یا کراهت هرگونه نوحه سرایی ندارد.

جالب است که اعلام فوت اشخاص در بعضی از روایات به عنوان یکی از کارهای دوران جاهلیت معرّفی و از انجام آن نهی شده است. پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید: (إياکم والنعی، فإنّ النعی من عمل الجاهلیه(۱)؛ از اعلام فوت اشخاص برحذر باشید، زیرا اعلام فوت از کارهای جاهلیت است.) و در اینجا اکثر فقهای اهل سنّت به قرینه (من عمل الجاهلیه) حکم به حرمت یا کراهت اعلام فوت را اختصاص داده اند به اعلام فوت به گونه ای که در دوران جاهلیت مرسوم بوده است، و اعلام فوت به صورتهای دیگر را جایز می دانند.

محبی الدین نووی می گوید: (تنها اعلام فوت به گونه

مرسوم در دوران جاهلیت نهی شده است. و احادیثی که ذکر کردیم، ثابت می‌کند که اعلام فوت اشخاص به کسانی که از فوت او اطلاع ندارند مکروه نیست، بلکه اگر منظور از اعلام فوت این باشد که جمعیت نمازگزار بیشتر شود، اعلام فوت مستحب است. تنها چیزی که کراهت دارد، این است که گروهی به میان مردم رفته، با ذکر آثار و افتخارات میت در حال چرخش باشند، این اعلام به گونه مرسوم در جاهلیت است.

۱. الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۴۹؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۱۴؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۲۸.

۲. المجموع، ج ۵، ص ۲۱۶.

نووی در شرح صحیح مسلم نیز همین سخنان را تکرار کرده است.

و مناوی (۷) حکم به کراهت اعلام فوت را اختصاص داده اند به اعلام فوت به گونه ای که در زمان جاهلیت مرسوم بوده است.

اکنون از فقهای اهل سنت امروزی می‌پرسیم: چه تفاوتی میان (نعی)؛ اعلام فوت، و (نوح)؛ نوحه سرایی، وجود دارد؟ چگونه شما کلمه (نعی) را در روایات نهی از اعلام فوت، به قرینه (من عمل الجاهلیه) حمل بر اعلام فوت به گونه مرسوم در دوران جاهلیت می‌کنید، ولی کلمه (نیاحه) و (نوح) را در این گروه از روایات به قرینه (من عمل الجاهلیه)، حمل بر خصوص نوحه سرایی دوران جاهلیت نمی‌کنید، بلکه می‌گویید: مراد از (نیاحه) و (نوح) هرگونه نوحه سرایی است؟!

۴. از بعضی روایات استفاده می‌شود مراد از نوحه سرایی که از آن نهی شده، خصوص نوحه سرایی مشتمل بر دروغ است.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

(أما نهی الناس عن النياحه وأن يندب الرجل بما ليس فيه. (۸)

(ما مردم را فقط از نوحه سرایی

و یادآوری مرد به آنچه در او نیست، نهی کرده ایم.)

بنابراین نتیجه می‌گیریم که این گروه از روایات دلالت بر حرام بودن نوحه سرایی به طور مطلق ندارد، زیرا:

۱. شرح صحیح مسلم (نووی)، ج ۷، ص ۲۱.

۲. فتح الوهاب، ج ۱، ص ۱۶۲.

۳. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۵۷.

۴. حاشیه ردّ المختار، ج ۲، ص ۲۵۹.

۵. أحكام الجنائز، ص ۳۲.

۶. حاشیه السندی علی النسائی، ج ۴، ص ۲۶.

۷. فیض القدير، ج ۶، ص ۴۲۰.

۸. الطبقات الكبرى (ابن سعد)، ج ۱، ص ۱۳۸؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۲۵.

اولاً: استقامت متن ندارد.

ثانیاً: در آنها نهی از نوحه سرایی نشده است، بلکه فقط به عنوان کاری باقیمانده از دوران جاهلیت معرفی شده است.

ثالثاً: به قرینه (من عمل الجاهلیه) این روایات فقط شامل نوحه سرایی به گونه مرسوم در دوران جاهلیت می‌شود.

رابعاً: به قرینه بعضی روایات، حمل می‌شوند بر نوحه سرایی که مشتمل بر دروغ باشد.

پاسخ گروه سوم

در گروه سوم از روایات، سه روایت نقل شد. تمام این سه روایت قابل نقد و پاسخ هستند:

۱. موضوع تمام این روایات زنان نوحه خوان است. و اگر فرض کنیم سند این روایات هیچ مشکلی ندارد و دلالت آنها نیز کامل است و از آنها حرمت نوحه سرایی استفاده می‌شود، فقط شامل زنان نوحه خوان می‌گردد و شامل مردان نوحه خوان نمی‌شود. در حالی که فقهای اهل سنت این روایات را دلیل بر حرام بودن مطلق نوحه سرایی برای زنان و مردان ذکر کرده اند!

۲. روایت (لعن رسول الله صلی الله علیه وآله النائح والمستمع) از طریق ابوسعید خدری وابن عمر و ابن عباس و ابوهریره نقل

شده است و تمام این سندها ضعیف اند.

محمد ناصر البانی درباره این حدیث می گوید: (در صحیح مسلم

روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه وآله زنان نوحه خوان و کسانی را که نوحه های آنان را می شنوند، نفرین کرده است. این حدیث ضعیف است و آن را به صحیح مسلم نسبت داده اند. البتّه نمی دانم به چه جهت این حدیث به صحیح مسلم نسبت داده شده است.

این حدیث از طریق ابو سعید خدری و ابن عمر و ابن عبّاس و ابو هریره روایت شده است.

امّیا حدیث ابوسعید: این حدیث را محمّد بن حسن بن عطیه از پدرش و او از جدّش روایت کرده است. ابو داود و بیهقی و احمد این حدیث را با این سند نقل کرده اند. ولی این سند ضعیف است؛ زیرا زنجیره ای از راویان ضعیف در سند آن وجود دارد همچون عطیه عوفی، پسر و نوه اش.

و اما حدیث ابن عمر: این حدیث را بقیه بن ولید از ابو عائذ (عفیر بن معدان) از ابو رباح روایت می کند که نزد ابن عمر بود و او چنین گفت.

این حدیث را بیهقی نقل می کند. وعفیر بن معدان جدّاً ضعیف است.

طبرانی نیز در کتاب (المعجم الکبیر) از طریق ابن عمر این حدیث را نقل کرده است چنانکه در مجمع الزوائد هست و گفته است: در سند این حدیث، حسن بن عطیه ضعیف است.

در چند سطر قبل عرض کردیم که حسن بن عطیه همین حدیث را از طریق پدرش از ابو سعید روایت کرده است؛ معلوم می شود حسن بن عطیه این حدیث را یک مرتبه از پدرش از ابو سعید روایت کرده و یک مرتبه از ابن عمر. و این دلالت بر ضعف او دارد.

و اما

حدیث ابن عباس: این حدیث را بزار و طبرانی در کتاب المعجم الکبیر نقل کرده اند. در سند این حدیث مصباح ابو عبدالله وجود دارد و هیشمی گفته: من ندیده ام کسی از او در کتابهای رجالی یاد کند.

و اما حدیث ابو هریره: این حدیث را عمر بن یزید مدائنی روایت کرده و گفته است: (حسن بن ابی حسن سری از ابوهریره روایت کرده است. ابن عدی این حدیث را ذکر می کند و می گوید: این حدیث به یاد من نمی آید و عمر بن یزید کسی است که حدیثش نزد علما قابل پذیرش نیست).

و انس بن مالک می گوید: (رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگام بیعت، از زنان تعهد گرفت تا نوحه سرایی نکنند. زنان گفتند: ای رسول خدا! زنانی در زمان جاهلیت با ما در نوحه سرایی برای عزیزانمان کمک و همراهی کردند، آیا اجازه می دهید که ما نیز آنان را در این جهت کمک و همراهی کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: در اسلام کمک و همراهی در نوحه سرایی وجود ندارد).

و در بعضی دیگر از روایات، پیامبر صلی الله علیه وآله به زنان اجازه نوحه سرایی پس از بیعت را داده است.

۱. إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۲۲.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۵.

۳. تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۲۶۰.

بودن سند این روایت تصریح کرده است.

بنابر این، استدلال به این روایت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق، مخدوش و مردود است.

۳. روایت ابو مالک اشعری: (النائحه إذا لم تتب...) با روایاتی که در باره جواز نوحه خوانی زنان ذکر می شود، تعارض دارد، لذا حمل می شود بر نوحه

خوانی بگونه ای که در زمان جاهلیت مرسوم بوده است، و یا نوحه ای که مشتمل بر دروغ و همراه با گناه باشد.

۴. روایت امّ عطیه نیز ادّعی فقهای اهل سنت را ثابت نمی کند؛ زیرا روایاتی که در خصوص بیعت گرفتن پیامبر صلی الله علیه وآله از زنان وارد شده، سه گروه اند:

در بعضی از روایات تصریح شده که پیامبر صلی الله علیه وآله از زنان تعهد گرفت نوحه سرایی را ترک کنند. این روایات مطلق است و هرگونه نوحه سرایی زنان را شامل می شود.

امّ عطیه می گوید: (رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگام بیعت کردن زنان با او، از ما تعهد گرفت تا نوحه سرایی نکنیم).

۱. مسند أحمد، ج ۵، ص ۸۵؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۶۲؛ مسند ابن راهویه، ج ۵، ص ۲۱۴؛ السنن الکبری (النسائی)، ج ۴، ص ۴۲۸.

۲. سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۴، ص ۶۲؛ المصنّف (الصنعانی)، ج ۶، ص ۸.

عبد بن حمید از ضحاک نقل می کند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله از زنان تعهد گرفت تا نوحه سرایی نکنند، یکی از آنها گفت: ما ناچار به نوحه سرایی هستیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(ان کنتنّ لابدّ فاعلاّت فلا- تخمشن وجهاً، ولا- تخرقن ثوباً، ولا تحلقن شعراً، ولا تدعون بالویل، ولا تقلن هجرأ، ولا تقلن إلاّ حقاً. (۱))

(اگر از انجام نوحه سرایی چاره ای ندارید، پس صورتهای خود را خراش ندهید و جامه خود را پاره نکنید و موهای خود را تراشید و نفرین ننمایید و سخنان زشت بر زبان نرانید و چیزی جز سخن حق نگویید.)

و در بعضی دیگر از روایات، پیامبر صلی الله علیه

وآله از زنان تعهد می گیرد نوحه سرایی زمان جاهلیت را ترک کنند. این روایات مقید است و فقط نوحه سرایی دوران جاهلیت را ممنوع کرده است.

عبد بن حمید و ابن منذر از عکرمه روایت کرده اند: آیه شریفه (إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ... وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ) نازل شد و مراد از نافرمانی نکردن در معروف، دو چیز بود: یکی این که زنان با مردان نامحرم در یک مکان خلوت نکنند و دیگر این که نوحه را به صورتی که در دوران جاهلیت انجام می گرفت، ترک کنند.

تنها راه جمع میان این روایات این است که بگوییم اطلاق گروه اول و اطلاق گروه دوم به وسیله گروه سوم تقیید می خورد و نتیجه می گیریم که اگر نوحه سرایی زنان از قبیل نوحه سرایی دوران جاهلیت باشد (همراه با سخنان زشت و دروغ، به صورت متقابل و همراه با گناه باشد) حرام است. و اگر نوحه سرایی آنان از این قبیل نباشد جایز است.

و این همان فتوایی است که بعضی از فقهای مالکیه و اکثر فقهای شیعه صادر کرده اند.

۱. الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۲۱۱.

۲. الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۲۱۱؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۹۰.

(ج) دلیل ما بر جواز نوحه سرایی

اکثر فقهای شیعه نوحه سرایی در عزاداریها را برای مردان و زنان در صورتی که همراه با مفسده ای نباشد، جایز می دانند.

دلیل ما بر جواز نوحه سرایی این است:

اولاً: هیچ آیه و روایتی که دلالت بر ممنوعیت نوحه سرایی داشته باشد وجود ندارد. و تمام روایاتی که فقهای اهل سنت به آن استدلال کرده اند مخدوش است.

ثانیاً: نقل شده است: وائل بن اسقع و ابو وائل از اصحاب پیامبر صلی الله

علیه و آله به نوحه سرایی گوش می کردند و گریه می نمودند.

ثالثاً: حضرت زهرا (علیها السلام)، پس از رحلت رسول صلی الله علیه و آله این گونه نوحه سرایی کرد: (یا ابتاه، أجب ربّاً دعاه، یا أبتاه من جنّه الفردوس مأواه؛ ای پدر! تو دعوت پروردگارت را اجابت نمودی. پدر جان! اینک، بهشت فردوس جایگاه توست.)

رابعاً: نقل شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، ابوبکر کنار جسد مبارکش نشست و لبهایش را میان دو چشمان آن حضرت و دستهایش را بر روی شقیقه های او گذاشت و گفت: (وا نبیاه، واخلیلاه، واصفیاه؛ ای پیامبر خدا! ای خلیل خدا! ای صفی خدا!).

بعضی از دانشمندان اهل سنت مانند: بدرالدین عینی و کرمانی با رعایت انصاف تصریح کرده اند که نوحه سرایی حضرت زهرا (علیها السلام) و ابوبکر دلیل روشنی است بر اینکه اگر نوحه سرایی از نوع مرسوم در دوران جاهلیت نباشد (همراه با دروغ و سیلی زدن به صورت و سایر مفسد نباشد) جایز است.

۱. الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج ۲، ص ۴۳.

۲. همان و المغنی (ابن قدامه)، ج ۲، ص ۴۱۱.

۳. تیسیر العزیر الحمید، ص ۴۵۶.

۴. عمدہ القاری، ج ۱۸، ص ۷۵؛ نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۶۱.

و بعضی دیگر مانند شوکانی با کمال بی انصافی گفته اند: نوحه سرایی حضرت زهرا علیه السلام و ابوبکر دلیلی برای جواز نوحه سرایی نیست، بلکه توجیه صدور این عمل از آنان این است که آنان هنگامی این عمل را انجام داده اند که هنوز روایات نهی از نوحه سرایی به آنان نرسیده بود.

از شوکانی باید پرسید: چگونه ممکن است روایاتی که در ظاهر بعضی از آنها هنگام بیعت با پیامبر صلی الله علیه و آله

صادر شده، به اشخاصی مانند حضرت زهرا (علیها السلام) و ابوبکر نرسیده باشد؟!)

۲. طعام خوردن در عزاداریها

نظر تمام فقهای شیعه این است که اهل مصیبت به شرکت کنندگان در عزا و خوردن شرکت کنندگان در خانه صاحب عزا استحباب ندارد، بلکه بسیاری از آنها این عمل را مکروه می دانند (۲)؛ به دلیل فرمایش امام صادق علیه السلام (الأكل عند أهل المصيبة من عمل الجاهلیة؛ غذا خوردن نزد اهل مصیبت از کارهای دوران جاهلیت است).

فقهای اهل سنت نیز در این جهت با فقهای شیعه توافق دارند.

و برعکس طعام دادن به صاحب عزا و اهل مصیبت تا سه روز استحباب دارد، به این دلیل که وقتی جعفر بن ابیطالب کشته شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت زهرا (علیها السلام) و در روایتی به زنان دستور داد تا سه روز برای اسماء بنت عمیس غذا ببرد.

لذا شایسته است مبلغان محترم این موضوع را در سخنرانیها تذکر دهند و مردم را نسبت به این مطلب آگاه سازند. البته انجام آن شرعاً ممنوع نیست، ولی از آنجا که این عمل استحباب ندارد، شایسته است مردم را به انجام کارهایی که دارای ثواب برای خود و میت است، تشویق نمایند.

۱. نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۶۱ ۱۶۲.

۲. جامع المقاصد، ج ۱، ص ۴۶۶؛ مجمع الفائده، ج ۲، ص ۵۰۹.

۳. مواهب الجلیل، ج ۳، ص ۳۷؛ نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۴۸؛ فقه السنه، ج ۱، ص ۵۰۸.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۸۸ ۸۸۹؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۰۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۴؛ سنن أبی داود السجستانی، ج ۲، ص ۶۵.

۳. برپایی مراسم عزا

تعزیه یعنی تسلیت گفتن و دلداری دادن اهل مصیبت و دعا برای میت با حضور در خانه و مکان عزاداری به اتفاق تمام مسلمانان، سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله است و استحباب دارد. و شیعیان همواره این

سنت را در طول تاریخ پاس داشته اند.

روایات استحباب برگزاری مراسم عزا بسیار فراوان است و نیازی به ذکر نیست؛ کافی است به کتابهای فقهی و حدیثی شیعه و اهل سنت مراجعه شود.

۱. الکافی (الحلی)، ص ۲۴۰؛ السرائر، ج ۱، ص ۱۷۱؛ شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۳۶؛ المعتمر، ج ۱، ص ۳۴۱؛ تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۱۲۳؛ جامع المقاصد، ج ۱، ص ۴۴۵؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۹۵.

گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام

شبهه

یکی دیگر از دستاویزهای وهابیان برای تخریب چهره شیعیان، گریه و عزاداری پیروان اهل بیت (علیهم السلام) برای امام حسین علیه السلام و یاران او در عاشوراست.

آنان در تبلیغات خویش، حقیقت سوگواری و عزاداری در تاسوعا و عاشورای حسینی را واژگون و به صورتی انحرافی بازگو می کنند و شیعه را متهم به انجام کارهای نامشروع در ایام محرم می کنند.

ابن تیمیّه می گوید:

(شیطان به سبب شهادت حسین بن علی علیه السلام دو بدعت را در میان مردم ایجاد کرد:

یکی بدعت اندوه و نوحه سرایی در روز عاشوراست. در این روز مردم به سر و صورت می زنند، نعره و فریاد می کنند، گریه می کنند، تشنگی را تحمل می کنند، مرثیه خوانی می کنند و در اشعار خود به بزرگان صدر اسلام ناسزا می گویند و آنان را نفرین می کنند و کسانی را که در شهادت حسین علیه السلام بی تقصیر بوده اند، با کسانی که تقصیر داشته اند، یکی کرده، حتی صحابه و تابعین را دشنام می دهند؛ آنان حکایتهایی را بازگو می کنند که بسیاری از آنها دروغ است. و مقصود کسانی که این کارها را ترویج می کنند، ایجاد اختلاف و تفرقه میان امت اسلامی است. این کارها

به اتفاق مسلمانان نه واجب است و نه مستحب؛ بلکه برگزاری مراسم ناله و فغان و نوحه سرایی برای مصیبت‌های گذشته، از بزرگترین اموری است که خداوند و پیامبرش آن را حرام کرده اند. و بدعت اظهار خوشحالی و سرور نیز چنین است. (۱)

امروزه وهابیان در راستای ترویج افکار و عقاید بی اساس ابن تیمیه و با هدف تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، حقیقت سوگواری و عزاداری در عاشورای حسینی را با ارائه گزارشهایی از بعضی کارهای ناپسندی که توسط بعضی افراد جاهل و در بعضی از مناطق انجام می گیرد، وارونه معرفی می کنند و اهل سنت را به فاصله گرفتن از شیعیان تحریک می نمایند.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به پرسشها و شبهاتی که درباره سوگواری در عاشورای حسینی مطرح می شود و در راستای معرفی حقیقت سوگواری شیعیان در عاشورا و زدودن اتهامهای بی اساس، لازم است در محور سه موضوع بحث شود:

۱. شهادت امام حسین علیه السلام چه امتیازی دارد که شیعیان همه ساله به مدت ده روز به طور گسترده برای او عزاداری می کنند؟

۲. اهداف شیعیان از برگزاری مراسم عزاداری به صورت گسترده برای امام حسین علیه السلام و یارانش چیست؟ و آیا این اهداف مورد تأیید قرآن و سنت نبوی است؟

۳. شیعیان در سوگواری امام حسین علیه السلام از چه شیوه هایی استفاده می کنند؟ آیا تمام کارهایی که شیعیان به عنوان مراسم عزاداری انجام می دهند مطابق با شریعت اسلام است؟

پاسخ به این سه پرسش، پاسخی جامع به اشخاصی معاند مانند: ابن تیمیه، و راهنمایی برای برادران اهل سنت خواهد بود.

الف) امام حسین علیه السلام و امتیازات شهادت او به روایت اهل سنت

برای شهادت امام حسین علیه السلام در کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنت امتیازاتی

۱. منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۵۴.

ذکر شده که برای هیچ شخصیتی ذکر نشده است؛ اکنون ما به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم:

۱. گریه آسمان در شهادت امام حسین علیه السلام

از نضره الأزدیه با سند صحیح نقل شده است:

(لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا). (۱)

(وقتی حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، آسمان خون بارید.)

و ابن عساکر از قرّه بن خالد نقل کرده است:

(ما بکت السماء علی أحد إلا علی یحیی بن زکریّا والحسین بن علی، وحمرتها بکاؤها). (۲)

(آسمان فقط بر مرگ دو نفر گریه کرده است: ۱. یحیی فرزند زکریّا. ۲. حسین بن علی علیه السلام. و گریه آسمان، قرمز
آن است.)

و در روایات گوناگونی نقل شده است:

(لَمَّا

قتل الحسين بن علي أحمرت آفاق السماء. (۳)

(هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، اُفق های آسمان قرمز شد.)

۲. گریه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر شهادت حسین علیه السلام

در روایات گوناگون و با سندهای بسیار قوی نقل شده است که جبرئیل علیه السلام خبر شهادت امام حسین علیه السلام به دست مردم را به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) داد و آن حضرت بر او گریه کرد.

۱. الثقات (ابن حبان)، ج ۴، ص ۳۲۹؛ ج ۵، ص ۴۸۷؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۱۳؛ سیر اعلام النبلاء ج ۳، ۳۱۲.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۴، ص ۲۱۷. ر. ک: الدرّ المنثور، ج ۴، ص ۲۶۴؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

۳. الدرّ المنثور ج ۶، ص ۳۱؛ الصواعق المحرقة ج ۲، ص ۵۷۰؛ تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴، ص ۲۲۷.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

(دخلتُ علی النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) ذات یوم وإذاً عیناه تذرّفان.

قلت: یا نبی الله! أغضبك أحدٌ، ما شأن عینک تفیضان؟

قال: بل قام من عندی جبرئیل علیه السلام قبل، فحدّثنی: أنّ الحسین یقتل بشطّ الفرات.

قال: فقال: هل لك أن أشمک من تربته؟ قلت: نعم.

قال: فمدّ یده، فقبض قبضته من تراب، فاعطانیها، فلم أملك عینی أن فاضتا. (۱)

(روزی خدمت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدم، چشمان مبارکش پر از اشک بود. عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا کسی شما را ناراحت کرده است؟ چرا چشمان شما اشک آلود است؟ فرمود: آری! جبرئیل به نزد من آمد و گفت: حسین در شطّ فرات کشته می شود. آیا دوست

داری تربتش را استشمام کنی؟ گفتم: آری.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: جبرئیل دستش را دراز کرد و مقداری خاک را گرفت و به من داد. از آن وقت از چشمانم بی اختیار اشک می آید.

هیشمی در کتاب (مجمع الزوائد) پس از نقل این حدیث، می گوید:

(این حدیث را احمد و ابو یعلی و بزار و طبرانی روایت کرده اند و راویان آن ثقه هستند. (۲)

روایات گوناگونی با سندهای مختلف و معتبر با همین مضمون در کتابهای حدیثی اهل سنت نقل شده است.

۱. مسند أحمد ج ۱، ص ۸۵؛ المصنّف (ابن ابی شیبّه)، ج ۸، ص ۶۳۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۲۹۸؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۰۶؛ کنز العمّال، ج ۳، ص ۶۵۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۰؛ تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷.

۳. مسند أحمد، ج ۶، ص ۲۹۴؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۰۷؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۱۲۳؛ أعلام النبوه (الماوردی)، ص ۱۵۳.

۳. گریه امّ سلمه بر حسین علیه السلام

سلمی می گوید:

(به خدمت امّ سلمه رسیدم در حالی که گریه می کرد. عرض کردم: چرا گریه می کنی؟ گفت: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را در عالم خواب دیدم که سر و محاسن مبارکش خاک آلود است، از آن حضرت پرسیدم: تو را چه شده است ای رسول خدا؟! فرمود: پیش از این شاهد کشته شدن حسین بودم. (۱)

۴. خاکی که در شهادت حسین علیه السلام خون شد

امّ سلمه می گوید:

روزی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) مشتّی از خاک قرمز به من داد و فرمود: این خاک مقداری از خاکی است که حسین در آنجا به شهادت می رسد. هرگاه این خاک

تبدیل به خون شد، بدان که حسین کشته شده است. این خاک را من در داخل شیشه ای کوچک گذاشتم، و در روز شهادت حسین علیه السلام دیدم آن خاک تبدیل به خون شده است.

۵. شهادت حسین علیه السلام آزمایش عمومی

خالد بن عرفطه در روز شهادت امام حسین علیه السلام به عماره بن یحیی بن خالد می گوید: از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم که می فرماید:

(شما امت من به زودی درباره رفتار خویش با اهل بیت من آزموده خواهید شد. (۳))

هیثمی این روایت را نقل می کند و می گوید:

(طبرانی و بزار این روایت را نقل کرده اند. و راویانی که در سند طبرانی وجود دارند،

۱. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۳۷؛ التاریخ الکبیر (البخاری)، ج ۳، ص ۳۲۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳۸؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۸، ص ۲۱۹؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۹، اُسد الغابه، ج ۲، ص ۲۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۶۵.

۳. المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۹۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۸۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۴.

غیر از عماره، راویان صحیح هستند و ابن حبان عماره را ثقه می داند. (۱))

۶. گریه جنّ بر امام حسین علیه السلام

أم سلمه می گوید: (شنیدم که جنّ بر حسین علیه السلام نوحه سرایی می کنند. (۲))

و هیثمی راویان این حدیث را صحیح می داند (۳).

و ابن کثیر نیز می گوید: (این روایت صحیح است) (۴).

و شگفتا از کسی مانند ابن کثیر که با وجود این همه روایتهای صحیح الاسناد

در کتابهای معتبر اهل سنت با کمال بی انصافی می گوید:

(ظاهراً این روایات از روایتهای بی اساس شیعه است. آنان این روایات دروغین را ساخته اند تا موضوع شهادت حسین علیه السلام را بزرگ کنند. و شکی نیست که شهادت حسین علیه السلام یک مسئله بزرگی است، ولی هیچ یک از این قضایایی که آنها به دروغ ساخته اند واقع نشده است؛ زیرا وقایع مهمتری قبل از شهادت حسین علیه السلام رخ داده است مانند شهادت پدرش علی علیه السلام و رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و... ولی هیچ یک از این قضایا اتفاق نیفتاده است... (۵)

اکنون از ابن کثیر می پرسیم:

آیا شایسته است روایاتی را که با سندهای صحیح در کتابهای معتبر اهل سنت از اشخاصی مانند طبرانی نقل می شود و کسانی مانند هیشمی بر آنها مُهر تأیید می زنند، روایاتی ساختگی و دروغین شمرده شود؟!

شما چگونه شهادت حسین بن علی علیه السلام را با آن همه ظلم و ستمی که بر او و اهل

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۴.

۲. المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۲۱ ۱۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳۹، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۶؛ الأصابه ۲: ۷۲.

۳. مجمع الزوائد ۹: ۱۹۹.

۴. البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۶، ص ۲۵۹.

۵. همان.

بیت او روا داشتند، با شهادت علی علیه السلام و رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و فرزندش ابراهیم مقایسه می کنید؟ سخن در عظمت و بزرگی اشخاص نیست، بلکه سخن در عظمت و چگونگی شهادت است.

از ابن کثیر مفسر بزرگ قرآن کریم شگفت که چشمان خود را بر روی واقعتهای موجود ببندد و بدون ارائه یک دلیل

منطقی روایاتی را که توسط بزرگان از محدّثین اهل سنّت با سندهای معتبر نقل شده، با یک کلمه (ظاهراً) مردود بدانند.

روایات دیگری نیز در خصوص امتیازات شهادت حسین بن علی علیه السلام در کتابهای اهل سنّت وجود دارد که ما به خاطر ضعیف بودن سندهای آنها نقل نکردیم. البتّه بسیاری از آن روایات با سندهای معتبری در کتابهای ما شیعیان نقل شده است.

بنابر این نتیجه می‌گیریم که شهادت حسین بن علی علیه السلام مصیبت بزرگی در نزد خدا و پیامبرش است. ابن عبّاس می‌گوید:

(مصیبه عظیمه عند الله نحتسبها

(مصیبت شهادت حسین بن علی علیه السلام را مصیبتی بزرگ در نزد خداوند متعال می‌دانیم.)

ویژگیهایی که برای شهادت حسین بن علی علیه السلام ذکر شد، برای هیچ یک از اولیای الهی ذکر نشده است. و این پاسخی است به کسانی که شیعه را متّهم به بزرگ‌نمایی شهادت حسین بن علی علیه السلام می‌کنند. شهادت حسین بن علی علیه السلام در نزد خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، اهل بیت و صحابه پیامبر و حتی زمین و آسمان بزرگ است و نیازی به بزرگ‌نمایی ندارد.

(ب) اهداف شیعیان در عزاداری امام حسین علیه السلام

اهدافی که شیعیان در برپایی عزاداری حسین بن علی علیهما السلام دنبال می‌کنند، اهدافی بسیار مقدّس و مطابق با سنّت نبوی است. و اکنون به چند نمونه از این اهداف اشاره می‌کنیم:

۱. تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۰.

۱. نهی از منکرات

هر انسانی که به بررسی تاریخ قیام عاشورا بپردازد، درمی‌یابد که آنچه یزید بن معاویه و یارانش با امام حسین علیه السلام و یارانش انجام دادند، چیزی جز منکرات و فساد نبود. آنان حرمت اهل

بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را هتک کردند، ظلم و ستم درباره آنان را به نهایت رسانیدند، شخصیت‌های محترم و مسلمان را با بدترین شیوه شهید کردند و از اذیت و آزار فرزندان و اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) دریغ نکردند.

اینها منکراتی است که همواره در جوامع بشری توسط عدّه‌ای ممکن است انجام بگیرد؛ چنانکه اکنون شاهد بی حرمتی به پیامبر عظیم الشان اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) در بعضی کشورها هستیم.

نهی از چنین منکراتی در همه عصرها بر همه مسلمانان واجب و لازم است، و پایین ترین مرتبه نهی از منکر، آن است که اشخاص نسبت به آن منکر انزجار قلبی داشته، این انزجار را با انجام کاری ابراز نمایند.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید:

(من رأى منكم منكراً فليغيره بيده، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلمه، وذلك أضعف الإيمان). (۱)

(اگر کسی از شما شاهد انجام منکر بود، باید اگر ممکن است با دست آن منکر را تغییر دهد و اگر توان آن را ندارد با زبانش، و اگر آن هم ممکن نبود با قلبش. و این پایین ترین مرتبه ایمان است.)

شیعه با برپائی مراسم عزاداری حسین بن علی علیه السلام یادآور منکراتی می شود که در آن زمان انجام شد و اکنون نیز دیگران انجام می دهند، و در این مراسم با تشکیل مراسم سخنرانی و نوحه سرایی و گریه بر مصائب امام حسین علیه السلام انزجار قلبی خویش را نسبت به این منکرات اعلان می دارد و سخنرانان با زبان خویش دیگران را از انجام این منکرات نهی می کنند.

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۰؛ مسند أحمد،

ج ۳، ص ۹۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۳۰؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۶، ص ۹۵.

از برادران اهل سنت می پرسیم: آیا اگر این کار توسط تمام مسلمانان انجام می گرفت و مردم دنیا متوجه احترام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت او در نزد مسلمانان می شدند، اکنون شاهد بی احترامی به پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بودیم؟

آیا چنین کاری نمی توانست نقطه عطف و زاویه ای برای ایجاد انسجام اسلامی باشد؟ چرا بعضی معاندان مانند ابن تیمیّه از برگزاری مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام به عنوان نقطه افتراق و مرکز اختلاف میان مسلمانان یاد می کنند؟!

آیا نهی از منکر بر همه مسلمانان واجب نیست؟ آیا آنچه یزید بن معاویه با امام حسین علیه السلام انجام داد، منکر نبود؟ آیا در اسلام برای ابراز انزجار قلبی نسبت به منکرات، مسیر مشخصی تعیین نشده است؟ و آیا منصفانه است تعدادی از مسلمانان که به شیوه ای مخصوص اظهار نفرت نسبت به منکرات می کنند، متهم به بدعت شوند؟

۲. عبرت گرفتن و عبرت دادن مسلمانان

برگزاری مراسم عاشورا به هدف عبرت گرفتن و عبرت دادن مسلمانان انجام می گیرد؛ زیرا فتنه و توطئه توسط دشمنان اسلام در هر زمانی با شیوه مخصوص به آن زمان طراحی می شود و دشمنان با اغفال مسلمانان به اسلام ضربه می زنند.

در آن زمان عدّه ای با طرح خارجی بودن امام حسین علیه السلام و یارانش مسلمانان را فریب دادند و در این زمان با طرح رافضی بودن شیعیان، در صدد فریب مسلمانان اند.

۳. احیای مکتب جهاد و دفاع

در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام آموزه های عاشورا به مسلمانان یادآوری

می شود. درس ایثار و فداکاری، درس شهادت و شهامت، درس آزادی و سربلندی، درسهای هستند که در عزاداری حسین بن علی علیه السلام به مسلمانان تعلیم داده می شود. و نتیجه آن را در عرصه های مختلف جهاد و فداکاری شاهد هستیم.

همه مسلمانان جهان شاهد بودند که تعدادی از جوانان سلحشور مکتب عاشورا در جنوب لبنان با تمسک به امام حسین علیه السلام و یارانش در مقابل صهیونیسم و دشمن همه مسلمانان، با سربلندی تمام پیروز شدند و به تمام مسلمانان عزت بخشیدند.

از برادران اهل سنت می پرسیم: آیا کسانی که با برپایی مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام و یادآوری این واقعه عظیم و مصیبت بزرگ، درس عدالتخواهی، شهادت، شهامت، آزادی و سربلندی را تکرار می کنند، شایسته اتهاماتی مانند کفر و بدعت و شرک اند؟!

۴. اظهار محبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام)

یکی دیگر از اهداف شیعیان از برگزاری با شکوه مراسم عاشورا اظهار محبت و مودت به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و خاندان اوست.

شکی نیست که در این مصیبت بزرگ، پیش از هر کسی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیرالمؤمنان علی علیه السلام و فاطمه زهرا (علیها السلام) عزادار و مصیبت دیده اند و اظهار عزاداری برای امام حسین علیه السلام، نمونه ای بارز از اظهار محبت به اهل بیت (علیهم السلام) است.

البته این اظهار محبت نباید آلوده به کارهای نامشروع و بی اساس شود.

سخنی با اهل سنت

در خاتمه به برادران اهل سنت و جوانان و روشنفکران مسلمان توصیه می کنیم درباره مذهب شیعه و اعتقادات آنان بیش از پیش تحقیق کنند و فریب تبلیغات و هابیون را

نخورند، زیرا تبلیغات آنان، چیزی جز فتنه و عاملی جز برای تفرقه میان مسلمانان و تخریب چهره شیعیان نیست.

حدیث غدیر ودلالت آن بر امامت علی علیه السلام

شبهه

مسلمانان در هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود، یکپارچه کلمه شهادتین را اظهار می کردند و آن حضرت را سرپرست و حاکم خود می دانستند.

پس از رحلت آن حضرت، اتحاد مسلمانان در این جهت از هم گسیخت و در موضوع امامت و خلافت با همدیگر اختلاف پیدا کردند.

در همین راستا دو دیدگاه اساسی درباره موضوع امامت در میان مسلمانان وجود داشته و اکنون نیز وجود دارد:

۱. مسئله امامت یک مسئله فرعی و از شاخه های امر به معروف و نهی از منکر است و چون اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر نیاز به وجود امام دارد، وجود امام لازم است. و امام در جامعه اسلامی به یکی از این شیوه های زیر تعیین می شود:

الف) عقلا و اندیشمندان و بزرگان و مردم جامعه با کسی بیعت کنند. این بیعت به امامت آن شخص مشروعیت می دهد.

ب) کسی که در جامعه اسلامی امام و خلیفه است، جانشین خود را به مردم معرفی می نماید.

ج) کسی که امام جامعه است شورایی از شخصیت های بزرگ را برای تعیین امام پس از خود تشکیل دهد.

د) کسی با قهر و غلبه بر مردم، جانشین امام گردد.

از این رو، امام جامعه اسلامی و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از رحلت او، ابتدا ابوبکر و سپس عمر و پس از او عثمان و آنگاه علی علیه السلام است. ابوبکر و علی علیه السلام به شیوه اول به عنوان امام و خلیفه رسول خدا صلی

الله علیه وآله انتخاب شدند و عمر به شیوه دوم، و عثمان به شیوه سوم و دیگران به شیوه چهارم.

این دیدگاه اهل سنت در موضوع امامت و خلافت است.

۲. مسئله امامت یکی از اصول اعتقادات اسلامی است. امامت یک مقام الهی است و در این جهت هیچ تفاوتی با نبوت ندارد. و لذا تنها راه مشروعیت آن، نصب از طرف خداوند متعال است. در واقع هر کسی را که خداوند متعال به عنوان جانشین پیامبر اسلام معرفی کرده باشد، امام، امیر و حاکم مسلمانان است.

خداوند متعال به واسطه پیامبر صلی الله علیه وآله علی بن ابیطالب علیه السلام را به عنوان نخستین امام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله به جامعه اسلامی معرفی کرد. به این دلیل که پیامبر صلی الله علیه وآله در اجتماع با شکوه مردم در آخرین سال زندگی خویش و در غدیر خم خطاب به مردم فرمود: (أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟) آیا من از خود مؤمنان به آنها برتر نیستم؟) همه مردم گفتند: (آری! تو بر همه ما برتری و دارای ولایت هستی.) و آنگاه دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر کسی که من ولی و سرپرست او هستم، علی نیز ولی و سرپرست اوست.)

این دیدگاه شیعه و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) می باشد.

استدلال به حدیث غدیر خم همواره توسط اندیشمندان اهل سنت با ایجاد شبهه و اشکال تضعیف شده و در حال حاضر نیز این شبهات توسط بعضی دیگر تکرار می شود. ما در اینجا مجموعه ای از شبهاتی را که در باره حدیث غدیر مطرح شده

است ذکر نموده، پاسخ می دهیم.

شبهات و پاسخ آن

شبهاتی که از گذشته تا کنون درباره حدیث غدیر و دلالت آن بر امامت مطرح شده است، به پنج شبهه اساسی برمی گردد:

شبهه اول: عدم صدور این حدیث از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله

بعضی صدور این حدیث از پیامبر صلی الله علیه وآله را در روز غدیر خم رد کرده اند. دلیل آنها بر این مطلب این است:

اولاً: این حدیث با یکی دیگر از احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده تعارض دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید:

(مُزَيْنَةُ وَجُهَيْنَةُ وَغِفَارٌ وَأَسْلَمٌ مُوَالِيٌّ دُونَ النَّاسِ كُلِّهِمْ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلَى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. (۱))

(قبیله مُزَيْنَةُ وَجُهَيْنَةُ وَغِفَارٌ وَاسْلَمٌ یاران من هستند، نه همه مردم. آقا و مولای آنان کسی جز خداوند و رسولش نیست.)

با وجود این حدیث، اگر پیامبر صلی الله علیه وآله بفرماید: (من کنت مولاهُ فعَلَى مولاہ) لازم می آید که یکی از این دو حدیث دروغ باشد؛ زیرا حدیث اول مولا بودن علی علیه السلام و دیگران را نفی می کند و حدیث دوم مولا بودن علی علیه السلام را ثابت می کند.

این دلیل به ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی نسبت داده شده است.

ثانیاً: حدیث غدیر با واقعیات تاریخی مطابقت ندارد؛ زیرا علی علیه السلام در روز غدیر خم همراه با پیامبر صلی الله علیه وآله نبود، بلکه به یمن رفته بود. با این وجود چگونه پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی که علی علیه السلام در غدیر خم نبوده، خطاب به مردم فرموده است: (من کنت مولاهُ فعَلَى مولاہ)؟!)

۱. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۷؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷۸؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲. المواقف، ج ۳، ص ۶۰۲.

۳. تفسیر القرطبی، ج ۱، ص ۲۶۷.

پاسخ شبهه

۱. حدیث اول هیچ منافاتی با حدیث دوم ندارد؛ زیرا کلمه (مُوَالِيٌّ) و (مَوْلَى) در حدیث اول از نظر معنا با کلمه (مَوْلَى) در حدیث غدیر بیگانه است. کلمه (مَوْلَى) و

(مولی) در حدیث اوّل به معنای یاران و یاور است؛ زیرا این حدیث همانطور که از کلمات ابن حجر و دیگران استفاده می شود در مقام بیان یک فضیلت برای این قبایل است و از آنجا که این قبایل در صدر اسلام نخستین قبایل عرب بودند که بدون جنگ و خونریزی به یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافتند، پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان امتیازی برای آنان می فرماید: (این قبایل یاران من در صدر اسلام بودند، نه تمام مردم؛ و آنان نیز در صدر اسلام یآوری جز خداوند متعال و رسولش نداشتند).

و امّا کلمه (مولی) در حدیث غدیر به دلیل قرائن مختلفی که عرض خواهیم کرد، به معنای ولیّ و سرپرست تمام مسلمانان است.

و از اینجا درمی یابیم که ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی کلمه (مولی) در حدیث غدیر را به معنای ولیّ و سرپرست مسلمانان دانسته اند؛ از این رو به گمان اینکه کلمه (موالی) و (مولی) در حدیث اوّل نیز به معنای ولیّ و سرپرست می باشد آن را معارض با حدیث اوّل می دانند.

۲. هیچ دلیل محکمی بر عدم حضور علی علیه السلام در روز غدیر خم وجود ندارد، بلکه بسیاری از روایات حضور آن حضرت را در روز غدیر خم تأیید می کند؛ زیرا در این روایات وارد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله دست مبارک حضرت علی علیه السلام را گرفت و آنگاه فرمود: (من کنت مولاه فعلیّ مولاہ).

۳. عدم حضور امام علی علیه السلام در روز غدیر خم هیچ منافاتی ندارد با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به مردم ولایت و

امامت او را ابلاغ کند و بفرماید: (من كنت مولاه فعلي مولاه).

۴. انکار صدور حدیث غدیر از پیامبر صلی الله علیه وآله نتیجه ای جز دروغگو دانستن بسیاری از صحابه و تابعین ندارد. و بی شک هر شخصی که به کتابهای حدیثی اهل سنت مراجعه کند، پی به صدور قطعی حدیث غدیر می برد.

ابن حجر هیثمی در کتاب الصواعق المحرقة می گوید:

(أنه حدیث صحیح، لا- مرّیه فیه، وقد أخرج جماعه كالترمذی والنسائی وأحمد، وطرقه كثيره جداً. ومن ثمّ رواه سنّه عشر صحابياً. وفي روايه لأحمد أنه سمعه من النبي ثلاثون صحابياً وشهدوا به لعلّي لَمَّا نوزع أَيْام خلافته، كما مرّ وسيأتي. وكثير من أسانيدھا صحاح وحسان. ولا التفات لمن قدح في صحّته، ولا لمن ردّه بأنّ عليّاً كان باليمن، لثبوت رجوعه منها وإدراكه الحجّ مع النبيّ. (۱)

(حدیث غدیر حدیث صحیحی است و هیچ شکی در صدور آن نیست. این حدیث را گروهی از پیشوایان حدیث مانند ترمذی و نسائی و احمد روایت کرده اند و سندهای بسیار زیادی دارد. این حدیث را شانزده نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده اند. و احمد بن حنبل در روایتی نقل می کند: زمانی که بعضی درگیریها در هنگام خلافت امام علی علیه السلام روی داد، سی نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله گواهی دادند که حدیث غدیر را از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیده اند. و بسیاری از سندهای این حدیث، صحیح و نیکوست. از این رو به اشکال بعضی در صدور این حدیث هیچ توجهی نمی شود. همچنین اشکال بعضی دیگر مبنی بر عدم حضور امام علی علیه السلام

در غدیر خم بی مورد است؛ زیرا ثابت شده که علی علیه السلام از یمن برگشت و به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله مناسک حج را انجام داد.

در تأیید کلام ابن حجر و اثبات صدور قطعی حدیث غدیر، اسامی راویانی را که اندیشمندان اهل سنت حدیث غدیر را از آنان نقل کرده اند، به طور گزارش گونه ذکر می کنیم.

راویان حدیث غدیر در کتابهای معتبر حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنت عبارتند از: امیرالمؤمنان علی علیه السلام، ابوسعید خدری، زید بن ارقم، جابر بن عبدالله، براء بن عازب، بریده بن حصیب، جابر بن سمره، عمیر بن سعید، جریر بجلی، زید بن

۱. الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۱۰۶.

یثیع، عبدالرحمن بن ابی لیلیا، زاذان ابی عمیر (بن عمر)، ابن عباس، بریده اسلمی، ریاح بن حارث، حذیفه بن اسید غفاری، ابویوب انصاری، ابو عبدالله شیبانی، زیاد بن ابی زیاد، سعد بن ابی وقاص، حمید بن عماره، عمره بنت سعد، عمّار بن یاسر، عایشه بنت سعد، عبدالله بن یامیل، اصبع بن نباته، عبد خیر، طلحه بن عبیدالله، عبدالله بن مسعود، سمره بن جندب، شریط بن انس، ابوهریره، عمر بن خطاب، انس بن مالک، جریر بن عبدالله، ابوسطام.

در موارد گوناگونی اندیشمندان اهل سنت پس از ذکر حدیث غدیر از طریق یکی از راویانی که ذکر شده تصریح به صحیح بودن حدیث و ثقه بودن راویان آن کرده اند. برای مطالعه و تحقیق بیشتر به کتابهای حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنت مراجعه شود.

شبهه دوم: حدیث غدیر دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد

گروهی دیگر از اندیشمندان اهل سنت با پذیرش صدور قطعی حدیث غدیر، در دلالت آن شبهه کرده اند و می گویند: این حدیث در صورتی دلالت

بر امامت علی علیه السلام دارد که کلمه (مولی) در این حدیث به معنای (حاکم و اولی به تصرف) باشد، در حالی که این کلمه به طور قطع به معنای حاکمیت بر جان و مال مردم نیست؛ زیرا کلمه (مولی) بر وزن (مَفْعَل) است و مَفْعَل هرگز در لغت عرب به جای اَفْعَل استعمال نمی شود.

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۴ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲ و ج ۴، ص ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۶۶ و ۳۷۰. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۹۷؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۶ و ۳۷۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴ و ۱۰۸؛ المصنّف (ابن أبی شیبّه)، ج ۷، ص ۴۹۵ و ۴۹۹؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۵ و ۱۳۱ و ۱۳۶؛ خصائص امیر المؤمنین (النسائی)، ص ۵۰ و ۹۴ و ۱۰۰؛ مسند أبی یعلی، ج ۱، ص ۴۲۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۶؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۶۵ و ۷۱؛ المعجم الأوسط، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ج ۲، ص ۲۴ و ۲۷۵ و ۳۲۴ و ۳۶۹؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۷۹ و ۱۸۰؛ ج ۴، ص ۱۷۳ و ۱۷۴؛ ج ۵، ص ۱۷۰ و ۱۷۵، موارد الظمآن، ص ۵۴۳ و ۵۴۴؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۷ و ۶۴۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳ و ۶۱۰؛ ج ۱۳، ص ۱۳۱ و ۱۳۷ و ۱۵۵ و ۱۷۱.

۲. المواقف، ج ۳، ص ۶۰۲.

پاسخ شبهه

۱. کلمه (مولی) به معنای (اولی) استعمال شده است. در قرآن کریم می فرماید: (مَیْأَوَاکُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاکُمْ) (۱) و بسیاری از مفسران اهل سنت در تفسیر کلمه (مولاکم) گفته اند: معنای مولاکم عبارتست از (اولی بکم).

بخاری به نقل از مجاهد طبری، بیضاوی، سیوطی، شوکانی، ابن کثیر، واحدی، ثعالبی و ابن حجر، کلمه (مولاکم) را به معنای (اولی بکم) تفسیر کرده اند.

۲. شکی نیست که کلمه (مولی) در معانی گوناگون استعمال شده است، مانند یاور، دوست، همسایه و شریک. و یکی از موارد استعمال آن مالک امر (کسی که بر دیگران ولایت دارد) است؛ از این رو استعمال این کلمه در یکی از معانی مذکور نیازمند ذکر

قرینه ای خواهد بود. در حدیث غدیر دو قرینه مهم بر استعمال کلمه (مولی) در معنای اولی به تصرّف بودن وجود دارد.

(هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه من در دنیا و آخرت بر او ولایت داشته باشم. اگر خواستید آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) را قرائت کنید. لذا هر مؤمنی که از دنیا برود و اموالی را در دنیا بگذارد، خویشاوندان او ارث می برند و اگر قرض یا خانواده بی سرپرستی را ترک گفته باشد، به نزد من بیایند زیرا من مولای او هستم.)

در این حدیث کلمه (مولی) به طور قطع در (اولی به تصرّف) و (سرپرستی) استعمال شده است.

شبهه سوم: حدیث غدیر خم متواتر نیست

گروهی دیگر از اهل سنت گفته اند: به اعتقاد شیعه تنها روایاتی در مباحث مربوط به امامت قابل استدلال است که متواتر باشند. حدیث غدیر متواتر نیست؛ زیرا کسانی مانند: ابو حاتم رازی و ابو داود سجستانی صدور این حدیث را قبول ندارند و کسانی مانند: مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند. بنابراین حدیث غدیر طبق نظر خود شیعیان قابل استدلال نخواهد بود.

پاسخ شبهه

۱. این حدیث نزد خود شیعیان متواتر است؛ زیرا راویان این حدیث بیش از سی نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و اتفاق همگی آنان بر چیزی که اساسی نداشته باشد، ممکن نیست.

۲. متواتر بودن این حدیث بنابر تمام مبانی اهل سنت درباره معنای حدیث متواتر، ثابت و قطعی است.

مبنای ابن حزم در حدیث متواتر این است که چهار نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله آن

۱. الحدید / ۱۵.

۲. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۵۷؛ تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۳۰۰؛ تفسیر الجلالین، ص ۷۲۱؛ فتح القدر، ج ۵، ص ۱۷۱؛ الوجیز، ج ۱، ص ۱۰۶۸؛ تفسیر الثعالبی، ج ۵، ص ۳۸۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۳۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۸۲.

۳. المائده / ۶۷.

۴. تفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۴۹، ۵۰؛ تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۴؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۳.

در چه صورت پیام (من کنت مولاہ فعلی مولاہ) می تواند بسیار با اهمیّت و فوق العاده شود و دیگران را متعجب سازد و احتمال پذیرش آن از طرف مردم کم باشد؟

بدون شک اگر معنای این پیام دوست داشتن علی علیه السلام باشد، باعث تعجب دیگران نمی شود و پذیرش آن برای مردم خیلی سخت نیست؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در گذشته بارها مردم را به دوست داشتن علی علیه السلام

توصیه نموده و بسیاری از مردم آن حضرت را دوست داشتند. و اگر معنای این پیام، یاری نمودن علی علیه السلام باشد نیز باعث تعجب دیگران نمی شود. ولی اگر معنای این پیام این باشد که علی علیه السلام بر تمام کسانی حاکمیت دارد که من بر آنان حاکمیت داشتم و اطاعت از او بر تمام کسانی واجب است که اطاعت از من را واجب می دانستند، این پیام برای بسیاری از مردم ناگهانی و تعجب آور می شود و احتمال پذیرش آن از طرف مردم کم خواهد شد، زیرا گمان می کنند پیامبر صلی الله علیه و آله خودش، پسر عمو و دامادش علی بن ابیطالب علیه السلام را برای جانشینی خود برگزیده است و این دستور خداوند نیست. چنانکه نعمان بن حارث فهری چنین پنداشته بود. پس بهترین قرینه بر اینکه منظور از کلمه (مولی) حاکمیت و خلافت علی علیه السلام می باشد، اهمیت این پیام و دستور خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابلاغ آن است.

ب) در بسیاری از روایاتی که ذکر شده است، ابتدا رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم می فرماید: (ألست أولى بأنفسكم) یا (ألست أولى بالمؤمنين من انفسهم؟) و مردم می گویند: آری! شما بر جان ما حاکم هستی. و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: (من كنت مولاه فعلى مولاه.) و این جمله در ابتدای فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قرینه است بر اینکه منظور از کلمه (مولی) در اینجا اولی به تصرّف و حاکمیت است. و در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله با طرح آن سؤال می خواهد به

مردم بفهماند که علی علیه السلام نیز بر آنان حاکمیت دارد.

و این تنها موردی نیست که رسول خدا صلی الله علیه وآله کلمه ی (مولی) را در معنای اولی به تصرّف و سرپرست به کار برده است، بلکه آن حضرت در مورد اشخاصی که از دنیا می روند و خانواده و بدهی خود را ترک می کنند، می فرماید:

(ما من مؤمن إلا وأنا أولى به فی الدنيا والآخرة، اقرؤا إن شئتم: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ هَلَكَ وَتَرَكَ مَالًا فَلِيرِثَهُ عَصْبَتُهُ مِنْ كَانُوا، وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضِيَاعًا فَلْيَأْتِنِي، فَإِنِّي مَوْلَاهُ فَأَنَا مَوْلَاهُ. (۱)

۱. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۸۴ و ج ۶، ص ۲۲؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۳۴ ۳۳۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج ۶، ص ۲۳۸؛ تفسیر الثعالبی، ج ۴، ص ۳۳۶؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۷۶.

حدیث را روایت کنند و با همین مبنا متواتر بودن بسیاری از احادیث را قطعی دانسته است (۱). از این رو حدیث غدیر طبق مبنای ابن حزم به طور قطع متواتر است.

مبنای جلال الدین سیوطی در تواتر حدیث این است که ده نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله آن حدیث را روایت کنند و با همین مبنا بسیاری از احادیث را متواتر دانسته است (۲). پس طبق مبنای سیوطی نیز حدیث غدیر متواتر است.

مبنای مشهور در تواتر حدیث این است که یک حدیث را گروهی نقل کنند که سازش آنان بر دروغ گفتن متصوّر نیست (۳). طبق این مبنا نیز حدیث غدیر متواتر است؛ زیرا همانطور که گفته شد، حدیث غدیر را بیش از سی نفر از راویان و صحابه نقل کرده اند و سازش آنان بر دروغ گفتن در این موضوع محال

است.

۳. مخالفت ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی یا وجود نداشتن این حدیث در صحیح مسلم یا صحیح بخاری، دلیلی بر عدم تواتر حدیث غدیر نخواهد بود؛ زیرا در گذشته روشن شد که ابوداود و ابوحاتم در فهم احادیث دچار اشتباه شده اند و با این وجود تصریح به دروغ بودن حدیث غدیر نکرده اند، بلکه این حدیث را با حدیث دیگر معارض دانسته اند و دروغ بودن یکی از آن دو را ثابت کرده اند.

علاوه بر آن، مخالفت نکردن دو یا چند نفر با صدور یک حدیث به عنوان شرط متواتر بودن حدیث مطرح نشده است.

بسیاری از احادیث، حدیث متواتر شناخته شده اند، در حالی که در صحیح مسلم یا صحیح بخاری نقل نشده اند.

حدیث (لا وصیه لوارث إلاّ أن یجیز الورثه) را شافعی متواتر می داند، (۴) در حالی که در صحاح و سنن ذکر نشده است.

۱. المَحَلّی، ج ۲، ص ۲۱۳ و ج ۸، ص ۴۵۳ و ج ۹، ص ۷.

۲. ر.ک: المجموع، ج ۱۹، ص ۲۳۲.

۳. المحصول، ج ۴، ص ۲۲۷؛ إعانه الطالبین، ج ۴، ص ۲۴۴؛ الإحکام (الآمدی)، ج ۲، ص ۱۲.

۴. الأُمّ، ج ۴، ص ۱۰۴ و ر.ک: المجموع، ج ۱۵، ص ۴۲۱.

و نیز حدیث (إذا أتاکم کریم قوم فأکرّموه) به عنوان حدیث متواتر شناخته شده است، (۱) در حالی که در صحاح نیامده است.

و حدیث (نضر الله امرأ سمع مقالتي) نیز حدیث متواتر شناخته شده است، (۲) ولی در صحیح مسلم و صحیح بخاری نقل نشده است.

شبهه چهارم: اجتماع دو ولایت ممکن نیست

اگر حدیث غدیر دلالت بر ولایت و امامت علی بن ابیطالب علیه السلام نماید، لازم می آید در یک زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله و ولایت علی علیه السلام با همدیگر اجتماع کنند، و این قابل تصوّر نیست.

پاسخ شبهه

شکی نیست که ولایت علی علیه السلام در طول ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله است، همانطور که ولایت او در طول ولایت خداوند متعال است. و اجتماع چند ولایت در طول یکدیگر قابل تصوّر و ممکن است.

شبهه پنجم: صحابه به همراه علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کردند

اگر حدیث غدیر خم صحیح بود و دلالت بر امامت و خلافت بلافصل علی علیه السلام داشت، چرا همه صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن چشم پوشی نموده، با ابوبکر بیعت کردند؟!

معقول نیست که همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین امری مرتکب چنین خطای بزرگی شده باشند. و چرا علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کرد و در دفاع از ولایت مبارزه نمود؟

۱. فیض القدیر ۶: ۳۷۳.

۲. مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۷.

پاسخ شبهه

۱. در جریان سقیفه بنی ساعده و بیعت با ابوبکر، همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور نداشتند، بلکه امیر مؤمنان علی علیه السلام و بنی هاشم مشغول برگزاری مراسم عزاداری رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. و تعدادی دیگر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در مدینه نبودند. همانطور که عمر بن خطاب گفته است: (کانت بیعه ابي بکر فلتة (۱)؛ بیعت با ابوبکر ناگهانی و اشتباه بود.) عمر از مردم برای خلافت ابوبکر بیعت گرفت و سپس خلافت ابوبکر را تمام شده معرّفی نمود. و هنگامی که ابوبکر متوجه اشتباه خود شد و خواست خلافت را ترک کند، عمر بن خطاب ادامه خلافت ابوبکر را تنها راه نجات دین اسلام معرّفی نمود و موجب شد ولایت و خلافت از مسیر اصلی خویش انحراف پیدا کند و تمام سفارش های پیامبر صلی الله علیه و آله کنار گذاشته شود.

۲. چگونه کاری که مردم به پیروی از بعضی صحابه انجام دادند نامعقول و بعید است؛ در حالی که نظیر آن درباره هارون و موسی علیهما السلام اتفاق افتاد و امت

حضرت موسی علیه السلام پس از رفتن آن حضرت به کوه طور، هارون علیه السلام را که جانشین او بود تنها گذاشتند.

۳. علی علیه السلام تامدّتی با ابوبکر بیعت ننمود و پس از شهادت حضرت فاطمه (علیها السلام) فقط برای حفاظت از کیان اسلام و جلوگیری از خونریزی و تفرقه میان مسلمانان در ظاهر با ابوبکر بیعت نمود. کسانی که اهل دقّت نظر هستند، پس از مطالعه آنچه در سقیفه بنی ساعده گذشت، درمی یابند که برای امیرالمؤمنان علی علیه السلام در برابر جریان سقیفه سه گزینه بیشتر وجود نداشت:

الف) علی علیه السلام به طور آشکار در برابر آنچه در سقیفه گذشت، قیام کند و یاران خود را به جنگ با ابوبکر و پیروانش دعوت کند. بدون شک نتیجه این گزینه چیزی جز خونریزی و تفرقه میان نمی شد؛ از این رو امیر مؤمنان علی علیه السلام این راه را انتخاب ننمود.

۱. المعیار والموازنه، ص ۳۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۸.

ب) آن حضرت از حکومت کناره گیری نموده، کنج عزلت گزیند و در برابر حکومت و آنچه انجام می شود هیچ واکنشی نداشته باشد. نتیجه این گزینه چیزی جز پایمال شدن قوانین اسلام و احکام الهی نبود؛ زیرا ابوبکر و عمر بن خطاب با قوانین الهی و سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله آشنایی کامل نداشتند، و گواه بر این مطلب این است که در موارد گوناگونی خلاف احکام الهی رای صادر کردند و با دخالت علی علیه السلام از اجرای آنها جلوگیری به عمل آمد. لذا آن حضرت این گزینه را نیز انتخاب ننمود.

ج) علی علیه السلام در ظاهر با ابوبکر بیعت کند و در ضمن

از کیان اسلام هر اندازه ممکن باشد محافظت نماید. این گزینه بهترین و بلکه تنها گزینه ای بود که انتخاب آن در آن موقعیت به مصلحت اسلام و مسلمانان بود و به همین جهت علی علیه السلام این گزینه را به خاطر حفاظت از قوانین الهی و مصلحت مسلمانان انتخاب نمود.

بنابر این بیعت علی علیه السلام هیچ دلالتی بر مشروعیت خلافت ابوبکر نداشت.

۴. آن حضرت را تهدید به قتل کردند و عمر بن خطاب به علی علیه السلام هشدار داد که اگر با ابوبکر بیعت نکنند، کشته می شود. و بی شک امام علی علیه السلام اسدالله است و از کشته شدن باکی نداشت، ولی کشته شدن او در چنین موقعیتی دارای هیچ نتیجه ای جز خاموش شدن چراغ دین اسلام در پی نداشت.

برای اثبات آنچه گفتیم کافی است چگونگی بیعت کردن علی علیه السلام را از قلم ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه نقل کنیم.

ابن قتیبه می گوید:

(وإن أبا بكر) رضی الله عنه) تفقد قوماً تخلّفوا عن بیعتی عند علی کرم الله وجهه، فبعث إليهم عمر، فجاء فناداهم وهم فی دار علی، فأبوا أن یخرجوا، فدعا بالحطب وقال: والذی نفس عمر بیده! لتخرجنّ أو لأحرقنها علی من فیها.

فقیل له: یا أبا حفص! إن فیها فاطمه؟ فقال: وإن فخرجوا فبايعوا إلا علیاً، فإنه زعم أنه قال: حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبی علی عاتقی حتی أجمع القرآن.

فوقفت فاطمه رضی الله عنها علی بابها، فقالت: لا عهد لی بقوم حضروا أسوأ محضر منکم، ترکتم رسول الله جنازةً بین أیدینا، وقطعتم أمرکم بینکم، لم تستأمرونا، ولم تردوا لنا حقاً.

فأتی عمر أبا بكر، فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف

عنك بالبيعه؟

فقال أبو بكر لقننذ وهو مولى له : اذهب فادع لى علياً.

فذهب إلى على، فقال له: ما حاجتك؟

فقال: يدعوك خليفه رسول الله.

فقال على: لسريع ما كذبتم على رسول الله.

فرجع فأبلغ الرساله، قال: فبكى أبو بكر طويلاً.

فقال عمر الثانيه: لا تمهل هذا المتخلف عنك بالبيعه.

فقال أبو بكر(رضى الله عنه) لقننذ: عد إليه، فقل له: خليفه رسول الله يدعوك لتبايع.

فجاءه قننذ، فأدى ما أمر به، فرفع علىّ صوته فقال: سبحان الله! لقد ادعى ما لبس له.

فرجع قننذ، فأبلغ الرساله، فبكى أبو بكر طويلاً.

ثم قام عمر، فمشى معه جماعه، حتى أتوا باب فاطمه، فدقوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادّت بأعلى صوتها: يا أبت! يا رسول الله! ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب وابن أبي قحافه.

فلما سمع القوم صوتها وبكاءها، انصرفوا باكين، وكادت قلوبهم تنصدع، وأكبدهم تنفطر، وبقى عمر ومعه قوم، فأخرجوا علياً، فمضوا به إلى أبي بكر، فقالوا: له بايع.

فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟

قالوا: إذا والله الذى لا إله إلا هو نضرب عنقك.

فقال: إذا تقتلون عبد الله وأخا رسوله.

قال عمر: أما عبد الله فنعم، وأما أخو رسوله فلا. وأبو بكر ساكت لا يتكلم.

فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرك؟

فقال: لا أكرهه على شيء ما كانت فاطمه إلى جنبه.

فلحق على بقبر رسول الله(صلى الله عليه وآله وسلم) يصيح ويبكي، وينادى: يابن عمّ إنّ القوم استضعفوني وكادوا يقتلونى.

فقال عمر لأبي بكر رضى الله عنهما، انطلق بنا إلى فاطمه، فأنا قد أغضبناها.

فانطلقا جميعاً، فاستأذنا على فاطمه، فلم تأذن لهما، فأتيا علياً فكلّماه، فأدخلهما عليها، فلما قعدا عندها، حولت وجهها إلى الحائط، فسلمّا عليها، فلم ترد عليهما السلام .

فتكلّم أبو بكر فقال: يا حبيبه رسول الله! والله إن قرابه رسول الله أحبّ

إلّى من قرابتى، وإنّك لأحبّ إلّى من عائشه ابنتى، ولوددتُ يوم مات أبوك أنّى مت، ولا أبقى بعده، أفترانى أعرّفك وأعرف فضلك وشرفك وأمنعك حقّك وميراثك من رسول الله إلّا أنّى سمعت أباك رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لا نورث، ما تركنا فهو صدقه.

فقال: أرأيتكما إن حدّثكما حديثاً عن رسول الله صلى الله عليه وآله تعرفانه وتفعلان به؟

قالا: نعم.

فقال: نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمه من رضاي، وسخط فاطمه من سخطى، فمن أحبّ فاطمه ابنتى فقد أحبّنى، ومن أرضى فاطمه فقد أرضانى، ومن أسخط فاطمه فقد أسخطنى؟

قالا: نعم سمعناه من رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم).

قال: فإنّى أشهد الله وملائكته أنّكما أسخطماني وما أرضيتماني، ولئن لقيت النّبي لأشكونكما إليه.

فقال أبو بكر: أنا عائذ بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمه.

ثمّ انتحب أبو بكر يبكى حتّى كادت نفسه أن تزهد، وهى تقول: والله لأدعونّ الله عليك فى كل صلاه أصليها.

ثمّ خرج باكياً فاجتمع إليه الناس، فقال لهم: بيت كلّ رجل منكم معانقاً حليلته، مسروراً بأهله، وتركتمنى وما أنا فيه، لا حاجه لى فى بيعتكم، أقبلونى بيعتى.

قالوا: يا خليفه رسول الله! إنّ هذا الأمر لا يستقيم، وأنت أعلمنا بذلك، إنّّه إن كان هذا لم يقم لله دين.

فقال: والله لولا ذلك وما أخافه من رخاوه هذه العروه ما بتّ ليله ولى فى عنق مسلم بيعه، بعد ما سمعت ورأيت من فاطمه.

فلم يبايع على كرم الله وجهه حتّى ماتت فاطمه رضى الله عنها، ولم تمكث بعد أبيها إلّا خمساً وسبعين ليله.

فلما توفّيت أرسل على إلى أبى بكر: أن أقبل إلينا.

فأقبل أبو بكر حتّى دخل على على وعنده بنو هاشم، فحمد الله وأثنى عليه،

ثم قال: أما بعد يا أبا بكر! فإنه لم يمنعنا أن نبايعك إنكاراً لفضيلتك، ولا نفاسه عليك، ولكننا كنا نرى أن لنا في هذا الأمر حقاً، فاستبددت علينا(۱).

(گروهی از اصحاب نزد علی علیه السلام جمع شده، با ابوبکر بیعت نکردند. ابوبکر از بیعت نکردن آنان مطلع شد و عمر بن خطاب را پیش آنها فرستاد.

عمر بن خطاب نزد آنان رفت و همه را که در خانه علی علیه السلام بودند فرا خواند. ولی هیچ کس از خانه بیرون نیامد.

عمر دستور داد مقداری هیزم بیاورند، آنگاه آنان را تهدید به آتش زدن خانه نمود و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست، یا از خانه خارج می شوید و یا خانه را با آنچه در آن است آتش می زنم.

بعضی از اصحاب به عمر گفتند: ای ابا حفص! اگر فاطمه (علیها السلام) نیز در این خانه باشد، آن را آتش می زنی!؟

عمر گفت: اگر فاطمه (علیها السلام) نیز باشد، آن خانه را آتش می زنم.

در این لحظه اصحاب از خانه خارج شده، بیعت کردند، ولی علی علیه السلام خارج نشد.

عمر پنداشت علی علیه السلام فرموده است: من قسم خورده ام تا قرآن را جمع بندی نکنم از خانه خارج نشده، جامه ام را بر شانه نیندازم.

ولی فاطمه (علیها السلام) در کنار در خانه ایستاد و فرمود: برای من با شما کسانی که در بدترین اجتماع حاضر شدید، هیچ عهد و پیمانی نیست. شما جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در پیش روی ما گذاشتید و در میان خویش به خواسته خود حکم کردید. شما به سخن ما گوش نداده، حق ما

را به ما بر نمی گردانید.

عمر بن خطاب نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا این کسی را (علی علیه السلام) که از بیعت با تو سرپیچی می کند بازداشت نمی کنی؟

ابوبکر به قنفذ (عبد خودش) گفت: نزد علی علیه السلام برو و او را به اینجا دعوت کن.

قنفذ نزد علی علیه السلام رفت.

علی علیه السلام به او فرمود: چه می خواهی؟

قنفذ گفت: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را به نزد خود می خواند.

علی علیه السلام فرمود: خیلی زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید.

قنفذ بعد از شنیدن این سخن، نزد ابوبکر آمد و جواب علی علیه السلام را به او ابلاغ نمود.

ابوبکر پس از شنیدن جواب علی علیه السلام مدّت زیادی گریه کرد.

عمر بن خطاب دوباره به ابوبکر گفت: به این کسی (علی علیه السلام) که از بیعت با تو سرپیچی می کند، مهلت نده.

ابوبکر دوباره [تحت تاثیر حرفهای عمر بن خطاب قرار گرفت و] به قنفذ گفت: به نزد علی علیه السلام رفته، بگو: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را برای بیعت به نزد خود می خواند.

قنفذ به نزد علی علیه السلام رفت و آنچه را به او امر شده بود، به علی علیه السلام رسانید.

علی علیه السلام با صدای بلند فرمود: سبحان الله! ابوبکر مقام و منصبی را ادّعا می کند که حقّ او

نیست؟!

قنفذ به نزد ابوبکر آمد و جواب علی علیه السلام را به او ابلاغ کرد.

ابوبکر با شنیدن این جواب مدّت زیادی گریه کرد.

عمر بن خطاب همراه با گروهی به خانه فاطمه (علیها السلام) آمدند و اجازه ورود خواستند [در ب کوبه خانه

را به صدا درآوردند].

وقتی فاطمه (علیها السلام) صدای آنها را شنید، با صدای بلند فرمود: یا اَبه! یا رسول الله! ببین ابن خطّاب (عمر) و ابن ابی قحافه (ابوبکر) بعد از تو با ما چگونه برخورد کردند!

وقتی همراهان عمر صدای فاطمه (علیها السلام) و گریه های او را شنیدند، همگی گریه کنان و در حالی که قلبهایشان در حال انفجار و جگرشان در حال متلاشی شدن بود، برگشتند. فقط عمر با عده ای دیگر باقی ماندند و علی علیه السلام را از خانه خارج نموده، نزد ابوبکر بردند.

در آنجا به علی علیه السلام گفتند: با ابوبکر بیعت کن.

علی علیه السلام فرمود: اگر بیعت نکنم چه می کنید؟

گفتند: سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست، اگر بیعت نکنی گردن تو را می زنیم.

علی علیه السلام فرمود: کار شما به جایی رسیده است که بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله را می کشید؟

عمر گفت: اما اینکه گفتی: (بنده خدا) درست است، اما اینکه گفتی: (برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله) درست نیست.

ابوبکر ساکت بود. عمر به او گفت: آیا به امر خویش به علی علیه السلام امر نمی کنی که بیعت کند؟

ابوبکر گفت: من علی علیه السلام را در حالی که فاطمه (علیها السلام) در کنارش نیست، مجبور به بیعت نمی کنم.

علی علیه السلام به کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت؛ در آنجا ناله و گریه می کرد و می فرمود: ای رسول خدا! می بینی این قوم مرا ضعیف نموده، قصد کشتن مرا کرده اند؟!

عمر بن خطّاب (پس از مدّتی) به ابوبکر گفت: بیا با هم

به نزد فاطمه (علیها السلام) رویم؛ زیرا ما او را ناراحت کردیم.

عمر و ابوبکر با هم نزد فاطمه (علیها السلام) رفتند و اجازه ورود خواستند. فاطمه (علیها السلام) به آنها اجازه ورود نداد. به نزد علی (علیها السلام) آمده، با او در این زمینه صحبت کردند [تا فاطمه (علیها السلام) را راضی کند].

علی علیه السلام آنها را به نزد فاطمه (علیها السلام) برد. وقتی آنها وارد خانه شده، در مقابل فاطمه (علیها السلام) نشستند، فاطمه (علیها السلام) از آنان روی برگردانید و صورتش را به سمت دیوار نمود.

ابوبکر و عمر به فاطمه (علیها السلام) سلام کردند، ولی جوابی نشنیدند.

ابوبکر خطاب به فاطمه (علیها السلام) گفت: ای حبیبه رسول خدا! به خدا سوگند که نزدیکان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد من، از نزدیکان خودم محبوب تراند، و تو در نزد من از عایشه محبوب تر هستی. روزی که پدرت رحلت کرد، آرزو کردم که من هم بمیرم و پس از او باقی نمانم. آیا تو می پنداری که من فضل و شرف تو را می دانم و حقّ تو و میراث از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را نمی دهم؟! من از پدرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که فرمود: آنچه را ما واگذاریم، به ارث برده نمی شود و صدقه است.

فاطمه (علیها السلام) فرمود: آیا خوشبین باشم که حدیثی را از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای شما نقل کنم و شما آن را شناخته و بدان عمل کنید؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری.

فاطمه (علیها السلام) فرمود: شما را به خداوند سوگند می دهم، آیا از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که فرمود: آنچه را ما واگذاریم، به ارث برده نمی شود و صدقه است.

وآله وسلم) نشنیدید که فرمود: خوشنودی فاطمه خوشنودی من است و ناراحتی او ناراحتی من؟! هر کسی که فاطمه را دوست دارد، مرا دوست داشته است و هر کسی که فاطمه را خوشنود سازد مرا خوشنود کرده و هر که فاطمه را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است؟!

ابوبکر و عمر گفتند: آری، شنیده ایم.

فاطمه (علیها السلام) فرمود: خداوند و فرشتگانش را گواه می گیریم که شما مرا اذیت و ناراحت کردید و خوشنودم نمودید. هر گاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را ملاقات کنم از شما دو نفر شکایت خواهم نمود.

ابوبکر پس از شنیدن این سخنان، گفت: ای فاطمه! من از ناراحت کردن تو و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به خداوند پناه می برم. آنگاه ابوبکر آنقدر گریست که نزدیک بود نفسش بند آید.

فاطمه (علیها السلام) فرمود: به خدا سوگند! در هر نمازی تو را نفرین خواهم کرد؛ ابوبکر گریه کنان از خانه فاطمه (علیها السلام) خارج شد. مردم اطراف ابوبکر جمع شدند. او خطاب به مردم گفت: هر مردی از شما شبها را با راحتی کنار همسرش می خوابد و با خانواده اش شاد است؛ بروید و به من کاری نداشته باشید، من نیازی به بیعت شما ندارم و اکنون بیعت خویش را از شما برمی دارم.

عده ای گفتند: ای خلیفه رسول خدا! این کار درست نیست و تو از ما بهتر می دانی که در این صورت دینی برای خداوند باقی نخواهد ماند.

ابوبکر گفت: به خدا سوگند! اگر چنین نبود و از سبب شدن این ریسمان نمی هراسیدم، بعد از آنچه که از فاطمه (علیها السلام) شنیدم و دیدم یک شب حاضر نبودم که

بر مسلمانان بیعتی داشته باشم.

علی علیه السلام تا زمانی که فاطمه (علیها السلام) زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد و او بعد از پدرش فقط هفتاد و پنج روز زندگی کرد.

وقتی فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت، علی علیه السلام کسی را نزد ابوبکر فرستاد.

ابوبکر نزد علی علیه السلام آمد در حالی که بنی هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شده بودند. آنگاه علی علیه السلام حمد و ثنای الهی را گفت و فرمود: ای ابوبکر! انکار فضیلت تو موجب نشد که ما با تو بیعت نکنیم، بلکه ما برای خود در این امر حقی داشتیم که تو با استبداد و زورگویی گرفتی...

کسانی که این قضیه را در کتاب ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶) مطالعه کنند بسیاری از حقایق را خواهند فهمید. و متأسفانه بعضی از ناشرین کتاب الامامه والسیاسه قسمت‌های مهم این قضیه را با زیرکی حذف کرده اند.

در این روایت که ابن قتیبه نقل کرده است نکات بسیار تلخی وجود دارد که خلاصه آنها را ذکر می کنیم:

۱. الإمامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۹، ۲۱.

۱. عمر بن خطاب بهترین یاران پیامبر صلی الله علیه وآله و جگر گوشه آن حضرت را تهدید به آتش زدن کرده است و هیچ ارزشی برای آنان قائل نبوده است.

۲. علی علیه السلام به تهدید عمر بن خطاب توجه نکرد و با شجاعت کامل در خانه ماند و از خانه خارج نشد، اگر چه عمر پنداشت که آن حضرت فرموده است: من قسم خورده ام تا قرآن را جمع بندی نکنم، از خانه خارج نشوم.

۳. از نظر علی علیه السلام ابوبکر جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود

و خود را به دروغ و حيله به عنوان خليفه رسول خدا صلى الله عليه وآله معرفى كرد.

۴. ابوبكر پس از سخنان فاطمه زهرا (عليها السلام) دريافت كه خلافت حقّ او نيست، ولي وسوسه هاى عمر بن خطّاب او را بر كرسى غضب خلافت ماندگار نمود.

۵. عمر بن خطّاب در مرتبه دوم كه نزد على عليه السلام رفت، آن حضرت را مجبور به خروج از خانه نمود و به نزد ابوبكر برد.

۶. ابوبكر و عمر نخستين كسانى بودند كه فاطمه (عليها السلام) را اذيت و آزار دادند و به سفارش رسول خدا صلى الله عليه وآله عمل نكردند.

۷. ابوبكر و عمر نخستين كسانى اند كه مورد نفرين فاطمه زهرا (عليها السلام) در هر نمازش قرار گرفته اند و آن حضرت شكايه آنان را به پيامبر صلى الله عليه وآله كرده است.

دلالت آيه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ... رَاكِعُونَ) بر امامت

دلالت آيه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ... رَاكِعُونَ) بر امامت

يكي از آيات قرآن كريم كه از ديدگاه شيعه درباره على بن ابى طالب عليه السلام نازل شده آيه ۵۵ سوره مائده است.

خداوند متعال مى فرمايد:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

(ولى و سرپرست شما، خداوند متعال و فرستاده او و كسانى هستند كه ايمان آورده، در حال ركوع صدقه مى دهند.)

اين آيه به اتفاق تمام مفسران شيعه در شأن على بن ابى طالب عليه السلام نازل شده است و منظور از (الَّذِينَ ءَامَنُوا... وَهُمْ رَاكِعُونَ) آن حضرت است. لذا دلالت اين آيه بر امامت و ولايت امام على عليه السلام قطعى و مسلم است.

درباره دلالت اين آيه بر امامت امام على عليه السلام، شبهاتى توسط اهل سنت مطرح شده كه

باید به آنها پاسخ دهیم.

شبهه اول: شأن نزول آیه علی علیه السلام نیست

دلیل محکم و استواری بر نزول این آیه در شأن علی علیه السلام وجود ندارد، بلکه دقت در این آیه بیانگر این است که این آیه درباره تمامی مؤمنان نازل شده است؛ زیرا

خداوند متعال در این آیه از الفاظی با صیغه جمع استفاده کرده و اگر مقصود خداوند از این آیه، خصوص علی بن ابی طالب علیه السلام بود، از صیغه مفرد استفاده می نمود و می فرمود: (والذی آمن الذی یقیم...)

پاسخ شبهه

۱. این آیه به اعتراف بسیاری از مفسران اهل سنت و با استناد به روایات گوناگون در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

فخر رازی در کتاب التفسیر الکبیر سه روایت از ابن عباس و عبدالله بن سلام و ابوذر در تأیید نزول این آیه در شأن علی علیه السلام نقل کرده است؛ بدون اینکه اشاره ای به ضعیف بودن این روایات کرده باشد.

ایشان می گویند: از ابوذر چنین روایت شده: در یکی از روزها مشغول اقامه نماز ظهر بودیم که مستمندی وارد مسجد شد و تقاضای کمک کرد، ولی کسی به او کمک نکرد. در این هنگام، شخص مستمند دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا! تو گواه باش که من در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله از مردم کمک خواستم ولی هیچ کس به من کمک نکرد.

علی علیه السلام که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راستش که انگشت داشت به آن فقیر اشاره کرد و او به نزد علی علیه السلام آمد و انگشت را از انگشت آن حضرت بیرون آورد.

این واقعه را رسول خدا صلی الله علیه

وآله مشاهده نمود و فرمود: (پروردگارا! برادرم موسی علیه السلام از تو درخواست نمود که سینه اش را بگشایی و کسی را وزیر و کمک او قرار دهی. و تو در پاسخ به درخواست موسی علیه السلام فرمودی: برادرت را پشتوانه تو قرار خواهم داد. پروردگارا! من محمد پیامبر تو هستم و از تو درخواست می کنم که سینه ام را بگشایی و مشکلاتم را آسان گردانی و علی علیه السلام را که از اهل بیت من است، وزیر من قرار دهی و پشتوانه من را با وزارت او محکم گردانی.)

ابوذر می گوید: به خدا سوگند! هنوز درخواست پیامبر صلی الله علیه وآله تمام نشده بود که جبرئیل صلی الله علیه وآله نازل شد و آیه (إِنَّمَا وَرِثَتُكُمُ اللَّهُ...) را به پیامبر صلی الله علیه وآله وحی فرمود.

بیضاوی می گوید:

(انها نزلت فی علی علیه السلام حین سألہ سائل وهو راکع فی صلاته، فطرح له خاتمه. (۲))

(این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است؛ آنگاه که مستمندی از علی علیه السلام که در رکوع بود تقاضای کمک کرد و علی علیه السلام انگشترش را به او داد.)

جصاص در کتاب احکام القرآن به نزول این آیه در شأن علی علیه السلام اعتراف می کند.

و در تفسیر قرطبی نیز شأن نزول این آیه علی بن ابی طالب علیه السلام دانسته شده است.

سیوطی در کتاب الدر المنثور ده روایت با سندهای گوناگون نقل می کند که نزول این آیه را در شأن علی علیه السلام تأیید می کند.

۲. زمخشری، از مفسران اهل سنت، در پاسخ این شبهه می گوید: اگر چه این آیه در یک مرد (علی علیه

السلام) نازل شده است، ولی با لفظ جمع آورده شده تا مردم را به چنین عمل پسندیده ای ترغیب نماید و آرزوی ثواب آن را نمایند.

بیضاوی نیز در تفسیرش چنین جوابی را مطرح کرده است (۷).

۳. پاسخ دیگری که به این شبهه داده می شود، این است که در موارد گوناگونی برای یک فرد از صیغه جمع استفاده می شود تا از آن فرد به بزرگی یاد شود.

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۶.

۲. تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳. أحكام القرآن (الجصاص)، ج ۲، ص ۵۵۸.

۴. تفسیر القرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱.

۵. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۴۱ و ج ۲، ص ۲۹۳ ۲۹۴.

۶. تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹.

۷. تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۳۳۸.

شبهه دوم: این آیه دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد

کلمه (ولیی) دارای معانی گوناگونی است و هیچ دلیل محکم و استواری وجود ندارد که ثابت کند کلمه (ولیی) در این آیه شریفه، به معنای سرپرست و اولی به تصرّف می باشد.

پاسخ شبهه

کلمه (ولیی) مشترک لفظی است و به معنای سرپرست، دوست و یاور آمده است. در آیه شریفه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...) به طور قطع معنای (ولیی)، سرپرست و اولی به تصرّف است؛ زیرا در این آیه، ولایت با کلمه (انّما) همراه شده است و این کلمه دلالت بر انحصار دارد؛ از این رو کلمه (ولیی) به معنایی است که فقط در خصوص خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه و آله قابل تصوّر است. بدون شک ولایت به معنای دوستی و یاور، اختصاص به خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه همه مؤمنان دوست و یاور همدیگر هستند. تنها معنایی که در خصوص خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام (در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه و آله) تصوّر می شود، ولایت به معنای سرپرستی و اولی به تصرّف است. در واقع معنای آیه شریفه

این است:

(در مرتبه اول تنها خداوند متعال ولی و سرپرست شماست، در مرتبه بعد فقط پیامبر صلی الله علیه وآله ولی و سرپرست شماست و در مرتبه بعد، فقط علی علیه السلام ولی و سرپرست شما می باشد.)

شبهه سوم: تعارض ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله با ولایت علی علیه السلام

اگر این آیه شریفه دلالت بر امامت و ولایت علی علیه السلام داشته باشد. لازم می آید علی علیه السلام در هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله زنده بودند، امامت و ولایت داشته باشد؛ و این با ولایت و امامت پیامبر صلی الله علیه وآله در تعارض است.

پاسخ شبهه

ظاهر آیه شریفه همزمانی ولایت علی علیه السلام با ولایت خداوند و پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد. و شکی نیست که ولایت علی علیه السلام بر مؤمنان در طول ولایت خداوند و پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد؛ همانطور که ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله در طول ولایت خداوند است. بنابراین استفاده از حق ولایت و اجرای احکام ولایی توسط امیرالمؤمنان علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه وآله، مشروط به اجازه رسول خدا صلی الله علیه وآله است. بنابراین هیچ منافاتی میان ولایت امام علی علیه السلام و ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله وجود ندارد.

شبهه چهارم: دلالت آیه شریفه بر نفی امامت امامان دیگر

اگر کلمه (انما) در آیه شریفه، دلالت بر حصر داشته باشد و کلمه (ولی) به معنای سرپرست باشد، این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه ولی و سرپرست مسلمانان کسی جز خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام نیست، در نتیجه امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر کسانی که امامان شیعه معرفی شده اند، ولایت و امامت نخواهند داشت.

پاسخ شبهه

مورد حصر در این آیه شریفه، ولایت به طور مطلق نیست؛ بلکه مورد حصر عبارت است از ولایت علی علیه السلام در زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله نیز ولایت دارد، اگر چه ولایت علی علیه السلام در طول ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله باشد. در واقع این آیه شریفه، ولایت هر کس دیگری غیر از علی علیه السلام در زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله را نفی می کند. و شکی نیست که وقتی علی علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه وآله و در طول ولایت او دارای ولایت و امامت باشد، پس از رحلت او، به طریق اولی صاحب ولایت و امامت است، مگر اینکه خداوند یا رسولش ولایت و امامت را از آن حضرت بگیرند.

بنابراین، آیه شریفه هیچ منافاتی با ثبوت ولایت و امامت برای امامان معصوم دیگر در غیر از زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله ندارد.

شبهه

یکی دیگر از شگردهای تبلیغاتی وهابیون برای سست کردن باورهای اعتقادی شیعیان این است که می گویند: چگونه ممکن است کسانی از طرف خداوند متعال به عنوان امامان مردم تعیین شوند، ولی خداوند در قرآن کریم که هدایتگر مسلمانان است نام آنان را نیاورد؟ آیا نبودن نام امامان دوازده گانه در قرآن کریم دلیلی بر بی اساسی مذهب اثنا عشری نیست؟

پاسخ شبهه

قرآن کریم اصول کلی اسلام را بیان کرده و تبیین جزئیات و مصادیق را بر عهده پیامبر صلی الله علیه وآله گذاشته است. همانطور که خداوند متعال می فرماید:

(وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)

(قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که برای مردم نازل شده است، روشن سازی شاید آنان بیندیشند.)

خداوند متعال در قرآن کریم موضوع نماز، روزه، خمس و زکات و بسیاری دیگر از موضوعات دینی را یادآور شده است، ولی درباره تعداد رکعات نماز، تعدات مفطرات روزه و تعداد اموالی که خمس و زکات به آنها تعلق می گیرد، سخن نگفته است.

۱. النحل / ۵۵.

قرآن کریم در آیه شریفه (إِنَّمَا وَثِّقْتُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا...) (۱) اصل کلی امامت و ولایت را در طول ولایت خدا و رسولش بیان کرده است و با نزول آن در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین امام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله را با ذکر شخصیت و صفات او به مسلمانان معرفی نموده ولی بیان خصوصیات و مصادیق را به عهده پیامبر مکرم اسلام گذاشته است. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز به طور صریح نام علی علیه السلام را به عنوان نخستین سرپرست مسلمانان بر زبان جاری

می کند و در روز غدیر و آخرین روزهای زندگی خویش خطاب به مردم می فرماید:

(كأنتي قد دعيت، فأجبت، أنتي قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله تعالى وعترتي أهل بيتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فإنهما لم يفترقا حتى يردا عليّ الحوض، الله تعالى مولاي، وانا وليّ كلّ مؤمن. ثم أخذ بيد علي عليه السلام فقال: من كنت مولاه فهذا وليه، اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه. (۲)

(خداوند متعال مرا به سوی خود خوانده است و من پذیرفتم. اکنون دو گوهر گرانبها را در میان شما می گذارم؛ قرآن و عترت من که اهل بیت من هستند. بیندیشید که چگونه پس از من با آنان رفتار کنید. قرآن و عترت من هرگز از همدیگر جدا نمی شوند، تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. خداوند مولای من است و من ولیّ هر مؤمنی هستم. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کسی که من مولای او هستم، علی نیز ولیّ اوست. پروردگارا! هر کسی را که علی را دوست دارد دوست بدار و هر کسی را که با علی دشمن است دشمن بدار.)

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در بستر مریضی احساس می کند که ولایت و امامت ممکن است از مسیر حقیقی خارج و به دست ناهالان سپرده شود؛ از این رو امام علی علیه السلام را در کنار قرآن و قرآن را در کنار علی علیه السلام به عنوان جانشین پس از خود معرفی می کند. ابن حجر هیشمی در کتاب الصواعق المحرقة می گوید:

۱. المائده / ۵۵.

۲. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹.

(در روایتی نقل شده است که رسول خدا صلی

الله علیه وآله در بستر بیماری و قبل از فوت، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! به همین زودی و به سرعت از میان شما به دیار باقی خواهم رفت، اکنون به نزد شما آمدم تا حجّت را بر شما تمام کنم، آگاه باشید و بدانید که کتاب پروردگارم را به همراه عترت خویش (اهل بیت من) در میان شما به جانشینی می گذارم. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و خطاب به مردم فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی! آن دو از همدیگر جدا نمی شوند تا هنگامی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و من از آنان درباره موضوع جانشینی خواهم پرسید.

حدیث ثقلین با سندهای معتبر در کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنت آمده است. در بعضی از روایات این حدیث با لفظ (ثقلین) و در بعضی با لفظ (خلیفین) و در بعضی دیگر با لفظ (آمرین) نقل شده است. و در بسیاری از روایات جمله (لن تضلّوا إن اتبعتموهما) یا (إن تمسّکتُم بهما لن تضلّوا ابداً) وجود دارد.

بنابراین نتیجه می گیریم: خداوند متعال اصل امامت را به طور کلی در قرآن کریم مطرح کرده و بیان ویژگی ها و تعداد امامان و نام آنها را بر عهده رسول خدا صلی الله علیه وآله گذاشته است. و پیامبر صلی الله علیه وآله نام نخستین امام مسلمین را برای آنان یادآور می شود. وقتی نخستین امام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله مشخص شد، برای تعیین نام امام بعدی به امام هر زمان رجوع می شود، همانطور که شیعه معتقد است امام هر

زمانی امام بعد از خود را به دیگران معرفی می نمود.

اکنون به برادران اهل سنت و بخصوص روشنفکران و جوانان توصیه می کنیم با چشمانی باز و بدون تعصب کورکورانه، به متن روایات و احادیث و تاریخ مراجعه کنند و از خود پرسند که چرا پیامبر صلی الله علیه وآله در سال آخر عمر با برکت خویش، در

۱. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲. مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۴ و ۵۹؛ ج ۵، ص ۱۸۲، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۸۸؛ ج ۹، ص ۱۶۳ و ۱۶۵؛ مسند ابن الجعد، ص ۳۹۷؛ المصنّف (ابن ابی شیبہ)، ج ۷، ص ۴۱۸؛ مسند ابی یعلیٰ، ج ۲، ص ۲۹۷ و ۳۷۶؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۱؛ المعجم الأوسط، ج ۴، ص ۳۳؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۵۴ و ۱۸۲ و ۱۸۶؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۸۹.

اجتماعات گوناگون روز عرفه، مسجد خیف، خطبه غدیر و در بستر بیماری مردم را به تبعیت از دو حجت متلازم توصیه می کند؟ آیا خبر دادن از جانشینی کتاب خدا و عترت معنایی جز لزوم اطاعت از فرمانها و دستورهای قرآن و عترت دارد؟ آیا کسی می تواند بگوید: مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله از سفارش مردم به قرآن و عترت فقط اظهار محبت و دوستی نسبت به قرآن و عترت بوده است؟! و آیا خبر دادن از جانشینی عترت و علی علیه السلام به همراه قرآن و جدا ناپذیری آنان می تواند معنایی جز لزوم اطاعت از دستورهای عترت و علی علیه السلام داشته باشد؟! و آیا لزوم اطاعت از دستور کسی بدون ثبوت مقام ولایت و امامت برای او قابل تصوّر است؟!

فهرست منابع و مآخذ

۱ قرآن کریم.

(الف)

۲ (الابهاج فی شرح المنهاج)، علی بن عبدالکافی

السبكي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٤.

٣ (الاتقان في علوم القرآن)، عبدالرحمن بن الكمال جلال الدين السيوطي.

٤ (اثبات صفه العلو)، أبو محمد عبدالله بن أحمد بن قدامه المقدسي، دارالسلفيه، كويت، ١٤٠٦.

٥ (اثبات عذاب القبر)، احمد بن الحسين البيهقي، دارالفرقان، عمان، ١٤٠٥.

٦ (الاحاديث الطوال)، ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبراني، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٢.

٧ (الاحتجاج)، ابو منصور احمد بن علي الطبرسي، دارالنعمان، نجف، ١٣٨٦.

٨ (الإحكام في اصول الأحكام)، علي بن محمد الآمدي، المكتب الاسلامي، دمشق، ١٤٠٢.

٩ (الإحكام في اصول الأحكام)، ابو محمد علي بن احمد بن حزم الاندلسي، دارالحديث، قاهره، ١٤٠٤.

١٠ (الاحكام الجنائز)، محمد ناصرالدين الالباني، المكتب الاسلامي، بيروت، ١٤٠٦.

١١ (احكام القرآن)، ابوبكر احمد بن علي الرازي الجصاص، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٥.

١٢ (احكام القرآن)، ابوبكر محمد بن عبدالله (ابن العربي) دارالكتب العلميه، بيروت.

١٣ (الاخبار الطوال)، ابو حنيفه احمد بن داود الدينوري، داراحياء الكتب العربيه، بيروت، ١٩٦٠ م.

١٤ (الاذكار النوويه)، يحيى بن شرف النووي الدمشقي، دارالفكر، بيروت، ١٤١٤.

١٥ (الارشاد الساري على صحيح البخاري)، ابوالعباس احمد القسطلاني، داراحياء التراث العربي، بيروت.

١٦ (ارشاد الفحول)، محمد بن علي بن محمد الشوكاني، دارالمعرفه، بيروت، ١٣٩٩.

١٧ (الاربعين البلدانيه)، ابوالقاسم علي بن الحسن بن هبه الله ابن عساكر، دارالفكر، بيروت، ١٤١٣.

١٨ (إرغام المبتدع الغبي بجواز التوسل بالنبي)، عبدالله بن محمد بن الصديق الغماري، دارالامام النووي، عمان، ١٤١٢ هـ.ق.

١٩ (ارواء الغليل في تخريج احاديث منار السبيل)، محمد ناصرالدين الألباني، المكتب الاسلامي، بيروت، ١٤٠٥.

٢٠ (اسد الغابه في معرفه الصحابه)، ابن الاثير، ابوالحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبدالكريم بن عبدالواحد الشيباني، انتشارات اسماعيليان، تهران.

٢١ (الاستذكار)، ابن عبدالبر، أبو عمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبرّ النمري، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٢١هـ.ق.

٢٢ (الإصابة في تمييز الصحابه)، احمد بن علي بن حجر العسقلاني، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.

٢٣ (اصول السرخسي)، محمد بن احمد بن ابي سهل السرخسي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٤هـ.ق.

(اصول الكافي)، الكليني، ابوجعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازي، دارالكتب الاسلاميه، تهران.

٢٥ (اصول مذهب الشيعة الاماميه)، ناصر بن عبدالله بن علي قفقاзи، جامعه محمد بن سعود، ١٤١٥هـ.ق.

٢٦ (اظهار الحق)، رحمه الله الهندي الدهلوي، دارالجيل، بيروت.

٢٧ (اعانه الطالبين)، السيد البكوي، ابن السيد محمد شطا الدمياطي، دارالفكر، بيروت، ١٤١٨هـ.ق.

٢٨ (الاعتصام)، ابواسحاق الشاطبي، دارالمعرفه، بيروت.

٢٩ (الاعتقادات في مذهب الاماميه)، الشيخ الصدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، قم، ١٤١٢هـ.ق.

٣٠ (اغاثه اللهفان من مصائد الشيطان)، ابن القيم، محمد بن ابوبكر ايوب الزرعي، دارالمعرفه، بيروت، ١٣٩٥هـ.ق.

٣١ (اقتضاء الصراط)، ابن تيميه، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تيميه الحرّاني، مطبعه السنّه المحمديه، قاهره.

٣٢ (الإقناع في حلّ ألفاظ أبي شجاع)، شمس الدين محمد بن احمد الشرييني الخطيب، دارالمعرفه، بيروت.

٣٣ (الأم)، الإمام الشافعي، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٣هـ.ق.

٣٤ (الأمالي)، محمد بن الحسن الطوسي، دارالثقافه، قم، ١٤١٤هـ.ق.

٣٥ (الإمامه و السياسه)، ابن قتيبه، ابو محمد عبدالله بن سلام بن قتيبه الدينوري، موسسه الحلبي، قاهره،

١٤١٣هـ.ق.

٣٦ (أمثال الحديث)، ابن خلاد الرامهرمزي، دارالسلفيه، بوميای هند، ١٩٨٧ م.

٣٧ (الانتصار)، عبدالرحيم بن محمد الخياط المعتزلي، دارالكتب المصريه، قاهره.

٣٨ (أوائل المقالات)، الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان العكبري، دارالمفيد، بيروت، ١٤١٤هـ.ق.

٣٩ (الايضاح)، الفضل بن شاذان الازدي، تحقيق السيد جلال الدين الحسيني الارموي.

٤٠ (الايمان)، ابن منده، محمد بن اسحاق بن يحيى بن منده، موسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٦هـ.ق.

(ب)

٤١ (بحار الأنوار)، المجلسي، محمد باقر المجلسي، موسسه الوفاء، بيروت، ١٤٠٣هـ.ق.

٤٢ (البحر الرائق)، ابن نجيم المصري، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٨هـ.ق.

٤٣ (بدايه المجتهد و نهايه المقتصد)، ابن رشد، محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن رشد القرطبي، دارالفكر للطباعه، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.

٤٤ (البدايه والنهايه)، ابن كثير، اسماعيل بن كثير الدمشقي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٨.

٤٥ (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع)، علاء الدين ابوبكر بن مسعود الكاساني الحنفي، مكتبه الحبيبيه، باكستان، ١٤٠٩هـ.ق.

(البرهان في اصول الفقه)، ابوالمعالى الجوينى، عبدالملك بن عبدالله بن يوسف الجوينى، موسسه الوفاء، مصر، ١٤١٨.

٤٧ (بصائر الدرجات)، صفار، محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، موسسه اعلمى، تهران، ١٣٦٢ ش.

٤٨ (البيان)، الشهيد الاول، محمد بن جمال الدين العاملى، مجمع الذخائر الاسلاميه، قم.

٤٩ (بيان تلييس الجهميه)، ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم بن تيميه الحرّانى، مطبعه الحكومه، مكه المكرمه، ١٣٩٢ هـ.ق.

٥٠ (البيان فى تفسير القرآن)، السيد ابوالقاسم الخويى، دارالزهراء، بيروت، ١٤١٣.

(ت)

٥١ (تاج العروس)، محمد مرتضى الزبيدى، مكتبه الحياه، بيروت.

٥٢ (تاريخ ابن معين)، ابن معين، يحيى بن معين بن عون الغطفانى، دارالمأمون للتراث، دمشق.

٥٣ (تاريخ أسماء الثقات)، ابن شاهين، أبو حفص عمر بن شاهين، دارالسلفيه، هند، ١٤٠٤ هـ.ق.

٥٤ (تاريخ بغداد)، ابوبكر احمد بن على الخطيب البغدادي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٧ هـ.ق.

٥٥ (تاريخ جرجان)، حمزه بن يوسف ابوالقاسم الجرجانى، عالم الكتب، بيروت، ١٤٠١ هـ.ق.

٥٦ (التاريخ الصغير)، البخارى، ابو عبدالله اسماعيل بن ابراهيم الجعفى البخارى، دارالمعرفه، بيروت، ١٤٠٦ هـ.ق.

٥٧ (تاريخ الطبرى)، ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى، موسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت.

٥٨ (التاريخ الكبير)، البخارى، ابو عبدالله اسماعيل بن ابراهيم الجعفى البخارى، المكتبه الاسلاميه، ديار بكر.

٥٩ (تاريخ مدينه دمشق)، ابن عساكر، ابوالقاسم على بن الحسين بن هبه الله بن عبدالله الشافعى، دارالفكر، بيروت، ١٤١٧.

٦٠ (تاريخ يعقوبى)، احمد بن أبى يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح، دار صادر، بيروت.

٦١ (تبيد الظلام و تنبيه النيام)، ابراهيم سليمان الجبهان، الطبعة الثالثه، السعوديه، ١٤٠٨ هـ.ق.

٦٢ (التبيان فى تفسير القرآن)، شيخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسى، داراحياء التراث العربى، ١٤٠٩ هـ.ق.

٦٣ (التبيين لأسماء المدلسين)، سبط بن العجمى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٦ هـ.ق.

٦٤ (تحرير الاحكام الشرعيه على مذهب الاماميه)، علامه الحلى، مكتبه التوحيد، قم، ١٤٢٠ هـ.ق.

٦٥ (تحرير الوسيله)، السيد الامام، روح الله الخميني، مطبعه الادب، النجف الاشرف.

٦٦ (تحفه الاحوزي)، ابوالعلاء محمد بن عبدالرحمن بن عبدالرحيم المبار كفوري، دارالكتب العلميه، بيروت،

٦٧ (التذكرة)، القرطبي، ابو عبدالله محمد بن أحمد الانصاري القرطبي.

٦٨ (تذكرة الحفاظ)، الذهبي، ابو عبدالله شمس الدين الذهبي، مكتبة الحرم المكي، مكة.

٦٩ (تذكرة الفقهاء)، العلامة الحلبي، حسن بن يوسف بن المطهر الحلبي، موسسه آل البيت، قم، ١٤١٤هـ.ق.

٧٠ (تعظيم قدر الصلاة)، محمد بن نصر الحجاج المروزي، مكتبة الدار، مدينه منوره، ١٤٠٦هـ.ق.

٧١ (تفسير ابن كثير)، ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل بن كثير القرشي، دارالمعرفه، بيروت، ١٤١٢هـ.ق.

٧٢ (تفسير أبي السعود)، ابوالسعود، محمد بن محمد العمادي، داراحياء التراث العربي، بيروت.

٧٣ (تفسير البغوي)، (معالم التنزيل)، ابو محمد حسين مسعود الفراء البغوي، دارالمعرفه، بيروت.

٧٤ (تفسير البيضاوي)، (أنوار التنزيل و أسرار التأويل)، البيضاوي، ابو سعيد عبدالله بن عمر بن محمد الشيرازي البيضاوي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨هـ.ق.

٧٥ (تفسير الثعالبي)، (الجواهر الحسان في تفسير القرآن)، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف أبو زيد

الثعالبي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤١٨هـ.ق.

٧٦ (تفسير الجلالين)، جلال الدين المحلي و جلال الدين السيوطي، دارالمعرفه، بيروت.

٧٧ (تفسير روح المعاني)، الألوسي، أبو الفضل محمود الألوسي، داراحياء التراث العربي، بيروت.

٧٨ (التفسير الكبير)، الفخر الرازي، محمد بن عمر بن الحسين بن علي الرازي، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤١١هـ.ق.

٧٩ (تفسير القرطبي)، (الجامع لاحكام القرآن)، ابو عبدالله محمد بن احمد الانصاري القرطبي، داراحياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٥هـ.ق.

٨٠ (تفسير مجاهد)، ابن المصباح مجاهد بن جبر، مجمع البحوث الاسلاميه، اسلام آباد.

٨١ (تفسير النسفي)، (مدارك التنزيل و حقائق التأويل)، ابراهيم بن معقل النسفي الحنفي.

٨٢ (تفسير نور الثقلين)، عبد علي بن جمعه العروسي الحويزي، موسسه اسماعيليان، قم، ١٤١٢هـ.ق.

٨٣ (تقريب التهذيب)، ابن حجر العسقلاني، احمد بن علي بن حجر العسقلاني، دارلكتب العلميه، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.

٨٤ (تكملة حاشيه ردّ المختار)، محمد علاء الدين أفندي، دارالفكر للطباعة، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.

٨٥ (تلخيص الحبير)، احمد بن علي بن حجر العسقلاني، دارالفكر، بيروت.

٨٦ (تمام المنه في التعليق على فقه السنّه)، محمد ناصرالدين الالباني، المكتبة الاسلاميه، دارالرايه، ١٤٠٩هـ.ق.

٨٧ (التمهيد)

فى تخريج الفروع على الاصول)، عبدالرحيم بن الحسن الآسنوى، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٠هـ.ق.

٨٨ (التمهيد لما فى الموطأ من المعانى و المسانيد)، ابن عبدالبرّ، ابو عمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبرّ النمري، وزاره عموم الاوقاف و الشؤون الاسلاميه، مغرب، ١٣٨٧.

٨٩ (تنوير الحوالك)، السيوطى، جلال الدين سيوطى، دارالكتب العلميه، بيروت.

٩٠ (التوسل)، محمد ناصرالدين الالبانى، المكتب الاسلامى، بيروت.

٩١ (التوصل الى حقيقه التوسل)، الشيخ نسيب الرفاعى.

٩٢ (التوحيد)، ابن خزيمه، ابوبكر محمد ابن اسحاق بن خزيمه، مكتبه الرشيد، رياض، ١٩٩٤ م.

٩٣ (التهذيب)، (تهذيب الاحكام)، شيخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٥ش.

٩٤ (تهذيب التهذيب)، ابن حجر العسقلانى، احمد بن على بن حجر العسقلانى، دارالفكر للطباعه، بيروت، ١٤٠٤هـ.ق.

٩٥ (تهذيب الكمال)، جمال الدين ابوالحجاج يوسف المزى، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤١٣هـ.ق.

٩٦ (تيسير العزيز الحميد فى شرح كتاب التوحيد)، سليمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، مكتبه الرياض، الحديثه، رياض.

(ث)

٩٧ (الثقات) ابن حبان، محمد بن حبان بن احمد ابوحاتم التميمى، مجلس دائره المعارف العثمانيه، حيدر آباد، ١٣٩٣هـ.ق.

٩٨ (الثمر الدانى)، (شرح رساله ابن أبى زيد)، صالح عبد السميع الآبى الأزهرى، المكتبه الثقافيه، بيروت.

(ج)

٩٩ (جامع البيان عن تأويل آى القرآن)، ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى، دارالفكر للطباعه، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.

١٠٠ (الجامع الصغير فى احاديث البشير النذير)، السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر السيوطى، دارالفكر، بيروت، ١٤٠١هـ.ق.

١٠١ (الجرح والتعديل)، ابو محمد عبدالرحمن بن ابى حاتم الرازى، داراحياء التراث العربى، بيروت، ١٣٧١هـ.ق.

١٠٢ (جواهرالكلام فى شرح شرايع الاسلام)، الشيخ محمد حسن النجفى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٧ش.

١٠٣ (جواهر المطالب فى مناقب الامام على (٧)، محمد بن احمد الدمشقى الشافعى، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، قم، ١٤١٥هـ.ق.

١٠٤ (جامع المقاصد في شرح القواعد)، المحقق الثاني، علي بن الحسين الكركي، مؤسس آل البيت، قم، ١٤٠٨ هـ.ق.

١٠٥ (الجواهر النقي)، المارديني، علاء الدين بن

علي بن عثمان المارديني (ابن التركماني)، دارالفكر، بيروت.

(ح)

١٠٦ (حاشيه ردّ المختار على الدرّ المختار)، ابن عابدين، محمد امين، دارالفكر للطباعه والنشر، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.

١٠٧ (حاشيه السندی على النسائي)، نورالدين عبدالهادي، دارالكتب العربيه، بيروت، ١٤٠٦هـ.ق.

١٠٨ (حاشيه الطحطاوى على مراقى الفلاح)، احمد بن محمد بن اسماعيل الطحطاوى.

١٠٩ (حديث خيثمه)، خيثمه بن سليمان بن حيدر، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٠هـ.ق.

١١٠ (حواشى الشروانى و العبادى على تحفه المحتاج)، عبدالحميد الشروانى و احمد بن قاسم العبادى، داراحياء التراث العربى، بيروت.

(خ)

١١١ (خصائص اميرالمومنين)، النسائي، ابو عبدالرحمان احمد بن شعيب النسائي، مكتبه نينوى الحديثه.

(د)

١١٢ (الدرّ المختار، شرح تنوير الابصار)، ابن عابدين، محمد امين، دارالفكر للطباعه والنشر، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.

١١٣ (الدرّ المنثور فى التفسير المأثور)، جلال الدين السيوطى، دارالمعرفه للطباعه والنشر، بيروت، ١٣٦٥هـ.ق.

١١٤ (الدر النضيد فى اخلاص كلمه التوحيد)، محمد بن على بن محمد الشوكانى، مطبعه المنار، بيروت.

١١٥ (دفع الشبه عن الرسول)، ابوبكر بن محمد بن عبدالمومن تقى الدين الحصنى، داراحياءالكتاب العربى، قاهره، ١٤١٨هـ.ق.

١١٦ (دفاع عن العقيدة والشريعة)، محمد الغزالى، دارالكتب الحديثه، قاهره، ١٩٧٥ م.

١١٧ (دلائل النبوه)، اسماعيل بن محمد بن الفضل التيمى الاصفهانى، دارطبيه، رياض، ١٤٠٩هـ.ق.

١١٨ (الديباج على مسلم)، السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر السيوطى، دارابن عفان، رياض، ١٤١٦هـ.ق.

(ر)

١١٩ (الردّ على المنطقيين)، ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم بن تيميه الحرّانى، دارالمعرفه، بيروت.

١٢٠ (رسائل الشريف المرتضى)، السيد المرتضى، ابوالقاسم على بن الحسين الشريف المرتضى، دارالقرآن الكريم، قم، ١٤٠٥هـ.ق.

١٢١ (رساله ابن أبي زيد)، ابن أبي زيد القيرواني، المكتبة الثقافيه، بيروت.

١٢٢ (رساله التوحيد)، الدهلوي، اسماعيل بن عبدالغنى الدهلوي، ط نامعلوم.

١٢٣ (رفع المناره لتخريج أحاديث التوسل و الزياره)، محمود سعيد ممدوح، دارالامام النووي، عمان،

١٤١٦هـ.ق.

١٢٤ (روضه الطالبين)، يحيى بن شرف النووي، دارالكتب العلميه، بيروت.

١٢٥ (روضه الناظر و جئّه المناظر)، ابن قدامه، عبدالله بن احمد بن قدامه المقدسي، جامعه محمد بن

سعود، رياض، ١٣٩٩هـ.ق.

١٢٦ (رياض الصالحين من حديث سيد المرسلين)، يحيى بن شرف النووي، دارالفكر المعاصر، بيروت، ١٤١١هـ.ق.

١٢٧ (رياض المسائل)، السيد علي الطباطبائي، موسسه النشر الاسلامي، قم، ١٤١٢هـ.ق.

(ز)

١٢٨ (زادالمعاد)، ابن القيم الجوزي، موسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٧هـ.ق.

(س)

١٢٩ (سبل السلام)، محمد بن اسماعيل الكحلاني، شركه مكتبه مصطفى البابي الحلبي و اولاده، مصر، ١٣٧٩هـ.ق.

١٣٠ (سبل الهدى والرشاد)، محمد بن يوسف الصالحى الشامى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٤هـ.ق.

١٣١ (السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى)، ابن ادريس، أبو جعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادريس الحلبي، موسسه النشر الاسلامي، قم، ١٤١٠هـ.ق.

١٣٢ (السلسله الصحيحه)، محمد ناصر الدين الالباني، مكتبه المعارف، رياض.

١٣٣ (سنن ابن ماجه)، ابن ماجه، محمد بن يزيد القزويني، دارالفكر، بيروت.

١٣٤ (سنن أبي داود السجستاني)، ابو داود سليمان بن الاشعث السجستاني، دارالفكر، بيروت، ١٤١٠هـ.ق.

١٣٥ (سنن الترمذي)، الترمذي، ابو عيسى محمد بن عيسى سوره الترمذي، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٣هـ.ق.

١٣٦ (سنن الدارمي)، عبدالله بن الرحمن بن الفضل بن بهرام الدارمي، مطبعه الاعتدال، دمشق.

١٣٧ (السنن الكبرى)، احمد بن شعيب النسائي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١١هـ.ق.

١٣٨ (السنن الكبرى)، احمد بن الحسين بن علي البيهقي، دارالفكر، بيروت.

١٣٩ (سنن النسائي)، احمد بن شعيب النسائي، دارالفكر، بيروت، ١٣٤٨هـ.ق.

١٤٠ (سير أعلام النبلاء)، الذهبي، محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، موسسه الرساله، بيروت، ١٤١٣هـ.ق.

١٤١ (سيره ابن اسحاق)، احمد بن اسحاق بن يسار، نشر دارالفكر، بيروت، ١٣٩٨هـ.

١٤٢ (السيف الصقيل فى الردّ على ابن زفيل)، السُّبكى الكبير، ابوالحسن تقى الدين على بن عبدالكافى السبكى، مكتبه زهران، قاهره.

(ش)

١٤٣ (شرح الاصول الخمسه)، القاضى عبدالجبار، قاهره.

١٤٤ (شرح تجريد العقايد)، علاءالدين على بن محمد القوشجى، منشورات الرضى، قم.

١٤٥ (شرح الرضى على الكافيه)، رضى الدين محمد بن الحسن الاسترآبادى، مؤسسهُ الصادق، تهران.

١٤٦ (شرح سنن النسائى)، جلال الدين السيوطى، داراحياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٦هـ.ق.

١٤٧ (شرح صحيح مسلم)، النووى، ابوزكريا محبى الدين بن شرف النووى، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٧هـ.ق.

١٤٨ (شرح العقيدهِ)

الطحاوي، ابن أبي العزّ الحنفى، المكتب الاسلامى، بيروت، ١٣٩١هـ.ق.

١٤٩ (الشرح الكبير على متن المقنع)، ابوالفرج عبدالرحمن بن أبى عمر محمدبن احمدبن قدامه المقدسى، دارالكتاب العربى، بيروت.

١٥٠ (شرح موطأ مالك)، اللكنوى، دارالقلم، دمشق، ١٤١٣هـ.ق.

١٥١ (شرح مسند أبى حنيفة)، ملا على القارى، دارالكتب العلميه، بيروت.

١٥٢ (شرح معانى الآثار)، احمدبن محمدبن سلامه بن عبدالملك بن سلمه الازدى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٦هـ.ق.

١٥٣ (شرح نهج البلاغه)، ابن ابى الحديد، منشورات مكتبه آيه الله المرعى، قم، ١٤٠٤هـ.ق.

١٥٤ (الشريعه)، ابوبكر محمدبن الحسين بن عبدالله الأجرى.

١٥٥ (شعب الايمان)، البيهقى، ابوبكر احمدبن الحسين البيهقى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٠هـ.ق.

١٥٦ (شواهد التنزيل لقواعد التنزيل)، الحاكم الحسكافى، عبيدالله بن احمد، مجمع احياءالثقافه، تهران.

١٥٧ (الشيخ الزنجافى و الوحده الاسلاميه)، مجمع التقريب بين المذاهب، تهران.

(ص)

١٥٨ (الصارم المسلول)، ابن تيميه، احمدبن عبدالحليم بن تيميه الحرّافى، دار ابن حزم، بيروت، ١٤١٧هـ.ق.

١٥٩ (الصحيح)، اسماعيل بن حماد الجوهري، دارالعلم للملايين، بيروت، ١٤٠٧هـ.

١٦٠ (صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان)، ابن حبان، علاءالدين على بن بلبان الفارسى، محمدبن محمدبن احمد، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤١٤هـ.ق.

١٦١ (صحيح ابن خزيمة)، ابوبكر محمدبن اسحاق بن خزيمة السلمى، المكتب الاسلامى، بيروت،

١٤١٢هـ.ق.

١٦٢ (صحيح البخارى)، محمدبن اسماعيل البخارى، دارالفكر، بيروت، ١٤٠١هـ.

١٦٣ (صحيح الترغيب و التهيب)، محمد ناصرالدين الالبافى، مكتبه المعارف، رياض.

١٦٤ (صحيح مسلم)، مسلم بن الحجاج النيشابورى، دارالفكر، بيروت.

١٦٥ (الصراع بين الاسلام و الوثنيه)، عبدالله على القصيمي، قاهره.

١٦٦ (الصفديّه)، ابن تيميّه، احمد بن عبدالحليم بن تيميّه الحرّاني، الطبعة الثانيه، ١٤٠٦هـ.ق.

١٦٧ (الصواعق المحرقة)، ابن حجر، ابوالعباس احمد بن محمد بن محمد بن علي بن الحجر الهيثمي، مؤسسّه الرساله، بيروت، ١٩٩٧ م.

(ض)

١٦٨ (ضعفاء العقيلي)، محمد بن عمرو بن موسى بن حماد العقيلي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٨هـ.ق.

(ط)

١٦٩ (الطبقات الكبرى)، ابن سعد، دار صادر، بيروت.

(ظ)

١٧٠ (ظلال الجنّه)، محمد ناصرالدين الالباني، المكتب الاسلامي،

(ع)

١٧١ (العاقبة في ذكر الموتى)، عبدالحق بن عبدالرحمن بن عبدالله الاشيلي، مكتبه دارالاقصى، كويت، ١٤٠٦.

١٧٢ (عجائب الآثار)، عبدالرحمن بن حسن الجبرتي، دارالجيل

١٧٣ (عدّه الصابرين)، ابن القيم الجوزيه، محمد بن ابوبكر ايوب الزرعي، دارالكتب العلميه، بيروت.

١٧٤ (العروه الوثقى)، السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي، موسسه النشر الاسلامي، قم، ١٤١٩هـ.ق.

١٧٥ (العظمه)، عبدالله بن محمد بن جعفر بن حبان الاصفهاني، دارالعاصمه، رياض، ١٤٠٨هـ.ق.

١٧٦ (العلل)، الامام احمد بن حنبل، المكتب الاسلامي، بيروت.

١٧٧ (علل الدار قطنى)، (العلل الوارده فى الاحاديث النبويه)، ابوالحسن على بن عمر بن احمد بن مهدي الدار قطنى، دارطبيه، ١٤٠٥هـ.ق.

١٧٨ (عمده القارى فى شرح صحيح البخارى)، بدرالدين العيني، دارالفكر، بيروت.

١٧٩ (عمل اليوم و الليله)، احمد بن شعيب على النسائي، موسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٦هـ.ق.

١٨٠ (عون المعبود)، محمد شمس الدين الحق العظيم آبادي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.

(غ)

١٨١ (غريب الحديث)، ابن سلام، أبو عبيده قاسم بن سلام الهروي، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٣٩٦هـ.ق.

(ف)

١٨٢ (فتاوى مهمه)، بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، دارالعاصمه، رياض، ١٤١٣هـ.ق.

١٨٣ (الفتاوى الكبرى)، ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم بن تيميه الحراني، دارالمعرفه، بيروت، ١٣٨٦هـ.ق.

١٨٤ (فتح البارى شرح صحيح البخارى)، شهاب الدين ابن حجر العسقلاني، دارالمعرفه للطباعه و النشر، بيروت.

١٨٥ (فتح العزيز فى شرح الوجيز)، عبدالرحيم بن محمد الرافي، دارالفكر، بيروت.

١٨٦ (فتح القدير)، محمد بن علي بن محمد الشوكاني، عالم الكتب، بيروت.

١٨٧ (فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب)، زكريا بن محمد بن احمد بن زكريا الانصاري، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٨هـ.ق.

١٨٨ (الفصول في الاصول)، احمد بن علي الرازي الجصاص، احياء التراث الاسلامي، بيروت، ١٤٠٥هـ.ق.

١٨٩ (الفصل في الملل و الأهواء و النحل)، علي بن احمد بن سعيد بن حزم الظاهري، مكتبه الخانجي، قاهره.

١٩٠ (فضائل الصحابه)، احمد بن حنبل، ابو عبدالله الشيباني، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٣هـ.ق.

١٩١ (فقه السنه)، السيد سابق، دارالكتاب العربي، بيروت.

١٩٢ (الفقه على المذاهب الاربعه)، عبدالرحمن الجزيري، دار احياء التراث العربي،

بيروت.

١٩٣ (فيض القدير)، محمد عبدالرؤف المناوي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.

(ق)

١٩٤ (القاموس المحيط)، محمد بن يعقوب الفيروز آبادي.

١٩٥ (قصص الانبياء)، ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل بن كثير، مطبعه دارالتأليف، دارالكتب الحديثه، مصر، ١٣٨٨هـ.ق.

١٩٦ (قطف الثمر)، محمد صديق حسن خان القنوجي، عالم الكتب، بيروت، ١٩٨٤ م.

(ك)

١٩٧ (الكافي)، الكليني، ابو جعفر محمد بن يعقوب اسحاق الكليني، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٨٨هـ.ق.

١٩٨ (الكافي في فقه ابن حنبل)، عبدالله بن قدامه المقدسي، المكتب الاسلامي، بيروت، ١٤٠٨هـ.ق.

١٩٩ (الكامل في ضعفاء الرجال)، ابن عدى، ابواحمد عبدالله بن عدى، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٩هـ.ق.

٢٠٠ (كتاب حياه عمر بن خطاب)، عبدالرحمن احمد بكرى، مكتبه الارشاد، بيروت.

٢٠١ (كتاب الدعاء)، الطبراني، سليمان بن احمد الطبراني، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٣هـ.ق.

٢٠٢ (كتاب الزهد)، هناد بن السرى الكوفي، دارالخلفاء للكتاب الاسلامي، كويت، ١٤٠٦هـ.ق.

٢٠٣ (كتاب السنه)، عمرو بن أبى عاصم الضحّاك، المكتب الاسلامي، بيروت، ١٤١٣هـ.ق.

٢٠٤ (كتاب سليم بن قيس)، أبو صادق سليم بن قيس الهلالي، تحقيق محمد باقر الانصاري الشيرازي.

٢٠٥ (كتاب الضعفاء و المتروكين)، النسائي، احمد بن علي بن شعيب النسائي، دارالمعرفه، بيروت، ١٤٠٦هـ.ق.

٢٠٦ (كتاب العرش)، ابن أبي شيبه، محمد بن عثمان بن ابى شيبه العبسي، مكتبه المعلا، كويت، ١٤٠٦هـ.ق.

٢٠٧ (كتاب العين)، ابو عبدالرحمن الخليل بن احمد الفراهيدي، مؤسسه دارالهجره، تهران، ١٤٠٩هـ.ق.

٢٠٨ (كتاب المجروحين)، ابن حبان، محمد بن حبان بن احمد التميمي، تحقيق محمود ابراهيم زايد.

٢٠٩ (كتاب المسند)، الامام الشافعي، ابو عبدالله محمد بن ادريس الشافعي، دارالكتب العلميه، بيروت.

٢١٠ (كرامات الاولياء)، هبه الله بن الحسن الطبرى، دار طبيه، رياض، ١٤١٢هـ.ق.

٢١١ (الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل)، محمود بن عمر الزمخشري، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٧هـ.ق.

٢١٢ (كشف الخفاء و مزيل الالباس)، اسماعيل بن محمد العجلونى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨هـ.ق.

٢١٣ (كشف القناع عن متن الاقناع)، منصور بن يونس البهوتى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٨هـ.ق.

٢١٤ (كنز العمال فى سنن الاقوال والافعال)، علاء الدين المتقى الهندى،

(ل)

٢١٥ (لسان العرب)، ابن منظور، محمد بن مكرم بن منظور، نشر أدب الحوزه، قم، ١٤٠٥هـ.ق.

٢١٦ (لسان الميزان)، ابن حجر، احمد بن علي بن الحجر العسقلاني، موسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٠هـ.ق.

(م)

٢١٧ (مؤلفات ابن عبد الوهاب)، محمد بن عبد الوهاب، جامعه محمد بن سعود، رياض.

٢١٨ (المبسوط)، السرخسي، شمس الدين السرخسي، دارالمعرفه، بيروت، ١٤٠٦هـ.ق.

٢١٩ (المبسوط)، شيخ الطائفة، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، المكتبة الرضويه، تهران، ١٣٨٧هـ.ق.

٢٢٠ (مجمع البحرين)، فخر الدين الطريحي، مكتب نشر الثقافه الاسلاميه، ١٤٠٨هـ.ق.

٢٢١ (مجمع البيان)، ابو علي الفضل بن الحسن الطبرسي، موسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.

٢٢٢ (مجمع الزوائد)، الهيثمي، نور الدين علي بن ابي بكر الهيثمي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨هـ.ق.

٢٢٣ (مجمع الفوائد والبرهان في شرح ارشاد الاذهان)، المولى أحمد الاربديلي، النشر الاسلامي، قم، ١٤٠٣هـ.ق.

٢٢٤ (المجموع)، محيي الدين بن شرف النووي، دارالفكر، بيروت.

٢٢٥ (مجموع الفتاوى)، ابن تيميه، محمد بن عبد الحليم بن تيميه الحرّاني، رياض.

٢٢٦ (المحاسن)، احمد بن محمد بن خالد البرقي، دارالكتب الاسلاميه، تهران.

٢٢٧ (المحاسن والمساوي)، البيهقي، احمد بن الحسين بن علي البيهقي، دار صادر، بيروت.

٢٢٨ (المحصول في علم اصول الفقه)، فخر الدين محمد بن عمر بن الحسين الرازي، موسسه الرساله، بيروت، ١٤١٢هـ.ق.

٢٢٩ (المحلّي)، ابن حزم، ابو محمد علي بن احمد بن سعيد بن حزم، دارالفكر، بيروت.

٢٣٠ (مختار الصحاح)، محمد بن ابي بكر بن عبد القادر الرازي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.

٢٣١ (مختصر المزني)، اسماعيل بن يحيى المزني، دارالمعرفه، بيروت.

٢٣٢ (مختلف الشيعة)، العلامة الحلّي، ابو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الاسدي، موسسه النشر الاسلامي، قم، ١٤١٢هـ.ق.

٢٣٣ (مراقى الفلاح يا مداد الفتاح)، حسن بن عمار بن علي الشرنبلاني الحنفي.

٢٣٤ (مروج الذهب)، المسعودي، ابوالحسن علي بن الحسين، دارالاندلس، بيروت.

٢٣٥ (المستدرک علی الصحيحين)، ابو عبدالله الحاكم النيشابوري، دارالمعرفه، بيروت، ١٤٠٦هـ.ق.

٢٣٦ (المستصفي)، الغزالي، ابو حامد محمد بن محمد بن محمد الغزالي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٧هـ.ق.

٢٣٧ (المستطرف)، شهاب الدين محمد بن احمد ابو الفتح الابشهي، دارالكتب العلميه، بيروت،

- ٢٣٨ (المستفاد من ذيل تاريخ بغداد)، محمد بن محمود بن الحسن بن هبه الله بن محاسن (ابن النجار البغدادي)؛ دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٧هـ.ق.
- ٢٣٩ (مسند احمد بن حنبل)، الامام احمد بن حنبل، دار صادر، بيروت.
- ٢٤٠ (مسند ابن راهويه)، اسحاق بن ابراهيم بن مخلد الحنظلي المروزي، مكتبه الايمان، مدينه، ١٤١٢هـ.ق.
- ٢٤١ (مسند ابن المبارك)، عبدالله بن المبارك، مكتبه المعارف، رياض.
- ٢٤٢ (مسند ابن الجعد)، علي بن الجعد بن عبيد، دارالكتب العلميه، بيروت.
- ٢٤٣ (مسند ابى داود الطيالسي)، ابوداود الطيالسي، سليمان بن داود بن الجارود، دارالحديث، بيروت.
- ٢٤٤ (مسند ابى يعلى)، ابو يعلى الموصلي، احمد بن علي بن المثنى التميمي، دارالمأمون للتراث، بيروت، ١٤٠٧هـ.ق.
- ٢٤٥ (مسند الحميدي)، ابوبكر عبدالله بن الزبير الحميدي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٩هـ.ق.
- ٢٤٦ (مسند الشاميين)، سليمان بن احمد الطبراني، موسسه الرساله، بيروت، ١٤١٦هـ.ق.
- ٢٤٧ (مسند الشهاب)، محمد بن سلامه القضاعي، موسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٥.
- ٢٤٨ (مشكاه المصاييح)، محمد بن عبدالله الخطيب التبريزي، المكتب الاسلامي، بيروت، ١٤٠٥هـ.ق.
- ٢٤٩ (المصباح المنير في غريب الشرح الكبير)، احمد بن محمد بن علي المقرئ الفيومي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٣٧٢ش.
- ٢٥٠ (المصنّف)، ابن ابى شيبه، محمد بن أبى شيبه، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٩هـ.ق.
- ٢٥١ (المصنّف)، الصنعاني، ابوبكر عبدالرزاق بن هما الصنعاني، المجلس العلمى.
- ٢٥٢ (معارج القبول)، حافظ بن احمد حكيمى، دار ابن القيم، دّمّام، ١٤١٠هـ.ق.
- ٢٥٣ (المعتبر في شرح المختصر)، المحقق الحلّي، ابوالقاسم جعفر بن الحسن، موسسه سيدالشهداء، قم، ١٣٦٤ش.
- ٢٥٤ (المعتمد في اصول الفقه)، ابوالحسين البصرى، محمد بن علي بن الطيب البصرى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٣.
- ٢٥٥ (المعجم الاوسط)، الطبراني، ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبراني، دارالحرمين.

٢٥٦ (المعجم الصغير)، الطبراني، ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبراني، دارالكتب العلميه، بيروت.

٢٥٧ (المعجم الكبير)، الطبراني، ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبراني، مكتبه ابن تيميه، قاهره.

٢٥٨ (معرفة الثقات)، العجلي، احمد بن عبدالله العجلي، مكتب الدار، مدينه، ١٤٠٥.ق.

٢٥٩ (مع الصادقين)، محمد المديني، قاهره.

٢٦٠ (المعيار و الموازنه)، ابو جعفر محمد بن عبدالله

الاسكافي المعتزلي، تحقيق الشيخ محمد باقر المحمودي، الطبعة الاولى.

٢٦١ (المغنى)، ابن قدامه، ابو محمد عبدالله بن احمد بن قدامه، دارالكتاب العربي، بيروت.

٢٦٢ (مغنى اللبيب)، جمال الدين بن هشام الانصاري، مكتبة آية الله المرعشي، قم، ١٤٠٥هـ.ق.

٢٦٣ (مغنى المحتاج الى معرفه معانى الفاظ المنهاج)، محمد الشربيني، داراحياء التراث العربي، بيروت، ١٣٧٧هـ.ق.

٢٦٤ (المفاريذ عن رسول الله ٩)، احمد بن علي بن المثنى التميمي، مكتبة دارالاقصى، كويت، ١٤٠٥هـ.ق.

٢٦٥ (المفردات فى غريب القرآن)، الراغب الاصفهاني، ابوالقاسم حسين بن محمد الفضل، دفتر نشر الكتاب، ١٤٠٤هـ.ق.

٢٦٦ (مقالات الاسلاميين)، ابوالحسن الاشعري، علي بن اسماعيل الاشعري، داراحياء التراث العربي، بيروت.

٢٦٧ (مقدمه ابن الصلاح)، ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمن الشهرزوى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٦هـ.ق.

٢٦٨ (المناقب)، الخوارزمي، الموفق بن احمد بن محمد المكي الخوارزمي، موسسه النشر الاسلامي، قم، ١٤١١هـ.ق.

٢٦٩ (مناهل العرفان فى علوم القرآن)، محمد عبدالعظيم الزرقاني، دارالفكر، بيروت، ١٩٩٦ م.

٢٧٠ (المنتظم)، ابن الجوزي، عبدالرحمن بن علي بن محمد بن الجوزي، دار صادر، بيروت.

٢٧١ (منتهى المطلب فى تحقيق المذهب)، العلامة الحلّي، مجمع البحوث الاسلاميه، مشهد، ١٤١٥هـ.ق.

٢٧٢ (من لا يحضره الفقيه)، الشيخ الصدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، النشر الاسلامي، قم، ١٤٠٤هـ.ق.

٢٧٣ (منهاج السنّه)، ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم بن تيميه الحرّاني، موسسه قرطبه، ١٤٠٦هـ.ق.

٢٧٤ (منهاج الصالحين)، السيد ابوالقاسم الموسوى الخويي، مدينه العلم، قم، ١٤١٠هـ.ق.

٢٧٥ (موارد الظمان الى زوائد ابن حبان)، الهيثمي، علي بن ابي بكر الهيثمي، دارالكتب العلميه، بيروت.

٢٧٦ (المواقف)، عضدالدين عبدالرحمن بن احمد الايجي، دارالجيل، بيروت، ١٩٩٧ م.

٢٧٧ (مواهب الجليل لشرح مختصر خليل)، الخطاب الرعيني، ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالرحمن المغربي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٦هـ.ق.

٢٧٨ (المواهب اللدنيه بالمنح المحمديه)، ابوالعباس شهاب الدين بن حجر العسقلاني.

٢٧٩ (الموضوعات)، ابن الجوزى، عبدالرحمن بن على بن الجوزى، المكتبة السلفيه، مدينه، ١٣٨٦هـ.ق.

٢٨٠ (الموطأ)، الامام مالك

بن انس، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶.ق.

۲۸۱ (میزان الاعتدال فی نقد الرجال)، الذہبی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذہبی، دارالمعرفه، بیروت.

(ن)

۲۸۲ (الناسخ و المنسوخ)، ابن حزم الاندلسی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۸۳ (نصب الرایه لاحادیث الهدایه)، جمال الدین الزیعلی، دارالحديث، قاهره، ۱۴۱۵.ق.

۲۸۴ (نواسخ القرآن)، ابن الجوزی، عبدالرحمن بن الجوزی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۸۵ (النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی)، شیخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، دارالاندلس، بیروت.

۲۸۶ (النهایه فی غریب الحديث والأثر)، ابن الاثیر، المبارک بن محمد الجزری، موسسه اسماعیلیان، قم،

۱۳۶۴.ش.

۲۸۷ (نیل الأوطار من أحادیث سید الاخیار)، محمد بن علی بن محمد الشوکانی، دارالجیل، بیروت.

(و)

۲۸۸ (الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز)، الواحدي، ابوالحسن علی بن احمد الواحدي.

۲۸۹ (وسائل الشیعہ)، محمد بن الحسن الحرّ العاملی، مکتبه الاسلامیه، تهران.

۲۹۰ (الوسیله)، ابن حمزه، ابو جعفر محمد بن علی الطوسی، مکتبه آیه الله المرعشی، قم، ۱۴۰۸.ق.

(ی)

۲۹۱ (ینایع المودّه)، سلیمان بن ابراهیم القندوزی، دارالاسوه، قم، ۱۴۱۶.ق.

پرتوی از اسرار حج

مقدمه ناشر

عباسعلی زارعی

بسمه تعالی مراسم شکوهمند حج اگر بر اساس برنامه الهی انجام پذیرد - چونان عبادات دیگر - نتایج و بهره های فراوانی

نصیب امت اسلامی خواهد نمود.

در توضیح این مطلب باید دانست که حج، مراسمی عبادی - سیاسی است و از ابعاد گوناگونی برخوردار می باشد و هر بعد آن دریچه ای از کمالات را در برابر انسان می گشاید.

- حج، سبب تقویت پیوندهای الهی گردیده و انسان را از تاریکیهای گناه بیرون آورده و به سوی آینده ای روشن و مملو از امید رهنمون می سازد.

- حج، ایترگریها، رشادتها و دلاوریهای پیشوایان بزرگ الهی را در برابر چشمان انسان به تصویر می کشد که انسان با الگو گرفتن از راه و رسم آنان تولدی دوباره می یابد.

- حج، اگر با تمام

ابعادش انجام پذیرد هم ((لیک)) باشد و هم ((برائت)) عامل مهم وحدت مسلمانان شده و فریاد مظلومانه آنان، سراسر گیتی را می لرزاند و نابودی نظامهای سلطه و استکباری را به دنبال می آورد.

- حج، یکی از مؤثرترین عوامل تبادل اندیشه ها و مایه استواری فرهنگ دینی مسلمانان به شمار می آید.

- حج، به اقتصاد کشورهای اسلامی استحکام بخشیده و سبب می گردد آنان روی پای خود ایستاده و در برابر بیگانگان و دشمنان سر تعظیم فرود نیاوردند.

و در یک کلام به فرمایش امیر مومنان علی علیه السلام حج برای تقویت آیین اسلام تشریح شده است. (۱)

بنابراین، حج در عبادات اسلامی از جایگاهی بلند برخوردار است و حج کامل، حجی است که با آشنایی به ابعاد اسرار آن انجام پذیرد. البته واضح است که بررسی ابعاد و اسرار در چهارچوبی صحیح هرگز با تعبدی بودن مساله حج منافات ندارد.

کتابی که اکنون در اختیار شما خواننده گرامی قرار گرفته در همین زمینه از سوی مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده و در آن گوشه ای از اسرار حج با استفاده از روایات اهل بیت علیه السلام مورد بررسی قرار گرفته است، بدان امید که مسلمانان دورانیش با شناختی بیشتر این عبادات الهی - سیاسی را به انجام رسانده و از ثمرات آن بهره مند شوند.

این دفتر پس از بررسی و ویرایش، آن را به زیور چاپ آراسته و در اختیار علاقمه مندان قرار میدهد امیدواریم مورد پذیرش حقتعالی قرار گیرد.

در خاتمه از محققان و دانش پژوهان عزیز می خواهیم که اگر انتقاد یا پیشنهادی دارند به آدرس: قم - دفتر انتشارات اسلامی - صندوق پستی

با تشکر فراوان دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ((الحمد لله رب العالمين الصلوه والسلام على سيد الاء نبياء والمرسلين محمد بن عبدالله وآله الطاهرين)) ((انسان))، موجودی است کمالجو و به طور فطری، به سعادت واقعی و ابدی تمایل دارد، ولی بعضی در مصداق ((سعادت))، اشتباه می کنند برخی از مردم، ((ثروت و اموال زیاد)) را منشاء سعادت می دانند و بعضی ((مقام و شهرت)) را تضمین کننده سعادت انسانی می دانند و عده ای هم معتقدند ((داشتن فرزندان زیاد)) سعادت انسان را تضمین می کند.

لکن پس از اندکی تامل روشن می شود که این امور، نه تنها سعادت ابدی و واقعی را تضمین نمی کند، بلکه در بسیاری از موارد، برای انسان ضرر آفرین است.

پس تنها چیزی که می تواند سعادت انسانی را هم در این دنیا و هم در جهان دیگر به طور ابدی تضمین کند، ((ایمان)) است. (۲)

((ایمان)) عبارت است از تصدیق ثابت و مطمئن قلبی به وجود خدا و صفات او و تصدیق رسالت پیامبران و معاد و امامت علیهم السلام

مهمترین و اصیل ترین اصل در ایمان، اعتقاد به خداوند است. انسان وقتی خداوند را به عنوان کاملترین ذات، با کاملترین صفات و منزه از هرگونه نقصی شناخت او را آفریننده و نگهدارنده خود و جهان آفرینش دانست، قطعاً در برابر او خضوع کرده و او را عبادت می کند.

و خداوند نیز فلسفه وجودی بشر را عبادت خویش قرار داده است و می فرماید:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۳)

یعنی: جن و انسان را نیافریدم جز برای اینکه مرا عبادت کنند.

اکنون

باید دو مطلب روشن شود:

۱- منظور از عبادت در کلام خداوند، چگونه عبادتی است؟ و عبادت حقیقی چیست؟

۲- چگونه عبادت حقیقی، انجام می پذیرد؟

۱- عبادت حقیقی چیست؟

((عبادت)) یعنی: پرستش و ستایش خداوند. عبادت بر سه قسم است:

الف عبادت لفظی: و آن عبارت است از اظهار بعضی از ذکرهایی که در مقام پرستش خداوند با زبان می گوئیم؛ مانند خواندن دعای کمیل، دعای توسل و سایر ادعیه،

ب عبادت عملی: و آن عبارت است از یک سلسله اعمال و حرکاتی که بدون استفاده از ذکر و یا لفظی، در مقام اطاعت از خداوند انجام می گیرد؛ مانند پرداختن خمس، زکات، و طواف در حج، رمی جمره و...

ج عبادت لفظی و عملی: و آن عبارت است از عبادت و پرستشی که از یک سلسله ذکرها و کلماتی همراه با صدور حرکات و اعمال خاصی تشکیل شده است؛ مانند نماز و طواف هر یک از این سه قسم، یا ظاهری است و یا حقیقی:

الف عبادت ظاهری: گاهی انسان اعمال و یا الفاظی را که خداوند به وسیله پیامبرانش به ما آموخته، به صورت ظاهری انجام می دهد، یعنی هیچ توجهی به مضمون و مفاد آن عمل یا لفظ ندارد؛ مثلاً نماز می خواند ولی هیچ توجهی به معانی و مفاهیم و اسرار الفاظ و اعمال نماز ندارد. و یا اعمال و مناسک حج را انجام می دهد و تنها به صورت ظاهری این اعمال می نگرد بدون اینکه به معنا و مفهوم آن اعمال، عنایتی داشته باشد. صدور اعمال و الفاظ عبادی از چنین افرادی یا به صورت عادت است و یا از روی ترس از عقاب خداوند و یا بخاطر

گرفتن مزد و ثواب می باشد. در اینگونه عبادات، سپاسگزاری و ستایشگری وجود دارد، ولی کامل نیست. در واقع انسان با انجام این اعمال با این خصوصیات، البته تکلیف را از خود ساقط می کند، ولی اعمال او کامل نبوده و از روح عبادت برخوردار نیست.

ب عبادت حقیقی: عبادت حقیقی عبارت است از اینکه انسان در هنگام عبادت، به مضمون و مفاد اعمال و الفاظی که از او صادر می شود، توجه داشته باشد از تمام آنچه غیر خداست چشم پوشی کرده و خود را به عنوان بنده حاضر و خاضع در نزد خدا ببیند، خداوند را معشوق خود دانسته و با عشق با او صحبت کند و با محبت به او اعمال را انجام دهد و عبادت را فقط به خاطر اینکه بنده و عاشق خدا هست، انجام دهد. اینگونه عبادت، فلسفه خلقت و غایت وجود و زینت بخش هستی و عرضی خداوند است. این عبادت، ((عبادت احرار)) است، چنانکه در حدیث شریف آمده است:

((عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْعِبَادَةُ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ. وَقَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ. وَقَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَعْضَلُ الْعِبَادَةِ)). (۴)

یعنی: ((امام صادق علیه السلام فرمود: عبادت بر سه گونه است: گروهی خداوند عزوجل را از ترس می پرستند که آن عبادت بردگان است. و گروهی به منظور رسیدن به پاداش، خدا را عبادت می کنند، و این عبادت مزدوران است. و گروهی خدا را از روی محبت به او عبادت می کنند، و این عبادت آزادگان است و این برترین عبادت است)).

و ((عبادت احرار))

نیز دارای درجات گوناگونی است که به لحاظ شناختهای افراد، فرق می‌کند؛ زیرا اگرچه شناخت خداوند امری فطری است و هر انسانی فطرتاً خداوند را قبول دارد، ولی تدبیر و تعقل در آیات و نشانه‌های خداوند، انسانها را به درجه بالاتری از شناخت می‌رساند. و هر اندازه شناخت انسانها نسبت به خداوند بیشتر شود، به همان میزان یقین قلبی و نور ایمان در آنان افزونی می‌یابد و در نتیجه، عبادت شان به درجه بالاتری می‌رسد. و بالاترین درجه عبادت، درجه‌ای است که عابد در هنگام عبادت، فقط خداوند را می‌بیند و به هیچ چیز دیگری توجه ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مه انسانها را به چنین عبادتی سفارش نموده است و می‌فرماید:

((أَعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تُكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ)). (۵)

یعنی: ((خداوند را طوری عبادت کن که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، او او را می‌بیند)).

و از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که آن حضرت فرمود:

((جَاءَ خَبْرُ أَعْلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ قَالَ فَقَالَ: وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ...)). (۶)

یعنی: دانشمند، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا پروردگارت را هنگام پرستش دیده‌ای؟ امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! من پروردگاری را که ندیده باشم پرستش نمی‌کنم...)).

دیدن خداوند، ندیدن دیگران است؛ یعنی وقتی کسی خدا را با قلب و چشم بصیرت ببیند، هیچ چیز دیگری را با چشم بصیرت نمی‌بیند؛ همانگونه که حضرت امیرالمؤمنین

منین علیه السلام می فرماید:

((طوبى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَالِدُّعَاءَ، وَلَمْ يَشْغَلْ قَلْبَهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ، وَلَمْ يَنْسِ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمِعُ أُذُنَاهُ، وَلَمْ يَحْزُنْ صَدْرَهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرَهُ)). (۷)

یعنی: خوشا به حال آن کس که عبادت و دعا را برای خدا خالص گردانیده و قلب او به آنچه چشم او می بیند، مشغول نشود و به آنچه گوشش می شنود، ذکر خدا را فراموش نکند و به آنچه به غیر او عطا شود، محزون نگردد).

پس عبادت حقیقی ((عبادت احرار)) است و عبادت احرار عبادتی است که از روی شناخت و با توجه به الفاظ، اعمال و خلوص انجام گیرد.

۲- چگونه عبادت حقیقی انجام می پذیرد؟

پس از روشن شدن معنای عبادت حقیقی و درجات آن، اکنون باید راه وصول به چنین عبادتی را جستجو نمود. برای روشن شدن این مطلب، ذکر دو مقدمه لازم است:

الف: هر ظاهری را باطنی و هر صورتی را معنایی و هر بیرونی را درونی و هر قشری را لُجی و هر مجازی را حقیقی و هر حکمی را حکمتی و خلاصه هر وجودی را سرّی هست. در این عالم هر چه هست، مخلوق خداوند است و ممکن نیست در خلقت خدا و افعال او، هیچ حکمت و سرّی نباشد، چنانکه در قرآن کریم می فرماید:

((وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا)). (۸)

و نیز می فرماید: ((وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَ)). (۹)

پس هر چه در ظاهر هست دارای باطنی می باشد. و کتاب خداوند نیز دارای ظاهری و باطنی است؛ چنانکه امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

((إِنَّ لِكِتَابِ اللَّهِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا...)). (۱۰)

پس احکامی که در این کتاب هست نیز، دارای باطنی است.

ب: آشنایی با رمز و راز

اعمال و درک ماهیت و حقیقت آنها، انسان را به بهره مندی کافی از آنها نزدیک می کند. اطاعت از اوامر و نواهی خداوند بدون چون و چرا، لذتبخش است ولی اطاعت از اوامر و نواهی او با فهم اسرار و معانی آنها، بسیار لذتبخش تر است.

با توجه به این دو مقدمه، درمی یابیم که ((عبادت احرار)) یعنی عبادتی که از روی محبت و عشق به خدا و بالذات انجام می گیرد. و عبادت، زمانی از روی عشق و محبت و خلوص انجام پذیر است که عابد از ماهیت عبادت و اسرار نهفته در آن اطلاع پیدا کند. هراندازه معرفت و شناخت انسان از اسرار عبادت و مفاهیم آن بیشتر شود، عبادت او لذت بیشتری داشته و به حقیقت عبودیت نزدیکتر می شود. پس برای رسیدن به عبادت حقیقی لازم است قبل از هر اقدامی با اسرار عبادات آشنایی پیدا کنیم.

کلید آشنایی با اسرار عبادات و باطن احکام الهی در دست اولیای خداوند است؛ زیرا قرآن کتابی است که: (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ). (۱۱) و در خود قرآن فرموده است؛

(يُرِيدُ اللَّهُ لِيذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلِي الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (۱۲) این اهلیت عصمت و طهارت هستند که پاک و مطهر هستند و فقط آنان می توانند قرآن را مس کنند و دست روی نکات و اسرار قرآن بگذارند. پس ما باید با استفاده از بیانات معصومین علیهم السلام که راهنمای بیرونی و عقل که راهنمای درونی ماست، از اسرار عبادات پرده برداریم.

اکنون که به لطف پروردگار متعال، پرچم اسلام در سرزمین ما برافراشته شده و به برکت جمهوری اسلامی، شرایط تعلیم و تعلم احکام الهی، فراهم گشته و به

ویژه در هر سال، هزاران مسلمان در کنگره عظیم حج، شرکت نموده و به زیارت خانه خدا می روند، لازم است زایران خانه خدا قبل از مشرف شدن به حج، احکام فقهی آن را آموخته و نسبت به حقیقت و ماهیت حج نیز آشنا شوند.

حقیقت حج، هنگامی برای زایران حرم الهی، روشنتر می شود که به اندازه توان از رمز و توان از رمز و راز اعمال و مناسک حج بیشتر آگاهی یابند، لذا این جانب بر خود لازم دانستم کتابی راجع به گوشه ای از ((اسرار حج)) بنویسم تا ان شاءالله زایران خانه خدا، هنگام انجام مراسم حج، با شناخت کافی نسبت به اعمال و مناسک آن، حق عبودیت را آنگونه که شایسته است، ادا کنند.

این کتاب، در چند بخش نوشته شده است:

۱- مکه و اسرار آن.

۲- کعبه و اسرار آن.

۳- مسجد الحرام و اسرار آن.

۴- حج و عمره.

۵- اسرار مناسک حج.

والسلام عباسعلی زارعی سبزواری قم حوزه علمیه ۱۳۷۵/۱۰/۲۰-

بخش اول: مکه و اسرار آن

شهر مکه و نامهای آن

شهر ((مکه)) از مهمترین شهرهای حجاز است. این شهر، در سرزمین قدس و طهارت است. شهری است که کسانی چون محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در او متولد شده اند. شهری است که جبرئیل بر آن فرود آمده. شهر مکه، شهر ابراهیم علیه السلام و هاجر است، شهر آدم علیه السلام و حواست.

این شهر در قرآن و روایات، نامهای مختلفی دارد و در نامگذاری آن به هریک از این نامها، سرنویس وجود دارد که ذکر می کنیم.

۱- مکه

یکی از نامهای معروف این شهر، ((مکه)) است. و درباره علت نامگذاری آن به ((مکه))، چند مناسبت وجود دارد:

الف: کلمه ((مکه)) مشتق از ((المکه)) یعنی ((نابود کردن)) است. ((مک الشیء؛ یعنی آن شیء را نابود کرد)). پس کلمه ((مکه)) در واقع به معنای نابود کردن است. و این شهر را ((مکه)) نامیده اند چون گناهان را نابود می سازد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((لَا يَدْخُلُ مَكَّةَ رَجُلٌ بِسَكِينَةٍ إِلَّا غَفَرَ لَهُ)) (۱۳).

یعنی: ((هر فردی که با متانت وارد شهر مکه بشود، خداوند گناهان او را می آمرزد)).

ب: کلمه ((مکه)) به معنای ((نابود کردن)) است. و علت نامگذاری این شهر به ((مکه)) این است که هر کسی به قصد ظلم و ستم به مکه برود، خداوند او را نابود می سازد، همانطور که اصحاب فیل نابود شدند.

ج: کلمه ((مکه)) از ((مکایمکو مکاء)) مشتق است. و ((مکاء)) به معنای ((سوت زدن)) است. از بعضی از روایات استفاده می شود که علت نامگذاری می آمدند و در کنار خانه کعبه به جای نماز، سوت و دست می زدند. امام رضا علیه السلام می فرماید:

((سُمِّيَتْ

مَكَّةَ مَكَّةَ لِأَنَّ النَّاسَ كَانُوا يُمْكُونَ فِيهَا...)). (۱۴)

یعنی: ((مکه را از آن جهت مکه نامیدند که مردم در آنجا سوت می زدند)).

ظاهراً این عمل تا زمان پیامبر اسلام و ابتدای ظهور اسلام ادامه داشته است. مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان می گوید: ((روایت شده است که هرگاه پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ نماز می خواندند، دو مرد از طایفه بنی عبدالدار در سمت راست او سوت می زدند و دو مرد دیگر در سمت چپ آن حضرت دست می زدند تا نمازش را بر او پریشان سازند، و خداوند تمام آنان را در جنگ بدر به هلاکت رسانید)). (۱۵)

د: واژه ((مُكَاء)) نام پرنده ای است در سرزمین حجاز که هنگام پرواز، سوت شدیدی از او صادر می شود. ممکن است عِلَّت نامگذاری مکه، وجود این پرنده باشد.

۲-بگه

یکی دیگر از نامهای شهر مکه، ((بگه)) است. این نام در قرآن کریم نیز ذکر شده است. در قرآن کریم می فرماید:

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۱۶)

یعنی: ((نخستین خانه ای که برای پرستش مردم نهاده شد، همان است که در بگه است، آنجا با برکت و راهنمایی برای جهانیان است)).

واژه ((بگه)) در اصل ((البک)) است و معنای آن ((مزاحم شدن)) است. وقتی عده ای از مردم در مکانی ازدحام می کنند، می گویند: ((بیاك الناس)).

در روایات منقوله از معصومین علیهم السّلام عِلَّت نامگذاری مکه به ((بگه))، ((ازدحام مردم در کنار خانه خدا)) معرفی شده است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام سؤال کرده اند چرا ((مکه)) را ((بگه)) نامیدند؟ امام علیه السلام رمود:

((لَأَنَّ النَّاسَ يَبْكُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِيهَا بِالْأَيْدِي)) (۱۷)

یعنی: ((چون مردم

در آنجا با دستان خویش مزاحم بعضی می شوند)).

و در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

((عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفَقَوْمٌ أَصَلَى بِمَكَّةَ وَالْمَرَاءَةَ بَيْنَ يَدَيْ جَالِسَهُ أَوْ مَارَهُ؟ فَقَالَ: لَا بَأْسَ، إِنَّمَا سُمِّيَتْ بَكَّةَ لِأَنَّهَا تُبَكُّ فِيهَا الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ)). (۱۸)

یعنی: ((معاویه بن عمار می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در مکه می خواهم نماز بخوانم در حالی که رو به روی من زنی نشسته یا در حال عبور است، این چه حکمی دارد؟ امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد، مکه را از آن جهت بکه نامیدند که در آنجا مردان و زنان ازدحام می کنند)).

و ممکن است علت نامگذاری این شهر به نام ((بکه)) این باشد که کلمه ((البک)) به معنای ((گردن زدن)) نیز آمده است. و شهر مکه را ((بکه)) نامیده اند چون هر ظالم و ستمگری که در این شهر مرتکب ظلم و ستم شود، گردن او را می زنند. در روایتی نقل شده است:

((كَانَتْ تُسَمَّى بَكَّةَ لِأَنَّهَا تُبَكُّ أَعْنَاقُ الْبَاغِينَ إِذَا بَغَوْا فِيهَا)). (۱۹)

یعنی: ((شهر مکه را ((بکه)) نامیده اند چون هر جنایتکاری را که در آنجا جنایت کند، گردن می زنند)).

و در روایت دیگری که در تفسیر صافی نقل شده، (۲۰) علت نامگذاری آن را ((گریه کردن مردم در مکه)) دانسته است؛ زیرا لفظ ((بکاء)) به معنای گریه کردن است.

در بعضی روایات گفته شده: ((مکه)) به تمام شهر گفته می شود و ((بکه)) به مکانی که خانه خدا در آنجا قرار گرفته است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((وَوُضِعَ الْبَيْتُ بِكَّةَ وَالْقَرْيَةُ مَكَّةَ)). (۲۱)

یعنی: ((مکانی که خانه خدا آنجا واقع

شده، بگه و تمام شهر، مکه نام دارد)).

۳- أم القرى

یکی دیگر از نامهای مکه، ((ام القرى)) است. در قرآن کریم می فرماید:

(وَكَذَلِكَ آءُوحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا) (۲۲)

یعنی: ((و این چنین قرآنی عربی به تو وحی کردیم تا مردم شهر مکه و اطراف آن را انذار بدهی)).

و اما علت نامگذاری این شهر به ((ام القرى)) چیست؟ در روایات راجع به علت نامگذاری آن به ((ام القرى)) سخن گفته نشده است. و شاید از آن جهت که از خود این نام، علت نامگذاری آن روشن هست کسی از ائمه علیه السلام راجع به آن سؤال نکرده است. ((ام القرى)) یعنی ریشه شهرها. ((مکه))، ریشه تمام شهرهاست، زیرا اولین نقطه ای است که در روی زمین ظاهر شد. علاوه بر اینکه از نظر عظمت و شکوه نیز بر همه شهرها شرف دارد؛ چون نهال اسلام در آنجا روید و بر سایر سرزمینها و مملکتها سایه افکند.

۴- البلد الامین

((البلد الامین)) یکی دیگر از نامهای مکه است. در قرآن کریم می فرماید:

(وَهَذَا الْبَلَدُ الْأَمِينُ) (۲۳) و همه مفسرین اتفاق دارند بر اینکه منظور از ((البلد الامین))، ((مکه مکرمه)) است.

جمله ((بلد الامین)) یعنی شهر کسی که امنیت دارد در علت نامگذاری شهر مکه به ((البلد الامین)) دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: شهر مکه حرم خداست. و هر کسی که در حرم بمیرد، خداوند او را در روز قیامت از وحشت و ترس در آن روز، در امان قرار می دهد. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وایت شده است که به ((ابوذر)) فرمود:

(وَمَنْ مَاتَ فِي حَرَمِ اللَّهِ آمَنَهُ اللَّهُ مِنَ الْفَزَعِ الْكَبِيرِ وَادْخَلَهُ الْجَنَّةَ). (۲۴)

یعنی: کسی که در حرم خدا بمیرد، خداوند او را از

وحشت بزرگ در امان می دارد و او را داخل بهشت می کند)).

و در روایت دیگری فرموده است: ((مَنْ مَاتَ فِي إِحْدَى هَذَيْنِ {الْحَرَمَيْنِ} حَرَّمَ اللَّهُ وَحَرَّمَ رَسُولُهُ بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْأَمِينِ)) (۲۵)

یعنی: ((کسی که در یکی از این دو حرم خدا و حرم رسول او بمیرد، خداوند او را در قیامت جزء کسانی که امنیت دارند برمی گزیند)).

احتمال دوم: مکه جزء حرم خداست. و هر کسی که در حرم خدا وارد شود، امنیت دارد و لذا مکه را ((البلد الامین)) نامیده اند. در قرآن کریم می فرماید:

وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا (۲۶)

یعنی: ((هر کسی که داخل حرم شود، امنیت دارد)).

هم در زمان جاهلیت و هم بعد از اسلام، هر کسی که به حرم خدا پناهی می برده، امنیت داشته است.

((عبدالله بن سنان)) از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از آن حضرت درباره تفسیر آیه (وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا) سؤال شد، آن حضرت فرمودند: ((کسی که داخل حرم شود و به آن پناه ببرد، از غضب خداوند در امان است. و هر حیوان وحشی یا پرنده ای که داخل حرم شود تا زمانی که از حرم خارج نشده، از خشم و اذیت کسی، در امان است)). (۲۷)

۵-۶-الباسه و أم رَحِم

یکی دیگر از نامهای مکه ((بباسه)) است. کلمه ((بباسه)) به معنای ((راندن)) است. و مکه را از آن جهت ((بباسه)) نامیده اند که در مکه هر کسی که به دیگران ظلم و ستم می کرد، او را از شهر خارج می کردند و به هلاکت می رساندند.

یکی دیگر از نامهای مکه ((أم رَحِم)) است. در وجه نامگذاری شهر مکه به ((بباسه)) و أم رَحِم))

امام صادق علیه السلام می فرماید:

((أَسْمَاءُ مَكَّةَ خَمْسَةٌ: أُمُّ الْقُرَى وَمَكَّةُ وَبَكَّةُ وَالْبَسَّاسَةُ كَانُوا إِذَا ظَلَمُوا بِهَا، بَسَّتْهُمْ أَيْ أَخْرَجَتْهُمْ وَأَهْلَكْتَهُمْ وَأَاءُمُّ رَحِمٍ كَانُوا إِذَا لَزِمُوا رُحْمًا)). (۲۸)

یعنی: ((مکه پنج نام است، ام‌القری، مکه، بکه و بساسه؛ چون هرگاه کسی در مکه ظلم می کرد، او را بساسه می کردند، یعنی او را از شهر خارج نموده و به هلاکت می رسانیدند. و نام دیگر مکه، ((امرحم)) است؛ چون هرگاه کسی خانه نشین می شد، به او رَحْم می کردند)).

و مانند همین روایت را شیخ صدوق در کتاب ((من لایحضره الفقیه)) نقل کرده است. (۲۹)

عظمت شهر مکه

شهر ((مکه)) از عظمت خاصی برخوردار است. و عظم آن از جهت گوناگون، قابل بررسی است.

اولاً: نقطه ای که شهر مکه در آنجا واقع شده، نخستین نقطه ای است که در سطح زمین به صورت خشکی پدیدار گردید، زیرا خانه کعبه که در آنجا واقع شده، اولین نقطه از سطح زمین است؛ چنانکه قرآن کریم می فرماید:

((إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ الَّذِي بَنَاهُ مَبَارَكًا...)) (۳۰)

و در روایتی امام باقر علیه السلام می فرماید: ((وقتی خداوند اراده نمود زمین را بیافریند، به بادها و دستور داد تا به آب زنند، آنگاه موجی پدید آمد و بر اثر این موج، مجموعه ای از کف به وجود آمد. خداوند آن مجموعه را در مکان کنونی خانه کعبه، گردآوری نموده و کوهی از کف را تشکیل داد. آنگاه زمین از زیر آن کوه گسترش پیدا کرد. و آیه: ((إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ الَّذِي بَنَاهُ مَبَارَكًا)) اشاره به همین مطلب دارد. پس نخستین نقطه ای که در روی زمین پدیدار شد، کعبه است و سایر سرزمینها

از این نقطه گسترش یافت)) (۳۱)

ثانیاً: مکه، شهری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا متولد شد و در آنجا از طرف خداوند به پیامبری مبعوث گشت. و نیز از آنجا دعوت مردم به اسلام را شروع کرد، لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این شهر را به شدت دوست داشت. و زمانی که مجبور به ترک مکه شد، بسیار محزون و غمگین بود.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که آن حضرت درباره مکه فرمودند:

((مَا أَطْيَبُكَ مِنْ بَلَدٍ وَمَا حُبُّكَ إِلَيَّ وَلَوْلَا أَنَّنِي قَوْمِي أَخْرَجُونِي مِنْكَ مَا سَكَنْتُ غَيْرَكَ)) (۳۲)

یعنی: هیچ شهری پاکتر از تو نیست و هیچ شهری نزد من از تو بهتر نیست. و اگر قوم من مرا از تو خارج نمی کردند، هیچ شهری غیر از تو را برای سکونت انتخاب نمی کردم)).

و در روایت دیگری نیز از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که هنگام خروج از مکه به مدینه، خطاب به شهر مکه فرمود:

((خدا می داند که من تو را دوست دارم. و اگر مردم تو من را از تو بیرون نمی کردند، هیچ شهری غیر از تو را برای زندگی انتخاب نمی کردم و هیچ شهری را به جای تو آرزو نمی نمودم. و اکنون برای جدا شدن از تو، غمگین هستم...)) (۳۳)

شدت علاقه رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله حکایت از عظمت و معنویت این شهر دارد. و روشن است که علاقه رسول خدا به این شهر، بخاطر زندگی دنیوی نبوده است؛ زیرا شهر مکه از نظر آب و هوا، برای زندگی مناسب نیست، بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

و آله خاطر عظمت معنوی و قداست این شهر، هنگام خارج شدن از آن، غمگین و محزون می شود.

ثالثاً: مکه، شهری است که از امنیت دنیوی و اخروی برخوردار می باشد. در روایات مختلفی، (۳۴) معصومین علیهم السّلام فرموده اند:

((کسی که در مکه بمیرد، در روز قیامت امنیت دارد و خداوند او را داخل بهشت می کند. علاوه بر اینکه قبل از مرگ نیز هر موجودی در شهر مکه امنیت دارد. و این امر از ویژگیهای شهر مکه است که خداوند تنها به این شهر، موهبت فرموده است)).

رابعاً: شهر مکه تنها شهری است که جزء حرم خدا می باشد. رسول خداصلی الله علیه و آله ر روز فتح مکه فرمود:

((إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مَكَّةَ يَوْمَ خُلِقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهِيَ حَرَامٌ إِلَى إِاءَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ...)). (۳۵)

یعنی: ((روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، مکه را حرام کرده و حرمت این شهر تا روز قیامت ادامه خواهد داشت...)).

عظمت شهر مکه به کسی اجازه صید و قطع نمودن درختی را نمی دهد؛ زیرا جزء حرم خداوند است و محدوده حرم به پاس حرمت کعبه، از احترام ویژه ای برخوردار است.

خامساً: اجر و ثواب عبادت در شهر مکه، بیشتر از اجر و ثواب آنها در سایر شهرهاست؛ چنانکه کیفر گناه و معصیت در این شهر نیز بیشتر از شهرهای دیگر است. خداوند قرآن و ختم آن در شهر مکه، از پاداش ویژه ای برخوردار است. امام باقرعلیه السلام می فرماید:

((مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ مِنْ جُمُعَةٍ إِلَى جُمُعَةٍ وَأَقْلَمَ مِنْ ذَلِكَ وَكَثُرَ وَخَتَمَهُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْجِرِّ وَالْحَسَنَاتِ مِنْ أَوَّلِ جُمُعَةٍ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا إِلَى

آخِرِ جُمُعَةٍ تَكُونُ فِيهَا وَإِنْ خَتَمَهُ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ فَكَذَلِكَ)) (۳۶)

یعنی: ((هر کسی که قرآن را در مکه از جمعه ای تا جمعه دیگر و یا کمتر یا بیشتر از آن بخواند و در روز جمعه آن را ختم کند، خداوند از نخستین جمعه ای که در دنیا بوده تا آخرین جمعه ای که در دنیا هست، برای او ثواب و پاداش می نویسد. و اگر قرآن را در روزهای دیگر ختم کند، باز همین پاداش را دارد)).

و در روایت دیگری نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آن حضرت علیه السلام می فرماید:

((مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَرَى مَنَزِلَهُ فِي الْجَنَّةِ)) (۳۷)

یعنی: ((هر کسی که در مکه قرآن را از ابتدا تا پایان آن تلاوت کند، نمی میرد مگر اینکه قبل از مرگ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و منزل خودش را در بهشت می بیند)).

در شهر مکه راه یافتن نیز عبادت است؛ چنانکه امام زین العابدین علیه السلام فرموده است:

((وَالْمَاشِي بِمَكَّةَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ)) (۳۸)

یعنی: ((کسی که در مکه راه می رود، در حال عبادت خداست)).

روزه گرفتن در شهر مکه، اجر و پاداش زیادی دارد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله ی فرماید:

((مَنْ أَدْرَكَ شَهْرَ رَمَضَانَ بِمَكَّةَ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ صِيَامَهُ وَقِيَامَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ أَلْفِ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي غَيْرِ مَكَّةَ)) (۳۹)

یعنی: کسی که ماه رمضان را از اول تا آخر آن در مکه روزه بگیرد، خداوند برای او ثواب هزار ماه رمضان در غیر مکه را می نویسد)).

نماز خواندن در مکه و صدقه دادن در آن نیز ثواب ویژه ای دارد؛

چنانکه گناه و معصیت در این شهر، دارای کیفیت ویژه ای است. و این امر حکایت از عظمت و قداست مکه دارد. و از جمله عظمت‌های شهر مکه این است که بدون احرام، نمی شود وارد آن شد.

چگونه وارد مکه شویم

شهر مکه، شهر عظمت و شوکت و شهر رحمت و برکت است. شهر آمرزش و مغفرت است. و لذا از احترام و حرمت ویژه ای برخوردار می باشد.

ورود به شهر مکه، وارد شدن به شهر خدا و رسول اوست، وارد شدن به شهر صفا و مروه، وارد شدن به ((ام القری)) است، لذا ائمه معصومین علیهم السّلام در زمینه ورود به شهر مکه، دستورات و سفارشاتى دارند که شایسته است حجاج محترم آنها را رعایت کنند.

یکی از آداب در هنگام وارد شدن به شهر مکه، ((تواضع و فروتنی حجاج)) است. انسان، هنگام ورود به این شهر باید بداند که وارد شهری می شود که خانه خداوند در آنجاست. خداوند که هر شب و روز در برابر او و به سمت خانه او پیشانی خود را بر خاک می گذاریم. تکبر و تفاخر در شهر مکه، هیچ ثمره ای ندارد. آنجا همه بندگان خدا هستند و همه در برابر خدا و مهمان او می باشند. اسحاق بن عمار می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

((لَا يَدْخُلُ مَكَّةَ رَجُلٌ بِسَكِينَةٍ إِلَّا غَفَرَ لَهُ، قُلْتُ: مَا السَّكِينَةُ؟ قَالَ يَتَوَاضَعُ)). (۴۰)

یعنی: ((مردی نیست که با سکینه وارد مکه شود مگر اینکه خداوند گناهان او را می بخشد، من به امام علیه السلام عرض کردم: سکینه چیست؟ فرمود: سکینه این است که مرد در برابر خداوند تواضع و فروتنی کند)).

یکی دیگر از آداب ورود به شهر

مکه این است که قبل از ورود، حمام نموده و با بدنی تمیز و پاکیزه وارد شود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: (... وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّكِ السُّجُودِ (۴۱) فَيَتَّبِعُنِي لِلْعَبْدِ إِعْنُ لَا يَدْخُلُ مَكَّةَ إِلَّا وَهُوَ طَاهِرٌ قَدْ غَسَلَ عَرَقَهُ وَالْأَذَى وَتَطَهَّرَ). (۴۲)

یعنی: ((خداوند در قرآن کریم به ابراهیم فرموده است: ((و خانه مرا پاک گردان برای طوف کنندگان، بپای ایستادگان، رکوع کنندگان و سجود کنندگان، پس شایسته است بنده خدا وارد مکه نشود مگر اینکه پاک و تمیز باشد و عرق بدنش را شستشو بدهد و پاک کند)).

اقامت در شهر مکه

در روایات زیادی، اقامت در شهر مکه را برای حجاج مکروه دانسته اند و چنانچه کسی بخواهد از شهر و کشور خودش هجرت نموده و در مکه سکونت کند، مکروه است. فلسفه و سر کراهت داشتن اقامت در مکه آنگونه که از فرمایشات ائمه معصومین علیهم السلام استفاده می شود سه امر است:

۱- چنانچه قبلاً ذکر کردیم، عظمت و احترام شهر مکه در حدی است که ثواب و پاداش اعمالی که در آنجا انجام پذیرد، بیشتر از پاداش آنها در غیر شهر مکه است. همینطور کیفر گناه و معصیت کسی که در شهر مکه مرتکب شود، چندین برابر کیفر آن گناه در غیر شهر مکه است. و علت اینکه اقامت در شهر مکه مکروه دانسته شده این است که انسان وقتی در این شهر اقامت کند، ممکن است مرتکب گناه و معصیت شود و حرمت شهر مکه را هتک نماید.

((ابوالصاح کنانی)) می گوید: ((از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه مبارکه:

(... وَمَنْ يَرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ نَذِقْهُ مِنْ

عَذَابِ اِئْتِمِمْ (۴۳) پرسیدم؛ آن حضرت علیه السلام فرمود: ((كُلَّ ظُلْمٍ بِه الرَّجُلُ نَفْسَهُ بِمَكَّة مِنْ سِرْقَةٍ اءَوْ ظُلْمِ اءَحَدٍ اءَوْ شَىْءٍ مِنْ الظُّلْمِ فَآتَى اءِ رَاهِ اِلْحَادًا وَّلِذَلِكَ كَانَ يَنْهَى اءَنْ يَسْكُنَ اَلْحَرَمَ)) (۴۴)

یعنی: ((هر ظلمی را که مردی در مکه روا دارد، از قبیل دزدی، یا ستم به کسی، یا هر نوع ظلمی، من آن را الحاد می دانم و لذا نهی شده است از اینکه در حرم خدا سکونت کنند)).

۲- شهر مکه و خانه خدا از احترام ویژه ای برخوردار است. و چنانچه انسان در آنجا اقامت کند و سکنی گزیند، ممکن است با گذشت زمان، نسبت به شهر مکه و خانه خدا انس پیدا کرده و به آنها اهمیتی ندهد. در نتیجه باعث می شود احترامی که شایسته مکه و خانه خدا هست مورد توجه او قرار نگیرد و در واقع به آنها احترامی نکند. و به تعبیر دیگر: اقامت در شهر مکه موجب می شود انسان نسبت به مکه و خانه خدا سنگدل و بی عاطفه شود.

امام صادق علیه السلام فرموده است:

((اِذَا قَضَى اَحَدُكُمْ نُسُكَهُ فَلْيُرْ كَبِّ رَاحِلَتَهُ وَّلْيَلْحَقْ بِاَهْلِهِ فَاِنَّ الْمَقَامَ بِمَكَّةَ يَسْقَى الْقَلْبَ)) (۴۵)

یعنی: ((هرگاه یکی از شما مناسک حج را انجام داد، سوار بر راحله اش شود و به خانواده اش ملحق گردد؛ زیرا اقامت در مکه، قلب را بی عاطفه می کند)).

۳- اقامت در شهر مکه باعث بی رغبتی به زیارت خانه خدا و دوری از مکه، موجب شوق بسیار به زیارت بیت الله الحرام می شود، لذا اقامت در شهر مکه مکروه است.

امام صادق علیه السلام فرموده است:

((اِذَا فَرَعَتْ مِنْ نُسُكِكَ فَارْجِعْ فَاِنَّهُ اءَشْوَقَ لَكَ اِلَى الرَّجُوعِ)). (۴۶)

یعنی: ((هرگاه

از انجام مناسک حج فارغ شدی، برگرد؛ زیرا این امر تو را به برگشتن (به سوی خانه خدا) تشویق می کند).

اینجا ممکن است کسی بگوید: مکروه بودن اقامت در مکه با عظمت و شوکت آن منافات دارد؛ زیرا چگونه ممکن است مکانی دارای عظمت و نورانیت باشد ولی ایستادن در آن مکان کراهت داشته باشد؟ به دست آوردن و استفاده کردن از عظمت و معنویت چنین مکانی، متوقف بر بودن و ایستادن در آن مکان است.

در پاسخ می گوییم: مکروه بودن اقامت در مکانی، دو حیثیت دارد:

۱- گاهی بودن در یک مکان و انجام عبادتی در آنجا از آن جهت مکروه است که آن مکان گنجایش و قابلیت پذیرش آن عبادت را ندارد و در واقع آن مکان، یک مکان پستی است که با عظمت عبادت، سازگار نیست؛ مانند خواندن نماز در حمام.

۲- اما گاهی مکان عبادت فی نفسه بسیار باعظمت است و عبادت در آن مکان نیز بسیار مهم است، ولی کسانی که در آن مکان هستند، ضعیف می باشند و نمی توانند حق آن مکان را آنچنانکه شایسته اش هست رعایت کنند، پس علت کراهت، امامت در مکه، عظمت احترام مکه و ضعف افراد در رعایت حق آن است.

وداع با مکه

وقتی که وداع با مکه فرا می رسد، کمتر کسی است که به این شهر برود و هنگام خروج از آن خوشحال باشد. کسانی که عظمت و شکوه این شهر را درک کنند و عاشق آن شوند، پیوسته در آروزی دیدار دوباره آن هستند.

آروزی برگشتن به شهر مکه، موجب طولانی شدن عمر می گردد و لذا در روایات، سفارش شده است که هنگام خداحافظی

با شهر مکه، نیت کنند که دوباره برگردید. و کسانی که در هنگام وداع با مکه نیت برگشتن به مکه را ندارند، مرگشان نزدیک می شود. رسول خداصلی الله علیه و آله فرموده است:

((مَنْ أَرَادَ دُنْيَا وَآخِرَهُ فَلْيُؤْمِمْ هَذَا الْبَيْتَ وَمَنْ رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ وَهُوَ يَتَوَى الْحَجَّ مِنْ قَابِلٍ زَيْدٍ فِي عُمْرِهِ وَمَنْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ وَهُوَ لَا يَتَوَى الْعُودَ إِلَيْهَا فَقَدْ قَرَّبَ أَجَلَهُ وَدَنَا عَذَابَهُ)) (۴۷)

یعنی: ((هرکسی که دنیا و آخرت بخواهد باید این خانه را قصد کند. و کسی که از مکه برگردد و نیت کند در سال آینده هم حج انجام دهد، عمر او فزونی می یابد و کسی که از مکه برگردد ولی نیت برگشتن به آن را نکند، مرگ و عذاب او نزدیک خواهد شد)).

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت علیه السلام به کسانی که همراه او بودند فرمود:

((این ((کوه ثافل)) را می بیند؟ یزید بن معاویه هنگامی که از حج برگشت و قصد رفتن به شام را کرد، شعری سرود و گفت:

اذا انزلنا ثافلاً (۴۸) یمیناً فلن نعود بعده سنيناً

للحج والعمرة ما بقينا

یعنی:

((وقتی از این کوه ثافل که در سمت راست ما هست بگذریم تا زمانی که زنده هستیم، هرگز برای حج و عمره بر نمی گردیم.

((یزید پس از اینکه به شام رسید، قبل از اینکه مرگ (طبیعی) او فرا رسد، از دنیا رفت)). (۴۹)

امام رضا علیه السلام درباره آداب خروج از مکه، رعایت چند امر را سفارش کرده اند:

۱- هفت بار طواف خانه خدا که این طواف را ((طواف وداع)) می نامند.

۲- استلام حجرالاسود و ارکان خانه خدا در هر هفت بار از طواف.

۳- از خدا بخواهد که این زیارت را آخرین

زیارت او قرار ندهد.

۴- خواندن دعا و گفتن جمله: ((آبُونَ تَابُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ وَإِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ وَإِلَيْهِ رَاغِبُونَ)).

۵- خارج شدن از درب حنّاطین.

۶- سجده کردن در درب مسجد الحرام. (۵۰)

یکی دیگر از اموری که در هنگام وداع با مکه، بسیار سفارش شده است، ((دادن صدقه)) می باشد. امام رضا علیه السلام فرموده است:

((إِذَا فَرَعْتَ مِنَ الْمَنَاسِكِ كُلِّهَا وَاءَرَدْتَ الْخُرُوجَ تُصَيِّدُ بِجَدْرِهِمْ تَمْرًا. حَتَّى تَكُونَ كَفَّارَةً لِمَادَخَلَ عَلَيْكَ فِي إِحْرَامِكَ مِنَ الْخَلَلِ وَالنَّقْصَانِ وَاءَنْتَ لَا تَعْلَمُ)). (۵۱)

یعنی: هر گاه تمام مناسک حج را انجام دادی و خواستی از مکه خارج شوی، یک درهم خرما خریداری کن و صدقه بده. تا این صدقه کفاره ای باشد برای امور ناقصی که گاه در هنگام احرام از تو صادر شده است ولی تو آنها را نمی دانی).

مانند همین روایت از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. (۵۲)

بخش دوّم: کعبه و اسرار آن

قداست خانه کعبه

خانه کعبه نخستین و برترین خانه در روی زمین است. این خانه در جایگاهی بسیار مقدس واقع شده است و مورد احترام خاص پروردگار می باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ی فرماید:

((إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ شَيْئًا، اخْتَارَ مِنَ الْأَرْضِ مَكَّةَ وَاخْتَارَ مِنْ مَكَّةَ الْمَسْجِدَ وَاخْتَارَ مِنَ الْمَسْجِدِ الْمَوْضِعَ الَّذِي فِيهِ الْكَعْبَةُ)). (۵۳)

یعنی: ((خداوند (عزوجل) از هر چیزی، یکی را به عنوان بهترین برمی گزیند، از زمین، مکه را و از مکه، مسجد را و از مسجد، محلّ کعبه را برگزیده است)).

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است:

((إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ شَيْئًا، اخْتَارَ مِنَ الْأَرْضِ مَوْضِعَ الْكَعْبَةِ)). (۵۴)

یعنی: ((خداوند (عزوجل) از هر چیزی یکی را به عنوان دیگری نیز از

امام صادق علیه السلام قل شده است که آن حضرت در حالی که به کعبه اشاره می نمود فرمود:

((خداوند در روی زمین هیچ خانه ای نیافریده است که محبوبتر و ارجمندتر از کعبه در نزد خودش باشد. خداوند به احترام کعبه، ماههای حرام را حرمت بخشیده است)). (۵۵)

پس خانه کعبه، از احترام ویژه ای برخوردار است و هتک حرمت آن جایز نیست. لذا خداوند بیرون نمودن کسی را که به آنجا پناه برده، حرام کرده است. ((کعبه))، ستون دین و اساس پایداری شریعت است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ)). (۵۶)

یعنی: ((تا هنگامی که کعبه برپاست دین نیز پایدار می باشد)).

سیر پیدایش خانه کعبه

سخن درباره چگونگی پیدایش و بنای خانه کعبه است. بعضی از روایات بیانگر این مطلب است که خانه خدا و بیت الله الحرام به امر خداوند و به وسیله ملائکه ساخته شده است و پس از طوفان نوح، آن خانه به آسمان برده شد و هر روز هفتاد هزار فرشته آن را طواف می کنند. و سپس حضرت ابراهیم علیه السلام دوباره آن را در زمین، تجدید بنا نمود.

امام باقر علیه السلام فرموده است: ((خداوند در زیر عرش، چهار اسطوانه ساخت و آن را ((ضَرَّاح)) نامید و او ((بیت المعمور)) است. سپس به ملائکه فرمود: آن را طواف کنید. و سپس ملائکه را برانگیخت و به آنان فرمود: در زمین خانه ای بنا کنید مانند بیت المعمور. و بعد به کسانی که در زمین بودند امر نمود که آن خانه را طواف نمایند. و وقتی حضرت آدم علیه السلام از بهشت به زمین هبوط کرد، خداوند به

او فرمود: ((من به همراه تو خانه ای را فرستادم تا پیرامون آن طواف کنی آنچنانکه ملائکه پیرامون عرش طواف می کنند و کنار آن خانه نماز بخوانی آنگونه که در کنار عرش خوانده می شود. و وقتی زمان طوفان نوح فرا رسید، این خانه به آسمان برده شد و پیامبران علیهم السّلام مناسک حج را انجام می دادند بدون اینکه از مکان آن خانه اطلاعی داشته باشند، تا هنگامی که خداوند آنجا را برای ابراهیم علیه السلام سکنی قرار داد و جایگاه خانه را به او نشان داد و ابراهیم علیه السلام آن خانه را از سنگها پنج کوه تجدید بنا کرد:

۱- کوه حرا.

۲- کوه ثبیر.

۳- کوه لبنان.

۴- کوه طور.

۵- و کوه حمر)). (۵۷)

روایات دیگری نیز وجود دارد که مضمن روایت مذکور را دلالت دارند.

و از بعضی روایات استفاده می شود که نخستین سازنده خانه کعبه حضرت آدم علیه السلام وده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((إِنَّ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الَّذِي بَنَى الْبَيْتَ وَوَضَعَ أَسَاسَهُ...)) (۵۸)

یعنی: ((حضرت آدم علیه السلام خانه کعبه را ساخت و آن را پایه گذاری نمود...)).

اگرچه پیدایش ابتدایی و سازنده اولی خانه خدا قدری نامعلوم است، ولی تجدید بنای خانه خدا به وسیله حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام امری روشن و معلوم است؛ زیرا در قرآن کریم می فرماید:

((وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ...)) (۵۹)

یعنی: ((آنگاه که ابراهیم علیه السلام و اسماعیل، پایه های خانه کعبه را بالا بردند...)).

در تفسیر قمی، روایتی را از امام صادق علیه السلام پیرامون آمدن حضرت ابراهیم به سرزمین مکه و ساختن خانه کعبه نقل می کند. در این روایت، امام صادق علیه السلام فرموده

است:

((وقتی اسماعیل به سن مردان رسید، خداوند به ابراهیم علیه السلام امر نمود تا خانه کعبه را بنا کند، حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: پروردگارا! در کدام مکان آن را بنا کنم؟ خداوند فرمود: در همان مکانی که قبه (بهشتی) بر حضرت آدم علیه السلام فرود آمد و حرم خدا به وسیله آن قبله، نورانی شد. قبه ای که خداوند بر حضرت آدم علیه السلام نازل فرموده بود تا روزگار طوفان نوح علیه السلام ثابت و استوار بود. وقتی با طوفان تمام دنیا در آب غرق شد، خداوند آن قبه را به آسمان برد و تمام دنیا جز محدوده خانه خدا غرق شده بود. و لذا آن را ((بیت عتیق)) نامیده اند؛ چون از غرق شدن رهایی یافت. وقتی خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام امر نمود تا خانه کعبه را دوباره بسازد، او نمی دانست در چه مکانی آن را بسازد، لذا جبرائیل علیه السلام ظاهر شد و محلّ خانه خدا را مشخص کرد. و سپس خداوند ستونهای خانه را از بهشت برای حضرت ابراهیم علیه السلام فرستاد. سنگی که خداوند برای حضرت آدم علیه السلام فرستاد از برف سفیدتر بود، ولی چون کفار آن را لمس کردند، سیاه شد و حضرت ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را بنانهاد...)). (۶۰)

فلسفه و آثار وجود کعبه

در ابتدای کتاب گفتیم که هر وجودی را سرّی است، خانه کعبه، ظاهر و باطنی دارد. این خانه در ظاهر مانند سایر خانه های زمینی، درب و دیوار و سقفی دارد، ولی در واقع، سرزمین آن الهی و دیوارهای آن بهشتی و فضای آن ملکوتی است. پس در خلقت خانه خدا حکمتی است؛ چنانکه در

خلقت سایر موجودات نیز سرّ و حکمتی وجود دارد. مراجعه به منابع و روایت اسلامی، بیانگر این واقعیت است که در خلقت و پیدایش خانه کعبه، اسرار گوناگونی وجود دارد:

۱- یکی از اسرار وجودی کعبه این است که کعبه، محلّ آمرزش گناهان قرارداده شده است. از آنجا که فلسفه خلقت بشر، عبادت و رسیدن به سعادت ابدی هست و شیطان همیشه در راه رسیدن بشر به سعادت ابدی مزاحمت ایجاد نموده و پیوسته موانعی را برای بشر به وجود می آورد، به طوری که گاه بر انسانها غلبه پیدا نموده و آنان را غافل می کند و آنان نیز مرتکب گناه می شوند، خداوند مهربان کعبه را خلق نمود تا بتوانند در کنار آن استغفار نموده و از خداوند آمرزش گناهانشان را بخواهند تا خداوند آنان را ببخشد.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که آن حضرت علیه السلام درباره تفسیر آیه شریفه:

(إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ...)(۶۱)

فرمود: ((ملائکه با این سخن خواستند بر خداوند منت بگذارند. و این سخن را بعضی از ملائکه گفتند چون نسبت به گذشته کسانی که قبلاص در زمین بودند، آگاهی داشتند. وقتی اینان چنین گفتند، خداوند از آنان روی گردان شد و آدم را خلق کرد و تمام اسماء را به او آموخت.

پس آن اسماء را از ملائکه پرسید. آنان گفتند: (لَا عَلِمَ لَنَا إِلَّا عِلْمُنَا)(۶۲)

خداوند به آدم علیه السلام فرمود:

(يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ)

یعنی: ((ای آدم! نامهای ملائکه را به آنان اطلاع بده)).

وقتی نامهای آنان را گفت، خداوند به ملائکه فرمود: (أَسْجُدُوا لِآدَمَ)(۶۳) آنان سجده

کردند و در حال سجده با خود می گفتند:

((ما فکر نمی کردیم که خداوند کسی بزرگوارتر از ما را بیافریند در حالی که ما همسایگان او نزدیکترین خلق به او هستیم)).

وقتی ملائکه سجده نموده و سرهایشان را بلند کردند، خداوند فرمود:

((إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ...)) (۶۴) آنگاه ملائکه فهمیدند که اشتباه کرده اند، لذا به عرش خداوند پناهنده شدند و پیرامون آن طواف می کردند و از خداوند طالب عفو و رضایت می نمودند. خداوند از آنان راضی شد و به ملائکه امر نمود در روی زمین خانه ای بسازند تا هر کس از فرزندان آدم علیه السلام مرتکب گناهی شد همانطور که ملائکه پیرامون عرش و طواف می کنند، او نیز پیرامون آن خانه طواف کند تا خداوند از او راضی شود؛ چنانکه از ملائکه راضی شده...)). (۶۵)

در ادامه این روایت، امام باقر علیه السلام می فرماید:

((وقتی حضرت آدم علیه السلام به سوی خانه کعبه رفت و همانطور که ملائکه پیرامون عرش طواف می کنند، او نیز هفت مرتبه پیرامون خانه کعبه طواف نمود، سپس نزد ((مستجاد)) توقف نمود و فریاد زد: (رَبِّ اغْفِرْ لِي). در پاسخ ندا آمد: (يَا آدَمُ قَدْ غَفَرُ اللَّهُ لَكَ). و حضرت آدم علیه السلام فرمود: (يَا رَبِّ! وَلِذُرِّيَّتِي).

یعنی: ((خداوندا! اولاد من را نیز ببخش)).

در پاسخ ندا آمد:

((يَا آدَمُ! مَنْ بَاءَ بِذَنْبِهِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ حَيْثُ بُوتَ آءَنْتَ بِذَنْبِكَ هَاهُنَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ)).

یعنی: ای آدم! هر فردی از فرزندان که مانند تو در خانه کعبه با اعتراف به گناهش به سوی خدا برگردد، خداوند او را می بخشد)). (۶۶)

در تفسیر عیاشی (۶۷) مانند همین حدیث از امام سجاده علیه السلام با کمی تغییر روایت شده است.

پس خانه کعبه ((خانه مغفرت))

است و هر کسی که با حفظ تمام شرایط و اخلاص در کنار خانه کعبه آموزش گناهان را از خداوند بخواهد، خداوند او را می‌آموزد. و در واقع این یک فرصت دیگری برای پاک ساختن درون و نزدیک شدن به سعادت ابدی است.

۲- خداوند کعبه را محلی برای آزمودن انسانها قرار داد؛ زیرا کعبه را در بیابانی بدون آب و در میان کوههایی ناهموار و دور از آبادی، با گرمایی سوزان قرار داد و به آنان دستور داد برای عبادت خویش به آنجا رفته‌و به راز و نیاز پردازند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

((إِذَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ اخْتَبَرَ الْإِوَالِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَنْفَعُ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تَبْصُرُوا وَلَا تَسْمَعُ، فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا...)) (۶۸)

یعنی: ((آیا نمی‌بینید که خداوند سبحان پیشینان از زمان آدم علیه السلام تا آخرین نفر از این جهان را به وسیله سنگهایی که (در ظاهر) نه زیان دارد و نه سود بخشد و نه می‌بیند و نه می‌شنود، آزموده است، سپس آن سنگها را بیت الحرام خود قرار داد، خانه ای که آن را برای مردم برپا گردانید...)).

۳- یکی دیگر از اسرار وجود خانه خدا این است که این خانه پیام آور توحید محض است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

(وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ إِنَّهُ لَشُرِكٌ بِئِي شَيْئًا)

یعنی: و یاد کن آنگاه که جای آن خانه را برای ابراهیم مکان عبادت ساختیم [و گفتیم] که هیچ چیزی را با من شریک مگیر...)).

خانه کعبه به همان علت آفریده شد که ((بیت المعمور)) برای فرشتگان آفریده شد. ((بیت

المعمور)) برای عبادت یکتا وجود مطلق و یگانه پروردگار جهان توسط فرشتگان عالم قدس آفریده شد. پس ((بیت الله)) و ((کعبه)) نیز برای عبادت خداوند یگانه توسط حضرت آدم علیه السلام فرزندانش آفریده شد. پس غرض از آفرینش خانه کعبه این است که اهل زمین با اهل ملکوت هماواز شده و خدای واحد، و احد را بخوانند.

نامهای خانه خدا

در قرآن کریم و روایات اسلامی، از خانه خدا با نامهای متفاوتی تعبیر شده است. و قطعاً در هر یک از این نامها و نامگذاری خانه خدا به آنها سزای و حکمتی است.

۱ کعبه

قرآن کریم در دو مورد از خانه خدا با نام ((کعبه)) تعبیر کرده است.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيِّدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بِالْبَعْلِ الْكَعْبَةِ...).(۶۹)

(جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ...).(۷۰)

از روایات، استفاده می شود که علت نامگذاری خانه خدا به ((کعبه)) این است که این خانه به شکل مربع است.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا خانه کعبه، کعبه نامیده شده است؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: زیرا این خانه به شکل مربع است.

پرسیدند: چرا به صورت مربع آفریده شده؟ امام علیه السلام فرمود: چون خانه کعبه در برابر بیت المعمور قرار دارد و بیت المعمور به شکل مربع است.

پرسیدند: چرا بیت المعمور به شکل مربع آفریده شد؟ فرمود: چون بیت المعمور در برابر عرش قار گرفته است و عرش به شکل مربع است.

پرسیدند: چرا عرش به شکل مربع آفریده شد؟ امام علیه السلام فرمود: زیرا کلماتی که اسلام بر آنها پایه ریزی شده، چهار کلمه است و آنها عبارتند از: ((سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر)).(۷۱)

۲ بکّه

در قرآن کریم می فرماید: (انَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةٍ...).(۷۲)

از بعضی روایات استفاده می شود که کلمه ((بکّه)) به محلی که خانه خدا آنجا واقع شده اطلاق می شود، و کلمه ((مکّه)) به

تمام شهر یا حرم اطلاق می شود.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که آن حضرت علیه السلام فرمود:

((إِنَّ بَكَّةَ مَوْضِعَ الْبَيْتِ وَإِنَّ مَكَّةَ جَمِيعُ مَا كُنْتُمْ فِيهِ الْحَرَمُ)) (۷۳)

یعنی: ((بکّه محلّی است که خانه خدا در آنجا واقع شده و مکه تمام جاهایی است که حرم، آن را فرا

می گیرد)).

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود:

((مَوْضِعُ الْبَيْتِ بَكَّةُ وَالْقَرْيَةُ مَكَّةُ)). (۷۴)

یعنی: ((مکان خانه، بکه و خود شهر، مکه است)).

و اما فلسفه نامگذاری خانه خدا به این نام چیست؟ عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم چرا ((کعبه)) را ((بکه)) نامیده اند؟ امام علیه السلام فرمود:

((لِبكاءِ النَّاسِ حَوْلَهَا وَفِيهَا)). (۷۵)

یعنی: ((چون مردم پیرامون خانه کعبه و در درون آن گریه نموده و اشک می ریزند)).

۳ البیت العتیق

یکی دیگر از نامهای خانه خدا ((البیت العتیق)) است. و در قرآن کریم نیز از خانه خدا به این نام تعبیر شده است. در قرآن می فرماید:

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذْرَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ). (۷۶)

و نیز می فرماید: ((لَكُمْ مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ)). (۷۷)

در این دو آیه شریفه از خانه کعبه به عنوان ((البیت العتیق)) نام برده شده است. و سرّ نامگذاری خانه خدا به این نام، یکی از این سه امر است:

۱ کلمه ((عتیق)) به معنای ((آزاد شده)) است؛ یعنی کسی ادعای ملکیت آن را ندارد. ((العبد العتیق؛ یعنی بنده ای که آزاد شده است)) و چون خانه کعبه از قید مملوکیّت آزاد خست و کسی ادعای ملکیت آن را ندارد لذا خانه کعبه را ((البیت العتیق))، یعنی: خانه آزاد)) نامیده اند.

((ابوحزمه ثمالی)) می گوید: از امام محمد باقر علیه السلام در مسجدالحرام پرسیدم: چرا خداوند خانه کعبه را ((العتیق)) نامیده است؟

آن حضرت پاسخ داد: ((هیچ خانه ای در روی زمین وجود ندارد که خداوند آن را آفریده باشد مگر اینکه دارای آقا و کسانی باشد که در آن می نشینند، فقط خانه کعبه است که کسی در

آن سکونت ندارد و کسی جز خداوند، آقای آن نیست، پس خانه کعبه آزاد است)). (۷۸)

۲- کلمه ((عتیق)) به معنای ((قدیمی)) هم آمده است. و ممکن است علت نامگذاری خانه کعبه به ((البيت العتیق)) این باشد که خانه کعبه، قدیمیترین و نخستین خانه ای است که در روی زمین بنا نهاده شده است. در ادامه روایت قبلی نیز امام باقر علیه السلام به همین مطلب اشاره نموده و می فرماید:

((إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَهُ قَبْلَ الْأَرْضِ ثُمَّ خَلَقَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِ...)) (۷۹)

یعنی: ((خداوند خانه کعبه را قبل از زمین آفرید و سپس زمین را خلق کرد)).

۳- در بحث سیر پیدایش خانه کعبه گفتیم: روایات اسلامی بیانگر این واقعیت است که خداوند، خانه کعبه را توسط ملائکه با حضرت آدم علیه السلام بنا نهاد. و این خانه تا مدتها در همین مکان کنونی بود، ولی پس از طوفان نوح علیه السلام که تمام زمین را آب فراگرفت، خداوند باری تعالی آن خانه را از مکان کنونی برداشته و به آسمان و عالم قدس منتقل نمود. و در واقع خانه کعبه را از غرق شدن نجات داد. و علت نامگذاری خانه کعبه به ((البيت العتیق)) این است که این خانه در آن زمان از غرق شدن نجات پیدا کرده است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود:

((إِنَّمَا سُمِّيَ الْبَيْتَ الْعَتِيقَ لِأَنَّهُ أُعْتِقَ مِنَ الْفَرَضِ...)) (۸۰)

یعنی: ((خانه کعبه را ((البيت العتیق)) نامیده اند چون از غرق شدن نجات داده شد)).

۴ بیت الحرام

در قرآن کریم، خداوند کلمه ((بیت)) را در چند مورد به ذات اقدسش اضافه نموده است؛ مانند آیه ۱۲۵ از سوره بقره و آیه ۲۶ از سوره حج، ولی

از خانه کعبه ((بیت الله الحرام)) نام نبرده است.

اما در روایات در موارد زیادی از خانه کعبه با این عنوان نام برده شده است. و از امام صادق علیه السلام که راجع به فلسفه نامگذاری خانه کعبه به این نام پرسیده اند، آن حضرت فرموده است:

((لَأَنَّهُ حُرْمٌ عَلَى الْمُشْرِكِينَ أَوْ أَنْ يَدْخُلُوهُ)). (۸۱)

یعنی: ((خانه کعبه را ((بیت الله الحرام)) نامیده اند؛ چون بر مشرکین حرام شده است که داخل کعبه روند)).

عظمت و حرمت کعبه

((خانه کعبه)) از حرمت ویژه ای برخوردار است. خداوند باری تعالی به این خانه نظر خاصی دارد. و هیچ کس جرات جسارت و بی احترامی به این خانه را ندارد؛ زیرا کسی که به خانه کعبه بی احترامی کند و حرمت آن را هتک نماید، قطعاً مورد عقوبت دنیوی و اخروی خداوند قرار خواهد گرفت. در زمانهای گذشته و قبل از ظهور اسلام، بعضی از قبائل، قصد هتک حرمت و انهدام خانه کعبه را نمودند، ولی خداوند از عملی شدن قصد آنان جلوگیری نمود و بر آنان عذاب نازل کرد. همانطور که در داستان اصحاب فیل و ابرهه، گویای این واقعیت است، خداوند در قرآن کریم درباره این مطلب، سوره ای را نازل کرده و می فرماید:

((أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَاءٍ كُؤُلٍ)) (۸۲)

یعنی: ((یا ندیدی که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟ آیا نیرنگ آنان را تباه نساخت؟ و بر آنان پرنده گانی را گروه گروه فرستاد که انسان را سنگی از گل می انداختند و سپس آنان را مانند کاهبرگهای خورده شده گردانید)).

داستان ابرهه و اصحاب فیل به صورت مفصل در

بعضی از کتب حدیثی و تاریخی نقل شده است. (۸۳)

ساختمان کعبه و اجزای آن

ساختمان خانه کعبه متشکل از چند جزء است:

۱ داخل کعبه

گویند داخل خانه کعبه با سنگ مرمر سفید و سیاه، فرش شده و در وسط خانه، سه ستون چوبی منبت کاری شده وجود دارد. دیوارها و سقف آن نیز با پارچه حریر قرمز رنگی پوشیده شده است و روی آن پارچه‌ها اسامی خداوند و جملاتی مانند ((لا اله الا الله و محمد رسول الله)) نوشته شده است. در داخل خانه کعبه، لوحهایی از اسامی هدیه کنندگان وجود دارد.

۲- ارکان کعبه

خانه کعبه دارای چهار رکن است:

الف ((رکن اسود)): و آن عبارت است از زاویه شرقی خانه کعبه و جایی که ((حجرالاسود)) نصب گردیده است.

ب ((رکن شامی)): و آن عبارت است از زاویه شمالی خانه کعبه که در سمت حجر اسماعیل قرار گرفته است.

ج ((رکن غربی)): و آن زاویه غربی خانه کعبه است که در سمت دیگر حجر اسماعیل می باشد.

د ((رکن یمانی)): و آن زاویه جنوبی خانه کعبه است که در سمت کشور یمن واقع شده است

۳- شاذروان

به برآمدگی که در اطراف خانه کعبه برای تعیین حدود اصلی و اولیه خانه ایجاد شده ((شاذروان)) می گویند؛ چنانکه از بعضی احادیث استفاده می شود که خانه کعبه بارها دچار حادثه شده و در معرض تخریب قرار گرفته و دوباره تجدید بنا گشته است.

در زمان عبدالملک بن مروان لشکری به سرپرستی حجاج بن یوسف برای دستگیری عبدالله بن زبیر به مکه اعزام شد. طبق روایتی که در فروع کافی نقل شده، (۸۴) وقتی حجاج خانه کعبه را خراب کرد و ابن زبیر را کشت، مردم به خانه کعبه هجوم آورده و خاک آن را بردند. و هنگامی که تصمیم گرفتند خانه کعبه را مجدداً بسازند، مار بزرگی ظاهر و مانع

از ساختن خانه گردید. این خبر را به حجاج رسانیدند. او از مردم چاره جویی کرد. پیرمردی، علی بن الحسین علیه السلام را برای چاره جویی معرفی کرد. از امام علیه السلام چاره جویی کردند و آن حضرت فرمود:

((باید تمام خاکهایی که مردم برده اند برگردد)).

حجاج دستور داد تا مردم تمام خاکها را برگردانند، وقتی تمام خاکها را برگردانند، خانه کعبه دوباره تجدید بنا شد.

در این تجدید بنا، حجاج دستور داد هر چهار قسمت خانه کعبه را به یک میزان به سمت داخل خانه برده و بسازند. و برای تعیین حدود اصلی و اولیه خانه، اطراف آن را به ارتفاع حدود ۲۵ سانتی متر بالا بردند و آن ((شاذروان)) است. و در واقع جزء خانه کعبه محسوب می شود که زایران باید خارج از آن حد طواف کنند.

۴ و ۵ درب و ناودان

((درب خانه کعبه)) در ضلع شرقی خانه کعبه قرار دارد و ((ناودان)) آن که از جنس طلا می باشد، بین رکن شمالی و غربی بر بالای بام خانه قرار گرفته است.

۶ پرده کعبه

خانه کعبه را با پارچه ای می پوشانند. و این کار را ((پرده داری یا کسوت خانه خدا)) می گویند. طبق بعضی از روایات، اولی کسی که خانه خدا را پرده پوشانید، حضرت آدم علیه السلام بوده است.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: ((اولین کسی که خانه خدا را با مو پوشانید حضرت آدم علیه السلام بوده است)). (۸۵)

و در ((من لایحضره الفقیه)) روایت کرده است نخستین کسی که خانه خدا را با پارچه پوشانید، حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. (۸۶)

و طبق بعضی دیگر از روایات، اولین کسی که خانه خدا را پرده پوشانید، حضرت اسماعیل علیه السلام بوده است. (۸۷)

۷ مستجار

مکانی که در نزدیکی رکن یمانی، پشت خانه کعبه و در موازات درب خانه کعبه است، ((مستجار)) نام دارد. نام دیگر مستجار، ((ملترم)) یا ((منفوذ)) است.

دعا نزد خانه کعبه

کنار خانه کعبه، بهترین مکان برای دعا و راز و نیاز با خداوند است؛ زیرا قداست و عظمت این مکان ایجاب می کند تا در

آنجا دعا زودتر اجابت شود. و لذا باید از این فرصت نورانی و مکان ملکوتی استفاده کافی ببریم. و بهترین و کاملترین راه برای دعا نزد خانه خدا این است که سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِمْ السَّلَام پیروی کنیم و دعاهایی را که آنان نزد خانه خدا می خوانده اند ما نیز به پیروی از آنان بر زبان جاری نماییم. پس شایسته است در اینجا ادعیه ای را که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِمْ السَّلَام نزد خانه خدا می خوانده اند، ذکر کنیم.

دعای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

در حدیثی نقل شده است که وقتی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِمْ السَّلَام کعبه را طواف می کرد و به رکن یمانی می رسید، سرش را به سوی کعبه بلند می کرد و می فرمود:

((الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَكَ وَعَظَّمَكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَعَثَنِي وَجَعَلَ عَلَيَّ إِمَامًا، اللَّهُمَّ اهْدِ لَدِّي خِيَارَ خَلْقِكَ وَجَنِّبْهُ شِرَارَ خَلْقِكَ)).
(۸۸)

دعای ائمه اطهار عليهم السلام

امام حسن علیه السلام در کنار رکن ایستاد و فرمود:

((إِلَهِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَمْ تَجِدْنِي شَاكِرًا وَابْتَلَيْتَنِي فَلَمْ تَجِدْنِي صَابِرًا، فَلَمَّا نَتَّ سَلَبْتَ النُّعْمَةَ بِتَزْوِجِ الشُّكْرِ وَلَا مَاءَ نَتَّ أَدَمْتَ الشَّدَّةَ بِتَزْوِجِ الصَّبْرِ، إِلَهِي مَا يَكُونُ مِنَ الْكَرِيمِ إِلَّا الْكَرِيمُ)). (۸۹)

و امام سجاد علیه السلام در کنار خانه خدا فرمود:

((سَيِّدِي! سَيِّدِي! هَذِهِ يَدَايَ قَدْ مَدَرْتُهَا إِلَيْكَ بِالذُّنُوبِ مَمْلُوءَةً وَعَيْنَايَ بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةٌ وَحَقُّ لِمَنْ دَعَاكَ بِاللُّدْمِ تَذَلُّلاً أَوْ تَحِيَّةً بِالْكَرَمِ تَفَضُّلاً).

سَيِّدِي! اءَمِنْ اءَهْلِ الشَّقَاءِ خَلَقْتَنِي فَأَطِيلُ بُكَائِي؟ اءَمِنْ مِنْ اءَهْلِ السَّعَادَةِ خَلَقْتَنِي فَأَبْشُرُ رَجَائِي؟

سَيِّدِي! اءَلِضْرِبِ الْمَقَامِعِ خَلَقْتَ اءَعْضَائِي اءَمِنْ لِشُرْبِ الْحَمِيمِ خَلَقْتَ اءَمْعَائِي؟

سَيِّدِي! لَوْ اءَنَّ عَبْدًا اسْتَطَاعَ الْهَرَبَ مِنْ مَوْلَاهُ لَكُنْتُ اءَوَّلَ الْهَارِبِينَ مِنْكَ، لَكِنِّي اءَعْلَمُ اءَنِّي لَءَاءُ فُؤُوتِكَ.

سَيِّدِي! لَوْ اءَنَّ عِبَادِي مِمَّا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ لَسَاءَ لُتُّكَ الصَّبْرَ عَلَيْهِ، غَيْرَ اءَنِّي اءَعْلَمُ اءَنَّهُ لَءَزِيدُ فِي مُلْكِكَ طَاعَهُ الْمُطِيعِينَ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ مَعْصِيَةَ الْعَاصِينَ.

سَيِّدِي! مَا اءَنَا وَمَا خَطْرِي، هَبْ لِي بِفَضْلِكَ وَجَلِّلْنِي بِسِتْرِكَ وَاعْفِ عَن تَوْبِيخِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ.

إِلَهِي وَسَيِّدِي! اءَرْحَمْنِي مَضِيًّا وَرُوعًا عَلَى الْفَرَاشِ تَقَلَّبْنِي اءَيْدِي اءَحْبَّتِي وَارْحَمْنِي مَطْرُوحًا عَلَى الْمُفْتَصِّلِ يَغْسِلُنِي صَالِحِ جِيْرَتِي

وَأَرْحَمَنِي مَحْمُولًا قَدْ تَنَاوَلَ الْأَقْرَبَاءُ أَطْرَافُ جَنَازَتِي وَأَرْحَمَ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ الْمُظْلِكِ وَخَشْتِي وَوَحَدَتِي وَغُرْبَتِي)). (٩٠)

یعنی: ((آقای من! آقای من! این دستهای من است که پر از گناه به سوی تو دراز می‌کنم و چشمانم به امید تو دوخته شده است. و شایسته است کسی را که

با پشیمانی و در حالت خواری تو را بخواند، با فضل و کرم خویش به او پاسخ دهی.

آقای من! آیا مرا از اهل شقاوت آفریدی تا گریه ام را طولانی کنم یا از اهل سعادت آفریدی تا امیدوار باشم؟

آقای من! آیا اعضا و جوارح مرا برای زدن و سرکوبی آفریده ای، یا روده هایم را برای آشامیدن آب جوشان خلق کرده ای؟

آقای من! اگر عبدی باشد که بتواند به سوی مولایش بگریزد، من اولین کس هستم که به سوی تو می گریزم، ولی می دانم که من تو را ترک نمی کنم (تا دوباره به سوی تو بگریزم)

آقای من! اگر در تحت فرمانروایی تو عذاب من زیاد شده است، پس از تو صبر بر آن را می خواهم، ولی من یقین دارم که اطاعت کسانی که تو را اطاعت می کنند، بر ملک و فرمانروایی تو چیزی اضافه نمی کند معصیت کسانی که تو را معصیت می نمایند، از آن چیزی کم نمی کند.

آقای من! چه کنم که بیم دارم، به فضل خود بر من ببخش و با پوشش خود، مرا بپوشان. و با گرم خویش، از تویخ من در گذر.

خدای من! و مولای من! لطف و مرحمت خود را شامل من گردان، آنگاه که زمینگیر شدم، دوستانم به کمک من بیایند و آنگاه که در غسلخانه هستم، بهترین همسایه ام مرا غسل دهد و آنگاه که مرا در تابوت حمل می کنند، نزدیکانم پیرامون جنازه ام باشند. و در آن قبر تاریک، بر وحشت و تنهایی و بی کسی من ترحم کن)).

این دعا بسیار پرمحتوا و عالی است، خداوند به همه ما توفیق دهد که

بتوانیم این دعا را با توجه و اخلاص کامل در کنار خانه خدا بخوانیم و فیض ببریم.

سایر ائمه اطهار علیهم السّلام نیز در کنار خانه خدا به گونه ای با خدا راز و نیاز می کرده اند که گویا جز او کسی را در پیش روی خود نمی دیده اند. و ما همیشه باید دعا کنیم و از خداوند بخواهیم تا توفیق دعای با اخلاص را در کنار خانه خودش به ما عنایت کند؛ زیرا اگر دعا در کنار خانه خدا با اخلاص باشد بدون شک اجابت می شود؛ چون فلسفه وجودی خانه کعبه این است که بندگان خدا پیرامون این خانه طواف می کنند و از خداوند بخواهند تا گناهانشان را ببخشد.

لذت دعا نزد خانه خدا و نتیجه اخروی و معنوی آن را کسانی درک می کنند که به مقام و منزلت این مکان قدسی آشنا باشند. و اگر کسی به مقام و منزلت این مکان و ملکوتی بودن آن آشنا باشد، هیچگاه از عبادت و راز و نیاز به درگاه حضرت حق باری تعالی در کنار خانه کعبه، خسته نمی شود.

((طاووس فقیه)) می گوید: ((امام چهارم، سید الساجدین علیه السلام را در کنار خانه کعبه دیدم که شب تا صبح طواف و عبادت می کرد. وقتی کنار خانه کعبه خلوت شد و دیگر کسی را در کنار خانه ندید، به آسمان نگریست و فرمود:

((الهی! غَارَتْ نُجُومٌ سَمَآوَاتِکَ وَهَجَعَتْ عُیُونٌ أَنَامِکَ وَءَبْوَابُکَ مُفْتَحَاتٌ لِلسَّائِلِینَ، جُتِّکَ وَتَرَحْمَنِی وَتَرِینِی وَجَهَ یدِی مُحَمَّدَصلِّ اللّٰه علیہ و آلہ فی عَرَصَاتِ الْقِیَامَةِ))

یعنی: ((پروردگارا! اکنون ستارگان آسمانهاست خاموش شده و همه افراد خوابیده اند. و درهای رحمت تو برای گداها مفتوح

است. من اکنون به نزد تو آمده ام تا مرا ببخشی و مورد رحمت قرار دهی و در روز قیامت، مرا در صورت جدم محمدصلی الله علیه و آله بینی)).

سپس امام سجادعلیه السلام گریست و فرمود:

((وَعَزَّيْتِكِ! وَجَلَّالِكِ! مَا رَدْتُ بِمَعْصِيَتِي مُخَالَفَتَكَ وَمَا عَصَيْتُكَ إِذْ عَصَيْتُكَ وَأَنَا بِكَ شَاكٍ وَلَا بِنِكَالِكَ جَاهِلٌ وَلَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَلَكِنْ سَأَلْتُ لِي نَفْسِي وَأَعَانَنِي عَلَى ذَلِكَ سَتْرُكَ الْمُرْضَى بِهِ عَلَيَّ، فَأَنَا الْآنُ مِنْ عَذَابِكَ مَنْ يَسْتَنْقِذُنِي وَبِحَبْلِ مَنْ اعْتَصِمُ إِنْ قَطَعْتَ حَبْلَكَ عَنِّي، فَوَاسْوَاءَ تَاهُ غَدَاً مِنَ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ إِذَا قِيلَ لِلْمُخْفِينَ جُوزُوا وَالْمُتَّقِلِينَ حُطُّوا، اءَمَعَ الْمُخْفِينَ اءَجُوزُ اءَمَعَ الْمُتَّقِلِينَ اءَحُطُّ؟ وَيَلِي كَلَّمَا طَالَ عُمُرِي كَثُرَتْ خَطَايَايَ وَلَمْ اءَتُبْ، اءَمَا اَنْ لِي اءَنْ اَسْتَحِيَ مِنْ رَبِّي؟)).

یعنی: ((به عزت و جلالت سوگند می خورم که با گناه خویش قصد مخالفت تو را ننموده ام. و اگر معصیتی را مرتکب شده ام به خاطر این نبوده است که به تو شک دارم، یا به تنبیه تو، جاهل باشم و یا عقوبت تو را نادیده گرفته باشم، بلکه هوای نفس، مرا به وسوسه انداخت و اینکه تو آن گناه را می پوشانی نیز مرا به انجام آن وادار نمود. اکنون با خود می گویم چه کسی مرا از عذاب تو نجات می دهد؟ و اگر تو ریسمانت را از من ببری، به ریسمان چه کسی چنگ بزنم. وای بر فردا! آنگاه که روبه روی تو به سبکبالان گفته می شود: ((بروید)). و به سنگین بالان گفته می شود: ((توقف کنید)). آیا من با سبکبالان هستم یا با سنگین بالان هستم تا بمانم؟ وای بر من! که هر اندازه از عمرم می گذارد، خطاهایم بیشتر می

شود در حالی که توبه نکرده ام. آیا وقت آن نرسیده است که از پروردگارم خجالت بکشم؟)).

و سپس امام علیه السلام گریست و این شعر را سرود:

أَتَحْرُقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى

فَأَيْنَ رَجَائِي ثُمَّ أَيْنَ مُحِبَّتِي

أَتَبَّتْ بِأَعْمَالٍ قَبَاحٍ رَدِيئِهِ

وَمَا فِي الْوَرَى خَلْقٌ جَنِي كَجِنَايَتِي

یعنی: ((ای هدف آرزومندان! آیا مرا با آتش می سوزانی! پس امید و محبت من به کجا رفته؟ من با اعمالی زشت و پست، نزد تو آمده ام و در جهان، هیچ کس نیست که مثل من چنین جنایتی مرتکب شده باشد)).

من چنین جنایتی مرتکب شده باشد)).

پس از سرودن این شعر، گریست و فرمود:

((سُبْحَانَكَ تَعْصَى كَأَنَّكَ لَا تَرَى، وَتَحْلِمُ كَأَنَّكَ لَمْ تُعْصِ، تَتَوَدَّدُ إِلَيَّ خَلْقَكَ بِحُسْنِ الصَّنِيعِ كَأَنَّ بَكَ لِحَاجَةً إِلَيْهِمْ وَأَنْتَ يَا سَيِّدِي! الْغِنَى عَنْهُمْ)).

پس از این کلمات، به حالت سجده بر روی زمین افتاد.

در این هنگام من نزدیک رفتم و سر مبارک آن حضرت را آهسته گرفتم و روی زانوهایم گذاشتم و گریستم به طوری که اشکهایم جاری شد و روی صورت آن حضرت ریخت.

آن حضرت حرکت کرد و نشست و فرمود: ((چه کسی من را از ذکر پروردگارم بازداشت؟)).

گفتم: من ((طاووس)) هستم. (سپس پرسیدم) این چه بی لیاقتی و ترسی است که در تو می بینم؟ این کار را ما که گناهکار هستیم باید انجام دهیم! نه شما که پدرت حسین بن علی و مادرت فاطمه زهرا و جدت رسول خداست.

آن حضرت فرمود: ((هرگز! هرگز ای طاووس! پدر و مادر و جدّم را واگذار؛ زیرا خداوند بهشت را خلق کرده است برای کسی که او را اطاعت نموده و کار نیک انجام دهد هرچند بنده ای حبشی باشد. و آتش را آفریده است

برای کسی که او را معصیت کند هر چند از طایفه قریش باشد. آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید:

(فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ). (۹۱)

به خدا سوگند فردا هیچ کس تو را یاری نمی کند مگر عمل شایسته ای که پیش فرستاده باشی)). (۹۲)

این حدیث، بیانگر اهمیت دعا و راز و نیاز در کنار خانه کعبه است.

امام صادق علیه السلام نیز در کنار خانه کعبه، چنین دعا می کند:

((اللَّهُمَّ مِنْ قِبَلِكَ الرُّوحُ وَالْفَرْجُ وَالْعَاقِبَةُ، اللَّهُمَّ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفُهُ لِي وَأَعْفِرْ لِي مَا أَطَّلَعْتَ عَلَيَّ مِنِّي وَخَفَى عَلَيَّ خَلْقِكَ وَتَسْتَجِيرُ مِنَ النَّارِ)). (۹۳)

و طبق حدیث دیگری از امام رضا علیه السلام نقل شده است که آن حضرت وقتی رو به روی ((رکن یمانی)) قرار می گرفت، دستهای خود را به سوی آسمان بلند می کرد و می فرمود:

((يَا اللَّهُ! يَا وَلِيَّ الصَّافِيَةِ! وَيَا خَالِقَ الْعَافِيَةِ! وَيَا رَازِقَ الْعَافِيَةِ! وَالْمُنْعِمُ بِالْإِفِيهِ وَالْمَنَّانُ بِالْعَافِيَةِ وَالْمُتَفَضِّلُ بِالْعَافِيَةِ عَلَيَّ وَعَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ، يَا رَحْمَانُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمُهُمَا! صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَرْزُقْنَا الْعَافِيَةَ وَدَوِّمِ الْعَافِيَةَ وَتَمِّمِ الْعَافِيَةَ وَشُكِّرِ الْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ)). (۹۴)

وداع با کعبه

درباره چگونگی و آداب وداع با خانه خدا نیز از ائمه اطهار علیهم السلام دستوراتی وارد شده است. در حدیثی ((معاویه بن عمّار)) از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت علیه السلام رمود:

((هرگاه خواستی از مکه خارج شده و نزد خانواده ات برگردی، با خانه خدا وداع و خدا حافظی کن. ابتدا هفت مرتبه پیرامون کعبه طواف کن و اگر توانستی در هر مرتبه، حجرالاسود و رکن یمانی را با دستهای خود بگیر، و اگر نتوانستی، طواف را از حجرالاسود شروع و

در رکن یمانی ختم کن. و اگر این را هم نتوانستی، هر طور که مقدور است انجام بده. و سپس به رکن مستجار آمده و مانند اولین روزی که به مکه آمدی، عمل کن و هر دعایی که خواستی بخوان. و سپس از آن، حجرالاسود را در بغل گرفته و شکم خود را به دیوار کعبه چسبانیده و یک دست را بر روی حجرالاسود و دست دیگر را بر دیوار نزدیک به درب کعبه بگذار و بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او صلوات بفرست و سپس بگو:

((اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَآءِمِينِكَ وَجِيحِكَ وَنَجِيحِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ.

اللَّهُمَّ! كَمَا بَلَغَ رِسَالَاتِكَ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِكَ وَصَدَّعَ بِأَمْرِكَ وَأُوذِيَ فِي جَنْبِكَ وَعَبَدَكَ حَتَّى آتَاهُ الْيَقِينُ.

اللَّهُمَّ! اقْبَلْنِي مُغْلِي مُنْبِحًا مُسْتَجَابًا لِي بِأَفْضَلِ مَا يَرْجِعُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ مِنَ الْمَغْفِرَةِ وَالْبَرَكَهِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْعَافِيَةِ.

اللَّهُمَّ! إِنْ أَمَّتْنِي فَاعْفِرْ لِي وَإِنْ أَحْيَيْتَنِي فَارْزُقْنِيهِ مِنْ قَابِلٍ.

اللَّهُمَّ! لَا تَجْعَلُهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ.

اللَّهُمَّ! إِنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أُمَّتِكَ، حَمَلْتَنِي عَلَى دَوَابِكَ وَسَيَّرْتَنِي فِي بِلَادِكَ حَتَّى آءَقْدَمْتَنِي حَرَمَكَ وَآءَمُنَكَ وَقَدْ كَانَتْ فِي حُسْنِ ظَنِّي بِحُكْمِكَ إِذْ تَغْفِرْ لِي ذُنُوبِي فَمَا نُوُ كُنْتُ قَدْ غَفَرْتَ لِي ذُنُوبِي فَارْزُدْ عَنِّي وَقَرِّبْنِي إِلَيْكَ زُلْفَى وَلَا تُبَاعِدْنِي وَإِنْ كُنْتُ لَمْ تَغْفِرْ لِي فَمَنْ إِلَّا نِ فَاعْفِرْ لِي قَبْلَ إِذْ تَنَاءَى عَن بَيْتِكَ دَارِي، فَهَذَا إِءَوَانُ أَنْصِرَافِي إِنْ كُنْتُ إِءَذْنْتُ لِي غَيْرُ رَاغِبٍ عَنكَ وَلَا عَن بَيْتِكَ وَلَا مُسْتَبَدِلٍ بِكَ وَلَا بِهِ.

اللَّهُمَّ! اخْفِظْنِي مِنْ يَمِينِ يَدِي وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَسِمَانِي حَتَّى تُبَلِّغَنِي إِءَهْلِي فَإِذَا بَلَّغْتَنِي إِءَهْلِي فَكُفْنِي مَوْوَنَهُ عِبَادَكَ وَعِيَالِي فَإِنَّكَ وَلِيٌّ ذَلِكُ مِنْ خَلْفِكَ وَمِنِّي)).

پس از خواندن این دعا

به کنار چاه زمزم آمده و از آب آن بیاشام. و پس از آن به بیرون رفته و بگو:

((أَبُون تَائِبُون عَابِدُون لِرَبِّنَا حَامِدُون إ لِي رَبِّنَا رَاغِبُون إ لِي اللّٰه رَاَجِعُون إ ن شَاء اللّٰه)).

((معاویه بن عمّار)) می گوید: ((خود امام صادق علیه السلام وقتی خانه کعبه را وداع گفت و خواست از مسجدالحرام خارج شود، در کنار درب مسجد تا مدت زیادی به سجده رفت و سپس حرکت کرد و از مسجد خارج شد)). (۹۵)

بخش سوّم: مسجد الحرام و اسرار آن

حدود مسجدالحرام

((مسجدالحرام)) از قدیمترین مساجد است. عظمت و قداست این مسجد، از همه مساجد بیشتر است. ((مسجدالحرام)) تنها مسجدی است که در قرآن کریم از آن به عظمت و شوکت نام برده شده است. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا...)(۹۶)

و نیز می فرماید: (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...)(۹۷)

و لازم است قبل از هر موضوعی، حدود مسجدالحرام مشخص شود.

از بعضی روایات استفاده می شود که حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهما السلام سجدهالحرام را از طرف مشرق به صفا و مروه محدود کرده اند. (۹۸)

پس از تحقیق و تفحص راجع به این موضوع، نتیجه می گیریم که مسجدالحرام ابتدا دارای محدوده و فضای مشخصی بوده است. و دلیل روشن آن این است که در قرآن کریم فرموده است:

(فلا يقربوا المسجد الحرام)؛ یعنی: ((مشرکین نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند)).

و یا می فرماید: ((لتدخلن المسجد الحرام))؛ یعنی: ((تا داخل در مسجدالحرام شوند)).

امر نمودن خداوند به اینکه مشرکین نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند و همچنین داخل شدن رسول خدا و همراهان او به مسجدالحرام، مستلزم این است که محدوده مسجدالحرام مشخص بوده باشد. پس مسجدالحرام در

ابتدا دارای حدود مشخصی بوده است هرچند اکنون آن محدوده اصلی، نامشخص است.

برای مسجدالحرام پس از ظهور اسلام و بخصوص در زمان خلیفه دوم، فضای معینی در نظر گرفته شد و پیرامون آن دیوار کشیدند. همچنین بعد از خلیفه دوم، در زمان خلیفه سوم و سپس در دوران حکومت عباسیان، در فضا مساحت مسجدالحرام تغییراتی انجام گرفت و مسجد را بزرگتر بنا کردند. این تغییرات ادامه پیدا کرد تاکنون که آل سعود مساحت مسجد را به بیش از ۳۵۶ هزار متر مربع افزایش داده اند.

جایگاه معنوی مسجدالحرام

عظمت و قداست و شوکت مسجدالحرام در حدی بالاست که هیچ مسجدی با او همتراز نمی باشد؛ زیرا خداوند برای این مسجد، ویژگیهایی قرار داده است که برای هیچ مسجدی قرار نداده است. و آن ویژگیها عبارتند از:

۱. تحریم ورود مشرکین به مسجدالحرام

در قرآن کریم صراحتاً از داخل شدن مشرکین به مسجدالحرام نهی شده است، خداوند می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا...)(۹۹)

((ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکین نجس هستند و پس از این نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند)).

در این آیه از نزدیک شدن مشرکین به مسجدالحرام ممانعت شده است؛ زیرا قداست و پاکیزگی و عظمت این مکان با نزدیک شدن کسی که نجس است، هیچ سازگاری ندارد. این مکان، مورد نظر خدا و جایگاه عاشقان اوست، پس هر کس که پاک و متزه از شرک و نجاست درونی باشد، اجازه ورود به آن را دارد و هر کس که آلوده به شرک و نجاست درونی باشد، حق ورود به آنجا را ندارد.

۲. امن بودن مسجدالحرام

از ویژگیهای مسجدالحرام، امنیت آن است. کسی که به داخل مسجدالحرام پناه ببرد، امنیت پیدا کند و کسی حق آزار و اذیت او را ندارد، زیرا مسجدالحرام جزء حرم خداست و هر کسی که داخل حرم خدا شود، امنیت دارد؛ همانطور که خداوند می فرماید:

(وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا)(۱۰۰) یعنی: ((و هر کسی که داخل حرم خدا شود، امنیت دارد)).

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا منظور از این آیه که می فرماید: ((هرکسی که داخل آن شود، امنیت دارد))، خانه کعبه است یا حرم خدا؟

آن حضرت فرمودند: هر کسی که در حرم داخل شود و به آنجا پناه ببرد از غضب خداوند در امان است. و هر حیوان وحشی و پرنده ای که داخل حرم شود، از اذیت و آزار دیگران در امان است تا هنگامی که از حرم خارج شود)).

از این روایت و سایر روایات استفاده

می شود که اذیت و آزار رساندن به دیگران در مسجدالحرام که جزء حرم خدا می باشد، حرام است.

شاید فلسفه نامگذاری این مسجد به ((المسجدالحرام)) این باشد که گشتن و یا اذیت و آزار رساندن به هر موجود زنده ای در آن حرام است.

و ممکن است علت نامگذاری آن به ((مسجدالحرام)) احترام ویژه ای باشد که این مسجد نزد خداوند دارد؛ زیرا بعضی از روایات بیانگر این مطلب است که محدوده مسجدالحرام مکانی است که میخ خیمه بهشتی در آنجا کوبیده شده. در روایتی از رسول خداصلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

((وقتی که آدم و حواعلیهماالسلام به زمین هبوط کردند، مدتی دور از هم و در تنهایی می زیستند و برای رسیدن به همدیگر، به درگاه خداوند تضرع و گریه کردند تا خداوند بر آنان ترحم نمود و به جبرئیل دستور داد خیمه ای از خیمه های بهشتی را به زمین برده و آدم و حوا را در آن خیمه جمع کرد. این خیمه دارای ستوتی بسیار نورانی و از جنس یاقوت سرخ بود، تا هر جا نور این ستون امتداد داشت، خداوند به احترام ستون و خیمه بهشتی آن را جزء حرم خود قرار داد)).

و در همین روایت می فرماید: ((این خیمه دارای طنابهایی بود که میخ آنها در محدوده مسجدالحرام کوبیده می شد)). (۱۰۱) لذا ممکن است فلسفه نامگذاری مسجدالحرام، احترام ویژه ای باشد که این مکان به لحاظ آن خیمه و ستون بهشتی دارد.

۳ نماز و دعا در مسجدالحرام

یکی دیگر از ویژگیهای مسجدالحرام این است که نماز و دعا در مسجدالحرام، در مقایسه با نماز و دعا در سایر مساجد از بیشترین اجر

و ثواب برخوردار است. فقها و علما در رساله های علمیه به این مطلب تصریح کرده اند. و روایات زیادی نیز در این رابطه وارد شده است.

در بعضی از روایات، یک نماز در مسجدالحرام را معادل با صد هزار نماز دانسته اند. (۱۰۲)

و در بعضی از روایات، نماز فرادا در مسجدالحرام از نماز جماعت در منزل، افضل دانسته شده است. (۱۰۳)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

((النَّافِلَةُ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الْأَعْظَمِ تَعْدِلُ عُمْرَةً مَبْرُورَةً وَصَلَاةَ الْفَرِيضَةِ تَعْدِلُ حَجَّةً مُتَمَبَّلَةً)) (۱۰۴)

یعنی: ((نماز نافله در مسجدالحرام برابر با عمره مبرور و نماز واجب در آن برابر با حج مقبول است)).

دعا و راز و نیاز به درگاه خداوند نیز در مسجدالحرام از منزلت ویژه ای برخوردار است؛ زیرا در این مسجد، خانه خدا که خانه رحمت و مغفرت هست قرار دارد، و خود این مسجد در شهر مکه که شهر ((أُمُّ رُحْم)) هست، قرار گرفته است. پس اگر کسی با اخلاص و فروتنی کامل وارد مسجدالحرام شود و به درگاه خداوند مناجات کند، خداوند دعای او را اجابت خواهد کرد.

ائمه اطهار علیهم السلام در این مسجد، نمازهای زیادی با سجده های طولانی اقامه می کرده اند و این گویای اهمیت نماز و دعا در مسجدالحرام است.

مکانهای معنوی مسجدالحرام

در مسجدالحرام، مکانها و جایگاههای بسیار مقدس و با عظمتی وجود دارد که در واقع وجود این جایگاهها به مسجدالحرام، عزت و قداست ویژه ای بخشیده است.

۱ کعبه

((کعبه)) مهمترین جایگاه در مسجدالحرام است. و راجع به اهمیت و فلسفه وجود آن، در گذشته مطالبی را مرقوم داشتیم.

۲- حجرالاسود

((حجرالاسود)) همانطور که از اسم آن پیداست، سنگ سیاهی است که در رکن شرقی با ارتفاع یک متر و نیم از زمین قرار دارد. این سنگ به شکل بیضی و در قابی از نقره قرار گرفته است. در اینجا باید چند نکته را پیرامون حجرالاسود تذکر دهیم:

الف ماهیت حجرالاسود:

حجرالاسود، یاقوت سفید از یاقوتهای بهشت بوده است که خداوند آن را در کوه ((ابوقیسیس)) قرار داد و به حضرت ابراهیم و

اسماعیل علیهما السّلام وحی کرد تا آن را از کوه ابوقییس، استخراج نمایند و به همین شکل که اکنون هست، در کعبه جاسازی نمایند.

و از حضرت علی علیه السلام نقل گردیده است که پیش از حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام خداوند این سنگ را از بهشت همراه حضرت آدم علیه السلام به زمین فرستاد و آن حضرت سنگ را در همین مکان کنونی قرار داد، ولی پس از طوفان نوح علیه السلام حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام از طریق وحی، آن را از کوه ابوقییس استخراج نمودند. (۱۰۵)

این سنگ که ابتدا یاقوت بسیار سفید و نورانی بود، بر اثر تماس کفار و مشرکین با آن و معصیت گناهکاران، رنگ آن تغییر پیدا کرد و سیاه شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر عایشه که در حال طواف بود فرمود: ((اگر چنین بود که خداوند این سنگ را بر اثر پلیدی و نجاسات دوران جاهلیت متاثر سازد، اکنون هر دردی با آن شفا پیدا می کرد و این سنگ به همان شکلی بود که در اوّل، خداوند آن را با آن شکل به زمین فرستاد و خداوند آن را به همان حالت اوّلی که داشت، ظاهر می کرد.

این سنگ، ابتدا یاقوتی سفید از یاقوتهای بهشت بود، ولی خداوند زیبایی آن را بر اثر معصیت گناهکاران، تغییر داد...)). (۱۰۶)

و در روایت دیگری از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: ((حجرالاسود در ابتدا سنگی بود که سفیدی آن مانند سفیدی مروارید و درخشش آن مانند یاقوت بود، سپس دستهای کفار آن را سیاه کرد...)). (۱۰۷)

ب استلام حجرالاسود:

((استلام)) یعنی ((دست کشیدن)) استلام حجرالاسود، یکی از اعمال مستحبی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام انجام دادن آن را بسیار سفارش کرده اند. و در بسیاری از روایات، استلام حجرالاسود به عنوان سنت رسول خدا معرفی شده است.

البته در استلام حجرالاسود لازم است رعایت دیگران بشود و چنانچه موجب اذیت و آزار دیگران شود، بهتر است از دور به آن اشاره کنیم.

از امام رضا علیه السلام پرسیدند: آیا در استلام حجرالاسود، وقتی مردم زیاد شدند و ازدحام کردند کسی حق دارد برای استلام آن، ضارعه کند؟

آن حضرت فرمود: ((در این صورت با دست خود به حجرالاسود اشاره کن)). (۱۰۸)

و در روایت دیگری نقل شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا حجرالاسود را استلام نمی کنی؟

آن حضرت فرمود: ((اء کره اءن اوذی ضعيفاً اءو اء تاء ذی)). (۱۰۹)

یعنی: ((نمی خواهم انسان ضعیفی را اذیت کرده باشم یا خود، اذیت شوم)).

نقل شده است که در مکه مردی از کارگزاران بنی امیه زندگی می کرد که به او ((ابن ابی عوانه)) می گفتند. این شخص با اهل بیت پیامبر علیهم السلام دشمنی داشت و هرگاه امام صادق علیه السلام یکی از بزرگان اهل بیت علیهم السلام وارد مکه می شد، آن مرد او

را به بازیچه می گرفت. روزی نزد امام صادق علیه السلام آمد در حالی که آن حضرت در طواف بود، به او عرض کرد: نظر شما درباره استلام حجرالاسود چیست؟

آن حضرت فرمود: ((رسول خداصلی الله علیه و آله آن را استلام می کرد)).

او عرض کرد: من ندیده ام شما آن را استلام کنی.

آن حضرت فرمود: ((نمی خواهم انسان ضعیفی را اذیت کرده یا خود اذیت شوم.

آن مرد به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من گمان می کردم که رسول خداصلی الله علیه و آله آن را استلام می کرد ((یعنی به اذیت دیگران یا خودش کاری نداشت))؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آری، رسول خداصلی الله علیه و آله آن را استلام می کرد ولی مردم وقتی پیامبرصلی الله علیه و آله را می دیدند، حَقَّش را ادا می کردند و راه را برای او باز می نمودند و لکن حَقَّ مرا را ادا نمی کنند)). (۱۱۰)

ج بوسیدن حجرالاسود:

یکی دیگر از عملهای مستحب، بوسیدن حجرالاسود است. البته سفارش شده است که بوسیدن حجرالاسود نباید موجب اذیت و آزار دیگران شود. ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردم مکه برای شما بد می دانند که حجرالاسود را نبوسی در حالی که رسول خداصلی الله علیه و آله آن را بوسیده است.

امام صادق صلّی الله علیه و آله فرمود: ((إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ إِذَا إِنتَهَى إِلَى الْحَجْرِ يَغْرِجُوا لَهُ وَآءَنَا لَا يَغْرِجُونَ لِي)). (۱۱۱)

یعنی: ((هرگاه رسول خداصلی الله علیه و آله به سمت حجرالاسود می رفت، مردم راه را برای او باز می کردند، ولی برای من راه را باز

نمی کنند)).

د فلسفه استلام و بوسیدن حجرالاسود:

طبق آنچه از احادیث استفاده می شود، سفارش به استلام و بوسیدن حجرالاسود، سرّ و حکمتی دارد. در قرآن کریم تصریح شده است که خداوند در عالم ذر، تمام فرزندان آدم را حاضر نمود و خطاب به آنان فرمود: (اءَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟) (۱۱۲)

یعنی: ((آیا من پروردگار شما نیستم؟)).

((قَالُوا: بَلَى))؛ (۱۱۳)

یعنی: ((همگی گفتند: آری، تو پروردگار ما هستی)).

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السّلام نقل شده است که وقتی خداوند فرزندان آدم را حاضر نمود، از آنان میثاق و اقرار گرفت، حجرالاسود را نیز فراخواند و به آن امر کرد که میثاق فرزندان آدم را در خود حفظ و نگهداری کن. و استلام حجرالاسود در واقع تجدید میثاق و بیعت است و هر کسی که آن را استلام کند، در روز قیامت، حجرالاسود شهادت می دهد که او دوباره تجدید میثاق و بیعت کرده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: ((عمر بن خطاب از کنار حجرالاسود گذشت و گفت: ای سنگ! به خدا سوگند! ما می دانیم تو سنگی هستی که هیچ ضرر و نفعی نداری، فقط می دانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دوست داشت، و به همین جهت ما نیز تو را دوست داریم)).

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عمر بن خطاب فرمود: ((ای پسر خطاب! به خدا سوگند! خداوند این سنگ را در روز قیامت حاضر می کند در حالی که یک زبان و دو لب دارد و برای کسانی که تجدید میثاق کرده اند شهادت می دهد...)). (۱۱۴)

و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: ((خداوند حجرالاسود را آفرید و سپس از

بندگانش میثاق گرفت و به این سنگ دستور داد: این میثاق را حفظ کن و مؤمنین با او تجدید میثاق می کنند)). (۱۱۵)

در مرفوعه ((ابن ابی عمیر)) آمده است که از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام پیرامون علت بوسیدن حجرالاسود سؤال شد، آن حضرت فرمود: ((این سنگ در بهشت یک گوهر بسیار سفیدی بود و حضرت آدم علیه السلام آن را می دید، وقتی خداوند این سنگ را به زمین فرستاد، حضرت آدم علیه السلام با آن برخورد کرد و فوراً آن را بوسید، از این پس، خداوند بوسیدن این سنگ را یک سنت قرار داد)). (۱۱۶)

ه - دعا در کنار حجرالاسود:

دعا در کنار حجرالاسود از آداب ویژه ای برخوردار است. امام صادق علیه السلام فرموده است: ((هرگاه نزدیک حجرالاسود رسیدی، دو دست خود را به طرف آسمان بلند کرده و حمد و ثنای پروردگار را انجام بده و بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او صلوات بفرست و از خداوند درخواست کن تا از تو قبول کند. سپس حجرالاسود را استلام نموده و ببوس، چنانچه نتوانستی آن را ببوسی فقط استلام کن، و اگر نتوانستی استلام کنی، فقط به آن اشاره کن و بگو:

((اللَّهُمَّ! اءَمَانَتِي اءَدَّيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لَتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ، اللَّهُمَّ! تَصَدِّقًا بِكِتَابِكَ وَعَلَى سُنَّتِهِ نَبِيِّكَ أَشْهَدُ اءَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَمِنْتُ بِاللّٰهِ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَبِاللَّاتِ وَالْعُزَّى وَعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللهِ)).

و اگر نتوانستی همه آن را بگویی، فقط قسمتی از آن را بخوان و بگو:

((اللَّهُمَّ! اِلَيْكَ بَسَطْتُ يَدِي وَفِيهَا عِنْدَكَ عَظْمَةٌ رَغَبْتِي فَاقْبَلْ سِيحَتِي وَاغْفِرْ لِي وَاَرْحَمْنِي،

اللَّهُمَّ! إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَوَاقِفِ الْخَزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ)). (۱۱۷)

۳ رکن یمانی:

همانگونه که قبلاً ذکر شد، خانه کعبه دارای چهار رکن است.

۱ رکن اسود یا رکن شرقی.

۲ رکن شامی.

۳ رکن غربی.

۴ رکن یمانی.

در بین ارکان کعبه، رکن یمانی از موقعیت معنوی ویژه ای برخوردار است و لذا ما، در اینجا آن را جداگانه مطرح کردیم.

((رکن یمانی))، زاویه جنوبی خانه کعبه است که در سمت کشور یمن واقع شده است. در بعضی روایات، رکن یمانی به عنوان ((يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ)) مطرح گردیده است. و سفارش شده است که رکن یمانی را استلام کنید.

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خداصلی الله علیه و آله فرموده است:

((طُوفُوا بِالْبَيْتِ وَاسْتَلِمُوا الرُّكْنَ يَمِينَهُ فَإِنَّهُ يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ مُصَافِحَةَ الْعَبْدِ أَوْ الرَّحِيلِ يَشْهَدُ لِمَنْ اسْتَلَمَهُ بِالْمُؤَافَاتِ)). (۱۱۸)

یعنی: ((به دور خانه کعبه طواف کنید و رکن یمانی را استلام نمایید، زیرا رکن یمانی، یمین الله در زمین سات و خداوند به وسیله آن با بندگانش مصافحه می کند، چنانکه یک عبد با مولایش مصافحه می کند و رکن یمانی برای کسانی که آن را استلام کنند، روز قیامت شهادت می دهد که اینها وفای به عهد کردند)).

شیخ صدوق (ره) فرموده است: معنای ((یمین الله)) راهی است که خداوند از آن راه، مؤمنین را به بهشت وارد می کند. (۱۱۹)

دعا در کنار رکن یمانی از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ زیرا در بعضی از روایات، رکن یمانی به عنوان دربی از دربهای بهشت معرفی شده است. (۱۲۰) و در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که خداوند در کنار رکن یمانی، فرشته ای را موکل ساخته تا به دعای شما آمین بگوید. (۱۲۱)

از رسول خداصلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت خانه کعبه را طواف

می کرد تا به رکن یمانی می رسید، آنگاه سرش را به سمت کعبه بلند می کرد و می فرمود:

((الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَكَ وَعَظَمَكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَعَثَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَ عَلَيَّ إِمَامًا، اللَّهُمَّ اهْدِ لِي خَلْقَكَ وَجَنِّبْهُ شِرَارَ خَلْقِكَ)).
(۱۲۲)

در بعضی روایات، از ((مستجار)) با نام ((ملتزم)) تعبیر شده است.

امام صادق علیه السلام فرموده است: ((حضرت آدم علیه السلام در حال طواف خانه کعبه بود، وقتی به ملتزم رسید، جبرئیل به او فرمود: در این مکان برای پروردگارت اقرار به گناه خود کن. حضرت آدم علیه السلام ایستاد و فرمود: ای پروردگارا هر کسی که کاری انجام دهد، اجری دارد، من عمل کردم پس اجر من چیست؟ خداوند به او وحی کرد: هر کس از فرزندان تو که به این مکان آید و در آنجا به گناهانش اقرار کند، من او را می بخشم)). (۱۲۳)

و در روایت دیگری نیز آن حضرت فرموده است:

((فَإِنَّ هَذَا مَكَانٌ لَمْ يَقْرَأْ عَبْدٌ لِرَبِّهِ بِذُنُوبِهِ ثُمَّ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ)) (۱۲۴)

یعنی: ((ملتزم، مکانی است که هیچ عبدی نیست که در این مکان به گناه خود نزد خداوندش اقرار کرده و استغفار کند، مگر اینکه خداوند او را آفریده باشد)).

۴ مستجار

((مستجار)) محلی است نزدیک رکن یمانی، پشت کعبه و موازی با درب کعبه. و این مکان نیز از فضیلت و موقعیت ویژه ای برخوردار است؛ جایی که گناهکاران به آنجا پناه می برند. امام صادق علیه السلام می فرماید: در کنار مستجار بگو: ((اللَّهُمَّ! الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَهَذَا مَكَانُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ)). (۱۲۵)

۵ حجر اسماعیل

((حجر اسماعیل)) فضای دیواری است به شکل نیمدایره و به ارتفاع یک متر و سی سانتیمتر که در سمت دیوار شمالی خانه کعبه قرار دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

((الْحَجَرِ بَيْتِ إِسْمَاعِيلَ وَفِيهِ قَبْرُ هَاجِرٍ وَقَبْرُ إِسْمَاعِيلَ)). (۱۲۶)

یعنی: ((حجر، خانه اسماعیل است و قبر هاجر و اسماعیل در آن قرار دارد)).

((حجر اسماعیل)) محل دفن بسیاری از پیامبران، نیز هست. و دعا و نماز در آنجا مستحب می باشد.

((مقام ابراهیم)) در محلی نزدیک خانه کعبه و دارای گنبدی کوچک است که با دیواره ای از شیشه احاطه شده است.

در قرآن کریم می فرماید:

(وَفِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا). (۱۲۷)

در این آیه از مقام ابراهیم به عنوان یکی از نشانه های آشکار یاد کرده است. و در آیه دیگری نماز خواندن در کنار مقام ابراهیم را مورد سفارش قرار داده و می فرماید:

(وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى)؛ (۱۲۸)

یعنی: ((مقام ابراهیم را جایگاه نماز قرار دهید)).

((مقام ابراهیم)) سنگ سیاه رنگی است که رد پای حضرت ابراهیم علیه السلام در آن نمایان است. این مقام در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام متصل به دیوار کعبه بود و پس از ایشان که مردم برای طواف پیرامون کعبه ازدحام می کردند، آن را به این مکان کنونی انتقال دادند، و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دوباره آن را به مکان اصلی برگردانید، ولی در زمان خلیفه اول ابتدای خلافت خلیفه دوم، به مکان کنونی برگردانیده شد. (۱۲۹)

امام صادق علیه السلام می فرماید: ((وقتی خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی کرد: (اءِذْنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ)، آن حضرت این سنگی را که اکنون اثر دوپایان بزرگوار بر آن

نمایان هست و مقام ابراهیم نام دارد، برداشت و در کنار خانه کعبه متصل به آن گذاشت و سپس روی آن رفته و با صدای بلند آنچه را خداوند امر کرده بود به گوش دیگران رسانید. وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام صحبت می کرد و پیام خدا را به دیگران می رسانید، این سنگ که زیر پای او بود، نتوانست او را تحمل کند و پاهای آن بزرگوار در سنگ فرو رفت و ابراهیم علیه السلام پاهای خود را از سنگ جدا کرد...)). (۱۳۰)

۷ چاه زمزم

وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام هاجر و اسماعیل را در بیابان خشک و سوزان مکه به امر خداوند رها کرد و نزد ساره بازگشت، ذخیره آب آنان تمام شد و هر لحظه بر اثر شدت گرما و تشنگی، سختی هاجر و طفل شیرخوارش، بیشتر می گشت، هاجر چند بار فاصله بین کوه صفا و مروه را برای جستجوی آب، پیمود در آخرین بار که هاجر برای دیدن اسماعیل آمد، اسماعیل با پاهای کوچک خود زمین را گود می کرد، در این هنگام به امر خداوند از زیر پای اسماعیل چشمه ای جوشید و نام آن ((چشمه زمزم)) است.

((چاه زمزم))، در طول تاریخ، بارها بر اثر حوادث، خراب شده و دوباره آن را مرمت کرده اند. نامهای این چاه، علاوه بر ((چاه زمزم)) عبارتند از: ((رکضه جبرائیل، حفیره اسماعیل، حفیره عبدالمطلب، بزه، المضمونه، الرداء، شبعه، طعام، مطعم و شفاء شقم)). (۱۳۱)

آشامیدن ((آب زمزم)) بعد از نماز طواف، مستحب است و سرّ آن را بعداً ذکر خواهیم کرد.

آب زمزم، بسیار مورد توجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. و گاهی در مدینه

آب زمزم را درخواست می فرمودند.

امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرموده است:

((ماء زمزم شفاء لما شرب له)) (۱۳۲)

یعنی: ((آب زمزم برای هر کسی که آن را بیاشامد، شفاست)).

روایت شده است که وقتی از آب زمزم نوشیدی، بگو: ((اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ نَافِعًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ رَاءٍ وَشَقْمٍ)). (۱۳۳)

چگونه وارد مسجدالحرام شویم؟

وارد شدن به مسجدالحرام، آداب ویژه ای را می طلبد. امام صادق علیه السلام پیرامون آداب وارد شدن به مسجدالحرام فرموده است: ((هرگاه خواستی به مسجدالحرام وارد شوی پابرهنه و با آرامش و متانت و خشوع وارد آن شوید)). (۱۳۴)

((ابن ابی عمیر)) می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ((هرکسی که با خشوع وارد مسجدالحرام شود، خداوند او را می آمرزد))

من عرض کردم: خشوع چیست؟

آن حضرت فرمود: ((خشوع یعنی متانت، با غرور وارد مسجدالحرام نشوی و هرگاه به درب مسجدالحرام رسیدی، توقف کن و بگو: السلام علیک ائیها النبی ورحمه الله وبرکاته)). (۱۳۵)

انسان وقتی با وارد شدن به مسجدالحرام، وارد منطقه امن الهی می شود و آنجا بسیاری از نشانه های خداوند را مشاهده می کند، باید خشوع کرده و در برابر عظمت خداوند فروتنی نماید.

بخش چهارم: حج و عمره

تعریف حج

((حج)) در لغت به معنای ((قصد)) است. و در اصطلاح به معنای ((انجام دادن مناسک مخصوص در ایام حج می باشد)). ولی چنانکه قبلاً گفتیم، هر ظاهری را باطنی و هر صورتی را معنایی است. حج در ظاهر، انجام دادن اعمال و مناسک مخصوصی است که در شرع مقدس اسلام مشخص شده است. اما در واقع و باطن، بریدن از خلق و روی آوردن به حق است.

((حج)) یعنی نزدیک شدن به خدا و دور شدن از غیر او. انسان با رفتن به حج، با نشانه ها و جایگاههای معنوی و ملکوتی، مآنوس می شود و از مظاهر دنیوی و اهل و عیال و خانه و زندگی فاصله می گیرد. و در واقع حج، رهبانیت مشروع است؛ زیرا راهب شدن و ترک زن و فرزند و مال کردن، اگرچه در اسلام مورد

مذمت واقع شده است و لکن ترک وطن و اهل و عیال و غیر اینها برای انجام حج، مشروع می باشد. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آیت شده است که آن حضرت به ((ابن ام عبد)) فرمود:

((اءتَدْرِی مَا رَهْبَانِیَّةُ اُمَّتِیْ؟))

یعنی: ((آیا می دانی رهبانیت امت من، چیست؟)).

او گفت: خدا و رسولش بهتر می داند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ((الهِجْرَةُ وَالْجِهَادُ وَالصَّلَاةُ وَالصُّوْمُ وَالْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ)). (۱۳۶)

((حج)) فرار از غیر خدا به سوی خداوند است. امام باقر در تفسیر آیه: ((فَقَرُّوا اِلَى اللّٰهِ اِنِّیْ لَكُمْ مِنْهُ نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ)) (۱۳۷)

می فرماید: یعنی: ((مردم به حج بروند)). (۱۳۸)

((حج)) نزد سالک الی الله، منزلی از منازل قرب و وصول است. او با ظاهر به باطن و با پوسته به درون نظر دارد، و شریعت و انجام تکلیفهای الهی را راهی برای رسیدن به حقیقت می بیند.

در واقع، حج راه رستگاری و سعادت است و هر کسی حج را آن گونه که واقعیت و حقیقت آن می طلبد، انجام دهد، رستگار شده است. و شاید علت نامگذاری حج این باشد که این اعمال و مناسک، راهنمای انسان به خدا و رستگاری می باشد. از امام باقر علیه السلام و ال شد: چرا حج را حج نامیده اند؟ امام باقر علیه السلام فرمود:

((حَجَّ فُلَانٌ اِئْمَانًا فَلَاحَ فُلَانٌ)) (۱۳۹)

یعنی: ((فلانی حج کرد؛ یعنی رستگار شد)).

حج، پذیرش عملی دعوت خداوند است. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه:

((اِذْنٌ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَاؤُتُوکَ رِجَالًا وَعَلٰی کُلِّ ضَامِرٍ یَاؤَتِیْنِ مِنْ کُلِّ فِجٍّ عَمِیقٍ))، (۱۴۰)

روایتی را نقل نموده و می گوید: ((وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام ساختمان خانه کعبه را تمام کرد، خداوند به او امر کرد تا مردم را به

حج دعوت کند. حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: پروردگارا! صدای من به همه مردم نمی رسد.

خداوند فرمود: تو بانگ بزنی و مردم را دعوت کن، رساندن آن به مردم با ماست.

حضرت ابراهیم علیه السلام بالای ((مقام)) (۱۴۱) که آن زمان به خانه کعبه متصل بود، رفت، مقام را بالا برد تا از کوهها بلندتر شود. در بالای مقام، انگشتانش را در گوشه‌هایش کرد و به سمت شرق و غرب با صدای بلند گفت:

ای مردم! خداوند حج را بر شما واجب کرده است، سپس دعوت پروردگارتان را اجابت کنید.

تمام انسانها این ندا را شنیده و تمام کسانی که در دریاها یا مشرق و مغرب و یا گوشه‌ای از زمین بودند و تمام کسانی که هنوز متولد نشده و در صُلب مردان یا رحم زنان بودند، این دعوت را اجابت نموده و گفتند: لَبَّيْكَ! اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ! (۱۴۲)

پس در آن زمان تمام بندگان خدا دعوت خداوند را با سخن و کلام پذیرفتند و اکنون که به حج می روند، سخن و کلامشان را با عمل، همراه نموده و به میهمانی خداوند می روند.

طلب نمودن حج از خداوند

حج با معنا را فقط باید از خداوند باری تعالی طلب کرد؛ زیرا انسان اگرچه به میهمانی خداوند دعوت شده است، ولی حضور در این میهمانی، اسباب ویژه‌ای می‌طلبد و آن اسباب را نیز باید از خداوند بخواهیم تا فراهم سازد.

البته منظور ما حج واقعی است که انسان با انجام آن مرحله‌ای از مراحل کمال را پیموده و به منزلی از منازل قرب و وصول الی الله رسیده است. این حج، توفیق الهی می‌خواهد و باید دعا کرد تا خداوند آن را

به ما موهبت کند.

راوی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من چند چیز به خداوند بدهکار هستم در حالی که زن و فرزند دارم و نمی توانم عمل حج را انجام دهم، برای من دعایی بیاموز تا با خواندن آن از عهده بدهکاریهایم برآیم. امام صادق علیه السلام فرمود: بعد از هر نمازی بگو:

((اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَقْضِ عَنِّي دَيْنَ الدُّنْيَا وَدَيْنَ الْآخِرَةِ)).

عرض کردم: دین دنیا را می دانم چیست، ولی دین آخرت چیست؟ امام علیه السلام فرمود: ((دین آخرت حج است)). (۱۴۳)

دین دنیا همین بدهی و قرضهای دنیوی است، ولی دین آخرت، حج است. پس حج مربوط به آخرت است و چنانکه خواهد آمد، فلسفه و جوب حج، بهره وری از نعمات معنوی و الطاف خفیه خداوند و استغفار از گناهان است. حج، قصد به سوی خدا و چشم پوشی از غیر خداوند است. با رفتن به حج برای کسب عنوان ((حاجی)) و یا برای تجارت و بهره وری از مظاهر دنیوی، دین آخرت پرداخت نخواهد شد.

ابوبصیر به امام باقر علیه السلام عرض کرد: در حج امساق چقدر حاجی زیاد و ناله ها بلند است!

امام باقر علیه السلام فرمود: ((بلکه چقدر ناله ها زیاد و حاجی کم است! آیا می خواهی به حقیقت و راستی آنچه گفتیم آگاه شده و با چشمانت ببینی؟)).

امام باقر علیه السلام با دست خویش، چشمان ابوبصیر را مسح کرد و دعایی خواند پرده حجاب از پیش روی او برداشته شد. سپس به ابوبصیر فرمود: ((چشمانت را باز کن و به حاجیها نگاه کن)).

ابوبصیر نگاه کرد، دید اکثر مردم به شکل میمون و خوک می باشند و اما عده دیگری

که مؤمن هستند مانند ستاره ای درخشان در آسمانی تاریکند که میان آنان می درخشند.

ابوبصیر عرض کرد: مولای من! راست گفתי، چقدر حاجی کم و ناله ها زیاد است. (۱۴۴)

باید از خداوند بخواهیم تا حج واقعی را به ما موهبت کند و نام ما را در دفتر حجج ثبت نماید و از دفتر ضحجیح محو کند.

اینجاست که می فهمیم از حج ظاهری تا حج واقعی، فاصله بسیار است و چه بسیار کسانی که به ظاهر اعمال و مناسک حج را انجام می دهند و بعد خواهند فهمید که نامشان در دفتر حج ثبت نشده است. و چه بسیار کسانی که بارها حج می روند، ولی از فیض حج و نایل شدن به سر منزل حقیقت و استفاده بردن از چنین موقعیت مهمی، محروم هستند، لذا باید دعا نموده و بگوییم: پروردگارا! آنگاه حج و زیارت خانه ات را به ما موهبت فرما که بتوانیم از فیض و برکت آن بهره برده و با انجام مناسک آن، قدمی به سوی تو برداریم.

حج واقعی را باید از خدا خواست و تنها با استطاعت مالی و بدنی، انجام حج معنوی میسر نخواهد شد، لذا ائمه اطهار علیهم السلام همواره سفارش می کنند که برای رفتن به حج، باید از امور معنوی و الهی کمک گرفت. چه بسیار کسانی هستند که بر قلّه های ثروت، نشسته اند ولیکن موفق به انجام حج واقعی نمی شوند.

در بعضی روایات سفارش شده است که برای موفق شدن به انجام حج واقعی و رفتن به زیارت خانه خدا، ((سوره حج)) را هر سه روز، یک بار و سوره ((عمّ یتساءلون)) را در هر روز بخوانید. (۱۴۵)

کسی که به حج می رود، دعوت شده خداوند است، پس او به میهمانی می رود و خداوند، میزبان اوست، تا میزبان اجازه ورود ندهد، رفتن به میهمانی ممکن نیست. میزبان، میهمانان خود را می شناسد، و می داند از چه طبقه و با چه ویژگیهایی هستند، پس باید کسی که به میهمانی می رود، آن ویژگیهای میهمان خداوند را داشته باشیم و به دست آوردن این ویژگیها جز از طریق دعا و رعایت دستورات ائمه اطهار علیهم السّلام مکن نیست. چنانچه انسان به میهمانی کسی برود، غالباً میزبان به میهمانانش می گوید: باز هم تشریف بیاورید. و اگر میهمان از او بخواهد که دوباره بتواند به این مهمانی بیاید، قطعاً میزبان نیز قبول می کند. ما باید رفتن به میهمانی خدا را وقتی بخواهیم که میهمان او هستیم؛ مثلاً در ماه مبارک رمضان که سفره رحمت خداوند برای ما گسترده شده است، از او بخواهیم که حج را نصیب ما گرداند. و لذا امام صادق و امام باقر علیهما السّلام فرموده اند: در ماه مبارک رمضان، بعد از هر نماز، این دعا را بخوانید:

((اللَّهُمَّ! ارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ، فِي عَامِي هَذَا وَفِي كُلِّ عَامٍ مَا أَبْقَيْتَنِي فِي يُسْرِ مِنْكَ وَعَافِيهِ وَسَعَةِ رِزْقٍ وَلَا تُخْلِنِي مِنْ تِلْكَ الْمَوَاقِفِ الْكَرِيمَةِ وَالْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَةِ وَزِيَارَةِ قَبْرِ لَبَّيْكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَالِدِ وَفِي جَمِيعِ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَكُنْ لِي.

اللَّهُمَّ! إِنِّي أَسْأَلُكَ فِيهَا تَقْضَى وَتُقَدَّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُمِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يَرُدُّ وَلَا يَبْدُلُ إِذْ أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حُجَّتِهِمُ الْمَشْكُورِ سَيِّئِهِمُ الْمَغْفُورِ ذُنُوبِهِمُ الْمُكَفَّرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَجْعَلَ فِيهَا تَقْضَى وَتُقَدَّرُ إِذْ أَنْ تُطِيلَ عُمُرِي وَفِي طَاعَتِكَ وَتُوسِّعَ عَلَيَّ رِزْقِي وَتُؤَدِّيَ عَنِّي

أَمَانَتِي وَذَيْنِي أَمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ)).

فلسفه تشریح حج

در قرآن کریم: (لَلَّهِ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنْ إِشْتَكَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا) (۱۴۶)

یعنی: ((برای خداوند است بر مردم که آن خانه را زیارت کنند، هر که تواند به آن راهی ببرد)).

پس خداوند حج را بر همه کسانی که استطاعت و توان رفتن به آن را دارند، واجب نموده است و در این مطلب، هیچ شک و شبهه ای وجود ندارد. نکته مهم و قابل بررسی، فلسفه تشریح حج است؛ زیرا خداوند باری تعالی حکیم است و هیچ فعلی از افعال او بدون حکمت نیست. پس تشریح حج نیز بدون فلسفه و حکمت نمی باشد. درباره فلسفه تشریح حج چند مطلب قابل توجه است:

الف حج، عبودیت است

فلسفه خلقت بشر عبادت و شناخت خداوند باری تعالی و رسیدن به کمال مطلوب است:

(مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ). (۱۴۷)

یعنی: ((جن و انسانها را نیافریدم جز برای اینکه من را عبادت کنند)).

حج، یک نوع از انواع عبودیت و نمونه ای از نمونه های کامل آن است. پس یکی از حکمتهای تشریح حج، عبادت سات که فلسفه خلقت بشر می باشد. در روایتی از امام صادق و امام باقر علیهما السلام نقل شده است:

((أَحَبَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يُعْبَدَ بِتِلْكَ الْعِبَادَةِ فَخَلَقَ اللَّهُ الْبَيْتَ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ عَلَى الْعِبَادِ الطَّوْفَ حَوْلَهُ وَخَلَقَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فِي السَّمَاءِ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يُعُودُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)) (۱۴۸)

یعنی: ((خداوند دوست داشت او را اینگونه عبادت کنند، لذا خانه کعبه را در زمین آفرید و بر بندگانش طواف پیرامون آن را واجب نمود. و بیت المعمور را در آسمان آفرید که هر روز هفتاد هزار ملائکه بر آن وارد می شوند و تا روز قیامت

از حالت طواف پیرامون آن، بیرون نمی روند)).

حج را خداوند واجب کرد چون نمونه کامل عبودیت و تسلیم است.

ب حج، عفو گناهکاران است

انسان هر لحظه در خطر است و هر زمان ممکن است مغلوب و سوسه شیطان قرار گیرد، لذا خداوند به انسان فرصتهای مناسبی داده است تا بتواند به درگاه خداوند توبه نموده و طلب بخشش کند. در بین شب و روزها، شب و روز جمعه را و در بین ماهها، ماه مبارک رمضان را و در بین سالها و طول عمر، سفر به حج را قرار داد تا بندگان چنانچه گول شیطان را خورده و مغلوب هموای نفس واقع شدند، به درگاه خداوند پناه آورده و طلب بخشش کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف حج و عمره می فرماید:

((وَيَوْخِضَانِ الدَّنْبِ))؛ (۱۴۹) یعنی: ((حج و عمره، گناه را پاک می سازد)).

ج حج، نشانه عظمت خداوند است

انسان وقتی به سفر حج می رود با نشانه های عظیم خداوند بیشتر آشنا می شود. و همین امر باعث می شود که بندگان خدا بیش از پیش در برابر عظمت خداوند تواضع نمایند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

((جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِّتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ)) (۱۵۰)

یعنی: ((خداوند حج را نشانه ای برای تواضع مردم در برابر عظمت خداوند قرار داد)).

د حج، آزمون انسانهاست

در بعضی روایات، فلسفه تشریح حج را آزمایش بندگان خدا معرفی کرده اند. خداوند با تشریح حج، پابندی انسانها را به امر خودش می آزماید. حضور در این سرزمین گرم و پوشیدن لباس مخصوص و استفاده نکردن از سایه بان و ترک شکار و نزدیکی با همسر و دهها چیز دیگر، همه برای امتحان و آزمایش است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((هَذَا بَيْتٌ اسْتَعْبَدَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ خَلْقَهُ لِيُخْتَبَرَ بِهِ طَاعَتَهُمْ فِي آتْيَانِهِ)). (۱۵۱)

یعنی: ((خانه کعبه، خانه ای است که خداوند از بندگان خواسته است تا نزد آن آمده و خدا را عبادت کنند. و می خواهد با این عمل، آنان را در انجام وظایف و طاعات، آزمایش کند)).

ه - حج، تجدید خاطر رسول خدا است

وقتی انسان به حج می رود و وارد مکه و مدینه می شود، نزول جبرئیل و فرشتگان بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فداکاریها و پیکارهای مسلمانان، بنای مکه توسط حضرت ابراهیم و اسماعیل، اسلام آوردن علی علیه السلام و خدیجه علیه السلام مقاومت مسلمانان در شعب ابی طالب و صدها واقعه و جریانات معنوی را در ذهن خود مجسم می سازد. و این امر باعث می شود تمام آن جریانات در طول تاریخ زنده بماند. و زنده ماندن این جریانات باعث تقویت اسلام و مسلمین می شود. پس یکی از حکمتهای تشریح حج در اسلام تجدید خاطره دوران رسول خدا است. امام صادق علیه السلام نیز درباره علت و فلسفه تشریح حج می فرماید:

(وَلْتَعْرِفْ آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُعْرِفْ أَخْبَارَهُ وَيَذَكَّرْ وَلَا يُنْسَى). (۱۵۲)

یعنی: ((حج تشریح شده است تا آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و اخبار او شناخته و

یادآوری شود و فراموش نگردد)).

و حج، تقویت دین اسلام است

حج پایگاه عظیم مسلمانان است. و حضور یکپارچه مسلمانان از سراسر دنیا موجب تقویت دین می شود. مسلمانان در موسم حج، پیروی از آیین اسلام و پایبندی به احکام الهی را به نمایش می گذارند و قدرت و توانایی خویش را به سایر ملتها معرفی می کنند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

((وَالْحَجُّ تَقْوِيَةٌ لِلدِّينِ)) (۱۵۳)

یعنی: حج تقویت دین اسلام است)).

و فاطمه زهرا ۳۱ نیز می فرماید:

((وَالْحَجُّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ)) (۱۵۴)

یعنی: ((حج، نمایش و اقامه دین است)).

پس فلسفه تشریح حج این است که مسلمانان با حضور گسترده خویش در مراسم حج، قدرت واقعی خویش و قوت دین را در معرض نمایش بگذارند، لذا مراسم حج هرچه باشکوه و عظمت بیشتری برگزار شود، بهتر است.

ز حج، پایگاه تبلیغات احکام اسلام است

در حج، مردم از همه نقاط جهان شرکت می کنند، لذا بهترین پایگاه برای تبلیغ و تعلیم احکام شرع مقدس اسلام است. و یکی از حکمت‌های مهم تشریح حج این است که در این موسم، کسانی که نسبت به مسایل اسلام و احکام شرع، کمتر آشنا هستند، از کسانی که آنها را می دانند، بیاموزند و پس از مراجعت به کشور و شهر خود نیز آنچه را یاد گرفته اند، نشر داده و به دیگران تعلیم دهند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه ای به ((قثم بن عباس)) که از جانب آن بزرگوار بر مکه حکمفرما بود، می فرماید:

((فَاءَقِمِ لِلنَّاسِ الْحَجَّ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَامِ اللَّهِ وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَقِمْ الْمُسْتَفْتَى وَعَلِّمِ الْجَاهِلَ وَذَاكِرِ الْعَالِمَ...)) (۱۵۵)

یعنی: ((با مردم، حج را بر پا دار و آنان را به روزهای خدا یادآوری کن، در صبح و عصر با آنان بنشین و به کسانی که از تو حکمی از احکام دین را

پرسیدند، پاسخ بده و نادان را بیاموز و با دانا گفتگو کن...)).

((فضل بن شاذان)) نیز از امام رضا علیه السلام نقل می کند که آن حضرت راجع به فلسفه تشریح حج فرمود:

((... مَعَ مَا فِيهِ مِنَ التَّفَقُّهِ وَنَقَلَ أَخْبَارَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَى كُلِّ صَيْقَعٍ وَنَاحِيَةٍ، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ...)). (۱۵۶) (۱۵۷)

علما و اندیشمندان اسلامی باید از این فرصت استثنایی استفاده کنند و مردم مسلمان را با مسایل اجتماعی، معنوی، اقتصادی و سیاسی اسلام آشنا نمایند. باید مردم مسلمان را با سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهما السلام آشنا سازند. باید آنان را نسبت به گرفتاریهای مسلمین و نقشه های شوم دشمنان اسلام آگاه نمایند. در این زمینه توصیه می کنم برادران و خواهران گرامی، پیام عرفانی و سیاسی حضرت امام خمینی (ره) به کسانی که به حج مشرف شده اند را مطالعه نمایند. در خرازی از این پیام آمده است:

((روحانیون و مسؤولین محترم کاروانها و حج با توجه به مسؤولیت خطیری که در اداره و توجیه زائران محترم پذیرفته اند و با در نظر گرفتن شرایط استثنایی کشور جمهوری اسلامی ایران باید تمام همت و تلاش خود را در برگزاری صحیح و منظم حج به کار گیرند و با سعه صدر و به دور از هر گونه توقع و منتی زائران محترم بیت الله را در آموزش و تعلیم مناسک و مسائل حج همراهی نمایند و متناسب با حضور قشرهای مختلف اعم از بی سواد و باسواد برای آنان برنامه ریزی کنند و از نقش

سازنده خود و تاءثیر بزرگی که حج برای همیشه در سرنوشت انسان می گذارد، غافل نشوند، چرا که در آن فضا و شرایط معنوی، همه دلها برای تحول و پذیرفتن حق آماده است...)). (۱۵۸)

در این موسم، می توان مسایل مهم اسلام را به مسلمانان جهان رسانید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله ارها در موسم حج خطبه های طولانی برای مردم خواند، در ((صفا و منی)) بارها مردم را با مسایل اسلام آشنا می کرد و در روز غدیر، پیام مهم سیاسی الهی را برای مردم ابلاغ نمود.

ح حج، نمونه اجتماع و وحدت مسلمین است

در موسم حج از همه اقشار و گروهها و ملت‌های مسلمان حضور دارند. همه آنان با هم لئیک می گویند و مناسک حج را انجام می دهند. در حج مسلمانان با همدیگر آشنا می شوند و گرفتاریها و نیازهای همدیگر را مطرح می کنند و منافع عمومی مسلمانان را بررسی می نمایند و در نتیجه، وحدت و همبستگی آنان بیشتر می شود. در قرآن کریم می فرماید:

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذُكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَى مَآرَزِهِمْ مِنْ بَهِيمِهِ الْأَنْعَامِ، فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ). (۱۵۹)

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا خداوند بندگان را مکلف به انجام حج و طواف خانه کعبه گردانید؟ آن حضرت علیه السلام فرمود:

((... فَجَعَلَ فِيهِ الْاجْتِمَاعَ مِنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لِيَتَعَارَفُوا وَلِيَتَرَبَّحَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَ التَّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ...)) (۱۶۰)

یعنی: ((در حج، مسلمانان از مشرق و مغرب در یک مکان اجتماع می کنند و همدیگر را می شناسند و هر گروهی از آنان از راه تجارت سود می

برند)).

حج واجب و فلسفه وجوب آن

((حج)) یا واجب است و یا مستحب. و حج واجب چند صورت دارد:

۱ ((حجه الاسلام)).

و این حج را خداوند بر همه کسانی که استطاعت داشته باشند، واجب کرده است. (وَلَلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا). (۱۶۱)

۲ ((حج استیجاری)).

۳ ((حجی که به نذر و قسم و غیر اینها بر انسان واجب می شود)).

((حجه الاسلام)) در تمام عمر، فقط یکبار واجب است. ((ابن عباس)) می گوید: ((وقتی رسول خداصلی الله علیه و آله مشغول خواندن خطبه ای پیرامون حج بود، اءقرع بن حابس نزد آن حضرت رفت و عرض کرد: آیا در هر سال باید حج برویم؟ رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: خیر...)). (۱۶۲)

حجه الاسلام و تنها یکبار در تمام عمر واجب است، و چنانچه انسان مستطیع باشد، مستحب است، تکرار شود. و سرّ این مطلب روشن است؛ زیرا خداوند، رحمان و رحیم است و همواره در تکلیف بندگانش آسانترین آن را واجب کرده است. علاوه بر اینکه دین اسلام دین رحمت است و هیچ گونه مشقت و سختی را بر امت اسلام تحمیل نمی کند. و خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ) (۱۶۳)

یعنی: ((خداوند، برای شما آسانی را می خواهد نه سختی را)).

لذا در مسافرت روزه را برداشت و رکعتهای نماز را کمتر کرده است. و حج نیز در تمام عمر فقط یکبار واجب شده است تا مسلمانان گرفتار عسر و حرج نشوند. اگر حج در هر سال واجب بود، بندگان خدا قادر به انجام آن نبودند و لازم می آمد خداوند متعال انسانها را به بیشتر از میزان توانایی و استعدادشان تکلیف کرده باشد، در حالی که می فرماید:

(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا). (۱۶۴)

یعنی: ((خداوند هیچ انسان را مگر به میزان توانایی و استعدادش تکلیف نمی کند)).

در روایات نیز فلسفه یکبار واجب بودن حج، مطرح گردیده است. امام

رضاعلیه السّلام نیز می فرماید:

((أَمَّا أَمْرُوا بِحَجِّهِ وَاحِدِهِ لِأَكْثَرِ مَنْ ذَلِكَ لَا نَ الْلَّهُ وَصَّعَ الْفَرَائِضَ عَلَى أَدْنَى الْقُوَّةِ)) (۱۶۵)

یعنی: ((بر مسلمانان یک حج واجب شده است؛ زیرا خداوند واجبات را با توجه به پایین ترین نیرو، وضع کرده است)).

سفر به حج

رفتن به حج، ثواب ویژه ای دارد، کسی که به حج می رود خداوند بهشت را به او وعده داده است. رسول خداصلی الله علیه و آله می فرماید:

((الْحَجَّجُهُ نَوَابِهَا الْجَنَّةُ))؛ (۱۶۶)

((یعنی: ثواب حج بهشت است)).

و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((الْحَيْجُ وَالْعُمْرَةُ سُوقَانِ مِنْ أَسْوَاقِ الْأَخْرَةِ وَالْعَامِلُ بِهِمَا فِي جَوَارِ اللَّهِ، إِنْ أَدْرَكَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ غَفَرِ اللَّهِ لَهُ وَإِنْ قَصَرَ بِهِ أَعْجَلَهُ وَقَعَ أَعْجَرُهُ عَلَى اللَّهِ)) (۱۶۷)

یعنی: ((حج و عمره دو بازار از بازارهای آخرت است. هر کسی که در این دو بازار کار کند در حمایت خداوند است. اگر آنچه را خواسته بود به دست آورد، خداوند پاداشش را می دهد)).

در بعضی روایات وارد شده است: ((با هر قدم که زایر خانه خدا برمی دارد، برای او یک ثواب نوشته می شود و یک گناه از او کم می گردد)). (۱۶۸)

در شرع مقدس اسلام وارد شده است: ((مستحب است کسی که می خواهد به زیارت خانه خدا برود، رفتن پیاده را بر رفتن سواه ترجیح دهد و رفتن با پای برهنه را بر رفتن با کفش برگزیند)).

از امام صادق علیه السلام با سندهای مختلف نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ إِذْ أُفْضِلُ مِنَ الْمَشْيِ إِلَى بَيْتِهِ)) (۱۶۹)

یعنی: ((خداوند به چیزی

بہتر از پیادہ رفتن بہ خانہ اش، عبادت نشدہ است)).

و از رسول خداصلی اللہ علیہ و آلہ روایت شدہ است:

((مَنْ حَجَّ بَيْتَ اللَّهِ ماشياً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعَةَ آلَافٍ حَسَنَةٍ مِنْ حَسَنَاتِ الْحَرَمِ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا حَسَنَاتُ الْحَرَمِ؟ قَالَ: حَسَنَةُ إِئْتِافِ إِئْتِافِ حَسَنَةٍ)) (۱۷۰)

یعنی: ((ہر کسی کہ پیادہ بہ خانہ خدا برود، خداوند ہفت ہزار خیرات از خیراتہای حرم را برای او می نویسد. از رسول خداصلی اللہ علیہ و آلہ پرسیدند: خیراتہای حرم چیست؟ فرمود: خیرات ہزار ہزار خیرات)).

و نقل شدہ است کہ: ((ہر گاہ امام حسن علیہ السلام بہ حج می رفت، پیادہ و گاہ پا برہنہ بود)). (۱۷۱)

نکتہ قابل توجہ این است کہ چرا و بہ چہ علت پیادہ رفتن بہ حج بہتر از سوارہ رفتن و پا برہنہ رفتن، بہتر از با کفش رفتن است؟ و بہ عبارت دیگر: فلسفہ و سرّ این مطلب چیست؟

بہ نظر می رسد انسان در این سفر بہ دیار معشوق می رود و رسیدن بہ معشوق ہرچہ مشکلاتش بیشتر باشد، بیشتر نیز است. علاوہ بر اینکہ پیادہ رفتن و یا پا برہنہ رفتن نزد کسی، علامت خضوع و فروتنی در برابر آن کس می باشد. و عبادت خداوند ہر اندازہ از خضوع و فروتنی بیشتری برخوردار باشد، بہ حقیقت عبودیت نزدیکتر است.

در سہ مورد، سوارہ رفتن بہ حج بہتر از پیادہ رفتن است:

۱ در صورتی کہ پیادہ رفتن بہ حج موجب شود انسان در انجام مناسک حج و عبادت خدا ضعیف و ناتوان گردد، سوارہ رفتن بہتر است. (۱۷۲)

۲ در صورتی کہ انسان در ناز و نعمت باشد و تنها بہ خاطر اینکہ کمتر خرج کند، پیادہ بہ حج برود سوارہ رفتن

بهتر است. (۱۷۳)

۱۳ اگر پیاده رفتن به حج سبب شود که انسان در رفتن به مکه از دیگران عقب بماند، سواره رفتن بهتر است. (۱۷۴)

فلسفه این احکام با کمی دقت روشن می شود:

اما در صورت اول، سواره رفتن به حج بهتر است؛ زیرا رفتن به حج و پیمودن مسافت، از مقدمات حج است و فی نفسه مطلوب نمی باشد، ولی خود حج یک عمل واجب و مستقلى است و فی نفسه مطلوب می باشد. پس باید مقدمه را طوری انجام داد که به ذی المقدمه نقصی وارد نگردد.

و اما در صورت دوم نیز سواره رفتن بهتر است، زیرا در چنین پیاده روی قصد قربت نشده است و تنها ثمره آن تحمّل مشقت است، پس چه بهتر که انسان سواره به حج برود و بدون احساس خستگی، مشغول دعا و عبادت شود.

و اما در صورت سوم نیز بهتر است انسان سواره به حج برود؛ زیرا هر اندازه در مکه بیشتر حضور داشته باشد از فیض و برکات آن بهتر می تواند استفاده کند. واللّه العالم.

حج از ارکان دین اسلام است

حج از ارکان و ستونهای دین اسلام است، لذا اسلام و مسلمانی بدون حج تحقق پیدا نمی کند و اگر کسی بتواند به حج برود و از انجام آن سربیزی کند، یکی از ارکان اسلام را ترک کرده است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

((بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ)). (۱۷۵)

یعنی: ((اسلام بر پنج پایه استوار شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و آنطور که برای ولایت سفارش شده است، برای هیچ چیزی سفارش نشده است)).

حج، جهاد ضعیفاست

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

((الْحَجُّ جِهَادُ الضُّعْفَاءِ)) (۱۷۶)

یعنی: ((حج جهاد ضعیفاست)).

سپس امام صادق علیه السلام دستش را روی سینه اش گذاشت و فرمود: ((ضعفا ما هستیم، ضعفا ما هستیم)).

امام موسی کاظم علیه السلام نیز می فرماید:

((الْحَجُّ جِهَادُ الضُّعْفَاءِ وَهُمْ شِيعَتُنَا)) (۱۷۷)

یعنی: ((حج جهاد ضعفاست و ضعفا، شیعه ما هستند)).

از این روایات استفاده می شود که پیکار با دشمنان دین به دو صورت ممکن است:

۱- پیکار و مبارزه با سلاحهای جنگی در میدان نبرد: اینگونه پیکار، شرایط ویژه ای دارد. باید انسان قدرت سلاح به دست گرفتن را داشته باشد، تشکّل و حکومت در دست او باشد، سربازان و جنگجویان در اختیار او باشند.

۲- پیکار و مبارزه با سلاح تبلیغات: در این گونه پیکار نیازی به سلاح جنگی نیست، بلکه چنانچه سلاح جنگی نبود یا حکومت در دست دیگران بود و سربازانی در اختیار ما نبود، می توانیم با سلاح تبلیغات و نشر معارف الهی و راهنمایی مردم، با دشمنان دین پیکار کنیم. موسم حج، مهمترین زمان و بهترین مکان برای تبلیغ

معارف الهی و تبیین حقایق قرآنی و ترویج مسایل اسلامی است، لذا امام صادق علیه السلام پس از نقل حدیث نبوی ((الحج جهاد الضعفا)) می فرماید: ((ضعفا ما هستیم)).

و امام کاظم علیه السلام نیز می فرماید: ((ضعفا، شیعه ما هستند)).

شاید مراد این دو بزرگوار این باشد که اکنون حکومت در دست مخالفین ماست و برای پیکار و مبارزه آشکار و با سلاحهای جنگی، ضعیف هستیم، لذا باید به حج برویم تا از این راه بتوانیم معارف الهی را برای دیگران بیان کنیم.

شخصی خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: ((شما حج را بر جهاد ترجیح دادید درحالی که خداوند عزوجل فرموده است:

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ...)). (۱۷۸)

امام سجاد علیه السلام فرمود: ادامه آیه را هم بخوان که درباره اوصاف مجاهدین فرموده است:

(التَّابُتُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ...)). (۱۷۹)

هرگاه چنین رزمندگانی با این اوصاف پیدا کردم، جهاد با آنان بهتر از حج است. (۱۸۰)

حج و برائت از مشرکین

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(وَإِذًا مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ). (۱۸۱)

یعنی: ((و این اعلامی است از خدا و پیامبرش برای مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش از مشرکین بیزارند)).

اینجا لازم است پیرامون دو مطلب تحقیق کنیم:

۱- معنای حج اکبر و اصغر.

۲- فریاد برائت از مشرکین.

معنای حج اکبر و حج اصغر

مفسران قرآن در تفسیر جمله (یوم الحج الاکبر) اختلاف کرده اند. درباره ((حج اصغر)) گفته اند: حج اصغر، عمره است. ولی درباره حج اکبر آرا و نظریات گوناگونی وجود دارد، مهمترین آنها سه نظریه است:

۱ ((روز حج اکبر))، روز عرفه است. این قول به عمر، سعید بن مسیب، عطاء، طاووس، مجاهد، ابوحنیفه و ابن زبیر نسبت داده شده است. (۱۸۲)

۲ ((روز حج اکبر)) تمامی روزهای حج است، همانگونه که ((جنگ جمل، جنگ صفین و جنگ بعاث)) را که روزها طول کشید، ((روز صفین، روز جمل و روز بعاث)) می نامند، اینجا نیز منظور از ((روز حج اکبر))، تمامی ایام حج است. این نظریه به ((مجاهد و شعبه)) نسبت داده شده است. (۱۸۳)

۳ ((روز حج اکبر))، روز عید قربان است. این نظریه را بسیاری از محدثان و مفسران قرآن کریم برگزیده اند و روایات زیادی نیز آن را تائید می کند.

فضیل بن عیاض می گوید: ((از امام صادق علیه السلام پیرامون حج اکبر پرسیدم که چه روزی است؟ آن حضرت فرمود: مگر درباره حج اکبر، مطلب خاصی داری؟ عرض کردم: بله، ابن عباس می گوید: حج اکبر، روز عرفه است... امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است: حج اکبر، روز عید قربان است، آنگاه به فرموده خداوند عزوجل: (فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشَدِّ) (۱۸۴) استدلال کرده

و می فرمود: این چهار ماه که به مشرکین مهلت داده شد، عبارت است از بیست روز از ماه ذیحجه، ماه محرم، صفر و ربیع الاول با ده روز از ماه ربیع الاخر. و اگر حج اکبر، روز عرفه باشد، مهلت داده شده، چهار ماه و یک روز خواهد شد)). (۱۸۵)

در ادامه، همین روایت، فضیل بن عیاض می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنای حج اکبر چیست؟

آن حضرت فرمود: این روز را حج اکبر نامیده اند؛ چون در آن سال بود که مسلمانان و مشرکان اجتماع کرده و هر دو طایفه حج را انجام دادند و پس از آن سال، هیچ مشرکی حج انجام نداد)). (۱۸۶)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان نیز همین نظریه را برگزیده است و می فرماید:

((این نظریه مورد تائید روایاتی است که از ائمه اطهار علیهما السلام رسیده و با معنای اعلان برائت، مناسب تر، و با عقل نیز سازگار است؛ زیرا آن روز، بزرگترین روزی بود که مسلمانان و عموم مشرکین به حج آمده و در منی جمع شده بودند...)). (۱۸۷)

اعلان برائت از مشرکین

خداوند در قرآن می فرماید:

(بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَإِنَّ اللَّهَ مُحْزِي الكَافِرِينَ وَإِذَا نَزَلَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ). (۱۸۸)

یعنی: ((این اعلام بیزاری است از طرف خدا و پیامبرش به سوی مشرکانی که با آنان پیمان بسته اید. پس ای مشرکان! چهار ماه در زمین بگردید و بدانید که شما ناتوان

کننده خداوند نیستید و خدا خوارکننده کافران است. و این هشدار است از طرف خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند، پس اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید، پس بدانید که شما ناتوان کننده خدا نیستید. و کسانی را که کافر شده اند، به عذابی دردناک مژده بده).

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

(وقتی رسول خداصلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، از انجام مراسم حج توسط مشرکین جلوگیری نمود. یکی از سنتهای اعراب جاهلی در حج این بود که وقتی کسی وارد مکه می شد و با لباس خود طواف می کرد، پس از طواف، دیگر نمی بایست آن لباس را نگه داشته و از آن استفاده کند، لذا آنان پس از طواف، لباس خود را به دیگری صدقه می دادند و یا از آن استفاده نمی کردند. بر این اساس، کسی که به مکه می آمد، لباسی را از کس دیگری عاریه می گرفت و پس از طواف به او برمی گرداند و اگر لباس عاریه ای پیدا نمی کرد، لباسی را کرایه می کرد و کسی که قدرت کرایه کردن لباس را نداشت و برایش یک لباس نیز بیشتر نبود، آن را از بدن بیرون آورده و عریان طواف می کرد. روزی زنی زیبا و خوبروی از زنان عرب، برای طواف به مسجدالحوام آمد و از دیگران درخواست کرد لباسی را به صورت عاریه یا کرایه به او بدهند، ولی کسی به او لباس نداد. به او گفتند: اگر با لباس

خود طواف کنی باید آن را صدقه بدهی، آن زن گفت: این تنها لباس من است، چطور آن را صدقه بدهم؟ لذا برهنه مشغول طواف شد، مردم به تماشای او ایستادند... پس از پایان طواف، عده ای از او خواستگاری کردند، آن زن گفت: من شوهر دارم. سیره رسول خداصلی الله علیه و آله قبل از نزول سوره براءت این بود که با هیچ کس نجنگد مگر اینکه او جنگ را شروع کند.

وقتی این آیات از اوّل سوره براءت نازل شد، پیامبر آنان را به ابابکر داده و به او امر فرمودند تا به مکه برود و آیات را در منی و روز عید قربان برای مردم بخواند. همینکه ابابکر رفت، جبرئیلبر رسول خداصلی الله علیه و آله نازل شد و فرمود: یا محمد الا-یؤدّی عنک الا رجل منک، این پیام را باید مردی از خاندان خودت ابلاغ کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به دنبال ابابکر فرستاد. علی علیه السلام در منطقه ((روحاء)) (۱۸۹) به ابابکر رسید و آیات را از او گرفت. ابابکر خدمت رسول خداصلی الله علیه و آله برگشت و گفت: آیا درباره من آیه ای نازل شده است که تصمیم خود را عوض کردی؟ پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: خیر، خداوند به من امر فرمود که این پیام توسط خود من یا مردی از خانواده ام ابلاغ گردد...)). (۱۹۰)

درباره مفاد این پیام، طبرسی در مجمع البیان از زیدبن نضیع نقل می کند که او گفته است: از علی علیه السلام سؤال کردم: ماءموریت شما در ذیحجه چه بود؟

آن حضرت فرمود: ((من))

برای ابلاغ چهار چیز مأمور شدم:

۱ فقط افراد مؤمن می توانند داخل کعبه شوند.

۲ کسی حق ندارد برهنه طواف کند.

۳ از این سال به بعد، هیچ کافری حق ندارد با افراد مؤمن در مسجدالحرام اجتماع کند.

۴ اگر بین پیامبرصلی الله علیه و آله و کسانی از مردم، پیمانی هست که زمان آن مشخص است، آن پیمان تا آن زمان باقی است و اگر بین پیامبرصلی الله علیه و آله و کسانی از مردم پیمانی نیست تا زمان باقی مانده از ماههای حرام (چهار ماه) فرصت دارد)). (۱۹۱)

نکته اول: علت اینکه پیامبرصلی الله علیه و آله را برای ابلاغ این پیام مأمور کرد، فقط دستور خداوند باری تعالی بود. و این از فضایل بزرگ امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. پیام خداوند بخصوص چنین پیام مهمی را فقط خود رسول الله صلی الله علیه و آله یا کسی که در مقام و قرب الهی نزدیک به او باشد، می تواند ابلاغ کند.

و جای تأسف است که عده ای از مفسرین اهل سنت برای انکار این فضیلت مهم، از ظاهر کلام اینکه رسول خداصلی الله علیه و آله را برای ابلاغ این پیام مأمور کرد، این بود که در گذشته اعراب، پیمانهای خود را نقص نمی کردند مگر با حضور کسی که آن پیمان را بسته بود، یا مردی از آن خاندان باشد، لذا پیامبرصلی الله علیه و آله ی خواست بهانه را از دست مشرکان بگیرد و علی علیه السلام را که از اهل خود بود، به سوی مکه فرستاد!!! (۱۹۲)

این سخن صحیح نیست؛ زیرا از مفسرین

اهل سنت سؤال می کنیم آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ودش و بدون اینکه جبرئیل به او امر کند، علی علیه السلام را برای گرفتن پیام از ابابکر و ابلاغ آن به مردم فرستاد یا آن حضرت پس از نزول جبرئیل و امر به اینکه ((لا یؤدی عنک الا رجل منک)) اقدام به فرستادن علی علیه السلام به دنبال ابابکر و گرفتن پیام از او نمود؟

در صورت اول ممکن است بگوییم: پیامبر صلی الله علیه و آله فقط به خاطر رعایت سنت دیرینه اعراب، اقدام به این کار کرده است، ولی جای این سؤال باقی است که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از دادن پیام به ابابکر نیز به این رسوم اعراب آگاه بود، پس چرا از همان ابتدا این پیام را ب علی علیه السلام نداد تا برای مردم ابلاغ کند؟

و در صورت دوم ممکن نیست بگوییم: اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله برای فرستادن علی علیه السلام فقط طبق رسوم اعراب جاهلی بوده است؛ زیرا نزول جبرئیل برای چنین امری بخصوص، پس از دادن این پیام به ابابکر، حکایت از یک انتخاب الهی دارد و ممکن نیست خداوند جبرئیل را فقط برای پاسخگویی به یک سنت غلط و رسم جاهلی، به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستد.

نکته دوم: کعبه به منزله قلب مسجد الحرام است؛ چنانکه مسجد الحرام قلب حرم خدا و حرم خدا قلب جوامع اسلامی است. و همانطور که کعبه و مسجد الحرام جایگاه مسلمین است و باید از وجود مشرکین و بت پرستان پاک شود، جوامع اسلامی نیز باید از وجود مشرکین و بت پرستان پاک

گردد. خدا و رسولش از مشرکین بیزارند و این پیام به صورت آشکار در روز عید قربان توسط علی علیه السلام اعلان شد. چرا پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به ابلاغ و اعلان این پیام در جمع تمام مسلمانان و مشرکان شد؟ آیا غرض خداوند فقط نیامدن مشرکان به حرم خدا بود؟ اگر چنین باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله ی توانست با نوشتن نامه و پیغام دادن به قبایل مشرکین، این پیام را به آنان برساند. پس هدف، تنها نیامدن به حرم خدا نبود، بلکه هدف خداوند، اعلان انزجار و کوچک کردن مشرکان بود. هدف خداوند این بود که تمام مسلمانان از این امر آگاه شوند، لذا فرمود:

((اذانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ)). و نفرمود: ((اذانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الْمُشْرِكِينَ)).

هدف این بود که اعلان براءت از مشرکین به صورت یک سنت در میان مسلمین پایدار بماند و مسلمانان در هر کجا که هستند و بخصوص در کنار خانه کعبه، بساط انواع شرک را برچینند. مسلمانان باید در همه زمانها شرک را در هر لباسی بشناسند و از آن اعلان براءت کنند. شرک در هر زمانی با لباس مخصوص آن زمان جلوه می کند. در گذشته در لباس لات و منات و عزّی جلوه می کرد و اکنون در لباس فحشا و فساد و استکبار و استعمار جهانی، جلوه کرده است. پس مسلمانان باید در چنین اجتماع بزرگی، فریاد براءت از زورگویی و استکبار را به گوش زورگویان و مستکبرین جهان برسانند، لذا امام خمینی (ره) آن عارف آگاه می فرماید:

((اعلان براءت از مشرکان که از ارکان توحیدی و واجبات سیاسی حج است،

باید در ایام حج به صورت تظاهر است و راهپیمایی با صلابت و شکوه هرچه بیشتر و بهتر، برگزار شود)). (۱۹۳)

توصیه می‌کنم هر یک از زائران بیت الله الحرام قبل از سفر، پیام فریاد برائت امام خمینی (ره) را مطالعه کرده و رهنمودهای مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه‌ای دامه‌ظله را که راهگشای زائران حج ابراهیمی است، ملاحظه نمایند.

آثار و منافع حج

حج علاوه بر آثار معنوی و اخروی، دارای منافع دنیوی نیز هست. در قرآن کریم می‌فرماید:

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ (۱۹۴)

یعنی: ((و در میان مردم به حج آواز ده، پیاده و سوازه بر شتران لاغر از راههای دور به سوی تو آیند تا سودهایی را که برای آنان هست، بنگرند)).

در این آیه، جمله ((لشهادوا منافع لهم)) اطلاق دارد و منافع دنیوی و اخروی را شامل می‌شود.

علامه طباطبایی (ره) در تفسیر این آیه می‌فرماید: ((کلمه منافع، در این آیه اطلاق دارد و مقتید به منافع دنیوی یا اخروی نشده است)). (۱۹۵)

((ربیع بن خثیم)) از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را درخواست کرد، امام در پاسخ فرمود: ((منافع دنیا و آخرت را شامل می‌شود)). (۱۹۶)

تحقیق و تفحص در روایات، بیانگر این واقعیت است که منافع دنیوی و اخروی حج، عبارتند از:

۱ رفتن به حج موجب سلامتی بدن می‌شود؛ زیرا بدن انسان با سعی بین صفا و مروه، طواف، حضور در صحرای عرفات و... در تحرک است و به گونه‌ای ورزش می‌کند.

۲ حج، موجب زیاد شدن رزق می‌شود و فقر را می‌زداید.

۳ حج، موجب بخشیده شدن

گناهان می گردد.

۴ حج، انسان را وارد بهت کرده و از آتش جهنم محفوظ می دارد.

امام صادق علیه السلام از امام سجاده علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

((حُجُّوا وَعْتَمِرُوا تَصِحُّ أَعْبَادُكُمْ وَتَتَّسِعُ أَرْزَاقُكُمْ وَيَصْلِحُ إِيْمَانُكُمْ وَتَكْفُو أَمْوَالُهُ النَّاسِ وَمُؤْنَهُ عِيَالَتِكُمْ))

یعنی: ((به حج و عمره بروید تا بدنهای شما سلامت باشد و رزق و روزی شما زیاد شود و مخارج خانواده تان فراهم گردد)).

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه می فرماید:

((وَحُجُّ الْبَيْتِ وَعَتْمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيُرْخِضَانِ الذَّنْبَ)) (۱۹۷)

یعنی: ((یکی از بهترین راههای تقرب به خداوند، حج و عمره است؛ زیرا حج و عمره فقر را می زدایند و گناه را پاک می سازند)).

((هشام بن حکم)) از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

((کسانی که به حج می روند سه گروه هستند: گروهی از آتش جهنم نجات پیدا می کنند و گروهی بی گناه می شوند مانند روزی که از مادر متولد شده اند و گروهی خانواده و اموالشان حفظ می شود و این کمترین فردی است که به حاجی می رسد)). (۱۹۸)

حضور امام زمان (عج) در موسم حج

شکی نیست که خداوند باری تعالی این اجتماع عظیم و کنگره جهانی اسلام را بدون امام و پیشوا نمی گذارد. و امام زمان عج در تمام سالها در مراسم حج شرکت می کنند.

((عبید بن زراره)) می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید:

((يُقَدِّدُ النَّاسَ إِمَامَهُمْ فَيَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرُونَهُ)) (۱۹۹)

یعنی: ((مردم امام خود را نمی بینند، آن حضرت در هنگام حج حاضر می شود و مردم را می بیند ولی مردم او را نمی بینند)).

و از ((محمد بن عثمان عمری)) که یکی از کسانی است

که از سوی امام به نیابت منصوب شده بود، نقل شده است که او می گوید:

((وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيَحْضُرُ الْمُوسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَلَا يَعْرِفُونَهُ))

((یعنی: به خدا سوگند! صاحب این امر هر سال در این موسم شرکت کرده و مردم را می بیند و آنان را می شناسد، ولی مردم، آن حضرت را نمی شناسند)).

((عبدالله بن جعفر حمیری)) می گوید: از محمد بن عثمان عمری پرسیدم: آیا صاحب الامر را دیده ای؟

او گفت: بله، آخرین بار در کنار خانه خدا آن حضرت را زیارت کردم و او می فرمود:

((اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي)).

شرایط قبول شدن حج

هر عبادتی، زمانی مورد قبول پروردگار واقع می شود که شرایط آن رعایت گردد؛ مثلاً نماز در صورتی قبول می شود که نمازگزار در مکان غضبی نباشد، لباس یا بدنش نجس نباشد، طهارت داشته باشد، حج نیز در صورتی مورد قبول پروردگار واقع می شود که شرایط آن رعایت شود. شرایط قبول شدن حج سه چیز است:

۱ مخارج حج از مال حلال باشد

مالی که انسان صرف حج می کند باید حلال باشد؛ زیرا این سفر یک سفر الهی و مقصود از آن، رسیدن به کمالات معنوی است و چنین مقصودی با مال حرام، تحقق پیدا نمی کند.

از ائمه معصومین روایت شده:

((هر کسی که با مال حرام به حج برود، هنگامی که در حال احرام کلمه ((لَبَّيْكَ)) را بر زبان جاری می کند، خطاب می رسد ما تو را نمی پذیریم)). (۲۰۰)

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است:

((إِذَا اكْتَسَبَ الرَّجُلُ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ ثُمَّ حَجَّ فَلَبَّى، نُودِيَ لِابْنَيْكَ وَلَا سَعْدِيكَ وَإِنْ كَانَ مِنْ حِلِّهِ فَلَبَّى، نُودِيَ: لَبَّيْكَ وَسَعْدِيكَ)) (۲۰۱)

یعنی: ((اگر کسی مال حرامی کسب کند و با آن به حج برود، هنگام گفتن کلمه ((لَبَّيْكَ))، خطاب می رسد: ما تو را نمی پذیریم. و اگر مال حلالی کسب کند و به حج برود، هنگام گفتن کلمه ((لَبَّيْكَ))، خطاب می رسد: ما تو را می پذیریم)).

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت در آخرین خطبه ای که قبل از رحلت بیان کردند، فرمود:

((وَمَنْ اِكْتَسَبَ مَالاً حَرَاماً لَمْ يَقْبَلِ اللهُ مِنْهُ صَدَقَةً وَلَا عِتْقاً وَلَا حَجّاً وَلَا اِعْتِمَاراً)). (۲۰۲)

یعنی: ((هر کسی که مال حرامی کسب کند، خداوند صدقه و آزاد کردن بنده و حج و عمره اش را قبول نمی کند)).

۲ قصد قربت و اخلاص

قصد قربت، شرط قبولی هر عبادتی است. و هیچ عبادتی بدون قصد قربت و اخلاص، مقبول در گاه خداوند نمی شود. و هر چه مرتبه اخلاص بالاتر و کاملتر باشد، عابد به حقیقت عبادت، نزدیکتر شده و عبادتش مقبول در گاه احدیت می شود.

در حج نیز قصد قربت و اخلاص شرط است. اگر کسی حج برود صرفاً برای اینکه به

او ((حاجی)) بگویند، و یا برای اینکه مورد طعن دیگران واقع نگردد و یا برای اینکه تجارت کند و یا برای اینکه تفریح کند، حج او مقبول در گاه خداوند نیست؛ زیرا حقیقت حج عبارت است از روی آوردن به سوی خداوند و بریدن از هر چه غیر اوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

((يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَكُونُ فِيهِ حُجُّ الْمُلُوكِ نَزْهَةً وَحُجُّ الْأَغْنِيَاءِ تِجَارَةً وَحُجُّ الْمَسَاكِينِ مَسَاءَلَةً)) (۲۰۳)

یعنی: ((زمانی می رسد که پادشاهان به حج می روند تا تفریح کنند و ثروتمندان به حج می روند تا تجارت کنند و فقرا به حج می روند تا نیاز خود را برآورده سازند)).

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

((مَنْ حَجَّ يَرِيدُ بِهِ اللَّهَ وَلَا يَرِيدُ بِهِ رِيَاءً وَلَا سَمْعَةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الْبُتَّةَ)) (۲۰۴)

یعنی: ((کسی که به حج برود فقط برای خدا، نه برای خودنمایی و کسب عنوان، خداوند او را می آمرزد)).

و در روایت دیگری نیز امام صادق علیه السلام می فرماید:

((الْحَجُّ حَجَانٌ: حَيْجٌ لِلَّهِ وَحَيْجٌ لِلنَّاسِ، فَمَنْ حَجَّ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ وَمَنْ حَجَّ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)) (۲۰۵)

یعنی: ((حج دو نوع است: حج برای خدا و حج برای مردم؛ کسی که برای خدا حج کند، پاداش او بهشت است و کسی که برای مردم حج برود، در قیامت پاداش خود را باید از مردم بگیرد)).

۳ ولایت

((ولایت)) ائمه اطهار علیهم السلام یکی از اساسی ترین شرایط قبولی حج است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

((وَاللَّهِ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدًا لِلَّهِ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَنْقَطِعَ عِلْبَاؤُهُ هَوْمًا ثُمَّ آتَى اللَّهَ بِبَعْضِهَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ عَمَلَهُ)) (۲۰۶)

یعنی: ((به خدا سوگند! اگر بنده ای خداوند را هزار

سال عبادت کند به اندازه ای که رگ گردن او فرتوت گردد، ولی با کینه ما اهل بیت بمیرد، خداوند تمام اعمال او را به خودش برمی گرداند)).

و از امام سجاده علیه السلام نیز نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَّرَ مَا عَمَّرَ نُوحٌ ۷ فِي قَوْمِهِ، يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعِيرٍ وَلَا يَتَنَا لَمْ يَنْتَفِعْ بِذَلِكَ شَيْئًا)). (۲۰۷)

یعنی: ((بهترین مکان برای عبادت تو بین رکن و مقام ابراهیم است، ولی اگر کسی غمر نوح را داشته باشد و در تمام عمر، روزه نگیرد و میان رکن و مقام ابراهیم، شبها را تا صبح نماز بخواند، اما بدون ولایت ما خداوند را ملاقات کند، هیچ ارزشی برای او ندارد)).

حج بدون ولایت، حج مردمی است که در زمان جاهلیت زندگی می کردند. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آن حضرت در حالی که می دید مردم به اطراف خانه کعبه طواف می کنند، فرمود:

((مردم در دوران جاهلیت اینطور طواف می کردند، ولی خداوند به مردم فرمان حج داد تا پس از طواف، به سراغ ما بیایند و پایداری خودشان را نسبت به اطاعت ما و دوستی و محبتشان را نسبت به ما و قدرشان را برای یاری ما عرضه نمایند. (۲۰۸)

این روایات، بیانگر این واقعیت است که انجام مناسک حج بدون ولایت، همان حج مردم زمان جاهلیت است. و حج کامل و صحیح آن است که انسان مناسک حج را به گونه ای که ائمه اطهار علیهم السلام دستور داده اند، انجام دهد.

در بعضی از روایات، ((ولایت)) به عنوان یکی از ارکان دین مطرح گردیده؛ چنانکه

حج نیز یکی از ارکان شمرده شده است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

((بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ)). (۲۰۹)

یعنی: ((اسلام بر پنج پایه استوار شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و آنطور که برای ولایت سفارش شده است، برای هیچ چیزی سفارش نشده است)).

این روایات نیز حکایت از این مطلب دارد که حج، بدون ولایت، حج کامل و صحیح نیست.

اقسام حج و عمره

اینجا لازم است قبل از پرداختن به عمره و اهمیت آن، خلاصه اقسام حج و عمره را بیان کنیم و تفصیل آن بعداً خواهد آمد. فریضه حج سه نوع است:

۱- حج تمتع

این نوع از حج بر کسانی واجب است که مستطیع بوده و فاصله مسکن او با مکه شانزده فرسخ (۹۶ کیلومتر) یا بیشتر باشد.

((حج تمتع، دارای سیزده عمل است: احرام در مکه، وقوف در عرفات، وقوف در مشعرالحرام، رمی جمره عقبه، قربانی در منی، تراشیدن سر یا تقصیر در منی، طواف حج تمتع، نماز طواف، سعی بین صفا و مروده، طواف نساء، نماز طواف نساء، ماندن در منی، در شب یازدهم و دوازدهم ذیحجه، رمی سه جمره در روز یازدهم و دوازدهم ذیحجه.

علت نامگذاری این نوع از حج را به ((حج تمتع)) این است که کلمه ((تمتع)) به معنای لذت بردن و بهره مند شدن است. و در فاصله میان عمره تمتع و حج تمتع، چیزهایی که به واسطه احرام، حرام شده بود، حلال می شود و می توان از آنها بهره مند شد، فقط تراشیدن سر در میان عمره و حج تمتع به حرمت خود باقی است.

۲- حج افراد

این نوع از حج در سه صورت واجب می شود:

الف: کسی که مستطیع است و منزل او تا مکه کمتر از شانزده فرسخ (۹۶ کیلومتر) فاصله داشته باشد.

ب: کسی که حج تمتع بر او واجب است ولی به خاطر تنگی وقت و دیر رسیدن به مکه نتواند تمام اعمال عمره تمتع را به جا آورد، در این صورت، چنین اشخاصی باید نیت خود را از احرام عمره تمتع به احرام حج افراد، تغییر دهند، و به عرفات رفته و سپس به مشعر بروند و سایر اعمال حج را انجام دهند و بعداً عمره مفرده ای به جا آورند.

ج: زنی که به واسطه عادت ماهیانه نتواند وارد مسجدالحرام

شود و از انجام اعمال عمره تمتع باز بماند؛ چنانچه این حالت تا روز نهم ذیحجه موقع وقوف در عرفات هست، ادامه پیدا کند، باید نیت خود را از حج تمتع به حج افراد تغییر دهد و پس از انجام اعمال حج، عمره مفرد ای انجام دهد.

علت نامگذاری این نوع از حجه حج افراد این است که انسان در این حج، منفرداً و بدون قربانی به حج می رود.

۳ حج قران

این حج نیز مخصوص کسانی است که مستطیع هستند و فاصله منزل آنها تا مکه کمتر از شانزده فرسخ (۹۶ کیلومتر) است.

در حج افراد لازم است هنگام بستن احرام، تلبیه گفته شود، ولی در حج قران انسان می تواند در هنگام احرام، تلبیه بگوید و یا حیوانی را برای قربانی همراه خود ببرد. و علت نامگذاری این نوع از حج به حج قران، این است که انسان در این حج گاهی با خود قربانی را همراه و مقرون می نماید.

((عمره)) نیز دو قسم است:

۱ عمره تمتع

عمره تمتع قبل از حج تمتع انجام می گیرد و اعمال آن عبارتند از: احرام در میقات، طواف کعبه، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، تقصیر. عمره تمتع و حج تمتع مربوط به همدیگر هستند، طوری که هر دو یک عمل محسوب می شوند.

۲ عمره مفرد

عمره مفرد، دارای هفت واجب است: احرام، طواف، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، حلق یا تقصیر، طواف نساء، نماز طواف نساء، عمره مفرد فقط در چند مورد واجب است:

الف: کسی که منزل او تا مکه کمتر از شانزده فرسخ فاصله داشته باشد. این شخص اگر استطاعت حج و عمره را داشته باشد، هر دو بر او واجب است. و اگر استطاعت حج تنها یا عمره مفرد تنها را داشته باشد، فقط همان حج یا عمره بر او واجب می باشد.

ب، ج: در آن دو مورد دیگری که در حج افراد ذکر شد.

د: در موردی که عمره مفرد متعلق نذر یا عهد یا قسم قرار گیرد.

در غیر این موارد، عمره مفرد در تمام ماههای سال و بخصوص در ماه رجب، مستحب است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

((الْحَجُّ شَوَابُهَا الْجَنَّةُ وَالْعُمْرَةُ كَفَّارَةٌ كُلُّ ذَنْبٍ)). (۲۱۰)

یعنی: ((پاداش حج، بهشت می باشد و عمره، کفاره هر گناهی است)).

عمره مفرده در ماه رجب از عمره مفرده در سایر ماهها افضل است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((الْمُعْتَمِرُ يَعْتِمِرُ فِي أَيِّ شَهْرِ السَّنَةِ شَاءَ وَآءُفْضَلُ الْعُمْرَةِ رَجَبٍ)). (۲۱۱)

یعنی: ((کسی که می خواهد عمره برود، در هر یک از ماههای سال که بخواهد می تواند، ولی بهترین عمره، عمره ماه رجب است)).

پاداش کسی که به حج و عمره می رود

((حج))، یک عبادت بسیار

با فضیلتی است. و برای کسی که توفیق یابد به حج یا عمره برود، خداوند پاداش ویژه ای را اختصاص داده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: ((حاجی، هنگامی که آماده رفتن به حج می شود، خداوند در برابر هر چیزی که بردارد و بگذارد، ده حسنه برای او می نویسد و ده گناه را از او برمی دارد، و ده درجه او را بالا می برد. و نیز وقتی سوار بر شترش می شود، در برابر هر قدمی که شتر برمی دارد همین پاداش برای حاجی ثبت می شود...)). (۲۱۲)

امام باقر علیه السلام نیز فرموده است: ((کسی که به حج می رود، وقتی لوازم سفر را آماده می کند، خداوند در برابر هر قدمی که برای آماده کردن لوازم سفر برمی دارد، ده حسنه برای او می نویسد و ده گناه را از او می زداید و ده درجه او را بالا می برد. و هنگامی که لوازم سفر را آماده نمود و به کاروان پیوست، خداوند در برابر هر قدمی که به زمین بگذارد و بردارد، همان پاداش قبلی را به او می دهد و وقتی تمام مناسک حج را انجام دهد، خداوند گناهایش را می بخشد...)).

حج انسان را از گناهان بیمه می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((وَلَا تَكْتُبُ عَلَيْهِ الذُّنُوبَ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَتَكْتُبُ لَهُ الْحَسَنَاتُ اِلَّا اَعْنُ يَاءُ تِي بِكَبِيرَةٍ)). (۲۱۳)

یعنی: ((کسی که به حج برود تا مدت چهار ماه، گناهان او (که از روی سهل انگاری انجام می دهد) نوشته نمی شود و فقط کارهای نیک و شایسته اش ثبت می شود، مگر اینکه گناه کبیره انجام دهد)).

اگر حاجی در سفر

حج بمیرد، خداوند او را از وحشت روز قیامت در امان می‌دارد. امام صادق علیه السلام فرموده است:

((مَنْ مَاتَ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ ذَاهِبًا أَوْ جَائِيًا أَوْ مِنْ مَنِ الْفَرْعِ الْاَكْبَرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)). (۲۱۴)

یعنی: ((هر کسی که در راه رفتن به مکه یا آمدن از مکه بمیرد، از وحشت بزرگ در روز قیامت در امان است)).

پادشاه دیگر حاجی این است که در طول مسافرتو بر خداوند وارد می‌شود و مهمان اوست لذا هر حاجت مشروع و ممکن را که از خداوند بخواهد، او برآورده می‌سازد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

((الْحَجَّاجُ وَالْعُمَارُ وَقَدْ أَلَّفَهُ اللَّهُ يُعْطِيهِمْ مَسَاءً لَوْا وَيَسْتَجِيبُ دُعَائَهُمْ وَيَخْلِفُ نَفَقَاتَهُمْ)). (۲۱۵)

یعنی: ((کسانی که به حج و عمره می‌روند، بر خداوند وارد شده‌اند و هرچه از خداوند بخواهند به آنان می‌دهد و دعای آنان را مستجاب می‌کند و مخارج آنان را می‌پردازد)).

و از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((إِنَّ ضَيْفَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ رَجُلٌ حَجَّ وَاعْتَمَرَ، فَهُوَ ضَيْفُ اللَّهِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ)). (۲۱۶)

یعنی: ((مهمان خداوند مردی است که حج و عمره می‌رود، او تا هنگامی که به خانه‌اش برگردد، مهمان خداوند است)).

یکی دیگر از پادشاهای کسی که به حج و عمره برود این است که تمام گناهانش پاک می‌شود و مانند روزی که از مادر متولد شده، هیچ گناهی ندارد. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((مَنْ حَجَّ هَذَا الْبَيْتِ فَلَمْ يَزِفْ وَلَمْ يَفْسُقْ، خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ)). (۲۱۷)

یعنی: ((هر کسی که خانه خدا را طواف نموده و اعمال حج را انجام دهد و

در آن هنگام) آمیزش، و نافرمانی خدا نکند، از گناهانش بیرون می رود مانند روزی که مادرش او را زاییده است)). (۲۱۸)

پاداش کسی که به حاجی کمک کند

کمک کردن به کسی که قصد مسافرت به حج را دارد، پاداش ویژه ای دارد. امام سجاده علیه السلام فرموده است:

((مَنْ خَلَفَ حَاجًّا فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ كَانَ لَهُ كَأَجْرِهِ حَتَّىٰ كَأَنَّهُ يَسْتَلِمُ الْأَحْجَارَ)). (۲۱۹)

یعنی: ((کسی که سرپرستی خانواده و اموال حاجی را بر عهده بگیرد، پاداش او مانند پاداش حاجی است و گویا خود او سنگهای خانه کعبه را استلام می نماید)).

آداب سفر حج و عمره

سفر حج و عمره از جهات گوناگونی با سایر مسافرتها فرق دارد. و در واقع سفر حج یک سفر الهی است. در این سفر، انسان به دیدار دوست و معشوق حقیقی خویش می رود. و لذا در طول سفر، رعایت چند نکته لازم است:

۱ صدقه بدهد

هرگاه انسان بخواهد مسافرتی برود، مستحب است در ابتدای سفر، صدقه بدهد؛ زیرا صدقه، بلا را دفع می کند. در بعضی از روایات، سفارش شده است که در روز چهارشنبه یا در حالی که قمر در برج عقرب هست، به مسافرت نروید، زیرا مسافرت در این روزها عاقبت و نتیجه خوبی ندارد، ولی انسان می تواند با دادن صدقه در همین روزها نیز به مسافرت برود.

((حماد بن عثمان)) می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مسافرت در روزهای نحس مانند روز چهارشنبه و غیر آن، مکروه است؟

آن حضرت فرمود: ((در ابتدا سفر صدقه بده و هرگاه خواستی به مسافرت بروی آیه الکرسی را هر شب قرائت کن)). (۲۲۰)

۲ دعای سفر را بخواند

مستحب است انسان هنگام رفتن به حج دعای سفر حج را بخواند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت درباره دعای سفر حج و عمره، فرموده است: هرگاه خواستی از خانه بیرون آمده و به حج و عمره بروی دعای فرج را بخوان و بگو:

((لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)).

سپس بگو: ((إِنَّهُمْ كُنُّ لِي جَارًا مِنْ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَمِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ)).

سپس بگو: ((بِسْمِ اللّٰهِ دَخَلْتُ وَبِسْمِ اللّٰهِ خَرَجْتُ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ، اٰلَلّٰهُمَّ اِنِّيْ اُقَدِّمُ بَيْنَ يَدَي نِسْيَانِي وَعَجَلْتِي بِسْمِ اللّٰهِ وَمَا شَاءَ اللّٰهُ
فِي سِيَافِرِي هٰذَا ذَكَرْتُهُ اَوْ نَسِيْتُهُ، اٰلَلّٰهُمَّ اَنْتَ الْمُسْتَعَانُ عَلٰى الْاُمُوْر كُلِّهَا وَاَنْتَ الصّٰحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيْفَةُ فِي الْاَهْلِ، اٰلَلّٰهُمَّ
هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا وَاطْوِلْنَا الْاَرْضَ وَسَيِّرْنَا فِيهَا بِطَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُوْلِكَ، اٰلَلّٰهُمَّ اصْلِحْ لَنَا ظَهْرَنَا وَبَارِكْ لَنَا فِيهَا رِزْقَنَا

وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ، اِئْتِنَا مِنْ عَشَاءِ السَّفَرِ وَكَآبِهِ الْمُنْقَلِبِ وَسُوءِ الْمُنْظَرِ فِي الْاَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَالِدِ، اِئْتِنَا مِنْ عَضُدِي وَنَاصِرِي، بِكَ اِحْلُ وَبِكَ اَسِيرُ، اِئْتِنَا فِي سَفَرِي هَذَا السَّرُورُ وَالْعَمَلُ بِمَا يُرْضِيكَ عَنِّي، اِئْتِنَا مِنْ اَعْيُنِي وَبُعْدِهِ وَمَشَقَّتِهِ وَاَضْيَاعِي فِيهِ وَاخْلَفِي فِي اَهْلِي بِخَيْرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ، اِئْتِنَا مِنْ عَيْدِكَ وَهَذَا حَمْلَانِكَ وَالْوَجْهَ وَجْهِيكَ وَالسَّفَرُ اِلَيْكَ وَقَدْ اَطَّلَعْتُ عَلَى مَا لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ اَحَدٌ، فَاجْعَلْ سَفَرِي هَذَا كَفَّارَةً لِمَا قَبْلَهُ مِنْ ذُنُوبِي وَكُنْ عَوْنًا لِي عَلَيْهِ وَاكْفِنِي وَعَثَّهُ وَمَشَقَّتَهُ وَلَقِّنِي مِنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ رِضَاكَ فَاِنَّمَا اَنَا عَبْدُكَ وَبِكَ وَلَكَ)).

و وقتی پای خود را در وسیله ای که برای رفتن به حج مهیا شده گذاشتی، بگو:

((بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ)).

و هنگامی که سوار آن وسیله شدی و لوازم خود را برداشتی، بگو:

((الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا سَلَامًا وَعَلَّمَنَا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، سُبْحَانَ اللّٰهِ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَاَنَا اِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اِئْتِنَا الْحَامِلُ عَلٰى الظَّهْرِ وَالْمُسْتَبْعَانُ عَلٰى الْاَمْرِ، اِئْتِنَا بَلَاغًا يَبْلُغُ اِلَى خَيْرٍ، بَلَاغًا يَبْلُغُ اِلَى مَغْفِرَتِكَ وَرِضْوَانِكَ، اِئْتِنَا لِاطْيَرِ الْاِطْيَرِكَ وَلَا خَيْرَ اِلَّا جَيْرُكَ وَلَا حَافِظَ غَيْرِكَ)). (۲۲۱)

۳ وصیت بکند

سفر حج بخصوص برای مسافرانی که از نقاط مختلف جهان به حج تمتع و عمره مفرده می روند، سفری طولانی است و ممکن است از این سفر برنگردند و قبل از برگشتن از دنیا بروند، لذا اهل بیت اطهار علیهم السلام سفارش کرده اند که انسان قبل از هر مسافرتی، به ویژه مسافرت حج، وصیت کند و دیگران را نسبت به حقوق واجبه و پرداخت دیون خویش آگاه سازد. از امام رضا علیه السلام

نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((إِذَا أَرَدْتَ الْخُرُوجَ إِلَى الْحَجِّ وَدَعْتَ أَهْلَكَ وَأَوْصِيَّتَ وَقَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ مَا عَلَيْكَ مِنَ الدِّينِ)). (۲۲۲)

یعنی: ((هرگاه خواستی به حج بروی با خانواده ات خداحافظی کن و وصیت نما و قرض خویش را پرداخت کن)).

۴- خانواده خود را جمع کند

مستحب است قبل از شروع به سفر حج خانواده خود را جمع کرده و با همه آنان خداحافظی نماید. شیخ صدوق در کتاب ((المقنع فی الفقه)) می گوید: ((هرگاه خواستی به سفر حج بروی، خانواده خود را جمع کن)). (۲۲۳)

در کتاب ((فقه الرضا)) (۲۲۴) نیز به این امر، سفارش شده است.

و سرّ این امر شاید این باشد که انسان وقتی خویشان و خانواده اش را جمع کند، در حضور خود آنان حلالیت می طلبد و در واقع با خاطری آسوده به دیار دوست سفر می کند. بدیهی است در این سفر الهی، هنگامی انسان موفق به انجام آن و به مطلوب نایل می گردد که هیچکس از او ناراضی نباشد.

۵ دو رکعت نماز بخواند

در کتاب ((فقه الرضا)) فرموده است: هرگاه خواستی به سفر حج بروی، خانواده خود را جمع کن و دو رکعت نماز بخوان و خداوند را تمجید کن و بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لوات بفرست و آنگاه دو دست خویش را به سوی خداوند بلند کن و بگو:

((إِلَّهِمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ الْيَوْمَ دِينِي وَمَالِي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَوَلَدِي وَجَمِيعَ خَيْرَانِي وَأَخْوَانَنَا الْمُؤْمِنِينَ الشَّاهِدَ مِنَّا وَالْغَائِبَ عَنَّا)). (۲۲۵)

۶ تنها به مسافرت نرود

در روایات زیادی سفارش شده است که تنها به مسافرت نرود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام ه امام حسن وصیت می کند که:

((سَبِّحْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ)). (۲۲۶)

یعنی: ((قبل از مسافرت، جویای رفیق باش)).

((لقمان)) نیز به پسرش سفارش کرده است که:

((يَا بُنَيَّ! الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ)). (۲۲۷)

یعنی: ((ای پسر! ابتدا رفیق پیدا کن و سپس به مسافرت برو)).

امام صادق علیه السلام نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: ((آیا می خواهید برترین مردم را به شما معرفی کنم؟))

اصحاب گفتند: بله.

آن حضرت فرمود: ((کسی که تنها مسافرت کند و کسی که از کمک به دیگران خودداری نماید و کسی که خدمتکارش را بزند)). (۲۲۸)

۷ در مسافرت اخلاق نیکو داشته باشد

امام باقر علیه السلام می فرماید:

((مَایَعْبُوْ مَنْ یَسْلُکُ هَذَا الطَّرِیْقَ إِذَا لَمْ یُکُنْ فِیْهِ ثَلَاثٌ خِصَالٍ: وَرَعٌ یَحْجُرُهُ عَنِ مَعَاصِیِ اللّٰهِ وَحِلْمٌ یَمْلِکُ بِهِ غَضَبَهُ وَحُسْنُ الصُّحْبَةِ لِمَنْ صَحِبَهُ)). (۲۲۹)

یعنی: ((اعتنایی نیست به کسی که این راه (حج) را بپیماید ولی سه خصلت در او نباشد: ۱- پاکدامنی که او را از گناه بازدارد. ۲- بردباری که بر خشمش چیره شود. ۳- برخورد خوب با رفیقش)).

۸ به همسفر خود کمک کند

لازم است در مسافرت به همراهان کمک کرده و احتیاجات دیگران به ویژه کسانی که ضعیف هستند را برآورده سازد)). رسول خدا علیه السلام فرموده است:

((مَنْ اَعَانَ مُؤْمِنًا مُسَافِرًا نَفْسَ اللّٰهِ عَنْهُ ثَلَاثًا وَسَبْعِیْنَ کُرْبَةً وَاَعَارَهُ فِی الدُّنْیَا وَاَلَا خِرَهِمِنَ الْعَمِّ وَالْهَمِّ. وَنَفَسَ عَنْهُ کُرْبَةً الْعَظِیْمَ یَوْمَ یُعْصُ النَّاسُ بِاَنْفُسِهِمْ)). (۲۳۰)

یعنی: ((هر کسی که مسافر مؤمنی را کمک کند، خداوند ۷۳ گرفتاری را برای او برطرف می کند و او را در دنیا و آخرت از نگرانی و اندوه پناه می دهد و آن گره بزرگ را روزی که مردم نفسهایشان در گلو حبس می شود، برای او می گشاید)).

گزیده مناسک حج و عمره

همانطور که قبلاً اشاره شد، حج سه نوع است:

۱- حج تمتع.

۲- حج قران.

۳- حج افراد.

عمره نیز بر دو نوع است:

۱- عمره تمتع.

۲- عمره مفرده.

((عمره تمتع)) در واقع یک عمل مستقلی نیست، بلکه مربوط به حج تمتع می باشد و باید قبل از اعمال حج تمتع، اعمال و مناسک عمره تمتع انجام گیرد.

مهمترین نوع از انواع حج، حج تمتع است؛ زیرا حج تمتع جامع تمام مناسک و اعمال حج قران و افراد و عمره مفرده هست، ولی این انواع جامع تمام مناسک حج تمتع نمی باشند. و لذا ما ابتدا مناسک حج تمتع را توضیح می دهیم و سپس سایر انواع را ذکر خواهیم کرد.

حج تمتع

((حج تمتع)) بر کسانی واجب است که فاصله منزل آنان با مکه شانزده فرسخ (۹۶ کیلومتر) یا بیشتر باشد مانند حجاج ایرانی. اعمال و مناسک حج برای این افراد از دو قسمت تشکیل یافته است.

۱ عمره تمتع

حجاج ایرانی و کسانی که وظیفه آنان انجام حج تمتع می باشد، باید قبل از اعمال و مناسک حج، ((عمره تمتع)) به جا آورند. آنان فرصت دارند از اول ماه شوال تا ظهر روز نهم ذیحجه، اعمال و مناسک عمره تمتع را به جا آورند و سپس آماده انجام مناسک حج بشوند. اعمال و مناسک عمره تمتع عبارتند از: الف

احرام

اولین عمل عمره تمتع، ((احرام)) است؛ یعنی مردان باید دو تکه پارچه غیر دوخته که یکی را لنگ و دیگری را روی شانه می اندازند، (۲۳۱) بر تن انداخته و با نیت احرام عمره تمتع، تلبیه بگویند. بانوان نیز همین عمل را می توانند انجام بدهند هر چند می توانند لباس دوخته نیز بپوشند.

((تلبیه)) عبارت است از گفتن:

((لَبَّيْكَ اِلهُمَّ لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ لَشَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ! (۲۳۲) اِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَشَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ!)).

این عمل را زائرین خانه خدا باید در یکی از میقاتهایی که در مسیر راه آنان هست انجام دهند.

میقاتهایی که برای احرام تعیین شده، پنج نقطه است:

۱ مسجد شجره (ذوالحلیفه):

((مسجد شجره)) در هشت کیلومتری غرب شهر مدینه واقع شده است. افرادی که از مدینه و اطراف آن عازم مکه می باشند، در این میقات احرام می بندند.

۲ وادی عقیق:

این محل در ۹۴ کیلومتری شمال شرقی مکه قرار دارد. افرادی که از راه عراق و نجد می خواهند به مکه مشرف شوند، در این محل مُحرم می شوند.

۳ جُحفه:

((جُحفه)) در ۱۵۶ کیلومتری شمال غربی مکه واقع شده است. و کسانی که از شام و کشورهای مجاور آن عازم مکه هستند، در این محل مُحرم می شوند.

۴ یَلَمَام:

((یَلَمَام)) نام کوهی است که در ۸۴ کیلومتری جنوب شرقی مکه واقع شده است. افرادی که از سمت یمن وارد مکه می گردند، آنجا مُحرم می شوند.

۵ قرن المنازل:

این محل در ۹۴ کیلومتری شرق مکه قرار دارد. و کسانی که از طائف عازم مکه هستند، آنجا مُحرم می شوند.

پس از پوشیدن لباس احرام به نیت احرام عمره تمتع و گفتن تلبیه، افراد، مُحرم می شوند. و در حالت احرام از اتکاب و انجام چند امر باید اجتناب شود:

۱ شکار کردن حیوان.

۲ جماع کردن.

۳ عقد کردن.

۴ استمنا.

۵ استعمال عطریات.

۶ سرمه کشیدن.

۷ نگاه کردن در آینه.

۸ فسوق. (۲۳۳)

۹ جدال. (۲۳۴)

۱۰ کشتن جانورانی که در بدن هستند.

۱۱ انگشتر به دست کردن برای زینت.

۱۲ روغن مالیدن به بدن.

۱۳ زدودن مو از بدن.

۱۴ بیرون آوردن خون از بدن.

۱۵ ناخن گرفتن.

۱۶ کندن دندان هرچند خون نیاید.

۱۷ کندن گیاه یا درختی که در محدوده حرم روییده باشد.

۱۸ همراه داشتن سلاح.

این موارد بین زن و مرد مشترک است. علاوه بر اینها، چهار امر دیگر بر مردان حرام است:

۱ پوشیدن جامه دوخته

۲ پوشیدن چیزی که تمام روی پا را بگیرد

۳ پوشاندن سر.

۴ سایه قرار دادن بالا سر. و دو امر دیگر نیز بر زنان حرام است:

۱ پوشیدن زیور برای زینت.

۲ پوشاندن روی خود با نقاب و روبند.

ب طواف کعبه

زایر خانه خدا پس از احرام وارد مکه می شود و باید به نیت طواف، هفت مرتبه به دور خانه کعبه دور بزند.

طواف را باید از مکانی که حجرالاسود در آنجا قرار دارد شروع کند و در همان جا به پایان ببرد.

۱ نیت طواف کند.

۲ اگر طواف کننده مرد است ختنه شده باشد.

۳ عورتین پوشیده باشد.

رعایت چند نکته در حال طواف لازم است:

۴ در حال طواف باید با طهارت باشد و بدن و لباسش نجس نباشد.

۵ خانه کعبه در حال طواف باید در سمت چپ طواف

کننده باشد.

۶ طواف کننده باید خارج از حجر اسماعیل طواف کند.

۷ فاصله طواف کننده از خانه کعبه بیش از ۵/۲۶ ذراع حدود سیزده متر، نباشد. البته از طرف حجر اسماعیل این فاصله کم می شود و ۵/۶ ذراع می گردد. (۲۳۵)

ج نماز طواف

پس از پایان یافتن طواف، باید دو رکعت نماز به نیت نماز طواف نزد مقام ابراهیم بخواند.

د سعی بین صفا و مروه

چهارمین عمل از اعمال عمره تمتع این است که پس از انجام نماز طواف، باید هفت مرتبه فاصله بین کوه صفا و مروه را بپیماید، البته نقطه شروع سعی، کوه صفا و ختم آن در کوه مروه می باشد.

ه - تقصیر

بعد از سعی، باید تقصیر کند؛ یعنی مقداری از ناخن یا موی سر یا صورت را کوتاه کند. پس از تقصیر، تمام اموری که بعد از احرام بر مُحْرَم حرام بود، بجز تراشیدن سر، حلال می شود.

۲- حج تمتع

پس از اتمام اعمال عمره تمتع، انسان از حالت احرام بیرون آمده و باید در مکه برای انجام مناسک حج تمتع، بماند. اعمال و مناسک حج تمتع عبارتند از:

الف احرام

اولین عمل از اعمال حج، احرام است. و کیفیت آن مانند احرام عمره تمتع می باشد با این تفاوت که در اینجا باید نیت احرام حج تمتع کند. این عمل باید در مکه و زمانی انجام شود که بتواند به وقوف در عرفات که ظهر روز نهم ذیحجه شروع می شود، برسد. (۲۳۶)

ب وقوف در عرفات

پس از احرام در مکه، باید برای وقوف در عرفات به صحرای عرفات رفت و از ظهر روز نهم ذیحجه تا مغرب همان روز، در آنجا ماند.

ج وقوف در مشعر

بعد از وقوف در عرفات و پس از مغرب روز نهم ذیحجه باید به طرف مشعرالحرام حرکت کرده و شب دهم را از اذان صبح تا طلوع آفتاب در آنجا بماند.

د- رمی جمره عقبه

پس از طلوع آفتاب در روز دهم ذیحجه باید به منی رفت. در منی چند عمل باید انجام گیرد، اولین عمل واجب در منی، زدن هفت عدد سنگ به ستونی به نام ((جمره عقبه)) (۲۳۷) است.

ه - قربانی:

پس از سنگ زدن به جمره عقبه، باید به قربانگاه رفته و یک شتر یا گاو و یا گوسفند، قربانی کرد. حیوانی که قربانی می شود، باید این شرایط را داشته باشد:

۱ مریض نباشد.

۲ خیلی پیر نباشد.

۳ ناقص العضو نباشد.

۴ کوری یا لنگی واضح نداشته باشد.

۵ دم بریده نباشد.

۶ گوش بریده نباشد.

۷ شاخش شکسته نباشد.

۸ لاغر نباشد.

۹ بیضه هایش را نکشیده باشند.

و حلق یا تقصیر

ششمین عمل حج، حلق یا تقصیر است؛ یعنی باید سر را بتراشد و یا مقداری از ناخن یا موی خود را بچیند. (۲۳۸) با انجام این

عمل، تمام محرمات احرام بر شخص حلال می شود بجز بوی خوش و زن.

ز طواف حج

پس از انجام اعمال منی، باید افراد به مکه برگردند و در آنجا هفت مرتبه به همان ترتیبی که در طواف عمره ذکر شد به دور خانه کعبه دور بزنند، البته باید نیت طواف حج بنمایند.

ح نماز طواف حج

پس از طواف حج باید دو رکعت نماز به نیت نماز طواف حج خوانده شود.

ط سعی بین صفا و مروه

بعد از نماز طواف باید هفت مرتبه بین کوه صفا و مروه را بیمایند. پس از سعی بین صفا و مروه استعمال بوی خوش حلال می شود.

ی طواف نساء

پس از سعی بین صفا و مروه، باید هفت مرتبه به دور خانه کعبه با نیت طواف نساء دور بزنند.

ک نماز طواف نساء

یازدهمین عمل حج این است که باید پس از طواف نساء، دو رکعت نماز طواف نساء خوانده شود. با انجام این اعمال، زن بر مرد و مرد بر زن حلال می شود.

ل بیتوته در منی

دوازدهمین عمل حج این است که شب یازدهم ذیحجه و شب دوازدهم را از غروب تا نیمه شب با قصد قربت در منی باشند.

م رمی جمرات

در روز یازدهم و دوازدهم ذیحجه باید به هر یک از سه ستون سنگی، ابتدا ((جمره اولی)) و بعد ((جمره وسطی)) و سپس ((جمره عقبه)) را سنگ بزنند.

در روز دوازدهم ذیحجه بعد از ظهر شرعی، حاجی می تواند از منی خارج شود. و اگر روز دوازدهم از منی خارج نشود و تا غروب آفتاب بماند، باید شب سیزدهم را در منی بماند و روز سیزدهم، جمرات سه گانه را سنگ بزند و بعد، از منی خارج

شود.

حج قران و حج افراد

((حج قران و حج افراد)) بر کسانی واجب است که فاصله منزل آنان تا مکه کمتر از شانزده فرسخ باشد. تفاوت حج قران با حج افراد در این است که در حج افراد، باید با گفتن تلبیه، لباس احرام را پوشید و محرم شد، ولی در حج قران، انسان می تواند با گفتن تلبیه محرم شود و می تواند یک حیوانی برای قربانی به همراه خود بیاورد. و تفاوت این دو با حج تمتع در این است که اولاً: عمره لازم نیست و ثانیاً از منزل خود مُحرم می شوند.

عمره مفرده

در عمره مفرده، علاوه بر اعمالی که در عمره تمتع ذکر شد، باید طواف نساء و نماز طواف نساء نیز انجام گیرد.

انواع حجهای واجب

حجهای واجب سه نوع است:

۱ ((حجه الاسلام))؛

یعنی حج تمتع، حج قران و حج افراد.

۲ ((حج نذری))؛

اگر انسان نذر کند یا عهد کند و یا قسم بخورد که به حج برود، به وسیله نذر و عهد و قسم، حج واجب می شود.

۳ ((حج نیابتی))؛

اگر انسان از طرف انسان دیگری اجیر شود که به حج برود، باید برای کسی که از طرف او اجیر شده، حج به جا آورد.

شرایط وجوب حجه الاسلام

((حجه الاسلام))، در تمام عمر، یک مرتبه بر کسی که دارای شرایط ذیل می باشد، واجب می شود:

۱ بالغ باشد.

۲ عاقل باشد.

۳ آزاد باشد؛ یعنی بنده نباشد.

۴ با رفتن به حج، مجبور به انجام حرام و یا ترک واجب مهمتری نشود.

۵ مستطیع باشد. و استطاعت در صورتی حاصل می شود که:

اولاً: توشه راه و سفر را دارا باشد.

ثانیاً: توان رفتن یا تهیه کردن سواری را داشته باشد.

ثالثاً: در راه، مانع از رفتن نباشد.

۶- به اندازه انجام دادن اعمال حج، وقت داشته باشد.

۷- مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است (مثل زن و بچه) داشته باشد.

۸- بعد از مراجعت از حج، کسب، زراعت و یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد.

علامت قبول شدن حج

در روایتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

((أَيُّهُ قَبُولِ الْحَجِّ تَوَكُّكَ مَا كَانَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ مُقِيمًا مِنَ الدُّنْبِ)) (۲۳۹)

یعنی: ((نشانه قبول شدن حج این است که حاجی پس از حج، گناهانی را که قبل از حج انجام می داده، ترک کند.))

همانطور که قبلاً اشاره شد، یکی از آثار حج این است که انسان را از گناهان پاک می کند. و کسی که از گناهان پاک شود، نباید دوباره مرتکب آنها شود.

بخش پنجم: اسرار مناسک حج

اشاره

در بخشهای گذشته، پیرامون اسرار مکه و کعبه، مسجدالحرام، حج و عمره نکاتی بررسی و ذکر گردید، اکنون درباره اسرار مناسک حج و فلسفه تشریح آنها مطالبی را ذکر می کنیم.

این بخش از کتاب دارای اهمیت ویژه ای است؛ زیرا حج و هر عبادت دیگری، زمانی به حقیقت عبودیت نزدیک شده و مقدمه ای برای رسیدن به معبود می شود که عابد رمز و راز اجزای آن را بفهمد و نسبت به حقیقت هر یک از اعمال و چگونگی انجام آنها آشنا باشد.

ترتیب در هر عبادتی، دلیل روشنی است بر اینکه اعمال و اجزای آن عبادت در طول همدیگر هستند و درک حقیقت هر یک از اجزای عبادت و انجام صحیح آن، متوقف بر درک حقیقت و انجام صحیح جزء قبلی آنهاست. کسی که نماز می خواند، هنگامی مقام و مرتبه و حقیقت تکبیره الاحرام را درک خواهد کرد که حقیقت و مرتبه نیت را درک کرده و انجام دهد. و نیز زمانی به حقیقت قرائت و مفاد آن می رسد که تکبیره الاحرام را نیز آن گونه که شایسته آن هست انجام

دهد و درک مقام والای رکوع و انجام صحیح آن نیز متوقف بر شناختن مرتبه و حقیقت قرائت است. و همینطور سجده را زمانی می توان درک کرد و به حقیقت آن رسید که رکوع را درک کرده باشیم و سایر اعمال و اجزای نماز نیز چنین است.

در حج نیز ترتیب ویژه ای برای اعمال و مناسک آن مشخص شده است. و حج زمانی به حقیقت عبودیت نزدیک می شود که اعمال و مناسک آن را با شناختن حقیقت و فهمیدن فلسفه و اسرار آنها به همان ترتیب که در شرع مقدس اسلام ذکر شده، انجام دهیم.

در بسیاری از روایات چنانکه خواهد آمد انجام حج بدون توجه به اسرار و حقیقت اعمال حج، تنها انجام ظاهری مناسک حج است و انجام ظاهری مناسک حج در واقع رفتن به میهمانی بدون استفاده از سفره میهمانی است.

ما در اینجا به ترتیب، مناسک حج را ذکر کرده و به فلسفه تشریح و اسرار نهفته آنها اشاره خواهیم کرد، اگرچه اسرار، منحصر به آنچه ما ذکر می کنیم نیست، ولی در حدّ مکان اسرار اعمال حج را ذکر می کنیم:

۱۱! حرام

احرام در ظاهر پوشیدن دو تکه لباس غیردوخته (پارچه) پس از بیرون آوردن لباسهای دوخته است، ولی هر ظاهری را باطنی است و ممکن نیست مقصود از تشریح احرام، فقط بیرون آوردن لباسها و پوشیدن دو تکه لباس غیردوخته باشد؛ زیرا خداوند، حکیم است و تمام دستورات او دارای حکمت و فلسفه می باشد، لذا اینجا این سؤال مطرح می شود که ((سرّ احرام)) چیست؟ و به عبارت دیگر: حقیقت و ماهیت این عمل و هدف از تشریح

آن چیست؟

حقیقت این است که احرام اشاره به چند امر دارد:

۱ بیرون آوردن لباسهای رنگین، اشاره دارد به اینکه اگر انسان تاکنون مرتکب گناه و معصیت خداوند شده است، از این لحظه باید لباس گناه و معصیت را از نفس خویش بیرون کند. و پوشیدن لباس احرام نیز اشاره دارد به اینکه از این لحظه، باید لباس اطاعت و فرمانبرداری از خداوند را بپوشد و به میهمانی او برود.

وقتی امام سجاده علیه السلام از سفر حج برگشت، ((شبللی)) به استقبال آن حضرت آمد. امام سجاده علیه السلام به ((شبللی)) فرمود: ((آیا تو به حج رفته ای؟))

شبللی گفت: بلی.

امام سجاده علیه السلام به او فرمود: آیا در سفر حج، به میقات رفتی و لباسهای دوخته را از بدن بیرون آوردی و غسل کردی؟

او گفت: بلی.

امام علیه السلام فرمود: ((آیا وتی به میقات (برای احرام) رفتی، نیت کردی که لباس معصیت را از بدن بیرون آورده و لباس اطاعت از خدا را بپوشی؟))

او گفت: خیر.

امام علیه السلام فرمود: ((آیا وقتی لباسهای دوخته را از بدن بیرون آوردی، نیت کردی که نفس خویش را از ریا و نفاق و مرتکب شدن شبهات، خالی کنی؟))

او گفت: خیر.

امام علیه السلام فرمود: ((آیا وقتی غسل کردی، نیت نمودی که خود را از خطاها و گناهان پاک کنی؟))

او گفت: خیر.

امام علیه السلام فرمود: ((در این صورت تو در واقع به میقات نرفته و لباسهای دوخته را از بدن بیرون ننموده و غسل نکرده ای)). (۲۴۰)

۲- لباس احرام، دو تکه پارچه ساده است و انسان با پوشیدن لباس احرام، خود را با ظاهری ساده و بدون آرایش در برابر عظمت پروردگار احساس می کند.

یادآور پوشیدن کفن پس از مرگ می باشد. و یادآوری مرگ و قبر و معاد بهترین وسیله برای اخلاص در عمل است و در میهمانی خداوند اخلاص در عمل و عشق رسیدن به قرب الهی لازم است.

راز تلبیه

وقتی انسان لباس احرام را پوشید، لازم است بگوید:

((لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لِشَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لِشَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ)).

((لَبَّيْكَ یعنی: گوش به فرمان ت هستم)). این کلمه در واقع، هنگامی استعمال می شود که کسی را برای امری دعوت کنند و آن کس جواب مثبت داده و می گوید: ((لَبَّيْكَ))؛ یعنی: دعوت تو را پذیرفتم)).

((تلبیه)) هنگام احرام نیز پاسخ مثبتی است که زایران، به دعوت خداوند می دهند. گویا خداوند همه آنان را برای زیارت خانه خودش دعوت نموده است و آنان اکنون در عمل به دعوت خداوند خویش، ((لَبَّيْكَ)) می گویند.

روایات، بیانگر این واقعیت است که وقتی خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور داد که همه مردم را برای انجام مناسک حج دعوت کند، حضرت ابراهیم علیه السلام تمام انسانها را برای حج فراخواند، تمام کسانی که در روی زمین زندگی می کردند و نیز تمام کسانی که در آینده زاده می شوند و در صلب مردان و رحم زنان بودند، ندای ابراهیم علیه السلام شنیدند و لبیک گفتند. اکنون که به حج می روند، دوباره لبیک گفته و عملاً دعوت خداوند را اجابت می کنند. از رسول خداصلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((لَمَّا نَادَىٰ اِبْرَاهِيْمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحَجِّ لَبَّى الْخَلْقُ فَمَنْ لَبَّى تَلْبِيَةً وَاحِدَةً حَجَّ وَاحِدَةً وَمَنْ لَبَّى مَرَّتَيْنِ حَجَّ حَجَّتَيْنِ وَمَنْ زَادَ فَبِحَسَابٍ

یعنی: ((وقتی ابراهیم علیه السلام مردم را به حج فراخواند، تمام آنان اجابت کردند، هر کسی که یک مرتبه اجابت کرد، اکنون یک مرتبه به حج می رود و کسانی که دو مرتبه اجابت کردند، اکنون دو مرتبه به حج می روند و کسانی که بیشتر اجابت کردند، بیشتر به حج می روند)).

باید دانست که هنگامی می توانیم به دعوت خداوند پاسخ صحیح بدهیم که شرایط حج را اجابت کرده باشیم. و انسان هنگام تلبیه باید امیدوار به پذیرش و قبولی لَبَّيْكَ باشد در حالی که می ترسد خداوند بفرماید: ((لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدِيكَ))؛ یعنی: خداوند لبَّيْكَ او را نادیده بگیرد. و روشن است که لبَّيْكَ گفتن، اولین قدم و در واقع کلید ورود در اعمال حج است و چنانچه تلبیه پذیرفته نشود، سایر اعمال نیز پذیرفته نمی شود.

در حالات امام سجاد علیه السلام نقل شده است که آن حضرت وقتی لباس احرام می پوشید، رنگ صورتش زرد شده و لرزه بر اندامش می افتاد، طوری که نمی توانست تلبیه بگوید: در این حال کسی از او پرسید: چرا لبَّيْكَ نمی گویی؟ آن حضرت فرمود: ((می ترسم پروردگارم بفرماید: ((لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدِيكَ)).

مستحب است مردها تلبیه را بلند بگویند. سرّش این است که بلند گفتن تلبیه، یک نوع اعلام برای دین خداست، علاوه بر اینکه انسان هنگام تلبیه گفتن، در مقام راه یافتن به درگاه ربوبی و وصول به دروازه رحمت الهی است، لذا هرچه بلندتر و باشکوه تر اعلان اجابت کند با این مقام سازگارتر است و اما وقتی به درگاه ربوبی راه یافت و مکه و ظهر عرفه را درک کرد، باید تلبیه را تمام نموده و با

متانت و بردباری در درگاه خداوند متعال حضور یابد.

مستحبات احرام

در احرام رعایت چند امر مستحب است:

۱ گرفتن ناخن و شارب.

۲ از بین بردن موی زیر بغل و عانه با نوره.

۳ پاکیزه نمودن بدن خود قبل از احرام.

۴ رها نمودن موی سر و ریش از اوّل ذیقعه.

۵ غسل نمودن پیش از احرام.

این پنج امر، حکایت از لزوم نظافت دارد؛ زیرا انسان در این هنگام به میهمانی خداوند می رود و کسی که به میهمانی می رود، باید نظافت و پاکیزگی را رعایت کند.

۶ دو جامه احرام از پنبه باشد.

۷ بعد از نماز ظهر محرم شود.

مکروهات احرام

۱ احرام در جامه سیاه

بهترین پارچه برای احرام، پارچه سفید است؛ زیرا پارچه سفید یادآور مرگ، قبر و کفن است و این امر موجب می شود انسان در آن حال، بیشتر به یاد آخرت باشد. علاوه بر اینکه انسان هرچه در میهمانی خداوند، پاکیزه تر باشد بهتر است و بهترین لباس برای پاکیزه ماندن، لباس سفید است؛ زیرا زود متوجه کثیفی آن می شود.

۲ احرام بستن در جامه چرکین.

سرّ کراهت این امر نیز این است حضور در درگاه حضرت احدیت و رفتن به میهمانی خداوند با جامه کثیف و چرکین، شایسته نیست.

۳ احرام بستن در جامه راه راه

۴ استعمال حنا پیش از احرام در صورتی که اثر آن تا به حال احرام باقی بماند.

سرّ کراهت این دو امر این است که جامه رنگین و راه راه و همچنین استعمال حنا و زینت با مظاهر دنیوی سازش دارد، در حج، انسان به میهمانی خداوند می رود و باید تا ممکن هست از مظاهر دنیوی و متعلّقات فریبنده آن پرهیز نماید.

۵ لبیک گفتن در پاسخ کسی که او را صدا می زند.

کلمه

((لیک)) در حال احرام، پاسخی است که فقط دعوت خداوند را باید با آن پاسخ داد و اگر کسی ما را صدا بزند و در پاسخ او کلمه ((لیک)) را استعمال نمایم در واقع او را شریک خداوند در این جهت قرار داده ایم.

۶ حمام رفتن در حال احرام

محرمات احرام

محرمات احرام را قبلاً ذکر کردیم، و سرّ حرمت آنها این است که تمام آن امور به گونه ای با مظاهر دنیوی مربوط می شود و اشتغال به آنها انسان را از ذکر خداوند و اخلاص در عمل، غافل می کند.

۲ طواف

علت تشریح طواف

طواف یعنی دور زدن به اطراف خانه کعبه. و این عمل اگرچه در ظاهر، دور زدن به اطراف یک خانه است، ولی در آن اسراری نهفته است که بر صاحبان بصیرت، پوشیده نیست. ابتدا باید علت و فلسفه تشریح طواف را جستجو کرده و ببینیم چرا خداوند متعال برای بندگانش دستور طواف در اطراف خانه کعبه را صادر کرده است؟

تحقیق و تفحص در روایات و بیانات ائمه اطهار علیهم السلام بیانگر این واقعیت است که فلسفه و علت تشریح طواف، رحمانیت و رحیمیت خداوند متعال است؛ زیرا خداوند بندگانش را دوست دارد و چون همه بندگان قابلیت پذیرش ملکه عصمت را ندارند، گاه مرتکب گناه شده و معصیت خداوند را می کنند، لذا خداوند طواف به اطراف خانه کعبه را تشریح نمود تا از این راه به درگاه خداوند آمده و نسبت به گناهی که مرتکب شده اند، طلب مغفرت کنند تا خداوند آنها را ببخشد.

((محمد بن مروان)) می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: با پدرم در حجر اسماعیل بودیم، پدرم مشغول نماز بود که مردی آمد و کنار او نشست، آن مرد پس از اینکه پدرم نمازش را تمام کرد به او سلام کرد و گفت: ((من از تو سه سؤال دارم که پاسخ آن را جز تو و یک مرد دیگر نمی داند. پدرم فرمود: آن

سه سؤال چیست؟ او گفت: به من بگو علت طواف در اطراف این خانه چیست؟

پدرم فرمود: هنگامی که خداوند به ملائکه دستور داد تا بر آدم سجده کنند، بعضی اعتراض نموده و گفتند:

(إِنَّ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ...)

خداوند متعال فرمود: (... إِنَّ نِيَّ أَعْلَمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ). سپس بر ملائکه خشم کرد و از آنان خواست نسبت به این اعتراض توبه کنند و به آنان امر نمود که برای توبه باید به اطراف بیت المعمور طواف نمایند، ملائکه هفتاد سال به اطراف بیت المعمور طواف نموده و نسبت به آنچه گفته بودند استغفار و طلب بخشش می کردند، پس از هفتاد سال طواف و استغفار، خداوند آنان را بخشید. سپس خداوند خانه کعبه را روی زمین موازی با ((ضَرَّاح)) (۲۴۲) آفرید تا هر کس از فرزندان آدم علیه السلام که مرتکب گناه شود، به اطراف او طواف نموده و توبه کند تا خداوند او را بخشیده و از گناه پاک نماید. (۲۴۳)

در بعضی روایات فرموده اند: ((ملائکه هفت هزار سال به کنار عرش خداوند پناهنده شدند تا خداوند آنان را بخشید)). (۲۴۴)

پس طواف، بهترین نوع استغفار و توبه به درگاه خداوند است، لذا در هنگام طواف باید انسان حضور قلب داشته و میان خوف و رجا با اخلاص کامل به اطراف خانه کعبه دور بزند. و باید توجه داشته باشد که در این هنگام خود را با ملائکه تشبیه نموده و می خواهد مانند آنان نزد خداوند آمده و استغفار کند.

و نیز باید توجه داشت که خانه کعبه، مثل ظاهر در عالم مُلک برای حضرت باری تعالی بوده و موازی با بیت المعمور در

عالم ملکوت است؛ چنانکه بدن قالبی ظاهری در عالم شهادت برای قلب در عالم غیب است و لذا در حال طواف باید به ظاهر کعبه در عالم مُلک که مربوط ب بدن در عالم شهادت است توجه نکرد و به حقیقت کعبه و موازات آن با بیت المعمور در عالم ملکوت که مربوط به قلب در عالم غیب هست توجه نمود، پس طواف واقعی، طواف قلب است نه طواف بدن.

و به عبارت دیگر، طواف بر دو قسم است:

۱ طواف صوری:

و آن عبارت است از طواف بدن و حرکت صوری در اطراف ظاهر خانه کعبه. پس در اطراف صوری، طواف کننده جسم و بدن است و طواف شده، ظاهر خانه کعبه است.

۲ طواف معنوی:

و آن عبارت است از طواف قلب در اطراف حقیقت کعبه. در اینجا انسان به ظاهر خانه کعبه توجه ندارد بلکه کعبه را نمودی و نشانه ای از او و موازی با بیت المعمور در عالم ملکوت دانسته و مقصودش پروردگار کعبه است نه خود کعبه. این طواف، طواف واقعی است، و برای انجام آن باید اراده و شوق تام و صفای قلب و بریدن از خلق و طلبیدن حضرت حق در درون انسان جمع شود.

چرا طواف هفت شوط است؟

از بعضی روایات (۲۴۵) استفاده می شود که ملائکه پس از اعتراضی که به خلقت آدم علیه السلام ردند و بعد متوجه اشتباه خود شدند، هفت هزار سال به عرش خداوند پناهنده شده و استغفار کردند، آنگاه خداوند گناه و اشتباه آنان را بخشید، ولی انسانها چون قدرت چنین عملی را ندارند، خداوند اجازه داده است برای توبه و استغفار، به موازات هر هزار سال یک مرتبه

به اطراف خانه کعبه طواف کنند.

حجرالاسود، ابتدا و انتهای طواف

واجب است طواف از ((حجرالاسود)) شروع و به آن ختم شود. و سرش این است که ((حجرالاسود)) در روز قیامت حضور یافته و برای کسانی که در آن مکان رفته و طواف کرده اند شهادت می دهد. پس ((حجرالاسود)) تمام اعمال و کیفیت و کمیت طواف را مشاهده می کند و در قیامت نیز شهادت می دهد و در واقع شروع طواف و پایان آن را ضبط نموده و روز قیامت گواهی می دهد.

۳ سعی بین صفا و مروه

یکی دیگر از واجبات حج، ((سعی بین صفا و مروه)) است. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوَّاعًا مَرًّا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ إِذْ يَطُوفُ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ). (۲۴۶)

یعنی: ((صفا و مروه از نشانه های خداوند است، پس هر که، حج خانه کند یا عمره برود، بر او باکی نیست که به گرد آن دو بگردد و هر کس که کار نیکی انجام دهد، خداوند سپاس داشته و می داند)).

((صفا و مروه))، نام دو کوه معروف در مکه است. امام صادق علیه السلام پیرامون علت نامگذاری این دو کوه، به ((کوه صفا و مروه)) می فرماید:

((کوه صفا را صفا نامیده اند؛ زیرا حضرت آدم علیه السلام مصطفی علیه السلام از بهشت بر روی این کوه فرود آمد، لذا نامی از نامهای آدم علیه السلام (یعنی صفا که خلاصه کلمه مصطفی است) بر آن نهاده شد، همانطور که خداوند می فرماید: ان الله اصطفى آدم و... و حضرت حوا نیز بر روی کوه مروه، فرود آمد و چون مرآه (زن حضرت آدم) بر روی آن فرود آمده، نام آن را کوه مروه

نامیدند)). (۲۴۷)

سعی بین صفا و مروه، در ظاهر پیمودن مسافت بین کوه صفا و مروه است، ولی در واقع و حقیقت، پیمودن مسافت بین رجا و خوف است. انسان با رفتن به کوه صفا با امید به رحمت خداوند به سوی کوه مروه حرکت می کند و با ترس از عذاب او در روز قیامت برمی گردد.

امام سجّاد علیه السّلام به ((شبلی)) فرمود: ((آیا سعی بین صفا و مروه را انجام دادی و مسافت میان آنها را پیمودی؟
شبلی گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: ((آیا در حالت سعی نیت کردی که اکنون میان خوف و رجا سپری می کنی؟)).
او گفت: خیر.

امام علیه السلام فرمود: ((پس در واقع تو سعی نکرده و مسافت بین صفا و مروه را پیموده ای)). (۲۴۸)

سعی بین صفا و مروه مهلت دیگری است برای استغفار و اصلاح انسانها؛ زیرا در این حال، انسان مهمان خداست و باید با متانت و خضوع از این مهمانی استفاده نمود.

مستحب است قبل از انجام سعی، نزد چاه زمزم رفته و مقداری از آن را بیاشامد؛ زیرا آب زمزم اگرچه در ظاهر آب است ولی در حقیقت ((علم)) است. سالک الی الله و کسی که در راه رسیدن به خداوند سعی می کند، برای طلبیدن عین الیقین، ابتدا باید علم الیقین را طلبیده و درک کند تا پس از عین الیقین به حق الیقین برسد.

و نیز مستحب است که قبل از سعی؛ نزد حجرالاسود رفته و آن را استلام کند تا حجرالاسود از نیت او برای انجام سعی اطلاع یافته و نام او را در ردیف کسانی که سعی بین صفا و مروه می کنند ثبت نمود و روز قیامت

شهادت دهد.

آثار و برکات سعی بین صفا و مروه زیاد است و ما به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

۱- کسی که سعی بین صفا و مروه را انجام می دهد، از گناهان پاک می شود. (۲۴۹)

۲- کسی که سعی بین صفا و مروه را انجام دهد، پاداش کسی را دارد که پیاده از شهر خودش به مکه برای انجام حج برود و پاداش کسی را دارد که هفتاد کنیز مومن را آزاد کند. (۲۵۰)

۳- کسی که سعی بین صفا و مروه را انجام دهد، ملائکه او را شفاعت می کنند. (۲۵۱)

و این مطلب باقی می ماند که چرا سعی بین صفا و مروه هفت مرتبه قرار داده است؟ از ابن عباس نقل شده است که وقتی گروهی را در حال سعی بین صفا و مروه دید، به آنان گفت:

((این کار را مادر شما یعنی مادر اسماعیل به ارث گذاشت؛ زیرا مادر اسماعیل در بیابان گرم و سوزان مکه تشنه شد و لذا به بالای کوه صفا رفت تا ببیند در بیابان کسی هست که او را یاری کند یا نه، دوباره به کوه مروه رفت و به بیابان نگاه کرد، ولی کسی را ندید. این فاصله میان کوه صفا و مروه را هفت مرتبه پیمود، و خداوند سعی بین صفا و مروه را هفت مرتبه واجب کرد)). (۲۵۲)

۴ تقصیر

((تقصیر))؛ یعنی کوتاه نمودن مقداری از ناخن یا موی سر یا صورت در قرآن کریم می فرماید:

(لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ...). (۲۵۳)

پس از انجام سعی و طواف، در واقع انسان از مسافرت به دیار معشوق برگشته و بدن او

که قبل از احرام و تلبیه بدنی ظلمانی و غرق در معصیت بود، به بدنی نورانی و خالی از هر گناه تبدیل شده است. پس این بدن کنونی غیر از بدن قبلی است؛ زیرا او به میهمانی خداوند رفته است، با کوله باری از گناه رفته و با کوله باری از حسنات برگشته است. خداوند علامت و نشانه‌ی این تغییر و تبدیل در بدن و تحصیل نورانیت را تقصیر قرار داده است.

پس از انجام عمل تقصیر، تمام آنچه با احرام بر مُحرم حرام شده بود، حلال می شود، جز عمل حلق یعنی سر تراشیدن. و سرش این است که انسان وقتی موفق به انجام عمره و حج می شود و برای تولّدی دوباره به نزد خداوند پناه می برد، پس از احرام و تلبیه با وجودی ظلمانی وارد درگاه ربوبی می شود و خداوند او را از تصرّف در ملک خویش و استفاده از نعمات خود محروم می کند و پس از انجام طواف و نماز طواف و سعی بین صفا و مروه، دوباره به وجودی نورانی تبدیل شده و با کسب علامت و نشانه‌ی نورانیت یعنی تقصیر، مجوّز استفاده از نعمات خویش را برای او صادر می کند.

۵ احرام برای حج

پس از اعمال و مناسک عمره تمتّع، انسان از حالت احرام بیرون آمده و باید در مکه برای انجام مناسک حج تمتّع، بماند.

اولین عمل حج، احرام است. اسرار احرام را قبلاً ذکر کردیم و اما سرّ تکرار آن برای حج تمتّع این است که انسان دوباره به میهمانی خداوند می رود و در واقع، اعمال عمره مقدمه و تمرینی برای عمل اجتماعی و گروهی حج است و گویا

انسان در عمره تمتع پس از کسب علم یقین به مرحله عین یقین می رسد و رسیدن به مرحله عین یقین، مقدمه برای رسیدن و درک حق یقین است.

حجاج روز هشتم ذیحجه برای شروع در اعمال حج تمتع، از خود مکه مُحرم می شوند، و پس از احرام، تمام آنچه قبلاً ذکر شد، بر محرم حرام می شود.

روز هشتم ذیحجه، ((یوم الترویة)) نام دارد. از امام صادق علیه السلام پیرامون علت نامگذاری این روز به ((یوم الترویة)) پرسیدند، آن حضرت فرمود: ((در آن زمان، آب در صحرای عرفات نبود، مردم در روز هشتم برای آب دادن به مردم از مکه آب می بردند و لذا بعضی از آنان به بعضی دیگر می گفتند: ((تَرَوُیْتُمْ مِنَ الْمَاءِ))؛ یعنی: سیراب شدید)) و لذا نام آن روز را ((یوم الترویة)) نامیدند)). (۲۵۴)

۶ وقوف در عرفات

پس از احرام در مکه، حجاج باید به صحرای عرفات رفته و از ظهر روز نهم تا مغرب آن روز در آنجا بمانند.

علت نامگذاری عرفات

چرا صحرای عرفات با این نام، نامگذاری شده است؟ معاویه بن عمار می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم چرا صحرا عرفات را عرفات نامیده اند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ((جبرائیل علیه السلام در این روز بر ابراهیم علیه السلام نازل شد و هنگام غروب خورشید به او فرمود: ای ابراهیم! به گناه خود اعتراف کن (۲۵۵) و مناسک حج را بیاموز. و همچنین به خاطر اینکه جبرائیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام فرمود: اِعْتَرِفْ؛ اعتراف کن، این صحرا، صحرای عرفات نامیده شد)). (۲۵۶)

اسرار وقوف در عرفات

روز عرفه، روزی بسیار با عظمت و باشکوه است. و در این روز و حضور در صحرای عرفات اسراری نهفته است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱ روز عرفه نموداری از روز قیامت است؛ زیرا در روز عرفه همه حجاج با رنگها و شغلها و مقامهای گوناگون در یک مکان اجتماع کرده و به راز و نیاز خداوند می پردازند. انسان وقتی آن جمعیت عظیم را در صحرای عرفات می بیند، به یاد صحرای محشر روز قیامت می افتد.

۲ حجاج پس از اعمال عمره تمتع، در فاصله زمانی که با اعمال حج دارند، ممکن است مرتکب گناه و معصیت شده باشند. و نیز کسانی که حج قران و افراد انجام می دهند ممکن است در گذشته آلوده به گناه شده باشند، لذا خداوند به آنان فرصتی داده است تا پس از احرام حج، به صحرای عرفات آمده و استغفار نمایند تا آنان را ببخشد. پس روز عرفه، روز استغفار و تضرع به درگاه خداوند است.

شیخ صدوق در کتاب ((اعمالی))، روایتی را از امام حسن علیه السلام نقل

می کند که آن حضرت فرموده است: شخصی یهودی خدمت رسول خداصلی الله علیه و آله آمد. این یهودی که داناترین افراد یهود بود، به رسول خداصلی الله علیه و آله عرض کرد: ای محمد! من پیرامون ده کلمه از تو می پرسم... رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: ((پرس)) او چند سؤال را مطرح می کند و درباره سؤال نهم می گوید: چرا خداوند به بندگانش امر نمود تا بعد از ظهر در صحرای عرفات وقوف نمایند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ((بعد از ظهر، ساعتی است که حضرت آدم علیه السلام در آن ساعت، مرتکب معصیت (ترک اولی) شد. و خداوند بر امت من واجب گردانید تا در بهترین مکانها وقوف نموده و نزد او تضرع و دعا نمایند تا بهشت را در اختیار آنان قرار دهد. و آن ساعتی که مردم از عرفه می روند (یعنی مغرب) ساعتی است که حضرت آدم علیه السلام در آن ساعت از خداوند خویش سخنانی را فراگرفت و خداوند با رحمت خود بر او بازگشت و توبه او را پذیرفت؛ زیرا او توبه پذیر و مهربان است)). و سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ((سوگند به پروردگاری که مرا به پیامبری برگزید، خداوند برای آسمان دنیا در بی قرار داده است و نام آن، درب رحمت، توبه، حاجات، تفضل، احسان، بخشش، کرم و عفو است، و تمام کسانی که در عرفات اجتماع می کنند، شایسته این صفات هستند. خداوند در آنجا صد هزار فرشته دارد که هر یک از آنان ۱۲۰ هزار فرشته در خدمت دارند. و نیز خداوند برای کسانی

که در عرفات هستند، رحمت ویژه ای اختصاص داده است که بر آنان نازل می کند و هنگامی که می خواهند از صحرای عرفه خارج شوند، خداوند ملائکه اش را گواه می گیرد که همه آنان را از آتش جهنم نجات دادیم و بهشت را برای آنان واجب گردانیدم و در این هنگام، فرشته ای بانگ می زند: از عرفه بروید در حالی که بخشیده شدید و شما مرا راضی کردید و من نیز از شما راضی شدم)). (۲۵۷)

صحرای عرفات و روز عرفه، مهلتی دیگر برای گناهکاران است. در این روز نباید از رحمت خداوند غافل شد. و اگر کسی در این روز، گمان کند خداوند او را نمی بخشد، گناه کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: ((اَعْظَمُ اَهْلٍ عَرَفَاتٍ جُرْمًا مَنْ اِنْصَرَفَ وَهُوَ يَظُنُّ اَنَّهٗ لَمْ يَغْفُرْ لَهُ)) (۲۵۸)

یعنی: ((در میان کسانی که به عرفات رفته اند، بزرگترین گناه را کسی مرتکب شده است که از عرفات برود و گمان کند خداوند او را نبخشیده است)).

۳ در این اجتماع پرشکوه، همه افراد یکسان هستند؛ ثروتمندان بدون هستند و با فقیر در یک مکان جمع گشته اند، فرمانروایان با فرمانبردارها، رئیسها با مرئوسها اجتماع کرده اند. و این حکایت از مساوات و برابری انسانها در برابر خداوند دارد.

در این مکان، ثروت، شهرت، ریاست و قدرت هیچ معنایی نداشته و فضیلت محسوب نمی شود؛ زیرا همه افراد در برابر مالک اصلی، قادر علی الاطلاق و پروردگار جهان، قرار گرفته اند و آنچه آنان داشته و دارند مانند عدم است زیرا اکنون از آنها جدا شده اند، بلکه تنها تقوا و پرهیزگاری است که برای افراد،

فضیلت می آورد.

۴ وقوف در عرفات، مکانی برای طهارت باطنی انسانها و مقدمه ای برای رفتن درباره بد حریم حرم امن الهی است؛ زیرا عرفات از محدوده حرم خارج است و بعد از وقوف در عرفات، باید به مشعرالحرام که در محدوده حرم قرار دارد رفت و باید برای رفتن به حرم امن الهی و ورود به میهمانی خداوند نفس را از هرگونه آلودگی پاکیزه نمود و بهترین مکان برای طهارت نفس، ((صحرای عرفات)) است.

۷ وقوف در مشعرالحرام

پس از مغرب روز نهم ذیحجه، حجاج باید از عرفات خارج شده و به مشعرالحرام رفته و تا طلوع آفتاب در آنجا بمانند. در قرآن کریم خداوند می فرماید:

فَإِذَا أَفْضُتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ. (۲۵۹)

یعنی: ((هنگامی که از عرفات کوچ کردید، در مشعرالحرام خداوند را یاد کنید)).

فلسفه نامگذاری مشعر و وقوف در آن

((مشعرالحرام)) که در فاصله بین عرفات و منی واقع شده است، دارای چند نام است:

۱ مشعرالحرام:

واژه ((مشعر؛ یعنی محل درک و شعور)). و وقوف در مشعر، به معنای وقوف و دقت در محل شعور است. و ممکن است اشاره به مشاعر و قوای نفس و ترتیب مراتب کمال باشد؛ زیرا مراتب کمال عبارتند از: تجلیه، تخلیه، تحلیه و فناء.

((تجلیه))؛ یعنی جلا بخشیدن نفس با پذیرش دین مبین اسلام و رعایت حلال و حرام.

((تخلیه))؛ یعنی زدودن هرگونه گناه و صفت رذیله از نفس.

((تحلیه))؛ یعنی جایگزینی صفات نیک و پسندیده در نفس.

((وقوف در عرفات)) اشاره به مرتبه تخلیه دارد؛ زیرا انسان در آنجا باید با دعا و استغفار، نفس خویش را از هرگونه آلودگی پاکسازی نماید. و ((وقوف در مشعر)) اشاره دارد به مرتبه تحلیه؛ زیرا در این مکان، انسان تمام مشاعر و قوای نفس را باید در خدمت خدا گرفته و آنها را با فضیلتهای نفسانی و رحمتهای خداوند آشنا نماید.

و علت نامگذاری مشعر به ((مشعرالحرام)) این است که این مکان، جزء حرم می باشد.

۲ مزدلفه:

در علت نامگذاری مشعر به ((مزدلفه)) چند احتمال وجود دارد:

الف: واژه ((مزدلفه)) از ((ازدلاف)) مشتق گرفته شده است و ((ازدلاف)) به معنای تقدّم است. و چون مشعرالحرام مکانی مقدّم بر منی است، نام آن را ((مزدلفه)) گذاشته اند.

ب: ((ازدلاف)) یعنی ((تقرّب))، و چون در این مکان، مردم به خداوند تقرّب می جویند لذا ((مزدلفه)) نامیده شده است.

س: ((ازدلاف)) یعنی ((اجتماع))، و به خاطر اینکه مردم در آنجا اجتماع می کنند، ((مزدلفه)) نامیده شده است.

۳ جمع:

گفته شده علت نامگذاری آن به ((جمع)) این است که حضرت آدم و حواریها علیهما السلام را این مکان با هم ملاقات کرده و اجتماع کردند.

حرکت به سوی منی

در روز دهم ذیحجه پس از طلوع آفتاب، حجاج از مشعرالحرام خارج شده و برای انجام اعمال منی روانه آنجا می شوند.

علت نامگذاری این مکان به نام ((منی)) این بوده است که در این مکان، جبرائیل علیه السلام ر حضرت ابراهیم علیه السلام نازل شد و به او فرمود: (تَمَنَّ يا اِبْرَاهِيمُ)؛ یعنی: ای ابراهیم! هر آرزویی داری از خداوند درخواست کن).

از امام رضاعلیه السلام نقل شده است که آن حضرت درباره علت نامگذاری این مکان به نام ((منی)) فرموده است:

((إِنَّ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ هُنَاكَ: يَا اِبْرَاهِيمُ! تَمَنَّ عَلَى رَبِّكَ مَا شِئْتَ، فَتَمَنَّى اِبْرَاهِيمُ فِي نَفْسِهِ أَعْنُ يَجْعَلُ اللَّهُ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ كَبِشًا يَأْتِي مَرَّةً بِذَبْحِهِ فِدَاءً لَهُ فَأَعْطِيَ مَنَاهُ)). (۲۶۰)

یعنی: جبرائیل علیه السلام در آن مکان به ابراهیم علیه السلام فرمود: ای ابراهیم! هر آرزویی که داری از خداوند خویش درخواست کن. ابراهیم در قلب خویش آرزو کرد که ای کاش! خداوند دستور می داد یک گوسفندی (قوچی) را به جای اسماعیل ذبح کند. خداوند آرزویش را برآورده ساخت).

((منی)) سرزمین آرزوهاست و باید در آنجا فقط برآورده شدن آرزوها را از خداوند خواست؛ زیرا در آنجا همه مهمان خداوند هستند. اعمال منی عبارتند از:

۱ رمی جمره عقبه.

۲ قربانی کردن.

۳ حلق یا تقصیر.

۸ رمی جمره

در منی سه ستون سنگی وجود دارد که وقتی انسان از مشعر به منی می رود، آنها را در آخر منی می بیند. ستون اول از طرف مشعر، ((جمره اولی)) و ستون دوم ((جمره وسطی)) و ستون سوم ((جمره عقبه)) نام دارد.

در روز دهم ذیحجه باید حجاج هفت عدد سنگ به ((جمره عقبه)) بزنند. و در روز یازدهم و دوازدهم باید ابتدا ((جمره اولی))، سپس

((جمره وسطی)) و بعد ((جمره عقبه)) را سنگ ((ریگ)) بزنند.

معنا و حقیقت رمی جمره

درباره فلسفه و سرّ این عمل و در واقع معنا و حقیقت رمی جمرات می‌گوییم: هر یک از این ستونها به منزله شیطان می‌باشند و انسان با زدن سنگ به هر یک از این ستونها شیطان را از نفس خویش دور و منکوب می‌سازد. نفس انسانی سه قسم است:

۱ نفس اماره:

نفس اماره از نظر خداوند مذموم است؛ زیرا همیشه انسان را به انجام کارهای زشت و ارتکاب گناه، وسوسه می‌کند و لذا باید برای رسیدن به کمال، با نفس اماره ستیز نموده و با اطاعت خداوند و ترک معاصی، آن را کشت و نابود کرد. در قرآن می‌فرماید:

(وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۲۶۱)

رمی جمره اولی اشاره به ستیز و مقابله با شیطان و غلبه بر نفس اماره دارد؛ زیرا اولین دشمن انسان در رسیدن به کمال و قرب به خداوند، نفس اماره است و لذا باید از رمی جمره اولی شروع نموده و گام به گام با نیت خالص به سوی خداوند رفت.

۲ نفس لوامه:

نفس لوامه انسان را به هنگام اعمال خلاف در این دنیا ملامت و سرزنش می‌کند و به تجدید نظر وادار می‌سازد. در قرآن کریم خداوند فرموده است:

(وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ) (۲۶۲) یعنی: ((و سوگند به نفس ملامتگر)).

در واقع، نفس لوامه انسان را هنگامی که مردّد بین انجام عمل خلاف و انجام ندادن آن هست، بر انجام آن سرزنش می‌کند. و در رمی جمره وسطی، انسان دوباره به شیطان سنگ می‌زند تا به او

نزدیک نشده و در هنگام تردید بین ارتکاب عمل خلاف و عدم ارتکاب آن، او را گول نزنند و نفس لَوَامِه را بی اثر نسازد. پس با رمی جمره وسطی شیطان را از نفس لَوَامِه دور کرده تا نفس لَوَامِه به سرزنش خود بر انجام عمل خلاف، ادامه دهد.

۳ نفس مطمئنه:

وقتی انسان نفس اماره را بکشد و نفس لَوَامِه او را از ارتکاب اعمال خلاف باز دارد و نسبت به انجام گناهان از او مراقبت نماید، به نفس مطمئنه که در پرتو ایمان به خداوند و انس با اخلاق حمیده و صفات نیک حاصل شده، می رسد. و رمی جمره عقبه اشاره به دور کردن شیطان از نفس مطمئنه دارد؛ زیرا دو بار به شیطان سنگ زد تا چنین مرحله ای را کسب کند و اکنون که آن را کسب نموده، ممکن است شیطان برای از میان بردن آن تلاش نماید و لذا جمره عقبه را سنگ می زند. پس از تحصیل نفس مطمئنه، خداوند می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً). (۲۶۳)

و ممکن است فلسفه رمی جمره عقبه پس از مشعر و رمی جمرات، پس از اعمال مکه این باشد که انسان با حضور در عرفات و دعا و مناجات به درگاه خداوند، در مشعرالحرام نفس اماره را کشته و شیطان را از نفس لَوَامِه دور کرده و نفس مطمئنه را کسب نموده و اکنون آماده برای رفتن به درگاه ربوبی است و برای حفاظت از نفس مطمئنه (۲۶۴) لازم است جمره عقبه را سنگ بزند. و پس از اعمال مکه تمام این ستونها را سنگ می زند تا برای همیشه پس

از اعمال حج، شیطان را از خود دور کرده باشد.

زدن هفت ریگ

در روایتی وارد شده است که شیطان، سه بار (یک بار در محل جمره اولی و بار دوم در محل جمره وسطی و بار سوم در محل جمره عقبه) بر ابراهیم علیه السلام ظاهر شد و در هر بار جبرائیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا به شیطان سنگ بزند. حضرت ابراهیم در هر مرتبه، هفت ریگ به شیطان زد. (۲۶۵)

۹ قربانی

یکی دیگر از اعمال، منی، ((قربانی)) است، لذا انسان پس از رمی جمره عقبه به قربانگاه رفته و ریگ شتر یا گاو و یا گوسفندی را قربانی می کند.

اسرار قربانی

قربانی در ظاهر، کشتن و ذبح یک حیوان در منی است، ولی در واقع و حقیقت، دارای اسراری است که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ قربانی حیوان اشاره به قربانی و ذبح حیوانیت انسان دارد؛ یعنی به انسان می آموزد که باید برای رسیدن به کمال انسانی، نفس حیوانی خویش را در همینجا بکشد و قصد کند که دنبال هوا و هوس نفس نرود و در قیامت خود را از آتش جهنم نجات بدهد. امام سجّاد علیه السلام فرموده است:

((إِذَا ذَبَحَ الْحَاجُّ كَانَ فِدَاءَهُ مِنَ النَّارِ)) (۲۶۶)

یعنی: ((هرگاه حاجی حیوانی را ذبح کند از آتش نجات می یابد)).

در واقع، قربانی درسی است که حضرت ابراهیم علیه السلام به امر خداوند برای انسانها به یادگار گذاشت. ابراهیم علیه السلام وقتی به ذبح اسماعیل مأمور شد بدون هیچ تردیدی به جانب خداوند رفت و از پیروی هوا و هوس پرهیز نمود و جگر گوشه خودش را برای تقدیم به خداوند، آماده قربانی کرد.

امام سجّاد علیه السلام به ((شبلی)) می فرماید: ((آیا هنگام قربانی، نیت کردی که حنجره طمع را ذبح می کنی؟ و آیا نیت کردی که با این عمل از سنت ابراهیم علیه السلام پیروی می کنی که پسرش و میوه قلبش و گل سرسبزش را برای خداوند قربانی نمود؟))

او گفت: نه.

امام سجّاد علیه السّلام فرمود: ((پس تو قربانی نکرده ای)). (۲۶۷)

۲ قربانی، نموداری از انفاق و دستگیری مساکین است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

((إِنَّمَا جَعَلَ

اللَّهُ هَذَا الْأَضْحَى لِتَسْبِيحِ مَسَاكِينِكُمْ مِنَ اللَّحْمِ فَاطْعُمُوهُمْ)) (۲۶۸)

یعنی: ((خداوند قربانی را تشریح نموده است تا تهیدستان مسلمان دسترسی به گوشت داشته باشند، لذا شما قربانی خود را به نیازمندان بدهید)).

۳ قربانی، فدیة ای برای رهایی از گناهان است. از امام صادق علیه السلام سؤال شد: فلسفه تشریح قربانی چیست؟ آن حضرت فرمود:

((أَنَّهَا يَغْفِرُ لِصَاحِبِهَا عِنْدَ أَوَّلِ قَطْرِهِ تَقَطَّرُ مِنْ دَمِهَا إِلَى الْأَرْضِ)) (۲۶۹)

یعنی: ((کسی که قربانی می کند، هنگامی که اولین قطره از خون قربانی به زمین برسد، گناهانش بخشیده می شود)).

۱۰ حلق یا تقصیر

پس از قربانی، باید سر را تراشید و یا مقداری از ناخن یا موی خود را گرفت. (۲۷۰) و با انجام این عمل، تمام محرمات احرام بر محرم حلال می شود، بجز بوی خوش و زن.

در گذشته سر ((تقصیر)) را بیان کردیم و در اینجا دوباره آن را یادآوری می کنیم. سر عمل حلق و یا تقصیر این است که وقتی انسان موفق به انجام حج می شود و برای تولدی دوباره و کسب روحی خالی از هر گناه به نزد خداوند پناه می آورد، ابتدا با وجودی ظلمانی بر خداوند وارد می شود و خداوند در این مدت، او را از استفاده بعضی نعمات محروم می کند. پس از انجام اعمال حج، آن وجود ظلمانی، تبدیل به وجود نورانی می شود و به تعبیر دیگر، قبل از اعمال حج، نفس انسانی در خدمت شیطان و مهمان او بود، ولی پس از انجام اعمال حج نفس او مهمان خداوند شده و تبدیل به وجودی نورانی می شود. حلق و یا تقصیر، علامت آن تبدیل و میهمانی خداوند است.

۱۱ حرکت به سوی مکه

پس از انجام اعمال منی در روز عید قربان، باید دوباره به مکه برگردد و پنج عمل را انجام دهد:

۱ طواف حج.

۲ نماز طواف حج.

۳ سعی بین صفا و مروه.

۴ طواف نساء.

۵ نماز طواف نساء.

سرّ طواف و سعی بین صفا و مروه را قبلاً ذکر کردیم. اکنون فقط به اسرار تکرار این اعمال اشاره می کنیم. بدون شک، تکرار این اعمال، بی هدف و بدون غایت و ثمره نیست بلکه تکرار آنها دارای اسراری است که عبارتند از:

۱ تکرار این اعمال اشاره دارد به اینکه اگر انسان نتواند

بار اول آنگونه که شایسته این اعمال هست آنها را به انجام برساند، در این مرتبه دوم سعی کند که آنها را به انجام برساند.

۲ انسان این اعمال را تکرار می کند تا چنانچه در مرتبه اول، مقبول واقع نشده است، در مرتبه دوم مورد قبول خداوند قرار گیرد.

۳ تکرار این اعمال، اشاره دارد به اینکه اگر در مرتبه اول به حقیقت این اعمال توجه نداشته و از اسرار آنها آگاه نبوده است، اکنون به حقیقت آنها توجه نموده و با آشنایی به اسرار آنها، انجام دهد.

۱۲ بیتوته در منی

در شب یازدهم و دوازدهم باید در منی بیتوته کرد؛ یعنی در منی مانده و به تضرع و شب زنده داری پرداخت؛ زیرا در این حال، انسان از گناه پاک شده و نفس او آماده بندگی تام خداوند را دارد.

در روز یازدهم و دوازدهم ذیحجه باید به هر یک از سه ستون: ((جمره اولی، جمره وسطی، جمره عقبه)) هفت عدد سنگ زده شود. و سر آن را در گذشته توضیح دادیم.

البته خداوند به اسرار این اعمال و مناسک آگاه است و آنچه ما ذکر کردیم، ذره ای از واقعیات و اسرار این اعمال است که با استفاده از کلام معصومین علیه السلام و راهنمایی عقل و پیامبر درونی، بیان کردیم.

فهرست منابع

۱ الاحتجاج: چاپ بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۳ هـ.

۲ الاختصاص: چاپ بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۲ هـ.

۳ اصول کافی: چاپ ایران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام

۴ بحارالانوار: چاپ بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ.

۵ التهذیب (تهذیب الاحکام): چاپ بیروت، دار صعب دارالتعارف، ۱۴۰۱ هـ.

۶ ثواب الاعمال (ترجمه): چاپ تهران، کتابفروشی صدوق.

۷ الخصال: چاپ بیروت، دارالتعارف، ۱۳۸۹ هـ.

۸ تفسیر مجمع البیان: چاپ بیروت. دارالمعرفه، ۱۴۰۸ هـ.

۹ تفسیر الصافی: چاپ ایران، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

١٠ تفسير الميزان: چاپ ايران، قم، دارالكتاب الاسلامى.

١١ تفسير التبيان: چاپ بيروت، داراحياء التراث العربى.

١٢ تفسير القمى: چاپ ايران، قم مؤسسه دارالكتاب.

١٣ تفسير العياشى: چاپ ايران، قم، چاپخانه علميه قم.

١٤ فروع كافى: چاپ بيروت، دارصعب دارالتعارف، ١٤٠١ هـ.

١٥ معانى الاخبار: چاپ بيروت، دارالمعرفه، ١٣٩٩ هـ.

١٦ من لا يحضره الفقيه: چاپ بيروت، مؤسسه العلمى للمطبوعات، ١٤٠٦ هـ.

١٧ مستدرک الوسائل: چاپ بيروت، مؤسسه آل البيت، ١٤٠٨ هـ.

١٨ المحاسن: چاپ

- ایران، قم، المجمع العالمی لا اهل البیت علیهم السّلام ۱۴۱۳ هـ.
- ۱۹ المناقب (مناقب آل ابی طالب): چاپ بیروت، دارالاضواء.
- ۲۰ عیون اخبار الرضا: چاپ ایران، قم، دارالعلم.
- ۲۱ علل الشرايع: چاپ ایران، قم، مکتبه الداوری.
- ۲۲ سلسله الینایع الفقهیه: چاپ بیروت، الدارالاسلامیه، ۱۴۱۰ هـ.
- ۲۳ جواهر الکلام: چاپ ایران، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۲۴ فقه الرضا: در مجموعه ((سلسله الینایع الفقهیه)) چاپ شده است.
- ۲۵ وسائل الشیعه: چاپ بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ.
- ۲۶ مستمسک العروه الوثقی: چاپ بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
- ۲۷ نهج البلاغه (فیض الاسلام):
- ۲۸ اءمالی الصدوق: چاپ بیروت، مؤسسه الا علمی.
- ۲۹ اءمالی الطوسی: چاپ ایران، قم، مکتبه الداوری.
- ۳۰ صحیفه نور: چاپ ایران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- ۳۱ الجعفریات: چاپ تهران، مکتبه نینوی الحدیثه.
- ۳۲ اءمالی شیخ مفید: چاپ تهران، قم، مؤسسه النشرالاسلامی، ۱۴۱۲ هـ.
- ۳۳ دعائم الاسلام: چاپ قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۳ هـ.
- ۳۴ تفسیر البیضاوی: چاپ بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۸ هـ.
- ۳۵ تفسیر المنار: چاپ بیروت، دارالمعرفه.
- ۳۶ قرب الا سناد: چاپ تهران، مکتبه نینوی الحدیثه.

۱- ((الحج تقويه للدين))، (نهج البلاغه، كلمات قصار، شماره ۲۵۲)

۲- بحث از ايمان و آثار آن و كيفيت سعادت آفرين بودن آن، بسيار مفصل است كه اكنون از موضوع اين كتاب خارج است.

۳- ذريات / ۵۶.

۴- وسائل الشيعه، ج ۱، ص ۴۵.

۵- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۴.

۶- اصول كافي، ج ۱، ص ۱۳۶.

۷- وسايل الشيعه، ج ۱، ص ۴۳.

۸- ص / ۲۷.

۹- دخان / ۳۸.

۱۰- المحاسن، ج ۱، ص ۴۲۱.

۱۱- واقعه / ۷۹.

۱۲- احزاب / ۳۳.

۱۳- فروع كافي، ج ۴، ص ۴۰۱.

۱۴- علل الشرايع، ج ۲، ص ۳۹۷.

۱۵- مجمع البيان، ج ۴، ص ۸۳۱.

۱۶- آل عمران / ۹۶.

۱۷- علل الشرايع، ج ۲، ص ۳۹۸.

۱۸- المحاسن، ج ۲، ص ۶۶.

۱۹- فروع كافي،

ج ٤، ص ٢١١.

٢٠- تفسير الصافي، ج ١، ص ٢٧٨.

٢١- علل الشرايع، ج ٢، ص ٣٩٧.

٢٢- شوري ٧/.

٢٣- تين ٣/.

٢٤- مستدرک الوسائل، ج ٩، ص ٣٦٣.

٢٥- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٥١.

٢٦- آل عمران ٩٧/.

٢٧- فروع الكافي، ج ٤، ص ٢٢٦. و من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٦٨.

٢٨- خصال، ج ١، ص ٢٧٨.

٢٩- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٧١.

٣٠- آل عمران ٩٦/.

٣١- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٦٠.

٣٢- مستدرک الوسائل، ج ٩، ص ٣٣٤.

٣٣- مستدرک الوسائل، ج ٩، ص ٣٤٥.

٣٤- مستدرک الوسائل، ج ٩، ص ٣٦٣، ٣٦٢، ٣٦٤. و من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٦٨ و ١٥١.

٣٥- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٦٤، ح ٢٣١٤، فروع الكافي، ج ٤، ص ٢٢٦.

٣٦- ثوال الاعمال، ص ٢٢٥، اصول كافي، ج ٤، ص ٤١٥.

٣٧- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٥٠، ح ٢٢٥٧. المحاسن، ج ١، ص ١٤٤.

٣٨- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٥٠، ح ٢٢٥٩.

۳۹- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۶۴، ح ۱۱۰۸۹.

۴۰- فروع الکافی، ج ۴، ص ۴۰۱.

۴۱- حج/ ۲۶.

۴۲- وسائل الشیعہ، ج ۹، ص ۳۱۸.

۴۳- حج/ ۲۵.

۴۴- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۴۵.

۴۵- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۴۶.

۴۶- من لایحضرہ الفقیہ، ج ۲، ص ۱۷۰، فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۰.

۴۷- من لایحضرہ الفقیہ، ج ۲، ص ۱۴۵.

۴۸- ((ثافل)) نام کوهی است بین مکہ و شام که وقتی کسی از مکہ بر گردد، این کوه در سمت راست او قرار می گیرد.

۴۹- من لایحضرہ الفقیہ، ج ۲، ص ۱۴۵. التهذیب، ج ۵، ص ۴۴۴.

۵۰- فقه الرضا، سلسله الینایع الفقیہ، ج ۷، ص ۱۵.

۵۱- فقه الرضا، سلسله الینایع الفقیہ،

ج ٧، ص ١٤.

٥٢- فروع كافي، ج ٤، ص ٥٣٣٣، و وسائل الشيعة، ج ١٠، ص ٢٣٥.

٥٣- مستدرک الوسائل، ج ٩، ص ٣٤٧.

٥٤- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٦٢.

٥٥- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٦٢.

٥٦- فروع كافي، ح ٤، ص ٢٧١.

٥٧- مستدرک وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٣٢٨، ح ١١٠١٦.

٥٨- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٥٧، ح ٢٢٨٦.

٥٩- بقره ١٢٧/.

٦٠- تفسير القمي، ج ١، ص ٦١٦٢.

٦١- بقره ٣٠/.

٦٢- بقره ٣٢/.

٦٣- بقره ٣٤/.

٦٤- بقره ٣٣/.

٦٥- دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٩١.

٦٦- دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٩٢.

٦٧- تفسير العياشي، ج ١، ص ٣١.

٦٨- نهج البلاغه، ج ٤، ص ٧٩٤.

٦٩- مائده ٩٥/.

٧٠- مائده ٩٧/.

- ٧١- علل الشرايع، ج ٢، ص ٣٩٨.
- ٧٢- آل عمران / ٩٦.
- ٧٣- تفسير العياشي، ج ١، ص ١٨٧.
- ٧٤- علل الشرايع، ج ٢، ص ٣٩٧.
- ٧٥- علل الشرايع، ج ٢، ص ٣٩٧.
- ٧٦- حج / ٢٩.
- ٧٧- حج / ٣٣.
- ٧٨- فروع كافي، ج ٤، ص ١٨٩.
- ٧٩- فروع كافي، ج ٤، ص ١٨٩.
- ٨٠- علل الشرايع، ج ٢، ص ٣٩٩.
- ٨١- علل الشرايع، ج ٢، ص ٣٩٨.
- ٨٢- سورة فيل / ١، ٢، ٣، ٤، ٥.
- ٨٣- فروع كافي، ج ٤، ص ٢١٢٢١٥، امالي، شيخ طوسي، ج ١، ص ٧٨٨٠، وامالي، شيخ مفيد، ٣١٢٣١٥.
- ٨٤- فروع كافي، ج ٤، ص ٢٢٢.
- ٨٥- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٥٧.
- ٨٦- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٥٣.
- ٨٧- جامع الاحاديث، ج ١٠، ص ٧٤.
- ٨٨- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٦٠، ح ٢٢٩٥.
- ٨٩- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٦٠، ح ٢٢٩٥.
- ٩٠- امالي، الصدوق، ص ١٨٢.

٩١- مؤ منون / ١٠١.

٩٢- المناقب، ج ٤، ص ١٥١.

٩٣- وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٤٢٤، ح ١٧٩١٤.

٩٤- وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٤١٧، ح ١٧٨٨٤.

٩٥- فروع كافي، ج

٤، ص ٥٣١.

٩٦- توبه /٢٨.

٩٧- فتح /٢٧.

٩٨- فروع كافي، ج ٤، ص ٢٠٩.

٩٩- توبه /٢٨.

١٠٠- آل عمران /٩٧.

١٠١- تفسير عياشي، ج ١، ص ٣٦٣٩.

١٠٢- فروع كافي، ج، ص.

١٠٣- فروع كافي، ج، ص ٥٢٧.

١٠٤- الجعفریات، ص ٧٢.

١٠٥- امالي، طوسي، ج ٢، ص ٩١.

١٠٦- علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٢٧.

١٠٧- امالي، طوسي، ج ٢، ص ٩١.

١٠٨- فروع كافي، ج ٤، ص ٤٠٥.

١٠٩- فروع كافي، ج ٤، ص ٤٠٩.

١١٠- فروع كافي، ج ٤، ص ٤٠٩.

١١١- التهذيب، ج ٥، ص ١٠٤.

١١٢- اعراف /١٧٢.

١١٣- اعراف /١٧٢.

١١٤- علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٢٦.

- ١١٥- علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٢٥.
- ١١٦- المحاسن، ج ٢، ص ٦٧.
- ١١٧- فروع كافي، ج ٤، ص ٤٠٣.
- ١١٨- علل الشرايع، ج ٢، ص
- ١١٩- علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٢٤.
- ١٢٠- مستدرک الوسائل، ج ٩، ص ٣٩١، ح ١١١٥٢.
- ١٢١- فروع كافي، ج ٤، ص ٤٠٨.
- ١٢٢- فروع كافي، ج ٤، ص ٤١٠.
- ١٢٣- مستدرک الوسائل، ج ٩، ص ٣٩٣، ح ١١١٥٥.
- ١٢٤- فروع كافي، ج ٤، ص ٤١١.
- ١٢٥- فروع كافي، ج ٤، ص ٤١١.
- ١٢٦- فروع كافي، ج ٤، ص ٢١٠.
- ١٢٧- بقره ١٢٥/.
- ١٢٨- آل عمران ٩٧/.
- ١٢٩- علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٢٣.
- ١٣٠- علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٢٣.
- ١٣١- علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٢٣.
- ١٣٢- مستدرک الوسائل، ج ٩، ص ٣٤٧، ح ١١٠٥٠.
- ١٣٣- وسائل الشيعه، ج ٥، ص ٣٥٢، ح ١٧٦٦٧.
- ١٣٤- فروع كافي، ج ٤، ص ٤٠١.

۱۳۵- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۱.

۱۳۶- بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۷۷، مجمع البیان، ج، ص ۳۶۶.

۱۳۷- الذاریات / ۵۰.

۱۳۸- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۸، بحار، ۹۶/۶.

۱۳۹- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۱۱.

۱۴۰- حج / ۲۷.

۱۴۱- یعنی مقام ابراهیم که اکنون مقداری از خانه کعبه فاصله دارد.

۱۴۲- تفسیر قمی، ج ۲،

- ١٤٣- معانى الاخبار، ص ١٧٥.
- ١٤٤- المناقب، ج ٤، ص ١٨٤.
- ١٤٥- ثواب الاعمال، ص ٢٤٤ و ٢٧٣.
- ١٤٦- آل عمران / ٩٧.
- ١٤٧- علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٠٢.
- ١٤٨- زاريات / ٥٦.
- ١٤٩- نهج البلاغه، خطبه ١٠٩، ص ٣٣٨.
- ١٥٠- نهج البلاغه، خطبه ١، ص ٤٠.
- ١٥١- علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٠٤.
- ١٥٢- علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٠٥.
- ١٥٣- نهج البلاغه، حكمت ٢٤٤، ص ١١٩٧.
- ١٥٤- الاحتجاج، ح ١، ص ٩٩.
- ١٥٥- نهج البلاغه، نامه ٦٧، ص ١٠٦٣.
- ١٥٦- توبه / ١٢٢.
- ١٥٧- توبه / ١٢٢.
- ١٥٨- صحيفه نور، ج ٢، ص ١٢٤.
- ١٥٩- الحج / ٢٧٢٨.
- ١٦٠- علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٠٥.
- ١٦١- آل عمران / ٩٧.

١٦٢- مستدرک الوسائل، ج ٨ ص ١٤، ح ٨٩٣٩.

١٦٣- بقره ١٨٥/.

١٦٤- بقره ٢٨٦/.

١٦٥- وسائل الشيعه، ج ٨ ص ١٢، عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ٩٠.

١٦٦- فروع كافي، ج ٤، ص ٢٥٣.

١٦٧- فروع كافي، ج ٤، ص ٢٦.

١٦٨- فروع كافي، ج ٤، ص ٢٦١.

١٦٩- مستدرک الوسائل، ج ٨ ص ٢٩.

١٧٠- المحاسن، ج ١، ص ١٤٦.

١٧١- وسائل الشيعه، ج ٨ ص ٥٦.

١٧٢- فروع كافي، ج ٤، ص ٤٥٦. وسائل الشيعه، ج ٨ ص ٥٨.

١٧٣- وسائل الشيعه، ج ٨ ص ٥٩. فروع كافي، ج ٤، ص ٤٥٦.

١٧٤- وسائل الشيعه، ج ٨ ص ٥٧.

١٧٥- اصول كافي، ج ٣، ص ٣٠.

١٧٦- فروع كافي، ج ٤، ص ٢٥٩.

١٧٧- ثواب الاعمال، ص ١١٥.

١٧٨- توبه ١١١/.

١٧٩- توبه ١١٢/.

١٨٠- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٤٥.

١٨١- التوبه ٣/.

۱۸۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۹، التبیان، ج ۵، ص ۱۷۱.

۱۸۳- مجمع البیان، ج ۹، التبیان، ج ۵، ص ۱۷۱.

۱۸۴- توبه ۲/.

۱۸۵- معانی الاخبار، ص ۲۹۶.

۱۸۶- معانی الاخبار، ص ۲۹۶.

۱۸۷- تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۴۹.

۱۸۸- توبه ۱۳/.

۱۸۹- ((روحاء))، منطقه ای است بین مکه و

مدینه که فاصله آن تا مدینه، حدود سی مایل است.

۱۹۰- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۱۲۸۲.

۱۹۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۷.

۱۹۲- تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۳۹۵. تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۵.

۱۹۳- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۱.

۱۹۴- حج/ ۲۷۲۸.

۱۹۵- تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۹.

۱۹۶- تفسیر المیزان به نقل از کافی، ج ۱۴، ص ۳۷۷.

۱۹۷- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹، ص ۳۳۸.

۱۹۸- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۲. و همین روایت را معاویه بن عمار نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

۱۹۹- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۹۶.

۲۰۰- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲۰۱- التهذیب، ج ۶، ص ۳۶۸.

۲۰۲- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۰۳.

۲۰۳- تهذیب، ج ۵، ص ۴۶۳.

۲۰۴- ثواب الاعمال، ص ۱۱۶، ۱۰۸.

۲۰۵- ثواب الاعمال، ص ۱۱۶.

۲۰۶- المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۱.

۲۰۷- امالی، طوسی، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲۰۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۸.

- ٢٠٩- اصول كافي، ج ٣، ص ٣.
- ٢١٠- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٤٦.
- ٢١١- فروع كافي، ج ٤، ص ٥٣٦.
- ٢١٢- ثواب الاعمال، ص ١٠٩.
- ٢١٣- تهذيب، ج ٥، ص ٢٠.
- ٢١٤- فروع كافي، ج ٤، ص ٢٦٣.
- ٢١٥- مستدرک الوسائل، ج ٨، ص ٤١.
- ٢١٦- خصال، ج ١، ص ١٢٧.
- ٢١٧- مستدرک الوسائل، ج ٨، ص ٤١.
- ٢١٨- البته گناهانی که حقّ الله باشند نه حقّ الناس.
- ٢١٩- المحاسن، ج ١، ص ١٤٧.
- ٢٢٠- فروع كافي، ج ٤، ص ٢٨٣.
- ٢٢١- فروع كافي، ج ٤، ص ٢٨٤٢٨٥.
- ٢٢٢- بحار الانوار، ج ٩٩، ص ٣٣٣.
- ٢٢٣- سلسله الينايع الفقيهيه، ج ٧، ص ١٩ و ٤.
- ٢٢٤- سلسله الينايع الفقيهيه، ج ٧، ص ١٩ و ٤.
- ٢٢٥- سلسله الينايع الفقيهيه، ج ٧، ص ٤.
- ٢٢٦- نهج البلاغه، ج ٥، ص ٩٣٦.
- ٢٢٧- الاختصاص،

۲۲۸- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲۲۹- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۸۶.

۲۳۰- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۹.

۲۳۱- پارچه احرام باید تمام شرایط لباس نماز گزار را دارا باشد، از قبیل پاک بودن، غصبی نبودن و سایر شرایط.

۲۳۲- به نظر مبارک امام خمینی (ره) همین مقدار از لیبیک ها واجب است و بقیه مستحب می باشد.

۲۳۳- یعنی دروغ گفتن، فحش دادن و فخر فروشی.

۲۳۴- یعنی قسم خوردن به نام الله ((بلی والله)) و ((ولا والله)).

۲۳۵- این نظر مبارک امام (ره) و بعضی دیگر از فقهاست، ولی عده ای دیگر از فقها فرموده اند: ((فاصله او از طرف حجر اسماعیل نیز اگر ۵/۲۶ ذراع بیشتر نباشد، کافی است)). آیت الله خوئی نیز فرموده اند: ((طواف در فاصله دورتر از مسافت ۵/۲۶ ذراع کافی است)).

۲۳۶- به فتوای امام و برخی دیگر از مراجع، مکه هر چند محله های جدید آن می تواند جای محرم شدن به احرام تمتع باشد. و به فتوای آیت الله خوئی، باید از مکه قدیم محر

۲۳۷- در منی سه ستون سنگی هست که وقتی انسان از مشعرالحرام به منی می آید، اولین ستون، ((جمره اولی)) و دومی ((جمره وسطی)) و سومی ((جمره عقبه)) نام دارد.

۲۳۸- البته کسی که سال اول حج اوست، باید سر را بتراشد و زنان باید تقصیر کنند، و این فتوای امام (ره) و اکثر فقهاست، ولی به فتوای آیت الله خوئی، مرد بین حلق و تقصیر مخیر بوده و سر تراشیدن افضل است.

۲۳۹- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۵، ح ۱۱۷۶۶.

۲۴۰- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶، ح ۱۱۷۷۰.

۲۴۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۶، ح ۱۰۶۰۱.

۲۴۲- یعنی بیت

المعمور.

۲۴۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۸.

۲۴۴- علل الشرايع، ج ۲، ص ۴۰۷.

۲۴۵- علل الشرايع، ج ۲، ص ۴۰۷.

۲۴۶- بقره ۱۵۸/.

۲۴۷- علل الشرايع، ج ۲، ص ۴۳۲.

۲۴۸- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۹، ح ۱۱۷۷۰.

۲۴۹- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲۵۰- المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲۵۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲۵۲- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۴۵۲، ح ۱۱۳۱۵.

۲۵۳- فتح ۲۷/.

۲۵۴- علل الشرايع، ج ۲، ص ۴۳۵.

۲۵۵- اعتراف به گناه با عصمت انبیا منافات دارد، لذا ممکن است منظور از ((اعترف بِذَنْبِكَ)) اعتراف به گناه امت خویش باشد؛ چنانکه در تفسیر آیه دوّم از سوره فتح: ((ليغفر لك الله ماتقدّم من ذنبك)) گفته اند: منظور از ((ذنبك)) گناه امت پیامبر (یعنی مشرکین که پیامبر را از مکه خارج کردند) است (مجمع البحرين، ج ۲، ص ۵۹، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۴).

۲۵۶- علل الشرايع، ج ۲، ص ۴۳۶.

۲۵۷- اءمالی الصدوق، ص ۸۶۲.

۲۵۸- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۹، ح ۱۱۳۷۹.

۲۵۹- بقره ۱۹۷/.

۲۶۰- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۱.

۲۶۱- یوسف / ۵۳.

۲۶۲- قیامه / ۲.

۲۶۳- فجر / ۲۷ و ۲۸.

۲۶۴- در فاصله زمانی، بنی وقوف در مشعر الحرام و اعمال مکه.

۲۶۵- قرب الاسناد، ص ۱۰۵.

۲۶۶- المحاسن، ج ۱، ص ۶۷.

۲۶۷- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۱.

۲۶۸- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۷.

۲۶۹- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۸.

۲۷۰- برای کسانی که سفر اولشان است، ((حلق)) معین است.

مناسبتهای ذی الحجه

اول ذی الحجه

ازدواج علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام

پژوهش: حجه الاسلام و المسلمین علی غزالی اصفهانی

علی بن ابی طالب علیه السلام به سن ۲۵ تا ۲۶ سالگی رسیده است و بنابر امر الهی و سنت حسنه اسلامی باید با همسری که از نظر ایمان و تقوا و دانش

و بینش و نجابت و اصالت همشأن او باشد، ازدواج کند تا به کشتی زندگی خود سکون و آرامش بخشد. چنین همسری جز دختر رسول خدا «فاطمه زهرا» که به همه خصوصیات او از هنگام تولد تا آن زمان کاملاً آشنایی داشت، کسی دیگری وجود نداشت. از طرف دیگر، فاطمه زهرا علیها السلام به نه سالگی رسیده بود و در ضمن این که در این سن به رشد جسمانی مناسب رسیده بود، از رشد و کمال عقلانی وافر نیز بهره مند بود و با وجود کمی سن از جهت رشد فکری و عقلانی از دیگران ممتاز بود، و خدای عز و جل ذهنی وقاد و هوشی سرشار به او عطا کرده بود. از جمال و زیبایی نیز بهره وافر داشت. این فضایل، وی را از دختران دیگر ممتاز می کرد. از همه مهمتر این که او در دانشگاه بزرگ وحی و رسالت از علوم و دانش اسلامی بهره فراوانی برده بود، از این رو فاطمه علیها السلام از هر جهت به حد کمال رسیده بود. همین فضایل و کمالات او بود که بسیاری از ثروتمندان و صحابی معروف رسول خدا همچون ابوبکر، عمر، عثمان، عبد الرحمان بن عوف و دیگران به خواستگاری وی می آمدند، اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به هیچ کدام پاسخ مثبت نمی داد و این جملات را در پاسخ آنها می گفت: «إن أمرها إلی ربها، إن شاء أن یزوجها زوجها، ازدواج فاطمه به دست خداست. و اگر خدا بخواهد او را به زوجیت کسی در آورد، در می آورد. (۱) هنوز زمان ازدواج او نرسیده است.» (۲)

فاطمه علیها السلام به تقدیر الهی باید با شخصیتی ازدواج کند که او همچون از فضایل و کمالات بی شماری برخوردار باشد و آن شخصیت غیر از «علی بن ابی طالب علیه السلام» کس دیگری

خواستگاران گونه نظر

برخی از کوهه نظران خیال می کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچون آنها همه مسائل را از دریچه پول و مادیات می نگرد. اگر کسانی که به خواستگاری دخترش می روند، پاسخ مثبت به آنان نمی دهد، منتظر شخص ثروتمند و شناخته شده تری است. آنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درست نشناخته بودند و در فکر بودند به صورتی خود را با مال و ثروت خویش به حضرت نزدیک سازند، در حالی که بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله، و سلم، برای مبارزه با این افکار غلط بود و اسلام آمده بود تا این افتخارات موهوم و بی اساس را کنار بزند و معیارها را بر اساس فضایل و کمالات معنوی استوار سازد. این روش پیامبر اسلام در ازدواج دخترش نیز جریان داشت، لذا فاطمه علیها السلام را که نور چشم و میوه دلش بود به ازدواج علی علیه السلام در آورد که از نظر مادی و مال و منال دنیا چیزی نداشت، کابین و صدیقی که برای این ازدواج قرار داده شد این حقیقت را بخوبی اثبات می کند.

پاسخ منفی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر و عمر

انس بن مالک نقل می کند که ابوبکر روزی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و در مقابل آن حضرت نشست و عرض کرد: «ای رسول خدا! سبقت مرا در اسلام و دلسوزی و خیرخواهی مرا برای اسلام می دانید و من چنین و چنان کرده ام...» حضرت هدف او را از بیان این سخنان سؤال کرد. ابوبکر گفت: «فاطمه علیها السلام را به ازدواج من در آور... (۳)» پیامبر سکوت کرد و یا از وی روبرو گرداند. (۴) ابوبکر پس از بازگشت از نزد حضرت، به عمر گفت: «هلاک شدم»، عمر پرسید: «مگر چه شده؟» گفت: «فاطمه را خواستگاری کردم، ولی پیامبر صلی

الله علیه و آله و سلم از من روی برگرداند!» عمر گفت: «همین جا باش تا من بروم و آنچه را تو از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواستی من هم بخواهم.»

سپس به نزد رسول خدا آمد و در مقابل او نشست و عرض کرد: «ای پیامبر خدا!

پیشگامی مرا در قبول اسلام و نیز خیرخواهیم را برای اسلام می دانی و نیز می دانی که من چنین و چنان بوده ام.» حضرت، هدف او را از بیان این سخنان جو یا شد، عمر گفت: «فاطمه علیها السلام را به من ازدواج نما.» حضرت از او روی برگرداند و با وی سخنی نگفت. عمر به سوی ابوبکر بازگشت، و گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره فاطمه منتظر فرمان خدا است.» (۵)

از هیشمی در مجمع الزوائد نقل شده که ابوبکر و عمر هر یک به دختر خود گفتند: فاطمه را از رسول خدا خواستگاری کنند، و حضرت در پاسخ به هر کدام می فرمود: «منتظر فرمان خداوند هستم.» (۶)

ظاهراً رسول خدا نمی خواسته اند با صراحت به آنها بگویند، شما در شأن و هم کفو دخترم فاطمه نیستید، لذا با جملاتی که نقل شد یا با روی برگرداندن از آنها، پاسخ منفی می داد.

در خصائص نسائی و دیگر کتب اهل سنت، هست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن دو (ابوبکر و عمر) فرمود: «اینها صغیره، فخطبها علی علیه السلام فزوجها منه، او کوچک است، اما وقتی علی علیه السلام خواستگاری کرد فاطمه علیها السلام را به تزویج او در آورد.» (۷)

علی علیه السلام هم کفو فاطمه سلام الله علیها

درست است که در آیین اسلام هر مرد مسلمانی کفو مسلمان دیگر است و همین طور هر زنی که در عقد مرد مسلمانی در می آید با او هم شأن است، ولی اگر به جنبه های روحی

و فکری افراد توجه شود برخی از زنان هم شأن بعضی مردان و یا بعضی از مردان در شأن بعضی زنان نیستند، مردانی که دارای افکاری بلند و سجایای اخلاقی عالی و بینش وسیع اسلامی هستند، باید با زنانی پیمان زناشویی ببندند که از نظر فکری و اخلاقی با آنان هم سطح باشند، و بدون رعایت این مسأله به هدف عمده ازدواج که سکونت و آرامش خاطر در زندگانی است، نخواهند رسید. با توجه به این نکته حقیقت کلام خدا (۸) به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روشن می شود که فرمود:

«لو لم أخلق عليا لما كان لفاطمه إبتك كفو علي وجه الأرض، آدم فمّن دونه، اگر علی را نمی آفریدم، برای دخترت فاطمه، در روی زمین هم شأنی نبود، از آدم گرفته تا دیگران.» (۹)

همچنین از رسول خدا نقل شده است: «لو لم يخلق علي ما كان لفاطمه كفو، اگر خدای تعالی، علی را خلق نکرده بود، برای فاطمه کفو و هم شأنی نمی بود.» (۱۰)

در حدیث دیگری می فرماید: «لو لا - أن الله تعالى خلق امير المؤمنين لم يكن لفاطمه كفو علي وجه الأرض آدم فمّن دونه، اگر خدای تعالی امیر المؤمنین را برای همسری فاطمه خلق نمی کرد، برای آن بانوی بزرگ کفو و همسری در روی زمین وجود نداشت، نه از آدم و نه دیگران.» (۱۱) بی تردید مقصود از این هم سویی و هم شأنی، جنبه روحی و معنوی است.

پی نوشتها:

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۲۵، در کتب اهل سنت تعبیری که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده چنین است: «أنتظر بها القضاء، لم ينزل القضاء، حتی ينزل القضاء»، ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۲۶.۳۳۳

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۸۲ و ج ۳، ص ۳۴۳، احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۳۱.

۳. از رسومات عرب که اکنون نیز مرسوم است این است که

ازدواج مکرر امری عادی است و قبیحی ندارد، حتی ممکن است چند همسر در یک خانه با شوهرشان زندگی کنند و هیچ گونه اختلاف و نزاعی هم در میان نباشد. تعدد ازدواج از سنتهای حسنه اسلام است این عمل در جامعه امروز ما ناشایست به نظر می رسد و آن را قبیح می شمردند.

۴. در طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۹، چنین نقل شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ او و عمر فرمود: «در این باره منتظر فرمان الهی هستم.»

۵. احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۲۶ به نقل از مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۵.

۶. همان مدرک.

۷. احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۳ به نقل از خصائص، ص ۳۱، مشکاه المصابیح، خطیب تبریزی، ج ۳، ص ۲۴۶.

۸. این کلمات که به خدا نسبت داده می شود، غیر از وحی است و به حدیث قدسی معروف است.

۹. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۲.

۱۰. کنوز الحقایق، مناوی، ص ۱۲۴.

۱۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۷.

مظهر ولایت ص ۲۴۶

اصغر ناظم زاده قمی

هفتم ذی الحجه

شهادت امام محمد باقر

پرتوی از سیره و سیمای امام محمد باقر علیه السلام

حضرت امام محمد باقر علیه السلام اوّل ماه رجب، یا سوم صفر سال ۵۷ هجری قمری در مدینه متولد گردید.

پدر بزرگوارش، حضرت علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام، و مادر مکرمه اش، فاطمه معروف به «امّ عبدالله» دختر امام حسن مجتبی می باشد.

از این رو، آن حضرت از ناحیه پدر و مادر به بنی هاشم منسوب است. شهادت امام باقر علیه السلام در روز دوشنبه ۷ ذیحجه سال ۱۱۴ هجری قمری در ۵۷ سالگی، به دستور هشام بن عبدالملک خلیفه اموی، به وسیله خورانندن سمّ، اتفاق افتاد و مزار

شریفش در مدینه در قبرستان بقیع میباشد.

آن حضرت یکی از اطفال اسیر فاجعه کربلا می باشد که در آن وقت سه سال و شش ماه و ده روز از

سنّ مبارکش گذشته بود.

حضرت باقر علیه السلام به علم و دانش و فضیلت و تقوا معروف بود و پیوسته مرجع حلّ مشکلات علمی مسلمانان به شمار می رفت.

وجود امام محمّد باقر علیه السلام مقدّمه ای بود برای اقدام به وظایف دگرگون سازی امت.

زیرا مردم، او را نشانه های فرزند کسانی می شناختند که جان خود را فدا کردند تا موج انحراف که نزدیک بود نشانه های اسلام را از میان ببرد متوقف گردد. آنان از این رو قربانی شدند تا مسلمانان بدانند که حکّامی که به نام اسلام حکومت میکنند، از تطبیق اسلام با واقعیت آن به اندازه ای دوراند که مفاهیم کتاب خدا و سنّت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در یک طرف قرار دارد و آن حاکمان منحرف در طرف دیگر.

امام باقر علیه السلام بر آن شد تا انحراف حاکمان و دوری آنان از حقایق اسلام را به مردم بفهماند و برای مسلمانان آشکار سازد که چنان اموری تحقّق یافته است.

هشام بن عبدالملک خلیفه نابکار اموی وقتی به امام علیه السلام اشارت می کند و می پرسد که این شخص کیست؟ به او میگویند او کسی است که مردم کوفه شیفته و مفتون اویند.

این شخص، امام عراق است. در موسم حجّ، از عراق و خراسان و دیگر شهرها، هزاران مسلمان از او فتوا میخواستند و از هرباب از معارف اسلام از او می پرسیدند.

این امر اندازه نفوذ وسیع او را در قلوب توده های مردم نشان می داد. از سوی فقیهان بزرگ که وابسته به حوزه های فکری و علمی بودند، مسائل دشوار در محضر او مطرح میشد و گفتگوهای بسیار با امام به

عمل می‌آمد، از او پاسخ میخواستند تا امام را در تنگنا قرار دهند و در مقابل مردم او را به خاموشی وادارند، ولی آن حضرت با پاسخ های قانع کننده و مستدل و محکم خود آنان را به اعجاب وامیداشت.

حوزه علمی او برای صدها دانشمند و محدث که تربیت کرده بود پایگاهی مهم به شمار می‌آمد.

جابر جعفی گوید: «ابوجعفر هفتاد هزار حدیث برای من روایت کرد.» و محمد بن مسلم گوید: «هر مسئله که در نظرم دشوار مینمود از ابوجعفر علیه السلام می‌رسیدم تا جایی که سی هزار حدیث از او سؤال کردم.» امام باقر علیه السلام شیعیان خود را چنین وصف میکند: «همانا شیعه ما، شیعه علی، با دست و دل گشاده و از سر گشاده دستی و بیریبایی از ما طرفداری میکنند و برای زنده نگاه داشتن دین، متحد و پشتیبان ما هستند. اگر خشمگین گردند، ستم نمیکنند و اگر خرسند باشند از اندازه نمیگذرند. برای آن کس که همسایه آنان باشد برکت دارند و با هر کس که با آنان مخالف باشد طریق مسالمت پیش میگیرند. و شیعه ما اطاعت خدا میکند.»

امام باقر علیه السلام و خلفای جور

امام باقر علیه السلام با پنج خلیفه از خلفای بنیامیه معاصر بود که عبارتند از: ۱ ولید بن عبدالملک ۲ سلیمان بن عبدالملک ۳ عمر بن عبدالعزیز ۴ یزید بن عبدالملک ۵ هشام بن عبدالملک.

و همه آنان جز عمر بن عبدالعزیز در ستمگری و استبداد و خودکامگی دست کمی از نیاکان خود نداشتند و پیوسته برای امام باقر علیه السلام مشکلاتی فراهم مینمودند.

ولی در عین حال، او از طریق تعلیم و تربیت، جنبشی علمی به وجود آورد و مقدمات تأسیس یک مرکز علمی

اسلامی را در دوران امامت خود پیریزی کرد که در زمان فرزند بزرگوارش امام جعفر صادق علیه السلام به نتیجه کامل رسید.

روش کار پیشوایان ما به ویژه امام سجّاد و امام باقر(علیهم السلام) که در اوضاع فشار و خفقان به سر میبردند به شیوه مخفی و زیرزمینی بود، شیوه ای که موجب میشد کسی از کارهای آنان مطلع نشود.

همین کارهای پنهانی، گاهی که آشکار میشد، خلفا را سخت عصبانی مینمود در نتیجه، وسایل تبعید و زندانی آنها فراهم میشد.

سرانجام، امام باقر علیه السلام که پیوسته مورد خشم و غضب خلیفه وقت، هشام بن عبدالملک بود، به وسیله ایادی او مسموم شد و در سال ۱۱۴ هجری به شهادت رسید. جنازه آن بزرگوار، کنار قبر پدر بزرگوارش، در قبرستان بقیع، به خاک سپرده شد.

فضل و دانش امام باقر علیه السلام

امام محمدباقر علیه السلام در دوران امامت خود، به نشر و پخش معارف دین به ویژه فقه و احکام اسلامی پرداخت و ضمن حلّ مشکلات علمی به تعلیم و تربیت شاگردانی فاضل و آگاه مانند: محمدبن مسلم، زرارهبین اعین، ابونصیر، هشام بن سالم و جابرین یزید و حمران بن اعین و بُریدبن معاویه عجلای، همت گماشت.

آن حضرت در فضل و فضیلت، زهد و تقوا، اخلاف و معاشرت، سر آمد بزرگان بنی هاشم در عصر خود بود.

آوازه علوم و دانش او چنان اطراف و اکناف پیچیده بود که ملقب به باقرالعلوم؛ یعنی شکافنده دانش ها گردید.

یکی از علمای بزرگ سنّی به نام ابن حجر هیتمی درباره او مینویسد: «محمد باقر به اندازه ای گنج های پنهان معارف و دانش ها را آشکار ساخته، حقایق احکام و حکمت ها و لطایف دانشها را بیان نموده

که جز بر عناصر بی بصیرت یا بد سیرت پوشیده نیست و از همین جاست که وی را شکافنده دانش و جامع علوم و برافروزنده پرچم دانش خوانده اند.» عبدالله بن عطا یکی از شخصیت های علمی زمان امام، میگوید: «من هرگز دانشمندان اسلام را در هیچ محفل و مجمعی به اندازه محفل محمد بن علی علیه السلام از نظر علمی حقیر و کوچک ندیدم.» امام باقر علیه السلام در سخنان خود، اغلب به آیات قرآن کریم استناد مینموده و از کلام خدا شاهد میآورد و فرموده است: «هر مطلبی را گفتم، از من بپرسید که در کجای قرآن است تا آیه مربوط به آن موضوع را معرفی کنم.»

امام و مسابقه تیراندازی

هشام بن عبدالملک تصمیم گرفت امام باقر را به مسابقه تیراندازی فراخواند تا به واسطه شکست او در مسابقه، امام را در نظر مردم حقیر و کوچک جلوه دهد! به همین جهت پیش از ورود امام علیه السلام به قصر خلافت، عده ای از درباریان را واداشت نشانه ای نصب کرده مشغول تیراندازی گردند.

امام باقر وارد مجلس شد و اندکی نشست.

ناگهان هشام رو به امام کرد و گفت: آیا مایلید در مسابقه تیراندازی شرکت نمایید؟ حضرت فرمود: من دیگر پیر شده ام و وقت تیراندازیام گذشته است، مرا معذور دار.

هشام که خیال می کرد فرصت خوبی به دست آورده و امام باقر را با شکست مواجه ساخته است، اصرار و پافشاری کرد و وی را سوگند داد و همزمان به یکی از بزرگان بنی امیه اشاره کرد که تیر و کمان خود را به آن حضرت بدهد.

امام علیه السلام دست برد و کمان را گرفت و تیری در

چله کمان نهاد و نشانه گیری کرد و تیر را درست به قلبِ هدف زد! آن گاه تیر دوم را به کمان گذاشت و رها کرد و این بار تیر در چوبه تیر قبلی نشست و آن را شکافت! تیر سوم نیز به تیر دوم اصابت کرد و به همین ترتیب نه تیر پرتاب نمود که هر کدام به چوبه تیر قبلی خورد! این عمل شگفت انگیز، حاضران را به شدت تحت تأثیر قرار داده، اعجاب و تحسین همه را برانگیخت.

هشام که حساب هایش غلط از آب درآمده و نقشه اش نقش بر آب شده بود، سخت تحت تأثیر قرار گرفت و بی اختیار گفت: آفرین بر تو ای اباجعفر! تو سر آمد تیر اندازان عرب و عجم هستی، چگونه میگفتی پیر شده ام؟! آن گاه سر به زیر افکند و لحظه ای به فکر فرو رفت.

سپس امام باقر و فرزند برومندش امام صادق علیه السلام را در جایگاه مخصوص کنار خود جای داد و فوق العاده تجلیل و احترام کرد و رو به امام کرد و گفت: قریب از پرتو وجود تو شایسته سروری بر عرب و عجم است.

این تیراندازی را چه کسی به تو یاد داده است و در چه مدتی آن را فرا گرفته ای؟ حضرت فرمود: میدانی که اهل مدینه به این کار عادت دارند، من نیز در ایام جوانی مدتی به این کار سرگرم بودم ولی بعد آن را رها کردم، امروز چون تو اصرار کردی ناگزیر پذیرفتم.

هشام گفت: آیا جعفر نیز مانند تو در تیراندازی مهارت دارد؟ امام فرمود: ما خاندان، اکمال دین و اتمام نعمت را که در آیه

«أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» آمده از یکدیگر به ارث میبریم و هرگز زمین از چنین افرادی خالی نمیماند.

اینک در میان سخنان اخلاقی و تربیتی آن امام معصوم، چهل حدیث برگزیده را که هر کدام رهنمودی پربها در جهت تعالی اخلاق و نزدیک شدن به خداست به جویندگان مکتب آن امام همام تقدیم می دارم.

چهل حدیث

۱- نافر جام و خوش انجام

«فَلَرَبِّ حَرِيصٍ عَلَى أَمْرٍ مِّنْ أُمُورِ الدُّنْيَا قَدْ نَالَهُ، فَلَمَّا نَالَهُ كَانَ عَلَيْهِ وَبَالًا - وَشَقِي بِهِ وَلَرَبِّ كَارِهِ لَأَمْرٍ مِّنْ أُمُورِ الْآخِرَةِ قَدْ نَالَهُ فَسَعِدَ بِهِ.» چه بسا حریصی بر امری از امور دنیا دست یافته و چون بدان رسیده باعث نافر جامی و بدبختی او گردیده است، و چه بسا کسی که برای امری از امور آخرت کراحت داشته و بدان رسیده، ولی به وسیله آن سعادتمند گردیده است.

۲- بهترین فضیلت و برترین جهاد

«لَا فَضِيلَةَ كَالْجِهَادِ، وَلَا جِهَادَ كَمَا جَاهَدَهُ الْهَوَى.»:

فضیلتی چون جهاد نیست، و جهادی چون مبارزه با هوای نفس نیست.

۳- استقامت بزرگ

«أَوْصِيكَ بِخَمْسٍ: إِنْ ظَلِمْتَ فَلَا تَظَلِّمْ وَ إِنْ خَانُوكَ فَلَا تَخُنْ، وَ إِنْ كُذِّبْتَ فَلَا تَغْضَبْ، وَ إِنْ مُدِّحَتْ فَلَا تَفْرَحْ وَ إِنْ ذُمِّمْتَ فَلَا تَجْرَعُ.»: تو را به پنج چیز سفارش میکنم: ۱ اگر مورد ستم واقع شدی ستم مکن، ۲ اگر به تو خیانت کردند، خیانت مکن، ۳ اگر تکذیب کردند، خشمگین مشو، ۴ اگر مدحت کنند، شاد مشو، ۵ و اگر نکوهشت کنند بیتابی مکن.

۴- پذیرش سخن پاک

«خُذُوا الْكَلِمَةَ الطَّيِّبَةَ مِمَّنْ قَالَهَا وَ إِنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا.»:

سخن طیب و پاکیزه را از هر که گفت بپذیرید، اگر چه او خود، بدان عمل نکند.

۵- زیبایی حلم با علم «ما شيبَ شئٌ بشئٍ أحسنَ منَ حلمٍ بعلمٍ.»: چیزی با چیزی نیامیزد که بهتر از حلم با علم

باشد.

۶- کمال جامع انسانی «الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ اَلْتَّفَقُهُ فِي الدِّينِ وَ الصَّبْرُ عَلَي النَّائِبِهِ وَ تَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ»:

همه کمال در سه چیز است: ۱ فهم عمیق در دین، ۲ صبر بر مصیبت و ناگواری، ۳ و اندازه گیری خرج زندگانی.

۷- سه خصلت نیکو

«ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ: أَنْ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَحْلُمَ إِذَا جُهِلَ عَلَيْكَ.»:

سه چیز از مکارم دنیا و آخرت است: ۱ گذشت کنی از کسی که به تو ستم کرده است، ۲ ببیوندی به کسی که از تو بریده است، ۳ و بردباری ورزی در وقتی که با تو به نادانی برخورد شود.

۸- اصرار در دعا

«إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ إِلْحَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ وَ أَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ، إِنَّ اللَّهَ حَيَلٌ ذِكْرُهُ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطْلَبَ مَا عِنْدَهُ.»:

خدا را بد آید که مردم در خواهش از یکدیگر اصرار ورزند، ولی اصرار را در سؤال از خودش دوست دارد، همانا خداوند که یادش بزرگ است دوست دارد که از او سؤال شود و آنچه نزد اوست طلب گردد.

۹- فضیلت عالم بر عابد

«عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ.»: دانشمندی که از علمش استفاده شود، از هفتاد هزار عابد بهتر است.

۱۰- دو خصلت عالم

«لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَالِمًا حَتَّى لَا يَكُونَ حَاسِدًا لِمَنْ فَوْقَهُ وَ لَا مُحَقَّرًا لِمَنْ دُونَهُ.»:

هیچ بنده ای عالم نباشد تا این که به بالا دست خود حسد نبرد و زیر دست خود را خوار نشمارد.

۱۱- سه پاداش

«مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَا عَمَلُهُ، وَ مَنْ حَسَنَتْ نِيَّتُهُ زِيدَ فِي رِزْقِهِ، وَ مَنْ حَسَنَ بَرُّهُ بِأَهْلِهِ زِيدَ فِي عُمرِهِ.»:

هر که زبانش راست است کردارش پاک است، و هر که خوش نیت است روزیاش

فزون است، و هر که با اهلش نیکی میکند به عمرش افزوده شود.

۱۲- پرهیز از کسالت

«إِيَّاكَ وَالْكَسَلَ وَالضَّجَرَ فَإِنَّهُمَا مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ، مَنْ كَسَلَ لَمْ يُؤَدِّ حَقًّا وَمَنْ ضَجَرَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى حَقٍّ.»:

از کسالت و تنگدلی پرهیز که این دو کلید هر بدی باشند، هر که کسالت ورزد حقی را نپردازد، و هر که تنگدل شود بر حق شکستیا نبود.

۱۳- بدترین حسرت در روز قیامت

«إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْدٌ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ.»:

پر حسرتترین مردم در روز قیامت، بنده ای است که عدلی را وصف کند و خودش خلاف آن را عمل کند.

۱۴- نتایج صله رحم

«صِلَةُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ وَتَدْفَعُ الْبُلُوَى وَتُيسِّرُ الْحِسَابَ وَتُنْسِيءُ فِي الْأَجَلِ.»:

صله ارحام، اعمال را پاکیزه گرداند و اموال را بیفزاید و بلا را بگرداند و حساب را آسان کند و اجل را به تأخیر اندازد.

۱۵- نیکو گفتاری با دیگران

«قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ.» به مردم بگویید بهتر از آن چیزی که خواهید به شما بگویند.

۱۶- هدیه الهی

«إِنَّ اللَّهَ يَتَعَهَّدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَهَّدُ الْغَائِبُ أَهْلَهُ بِالْهَدْيَةِ وَيَحْمِيهِ عَنِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِي الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ.»:

همانا خداوند بنده مؤمنش را با بلا مورد لطف قرار دهد، چنان که سفر کرده ای برای خانواده خود هدیه بفرستد، و او را از دنیا پرهیز دهد، چنان که طبیب مریض را پرهیز دهد.

۱۷- راستگویی و ادای امانت

«عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ ائْتَمَنَكُمْ عَلَيْهَا بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا، فَلَوْ أَنَّ قَاتِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ ائْتَمَنَنِي عَلَى أَمَانَةٍ لَأَدَيْتُهَا إِلَيْهِ.»: بر شما

باد پارسایی و کوشش و راستگویی و پرداخت امانت به کسی که شما را امین بر آن دانسته، نیک باشد یابد. و اگر قاتل علی بن ابیطالب علیه السلام به من امانتی سپرد، هر آینه آن را به او برخواهم گرداند.

۱۸- تعریف غیبت و بهتان

«مِنَ الْغَيْبِ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَ أَنَّ الْبُهْتَانَ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا لَيْسَ فِيهِ.»:

غیبت آن است که درباره برادرت چیزی را بگویی که خداوند بر او پوشیده و مستور داشته است. و بهتان آن است که عیبی را که در برادرت نیست به او ببندی.

۱۹- دشنام گو، مبعوض خداست

«إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ.»: خداوند، دشنام گوی بیابرو را دشمن دارد.

۲۰- نشانه های تواضع

«الْتَوَاضُعُ الرُّضَا بِالْمَجْلِسِ دُونَ شَرَفِهِ، وَ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ وَ أَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحِقًّا.»:

تواضع و فروتنی آن است که (آدمی) به نشستن در آنجا که فروتر از شأن اوست راضی باشد، و این که به هر کس رسیدی سلام کنی، و جدال را وانهی گرچه بر حق باشی.

۲۱- پاکدامنی، بهترین عبادت

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ عَفَّةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرَجِ.»: بالاترین عبادت، عفت شکم و شهوت است.

۲۲- نشانه شیعه واقعی

«مَا شِيعْتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَ أَطَاعَهُ.»:

شیعه ما نیست، مگر آن که تقوای الهی داشته باشد و خدا را فرمان برد.

۲۳- ریشه گناه، نشناختن خداست

«مَا عَرَفَ اللَّهَ مَنْ عَصَاهُ.»: خدا را نشناخته آن که نافرمانیاش کند.

۲۴- عقل، بهترین مخلوق الهی

«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعُقْلَ اسْتَنْطَعَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ»

مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ، أَمَا إِنِّي

إِيَّاكَ أَمْرٌ وَإِيَّاكَ أَنْهَى وَإِيَّاكَ أَعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أَثِيبُ.»:

چون خداوند، عقل را آفرید از او بازپرسی کرد، به او گفت: پیش آی! پیش آمد. گفت: بازگرد. بازگشت. فرمود: به عزت و جلالم سوگند، مخلوقی را که از تو به پیشم محبوبتر باشد نیافریدم. و تو را تنها به کسانی که دوستشان دارم به طور کامل دادم. همانا امر و نهی و کیفر و پاداشم متوجه توست.

۲۵- بر اساس عقل

«إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا.»:

خداوند در روز قیامت در حساب بندگانش، به اندازه عقلی که در دنیا به آنها داده است، دقت و باریک بینی میکند.

۲۶- مزد معلّم و متعلّم

«إِنَّ الَّذِي يُعَلِّمُ الْعِلْمَ مِنْكُمْ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ الْمُتَعَلِّمِ وَلَهُ الْفَضْلُ عَلَيْهِ، فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلِهِ الْعِلْمَ وَعَلِّمُوهُ إِخْوَانَكُمْ كَمَا عَلَّمَكُمُوهُ الْعُلَمَاءُ.»:

آن که از شما به دیگری علم آموزد مزد او به مقدار مزد دانشجویست و از او هم بیشتر.

از دانشمندان دانش فراگیرید و آن را به برادران دینی خود بیاموزید، چنان که دانشمندان به شما آموختند.

۲۷- گناه فتوا دهنده بی دانش

«مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لَحِقَهُ وَزْرٌ مِنْ عَمَلٍ بُقِيَاءُ.»:

هر که بدون علم و هدایت به مردم فتوا دهد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت کنند و گناه آن که به فتوایش عمل کند دامنگیرش شود.

۲۸- عالمان دوزخی

«مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ، أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَانْصِلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا.»:

هر که علم و دانش را جوید برای

آن که بر علما بیابد یا با سفها بستیزد یا مردم را متوجه خود کند، باید آتش دوزخ را جای نشستن خود گیرد؛ همانا ریاست جز برای اهلش شایسته نیست.

۲۹- سرنگونان جهنمی

«فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» قَالَ: هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلًا بِاللَّسْتِنَةِ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلَى غَيْرِهِ.»:

درباره آیه شریفه «فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ»؛ یعنی: «اینها و گمراهان در دوزخ سرنگون گردند»، فرمود: ایشان گروهی باشند که عدالت را به زبان بستایند، اما در عمل با آن مخالفت ورزند!

۳۰- غیر خدا را تکیهگاه نگیرید

«لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وِلِيَّةً فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ فَإِنَّ كُلَّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ وَقَرَابَةٍ وَوَلِيَّةٍ وَبِدْعَةٍ وَشُبُهَةٍ مُنْقَطِعٌ إِلَّا مَا أُثْبِتَهُ الْقُرْآنُ.»:

غیر خدا را برای خود تکیهگاه و محرم راز مگیرید که در آن صورت مؤمن نیستید، زیرا هر وسیله و پیوند و خویشی و محرم راز و هرگونه بدعت و شبهتی، نزد خدا، بریده و بی‌اثر است جز آنچه را که قرآن، اثبات کرده است.

[و آن ایمان و عمل صالح است.]

۳۱- نشانه های فقیه پارسا

«إِنَّ الْفَقِيهَ حَقَّ الْفَقِيهِ أَرْهَدُ فِي الدُّنْيَا، أَلْرَاغِبُ فِي الْآخِرَةِ أَلْمَتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم).»:

فقیه حقیقی، زاهد در دنیا، مایل به آخرت و چنگ زنده به سنت پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) است.

۳۲- شوخی بدون فحش

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الْمَلَاعِبَ فِي الْجَمَاعَةِ بِلا رَفْت.»:

خدای عزوجل آن کس را که میان جمعی شوخی و خوشمزگی کند دوست دارد، در صورتی که فحشی در میان نباشد.

۳۳- عذاب زودرس سه خصلت

«ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَ بِالْهَنْ: أَلْبَغْيُ، وَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَ الْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا.»:

سه خصلت است که

مرتکبشان نمیرد تا وبالشان را ببندد: ستمکاری و از خویشان بریدن و قسم دروغ که نبرد با خداست.

۳۴- مطلوبِ خدا

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطْلَبَ مِمَّا عِنْدَهُ.»:

چیزی نزد خداوند عَزَّوَجَلَّ بهتر از این نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد اوست خواسته شود.

۳۵- پافشاری در دعا

«وَ اللَّهُ لَا يُلِيحُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ إِلَّا قَضَاهَا لَهُ.»:

به خدا سوگند هیچ بنده ای در دعا پافشاری و اصرار به درگاه خدای عَزَّوَجَلَّ نکند، جز این که حاجتش را برآورد.

۳۶- دعا کردن در سحر

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ مَنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كُلَّ عَبْدٍ دَعَا فَعَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ فِي السَّحْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنَّهَا سَاعَةٌ تُفْتَحُ فِيهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَ تُقَسَّمُ فِيهَا الْأَرْزَاقُ، وَ تُقْضَى فِيهَا الْحَوَائِجُ الْعِظَامُ.»:

همانا خداوند عَزَّوَجَلَّ از میان بندگان مؤمنش آن بنده ای را دوست دارد که بسیار دعا کند، پس بر شما باد دعا در هنگام سحر تا طلوع آفتاب، زیرا آن ساعتی است که درهای آسمان در آن هنگام بازگردد و روزی ها در آن تقسیم گردد و حاجت های بزرگ برآورده شود.

۳۷- دعا برای دیگران

«أَوْشَكَ دَعْوَةٌ وَ أَسْرَعُ إِجَابَتُهُ دُعَاءُ الْمَرْءِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ.»:

دعایی که بیشتر امید اجابت آن می‌رود و زودتر به اجابت میرسد، دعا برای برادر دینی است در پشت سر او.

۳۸- چشم هایی که نمی گریند

«كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرُ ثَلَاثٍ: عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ حَشْيَةِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ.»:

هر چشمی روز قیامت گریان است، جز سه چشم: ۱ چشمی که در راه خدا شب را بیدار باشد، ۲ چشمی که از ترس

خدا گریان شود، ۳ و چشمی که از محرمات الهی بسته شود.

۳۹- حریص همچون کرم ابریشم

«مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا مَثَلُ دُودِهِ الْقَزِّ، كُلَّمَا ازْدَادَتْ مِنْ الْقَزِّ عَلَى نَفْسِهَا لَفًّا كَانَ أْبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا.»:

شخص حریص به دنیا، مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر ابریشم بر خود می پیچد راه بیرون شدنش دورتر و بسته‌تر می گردد، تا این که از غم و اندوه بمیرد.

۴۰- دو رویی و دو زبانی

«بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ يَكُونُ ذَاوَجْهَيْنِ وَ ذَالِسَانَيْنِ، يُطْرَى أَخَاهُ شَاهِدًا وَ يَأْكُلُهُ غَائِبًا، إِنْ أُعْطِيَ حَسَدَهُ وَ إِنَابْتُلِيَ خَدْلَهُ.»:

بد بندهای است آن بندهای که دو رو و دو زبان باشد، در حضور برادرش او را ستایش کند، و در پشت سر، او را بخورد! اگر دارا شود بر او حسد برد و اگر گرفتار شود، دست از یاری او بردارد.

امام باقر (ع) پس از عمری تلاش در میدان بندگی خدا و احیای دین و ترویج علم و خدمات اجتماعی به جامعه اسلامی، در روز هفتم ماه ذو الحجه سال ۱۱۴ (۱) رحلت کرد.

در سال رحلت و شهادت آن حضرت آرای دیگری نیز وجود دارد. دسته ای از مورخان سال ۱۱۷ (۲) و بعضی سال ۱۱۸ (۳) و گروه اندکی سالهای ۱۱۶ (۴) و ۱۱۳ (۵) و ۱۱۵ (۶) و ۱۱۱ (۷) را یاد کرده اند، اما بیشترین منابع تاریخی سال ۱۱۴ (۸) را متذکر شده اند.

منابع روایی و تاریخی علت وفات آن حضرت را مسمومیت دانسته اند، مسمومیتی که دستهای حکومت امویان در آن دخیل بوده است. (۹)

از برخی روایات استفاده می شود که مسمومیت امام باقر (ع) به وسیله زین آغشته به سم، صورت گرفته است، به گونه ای که

بدن آن گرمی از شدت تأثیر سم بسرعت متورم گردید و سبب شهادت آن حضرت شد. (۱۰)

در این که چه فرد یا افرادی در این ماجرای خائنه دست داشته اند، نقلهای روایی و تاریخی از اشخاص مختلفی نام برده اند.

بعضی از منابع، شخص هشام بن عبد الملک را عامل شهادت آن حضرت دانسته اند. (۱۱)

بخشی دیگر، ابراهیم بن ولید را وسیله مسمومیت معرفی کرده اند. (۱۲)

برخی از روایات نیز زید بن حسن را که از دیر زمان کینه های عمیق نسبت به امام باقر (ع) داشت، مجری این توطئه به شمار آورده اند. (۱۳)

به طور مسلم وفات امام باقر (ع) در دوران خلافت هشام بن عبد الملک رخ داده است، (۱۴) زیرا خلافت هشام از سال ۱۰۵ تا سال ۱۲۵ هجری استمرار داشته، و آخرین سالی که مورخان در وفات امام باقر (ع) نقل کرده اند ۱۱۸ هجری می باشد. (۱۵)

با این که نقلها بظاهر مختلف است، اما با اندکی تأمل در منابع روایی و تاریخ، بعید نمی نماید که همه آنها به گونه ای صحیح باشد زیرا عامل شهادت آن حضرت لازم نیست یک نفر باشد بلکه ممکن است افراد متعددی در شهادت امام باقر (ع) دست داشته اند که هر روایت و نقل، به یکی از آنان اشاره کرده است.

با توجه به برخوردهای خشن و قهر آمیز هشام با امام باقر (ع) و عداوت انکار ناپذیر بنی امیه با خاندان علی (ع) شک نیست که او در از میان بردن امام باقر (ع) اما بشکلی غیر علنی انگیزه ای قوی داشته است.

بدیهی است که هشام برای عملی ساختن توطئه خود، از نیروهای مورد اطمینان خویش بهره جوید، از این رو ابراهیم بن ولید (۱۶) را که عنصری

اموی و دشمن اهل بیت (ع) است به استخدام می گیرد و او امکانات لازم را در اختیار فردی که از اعضای داخلی خاندان علی (ع) بشمار می آید و می تواند در محیط زندگی امام باقر (ع) بدون مانع راه یابد و کسی مانع او نشود، قرار دهد، تا به وسیله او برنامه خائنه هشام عملی گردد و امام به شهادت رسد.

امام باقر (ع) این چنین به شهادت رسید و به ملاقات الهی شتافت و در بقیع، کنار مرقد پدر بزرگوارش امام سجاد (ع) و عموی پدرش حسن بن علی (ع) مدفون گشت. (۱۷)

پی نوشت ها:

۱ فرق الشیعه ۶۱، اعلام الوری به جای ماه ذو الحجه، ماه ربیع الاول را یاد کرده است. ر.ک: ص. ۲۵۹

۲ تاریخ یعقوبی ۲/۳۲۰، تذکره الخواص ۳۰۶، الفصول المهمه ۲۲۰، اخبار الدول و آثار الاول ۱۱، اسعاف الراغبین ۱۹۵، نور الابصار، مازندرانی ۶۶ و... در بسیاری از این منابع، مطلب به صورت «قیل» یاد شده است.

۳ کشف الغمه ۲/۳۲۲، وفيات الاعیان ۴/۱۷۴، تاریخ ابی الفداء ۱/۲۴۸، تتمه المختصر ۱/۲۴۸، اعیان الشیعه ۱/۶۵۰

۴ المختصر فی اخبار البشر ۱/۲۰۳، تتمه المختصر ۱/۲۴۸

۵ مرآه الجنان ۱/۲۴۷

۶ کامل ابن اثیر ۵/۱۸۰

۷ مآثر الانافه فی معالم الخلافه ۱/۱۵۲

۸ طبقات الکبیر ۵/۲۳۸، اصول کافی ۲/۳۷۲، تاریخ قم ۱۹۷، ارشاد مفید ۲/۱۵۶، دلائل الامامه ۹۴، تاج الموالید ۱۱۸، مناقب ۴/۲۱۰، سیر اعلام النبلاء ۴/۴۰۹، الانوار البهیة ۱۲۶، تاریخ ابن خلدون ۲/۲۳، عمدہ الطالب ۱۳۷، شذرات الذهب ۱/۱۴۹ و...

۹ الصواعق المحرقة ۲۱۰، احقاق الحق ۱۲/۱۵۴، اسعاف الراغبین بهامش نور الابصار ۲۵۴، مثیر الاحزان، جواهری. ۲۴۴

۱۰ الخرائج و الجرائح، راوندی ۲/۶۰۴، مدینه المعاجز ۳۴۹، بحار ۴۶/۳۲۹، مستدرک الوسائل ۲/۲۱۱

۱۱ مآثر الانافه فی معالم الخلافه ۱/۱۵۲

۱۲ سبائك الذهب ۷۴، دلائل الامامه ۹۴، مناقب ابن شهر آشوب ۴/۲۱۰، الفصول المهمه ۲۲۰، الانوار البهيه. ۱۲۶

۱۳ منابع یاد شده در پاورقی شماره ۱.

۱۴ تاریخ یعقوبی ۲/۳۲۰، مروج الذهب ۳/۲۱۹، الانوار البهيه ۱۲۶، اعيان الشيعة ۱/۶۵۰.

۱۵ در کتاب اخبار الدول و آثار الاول ص ۱۱۱ شهادت امام باقر (ع) در خلافت ابراهیم بن ولید دانسته شده است، ولی چنان که توضیح داده شد وفات آن حضرت در خلافت هشام بوده و ابراهیم بن ولید می توانسته است از مجریان نقشه هشام به شمار آید.

۱۶ ابراهیم بن ولید بن عبد الملک، بعدها در سال ۱۲۹، به خلافت رسید، ولی خلافتش دیری نپایید و پس از هفتاد روز کشته شد. رک: تاریخ الخلفاء، سیوطی. ۲۵۴

۱۷ فرق الشيعة ۶۱، اصول کافی ۲/۳۷۲، ارشاد مفید ۲/۱۵۶، دلائل الامامه ۹۴، اعلام الوری ۲۵۹، کشف الغمه ۲/۳۲۷، تذکره الخواص ۳۰۶، مصباح کفعمی ۵۲۲، شذرات الذهب ۱/۱۴۹ و...

از برخی منابع استفاده می شود که آن حضرت، هنگام رحلت در شهر مدینه نبوده است، بلکه در محلی به نام حمیمه از روستاهای نواحی مکه یا شام بوده، پس از شهادت، آن گرامی را به مدینه منتقل کرده اند.

رک: وفيات الاعيان ۴/۱۷۴، المختصر فی اخبار البشر ۱/۲۰۳، احقاق الحق ۱۲/۱۵۲.

نهم ذی الحجه

شهادت حضرت مسلم بن عقيل و هانی بن عروه

چرا مسلم

روح بزرگ انسانهای خود ساخته و پاک به دیگران هم، پاکی و ایمان می آموزد. صداقت و فداکاری ایثارگران در راه خدا الهام بخش تعهد و فداکاری است. حماسه های جهاد و شهادت مردان بزرگ اسلام، مجاهد ساز و شهید پرور است. عظمت انسانی چهره های پرفروغ تاریخ خونبار ما اسوه همه کسانی است که در زندگی به هدفهایی والاتر از خوردن و خوابیدن اعتقاد دارند و ارزشهای متعالی را

می جویند. انسانهای نمونه از نظر ایمان، اخلاق، شهامت، جوانمردی و استقامت، همیشه زینت تاریخ بوده و هستند.

«مسلم بن عقیل» یکی از این چهره هاست. شنیدن نام این انسان والا و سرباز فداکار راه حق، یاد آور همه خوبیها، رشادتها و جوانمردیهاست؛ و خواندن زندگینامه این سردار رشید اسلام، درس آموز و الهام بخش و سازنده است. حماسه مسلم بن عقیل در کوفه، پیش درآمدی بر نهضت عظیم عاشورا بود؛ و خود مسلم، پیشاهنگ نهضت سیدالشهدا - علیه السلام و سفیر انقلاب کربلا و پیشمرگ حماسه تاریخ ساز و جاویدان عاشورا بود.

درباره مسلم، چه می توان گفت، جز بیان صداقت و رشادت و ایمانش؟ و چه می توان نوشت، جز فداکاری و حماسه و آزادگی اش، و چه می توان شنید جز عمل به وظیفه و اطاعت از امام و جهاد در راه حق تا مرز شهادت. و مسلم بن عقیل کیست؟ تجسمی از ارزشهای والای مکتب؛ الگو و اسوه ای از یک جوانمرد سلحشور و انقلابی پاکبخته و دل به راه خدا داده و سر به راه دوست سپرده و قدم در راه حق نهاده و با شهادت به معراج قرب پروردگار رسیده. پس، با هم با چهره این شخصیت بزرگ، آشنا شویم.

مسلم بن عقیل کیست؟

در میان جوانان برومند «بنی هاشم» مسلم، فرزند عقیل یکی از چهره های تابناک و شخصیتهای بارز، به شمار می رفت. «عقیل» برادر حضرت علی (ع) و دومین فرزند ابوطالب بود. در ترسیم زیر رابطه نسبی مسلم، آشکارتر است:

ابوطالب: - طالب - عقیل - مسلم - جعفر - علی - حسین بن علی

مسلم بن عقیل، برادرزاده امیرالمؤمنین و پسر عموی حسین بن علی بود. دودمانی که مسلم در آن رشد یافت، دودمان علم و فضیلت و شرف بود و خاندانی که شخصیت انسانی و اسلامی مسلم در

آن شکل گرفت، بهترین زمینه را برای تربیت و تکامل معنوی و حماسی مسلم فراهم کرد. از آغاز کودکی، در میان جوانان بنی هاشم بخصوص در کنار امام حسن و امام حسین -علیهما السلام بزرگ شد و کمالات اخلاقی و بنیان ولایت و درسهای حماسه و ایثار و شجاعت را بخوبی فرا گرفت. اجداد مسلم کسانی، چون «ابوطالب» و «فاطمه بنت اسد» بودند که در فرزندان خویش، شجاعت و ایمان و دلاوری را به ارث می گذاشتند و مسلم، شاخه ای پر بار از این اصل و تبار بود؛ و بنا به اصل وراثت، خصلتهای برجسته را از نیاکان خود به ارث برده بود. (۱)

مسلم در زمان حضرت امیر(ع) نوجوانی رشید و پاک بود که به افتخار دامادی آن حضرت نایل شد و با یکی از دختران امام به نام «رقیه» ازدواج کرد. این وصلت بر میزان فضیلتهای مسلم افزود و او را بیشتر در محور «حق» و در خدمت نظام الهی آن حضرت در دوران خلافتش قرار داد.

به نقل مورخان، در زمان حکومت آن حضرت (بین سالهای ۳۶ تا ۴۰ هجری) از جانب آن امام، متصدی برخی از منصبهای نظامی در لشکر بوده است، از جمله در جنگ صفین، وقتی که امیرالمؤمنین(ع) لشکر خود را صف آرایی می کرد، امام حسن و امام حسین(ع) و عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل را بر جناح راست سپاه، مامور کرد و بر جناح چپ لشکر، محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و هاشم بن عتبه (مرقال) را گماشت و مسؤولیت قلب لشکر را به عبدالله بن عباس و عباس بن ربیع و مالک اشتر سپرد (۲).

پس از شهادت حضرت علی(ع)

شناسنامه مسلم را، پیش از آن که از نیاکان و سرزمین و قبیله جستجو کنیم، باید

در فکر، عمل و زندگانی اش بیاییم؛ این بهترین معرف مسلم است. مسلم، در دوران خلافت علی(ع) در خدمت آن حضرت، مدافع حق بود و پس از شهادت آن امام، هرگز از حق که در خاندان او و امامت دو فرزندش، حسین -علیهما السلام تجسم پیدا کرده بود جدا نشد و عاقبت هم، جان پاکش را بر این آستان فدا کرد.

در دوران امامت دهساله امام حسن مجتبی(ع) که از سخت ترین دوره های تاریخ اسلام نسبت به پیروان اهل بیت و طرفداران حق بود، مسلم با خلوص هر چه تمام در مسیر حق بود و از باوفاترین یاران و از خواص اصحاب امام حسن محسوب می شد. پس از شهادت امام مجتبی(ع) که امامت به حسین بن علی(ع) رسید تا مرگ معاویه که یک دوره دهساله بود؛ باز مسلم را در کنار امام حسین(ع) می بینیم. در این دوره بیست ساله -یعنی از شهادت علی(ع) تا حادثه کربلا بسیاری از کسان یا مرعوب تهدیدها شدند یا مجذوب زر و سیم و فریفته دنیا و صحنه حق را رها کردند و یا به معاویه پیوستند و یا انزوای بی دردمس را برگزیدند، ولی آنان که قلبی سرشار از ایمان و دلی سوخته در راه حق داشتند و مسلمانی را در صبر و مقاومت و مبارزه در شرایط دشوار می دانستند، امامان حق را تنها نگذاشتند و با زبان و مال و جان و فرزند، به فداکاری در راه خدا و جهاد فی سبیل الله پرداختند. ارزش و فضیلت پیروان حق در آن دوره، بخصوص وقتی آشکارتر می شود که به شرایط دشوار دینداری و حق پرستی در روزگار سلطه امویان آگاه باشیم.

ارجمندی و فضیلت و مقام مسلم، در این جاست که برای ما روشنتر می گردد، و

همچنان که در فصلهای آینده خواهیم دید، مسلم بن عقیل دست از محبت و ولایت و حمایت امام زمان خویش -حسین بن علی(ع)- بر نداشت تا این که به عنوان پیشاهنگ نهضت کربلا در کوفه به شهادت رسید و افتخار اولین شهید کاروان عاشورا را به خود اختصاص داد و اولین شهید از اصحاب امام حسین بود. از اولاد عقیل که به همراهی حسین بن علی(ع) و در رکاب او قیام کردند، تعداد ۹ نفر، به شهادت رسیدند، که مسلم شجاع ترین آنان بود. این فضیلت بزرگ، از زبان پیامبر اسلام هم بیان شده است. حضرت علی(ع) از پیامبر اسلام حدیثی را در مدح «عقیل» نقل می کند که آن حضرت فرمودند: «من او را عقیل را) به دو جهت دوست دارم: یکی، به خاطر خودش، و یکی هم به خاطر این که پدرش ابوطالب او را دوست می داشت.» و در آخر، خطاب به علی(ع) فرمود:

«فرزند او -مسلم کشته راه محبت فرزند تو خواهد شد. چشم مؤمنان بر او اشک می ریزد و فرشتگان مقرب پروردگار بر او درود می فرستند.» آن گاه پیامبر اسلام گریست تا آن که اشکهایش بر سینه اش ریخت و فرمود: «به سوی خدا شکایت می برم، از آنچه که خاندانم پس از من می بینند.» (۳)

حمایتهای این خانواده از اهل حق موقعیت و اعتباری خاص برای آنان فراهم کرده بود و فضایلشان همواره مورد تقدیر امامان(ع) قرار داشت. امام سجاد -علیه السلام نسبت به خاندان عقیل عطف و محبت بیشتری از دیگران نشان می داد و می فرمود: من هر گاه خاطره آن روزی را که اینان با حسین -علیه السلام بودند به یاد می آورم، اندوهگین می شوم.

خانواده شهیدپرور

قبلا هم اشاره شد که از فرزندان عقیل

۹ نفر قربانی راه حسین(ع) که راه خدا بود شدند و مسلم تابنده ترین این چهره ها بود. این خاندان با استقبال از شهادت در راه قرآن افتخار ویژه ای برای خود کسب کردند و فرزندان مسلم هم در ادامه خط سرخ پدر شهیدشان در صحنه کربلا حضور یافتند تا وفاداری خویش را به خاندان پیامبر که تعهد اسلامی هر مؤمن راستین به حساب می آمد نشان دهند.

صحنه شورانگیز شب عاشورا سند زنده ای بر این وفا و تعهد و اخلاص است. در آن شب شگفت و عظیم، که سالار شهیدان، حسین بن علی(ع) با اهل بیت و بستگان و یاران خویش، از ماجراهای فردای خونین سخن می گفت و وفاداری اصحابش را می ستود و از نیکی و حقشناسی اهل بیت خویش تقدیر می کرد و از خدا برای همه، پاداش نیک می طلبید، آری در آن شب که بیعت را از یاران خود برداشت تا هر که می خواهد برود خطاب به عموزادگانش؛ یعنی فرزندان عقیل کرده و فرمود: شما شهید داده اید، شهادت مسلم شما را بس است، اجازه می دهم که شما بروید. در پاسخ گفتند: اگر ما، بزرگ و سرور و پسر عموی والا مقام خود را رها کنیم و در رکابش نه تیری بیندازیم و نه شمشیر و نیزه ای بزنیم، آن گاه مردم چه خواهند گفت و جواب مردم را چه خواهیم داد؟ نه! به خدا سوگند، ما نخواهیم رفت و جان و مال و خانواده خویش را فدای تو می کنیم و در کنار تو می مانیم و می جنگیم تا با تو وارد بهشت شویم؛ زشت و ناگوار باد، زنده ماندن پس از تو!« (۴) و این گونه فرزندان مسلم و اولاد عقیل، در کنار امام حسین ماندند و

از حق دفاع کردند. در ماجرای کربلا- دو تن از فرزندان مسلم بن عقیل به شهادت رسیدند و دو فرزند دیگر در کربلا به اسارت نیروهای دشمن درآمدند که آنها را به کوفه برده و تحویل «ابن زیاد» دادند. نزدیک به یک سال در زندان بودند که پس از فرار به شهادت رسیدند. (در این باره، توضیحی خواهیم داشت).

این اجمالی بود از خانواده مسلم، نیاکانش، فرزندانش و شهادت طلبی این دودمان پاک و وفاداری شان نسبت به اهل بیت پیامبر و خط امامت و ولایت و دفاعشان از حق و ستیزشان با باطل پس از آن که مولا امیرالمؤمنین (ع) به شهادت رسید و جبهه حق و عدل، یارانی مخلصتر و سربازانی فداکارتر می طلبید. قسمت عمده تلاش و جهاد «مسلم بن عقیل» در دوره امامت حسین بن علی (ع) و زمینه سازی برای نهضت آن امام شهید، در کوفه بود، که در فصل آینده، آن را می خوانیم.

سفیر انقلاب کربلا

می دانیم که «مسلم بن عقیل» پیشاهنگ نهضت کربلا و سفیر امام حسین به سوی مردم کوفه بود. برای آشنایی با پیوستگی حوادث کوفه و کربلا- لازم است که خیلی کوتاه و فشرده به حوادث مقدماتی اعزام مسلم به کوفه جهت گرفتن بیعت به نفع امام حسین (ع) اشاره کنیم:

معاویه، پس از بیست سال سلطنت استبدادی مرد. یزید، پس از معاویه بر سر کار آمد و با تهدید و تطمیع بر اوضاع مسلط شد. می خواست اباعبدالله الحسین (ع) را هم به بیعت وادار کند، که سیدالشهدا، نپذیرفت و به طور مخفیانه، همراه با جمعی از خانواده خود، شبانه از مدینه بیرون آمد و به حرم خدا در مکه پناهنده شد، تا در ضمن آن، از فرصت مناسب ایام حج در جهت آگاهانیدن مردم، بهره برداری کند.

سال شصت

هجری بود. اقامت چهار ماهه امام حسین (ع) در مکه و برخورد با مردم و تشکیل اجتماعات و گفتگوها، مردم را با انگیزه و اهداف امام، از امتناع از بیعت با یزید، آشنا کرد؛ بخصوص مردم کوفه از اقدام انقلابی امام حسین (ع) خوشحال و امیدوار شدند. مردم کوفه، خاطره حکومت چهارساله علوی را به یاد داشتند و در این شهر، شخصیت‌های برجسته و چهره‌های درخشانی از مسلمانان متعهد و یاران اهل بیت بودند. از این رو نامه‌ها و طومارهای مفصلی با امضای چهره‌های معروف شیعه در کوفه و بصره به امام حسین (ع) نوشتند، که تعداد این نامه‌ها به هزاران می‌رسید. کوفیان، گروهی را هم به نمایندگی از طرف خود به سرکردگی «ابوعبدالله جدلی» به نزد آن حضرت فرستادند و نامه‌هایی همراه آنان ارسال کردند.

در میان نامه‌ها و امضاها، نام شخصیت‌های بزرگی از کوفه همچون «شبت بن ربیع» و «سلیمان بن سرد» و «مسیب بن نجبه» و... به چشم می‌خورد که از آن حضرت می‌خواستند مردم را به بیعت با خود دعوت کند و به کوفه بیاید و یزید را از خلافت خلع کند. (۵)

امام، تصمیم گرفت در مقابل اصرار و دعوت‌های مکرر مردم کوفه، عکس‌العمل نشان داده و اقدامی کند. برای ارزیابی دقیق اوضاع کوفه و میزان علاقه و استقبال مردم و تهیه مقدمات لازم و شناسایی و سازماندهی و تشکل نیروهای انقلابی، ضروری بود که کسی قبلاً به کوفه رفته و این ماموریت را انجام دهد و گزارشی دقیق از وضعیت شهر و مردم، به او بدهد.

حضرت حسین بن علی (ع) مناسبترین فرد برای این ماموریت محرمانه را «مسلم بن عقیل» دید، که هم آگاهی سیاسی و درایت کافی داشت، و هم تقوا و دیانت، و هم خویشاوند نزدیک امام

بود. به نمایندگانی که از کوفه آمده بودند، فرمود: من، برادر و پسر عمویم (مسلم) را با شما به کوفه می فرستم، اگر مردم با او بیعت کردند؛ من نیز خواهم آمد. این که امام از مسلم به عنوان «برادرم» و «فرد مورد اعتماد» نام می برد، میزان اعتبار و لیاقت و کفایت مسلم بن عقیل را می رساند. آن گاه مسلم را طلبید و به او فرمود: به کوفه می روی، اگر دیدی که دل وزبان مردم یکی است و آنچنان که در این نامه ها نوشته اند متفقند و می توان به وسیله آنان اقدامی کرد، نظر خودت را بر من بنویس و مسلم را وصیت و سفارش کرد، به این که:

پرهیزکار و با تقوا باش؛ نرمش و مهربانی به کار ببر؛ فعالیت های خود را پوشیده دار؛ اگر مردم، یکدل و یکجان بودند و در میان شان اختلافی نبود، مرا خبر کن. (۶)

امام حسین (ع) طی نامه و پیامی جداگانه که خطاب به مردم کوفه نوشت، تکلیف مردم و ماموریت مسلم را روشن ساخت. متن نامه امام چنین بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم

از حسین بن علی، به جماعت مؤمنان و مسلمانان؛

اما بعد،

سعید و هانی، با نامه هایتان نزد من آمدند. آنان آخرین کسانی بودند از فرستادگانتان که نزد من آمدند. من تمام مقصود و هدفی را که ذکر کرده بودید فهمیدم. بیشتر سخن شما این بود که: ما را امام و پیشوایی نیست، پس بشتاب! شاید خدا ما را به واسطه تو بر هدایت، هماهنگ و مجتمع کند. اینک، من برادرم، عموزاده ام و شخص مورد اعتماد از خانواده خویش «مسلم بن عقیل» را به سوی شما فرستادم و او را مامور کردم که از حال شما و از کار و نظرتان به من

گزارش بفرستد. اگر به من چنین گزارش دهد که رای بزرگان و صاحبان فضل و خرد شما، همانند چیزی است که قاصدان شما گفتند و در نامه های شما نوشته شده است به خواست خدا بزودی به سویتان خواهم آمد.

به جانم سوگند پیشوا و امام، تنها و تنها کسی است که به کتاب خدا حکم و عمل کند و به قسط رفتار نماید و به حق، گردن بنهد و خود را وقف و پایبند فرمان خدا سازد، والسلام.» (۷)

اعزام مسلم و فرستادن این پیام به کوفه، پاسخی به همه نامه ها و دعوتها و طومارها بود. محتوای پیام امام، در این چند محور، خلاصه می شود:

۱ - تایید کامل از مسلم به عنوان برادر، پسر عمو و نماینده ای مورد اطمینان.

۲ - محدوده مسؤولیت مسلم در کوفه نسبت به ارزیابی وحدت کلمه و صداقت مردم.

۳ - پاسخی به دعوتهای مکرر، به عنوان اتمام حجت.

۴ - درخواست از مردم برای حمایت و اطاعت از مسلم.

مسلم با گرفتن دو راهنما از مکه به سوی کوفه حرکت کرد. روزهای متوالی راه طی کرد. آن دو راهنما در راه، از تشنگی جان سپردند. مسلم، همراه با «قیس بن مسهر صیداوی» و «عمار بن عبدالله ارحبی» با تحمل مشقتها توانفرسای راه، پس از بیست روز، خود را به کوفه رساند و مسافت سی روزه را با همه سختیها در بیست روز پشت سر گذاشت. (۸)

اینک، مسلم، با شهری رو به روست، حادثه خیز و پرماجرا و با گرایشهای مختلف؛ شهری با افکار گوناگون که اگر چه بظاهر آرام است، اما آرامش قبل از طوفان را می گذراند.

مسلم، وارد کوفه شد و به خانه مختار ثقفی، که از شیعیان خالص حضرت علی (ع) و علاقه مندان به اهل بیت بود، رفت. (۹)

مسلم، در کوفه

با تیغ آذر، خیمه شب را زهم بدرید و... شب، دامان خود برچید خبر در گوشهای کوفیان پیچید که مسلم، افسر جانباز و پیشاهنگ این نهضت پیام انقلاب عدل را با خویش آورده است. و مشتاقان، بسان موج خشم آلود اما طالب و مشتاق به سوی خانه مسلم، روان گشتند. درون چشمه‌های اشکهای شوق و جانها، تشنه آزادی و دلها پر از شادی هزاران دست گرم شیعیان در دست مسلم بود و بیعت تا غروب، آن روز بر پا بود. طرفداران حق، چون حلقه، پیرامون این رهبر شعور و شور، اندر سینه و در سر و گاهی دیدگان از اشک شوق یاوران، تر بود.

شیعیان، دسته دسته به خانه مختار می آمدند و با مسلم دیدار و بیعت می کردند و مسلم هم نامه امام حسین (ع) را خطاب به مؤمنان و مسلمانان کوفه برای هر جماعتی از آنان می خواند.

در یکی از همین دیدارها «عابس بن شیب شاکری» برخاست و پس از ستایش خداوند، خطاب به مسلم گفت:

«من از مردم چیزی نمی گویم و نمی دانم که در دلها چه دارند و تو را به آنها مغرور نمی کنم. من از خود و آمادگی خودم به تو خبر می دهم. به خدا سوگند! اگر بخوانید، شما را اجابت می کنم و در رکابتان با دشمنانتان می ستیزم و در راه شما با شمشیرم کارزار می کنم تا با شهادت، خدا را ملاقات کنم؛ و از این کار، فقط پاداش الهی را می طلبم.»

پس از او دلیر مردی دیگر، کهنسال و جوان دل برخاست، به نام «حیب بن مظاهر» و گفت: (خطاب به عابس)

«رحمت خدا بر تو باد! آنچه را در دل داشتی با سخنی کوتاه و گویا بیان کردی. به خدای یکتا

سوگند، عقیده و موضع من نیز همچون تو است.» (۱۰) و کسان دیگر هم برخاسته و اعلام وفاداری و آمادگی برای فداکاری کردند.

«از آن پس، دست بود و دست که پیمان با سخنگوی «حسین بن علی» می بست.»

روز به روز بر تعداد هواداران امام حسین(ع) که با نماینده اش مسلم، بیعت می کردند افزوده می شد تا این که پس از چند روز، به هزاران نفر می رسید. (۱۱)

با وجود این همه بیعتگران جان بر کف و انقلابیهای آماده برای هرگونه فداکاری در راه حمایت حسین(ع) و بر انداختن کومت یزید، مسلم بن عقیل، طی نامه ای اوضاع را به امام گزارش داد و با بیان شرایط و زمینه مساعد برای نهضت از امام خواست که به سوی کوفه بشتابد. در نامه ای که به امام نوشت، چنین بیان کرد:

«نامه های فرستاده شده، راست بوده و سخن فرستادگان هم درست است. مردم کوفه آماده جهاد و جانبازی در راه خدایند. هم اکنون هیجده هزار نفر، با من بیعت کرده اند و آماده فداکاری در رکاب تو هستند. هر چه زودتر به سوی کوفه حرکت کن! این نامه را که مسلم، بیست و هفت روز پیش از شهادتش به امام حسین(ع) نوشت، توسط «عابس بن شیب شاکری» برای آن حضرت فرستاد. همراه او، نامه های دیگری هم کوفیان به امام نوشتند و با گزارش این که صد هزار شمشیر برای یاری تو آماده است، از آن حضرت خواستند که در آمدن به کوفه شتاب کند. (۱۲)

کنون مسلم، نگینی در میان حلقه انبوه یاران است حضورش مایه دلگرمی امیدواران است شکوه و هیبتی دارد، میان کوفیان جایی و محبوبیتی دارد، و هر شب، صحبت از جنگ است، سخن از شستشوی لکه های ذلت و ننگ است کلام از شور جانسوز حقیقتهاست، ز «رفتن» ها

و «ماندن» هاست. ولی دوران آن کم بود و کم پایید، تمام شعله ها ناگه فرو خوابید...

والی کوفه «نعمان بن بشیر» بود که از جانب معاویه و پس از او از سوی یزید به این سمت، گماشته شده بود. وقتی از تجمع مردم کوفه، پیرامون مسلم و بیعت با او آگاه شد، در یک سخنانی مردم را تهدید کرد و آنها را از رفت و آمد پیش مسلم بن عقیل و شنیدن حرفهایش اکیدا نهی کرد؛ اما انقلابیون کوفه که دل به مهر حسین (ع) سپرده و دست بیعت با نماینده اش مسلم داده بودند برای سخنان تهدیدآمیز او ارزشی قائل نشدند.

یکی از هم پیمانان بنی امیه به نام عبدالله بن مسلم بن ربیعہ حضرمی پس از او برخاست و با سخنانی خواستار آن شد که با مخالفان با شدت عمل بیشتری برخورد کند، چرا که برخوردی این گونه که از موضع ناتوانی و ضعف است فتنه مسلم را نمی تواند بخواباند. با او جگیری نهضت نیمه مخفی مسلم در کوفه گزارشهای تندی به شام و نزد «یزید» فرستاده می شد. از جمله همان عبدالله حضرمی، که از او یاد شد، طی نامه ای برای یزید این گونه نوشت: «مسلم بن عقیل به کوفه آمده و شیعه به نفع حسین بن علی با او بیعت کرده اند. اگر به کوفه نیاز داری، مرد نیرومندی برای سرکوبی شورشیان و اجرای فرمانت بفرست، چرا که نعمان بن بشیر، مردی ناتوان است یا خود را ضعیف می نمایاند...»

یزید برای حفظ سلطه و حاکمیت بر کوفه عنصر ناپاک و سفاک و خشنی همچون «عبیدالله بن زیاد» را که حاکم بصره بود، انتخاب کرد. «ابن زیاد» با حفظ سمت، والی کوفه نیز شد. ماموریت ابن زیاد آن بود که به کوفه برود و مسلم را دستگیر کند و سپس او

را محبوس یا تبعید کند، یا به قتل برساند. (۱۳)

ابن زیاد، با اجازه و اختیارهای نامحدودی برای قلع و قمع و کشتار و فرونشاندن آتش مبارزات، مخفیانه و با قیافه ای مبدل و نقابدار به هنگام شب وارد کوفه شد و مراکز قدرت را، با عملیاتی شبیه کودتا به دست گرفت.

ابن زیاد قبل از آمدن به کوفه در بصره سخنرانی کرد و برای این که در غیاب او هیچ گونه حادثه و شورش پیش نیاید، ضمن تهدیداتی که نسبت به مردم نمود، برادر خودش را که عثمان نام داشت، به جای خود گماشت و خود به کوفه رفت. (۱۴)

مردمی که با مسلم بیعت کرده و در انتظار آمدن حسین بن علی (ع) به کوفه بودند، با ورود ابن زیاد به کوفه، وضعی دیگر پیدا کردند. فردا صبح که مردم برای نماز جماعت به مسجد آمدند، ابن زیاد از دارالاماره بیرون آمد و در سخنان خود، خطاب به مردم گفت: «... امیرالمؤمنین یزید، مرا فرمانروای شهر و این مرز و بوم و حاکم بر شما و بیت المال قرار داده است و به من دستور داده که با ستمدیدگان، انصاف و با محرومان بخشش داشته باشم و به فرمانبرداران نیکی کنم و با متهمان به مخالفت و نافرمانی با شدت و با شمشیر و تازیانه رفتار کنم. پس هر کس باید بر خویش بترسد. راستی گفتارم هنگام عمل روشن می شود؛ به آن مرد هاشمی (مسلم بن عقیل) هم برسانید که از خشم و غضب من بترسد.» (۱۵)

از این پس، مجرای بسیاری از حوادث، دگرگون شد و اوضاع برگشت. ابن زیاد، رؤسای قبایل و محله ها را طلبید و برایشان صحبت‌های تهدیدآمیز کرد و از آنان خواست که نام مخالفان یزید را به او گزارش

دهند، و گرنه خون و مال و جانشان به هدر خواهد رفت. (۱۶)

حزب اموی، که می رفت بساطش نابود و برچیده گردد، دیگر بار، جان گرفت و آن تهدیدها و تطمیع ها و فریبکاریها و تبلیغهای دامنه دار، تاثیر خود را بخشید و والی جدید، توانست با قدرت و قوت و با تمام امکانات جاسوسی و خبرگیری و خبررسانی، جوی از وحشت و ارباب را فراهم آورد. با دستگیریها و خشونتها و برخوردهای تندی که انجام داد، بر اوضاع مسلط شد و ورق برگشت.

دوران اختفا

مسلم بن عقیل، در خانه «مختار» بود که صحنه حوادث به صورتی که یاد شد، پیش آمد. از آن جا که ابن زیاد، برای سرکوبی انقلابیها به دنبال رهبر این نهضت؛ یعنی مسلم می گشت، مسلم می بایست جای امتر و مطمئنتری انتخاب کند. این بود که مقرر و مخفیگاه خود را تغییر داد و به خانه «هانی» رفت.

هانی بن عروه، از بزرگان کوفه و چهره های معروف و پرنفوذ شیعه در این شهر بود که هواداران و نیروهای مسلح و سواره ای که تعدادشان به هزاران نفر می رسید در اختیار داشت. هانی، در آن هنگام حدود نود سال داشت و افتخار حضور پیامبر را هم درک کرده بود و در زمان امیرالمؤمنین (ع) هم در جنگهای جمل و صفین و نهروان ملازم رکاب آن حضرت بود و از اخلاصی والا و وفایی شایسته در حق اهل بیت پیامبر برخوردار بود. (۱۷) اینک، بار دیگر موقعیتی پیش آمده بود که هانی، صداقت و ایمان و تعهد خویش را نسبت به حق نشان دهد و در این شرایط خطرناک و اوضاع بحرانی، پذیرای «مسلم» گردد که در راس نیروهای شیعی است و تحت تعقیب از سوی حاکم کوفه.

هانی، مسلم

را در خانه خود در موقعیتی مطمئن جا داد. از آن پس، شیعیان دوباره رفت و آمدهای پنهانی خود را به خانه هانی شروع کردند و دیدارها با مسلم، در آن جا انجام می گرفت و هنوز «عییدالله زیاد» از مخفیگاه جدید مسلم بی اطلاع بود. (۱۸)

یکی از وقایع مربوط به دوران مخفی بودن مسلم در خانه هانی نقشه ترور «ابن زیاد» است که انجام نشد. قضیه از این قرار بود:

یکی از بزرگان بصره، که از شیعیان خالص امیرالمؤمنین (ع) محسوب می شد، «شریک بن اعور» بود. شریک از کسانی بود که در رکاب علی (ع) و همراه عمار یاسر، در جنگ صفین با معاویه جنگیده بود. هنگام آمدن «عییدالله زیاد» به کوفه او هم همراه جمعی اجباراً از بصره به طرف کوفه می آمد که در راه، از قافله عقب ماند و چون بیمار هم شده بود، پس از رسیدن به کوفه به خانه «هانی» وارد شد. ابن زیاد که از بیماری شریک مطلع شد، تصمیم گرفت برای عیادت او به خانه هانی برود.

به پیشنهاد شریک، تصمیم بر آن شد که «مسلم» در پستوی خانه و پشت پرده، کمین کند و در وقت حضور ابن زیاد با علامتی که به مسلم می دهند (آب خواستن شریک) بیرون آمده و او را به قتل برساند. طبق برخی از نقلها، در اجرای این طرح، بنا بود که سی تن از شیعیان هم حضرت مسلم را یاری کنند.

«ابن زیاد» آمد و نشست و صحبتهایی کردند، ولی وقتی شریک، آب طلبید، مسلم برای اجرای طرح، بیرون نیامد و با تکرار علامت، باز هم از مسلم خبری نشد. ابن زیاد که احتمال خطری می داد، از هانی پرسید: او چه می گوید؟ گفتند: تب کرده و هذیان

می گوید. اما عیدالله زیاد، زود از آن جا رفت.

پس از رفتن او از مسلم پرسیدند چرا نقشه را عملی نکردی؟ گفت: به دو جهت، یکی به خاطر سخنی که علی(ع) از پیامبر اسلام(ص) نقل کرده که: «ایمان، مانع کشتن غافلگیرانه است» دیگری به خاطر اصرار همراه با گریه همسر هانی که از من خواست در خانه او چنین کاری نکنم. هانی گفت: وای بر آن زن که هم خودش و هم مرا از بین برد و از آنچه که می ترسید، در آن واقع شد. شریک گفت: اگر او را کشته بودی، فاسق فاجر و مکاری را از بین برده بودی (۱۹).

نفوذ دشمن به تشکیلات نهضت

نهضت مسلم و هوادارانش، صورت مخفیتری گرفت و ارتباطها پنهانتر انجام می شد. با تغییر شرایط، کوفه به کانون خطری برای انقلابیهای شیعه تبدیل شده بود که با کمترین غفلتی ممکن بود خطرات بزرگی پیش بیاید. سیاست کلی «ابن زیاد» نابودی مسلم و شکست این نهضت بود و برای این کار، دو نقشه کلی را در دست اجرا داشت:

۱ - جستجو و تعقیب مسلم و طرفدارانش.

۲ - خریدن سران شهر و چهره های با نفوذ.

برای پی بردن به مخفیگاه مسلم و اطلاع از قرارها و برنامه ها و شناختن عوامل مؤثر در نهضت مسلم، راهی که از سوی ابن زیاد پیش گرفته شد، استفاده از یک عامل نفوذی بود که با جاسوسی، اخبار نهضت مسلم را به حکومت برساند. این عامل نفوذی ابن زیاد کسی جز «معقل» نبود. معقل که از سرسپردگان حکومت بود، با دریافت سه هزار درهم، مأموریت یافت که به عنوان یک هوادار مسلم و طرفدار نهضت با طرفداران مسلم تماس بگیرد و به عنوان یک انقلابی، که می خواهد این پولها را برای صرف در راه انقلاب و تهیه سلاح

و امکانات مبارزه به مسلم تحویل دهد، کم کم به پیش مسلم راه یافته و از خانه او و تشکیلات و افراد مؤثر، گزارش تهیه کرده و به ابن زیاد خبر دهد.

معقل، به مسجد آمد و نماز خواند و با عده ای صحبت کرد تا این که او را به «مسلم بن عوسجه» راهنمایی کردند، که مردی شریف و از شخصیت‌های بارز شیعه در تشکیلات مسلم بن عقیل بود. معقل صبر کرد تا نماز «مسلم بن عوسجه» تمام شد. آن گاه پیش رفت و طبق برنامه از پیش دیکته شده، خود را چنین معرفی کرد: مردی از اهل شام و از قبیله «ذی الکلاع» هستم که خداوند، نعمت محبت و دوستی اهل بیت را به من عطا کرده است. شنیده ام که مردی از این خاندان به کوفه آمده و مردم را به یاری پسر دختر پیامبر دعوت کرده و از آنان بیعت می گیرد. پولی دارم که می خواهم به او برسانم و نیز دوست دارم که او را از نزدیک دیدار کنم. مردم تو را به من معرفی کرده اند. این پولها را از من بگیر و مرا نزد آن مرد ببر تا با او بیعت کنم.

مسلم بن عوسجه که سخنان او را باور کرده بود، ضمن ابراز خوشحالی از دیدن آن مرد که خود را دوستدار خاندان پیامبر معرفی کرده بود، از «معقل» قولها و پیمانهای استوار گرفت که قدمی از راه خیرخواهی فراتر نگذارد و جریان را پوشیده نگه دارد. معقل هم هر قول و پیمانی را که وی می خواست به او داد.

مسلم بن عوسجه که به سخنان او اطمینان پیدا کرده بود، به او گفت: چند روزی به خانه من بیا، تا من مقدمات و اجازه دیدار تو را با

آن مرد که در جستجوی او هستی فراهم کنم.

به این صورت، کم کم این جاسوس ابن زیاد، به خانه هانی هم که پناهگاه مسلم بن عقیل بود راه پیدا کرد و با مسلم ملاقات نمود و پولها را به او تحویل داد و بتدریج خود را یکی از طرفداران نهضت، جا زد. صبحها زودتر از همه می آمد و دیرتر از همه می رفت و اخبار درونی نهضت را به عبیدالله زیاد، گزارش می داد. (۲۰)

این از یکسو، اخبار نهضت را به دشمن انتقال داده بود و از سوی دیگر، نامه ای را که مسلم بن عقیل توسط «عبدالله یقطر» (۲۱) برای حسین بن علی (ع) نوشته و از اوضاع جاری به امام گزارش داده بود، به دست گشتیهای عبیدالله زیاد افتاد. حامل نامه را پیش عبیدالله زیاد بردند. (۲۲) وقتی که آن مرد، حاضر نشد نویسنده نامه را معرفی کند و مقاومت کرد، به دست ماموران و به دستور ابن زیاد، به شهادت رسید اما خیانت نکرد.

با پی بردن به مخفیگاه مسلم و مرکزیت نهضت و افراد مؤثر در جریان مبارزه، ابن زیاد، بیشتر احساس خطر کرد و تصمیم گرفت که هر چه زودتر دست به کار شود و انقلاب را قبل از آن که به مرحله غیرقابل کنترلی برسد، درهم شکسته و سران نهضت و مقاومت انقلابیها را درهم شکند. این بود که نقشه حمله گسترده به نهضت و پیشگامان آن و چهره های سرشناس تشکیلات مسلم کشیده شد و اولین گام، دستگیری «هانی» بود.

نهضت در خطر

نقش «هانی» در نهضت، بسیار بود؛ از این رو والی کوفه به فکر دستگیری هانی افتاد تا از این طریق به مسلم هم دسترسی پیدا کند، زیرا می دانست تا وقتی که هانی، در محل

خود مستقر باشد، بازداشت مسلم بن عقیل عملی نیست و نیروهای زیادی که در اختیار و در فرمان هانی هستند، مقاومت و دفاع خواهند کرد. پس باید با نقشه ای پای هانی را به «دارالاماره» بکشد و او را در همان جا زندانی کند تا بین او و مسلم جدایی بیفتد.

هانی به بهانه مریضی پیش «عبیدالله زیاد» نمی رفت، تا این که ابن زیاد، چند نفر را در پی او فرستاد و با این بهانه که والی کوفه می خواهد تو را ببیند، او را به دارالاماره بردند. (۲۳)

«عبیدالله بن زیاد» والی کوفه در اولین برخورد، سخنان تندی به او گفت، از جمله این که هنگام ورود هانی گفت: «خیانتکار، با پای خود آمد!»

سخنان نیشدار ابن زیاد و گوشه و کنایه های او سبب شد که هانی پرسد: مگر چه شده است؟

ابن زیاد گفت: این چه غوغایی است که در خانه خود، علیه امیرالمؤمنین یزید، بر پا کرده ای؟! مسلم را در خانه خود جا داده و برای او افراد جنگی و سلاح، جمع می کنی و گمان کرده ای که اینها بر من پوشیده است؟

هانی انکار کرد، اما ابن زیاد، هانی را با «معقل» روبه رو کرد. این جا بود که هانی فهمید که معقل، جاسوس ابن زیاد بوده است (۲۴) و خود را به عنوان یک انقلابی هوادار اهل بیت و بیعت کننده با مسلم به نفع حسین بن علی (ع) در درون تشکیلات نهضت، جا زده است.

آن دیدار به جر و بحث کشیده شد و پس از گفتگوهای تندی که رد و بدل شد، ابن زیاد عصای غلام خویش (مهران) را گرفت، و در حالی که مهران، از موهای سر هانی گرفته بود، با عصا آن قدر بر سر و صورت او زد تا این که

دماغ و پیشانی هانی شکست. در این لحظه هانی دست برد تا شمشیر نگهبانی را که نزدیکش بود بکشد و... که جلوی دستش را گرفتند، و به فرمان عبیدالله زیاد او را به زندان انداختند. (۲۵)

دستگیری هانی، که برای حکومت، یک موفقیت به حساب می آمد و از این طریق ابن زیاد توانسته بود مانعی بزرگ را از پیش پای خود بردارد، در وضع روحی بعضی از انقلابیها تاثیر منفی گذاشت.

انفجار پیش از موعد

هانی در بازداشت «عبیدالله بن زیاد» بود. سربازان والی در اندیشه حمله به خانه هانی و مسلم، در فکر دفاع و مقابله بود. برنامه انقلاب، به صورتی که از پیش طرح ریزی شده بود، عملی نبود، مسلم تصمیم گرفت وقت حمله را جلو بیندازد.

عده ای زیاد از نیروها که در خارج شهر بودند و انتظار رسیدن وقت موعود را می کشیدند، از تصمیم جدید، بی خبر بودند. مسلم به یکی از یاران خود دستور داد تا رمز حمله و شروع نهضت حق طلبانه را در قالب درگیری با نیروهای دشمن در شهر اعلام کند. شعار پرشور و حماسی «یامنصور، امت» (۲۶) طنین افکند. دلها به هم پیوست و پنجه ها بر قبضه شمشیرها فشرده شد و پیروان حق و سربازان دین و بیعت کنندگان با مسلم از هر سو برای یاری او گرد آمدند. قلب تپنده این حرکت، خانه هانی بود که مسلم را در خود جای داده بود. در خانه های اطراف هم، حدود چهارهزار نفر، نیروی مسلح برای کارهای ضروری و برنامه های پیش بینی نشده، به عنوان ذخیره، آماده بودند. نیروهای موجود، می بایست به شکلی سازماندهی می شدند تا با سپاه مهاجم دشمن، مقابله کنند. گرچه نیروها خیلی زیاد نبودند، اما مسلم بن عقیل، همین تعداد را هم به صورت زیر،

جناح بندی و سازماندهی کرد:

«عبدالرحمن بن عزیز کندی» و امیر «ربیعہ» و فرمانده سوارکاران و گروه پیشاهنگ.

«مسلم بن عوسجه» امیر قبایل مذحج و بنی اسد و فرمانده نیروهای پیاده.

«ابو ثمامه صاعدی» امیر قبیله تمیم و همدان.

«عباس بن جعدہ جدلی» فرمانروای نیروهای مدینه.

با این آرایش نظامی دستور حمله به طرف قصر و مرکز فرماندهی «عبیدالله زیاد» را صادر کرد. (۲۷)

در این لحظه ها مسلم بن عقیل، فقط به «حق» می اندیشید و به مظلومیت همیشگی پیروان حق. مبارزه با ستم و مجسمه های فسق و ظلم را وظیفه ای مقدس و مسؤولیتی عظیم و الهی می دید. عمل به وظیفه سبب شده بود که مسلم، «خود» را فراموش کند و به «خدا» بیندیشد.

آمده بود، تا صدای حق را جایگزین همه هممه ها و هیاهوهای عربده جویان دنیاخواه و زرپرست و قدرت طلب قرار دهد؛ آمده بود تا اراده ها و بازوها و شمشیرهای آزادگان مؤمن را در راه خدا و در خط رهبری حسین بن علی (ع) متحد و منسجم سازد، و اینک در شرایط دشواری که پیش آمده است، جهادی عظیم و فداکاری خونرنگ و حماسه ای جاوید و ماندگار و لازم است؛ و... مسلم، قدم در این میدان گذاشت.

ابن زیاد که به دنبال دستگیر کردن «هانی» احساس خطر می کرد، برای پیشگیری از بروز هرگونه عکس العمل تند مردم، در مسجد، مشغول سخنرانی برای مردم بود و کسانی را که در مقام مخالفت با حکومت باشند، تهدید می کرد... که خبر دادند، مسلم و هوادارانش قیام را آغاز کرده اند. از منبر فرود آمد و سرعت به قصر رفت و دستور داد درها را ببندند و خود در قصر، پناهنده شد. چیزی نگذشت که قصر در محاصره نیروهای طرفدار مسلم قرار گرفت و مسجد کوفه از یاران مسلم پر

شد و هر ساعت بر تعدادشان افزوده می گشت. (۲۸)

عبداللہ، برای نجات از این بحران از شیوه به کارگیری مزدوران خود فروخته استفاده کرد. از سوی جمعیتی را به بیرون فرستاد تا ضمن تشکیل یک گروه مقاومت برای مبارزه با یاران مسلم از طریق پخش شایعات، در صفوف سربازان مسلم دودستگی ایجاد کنند، و از طرفی هم، کسانی را مامور ساخت که با گفته های خود، مردم را از اطراف مسلم بن عقیل متفرق سازند تا به این طریق، هم حلقه محاصره قصر، شکسته شود و هم مسلم تنها بماند.

خائنانی خودفروخته حاضر شدند برای رضای خاطر عبیدالله که در داخل قصر محاصره شده و چیزی به ناپودی اش نمانده بود، به میان جمع مردم آیند و از آنان بخواهند که پراکنده شوند و جان خود و سرنوشت خانواده خویش را به خطر نیندازند. کثیر بن شهاب یکی از این مزدوران بود که خطاب به مردم گفت:

«شتاب نکنید! به سوی خانه و خانواده خود برگردید و خود را به کشتن ندهید. هم اکنون سپاه مجهز یزید از شام فرا می رسد...»

امیر شما عبیدالله تصمیم گرفته است که: هر یک از شما، تا شب به خانه خود نرود و مقاومت کند، حقوقش قطع شود و جنگجویان را نیز بدون حقوق به جنگ در مرز شام بفرستد و بی گناهان را به جای گناهکاران، و حاضران را به جای غایبان بگیرد و در بند کشد، تا احدی از شما نماند...»

این سخن و امثال آن، باعث شد که وحشتی در دلها پیدا شود جمعی از سست ایمانان بتدریج از اطراف مسلم پراکنده شدند (۲۹)؛ طایفه و عشیره مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر نیز برای حفاظت آنان، آنها را گرفته و در جایی حبس کردند. (۳۰)

شروع

پیش از موعد مقرر عملیات که به مسلم بن عقیل تحمیل شد، از یکسو، و تبلیغات مسموم و شایعه پراکنیها و تهدیدها و اربابهای دشمنان و منافقان از سوی دیگر و عدم آمادگی همه نیروهای مسلم برای برنامه طرح ریزی شده از طرف دیگر، امکان موفقیت مسلم را ضعیف کرده بود. فقط چهارهزار نیرو، از جمع سی هزار نفری بیعت کننده، حضور داشتند و مسلم نمی توانست با این تعداد از افراد، هم محاصره را داشته باشد و هم در جبهه دیگری که به دنبال این تبلیغات و تهدیدها، پدید آمده بود به مبارزه بپردازد، زیرا شهر بزرگ کوفه شاهد صحنه های درگیری متعددی بود که بین هواداران دو جناح به وجود آمده بود.

مسلم، در این اوضاع وخیم همراه نیروهای تحت فرمان خود با قلبی سرشار از ایمان به خدا و حقانیت راه و جهاد خویش دلاورانه می جنگید. مسلم، آن روز، کربلایی در درون کوفه به وجود آورد! تعدادی از یارانش به شهادت رسیدند و خود نیز پس از آن همه درگیری و جنگ، مجروح شده بود. (۳۱) آن روز به پایان رسید. سختی مبارزه، عده ای را به خانه های خود کشاند. تهدیدهای حکومت، عده ای دیگر را از میدان جهاد و تعهدات «بیعت» به خانه و زندگی آسوده کشاند. تبلیغات گسترده هم در روحیه عده ای دیگر تزلزل و ضعف پدید آورد. در نتیجه، شب هنگام، مسلم بن عقیل در مسجد، نماز مغرب را فقط با حضور سی نفر اقامه کرد. پس از نماز، آن عده کمتر شده بودند (ده نفر) از مسجد که بیرون آمد، حتی یک نفر هم همراهش نبود که او را به جایی راهنمایی کند. (۳۲)

تمام آن هزاران مرد که با او عهدها بستند به هنگام «بلا» هنگامه سختی

شگفتا! عهد بشکستند. یکی از قطع نان ترسید یکی مرعوب قدرت بود یکی مجذوب زر، مغلوب درهم، عاشق دینار چه شد آن عهدهای سخت؟ چه شد آن دستهای گرم بیعتگر؟ کجا ماندند؟... کجا رفتند؟... که مسلم ماند و شهری بی وفا مردم؟...

غربت مظلومانه مسلم

کوفه که به خاطر نهضت برای مسلم «وطن» شده بود، اینک به غربت تبدیل شده است و مسلم، غریبی در وطن! مسلم برای یافتن خانه ای که شب را به روز آورد و در پناه آن، مصون بماند، در کوچه ها غریبانه می گشت و نمی دانست به کجا می رود.

سر از محله «بنی بجیله» در آورد. همه درها بسته بود و هر کس، سودای سلامت و آسایش خویش را در سر داشت.

زنی به نام «طوعه»، جلوی خانه اش ایستاده، نگران و منتظر پسرش بود. طوعه شیعه و هوادار مسلم بود، اما این غریب را نمی شناخت. مسلم، جلو رفت و سلام داد و آب خواست...

زن آب آورد. مسلم نوشید و ظرف را به طوعه باز پس داد. زن ظرف را در خانه گذاشت و برگشت. دید که این مرد، همچنان ایستاده است. زن پرسید:

- مگر آب نخوردی؟

- چرا.

- پس به خانه ات و نزد خانواده خودت برو!

...-

- گفتم برخیز و به خانه خویش برو! بودن تو در این جا برای من خوب نیست، من راضی نیستم.

- من که در این شهر خانه و کسی را ندارم!

- مگر تو کیستی و از کجایی و...؟

- من مسلم بن عقیلیم... آیا ممکن است نیکی کنی؟ شاید روزی بتوانم جبران کنم! «طوعه» وقتی مسلم را شناخت، او را به درون منزل دعوت کرد و با نهایت احترام و خضوع، از او پذیرایی کرد. (۳۳)

این زن فداکار، که به مردان پیمان شکن و سست عنصر و

ترسو درس شهامت و وفا می آموزد، دین خویش را به مکتب و راه حسین (ع) ادا کرد و به وظیفه اش در قبال سفیر و نماینده آن حضرت در نهضت، عمل نمود و در خدمتگزاری مسلم از هیچ چیز کوتاهی نکرد. اما مسلم، شوری دیگر در سر داشت. از سویی به بی وفایی مردم می اندیشید و از سویی به نامه و گزارشی فکر می کرد که به حسین بن علی (ع) فرستاده و از وی خواسته بود که سرعت، خود را به کوفه برساند که زمینه از هر جهت آماده است، و از دیگر سو سرنوشت خویش را در «شهادت» می یافت و در اندیشه پایان کار و سرانجام این نهضت و فردای حوادث بود.

و... غذا نخورد. شب را به عبادت و تهجد پرداخت و نخوابید. فقط سحرگاهان اندکی خواب چشمانش را فرا گرفت و امیرالمؤمنین را دید و خواب شهادت را و مهمان علی شدن را. (۳۴)

لحظه های آن شب برای مسلم معنای دیگری داشت. شب قدر بود. شب آخر بود. انتظار آن را می کشید که در همان جا به سراغش بیایند تا دستگیرش کنند.

پسر طوعه، بر خلاف مادرش از هواداران «ابن زیاد» بود. شب که به خانه آمد، از حرکات و رفتار مادر، متوجه اوضاع غیرعادی شد. با کنجکاوی فراوان بالاخره فهمید که مهمان خانه شان کسی جز مسلم بن عقیل نیست. بسیار خوشحال شد، که اگر به والی شهر خبر دهد، جایزه خواهد گرفت. گرچه به مادرش قول داد و تعهد سپرد که به کسی نگوید (۳۵)، ولی صبح زود، خبر را به وابستگان عبیدالله بن زیاد رسانده بود. این به دنبال حوادث همان شب در کوفه و مسجد بود.

آن شب، خانه گردی وسیع در کوفه

شروع شد. راههای خروجی شهر زیر کنترل قرار گرفت و عده ای هم دستگیر شدند. عیدالله، مطمئن شد که کسی از یاران مسلم نمانده و مراکز مقاومت نهضت، درهم شکسته است. همان شب، اعلام کرد که همه در مسجد جامع، جمع شوند. مسجد پر از جمعیت شد.

ابن زیاد، با جوش و خروش، برای مردم، سخنانی تهدیدآمیز، همراه با تطمیع، بیان کرد. قساوت و خشونت از گفتارش می بارید. بیشترین تهدید، نسبت به کسانی بود که به مسلم پناه دهند و مژده جایزه به کسی داد که مسلم را -یا خبری از او را نزد او بیاورد. به «حصین بن نمیر»، رئیس پلیس شهر، دستور اکید داد تا شهر را دقیقاً زیر نظر و کنترل خود بگیرد و برای یافتن مسلم، خانه ها را بگردد. پس از این سخنان، از منبر به زیر آمد و به قصر بازگشت. (۳۶)

فردای آن شب، ابن زیاد، دیدار عمومی داشت. محمدبن اشعث (۳۷) را هم در مجلس، کنار خود نشانده بود و از خدماتش تعریف می کرد و دیگران هم حاضر بودند. پسر طوعه، که از بودن مسلم در خانه خودشان، خبر داشت، ماجرای شب گذشته را به پسر محمدبن اشعث نقل کرد. او هم خبر را آهسته در گوش محمدبن اشعث گفت. وقتی ابن زیاد، از ماجرا مطلع شد، به او ماموریت داد که مسلم را نزد وی حاضر سازد. (۳۸)

اما دستگیری مسلم و آوردنش پیش عیدالله زیاد، کار آسانی نبود. از این رو ابن زیاد، شصت، هفتاد نفر از قبیله قیس را، همراه و تحت فرمان محمد اشعث قرارداد تا برای گرفتن و آوردن مسلم به خانه طوعه بروند.

کربلایی درون کوفه

سپاه آل سفیان، در پی آینه دار آفتاب عدل تمام خانه ها را سخت می گردید. نگهبانان شهر

شب طرفداران قصر ظلم روان در جستجوی مسلم از هر سوی، می رفتند و باطل در پی حق بود «غسق» در جستجوی فجر سیاهی در پی خورشید!

صدای پای اسبها، خبر از تهاجم ماموران ابن زیاد می داد. هدف، خانه طوعه بود و نقشه، دستگیری مسلم. مسلم که پرورده سایه سلاح و بزرگ شده صحنه های کارزار بود، از شجاعت خویش برای درهم شکستن حلقه محاصره استفاده کرد و پس از به پایان رساندن عبادت خویش، زره پوشید و سلاح برگرفت و بر مهاجمان حمله کرد و آنان را از خانه بیرون راند. (۳۹)

برای این که خانه آن شیر زن متعهد، در این میان، آسیب نبیند، مبارزه را به بیرون از خانه کشید و با دیدن انبوه ماموران مهاجم که آماده آتش زدن و سنگباران کردن خانه بودند، گفت:

این همه سر و صدا برای کشتن فرزند عقیل است؟

ای نفس!

به سوی مرگی که از آن، گریزی نیست، بیرون شو! (۴۰)

شمشیری آخته بر کف، اراده ای استوار در سر، قوتی کم نظیر در دل و بازو، خون شرف و غیرت در رگها، بی هراس و ترس، بر آنان تاخت و برای دومین مرحله، آنان را پراکنده ساخت.

مسلم نایب و نماینده حسین بود. نسخه ای برابر با اصل. تصمیم گرفته بود کربلایی در کوفه بر پا سازد، و حماسه ای به یاد ماندنی و درسی عظیم از قدرت رزمی و روحی یک «مؤمن» در تاریخ، بر جای بگذارد. یک تنه در برابر انبوهی از سپاهیان ابن زیاد ایستاده بود و دلیرانه مقاومت و جنگ می کرد. هر هجومی را با شمشیر دفع می کرد و هر مهاجمی را ضربتی کاری می زد.

عاشورایی بود و نبرد حق و باطل در رزم مسلم بن عقیل با آن گروه، تجلی یافته

بود. نیروهای حکومت که خود را از مقابله با آن قهرمان، ناتوان دیدند، عده ای به پشت بامها رفته و بر سرش سنگ و آتش ریختند، ولی حماسه مسلم، همچنان جریان داشت و آن بزدلان بی ایمان از مقابل حمله هایش می گریختند. (۴۱)

و در هنگام حمله رجز می خواند (۴۳) و می گفت: (خطاب به خود)

«این مرگ است، هر چه می خواهی بکن!

بی شک، جام مرگ را خواهی نوشید.

برای فرمان خدا شکبیا باش!

که حکم خدا در میان بندگان، جاری است.» (۴۴)

گرچه والی کوفه نمی خواست خود را تسلیم این واقعیت کند که مسلم، شجاع است و مامورانش حریف رزم او نیستند، ولی تلفات سنگین نیروهایش به دست مسلم بن عقیل گویاتر از هر گزارش و سندی بود که می توانست به آن، اعتماد کند.

و... مسلم، همچنان درگیر با سپاه ابن زیاد بود و این حماسه را بر لب داشت که:

«سوگند خورده ام که جز آزاد مرد، کشته نشوم، هر چند که مرگ را چیز ناخوشایندی بینم.

بیم از آن دارم که به من دروغ گفته، یا فریبم داده باشند. بالاخره این آب خنک با آب گرم دریای تلخ، آمیخته می شود.

پراکندگی خاطر را بزدای و با تمرکز و استقرار بجنگ! هر کس، روزی بدی را ملاقات خواهد کرد.» (۴۵)

گرچه قوای کمکی به تعداد ۵۰۰ نفر به سربازان ابن زیاد پیوستند، ولی مسلم، این حماسه آفرین شجاع، همچنان به تنهایی به جنگ با آنان مشغول بود و از آنان می کشت. (۴۶) تلاش محمد اشعث و نیروهایش برای زنده دستگیر کردن مسلم بود و چون درگیرها به طول انجامید و به این هدف نرسیدند، ابن زیاد، از این تاخیر بسیار در دستگیری یک نفر ناراحت شد و به محمد اشعث، پیغام فرستاد.

او، در جواب ابن زیاد گفت: «ای امیر» خیال می کنی که مرا به سراغ

یکی از بقالهای کوفه فرستاده ای؟! تو مرا به مقابله با شمشیری از شمشیرهای محمد بن عبدالله فرستاده ای!...» سپس، باز هم
برایش نیروی امدادی فرستاد. (۴۷)

ابن زیاد، پیغام داد که به مسلم، امان بدهند. می خواست که از این طریق، مسلم را به تسلیم وادارد، ولی مسلم بن عقیل، امان
آن عهدشکنان را باور نمی کرد و زیر بار آن نمی رفت. این بود که به مبارزه ادامه داد.

آن قدر ضربه و جراحت بر او وارد شده بود که به دیواری تکیه داد و گفت:

«چرا سنگبارانم می کنید؟ کاری که با کافران می کنند، در حالی که من از خاندان پیامبران و ابرارم. آیا حق پیامبر(ص) را
درباره خاندان و عترتش مراعات نمی کنید؟» (۴۸)

جنگ طولانی و سخت با آن همه دشمن، او را به شدت مجروح و ناتوان و تشنه کرده بود. پیکر و چهره خون گرفته اش شاهد
جهاد عظیم او بود. مسلم، تصمیم داشت که تا آخرین قطره خون و تا واپسین دم و تا شهادت بجنگد، اما اطرافش را گرفتند و
در یک حلقه محاصره از پشت سر، نیزه ای بر او زده و او را به زمین افکندند و بدین گونه، اسیرش کردند. (۴۹) طبق برخی از
نقلها سر راهش گودالی کردند و مسلم در آن افتاد و اسیر شد.

مسلم را گرفتند؛ آزاده ای که در اندیشه نجات آن اسیران بود، خود، در دست آنان گرفتار شد. او را به سوی دارالاماره بردند
و ورقی دیگر از حماسه در پیش دیدگان تاریخ، نمودار شد.

اسیر آزاد

قهرمان، گرفتار دشمن شد و به سوی قصر والی روان گردید. زخمهای جانکاه، خستگی شدید، خونهای سر و صورت، مسلم
قهرمان را از توان و قدرت انداخته بود. شهادت را بروشنی احساس می کرد و از آن

خرسند بود. گویا با خود می گفت:

من، امروز، از خم خون، می چشم شاهد شهادت را ولی خرسند و خشنودم که مرگم جز به راه حق و قرآن نیست. از این مردن سرافرازم که پیش باطل و بیداد نیاوردم فرود، این سر نکردم سجده بر دینار نسودم لحظه ای پیشانی ام، بر زر کنون در چنگ این دشمن، شرافتمند می میرم نگرید مادرم بر من نریزد خواهرم در سوگ من، اشکی زجام دیده بر دامن بگوییدش که من، مردانه جنگیدم و بر مرگ دلیران و جوانمردان نمی بایست گرییدن.

ولی... مسلم را گریه فرا گرفت، و گفت: «انا لله وانا الیه راجعون» یکی از سران سپاه ابن زیاد، از روی طعنه، گفت: کسی که در پی این کارها باشد، بر این پیشامدها نباید گریه کند. مسلم گفت: «به خدا سوگند! گریه ام برای خویش و به خاطر ترس از مرگ نیست، بلکه گریه من برای خانواده ام و برای حسین بن علی و خانواده اوست، که به سوی شما می آیند.» (۵۰)

سواران بسیار او را به قصر آوردند. تشنگی زیاد و خونریزیهای شدید، ضعف فراوانی در مسلم پدید آورده بود، بحدی که به دیوار تکیه داد. با دیدن ظرف آبی در آن جا، آب طلبید. یکی از وابستگان پست و فرومایه، علاوه بر این که به مسلم گفت به تو آب نخواهیم داد، زخم زبان هم بر او زد و مسلم، از این همه پستی و سنگدلی و بی عاطفگی آن مرد، تعجب کرد و او را نفرین نمود. (۵۱)

یکی از حاضران به نام عماره بن عقبه، با دیدن این صحنه از ناجوانمردی دلش سوخت و به غلامش گفت که برای مسلم آب بیاورد. آب را در ظرفی ریختند، همین که مسلم آن را به لبهای خویش نزدیک

کرد که بیاشامد، ظرف آب، از خون، رنگین شد و نیاشامید. بار دیگر هم همین صحنه تکرار شد.

مرتبہ سوم کاسه را پر از آب کردند. این بار که خواست بنوشد، دندانهای جلوی مسلم در کاسه ریخت. مسلم از نوشیدن آب، صرف نظر کرد و گفت:

الحمد لله!

اگر این آب، قسمتم بود، می خوردم! (۵۲)

در زیر برق سرنیزه ها، آن اسیر آزاد، و آن آزاده گرفتار را نگهداشته بودند. هم به سرنوشت افتخار آمیز خویش می اندیشید و هم به فکر کاروانی بود که به سوی همین کوفه در حرکت بود و سالار آن قافله، کسی جز اباعبدالله الحسین (ع) نبود.

مسلم، هنگام ورود بر ابن زیاد سلام نکرده بود و همین، سبب خشم و ناراحتی او و اطرافیانش شده بود. گفتگوهای خشونت آمیزی بینشان رد و بدل شد.

او را تهدید به مرگ کردند. مرگی که مسلم از آن نمی هراسید، بلکه به آن افتخار می کرد. معلوم بود که او را خواهند کشت. از حاضران، عمر سعد را برای وصیت انتخاب کرد. سه موضوع را در وصیتهای خود، مطرح کرد: «قرضهایم را در کوفه با فروختن زره و شمشیرم بپرداز! جسد مرا از ابن زیاد تحویل بگیر و به خاک بسیار! کسی را پیش حسین بن علی (ع) بفرست تا به کوفه نیاید!» (۵۳)

گرچه مسلم از او قول گرفته بود که وصیتهایش به عنوان راز، نزد او پنهان بماند، ولی عمر سعد که خبث و خیانت با وجودش آمیخته بود، در همان مجلس، خیانت کرد و وصیتهای سه گانه مسلم را، برای ابن زیاد، فاش ساخت و در واقع، ماهیت پلید خود را آشکار نمود.

از جمله گفتگوهای ابن زیاد و مسلم بن عقیل این بود که آن ناپاک، به مسلم گفت:

ای فرزند عقیل! آمدی تا اتحاد مردم را بر

هم بزنی. از کار مردم تفتیش کردی و جمعشان را متفرق ساختی و بعضی را بر ضد برخی دیگر شوراندی.

مسلم: خیر، هرگز چنین نکردم، بلکه مردم این شهر دیدند که پدرت نیکان را کشت و خونها ریخت و همچون سلاطین ایران و روم پادشاهی کرد. ما آمدیم تا آنان را به عدالت امر کنیم و به قانون خدا دعوت نماییم. ابن زیاد: تو را به این کارها چه کار؟! ای فاسق، آیا در آن هنگام که تو در مدینه، شراب می خوردی، ما کار نیک و عمل به کتاب خدا نمی کردیم؟

مسلم: آیا من شراب می خوردم؟! خدا می داند که تو دروغ می گویی و بدون آگاهی، سخن می گویی. من آن گونه که گفتم نیستم. شراب خوردن برای کسی رواست که خون بی گناهان را می خورد و به ناحق، خون می ریزد و براساس خشم و دشمنی و سوءظن، انسان می کشد و در عین حال، از این کار زشت خرم و شاداب است، گویی که کاری نکرده است!

ابن زیاد: گویا می پنداری که برای شما هم در امر حکومت، بهره ای است!

مسلم: به خدا سوگند! گمان نیست، بلکه یقین است.

ابن زیاد: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم! آن هم کشتنی که در اسلام، کسی را آن گونه نکشته اند.

مسلم: آری، تو به ایجاد بدعت در میان مسلمانان و مثله کردن و بدطینتی سزاوارتری! (۵۴)

جوابهای کوبنده و منطقی و دندان شکن مسلم، ابن زیاد را به ستوه آورد، تا آن جا که آن خائن، به علی (ع) و حسین (ع) و عقیل، ناسزا گفت. راستی، چه شگفت است که ستم، به محاکمه عدالت پردازد!

مسلم، که صبرش تمام شده بود، گفت: ای دشمن خدا! هر چه می خواهی بکن! (۵۵) ابن زیاد هم دستور کشتن «مسلم بن عقیل» را داد.

تنها اسلحه دشمنان

حق، کشتن است؛ و اگر یک انسان حق پرست و با ایمان، شهادت طلب باشد و از مرگ نترسد، در واقع، دشمن را خلع سلاح کرده است. مسلم نیز، آرزویش شهادت در راه خدا به دست شقی ترین افراد است. و... طبیعی است که مسلم، به عبیدالله بن زیاد بگوید:

«چه باک از کشته شدن؛

بدتر از تو، بهتر از مرا کشته است...»

فرمان قتل مسلم برای او که آرزومند این سرنوشت مقدس و مبارک است، بشارتی است و این لحظه های آخر پیش از شهادت، عزیزترین لحظه ها و پربارترین دقایق، و زیباترین حالات روح را داراست. اشتیاق قبل از دیدار است.

مرگ سرخ

کشتن مسلم را به «بکر بن حمران احمری» سپردند، کسی که در درگیریها از ناحیه سر و شانه با شمشیر مسلم بن عقیل مجروح شده بود. مامور شد که مسلم را به بام «دارالاماره» ببرد و گردنش را بزند و پیکرش را بر زمین اندازد.

مسلم را به بالای دارالاماره می بردند، در حالی که نام خدا بر زبانش بود، تکبیر می گفت، خدا را تسبیح می کرد و بر پیامبر خدا و فرشتگان الهی درود می فرستاد و می گفت: خدایا! تو خود میان ما و این فریبکاران نیرنگ باز که دست از یاری ما کشیدند، حکم کن!

جمعیتی فراوان، بیرون کاخ، در انتظار فرجام این برنامه بودند. مسلم، چون کوهی استوار، مصمم و مطمئن، دریا دل و شکیبا، بر فرار قصر خیانت و ستم بود. نگاهش به افق حقیقت بود، و به راه پاک و خونینی که هزاران شهید، جان خود را در آن راه به خداوند هدیه کرده اند.

شکوه و عظمت مسلم در آن اوج و بر فراز آن سکوی شهادت و معراج، دیدنی بود. گرچه آنان، این قهرمان اسیر و دست بسته را با

تحقیر و توهین برای کشتن به آن بالا برده بودند، لیکن عزت مرگ شرافتمندانه در راه حق، چیز دیگری است که دیده های بصیر و دل‌های آگاه، شکوهش را می‌یابند. مسلم را رو به بازار کفاشان نشانده‌اند. با ضربت شمشیر، سر از بدنش جدا کردند، و... پیکر خونین این شهید آزاده و شجاع را از آن بالا- به پایین انداختند و مردم نیز هلهله و سروصدای زیادی به پا کردند. (۵۶)

پس از شهادت

مسلم، شهید شد و به ابدیت و ملکوت پیوست.

چند صفحه ای هم از حوادث پس از شهادتش و قضایای مربوط به آن را یادآوری کنیم:

قاتل مسلم پس از آن جنایت، پایین آمد و پیش ابن زیاد رفت. ابن زیاد پرسید: وقتی که مسلم را از پله های قصر، به بالا می بردید چه عکس العملی داشت و چه می گفت؟

گفت: خدا را مرتب، تسبیح می گفت و از او مغفرت و بخشش می طلبید... (۵۷)

وقتی پیکر مطهر آن شهید را از فراز دارالاماره به پایین و به میان مردم انداختند، دستور داده شد تا بر آن بدن، طناب بسته و سرطناب را بکشند. و... چنان کردند، تا آن که بدن بی سر را برده و به دار کشیدند.

پس از شهادت مسلم، به سراغ «هانی» رفتند.

هانی در زندان بود. دستهایش را از پشت بسته بودند که برای کشتن آوردند. هانی هنگام آمدن، هواداران خود از قبیله مذحج را به یاری می طلبید، ولی کسی او را یاری نکرد. با قدرت، دست خود را کشید و از بند، بیرون آورد و در پی سلاح و ابزاری می گشت که به دست گرفته و بر آنان حمله کند، که ماموران دوباره گرفتند و دستانش را محکم از عقب بستند و با دو ضربت، سر این انسان

والا و حامی بزرگ مسلم را از بدن، جدا کردند.

هانی، در زیر ضربات جلاد می گفت: «بازگشت به سوی خداست. خدایا مرا به سوی رحمت و رضوان خویش ببر!» (۵۸)

آن فرومایگان، بدن هانی را هم به طنابی بستند و در کوچه ها و گذرها بر خاک کشیدند. خبر این بی حرمتی به مدحجیان رسید. اسب سوارانشان حمله کردند و پس از درگیری با نیروهای ابن زیاد بدن هانی و مسلم را گرفتند و غسل دادند و بر آنها نماز خواندند و دفن کردند، در حالی که جسد مسلم، بی سر بود. (۵۹) آن روز، تنی چند از سرداران اسلام هم دستگیر شده و به شهادت رسیدند و اجساد مطهرشان در کنار آن دو قهرمان رشید به خاک سپرده شد و در روز نهم ذیحجه، کربلای کوچکی در کوفه بر پا شد و یادشان به جاودانگی پیوست.

از صدای سخن عشق، ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند خرقه پوشان همگی مست گذشتند و گذشت قصه ماست که بر هر سر بازار بماند

در پی این شهادتها که وضع کوفه این گونه بحرانی و اوضاع نامساعد بود، کاروان امام حسین(ع) هم که از مکه به سوی کوفه حرکت کرده بود به سوی این شهر می آمد.

حسین بن علی(ع) در یکی از منازل میان راه، خبر شهادت این سه یار وفادار خویش را شنید. شهادت مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله یقطر، امام را ناراحت کرد و امام فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» و اشک در چشمانش حلقه زد. و چندین بار، برای مسلم و هانی از خداوند رحمت طلبید و گفت: «خدایا برای ما و پیروانمان منزلتی والا قرار بده و ما را در قرارگاه رحمت خویش جمع

گردان، که تو بر هر چیز، توانایی! آن گاه نامه ای را که محتوایش گزارش شهادت آنان و دگرگونی اوضاع کوفه بود بیرون آورد و برای همراهان خود، خواند و گفت: هر کس از شما می خواهد برگردد، برگردد، از جانب ما بر عهده او پیمان و عهدی نیست. (۶۰)

سخنان امام حسین (ع) پس از شهادت آن بزرگان، نشانه موقعیت والا و وظیفه شناسی و عمل به تعهد و رسالت از سوی مسلم بود. درباره مسلم، فرمود:

خدا مسلم را رحمت کند که او به رحمت و رضوان خدا شتافت و تکلیفش را ادا نمود و آنچه که به دوش ماست مانده است.» (۶۱)

امام، آن گاه خبر شهادت مسلم را به زنان کاروان خویش هم داد و دختر کوچک مسلم بن عقیل را طلبید و دست محبت بر سرش کشید. دختر متوجه شهادت پدر شد. امام فرمود:

من به جای پدرت... دختر گریست، زنان گریستند. امام هم اشک در چشمانش حلقه زد. (۶۲) پس از شهادت اینان وقتی بعضی از رهگذران که از اوضاع کوفه به امام گزارش می دادند و از آن حضرت می خواستند که برگردد و به کوفه نرود، امام جواب می داد: «بعد از آنان در زندگی خیری نیست.» و به همه می فهماند که تصمیم به رفتن دارد. (۶۳)

فرزندان مسلم بن عقیل

قبلا گفتیم که تنی چند از فرزندان مسلم در واقعه عاشورا در رکاب سالار شهیدان جنگیدند و به شهادت رسیدند. دو فرزند کوچک دیگر او که در کاروان اسرای اهل بیت بودند، به دستور عبیدالله زیاد، زندانی شدند. در زندان به آن دو کودک، سخت می گرفتند. یک سال در زندان ماندند. عاقبت، خود را به پیرمردی که متصدی زندانشان بود، معرفی کردند. پیرمرد که از علاقه مندان به اهل بیت

پیامبر بود به شدت متأسف شد و در زندان را به روی آنان گشود. آن دو کودک از زندان گریختند. شب، خود را به منزلی رسانده و مهمان پیرزنی شدند که خود را علاقه مند به خاندان رسول معرفی می کرد.

داماد نابکار آن زن، که از هواداران ابن زیاد بود و برای دریافت جایزه برای پیدا کردن این دو زندانی فراری، بسیار گشته و خسته شده بود، آن شب عبورش به خانه زن افتاد و پس از سخنهاى بسیار، تصمیم گرفت که شب را همان جا بخوابد. نیمه شب، متوجه حضور آن دو کودک در خانه شد، برخاست و جستجو کرد. وقتی شناخت که آن دو فراری از زندان، همین هاینده، با بی رحمی تمام، دستهایشان را بست و سحرگاه به همراه غلامش آن دو کودک را برداشت و به کنار فرات برد. نه غلام و نه پسر آن مرد، هیچ یک حاضر نشدند فرمان او را در کشتن این دو کودک بی گناه مسلم بن عقیل اجرا کنند و خود را به آب زدند و شناکنان از چنگ او گریختند. اما این دو فرزند معصوم ماندند و آن سنگدل زرپرست و دنیا زده.

کودکان برخاستند و به درگاه خدا چهار رکعت نماز خواندند و با پروردگار مناجات کردند و گفتند: «یا حی یا حکیم. یا احکم الحاکمین. احکم بیننا و بینه بالحق» آن جلاد، سر آن کودکان را برید و بدنشان را در فرات انداخت و سرهای مطهرشان را برای گرفتن جایزه نزد عبیدالله زیاد برد. (۶۴) آری، وقتی دنیا و ثروت، چشم دنیاخواهان را کور کند، برای درهم و دینار و مقام و قدرت، غیرانسانی ترین کارها را هم انجام می دهند.

سلام خدا و فرشتگان و پاکان بر روح

بلند «مسلم بن عقیل» باد، که شرط وفا و جوانمردی را ادا نمود و جان خویش را فدای رهبر و مولایش سیدالشهدا «ع» کرد.
و... درود بر همه ادامه دهندگان راه او، که راه «حق» و «آزادی» است.

(پایان)

منابع:

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، چهار جلد، انتشارات علامه، تهران.
۲. ابن اثیر، الکامل، انتشارات دار صادر، بیروت ۱۳۹۶ق.
۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه رسولی محلاتی، انتشارات صدوق، قمر ۱۳۹۰.
۴. خوارزمی، مقتل الحسین (ع)، مکتبه المفید، قم ۱۳۸۳.
۵. السماوی، محمد، ابصار العین فی انصار الحسین، مکتبه بصیرتی، قم.
۶. قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، انتشارات جاویدان، تهران.
۷. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ترجمه شعرانی، انتشارات اسلامیة، تهران ۱۳۷۴.
۸. مفید، ابو عبدالله، محمد بن محمد بن نعمان، ارشاد، دو جلد، کنگره شیخ مفید، قم ۱۴۱۳ق.
۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، شش جلد، انتشارات لیدن.
۱۰. المقرم، عبدالرزاق، الشهد مسلم بن عقیل، بی تا، بی نا.
۱۱. المقرم، مقتل الحسین (ع)، مکتبه بصیرتی، قم ۱۳۶۷.
۱۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت ۱۴۰۳.

پی نوشتها:

۱. اشاره است به سخن پیامبر اسلام (ص) در فتح مکه - سال ۸ هجری که فرمودند: «اگر همه مردم از نسل ابوطالب بودند، همه شجاع می بودند.»
۲. در بحار، ج ۸، طبع قدیم، در مورد وقایع صفین و در بعضی از کتب تاریخ از جمله در «فتوح الشام» واقدی از حضور مسلم

بن عقیل در فتوحات مصر و آفریقا و ارض سعید و فتح شهری به نام «بهنساء» که در زمان خلیفه دوم انجام شده، سخن به میان آمده است و از شجاعتها و رزم آوریهای مسلم در آن جنگها فراوان نقل شده است، ولی چون خیلی قابل اعتماد نیست از نقل آنها خودداری می شود.

۳. تنقیح المقال، مامقانی، ج ۳، ص ۲۱۴.

۴. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۸؛ مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۵۸.

- شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۳۶.
۶. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۳۹.
۷. شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۰۴.
۸. آغاز سفر در نیمه ماه رمضان و رسیدن به کوفه در ۲۵ شوال بود. (مقتل الحسین مقرر، ص ۱۶۶).
۹. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۲۰۵. بعضی هم نقل می کنند که به خانه «مسلم بن عوسجه» وارد شد.
۱۰. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۹۹.
۱۱. در کتابهای تاریخ، دوازده هزار، هجده هزار، بیست و پنجهزار تا چهل هزار نفر هم نقل شده است.
۱۲. مقرر، مقتل الحسین، ص ۱۶۸.
۱۳. نفس المهموم، ص ۳۹.
۱۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳.
۱۵. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۴۵.
۱۶. مقرر، مقتل الحسین، ص ۱۷۲.
۱۷. همان، ص ۱۷۳.
۱۸. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۴۵.
۱۹. مقتل الحسین، مقرر ص ۱۷۵.
۲۰. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۴۶.
۲۱. برادر رضاعی (شیری) امام حسین - علیه السلام.
۲۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۲.
۲۳. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۴۷.
۲۴. همان.

۲۵. مقرر، مقتل الحسين، ص ۱۷۸.
۲۶. این جمله، شعار مسلمانان صدر اسلام به هنگام جهاد بود؛ یعنی «ای یاری شده و نصرت یافته! بمیران و جانش را بگیر...»
۲۷. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۰.
۲۸. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۲۰۶.
۲۹. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۹.
۳۰. اعیان الشیعه، ده جلد، ج ۴، ص ۵۵۴؛ ابصار العین، ص ۵۷.
۳۱. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۲۰۷.
۳۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۰.
۳۳. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۵۵.
۳۴. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۵۰.
۳۵. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۱.
۳۶. همان، ص ۳۲.
۳۷. یکی از مهره های کثیف و سرسپرده به ابن زیاد.
۳۸. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۲.
۳۹. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۲.
۴۰. نفس المهموم، ص ۵۱.
۴۱. شیخ مفید، ارشاد ج ۲، ص ۵۶.
۴۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۴؛ نفس المهموم، ص ۵۷.
۴۳. رجز، شعرهای حماسی و شعارهایی بود که رزمندگان در میدان نبرد می خواندند.
۴۴. هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع فانت بکاس الموت لا شک جارع فصبوا لامر الله جل جلاله فتحکم قضاء الله فی الخلق

«الشهید مسلم بن عقیل، مقرر ص ۱۶۴.»

ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه، ص ۱۰۳.

۴۶. نفس المهموم، ص ۵۱.

۴۷. مقرر، مقتل الحسين، ص ۱۸۳.

۴۸. نفس المهموم، ص ۵۲.

۴۹. مقرر، مقتل الحسين، ص ۱۸۶.

۵۰. نفس المهموم، ص ۵۲.

۵۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۵.

۵۲. نفس المهموم، ص ۵۳.

۵۳. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۶۱.

۵۴. همان، ج ۲، ص ۶۳.

۵۵. مقرر، مقتل الحسين، ص ۱۸۹، به نقل از لهوف.

۵۶. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۶۴.

۵۷. نفس المهموم، ص ۵۴.

۵۸. الى الله المعاد، اللهم الى رحمتك و رضوانك. «مقرر، مقتل الحسين» ص ۱۹۰.

۵۹. مقرر، مقتل الحسين، ص ۱۹۰.

۶۱. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۷۵. ۱. رحم الله مسلما فلقد صار الى روح الله وريحانه و رضوانه اما انه قد قضى ما عليه وبقى ما علينا. «سید عبدالله شبر، جلاء العيون، ج ۲، ص ۵۲».

۶۲. منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۹۸.

۶۳. نفس المهموم، ص ۹۱.

۶۴. نقل به اختصار از «منتهی ال آمال» شیخ عباس قمی، ص ۷۶ - ۷۸.

«شرح فرازهایی از دعای عرفه»

مطالب این نوشتار، برگرفته از اثری است تحت عنوان: «شرح گزیده ای از دعای عرفه» از عارف نامور، حضرت آیت الله جوادی آملی، که اکنون مراحل تحقیق را، جهت تکمیل و انتشار، طی می کند تا به فضل الهی از سوی مؤسسه تحقیقاتی اسراء منتشر شود و تشنگان معارف زلال اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را سیراب نماید.

بدیهی است احاطه استاد محترم به تفسیر قرآن کریم و مبانی حکمتی و عرفانی، این شرح را امتیاز خاصی بخشیده و درک مضامین بلند کلمات امام حسین علیه السلام را در پیشگاه با عظمت الهی، که بدون آشنایی با مبانی یاد شده امکان پذیر نیست، بر علاقمندان مقدور ساخته است.

چند نکته مقدماتی

دعای عرفه سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام یکی از دعاهاى مؤثری است که از مضامین بلند و معارف عمیق برخوردار است. شرح تفصیلی همه فقره های آن، به چندین جلد کتاب نیازمند است.

قبل از شرح دعا، در این اثر، نکاتی به عنوان مقدمه مورد توجه قرار گرفته، از آن جمله:

دعا، عبادت و مراتب آن ها، طولانی بودن درجات، شیوه ای نو در تفسیر متون و حیانی، ائمه (علیهم السلام) مرجع تفسیر معارف، ویژگی ها و آثار موجودات زمانی و مکانی، تعلق مشهود به زمان و مکان، اهمیت عرفه در امت های گذشته، فضیلت عرفات، مأذون بودن انسان کامل برای دعا، گوناگونی معارف دعای عرفه و انتساب بخش پایانی دعای عرفه به امام حسین علیه السلام.

در توضیح نکته اخیر آمده است:

«قسمت نخست دعای شریف عرفه را همه نقل کرده اند، اما بخش پایانی آن را برخی مانند علامه مجلسی (رحمهم الله) نقل نکرده است. از این رو،

بعضی احتمال داده اند که از امام حسین علیه السلام نباشد. لیکن قرائن و شواهدی بر صدور آن از سالار شهیدان گواهی می دهد.

در بررسی اسناد روایات، آنچه اصل است و موضوعیت دارد، صدور آن از امام معصوم است؛ یعنی یک حدیث پژوه باید اطمینان یابد که محتوای مورد نظر وی، از معصوم علیه السلام صادر شده است. این اطمینان گاهی از راه وثاقت و اصالت و صداقت راوی به دست می آید، گاهی از راه بلندی محتوا و اتقان متن و گاهی نیز از راه شواهد و قرائن منفصل و متصل. از این رو، بررسی سندی احادیث از آن جهت مورد توجه قرار می گیرد که راهی برای حصول این اطمینان است و به اصطلاح موضوعیت ندارد، بلکه طریقت دارد».

سپس در ادامه چند شاهد و قرینه ذکر شده و آمده است:

۱ سید بن طاووس (قدس سره) که از بزرگان امامیه است، آن را در کتاب قیّم اقبال الأعمال نقل کرده و در نقل او هیچ خدشه ای نیست. گرچه بر اثر شهود نسیان برخی از نسخه نویسان در برخی نسخ دست نویس اقبال، ذیل دعای عرفه نیامده، لیکن استاد بزرگوار مرحوم علامه شعرانی نوشته اند:

در کتابخانه آستان قدس رضوی به نسخه ای قدیمی و معتبر از اقبال الاعمال برخوردم که ذیل دعا در آن آمده است.

۲ محتوای بلند این دعای نورانی نشانه صدور این متن از زبان معصوم علیه السلام است.

۳ بخش آغازین دعای شریف عرفه محتوای عمومی دارد، مسألت کردن از خدا، در میان گذاشتن مشکلات با ذات اقدس الهی، حوائج علمی و عینی را از او خواستن و... این ها در سایر دعاها نیز هست، لیکن

سلطان مباحث دعای عرفه و کوهان بلند معارف آن، قسمت های پایانی دعاست که شباهت محتوایی با سخنان دیگر امام حسین علیه السلام دارد.

در ذیل یکی دیگر از نکات یاد شده، استاد معظم در تبیین تفاوت اولیای الهی با دیگران، اظهار نموده اند:

«اولیای الهی زمانی لب به دعا می گشایند و دست نیاز به سوی بی نیاز دراز می کنند که به تجربه درونی دریابند. برخی مقامات جز با دعا به دست نمی آید؛ یعنی با توجه به آگاهی آنان از سرّ قدر و اسباب نزول مقدرات الهی، هنگامی که دانستند سبب دستیابی به آن مقام والا فقط دعاست، دست به دعا بلند می کنند، چنان که برای امام حسین علیه السلام، مقامی بود که جز با شهادت به آن نمی رسید و در حقیقت تنها سبب نیل به آن فیض و فوز عظیم، شهادت بود و چون رسیدن به آن مقامات بلند مطلوب خدای سبحان است، اسباب منحصر آن نیز مطلوب اوست. این همین اذن و امر الهی به شمار می رود».

در یک نکته دیگر از مباحث مقدماتی، دعای شریف عرفه مانند هر سوره قرآن کریم که آیات فراوانی داشته و مطالب گوناگونی را در بر دارد، حاوی مطالب متنوع شمرده شده است.

ادب دعا

در نخستین فراز شرح دعای عرفه، ضمن اشاره به «استحباب ستودن خداوند به صفات جمال و جلال»، پیش از بیان حاجات خویش یادآور شده که امام علیه السلام نیز این ادب دعا را مراعات نموده و در این بخش از دعا نکاتی را مطرح فرموده است: همه جهان هستی فعل خداست، حاکم مطلق نظام هستی، ذات اقدس الهی است، حکومت

خدا گاهی به صورت قضا و گاهی به صورت عطا ظهور می کند، قدرت الهی نامحدود است و هیچ موجودی توان جلوگیری از قضا و عطای او را ندارد.

شارح محترم با استناد به آیات قرآن کریم، هر یک از نکات چهارگانه فوق در کلام امام را تفسیر نموده است.

در تبیین و تحلیل «مانع نداشتن عطای الهی» آمده است:

«مانع عطای خداوندی یا بیرون از ذات اقدس پروردگار است یا درون او؛ یعنی از ناحیه خود خداست، یا از سوی غیر او. مانع بیرونی با توجه به بیان صحیح قضای الهی فرض صحیحی ندارد؛ یعنی نمی توان تصور کرد در نظام هستی که سراسر آن قضا و قدر خداست، چیزی باشد که در برابر عطای او مانع تراشی کند. مانع درونی نیز ندارد؛ زیرا آن، چیزی جز جهل و عجز و بخل نیست. یعنی اگر مشکل دیگران را حل نکردن از آن جهت است که فرد راه حلّ مشکل را نمی داند یا توانایی آن را ندارد یا بخل میورزد، هیچ یک از این سه، در باره خدا فرض ندارد؛ زیرا همگی جزو صفات سلّیه آن جمیل مطلق و کامل بی همتاست.»

لزوم قدرشناسی و سپاسگزاری

امام حسین علیه السلام در یکی از فرازهای دعای عرفه می فرمایند:

«لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لُطْفِكَ لِي [بِ] [وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أَيْمَةِ الْكُفْرِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ لِكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِي] رَأْفَةً مِنْكَ وَ تَحَنُّنًا عَلَيَّ [لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى الَّذِي لَهُ يَسْرَتِي وَ فِيهِ أَنْشَأْتَنِي...»

استاد این جمله را در حقیقت قدرشناسی از یک نظام الهی و اسلامی شمرده و با استناد به آیات قرآن کریم که از نبوت

و رسالت و ولایت و امامت و هدایت و ایمان به عظمت یاد شده، آن ها را منت های الهی بر بندگانش دانسته اند. آنگاه با اشاره به فرازی از دعای عرفه امام سجاد علیه السلام که وجود امام عادل و حاکمیت او را مایه احیای آثار دین دانسته «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ يَا مَآمَ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ،... وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ»، افزوده اند:

«آن حضرت نیز مانند امام حسین علیه السلام تولد خود را در دوران حاکمیت اسلام و رخت بر بستن جاهلیت را نعمت مشکور می داند؛ زیرا حکومت اسلامی یکی از پاک ترین میوه های شجره طیبه دین الهی است که مایه حفظ دین و تباہ نشدن حق می گردد و حاکم دینی مجری احکام اوست. بنابراین، به دنیا آمدن و همچنین زندگی کردن در سایه نظام اسلامی نعمتی است که شکر آن لازم است، چنان که زوال جاهلیت و ظلم که ظهور قهر الهی است، شکر گزاری می طلبد. *فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ*» (۱) امام حسین علیه السلام با اشاره به همین نعمت، شکر می کند که در حاکمیت کفر و رواج بت پرستی به دنیا نیامد؛ زیرا گر چه با نورانیت غیبی حق را می دید، اما توان زنده کردن حق و احیای جامعه بر محور حق را نداشت. حتی اگر زمانی به دنیا می آمد که عمرش در عصر معاویه به پایان می رسید، باز هم آن توفیق بزرگ نصیبش نمی شد. چون معاویه با مکر خویش از پیدایش حماسه جاوید عاشورا می توانست جلوگیری کند و حسین بن علی علیهما السلام را مانند

برادرش مسموم سازد و زمام قدرت را به دست گیرد، اما خامی و ناپختگی خماری همانند یزید، زمینه ایثار و نثار را برای امام حسین علیه السلام فراهم ساخت تا احیاگر نظام اسلامی باشد.»

ناتوانی ستایش خدا

استاد در شرح این جمله امام حسین علیه السلام: «لَوْ حَاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مَدَى الْأَعْصَارِ وَالْأَحْقَابِ لَوْ عَمَّرْتُهَا أَنْ أُؤَدِّيَ شُكْرَ وَاحِدَةٍ مِنْ أَنْعَمِكَ مَا اسْتَيْطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنْكَ الْمَوْجِبِ عَلَيَّ بِهْ شُكْرُكَ أَبَدًا جَدِيدًا وَ ثَنَاءً طَارِفًا عَتِيدًا»، با تبیین ناتوانی انسان از ستایش خدا و این که بهترین راه ستایش خدا اظهار ناتوانی است، چنان که توجه به عجز از معرفت، معرفت خداست اظهار داشته اند:

«امام حسین علیه السلام در این قسمت از دعا با حقیقت ایمان، با عهد و پیمان قلبی، با توحید خالص، با باطن نادیدنی خود و... شهادت می دهد که اگر عمر طولانی به او دهند و او در این مدت با کوشش فراوان شکر یکی از نعمت های خدا را بخواهد به جا آورد، هرگز نمی تواند؛ زیرا توفیق شکر هر یک از نعمت های خدا، نعمت جدید است که نیاز به شکر تازه دارد و این شکر جدید نیز نعمت تازه ای است... و این سلسله تا بی نهایت و در حقیقت این نعمت های نواز لوازم آن نعمت اصلی است. بنابراین، شکر یک نعمت با تمام لوازم آن توان فرساست.»

حکیم متأله، آیت الله جوادی آملی در تشریح فراز دیگری از سخنان امام مبنی بر این که «وجود شریک در فرمانروایی خدا موجب می شود در آفرینش به ناسازگاری با وی برخیزد» به تشریح بی همتایی خداوند پرداخته و به

تفصیل آیه مبارکه {لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا} را تفسیر کرده و پرسش های پیرامون آن را پاسخ گفته اند.

درخواست بی نیازی از دیگران

استاد در شرح این جمله دعا «اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي» ضمن بیان غنی مطلق بودن خدا و فقیر مطلق بودن غیرخدا، با استناد به آیات قرآن، انسان ها را در برخورداری از مواهب طبیعت سه گروه شمرده:

۱ فقیری که چیزی ندارد.

۲ گداخویی که مال دارد ولی در اندرون خود گرفتار بخل است و به بیان دیگر مستغنی است؛ یعنی نیازمندی است که با دارایی هایش نیاز خود را می تواند برآورده سازد.

۳ بی نیازی که اساساً به چیزی احتیاج ندارد.

در این میان تنها گروه سوم به اندازه غنای خود، آیت خدای سبحان هستند و مهم همین بی نیازی است نه استغنا؛ زیرا بی نیازی نه زحمتی به دنبال دارد و نه سبب گناه می شود. ولی رسیدن به چیزی و استغنا به وسیله آن غالباً با رنج همراه است و چه بسا مایه عصیان و طغیان می شود.

امام حسین علیه السلام مظهر عزت خدا

در شرح این جمله دعا «يَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالشُّمُوحِ وَ الرَّفْعَةِ فَأَوْلِيَاؤُهُ بِعِزَّةِ يَتَعَزَّزُونَ وَ يَا مَنْ وَضَعَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ الْمِيزَانِ عَلَيَّ أَعْنَاقِهِمْ فَهُمْ مِنْ سَيِّطَوَاتِهِ خَائِفُونَ» با تشریح عزت خدا، رسول خدا و مؤمنان، در جمع میان عزت خدا و عزت غیرخدا سه راه حل ارائه شده است:

۱ خدای سبحان اولاً و اصالتاً عزیز است و دیگران ثانیاً و تبعاً از عزت برخوردارند.

بنابراین، احتمال عزت خدا اصلی و به خود او انتساب دارد، اما عزت رسول خدا و مؤمنان برگرفته از انتساب و ارتباط آنان با خداست.

۲ خدای

سبحان اولاً و بالذات عزیز است ولی دیگران ثانیاً و بالعرض از عزّت برخوردارند.

در این دو قسم، اسنادِ عزّت به غیر خدا، اسناد الی ما هو له است، لیکن به جهت تبعیت و عرضی.

۳ خداوند حقیقتاً عزیز است و دیگران مجازاً عزیزند.

سپس در مقام قضاوت فرموده اند:

«مقتضای بینش توحیدی آن است که هر کمالی ویژه ذات اقدس الهی است، از این رر عزت نیز مختص اوست و دیگران اصلاً عزتی ندارند، پس اگر بخواهند از عزّت یا سایر کمالات بهره مند شوند، در سایه خلافت الهی و آیت حق بودن، شدنی است.»

در این قسم اصطلاحاً، اسناد عزّت به غیر خدا اسناد الی غیر ما هو له است.

سپس افزوده اند:

«جمله امام حسین علیه السلام به یکی از سه راه پیش گفته تفسیر می شود، هر که ولیّ خداست به یکی از راه های سه گانه، از عزّت برخوردار است و امام حسین علیه السلام از نوادر اولیای الهی و مظهر عزّت خداست و دیگران نیز بر اثر ارتباط با او و دیگر معصومان (علیهم السلام) این ارتباط به صورت پیروی از خدا ظهور می کند به عزّت می رسند. اما اگر سرکشی و گناه کنند، نه تنها عزّت اصلی و ذاتی و حقیقی ندارند، بلکه از عزّت تبعی و عرضی و مجازی نیز بی بهره اند. از این رو، در مقابل سرفرازی مجازی انبیا و اولیای الهی، جابره و سلاطین ستم پیشه هیچ عزّتی، حتی عزّت مجازی ندارند. سربلندی ادعایی آن ها درونی و غلط و پنداری و برگرفته از گناه است. و بر اثر طغیان و عصیان، خودشان را عزیز می پندارند... از این رو، امام حسین

علیه السلام عرضه می دارد: تنها اولیای خدا بر اثر پیوند با او عزیز می شوند، اما سلاطین و عزیزان خیالی که چنین ارتباطی با خداوند ندارند، یوغ ذلت بر گردن خویش نهاده اند.»

کرامت و بزرگواری در عفو

استاد محقق در شرح این فراز از دعا که امام خدای سبحان را توصیف می کند: «وَ أَكْرَمُ مَنْ عَفَا»، به تشریح کرامت و بزرگواری خداوند در عفو و بخشش انسان ها پرداخته اند. چون عفو و گذشت انسان ها مراتب مختلفی دارد؛ بعضی پس از مدتی اعتذار و التماس می بخشند، برخی در برابر دریافت دیه و جریمه می بخشند و... و کریم ترین بخشنده ها بدون هیچ توقعی می بخشند، اما ناخودآگاه نشانه های انتقام در گفتار یا کردارشان ظهور می کند و در مقابل انسان بخشوده شده، احساس خجالت زدگی می کند. و هر چه بخشش بیشتر و کریمانه تر باشد، حس شرمندگی انسان بیشتر می شود. هیچ کریمی انفعال درونی انسان را که عذاب دردناکی است، نمی تواند برطرف کند. خدای سبحان تنها بخشنده ای است که نه تنها زشتی ها را می پوشاند و زیبایی ها را آشکار می سازد، بلکه بر صفحه نفس و ذهن انسان سلطه دارد و گناه انسان را از یاد او می برد و با عفو خویش شرمساری درونی انسان را می تواند با فراموشاندن نابود سازد. لذا در بهشت هیچگونه خجالت زدگی نیست.

منشأ ظهور هستی

شارح محترم در تفسیر جملات عارفانه دعای عرفه «أَيُّكُونُ لِيَغْيِرَكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ...» به بحث «منشأ ظهور هستی» می پردازد و با نفی استقلال در آثار و صفات

غیرخدا، ابتدا تفسیری عمومی از کلام امام ارائه می کند و در ادامه می افزاید:

«برداشت دقیق تر و لطیف تر آن است که نه تنها ظهور تو کمتر از ظهور دیگران نیست و تو برای آشکار شدن به دیگران نیازمند نیستی و نه تنها ظهور آنان برگرفته از توست و از خود چیزی ندارند، بلکه معنایش این است که هرگونه خودنمایی و ظهوری که دیگران دارند، از آن تو و مال توست و چیز دیگری نیست. در نتیجه این جلوه ها پیش از آن که دیگران را بنماید، تو را نشان می دهد. چگونه از ظهور دیگران تو را می توان روشن کرد؟...»

به بیان دیگر، سخن او این نیست که دیگران توان راهنمایی به سوی تو را ندارند، بلکه سخن او این است که تو از چنان جلوه ای برخوردار نیستی که به راهنمایی به سوی تو نیازی نیست؛ زیرا اگر بخواهیم وجود یا مفهوم واقعی چیزی را با علم حصولی یا شهودی برهانی کنیم، باید از ظاهر به باطن، از حاضر به غایب و از نزدیک به دور پی ببریم. درحالی که ظهور، حضور و نزدیکی خدای سبحان نه تنها کمتر از ظهور، حضور و نزدیکی دیگران نیست، بلکه برخوردار از صفات به برکت افاضه ذات اقدس الهی است؛ چون او این خصال را به صورت نامحدود داراست و اگر چیزی از جهتی نامحدود است، جای خالی نمی گذارد تا دیگران آن را پر کنند. در نتیجه هر ظهور، حضور و قربی که در جهان هست، از آن خداست.

بنابراین، نمی توان تصور کرد که دیگران ظهوری داشته باشند که خدای سبحان از آن

سلوک شیفتگان ناب

استاد در شرح فراز دیگری از دعا، که امام از خدای سبحان درخواست می کند: «إِلَهِي حَقِّقْنِي بِحَقَائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ وَ اسْلُكِ بِي مَسْلَكَ أَهْلِ الْجَذْبِ»، سالکان کوی الهی را چهار گروه معرفی می کنند:

۱ سالکان مطلق که همواره با استدلال علمی و سلوک عملی، آرام آرام طی طریق می کنند. این گروه تا آخر عمر در راهند.

۲ شیفتگان ناب که از آغاز تا پایان با جذبه الهی می نگرند و پیش می روند، نه با استدلال علمی و نه با سلوک عملی.

۳ سالکان مجذوب که ابتدا با استدلال علمی و سلوک عملی پیش می روند، ولی در پایان راه لطف خدا آن ها را در بر می گیرد و بقیه راه را با جذبه و کشش راه می پیمایند.

۴ مجذوبان سالک که در آغاز جذبه ای حرکشان می دهد ولی در میانه راه به حال عادی بر می گردند و باقیمانده راه را با استدلال علمی و سلوک عملی می پیمایند.

امام حسین علیه السلام در این جمله از خداوند می خواهد که سلوک شیفتگان ناب را نصیب او گرداند تا عشق برای او ملکه شود و در پرتو آن تمام کارهایش فقط با جذبه الهی انجام گیرد. آنان بندگان مقرب الهی و فرشتگان و انسان های کاملند.

فراز و نشیب در دعای عرفه

در پایان این معرفی اجمالی، به دو مطلب مهم دیگر که در شرح این دعا تذکر داده شده، اشاره می شود.

نخست آن که، انسان کامل چون جلوه های مختلف دارد، گاهی در اوج از خدا چیزی می طلبد و گاهی در حضيض و فرودستی مطلبی را می خواهد، این فراز و

نشیب در دعای عرفه نیز مشهود است. امام گاهی خواستار مقام احسان از خداست «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَخْشَاكَ كَأَنِّي أَرَاكَ» و گاهی مسائل جزئی دنیایی می طلبد و می گوید: «وَ أَنْصُرْنِي عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي وَ أَرِنِي فِيهِ ثَارِي وَ مَا رَبِّي وَ أَقِرَّ بِدَلِيكَ عَيْنِي».

استاد در تشریح علت این فراز و فرود در دعا می گویند:

«سرّ این فراز و نشیب آن است که خواسته های مادی، امور دنیای محض نیست، بلکه در باطن آن ها مسائل معنوی و اخروی نیز نهفته است. زیرا ظلم به آن حضرت، شخصی نیست بلکه کسی که به دین مقدس اسلام و شخصیت حقوقی وی که همان امامت است، ستم روا می دارد، به آن حضرت جفا می کند».

سپس با استناد به آیاتی که وعده حتمی و قطعی الهی را تبیین می کند، خواسته امام را وعده ضمنی برای یاری دین خدا می شمارند که برای رسیدن به آن مقام و تحقق بخشیدن به این وعده از خدا می خواهد که قله های کمال دنیا و آخرت یعنی شهامت و شجاعت و جهاد فی سبیل الله و شهادت را بهره او سازد «وَ اجْعَلْ لِي يَا إِلَهِي الدَّرَجَةَ الْعُلْيَا فِي الْأَخِرَةِ وَ الْأُولَى».

ادب ورود به حرم الهی

مطلب دوم آن که چون هر مهمانی آداب و شرایطی دارد که مهمان باید آنرا بیاموزد، و طهارت درونی و آمادگی روحی شرط اصلی ورود به میهمانی خداست. از این رو به هر زائر بیت الله دستور داده اند که برای انجام مناسک حج و میهمان شدن خدا، نخست از حرم بیرون آید و در صحرای عرفات با زمزمه دعاها و روح انگیز و مناجات های معرفت آمیز روح

خود را صفا بخشد تا پاکیزه شود و لیاقت ورود به حرم را پیدا کند. آنگاه در صحرای مشعر از هر گونه علقه ای و علاقه ای بریده، به یاد خدا باشد {... فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ...} (۲) سپس در سرزمین منا، نماد ابلیس را با انگیزه رجم شیطان درون سنگ باران کند و پس از راندن وی، تمام امیال و خواسته های درونی را سر ببرد و سرانجام با تراشیدن موی سر، تمام جمال و زیبایی را زیر پای محبوب قربانی کند و آنگاه آهنگ خانه خدا و پرداختن به مناسک حج را پیدا کند.

دعای امام در سرزمین عرفه را نیز بر همین اساس باید ارزیابی کرد:

«همه تضرع و ناله های امام حسین علیه السلام در بیرون حرم برای آن است که شایستگی ورود به حرم و ضیافت الهی به چنگ آید».

عرفان عرفه

آنچه در این مقاله و مقالات بعد با عنوان «عرفان عرفه» می آید، قطراتی است از دریای بی کران معارف الهی که از زبان اولیای خدا جاری شده است. انسان وقتی به نیایش های ائمه اطهار (علیهم السلام) رجوع می کند، خود را در کنار اقیانوسی بی کران می بیند. میل به شنا در این اقیانوس از یک سوی، بی پایانی آن از سوی دیگر، آدمی را حیران می سازد.

نه چنان حیران که پشتش سوی اوست بل چنان حیران که محور روی دوست

زیرا:

عشق دریایی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند

نیایش انسان های کامل جوشش عشق ناب است که موجب گشایش نطق بلبل طبع عاشقی در حضور معشوق می شود. در واقع معشوق از زبان عاشق حرف می زند و دریای

ساکن و ساکت وی را به جوش و خروش می آورد.

اولم این جزر و مد از تو رسید ورنه ساکن بود این بحر ای مجید

هم از آنجا کاین تردّد دادی ام بی تردد کن هم از روی کرم

حدیث دلبردگی و سر سپردگی قدیمی ترین قصه پر غصه تاریخ انسانی است. هر نیایشی به نوعی تقریر قصه دلبردگی و دلدادگی است. مناجات روز عرفه از حضرت سیدالشهدا و حضرت سیدالساجدین علیهما السلام از آن جمله است. پدر و پسر عاشق یک معشوق اند و ساجد یک مسجود و عابد یک معبود. صدا و ندایی که از نای این ناموران به گوش رسد، صاحب گوش را از هوش برد و محو او کند.

پسر شرح دعای پدر می دهد. پدر سرّ الست از سینه به در می کند و سینه در مقابل غیر حق سپر می کند.

ما نیز که دستی از دور به آتش داریم، نهال عشق آنان در صحرای دل کاریم و به عشق آنان نازیم؛ زیرا که:

به سدر و جنت و طوبی چه نازها دارد هر آنکه دامن اهل عبا رها نکند

آنچه از خودشان یاد گیریم در طبق اخلاص ریزیم و تا نمیریم، چشم از کریمان برنگیریم.

مقالات عرفان عرفه، تفسیر موضوعی دعای عرفه امام حسین و امام زین العابدین علیهما السلام است، که تقدیم اهل معنی می شود.

این مقالات پیرو مقالات سال های گذشته است که با عنوان «اسرار و عرفان حج» آوردیم.

لازم می دانم که از جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای سید علی قاضی عسکر تشکر و قدردانی کنم که با تشویق و پی گیری خود، ما را به تقریر این مطالب واداشتند.

امام حسین

عليه السلام

«الْحَمِيدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا فَيَكُونَ مَوْرُوثًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ فَيُضَادَّهُ فِيمَا ابْتَدَعَ وَ لَا وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ فَيُزِفِدَهُ فِيمَا صَنَعَ فَسُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَ تَفَطَّرَتَا سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْوًا أَحَدٌ لَيْسَ دُونَكَ ظَهِيرٌ وَ لَا فَوْقَكَ قَدِيرٌ وَ أَنْتَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ يَا مُطَلِقَ الْمُكْبَلِ الْأَسِيرِ يَا رَازِقَ الطُّفْلِ الصَّغِيرِ يَا عِضْمَةَ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ يَا مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا وَزِيرًا».

سپاس مخصوص خداوندی است که فرزندی برنگزید تا وارث وی شود و شریکی در سلطنت ندارد تا با وی به ضدیت برخیزد و به معاون و کمکی در آفرینش نیاز ندارد. پاک پروردگاری که پاک است از این که جز او خدایی باشد که اگر چنین بود زمین و آسمان فاسد شده، از هم می گسست پاک پروردگاری که یکتای یکتا و صمد است. خدایی که نه زاده است و نه می زاید و کسی همانند او نیست.

و نه جز تو پشتیبانی هست و نه بالاتر از تو قدرتمندی، و تنها تو بلندمرتبه و بزرگی. ای که نه شریکی داری و نه وزیری.»

امام حسین علیه السلام

«أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ الْمُتَوَحُّدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ».

أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْكَرِيمُ الْمُتَكَرِّمُ، الْعَظِيمُ الْمُتَعَظَّمُ، الْكَبِيرُ الْمُتَكَبِّرُ...

أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ... الدَّائِمُ الْأَدْوَمُ».

أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ، وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدَدٍ».

أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ، وَ الْعَالِي فِي دُنُوِّهِ».

أَنْتَ الَّذِي لَمْ يُعْنِكَ عَلَى خَلْقِكَ شَرِيكٌ، وَ لَمْ يُوَازِرْكَ

فِي أَمْرِكَ وَزِيرٍ، وَلَمْ يَكُنْ لَكَ مُشَاهِدٌ وَلَا نَظِيرٌ.

أَنْتَ الَّذِي لَا تُحَدُّ فَتُكُونُ مَحْدُودًا، وَلَمْ تُمَثَّلْ فَتُكُونُ مَوْجُودًا، وَلَمْ تَلِدْ فَتُكُونِ مَوْلُودًا.

أَنْتَ الَّذِي لَا ضِدَّ مَعَكَ فَيَعَانِدُكَ، وَلَا عِدْلَ لَكَ فَيُكَاثِرُكَ، وَلَا نِدًّا لَكَ فَيُعَارِضُكَ...

فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِيدَكَ وَنَفَى الْأَضْدَادِ وَالْأَنْدَادِ وَالْأَشْبَاهِ عَنْكَ».

تویی خدا، جز تو خدایی نیست. یکتای بی همتا، تنهای بی مانند.

تویی خدا، جز تو خدایی نیست. بخشنده بی همانند و عظیم بی مانند. بزرگ و بزرگوار.

تویی خدا، جز تو خدایی نیست. دائم و همیشگی. اول هر کس و آخر هر چیز.

تویی خدا و جز تو خدایی نیست. پایین ترین چیز در عین بلندی و عالی ترین چیز در عین نزدیکی.

تو آنی که کس را در آفرینش به یاری نخوانی و کسی را در کارهایت لایق مشورت و همیاری ندانی. نگاهدار و نظیر نداری.

تویی خدا که در حدود ننگنجی تا محدود شوی. مثل نداری تا موجود گردی. زاده نشوی تا مولود شوی. تو آنی که نه ضدی داری تا با تو دشمنی کند و نه همتا که انبازی نماید و نه بدیل داری که با تو به مبارزه برخیزد. پس من، توحیدت را با نفی اَضداد و اَنداد و اَشباهت به پیشگاهت عرضه می کنم.

خداوند رکن اصلی همه نیایش ها، بهویژه نیایش های اولیای الهی است؛ زیرا دعا مولود رابطه انسان با خداوند است و بدین جهت در اول و آخر و وسط هر مناجاتی مطرح می گردد.

شناخت انسان نیایشگر از خود و خدایی که وی را آفریده است و معرفت آدمی به صفات کمالیه و جمالیه و شوق و اشتیاق جهت رسیدن به این معدن

عظمت از طرفی، و احساس احتیاج به این مبدأ اعلی و احساس قصور و تقصیر انسان در راستای تکالیف انسانی خود از طرفی دیگر، موجب فوران آتشفشان دل را قالب ادعیه و نیایش های عرفانی شده است.

انسان نیایشگر، خدا را آن چنان که می یابد می ستاید و آن چنان وی را سجود می کند که شهود می کند. بنابراین معرفت داعی هر قدر قوی تر و جامع تر باشد، مضامین دعای او به همان مقدار عالی تر می گردد. از آنجایی که معرفت انسان های کامل، کاملترین معرفت است. لذا مناجاتشان نیز کاملترین مناجات خواهد بود.

تنوع جهات در ادعیه حضرات معصوم (علیهم السلام) بدین جهت است؛ زیرا آنان حضرت احدیت را از جهات و ابعاد گوناگون ادراک کرده و با او به راز و نیاز می پردازند.

در این مقال به نمونه هایی از آن جهات گوناگون به قدر امکان اشاره می کنیم:

توحید باری تعالی

اشاره

مراد از توحید، یکتا دانستن خداوند است و منظور از یکتایی آن است که آدمی خداوند را به صفاتی متصف بدانند که مخصوص وی بوده و برای غیر خدا جایز نباشد.

امام سجاد علیه السلام از این حالت با عبارت های: «الْأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ» و «الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ» تعبیر می کند.

یعنی خداوند واحدی است که وحدانیتش مخصوص او است و هیچ واحدی از چنین وحدانیتی برخوردار نیست.

فردیت خداوند سبحان، مخصوص اوست و هیچ فرد دیگری از چنین تفردی بهره مند نیست.

در غیر خداوند، هر چیزی که یکی است برایش دویی متصور است و هیچ واحدی بدون ثانی نیست، اما خداوند سبحان احدی است که ثانی ندارد؛ یعنی یکتای همه است که هیچ تایی ندارد. از

این، رو خودش را در قرآن کریم چنین توصیف می کند:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾.

بگو تنها خداوند یکی است و بی نیاز است، که نه زاید و نه زائیده شود و احدی مانند او نیست.

احد است و شمار ازو معزول صمد است و نیاز ازو مخذول

آن احد نی که عقل داند و فهم و آن صمد نی که حس شناسد و وهم

نه فراوان نه اندکی باشد یکی اندر یکی یکی باشد

در دویی جز بدو سقط نبود هرگز اندر یکی غلط نبود

احدیت در کلام امام حسین علیه السلام چنین بیان می شود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ... الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

«حمد مخصوص آن خداوندی است که فرزندی برنگرفت و شریکی ندارد... خدای واحد و احد و صمدی که نه زاید و نه زاده شود و کسی مانند او نیست.»

امام سجاد علیه السلام نیز به خدا عرض می کند:

«أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ، وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدَدٍ».

«تو آن خدایی که جز تو خدای دیگری نیست. خداوند، احدی است که احدیتش مخصوص اوست. خدای فردی که فردیتش جز در او یافت نشود. اولی که قبل از هر احدی و آخری که بعد از هر عددی است.»

دلایل توحید

الف: بی نهایت و بی حد بودن خدا

یکی از دلایل توحید و وحدانیت باری تعالی، بی حد و بی نهایت بودن او است.

از آنجا که حضرت حق، وجود محض است و اقتضای

ذاتی وجود محض، بی نهایت بودن اوست؛ زیرا عدم که تنها نقیض وجود است در ذات وجود راه ندارد تا بتواند آن را محدود سازد و از طرفی چون ذات باری تعالی به جهت صرف الوجود بودن ماهیت ندارد، [که ماهیات، حدود و رسوم وجودند] لذا وجود وی بی حد و نهایت می گردد. از این رو امام سجاد علیه السلام عرض می کند:

«أَنْتَ الَّذِي لَا تُحَدُّ فَتَكُونُ مَحْدُودًا».

«تو آن خدایی هستی که حدی نداری تا بدان جهت محدود گردی.»

لازمه بی حد و نهایت بودن خداوند واحد بودن او است؛ زیرا اقتضای بی نهایت واقعی، وحدت واقعی است که با دوگانگی و اثنیّت سازگار نیست. چون لازمه عقلی وجود دو موجود بی نهایت، محدود گشتن هر دو می باشد. محدود بودن نیز لازمه ماهیت داشتن و لازمه ماهیت، مرکب بودن و لازمه ترکیب احتیاج به اعضای ترکیبی است. که احتیاج با خداوند نمی سازد؛ زیرا خداوند باید غنی علی الاطلاق باشد.

در قرآن کریم این مطلب با تعبیر گوناگون آمده است:

{فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ} ؛ (۱) «هر طرف که روی گردانید؛ با خدا روبروید و خدا همانجا است.»

{وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ} ؛ (۲) «اوست که در آسمان خدا و در زمین نیز خدا است.»

{هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ} ؛ (۳) «اوست که اول است و آخر، ظاهر است و باطن. و با شماسست هر جا که باشید.»

بی نهایت و بی حد بودن خداوند باعث شده است که وجود اقدس او در همه جا باشد.

همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست کور

دل آنکه نیاید به جهان جای تو را

به کجا روی نماید که تو اش قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و مأوی تو را

امام عارفان، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: «مَلَأْتُ [عَلَيْتُ] أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ؛ «تار و پود هر چیز را پر کرده است.»

بدین جهت هیچ مکانی خالی از خدا نیست و در عین حال خدا در هیچ مکانی نیست؛ زیرا او برتر از مکان و امکان است. از این رو امام سجاد علیه السلام در دعای عرفه عرضه می دارد: «أَنْتَ الَّذِي لَا يَحْوِيكَ مَكَانٌ؛ «تو آن خدایی هستی که هیچ مکانی تو را در بر نگیرد.»

همه جا از او پر است و او خالی از همه جا. مکان و لامکان مخلوق اویند و او خالق همه.

ای خدا، ای هم تو پیدا هم نهان هم مکان ها از تو پر هم لامکان

نی ز تو جایی پر و نی خالی است وصف تو از این و از آن عالی است

ای منزله از «چه» و از «چون» بری هر چه گویم تو از آن بالاتری

ناگفته نماند که اگر در بعضی از بخش های ادعیه ائمه اطهار (علیهم السلام) مکان به خدا نسبت داده شده است؛ مانند این قسمت از نیایش امام زین العابدین علیه السلام که:

«سُبْحَانَكَ مَا أَجَلُّ شَأْنُكَ، وَ أَسْنَى فِي الْأَمَاكِنِ مَكَانُكَ.»

«پاک پروردگار را! شأن تو چقدر جلیل است و مرتبه ات در میان مراتب، چقدر نورانی است.»

و کلام امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل که گفت:

«اللَّهُمَّ عَظُمَ سُلْطَانُكَ وَ عَلا مَكَانُكَ؛ «بار الها! سلطنت تو عظیم و مکانت تو برتر است.»

و تعبیرهایی مانند آن را

باید متناسب با مقام الهی معنی کرد؛ یعنی منظور از مکان در اینجا یا مکانت و مرتبت است که از آن، به درجه و جایگاه تعبیر می کنند، در این صورت نمی توان مکان را به معنای جایی مادی و محسوس معنی کرد که شأن خداوند سبحان اجل از مکان بوده است. همانطور که مفسران گرانقدر «استوی» در {الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى} (۴) رابه معنای تسلط و فرمانروایی آورده اند نه به معنای رکوب و نشستن.

محبی الدین عربی در این باره می گوید: انسان دو نوع علو دارد. علو مکانی و علو مکانتی، خداوند در یکی از آنها با ما شریک است که همان علو مکانتی است و مبرّا از علو مکانی است؛ {سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى}؛ (۵) «روشن است که در این آیه، مراد از علو، علو مکانتی است».

گواه صدق این مدّعی کلام امام زین العابدین علیه السلام در دعای عرفه است که عرضه می دارد:

«وَتَوَلَّنِي بِمَا تَتَوَلَّى بِهِ أَهْلَ طَاعَتِكَ وَ الزُّلْفَى لَدَيْكَ وَ الْمَكَانَةَ مِنْكَ».

«و ولی من باش آن گونه که ولی بندگان فرمان برداری، و آنان را به دوستی خود برگزیده ای و منزلت و مکانت داده ای.»

احتمال دیگر این است که مراد از مکان، همان مکان مادی و جایی خاص باشد. در این صورت نسبت دادن آن مکان به خداوند، نسبت اشراقی، حیّی و ملکی خواهد بود؛ یعنی مکانی که متعلق به خدا بوده و خدا بدان محل عنایت مخصوص دارد؛ مانند «بیت الله الحرام».

خانه ای را به خدا نسبت می دهیم، در حالی که می دانیم خداوند بی نیاز از خانه و کاشانه بوده و بلکه

خالق آن است. این نسبت، نسبتِ ارزشی و حَبّی است؛ یعنی خداوند این مکان را بیشتر از سایر مکان ها دوست دارد و ارزش این مکان بیش از مکان های دیگر است.

از طرفی، چون همه مکان ها متعلق به خداوند است، پس می توان هر مکانی را به خدا نسبت داد و گفت: مکانِ خدا؛ به این معنی که مال خدا است و جز خداوند مالکی ندارد.

خلاصه کلام این که: عبارت مکان در نیایش ها یا به معنای مکان است و یا به معنای مکانی که متعلق به خداوند است؛ زیرا مکان و لامکان هر دو مخلوقند و مرزوق و خدای را نسزد که محاط در مخلوق خود باشد. بلکه او در زمین و آسمان، خداست. {وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ}.

حقیقت منزل او لامکان است به معنی در زمین و آسمان است

مقام او بود اندر همه جا ازو خالی نباشد هیچ مأوا

خداوندی که عالم نامور زوست زمین و آسمان زیر و زبر زوست

دو عالم خلقت هستی ازو یافت فلک بالا زمین پستی ازو یافت

نه هرگز کبریايش را بدایت نه ملکش را سرانجام و نهایت

نبینم در جهان مقدار مویی که آن را نیست باروی تو رویی

همه باقی به توست و تو نهانی درون جان و بیرون جهانی

جهان از تو پر و تو در جهان نه همه در تو گم و تو در میان نه

عرفا با توجه به آیات قرآنی و نیایش های عرفانی اولیای الهی، طبق ذوق و کشف و شهود خود عباراتی را در ترجمه مضامین نصوص دینی بیان کرده اند.

امام خمینی (قدس سره)

دیده ای نیست نبیند رخ زیبای تو

را نیست گوشی که همی نشنود آوای تو را

هیچ دستی نشود جز بر خوانِ تو دراز کس نجوید به جهان جز اثر پای تو را

به کجا روی نماید که تو اش قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را

همه جامنزل عشق است که یارم همه جاست کور دل آنکه نبیند به جهان جای تو را

بابا طاهر

به دریا بنگرم دریا ته بینم به صحرا بنگرم صحرا ته بینم

به هر جا بنگرم و کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته بینم

عطار نیشابوری

نه هرگز کبریا پیش را بدایت نه ملکش را سرانجام و نهایت

زهی اسم و زهی معنی همه تو همی گویم که ای تو ای همه تو

تو را بر ذره ذره راه بینم دو عالم ثم وجه الله بینم

دویی را نیست ره در حضرت تو همه عالم تویی و قدرت تو

وجود جمله ملل حضرت توست همه آثار صنع قدرت توست

در منطق الطیر می گوید:

هم ز جمله پیش و هم بیش از همه جمله از خود دیده و خویش از همه

با توجه به همین بی نهایت بودن وجود محض است که عطار می گوید:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد

حکما مضمون این شعر را تحت عنوان «بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء» بیان کرده اند.

منظور از بسیط الحقیقه، وجود محض است. وجود محض یا «صرف الوجود» آن است که مجرد از ماهیت باشد. چون ماهیت

حدود اشیا است. شیء بی ماهیت، بی حد و بی نهایت می گردد.

کمال وجود در بی حد و نهایت بودن است. از آنجا که بی حد و نهایت بودن حقیقی، تنها با بی همتایی سازگار است،
ضرورتاً

کمال توحید ملازم آن بوده و موجود کامل واقعی جز یکی نخواهد بود. از این رو، هر موجودی باید کمال وجودی خود را از وجود کامل که همان وجود محض و بی حد و نهایت است دریافت کند؛ زیرا غیر از او هر چه هست ناقص است و معلول یک علت تامه کامل، که هر موجودی هر چه دارد از اوست. همه محتاج او و سائل درگاه اویند.

{أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ} ؛ (۶) «شما فقیران به سوی خدا یید و تنها خدا غنی پسندیده است.»

{يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ} ؛ (۷) «هر چه در آسمان و زمین است، از خدا می خواهند و خدا هر روز در کار جدیدی است.»

مرحوم علامه طباطبایی در این باره می گوید:

«... و قد تبين بما تقدم أنّ الواجب لذاته تمام كل شيء. و هذا هو المراد بقولهم بسيط الحقيقه كل الأشياء.»

«از آنچه گفته شد، روشن گشت که واجب بالذات تمام همه چیز بوده و مراد حکما از این عبارت که بسيط حقیقی همه اشیاء است همین مطلب می باشد.»

مرحوم ملا صدرا نیز می گوید:

«يقيناً بسيط الحقيقه، همه اشیاء وجودی است. مگر آنچه به نقایص و نیستی ها تعلق دارد. واجب تعالی که بسيط الحقيقه است، از هر حیث واحد است. پس او همه وجود است همان طور که تمامش وجود محض است.»

سپس در جایی دیگر و در ادامه بحث می گوید:

همان گونه که وجود یک حقیقت واحد است که در همه موجودات به تشکیک و اختلاف در کمال و نقص، سریان دارد؛ همچنین صفات حقیقی این وجود که همان علم

و قدرت و اراده و حیات است نیز به همان عنوان سریان دارد؛ به گونه ای که راسخین در علم می دانند. بنابراین، حتی جمادات نیز زنده و عالم و ناطق اند که تسبیح خدا را به جا می آورند و به خالق خود علم دارند.»

دلایل توحید

الف: بی نهایت و بی حد بودن خدا

یکی از دلایل توحید و وحدانیت باری تعالی، بی حد و بی نهایت بودن او است.

از آنجا که حضرت حق، وجود محض است و اقتضای ذاتی وجود محض، بی نهایت بودن اوست؛ زیرا عدم که تنها نقیض وجود است در ذات وجود راه ندارد تا بتواند آن را محدود سازد و از طرفی چون ذات باری تعالی به جهت صرف الوجود بودن ماهیت ندارد، [که ماهیات، حدود و رسوم وجودند] لذا وجود وی بی حد و نهایت می گردد. از این رو امام سجاد علیه السلام عرض می کند:

«أَنْتَ الَّذِي لَا تُحَدُّ فَتَكُونُ مَحْدُودًا».

«تو آن خدایی هستی که حدی نداری تا بدان جهت محدود گردی.»

لازمه بی حد و نهایت بودن خداوند واحد بودن او است؛ زیرا اقتضای بی نهایت واقعی، وحدت واقعی است که با دوگانگی و اثنیّت سازگار نیست. چون لازمه عقلی وجود دو موجود بی نهایت، محدود گشتن هر دو می باشد. محدود بودن نیز لازمه ماهیت داشتن و لازمه ماهیت، مرکب بودن و لازمه ترکیب احتیاج به اعضای ترکیبی است. که احتیاج با خداوند نمی سازد؛ زیرا خداوند باید غنی علی الاطلاق باشد.

در قرآن کریم این مطلب با تعابیر گوناگون آمده است:

{فَأَيُّ مِمَّا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ} ؛ (۱) «هر طرف که روی گردانید؛ با خدا روبروید و خدا

همانجا است.»

{وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ} ؛ (۲) «اوست که در آسمان خدا و در زمین نیز خدا است.»

{هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ} ؛ (۳) «اوست که اول است و آخر، ظاهر است و باطن. و با شماسست هر جا که باشید.»

بی نهایت و بی حد بودن خداوند باعث شده است که وجود اقدس او در همه جا باشد.

همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست کور دل آنکه نیابد به جهان جای تو را

به کجا روی نماید که تو اش قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را

امام عارفان، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: «مَلَأْتُ [غَلَبْتُ] [أَزْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ]؛ «تار و پود هر چیز را پر کرده است.»

بدین جهت هیچ مکانی خالی از خدا نیست و در عین حال خدا در هیچ مکانی نیست؛ زیرا او برتر از مکان و امکان است. از این رو امام سجاد علیه السلام در دعای عرفه عرضه می دارد: «أَنْتَ الَّذِي لَا يَحْوِيكَ مَكَانٌ»؛ «تو آن خدایی هستی که هیچ مکانی تو را در بر نگیرد.»

همه جا از او پر است و او خالی از همه جا. مکان و لامکان مخلوق اویند و او خالق همه.

ای خدا، ای هم تو پیدا هم نهان هم مکان ها از تو پر هم لامکان

نی ز تو جایی پر و نی خالی است وصف تو از این و از آن عالی است

ای منزله از «چه» و از «چون» بری هر چه گویم تو از آن بالاتری

ناگفته نماند که اگر در بعضی از بخش

های ادعیه ائمه اطهار (علیهم السلام) مکان به خدا نسبت داده شده است؛ مانند این قسمت از نیایش امام زین العابدین علیه السلام که:

«سُبْحَانَكَ مَا أَجَلُّ شَأْنُكَ، وَ أَشْنَى فِي الْأَمَاكِنِ مَكَانُكَ».

«پاک پروردگار را! شأن تو چقدر جلیل است و مرتبه ات در میان مراتب، چقدر نورانی است.»

و کلام امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل که گفت:

«اللَّهُمَّ عَظْمَ سُلْطَانُكَ وَ عِلْمَ مَكَانُكَ»؛ «بارها! سلطنت تو عظیم و مکانت تو برتر است.»

و تعبیرهایی مانند آن را باید متناسب با مقام الهی معنی کرد؛ یعنی منظور از مکان در اینجا یا مکانت و مرتبت است که از آن، به درجه و جایگاه تعبیر می کنند، در این صورت نمی توان مکان را به معنای جایی مادی و محسوس معنی کرد که شأن خداوند سبحان اجل از مکان بوده است. همانطور که مفیدان گرانقدر «استوی» در {الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى} (۴) رابه معنای تسلط و فرمانروایی آورده اند نه به معنای رکوب و نشستن.

محبی الدین عربی در این باره می گوید: انسان دو نوع علو دارد. علو مکانی و علو مکانتی، خداوند در یکی از آنها با ما شریک است که همان علو مکانتی است و مبرّا از علو مکانی است؛ {سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى}؛ (۵) «روشن است که در این آیه، مراد از علو، علو مکانتی است.»

گواه صدق این مدّعی کلام امام زین العابدین علیه السلام در دعای عرفه است که عرضه می دارد:

«وَ تَوَلَّيْنِي بِمَا تَتَوَلَّى بِهِ أَهْلَ طَاعَتِكَ وَ الزُّلْفَى لَدَيْكَ وَ الْمَكَانَةَ مِنْكَ».

«و ولی من باش آن گونه که ولی بندگان فرمان برداری، و آنان را به دوستی خود

برگزیده ای و منزلت و مکانت داده ای.»

احتمال دیگر این است که مراد از مکان، همان مکان مادی و جایی خاص باشد. در این صورت نسبت دادن آن مکان به خداوند، نسبت اشراقی، حَبّی و ملکی خواهد بود؛ یعنی مکانی که متعلق به خدا بوده و خدا بدان محل عنایت مخصوص دارد؛ مانند «بیت الله الحرام».

خانه ای را به خدا نسبت می دهیم، در حالی که می دانیم خداوند بی نیاز از خانه و کاشانه بوده و بلکه خالق آن است. این نسبت، نسبت ارزشی و حَبّی است؛ یعنی خداوند این مکان را بیشتر از سایر مکان ها دوست دارد و ارزش این مکان بیش از مکان های دیگر است.

از طرفی، چون همه مکان ها متعلق به خداوند است، پس می توان هر مکانی را به خدا نسبت داد و گفت: مکانِ خدا؛ به این معنی که مال خدا است و جز خداوند مالکی ندارد.

خلاصه کلام این که: عبارت مکان در نیایش ها یا به معنای مکانت است و یا به معنای مکانی که متعلق به خداوند است؛ زیرا مکان و لامکان هر دو مخلوقند و مرزوق و خدای را نسزد که محاط در مخلوق خود باشد. بلکه او در زمین و آسمان، خداست. *هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ* {.

حقیقت منزل او لامکان است به معنی در زمین و آسمان است

مقام او بود اندر همه جا ازو خالی نباشد هیچ مأوا

خداوندی که عالم نامور زوست زمین و آسمان زیر و زبر زوست

دو عالم خلقت هستی ازو یافت فلک بالا زمین پستی ازو یافت

نه هرگز کبریایش را بدایت نه ملکش را سرانجام

و نهایت

بینم در جهان مقدار مویی که آن را نیست باروی تو رویی

همه باقی به توست و تو نهانی درون جان و بیرون جهانی

جهان از تو پر و تو در جهان نه همه در تو گم و تو در میان نه

عرفا با توجه به آیات قرآنی و نیایش های عرفانی اولیای الهی، طبق ذوق و کشف و شهود خود عباراتی را در ترجمه مضامین
نصوص دینی بیان کرده اند.

امام خمینی (قدس سره)

دیده ای نیست نبیند رخ زیبای تو را نیست گوشی که همی نشنود آوای تو را

هیچ دستی نشود جز بر خوانِ تو دراز کس نجوید به جهان جز اثر پای تو را

به کجا روی نماید که تواش قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را

همه جامنزل عشق است که یارم همه جاست کور دل آنکه نبیند به جهان جای تو را

بابا طاهر

به دریا بنگرم دریا ته بینم به صحرا بنگرم صحرا ته بینم

به هر جا بنگرم و کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته بینم

عطار نیشابوری

نه هرگز کبریایش را بدایت نه ملکش را سرانجام و نهایت

زهی اسم و زهی معنی همه تو همی گویم که ای تو ای همه تو

تو را بر ذره ذره راه بینم دو عالم ثم وجه الله بینم

دویی را نیست ره در حضرت تو همه عالم تویی و قدرت تو

وجود جمله ملل حضرت توست همه آثار صنع قدرت توست

در منطق الطیر می گوید:

هم ز جمله پیش و هم بیش از همه جمله از خود دیده و خویش از همه

با توجه به همین بی نهایت بودن وجود محض است که عطار می گوید:

غیرتش غیر

در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد

حکما مضمون این شعر را تحت عنوان «بسیط الحقیقه کلّ الأشياء» بیان کرده اند.

منظور از بسیط الحقیقه، وجود محض است. وجود محض یا «صرف الوجود» آن است که مجرد از ماهیت باشد. چون ماهیت حدود اشیا است. شیء بی ماهیت، بی حد و بی نهایت می گردد.

کمال وجود در بی حد و نهایت بودن است. از آنجا که بی حد و نهایت بودن حقیقی، تنها با بی همتایی سازگار است، ضرورتاً کمال توحید ملازم آن بوده و موجود کامل واقعی جز یکی نخواهد بود. از این رو، هر موجودی باید کمال وجودی خود را از وجود کامل که همان وجود محض و بی حد و نهایت است دریافت کند؛ زیرا غیر از او هر چه هست ناقص است و معلول یک علت تامه کامل، که هر موجودی هر چه دارد از اوست. همه محتاج او و سائل در گاه اویند.

{أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ}؛ (۶) «شما فقیران به سوی خدا یباید و تنها خدا غنی پسندیده است.»

{يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ}؛ (۷) «هر چه در آسمان و زمین است، از خدا می خواهند و خدا هر روز در کار جدیدی است.»

مرحوم علامه طباطبایی در این باره می گوید:

«... وقد تبين بما تقدم أنّ الواجب لذاته تمام كلّ شیء. و هذا هو المراد بقولهم بسیط الحقیقه کلّ الأشياء.»

«از آنچه گفته شد، روشن گشت که واجب بالذات تمام همه چیز بوده و مراد حکما از این عبارت که بسیط حقیقی همه اشیا است همین مطلب می باشد.»

مرحوم ملا صدرا نیز

می گوید:

«یقیناً بسیط الحقیقه، همه اشیاء وجودی است. مگر آنچه به نقایص و نیستی ها تعلق دارد. واجب تعالی که بسیط الحقیقه است، از هر حیث واحد است. پس او همه وجود است همان طور که تمامش وجود محض است.»

سپس در جایی دیگر و در ادامه بحث می گوید:

همان گونه که وجود یک حقیقت واحد است که در همه موجودات به تشکیک و اختلاف در کمال و نقص، سریان دارد؛ همچنین صفات حقیقی این وجود که همان علم و قدرت و اراده و حیات است نیز به همان عنوان سریان دارد؛ به گونه ای که راسخین در علم می دانند. بنابراین، حتی جمادات نیز زنده و عالم و ناطق اند که تسبیح خدا را به جا می آورند و به خالق خود علم دارند.»

ضد نداشتن خدا

یکی دیگر از دلایل وحدانیت خداوند سبحان، ضد نداشتن او است. هر چیزی جز ذات باری تعالی یا در برون ضدی دارد یا در درون. چون خدا ضدی ندارد پس بی نهایت است. که اگر ضدی داشت با او به معارضه و مبارزه پرداخته و دولت و سلطنت خدا را محدود می نمود.

شاید بتوان گفت چون خدا بی نهایت است، واحد است و وحدانیت بامثلو ضد داشتن نمی سازد؛ یعنی می توان ضد نداشتن را دلیل و گواه بی نهایت بودن، و بی حد و نهایت بودن وی را دلیل ضد نداشتن خدا دانست که هر دو، دلیل بر توحید باری تعالی است.

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می گوید:

«... وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ فَيُضَادُّهُ فِيهَا ابْتِدَاعٌ.»

«و در ملکش شریکی ندارد تا با خدا در آفرینش به معارضه پردازد.»

امام زین

العابدين عليه السلام نیز عرضه می دارد:

«أَنْتَ الَّذِي لَا ضِدَّ مَعَكَ فَيَعَانِدُكَ، وَلَا عِدْلَ لَكَ فَيَكَاثِرُكَ، وَلَا نِدًّا لَكَ فَيَعَارِضُكَ...»

«تو آن خدایی که برایت ضدی نیست تا به تو انبازی کند. و برابری نداری تا بر تو سرافرازی کند. و همتایی نداری تا با تو به معارضه برخیزد.»

با توجه به این مسائل است که گفته شده، یکی از علل عدم شناخت کامل خداوند، ضد نداشتن اوست؛ زیرا وجود ضد، یکی از راه های شناخت است؛ مثلاً انسان شب را به روز، گرما را به سرما، سیاهی را به سفیدی و... می شناسد، که هر کدام از این اضداد معرّف طرف مقابل خود هستند. بدین لحاظ فلاسفه گفته اند: «تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا»؛ «هر چیزی به ضد خود شناخته می شود.»

چون خدا ضدی ندارد. شناخت صحیح و کامل او برای انسان ناممکن است. مولوی در این باره چنین سروده است:

بی ز ضدی ضد را نتوان نمود و آن شه بی مثل را ضدی نبود

پس نهایتها به ضد پیدا شود چونکه حق را نیست ضد پنهان بود

که نظر بر نور بود آنکه به رنگ ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ

پس به ضد نور دانستی تو نور ضد، ضد را می نماید در صدور

نور حق را نیست ضدی در وجود تا به ضد او را توان پیدا نمود

پس هلاک نار نور مؤمن است زانکه بی ضد دفع ضد لا یمکن است

زانکه هر چیزی به ضد پیدا شود بر سپیدی آن سیه رسوا شود

قرآن کریم یکی از دلایل توحید را نظم عالم می داند و نظم نشانه بی ضد بودن خالق عالم است؛ زیرا اگر

خداوند ضدی داشت، با خدا به معارضه پرداخته و نتیجه معارضه دو منشأ قدرت و علت تامه بر روی یک معلول، جز فساد و تباهی چیز دیگری نیست. چون فساد و تباهی وجود ندارد، پس ضدی برای ناظم هستی نیست تا علیه وی لشکر انگیزد و نظام وی را به هم ریزد.

{لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا}؛ «اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خدای واحد بودند، هر دو به فساد کشیده می شدند.»

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه بدین مطلب چنین اشاره می کند:

{فَسُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ، لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَتَفَطَّرَتَا}.

«پاک و منزّه است خدایی که اگر در زمین و آسمان خدایانی بودند، هر آینه نظم آن دو از میان رفته و از هم گسیخته می شد.»

امیر مؤمنان علیه السلام نیز می فرماید:

{فَلَيْسَ لَهُ فِيهَا خَلْقٌ ضِدٌّ وَلَا فِيهَا مَلَكٌ نِدٌّ وَلَمْ يُشْرِكْ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ}.

«در میان آنچه آفریده، ضدی و در میان آنچه که مالک اوست نظیر و بدیلی نداشته و در ملک خداوندی کسی با او شریک نیست.»

مثل نداشتن خدا

لازمه وحدانیت الهی، بی مثل و مانند بودن اوست. چون مثل ندارد واحد است. بدین جهت جز خداوند سبحان هر موجودی مثل و مانند و به عبارت دیگر زوج دارد. قرآن کریم می فرماید:

{وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زُجْجِينَ اثْنَيْنِ}.

«و از هر میوه ای در میانشان زوج قرار داد.»

{وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ}.

«و هر چیزی را زوج آفریدیم، شاید که شما متذکر گردید.»

{سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ}.

«پاک پروردگاری که همه جفت ها را آفرید

از آنچه در زمین می روید و آنچه از خودتان هست و از آنچه که نمی دانید.»

{وَوَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا} (۸)؛ «و شما را زوج آفریدیم.»

هر زوجی از این ازواج، مثل و مانند زوج خویش است. اما خداوند چون زوج ندارد، مثل نیز ندارد. به همین دلیل {لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ} (۹) «چیزی همانند او نیست.»

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می فرماید:

{فَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَيْءَ يَعْدِلُهُ وَلَا يَسْتَوِي مِثْلُهُ شَيْءٌ}.

«هیچ خدایی جز او نیست و چیزی معادل وی نبوده و هیچ چیزی به او شبیه نیست.»

چون چیزی مانند خدا نیست، از این رو، رابطه انسان با چیزهای دیگر نباید مانند رابطه او با خدا باشد. وحدانیت خداوند اقتضا می کند که روابط مخلوقات با او نیز وحدانی باشد.

معنای توحید عبادی در اینجا بهتر ظاهر می شود که آدمی تنها مطیع خدا است و در مقابل وی سر تعظیم فرود می آورد. عشق و عبادت و اطاعت هر خداشناسی باید چون خدا، واحد و یکتا باشد؛ به گونه ای که غیر خدا را از آن مرتبه دور دارد.

دلم خلوت سرای اوست غیری در نمی گنجد که غیر او نمی زبید در این خلوت سرای دل

نه تنها عبادت خداوند منحصر به خدا بوده و غیر او را چنان عبادت نمی کنیم، سؤال از خدا نیز مخصوص بارگاه کبریایی وی است و جز او همه چیز لاشیء است.

هم تو گو و هم تو خواه و هم تو باش ما همه لاشیم با چندین تلاش

مولوی

بدین جهت امام حسین علیه السلام عرضه می دارد:

{لَيْسَ كَمِثْلِكَ مَسْئُولٌ}؛ «هیچ چیز همانند تو مسؤل نیست.»

آنچه ما از خدا می خواهیم، مخصوص اوست

و از غیر خدا آن گونه مسألت نمی کنیم؛ زیرا فقط خداوند است که می توان خیر دنیا و آخرت را از او خواست. فقط اوست که می توان آمرزش گناهان و افزایش حسنات را از وی طلب کرد. اوست که می تواند توفیق عطا کند و حال دعا ببخشد و امکان سؤال دهد، و اوست که هر چه در زمین و آسمان است سائل از وی هستند و او معطی همه.

{يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ}.

«هر چه در آسمان و زمین است از او سؤال می کنند و او هر روز در کار جدیدی است.»

پس ذات خدا بی مثل است، صفات وی نیز بی مثل است، در معطی بودن و مسؤول بودن هم بی مثل و مانند است.

امام سجاد علیه السلام در دعای عرفه می گوید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَلَا يُعْزَبُ عَنْهُ عِلْمٌ شَيْءٍ»؛ «همانندی ندارد و هم از علم او چیزی مخفی نماند.»

«أَنْتَ الَّذِي لَا تَمُدُّ فَتَكُونُ مَحْدُودًا وَلَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونِ مَوْجُودًا».

«تو آن خدایی که حدّ بر نداری تا محدود گردی. و مثل و شبیه نمی گیری تا مخلوق شوی.»

مثل گیری مساوی با مخلوق شدن است که لازمه اش محدود بودن نیز هست. پس بی نهایت بودن خداوند که بیشتر بیان شد، دلیل بر بی مثال بودن او جلّ شأنه بوده و بی مثال بودن دلیل بر واحد بودن اوست.

هر چه هست و بود و خواهد بود نیز مثل دارد جز خداوند عزیز

هر چه را جویی جز او یابی نذیر اوست دایم بی نظیر و ناگزیر

شیخ محمود شبستری می گوید:

ظهور جمله اشیاء به ضد است ولی حق را

نه مانند و نه نَد است

چو نبود ذات حق را شبه و همتا ندانم تا چگونه داند او را

ندارد ممکن از واجب نمونه چگونه داندش آخر چگونه

زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان

البته منظور از نفی مثل و شبیه، نفی تماثل و تشابه تامه است؛ نه نفی سنخیت تامه یا نفی تشابه جزئی؛ یعنی مراد این است که «چیزی شبیه خدا نیست»، نه این که «چیزی به خدا شبیه نیست». میان این دو عبارت فرق است. منظور از نفی شبیه، نفی همانند و همتا است، که با این نفی، توحید اثبات می شود. اما منظور از شباهت به خدا، بیان ارتباط خالق و مخلوق، و سنخیت بین آن دو است. اگر شباهت موجود میان خالق و مخلوق را نفی کنیم در واقع ارتباط خالق و مخلوق را نفی کرده ایم.

خداوند علت تامه و هستی بخش و جهان معلول وی است. در حکمت متعالیه این بحث به اثبات رسیده است که معلول شأنی از شؤون علت تامه خویش است. بحث سنخیت نیز یکی دیگر از بحث های فلسفی است که در آن ضرورت سنخیت میان علت معلول به ثبوت رسیده است. بدین جهت باید تشابهی میان علت و معلول و خالق و مخلوق باشد تا بتوان آن ها را به همدیگر نسبت داد.

عرفا نیز جهان را تجلی اسماء و صفات الهی می دانند. پس باید بین «مَجَلی» و «مُتَجَلی» تشابه و سنخیت باشد. لیکن این تشابه جزئی و ذو مراتب است؛ یعنی هر مخلوقی به اندازه سعه وجودی خود معرف حضرت حق بوده و عالم با همه اجزایش شأنی از شؤون

بی پایان حضرت احدیت است. و به قول حافظ:

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

این همه عکس می و رنگ مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

این مطلب با توجه به آنچه که در حکمت متعالیه ثابت شده است، از وحدت وجود و تشکیک وجود، بهتر درک می شود.

همه موجودات در وجود داشتن به خدا شباهت دارند؛ زیرا خالق و مخلوق هر دو موجودند و شدیدترین نوع ارتباط میان خالق و مخلوق، ارتباط وجودی است.

از آنجا که وجود به همراه خود کمالاتی؛ از قبیل علم و حلم، جمال و کمال و... را دارد، از این رو موجودات به خصوص انسان در این صفات و سایر فیوضات وجودی حضرت باری تعالی به وی شباهت دارند.

مسأله مثلثیت که در روایات و ادعیه مأثوره بیان شده به این معنی است که آوردیم.

در روایتی آمده است که خداوند می فرماید: «عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي»؛ «بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود گردانم.» از این رو، عرفا انسان را شبیه ترین موجود به خدا و از میان انسان ها، انسان کامل را شبهه از همه می دانند.

شیخ محمود شبستری می گوید:

ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندرین یک میم غرق است

در روایات مربوط به قرب نوافل و قرب فرایض نیز این مضمون به چشم می خورد که خدا می فرماید:

«بنده من در اثر قرب فرایض به مقامی می رسد که او دست من می شود که با آن کار می کنم و چشم من می شود که با آن

می بینم

و... و در اثر قرب نوافل به مقامی می رسد که من دست او می شوم که کار می کند و چشم او می شوم که می بیند و گوش او می شوم که می شنود.»

میزان و معیار تشابه به خداوند، تزکیه و تکامل آدمی است. از آنجا که انسان کامل پاک ترین و کامل ترین موجود است، شبیه ترین موجود به خدا نیز خواهد بود.

حضرت استاد علامه حسن حسن زاده آملی دام ظلّه در تفسیر آیه شریفه {لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ} می فرمود: انسان کامل مثل خداست و چیزی مانند انسان کامل نیست.

با توجه به این توضیحات، خلاصه کلام این می شود که منظور از نفی مثلثیت از خدا، مثلثیت در الوهیت و ربوبیت است، نه مثلثیت در کمال و جمال؛ زیرا هر کمال و جمالی فیضان جمال و کمال او و قطره ای از دریای بی پایان حضرت اوست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«نَزَّلْنَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ فَقُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ»؛ «ما اهل بیت را از مرتبه ربوبیت پایین بیاورید، پس هر چه در علو مقام ما می خواهید بگویید.»

زیرا علم و حلم و جمال و کمالشان همه خدایی بوده و خودشان آینه تمام نمای خدایند. پس جز الوهیت و ربوبیت، همه چیزشان از او و شبیه به اوست.

بنابراین، آنچه ممنوع است، تشبیه کلی است که همان تشبیه در ربوبیت است، نه تشبیه جزئی که تشبیه در مراتب و صفات و صفا است.

ولی تشبیه کلی نیست ممکن ز جست و جوی او می باش ساکن

پاورقی

۱. بقره: ۱۱۵

۲. زخرف: ۸۴

۳. حدید: ۳

۴. طه: ۵

۵. اعلیٰ، ۱

۶. فاطر، ۱۵

۷. رحمن، ۲۹

۸. نبأ: ۸

۹. شوری: ۱۱

دهم ذی الحجه

عید قربان

روز دهم ماه ذی حجه (دوازدهمین ماه قمری) عید قربان است و از اعیاد مهم و رسمی مسلمانان به شمار می رود. "عید اضحی" نام دیگر این روز است. از سنتهای اسلامی قربانی کردن گوسفند و تقسیم آن بین مستمندان در این روز است. کسانی که به سفر حج می روند. در چنین روزی در صحرای "منا" قربانی می کنند و حاجی می شوند. قربانی کردن، یکی از واجبات حج است. گرامیداشت این روز، احیای خاطره قربانی کردن اسماعیل (ع) توسط حضرت ابراهیم (ع) به فرمان خداوند است. روزه گرفتن در عید قربان حرام است.

احکام نماز عید فطر و قربان

۱۵۱۶ نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام علیه السلام واجب است و باید به ماعت خوانده شود، و در زمان ما که امام علیه السلام غایب است مستحب می باشد. و احتیاط واجب آن است که آن را به جماعت نخوانند، ولی به قصد رجاء مانع ندارد. و چنانچه ولی فقیه یا ماذون از طرف او اقامه جماعت نماید، اشکال ندارد.

۱۵۱۷ وقت نماز عید قربان از اول آفتاب روز عید است تا ظهر.

۱۵۱۸ مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مستحب است بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند بعد از نماز عید را بخوانند.

۱۵۱۹ نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره باید پنج تکبیر بگوید، و بعد از هر تکبیر یک قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم تکبیری بگوید و به رکوع رود و دو سجده بجا آورد و برخیزد، و در رکعت دوم

چهار مرتبه تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد

۱۵۲۰ در قنوت نماز عید قربان هر دعا و ذکر بخوانند کافی است ولی بهتر است این دعا را به قصد امید ثواب بخوانند:
"اللهم اهل الكبرياء والعظمه و اهل الجود و الجبروت و اهل العفو و الرحمه و اهل التقوى و المغفره اسالك بحق هذا اليوم الذى جعلته للمسلمين عيداً و لمحمد صلى الله عليه و آله ذخراً و شرفاً و كرامه و مزيداً ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تدخلنى فى كل خير ادخلت فيه محمداً و آل محمد و ان تخرجنى من كل سوء اخرجت منه محمداً و آل محمد صلواتك عليه و عليهم اللهم انى اسالك خير ما سالك به عبادك الصالحون و اعوذ بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون".

۱۵۲۱ مستحب است در نماز عید فطر و قربان قرائت را بلند بخوانند.

۱۵۲۲ نماز عید سوره مخصوصی ندارد، ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره "شمس" سوره و در رکعت دوم سوره "کاشیه" سوره را بخوانند، یا در رکعت اول سوره "سبح اسم" سوره و در رکعت دوم سوره "شمس" را بخوانند.

۱۵۲۳ مستحب است در روز عید فطر قبل از نماز عید به خرما افطار کند، و در عید قربان از گوشت قربانی بعد از نماز قدری بخورد.

۱۵۲۴ مستحب است پیش از نماز عید غسل کند، و دعاهایی که پیش از نماز و بعد از آن در کتابهای دعا ذکر شده به امید ثواب بخواند.

مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند و نماز را بلند بخوانند.

۱۵۲۶ بعد از نماز مغرب و عشاء شب عید فطر و بعد از نماز صبح و ظهر و عصر روز عید و نیز بعد از نماز عید فطر مستحب است این تکبیرها را بگویند: "الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا".

۱۵۲۷ مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است تکبیرهایی را که در مساله پیش گفته شد بگوید و بعد از آن بگوید: "الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا" ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحب است بعد از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجه است، این تکبیرها را بگوید.

۱۵۲۸ کراهت دارد نماز عید را زیر سقف بخواند.

۱۵۲۹ اگر شک کند در تکبیرهای نماز و قنوتهای آن، اگر از محل آن تجاوز نکرده است بنا بر اقل بگذارد، و اگر بعد معلوم شود که گفته بوده اشکال ندارد.

۱۵۳۰ اگر قرائت یا تکبیرات یا قنوتها را فراموش کند و بجا نیاورد، نمازش صحیح است.

۱۵۳۱ اگر رکوع یا دو سجده یا تکبیره الاحرام را فراموش کند، نمازش باطل می شود.

۱۵۳۲ اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز آن را رجاء بجا آورد، و اگر کاری کند

که برای آن، سجده سهو در نمازهای یومیه لازم است، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز رجاء دو سجده سهو برای آن نماز بنماید.

پانزدهم ذی الحجه

ولادت امام علی الهادی علیه السلام

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمین، والسلام علی النبیین والصدیقین، و صلوات الله وبرکاته علی خاتم المرسلین محمداً و آله الهداه الميامین.

گاه پیش خود می اندیشم که آیا همین شناخت جزئی به نامهای ائمه و تاریخ ولادت و شهادت آنها برای ارتباط ما با این بزرگواران کفایت می کند؟ و آیا فقط همین شناخت ما را پیرو آنان و آنها را امام ما می گرداند؟ در این صورت نشانه اقتدای به آنها چیست؟ اگر یکی از ما را در پیشگاه پروردگار حاضر کنند و خداوند از او بپرسند: پیشوا و یا پیشوایان تو کیانند؟ و او در پاسخ نام پیشوایانش را بر زبان آورد بدون آنکه ویژگیها و کردارها و تعالیم آنان را شناخته باشد، و ائمه علیهم السلام نه تنها او را شناسند که حتی منکر شیعه بودنش شوند، آیا در این صورت او عذری پذیرفتنی در نزد خدا دارد؟ من در این باره تردید می کنم و احتمال می دهم که بر دوستداران اهل بیت که مدعی هواخواهی خاندان پیغمبر و پیروی از راه و روش این بزرگوارانند، واجب است که آنان را به گونه ای مورد شناخت قرار دهند که یمان آنها و ائمه ارتباط تام و کامل برقرار کند و البته این شناختی است که از حد و مرز اسماوالقاب بسیار فراتر می رود و دست کم به شناخت شیوه کلی آنان در زندگی و قسمتی از آنچه که آنان به اجرای آن دستور داده اند، می انجامد.

اگر چنین احتمالی صواب باشد، بر یک فرد شیعه واجب است که در برنامه مطالعاتی و پژوهشی خود، شناخت تاریخ ائمه علیهم السلام را ولو بطور خلاصه، بگنجانند.

هر چند

که شناخت بیشتر سیما و زندگی این رهبران و غور و تأمل در گفتار آنان، بر درجات انسان در پیشگاه پروردگار می افزاید و بهای کردار صالح او را افزونی می بخشد.

آنچه در صفحات بعد به آن خواهیم پرداخت در واقع بضاعت مزجاتی است که به پیشگاه ائمه علیهم السلام به تحفه می بریم به این امید که خداوند متعال به فضل و کرم خویش آن را از ما به نیکویی قبول کند. محمدتقی مدرّسی

زندگانی حضرت

نام: علی پدر و مادر: امام جواد و سمانه شهرت: هادی، نقی کنیه: ابو الحسن سوّم زمان و محلّ تولّد: ۱۵ ذیحجه سال ۲۱۳ هجری در مدینه.

زمان و محلّ شهادت: سوّم رجب سال ۲۵۴ در سنّ ۴۱ سالگی در شهر "سامراء" بر اثر زهری که با دسیسه "معتز" سیزدهمین خلیفه عباسی (توسط معتمد عباسی، به آن حضرت خوراندند، به شهادت رسید.

مرقد شریف: شهر سامره، واقع در عراق.

دوران زندگی: در سه بخش: ۸ - ۱ سال قبل از امامت) از سال ۲۱۲ تا ۲۲۰ ه.

ق(۲) - دوران امامت، در زمان خلفای قبل از متوکل (۱۲ سال) از سال ۲۲۰ تا ۲۳۲ ه.

ق.)

۳ - دوران امامت در سخت ترین شرائط، در زمان خلافت چهارده ساله دیکتاتوری متوکل) دهمین خلیفه عباسی (و سپس خلفای بعدی.

نقطه عطف جنبش مکتبی از هنگامی که آدم ابو البشر علیه السلام به زمین فتنه ها و بلايا هبوط کرد، و تا زمان بر پایی قیامت، همواره میان نیکان که در جستجوی خشنودی خداوند و گمراهان که از دسیسه های شیطان پیروی کردند، مبارزه و ستیز بر قرار بود و هست.

با این حال زمین هیچ گاه و در هیچ برهه ای از وجود باقیمانندگان تبار پیامبران و پیروانشان که از فساد و تباهی در زمین جلوگیری و حجتِ خدای را بر مردمان، اقامه می کرده اند، تهی نبوده است.

پروردگار سبحان در اشاره

به همین حقیقت می فرماید: (فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّتِهِ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ (۱)).

"پس چرا نبود از قرنهای پیش از شما بازماندگانی که از تباهکاری در زمین نهی کنند.

" او می فرماید این "بقیه صالحه"، پیامبران مرسل یا جانشینان پیامبر و یا علمای ربّانی بوده اند که درفش دعوت به سوی خدا و قیام به فرمان او را به میراث برده بودند.

امام هادی علیه السلام این رهبری خردمندانه را از پدر بزرگوارش، امام جواد، به ارث برده بود که میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله، خاتم پیامبران که بر تمام مکاتب الهی برتری و هیمنه داشت، بدو منتهی می شد، به ارث برده بود.

بندگان برگزیده خدا، امامت ربّانی را به میراث بردند و علمای ربّانی و زاهدان و صالحان شیعه، حق و پیروی از خط مشی پیامبران را میراث خویش گرفتند.

هدف این خط مبارک، تحقق بخشیدن به همان آرمانهایی بود که پیامبران و صالحان در طول تاریخ برای تحقق بخشیدن آنها کوشیدند و به عبارتی به همان آرمانهایی که خداوند متعال در این آیه آنها را به اختصار بیان کرده است، جامه تحقق پوشاندند: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲)).

"همانا که ما پیامبران خویش را با نشانیها فرستادیم و با ایشان کتاب و ترازو فرو فرستادیم تا مردم به قسط قیام کنند، و آهن را فرو فرستادیم که در آن نیرویی است سخت و سودهایی برای مردم تا خدا شناسد آن را که او فرستادگانش را به غیب یاری می کند که خداوند توانا و عزتمند است.

" آنچه در دیگر آیات قرآنی و نیز در این آیه بدان اشارت رفته، اهداف والای بعثت پیامبران به شمار می آیند

که عبارتند از: الف - دعوت به خدا با دلایل آشکار(بینات).

این نکته در این فرمایش امیر مؤمنان علی علیه السلام بروشنی بیان شده است: "پس خداوند هر چند گاه پیامبرانی فرستاده و به وسیله آنان به بندگان هشدار داد تا حق میثاق را ادا کنند و نعمت فراموش شده را یاد آرند و نهفته های خرد را آشکار سازند".

بایبیدار کردن عقل و برانگیختن وجدان از زیر ابرهای غفلت و پلایش فطرت از آلودگیها و موانع و حجب، حجت خدا بر بندگان، از راه بعثت پیامبران تمام می شود! ب - تلاوت کتاب خدا که در آن تمام نیازمندیهای مردم تبیین شده است.

از طریق تلاوت کتاب و آیات آن، پیامبران علیهم السلام به تزکیه و تعلیم مردم همت می گماشتند.

خداوند در این باره می فرماید: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳)).

"او(خدا) است که آن که در بی سوادان، پیامبری از خودشان برانگیخت تا بر ایشان آیات خدا را بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمت پیامورزشان و گر چه پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

"ج - فراهم آوردن میزان به این معنی که ولی امر(حاکم) کسی است که میان مردم به عدل و داد فرمان می راند.

خداوند در این باره فرماید: (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۴)).

"نه چنین است، به پروردگارت سوگند که ایمان به تو نیاورند مگر آنکه تو را به داوری بگیرند آنچه میانشان روی داده است سپس در دل خود از آنچه توقضاوت کرده ای چاره ای نیابند و کاملاً تسلیم شوند.

"پس هر که عهده دار منصب خلافت الهی شد میزان حق و فرقان و نورمی گردد تا اگر شیوه ها

به یکدیگر مشتبه شد و نظریات و آرا با یکدیگر تفاوت یافتند آنها به مردم بیاموزند که کدامین راه و کدامین شیوه آنانرا به سوی پروردگار و جلب خشنودی خالق رهنمون می شود.

د - والاترین هدف از همه این آرمانهای برتر، تحقق یافتن بالاترین درجات عدالت در بین مردم یعنی "قسط" است که جز با ایمان مردم به پیامبران و پیروی آنها از کتاب خداوند و تسلیم در برابر میزان، صورت نخواهد پذیرفت و هم از این روست که خداوند می فرماید: (لِيُقِيمَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ).

بدیهی است که تحقق کامل این قسط، جز با اتکابه نیروی مادی و بازدارنده ای که در آهن متجلی است و فرو فرستاده از جانب خداست و در آن قوتی است سخت، میسر نخواهد بود.

آهن نیز به سهم خود، اگر در دستان دلیر مردان از جان گذشته در راه خدا و برای یاری دین و پیامبران او نباشد، مفهومی نخواهد داشت.

اگر این دلاوران، آهن را برای دفاع از وحی خدا و خط مشی پیامبران خدا به کار برند، یاری خدا نیز بر آنان فرود آید که خداوند بسیار توانا و عزتمند است و خود فرموده است: (وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَكَوِيٌّ عَزِيزٌ (۵)).

"و خدا البته یاری کند آن را که به یاری او برخاسته که خداوند توانا و عزتمند است.

"این آرمانها، خط و حرکت مکتبی بود که امام هادی علیه السلام در روزگار خویش زمام آنرا را به دست داشت.

اینک باید پرسید که نقاط عطف این خط از هنگام تشکل آن در عصر امام علی علیه السلام تا زمان امام هادی چه چیزهایی بوده است؟ پس از پیوستن پیامبر صلی الله علیه و آله به "رفیق اعلی"، امت تازه بنیاد اسلام به پیشوایی نیاز داشت که از میراث آن حضرت پاسداری کند و از خط اصیل وی که از

چپ و راست اماج حملات عده ای قرار می گرفت، دفاع کندوارزشهای والایی را که توسط وحی فرود آمده بود، در میان امت استواری بخشید.

امیرمؤمنان به بهترین شکل به این وظیفه همت گمارد و گروهی از برگزیدگان و پاکان امت، که جزو همان "بقیه صالحه" بودند به گرد او جمع آمدند و به دفاع از خط اصیل رسالت الهی مشغول شدند.

با وقوع جنگ صفین، شکاف میان این خط با سایر خطوط، وضوح بیشتری به خود گرفت و ابرار که بقیه سلف صالح پیامبرصلی الله علیه و آله نیز در میان آنان بودند، کلاً به سوی امام علی گرایش یافتند و این خط برغم وحشت ایجاد شده از طرف حزب حاکم اموی، همچنان برجستگی و برتری خویش را حفظ کرد.

اما آوازه این خط در دنیا نیچید مگر پس از آنکه رنگ خون به خود گرفت و حرارت فاجعه را پس از واقعه طف لمس کرد.

بنابر این اگر بگوییم این خط در روز صفین متبلور شد، باید بگوییم که رشد و تکامل آن در روز عاشورا به وقوع پیوست.

در زمان امام زین العابدین این صبغه الهی دو چندان شد و در روزگار امامت امام باقر خط مشی توحیدی تبلور یافت.

چرا که در اوج آن عقل تیر با وحی منزل تلاقی پیدا کرد.

در دوران پیشوایی امام صادق و نیز جزئیات این خط در احکام و اخلاق و آداب و مواعظ بصورتی کامل ترسیم شد.

در دوره امام کاظم این خط رنگی سیاسی یافت زیرا مسأله طرح ریزی انقلابی مردمی در کار بود.

اما در دوران ائمه بعدی یعنی امام رضا و سه فرزندش علیهم السلام خط مکتبی به عنوان یک نیروی سیاسی و اجتماعی و نفوذیافته در هیأت حاکمه که در تصمیم گیریها و اشراف بر حیات دینی جامعه نیز بی تأثیر نبودند، تجلی

پیدا کرد.

دوران امام هادی، به تجلی قدرت خط مکتبی در تمام زمینه هامتایز بود.

اگر چه نظام عباسی همواره و بویژه در دوران متوکل عباسی به قدرت سرکوب خویش متمایز بود.

شاید بتوان از برخی از شواهد تاریخی زیر، به اوضاع و احوال شیعیان در دوران امامت امام هادی پی برد:

اوضاع و احوال شیعیان در دوران امام هادی

۱ - در حدیث مفصلی که شیخ کلینی در مورد آنچه که پس از وفات امام جواد علیه السلام رخ داد روایت کرده، آمده است: "چون ابو جعفر (امام جواد) در گذشت از خانه ام بیرون نیامدم تا آنکه دانستم سران طایفه شیعه (نزد محمد بن فرج الرخجی که از اصحاب موثق امام رضا و امام جواد و وکیل امام هادی بود گرد آمده درباره امر) امامت (به رایزنی می پردازند)".

(۶) این روایت بیانگر آن است که شیعیان در آن روزگار مجالسی داشتند که در آنها در باره امور بسیار مهم به گفتگو و رایزنی می نشستند.

یکی از این امور مهم، شناخت امام و بیعت با او و پذیرفتن دستوراتش بوده است.

آنان پس از وفات امام جواد علیه السلام، به خاطر وجود اخبار صحیحی که در دست داشتند، بر امامت امام هادی اجماع کردند.

در پایان این روایت آمده است: همه کسانی که در آن مجلس بودند به امامت امام هادی تسلیم شدند.

شیخ مفید همچنین می افزاید: "اخبار در این باره بسیار فراوان است بطوری که اگر بخواهیم همه این اخبار را در اینجا بیان کنیم کتاب طولانی شود.

همین که شیعیان پس از امام جواد بر امامت امام هادی اجماع کرده اند و کسی در آن زمان جز خود آن حضرت ادعای امامت نکرد، ما را از ایراد اخبار و نصوص صریح بر امامت آن حضرت بی نیاز می سازد".

(۷) بنابراین می بینید که شیخ مفید، امامت امام هادی را به اجماع سران شیعه مربوط می داند.

چرا که آنان برگزیدگان امت و

از فقهای بزرگ بودند و معرفت آنان به امامی که با وی و پدر و جدّ بزرگوارش زیسته بودند، راهی عقلانی برای شناخت امام به حساب می آید.

سخن شیخ مفید و حدیثی که او روایت کرده، فقط بیانگر اوضاع و احوال طایفه شیعه در آن دوران است.

۲ - فتح بن خاقان وزیر متوکل بود اما به امام هادی مهر می ورزید و علت این مهر ورزی یا گرایش شخصی او بود و یا اینکه وی در حقیقت یکی از یاران نفوذی آن حضرت در دستگاه حاکمه به شمار می آمد.

اما در روایت آمده است که آن حضرت به خاطر حفظ جان فتح بن خاقان او را مورد نکوهش قرار داده است.

اجازه دهید به حدیث زیر که بیانگر گوشه ای از کرامات امام هادی و در عین حال نمودار بخشی از اوضاع و احوال شیعه در آن دوران است، گوش بسپاریم: روزی نزد امام علیه السلام رفته عرض کردم: سرورم! این مرد مرا طرد کرده و روزی ام را بریده و ملولم ساخته است و نزد او به چیزی متهم نیستم مگر به این جرم که ملازم شمایم و اگر شما چیزی از او درخواست کنید قبول آنرا از شما لازم می داند، بنابر این بر من منت نهید و از او درخواست کنید.

امام فرمود: اگر خدا خواهد کفایت شوی.

چون شب فرا رسید، پیغام رسانان متوکل یکی پس از دیگری نزد من آمدند.

من نزد متوکل رفتم.

فتح بن خاقان که بر در ایستاده بود، پرسید: ای مرد شبانه در خانه ات چه چیزی نهان داشته ای، این مرد از بس که تورا طلبیده مرا به ستوه آورده است! درون رفتم و متوکل را دیدم که بر بسترش نشسته است.

پرسید: ای ابو موسی! ما از تو غافلیم و تو نیز ما را به فراموشی سپرده ای، چه چیزی از تو

پیش من است؟ گفتم: فلان انعام و فلان رزق و چیزهایی نام بردم و اودستور داد آنها را دو برابر به من دادند.

سپس از فتح پرسیدم: آیا امام هادی علیه السلام بدین جا آمد.

پاسخ داد: نه.

گفتم: یادداشتی نوشته بود؟ پاسخ داد: نه.

آنگاه من باز گشتم.

فتح مرا دنبال کرد و به من گفت: شک ندارم که تو از او خواستی برایت دعا کند.

پس از ایشان برای من نیز دعایی خواهش کن.

چون نزد امام رفتم، به من گفت: ای ابو موسی! این آبروی رضاست.

عرض کردم: به برکت شما سرورم! اما به من گفتند که شما نه پیش متوکل رفتید و نه از او درخواستی کردید.

فرمود: خداوند می داند که ما در امور مهم جز بدو پناه نمی بریم و در کارهای دشوار جز بر او توکل نمی کنیم و ما را عادت داد که چون از او درخواست کنیم، اجابتمان کند و می ترسیم از این شیوه منحرف شویم که او نیز از ما روی گرداند.

عرض کردم: فتح وزیر متوکل به من چنین و چنان گفت.

امام فرمود: او به ظاهر، ما را دوست دارد و در باطن از ما کناره می گیرد.

دعا برای کسی است که پروردگارش را می خواند: چون در طاعت خدا خود را خالص کردی و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به حق ما اهل بیت اعتراف نمودی و از خدا چیزی در خواست کردی، تو را بی بهره نگذارد.

(۸) ۳ - امام هادی در سامرا که مرکز خلافت بود سکونت داشت و نزد متوکل می رفت.

راویان در باره نحوه ورود آن حضرت بر متوکل گفته اند: زمانی که امام هادی به کاخ متوکل نزدیک می شد هیچ یک از کسانی که بر در کاخ متوکل منتظر ایستاده بودند، از هیبت و جلال امام چاره ای جز پیاده شدن از مرکبهای

خویش نداشتند.

محمد فرزند حسن فرزند اشتر علوی، یکی از این صحنه‌ها را چنین نقل می‌کند: با پدرم بر در کاخ متوکل بودیم.

در آن هنگام من بچه بودم و در میان عده‌ای از خاندان ابو طالب و بنی عباس و سپاهیان قرار داشتم.

چون امام هادی علیه السلام وارد شد همه مردم از مرکبهای خود پیاده شدند تا آن حضرت به درون رفت.

یکی از حاضران به دیگران گفت: چرا به خاطر این بچه پیاده شویم در حالی که او نه شریفتر از ما و نه بزرگتر و سالخورده ترودانتر از ما است؟ آن عده گفتند: به خدا سوگند برای او پیاده نمی‌شویم.

ابو هاشم به آنها گفت: به خدا قسم چون او را ببینید به خاطرش باحقارت و ذلت از مرکبهایتان پیاده می‌شوید.

مدتی نگذشته بود که امام به طرف آن جمع آمد و تا چشم حاضران به او افتاد همگی از مرکبهای خود فرود آمدند.

سپس ابو هاشم از آنها پرسید: مگر ادعا نمی‌کردید که به خاطر او فرود نخواهید آمد؟ آنها پاسخ دادند: به خدا قسم ما اختیار دارخویش نبودیم که فرود آمدیم.

(۹) هر گاه امام هادی بر متوکل وارد می‌شد، پرده‌ها را برایش کنار می‌زدند و با تمام وقار آن حضرت را مورد احترام قرار می‌دادند.

در روایت آمده است: یکی از اشرار، روزی به متوکل گفت: هیچ‌کسی با تو بیشتر از آن نمی‌کند که تو با هادی می‌کنی.

در خانه کسی نمی‌ماند جز آن که او را خدمت می‌کند و زحمت بالا زدن پرده و باز کردن درب را بعهده می‌گیرند حال آنکه اگر مردم این مسائل را بفهمند خواهند گفت: اگر خلیفه از شایستگی وی برای خلافت بی‌خبر نبود با او چنین رفتار نمی‌کرد.

(۱۰) از این حدیث مفصل که گوشه‌ای به بحث ما مرتبط بود نقل کردیم، برمی‌آید که

آن حضرت حتی در کاخ ستمگرترین خلیفه عباسی در عصر خودش یعنی متوکل، از چه شکوه و جلالی برخوردار بوده است.

آن حضرت چون بر خلیفه وارد می شد، با وی به حق به موضع گیری و گفتگو می پرداخت.

به عنوان مثال روزی آن حضرت نزد متوکل رفت.

متوکل از او پرسید: ای ابو الحسن! از میان مردم چه کسی در شاعری تواناتر است؟ امام در پاسخ، نام شاعری علوی را ذکر کرد و فرمود: چون این ابیات را سروده است: لقد فاخرتنا من قریش عصابه بمط حدود و امتداد اصابع (۱۱) فلما تنازعنا القضاء قضی لنا علیه بما فاهوا نداء الصوامع (۱۲) متوکل پرسید: نداء الصوامع چیست؟ امام علیه السلام فرمود: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا.

جَدَّ مِنْ ياجَدَّ شَمَا اسْت.

متوکل از این سخن بسیار خندید و گفت: او جدّ توست و ما تو را از اونمی رانیم.

(۱۳) یک بار دیگر متوکل، امام را به مجلس باده نوشی خویش داخل کردواز او خواست که وی را در آنچه بدان مشغول بود، همراهی کند.

ولی امام او را موعظتی بلیغ فرمود.

اجازه دهید این ماجرا را آنچنان که مسعودی در تاریخ خود آورده است، نقل کنیم.

وی گوید: از امام هادی پیش متوکل بدگویی کرده و گفته بودند در خانه اش نامه ها وسلاحهایی از پیروان قمی اش دارد و بر این قصد است که به حکومت دست یابد.

متوکل عدّه ای از ترکها را به خانه آن حضرت روانه کرد.

آنها شبانه به خانه حضرت یورش بردند اما چیزی در آنجا نیافتند و خود آن حضرت رادر اتاقی در بسته پیدا کردند، او جامه ای پشمین بر تن داشت و روی ریگ و خاک نشسته و توجهش به خدای تعالی معطوف بود و آیاتی از قرآن رامی خواند.

مأموران او را در همان حال نزد متوکل برده گفتند: در خانه اش چیزی نیافتیم

و او را دیدیم که رو به روی قبله نشسته است و قرآن می خواند.

متوکل آن لحظه در مجلس باده گساری نشسته و جام شراب به دستش بود.

امام علیه السلام را نزد او بردند.

چون متوکل چشمش به امام افتاده‌ییت و بزرگی امام در وی کارگر شد.

او را در کنارش نشانند و جامی را که در دست داشت، به طرف آن حضرت گرفت.

امام فرمود: به خدا گوشت و خون من هرگز خمر نوشیده اند، مرا عفو کن.

متوکل آن حضرت را معاف کرد و آنگاه گفت: برایم شعری بخوان.

امام پاسخ داد: من اندکی شعر می دانم.

متوکل گفت: گریزی نیست.

امام که در کنار متوکل نشسته بود، آغاز به خواندن اشعار زیر کرد: باتوا علی قتل الأجدال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القتل (۱۴) و استنزلوا بعد عز من معاقلهم و اسکنوا حفرا یابئسما نزلوا (۱۵) ناداهم صارخ من بعد دفنهم این الأساور و التیجان و الحلل (۱۶) این الوجوه التي كانت منعمه من دونها تضرب الأستار والکلل (۱۷) فافصح القبر عنهم حين ساءلهم تلك الوجوه علیها الدود تنتقل (۱۸) قد طال ما اكلوا دهرأ و ما شربوا و اصبحوا اليوم بعد الأكل قد اكلوا (۱۹) متوکل از شنیدن این ابیات چنان گریست که محاسنش به آب دید گانش تر شد، حاضران نیز.

گریستند.

آنگاه چهار هزار دینار به امام هادی علیه السلام داد و او را در کمال احترام به خانه اش باز گرداند.

(۲۰) بنابر آنچه که در منابع تاریخی می خوانیم بسیاری از نزدیکان و محرمان اسرار خلیفه، پیرو امام هادی بودند.

البته ممکن است این پیروی حقیقی بوده و یا به این خاطر بوده است که شیعه را وزنه ای سیاسی می دانستند.

به عنوان نمونه فتح بن خاقان که یکی از بزرگترین وزیران متوکل بود و به هنگام کودتای ترکها علیه خلیفه با او کشته شد،

پیوسته می کوشید به امام تقرب جوید و

از برخی روایات هم پیداست که متوکل او را متهم به شیعی گری می کرد که این امر خود نشانگر آن است که متوکل تا حدودی به وضع او پی برده بود.

(۲۱) در باره فتح آمده است که متوکل به او گفت: ای فتح این امام هادی (دوست دوست و در صورت فتح خندید، و فتح هم در چهره خلیفه خندید.

همچنین از داستان زیر آشکار می شود که برخی از فرماندهان سپاه نظام، مهر آن امام و چه بسا ولایت او را در دل نهان داشتند.

از طرفی این ماجرا گوشه ای از انتشار دوستی امام و احترام او در بین عموم مردم، بخصوص در حرمین شریفین (مکه و مدینه)، پرده بر می دارد.

از یحیی بن هرثمه، فرمانده سپاه عباسی، نقل می کنند که گفت: متوکل مرا به مدینه فرستاد تا امام هادی را به خاطر مطلبی که در باره او شنیده بود، به نزدش ببرم.

چون به مدینه رفتم، مردم آنجا چنان بنای بانگ و شیون نهادند که تا آن هنگام همانند آن را نشنیده بودم.

من شروع به تسکین دادن آنها کردم و سوگند خوردم که در باره وی به انجام کارناپسندی مأمور نشده ام، آنگاه به بازرسی منزلش پرداختم و در آنجا چیزی جز قرآن و دعا و همانند اینها نیافتم.

سپس او را حرکت دادم و خودعهده دار خدمتش شدم و با وی خوشرفتاری کردم.

یکی از روزها در حالی که آسمان صاف بود و خورشید هم می درخشید، بر مرکبش سوار شد در حالی که بارانی در بر کرده و دم مرکبش را گره زده بود، من از کار او در شگفت شدم اما دیری نپائید که ابری در آسمان پیدا شد و بارانی تند با ریدن گرفت و کار ما بسیار دشوار گشت.

در این هنگام امام هادی رو به من کرد و گفت:

من می دانم آنچه را که دیدی (بستن دم مرکب (غریب شمردی و پیش خود پنداشتی که من در این کارها از تو داناترم.

اما این گونه نبود که تو گمان کردی بلکه من در صحرا پرورش یافته ام و بادهایی را که دنبال خود باران دارند، بهتر می شناسم از این رو خود را برای بارش باران آماده کردم.

چون به مدینه السلام رسیدم، ابتدا نزد اسحاق بن ابراهیم طاهری که والی بغداد بود، رفتم.

او گفت: ای یحیی! این مرد زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله است و متوکل هم همان کسی است که او را می شناسی اگر او را علیه این مرد بر انگیزی او را خواهد کشت و آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله خصم تو خواهد بود.

به او پاسخ دادم: به خدا سوگند از او جز کردار نکو ندیدم.

آنگاه به سمت سامراء روانه شدم و در آغاز نزد وصیف ترکی که از یاران او بودم، رفتم و صیف به من گفت: به خدا قسم اگر یک مو از سر این مرد (امام هادی (کم شود با من طرفی! من از گفتار این دو) اسحاق و وصیف (تعجب کردم.

آنگاه از آنچه از امام هادی دیده بودم، متوکل را آگاه کردم و او را بسیار تمجید گفتم.

متوکل نیز پاداش خوبی به امام هادی داد و به وی بسیار احترام گذاشت و خوبی کرد.

(۲۲) روزگار امام هادی علیه السلام به واسطه وجود تحولات سیاسی، دوره ممتازی بود.

چرا که در این دوره، بازگشت ترکان به کاخ عباسی فزونی گرفت و هر یک از فرماندهان آنان به طرف یکی از نامزدهای خلافت گراییده بودند و در پی فرصت می گشتند تا نامزد مورد نظر خود را به حکومت بنشانند و با خلیفه نامیدن او و به نام وی امور و مصالح کشور را هر طور که خواهند به بازی بگیرند.

از وفات معتصم، فرزندش الواثق بالله عهده دار حکومت شد و ابن الزیات را به وزارت خویش برگزید و بر برادر خود جعفر خشم گرفت.

اما حکومت او دیری نپایید که با مرگ وی پایان پذیرفت و متوکل جانشین او شد و ابن الزیات را کشت.

دوران حکومت متوکل تا حدودی روی ثبات و آرامش به خود دید.

اندکی پیش از مرگ واثق از وی در باره جانشینش پرسید و او پاسخ داد: خدا مرا نبیند که خلافت را زنده و مرده به گردن خویش بندم! از این سخن معلوم می شود که خلافت در عصر او حاوی چه مفهومی بوده است.

آیا مگر این واژه بجز سرکوب و فریب و توطئه و غوطه وری در شهوتها مفهومی دیگری هم داشت؟ بعلاوه مگر او خود برادرش متوکل را پس از آنکه امارت حج را بدو سپرد، به این خاطر که پی برد او بر سر خلافت با وی به رقابت پرداخته، روانه زندان نکرد و شفاعت هیچ کس را هم در باره او پذیرا نشد؟ پس از وفات الواثق بالله، متوکل به حکومت رسید و چنان که گفتیم عصر او تا حدودی شاهد ثبات و آرامش بود.

اما این آرامش و ثبات بر پایه ظلم و گمراه سازی مردم استوار گشته بود.

برجسته ترین نمودهای سیاست وحشت آفرین او، در اقدامات وی در قبال علوی ها تجلی می یابد.

او دستور داد قبر سید الشهداء علیه السلام را به همراه خانه های اطرافش ویران کنند و به جای آن زمین را شخم زنند و تخم بکارند و آبیاری کنند که تمام آثار آن محو شود و مردم هم از زیارت آن قبر منع شوند و ندا داد هر که پس از سه روز در اطراف قبر دیده شود گرفتار و به زندان "مطبق" سپرده خواهد شد.

مردم هم از ترس اینکه مبادا

دستگیر شوند، گریختند، در واقع متوکل با پیش گرفتن این سیاست حمیت و خشم مسلمانان و بویژه بغدادیان را که به سب علویها در مساجد و خیابانها اعتراض کرده بودند، برانگیخت.

(۲۳) همچنین در دوران خلافت متوکل خشکسالی وحشتناکی در عراق روی داد و بسیاری از مردم جان خود را از دست دادند.

در این اثنا رومیان، با دیدن ضعف حکومت عباسی در بلاد اسلام طمع کردند و از نو حملات خود را به شهر قالیقلا واقع در جنوب آسیای صغیر، آغاز کردند و مردم آنجا را شکست سختی دادند.

احادیث گهربار منتخب

قال الامام ابو الحسن، علی الهادی صلوات الله و سلامه علیه:

۱ مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقَى، وَمَنْ اطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ، وَمَنْ اطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ سَخَطَ الْمَخْلُوقِينَ، وَمَنْ اءْشَخَطَ الْخَالِقَ فَقَمِينٌ اءَنْ يَجِلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِينَ. (۶۲)

ترجمه:

فرمود: کسی که تقوی الهی را رعایت نماید و مطیع احکام و مقررات الهی باشد، دیگران مطیع او می شوند.

و هر شخصی که اطاعت از خالق نماید، باکی از دشمنی و عداوت انسان ها نخواهد داشت؛ و چنانچه خدای متعال را با معصیت و نافرمانی خود به غضب درآورد، پس سزاوار است که مورد خشم و دشمنی انسان ها قرار گیرد.

۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ اءْنَسَ بِاللَّهِ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ، وَعَلَامَةُ الْاُنْسِ بِاللَّهِ الْوَحْشَةُ مِنَ النَّاسِ. (۶۳)

ترجمه:

فرمود: کسی که با خداوند متعال مونس باشد و او را انیس خود بداند، از مردم احساس وحشت می کند.

و علامت و نشانه انس با خداوند وحشت از مردم است یعنی از غیر خدا نهراسیدن و از مردم احتیاط و دوری کردن.

۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: السَّهَرُ اءَلْدُ الْمَنَامِ، وَالْجُوعُ يَزِيدُ فِي طَيْبِ الطَّعَامِ. (۶۴)

ترجمه:

فرمود: شب زنده داری، خواب بعد از آن

را لذیذ می گرداند؛ و گرسنگی در خوشمزگی طعام می افزاید یعنی هر چه انسان کمتر بخوابد بیشتر از خواب لذت می برد و هر چه کم خوراک باشد مزه غذا گواراتر خواهد بود.

۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَطْلُبِ الصَّفَا مِمَّنْ كَادِرَتْ عَلَيْهِ، وَلَا النَّصِيحَ مِمَّنْ صَيْرَفَتْ سُوءَ ظَنِّكَ إِلَيْهِ، فَإِنَّمَا قَلْبُ غَيْرِكَ كَقَلْبِكَ لَهُ. (۶۵)

ترجمه:

فرمود: از کسی که نسبت به او کدورت و کینه داری، صمیمیت و محبت مجوی.

همچنین از کسی که نسبت به او بدگمان هستی، نصیحت و موعظه طلب نکن، چون که دیدگاه و افکار دیگران نسبت به تو همانند قلب خودت نسبت به آن ها می باشد.

۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَسِيدُ مَا حَقُّ الْحَسِنَاتِ، وَالزَّهْوُ جَالِبُ الْمَقْتِ، وَالْعُجْبُ صَارِفٌ عَنِ طَلَبِ الْعِلْمِ دَاعٍ إِلَى الْعُمْطِ وَالْجَهْلِ، وَالْبُخْلُ آذَمُّ الْأَخْلَاقِ، وَالطَّمَعُ سَجِيئَةٌ سَيِّئَةٌ. (۶۶)

ترجمه:

فرمود: حسد موجب نابودی ارزش و ثواب حسنات می گردد.

تکبر و خودخواهی جذب کننده دشمنی و عداوت افراد می باشد.

عجب و خودبینی مانع تحصیل علم خواهد بود و در نتیجه شخص را در پستی و نادانی نگه می دارد.

بخیل بودن بدترین اخلاق است؛ و نیز طمع داشتن خصلتی ناپسند و زشت می باشد.

۶ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْهَزْلُ فِكَاهَةُ السُّفَهَاءِ، وَصِنَاعَةُ الْجُهَالِ. (۶۷)

ترجمه:

فرمود: مسخره کردن و شوخی های - بی مورد - از بی خردی است و کار انسان های نادان می باشد.

۷ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدُّنْيَا سُوقٌ رِبِحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَخَسِرَ آخِرُونَ. (۶۸)

ترجمه:

فرمود: دنیا همانند بازاری است که عده ای در آن برای آخرت سود می برند و عده ای دیگر ضرر و خسارت متحمل می شوند.

٨ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : النَّاسُ فِي الدُّنْيَا

بِالْأَمْوَالِ وَفِي الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ. (۶۹)

ترجمه:

فرمود: مردم در دنیا به وسیله ثروت و تجملات شهرت می یابند ولی در آخرت به وسیله اعمال محاسبه و پاداش داده خواهند شد.

۹ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مُخَالَطَةُ الْأَشْرَارِ تَدُلُّ عَلَى شِرَارٍ مَنْ يُخَالِطُهُمْ. (۷۰)

ترجمه:

فرمود: همنشین شدن و معاشرت با افراد شرور نشانه پستی و شرارت تو خواهد بود.

۱۰ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَهْلُ قُمٍ وَأَهْلُ آبِهِ مَغْفُورٌ لَهُمْ، لِزِيَارَتِهِمْ لِبَدْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطُوسٍ، إِعْلَاً وَمَنْ زَارَهُ فَأَصَابَهُ فِي طَرِيقِهِ قَطْرَةٌ مِنَ السَّمَاءِ حَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ. (۷۱)

ترجمه:

فرمود: اهالی قم و اهالی آبه یکی از روستاهای حوالی ساوه آمرزیده هستند به جهت آن که جدم امام رضا علیه السلام را در شهر طوس زیارت می کنند.

و سپس حضرت افزود: هر که جدم امام رضا علیه السلام را زیارت کند و در مسیر راه صدمه و سختی تحمل کند خداوند آتش را بر بدن او حرام می گرداند.

۱۱ عَنِ يَعْقُوبِ بْنِ السَّكَيْتِ، قَالَ: سَاءَ لْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا بِالْقُرْآنِ لَا يَزِدَادُ عَلَى النَّشْرِ وَالذَّرْسِ إِلَّا غَضَاظَهُ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِرِّمَانٍ دُونَ زَمَانٍ، وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ، فَهَوُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِيَّاهُ لِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۷۲)

ترجمه:

یکی از اصحاب حضرت به نام ابن سکیت گوید: از امام هادی علیه السلام سؤال کردم: چرا قرآن با مرور زمان و زیاد خواندن و تکرار، کهنه و مندرس نمی شود؛ بلکه همیشه حالتی تازه و جدید در آن وجود دارد؟

امام علیه السلام فرمود: چون که خداوند متعال قرآن را برای زمان

خاصی و یا طایفه ای مخصوص قرار نداده است؛ بلکه برای تمام دوران ها و تمامی اقشار مردم فرستاده است، به همین جهت همیشه حالت جدید و تازه ای دارد و برای جوامع بشری تا روز قیامت قابل عمل و اجراء می باشد.

۱۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ عَلَى مَنْ لَا تَمْلِكُ عَجْزًا، وَعَلَى مَنْ تَمْلِكُ لَوْمًا. (۷۳)

ترجمه:

فرمود: غضب و تندی در مقابل آن کسی که توان مقابله با او را نداری، علامت عجز و ناتوانی است، ولی در مقابل کسی که توان مقابله و رو در روئی او را داری علامت پستی و رذالت است.

۱۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَأْتِي عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا الْقَوَامُونَ بِضُعْفَاءٍ مُحِيبِينَ وَاهْلٍ وَلَا يَتِينَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَالْأَنْوَارُ تَسْطَعُ مِنْ تِجَانِهِمْ. (۷۴)

ترجمه:

فرمود: علماء و دانشمندانی که به فریاد دوستان و پیروان ما برسند و از آن ها رفع مشکل نمایند، روز قیامت در حالی محشور می شوند که تاج درخشانی بر سر دارند و نور از آن ها می درخشد.

۱۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِبَعْضِ قَهَارِمَتِهِ: اسْتَكْبَرُوا لَنَا مِنَ الْبَاذِنَجَانِ، فَإِنَّهُ حَارٌّ فِي وَقْتِ الْحَرَارَةِ، بَارِدٌ فِي وَقْتِ الْبُرُودَةِ، مُعْتَدِلٌ فِي الْأَوْقَاتِ كُلِّهَا، جَيِّدٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ. (۷۵)

ترجمه:

به بعضی از غلامان خود فرمود: بیشتر برای ما بادمجان پخت نمائید که در فصل گرما، گرم و در فصل سرما، سرد است.

و در تمام دوران سال معتدل می باشد و در هر حال مفید است.

۱۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّشْرِيحُ بِمَشْطِ الْعَاجِ يُبْتَبُ الشَّعْرَ فِي الرَّأْسِ، وَيَطْرُدُ الدُّوْدَ مِنَ الدَّمَاغِ، وَيُطْفِئُ الْمِرَارَ، وَيَتَّقِي اللَّثَّةَ وَالْعُمُورَ. (۷۶)

ترجمه:

فرمود: شانه کردن موها به وسیله شانه عاج، سبب روئیدن و افزایش مو

می باشد، همچنین سبب نابودی کرم های درون سر و مُخ خواهد شد و موجب سلامتی فک و لثه ها می گردد.

۱۶ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اذْكَرُ مَصْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيْ اءْهْلِكَ لَا طَيِّبٌ يَمْنَعُكَ، وَلَا حَيِّبٌ يَنْفَعُكَ. (۷۷)

ترجمه:

فرمود: بیاد آور و فراموش نکن آن حالت و موقعی را که در میان جمع اعضاء خانواده و آشنایان قرار می گیری و لحظات آخر عمرت سپری می شود و هیچ پزشکی و دوستی و ثروتی نمی تواند تو را از آن حالت نجات دهد.

۱۷ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنَّ الْحَرَامَ لَا يَنْمِي، وَاِنَّ نَمِي لَا يُبَارَكُ فِيهِ، وَمَا اءَنْفَقَهُ لَمْ يُؤْجَرْ عَلَيْهِ، وَمَا خَلَّفَهُ كَانَ زَادَهُ اِلَى النَّارِ. (۷۸)

ترجمه:

فرمود: همانا اموال حرام، رشد و نمو ندارد و اگر هم احیاناً رشد کند و زیاد شود برکتی نخواهد داشت و با خوشی مصرف نمی گردد.

و آنچه را از اموال حرام انفاق و کمک کرده باشد اجر و پاداشی برایش نیست و هر مقداری که برای بعد از خود به هر عنوان باقی گذارد معاقب می گردد.

۱۸ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْحِكْمَةُ لَا تَنْجِعُ فِي الطَّبَاعِ الْفَاسِدَةِ. (۷۹)

ترجمه:

فرمود: حکمت اثری در دل ها و قلب های فاسد نمی گذارد.

۱۹ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخِطُونَ عَلَيْهِ. (۸۰)

ترجمه:

فرمود: هر که از خود راضی باشد بدگویان او زیاد خواهند شد.

۲۰ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاِحِدَةً وَاِلِلْجَاذِعِ اِثْنَانِ. (۸۱)

ترجمه:

فرمود: مصیبتی که بر کسی وارد شود و صبر و تحمل نماید، تنها یک ناراحتی است؛ ولی چنانچه فریاد بزنند و جزع کنند دو ناراحتی خواهد داشت.

٢١ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ لِلَّهِ بَقَاعًا يُحِبُّ أَنْ يُدْعَى فِيهَا

فَيَسْتَجِيبُ لِمَنْ دَعَاهُ، وَالْحَيْرُ مِنْهَا. (۸۲)

ترجمه:

فرمود: برای خداوند بقعه ها و مکان هائی است که دوست دارد در آن ها خدا خوانده شود تا آن که دعاها را مستجاب گرداند که یکی از بُقعه ها حائر و حرم امام حسین علیه السلام خواهد بود.

۲۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُثِيبُ وَالْمُعَاقِبُ وَالْمُجَازِي بِالْأَعْمَالِ عَاجِلًا وَآجِلًا. (۸۳)

ترجمه:

فرمود: همانا تنها کسی که ثواب می دهد و عقاب می کند و کارها را در همان لحظه یا در آینده پاداش می دهد، خداوند خواهد بود.

۲۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ. (۸۴)

ترجمه:

فرمود: هر کس به خویشتن اِهانَت کند و کنترل نفس نداشته باشد خود را از شر او در امان ندان.

۲۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلتَّوَاضُعُ اءَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مَا تُحِبُّ اءَنْ تُعْطَاَهُ. (۸۵)

ترجمه:

فرمود: تواضع و فروتنی چنان است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو آن کنند.

۲۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنَّ الْجِسْمَ مُحَدَّثٌ وَاللَّهُ مُحَدِّثُهُ وَ مُجَسِّمُهُ. (۸۶)

ترجمه:

فرمود: همانا اجسام، جدید و پدیده هستند و خداوند متعال به وجود آورنده و تجسّم بخش آن ها است.

۲۶ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَيْئَ مَعَهُ، ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بَدِيعًا، وَاخْتَارَ لِنَفْسِهِ اءَحْسَنَ الْأَسْمَاءِ. (۸۷)

ترجمه:

فرمود: خداوند از ازل، تنها بود و چیزی با او نبود، تمام موجودات را با قدرت خود آفریده، و بهترین نام ها را برای خود برگزید.

۲۷ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا قَامَ الْقَائِمُ يَقْضِي بَيْنَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ كَقَضَاءِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا يَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ. (۸۸)

ترجمه:

فرمود: زمانی که حضرت حجت (عج) قیام نماید در بین مردم به علم خویش قضاوت می نماید؛ همانند حضرت داود علیه السلام

که از دلیل و شاهد سؤال نمی فرماید.

۲۸ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِينَ وَ مَنْ أَسَخَطَ الْخَالِقَ فَقَمِنَ أَنْ يَحِلَّ بِهِ الْمَخْلُوقِينَ. (۸۹)

ترجمه:

فرمود: هر کس مطیع و پیرو خدا باشد از قهر و کارشکنی دیگران باکی نخواهد داشت.

۲۹ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْعِلْمُ وَرِاثَةٌ كَرِيمَةٌ وَالْأَدَبُ حُلَّةٌ حَسَنَةٌ، وَالْفِكْرَةُ مِرْآتٌ صَافِيَةٌ. (۹۰)

ترجمه:

فرمود: علم و دانش بهترین یادبود برای انتقال به دیگران است، ادب زیباترین نیکی‌ها است و فکر و اندیشه آئینه صاف و تزیین کننده اعمال و برنامه‌ها است.

۳۰ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعُجْبُ صَارِفٌ عَنِ طَلَبِ الْعِلْمِ، دَاعٍ إِلَى الْجَهْلِ وَالْغَمَطِ. (۹۱)

ترجمه:

فرمود: خودبینی و غرور، انسان را از تحصیل علوم باز می‌دارد و به سمت حقارت و نادانی می‌کشاند.

۳۱ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تُحَيِّبْ رَاجِيكَ فَيَمُوتَكَ اللَّهُ وَيُعَادِيكَ. (۹۲)

ترجمه:

فرمود: کسی که به تو امید بسته است ناامیدش مگردان، و گرنه مورد غضب خداوند قرار خواهی گرفت.

۳۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا اسْتَرَاحَ ذُو الْحِرْصِ. (۹۳)

ترجمه:

فرمود: شخص طماع و حریص نسبت به اموال و تجملات دنیا هیچگاه آسایش و استراحت نخواهد داشت.

۳۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعِتَابُ مِفْتَاحُ التَّقَالِي، وَالْعِتَابُ خَيْرٌ مِنَ الْحَقْدِ. (۹۴)

ترجمه:

فرمود: (مواظب باش که) عتاب و پرخاش‌گری، مقدمه و کلید غضب است، ولی در هر حال پرخاش‌گری نسبت به کینه و دشمنی درونی بهتر است (چون کینه، ضررهای خطرناک تری را در بردارد).

٣٤ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْغِنَى قَلْبُهُ تَمَنَّىكَ، وَالرِّضَا بِمَا يَكْفِيكَ، وَالْفَقْرُ شَرُّهُ النَّفْسِ وَشِدَّةُ الْقُنُوطِ، وَالذِّقَّةُ إِتْبَاعُ الْيَسِيرِ وَالنَّظْرُ فِي الْحَقِيرِ. (٩٥)

پاورقی ها

(١) سوره هود، آیه ١١٦.

(٢) سوره حدید، آیه ٢٥.

(٣) سوره جمعہ، آیه ٢.

(٤) سوره نساء،

(۵) سوره حج، آیه ۴۰.

(۶) چنان که گفته شد این حدیث مفصل است و ما تنها به نقل قسمتی که در اینجا ضروری می نمود پرداختیم.

بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۰.

(۷) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۱ به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۰۸.

(۸) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۷.

(۹) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۷.

(۱۰) همان مأخذ، ص ۱۲۸.

(۱۱) گروهی از قریش با بر چیدن ابروها) از روی تکبر (و دراز گردانیدن انگشتان با مابه مفاخره برخاستند.

(۱۲) چون با یکدیگر منازعه کردیم، قضا به نفع ما و بر زیان ایشان حکم داد بدانچه بانگ صومعه ها گفتند.

(۱۳) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.

(۱۴) بر فراز قله های کوههایی که آنان را نگاهبانی می کرد خفتند و مغلوب شدند و قله ها آنها را سودی نرساند.

(۱۵) پس از دوره ای از عزت و سرفرازی از دژهایشان پایین کشیده شدند و در گودالی مسکن گرفتند ای وای که درچه جای

بدی فرود آمدند! (۱۶) بانگ دهنده ای پس از دفن آنها فریاد زد: کجا رفت آن دستبندها و تاجها و جامه های فاخر ابریشمین؟

(۱۷) کجا شد آن چهره های به ناز پرورده که در برابر آنها پرده ها می زدند و سایبانها؟ (۱۸) پس قبر، چهره آنان را نشان دهد

هنگامی که بدشان آید: این است چهره هایی که کرمها) برای خوردن آنها) بر روی چهره شان رفت و آمد می کنند.

(۱۹) دیر زمانی کامرانی و عیش و نوش کردند و امروز چنان شده اند که پس از آن همه خوردن و کامروایی کردن، خورده

می شوند.

(۲۰) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱ - ۲۱۲.

(۲۱) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۶، حدیث هشتم.

(۲۲) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۷ - ۲۰۸.

٢٣) تاريخ الإسلام السياسي - حسن إبراهيم حسن، ج ٣، ص ٥.

٢٤) تاريخ الإسلام السياسي - حسن إبراهيم حسن، ج ٣، ص ٥.

٢٥) بحارالانوار، ج ٥٠، ص ٢١٤ - ٢١٣.

٢٦) همان مأخذ به نقل از ابن اثیر، ج ٧، ص ٢٩.

٢٧) بحارالانوار، ج ٥٠، ص ٨.

به نقل از این اثر، ج ۷، ص ۶۱ - ۶۰.

(۲۸) همان مأخذ، ص ۱۰.

(۲۹) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۹.

(۳۰) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۳.

(۳۱) همان مأخذ، ص ۱۷۶.

(۳۲) بحارالانوار، ج ۳۰۱.

۵۰.

(۳۳) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۱.

(۳۴) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۳.

(۳۵) همان مأخذ، ص ۱۳۰.

(۳۶) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۸.

(۳۷) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴.

(۳۸) سوره توبه، آیه ۲۵.

(۳۹) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۳ - ۱۶۲.

(۴۰) سوره هود، آیه ۶۵.

(۴۱) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۴.

(۴۲) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۰ - ۱۹۹.

(۴۳) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۵ - ۱۲۴.

(۴۴) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۰ (۴۵) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۳.

(۴۶) فی رحاب ائمه اهل البيت عليهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۳.

- (٤٧) همان مأخذ، ص ١٨٣.
- (٤٨) بحار الانوار، ج ٥٠، ص ١١٤.
- (٤٩) سورة حج، آيه ٤٠.
- (٥٠) سورة طلاق، آيه ٣.
- (٥١) بحار الانوار، ج ٥٠، ص ١٢٦.
- (٥٢) همان مأخذ، ص ١٤٠.
- (٥٣) بحار الانوار، ج ٥٠، ص ١٢٩.
- (٥٤) همان مأخذ، ص ١٥٥.
- (٥٥) بحار الانوار، ج ١٤٢ - ١٤١.
- ٥٠.
- (٥٦) بحار الانوار، ج ١٦٠ - ١٥٨.
- ٥٠.
- (٥٧) بحار الانوار، ج ٥٠، ص ١٧٩.
- (٥٨) سورة حجر، آيه ٧٥.
- (٥٩) بحار الانوار، ج ٥٠، ص ١٥١.
- (٦٠) بحار الانوار، ج ٥٠، ص ١٥١.
- (٦١) همان مأخذ، ص ١٤٤ - ١٤٢.
- (٦٢) بحار الانوار، ج ٥٠، ص ١٨٣.
- (٦٣) بحار الانوار، ج ٥٠، ص ١٨٣.
- (٦٤) بحار الانوار، ج ٥٠، ص ١٥٦ - ١٥٥.

۶۵) همان مأخذ، ص ۱۷۳.

۶۶) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۷.

۶۷) زیارت جامعه از کتاب "الانوار اللامعه فی شرح زیاره الجامعه"، عبد الله شبر، ص ۱۲۳.

۶۸) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۸ - ۱۷۷.

۶۹) فی رحاب ائمه اهل البيت عليهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۰.

۷۰) فی رحاب ائمه اهل البيت عليهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۱.

چهاردهم ذی الحجّه

شق القمر معجزه ای از معجزات پیامبر (ص)

۱- تاریخ وقوع این معجزه

در اینکه این معجزه در زمان رسول خدا (ص) و در مکه انجام شده اختلافی در روایات و گفتار محدثین نیست و مسئله اجماعی است، ولی در مورد تاریخ آن اختلافی در روایات و کتابها بچشم می خورد.

از مرحوم طبرسی در اعلام الوری و راوندی در خرائج نقل شده که گفته اند این داستان در سالهای اول بعثت اتفاق افتاد (۱) ولی مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان در دو جا ذکر کرده که این ماجرا در

سال پنجم قبل از هجرت اتفاق افتاد (۲) و در یک جای آن از پاره ای روایات نقل کرده که:

این داستان در آغاز شب چهاردهم ذی حجه پنج سال قبل از هجرت اتفاق افتاد. و مدت آن نیز اندکی بیش نبود.

۲- چگونگی ماجرا

در روایات مختلفی که در تواریخ شیعه و اهل سنت از ابن عباس و انس بن مالک و دیگران نقل شده عموماً گفته اند:

این معجزه بنا بدرخواست جمعی از سران قریش و مشرکان مانند ابو جهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و دیگران انجام شد، بدین ترتیب که آنها در یکی از شبها که تمامی ماه در آسمان بود بنزد رسول خدا (ص) آمده و گفتند: اگر در ادعای نبوت خود راستگو و صادق هستی دستور ده این ماه دو نیم شود! رسول خدا (ص)

بدانها گفت: اگر من اینکار را بکنم ایمان خواهید آورد؟

گفتند: آری، و آنحضرت از خدای خود درخواست این معجزه را کرد و ناگهان همگی دیدند که ماه دو نیم شد بطوری که کوه حرا را در میان آن دیدند و سپس ماه به هم آمد و دو نیمه آن به هم چسبید و همانند اول گردید، و رسول خدا (ص) دوبار فرمود:

«اشهدوا، اشهدوا» یعنی گواه باشید و بنگرید!

مشرکین که این منظره را دیدند بجای آنکه به آنحضرت ایمان آورند گفتند! «سحرنا محمد» محمد ما را جادو کرد، و یا آنکه گفتند: «سحر القمر، سحر القمر» ماه را جادو کرد!

برخی از آنها گفتند: اگر شما را جادو کرده مردم شهرهای دیگر را که جادو نکرده! از آنها پرسید، و چون از مسافران و مردم شهرهای دیگر پرسیدند آنها نیز مشاهدات خود را در دو نیم شدن ماه بیان داشتند (۳).

و در پاره ای از روایات آمده که این ماجرا دو بار اتفاق افتاد ولی برخی از شارحین حدیث گفته اند: منظور از دو بار همان دو قسمت شدن ماه است نه اینکه این جریان دو

بار اتفاق افتاده باشد. (۴) و البته مجموع روایاتی که درباره این معجزه وارد شده حدود بیست روایت میشود که در کتابهای حدیثی شیعه و اهل سنت مانند بحار الانوار و سیره النبویه ابن کثیر و در المنثور سیوطی و دیگران نقل شده.

۳- گفتار بزرگان در مورد اجماع و تواتر روایات در این باره

عموم محدثین و علمای اسلامی درباره وقوع این معجزه از رسول خدا (ص) ادعای اجماع و تواتر روایات را کرده اند چنانچه مرحوم طبرسی از علمای شیعه در مقام رد گفتار مخالف گفته:

«المسلمین اجمعوا علی ذلك فلا یعتد بخلاف من خالف فيه...» (۵) مسلمانان بر انجام این معجزه اجماع دارند و از اینرو بگفتار مخالف اعتنائی نیست.

و ابن شهر آشوب در مناقب گوید:

«اجمع المفسرون و المحدثون سوی عطاء و الحسن و البلخی فی قوله «اقتربت الساعه...» انه اجتمع المشركون. و آنگاه داستان را نقل کرده « (۶).

و از علمای اهل سنت نیز فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب در تفسیر سوره قمر گوید:

«المفسرون باسره علی ان المراد ان القمر حصل فيه الانشقاق...» (۷).

مفسران همگی بر این عقیده اند که در ماه انشقاق پدید آمد و دو نیم شد...

و سپس داستان را بهمانگونه که ما نقل کردیم بیان می کند.

و از قاضی در شفاء نقل شده که گفته:

«اجمع المفسرون و اهل السنه علی وقوع الانشقاق...» (۸) چنانچه ابن کثیر در سیره النبویه گوید:

«و قد اجمع المسلمون علی وقوع ذلك فی زمنه علیه الصلاه و السلام و جاءت بذلك الاحادیث المتواتره من طرق متعدده تفید القطع عند من احاط بها و نظر فیها» (۹).

-مسلمانان اجماع بر وقوع آن در زمان آنحضرت دارند و حدیثهای متواتره نیز از طرق متعدده در این باره رسیده که برای هر کس که بدانها احاطه داشته و در آنها نظر افکنده موجب قطع خواهد شد.

و مرحوم علامه طباطبائی از دانشمندان و

«آیه شق القمر بید النبی(ص) بمکه قبل الهجرة باقتراح من المشركين مما تسلمها المسلمون بلا ارتياب منهم».

-معجزه شق القمر بدست رسول خدا(ص) در مکه پیش از هجرت بنا بر درخواست مشرکان از موضوعاتی است که مسلمانها همگی وقوع آنرا مسلم دانسته و تردیدی در آن نکرده اند.

و از دانشمندان معاصر اهل سنت نیز دکتر سعید بوطی نویسنده کتاب فقه السیره در اینباره گوید:

«و هذا امر متفق عليه بين العلماء انه قد وقع في زمان النبی(ص) و انه كان احدی المعجزات» (۱۰).

-و این چیزی است که میان علماء مورد اتفاق است که در زمان رسول خدا(ص) اتفاق افتاده و یکی از معجزات اوست.

و این بود نمونه هائی از گفتار علماء و محدثین شیعه و اهل سنت در اینباره، و از اینرو بهتر آنست که از ذکر گفته های مخالفان صرف نظر کرده و بدنبال بخش بعدی برویم و انشاء الله تعالی در پایان مقاله به برخی از شباهت آنها پاسخ خواهیم داد.

۴-دلیلی از قرآن کریم

بجز برخی معدود از اهل تفسیر همانگونه که در خلال بحثهای گذشته گفته شد:عموم مفسران شیعه و اهل سنت گفته اند: آیه مبارکه:

«اقتربت الساعة و انشق القمر، و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر».

-قیامت نزدیک شد و ماه شکافت، و اگر معجزه ای ببینند روی بگردانند و گویند جادوئی است مستمر.

درباره همین معجزه شق القمر نازل شده و همان داستان راباز گو میکند که مشرکان درخواست چنین معجزه ای کردند و چون به وقوع پیوست روی گردانده و گفتند: جادوئی است مانند جادوهای دیگر.

تنها از حسن و عطا و بلخی نقل شده که گفته اند: «انشق» در اینجا بمعنای «سینشق» است یعنی بزودی در قیامت ماه دو نیم خواهد شد و اینکه بلفظ ماضی آمده بخاطر اینکه محققا واقع خواهد شد، ولی این تفسیر بگفته علامه طباطبائی و دیگران بسیاری پایه است و دلالت آیه بعدی که می فرماید: «و ان یروا»

آیه يعرضوا، و يقولوا سحر مستمر» آنرا رد می کند برای اینکه سیاق آن آیه روشن ترین شاهد است بر اینکه منظور از «آیت معجزه بقول مطلق است، که شامل دو نیم کردن ماه هم میشود، یعنی حتی اگر دو نیم شدن ماه را هم ببینند میگویند سحری است پشت سر هم، و معلوم است که روز قیامت روز پرده پوشی نیست، روزیست که همه حقایق ظهور می کند، و در آنروز همه در بدر دنبال معرفت می گردند، تا بآن پناهنده شوند. و معنا ندارد در چنین روزی هم بعد از دیدن «شق القمر» باز بگویند این سحری است مستمر، پس هیچ چاره ای نیست جز اینکه بگوئیم شق القمر آیت و معجزه ای بوده، که واقع شده، تا مردم را بسوی حق و صدق دلالت کند، و چنین چیزی را ممکن است انکار کنند و بگویند سحر است.

نظیر تفسیر بالا- در بی پایگی گفتار بعضی دیگر است که گفته اند: کلمه «آیت» اشاره است بآن مطلبی که ریاضی دانان این عصر بآن پی برده اند، و آن اینست که کره ماه از زمین جدا شده، همانطور که خود زمین هم از خورشید جدا شده، پس جمله «و انشق القمر» اشاره است بیک حقیقت علمی، که در عصر نزول آیه کشف نشده بود، بعد از صدها قرن کشف شد.

وجه بی پایگی این تفسیر اینست که در صورتی که گفتار ریاضی دانان صحیح باشد آیه بعدی که می فرماید: «و ان یروا آیه يعرضوا و يقولوا سحر مستمر» با آن نمی سازد، برای اینکه از احدی نقل نشده که گفته باشد خود ماه سحری است مستمر.

علاوه بر اینکه جدا شدن ماه از زمین اشتقاق است، و آنچه در آیه شریفه آمده انشقاق است، و انشقاق را جز پیاره شدن چیزی و دو نیم شدن آن اطلاق نمی کنند، و هرگز جدا شدن چیزی از چیز دیگر که قبلا با آن یکی بوده را انشقاق نمی گویند.

و نظیر وجه بالا در بی پایگی این وجه است که بعضی اختیار کرده گفته اند: انشقاق قمر بمعنای برطرف شدن لمت شب هنگام طلوع آن است، و

نیز اینکه بعضی دیگر گفته اند: انشقاق قمر کنایه است از ظهور امر و روشن شدن حق.

البته این آیه خالی از این اشاره نیست، که انشقاق قمر یکی از لوازم نزدیکی ساعت است.

۵- پاسخ از چند اشکال

یکی از اشکالهایی که بر وقوع معجزه شق القمر شده و بامعجزه معراج رسول خدا(ص) نیز از این جهت مشترک است اشکالی است که سابق بر این، روی فرضیه بطلمیوس که خرق و التیام را در افلاک محال می دانستند کرده اند و خلاصه فرضیه آنها این بود که افلاک را اجسامی بلورین می دانستند و مجموعه آنها را نیز نه فلک می پنداشتند که همانند ورقه های پیاز روی هم قرار گرفته و ستارگان نیز همچون گل میخی بر آنها چسبیده بود و حرکت ستارگان را نیز با حرکت افلاک می گرفت، یعنی هر فلکی حرکتی داشت و قهرا با حرکت فلک گل میخی هم که بر او چسبیده بود حرکت می کرد، و روی این نظریه می گفتند خرق و التیام- یعنی شکسته و بسته شدن- در آنها محال است، و چون شق القمر- دو نیم شدن ماه- و هم چنین داستان معراج جسمانی رسول خدا مستلزم خرق و التیام در افلاک میشد آنرا منکر شده و یا دست به تاویل و توجیه در آنها می زدند، غافل از آنکه قرنهای قبل از جا افتادن این نظریه غلط، قرآن کریم آنرا مردود دانسته و پنبه افلاک پوسته پیازی را زده است، آنجا که درباره خورشید و ماه و فلک گوید: «و الشمس تجری لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم، و القمر قدرناه منازل حتی عاد كالعرجون القديم، لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون».

(سوره یس آیه ۳۸-۴۰)

که اولاً حرکت و جریان را به خود خورشید و ماه نسبت میدهد، و ثانیاً «فلک» را مدار آنها دانسته و ثالثاً حرکت آنها را در این مدار بصورت «شنا» و شناوری بیان فرموده، و فضای آسمان بی انتها

را بصورت دریای بیکرانی ترسیم فرموده که این ستارگان همچون ماهیان در آن شناوری میکنند. و علم و کشفیات و اختراعات جدید و سفینه های فضائی و موشکها و آپولوها و لوناها نیز این حقیقت قرآن را به اثبات رسانید، و برهیت بطلمیوسی خط بطلان کشیده و در زوایای تاریخ دفن کرد. و یا این آیه که در سوره فصلت (آیه ۱۱) آمده که می فرماید:

«ثم استوی الی السماء و هی دخان» که آسمان را همانند دودی دانسته، و آیات دیگر که جای ذکر آنها نیست.

اشکال دیگری که برخی به این معجزه کرده اند اینست که اگر اینطور که میگویند قرص ماه دو نیم شده باشد باید تمام مردم دنیا دیده باشند، و رصد بندگان شرق و غرب عالم این حادثه را در رصدخانه خود ضبط کرده باشند، چون این از عجیب ترین آیات آسمانی است، و تاریخ تا آنجا که در دست است و همچنین کتب علمی هیئت و نجوم که از اوضاع آسمانی بحث می کنند نظیری برای آن سراغ ندارد، و قطعاً اگر چنین حادثه ای رخ داده بود اهل بحث کمال دقت و اعتناء در شنیدن و نقل آن را بکار می بردند، و می بینیم که نه در تاریخ از آن خبری هست و نه در کتب علمی اثری از آن دیده می شود؟

پاسخی که از این اعتراض داده اند خلاصه اش این است که گفته اند: اولاً ممکن است مردم آنشب از این حادثه غفلت کرده باشند، زیرا چه بسیار حوادث جوی و زمینی رخ می دهد که مردم از آن غافلند، و اینطور نیست که هر حادثه ای رخ دهد مردم بفهمند، و آنرا نزد خود محفوظ نگهداشته، پشت به پشت و سینه بسینه تا عصر ما به یکدیگر منتقل کنند.

و ثانیاً سرزمین حجاز و اطراف آن از شهرهای عرب غیره رصدخانه ای نداشتند، تا حوادث جوی را ضبط کند، رصدخانه هائی که در آن ایام بفرضی که بوده باشد در شرق درهند، و

در مغرب در روم و یونان و غیره بوده، در حالیکه تاریخ از وجود چنین رصدخانه هائی در این نواحی و در ایام وقوع حادثه هم خبر نداده و این جریان بطوریکه در بعضی از روایات آمده در اوائل شب چهاردهم ذی الحجه سال هشتم بعثت یعنی پنج سال قبل از هجرت اتفاق افتاده.

علاوه بر اینکه بلاد مغرب که اعتنائی باینگونه مسائل داشته اند (البته اگر در آن تاریخ چنین اعتنائی داشته بودند) بامکه اختلاف افق داشته اند، اختلاف زمانی زیادیکه باعث میشد آن بلاد جریان را نبینند، چون بطوریکه در بعضی از روایات آمده قرص ماه در آن شب تمام بوده، و در حوالی غروب خورشید و اوائل طلوع ماه اتفاق افتاده، و میانه انشقاق ماه و دوباره متصل شدن آن زمانی اندک فاصله شده است، ممکن است مردم آن بلاد وقتی متوجه ماه شده اند که اتصال یافته بوده.

از اینهم که بگذریم، ملت های غیر مسلمان یعنی اهل کلیسا و بتخانه را در امور دینی و مخصوصا حوادثی که بنفع اسلام باشد متهم و مغرض می دانیم، و چه بسیار حوادث مهمتر از این را نادیده گرفته و نقل نکرده اند.

اشکال دیگری هم برخی با استناد به پاره ای از آیات کریمه قرآنی کرده اند که مرحوم علامه طباطبائی در ذیل همین آیات سوره قمر نقل کرده و جواب کافی و شافی به آن داده بتفصیلی که هر که خواهد به تفسیر المیزان آن مرحوم مراجعه نماید.

و بطور کلی در پاسخ این گونه اعتراضات و شبهات باید بگوئیم:

ما وقتی مسئله نبوت را پذیرفتیم و به «غیب» ایمان آورده و معجزه را قبول کردیم دیگر جائی برای بحث و رد و ایراد و تاویل و توجیه باقی نمی ماند، مگر با کدام تجزیه و تحلیل مادی مسئله شکافتن سنگ سخت با ضربه چوب و بیرون آمدن دوازده چشمه آب گوارا قابل توجیه است (۱۱)، و با کدام حساب ظاهری حاضر کردن تخت بلقیس در

یک چشم برهم زدن از صنعا به بیت المقدس قابل درک و قبول است (۱۲)، و با کدام وسیله ای-جز معجزه-میتوان عصای چوبی را به اژدهائی بزرگ «ثعبان مبین» تبدیل نمود (۱۳)، و یا با زدن همان عصای چوبین بدر یا میتوان آنرا شکافت، و دوازده شکاف در آن پدیدار کرد، (۱۴) و لشکری عظیم را از آن دریا عبور داد.

اینها و امثال اینها معجزاتی است که در قرآن کریم آمده و روایات صحیحه اثبات آنها را تضمین کرده که از آنجمله است معجزه معراج جسمانی و «شق القمر» و در برابر آنها نمی توان باتئوریهها و فرضیه هائی همچون «محال بودن خرق و التیام در افلاک» و هیئت بطلمیوسی که سالها و قرنها بعنوان یک قانون مسلم علم هیئت مورد قبول دانشمندان بوده و امروزه بطلان آن به اثبات رسیده و بصورت مضحکه ای در آمده دست بتاویل و توجیه این آیات و روایات زد، چنانچه برخی در گذشته و یا امروز متاسفانه اینکار را کرده اند.

و اساس این توجیهات و تاویلات آن است که ظاهرا اینان معنای صحیح «نبوت» و «وحی» و ارتباط انبیا را با عالم غیب و حقیقت جهان هستی ندانسته و یا همه را خواسته اند با فکرمادی و عقل ناقص خود فهمیده و تجزیه و تحلیل کنند، و قدرت لا یزال و بی انتهای آفریدگار جهان را از یاد برده اند و در نتیجه به چنین تاویلاتی دست زده اند و گرنه بگفته «ویلیم جونز» (۱۵):

-آن قدرت بزرگی که این عالم را آفرید از اینکه چیزی از آن کم کند یا چیزی بر آن بیفزاید عاجز و ناتوان نخواهد بود!

و بگفته آن دانشمند دیگر اسلامی «دکتر محمد سعیدبوطی» (۱۶) اطراف وجود ما و بلکه خود وجودمان را همه گونه معجزه ای فرا گرفته ولی بخاطر انس و الفتی که ما به آنها پیدا کرده ایم برای ما عادی شده و آنها را معمولی می دانیم

در صورتیکه در حقیقت هر کدام معجزه و یا معجزاتی شکفت انگیز است.

مگر این ستارگان بی شمار، و حرکت این افلاک، و قانون جاذبه زمین و یا ستارگان دیگر، و حرکت ماه و خورشید، و این نظم دقیق و حساب شده، و خلقت اینهمه موجودات ریز و درشت بلکه خلقت خود انسان- که آن دانشمندان بزرگ او را موجودناشناخته نامیده- و گردش خون در بدن، مسئله روح، و مسئله مرگ و حیات، و هزاران مسئله پیچیده و مرموز دیگری که در وجود انسان و خلقت حیوانات و موجودات دیگر بکار رفته و موجود است معجزه نیست!

با اندکی تأمل و دقت انسان به اعجاز همگی پی برده و همه را معجزه میدانند ولی از آنجا که مانوس و مالوف بوده برای ماصورت عادی پیدا کرده و از حالت اعجازی آنها غافل شده ایم.

یک تذکر پایانی

همانگونه که گفتیم: در مسئله معراج و شق القمر هر چه را برای ما از نظر قرآن و حدیث صحیح به اثبات رسیده می پذیریم، و اما پاره ای از روایات غیر صحیح و به اصطلاح «شاذ»ی را که در کتابها دیده می شود، مانند آنکه در مسئله شق القمر نقل شده که ماه به دو نیم شد و بگریبان رسول خدا رفت و سپس نیمی از آستین راست و نیمی از آستین چپ آنحضرت خارج شد و دوباره به آسمان رفت و بیکدیگر چسبید. نمی پذیریم و بلکه اینگونه نقلها را مجعول می دانیم. و بگفته ابن کثیر این گفته برخی قصه پردازانی است که هیچ اصلی ندارد و دروغی آشکار است که صحت ندارد (۱۷).

و یا پاره ای از خصوصیات و روایاتی که در داستان معراج و مشاهدات رسول خدا صلی الله علیه و آله در آسمانها و بهشت و دوزخ آمده و روایت صحیح و نقل معتبری آنرا تایید نکرده مانمی پذیریم و اصراری هم به قبول آن نداریم.

پی نوشتها:

۱. بحار الانوار- ج ۱۷- ص ۳۵۴ و ۳۵۷.

۲. المیزان- ج ۱۹- ص ۶۹ و

۳. بحار الانوار- ج ۱۷- ص ۳۴۷-۳۶۳، سیره ابن کثیر- ج ۲- ص ۱۱۳-۱۲۱.

۴. به صفحه ۳۵۰ از جلد ۱۷ بحار و پاورقی آن مراجعه شود.

۵. مجمع البیان- ج ۹- ص ۱۸۶.

۶. بحار الانوار- ج ۱۷- ص ۳۵۷.

۷. مفاتیح الغیب- ج ۲۹- ص ۲۸.

۸. بحار الانوار- ج ۱۷- ص ۳۴۹.

۹. سیره النبویه- ج ۲- ص ۱۱۴.

۱۰. فقه السیره- ص ۱۵۰.

۱۱. «و اوحینا الی موسی اذا استسقی قومه ان اضرب بعصاک الحجر، فانجست منه اثنتا عشرة عینا...» (سوره اعراف- آیه ۱۶۰).

۱۲. «قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک...» (سوره نمل- آیه ۴۰).

۱۳. «فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین» (سوره شعرا- آیه ۳۲).

۱۴. به آیات مبارکه سوره بقره- آیه ۵۰ و سوره طه- آیه ۷۷ و سوره شعرا- آیه ۶۳ و سوره دخان- آیه ۲۴ مراجعه شود.

۱۵ و ۱۶. فقه السیره- ص ۱۵۰-۱۵۱.

۱۷. سیره النبویه ابن کثیر- ج ۲- ص ۱۲۰-۱۲۱.

درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام جلد ۳ صفحه ۲۴۷

رسولی محلاتی

مجدهم ذی الحجه

عید غدیر خم بزرگ ترین واقعه تاریخی اسلام از زبان علما و راویان سنی

عید غدیر خم بزرگ ترین واقعه تاریخی اسلام از زبان علما و راویان سنی

عبدالله... از براء بن عازب روايت می کند: همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله) و سلم در غدیر خم پیاده شدیم. حضرت دستور داد همه برای نماز جمع شوند سپس زیر دو درخت را تمیز کرد و نماز ظهر را خواند. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم آیا من به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: آیا من نسبت به مؤمن از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. عمر نزد آن حضرت (علی علیه السلام) رفت و گفت: مبارک باشد ای پسر ابی طالب! مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

اسد الغابه ج ۴ ص ۲۸

ابو الفضل ابن ابی عبیدالله... از عبدالرحمان بن ابی لیلی روايت می کند: دیدم علی علیه السلام در میدان کوفه می فرماید: مردم شما را به خدا کدامیک از شما شنیدید که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در غدیر خم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه. راوی می گوید: دوازده نفر از کسانی که در جنگ بدر حضور داشتند برخاستند و شهادت دادند که ما در غدیر خم شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین سزاوارتر از خودشان نیستم و آیا زنان من مادران مؤمنین نیستند؟ همه گفتند: بله. فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

مثل همین روايت از براء بن عازب نقل شده که در آن آمده: عمر به آن حضرت (علی علیه

السلام) گفت: ای پسر ابوطالب امروز ولی و پیشوای هر مؤمن گشتی.

الروضه المختاره ص ۷۹

غدیر خم محلی است بین مکه و مدینه. در این محل بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله. عمر گفت: خوشا به سعادتت یا علی که مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی.

المعیار و الموازنه ص ۲۱۳

خطیب و حافظ حسکانی و ابن عساکر و ابن کثیر و خوارزمی و ابن مغازلی با سندهای مختلفی از ابو هریره روایت می کنند: هر کس روز هیجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد، شصت ماه روزه برای او نوشته می شود. روز هیجدهم ذی الحجه روز غدیر خم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و بلند نمود و فرمود: آیا من ولی و سرپرست مؤمنین نیستم؟ گفتند: بله یا رسول الله! فرمود: هر که را من مولای اویم پس علی مولای اوست (من کنت مولاه فعلی مولاه) عمر بن خطاب به آن حضرت عرض کرد: به به! ای پسر ابوطالب! مولای من و مولای هر مسلمان شدی. آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود " الیوم اکملت لکم دینکم " (امروز دین شما را کامل کردم)

کنز العمال ج ۱۳ ص ۳۳۳ ح ۳۶۴۲۰

برای بن عازب روایت می کند: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم در غدیر خم پیاده شدیم. حضرت دستور داد همه برای نماز جمع شوند. سپس زیر دو درخت را تمیز کرد و نماز ظهر را خواند. سپس دست علی علیه السلام گرفت و فرمود: ای مردم آیا من به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: آیا من نسبت به مؤمن از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. عمر نزد آن حضرت (علی علیه السلام) رفت و گفت: مبارک باشد ای پسر ابی طالب! مولای هر مرد

البدایه و النهایه ج ۵ ص ۲۲۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از حجه الوداع در محلی بین مکه و مدینه، نزدیک جحفه بنام غدیر خم خطبه خواند و در آن فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام را بیان فرمود و شکایت کسانی را که از آن حضرت شاکی بودند، بیمورد دانست، زیرا آنچه را که آنان بخل و جور تصور می کردند جز عدالت و صواب نبوده است. در همان سال در همان محل در روز یکشنبه هیجدهم ذی الحجه در زیر درخت خطبه ای عظیم خواند و در آن فضیلت و امانتداری و عدالت و قرب و منزلت او (علی علیه السلام) را نسبت به خود بیان فرمود بطوریکه هر کس ناراحتی از او به دل داشت آنرا فراموش کرد. ما در اینجا احادیث ابو جعفر محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر و تاریخ را که در دو جلد آنها را از ضعیف و صحیح جمع آوری کرده نقل می نمایم همچنین احادیث حافظ کبیر ابو القاسم بن عساکر را که بسیار در این مورد روایاتی را آورده، می نویسیم. ما عین روایات را با همان الفاظ نقل می کنیم. اما شیعیان باید بدانند که نمی توانند به آن روایت بر حقانیت خود استدلال نمایند که در آینده دلیل آنرا خواهیم گفت.

محمد بن اسحاق... از یزید بن طلحه بن یزید بن رکانه روایت می کند: هنگامی که علی علیه السلام از یمن بازمی گشت عجله داشت که زودتر در مکه خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله برساند. لذا یکی از اصحاب را به جای خود قرار داد.

این شخص

لباسهائی را که (بعنوان زکات یا غنیمت) همراه داشت بین افراد تقسیم کرد و همه پوشیدند. هنگامی که سپاه نزدیک شد، علی علیه السلام بدیدن آنها رفت. دید همه لباسها را پوشیده اند. پرسید: برای چه اینکار را کردند؟ گفت: می خواستم وقتی به میان مردم می رسند با لباسهای زیبا باشند. حضرت فرمود: فوراً آنها را درآورید. قبل از آنکه به رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم برسیم. لباسها را درآوردند اما وقتی به خدمت حضرت رسیدند شروع به شکایت نمودند.

ابن اسحاق... از ابو سعید روایت می کند: مردم از علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم شکایت کردند. حضرت خطبه خواند و فرمود: مردم از علی علیه السلام شکایت نکنید. او درباره خدا و راه خدا بسیار خشن و سختگیر است و هیچ کس حق شکایت از او را ندارد.

احمد... از بریده روایت می کند: همراه علی علیه السلام در یمن برای جهاد بودیم. از آن حضرت سختیهای دیدیم. هنگامی که نزد رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم برگشتیم از او (علی علیه السلام) شکایت کرده و عیبهای از او ذکر کردم. دیدم رنگ صورت حضرت تغییر کرد. فرمود: بریده! آیا من اولی و سزاوارتر به مؤمنین از خودشان نیستم؟ عرض کردم: بله. فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

نسائی در سنن... از زید بن ارقم روایت می کند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم از حجه الوداع برگشت در محل غدیر خم پیاده شد و دستور داد محلی را از خار و درختان پاک کرده، سپس فرمود: گویا اجل

من نزدیک است. من دو چیز گرانبها را در میان شما به امانت می گذارم. کتاب خدا و عترتم را، بینم چگونه آنها را حفظ می کنید. این دو از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند. خدا مولای من است و من مولای هر مؤمن. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فهذا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه (هر کس را که من مولای اویم پس این علی مولای اوست. خدایا دوستش

را دوست بدار و دشمنش را دشمن)

ابن ماجه... از براء بن عازب روایت می کند: همراه رسول خدا و آله) و سلم از حجه الوداع برمی گشتیم. در راه پیاده شد و دستورصلی الله علیه داد همه جمع شوند. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من از مؤمنین به خودشان اولی و سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: آیا من از مؤمن بخودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: پس این (علی علیه السلام) مولای کسی است که من مولای اویم. خدایا دوستش را دوست و دشمنش را دشمن بدار.

حافظ ابویعلی موصلی... از براء بن عازب روایت می کند: همراه رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در غدیر خم پیاده شدیم. حضرت دستور داد همه برای نماز جمع شوند. سپس زیر دو درخت را تمیز کرد و نماز ظهر را خواند. سپس دست علی علیه السلام گرفت و فرمود: ای مردم آیا من به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: آیا من نسبت به مؤمن از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. آنگاه دست

علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. عمر نزد آن حضرت (علی

علیه السلام) رفت و گفت: مبارک باشد ای پسر ابی طالب! مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

احمد... از زاذان از ابن عمر روایت می کند: شنیدم علی علیه السلام در میدان کوفه فرمود: مردم شما را به خدا کدامیک از شما حاضر است شهادت بدهد که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در غدیر خم چه فرمود: دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم شنیدیم که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

عبدالله بن احمد در مسند پدرش... از سعید بن وهب و زید بن یثیغ روایت می کند: علی علیه السلام در میدان کوفه مردم را قسم داد که کدامیک از آنان حرفهای رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم را در غدیر خم شنیده است؟ دوازده تن برخاستند و شهادت دادند که ما شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در روز غدیر خم فرمود: آیا خدا سزاوارتر از مؤمنین به خود آنها نیست؟ گفتند: بله. فرمود: خدایا هر کس را که من مولای اویم علی هم مولای اوست. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و در روایت دیگر است: و انصر من نصره و اخذل من خذله •

نسائی در کتاب خصائص علی علیه السلام... از سعید بن وهب روایت می کند: علی علیه السلام در میدان کوفه مردم را قسم داد که آیا شنیدند که رسول خدا صلی الله علیه

(وآله) و سلم در روز غدیر خم فرمود: خداوند ولی مؤمنین است و هر کس را که من مولای اویم پس این (علی) هم مولای اوست. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره...

نسائی از حدیث اسرئیل از ابو اسحاق از عمرو ذی امر روایت می کند: علی علیه السلام در میدان کوفه مردم را قسم داد. عده ای برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیدند که فرمود: من کنت مولاه فان علیا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره.

عبدالله بن احمد... از عبدالرحمان بن ابی لیلی روایت می کند: دیدم علی علیه السلام در میدان کوفه می فرماید: مردم شما را به خدا کدامیک از شما شنیدید که رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم در غدیر خم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه. راوی می گوید: دوازده نفر از کسانی که در جنگ بدر حضور داشتند برخاستند و شهادت دادند که ما در غدیر خم شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین سزاوارتر از خودشان نیستم و آیا زنان من مادران مؤمنین نیستند؟ همه گفتند: بله. فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. مثل همین روایت از براء بن عازب نقل شده که در آن آمده: عمر به آن حضرت (علی علیه السلام) گفت: ای پسر ابوطالب! امروز ولی و پیشوای هر مؤمن گشتی.

عبدالله بن احمد... از عبید بن

ولید قیسی روایت می کند: نزد عبدالرحمان بن ابی لیلی بودم. گفت: دیدم علی علیه السلام در میدان کوفه مردم را قسم داد کدامیک حاضرند شهادت بدهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم در روز غدیر خم چه فرمود؟ دوازده نفر برخاستند و گفتند: ما دیدیم و شنیدیم که فرمود: خدایا دوست بدار هر که او (علی علیه السلام) را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد. یارش را یار باش و مخالفش را تنها بگذار و خوار کن. سه نفر که در غدیر خم بودند و شنیده بودند حاضر نشدند شهادت بدهند. حضرت آنها را نفرین کرد که نفرین آنها را گرفت.

ابن جریر... از محمد بن عمر از پدرش از علی روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار درخت در غدیر خم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

اسماعیل بن عمرو بجلی... از عمیره بن سعد روایت می کند: علی علیه السلام بر روی منبر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را قسم داد که آیا شنیدند که آنحضرت در غدیر خم چه فرمود؟ دوازده تن من جمله ابو هریره و ابو سعید و انس بن مالک برخاستند و شهادت دادند که ما آنروز شاهد بودیم که حضرت فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

احمد... از ابو طفیل روایت می کند: علی علیه السلام در میدان مسجد کوفه مردم را قسم داد که آیا حاضرند شهادت بدهند که شنیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم در روز غدیر خم چه فرمود: عده زیادی برخاستند و شهادت دادند که آنروز حضرت

دست او (علی علیه السلام) را گرفت و فرمود: آیامی دانید که من نسبت به مؤمنین از خود آنها سزاوارترم؟ گفتند: بله یا رسول الله! فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ابو طفیل می گوید: در دلم تردیدی بوجود آمد. پیش زید بن ارقم رفتم و قضیه را تعریف کردم. گفت: چرا قبول نمی کنی؟ منهم شنیدم رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم آنروز چنین فرمود.

ترمذی... از ابو سریحه یا زید بن ارقم روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

احمد... از زید بن ارقم روایت می کند: با رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در محلی بنام غدیر خم پیاده شده و در آفتاب نماز خواندیم. سپس حضرت خطبه خواند و فرمود: آیا نمی دانید و یا آیا شهادت نمی دهید که من از مؤمن بخودش اولی ترم؟ گفتند: بله. فرمود: فمن کنت مولاه فان علیا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

احمد... از رباح بن حارث روایت می کند: گروهی در میدان کوفه نزد علی علیه السلام رسیده عرض کردند: السلام علیک یا مولانا. حضرت فرمود: چگونه من مولای شما هستم، در حالی که شما عرب هستید؟ گفتند: ما خود از رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در غدیر خم شنیدیم که فرمود: من کنت مولاه فهذا مولاه. هر کس را که من مولای اویم پس این (علی علیه السلام) هم مولای اوست. رباح بن حارث می گوید: آنها که رفتند پرسیدم: اینها که بودند؟ گفتند: گروهی از انصار که ابو

ایوب انصاری هم جزو آنهاست.

ابن جریر... از عائشه دختر سعد از پدرش روایت می کند: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در روز جحفه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم! آیا من ولی و مولای شمایم؟ گفتند: بله، حضرت دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: این ولی من و کسی است که حقوق مرا ادا خواهد کرد. خداوند دوست کسی است که او را دوست بدارد و مولا بداند و دشمن کسی است که او را دشمن بدارد.

مطلب بن زیاد از عبدالله بن محمد بن عقیل از جابر بن عبدالله روایت می کند: در جحفه در غدیر خم بودیم که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم از خیمه بیرون آمد و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاہ فعلی مولاہ.

ذهبی می گوید: این حدیث خوبی است.

احمد... از یحیی بن آدم که در حجه الوداع حاضر بود روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم فرمود: علی از من است و من از علی. هیچکس حق مرا ادا نمی کند مگر خودم یا علی. یعنی هیچکس قرض های مرا نخواهد داد مگر خودم یا علی.....

حافظ ابویعلی... از پدر ابو یزید اودی روایت می کند: ابو هریره وارد مسجد شد. مردم دورش را گرفتند. جوانی از او پرسید: ترا بخدا شنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من کنت مولاہ فعلی مولاہ، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟ گفت: بله.

شرح واقعه

شاید بتوان ادعا نمود واقعه غدیر خم مهم ترین واقعه ای است که در تاریخ

اسلام از ابتدا تا انتها اتفاق افتاده است اگرچه عده ای از علمای سنی همیشه در پی آن بوده اند که به نوعی آنرا انکار کرده و یا شأن نزول آیات آن را تغییر داده و یا معانی خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن روز تحریف و یا تأویل نابجا نمایند اما به هر تقدیر نتوانستند این حقیقت بزرگ تاریخ اسلام را بپوشانند و چنانکه در بالا ملاحظه شد به طور اعجاب انگیز منابع و مسانید و سنن آنها مملو از روایات غدیر خم است آنقدر که خود آنها هم شگفت زده شده اند!

اگر کسی از روی عدل و انصاف کتب تاریخی و روایی و تفسیری و رجالی علمای سنی را بررسی کند در می یابد واقعه غدیر خم نتیجه تمامی فضائلی است که در طول بیست و سه سال پیامبر صلی الله علیه و آله در باره امام علی علیه السلام فرموده است.

برای آنکه تحقیق مسأله خالی از دلیل و برهان نباشد به انواع روایاتی که در کتب و مسانید و سنن و صحاح سنی ها در باره فضائل علی علیه السلام وارد شده است اجمالا اشاره می گردد تا روشن شود واقعه غدیر خم حقیقتی بود که باید صورت می گرفت و چاره ای از وقوع آن نبود.

قبل از ذکر روایات سزاوار است این مطلب تذکر داده شود که آنچه از روایات ذکر می شود تماما از منابع خود سنی هاست و حتی یک روایت هم از شیعه نقل نخواهد شد.

البته ناگفته نماند بسیاری از آن روایات را نیز منابع شیعیان نقل کرده اند ولی ما فقط به اسناد سنی ها بسنده می کنیم تا راه هر گونه اعتراضی

همچنین ما به روایات معروف استناد کرده و از ذکر سندها به علت کثرت آنها چشم پوشی می نمایم.

عبد الله بن عباس شخصیتی است که علمای سنی شدیداً به او اعتماد کرده و روایاتش را پذیرفته اند. از او پرسیدند: آیا فضائل علی علیه السلام به سه هزار می رسد؟ جواب داد: به سی هزار نزدیک تر است.

این روایت که از روایات معروف سنی هاست به وضوح می رساند کسی که دارای قریب سی هزار فضیلت است امامت و ولایت او بر امت مسلمان نه تنها دور از انتظار نیست بلکه اصلاً جز آن انتظاری نیست.

روایات سنی ها در باب فضائل امام علی علیه السلام بقدری متنوع و گوناگون است که مشکل بتوان آنها را دسته بندی نمود اما یک دسته از آن روایات به گونه ای است که می توان گفت تماماً یک حقیقت را بیان می کند که این دسته هم از روایات مشهوره است و هم بعضی از آنها به قدری سند دارد که به حد تواتر می رسد لذا برای اثبات آنها نیاز به هیچ دلیل و مدرکی نیست.

این دسته از روایات گویای این است که حقیقت امام علی علیه السلام با حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله اتحاد حقیقی دارد به گونه ای که دلالت دارد آنها یک روح در دو بدن هستند. در این صورت طبیعی است که بهترین فرد برای خلافت و امامت غیر از امام علی علیه السلام شخص دیگری نخواهد نبود زیرا اوست که ثانی و بدل حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله است. همچنانکه با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله شخص دیگری صلاحیت برای امامت و ریاست

امت ندارد با وجود امام علی علیه السلام نیز همین گونه است.

این دسته از روایات ناشی از قرآن و کلام خداوند هستند. به بیان دیگر می توان گفت: این روایات تفسیر واقعی و معنای حقیقی قرآن هستند. این ادعای ما گزاف و بی دلیل نیست زیرا تمامی منابع تفسیری و حدیثی سنی ها مملو از آن است به طوری که شاید بتوان گفت که فوق حد تواتر است و یک مراجعه جزئی به کتب معتبر تفسیری آنها به احسن وجه ادعای ما را اثبات می نماید.

خداوند در قرآن مجید می فرماید: " فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ " آل عمران: ۶۱ (چنانچه کسی پس از آنچه که از علم بر تو نازل گردید، مناظره کرد پس بگو: بیایید پسران من و پسران تان و زنان من و زنان تان و خودمان و خودتان را بیاوریم سپس مباحله کرده و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم)

این آیه شریفه در باره مناظره پیامبر صلی الله علیه و آله با نصارای نجران (مسیحیان) نازل گردید. تمامی تفاسیر و کتب حدیثی سنی ها اقرار و اعتراف دارند که مراد از پسران من پسران امام حسن و امام حسین علیهما السلام و مراد از زنان من حضرت فاطمه زهرا علیها سلام و مراد از انفسنا " خودمان " علی علیه السلام است. به عبارت دیگر علی علیه السلام را آورد تا خودش را آورده باشد و به بیان واضح تر در آنجا علی علیه السلام خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود و

از آنجا که معقول

نیست دو نفر در یک جا یک حقیقت باشند و در جای دیگر نباشند اثبات می گردد که علی علیه السلام به اقرار و اعتراف تمامی علمای سنی نفس پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

هنگامی که علی علیه السلام نفس و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله باشد به طور طبیعی نتیجه ای را می دهد که در غدیر خم اتفاق افتاد. همانگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله اولای از هر مؤمنی به خودش و ولی و امام هر مسلمانی می باشد علی علیه السلام هم خواهد بود چرا که او غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله چیز دیگری نبود. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم کلمه "أنفسنا" را در آیه شریفه مباحثه در سوره آل عمران تفسیر نمود و تجزیه کرد.

همچنین هنگامی که علی علیه السلام نفس و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله باشد

نتیجه ای که حاصل می گردد این است که چنانچه امر دائر گردد بین اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه و امام باشد یا ابوبکر، کدام یک سزاوار خلافت و امامت خواهد بود؟!

بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام نیازی به استدلال برای اثبات اولویت خود برای امر خلافت و امامت نداشت چرا که او بدل حقیقی و ثانی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله به امر الهی رئیس امت و امام و ولی هر مسلمانی بود، بالطبع علی علیه السلام هم امام و ولی هر مسلمانی به امر الهی

می گردید.

روایت دیگری که در کتب و منابع روایی سنی ها از کثرت به فوق حد استفاضه رسیده و شاید بتوان ادعای تواتر آنرا نمود، حدیث نور است.

حدیث شریف نور دارای الفاظ گوناگون است که حکایت از آن دارد که به دفعات مختلف و مناسبت های متعدد از لسان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر گردیده است.

معروف ترین جمله آن که تقریبا در تمامی روایات مشترک می باشد این جمله است: " کنت أنا و علی نورا واحدا بین یدی الله عز و جل " رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی یک نور واحد در مقابل خداوند عز و جل بودیم.

این حدیث به قدری در میان علمای سنی مشهور است که احتیاج به هیچ بحث و استدلالی ندارد. مرحوم میر حامد حسین هندی از علمای شیعه اسناد این روایت و الفاظ مختلف آنرا از کتب و منابع سنی ها استخراج کرده که کتابی قطور و بزرگ گردیده است.

این حدیث شریف نیز به نوبه خود تفسیر دیگر آیه شریفه " انفسنا " است. شاید بتوان گفت: آیه شریفه " انفسنا " حاکی از اتحاد نزولی آنها و حدیث شریف نور حاکی از اتحاد صعودی و ملکوتی آنهاست.

این حدیث شریف اتحاد حقیقی روحی و نفسی پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام را به صراحت بیان می دارد و دیگر جای هیچ سخنی را در امر امامت و ولایت امام علی علیه السلام باقی نمی گذارد. جایی که روح علی علیه السلام روح رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد طبیعتا نفس آن دو نیز یکی می گردد. هنگامی

که نفس آن دو یکی شد حکم یک دیگر را پیدا می کنند. این اتحاد به فرمایش شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در نبوت تخصیص خورده و استثناء شده است اما در امامت و ولایت و اولویت در حکم خود باقی مانده است چنانکه در غدیر خم بیان فرمود.

بنابراین ابوبکر برای اشغال مسند خلافت نه تنها دلیلی نداشت بلکه صریحا به حق پیامبر صلی الله علیه و آله تجاوز نمود چرا که وجود علی علیه السلام حاکی از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پر واضح است که با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ حقی برای ابوبکر در امر ریاست و امامت و خلافت محفوظ نیست.

عطار نیشابوری سنی شاعر و عارف پرآوازه ایرانی حدیث شریف نور را به نظم کشیده و می گوید:

تو نور احمد و حیدر یکی دان که تا اسرار گردد بر تو آسان

با توجه به حدیث شریف نور روشن می گردد که در غدیر خم حقیقتی بیان شد که قبلا با الفاظ دیگر بیان شده بود اگرچه برای آنها که به حقیقت عارف به حق پیامبر صلی الله علیه و آله و فرمایشات ایشان بودند اتفاق تازه ای رخ نداد بلکه نتیجه ای صورت گرفت که در طول بیست و سه سال تدریجا به عنوان فضائل علی علیه السلام صادر شده بود.

حدیث مشهور دیگری در کتب علمای سنی نظیر حدیث شریف نور وجود دارد که آن هم به نوبه خود تفسیر دیگر کلمه مقدسه "انفسنا" در آیه شریفه مباحله در سوره آل عمران است. آن حدیث شریف دیگر که آنهم الفاظ مختلفی دارد حدیث

شجره است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

"الناس من شجره شتی و أنا و علی من شجره واحده"

مردم از درخت های گوناگونی هستند اما من و علی از یک درخت هستیم

این روایت شریفه هم با بیانی زیبا و رسا و صریح اتحاد حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را اعلام می دارد. قطعاً نتیجه این اتحاد همان غدیر خم می گردد. هنگامیکه درخت وجود علی علیه السلام همان درخت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله باشد ریشه و شاخ و برگ های آنها هم که همان احکام وجودی آنهاست یکی می گردد. لذا امامت و ولایت علی علیه السلام همان امامت و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله است بنابراین با وجود چنین ولایتی دیگر نوبت به امثال

ابوبکر و عمر و... نمی رسد که بخواهند در میدان خلافت جولان دهند!

روایت معروف و مشهور دیگری که منابع روایی سنی ها فراوان آنرا نقل کرده اند این حدیث شریف است:

"قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: علی منی و أنا من علی"

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی از من است و من از علی

این حدیث شریف به قدری در معنای خود صراحت دارد که بهتر آن است که برای تفسیر آن چیزی گفته نشود. جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام باشد و وجودش وابسته به آن چگونه می توان به امثال ابوبکر اجازه سخن گفتن داد.

حدیث معروف دیگری که منابع سنی ها به وفور ناقل آن است جمله ای است که پیامبر صلی الله علیه و

آله در ضمن فرمایشات دیگر فرموده است و آن این است:

" علی خود من است "

سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله به نص صریح قرآن " ما ینطق عن الهوی إن هو الا وحی یوحی " تماما وحی است و هرگز آن حضرت از روی هوای نفس و خواهش دل چیزی نمی گوید. بنابراین هنگامی که ایشان بفرماید: " علی خود من است " این بیان شوخی و تعارف نیست بلکه در واقع و نفس الامر حقیقتا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است و این بیان حاکی از این است حضرت بر اساس وحی چنین می گوید و از آنجا که وحی مختص ذات احدیت " الله " است اثبات می گردد که خداوند متعال علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله را یک نفس و یک شخص قرار داده

است. لذا در دوران امر بین علی علیه السلام و ابوبکر و عمر، حکم دوران امر بین پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر جاری می گردد. هر حکمی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شود همان حکم هم بدون کمترین تفاوتی برای علی علیه السلام خواهد بود.

بسیار عجیب است که علمای سنی با داشتن چنین روایات محکم و مشهور و معتبری در منابع و مسانید خود باز هم ابوبکر و عمر و عثمان را از علی علیه السلام برتر می دانند و خلافت را حق آنان می خوانند. در حقیقت ابوبکر و عمر و عثمان را برتر از پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند چرا که به نص صریح فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و

آله علی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بود!!

اگر این روایات را که به حقیقت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و بر گرفته از قرآن مجید است، تنها شیعیان اهل بیت علیهم السلام ادعا می کردند علمای سنی می توانستند بدان ملتزم نشوند. اما سخن اینجاست که این روایات تماما از روایات مشهوره و معتبره خود آنهاست و شیعیان دستی در آنها نداشته اند!

خود را اهل سنت می نامند یعنی آنانند که به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کنند. حال آیا نباید از آنها پرسید: آیا این فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله که مؤید به تأیید قرآن است، سنت نیست!!؟

روایت دیگری که در نزد علمای سنی به شهرت روایات فوق نیست ولی از روایات معتبره آنهاست این روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

" علی منی بمنزله رأسی من جسدی "

علی علیه السلام نسبت به من مانند سر من نسبت به بدن من است

این روایت شریفه به صراحت اعلام می دارد که علی علیه السلام مهمترین جزء بدن پیامبر صلی الله علیه و آله است همچنانکه سر نسبت به سایر اجزاء بدن از اهمیت بیشتری برخوردار است.

پر واضح است که سر بدون بدن و بدن بدون سر به هیچ دردی نمی خورد و صدق انسان بر آن نمی شود، به دلیل این روایت شریفه علی علیه السلام بدون پیامبر صلی الله علیه و آله کامل نیست و ناقص است و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بدون علی علیه السلام ناقص و غیر کامل است و به بیان دیگر آندو مکمل و متمم یکدیگرند.

این حدیث شریف به بیان دیگری اتحاد

وجودی امام علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می کند.

روایت دیگری که در منابع و مسانید علمای سنی در فضیلت امام علی علیه السلام نقل گردیده است که در شهرت از روایت قبل کمتر نیست روایتی است که راوی آن شخص ابوبکر خلیفه اول سنی هاست که می گوید: خودم از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

" علی منی بمنزله روحی من جسدی "

علی علیه السلام نسبت به من مانند روح من است نسبت به بدن من

این روایت شریفه هم مانند روایت قبل صراحت دارد در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام مکمل و متمم یکدیگرند همچنانکه روح و بدن کامل کننده یکدیگر می باشند و نیز صراحت دارد در اینکه همچنانکه روح و بدن بانضمام هم یک موجودند، علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله منضم به یکدیگرند و با هم یکی هستند.

نتیجه تدبیر در این روایات شریفه که کتب و منابع معتبر علمای سنی مملو از آنهاست این است که واقعه غدیر خم اتفاق جدیدی در اسلام نبود بلکه ثمره و میوه بیست و سه سال نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم عملاً آیات قرآن را تفسیر نمود و سنتی را که سالهای متمادی قولاً بنیان نهاده بود عملاً مجسم کرد و از مردم بیعت گرفت که علی علیه السلام را خود پیامبر صلی الله علیه و آله و حکم و خلافت و ولایت و اولویت او را بر مسلمانان همان حکم و خلافت و ولایت و اولویت پیامبر صلی الله

علیه و آله بدانند.

بنابراین غدیر خم به امر خداوند تأکید عملی بر تمام آیات و سنتی بود که طی بیست و سه سال بیان گردیده بود و اتمام حجتی بود برای آنانیکه با نقشه های قبلی در پی اشغال مسند خلافتی بودند که نه حق آنها بود و نه شأن آنها!!

اینها روایاتی بود که اتحاد وجودی امام علی علیه السلام را با پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می کرد. اما علمای سنی روایات بسیاری در نص بر خلافت و امامت امام علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دارند که بسیاری از آنها متواتر و بسیاری دیگر در حد استفاضه هستند که مجموعاً خلافت بلا فصل امام علی علیه السلام را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله اثبات می نمایند.

یکی از روایاتی که نزد علمای سنی و جمیع علمای اسلامی بسیار معروف و مشهور است و اسناد فراوان و معتبری دارد " حدیث دار " است. در این حدیث شریف که در ابتدای نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام نزول آیه شریفه " و أنذر عشیرتک الاقرین " از لسان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله صادر گردیده است تصریح به خلافت و وصایت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله گردیده است.

زمانیکه خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود: اسلام را علنی کرده و ابتدا از فامیل و عشیره خود شروع کن در همان مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اولین کسی که امروز به من ایمان بیاورد همان بعد از من وصی و

خلیفه و جانشین من خواهد بود و آن روز تنها کسی که اظهار ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله کرد امام علی علیه السلام بود و بس. این حدیث شریف نزد تمامی علمای سنی معروف و مشهور و معتبر است ولی بخاطر مضمون و صراحتی که در امامت و خلافت بلافضل علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، آنرا متروک و مسکوت گذاشته و از آن پریده و سخنی به میان نمی آورند.

حدیث شریف دارچنان معنا و مضمون صریحی دارد که هیچ یک از علمای سنی حاضر به بحث در باره آن نیستند و هر یک به نوعی از بحث و تحقیق در باره آن فرار می کنند.

این ظلمی است که در حق پیامبر صلی الله علیه و آله شده است که یکی از بهترین و شریف ترین سخنان آن حضرت را مخفی کرده و عوام و جوانان خود را از آن بی خبر نگه می دارند!!

روایت شریفه دیگری که نص بر خلافت و وصایت بلافضل امام علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد حدیث شریف " منزلت " است. این حدیث شریف که چند بار از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده است این است که به امام علی علیه السلام فرمود:

" أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی "

تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست

حضرت هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام سه نسبت و خصوصیت داشت. اولاً: برادر موسی علیه السلام بود. ثانیاً: وصی و خلیفه و جانشین موسی

علیه السلام بود. ثالثاً: خودش هم پیامبر بود "

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسی هستی یعنی هر نسبتی که هارون به موسی داشته است، تو هم داری. او برادری داشت تو هم داری. او وصایت و خلافت و جانشینی داشت تو هم داری.

اگر تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به عدم نبوت پس از خود نبود به مقتضای روایت شریفه منزلت می گفتیم که علی علیه السلام نبوت هم داشته است اما از آنجا که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نبوت پس از خود را نفی کرده است ما نیز معتقد به عدم نبوت امام علی علیه السلام می باشیم. اما آن دو منصب قبلی به جای خود باقی است.

به اقرار و اعتراف کلیه علمای سنی اعم از مفسرین و محدثین و مورخین و غیره و جمیع علمای اسلام از تمامی فرق و مذاهب پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برادر خود کرد و با هم عقد اخوت بستند و این مسأله لااقل دوبار در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. وصایت و خلافت و جانشینی هم به مقتضای حدیث منزلت واقع گردید. بنابراین با وجود حدیث منزلت هیچ تردیدی در خلافت و جانشینی بلافصل علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله باقی نمی ماند و از آنجا که حدیث منزلت از کثرت روایت و طرق و اسناد به حد توأتر می رسد از دلایل قطعی خلافت بلافصل علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله

علیه و آله می باشد.

با توجه به حدیث دار و حدیث منزلت که نص صریح بر خلافت امام علی علیه السلام می باشند اثبات می گردد که واقعه شریفه غدیر خم تجسم عملی تمامی نصوصی بود که در طول نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله از ابتدا تا انتها صادر گردیده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله می خواست بیعت بر آن نصوص باضافه خود غدیر خم بگیرد تا اتمام حجتی شود برای تمامی کسانی که در فکر اشغال منصب خلافت و ولایت پس از ایشان بودند. ولی متأسفانه چه سود که تمامی تلاش آن حضرت بی نتیجه ماند و کردند آنچه را کردند که بر آنها باد آنچه باید بر آنها باد!!

در منابع و مسانید و سنن و صحاح سنی ها روایات و اخبار فراوانی در باره خلافت و وصایت بلافضل امام علی علیه السلام نقل گردیده است که در بعضی از آنها لفظ وصی و در بعضی لفظ خلیفه و در بعضی لفظ امام بکار رفته است که اگر مجموع آنها را بر روی گذاشته و کنار هم بچینیم مجموعه ای از دلایل قطعی بر خلافت بلافضل امام علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می گردد که به اصطلاح علمی هم تواتر معنوی و هم تواتر اجمالی بر خلافت و امامت بلافضل علی علیه السلام دارند.

در یکی از همین روایات آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: " إن الله عهد إلى فی علی أنه رایه الهدی و إمام أولیائی و نور من أطاعنی و هو کلمه التی ألزمتها المتقین " (خداوند در

بارہ علی علیہ السلام از من پیمان گرفته است کہ او پرچم ہدایت و امام دوستان من و نور کسانی است کہ مرا اطاعت می کنند و او کلمہ ای است کہ بر متقین لازم کردہ ام)

ہر یک از صفات مذکورہ در این روایت شریفہ را تفسیر کنیم منتهی بہ امامت امام علی علیہ السلام می گردد مضافا بر اینکہ لفظ امام و پیشوا در آن بکار رفتہ است کہ هیچ معنایی جز امام و خلیفہ بلافصل پس از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ ندارد.

ابن ابی الحدید سنی معتزلی در شرح نہج البلاغہ خود روایتی از عمر و ابن عباس نقل می کند کہ سابقا آنرا اجمالا ذکر کردہ کہ در اینجا بہ مناسبت آنرا دوبارہ تکرار می نمایم باشد کہ انشاء اللہ موجب ارشاد و ہدایت و مزید اطلاع برای اہل حق و پیروان حقیقت گردد:

ابن عباس می گوید: روزی نزد عمر رفتم... تا آنجا کہ می گوید: عمر از من پرسید: نظرت در بارہ خلافت علی علیہ السلام چیست؟ گفتم: بہ نظر من حق با اوست. از پدرم عباس ہم پرسیدم، گفت: حق با علی است. عمر گفت: إن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم اراد ان یذکرہ للامر فی مرضہ فصددتہ عنہ (ہمانا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ قصد داشت در بیماریش بہ خلافت علی علیہ السلام وصیت کند کہ من نگذاشتم)

شرح نہج البلاغہ ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۱۴

مسألہ خلافت علی علیہ السلام پس از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ یکی از اساسی ترین اموری بود کہ پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ از ابتدای نبوتش بہ امر الہی بدان ہمت گماردہ بود و در غدیر خم

آنرا عملی نمود و در لحظات آخرین عمر شریفش قصد داشت آنرا مسجل و مکتوب نماید تا به عنوان سند رسمی نوشته شده باقی بماند تا کسی نتواند آنرا انکار کند که عمر به اعتراف خودش مانع آن گردید و نگذاشت آن سند تحقق یابد.

به هر تقدیر کتب تفسیر و حدیث و تاریخ سنی ها چنان مملو از اسناد خلافت بلافضل علی علیه السلام است که مجموعه آنها با اسناد و طرقی که دارند ده ها و شاید صدها کتاب گردد. ولی متأسفانه علمای سنی چشم های خود را بر روی آنها بسته و آن حقایق بی‌شمار و ارزشمند را از مردم خود پنهان داشته اند!! **فالله یحکم بینهم**

یکی از مطالبی که در روایات غدیر خم از جمله روایات فوق آمده است این است که پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت و مولویت امام علی علیه السلام را اعلام می فرماید و مردم بر امر ولایت با ایشان بیعت می نمایند عمر هنگام بیعت جمله ای می گوید که از معروف ترین سخنان اوست. البته بعضی از الفاظ آن مختلف است ولی در مجموع همه یک معنا را می رسانند. به امام علی علیه السلام عرض می کند: **" هنیئاً لک یابن ابی طالب اصیحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه "** (عمده الاخبار فی مدینه المختار ص ۲۱۹ و ۲۲۰) مبارک باشد ای پسر ابی طالب که مولای هر مرد مومن و زن مومنه گشتی •

در بعضی از روایات دیگر آمده است: **" بخ بخ لک یا علی! اصیحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه "** (کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین ص

به به یا علی! که مولای من و هر مرد و زن مؤمنی شدی

در بعضی دیگر آمده است: "بخ بخ لک یابن ابی طالب! اصبحت مولای و مولی کل مسلم" (تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۹۰) به به ای پسر ابی طالب! که مولای من و هر مسلمانی شدی.

ناگفته نماند که این تنها جایی نیست که عمر به امام علی علیه السلام مولا خطاب کرده است. موارد دیگری را نیز منابع سنی ها نقل کرده اند که عمر در آنها امام علی علیه السلام را مولا نامیده است که ذیلا به آنها اشاره می گردد:

مورد اول: محب طبری روایت می کند: دو نفر عرب که با یکدیگر نزاع داشتند نزد عمر آمدند. عمر به علی علیه السلام عرض کرد: یا ابا الحسن! بین آنها حکم کن. یکی از آن دو گفت: او بین ما حکم کند؟ عمر از جا پرید و موهای او را گرفت و گفت: وای بر تو! او مولای من و مولای هر مؤمنی است و هر کس که او مولایش نباشد مؤمن نخواهد بود (ذخائر العقبی: ص ۶۸)

مورد دوم: یک بار علی علیه السلام بر علیه مردی اعرابی حکم کرد اما او راضی نشد. عمر یقه او را گرفت و گفت: وای بر تو! او مولای تو و هر مرد و زن مؤمنی است. (الفتوحات الاسلامیه ج ۲ ص ۴۷۰)

مورد سوم: طبرانی می گوید: به عمر گفتند: چنان با احترام در باره علی علیه السلام رفتار می کنی که با هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آن چنان نمی کنی! جواب داد: بخاطر آنکه او

مطالعه کتب و منابع علمای سنی هر محقق منصفی را که طالب حق باشد به احسن وجه بر حقانیت و امامت و ولایت امام علی علیه السلام واقف می گرداند و نیاز به هیچ بحث و استدلالی نیست. فضائل امام علی علیه السلام به حدی کتابهای علمای سنی را پر ساخته است که انسان را به حیرت و آمله دارد که چگونه با این همه روایت باز هم معتقد به ولایت و امامت و خلافت بلافصل امام علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نمی گردند و چگونه جواب خداوند را خواهند داد؟!

به هر تقدیر واقعه شریفه غدیر خم قطعی ترین دلیل و برهان بر خلافت و امامت مطلقه امام امیرالمومنین علی علیه السلام است که از نظر روایی از طریق خود راویان سنی متواتر می باشد که مرحوم علامه امینی از علمای شیعه تمامی آن اسناد را در یازده جلد بنام "الغدیر" جمع آوری کرده است بگونه ای که خود علمای سنی از آن تقدیر کرده اند.

بعضی از علمای سنی که نتوانستند واقعه غدیر را انکار کنند از روی تعصبی که داشتند در صدد برآمدند معنای حدیث غدیر را تحریف نمایند به این صورت که لفظ "مولا" را که چند بار در روایت آمده است به معنای دوست بگیرند یعنی معنای روایت چنین شود: هر که را که من دوست اویم علی هم دوست اوست. ولی هر عاقل ذی شعوری می داند که چنین معنایی با الفاظ صریح روایت نمی سازد زیرا قبل از آن پیامبر صلی الله علیه و آله از همه

اقرار گرفت که آیا من نسبت به شما اولای از خودتان نیستم؟ پس از آنکه مردم جواب دادند: بلی، حضرت بلافاصله فرمود: پس هر که را که من مولای اویم یعنی اولای از خودش به اویم پس علی هم مولا- و اولای از او به خودش است. این معنا بقدری صریح بود که حتی عمر هم نتوانست در برابر آن مقاومت کند و مجبور شد به اولویت و مولویت امام علی علیه السلام اقرار و اعتراف کرده و بدان مناسبت به آن حضرت تبریک بگوید!

این بود گذری اجمالی بر واقعه شریفه غدیر خم. علاقمندان می توانند برای اطلاع بیشتر از این حقیقت مظلوم تاریخ به کتابهایی که در این باره نوشته شده است مراجعه نمایند.

نکته ای دیگر در باره واقعه شریفه غدیر خم که بسیار قابل دقت و تأمل است!!

در روز غدیر خم رنگ عمر و ابوبکر پرید

لسان المیزان ج ۱ ص ۳۸۷

ابن الموفق بن محمد بن یحیی ابوالفضل واعظ... در فرهنگ ادبیات بسیار کارگشته و خبره بود. فقه شافعی می خواند و ادعای تشیع داشت و بسیار متواضع و عابد بود و زیاد قرآن می خواند. عده ای از عدول بغداد از او روایت می کنند که در مجلس درسی که در کوفه داشت می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، رنگ ابوبکر و عمر تغییر کرد و این آیه نازل شد " فلما رأوه زلفه سیئت وجوه الذین کفروا " (هنگامی که مقام و منزلت او (علی علیه السلام) را دیدند رنگ صورت کافران از ناراحتی زشت شد.

واقعه ای که در سقیفه بنی ساعده روی داد و کار

به خلافت ابوبکر خاتمه یافت مسأله ای نبود که یکباره اتفاق افتاده باشد بلکه نقشه ای بود از پیش تعیین شده و توافق های پنهانی بین احزاب و گروه هایی که در این واقعه ذی نفع بودند.

هر محقق که کمترین اطلاعی از تاریخ اسلام و جریانات سیاسی در سال آخر عمر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد بخوبی می داند قضیه خلافت پس از آن حضرت ریشه در وقایع قبل از رحلت آن حضرت داشته است و امکان ندارد اتفاقی به آن مهمی یکباره و ناگهانی صورت بگیرد بی آنکه نقشه و موافقت هایی قبل از آن بعمل آمده باشد.

انشاء الله به زودی خواهد آمد که به محض آشکار شدن آثار مرگ در پیامبر صلی الله علیه و آله اجرای نقشه آنانیکه در پی اشغال مسند خلافت بودند نمایان شد. تا آن هنگام هر نقشه و جریانی بود زیر زمینی و پنهانی بود. اما از آن هنگام به بعد علنی و آشکار گردید.

اولین چشمه نقشه آنها امتناع ابوبکر و عمر از رفتن با سپاه اسامه بود. با تمام تأکیدی که پیامبر صلی الله علیه و آله به رفتن آندو با سپاه اسامه داشت و حتی به اعتراف روایات سنی ها آن حضرت هر کسی را که از رفتن با سپاه اسامه خودداری کند لعنت نمود باز هم ابوبکر و عمر حاضر به همراهی با سپاه نشدند. به بهانه آنکه نگران حال پیامبر صلی الله علیه و آله هستند در مدینه ماندند و این اولین اجرای علنی نقشه آنها بود.

دومین چشمه نقشه و مخالفت علنی آنها هنگام وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. آنجا که حضرت فرمود: قلم

و دواتی بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید، عمر بی رحمانه بر آن حضرت تاخت و با کمال گستاخی و بی ادبی که نشان از کمال بی ایمانی به مقام قدسی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، گفت: این مرد هذیان می گوید. کتاب خدا در بین ماست. همان ما را بس است. همین جمله عمر باعث اختلاف بین حاضرین شد. عده ای مخالف عمر و عده ای موافق او. آنهایی که با عمر هم صدا شدند همانهایی بودند که از قبل با هم توافق کرده بودند. و گرنه چگونه

امکان داشت مسلمانانی که در طول سالیان دراز آنهمه علم و حکمت و معجزه از آن حضرت دیده بودند و ایمان به نبوت و رسالت ایشان از جانب خداوند داشتند به عمر اعتراض نکنند و او را از مجلس بیرون نیندازند

سومین چشمه نقشه آنها این بود که عمر به محض آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله چشم از دنیا فرو بست شمشیر بدست گرفت و اعلام کرد آن حضرت نمرده است. هر کس بگوید پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است او را خواهم کشت. آن لحظه ابوبکر آنجا نبود. عمر آنقدر این بازی را ادامه داد تا آنکه ابوبکر آمد. ابوبکر که گفت: بله پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، عمر

پذیرفت و ساکت شد. آن شمشیر کشیدن و این ساکت شدن کاملاً روشن می ساخت که تمامی این برنامه ها از پیش تعیین شده و مطابق موافقت های قبلی اجرا می گردد.

چهارمین چشمه نقشه آنها هم این بود که بلافاصله جنازه مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها کرده و

به سقیفه بنی ساعده رفته و بالاخره کار را به نفع ابوبکر خاتمه دادند.

با توجه به نکاتی که ذکر گردید کاملاً مشخص می‌گردد ابوبکر و عمر از قبل در تدارک برنامه‌هایی برای اشغال مسند خلافت بوده‌اند. بنابراین بسیار طبیعی است که هر جریانی که مخالف برنامه‌های آنها رخ می‌داد آنها را به وحشت می‌انداخت. پیش آمد جریان غدیر خم که برای امثال ابوبکر و عمر بسیار ناگهانی و کوبنده بود پرواضح است که آنها را بهت زده کرده و رنگ آنها را می‌پراند! چرا که اصلاً انتظار چنین چیزی را نداشتند و تا آنجا را حساب نکرده بودند که ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله با اقدامی تازه تمامی نقشه‌های آنها را برهم زند. بدین خاطر از شدت شگفتی و ناراحتی رنگ صورت آنها تغییر کرد و از شدت عصبانیت سرخ و سیاه شدند.

در روایت مورد بحث که در فوق ذکر گردید راوی شخصی است که عدول و متدینین بغداد از او روایت نقل می‌کرده‌اند. بدین خاطر نمی‌توان گفت: چنین شخصی اهل دروغ و جعل حدیث باشد خصوصاً بر علیه مذهب و خلفای خود! لذا با شواهد و قرائن تاریخی که ذکر گردید صدق روایت بیشتر و واضح‌تر می‌گردد.

با تفصیلی که گذشت روشن می‌گردد که آیه شریفه‌ای که در روایت آمده است تا چه حد گویا بوده و صراحت دارد. آیه شریفه دو دسته را معرفی می‌کند:

دسته اول: شخصیتی که قرآن مجید از مقام قرب او به حضرت حق سخن می‌گوید و از آنجا که واقعه غدیر خم در شأن مبارک امام علی

علیه السلام صورت گرفت معنای آیه شریفه چنین می گردد: هنگامی که مقام قرب و منزلت امام علی علیه السلام را دیدند.

دسته دوم: کسانی که قرآن کریم از آنان به کافران تعبیر می نماید. یعنی هنگامی که مقام قرب امام علی علیه السلام را دیدند رنگ صورت آنان که کافر شده بودند از ناراحتی و عصبانیت زشت گردید و از آنجا که در روایت تصریح شده است که رنگ صورت ابوبکر و عمر پرید معلوم می گردد مراد قرآن از کسانی که کافر شده بودند چه کسانی هستند!!

مطلب دیگری که از آیه شریفه بدست می آید این است که خداوند صیغه ماضی را در کلمه کفر بکار می برد و می فرماید: " سیئت وجوه الذین کفروا " زشت گردید صورت کسانی که کافر شده بودند. بکار بردن صیغه ماضی نشان می دهد که آنها از قبل مخالف خلافت امام علی علیه السلام بوده و در صدد کنار زدن آن حضرت از منصب امامت بوده اند و این تعبیر قرآن کاملاً نقشه آنها را از قبل برملا می سازد.

نکته دیگری که از آیه شریفه بدست می آید این است که هر کسی که از مقام امامت و مولویت و ولایت امام علی علیه السلام ناخشنود و ناراضی باشد کافر است. زیرا حکم امامت و ولایت و خلافت بلافصل امام علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند است. بنابراین هر کس این حکم را نپذیرد در حقیقت حکم خداوند را انکار کرده است و به ضرورت تمامی مذاهب اسلامی انکار حکم حتمی خداوند متعال کفر است!!

حمله عمر و معاویه برای دور کردن آیه (الیوم اکملت...) از روز غدیر

بخاری ج ۱ ص ۱۶

حسن بن صباح... از

طارق بن شهاب روایت می کند: شخصی یهودی به عمر بن خطاب گفت: آیه ای در قرآن شماسست که اگر بر ما یهودیان نازل شده بود ما آنروز را عید می گرفتیم. عمر پرسید: کدام آیه؟ گفت: "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا" (امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و به دیانت اسلام برای شما راضی شدم) عمر گفت: بله ما می دانیم کی و کجا نازل شده است. روز عرفه و روز جمعه بر پیامبر صلی الله علیه (وآله) و سلم در حال قیام نازل شد.

و بخاری ج ۵ ص ۱۲۷ و سنن نسایی ج ۸ ص ۱۱۴

مسلم ج ۸ ص ۲۳۸

ابوبکر بن ابی شیبه... از طارق بن شهاب روایت می کند: یهودیان به عمر گفتند: اگر روزی را که آیه "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا" بر ما نازل شده بود حتما آنروز را جشن می گرفتیم. عمر گفت: من آنروز و آن ساعتی را که آیه نازل شد می دانم و نیز می دانم رسول خدا صلی الله علیه در کجا بود. این آیه در شب مشعر الحرام در عرفات بر رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم نازل شد و ما هم همراه آن حضرت بودیم.

نسائی می گوید: آیه "اکملت..." در عرفه روز پنجشنبه نازل شده است

سنن نسائی ج ۵ ص ۲۵۱

اسحاق بن ابراهیم... از طارق بن شهاب روایت می کند: شخصی یهودی به عمر گفت: اگر این آیه "الیوم اکملت لکم دینکم" بر ما یهودیان نازل شده بود آنروز را جشن می گرفتیم. عمر گفت: می دانم در چه روز و شبی نازل شد. شب جمعه در عرفات بر رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم نازل شد که ما هم در کنارش بودیم.

سنن نسائی ج ۱ ص ۲۹۰

ابراهیم بن هارون... از جابر بن عبدالله روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه (وآله) به عرفه آمد. برایش چادری در، نمره، زده بودند. در آنجا بیتوته کرد تا ظهر شد. سپس سوار بر ناقه خود، قصواء، شده به بطن الوادی رفته و در آنجا خطبه خواند. سپس بلال اذان گفت و حضرت نماز ظهر و عصر را پشت سر هم خواند.

واقدی شهادت می دهد: روز عرفه جمعه نبوده است

واقدی ج ۲ ص ۱۱۰۱

عمر ضمیری می گوید: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله روز ترویبه (هشتم ذی الحجّه) و روز عرفه (روز نهم) هنگام ظهر بر روی مرکب خود قبل از نماز و روز قربانی بعد از ظهر خطبه خواند. گفته شده روز ترویبه (هشتم ذی الحجّه) روز جمعه بوده است.

چنانکه عرض شد واقعه شریفه غدیر خم مهم ترین واقعه ای است که در اسلام اتفاق افتاده است. روزی است که دین کامل گردید و خداوند متعال به دین اسلام راضی شد. یعنی تا قبل از آن واقعه خداوند هنوز از اسلام راضی نبود زیرا تکمیل نگردیده و ناقص بود. آیه شریفه "الیوم اکملت لکم دینکم..." دارای چنان معنا و مفهوم بلندی است که حتی یهودیان هم بدان غبطه می خوردند چنانکه می گفتند: اگر این آیه بر ما نازل شده بود آرزو را عید اعلام کرده و جشن می گرفتیم.

از آنجا که آیه شریفه اکمال دین در روز غدیر خم یعنی هجدهم ذی الحجّه بمناسبت اعلام خلافت و ولایت و مولویت امام علی علیه السلام نازل گردید لذا این آیه شریفه هیچ مدلولی جز امامت و خلافت امام علی علیه السلام ندارد. به همین خاطر مخالفین خلافت امام

علی علیه السلام برای آنکه ارتباط این آیه شریفه را با امامت آن حضرت قطع کنند در صدد برآمدند روز نزول آیه را تحریف کرده و تغییر دهند.

اولین کسانی که اقدام به این کار کردند عمر و معاویه بودند. اگرچه این عمل آنها چندان نتیجه مهمی به همراه نداشت زیرا آنها علی رغم تمامی تصریحات پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت امام علی علیه السلام مسند خلافت را اشغال کرده و دیگر کسی را همت و غیرت آن نبود که بخواهد حکومت را از آنان پس بگیرد ولی به هر تقدیر هر عملی در جهت خلاف امامت امام علی علیه السلام مطلوب و محبوب آنها بود و از آن استقبال می کردند خصوصاً بنی امیه که حقیقتاً دشمنی آنها با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کینه توزانه و از سر خونخواهی بود. مسائل بسیاری در آیه شریفه اکمال دین مطرح است که باید یک به یک به آنها رسیدگی نمود:

مسأله اول: آنکه سه دسته روایت در باره روز عرفه در حجه الوداع پیامبر صلی الله علیه و آله در منابع سنی ها وجود دارد:

دسته اول: روایاتی است که راوی آن عمر و معاویه هستند که می گویند: روز عرفه جمعه بوده است.

دسته دوم: روایتی است که باز راوی آن عمر است و در سنن نسایی آمده است که می گوید: روز عرفه پنجشنبه بوده است.

دسته سوم: روایتی که می گوید: روز عرفه شنبه بوده است.

هر سه دسته روایت را در فوق ذکر کردیم. با توجه به اختلاف روایات از ناحیه خود راویان سنی نمی توان اثبات کرد که روز عرفه چه روزی

بوده است. مضافاً بر اینکه روایات متعارض بوده و تساقط کرده و از حجیت و اعتبار ساقط می گردند.

بنابراین با اختلاف در روز عرفه و مجهول شدن آن زمان نزول آیه شریفه اکمال دین هم به حسب روایات فوق نامعلوم می گردد.

مسأله دوم: در مورد آیه شریفه اکمال دین نیز دو اختلاف و احتمال مهم در روایات سنی هاست:

اول: آنکه روز نزول آیه شریفه اکمال دین "الیوم اکملت لکم دینکم..." در عرفه یعنی نهم ذی الحجه و روز جمعه بوده است.

دوم: آنکه روز نزول آیه شریفه روز هجدهم ذی الحجه و روز غدیر خم بوده است.

احتمال اول به دلائل و قرائن و شواهد قطعی و گوناگونی ساقط است:

دلیل اول: چنانکه عرض شد روایات روز عرفه در کتب فقهی و روایی و تاریخی خود سنی ها متعارض است لذا استدلال به آنها از نظر علمی باطل می باشد.

دلیل دوم: به اتفاق جمیع علمای مذاهب اسلامی در روز عرفه هیچ اتفاق مهمی روی نداد تا آیه نازل شود که امروز دین شما را کامل کردم و به اسلام راضی شدم. مگر قبل از روز عرفه اسلام چه مشکلی داشت که ناقص بود و خداوند بدان راضی نبود؟

اگر واقعا قبل از روز عرفه اسلام مشکل داشته و ناقص بوده است پس باید در روز عرفه آن مشکل برطرف و آن نقص اصلاح شده باشد در حالیکه تمام علما متفق القول اند که در روز عرفه که مدعی اند روز جمعه بوده است هیچ اتفاقی نیفتاد و بطور عادی آن روز سپری شد. بنابراین هیچ دلیلی برای نزول آیه شریفه اکمال دین در عرفه وجود ندارد.

دلیل سوم: اگر روز عرفه روز نزول آیه شریفه

اکمال دین بوده است با وجود حاجیان بسیاری که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه و برای انجام اعمال حج آمده بودند باید راویان بسیاری واقعه مهم روز اکمال دین را نقل می کردند در حالی که فقط راوی آن عمر است و بس و هیچ کس دیگری آنرا روایت نکرده است!! این خود از مهم ترین دلائلی است که اثبات می کند روز نزول آیه شریفه اکمال دین روز عرفه نبوده است. روایات تصریح دارند که از هفتاد هزار تا یکصد و بیست هزار نفر در حجه الوداع همراه پیامبر صلی الله علیه و آله برای انجام حج آمده بودند. حال چگونه امکان دارد روز عرفه، روز جمعه بوده و در آن روز آیه شریفه اکمال دین با آن اهمیت نازل گردد و اتمام دین را اعلام نماید ولی از آن همه جمعیت فقط یک نفر یعنی عمر مدعی شود که روز عرفه و روز نزول آیه شریفه اکمال دین جمعه بوده است؟!

دلیل چهارم: بر طبق روایات معتبره ای که منابع سنی نقل کرده اند سیره پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بوده است که معمولاً روز پنجشنبه را روز آغاز سفر قرار می داده است چنانکه در صحیح بخاری ج ۴ ص ۶ و سنن ابی داود ج ۱ ص ۵۸۶ آمده است.

و در عیون الاثر ج ۲ ص ۳۴۱ تصریح کرده است که آغاز سفر آن حضرت در حجه الوداع از مدینه روز پنجشنبه بوده است.

از طرف دیگر روایات گویای این هستند که سفر آن حضرت از مدینه تا مکه هشت روز بیشتر طول نکشیده است.

همچنین روایات صراحت دارند در اینکه

آن حضرت چهار روز مانده به ذی الحجه از مدینه حرکت کرده است. با این حساب آن حضرت روز پنجشنبه بیست و ششم یا بیست و هفتم ذی القعدة از مدینه خارج شده و هشت روز بعد یعنی چهارم ذی الحجه روز پنجشنبه هفته بعد به مکه رسیده است. بنابراین روز عرفه پنج روز بعد از پنجشنبه یعنی روز سه شنبه هفته آینده می شود.

حال چگونه عمر ادعا می کند که روز عرفه روز جمعه بوده است در حالیکه هیچ تأییدی حتی بر مذهب خود علمای سنی برای این ادعا وجود ندارد؟!

دلیل پنجم: علما و راویان سنی بر طبق روایات بسیاری که دارند معتقدند پیامبر صلی الله علیه و آله هشتاد روز پس از نزول آیه شریفه اکمال دین وفات یافت و از طرف دیگر روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را روز دوازدهم ربیع الاول می دانند. حال اگر روز نزول آیه شریفه اکمال دین روز عرفه بوده باشد تا زمان وفات آن حضرت بیش از نود روز می گردد. بنابراین معلوم می گردد روز عرفه روز نزول آیه شریفه مزبور نبوده است!!

سیوطی در الدر المثور ج ۲ ص ۲۵۹ و ابن حجر در تلخیص الحبیر در پاورقی مجموع نووی ج ۷ ص ۳ و طبری در تفسیر خود ج ۴ ص ۱۰۶ و قرطبی در تفسیر خود ج ۲۰ ص ۲۲۳ تماماً نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه شریفه اکمال دین هشتاد یا هشتاد و یک روز بیشتر زندگی نکرد. با این حساب باز هم ادعای عمر کذب و دروغ می گردد.

دلیل ششم: در روایات عمر که در

بالا- هم ذکر شد آمده است: عمر در جواب آن یهودی گفت: ما هم روز اکمال دین را عید می دانیم زیرا آیه شریفه اکمال دین روز عرفه و روز جمعه نازل شده است و این دو الحمد لله عید است در حالی که به اعتقاد تمامی مسلمانان از شیعه و سنی روز عرفه عید نیست و هیچ مسلمانی نیست که روز عرفه را عید بدانند! این هم دلیل قطعی دیگری است که اثبات می کند عمر در ادعای خود کاذب می باشد.

دلیل هفتم: چنانکه در گذشته گفتیم ابن عباس شخصیتی است که تمامی علمای سنی وی را معتبر و محترم و از علمای بزرگ و یگانه عالم اسلام می دانند.

منابع و مسانید سنی ها به طرق مختلف و معتبر از ابن عباس روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه به دنیا آمد و در روز دوشنبه به نبوت مبعوث شد و در روز دوشنبه از مکه خارج گردید و در روز دوشنبه مکه فتح شد و در روز دوشنبه سوره مائده و آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " نازل گردید و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه از دنیا رحلت فرمود.

مراجعه شود به: دلائل بیهقی ج ۷ ص ۲۳۳ و مجمع الزوائد هیشمی ج ۱ ص ۱۹۶ و سیره ابن کثیر ج ۱ ص ۱۹۸

چنانکه در این روایت ملا-حظه می شود ابن عباس تصریح می کند که آیه شریفه اکمال دین در روز دوشنبه نازل گردید. بنابراین این روایت معروف و معتبر هم به صراحت ادعای عمر را تکذیب می نماید که آیه مزبور روز

جمعه نازل گردید.

دلیل هشتم: اثبات احتمال دوم است یعنی اینکه اثبات نماییم آیه شریفه اکمال دین در روز هجدهم ذی الحجه روز غدیر خم نازل شده است.

چنانکه در گذشته هم گفتیم غدیر خم از طریق سنی ها بقدری سند و روایت دارد که روایات آن به حد تواتر می رسد. در این روایات تصریح شده است که آیه "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا" در روز غدیر خم و بمناسبت اعلام ولایت امام علی علیه السلام نازل شده است.

چنانچه یک محقق منصف و بی غرض تاریخ را مطالعه کرده و به دقت نکات دقیق آنرا بررسی نماید شواهد و قرائن دیگری نیز می یابد که اثبات می کند عمر در ادعای خود کاذب بوده و سعی در تحریف شأن نزول آیه شریفه اکمال دین دارد.

تلاش ذهبی برای توجیه عمر

البدایه و النهایه ج ۵ ص ۲۳۳

روایت ضمیره از ابن شوذب از مطر الوراق از شهر بن حوشب از ابو هریره که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، آنگاه این آیه نازل شد "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی" ابو هریره می گوید: روز غدیر خم هیجدهم ذی الحجه را هر که روزه بگیرد شصت ماه روزه برایش حساب می شود، این روایات همه دروغ است. لذا در صحیح بخاری و مسلم بطور صحیح ثابت شده که عمر گفته است: آیه "الیوم اکملت لکم دینکم..." روز جمعه و روز عرفه نازل شده است. همچنین روایت روزه هیجدهم ذی الحجه یعنی روز غدیر

خم نیز دروغ است. زیرا در روایات صحیح آمده که روزه تمام ماه رمضان مطابق با ده ماه روزه است، چگونه ممکن است روزه یک روز معادل شصت ماه روزه باشد؟!

حافظ ابو عبدالله ذهبی بعد از نقل این روایت می گوید: این روایت دروغ است. روایت این روزه صحیح نیست و بخدا قسم این آیه هم قبل از غدیر خم در روز عرفه نازل شده است.

ابو هریره کسی است که سنی ها او را از راویان مهم و معتبر می شناسند. شاید در منابع و مسانید علمای سنی هزاران روایت از ابو هریره نقل شده باشد که علما و فقهای سنی مذهب بدانها عمل می نمایند. حال چگونه شده است در اینجا که روایت ابو هریره به نفع امام علی علیه السلام می باشد روایت او دروغ می گردد؟!

روایت ابو هریره را اکثریت قاطع راویان و علمای سنی نقل کرده اند که بسیاری از اسناد آن بر طبق مذهب خود آنها صحیح و معتبر است و روایت او نیز از مشهورترین روایات است اما به خاطر آنکه روایت او مخالف نظر عمر و موافق ولایت امام علی علیه السلام است. می خواهند روایت او را تکذیب کرده و انکار نمایند در حالیکه تمامی شواهد و قرائن تاریخی نیز مؤید روایت ابو هریره است و مخالف روایت عمر!!

آنچه که بسیار جالب است این است که علمای سنی بر اساس قاعده عدالت صحابه که مهمترین اصل مذهب آنهاست تمامی صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را عادل دانسته و هر گونه اعتراضی را به آنها حرام می دانند اما در اینجا این اصل را در باره ابو هریره

جاری نمی کنند زیرا روایت او مخالف روایت عمر است حال آنکه هم عمر از صحابه است و هم ابو هریره!! چرا روایت عمر را تکذیب نمی کنند که مخالف روایت ابو هریره است؟!

علمای سنی اصل عدالت صحابه را هر جا که صلاح بدانند و به نفع شان باشد جاری می کنند و گرنه چه دلیلی دارد که روایت عمر را می پذیرند و روایت ابو هریره را رد می کنند؟!

ابو هریره در باره روز هجدهم ذی الحجه دو روایت دارد. در یک روایت می گوید: در روز هجدهم ذی الحجه در غدیر خم پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را به ولایت و جانشینی خود منصوب نمود که این آیه نازل گردید " الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا " و در روایت دوم می گوید: هر کس روز هجدهم ذی الحجه یعنی روز غدیر خم را روزه بگیرد معادل شصت ماه روزه حساب می گردد و به عبارت دیگر ثواب شصت ماه روزه را به او می دهند.

روایت اول روایتی است تاریخی با دهها دلیل و شاهد و قرینه و مطابق با صدها روایت از راویان دیگر که به تواتر اثبات می کند در روز غدیر خم یعنی هجدهم ذی الحجه پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به امامت و ولایت و جانشینی خود منصوب فرمود. حال به چه دلیل باید این روایت را که این همه دلیل و برهان و شاهد دارد را به خاطر آنکه مخالف نظر عمر است، رد کنیم و روایت عمر را که هیچ دلیلی

ندارد بپذیریم؟!

روایت دوم یک امر عبادی را نقل می کند که این روایت هم به طریق و اسناد مختلف و معتبر و صحیح بر طبق مذهب سنی ها در کتب و منابع معتبر آنها ذکر گردیده است حال اگر ثواب روزه آن روز با عقل ما انسانها درک نمی شود آیا باید آنرا رد کرده و تکذیب نماییم؟!

ذهبی که هر دو روایت ابو هریره را تکذیب کرده و قسم می خورد که آن دو روایت دروغ است زیرا مخالف نظر عمر است چگونه می خواهد جواب خدا را بدهد و چگونه می خواهد محققین منصف را قانع نماید؟!

آیا به صرف اینکه ذهبی قسم بخورد که روایات ابو هریره دروغ است وجدان علمی علما و محققین راضی می شود و باور می کنند که حدیث غدیر خم و نزول آیه شریفه اکمال دین در آن روز با آنهمه روایت مستفیضه و متواتره دروغ است و تنها روایت عمر راست است؟!

حتما قسم خوردن هم یکی از دلایل علمی نزد ذهبی و امثال اوست!!

صاحب تفسیر المنار بدون دلیل نزول آیه را در روز غدیر خم نفی می کند

تفسیر المنار: هر روایتی بگوید: آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " در غدیر خم نازل شده است ضعیف است.

تفسیر المنار ج ۶ ص ۱۱۶

سوره مائده پنجمین سوره و آیات آن نزد قراء کوفه صد و بیست آیه و نزد حجازیها و شامی ها صد و بیست و دو آیه و نزد بصریها صد و بیست و سه آیه می باشد. این سوره مدنی است بنابر آنکه مدنی سوره هائی باشد که بعد از هجرت نازل شده هر چند در مکه باشد. در روایت

صحیح از عمر نقل شده که آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " جمعه شب در عرفه و در حجه الوداع نازل شده است و از ابن مردویه از ابو سعید روایت شده که در روز غدیر خم نازل گشته و ابو هریره می گوید روز هیجدهم ذی الحجه هنگام بازگشت رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم از حجه الوداع نازل شده است.

ولی هر دوی این روایات غیر صحیح می باشند. بیهقی در شعب الایمان می گوید: اول سوره مائده در منی و در حجه الوداع نازل شده و از عبید از محمد بن کعب روایت می کند: تمام سوره مائده در حجه الوداع در محلی بین مکه و مدینه نازل شده است.

چنانکه ملاحظه می شود صاحب تفسیر المنار بدون هیچ دلیلی روایات غدیر خم را ناصحیح و روایت عمر را صحیح می شمرد در حالیکه همچنانکه خود او آورده است روایات غدیر خم بیشتر راوی و سند دارد و نیز تصریح می کند که تمام سوره مائده که آیه اکمال دین هم جزء آن است در محلی بین مکه و مدینه نازل شده است ولی نام آن محل را ذکر نمی کند. تمامی این اعمال و رفتار غیر علمی و مخالف منطق و وجدان آنها بخاطر این است که عمر گفته است که آیه اکمال دین در روز عرفه نازل شده است و از آنجا که تعصب سنی گری به آنها اجازه نمی دهد بر خلاف خلیفه خود سخن بگویند لذا تمام روایات غدیر خم را بدون دلیل و مدرک ناصحیح می شمرد ولی روایت خلیفه خود عمر را با آنکه هیچ دلیل

و مدرکی هم ندارد صحیح می خوانند!!

این رفتار غیر علمی آنها خود یکی از بهترین دلائل محکومیت آنهاست و باید بدانند که آفتاب حق زیر ابر باطل نمی ماند و آنکس را که خداوند متعال توفیق هدایت و رستگاری روزیش نماید با تمام این مخفی کاری و تزویرها باز هم حق را یافته و از زیر ابر باطل خارج می نماید. همچنین امثال ذهبی و رشید رضاها (صاحب تفسیر المنار) هم باید بدانند روزی در محضر عدل الهی باید حاضر شده و پاسخ گوی تمامی این ظلم هایی باشند که در حق اهل بیت پیامبر علیهم السلام روا داشته اند و نیز باید جواب گوی جاهلانی باشند که بواسطه مخفی کاری آنها در جهل و گمراهی باقی ماندند!!

تلاش معاویه و بنی امیه برای اثبات نزول

آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " در روز جمعه و عرفه

تفسیر ابن کثیر ذیل آیه " الیوم اکملت لکم دینکم "

ابن جریر... از عمرو بن قیس سکونی روایت می کند: شنیدم معاویه بن ابی سفیان آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " را تا آخر خواند و گفت: روز عرفه و روز جمعه نازل شد.

ابن مردویه... از سمره روایت می کند: آیه " اکملت لکم دینکم " روز عرفه هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) وسلم ایستاده بود، نازل شد.

تمامی مورخین و محققین مسلمان یا غیر مسلمان که با تاریخ اسلام آشنایی دارند بخوبی از دشمنی کینه توزانه بنی امیه به سرپرستی معاویه با اهل بیت پیامبر علیهم السلام خصوصا امام علی علیه السلام مطلع اند. تاریخ اسلام مملو از دشمنی های معاویه و دستگاه حکومت او با امام علی علیه السلام است. هر کجا فتنه ای بر

علیه امام علی علیه السلام بر پا گردید آثار دست معاویه در آن هویدا بود.

دشمنی معاویه با پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت علیهم السلام از سر انتقام و خونخواهی بود. عده بسیاری از بستگان معاویه در جنگ های بدر و احد به دست امام علی علیه السلام کشته شدند.

بزرگترین رهبر کفار قریش و مکه پدر معاویه، ابوسفیان بود که تا آخرین لحظاتی که توانست در مقابل اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادگی و مقاومت کرد و تا آنجا که قدرت داشت به اسلام ضربه وارد کرد تا آنکه در فتح مکه هنگامی که تیزی شمشیر را بالای سر خود دید منافقانه مسلمان شد تا بتواند از این راه دشمنی خود را با اسلام ادامه دهد.

تمامی تواریخ از شیعه و سنی نوشته اند: هنگامی که عثمان به خلافت رسید در مجلسی که حاضرین آن تماما از بنی امیه یعنی طایفه ابوسفیان بودند، ابوسفیان خطاب به آنها گفت: حال که حکومت به دست شما افتاده است نگذارید از دستتان خارج شود و آنرا مانند توپ به یکدیگر پاس دهید. این حرف در آن لحظه و موقعیت چنان خطرناک بود که عثمان دستور داد او را از مجلس اخراج کردند.

معاویه تمامی این دشمنی ها و کینه ورزی ها را از پدرش آموخت و به ارث برد و آنها را ضمیمه حيله گری و دغل بازی هایش کرد و از زمان ابوبکر و عمر که حاکم شام گردید، ریشه دوانیدن را در شام و دیگر مناطق زیر سلطه اش آغاز کرد و کم کم زمینه یک پادشاهی و امپراطوری را فراهم نمود.

تا زمانی که ابوبکر و عمر و عثمان بر

سر کار بودند او مزاحمی نداشت و آزادانه هر چه می خواست می کرد بی آنکه کسی او را مورد بازخواست قرار دهد. این مدت که بیش از بیست سال بطول انجامید زمان کمی نبود و برای فردی مانند معاویه که در سیاست بازی های مزورانه کم نظیر بود کافی بود تا بتواند با پول و رشوه دنیا طلبان و با ارباب و تهدید دیگران را مطیع خود گرداند و پایه های قدرتش را مستحکم کند.

معاویه یکی از بدنام ترین افراد در تاریخ اسلام است. او کسی است پیامبر صلی الله علیه و آله او را لعنت و نفرین کرده است.

مورخین و محدثین اسلامی اعم از شیعه و سنی نوشته اند: روزی ابوسفیان سوار بر اسب می رفت. افسار اسب او در دست پسرش معاویه بود و دیگر پسرش یزید اسب را از عقب می راند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را که دید، فرمود: خداوند هر سه آنها را لعنت کند. هم آنها که سوار بر اسب است و هم آنها که او را می کشد و هم آنها که او را می راند.

و نیز شیعه و سنی متفق اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه معاویه را روی منبر من دیدید او را بکشید.

و باز شیعه و سنی نوشته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله او را نفرین کرد که خدا شکمش را سیر نگرداند. این نفرین مستجاب شد چنانکه معاویه هر چه می خورد سیر نمی شد تا آنکه از خستگی کنار می رفت لذا معاویه را جزو پرخوران عالم شمرده اند.

با تمام مطاعن و رذالت هایی که معاویه در تاریخ اسلام دارد ولی نزد علمای سنی

معتبر است و حدیث او را پذیرفته اند.

علمای سنی امام علی علیه السلام را به عنوان خلیفه چهارم قبول دارند و خلافت آن حضرت را مشروع می دانند ولی عجیب این جاست که از طعن و اعتراض بر معاویه طفره می روند.

فقهای سنی مذهب خروج و شورش بر علیه ولی امر و امام و خلیفه مشروع را حرام می دانند و فرد خروج کننده و شورشی را واجب القتل و مهدور الدم می شمردند اما در مورد معاویه و طلحه و زبیر که اقدام به جنگ بر علیه امام امیر المومنین علی علیه السلام کردند، استثناء قائل شده و از اینکه آنها را شورشی و واجب القتل بخوانند امتناع می ورزند!!

آنچه که بسیار جای تعجب و شگفتی است این است که علمای سنی تمامی صحابه یعنی همه کسانی را که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده اند، عادل دانسته و اعتراض به آنها را حرام می شمردند در حالی که بسیاری از صحابه بدست دیگر صحابه کشته شده و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند.

اعتراض به معاویه را حرام می دانند چرا که او را از صحابه می دانند حال آنکه معاویه بر علیه ولی امر شرعی خود قیام و شورش کرد و جنگ صفین را به راه انداخت و بر طبق حکم شرعی باید او را مهدور الدم و واجب القتل بخوانند بر عکس او را عادل دانسته و اعتراض به او را حرام می شمردند!!

تمامی محدثین سنی روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره عمار بن یاسر فرمود: عمار تقتله فنه الباغیه (عمار بدست گروه یاغیان کشته خواهد شد).

این

روایت را تمامی علمای سنی پذیرفته اند و نیز تماماً قبول دارند که عمار در جنگ صفین بدست لشکر معاویه به شهادت می رسد اما باز هم از اعتراض به معاویه خودداری می کنند با آنکه به صراحت فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله معاویه و یاران او گروه یاغیان اند!!

حال چگونه می توان معاویه را عادل خطاب کرد بلکه بالاتر علمای سنی او را ولی امر شرعی نیز می خوانند و خروج بر علیه او را حرام می شمرند.

معاویه دستور داد امام امیر المومنین علی علیه السلام را بر روی منابر و در خطبه ها و سخنرانی ها (العیاذ بالله) لعن کرده و دشنام دهند و این جریان بیش از پنجاه سال ادامه داشت. حال چگونه می توان حدیث او را بر علیه امام علی علیه السلام قبول کرد؟! این ظلم را باید به کجا برد که صدها حدیث از افراد معتبر و موثق را در باره نزول آیه شریفه "الیوم اکملت لکم دینکم..." در روز غدیر خم که روز اعلام امامت و ولایت امام علی علیه السلام است، رد کنیم و تنها به صرف اینکه عمر و معاویه گفته اند که در عرفه نازل شده است را بپذیریم!؟

عدل و انصاف حکم می کند از آنجا که شخصی مثل معاویه مدعی است که آیه شریفه اکمال دین در عرفه نازل شده است، در اصل و اساس این ادعا تردید شود حتی اگر روایتی دیگر در باره نزول آیه شریفه در غدیر خم نباشد!!

علمای سنی از معاویه اظهار رضایت و ترضی می کنند در حالی که خود از عبدالله بن حنظله روایت می کنند: روزی از نزد معاویه

می آمد. از او پرسیدند: از کجا می آیی؟ جواب داد: از نزد کافرترین مردم. پرسیدند: کافرترین مردم کیست؟ جواب داد: معاویه. علت را جویا شدند، گفت: به معاویه گفتم: به اسلام و احکام آن عمل کنید، جواب داد: ابوبکر به اسلام عمل کرد عاقبت مرد و نام آن مرد (مراد او پیامبر صلی الله علیه و آله است) بر فراز گلدسته های مساجد برده می شود و نیز عمر هم به اسلام عمل کرد تا آنکه مرد و هنوز نام آن مرد بلند است. من دیگر چنین نخواهم کرد!!

از این روایت بخوبی استفاده می گردد که معاویه از اساس مسلمان نبود و به پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان رسول و فرستاده خدا ایمان نداشت. حال چگونه علمای سنی از او اظهار رضایت کرده و برایش آمرزش می طلبند؟!

همچنین علمای سنی و دیگر مورخین و محدثین اسلامی روایت کرده اند: معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام به منبر رفت و صلح نامه را زیر پایش گذاشت و گفت: من نیامده ام که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید. من فقط می خواهم بر شما حکومت کنم!!

آری معاویه این است و شخصیت او چنین است. اما از آنجا که معاویه حاکم منصوب از طرف عمر بوده و طرفدار دستگاه خلافت خلفای سه گانه و مخالف خلافت امام امیر المومنین علی علیه السلام مورد رضایت علمای سنی واقع گردیده است و او را مسلمان دو آتشه و ولی امر شرعی می خوانند و حدیثش را خصوصا بر علیه امام علی علیه السلام بر دیگر احادیث مقدم می دارند!!

این است راه و رسم علم و تحقیق و

عدل و انصاف نزد علمای سنی!!

ناگفته نماند که عده ای از علمای سنی که قدری نور حق بر دلشان تابیده متوجه حقیقت شده و معاویه و پسرش یزید را طعن و لعن کرده و آن دو را از جرگه مسلمین بیرون شمرده اند. اما تعداد این عالمان بسیار کم و انگشت شمار است اگرچه طرفداران حق همیشه چنین بوده اند!!

یکی از دلایل علمای سنی برای نزول آیه شریفه اکمال دین در عرفه حدیث معاویه است. با تعریفی که از معاویه شد دیگر هیچ احتیاجی به رد و بحث در باره حدیث او نیست. شخصیت معاویه معرف سخن اوست و صحت و سقم سخن او از سیره و مرامش پیداست. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!!

تلاش ابن کثیر برای اثبات نزول آیه "الیوم اکملت لکم دینکم"

در روز عرفه و جمعه بدون هیچ دلیل و برهانی!!

تفسیر به رأی ابن کثیر برای ادعای بی دلیل!!

تفسیر ابن کثیر ذیل آیه شریفه "الیوم اکملت لکم دینکم"

..... اما روایت ابن جریر از ابن عباس که پیامبر صلی الله علیه (وآله) و سلم روز دوشنبه به دنیا آمد و مهاجرت آن حضرت از مکه و ورودش به مدینه و فتح جنگ بدر و نزول سوره مائده و آیه "الیوم اکملت لکم دینکم" و بالا رفتن ذکر و بلند شدن نام رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق آیه شریفه " و رفعنا لک ذکرک " همه در روز دوشنبه اتفاق افتاده است، حدیث ناشناخته و ضعیف می باشد.

احمد بن حنبل... از ابن عباس روایت می کند: تولد پیامبر صلی الله علیه (و آله) و سلم و بعثت آن حضرت و مهاجرتش از مکه

و ورودش به مدینه و وفاتش و نصب حجر الاسود همه در روز دوشنبه بوده است. اما چیزی درباره نزول سوره مائده در روز دوشنبه نمی گوید: شاید مراد ابن عباس از دوشنبه دو عید بوده، یعنی سوره مائده در روزی که دو عید بوده نازل شده است و راوی تصور کرده که مراد از "اثنین" دوشنبه بوده، در حالی که، اثنین، یعنی، عیدین اثنین، دو عید. بعضی ها گفته اند: روز نزول سوره مائده مجهول و نامعلوم است و کسی آنرا نمی داند. سپس

از طریق عوفی از ابن عباس روایت می کند: روز نزول آیه "الیوم اکملت لکم دینکم" نزد مردم معلوم نیست.

بعضی ها می گویند: این آیه در راه حجه الوداع بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله) و سلم نازل شد و همین روایت را از طریق ابوجعفر رازی از ربیع بن انس نقل می کند.

ابن مردویه از طریق ابو هارون عبیدی از ابو سعید خدری روایت می کند: این آیه در روز غدیر خم هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم درباره علی علیه السلام فرمود: "من کنت مولاه فعلی مولاه" نازل شد. سپس از ابو هریره روایت می کند: آنروز (روز غدیر خم) هیجدهم ذی الحجه هنگام بازگشت آن حضرت علیه السلام از حجه الوداع بود. ولی نه این روایت درست است و نه آن روایت، بلکه بدون هیچ شکی و شبهه ای آن آیه روز عرفه و روز جمعه نازل شده است.

ابن کثیر از مفسرین و مورخین بنام سنی هاست ولی از آنجا که تعصب سنی گری او بر علم و تحقیق او غالب گشته است بجای

آنکه مطالب و وقایع و افراد را با میزان حق بشناسد، وقایع و افراد را میزان حق قرار داده است.

خود در کلام فوق که در تفسیرش آورده است روایات بسیاری نقل کرده که آیه شریفه اکمال دین در بین راه مکه و مدینه و در غدیر خم و در روز دوشنبه نازل گردیده است اما بی هیچ دلیلی تمام روایات را رد کرده و می گوید: هیچ یک از این روایات صحیح نیست و بدون هیچ شک و شبهه ای آیه اکمال دین در روز عرفه و روز جمعه نازل شده است.

روایت معروف ابن عباس را که در شرح روایات قبل هم به آن اشاره شد از جهت معنا تحریف کرده و می گوید: مراد ابن عباس از اینکه آیه اکمال دین در روز "اثنین" نازل شده است، روز دوشنبه نیست بلکه مراد او از "اثنین" دو عید است یعنی آیه شریفه مزبور در دو عید نازل شده است و آن دو عید روز عرفه و روز جمعه است.

سخن این مفسر سنی به دلائل مختلفی مردود می باشد:

دلیل اول: در بحث های گذشته روشن گردید که هیچ یک از مسلمانان حتی خود سنی ها روز عرفه را عید نمی دانند. بنابراین چگونه می توان بر گردن ابن عباس گذاشت که او روز عرفه را عید می دانسته است؟!

دلیل دوم: در هیچ کجا تا کنون کلمه "اثنین" را هنگامیکه بدون قید و شرط می آید در غیر روز دوشنبه بکار نمی برند. هر گاه عرب کلمه "اثنین" را مطلق بکار می برد مراد او روز دوشنبه است.

اگر مراد ابن عباس واقعا

از کلمه " اثنین " دو عید بود چه مانعی داشت که کلمه عید را بکار می برد و بجای اثنین، عیدین (دو عید) می گفت؟!

دلیل سوم: ابن عباس وقوع چندین واقعه را در روز دوشنبه یعنی " اثنین " نام می برد که در ردیف آنها نزول آیه اکمال دین در روز اثنین یعنی دوشنبه است.

همچنانکه مراد او از اثنین در واقعه های دیگر روز دوشنبه است مراد او از اثنین در نزول آیه شریفه اکمال دین هم روز دوشنبه است و به عبارت دیگر همچنانکه کلمه اثنین در موارد قبلی در روز دوشنبه بکار رفته است در آیه اکمال دین هم چنین می باشد.

دلیل چهارم: عرب به روز دوشنبه " اثنین " می گوید و اگر بخواهد معنای دیگری را قصد کند برای آن قرینه ای می آورد. اگر ابن عباس هم می خواست از کلمه " اثنین " چیزی غیر از روز دوشنبه را قصد کند حتما برای آن قرینه ای قرار می داد در حالیکه در کلام او هیچ قرینه ای وجود ندارد. بنابراین سخن ابن کثیر هیچ دلیلی ندارد و او صرفا از روی تعصب سنی گری و بدون دلیل و مدرک کلمه اثنین را در غیر روز دوشنبه معنا می کند و این تفسیر به رأی است که نزد تمامی علما و محققین باطل و مردود است!!

با توجه به جهات فوق و مطالبی که در گذشته ذکر گردید یک محقق منصف و بی غرض نیک در می یابد که علمای سنی از جمله ابن کثیر تا چه حد در تلاش اند واقعه غدیر و آیات و روایات مربوط به آنرا تحریف کرده و از اعتبار بیندازند

ولی آنانکه اهل حق و پیرو حقایق دینی آنچنان که هست، هستند از لابلای این تحریفات حق را در می یابند و بدان تمسک می جویند هر چند که علمای سنی را خوش نیاید!!

گویا آیه " الیوم اکملت لکم دینکم "

ابتدا آیه مستقلی بوده سپس آنرا جزء آیه دیگر کردند!

ظلم به قرآن مظلوم!

یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود احلت لکم بهیمه الانعام الا ما یتلی علیکم غیر محلی الصيد و انتم حرم ان الله یحکم ما یرید یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام و لا الهدی و لا القلائد و لا آمین البیت الحرام یتتغون فضلا من ربهم و رضوانا و اذا حللتهم فاصطادوا و لا یجرمنکم شئان قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العداوان و اتقوا الله ان الله شدید العقاب حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغير الله به و المنخنقه و الموقوذه و المترديه و النطیحه و ما اکل السبع الا ما ذکیتم و ما ذبح علی النصب و ان تستقسموا بالالزام ذلکم فسق الیوم ینس الذین کفروا من دینکم فلا- تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر فی مخصه غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم یسئلونک ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات و ما علمتم من الجوارح مکلیین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم و اذکروا اسم الله علیه و اتقوا الله ان الله سریع الحساب الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الکتاب

حل لكم و طعامكم حل لهم و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم اذا آتيموهن اجورهن محصنين غير مسافحين و لا متخذى اخدان و من يكفر بالايمان فقد حبط عمله و هم فى الآخرة من الخاسرين " سورة مائده: ١

٥

ترجمه:

(ای کسانی که ایمان آورده اید به عقدهای خود وفا کنید. دامها و چهارپایانتان برای شما حلال شده مگر آنها را که در حال احرام شکار کرده اید. خدا آنچه را بخواهد حکم خواهد کرد. ای کسانی که ایمان آورده اید شعائر خداوند و ماه حرام و قربانی و شتران قلاصه دار (را در حج) و لیبک گویان و حجاج بیت الله الحرام را که برای بدست آوردن فضل و رضوان پروردگارشان عازم شده اند کوچک و پست نشمارید و هنگامیکه از احرام بیرون آمدید می توانید صید کنید و دشمنی با قوم و گروهی که راه زیارت مسجد الحرام را بر شما بستند شما را وادار نسازد که از حق و عدالت تجاوز کنید و یک دیگر را بر خیر و نیکی و تقوی یاری کرده و از تعاون بر گناه و معصیت و دشمنی پرهیزید و تقوی پیشه کنید. همانا خداوند کیفرکننده ای سخت می باشد. میته و خون و گوشت خوک و آنچه که برای غیر خدا سر بریده شده و حیوانی که خفه شده یا با پرتاب سنگ و مانند آن کشته شده یا از جایی پرتاب شده و مرده است و یا در اثر شاخ زدن حیوان دیگری کشته شده و آنچه را که درندگان دریده است و آنچه که برای بت ها ذبح شده و آنچه را که با تیر تقسیم می

کنید همه بر شما حرام است مگر آنچه را که تذکیر می کنید. امروز روزی است که کفار از شما ناامید شده پس از آنها نترسید و از من بترسید. امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نموده و راضی به دین اسلام برای شما شدم. چنانچه کسی در قحطی و گرسنگی ناچار شود که از چنین حیواناتی بخورد و قصد معصیت هم نداشته باشد خداوند آمرزنده مهربان است. از تو می پرسند چه چیزی برایشان حلال است؟ بگو آنچه که طیب و طاهر است و آنچه که سگهای شکاری که آموزش داده اید و برای شما شکار کرده اند اسم خدا را ببرید و از خدا بترسید خداوند سریع الحساب است. امروز غذاهای پاکیزه و غذای کسانی که دارای کتاب هستند برای شما حلال است و غذای شما هم برای آنان حلال می باشد. زنان مؤمنه و زنان اهل کتاب قبل از شما اگر مزد آنان را (مهریه) دادید حلال هستند بشرط آنکه زناکار و رفیق گیری نباشد. هر کس بعد از ایمان کافر شود تمامی اعمال او از بین رفته و در آخرت از زیان کاران خواهد بود.

یکی از مسائلی که بسیار مورد بحث و تحقیق واقع گردیده و شدیداً مورد اختلاف است مسأله تدوین و جمع آوری قرآن مجید است. در باره جمع آوری قرآن شریف انشاء الله در آینده در بحث عمر و قرآن تحقیق مبسوطی خواهد آمد اما آنچه در اینجا اجمالاً و فهرست وار باید به آن اشاره گردد چند نکته است:

نکته اول: اینکه قرآنی که هم اکنون در دست ماست و در جمیع ممالک اسلامی تمامی مسلمانان با آن سر و کار

دارند همان قرآنی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده و یک حرف نه به آن اضافه شده و نه کم گردیده است و ترتیبی که بین آیات و سوره های آن وجود دارد همان ترتیبی است که خداوند قرآن را بدان گونه نازل کرده است. این نظریه در بین تمامی محققین اعم از شیعه و سنی چندان طرف داری ندارد اگرچه عموم مسلمانان معتقد به این امر هستند و هر کس خلاف آنرا بگوید او را طرد کرده و محکوم می نمایند.

نکته دوم: بعضی ها قائل به این هستند که قرآن مورد دستبرد واقع شده و هم از آن کم گردیده و هم بدان اضافه شده است. این نظریه هم طرفداران محکمی ندارد اگرچه اول کسی که قائل به این نظریه گردید و تا آخر بدان پایبند بود عمر خلیفه دوم سنی هاست که در بحث عمر و قرآن بحث آن خواهد آمد.

نکته سوم: عده زیادی از محققین و مفسرین قائل به این هستند که قرآن موجود که در تمامی ممالک اسلامی وجود دارد تماما از طرف خداوند است و هیچ حرف یا کلمه ای به آن اضافه نگردیده است اما از قرآن آیه یا آیاتی کم شده و هم ترتیب بین آیات و سوره های آن ترتیب واقعی نیست بلکه هنگام جمع آوری قرآن هم آیاتی از قرآن را حذف نموده و هم آنکه ترتیب آیات و سوره ها را به هم زدند. این نظریه بیشترین طرف داران را در بین محققین و مفسرین و محدثین دارد.

صاحبان این نظریه دلائل مختلفی از تاریخ و حدیث و حتی خود قرآن دارند. از آنجا که تحقیق و بررسی دلائل آنها

خارج از موضوع کتاب ماست لذا فقط به مطلبی اشاره می‌نماییم که با بحث ما رابطه مستقیم دارد

یکی از دلائلی محکمی که طرف داران نظریه مزبور اقامه می‌نمایند آیات شریفه اول سوره مائده می‌باشد که در بالا ذکر گردید. چنانکه از ظاهر و سیاق آیات شریفه مورد بحث پیداست صدر و ذیل آیات همگی با هم در ارتباط بوده و به بیان احکام می‌پردازند جز وسط آیات که یکباره ارتباط آیات قطع شده و مطلبی خارج از احکام و شدیداً بیگانه با آنها به میان آمده سپس دوباره آیات به بیان احکام برگشته و همان رشته قبلی ادامه می‌یابد.

آنچه که واقعا تردید برانگیز است این است که آیه شریفه ای که آیه اکمال دین جزء آن قرار داده شده است ابتدای آن در باره گوشت‌های حرام می‌باشد. وسط آن متعرض اکمال و اتمام دین گردیده و آخر آن نیز دوباره به بیان همان گوشت‌های حرام می‌پردازد که در چه شرائطی یک مسلمان می‌تواند از آن گوشتها بخورد و پس از آن هم آیات دیگری در باره دیگر احکام عنوان شده است. حال چند مطلب در اینجا جدا قابل توجه می‌باشد:

مطلب اول: آنکه چه ربطی آیه اکمال دین و اتمام نعمت با گوشت‌های حرام دارد که باید مسأله اکمال دین در وسط آیه گوشت‌های حرام بیاید؟! این سؤالی است که هنوز هیچ مفسر و محققى نتوانسته است بدان پاسخ بگوید!!

مطلب دوم: آنکه احکام بسیار مهم تر و ممتازتر از احکام گوشت‌های حرام در قرآن مجید وجود دارد که مرز بین کفر و اسلام می‌باشد مانند نماز، حج و جهاد

که آیات قرآن مملو از احکام آنها می باشد و نیز از اعتقادیات نظیر توحید، نبوت و معاد که کمتر آیه ای از قرآن مجید است که خالی از آنها باشد. حال چگونگی شده است که آیه اکمال دین و اتمام نعمت در آیات این همه احکام مهم عملی و اعتقادی نیامده ولی در میان آیه گوشت‌های حرام قرار داده شده است؟!!

مطلب سوم: آیه شریفه اکمال دین و اتمام نعمت صریحا اعلام می دارد که دین کامل گردید و اسلام به اتمام رسید. بنابراین بر طبق مضمون صریح آیه شریفه دیگر نباید پس از آن حکمی نازل گردد زیرا دین تمام شده و اسلام به اتمام رسیده است، در حالی که با کمال تعجب می بینیم پس از آیه اکمال دین باز هم حکم و بلکه احکامی نازل گردیده است!!

مطلب چهارم: چنانکه از مضمون صریح آیه شریفه اکمال دین و اتمام نعمت بدست می آید قاعدتا می بایست آیه شریفه مزبور به صورت یک آیه مستقل در قرآن قرار داده می شد نه آنکه جزء آیه دیگر قرار گیرد آنهم آیه ای که هیچ ارتباط منطقی بین آنها وجود ندارد!!

با توجه به نکات و مطالب فوق هر محقق بصیر و منصفی اعم از شیعه و سنی قطعاً از وجود آیه اکمال دین در میان احکام گوشت‌های حرام این سؤال و تردید برایش پیش می آید که هیچ ارتباط منطقی بین این دو آیه وجود ندارد که سبب گردد آیه اکمال دین در بین آیه گوشت‌های حرام قرار داده شود! بدین خاطر چند احتمال بسیار قوی در اینجا شکل می گیرد:

احتمال اول: آنکه آیه شریفه اکمال دین به

صورت یک آیه مستقل بوده است که بعداً هنگام جمع آوری قرآن بنا به مصالح سیاسی و حکومتی آنرا از استقلال خارج کرده و در ضمن آیه ای قرار دادند که هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند تا حقیقت معنای آیه برای مردم روشن نگردد!!

احتمال دوم: آنکه آیه شریفه اکمال دین به صورت یک آیه مستقل بوده و محل آنهم جای دیگری از قرآن بوده است که هنگام تدوین و جمع آوری قرآن جای آن را تغییر داده و در جای فعلی قرار دادند!!

احتمال سوم: که عده ای از محققین و مفسرین قائل به آن هستند این است که آیه شریفه اکمال دین آیه مستقلی بوده و قبل و بعد از این آیه آیات دیگری بوده است که رابطه منطقی با این آیه شریفه داشته که هنگام جمع آوری قرآن حذف گردیده است.

با توجه به مطالب فوق شخص محقق دیگر اعتمادی به محل فعلی آیه شریفه اکمال دین برایش باقی نمی ماند اما از آنجا که قرآن موجود به همین کیفیت در دست تمامی مسلمانان است لذا هیچکس بدان اعتراض ننموده و به همین صورت فعلی قراءت می گردد.

البته ناگفته نماند آیه شریفه اکمال دین با همین کیفیت فعلی به کمک روایات قطعی الصدور و صحیح السند شیعه و سنی اثبات می نماید که آیه شریفه مزبور در روز غدیر خم یعنی هجدهم ذی الحجه در سال حجه الوداع و در باب خلافت بلافصل امام امیرالمومنین علی علیه السلام نازل گردیده است اما به هر حال این مقدار محقق منصف و دقیق را نسبت به محل فعلی آیه شریفه اکمال دین قانع نمی گرداند

متن خطبه غدیر

اشارت

ممکن است افراد بسیاری در طول تاریخ از

حادثه غدیر و اهمیت آن سخن گفته و از آن تعاریفی ارائه داده باشند، اما هیچ یک از این سخنان نمی توانند بیانگر عظمت و شکوه غدیر باشد، زیرا تنها کسانی می توانند تعریف جامع از وقایع و حوادث عرضه نمایند که خود پدید آورنده آن باشند. تنها زینده خدا، پیامبر (ص) و علی (ع) است که غدیر را به بهترین شکل معرفی نمایند.

پیامبر به دستور خداوند سبحان حادثه غدیر را در میان دو نزول قرآنی قرارداد: ابتدا فرمود: یاایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک، و افزود: وان لم تفعل فما بلغت رسالته (مائده، ۶۷) و پس از معرفی علی (ع) به وسیله پیامبر (ع) با جمله من کنت مولاه فهذا علی مولاه، خدا نیز فرمود: الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً (مائده، ۳)؛ یعنی واقعه غدیر، اکمال دین، اتمام نعمت و موجب رضایت و خوشنودی خداست و روز غدیر ظرف زمانی این ارزشها معرفی کرد.

علی (ع) نیز در خطبه عید غدیر خود که خوب است آن را خطبه غدیریّه بنامیم به تفسیر و تحلیل این رویداد عظیم تاریخ پرداخت. معرفی این خطبه که در گوشه و کنار برخی از کتابهای ادعیه و روایت در غربت به سر می برد و بررسی سند و کتابشناسی آن و شرح پاره هایی از آن، موضوع این جستار است.

متن خطبه غدیریّه

الحمد لله الذی جعل الحمد من غیر حاجه منه الی حامدیه طریقاً من طرق الاعتراف بلاهوئیه و صمدانیه و ربانیه و فردانیه، و سبباً الی المزید من رحمته و محجّه للطالب من فضله و کمنّ فی ابطان اللفظ حقیقه الاعتراف له، بانه المنعم علی کل حمد باللفظ وان عظم واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له،

شهادة نُزعت عن اخلاص الطوى و نطق اللسان بها عبارته عن صدق خفى، انه الخالق البارئ المصور، له الاسماء الحسنى، ليس كمثل شىء، اذ كان الشىء من مشيته، فكان لا يشبهه مكوّنه. واشهد ان محمداً عبده ورسوله استخلصه فى القدم على سائر الامم على علم منه، انفرد عن التشاكل والتماثل من ابناء الجنس، وانتجبه آمراً وناهيّاً عنه، اقامه فى سائر عالمه فى الاداء مقامه اذ كان لا تدركه الابصار ولا تحويه خواطر الافكار ولا تمثله غوامض الظنن [الظنون] فى الاسرار لاله الا هو الملك الجبار.

قرن الاعتراف بنبوته بالاعتراف بلاهوته واختصه من تكرمته بما لم يلحقه فيه احد من بريته، فهو اهل ذلك بخاصيته وخلته، اذ لا يختص من يشوبه التغيير ولا يخالل من يلحقه التظنين وامر بالصلاه عليه مزيداً فى تكرمته وطريقاً للداعى الى اجابته، فصلى الله عليه وكرم وشرف وعظم مزيداً لا يلحقه التنفيذ ولا ينقطع على التأبيد. وان الله تعالى اختص لنفسه بعد نبوته (ص) من بريته خاصه علام بتعليته وسماهم الى رتبته وجعلهم الدعاه بالحق اليه والادلاء بالارشاد عليه لقرن قرن وزمن زمن، انشأهم فى القدم قبل كل مَندَرُوٍّ و مَبْرُوٍّ انواراً انطقها بتحميده والهمها شكره و تمجيدته وجعلها الحجج على كل معترف له بملكه الربوبيه وسلطان العبوديه واستنطق بها الخرصات بانواع اللغات بخوعاً له، فانه فاطر الارضين والسموات، واشهدهم خلقه، وولاهم ما شاء من امره، جعلهم تراجم مشيته والسن ارادته عبيداً لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعملون، يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون، يحكمون باحكامه ويستنون بسنته ويعتمدون حدوده ويودون فرضه ولم يدع الخلق فى بهم صماً ولا فى عمياء بكماء، بل جعل لهم عقولاً مازجت شواهدهم وتفرقت فى هياكلهم وحققتها فى

نفوسهم واستبدالها حواسهم فقرر بها على اسماع ونواظر وافكار وخواطر، الزمهم بها حجته واراهاهم بها محجته وانطقهم عما شهد [تشهد] به بالسن ذرّبه بما قام فيها من قدرته وحكمته وبين عندهم بها ليهلك من هلك عن بينه ويحيى من حي عن بينه وان الله لسميع عليم [انقال، ٤٢] بصير شاهد خبير.

ثم ان الله تعالى جمع لكم معشر المؤمنين في هذا اليوم عيدين عظيمين كبيرين، لا يقوم احدهما الا بصاحبه، ليكمل عندكم جميل ضعه [ضيعته] ويقفكم على طريق رشده ويقفو بكم آثار المستضيئين بنور هدايته ويشملكم منهاج قصده و يوفر عليكم هنيئاً رفده، فجعل الجمع مجمعا ندب اليه لتطهير ما كان قبله وغسل ما كان اوقعته مكاسب السوء من مثله الى مثله وذكرى للمؤمنين وتبيان خشية المتقين ووهب من ثواب الاعمال فيه اضعاف ما وهب لاهل طاعته في الايام قبله وجعله لا يتم الا بالايتمار لما امر به، والانتهاء عما نهى عنه، والبخوع بطاعته فيما حثّ عليه وندب اليه فلا يقبل ديناً الا بولايه من امر بولايته ولا تنتظم اسباب طاعته الا بالتمسك بعصمه وعصم اهل ولايته.

فانزل على نبيه (ص) في يوم الدوح ما بين به عن ارادته في خالصه وذوى اجتبائه وامره بالبلاغ و ترك الحفل باهل الزرع والنفاق وضمن له عصمته منهم، وكشف من خبايا اهل الريب وضمائر اهل الارتداد ما رمز فيه، فعقله المؤمن والمنافق، فاعزّ معزّ وثبت على الحق ثابت، وازداد جهله المنافق وحميه المارق ووقع العُض على النواجد والغمز على السواعد. ونطق ناطق و نطق ناعق ونشق ناشق واستمر على مارقيته، ووقع الادغان من طائفه باللسان دون حقائق الايمان ومن طائفه باللسان وصدق الايمان، وكمل الله دينه وافر عين نبيه (ص) والمؤمنين والمتابعين، وكان ما

قد شهدته بعضكم وبلغ بعضكم وتمت كلمه الله الحسنى على الصابرين ودمر الله ما صنع فرعون وهامان وقارون وجنوده [هم] وما كانوا يعرشون وبقيت حثاله من الضلال لا يألون الناس خبالاً يقصدهم الله فى ديارهم ويمحو الله آثارهم ويبيد معالمهم ويعقبهم عن قرب الحسرات ويلحقهم بمن بسط اكفهم ومد اعناقهم ومكنهم من دين الله حتى بدلوه ومن حكمه حتى غيروه وسيأتى نصر الله على عدوه لحينه والله لطيف خبير وفى دون ما سمعتم كفايه وبلاغ. فتاملوا رحمكم الله ما ندبكم الله اليه وحثكم عليه واقصدوا شرعه واسلكوا نهجه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله.

ان هذا يوم عظيم الشأن، فيه وقع الفرج، ورفعت الدرج، ووضحت الحجج وهو يوم الايضاح والافصاح عن المقام الصراح ويوم كمال الدين و يوم العهد المعهود ويوم الشاهد والمشهود ويوم تبيان العقود عن النفاق والجحود، ويوم البيان عن حقائق الايمان، ويوم دحر الشيطان، ويوم البرهان، هذا يوم الفصل الذى كنتم توعدون، هذا يوم الملاء الاعلى الذى انتم عنه معرضون، هذا يوم الارشاد، ويوم محسنه العباد، ويوم الدليل على الزداد، هذا يوم ابدى خفايا الصدور ومضمرة الامور، هذا يوم النصوص على اهل الخصوص، هذا يوم شيت، هذا يوم ادريس، هذا يوم يوشع، هذا يوم شمعون، هذا يوم الأمن والمأمون، هذا يوم اظهار المصون من المكنون، هذا يوم ابلاء السرائر، فلم يزل عليه السلام يقول: هذا يوم هذا يوم، فراقبوا الله عز وجل واتقوه واسمعوا له واطيعوه، واحذروا المكر ولا تخادعوه وفتشوا ضمائركم ولا تواربوه، و تقربوا الى الله تعالى بتوحيده، وطاعه من امركم ان تطيعوه ولا تمسكوا الكوافر، ولا يجنح بكم الغى فتضلوا عن سبيل الرشاد باتباع اولئك الذين ضلوا واطلوا، قال الله عز من قائل فى طائفه ذكرهم

بالذم فى كتابه: «انا اطعنا سادتنا وكبرائنا فاضلونا السيلا ربنا آتهم ضعفين من العذاب والعنهم لعناً كبيراً» [احزاب، ٦٧ و٦٨]، وقال الله تعالى: «واذ يتحاجون فى النار فيقول الضعفاء للذين استكبروا انا كنا لكم تبعاً فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شئ قالوا لو هدانا الله لهديناكم» ١.

افتدرون الاستكبار ماهو؟ هو ترك الطاعه لمن امروا بطاعته، والترفع على من ندبوا الى متابعتة والقرآن ينطق من هذا عن كثير، ان تدبره متدبر، زجره ووعظه، واعلموا ايها المؤمنون ان الله عز وجل قال: «ان الله يحب الذين يقاتلون فى سبيله صفاً كانهم بنيان مرصوص» [صف، ٤]، اتدرون ما سبيل الله ومن سبيله؟ ومن صراط الله؟ ومن طريقه؟ انا صراط الله الذى من لم يسلكه بطاعه الله فيه هوى به الى النار، وانا سبيله الذى نصبنى للاتباع بعد نبىه (ص) انا قسيم الجنة والنار، وانا حجه الله على الفجار والابرار وانا نور الانوار، فانتبهوا من رقدته الغفله وبادروا بالعمل قبل حلول الأجل وسابقوا الى مغفره من ربكم قبل ان يضرب بالسور بباطن الرحمه وظاهر العذاب. فتنادون فلا يسمع نداءكم وتضجون فلا يحفل بضجيجكم وقبل ان تستغيثوا فلا تغاثوا.

سارعوا الى الطاعات قبل فوت الاوقات، فكان قد جاءكم هادم اللذات فلا مناص نجاى ولا محيص تخليص. عودوا رحمكم الله بعد انقضاء مجمعكم بالتوسعه على عيالكم والبر باخوانكم والشكر لله عز وجل على ما منحكم واجمعوا يجمع الله شملكم وتباروا يصل الله الفتكم، وتهادوا نعم الله كما مناكم [وتهانوا نعمه الله كما هناكم] بالتواب فيه على اضعاف الاعياد قبله او بعده الأ- فى مثله والبر فيه يثمر المال ويزيد فى العمر والتعاطف فيه يقتضى رحمه الله وعطفه وهيو لاخوانكم وعيالكم عن فضله بالجهد من جودكم

وبما تناله القدره من استطاعتكم واطهر البشر فيما بينكم والسرور في ملاقاتكم والحمد لله على ما منحكم وعودوا بالمزيد من الخير على اهل التأميل لكم وساروا بكم ضعفاءكم في ما كلكم وماتناله القدره من استطاعتكم وعلى حسب امكانكم. فالدرهم فيه بماء الف درهم والمزيد من الله عز وجل.

وصوم هذا اليوم مما ندب الله تعالى اليه وجعل الجزاء العظيم كفاله عنه حتى لو تعبد له عبد من العبيد في الشبيه من ابتداء الدنيا الى تقضيها، صائماً نهارها، قائماً ليلها، اذا اخلص المخلص في صومه لقصرت اليه الدنيا عن كفايه، ومن اسعف اخاه مبتدئاً وبره راغباً فله كاجر من صام هذا اليوم وقام نهاره. ومن فطر مؤمناً في ليلته فكانما فطر فتاماً وفتاماً يعده ها بيده عشره. فنهض ناهض وقال: و ما الفتام؟

قال: ماء الف نبي و صديق و شهيد، فكيف بمن تكفل عدداً من المؤمنين والمؤمنات، وأنا ضمينه على الله تعالى الأمان من الكفر والفقير، وان مات في ليلته او يومه او بعده الى مثله من غير ارتكاب كبيره فاجره على الله تعالى، ومن استدان لاخوانه واعانهم، فأنا الضامن على الله ان بقاءه قضاءه وان قبضه حمله عنه واذا تلاقيتم فتصافحوا بالتسليم وتهانوا النعمه في هذا اليوم وليبلغ الحاضر الغايب والشاهد البائن وليعد الغنى على الفقير، والقوى على الضعيف، امر في رسول الله (ص) بذلك، ثم اخذ صلى الله عليه وآله [عليه السلام] في خطبه الجمعة وجعل صلاه جمعته صلاه عيده وانصرف بولده وسيعتد الى منزل ابي محمّد الحسن بن علي (ع) بما اعدله من طعام وانصرف غنيهم وفقيرهم برفده الى عياله. ٢.

نگاهی گذرا به مفاد خطبه به عنوان سند جهانی اسلام

امام اميرالمؤمنين (ع) در یکی از روزهای جمعه که مصادف با روز عید غدیر بوده است، خطبه ای ایراد می کند

که با حمد و ثنای الهی و با کلمات و جملاتی پر معنا و شهادت به وحدانیت ذات اقدس اله و بیان برخی از صفات ثبوتیه و سلویه او، شروع می شود، و پس از تشریح اهمیت نبوت و رسالت، و بیان این که گواهی به نبوت، قرین اعتراف به لاهوتیت خداست، به بیان مسئله امامت و مقام امامان(ع) می پردازد و درباره جایگاه واقعی ائمه، خلقت و نشأت وجودی آنها و دیگر ویژگی هایشان سخن می گوید.

در ادامه به نقش پراهمیت خود می پردازد و در کنار حجت ظاهر، شاهدهی دیگر را بر حقایق خود مطرح می فرماید. پس از آن، اهمیت روز جمعه و عید غدیر را خاطر نشان می سازد و فلسفه روز جمعه و اعمال مستحب آن را بیان می نماید. آنگاه به ارتباط توحید، نبوت و ولایت و دین با یکدیگر اشارت می کنند و آثار و ثمرات معرفی ولی، در واقعه غدیر را به تفصیل بیان کرده و با تعبیری بلند به تفسیر آن می پردازد. پس از آن نصایح و پندهای ارزشمندی می دهد و با استناد به آیات قرآن مردم را به اطاعت خدا و رعایت تقوا و دوری از گناه تشویق می نماید. سپس در بیان معنای استکبار، استکبار را سرپیچی از پیروی کسی که می بایست اطاعت شود می داند و به تفسیر «طریق»، «صراط» و «سبیل الله» می پردازد و می فرماید: صراط منم، سبیل الله منم، نور الانوار منم و ...

در پایان خطبه بار دیگر مردم را به اخلاق فردی، اجتماعی، مالی و ... سفارش می کند و استحباب روزه روز غدیر و پاداش بس عظیم

آن را یادآور می شود.

گوینده این سخنان کسی است که همه ملل اسلام به علم، فضل، کمال، مقام والا و عدالت و تقوایش اعتراف دارند؛ از این روی جای دارد همگان به این خطبه به عنوان «سند جهانی اسلام» بنگرند و بدان احتجاج کنند، و به برکت آن، شبهه های اعتقادی خود را رفع کنند و مرزبندی های ساختگی میان فرقه ها را بردارند، پیوند وثیق میان توحید، نبوت، رسالت و امامت را درک کنند و براساس آن عقاید، احکام و معارف را از باب حکمت و علم نبی دریافت دارند.

خطبه غدیریه در منابع روایی

این خطبه اگرچه در کتب اربعه اول یافت نمی شود، اما در دیگر منابع معتبر وجود دارد که برخی از آنها را یادآور می شویم.

۱ مصباح المتعبد وسلاح المتعبد: به حسب ظاهر مرجع اصلی این روایت «مصباح المتعبد وسلاح المتعبد» تألیف شیخ طوسی، مؤلف کتابهای «استبصار» و «تهذیب الاحکام»، از کتب اربعه است، که نویسنده مقاله نیز روایت را از تصویر نسخه خطی آن نقل می کند. ۳

۲ منابع دیگر: پس از شیخ طوسی، دیگر نویسندگان، مؤلفان جوامع روایی و ادعیه، این روایت را با واسطه و یا بی واسطه از شیخ طوسی و «مصباح المتعبد» نقل کرده اند، که برخی از آنها تمام خطبه را نقل کرده اند و بعضی تنها به نقل پاره هایی از آن بسنده کرده اند.

الف: منابعی که همه خطبه را نقل کرده اند

۱. اقبال الاعمال: رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن طاووس (متوفای ۶۶۴)، تمام این خطبه را در کتاب «اقبال الاعمال» نقل کرده است، یادآوری می کنیم ابن طاووس این روایت را به سند خود از شیخ طوسی

و با همان سند شیخ با اندک تفاوتی در بعضی از کلمات نقل می کند. ۴

۲. مصباح کفعمی: شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی ابن الحسن ... الکفعمی (متوفای ۹۰۵)، این خطبه را از «مصباح المتهدجد»، در کتاب خود به نام «جنه الامان الواقیه وجنه الايمان الباقیه» معروف به «مصباح کفعمی» با کمی تفاوت آورده است. ۵

۳. بحار الانوار: علامه ملا محمد باقر مجلسی، این خطبه را از «مصباح الزائر»، تألیف سید ابن طاووس، صاحب «اقبال الاعمال»، و به طور کامل در «بحار الانوار» نقل کرده است، لکن با نسخه «مصباح المتهدجد» اندکی تفاوت دارد. ۶

۴. مصباح الزائر: از آنجا که علامه مجلسی این خطبه را از «مصباح الزائر» نقل می کند بی شک این کتاب نیز از جمله منابعی است که خطبه را به طور کامل ذکر کرده است، ولی باید توجه داشت که چون مؤلف «اقبال الاعمال»، «مصباح الزائر» یک نفر است و کتاب اخیر اولین تألیف سید ابن طاووس است، ممکن است این دانشمند آنچه را که در «اقبال الاعمال»، نقل کرده است همان باشد که در «مصباح المتهدجد» بیان داشته است.

۵. مسند الامام الرضا(ع): مؤلف این اثر، متن کامل خطبه را از کتاب «مصباح المتهدجد» نقل کرده است. ۷

ب: منابعی که تنها به نقل پاره هایی از خطبه بسنده کرده اند

۱. مناقب ابن شهر آشوب: رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفای ۵۸۸)، بخش کمی از این خطبه را در کتاب خود به نام «مناقب آل ابی طالب» نقل کرده است. ۸

۲. وسائل الشیعه: شیخ حر عاملی بخشهایی از این روایت را که در ارتباط با استحباب روزه عید غدیر است از کتاب «مصباح المتهدجد»، در کتاب الصوم

«وسائل الشیعه» با ذکر سند نقل کرده است. ۹.

۳. تفسیر نورالثقلین: محدث مفسر عبدعلی حویزی، پاره‌هایی از این خطبه که در اهمیت عقل و خرد و کارایی آن است و مشتمل بر آیه شریفه لیهلك من هلك عن بینة... (انفال، ۴۲) است، ذیل همین آیه، و بخشی دیگر را به مناسبت آیه لاتمسکوا بعصم الکوافر... (ممتحنه، ۱۰) را در جای دیگر آورده است. ۱۰.

۴. جامع احادیث الشیعه: در این مجموعه که زیر نظر آیه الله العظمی بروجردی، تدوین گردیده است، به مناسبت استحباب روزه در روز هجدهم ذو الحجه، بخشی از خطبه را که مربوط به روزه و صدقه است، نقل شده است. ۱۱.

۵. الغدیر:

علامه امینی در کتاب «الغدیر» به ذکر بخشهایی از این خطبه که مشتمل بر واژه «عید» است به مناسبت «عید الغدیر العتره» پرداخته است. ۱۲. علامه امینی اگرچه خود تصریح نمی‌کند که خطبه را از کدام منبع نقل کرده است، ولی از قراین و شواهد و بویژه از پاورقی کتاب بخوبی معلوم می‌شود که آن را از «مصباح المتهجد» نقل کرده است.

پژوهشی در سند خطبه

شیخ طوسی در کتاب «مصباح المتهجد و سلاح المتعبد» زیر عنوان «خطبه امیرالمؤمنین یوم الغدیر» می‌نویسد:

...اخبرنا جماعه عن ابی محمّد هارون بن موسی التلعکبری، قال حدثنا ابوالحسن علی بن احمد الخراسانی الحاجب فی شهر رمضان سنه سبع و ثلاثین و ثلاث مائه، قال حدثنا سعید بن هارون ابو عمرو المروزی وقد زاد علی الثمانین سنه، قال حدثنا الفیاض بن محمّد بن عمر الطوسی بطوس سنه تسع و خمسين و مائتین وقد بلغ التسعین، انه شهد ابا الحسن علی بن موسی الرضا(ع) فی یوم الغدیر و بحضرتہ جماعه من خاصته وقد احتبسهم للافطار... وهو یدکر فضل الیوم وقدمه فکان

من قوله (ع) حدثني الهادي [الكاظم (ع)] ابي، قال حدثني جدّي الصادق (ع) قال حدثني الباقر (ع)، قال حدثني سيد العابدين (ع) قال حدثني ابي الحسين (ع) قال: اتفق في بعض سنتي امير المؤمنين الجمعة والغدير فصعد المنبر على خمس ساعات من نهار ذلك اليوم فحمد الله واثنى عليه حمداً لم يسمع مثله....

شيخ طوسي آنگاه خطبه غدیره را تا پایان نقل می کند. ۱۳

۱ بررسی رجال و سند روایت

سلسله سند این روایت از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول آن سلسله ذهبیه است که از امام هشتم، علی بن موسی الرضا (ع) شروع و با واسطه ائمه معصومین (ع) به امام امیرالمؤمنین (ع) منتهی می شود که تنها به جهت تبرک و تیمن، نام مبارک آنها ذکر شد. اما بخش دوم سند از شیخ طوسی و کتاب «مصباح المتهدج» آغاز و به «فیاض بن محمد» منتهی می شود که محور پژوهش در این بخش از مقاله است.

۲ اهمال در روایت

این حدیث از نظر علم رجال و علم درایت، از روایتهای «مهمل» به شمار می رود، چرا که تعریف روایت مهمل به طور کامل بر این روایت منطبق است.

علمای رجال و درایت، در تعریف خبر مهمل گفته اند: مهمل، روایتی است که برخی از رجال سند آن در کتابهای رجالی ذکر نشده باشد و یا اگر ذکر شده وصفی از آن نشده باشد. ۱۴

ارباب رجال درباره رجال سند این روایت به جز «هارون بن موسی» که مدح و توثیق شده و با تعبیری چون، وجه، ثقه، معتمد، جلیل القدر، عظیم المنزله و عدیم النظیر یاد شده است، ۱۵ از دیگران ذکری به میان نیاورده اند و وصفی چه مدح و چه ذم و قدح درباره آنها نگفته اند. مراجعه به

جوامع رجالی و سخن علامه نمازی شاهرودی گواه بر این گفته است. وی تصریح دارد که علمای رجال از علی بن احمد، سعید بن هارون و فیاض بن محمد طوسی سخنی به میان نیاورده اند. ۱۶. بنابراین، روایت مهمل است اما این باعث آن نمی شود که دست از روایت شسته و بدان توجهی نکنیم، چرا که میان دانشمندان علم رجال و درایت گفتار یکسان و هماهنگی وجود ندارد، و اتفاق و اجماعی بر میزان اعتبار روایت مهمل در بین نیست و در این باره دست کم سه نظریه وجود دارد.

آراء دانشمندان درباره روایت مهمل

۱ روایت مهمل بسان روایت مجهول: این سخنی است که به شهید ثانی، مجلسی و ممقانی نسبت می دهند که گفته اند: مجهول اعم از روایتی است که تصریح به مجهول بودن آن شده باشد و روایتی که مدحی و قدحی درباره آن ذکر نشده باشد. ۱۷.

مققانی ضمن این که روایت مهمل و مجهول را جزء اقسام خبر ضعیف می شمارد می افزاید: در «لب اللباب» ۱۸ نیز این قسم از روایات در حکم ضعیف دانسته شده است. ۱۹.

۲ مهمل، مجهول لغوی است: این گفته محمّد باقر استرآبادی در «رواشح» است، که معتقد است مجهول بر دو قسم است: مجهول اصطلاحی، یعنی روایتی که پیشوایان رجال نسبت به یکی از راویان آن حکم به جهالت نموده باشد، و مجهول لغوی یعنی روایتی که از راوی آن در کتابهای رجالی نام برده نشده است. در قسم اول مسلماً روایت ضعیف است ولی در قسم دوم نمی توان حکم به ضعف و صحت نمود. ۲۰.

۳ روایت مهمل جزء روایت ممدوح است: این عقیده علامه حلی و ابن داود (محمّد بن احمد بن

داود) و گذشتگان از رجالیان است. مؤلف «قاموس الرجال» می نویسد:

علامه، مهمل را اصلاً عنوان نکرده و ابن داود نیز آن را در جزء اول کتاب و در شمار روایتهای ممدوح ذکر کرده است.

مفهوم این کار این است که به روایت مهمل عمل می کرده اند همانند عمل به خبر ممدوح.

مؤلف «قاموس الرجال» با تعبیر «هو الحق الحقیق بالاتباع و علیه عمل الاصحاب» آن را تایید می کند. ۲۱

در نتیجه باید گفت، از آنجا که نسبت به رجال روایت مهمل تصریحی بر جهل و قدح نشده است و میان دانشمندان نیز سخن یکسانی در بی ارزشی روایت مهمل وجود ندارد، و از سوی دیگر علامه مجلسی با فرض بی اعتباری و ضعف روایت مهمل، این خطبه را در «بحارالانوار» نقل کرده است می توان آن را تلقی به قبول کرد، بویژه اینکه بزرگانی چون شیخ طوسی، ابن طاووس، کفعمی، حرّ عاملی و امینی این خطبه را نقل کرده اند.

شکوه غدیر در نگاه علی علیه السلام

در این بخش به پاره های از خطبه غدیریه که درباره معرفی روز غدیر و بیان عظمت و شکوه آن است، اشارت می شود.

۱ روز غدیر، عید بزرگ:

«ان الله جمع لكم معشر المؤمنين، في هذا اليوم عيدين عظيمين كبيرين». آن گونه که پیش از این یادآوری شد، هنگامی که امام(ع) این خطبه را ایراد فرمود، روز غدیر مصادف با روز جمعه بوده است، به همین دلیل تعبیر به «عیدین» کرده و هر دو را به عظمت و بزرگی یاد کرده است. این خود بهترین دلیل بر «تعید» روز هجدهم ذو الحجه و برگزاری مراسم جشن و سرور و بزرگداشت آن است.

در عید بودن روز غدیر، روایات متعددی

از پیامبر(ص) و امامان شیعه(ع) به ما رسیده است، از جمله در روایتی از پیامبر(ص) می خوانیم که فرمود:

یوم غدیر خم افضل اعیاد امتی. ۲۲.

در روایتی از امام صادق می خوانیم که فرمود:

نه یوم عید و فرح و سرور. ۲۳.

و یا می فرماید:

اشرف و اعظم اعیاد است. ۲۴.

نویسنده «الغدیر»، از برخی بزرگان از دانشمندان اسلام چون ابو ریحان بیرونی، ابن طلحه شافعی و ابن خلکان نقل می کند که از این روز با نام «عید» یاد کرده اند. ۲۵.

۲ روز بیان اراده خدا و روز بلاغ:

«فانزل الله علی نبیه فی یوم الدوح ما بین به عن ارادته فی خلصائه وذوی اجبتائه وامره بالبلاغ...». «واژه دوح»، جمع «دوحه» به معنای درختان بزرگ و تنومند است، ۲۶ این بخش از خطبه در حقیقت بیانگر موقعیت جغرافیای تاریخی غدیر است. امام(ع) می فرماید، آن روز زیر درختان تنومند، آیاتی نازل شد که مبین اراده خدا برای بندگان خالص، مخلص و برگزیده اوست.

در آن روز که هجدهم ذو الحجه بود جبرئیل فرود آمد و آیه یا ایها الرسول بلغ... را بر پیامبر(ص) نازل کرد، و آن حضرت را مأمور به تبلیغ امری کرد که بین خدا و پیامبر(ص) وجود داشت و آن ولایت علی(ع) است. ۲۷.

از جمله بلغ ما انزل الیک بخوبی روشن می شود که پیش از آن ولی امر تعیین شده بود و آن روز تنها برای معرفی و ابلاغ بوده است.

۳ غدیر روز بزرگ، روز گشایش، روز تکامل...:

«ان هذا یوم عظیم الشان، فیه وقع الفرج ورفعت الدرجه ووضحت الحجج». عظمت این روز بدان جهت است که ظرف ظهور اراده الهی و زمان ابلاغ پیام الهی و آثار مترتب بر آن است؛ روزی است که

گشایش و فرج حاصل شد، چرا که نگرانی امت اسلام نسبت به زمان پس از پیامبر را برطرف کرد و بدانها امید بخشید؛ روزی که نردبان تکامل افراشته شد و با طرح مسئله امامت و معرفی امام، دین به کمال لازم خود رسید، روزی که حجت‌ها آشکار شد و بر همگان اتمام حجت گردید.

۴ روز پرده برداری از مقام امامت:

«هذا يوم الايضاح والافصاح عن المقام الصراح». «افصاح» به معنای اظهار کردن و مرادف با «ایضاح» است، و صراحت به معنای خالص بودن چیزی از تعلقات است، و سخن صریح از همین باب است بدان جهت که اظهار و تأویل ندارد. ۲۸ اما مقام صراح یعنی جایگاه پاکی، پیراستگی، و منظور از آن مقام عصمت و امامت است که در روز غدیر از آن پرده برداری شد و امام برای همگان مشخص شد تا دیگر بهانه‌ای برای منافقان و دو رویان نباشد که پیامبر(ص) به صراحت کسی را معرفی نکرده است.

۵ روز کامل شدن دین:

«ویوم کمال الدین...»، روزی است که دین خداوند کامل شد. کاری که در روز غدیر صورت گرفت آنچنان از اهمیت برخوردار بود که حق تعالی در شأن آن فرمود: الیوم اکملت لکم دینکم، کاری که اگر صورت نمی‌گرفت، نه تنها دین به مرحله کمال خود نمی‌رسید که در حقیقت اصل رسالت نیز ابلاغ نشده بود، فان لم تفعل فما بلغت رسالته از این روی علی(ع) نیز خود فرمود: وکمل الله دینه....

۶ روز پیمان بستن:

«ویوم العهد المعهود»، روز پیمان بسته شده است، پیمانی که پیامبر(ص) پس از گرفتن اقرار و اعتراف از مردم مبنی بر اینکه پیامبر حتی از

خود مردم نسبت به خودشان، بر آنها اختیار و حق دارد و مردم نیز آن را تأیید کردند.

ایها الناس من اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: اللّٰه ورسوله اعلم. قال: ان اللّٰه مولای وانا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فعلى مولاه. ۲۹.

ممکن است عهد معهود اشاره به عهدی باشد که در آغاز خلقت از انسان گرفته شد، واذ اخذ ربک من بنی آدم... (اعراف، ۱۷۲)، چرا که در دعای غدیر می خوانیم که علی (ع) فرمود: «وجدت لنا عهدک و ذکرنا میثاقک المأخوذ منا فی ابتداء خلقک ایانا». ۳۰.

۷ روز شهود و حضور:

«یوم الشاهد والمشهود». این تعبیری است که قرآن درباره قیامت به کار برده است، ۳۱ به این معنا که شاهد پیامبر و مشهود، قیامت است، شاهد انسانها و مشهود، اعمال آنان است، شاهد ملائکه و مشهود، قرآن است و شاهد پیامبر و مشهود، علی (ع) است.

به کار بردن این تعبیر درباره روز غدیر، مفید همین معناست که پیامبر، شاهد و علی، مشهود است. پیامبر (ص) شهادت به ولایت علی (ع) داد و انسانها و فرشتگان بر این امر گواهی دادند. تاریخ نیز گواهی داد که گروهی به دلیل نیل به مقام ولایت به علی (ع) تبریک و تهنیت گفتند، لکن پس از چندی و در ظرف تنها چند ماه آن را زیر پا گذاشتند.

۸ روز نمایش قرارها از دورویی ها:

«یوم تبیان العقود عن النفاق والجحود». روزی که خط حق از جریان نفاق مشخص شد، روزی که باعث شد حامیان واقعی از مدعیان دروغین جدا شوند؛ آنان که حقایق را آگاهانه انکار کردند و نفاق خود را در عمل آشکار ساختند، علی (ع) در متن خطبه فرمود: «وکشف خبایا اهل الریب»

و ضمائر اهل الارتداد، وقع الاذعان من طائفه باللسان دون حقائق الايمان و من طائفه باللسان و صدق الايمان».

۹ روز بیان حقایق:

«ویوم البیان عن حقائق الايمان». روزی که خط ایمان از دیگر خطوط ممتاز شد، کسانی که تا آن روز ادعای ایمان به خدا و اطاعت از پیامبر را داشتند، در آن روز درونشان آشکار شد. در آن روز همه دانستند که اگر واقعاً معتقد به اطیعوا الله و اطیعوا الرسول هستند باید از اوامر خدا و پیامبر و از جمله ولی امر، علی بن ابی طالب (ع) که مصداق بارز و اتم اطاعت از خدا و رسول است نیز پیروی کنند.

اینجا بود که با نصب علی (ع) و نقش بر آب شدن نقشه ها و برباد رفتن خواب و خیالها، حقایق را انکار کردند و مصداق قل لم تؤمنوا (حجرات، ۱۴) شدند، چرا که ایمان فقط گفتن شهادتین نیست، بلکه پذیرش ولایت، حقیقت آن است که باید در قلب تجلی و در عمل جلوه نماید.

۱۰ روز راندن شیطان:

«یوم دحر الشیطان». «دحر» بر وزن «دهر» به معنای راندن است. ۳۲ در روز غدیر با کامل شدن دین، شیطان نیز برای دومین بار رانده شد، شیطان که از دین کامل و حقیقت ایمان دل خوشی ندارد، دوست می داشت دین، ناتمام و ابتر بماند و به کفار وعده می داد که با مرگ پیامبر (ص) نفس راحتی می کشند، با واقعه غدیر، وسوسه ها، توطئه ها و نقشه ها، نقش بر آب شد و همان گونه که کافران مأیوس و نومید شدند (الیوم یأس الذین کفروا من دینکم مائده، ۵)، شیطان نیز مأیوس و رانده درگاه الهی شد؛ همو که راضی به خلافت انسان برای خدا

نبود و با سجده نکردن طرد و رجم شد، راضی به خلافت علی(ع) برای پیامبر(ص) نیز نبود و از این رو مدحور گردید. از این روست که در حدیثی از امام رضا(ع) می خوانیم که فرمود: یوم مرغمه الشیطان. ۳۳

۱۱ روز برهان:

«یوم البرهان». قرآن کریم، یهود و نصارا را که مدعی انحصار بهشت بودند و می گفتند جز ما کسی به بهشت نمی رود (وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هوداً او نصاری بقره، ۱۱۲)، محکوم می کند و آنان را به استدلال فرا می خواند و می فرماید: قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین (بقره، ۱۱۲). روز غدیر دلیل حقانیت اهل ولایت و رهروان امام و ولی الله الاعظم و منصوب الهی است، و دلیل و برهانی است که تاریخ، حدیث و تفسیر گواه آن است. دیگران اگر مدعی هستند باید اقامه دلیل کنند و برهان بیاورند.

۱۲ روز داوری:

«هذا یوم الفصل الذی کنتم توعدون»، روز غدیر روز جدایی حق از باطل است و این عبارت امام(ع) در حقیقت تشبیهی از غدیر به قیامت است و یا به عبارت صحیح تر تاویل به آن است، که قرآن فرمود: هذا یوم الفصل الذی کنتم به تکذبون (صافات، ۲) و نیز فرمود: وهذا یومکم الذی کنتم توعدون (انبیاء، ۱۰۳).

در این تشبیه و تاویل دو نکته وجود دارد: اول این که آن گونه که روز قیامت حق از باطل جدا می شود و اهل حقیقت و ایمان روانه بهشت می شوند و گروه باطل به سوی دوزخ برده می شوند، روز غدیر نیز فرقه ناجیه، مؤمنان به ولایت هستند و در صراط مستقیم که همان امام مفترض الطاعه است (انا سبيله الذی نصبنی للاتباع بعد نبیّه) قرار

دارند، و جز آنها که از حق و ولایت اعراض کرده اند، دوزخی اند.

دوم این که کفار و مشرکان انتظار وقوع قیامت را نداشتند و می پنداشتند که واقعیت ندارد؛ دشمنان ولایت نیز انتظار چنین روزی را نداشتند و نمی پنداشتند که خداوند وصی و جانشینی برای پیامبر(ص) تعیین و نصب کنند، اما با حیرت تمام مشاهده کردند که خداوند خود داوری کرد و امام و ولی را تعیین نمود و پیامبر(ص) را مأمور به ابلاغ آن فرمود.

۱۳ روز فرشتگان:

«هذا يوم الملاء الاعلى الذی انتم عنه معرضون»، غدیر روز فرشتگان و الامقام در عالم بالاست. این فقره از خطبه، برگرفته از کلام الهی است که فرمود: لا یسمعون الی الملاء الاعلى (صافات، ۸). به کار بردن این تعبیر بیانگر آن است که در این روز فرشتگان به امر الهی فرود آمده و چنین مأموریتی را برای پیامبر(ص) آوردند، پس از، آن نیز طبق روایت رضوی در عالم فرشتگان محفل انس برگزار می شود که فرمود:

وهو اليوم الذی یامر جبرئیل ان ینصب کرسی کرامه بازاء بین المعمور ویصعده جبرئیل وتجتمع الیه الملائکه من جمیع السموات. ۳۴

و نیز می فرماید: ان یوم الغدیر فی السماء اشهر منه فی الارض. ۳۵

اما معاندان نمی توانند و یا نمی خواهند این معنا را درک کنند، از این روی امر مهم الهی را از صقع ربوبی و ملاء اعلى تنزل داده و به یک امر بشری تبدیل کردند.

۱۴ روز رهنمون:

«هذا یوم الارشاد». غدیر، روزی است که خداوند به وسیله پیامبر(ص) مردم را به مسیر آینده شان راهنمایی کرد، حقایق را گفت، ولی امر را معرفی کرد، و با بدرقه کردن آن با دعای معروف اللهم وال من والاه

وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه ۳۶ راه ولایت و مسیر عداوت، طریق حب و بغض مردم را مشخص فرمود. پیامبر(ص) ارشاد کرد و رهنمون داد، مسیر آینده را روشن کرد، اما امت چه کرد؟

۱۵ روز آزمون:

«یوم محنه العباد»، «محنت» به معنای آزمودن است و «امتحان» نیز از همین باب است. روز غدیر روز آزمایش بندگان بود، روزی که خداوند، ولی و پذیرش ولایتش را وسیله آزمودن انسانها قرار داد، هر که آن را پذیرفت و بدان پای بند بود، سرفراز از بوته آزمایش درآمد، و هر که آن را رفض کرد هر چند در آن هنگام تبریک گفت در این امتحان پذیرفته نشد، چرا که نفی ولایت در حقیقت رها کردن رسالت و ترک توحید است.

۱۶ روز پیشاهنگان:

«یوم الدلیل علی الرواد». «رواد» جمع «راید» به معنای پیش قراول است، این عبارت ممکن است بدین معنا باشد که علی(ع) که خود از پیشگامان ایمان و اسلام است (اول من آمن به، اول من اسلم ۳۷) و گوی سبقت را در این میدان از دیگران ربوده است (که فرمود «والسابقون السابقون اولئک المقربون واقعه، ۱۰ و ۱۱) ۳۸، به این روز و واقعه غدیر بر فضایل خود استدلال می کند و می گوید: روز غدیر که روز ولایت و معرفی ولی است دلیلی است بر شناخت پیشگامان و پیشاهنگان. پیشگام در ایمان به رسالت، پیشاهنگ در امامت و صدر الائمة است.

۱۷ روز هویدا شدن نهانها:

«هذا یوم ابدی خفایا الصدور ومضمران الامور». در این بخش از خطبه دو احتمال وجود دارد. یکی گوشزد کردن مجدد جریان نفاق و دوروییهای مذموم که پیش از این بدان اشارت فرمود.

دیگر، آشکار شدن اسرار ممدوح؛ یعنی

روزی که خداوند، راز بین خود و رسولش را آشکار کرد، در آن روز پیامبر(ص) سرّی را که خداوند در درونش به ودیعت نهاده بود و پیامبر از افشای آن در هراس بود، با تضمین بر تأمین آن را آشکار کرد. (بلغ ما انزل الیک من ربک... واللّه یعصمک من الناس). شاید ترکیب «مضمّرات الامور» مؤید همین معنا باشد.

۱۸ روز شناسایی خاصان:

«هذا یوم النصوص علی اهل الخصوص». پیامبر مکرم(ص) از آغاز بعثت تا حجه البلاغ، بارها به اشاره و کنایه به معرفی علی(ع) پرداخته بود، در حدیث «یوم الانذار»، در حدیث منزلت و... اما در جریان غدیر بدون هیچ پرده پوشی و به دور از هر گونه کنایه و اشاره و با صراحت تمام به معرفی علی(ع) به عنوان ولی امر مسلمین پرداخت و راه هرگونه توجیه را مسدود کرد زیرا که فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه». از این روست که امام می فرماید: غدیر روز تنصیص است روز معرفی خاصان (علی) با سخن صریح است.

۱۹ روز اوصیا و انبیا:

«هذا یوم شیث، هذا یوم ادریس، هذا یوم یوشع، هذا یوم شمعون». در این بخش از خطبه امام به تعلق روز غدیر به برخی از انبیا و اوصیا چون ادریس، شیث، یوشع و شمعون اشارت می کند، قرآن کریم درباره ادریس می فرماید: واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیاً(مریم، ۵۶).

شیث، به حسب تاریخ، وصی حضرت آدم بوده است؛ یوشع نیز جانشین حضرت موسی(ع)، ۳۹ و شمعون جانشین حضرت عیسی(ع) بوده است. ۴۰ در ادامه روایت می خوانیم که روز غدیر به آدم (قبول توبه)، ابراهیم (نجات از آتش)، هارون (جانشینی از موسی) و عیسی(ع)

گویا روز غدیر یادآور نقاط حساس در نبوت و وصایت است که بسیاری از انبیا از جمله پیامبر اسلام (ص) در آن تعیین جانشین کرده اند.

۲۰ روز آسایش و آسودگی:

«هذا يوم الامن و المأمون». قبل از واقعه غدیر، نگرانی‌هایی نسبت به آینده اسلام وجود داشت و حتی از پیامبر (ص) نیز چنین نگرانی‌هایی ابراز می‌شد، چرا که در حدیث ثقلین و خطبه حجه الوداع فرمود: «فانظروا کیف تخلفونی فی الثقلین» اما پس از جریان غدیر می‌بینیم این نگرانی به سرور و شادی مبدل می‌شود که فرمود:

الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی من بعدی. ۴۲

علی (ع) نیز در همین خطبه فرمود: «واقر عین نبیه و المؤمنین و التابعین»، افزون بر این که خداوند برای پیامبر (ص) نسبت به پیامدهای غدیر، امنیت و آسایش را تضمین کرد: «وضمن له عصمته منهم» که از این جهت نیز غدیر روز آسودگی است.

۲۱ روز گنج پنهان:

«هذا يوم اظهار المصون من المکنون». غدیر روزی است که آنچه در نهان نگهداری می‌شد، علنی گردید، و این همان امر مهم ولایت است. تعبیر به «المصون من المکنون» بیانگر آن است که حادثه غدیر برنامه‌ای نبوده است که خلق الساعه پدید آمده باشد، بلکه پیش از فرا رسیدن این برهه از زمان در مکنون (صندوقچه) حفظ شده علم الهی و سینه پیامبر (ص) وجود داشته است و روز غدیر تنها ظرف اعلان آن است.

۲۲ روز آشکار شدن رازها:

«هذا يوم ابلاء السرائر». این قسمت از خطبه تعبیر دیگری از بیانی است که قبلاً بیان شده بود، در حقیقت امام با توجه به اهمیت این اعلان، آن را به چند گونه

بیان کرده است. یک بار فرمود: «یوم الايضاح»، بار دیگر گفت: «یوم ابدی خفایا الصدور و مضمرات الامور»، و در مرتبه بعد فرمود: «اظهار المصون» و بالاخره در آخر فرمود: «ابلاء السرائر»؛ روزی که اسرار درون اعم از کفر و ایمان، بغض و حب، شر و خیر، ریا و اخلاص و... آشکار شد.

تعبیر اخیر برگرفته از وصف قیامت است که قرآن بدان اشارت دارد و می فرماید: یوم تبلی السرائر (طارق، ۹). تشبیه روز غدیر به روز قیامت می تواند بیانگر این نکته باشد که آن گونه که روز قیامت اعلان نهایی پایان دوره ای از حیات و آغاز حیاتی دیگر است، غدیر نیز به نوبه خود اعلان پایان دوره ای از هدایت و ارشاد (به صورت نبوت) و آغاز دوره ای دیگر در شکل امامت است و ویژگی جاودانگی دین را تضمین می کند.

نکته پایانی

از آنچه گذشت، روشن شد که جریان غدیر، تنها رخدادی تاریخی و یا گذرگاهی جغرافیایی و یا بحثی روایی و یا مسئله ای سیاسی نیست و حتی به رغم تصور عموم، حد فاصل میان شیعه و سنی در مسئله امامت نیست؛ زیرا اختلاف نظر میان این دو فرقه بر سر وقوع حادثه تاریخی غدیر، یا صدور روایت آن و یا لزوم وجود امام و رهبر نیست، که همگان بر آن ها اتفاق نظر دارند؛ آنچه در این رهگذر مورد نقض و ابرام فریقین است، لزوم تنصیصی بودن نصب امام و ولی به همان وجه که در نبوت و رسالت است، می باشد.

بنابراین، غدیر، نه تاریخ است، نه جغرافیا، نه روایت است و بحث درایت، و نه سیاست و حکومت، بلکه ولایت است و

ولایت.

به عبارت دیگر غدیر سر فصل عقیده ای است که سرچشمه همه طاعتها و نمود همه رسالتها و نبوت همه انبیا است.

غدیر کلمه ای است که پیشوندش لاهوت و رسالت، و پسوند آن امامت و ولایت است. غدیر جمله ای است که مبتدای آن توحید، خبرش معاد و قیامت و ربطش ولایت است پس بر ماست که با درک ربط بین توحید و نبوت و ولایت همه عقاید، اخلاقیات و اعمال خود را با ولی (صراط مستقیم مجسم) بسنجیم و بر وفق آن گام برداریم.

پی نوشت ها

۱. این قسمت، ترکیبی است از آیه ۲۱ سوره ابراهیم و آیه ۴۷ سوره غافر.

۲. آنچه بین گروه قرار گرفته است، به استثنای مورد اخیر و نشانی آیات، همگی برگرفته از نسخه خطی مصباح المتهجد است.

۳. مصباح المتهجد وسلاح المتعبد، شیخ طوسی، به تصحیح اسماعیل انصاری زنجانی، ص ۶۹۴، نسخه ای از این کتاب، در کتابخانه مدرسه امام حسین (ع) مرکز آموزش تخصصی تفسیر و علوم قرآن حوزه علمیه قم وجود دارد.

۴. اقبال الاعمال، ص ۴۶۱

۵. مصباح کفعمی، ص ۶۹۵

۶. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۱۲

۷. مسند الامام الرضا (ع)، عزیز الله عطاردی، ج ۲، ص ۱۱

۸. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۳

۹. وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب الصوم المندوب (ب) (۴۱) ح ۱۱

۱۰. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۶۰ و ج ۵، ص ۳۰۵

۱۱. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۶۶

۱۲. الغدیر فی الکتاب والسنة والأدب، ج ۱، ص ۲۸۴ و ۲۸۷

۱۳. مصباح المتهجد وسلاح المتعبد، ص ۶۹۴

١٤. ر.ك: مقباس الهدايه، ص ٧٠؛ درايه الحديث، شانہ چى، ص ٨٨؛ كليات فى علم الرجال، جعفر سبحانى، ص ١٢٢

١٥. ر.ك: رجال النجاشى، ج ٢، ص ٤٠٧؛ جامع الرواه، ج ٢، ص ٣٠٨؛ معجم الرجال، ج ١٩، ص ٢٣٥

١٦. ر.ك: مستدرک علم رجال الحديث، ج ٥، ص ٢٩١؛ ج ٤، ص ٨٥ و ج ٦، ص ٣٢٨

١٧. ر.ك: كليات علم الرجال، ص ١٢٢

١٨. تأليف

مولی محمد جعفر شریعتمدار استرآبادی (م. ۱۲۶۳). ر.ک: الذریعه، ج ۱۸، ص ۲۸۳

۱۹. ر. ک: مقباس الهدایه، ص ۷۱۷۲

۲۰. ر. ک: درایه الحدیث، ص ۸۹

۲۱. ر. ک: قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۱

۲۲. ر. ک: بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۱۰

۲۳. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۹۸

۲۴. ر. ک: وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب الصوم المندوب (ب ۱۴) ح ۹، ۷، ۶، ۴، ۲، ۱ و ۱۰

۲۵. الغدیر، ج ۱، ص ۲۶۷ و ۲۶۸

۲۶. ر. ک: المصباح المنیر؛ مجمع البحرین: ماده «دوح»

۲۷. ر. ک: الغدیر، ج ۱، ص ۹۶۱

۲۸. المصباح المنیر؛ مجمع البحرین: ماده «صرح» و «نصح»

۲۹. الغدیر، ج ۱ ص ۱۱

۳۰. مصباح المتهدجد، ص ۲۹۴

۳۱. سوره بروج، آیه ۳

۳۲. صحاح اللغه، مادّه «دهر»

۳۳. مسند الامام الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۸

۳۴. مسند الامام الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۸

۳۵. همان، ص ۲۰

۳۶. الغدیر، ج ۱، ص ۱۱

۳۷. فضایل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۱، ص ۱۷۸ و ۱۸۷

۳۸. ر. ک: الدر المنثور فی التفسیر الماثور، ج ۸، ص ۶

۳۹. مجمع البحرین: مادّه های «شیث»، «یوشع»؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸ و ۴۶

۴۰. وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب الصوم المندوب (باب ۱۴) ح ۱۲

۴۱. همان.

۴۲. الغدیر، ج ۱، ص ۱۱

بیست و چهارم ذی الحجه

روز مباحله پیامبر با مسیحیان نجران

نویسنده: رسولی محلاتی

از جمله هیئتهایی که در این سال به مدینه آمدند هیئت نصارای نجران بودند که به دنبال نامه ای که پیغمبر اسلام به کشیش بزرگ آنجا نوشت و او را به اسلام دعوت فرمود آنها به مدینه آمدند تا از حال آن حضرت از نزدیک تحقیق کنند.

و داستان ورود هیئت مزبور را به مدینه محدثین سنی و شیعه به اجمال و تفصیل در کتابهای سیره و تاریخ و حدیث نقل کرده اند که شاید جامعترین و در عین حال فشرده ترین نقلها نقل مرحوم طبرسی در اعلام الوری است که ما عینا با تلخیص مختصری برای شما ترجمه می کنیم.

هیئت نجران که شامل گروهی بیش از ده نفر از بزرگان آنها بود به ریاست و سرپرستی سه نفر یعنی عاقب، سید

و ابو حارثه به مدینه آمدند.

عاقب که نامش عبدالمسیح بود، سمت ریاست آنها را داشت که بدون نظر و رای او کاری نمی کردند. سید که نامش ایهم بود ملجا و تکیه گاه آنها در کارها بود و ابو حارثه کشیش بزرگ و اسقف اعظم ایشان بود که پادشاهان روم کلیساها به نام او ساخته بودند.

هنگامی که به سوی مدینه حرکت کردند ابو حارثه در کنار خود - در کجاوه - برادرش کرز یا بشر را سوار کرد و در راه که می آمدند قاطر آنها به زمین خورد و هم کجاوه او چون می دید این رنج سفر را برای دیدار پیغمبر اسلام متحمل شده اند، به صورت کنایه گفت: نابودی بر این مرد دور از خیر و سعادت باد - و منظورش پیغمبر(ص) بود - ابو حارثه که این حرف را شنید با ناراحتی بدو گفت:

نابودی بر خودت باد!

وی گفت: برای چه برادر؟!

ابو حارثه پاسخ داد: برای آنکه به خدا سوگند او همان پیغمبری است که ما چشم به راه آمدن او هستیم.

وی با تعجب گفت: پس چرا پیرویش نمی کنی؟

ابو حارثه گفت: این مقام و منصبی که این مردم به ما داده اند مانع از آن است که من پیرو او گردم و تازه اگر من هم پیرو او شوم اینان از من پیروی نمی کنند و سرانجام هم وقتی به مدینه آمد به دست پیغمبر اسلام مسلمان شد.

و به هر صورت آنها هنگام عصر بود که به شهر مدینه آمدند و با جامه های فاخر و زربفت که به تن کرده و انگشترهای طلا که در دست داشتند با تجملات و وضعی که تا به آن روز شهر مدینه به خود

ندیده بود وارد شهر شدند، اما وقتی پیش پیغمبر اسلام رفتند و سلام کردند دیدند آن حضرت رو از ایشان گرداند و پاسخ سلامشان را نیز نداد و سخنی با آنها نگفت. (۲)

هیئت مزبور که با عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف سابقه آشنایی داشتند به نزد آن دو رفته گفتند: پیغمبر شما برای ما نامه ای نوشته بود و چون ما به نزد او آمده ایم پاسخ سلام ما را نداده و با ما سخن نمی گوید، چاره چیست؟

آن دو نفر برای تحقیق مطلب و راه چاره به نزد علی بن ابیطالب (ع) آمده گفتند: ای ابو الحسن به نظر شما چه باید کرد؟ علی (ع) فرمود: به نظر من اگر اینها این جامه ها را از تن بیرون کرده و این انگشترهای طلا را از انگشتان خود بیرون آورند، پیغمبر آنها را می پذیرد و همین طور هم شد که چون جامه ها و انگشترهای طلا را بیرون کردند و به نزد آن حضرت رفتند پیغمبر اسلام پاسخ سلامشان را داد و آنها را پذیرفت، و آن گاه فرمود: سوگند بدانکه مرا به حق مبعوث فرموده اینان بار اول که پیش من آمدند شیطان همراهشان بود.

سپس برای تحقیق حال، سؤالاتی از آن حضرت کردند که از آن جمله سید پرسید: ای محمد درباره مسیح چه می گویی؟

فرمود: او بنده و رسول خدا بود. ولی سید سخن آن حضرت را نپذیرفته و بنای رد و ایراد را گذارد تا اینکه آیات سوره آل عمران - از نخستین آیه تا حدود ۷۰ آیه - در این باره بر پیغمبر نازل شد که از آن جمله این آیه در پاسخ همین گفتارشان بود که خدا فرموده:

«ان مثل

عیسی عند الله كمثل آدم خلقه من تراب...» (۳)

[همانا حکایت عیسی در نزد خدا حکایت آدم است که او را از خاک آفرید...]

و در ضمن همین آیات دستور «مباهله» با آنها را نیز به پیغمبر داد که فرمود:

«فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله على الكاذبين» (۴)

[و هر کس با وجود این دانش که برای تو آمده باز هم درباره عیسی با تو مجادله کند به آنها بگو: بیایید تا ما پسران خود را بیاوریم و شما هم پسرانتان را و ما زنانمان را و شما نیز زنانتان را و ما نفوس خود را و شما هم نفوس خود را، آن گاه تضرع و لابه کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.]

و بدین ترتیب پیغمبر اسلام به امر خدای تعالی نصارای نجران را به مباهله دعوت کرد و آنها نیز پذیرفته و گفتند: فردا برای مباهله می آییم.

سپس ابو حارثه به همراهان خود گفت: فردا که شد بنگرید اگر محمد با فرزندان و خاندان خود به مباهله آمد از مباهله با او خودداری کنید و اگر با اصحاب و پیروانش آمد به مباهله اش بروید.

و چون روز دیگر شد رسول خدا(ص) در حالی که دست حسن و حسین را در دست داشت و فاطمه(س) نیز دنبالش بود و علی(ع) از پیش رویش می رفت برای مباهله حاضر شد.

عاقب و سید هم نزد ابو حارثه آمدند و چون رسول خدا(ص) را دیدند ابو حارثه پرسید: اینها که همراه محمد هستند کیان اند؟ بدو گفتند: آن یک برادر زاده و داماد اوست، و آن دو کودک

پسران دخترش هستند و آن زن نیز دختر او و عزیزترین و نزدیکترین افراد نزد او می باشد.

رسول خدا(ص) همچنان آمد و در جای مباحله دو زانو روی زمین نشست. (۵)

ابو حارثه که آن منظره را دید گفت:

به خدا سوگند محمد به همان گونه که پیمبران برای مباحله روی زمین می نشینند نشسته است و از این رو از مباحله با پیغمبر اسلام خودداری کرده و سرباز زد و گفت: من مردی را می بینم که با تمام جدیت آماده مباحله است و ترس آن را دارم که در ادعای خود راستگو باشد و یک سال بر ما نگذرد که در دنیا نصرانی مذهبی به جای نماند و همگی هلاک شوند و به دنبال آن به نزد رسول خدا(ص) آمده گفتند:

ای ابا القاسم ما با تو مباحله نمی کنیم و حاضر به مصالحه و پرداخت جزیه هستیم، و رسول خدا(ص) برای آنها قراردادی نوشت که هر ساله دو هزار جامه که قیمت هر جامه چهل درهم خالص باشد پردازند.

مرحوم طبرسی دنباله گفتار بالا نقل کرده که ابو حارثه در آخرین روز توقف در مدینه به دست آن حضرت مسلمان شد.

و در تاریخ یعقوبی و ارشاد مفید و کتابهای دیگر متن قرارداد را با تفصیل بیشتری نقل کرده و از جمله نوشته اند که از جمله مواد و شروطی که در قرارداد مزبور ذکر شد این بود که نصارای نجران متعهد شدند هرگاه در ناحیه یمن میان مسلمانان و مردم آنجا جنگی درگیر شد تعداد سی عدد زره، و سی راس اسب، و سی راس شتر به عنوان عاریه مضمونه در اختیار سربازان اسلام بگذارند، و دیگر آنکه نصارای مزبور از آن پس دیگر ربا

نخورند و گرنه پیغمبر اسلام تعهدی در برابر آنها نخواهد داشت.

این بود داستان مباحله که با مختصر اختلافی مورخین و علمای اهل سنت مانند ابن اثیر و زمخشری و فخر رازی و سیوطی و ابن بطریق و دیگران نقل کرده اند، و چنانکه خواندید معلوم شد که منظور از «ابناءنا» در این آیه: حسن و حسین و از «نساءنا» فاطمه (س) و از «انفسنا» علی بن ابیطالب (ع) بوده است چنانکه واحدی یکی از نویسندگان و دانشمندان ایشان در کتاب اسباب النزول عین همین مطلب را از شعبی روایت کرده است و زمخشری و دیگران نیز همانند او روایاتی نقل کرده اند و بدین ترتیب بزرگان اهل سنت یکی از بزرگترین فضیلت خاندان اهل بیت و بخصوص علی بن ابیطالب و همسر بزرگوارش فاطمه (س) را ذکر کرده و با این نقل معتبر، سند برتری علی (ع) را پس از رسول خدا (ص) بر تمام امت بلکه همه مردم عالم و رهبری آن بزرگوار را بر امت اسلام پس از رحلت پیغمبر امضا کرده اند، زیرا با این بیان علی (ع) به منزله نفس رسول خدا (ص) است و بجز مقام نبوت و لوازم آن که به صریح قرآن کریم و دلیلهای قطعی دیگر مخصوص به رسول خدا است مقامهای دیگر آن حضرت برای امیر المؤمنین (ع) ثابت می شود که چون بحث در این باره از طرز تدوین و تالیف کتاب تاریخی خارج است شما را به کتابهای کلامی و استدلالی که در این باره نوشته شده است ارجاع داده و از ادامه بحث در این باره خودداری می کنیم و تنها به ذکر یک روایت که زمخشری در کشاف و مسلم در صحیح و حاکم در مستدرک در ذیل داستان «مباحله» نقل کرده اند اکتفا نموده به دنباله حوادث سال نهم باز می گردیم:

اینان از عایشه روایت کرده اند

که در روز مباحله رسول خدا(ص) چهار تن همراهان خود را در زیر عبای مویی و مشکی رنگ خود گرد آورد و این آیه را تلاوت نمود:

«انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا» (۶)

پی نوشت ها:

۱. نجران نام قسمتی از سرزمین سرسبز حجاز بود که در نزدیکیهای مرز یمن قرار داشته و شامل بیش از پنجاه دهکده بود و سالها پیش از ظهور اسلام به دین نصرانیت درآمده بودند.

۲. در برخی از تواریخ آمده که هدایایی هم برای آن حضرت آورده بودند که پیغمبر در ابتدا قبول نکرد و بعدا از ایشان پذیرفت.

۳. آیه ۵۹.

۴. آیه ۶۱.

۵. در بسیاری از تواریخ آمده که رسول خدا جایی را در خارج شهر مدینه برای مباحله تعیین کرده بود و گروه زیادی از مهاجر و انصار برای مشاهده جریان مباحله بدانجا آمده بودند.

۶. سوره الاحزاب، آیه ۳۳.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹